بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«إنّي تارِكٌ فيكُمُ الثّقَلَيْن كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي أهْلَ بَيْتي.»

اصول کافی، شیخ کلینی (متوفای ۳۲۹ هـ.ق)؛ ۱/ ۲۹۴

مسند احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ هـ.ق)؛ ۳/ ۱۴؛ ۴/ ۳۶۶ـ۳۶۷

منابع فقه شیعه

ترجمهٔ

جامع أحاديث الشيعة

حضرت آیت‌الله العظمی سیّد حسین بروجردی

جلد ۳۰

قضاء و شهادات، حدود و تعزیرات

مترجمان

احمد اسماعیل‌تبار، سید احمدرضا حسینی و مهدی حسینیان

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سرشناسه: بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ ـ ۱۳۴۰
عنوان قراردادی: جامع احادیث الشیعه، فارسی، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور: منابع فقه شیعه ترجمه جامع احادیث الشیعه حضرت آیه‌الله العظمی سیدحسین بروجردی: جلد ۳۰ قضا و شهادات، حدود و تعزیرات/مترجمان احمد اسماعیل‌تبار، احمدرضا حسینی، مهدی حسینیان.
مشخصات نشر: تهران: فرهنگ سبز، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۱۱۹۱ ص.
شابک: دوره 4-45-9906-964-978 ۱۰۰۰۰۰ ریال؛ 5-48-9906-964-978
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Sources Of Shi'ite Jurisprudence
موضوع: احادیث شیعه ــ قرن ۱۴.
موضوع: حقوق جزا (فقه).
شناسه افزوده: اسماعیل‌تبار، احمد، ۱۳۴۳- ،مترجم
شناسه افزوده: حسینی، احمدرضا، ۱۳۴۲- ،مترجم
شناسه افزوده: حسینیان‌قمی، مهدی، ۱۳۴۲- ،مترجم
رده‌بندی کنگره: [BP ۱۹۵] ۱۳۸۶ ۲۰۴۲۱۲ج۴ب/۹/BP ۱۳۶
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۵۹۸۳۹

نام کتاب: منابع فقه شیعه
نام نویسنده: حضرت آیت‌الله العظمی سیّد حسین بروجردی
مترجمان: احمد اسماعیل‌تبار، سیّد احمدرضا حسینی و مهدی حسینیان‌قمی
ویراستار فارسی: کوروش منصوری
صفحه‌آرا: علی قربانی
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۷
شمارگان: ۲۵۰۰
ناشر: انتشارات فرهنگ سبز
چاپ و صحافی: هنر سرزمین سپهر
شابک دوره: 978-964-9906-45-4
شابک: 978-964-9906-48-5
قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

نشانی: صندوق پستی ۳۷۵۱ ـ ۱۵۸۱۵
تلفن و دورنگار: ۳ـ۸۸۵۰۳۹۸۱

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد. مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبرﷺ و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان، جانشینان پیامبرﷺ را خاندان معصومﷺ آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل‌بیتﷺ بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلامﷺ و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم، باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبرﷺ و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کا	الکافی
الفقیه	من لایحضره الفقیه
یب	تهذیب
صا	استبصار
ئل	الوسائل
ک	المستدرک
الدعائم	دعائم الاسلام
المعانی	معانی الاخبار
البصائر	بصائر الدرجات
م	مترجم
خ	نسخه (کتاب) خطی
ظ	ظاهراً
مجمع	مجمع‌البیان
آت	مرآت العقول
خ‌ل	نسخه بدل
ط	طبع
ج	جلد
ن	نگاه کنید - علامتی است که بعد از حدیثی که نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.
معلق - الی‌هنا	حذف آن قسمت از سند لاحق که با حدیث سابق مشترک است.
بهذاالاسناد	عدم‌تکرار سندروایت‌لاحق درصورتی‌که‌باروایت‌سابق‌بطورکلی‌یادرصدرسندمشترک‌باشد
صحـ	صحیح است
۴۵۲۸۳	شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول
(۱)	شماره مربوط به روایت هر باب
۱	شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقدمه

در فقه امامیّه دادرسی (قضاوت) از وظایف و تکالیف حاکم شرع در قبال شارع مقدس است. گرچه قاضی به عنوان فقیه آگاه به مسائل فقهی و قضایی نسبت به دیگران در امر قضایی محقّ و مقدّم است اما او در این رسیدگی قضایی در پیشگاه خالق منّان مکلّف و مسئول است. دادرسی برای فصل خصومت بین اصحاب دعوی بر اساس آیمان (سوگندها) و بیّنات (گواهان) و سایر ادلّه استوار است. بنابراین قضاء در اسلام به طور قطع، طبق واقع قضیّه انجام نمی‌شود؛ زیرا قاضی مطابق ادلّه اثبات دعوی در دعاوی حقوقی و ادلّهٔ اثبات جرم در شکایت‌های کیفری حکم می‌دهد و چنین حکمی لزوماً مطابق با واقع نخواهد بود، بلکه مطابق با دلالت‌های آیین دادرسی و ادلّه قضایی خواهد بود به همین جهت چنانچه اشخاص بخواهند در دادگاه‌های اسلامی نزد قاضی مسلمان فصل خصومت و اختلاف بکنند، باید آیین دادرسی مدنی و کیفری اسلامی را بدانند؛ چنان‌که بر قاضی مسلمان لازم است علاوه بر علم فقه در گرایش‌های مربوطه و آیین دادرسی مدنی وکیفری به نحوهٔ رسیدگی قضایی مطابق با پیشرفت‌های روز نسبت به موضوع‌های جدید آشنا باشد تا بین اصحاب دعوی قضاوت صحیح کند.

ولایت قضایی

ولایت فقیه در امر قضاء و دادرسی مورد اتفاق نظر همهٔ فقهاست و اجماع فقیهان اسلام بر این است که ولایت قضایی بر مردم، در اختیار فقیه جامع‌الشرایط است و هیچ فقیهی ولایت در امر تقنین و افتاء را در موارد قانونمندی شخصی و اجتماعی مسلمانان برای غیر فقیه قائل نیست.

بنابراین برای حاکمیت که سه شأن قضایی (قوهٔ قضاییه)، تقنینی (قوهٔ مقننه) و اجرایی (قوهٔ مجریه) دارد، بر اساس اتفاق و اجماع فقهای شیعه دو شأن قضایی و تقنینی در اختیار فقیه جامع‌الشرایط است که به افتاء، جهت قانونمندی شخصی و اجتماعی مسلمانان و قضاء جهت فصل خصومت بین مسلمانان می‌پردازد.

ولایت فقیه بر پایهٔ سه رکن ولایت قضایی، ولایت تقنینی و ولایت اجرایی استوار است که قلمرو اختیارات فقیه را در این سه حوزه مشخص و معین می‌سازد و بی‌تردید بنا بر نظر همهٔ فقهای اسلام، ولایت فقیه در حوزهٔ قضایی و تقنینی پذیرفته شده است و تنها در حوزهٔ اجرایی، شماری از فقها ولایت فقیه را مقیّد به اموری مانند سرپرستی آیتام، صغیران، بی‌سرپرست‌ها و... می‌دانند تا فقیه، امور اجرایی آنها را بر اساس ولایت خود سامان دهد. ولی فقهای دیگر همانند حضرت امام خمینی ـ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران ـ ولایت فقیه را در امور اجرایی مطلق می‌دانند و آن را مقیّد به امور پیش گفته نمی‌دانند و بر این عقیده‌اند که اگر رسیدگی بر امور اجرایی آیتام، صغار و... به عهده فقیه جامع الشرایط است، رسیدگی به احوال مسلمین به ویژه امنیت آنان و جلوگیری از سلطهٔ کافران بر قوای سه گانه در امور داخلی و بین‌المللی به طریق اولیٰ بر عهدهٔ فقیه جامع‌الشرایط است و فقیه جامع‌الشرایط در پیشگاه خدای بزرگ بنا به ادلّهٔ عقلی و نقلی باب امر به معروف و نهی از منکر و باب قضاء و...مسئول و مکلّف است. در نتیجه این ادلّه نه تنها فقیه را در قوهٔ قضاییه مسئول و مکلّف می‌کند بلکه او را نسبت به قوای مجریّه و مقنّنه در امور مسلمین نیز مسئول می‌سازد.

قضاء (دادرسی)

قضاوت چیست؟ قاضی کیست؟ و چه شرایطی دارد؟ نحوهٔ قضاء و دادرسی در فقه امامیّه کدام است؟ و... ده‌ها پرسش از این دست که در منابع فقه شیعه به آن پاسخ داده می‌شود.

منابع فقه شیعه، ترجمهٔ جامع احادیث الشیعة در کتاب قضاء به مبحث دادرسی در اسلام می‌پردازد و ماهیت کار قضاوت و شرائط قاضی و نحوهٔ برخورد قاضی با اصحاب دعوی و متهمان به ارتکاب جرم را از دو منبع اصلی اسلام: قرآن و سنت رسول خداﷺ بیان می‌کند.

منبع اصلی فقه شیعه که قرآن و سنت رسول خداﷺ است، در تشریح و تبیین روشن‌گر جانشینان معصوم آن رسول گرامیﷺ در مجموعه احادیث شیعه جمع‌آوری شده است.

کتاب جامع احادیث الشیعة، اثر گران‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی سید حسین طباطبائی بروجردی‌ﷺ است که اکثر آیات الاحکام و روایات مربوط به دادرس و نحوهٔ دادرسی در اسلام را در کتاب قضاء همانند سایر ابواب و مباحث فقهی از کتاب‌های مرجع چهارگانهٔ فقه شیعه: کافی، اثر کلینی متوفای ۳۲۹ هجری؛ من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق متوفای ۳۸۱ هجری؛ تهذیب و استبصار، اثر شیخ طوسی متوفای ٤٦٠ هجری و سایر منابع دست اول جوامع روایی جمع‌آوری کرده است.

بنابراین خوانندگان با مراجعه به منابع فقه شیعه، ترجمهٔ آن اثر ماندگار به مواد شرعی جهت قانونمندی قضاء و شهادات در اسلام دست می‌یابند.

آیین دادرسی

صلاحیت قاضی و شرائط مقام قضاوت و نحوهٔ دادرسی و شناختن اصحاب دعوی، مورد ادعّا یا شکایت و ادلّهٔ اثبات دعوی یا شکایت و مسائلی از این دست، آیین دادرسی در فقه امامیّه را تشکیل می‌دهد که شامل خطوط اصلی و معیارهای ضروری آنها به ویژه در مبحث ادلّهٔ اثبات دعوی یا شکایت است که از همین معیارها، اصولی توسط پیامبر اسلامﷺ در عصر نبوت (۲۳ سال) و خانواده معصومشﷺ بعد از عصر نبوت در عصر امامت (۲۵۰ سال) بیان شده است که سایر متفرّعات و توافق‌های وضعی و اجتماعی قابل استنباط و استخراج به آنها برمی‌گردد و بر پایهٔ همین اصول، می‌توان آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری را بر حسب مقتضیات زمان و مکان سامان بخشید.

آیین دادرسی مدنی و کیفری علاوه بر اصول و مبانی آنها که در فقه امامیّه تبیین شده است به ویژگی‌ها و مختصات مکانی و زمانی مربوط می‌شوند که موضوع صلاحیت‌ها و مرور زمان‌ها و فرجام‌خواهی را در رسیدگی قضایی در پی خواهد داشت که نتیجه و برآیند آن، انضباط قضایی اسلام خواهد بود.

ساختار و سازمان قضایی

صلاحیت قضایی از شئون ولایت والی مشروع منطبق بر فقه امامیّه است. چه کسی و بنا بر چه مبنائی صلاحیت حکومت بر مسلمانان را دارد؟ بدون هیچ تردیدی در تاریخ فقه اسلام، سراغ نداریم که هیچ فقیهی بپذیرد حاکمان جور و فاسقان ظلم، صلاحیت حکومت

بر جامعهٔ اسلامی را داشته باشند بلکه اجماع و اتفاق همهٔ فقها به این است که صلاحیت مقام قضایی همانند صلاحیت مقام قانون‌گذاری و صدور فتوی، در انحصار فقیه جامع‌الشرایط است. بنابراین ساختارسازی قضایی حکومت برعهده فقیه جامع الشرایط است تا در سایهٔ آن ساختار منطبق بر فقه امامیّه، مسلمانان بتوانند به راحتی دعوی و شکایات خود را در دادگاه اسلامی مطرح کنند و با ارائه ادلّهٔ اثبات دعوی یا جرم علیه مدّعیٰ علیه یا مشتکی عنه، اقامهٔ دعوی یا شکایت کنند و دادرس عادل اسلامی پس از استماع ادلّهٔ طرفیْن و بررسی آنها بر اساس معلومات قضایی و تقوای الهی، انشاء حکم کند و از سوی دیگر بر طبق حقّی که ساختار قضایی به محکومٌ علیه می‌دهد، او بتواند در محکمه‌ای بالاتر فرجام‌خواهی کند تا به نحوهٔ دادرسی و التفات دادرس به ادلّهٔ طرفیْن، ایرادی منطبق بر فقه امامیّه وارد کند و مقام قضایی بالاتر بر پایهٔ ادلّهٔ ایراد، حکم قضایی دادگاه بدوی را نقض یا ابرام نماید. ارائه ایده و تئوری برای ساختار و سازمان قضایی اسلام، تنها بر پایهٔ رجوع به کتاب و سنت و استفاده از برداشت‌ها و استنباط‌های فقهای سلف صالح و فهم دستاوردهای نوین علمی در دانش قضایی امکان‌پذیر است.

بنابراین ابتدا باید آیات و روایات مربوط به دادرسی در اسلام به دقت خوانده، آن‌گاه برداشت و استنباط شخصی به عنوان تئوری قابل طرح مطرح شود. سپس با تحلیل برداشت‌ها و استنباط‌های فرزانگان و فقیهان، تئوری صواب متولد شود تا در سایهٔ این روش به مطلوب نهایی از ساختار و سازمان قضایی اسلام برسیم.

ادلّهٔ اثبات دعوی یا جرم

از مباحث مهم فقه شیعه، ادلّهٔ اثبات دعوی و جرم است؛ به ویژه دلیل شهادت شهود که در امور مالی و کیفری کاربرد قضایی بسیاری دارد. بررسی ویژگی‌های شاهد و تعداد آنها

از جنس مرد یا زن در اثبات حقوق مردم یا حقّ خدا، نزد قاضی از مباحث کتاب شهادات فقه است و چنین مباحث فقهی استمرار تبیین آیات و روایات مربوط به شهادات در منابع اصلی فقه یعنی کتاب و سنت است؛ علاوه بر آن‌که سایر ادلّهٔ اثبات دعوی و جرم مانند علم قاضی، اقرار مدّعیٰ‌علیه یا متهم، سوگند هریک از متخاصمیْن ـ حسب مورد ـ علاوه بر شهادت شهود در یک ترتیب منطقی فقهی، برای قاضی جهت دادرسی حجّت و مسؤولیت‌آور است. چنانچه مدّعی، طرح دعوی در دادگاه نزد قاضی کند، قاضی از

مدّعیٰ‌علیه طلب جواب می‌کند. چنانچه مدّعیٰ‌علیه اقرار نکند و ادّعای مدّعی را انکار کند ولی قاضی عالم و آگاه به قضیه باشد، قاضی بر پایهٔ علم خودش حکم می‌کند. البته چنین علمی باید مورد پذیرش عرف و عقل باشد نه این‌که یک ظنّ و گمان شخصی باشد بلکه مناشی آن باید به اسناد مقبول و دستاوردهای علمی و هر چیزی که عرف تحقّق علم را در ذهن قاضی مسلم و قطعی می‌داند، مستند شود. اما چنانچه از هیچ طریقی علم برای قاضی حاصل نشود و مدّعیٰ‌علیه اقرار هم نکرده باشد، قاضی طلب شهود و بیّنه از مدّعی می‌کند تا از شهادت آنها ادّعای مدّعی اثبات شود و چنانچه مدّعی بگوید من بیّنه و شاهدی ندارم، قاضی او را به حق قسم دادن مدّعیٰ‌علیه آگاه می‌سازد و در اینجا به دلیل قسم می‌رسد. بنابراین در ترتیب فقهی جهت صدور حکم قضایی به ترتیب با:

۱ـ اقرار ۲ـ علم قاضی ۳ـ شهادت شهود ٤ـ قسم، مواجه هستیم که قاضی بعد از طرح دعوی جزمی مدّعی در دادگاه و تقاضای صدور حکم از طرف او به سراغ ادلّهٔ دعوی می‌رود و اساس این ادلّه در منابع فقه شیعه در کتاب قضاء و شهادات تدوین شده است و در مورد جرم و ادلهٔ اثبات آن و مجازات به کتاب حدود و تعزیرات، قصاص و دیات مراجعه می‌شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جرایم و مجازات در فقه شیعه

فقه شیعه مباحث جزایی را برخلاف حقوق موضوعه بر پایه جرایم تدوین نکرده است بلکه با پذیرش اصل قانونی بودن جرم و مجازات، مباحث جزایی را بر پایهٔ مجازات حدود، تعزیرات، قصاص، دیات، حبس و... تدوین کرده است و بر همین اساس دو کتاب منبع جزایی در فقه شیعه تحت عنوان حدود و تعزیرات، قصاص و دیات تألیف شده است. مجازات‌های فقه جزایی به جهت تعدّی و تجاوز به حقوق مردم یا حقوق الهی وضع شده است که گاهی در یک مورد جمع دو عنوان بین حق مردم و حق خدا می‌شود حدود به خاطر تجاوز به حقوق الهی و قصاص به خاطر جنایت بر نفس یا عضو بدن انسان و دیات به خاطر مجازات مالی وضع شده است که جرایم مطابق با این مجازات‌ها در فقه جزایی تعریف شده است و ادلهٔ اثبات جرایم برحسب موارد مجازات‌ها در فقه جزایی تعریف شده است و ادلهٔ اثبات جرایم برحسب موارد مجازات‌ها از حدود و تعزیرات، قصاص و دیات متفاوت است که به ترتیب اقرار مرتکب جرم، گواهی شهود و سوگند است و علم

قاضی در مباحث جزایی در ردیف ادّله اثبات جرایم و جنایت‌ها نیست و علم قاضی به وقوع جنایت از طریق علمی و عرفی نیاز به سایر ادّله ندارد بلکه همانند موارد دعاوی مالی برای اثبات جرایم جزایی جهت صدور حکم قضایی کاربرد دارد.
بنابراین منابع فقه جزایی شیعه در سه مبحث حدود و تعزیرات، قصاص، دیات جمع‌آوری شده است که حدود و تعزیرات به همراه قضاء و شهادات در مجلد سی‌ام و کتاب قصاص و دیات در مجلد سی و یکم تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

منابع فقه شیعه

از قرن دوم هجری که نوشتن و ثبت احادیث رواج یافت، دانش‌آموختگان مکتب فقهی اهل بیت علیهم السلام به ضبط و حفظ احادیث اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرداختند که علاوه بر نقل احادیث منقول از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، روایات زیادی را در قانونمندی شخصی و اجتماعی از سوی اوصیای پیامبر اسلام روایت کردند و علم فقه از همین منابع روایی رشد و گسترش یافت و اجتهاد فقه شیعه در عصر غیبت حضرت مهدی امام زمان بقیة الله الاعظم(عج) به معنای عملیات استنباط احکام فقهی از همین منابع فقه یعنی کتاب و سنت شکل گرفت و هرگز به‌عنوان منبعی دیگر که از طریق ذوق و استحسان یا قیاس در کنار کتاب و سنت به حکم فقهی برسد نبوده است.

آنچه در ذیل می‌خوانید، سیر تدوین منابع فقه شیعه بر اساس ترتیب زمانی از قرن دوم هجری تا پایان قرن چهاردهم هجری به تلاش راویان مومن وثقه است. گرچه نام شمار زیادی از آن عزیزان در تاریخ شناخته شده نیست اما همت عالی آنها در ضبط و حفظ احادیث امامان شیعه موجب شد تا روایات اهل بیت علیهم السلام در عصر اختناق و ظلم اموی و عباسی از نابودی و تحریف مصون بمانند و به دست آیندگان برسند. اجر و پاداش همه آن مردان و زنان الهی که با خدای بزرگ خود معامله کردند به الطاف ذات ربوبی است و ما در آستانه نیمه دوم دومین هزاره طلوع اسلام بر همه آنها درود و سلام می‌فرستیم و طلب علو درجات و حسنات از پیشگاه خدای منان داریم.

راویان منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱ـ اَبان بن تَغلِب (؟ ـ ۱۴۱ ق)

ابو سعید / ابوسعد بن رُباح بَکری جُریری کِندی رَبعی کوفی. ادیب، لغوی، نحوی، فقیه، قاری، محدث و مفسر بنام امامیه.

از زادگاه و زادروز وی اطلاعی در دست نیست. برخی وی را با کنیهٔ ابن سعید و ابو امیمه نیز یاد کردند. نسبت «جریری» به سبب آن است که وی مولای بنی جریر بن عباده بود و نسبت وی به «بکر» به خاطر بکر بن وائل نیای بزرگ این خاندان است.

وی از امامان همام، حضرت سجاد، باقر و صادق علیهم‌السلام روایت کرده است. گویند ۳۰۰۰۰ حدیث از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است. امام باقر علیه‌السلام فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و مردم را فتوا ده که من دوست دارم در میان شیعیانم چون تویی دیده شود.»

استادانی که وی نزد ایشان شاگردی کرد و بسیار آموخت، امامان حضرت سجاد، باقر و صادق علیهم‌السلام و تابعین بودند. وی بیشتر سال‌های زندگانی خود را در کوفه گذراند و احتمالا همان‌جا نیز زاده شد. چون خبر درگذشت وی به امام صادق علیه‌السلام رسید ایشان فرمود: «همانا مرگ ابان، دلم را به درد آورد!» از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ کتاب صفّین

۲ ـ معانی القرآن

۳ ـ کتاب القرآآت

٤ ـ الغریب فی القرآن

۵ ـ الفضایل

۲ـ محمد بن محمد بن اشعث (؟ ـ ؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی علیه‌السلام و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر شاگردی کرد و در همان‌جا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت. نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

تألیف وی:

۱ ـ الجعفریات.

قرن سوم

۳ ـ نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق)

ابوالفضل نصربن مزاحم بن سیار منقری، تاریخ‌نگار توانا و راوی موثق شیعه.
در کوفه زاده شد و روزگار خود را در بغداد سپری کرد و در محضر اساتید آن دوره، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، حبیب بن حسان، عبدالعزیز بن سیاه و... دانش آموخت.
خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، وی را به عنوان یکی از شخصیت‌های علمی بغداد نام برده است.

وی در بغداد درگذشت. تألیفات او بسیار است که چند نمونه آورده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ وقعة صفین

۲ ـ وثاقت و اعتبار

۳ ـ المناقب

٤ ـ مقتل حسین بن علی علیه‌السلام و...

۴ ـ حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق)

راوی و محدث گرانقدر و موثق شیعه، از یاران امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام.
وی از ارکان اربعهٔ روزگار خود بود. لقب: «سراد» یا «زرّاد» به معنی زره‌ساز است که پیشهٔ

نیای او وهب ـ غلام جریر بن عبدالله بجلی ـ بوده است. از مشوقان به نگاشتن حدیث، پدر وی بود.

تألیفات وی:

۱ ـ المشیخه

۲ ـ الحدود

۳ ـ الدیات

٤ ـ الفرائض

٥ ـ التفسیر

٦ ـ النوادر (حدود ۱۰۰۰ ورق).

۵- ابن قتیبه (۲۱۳ - ۲۷۶ ق)

ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری بغدادی یا کوفی، فقیه، محدث، مفسر و از بزرگان ادب و منتقد شعر، عالم اخباری، متکلم و دانشمند روزگار خود.

وی اصالتاً ایرانی بود اما در بغداد و به گفته‌ای در کوفه زاده شد. در بغداد جای گرفت و حدیث و نگاشتن آن را شروع کرد و به همین دلیل هم نام‌آور است. البته به خاطر چیرگی و تسلطش بر شعر، ادب و نقد علمی ادبیات عرب نیز مشهور است. چندی در دینور به منصب قضاوت نشست و پس از آن در بغداد به تألیفات خود پرداخت. استادانی که ابن قتیبه در نزدشان در علوم مختلف از جمله حدیث، لغت، کلام و... بسیار آموخت و بهره‌ها برد، می‌توان به ابوحاتم سجستانی، ریاشی، جاحظ، ابوعبدالله حمدانی، عبدالرحمن بن قریب معروف به اصمعی و... اشاره کرد.

درباره خاکجای وی اختلاف است؛ اما قطع یقین یا در کوفه (احتمال کم) یا در بغداد (احتمال بسیار) بوده است.

تألیفات وی:

۱ - تفسیر غریب القرآن

۲ - غریب الحدیث

۳- عیون الاخبار

٤- الشعر و الشعراء

۵- جامع الفقه و...

۶-برقی (؟-۲۷۴ یا ۲۸۰ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی - والی عراق - محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسین ﷺ بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار ﷺ را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد وهادی ﷺ قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند، محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و... وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرة المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است. برقی در قم درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ المحاسن

۲ ـ الرجال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷ـ ابراهیم‌بن محمد ثقفی (؟-۲۸۳)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تالیف قرن سوم هجری است. ابوالفرج محمدبن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب الفهرست او را از ثقات علماء و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعیدبن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیرالمومنین علیه السلام او را والی مداین کرده بود و در زمان امام حسن علیه السلام نیز والی بود. هنگامی که جراح‌بن سنان در مظلم ساباط مداین امام حسن علیه السلام را زخمی کرد امام علیه السلام بر سعیدبن مسعود وارد شد و او طبیب آورد تا زخم امام علیه السلام را مداوا کند.

تألیفات وی:

۱ ـ المغازی

۲ ـ الغارات

۳ ـ المعرفه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٤ ـ الجامع الکبیر فی‌الفقه

۸ـ محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)

از یاران باوفای امام حسن عسکری علیه السلام و چهره‌ای سرشناس و محدثی توانمند.

وی را می‌توان از بزرگان روایت شیعه در قرن سوم هجری دانست. در آن زمان که خفقان و ظلم فراگیر و امام حسن عسکری علیه السلام در منطقهٔ نظامی تحت نظارت و مراقبت بود، محمد بن حسن بن صفار از طریق نوشتن نامه‌های خصوصی و به شکل مخفیانه، خود را به حضرت امام علیه السلام نزدیک کرد و بدین ترتیب شیعیان را از نور وجود ایشان علیه السلام بهره‌مند ساخت. وی در قم یکی از چهره‌های نامور شیعه بود که با حفظ و نقل روایت، خدمت بزرگی به جهان تشیع کرد و بزرگانی چون کلینی، شیخ طوسی، علامه حلّی و ... دربارهٔ او بسیار گفته و نگاشته‌اند. محمد بن حسن صفار در شهر قم به خاک سپرده شده است.

تألیفات وی:

۱ ـ کتاب الصلوة

۲ ـ کتاب الوضوء

۳ ـ کتاب الجنائز

٤ ـ کتاب الصیام

۵ ـ کتاب الحج

٦ ـ کتاب النکاح

۷ ـ کتاب الطلاق

۸ ـ کتاب المزار

۹ ـ کتاب الردّ علی الغلاه

۱۰ ـ بصائر الدرجات و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن چهارم

۹ ـ عبدالله و حسین پسران بسطام (؟ ـ ؟)

ابوعتاب عبدالله بن بسطام بن شاپور نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام، دو راوی بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری.

آن دو فقیه ثقه، برای گسترش اندیشه های بزرگان عصمت و طهارت علیهم السلام به قزوین سفر کردند و از راویان بزرگ آن دیار شدند. به جز آموختن در نزد پدر خود بسطام بن شاپور و عموهای خود زکریا، زیاد و حفص، در نزد استادان بزرگی چون: محمد بن خلف، علی بن ابراهیم واسطی، اسحاق بن ابراهیم، تمیم بن احمد سیرافی و... شاگردی کردند.

تألیف آن دو:

۱ـ طب الائمه

۱۰ ـ حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ق ـ ؟)

ابومحمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی، فقیه و محدث شیعی ایرانی.

وی در کوفه زاده شد و اصالتاً ایرانی بود. برای تعالی و نشر تعالیم اسلام و معارف خاندان رسول ﷺ همراه با برادر خود حسن بن سعید به اهواز رهسپار شد و برای اعتلای اسلام و شیعه بسیار کوشید. پس از درگذشت برادرش، از آنجا به قم رفت و در خانهٔ حسن بن ابان جای گرفت و دانشمندان و شخصیت‌های بسیاری از وی روایت شنیدند.

روایات وی، در بسیاری از نام‌آورترین کتب شیعه چون: کافی، تهذیب، استبصار، من‌لایحضره الفقیه، وسائل الشیعه و... نقل و به آن استناد شده است.

وی در قم درگذشت.

تألیفات وی و برادرش بیش از ۳۰ جلد است که برخی آورده شد.

تألیفات وی (و برادرش):

۱ ـ المناقب

۲ ـ کتاب الزیارات

۳ ـ کتاب التقیة

٤ ـ الرد علی الغلاة

۵ ـ المثالب و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱ ـ ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)

ابومحمد احمد بن علی، معروف به ابن اعثم کوفی الکندی، محدث، شاعر و تاریخ‌نگار بزرگ شیعی.

از زادگاه و زادروز وی هیچ اطلاعی در دست نیست و حتی در نام و نسب وی اختلاف است. برخی نام وی را احمد و برخی محمد آورده‌اند. همچنین لفظ «اعثم» را که لقب پدر وی بود، گاهی دربارهٔ خود وی «ابن اعثم» به کار بردند.

یاقوت حموی در معجم الادبا ابیاتی از وی آورده است و نیز در ارشاد الاریب الی معرفه الادیب، حموی از وی چنین یاد می‌کند:

«مورخ است و شیعی مذهب و نزد اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود»؛ که البته سخن حموی از جهت بغض و کینه‌ای است که به تشیع دارد.

از خاکجای وی هیچ‌گونه اطلاعی در دسترس نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ الفتوح

۲ ـ کتاب التاریخ

۳ ـ کتاب المألوف

۱۲ ـ عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰ ـ ؟)

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمي، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

وی با امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمروی با امام عصر (عج) مرتبط بود.

تألیفات وی:

۱ ـ قرب الاسناد

۲ ـ العظمه و التوحید

۳ ـ الامامه

٤ ـ الاستطاعه و المعرفه

٥ ـ الطب

٦ ـ الرسائل

۷ ـ فضل العرب

۸ ـ مسائل عن محمد بن عثمان العمری و التوقیعات

۹ ـ کتاب الدلائل

۱۰ ـ الغیبه و الحیره

۱۳ ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ ح ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفي معروف به عیاشي، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامي. یگانهٔ روزگار

خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود. وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

عیاشی هم‌دورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است. در طب، نجوم، قیافه‌شناسی و... دست داشت و کتاب نگاشت. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ کتاب التفسیر

۲ ـ المعاریض

۳ ـ الدعوات

٤ ـ کتاب الشعر

۵ ـ الانبیاء و الاولیاء و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴ ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ؟)

ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و هم‌روزگار ثقة‌الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست کم علاقه‌مند به آنها بود.

تألیف وی:

۱ ـ تفسیر فرات

۱۵ ـ جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ؟)

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی، مشهور به ابن رازی ایلاقی. محدث، فقیه شیعی در قرن چهارم هجری. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست. از آنجا که دیر زمانی در ری جایگیر شده، به ابن رازی معروف است.

هم‌عصر شیخ صدوق و صاحب بن عباد بود و از هر دوی آن بزرگان روایت کرده و

شیخ صدوق نیز از وی.

وی نویسندهٔ پرکاری بود و نزدیک به ۲۲۰ کتاب نگاشته که متأسفانه تنها برخی از آنها امروز در دسترس است.

اکثر رجال‌نویسان، وی را به فضل و دانش ستوده و ثقهٔ تمام دانسته‌اند.

از زمان درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ الاعمال المانعه من دخول الجنه (مانعات)

۲ ـ ادب الامام و المأموم

۳ ـ المسلسلات الاخبار

٤ ـ الغایات

٥ ـ العروس

٦ ـ جامع الاحادیث النبویه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۶ ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی (فشافویه) از کلین در ۳۸کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین ـ نزدیک حسن آباد شهرری ـ مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا، به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از

مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقة الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند؛ که با اثر خود کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفهٔ» بغداد به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ کافی

۲ ـ کتاب رجال

۳ ـ رد قرامطه

٤ ـ رسائل ائمه

۵ ـ تعبیر الرویا

۱۷ ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران ـ یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه ـ زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استادش ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید: «کتاب ایشان ـ تحف العقول ـ خود بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ تحف العقول عن آل الرسول

۲ ـ التمحیص فی ذکر اخبار ابتلاء المومن

۱۸ ـ محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ ق)

ابوعلی محمد بن همام بن سهیل اسکافی، از چهره‌های درخشان، بزرگان شیعه و یاران سفرای امام زمان (عج). وی در اسکاف ـ محلی میان بصره و کوفه ـ زاده شد. در آن زمان کوفه و اطراف آن به عنوان سرزمین دوستداران به حضرات معصومین علیهم السلام شناخته می‌شد.

محمد در خانواده‌ای تازه مسلمان که اسلام را از شیعیان پذیرفته بودند، چشم گشود و پرورش یافت.

خود می‌گوید: «پیش از به دنیا آمدنم، پدرم نامه‌ای برای امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشت و از ایشان خواست تا دعا بفرماید که خداوند فرزند صالحی را به وی عطا کند. امام در ذیل نامه مرقوم فرمود: خداوند خواستهٔ تو را برآورده فرمود».

محمد اسکافی پس از تحصیلات مقدماتی، برای کسب دانش آن روزگار به بغداد که آن زمان مرکز دانش بود، رهسپار شد اما هدف مهم‌تر وی آن بود که بدین طریق به نایب خاص قائم آل رسول (عج) نزدیک و نزدیک‌تر شود و بتواند دستورهای ایشان را اجرا کند.

شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید: «ابوعلی محمد بن همام اسکافی، شخصیتی جلیل القدر و مورد اطمینان است و روایات فراوانی را روایت کرده است».

محمد اسکافی در حدود ۸۰ سالگی به سرای باقی شتافت.

تألیفات وی:

۱ ـ کتاب التمحیص

۲ ـ الانوار فی تاریخ الائمه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹ ـ کشیّ (؟ ـ ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. وی از غلامان عیاشی بود. در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، شورید و خروج کرد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، صاحب کتاب کامل الزیاره، هارون بن موسی تلعبکری، ابواحمد عیسی بن حیان نخعی و حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ الرجال

۲ ـ معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين

۳ ـ كثير العلم

۲۰ ـ علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ق)

ابوالقاسم علی بن احمد کوفی یا علوی، فقیه، متکلم، اصولی و توانا در علوم گوناگون. در آغاز، کارش بر طریقی مستقیم بود و کتاب محکمی را تألیف کرد که از آن جمله می‌توان کتاب الاوصیاء و کتاب در فقه را نام برد. سپس حال و مذهب وی تغییر کرد و به سوی غلوّ پیش رفت.

پسر وی ابومحمد، تألیفات وی را گردآوری کرد. احمد کوفی در «کرمی» منطقه‌ای در فسا نزدیک شیراز درگذشت.

تألیفات وی:

۱ ـ الانبياء

۲ ـ الابتداء

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳ ـ فساد قول البراهمه

٤ ـ الآداب و مكارم الاخلاق

۵ ـ الاستدلال فی طلب الحق و...

۲۱ ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی‌بالله،القائم‌بامرالله،.المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند.

تألیفات وی:

۱ ـ دعائم الاسلام

۲ ـ شرح الاخبار

۳ ـ اساس التاویل

٤ ـ افتتاح الدعوه

٥ ـ التوحید والامامه

٦ ـ مفاتیح النعمه

۷ ـ الایضاح

۸ ـ الینبوع

۹ ـ المجالس و المسامرات

۲۲ ـ شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملا آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی علیه‌السلام، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی و...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید،

ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و... بودند.

خاکجای شیخ صدوق ـ این عالم بزرگ شیعه ـ در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

تألیفات وی:

۱ ـ من لایحضره الفقیه (دومین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)

۲ ـ مدینة العلم

۳ ـ کمال الدین و تمام النعمه

٤ ـ الخصال

٥ ـ توحید

٦ ـ الامالی

۷ ـ المقنع فی الفقه و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن پنجم

۲۳ ـ سید رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن الحسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

وی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام بود و در بغداد زاده شد. از سوی پدر و مادر، نسبی شریف داشت. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی مقارن با فرمانروایی آل‌بویه و دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی ـ فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه گانه، متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب

«اشعر الطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند. استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از:

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و... وی بسیار بذل الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیکی خانهٔ خود درکوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً مدیریت آن را بر عهده داشت. شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و... وی در محلهٔ کرخ بغداد در سرای خود درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم علیه‌السلام به خاک سپرد.

تألیفات وی:

۱ ـ نهج البلاغه

۲ ـ تلخیص البیان فی مجازات القرآن

۳ ـ مجازات الآثار النبویه

٤ ـ حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

۵ ـ خصائص الائمه

٦ ـ دیوان اشعار

۲۴ ـ خزاز رازی (؟ ـ ح ۴۱۰ ق)

شیخ ابوالقاسم علی بن محمد علی خزّاز رازی قمی، ثقهٔ معروف و محدث امامیه.

وی در سفرهای بسیاری که داشت، از بزرگان علمای شیعه استماع حدیث کرد که از

جمله مشایخ وی: شیخ صدوق، ابی المفضل شیبانی، شیخ احمد عیاشی و بزرگانی چون ابن شیوخ بودند. چندی در حوزه‌های قم و ری تدریس کرد. ابوالعباس نجاشی که از هم‌عصران وی بوده، او را در رجال خویش، ثقه، فقیه و از بزرگان شیعه خوانده است.

هم کتابی در کلام و هم در فقه دارد. در ری درگذشت و همان جا به خاک سپرده شد. تألیف وی:

۱ ـ کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر

۲۵ ـ شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. شیخ طوسی نیز که از شاگردان ارزشمند مکتب وی است، می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت برعلم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید: «بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و... شاگردانی را که تربیت کرد، از بهترین‌های جهان اسلام و تشیع هستند: سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتوح کراجکی و... شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد ؑ نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ المقنعه

۲ ـ الفرائض الشریعه

۳ ـ الامالی

٤ ـ الارشاد و...

۲۶ ـ سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ ق)

ابو القاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه میرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید رضی بود. پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تألیفات وی:

۱ ـ تنزیه الانبیاء

۲ ـ الانتصار فی ما انفردت به الامامیة من المسائل الفقهیة

۳ ـ الذریعه فی اصول الشریعه

٤ ـ المحکم و المتشابه

۵ ـ المختصر

٦ ـ الامالی

۷ ـ درر الفوائد و...

۲۷ ـ احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ ق)

ابو الحسین احمد بن علی بن عباس بن محمد بن عبدالله نجاشی. راوی ثقه، نسابهٔ توانا و عالم بسیار بزرگ امامیه.

وی در شهر کوفه زاده شد. پدرش (علی بن احمد) از محدثین و بزرگان شیعه بود.

سفرهای دور و نزدیکی داشته که بیشتر به نیت زیارت عتبات عالیات بوده. چندی در بغداد و چندی در نجف اشرف و سامرا بوده است.

وی از اندک راویانی است که تنها از موثقین و افراد معتبر روایت نقل کرده و به همین دلیل هم کتاب رجال وی سرآمد کتب دیگر است.

استادانی که در محضر آنها شاگردی کرد، عبارتند از: پدرش (که از او یاد شد)، شیخ مفید، احمد بن عبد الواحد بزاز معروف به ابن حاشر و... شاگردان وی نیز شیخ الطائفه طوسی، شیخ ابوالحسن صهرشتی و سید عماد الدین بن معید حسنی مروزی بودند. نجاشی در ۷۸ سالگی در مطیرآباد از نواحی سامرا چشم از جهان فروبست.

تألیفات وی:

۱ ـ رجال (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)؛

۲ ـ انساب بنی نصر بن قعین؛

۳ ـ کتاب الجمعه و ماورد فیه من الاعمال و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۸ ـ شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع، زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم

بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همان جا بود و در همان خاک پاک، دفن شد.

تألیفات وی:

۱ ـ الاستبصار (سومین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)

۲ ـ تهذیب الاحکام (چهارمین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)

۳ ـ النهایه

٤ ـ المبسوط

٥ ـ الخلاف

٦ ـ التبیان و...

۲۹ ـ ابوالفتح کراجکی (؟ ـ ۴۹۹ ق)

شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراجکی طرابلسی. فقیه، اصولی، ریاضیدان، ستاره‌شناس، ادیب، مسلط به علوم حدیث، فلسفه، کلام، نحو، اخلاق، تاریخ، رجال، تفسیر و پزشکی.

وی در محضر استادان بزرگواری چون شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طوسی و... شاگردی کرد و از هر کدام توشه و بهره‌ای گرفت. سفرهای بسیاری به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، سوریه، لبنان، مصر، بغداد و همچنین شهرهای دور و نزدیک خود داشت. با مباحثات و تألیفات خود که نزدیک به ۸۰ اثر می‌شود، بررسی امامیه را بر همگان آشکار کرد. وی در لبنان و شهر صور درگذشت.

تألیفات وی:

۱ ـ کنز الفوائد

۲ ـ روضة العابدین و نزهة الزاهدین

۳ ـ الرسالة الناصریه

٤ ـ معدن الجواهر و...

قرن ششم

۳۰ـ فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام.

گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. وی در تألیفاتش دارای اختیار بود؛ مثلا از کتاب مقتصد در نحو، اختیاری نیکو کرده است به غایت کمال؛ و از تفسیر زمخشری (کشاف) اختیاری کرده است فی غایة الجوده.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱ ـ مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲ ـ الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳ ـ الآداب الدینیة للخزانة المعینیة

٤ ـ تفسیر الکافی الشافی

٥ ـ نثر اللآلی

٦ ـ اسرار الامامه و...

۳۱ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ق)

ابونصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع‌البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاة الانوار فی غرر الاخبار.

تألیف وی:

۱ ـ مکارم الاخلاق

۳۲ـ عمادالدین طبری (؟ ـ ۵۵۳ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن ششم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند. بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

تألیفات وی:

۱ ـ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲ ـ الزهد و التقوی

۳ ـ الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

۳۳ـ تاج الدین شعیری (؟ـ؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می‌گرفت.

تألیف وی:

۱ ـ جامع الاخبار

۳۴ـ احمد بن علی طبرسی (؟ـ؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگرد وی ابن شهر آشوب مازندرانی می‌باشد.

تألیفات وی:

۱ ـ الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲ ـ تاریخ الائمه علیهم السلام

۳ ـ فضائل الزهراء علیها السلام

٤ ـ مفاخر الطالبیة

۵ ـ الکافی فی الفقه

۳۵ ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام، در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر ـ حوالی رود دجله و فرات ـ زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

تألیفات وی:

۱ ـ غرر الحکم و درر الکلم

۲ ـ الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۳۶ ـ سید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)

سید ابوالرضا ضیاءالدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رییس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقهٔ قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسول صلی الله علیه و آله زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می‌گوید: «سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده...» سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن‌الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عمادالدین استرآبادی و... اجازهٔ روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و... بودند.

شاگردانی که نزد وی درس آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بودند از

جمله: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه قمی، شیخ محمدبن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام‌الدین بحرانی و شیخ تاج‌الدین شعیری.

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومین(ع)، در کاشان درگذشت.

تألیفات وی:

۱ ـ النوادر

۲ ـ ضوء الشهاب فی شرح الشهاب

۳ ـ التفسیر و...

۳۷ ـ قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

شیخ قطب الدین، ابوالحسن / ابوالحسین سعید بن عبدالله بن هبه الله بن حسن راوندی کاشانی. عالم بزرگ، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و تاریخ‌دان بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در راوند کاشان زاده شد و پدر و پدر بزرگ وی از علمای بزرگ زمان خود بودند. در آغاز، در نزد پدر خود تحصیلات ابتدایی را فراگرفت و به محضر اساتید بنام آن دوره راه یافت و به کسب دانش پرداخت که آن اساتید عبارتند از: فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان، عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری، صفی‌الدین سید مرتضی ابن داعی رازی و...

چندی در شهر مقدس قم جایگیر شد و از محضر اساتید آنجا نیز فیض برد و چیزی نگذشت که از چهره‌های سرشناس شیعه شد.

شاگردان او عبارتند از: نصیرالدین حسین راوندی و ظهیرالدین محمد راوندی (فرزندان وی)، قاضی احمد بن علی بن عبدالجبار طوسی، فقیه علی بن محمد مدائنی و...

قطب راوندی در قم دیده از جهان فرو بست و در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه(س) به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ الخرائج و الجرائح

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲ ـ فقه القرآن

۳ ـ اسباب النّزول

٤ ـ تهافت الفلاسفه

٥ ـ الاغراب فی الاعراب و...

۳۸ ـ ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸۴ق)

ابوالحسن محمد بن احمد بن علی قمی، معروف به ابن شاذان قمی. عالم بزرگوار و راوی ثقهٔ شیعه.

وی از بزرگانی است که از افراد بسیاری نقل روایت کرده و محضر بسیاری از علمای شیعه و سنی را درک نموده است. استادان وی پدرش احمد بن علی (از علما و مؤلفان شیعه)؛ دایی‌اش ابوالقاسم بن قولویه صاحب کتاب کامل الزیارات، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی و... بوده است. از جمله شاگردان و راویان احادیث ابن شاذان نیز می‌توان از: شیخ طوسی، نجاشی و کراجکی نام برد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تألیفات وی:

۱ ـ مأة منقبه

۲ ـ بستان الکرام

۳ ـ البیان فی ردّ الشمس لامیر المومنین علیه السلام

٤ ـ المناقب

٥ ـ ایضاح دفائن النواصب

۳۹ ـ ابو علی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ق)

شیخ سدیدالدین ابوعلی بن طاهر صوری عاملی. عالم، فاضل و فقیه امامیه در قرن ششم هجری.

از زادروز و زادجای وی اطلاعی در دست نیست اما چون به عامل نسبت داده شده، برمی‌آید از آنجا بلند شده و پرورش یافته است. صاحب بحار الانوار کتاب قضاء حقوق المومنین را به وی منسوب می‌داند و به کتاب وی اعتماد دارد و از آن نقل کرده است.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیف وی:

۱ ـ قضاء حقوق المومنین

۴۰ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه. وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. وی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می‌گوید:

«وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید؛ به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه با طهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نظری مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱ ـ مناقب آل ابیطالب علیهم السلام

۲ ـ مثالب النواصب

۳ ـ المخزون المکنون فی عیون الفنون

٤ ـ مائدة الفائدة

٥ ـ المثال فی الامثال و...

۴۱ ـ محمد بن ادریس (۵۴۳ ـ ۵۹۸ ق)

ابوعبدالله محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء و رییس مذهب ستوده است. استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابن علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و...

شاگردانش: شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس‌الدین فخار بن معد موسوی و...

ابن ادریس ـ عالم بزرگوار جهان تشیع ـ در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همان جا به خاک سپرده شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تألیفات وی:

۱ ـ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی

۲ ـ کتاب التعلیقات

۳ ـ خلاصة الاستدلال و...

قرن هفتم

۴۲ ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی‌الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل‌القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان فروبست.

تألیفات وی:

۱ ـ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر

۲ ـ مسالة فی المواسعة والمضایقة

۴۳ ـ ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ق)

ابوالحسن علی بن ابی الکرام محمد بن عبدالکریم بن عبدالله شیبانی، تاریخ‌نگار، ادیب، نسب‌شناس و محدث. ملقب به عزّالدین و مشهور به ابن اثیر جزری.

وی در جزیرهٔ ابن عمر زاده شد و دورهٔ جوانی خود را در موصل گذراند. در موصل، شام و بغداد نزد استادان بنامی چون ابومحمد عبدالله بن علی بن سویده، ابوالقاسم یعیش بن صدقه، عبدالمنعم بن کلیب حرانی و... دانش روزگار را فرا گرفت.

ابن خلّکان می‌گوید: «ابن اثیر، حافظ حدیث بود و تواریخ را از برداشت و انساب عرب را نیک می‌دانست و به اخبار عرب واقف بود».

وی در بغداد درگذشت و به خاک سپرده شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تألیفات وی:

۱ ـ اللباب فی تهذیب الانساب

۲ ـ اسد الغابة فی معرفة الصحابه

۳ ـ الکامل فی التاریخ

٤ ـ التاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیة و...

۴۴ ـ ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ق)

ابوعمرو جمال الدین عثمان بن عمر، نحوی و فقیه مالکی.

خاندان وی از کردان، ساکن دونه، قریه‌ای در همدان بودند و پدر وی مردی سپاهی و از حاجبان دستگاه امیر عزالدین موسک صلاحی بود و به همین خاطر وی را ابن‌حاجب گفتند و بر آن شهرت یافت. ابن حاجب در استا ـ شهری در منطقهٔ صعید مصر ـ زاده شد. وی در قاهره به فراگرفتن قرآن کریم پرداخت و سپس فقه مالکی آموخت.

استادانی که در نزدشان شاگردی کرد، از جمله: ابوالجود غیاث بن فارس لخمی،

شاطبی، ابومنصور ابیاری، ابوالحسین بن جبیر، امام شاذلی و... بودند.

ابن خلدون از وی، نه تنها به نحوی و فقیه ارجمند یاد می‌کند که وی را اصولی بزرگ می‌داند. از خاکجای او اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ الکافیة

۲ ـ الامالی النحویه

۳ ـ المختصر فی فروع/ جامع الامهات

٤ ـ منتهی السؤال و الامل فی علمی الاصول و الجدل و...

۴۵ ـ سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق)

سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس. فقیه نام‌آور، ادیب گرانقدر و شاعری چیره‌دست، از نوادگان امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام.

وی در شهر حلّه زاده شد و در همان‌جا هم تحصیلات ابتدایی خود را گذراند. موضوع تألیفات وی بیشتر در خصوص ادعیه و زیارات است. چندی نقابت علویان را پذیرفت تا بتواند به امور شیعیان بپردازد.

وی در ۷۵ سالگی درگذشت و در حرم امیرالمومنین علیه السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ المهمات و التتمات (۱۰ جلد که هر کدام با عناوین مستقل چاپ شده‌اند: فلاح السائل، زهرة الربیع، جمال الاسبوع، اقبال الاعمال و...).

۲ ـ کشف المحجه لثمرة المهجه

۳ ـ مصباح الزائر و جناح المسافر

٤ ـ اللهوف علی قتلی الطفوف

٥ ـ مهج الدعوات و منهج العبادات

٦ ـ فرج المهموم

۷ ـ الاستخارات و...

۴۶ـ محقق حلی (۶۰۲ـ ۶۷۲ق)

ابوالقاسم جعفر بن حسن یحیی بن حسین سعید هذلی حلّی، ملقب به نجم‌الدین ومعروف به محقق حلّی.

فقیه گرانمایه، محدث ارجمند، ادیب، شاعر، منشی و عالم امامیه و مرجع تقلید شیعه در دورهٔ خود.

در حلّه زاده شد و نخست در نزد پدر خود حسن بن یحیی بن سعید، مقدمات علوم روزگار را خواند و آن را پشت سر گذاشت. پس از آن در نزد استادان آن دوره که مشایخ وی در قرائت و روایت نیز بودند، بهره‌ها برد که می‌توان به:

نجیب‌الدین محمد بن جعفر بن ابوالبقاء هبه الله نما حلّی الربعی، سید فخار بن معد موسوی، شیخ مفید الدین محمد بن جهم حلّی و... اشاره کرد.

در سرودن شعر، بسیار چیره‌دست و در نگاشتن نثر، نوآفرین بود. نگاشته‌هایش در نهایت فصاحت، بلاغت و جزالت بود.

شاگردانی که در نزدش درس آموختند، عبارتند از:

حسن‌بن یوسف‌بن مطهرحلّی ـ مشهور به علامه ذایع الصیت [=پرآوازه]ـ حسن بن داود حلّی، سید غیاث‌الدین عبدالکریم صاحب فرحه الغری، سید جلال‌الدین محمد بن علی بن طاووس، جلال‌الدین محمد بن محمد کوفی هاشمی، نجم‌الدین طمان بن احمد عاملی شامی و...

اعیان الشیعه و برخی کتب رجال، سال درگذشت وی را ٦٧٦ ق گزارش کردند. وی در همان شهر حلّه درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

١ ـ شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام

٢ ـ النافع (مختصر الشرائع)

٣ ـ المعتبر فی شرح المختصر

٤ ـ اصول الدین

۵ ـ شرح نکت النهایه و...

۴۷ ـ علی بن عیسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ ق)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیهٔ قرن هفتم هجری.

وی در اِربِل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.

فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن دربارهٔ وی می‌گوید:

«امامیه متفق‌اند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچ‌گاه کهنه و مندرس نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است».

وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و... تربیت کرد.

عیسی اربلی در بغداد درگذشت و در خانهٔ مسکونی خود به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ کشف الغمة فی معرفه الائمة

۲ ـ المقامات

۳ ـ دیوان اشعار

۴ ـ کتاب الطیف

قرن هشتم

۴۸ ـ سید هبة الله موسوی (؟ ـ ؟)

ابومحمد سیدهبة‌الله‌حسن موسوی، فاضل، عالم کامل، محدث جلیل‌القدر و فقیه امامیه. وی هم‌عصر علامهٔ بزرگوار حلّی بود.

تنها کتاب وی، المجموع الرائق من ازهار الحدائق است که به اشتباه به شیخ صدوق نسبت

داده شده و این کتاب اخبار، کلام، فقه و... را در بردارد و در دو جلد بزرگ است.

از زادروز، درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

۴۹ـ شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ق)

شیخ شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی، معروف به شهید اول یا شهید علی الاطلاق. فقیه، عالم امامیه و از نوابغ اجتهاد.

وی در جزین از توابع جبل عامل زاده شد. نخست، نزد پدر و برخی از علمای جبل عامل به کسب دانش پرداخت و به دلیل هوش سرشار و حافظهٔ قوی، دیگر در آنجا تشنگی‌اش رفع نمی‌شد و این شد که در ۱۶ سالگی عازم عراق گردید.

نخست، در شهر حلّه، شاگردی فخرالمحققین فرزند علامه حلّی را کرد و پس از یک سال یعنی در سال ۷۵۱ق به دریافت اجازه نایل شد. از آن پس بود که سفرهای دیگر خود را به طور جدی برای کسب فیض بیشتر از علما آغاز کرد.

وی به مدرسهٔ بزرگ کربلای معلّی و به حوزهٔ درس سید عمیدالدین اعرجی حائری، برادرش سید ضیاء الدین و سید عالم الدین موسوی حائری پیوست و بهره‌ها برد و از مشایخ یاد شده به دریافت اجازاتی نایل گردید و در همان‌جا بود که با تدریس و فتوا، آوازهٔ بلندی یافت.

از آنجا راهی بغداد، مکهٔ معظّمه، مدینهٔ منوّره، فلسطین، شام و مصر شد و از علمای فریقین سنی و شیعی بهره‌مند گردید و اجازات مفصلی را نیز به دست آورد.

در دمشق بود که زانوی ادب و شاگردی در نزد حکیم متألّه قطب‌الدین رازی بویهی گذارد و از او فیض برد و بسیار آموخت.

وی با دلی متّقی و علمی ناب به زادگاه خود جزین برگشت و در آنجا مدرسهٔ فقهی بنیان کرد و سپس با همتی والا، حوزهٔ این مدرسه را تا شام گسترش داد که در آن نوآوری‌های فقهی را به ظهور گذاشت. آوازهٔ شهید اول چنان در گوشه و کنار پیچید که سلطان علی بن المؤید حاکم خراسان و رهبر و زعیم روحی سربداران خراسان به سوی وی نامه‌ای مبنی بر در دست گرفتن حکومت سربداران فرستاد.

از اینجا بود که زندگی سیاسی شهید اول آغاز می‌شود و با توجه بـه ایـن کـه وی از زادگاهش جزین به شام کوچ کرده و در آنجا جایگیر شده بود و در سرای خود تدریس و مجلس بحث و مناظره را ترتیب می‌داد، حکومت وقت به دقت وی را تحت نظر داشت.

نخستین کاری که بر خود فریضه می‌دانست، وحدت بین مسلمانان سـنی و شـیعه و برانداختن مغولان و حکومت جور بود و در این راستا، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید. اما شاگرد وی محمد مالوشی از علمای کرد شیعه با وی اختلاف نظر پیدا کرد و آن این‌که، صفات الهی را به حضرات معصومین علیهم السلام منسوب می‌دانست که شهید اول وی را تکفیر کرد و کار به کارزار و کشته شدن شیخ مالوشی کشید. همین مسأله پس از چندی بـه دست و دسیسهٔ جانشین شیخ مالوشی یعنی شیخ تقی الدین جبلّی خیامی و شهادت جمع کردن و امضا نمودن بسیاری از شیعیان مرتد و اتباع مالوشیه، منجر به حکم تکفیر وی از سـوی قاضیان بیروت و صیدا و سرانجام قاضی شافعی شام، شیخ عباد بن جماعه شد و پس از آن که به شهید اول توبه ارائه شد و وی از آن سرباز زد، وی را در قلعهٔ رحبهٔ دمشق زندانی و پس از آن سر وی را قطع کردند و پیکرش را به دار آویختند و سنگسار کردند و سپس سوزاندند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند و رویهٔ او را عملاً دنبال کردند، سه فرزند او، شیخ رضی‌الدین محمد، شیخ ضیاءالدین علی، شیخ ابومنصور الحسن و بسیاری دیگر مـانند حسن بن سلیمان حلّی صاحب مختصر البصائر و شیخ شمس‌الدین محمد بن عبدالعلی کرکی عاملی و... بودند.

شهید اول، آثار گرانقدری را از خود به یادگار گذاشت که بالغ بر بیست عنوان می‌شود.

تألیفات وی:

۱ ـ اللمعة الدمشقية

۲ ـ غاية المراد في شرح الارشاد

۳ ـ البيان في الفقه

٤ ـ المزار

۵ ــ الدرة الباهرة من الاصداف الطاهرة

٦ ــ الدروس

۷ ــ الذکری و...

قرن نهم

۵۰ــ ابن فهد حلی (۷۵۷ ــ ۸۴۱ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و... دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متمایز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد:

«عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ... بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و برآنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند.

استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و...

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزایری، فقیه نامی شیعه ابن العشره کروانی عاملی، محمد نور بخش و...

ابن فهد پس از عمری مجاهده و مطالعه، در ۸٤ سالگی در کربلای معلّی درگذشت و

خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.

تألیفات وی:

۱ـ آداب الداعی

۲ـ استخراج الحوادث

۳ـ اسرار الصلاه

٤ـ التحصین فی صفات العارفین

۵ـ عدة الداعی ونجاح الساعی و...

۵۱ـ حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲ـ ؟)

عزّالدین حسن بن سلیمان حلّی، فقیه و محدث شیعی و از شاگردان ممتاز شهید اول. برخی وی را حلبی و برخی از مردم جبل عامل می‌دانند. در نزد شهید اول (شیخ شمس الدین محمد مکی) و سید بهاءالدین علی بن عبدالکریم نیلی شاگردی کرد، آموخت و از شهید اول اجازهٔ روایت گرفت.

حسین بن محمد بن حسن حمویانی و تاج‌الدین عبدالحمید بن احمد هاشمی زینی، از وی اجازهٔ روایت داشتند. خاکجای وی مشخص نیست.

تألیفات وی:

۱ـ مختصر البصائر لمنتخب البصائر

۲ـ المختصر

۳ـ الرجعه

٤ـ تفضیل محمد ﷺ وآله علی الانبیاء ...

۵ـ احادیث الذّر

۵۲ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸۴۱ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی، فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحار الانوار و وسائل الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

تألیفات وی:

۱ ـ ارشاد القلوب الی الصواب

۲ ـ اعلام الدین فی صفات المومنین

۳ ـ غرر الاخبار و درر الآثار

٤ ـ الاربعون حدیثاً

قرن دهم

۵۳ ـ ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵ق)

ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی کفعمی، ملقب به تقی الدین، عالم و فقیه بزرگ شیعه از مردم جبل عامل.

وی در روستای کفر عیمای جبل عامل زاده شد. همان‌جا در نزد پدر خود علی بن ابراهیم، درس‌های نخستین را فرا گرفت. پس از به پایان رساندن درس‌های نخستین، به کربلای معلّی رهسپار شد و چندی در آنجا ماند و درس گرفت و آموخت.

مشایخی که وی هم از آنها اجازهٔ روایت گرفت و هم در نزدشان شاگردی کرد:

علی بن ابراهیم صالح کفعمی (پدر وی)، حسین بن ساعد حسینی حائری صاحب تحفة الابرار فی مناقب الائمة الاطهار، سید علی بن عبدالحسین بن سلطان موسوی حسینی صاحب رفع الملامه.

صاحب امل الامل وی را ادیب، شاعر و ثقه می‌نامد. صاحب تکلمة الرجال، شیخ عبدالنبی کاظمی دربارهٔ وی می‌گوید:

«وی از فاضلان، محدثان، راست‌کرداران و پرهیزگاران بنام و حد میان شهید اول و ثانی بود و آثار بسیاری دارد.»

کفعمی در همان روستای کفرعیما درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ المصباح (الجنة الواقیة والجنة الباقیة)

۲ ـ مختصر

۳ ـ البلد الامین والدرع الحصین

٤ ـ نهایت الارب فی امثال العرب

٥ ـ النخبة و ...

۵۴ـ ابن ابی جمهور أحسائی (۸۴۰ـ ۹۱۲ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور، عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همان‌جا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و ابی‌جمهور در چنین فضایی پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون: شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّی رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظره بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا

را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزایری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزایری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و... بودند. چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ عوالی اللآلی [=غوالی اللآلی]

۲ ـ الاقطاب الفقهیة والوظایف الدینیة علی مذهب الامامیة

۳ ـ درر اللئالی

۴ ـ زاد المسافرین فی اصول الدین

۵ ـ المجلی و...

۵۵ ـ محقق کرکی (؟ ـ ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

شیخ نورالدین علی بن الحسین بن عبدالعالی کرکی، معروف به محقق ثانی. عالم و فقیه امامیه در قرن دهم هجری.

وی از علمای جبل عامل بود و تحصیلات خود را در شام و عراق تکمیل کرد و پس از تکمیل مراتب علمی و عملی، بنا به درخواست شاه تهماسب به ایران سفر کرد و شیخ الاسلام رسمی ایران شد. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست.

استاد وی، شیخ علی بن هلال جزایری بود و از او بسیار آموخت.

شاگردانی که در نزدش شاگردی کردند و درس گرفتند، عبارتند از:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شیخ زین‌الدین فقعانی، شیخ احمد بن محمد بن ابی جامع، شیخ نعمت‌الله بن شیخ جمال‌الدین، احمد بن شیخ شمس‌الدین و.... وی در نجف اشرف درگذشت.

تألیفات وی:

۱ ـ اثبات الرجعه

۲ ـ احکام الارضین

۳ ـ جامع المقاصد

٤ ـ نفحات اللاهوت

۵ ـ حاشیة المختصر النافع و...

۵۶ ـ شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ق)

شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، فقیه نامدار و عالم بزرگوار شیعه.

وی در جبع از شهرهای جبل عامل و در خانواده‌ای از اهل علم و فقاهت زاده شد.

در آغاز، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود نورالدین علی بن احمد گذراند. سپس به شهر میس کوچ کرد و در محضر شیخ علی بن عبدالعالی میسی به تحصیلات خود ادامه داد و کتاب‌های شرایع‌الاسلام محقق حلّی و ارشاد و قواعد علامه حلّی را در نزد او خواند. پس از آن به کرک نوح رهسپار شد و نحو و اصول را نزد سید جعفر کرکی فرا گرفت و پس از سه سال اقامت در آنجا به دمشق سفر کرد و در محضر شیخ محمد بن مکی، پاره‌ای از کتب طب، حکمت و هیأت را آموخت. سپس به مصر رفت و در درس شانزده استاد برجسته به آموختن علوم عربی، اصول فقه، هندسه، معانی و بیان، عروض، منطق، تفسیر و... همت گماشت. وی سفرهای بسیاری در دوران زندگانی خود داشت که یکی از آنها و مؤثرترین آن، سفر به روم شرقی قسطنطنیه بود. در آنجا بود که پس از ارائه رساله‌ای به قاضی عسکر محمد بن محمد بن قاضی زادهٔ رومی که دربارهٔ ده علم بود، به اجازه و پیشنهاد وی به تدریس در «مدرسهٔ نوریه» بعلبک مشغول شد و مدیریت آنجا به او واگذار گردید.

پس از جایگیر شدن در بعلبک، در سایهٔ آوازهٔ علمی خود مرجعیت یافت و دانشمندان از دور دست‌ترین جاها برای استفاده علمی نزد وی می‌آمدند.

وی در این شهر، تدریس جامع (تدریس پنج‌گانهٔ جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) را آغاز کرد و در حقیقت فقه مقارن و عقاید تطبیقی را درس داد.

صاحب روضات الجنات آورده:

«تاکنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجستهٔ شیعه کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت، سعهٔ صدر، خوش‌فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامهٔ تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی، به پای شهید ثانی برسد... وی در ردهٔ پس از معصومان علیهم السلام قرار دارد». شهید ثانی در رؤیایی صادقه، شهادت خود را چنین دیده که: «در عالم رؤیا سید مرتضی علم الهدی را دیدم که مجلس ضیافتی تشکیل داده و علمای امامیه و شیعه در آن شرکت داشتند. وقتی وارد مجلس شدم، سید مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد در کنار استاد شهید اول بنشینم». شهید ثانی به فتوای قاضی صیدا مبنی بر رافضی و شیعی بودن، به دستور حاکم ترکان عثمانی سلطان سلیم تحت پیگرد قرار گرفت تا وی را زنده به دربار بیاورند اما وزیر وی رستم پاشا که مأمور دستگیر کردن شهید ثانی بود، وی را در قسطنطنیه به شهادت رساند که البته به همت سید عبدالرحیم عباسی، رستم پاشا قصاص شد و به هلاکت رسید و خون شهید ثانی به هدر نرفت. پیکر شریف وی را پس از سه روز به دریا افکندند. تألیفات وی بی‌شمار است؛ طوری که در امل الامل آمده که از شهید ثانی دو هزار مجلد کتاب به جای مانده که دویست جلد از آن به دست خط خود شهید ثانی بوده است.

تألیفات وی:

۱ـ منیة المرید فی ادب المفید و المستفید

۲ـ روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان

۳ـ حقائق الایمان

۴ـ البدایه فی علم الدرایه

۵ ـ الفوائد العلمية فی شرح النفلية

٦ ـ مسالك الافهام

۷ ـ الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية و...

قرن یازدهم

۵۷ـ طُریحی (۹۷۹ـ ۱۰۸۵ق)

فخرالدین بن محمد علی، معروف به شیخ طریحی، فقیه، فاضل، محدث، قرآن پژوه و شاعر شیعهٔ امامیه.

انتساب وی به احمد بن طریح، جد عالی مقامش بود. دربارهٔ زادگاه وی اطلاعی در دست‌نیست. وی از پرهیزگارترین و پارساترین مردم روزگار خویش بود. بسیاری وی را امام و پیشوا و عارف زمانهٔ خویش می‌دانستند. وی با شیخ حرّ عاملی و مجلسی اول و دوم هم‌عصر بود. استادانی که وی نزد آنها بهره‌ها برد و آموخت، شیخ محمد بن جابر عاملی جعفی، شیخ محمود بن حسام شرفی، شرف الدین علی بن حجة الله شوستانی و عمویش محمد حسین طریحی بودند.

شاگردان وی نیز، برادرزاده‌اش حسام الدین طریحی، فرزندش صفی‌الدین طریحی، سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان، میر محمود کاظمی و شیخ‌محمد امین کاظمی بودند.

شیخ طریحی بیش از ٤٠ جلد کتاب نگاشت که درعلوم گوناگون بود. وی در رماحیهٔ بغداد درگذشت و در پشت حرم علوی علیه‌السلام به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ مجمع البحرین و مطلع النیّرین

۲ ـ المستطرفات فی شرح نهج الهداه

۳ ـ الاحتجاج فی مسائل الاحتیاج

٤ ـ ایضاح الحساب فی شرح خلاصة الحساب

۵ ـ تحفة الوارد و عقال و الشارد و...

قرن دوازدهم

۵۸ـ سید ولی الله رضوی (؟ـ؟)

سید ولی الله بن نعمة الله حسین رضوی حائری. عالم، فاضل و فقیه امامیه. هم‌عصر شیخ بهایی، از زندگانی و درگذشت وی بیش از این یافت نشد.

تألیفات وی:

۱ ـ مجمع البحرین فی فضائل السبطین

۲ ـ کنز المطالب فی فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام

۳ ـ منهاج الحق و الیقین

۵۹ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل بدست ابوذر غفاری شیعه شد و با جان‌ودل، محبت اهل‌بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه، حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد. از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت. شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (=قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را

شامل می‌شود. استادانی که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و... وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه‌السلام، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ـ تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روایی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲ـ الفصول المهمه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳ـ دیوان شعر و ...

۶۰ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه. خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدربزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت و علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی هم‌پای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری بودند و مشایخ نقل وی: مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی.

شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزایری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیاپانکی و... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ‌الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

٦٦ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ٧٤ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الأطهار علیهم السلام

۲ ـ مرآت العقول

۳ ـ حق الیقین

٤ ـ زاد المعاد

۵ ـ عین الحیاه و...

قرن چهاردهم

۶۱ـ محدث نوری (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی، محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور، زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌پرداخت. در دورهٔ

جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّی نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار گردید و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود. محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید. ایشان شاگرد برجسته‌ای ـ شیخ آقا بزرگ تهرانی ـ را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ تهرانی در الذریعة خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

تألیفات وی:

۱ ـ مستدرک الوسائل

۲ ـ نفس الرحمان

۳ ـ دارالسلام

٤ ـ جنّة المأوی و ...

۶۲ ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ ق)

آیت الله‌العظمی حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه. وی در یکی از خاندان با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری

مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروة الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم. بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فراگرفت. به هجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی. در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند. پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید. پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای کرد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروة الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود. بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌نمود و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت؛ طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی

از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه الطوسی؛ جامع الرواة، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ جعفریات (اشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامه، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روایات هریک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی ـ یکی از شاگردان وی ـ در ۷۱۴صفحه به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیة علی العروة الوثقی؛ حاشیة علی خلاف الشیخ الطوسی؛ شرح کفایه الاصول (استاد وی آخوند خراسانی). مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت از جمله: تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه(س)؛ کتابخانهٔ مسجد اعظم؛ مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علیه السلام است؛ حسینیه و حمام سامرا؛ مسجد هامبورگ آلمان؛ بازسازی و مرمت چندین مدرسه؛ مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف؛ بیمارستان نکویی قم و... . آیت الله بروجردی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست. بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعة است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وامدار علوم اهل بیت(ع) می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجة‌الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجة الاسلام و المسلمین مهدی حسینیان قمی که در ترجمهٔ این مجلد، سعی بلیغ مبذول داشتند نهایت سپاس و تشکر را داشته باشم. همچنین از برادر فاضل و پژوهشگر آقای کوروش منصوری و حجة الاسلام والمسلمین نظرعلی‌حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیت‌الله العظمی سیدحسین بروجردی را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه حضرت آیت‌الله حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیة الله الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسألت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام(ص) پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیة علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تاریخ دی ماه ۱۳۸۶

برابر با عید غدیرخم ـ ذی‌الحجه ۱۴۲۸ قمری

منابع و مآخذ تحقیق

۱. ***اختیار معرفة الرجال*** المعروف به ***رجال الکشی***. ابی‌جعفر محمدبن‌الحسن‌بن علی الطوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲. ***اعیان الشیعه***. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳. ***تتمه المنتهی***. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۴. ***تنقیح المقال فی علم الرجال***. عبدالله المامقانی، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ ق.

۵. ***جامع الرواة***. محمد بن علی الاردبیلی الغروی الحائری، مکتبة آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۶. ***خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال***. العلامة الحلّی، نشر الفقاهة، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۷. ***دانشنامهٔ جهان اسلام***. زیرنظر حداد عادل. بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۸. ***دایرةالمعارف بزرگ اسلامی***. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۹. ***دایرة المعارف تشیع***. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۰. ***دایرةالمعارف مصاحب***. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱. ***الذریعه الی تصانیف الشیعه***. طهرانی، آقابزرگ، دارالاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۲. ***رجال السیّد بحر العلوم*** المعروف به ***الفوائد الرجالیّة***. السید محمد المهدی بحرالعلوم الطباطبائی، مکتبة الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.

۱۳. ***رجال النجاشی***. ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۴. ***ریاض العلماء وحیاض الفضلاء***. المیرزا عبدالله الافندی‌الاصبهانی، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.

۱۵. *ریاض المحدّثین*. محمّد علی بن الحسین النائینی، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۳۸۱ش / ۱۴۲۳ق/ ۲۰۰۳م.

۱۶. *السیرة النبویة*. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۷. *الفتوح اعثم کوفی*. احمدبن علی اعثم کوفی، مترجم محمدبن احمد مستوفی هروی، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ش.

۱۸. *فرهنگ‌نامهٔ دهخدا*. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۱۹. *فرهنگ‌نامهٔ معین*. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۰. *فهرست کتب الشیعة واصولهم*. شیخ طوسی، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ق.

۲۱. *قاموس الرجال*. محمدتقی التستری، مؤسسة النشر الاسلامی، ایران، ۱۴۱۰ق.

۲۲. *مجمع الرجال*. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.

۲۳. *معجم المؤلفین*. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۴. *معجم رجال الحدیث*. خویی، ابوالقاسم موسوی، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ق.

۲۵. *معجم مؤلّفی الشیعة*. علی‌الفاضل القائنی النجفی، وزارة‌الارشاد الاسلامی، ایران، ۱۴۰۵ق.

۲۶. *موسوعة العظماء الشیعة*. حکیمی، محمد، موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ق.

۲۷. *نقد الرجال*. مصطفی الحسینی التفریشی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.

كتاب القضاء

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

کتاب قضاء

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب القضاء

ومن له الحكم ومن ليس له ووظيفة القاضي

(١)

باب اختصاص القضاء والحكم بالنّبيّ والإمام عليهم الصّلوة والسّلام والمبعوثين من قبلهم والفقيه المؤمن العادل الّذي يحكم بما أنزل الله وبما ورد عن المعصومين عليهم الصّلوة والسّلام وعدم جواز الحكم والقضاء لغيرهم ويحرم التّحاكم إليهم ويجب على القاضي أن يحكم بالحقّ ويحرم عليه أن يحكم بالجور ويحتاط عند الشّبهة

قال الله تبارك وتعالى في سورة البقرة (٢): ١٨٨ و٢١٣: ﴿وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

و﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِۦ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾.

آل عمران (٣): ٢٣: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ﴾.

ابواب قضاء،
کسی که حق قضاوت دارد و کسی که ندارد
و وظیفهٔ قاضی

باب ۱
اختصاص منصب قضاوت به پیامبر ﷺ
و امامان معصوم ﷺ و منصوبین از طرف آنان

و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به‌گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید در حالی که می‌دانید (این کار گناه است).[۱]

مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادّی میان آنها وجود نداشت به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد. در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند، کتاب آسمانی که به حقّ دعوت می‌کرد برای آنها نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کنند (افراد باایمان در آن اختلاف نکردند) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت کرده بودند و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود به‌خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود به فرمان خودش رهبری نمود (اما افراد بی‌ایمان همچنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند) و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.[۲]

آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها قضاوت کنند سپس گروهی از آنان (با علم و آگاهی) روی می‌گردانند در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند.[۳]

---

۱. بقره ۲ / ۱۸۸.
۲. بقره ۲ / ۲۱۳.
۳. آل عمران ۳ / ۲۳.

النساء (٤): ٥٨ ـ ٦١ و ٦٥ و ١٠٥ و ١٠٦: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُوا۟ بِٱلْعَدْلِ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعًۢا بَصِيرًا * يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَأُو۟لِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَـٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا * أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓا۟ إِلَى ٱلطَّـٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓا۟ أَن يَكْفُرُوا۟ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَـٰلًۢا بَعِيدًا * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا۟ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا﴾.

و﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا۟ تَسْلِيمًا﴾.

و﴿إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا * وَٱسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.

المائدة (٥): ٤٢ ـ ٤٥: ﴿سَمَّـٰعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّـٰلُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْـًٔا وَإِنْ حَكَمْتَ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ * وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوْرَىٰةُ فِيهَا حُكْمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَآ أُو۟لَـٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ * إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُوا۟ لِلَّذِينَ هَادُوا۟ وَٱلرَّبَّـٰنِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ بِمَا ٱسْتُحْفِظُوا۟ مِن كِتَـٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُوا۟ عَلَيْهِ شُهَدَآءَ فَلَا تَخْشَوُا۟ ٱلنَّاسَ وَٱخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِى ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ * وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ﴾.

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم قضاوت می‌کنید به عدالت قضاوت کنید. خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست.

ای کسانی که ایمان آوردید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها قضاوت بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای قضاوت نزد طاغوت و حکام باطل بروند با این‌که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند امّا شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیفکند و هنگامی که به آنها گفته شود به سوی آنچه خداوند نازل کرده است و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از (قبول دعوت) تو اعراض می‌کنند.[1]

به پروردگارت سوگند که آنها مومن نخواهند بود مگر این‌که در اختلافات خود تو را به قضاوت بطلبند و سپس از قضاوت تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.[2]

ما این کتاب را به‌حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی و از خداوند طلب آمرزش نما که خداوند آمرزنده و مهربان است.[3]

آنان بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند. مال حرام فراوان می‌خورند. پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنها قضاوت کن یا (اگر صلاح دانستی) آنها را به حال خود واگذار و اگر از آنان صرف‌نظر کنی به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند و اگر میان آنها قضاوت کنی، با عدالت قضاوت کن که خدا عادلان را دوست دارد.

چگونه تو را به قضاوت می‌طلبند درحالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا هست (وانگهی) پس از قضاوت خواستن از حکم تو (چرا) روی می‌گردانند. آنها مومن نیستند.

ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن هدایت و نور بود و پیامبران که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند با آنها برای یهود حکم می‌کردند و (همچنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، قضاوت می‌نمودند؛ بنابراین (به خاطر قضاوت برطبق آیات الهی) از مردم نهراسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و آنهایی که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

و بر آنها (بنی‌اسرائیل) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان است و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف‌نظر کند) کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.[4]

---

۱. نساء ۴ / ۵۸ـ ۶۱. ۲. نساء ۴ / ۶۵. ۳. نساء ۴ / ۱۰۵ـ ۱۰۶.
۴. مائده ۵ / ۴۲ـ ۴۵.

المائدة (٥): ٤٧ ـ ٥٠: ﴿وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ * أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾.

الأنعام (٦): ١٥٢: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

الأنبياء (٢١): ٧٨ ـ ٧٩: ﴿وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ...﴾.

النور (٢٤): ٤٨ ـ ٥١: ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ * وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

ص (٣٨): ٢٢ ـ ٢٦: ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ * إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ

اهل انجیل (پیروان مسیح) نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که برطبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.

و این کتاب (قرآن) را به‌حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگهبان آن‌هاست. پس برطبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و از احکام الهی روی مگردان. ما برای هر کدام از شما آیین و طریقهٔ روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست، همهٔ شما را امّت واحدی قرار می‌داد ولی خدا می‌خواهد شما را در آن‌چه به شما بخشیده، بیازماید (و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد) پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جویید. بازگشت همهٔ شما به سوی خداست. سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید به شما خبر خواهد داد.

و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن و از هوس‌های آنان پیروی مکن و از آنها برحذر باش. مبادا تو را از بعضی احکام که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند و اگر آنها (از حکم و قضاوت تو) روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به‌خاطر پاره‌ای از گناهان‌شان مجازات کند و بسیاری از مردم، فاسقند. آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند.[1]

و هنگامی که سخن می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد. به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید.[2]

و داوود و سلیمان را (به‌خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری که گوسفندان بی‌شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند قضاوت می‌کردند و ما بر حکم آنان شاهد بودیم.

ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آنان (شایستگی) قضاوت و علم فراوانی دادیم...[3]

و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان‌شان قضاوت کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می‌شوند.

ولی اگر حقّ داشته باشند (و قضاوت به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌های آنان بیماری است یا شک و تردید دارند یا می‌ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟ نه بلکه آنها خودشان ستمگرند.

سخن مومنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا در میان آنان قضاوت کند، تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند.[4]

در آن هنگام که (بی مقدّمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند نترس دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده. اکنون در میان ما به‌حق قضاوت کن و ستم روا مدار

---

۱. مائده ۵ / ۴۷ _ ۵۰. ۲. انعام ۶ / ۱۵۲. ۳. انبیاء ۲۱ / ۷۸ _ ۷۹.
۴. نور ۲۴ / ۴۸ _ ۵۱.

بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْخُلَطَآءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُۥ ذَٰلِكَ ۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَـَٔابٍ * يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌۢ بِمَا نَسُوا۟ يَوْمَ ٱلْحِسَابِ﴾.

الشورى (۴۲): ۱۵: ﴿فَلِذَٰلِكَ فَٱدْعُ ۖ وَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ ۖ وَقُلْ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٍ ۖ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ...﴾.

١ ٢٥٢٢٨ (١) **كافى** ٤٠٦/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٢١٧/٦ سهل ابن زياد عن محمد بن عيسى عن أبى عبدالله المؤمن عن ابن مسكان عن **فقيه** ٤/٣: سليمان بن خالد عن أبى عبدالله عليه السلام قال إتقوا الحكومة فانّ الحكومة انّما هى للإمام العالم بالقضاء العادل فى المسلمين لنبىّ[1] أو وصىّ[2] نبىّ.

٢ ٢٥٢٢٩ (٢) **المقنع** ١٣٢: إياك والقضاء فاجتنبه فانّ القضاء أشدّ المنازل من الدّين ولا يفى به الّا نبىّ أو وصىّ نبىّ.

٣ ٢٥٢٣٠ (٣) **كافى** ٤٠٦/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ٢١٧/٦: محمد بن أحمد (بن يحيى ـ يب) عن يعقوب بن يزيد عن يحيى بن المبارك عن عبدالله بن جبلة عن أبى جميلة عن اسحاق بن عمّار عن أبى عبدالله عليه السلام قال **فقيه** ٤/٣: **المقنع** ١٣٢: قال أمير المؤمنين عليه السلام لشريح يا شريح قد جلست مجلساً لا يجلسه[3] الّا نبىّ أو وصىّ نبىّ أو شقىّ.

---

١. كنبىّ ـ فقيه.

٢. لا يخفى انّ هذه الأخبار تدلّ بظواهرها على عدم جواز القضاء لغير المعصوم عليه السلام ولا ريب أنّهم عليهم السلام كانوا يبعثون القضاة الى البلاد فلابدّ من حملها على انّ القضاء بالأصالة لهم ولا يجوز لغيرهم تصدّى ذلك الّا باذنهم وكذا فى قوله (لا يجلسه الّا نبىّ) أى بالأصالة والحاصل انّ الحصر اضافىّ بالنّسبة الى من جلس فيها بغير اذنهم عليهم السلام. (آت)

٣. ما جلسه ـ فقيه ـ المقنع.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است. او نود و نه میش دارد و من یکی بیشتر ندارم اما او اصرار می‌کند که این یکی را هم بر من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است. (داوود) گفت: مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم نموده و بسیاری از معاشران به یکدیگر ستم کنند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند اما عدّهٔ آنان کم است. داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزمودیم. از این رو از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه کرد. ما این عمل او را بخشیدیم و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست.

ای داوود! ما تو را خلیفه (و نمایندهٔ خود) در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به‌حق قضاوت کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد. کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.[1]

پس به همین خاطر تو (نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی) دعوت کن و آن‌چنان که مأمور شده‌ای استقامت نما و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم...[2]

۱ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «از قضاوت و دادرسی کردن پرهیز کنید؛ چرا که قضاوت تنها اختصاص به امام عادل و رهبر آشنای عالم به علم قضا در میان مسلمانان، به‌ویژه پیامبر یا وصیّ پیامبر دارد.»

۲ (۲) از دادرسی و قضاوت بترس و از آن دوری گزین؛ چرا که دادرسی سخت‌ترین جایگاه دینی است و جز پیامبر یا وصی پیامبر، کسی نمی‌تواند درست و کامل دادرسی کند.

۳ (۳) امیرالمؤمنین ﷺ به شریح فرمود: «ای شریح، در جایگاهی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر یا فرد شقّی، در آن جایگاه نمی‌نشیند.»

---

۱. ص ۳۸ / ۲۲ ـ ۲۶. ۲. شوری ۴۲ / ۱۵.

(۴) **کافی ۴۰۷/۷: تهذیب ۲۱۷/۶**: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر ۴ ۲۵۲۵۱
عن هشام بن سالم عن أبی عبداللّه علیه السلام قال لمّا ولّی أمیر المؤمنین علیه السلام شریحاً القضاء اشترط علیه ألّا ینفذ القضاء حتّی یعرضه[1] علیه. **دعائم الإسلام ۵۳۴/۲**: عن علیّ علیه السلام نحوه.

(۵) **کافی ۴۰۸/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ۵ ۲۵۲۵۲
تهذیب ۲۲۰/۶: الحسین بن سعید عن فضالة بن أیّوب عن داود بن فرقد قال حدّثنی رجل عن سعید ابن أبی الخضیب البجلیّ قال کنت مع ابن أبی لیلی مزاملة حتّی جئنا الی المدینة فبینا نحن فی مسجد الرّسول صلی الله علیه و آله اذ دخل جعفر بن محمد علیهما السلام فقلت لابن أبی لیلی تقوم بنا الیه فقال و ما نصنع عنده؟ فقلت نسائله و نحدّثه فقال قم فقمنا الیه فسائلنی عن نفسی و أهلی ثمّ قال من هذا معک فقلت ابن لیلی قاضی المسلمین.

فقال (له ـ کا) أنت ابن أبی لیلی قاضی المسلمین فقال (وقال ـ خ) نعم فقال (وقال ـ خ) تأخذ مال هذا فتعطیه هذا وتقتل و تفرّق بین المرء وزوجه (و ـ یب) لا تخاف فی ذلک أحداً قال نعم قال فبأیّ شیء تقضی قال بما بلغنی عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله و عن علیّ علیه السلام و(عن ـ کا) أبی بکر وعمر قال فبلغک عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله أنّه قال إنّ علیّاً علیه السلام أقضاکم قال نعم قال فکیف تقضی بغیر قضاء علیّ علیه السلام وقد بلغک هذا فما تقول اذا جییء بأرض من فضّة وسموات[2] من فضّة ثمّ أخذ رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیدک فأوقفک بین یدی ربّک وقال یا ربّ انّ هذا قضی بغیر ما قضیت قال فاصفرّ وجه ابن أبی لیلی حتّی عاد مثل الزّعفران ثمّ قال لی التمس لنفسک زمیلاً واللّه لا أکلّمک من رأسی کلمة أبداً. **احتجاج ۱۰۲/۲**: عن سعید ابن أبی الخضیب قال دخلت أنا وابن أبی لیلی المدینة فبینما نحن فی مسجد الرّسول صلی الله علیه و آله اذ دخل جعفر بن محمد علیهما السلام فقمنا إلیه فسألنی عن نفسی وأهلی ثمّ

---

۱. یرفعه ـ دعائم. ۲. سماء ـ کا.

(۴) امام صادق ﷺ فرمود: «چون امیرالمؤمنین ﷺ دادرسی را به شریح واگذار کرد، با او شرط کرد که دادرسی‌اش را اجرا نکند تا بر امام عرضه کند.» ۴

(۵) سعید بن ابی الخضیب بجلّی گوید: «همراه و همسفر ابن ابی‌لیلی بودم تا به مدینه آمدیم، در حالی که در مسجد رسول خداﷺ بودیم، امام جعفر صادق ﷺ از در، وارد شدند. به ابن ابی‌لیلی گفتم: برخیز تا با هم نزد او برویم. ابن ابی‌لیلی گفت: نزد او چه کنیم؟ گفتم: از او می‌پرسیم و با او سخن می‌گوییم. گفت: برخیز. برخاستیم و نزد حضرت رفتیم. او دربارهٔ خودم و خانواده‌ام از من پرسید. سپس فرمود: این کیست با تو؟ گفتم: او ابن ابی‌لیلی، قاضی مسلمانان است. ۵

آن‌گاه حضرت به او فرمود: تو ابن ابی‌لیلی قاضی مسلمانان هستی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: مال این را می‌گیری و به آن می‌دهی و می‌کشی و بین زن و مرد جدایی می‌افکنی و در این ارتباط از کسی نمی‌ترسی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: طبق چه چیزی دادرسی می‌کنی؟ گفت: بر پایهٔ آنچه از رسول خداﷺ و امیرالمؤمنین علیﷺ و ابوبکر و عمر رسیده است.

حضرت فرمود: آیا از پیامبر خداﷺ به تو رسیده که فرمود: امیرالمؤمنین علی ﷺ از همهٔ شما در دادرسی برتر است؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: چگونه غیر آن‌گونه که امیرالمؤمنین ﷺ دادرسی کرده است، دادرسی می‌کنی با این‌که این سخن به تو رسیده است؟ چه می‌گویی اگر زمینی از نقره و آسمان‌هایی از نقره بیاید و رسول خداﷺ دست تو را بگیرد و تو را در پیشگاه خداوندت نگاه دارد و بگوید: ای پروردگار من، این شخص به‌غیر آنچه من دادرسی کردم، دادرسی کرده است. سعیدبن ابی‌الخضیب بجلّی گوید: صورت ابن ابی‌لیلی چون زعفران زرد شد. سپس به من گفت: همسفری برای خود پیدا کن. به خدا سوگند! هرگز با تو یک کلمه سخن نمی‌گویم.»

همین روایت در احتجاج: «سعید بن ابی‌الخضیب گوید: من و ابن ابی‌لیلی به مدینه رفتیم. در حالی که در مسجد رسول خداﷺ بودیم، امام جعفر صادق ﷺ وارد شد. ما نزد او رفتیم. از احوال خودم و خانواده‌ام از من پرسید. پس از آن فرمود: این کیست که با توست؟ گفتم: ابن ابی‌لیلی، قاضی مسلمانان است. حضرت فرمود: درست! سپس حضرت به ابن ابی‌لیلی فرمود: آیا مال این را می‌گیری و به آن می‌دهی و بین مرد و همسرش جدایی می‌افکنی و از کسی در این رابطه نمی‌ترسی؟ ابن ابی‌لیلی گفت: آری. حضرت فرمود: بر پایهٔ چه چیزی حکم می‌کنی؟ او گفت: بر پایهٔ آنچه از رسول خداﷺ و ابوبکر و عمر به من رسیده است.

قال من هذا معك فقلت ابن أبي ليلى قاضي المسلمين فقال نعم ثمّ قال له أتأخذ مال هذا فتعطيه هذا و تفرّق بين المرء وزوجه ولا تخاف في هذا أحداً قال نعم قال فبأي شيءٍ تقضي قال بما بلغني عن رسول اللّه ﷺ وعن أبي بكر وعمر قال فبلغك أنّ رسول اللّه ﷺ قال أقضاكم عليّ بعدي قال نعم قال فكيف تقضي بغير قضاء عليّ ؑ وقد بلغك هذا قال فاصفرّ وجه ابن أبي ليلى ثمّ قال التمس مثلاً لنفسك فواللّه لا أكلّمك من رأسي كلمة أبداً.

۶ ۲۵۲۵۴ (۶) دعائم الإسلام ۹۲/۱: روّينا عن جعفر بن محمد ؑ أنّه قال يوماً لابن أبي ليلى أتقضي بين النّاس يا عبدالرّحمن فقال نعم يابن رسول اللّه قال تنزع مالاً من يدى هذا فتعطيه هذا وتنزع امرأة من يدى هذا فتعطيها هذا وتحدّ هذا وتحبس هذا قال نعم قال بماذا تفعل ذلك كلّه قال بكتاب اللّه قال كلّ شيء تفعله تجده في كتاب اللّه قال لا قال فما لم تجده في كتاب اللّه فمن أين تأخذه قال فآخذه عن رسول اللّه ﷺ قال وكلّ شيء تجده في كتاب اللّه وعن رسول اللّه ﷺ قال ما لم أجده في كتاب اللّه ولا سنّة رسول اللّه ﷺ أخذته عن أصحاب رسول اللّه قال عن أيّهم تأخذ قال عن أبي بكر وعمر وعثمان وعليّ وطلحة والزّبير وعدّ أصحاب رسول اللّه قال فكلّ شيء تأخذه عنهم تجدهم قد اجتمعوا عليه قال لا قال فاذا اختلفوا فبقول من تأخذ منهم.

قال بقول من رأيت أن آخذ منهم أخذت قال ولا تبالي أن تخالف الباقين قال لا قال فهل تخالف عليّاً ؑ فيما بلغك أنّه قضى به قال ربّما خالفته الى غيره منهم فسكت أبو عبداللّه ؑ ساعةً ينكت في الأرض ثمّ رفع رأسه اليه فقال يا عبدالرّحمن فما تقول يوم القيامة إن أخذ رسول اللّه ﷺ بيدك وأوقفك بين يدى اللّه فقال أى ربّ إنّ هذا بلغه عنّي قولٌ فخالفه قال وأين خالفت قوله يابن رسول اللّه قال ألم يبلغك قوله ﷺ لأصحابه أقضاكم عليّ ؑ قال نعم قال فاذا خالفت قوله ألم تخالف رسول اللّه ﷺ فاصفرّ وجه ابن أبي ليلى حتّى عاد كالأُترجّة ولم يُحر جواباً.

حضرت فرمود: آیا به تو رسیده است که رسول خدا ﷺ فرمود: پس از من، علی ؑ از همهٔ شما بهتر دادرسی می‌کند؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: پس چگونه غیر آن‌گونه که علی ؑ دادرسی کرده است، دادرسی می‌کنی با این‌که این جمله پیامبر ﷺ به تو رسیده است؟

سعید بن‌ابی‌الخضیب گوید: صورت ابن ابی‌لیلی زرد گشت. سپس گفت: همتایی برای خودت پیدا کن. به خدا سوگند! هرگز از این پس کلمه‌ای با تو سخن نمی‌گویم.»

۶ (۶) برای ما روایت شده است که: «امام جعفر بن محمد ؑ روزی به ابن ابی‌لیلی فرمود: ای عبدالرحمن، تو میان مردم دادرسی می‌کنی؟ او گفت: آری، ای پسر رسول خدا. حضرت فرمود: مالی را از دستی می‌گیری و به دستی می‌دهی و زنی را از دستی می‌گیری و به دستی می‌دهی و این را حدّ می‌زنی و آن را زندانی می‌کنی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: این همه را بر چه پایه‌ای انجام می‌دهی؟ او گفت: برپایهٔ کتاب خدا.

حضرت فرمود: هر چه می‌کنی، آن را در کتاب خدا می‌یابی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: پس آنچه در کتاب خدا نمی‌یابی، از کجا می‌گیری؟ او گفت: آن را از رسول خدا ﷺ می‌گیرم. حضرت فرمود: همه را در کتاب خدا و از رسول خدا ﷺ می‌یابی؟ او گفت: آنچه در کتاب خدا و در سنّت رسول خدا پیدا نکنم، آن را از اصحاب رسول خدا ﷺ می‌گیرم. حضرت فرمود: از کدامین یک از اصحاب؟

او گفت: از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر و اصحاب رسول خدا را برشمرد. حضرت فرمود: هر چه از آنان می‌گیری، می‌بینی که همه بر آن اتفاق دارند؟ گفت: نه. حضرت فرمود: اگر اختلاف داشتند، گفتهٔ کدامین یک از آنان را می‌گیری؟ او گفت: گفتهٔ هر کدام را که بخواهم، می‌گیرم. حضرت فرمود: باکی نداری که با بقیه مخالفت کنی؟ گفت: نه.

حضرت فرمود: آیا با امیرالمؤمنین ؑ در موردی که دادرسی او به تو رسیده است، مخالفت می‌کنی؟ او گفت: چه بسا با او مخالفت می‌کنم و به گفتهٔ غیر او از اصحاب دادرسی می‌کنم.

در اینجا امام صادق ؑ مدتی سکوت کرد و روی زمین خط کشید. سپس سرش را به سوی ابن ابی‌لیلی برداشت و فرمود: ای عبدالرحمن، روز قیامت اگر رسول خدا ﷺ دستت را بگیرد و تو را در پیشگاه خدا نگاه دارد و بگوید: ای پروردگار من، این شخص گفته‌ای از من به او رسید ولی با آن مخالفت ورزید، چه می‌گویی؟

ابن ابی‌لیلی گفت: ای پسر رسول خدا، کجا من با فرمودهٔ رسول خدا مخالفت کرده‌ام؟ حضرت فرمود: آیا فرمودهٔ رسول خدا ﷺ به یارانش به تو نرسیده که از همهٔ شما بهتر علی ؑ قضاوت می‌کند؟ ابن ابی‌لیلی گفت: آری. حضرت فرمود: پس اگر با فرمودهٔ علی ؑ مخالفت کنی، آیا با رسول خدا ﷺ مخالفت نکرده‌ای؟ پس از آن، چهره ابن ابی‌لیلی زرد شد تا جایی که چون ترنج گردید و نتوانست جوابی بدهد.

۷ ۳۵۲۵۴ (۷) دعائم الإسلام ۹۲/۱: روّينا عن عمرو[۱] بن أذينة وكان من أصحاب أبي عبداللّه جعفر بن محمد ﷺ أنّه قال دخلت يوماً على عبدالرّحمن ابن أبي ليلى بالكوفة وهو قاضٍ فقلت أردت أصلحك اللّه أن أسألك عن مسائل وكنت حديث السّنّ فقال سل يابن أخي عمّا شئت قلت أخبرني عنكم معاشر القضاة ترد عليكم القضيّة في المال والفرج والدّم فتقضي أنت فيها برأيك ثمّ ترد تلك القضيّة بعينها على قاضي مكّة فيقضي فيها بخلاف قضيّتك ثمّ ترد على قاضي البصرة وقاضي اليمن وقاضي المدينة فيقضون فيها بخلاف ذلك ثمّ تجتمعون عند خليفتكم الّذي استقضاكم[۲] فتخبرونه باختلاف قضاياكم فيصوّب رأي كلّ واحد منكم وإلهكم واحد ونبيّكم واحد ودينكم واحد أفأمركم اللّه ﷻ بالإختلاف فأطعتموه أم نهاكم عنه فعصيتموه أم كنتم شركاء اللّه في حكمه فلكم أن تقولوا وعليه أن يرضى أم أنزل اللّه ديناً ناقصاً فاستعان بكم في إتمامه أم أنزل اللّه تامّاً فقصّر رسول اللّه ﷺ عن أدائه أم ماذا تقولون.

فقال من أين أنت يا فتى قلت من أهل البصرة قال من أيّها قلت من عبدالقيس قال من أيّهم قلت من بني أذينة قال ما قرابتك من عبدالرّحمن بن أذينة قلت هو جدّي فرحّب بي وقرّبني وقال أيْ فتى لقد سألت فغلّظت وانهمكت فتعوّصت[۳] وسأخبرك ان شاء اللّه.

أمّا قولك في اختلاف القضايا فانّه ماورد علينا من أمر القضايا ممّا له في كتاب اللّه أصلٌ أو في سنّة نبيّه ﷺ فليس لنا أن نَعدُو الكتاب والسّنّة وأمّا ما ورد علينا ممّا ليس في كتاب اللّه ولا في سنّة نبيّه فانّا نأخذ فيه برأينا.

قلت ما صنعت شيئاً لانّ اللّه ﷻ يقول ﴿ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وقال فيه ﴿تِبياناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ أرأيت لو أنّ رجلاً عمل بما أمر اللّه به وانتهى عمّا نهى اللّه عنه أبقى للّه شيء يعذّبه عليه[۴] إن لم يفعله أو يثيبه عليه ان فعله قال وكيف يثيبه على ما لم يأمره به أو يعاقبه على ما لم ينهه عنه قلت وكيف يرد عليك من الأحكام ما ليس له في كتاب اللّه أثر ولا في سنّة نبيّه خبر قال أخبرك يابن أخي حديثاً حدّثناه بعض أصحابنا يرفع الحديث إلى عمر بن الخطّاب أنّه قضى قضيّةً بين رجلين.

---

۱. عمر ـ خ. ۲. استقصاكم ـ خ الدعائم.
۳. اعتاص الأمر عليه اشتدّ وامتنع والتاث عليه فلم يهتد الى الصّواب. ۴. أبقى عليه شيء يعذّبه اللّه عليه ـ خ.

۷ (۷) از عمرو بن اذینه که از یاران امام صادق جعفر بن محمد ﷺ بود، برای ما روایت شده است که او گوید: «روزی بر عبدالرحمن ابن ابی‌لیلی که قاضی بود، در کوفه وارد شدم و در حالی که جوان و کم سنّ و سال بودم، گفتم: خداوندگار تو را اصلاح کند. می‌خواهم از تو دربارهٔ چند مسأله بپرسم. او گفت: ای پسر برادرم، دربارهٔ هرچه می‌خواهی، بپرس.

گفتم: دربارهٔ خود شما قاضیان برایم بگو. یک قضیّه در خصوص مال، ناموس، فرج و خون نزد شما می‌آید. تو در آن مورد به رای خود دادرسی می‌کنی. پس از آن، همان قضیّه نزد قاضی مدینه می‌آید و آنان برخلاف دادرسی‌های شما دادرسی می‌کنند و پس از آن همه نزد خلیفه‌تان که از شما خواسته قضاوت کنید، گرد می‌آیید و دادرسی‌های گوناگون‌تان را به او گزارش می‌کنید و او رای هر کدام از شما را صواب می‌داند، با این‌که خدای‌تان یکی و پیامبرتان یکی و دین‌تان یکی است.

آیا خداوند ﷻ به شما دستور داده که برخلاف یکدیگر دادرسی کنید و شما دستور او را اطاعت می‌کنید؛ یا آن که او شما را از اختلاف بازداشته و شما از فرمان او سرپیچی می‌کنید؛ یا این که شماها شریکان خدا در احکام هستید و حقّ دارید که نظر بدهید و اوست که باید بپذیرد؛ یا آن که خداوند دین ناقصی فرو فرستاده و از شما برای تکمیل آن کمک گرفته است؛ یا آن که خداوند دین را کامل فرستاده ولی رسول خدا ﷺ از رساندن آن کوتاهی کرده؛ یا آن که چیز دیگری می‌گویید؟

عبدالرحمن ابن ابی‌لیلی گفت: ای جوان، از کجایی؟ گفتم: از اهل بصره. گفت: از کدام قبیله؟ گفتم: از عبدالقیس. گفت: از کدام‌شان؟ گفتم: از بنی اذینه. گفت: چه خویشاوندی با عبدالرحمن بن اذینه داری؟ گفتم: او نیای من است. آن گاه ابن ابی‌لیلی به من خوش آمد گفت و مرا به خویش نزدیک ساخت و گفت: ای جوان، پرسشی کردی و سخت پرسیدی و غور کردی و سخنی گفتی که فهم آن دشوار است ولی من اگر خدا بخواهد به تو خواهم گفت.

امّا گفتهٔ تو دربارهٔ اختلاف در دادرسی‌ها. قضیّه‌ای که نزد ما می‌آید و در کتاب خدا یا در سنت پیامبرش ﷺ ریشه‌ای دارد، ما حق نداریم که از کتاب و سنّت تجاوز کنیم و اما آنچه نزد ما می‌آید که در کتاب خدا و سنّت پیامبرش ﷺ نیست، ما در آن خصوص به رأی خودمان عمل می‌کنیم.

گفتم: تو چیز تازه‌ای نیاورده‌ای! چون خداوند ﷻ می‌فرماید: ما هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم.

و هم او در قرآن فرماید: و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. نظرت چیست، اگر مردی طبق آنچه خدا بدان امر کرده، عمل کند و از هر چه خدا از آن باز داشته، خود را بازگیرد؟ آیا برای خدا چیزی می‌ماند که اگر این شخص انجام ندهد، او را عقاب کند یا اگر انجام دهد، ثواب دهد؟

ابن ابی‌لیلی (در مقام تصدیق سخن من) گفت: چگونه بر چیزی که به او دستور نداده، ثواب دهد! یا بر چیزی که او را از آن نهی نکرد، کیفر کند! گفتم: پس چگونه حکمی نزد تو می‌آید که در کتاب خدا و سنت پیامبرش از آن خبری نیست! ابن ابی‌لیلی گفت: هم‌اکنون به تو ای پسر برادرم حدیثی را می‌گویم که بعضی از یاران‌مان برایم نقل کرده است. او حدیث را از عمر بن الخطاب نقل می‌کند که عمر در میان دو نفر دادرسی کرد. کسی که از همه به عمر نزدیک‌تر بود به او گفت: ای امیرالمؤمنین، تو درست دادرسی کردی. عمر تازیانه‌اش را

فقال له أدنى القوم اليه مجلساً أصبت يا أمير المؤمنين فعلاه عمر بالدِرّة وقال ثكلتك أمّك والله ما يدرى عمر أصاب أم أخطأ انّما هو رأى اجتهدته فلا تزكّونا فى وجوهنا.

قلت أفلا أحدّثك حديثاً قال وما هو قلت أخبرنى أبى عن أبى القاسم العبدىّ عن أبان عن على بن ابيطالب عليه السلام أنّه قال القضاة ثلاثة هالكان وناجٍ فأمّا الهالكان فجائر جار متعمّداً ومجتهدٌ أخطأ والنّاجى من عمل بما أمر الله به فهذا[۱] نقض حديثك[۲] يا عمّ قال أجل والله يابن أخى فتقول أنت إنّ كلّ شىء فى كتاب الله عزّ وجلّ قلت الله قال ذلك وما من حلال ولا حرام ولا أمر ولا نهى إلّا وهو فى كتاب الله عزّ وجلّ عرف ذلك من عرفه وجهله من جهله ولقد أخبرنا الله فيه بما لا نحتاج إليه فكيف بما نحتاج اليه قال كيف[۳] قلتَ قلتُ قوله ﴿فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ على ما أَنْفَقَ فيها﴾ قال فعند من يوجد علم ذلك قلت عند من عرفت قال وددت لو أنّى عرفته فأغسل قدميه وآخذ عنه وأتعلّم منه قلت أناشدك الله هل تعلم رجلاً كان إذا سأل رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً أعطاه واذا سكت عنه ابتدأه.

قال نعم ذلك على بن ابيطالب عليه السلام قلت فهل علمت أنّ عليّاً سأل أحداً بعد رسول الله صلى الله عليه وآله عن حلال أو حرام قال لا قلت هل علمت أنّهم كانوا يحتاجون اليه و يأخذون عنه قال نعم قلت فذلك عنده قال فقد مضى فأين لنا به قلت تسأل فى ولده فانّ ذلك العلم عندهم قال وكيف لى بهم قلت أرأيت قوماً كانوا بمفازة من الأرض ومعهم أدلّاء فوثبوا عليهم فقتلوا بعضهم وجافوا بعضهم فهرب واستتر من بقى لخوفهم فلم يجدوا من يدلّهم فتاهوا فى تلك المفازة حتّى هلكوا ما تقول فيهم قال الى النّار واصفرّ وجهه وكانت فى يده سفرجلة فضرب بها الأرض فتهشّمت[۴] وضرب بين يديه وقال إنّا لله وإنّا إليه راجعون.

(۸) دعائم الإسلام ۲/۵۳۵: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عمّا يقضى به القاضى قال ۸ ۳۵۲۵۵
بالكتاب قيل فما لم يكن فى الكتاب قال بالسّنّة قيل فما لم يكن فى الكتاب ولا فى السّنّة قال ليس شىء من دين الله إلّا وهو فى الكتاب والسّنّة قد أكمل الله الدّين قال الله تعالى ﴿اَلْيَومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ﴾ الآية ثمّ قال عليه السلام يوفّق الله ويسدّد لذلك من يشاء من خلقه وليس كما تظنّون.

---

۱. فقد انتقض ـ خ.　۲. حديثكم ـ خ.　۳. وما هو ـ خ.

۴. الهشم: كسرك الشّيء الأجوف واليابس ـ اللسان.

بر فراز آن مرد بالا برد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند! به خدا سوگند! عمر نمی‌داند که درست دادرسی کرده یا به خطا رفته است. این تنها نظری بود که من آن را به دست آوردم؛ بنابراین ما را در حضور تعریف نکنید.

من گفتم: آیا حدیثی را برایت نگویم؟ پرسید: چه حدیثی؟ گفتم: پدرم از ابوالقاسم عبدی از آبان از امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب ﷺ برایم گفت که: حضرت فرمود: قاضیان سه دسته‌اند: دو دسته در هلاکت و یک دسته نجات یافته. امّا دو دستهٔ هالک کسی است که به ستم از روی عمد حکم کرده است و کسی که اجتهاد کرده و نظری داده ولی خطا رفته است و نجات یافته کسی است که طبق دستور خدا عمل کرده باشد. ای عمو، این حدیث، حدیث تو را نقض می‌کند. او گفت: آری، به خدا سوگند! ای پسر برادرم؛ بنابراین تو می‌گویی که هر چیزی در کتاب خداوند ﷻ هست؟ گفتم: خداوند این را می‌فرماید: هیچ حلال و حرام و هیچ امر و نهی نیست مگر این‌که آن در کتاب خداوند ﷻ است و این را هر کس که شناخته، می‌شناسد و هر کس که نشناخته، نمی‌شناسد و خداوند در قرآن برای ما چیزهایی گفته که ما بدان نیازی نداریم؛ چه رسد به چیزهایی که به آنها نیاز داریم! او گفت: چه گفتی؟ گفتم: این فرمودهٔ خداست که: او به خاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود پیوسته دست‌های خود را به هم می‌مالید. او گفت: دانش این نزد چه کسی پیدا می‌شود؟ گفتم: نزد کسی که تو او را می‌شناسی. گفت: کاش او را می‌شناختم، پاهایش را می‌شستم، از او اخذ می‌کردم و می‌آموختم. گفتم: تو را به خدا سوگند می‌دهم. آیا مردی را می‌شناسی که اگر از رسول خدا ﷺ چیزی می‌پرسید، حضرت به او پاسخ می‌داد و اگر خاموش می‌شد، پیامبر خود برای او سخن آغاز می‌کرد. او گفت: آری، این شخص علی بن ابیطالب ﷺ است. گفتم: آیا می‌دانی که امیرالمؤمنین علی ﷺ پس از رسول خدا ﷺ دربارهٔ حلال و حرام از کسی پرسیده باشد؟ گفت: نه. گفتم: آیا می‌دانی که همه به او نیازمند بودند و از او می‌آموختند. گفت: آری. گفتم: آن دانش، نزد اوست. گفت: او رفته است و ما به او دسترسی نداریم. گفتم: بپرس در میان فرزندانش؛ چرا که این دانش نزد آنان است. گفت: من چگونه به آنان دست یابم؟ گفتم: چه می‌گویی درباره مردمی که در بیابانی باشند و همراهشان راهنمایانی باشد و آن مردم به آن راهنمایان هجوم برند و بعضی از آنان را بکشند و نیزه در شکم برخی کنند و باقیمانده از ترس‌شان پنهان گردند و آن مردم دیگر کسی را نیابند که راهنمایی‌شان کند و در آن صحرا سرگردان شوند تا هلاک گردند؛ تو دربارهٔ آنان چه می‌گویی؟ گفت: همه به جهنم می‌روند و رویش زرد شد و در دستش گلابی بود. آن را به زمین زد و آن پاره پاره شد و به جلوی روی خود زد و گفت: انّا للّه و انّا الیه راجعون.»

۸ (۸) از امام صادق ﷺ دربارهٔ آنچه قاضی بدان قضاوت می‌کند، سئوال شد. حضرت فرمود: «به کتاب خدا. پس آنچه در کتاب نیست؟ حضرت فرمود: به سنّت. سئوال شد: پس آنچه در کتاب و سنت نیست؟ حضرت فرمود: چیزی مربوط به دین خدا نیست مگر این‌که در کتاب و سنّت هست. خداوند دین را کامل ساخته است. خداوند متعال فرمود: امروز دین‌تان را بر شما کامل کردم. سپس حضرت فرمود: خداوند آن کس را که از خلقش بخواهد، برای این توفیق می‌دهد و تایید می‌کند و آن‌گونه که شما می‌پندارید، نیست.»

۹ ۴۵۲۵۶ (۹) **دعائم الإسلام ۵۳۵/۲**: عن علیّ علیه السلام (فی کتاب کتبه الی رفاعة لمّا استقضاه علی الأهواز) العلم ثلاثة آیة محکمة وسنّة متّبعة وفریضة عادلة وملاکهنّ أمرنا.

۱۰ ۴۵۲۵۷ (۱۰) **تهذیب ۲۸۷/۶**: الحسین بن سعید عن معلّی بن محمّد **کافی ۴۳۲/۷**: الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد عن أحمد بن محمد بن عبدالله عن أبی جمیلة[۱] **الخصال ۱۵۵**: حدّثنا أبی علیه السلام قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا أحمد ابن أبی عبدالله البرقیّ عن أحمد بن محمد ابن أبی نصر البزنطیّ عن أبی جمیلة عن إسماعیل ابن أبی إدریس[۲] عن (الحسین بن ـ یب کا) ضمرة (ابن أبی ضمرة ـ کا الخصال) عن أبیه عن جدّه قال قال أمیر المؤمنین علیه السلام (جمیع ـ الخصال) أحکام المسلمین (تجری ـ الخصال) علی ثلاثة (أوجه ـ الخصال) شهادة عادلة أو یمین قاطعة أو سنّة ماضیة[۳] من[۴] أئمّة الهُدیٰ.

۱۱ ۴۵۲۵۸ (۱۱) **تهذیب ۲۲۳/۶**: محمد بن علیّ بن محبوب عن محمد بن الحسین ابن أبی الخطّاب عن صفوان بن یحیی عن أبی المعزا عن إسحاق بن عمّار عن ابن أبی یعفور عن **فقیه ۲/۳**: معلّی بن خنیس عن أبی عبدالله علیه السلام قال قلت له قول الله عزّ وجلّ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ قال علی الإمام أن یدفع ما عنده الی الإمام الّذی بعده وأمرت الأئمّة (أن یحکموا فقیه) بالعدل وأمر النّاس أن یتّبعوهم.

۱۲ ۴۵۲۵۹ (۱۲) **کافی ۴۱۱/۷**: محمد بن یحیی عن **تهذیب ۲۱۸/۶**: أحمد ابن محمد عن **فقیه ۳/۳**: الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله علیه السلام (أنّه ـ فقیه) قال أیّما مؤمن قدّم مؤمناً فی خصومة الی قاضٍ أو سلطان جائر فقضی علیه بغیر حکم الله عزّ وجلّ فقد شرکه فی الإثم.

۱۳ ۴۵۲۶۰ (۱۳) **تهذیب ۲۲۷/۶** علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن اسماعیل بن مرّار عن یونس عن عبیدالله بن علیّ الحلبیّ قال قال أبو عبدالله علیه السلام قال أمیر المؤمنین علیه السلام لعمر بن الخطّاب ثلاث إن حفظتهنّ وعملت بهنّ کفتک ما سواهنّ وإن ترکتهنّ لم ینفعک شیء سواهنّ قال وما هنّ یا أباالحسن قال إقامة الحدود علی القریب والبعید والحکم بکتاب الله فی الرّضا والسّخط والقسم بالعدل بین الأحمر والأسود فقال له عمر لعمری لقد أوجزت وأبلغت.

---

۱. أبی جمیل ـ یب. ۲. أبی اویس ـ الخصال. ۳. جاریة ـ الخصال.
۴. مع ـ الخصال.

۹ (۹) امیرالمؤمنین علی ﷺ در نامه‌ای برای رفاعه ـ آن زمان که او را قاضی اهواز کرد ـ نوشت: «علم سه گونه است: آیهٔ محکم، سنّتی که از آن پیروی می‌گردد و فریضه عادله و ملاک همهٔ اینها، امر [ولایت] ماست.»

۱۰ (۱۰) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «احکام مسلمانان بر سه گونه است: شهادت عادل، سوگند قاطع و سنّت نافذ از امامان هدایت.»

۱۱ (۱۱) معلّی بن خنیس گوید: «فرمودهٔ خداوند ﷻ را به امام صادق ﷺ گفتم که: خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم دادرسی می‌کنید به عدالت دادرسی کنید.

حضرت فرمود: بر امام است که آنچه نزد اوست به امام پس از خود تحویل دهد و امامان به عدالت و مردم به پیروی از آنان مامورند.»

۱۲ (۱۲) امام صادق ﷺ فرمود: «هر مؤمنی که مؤمنی را در نزاعی پیش قاضی یا پادشاهی ستمگر برد و او علیه مؤمن به غیر حکم خداوند ﷻ حکم دهد، شریک او در گناه خواهد بود.»

۱۳ (۱۳) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ به عمربن الخطّاب فرمود: سه چیز است که اگر آنها را به خاطر بسپاری و بدان عمل کنی، از چیزهایی دیگر تو را کفایت می‌کند و اگر آنها را رها کنی، چیز دیگری غیر از آنها تو را سودمند نخواهد بود.

عمر گفت: ای ابوالحسن، آنها کدامند؟ حضرت فرمود: اجرای حدّ بر نزدیک و دور (خودی و غیر خودی)، حکم بر پایهٔ کتاب خدا در هنگام خشنودی و خشم و تقسیم عادلانه بین سرخ و سیاه. عمر به حضرت فرمود: به جانم سوگند که کوتاه و رسا سخن گفتی!»

۱۴ ۴۵۲۶۱ (۱۴) بصائر الدّرجات ۳٦٤: حدّثنا يعقوب بن يزيد عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم قال قلت لأبى عبداللّهؑ انّا نجد الشّىء من أحاديثنا فى أيدى النّاس قال فقال لى لعلّك لاترى انّ رسول اللّهﷺ أنال وأنال ثمّ أومئ بيده عن يمينه وعن شماله ومن بين يديه ومن خلفه وإنّا أهل البيت عندنا معاقل العلم وضياء الأمر وفصل مابين النّاس.

۱۵ ۴۵۲٦۲ (۱۵) كافى ۴۱۲/۷: ۱/ ٦۷: تهذيب ٦/ ۲۱۸: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين[1] (بن شمّون عن محمد بن عيسى ـ يب) عن صفوان عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة قال سألت أبا عبداللّهؑ عن رجلين من أصحابنا يكون بينهما منازعة فى دَيْنٍ أو ميراث فتحاكما الى السّلطان أو الى القضاة أيحلّ ذلك فقالؑ من تحاكم الى الطّاغوت فحكم له فانّما يأخذ سحتاً وان كان حقّه ثابتاً لأنّه أخذ بحكم الطّاغوت وقد أمر اللّهﷻ أن يكفر بها قلت كيف يصنعان قال انظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر فى حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا فارضوا[2] به حَكَماً فانّى قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله[3] منه فإنّما بحكم اللّه (قد ـ كا) استخفّ وعلينا ردّ والرّادّ علينا الرّادّ على اللّه وهو على حدّ الشّرك باللّهﷻ.

۱٦ ۴۵۲٦۳ (۱٦) فقيه ۳/ ۲: روى أحمد بن عائذ عن أبى خديجة سالم بن مكرم الجمّال كافى ۴۱۲/۷: تهذيب ٦/ ۲۱۹: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الحسن بن علىّ عن أبى خديجة قال قال (لى ـ كا ـ يب) أبو عبداللّه (جعفر بن محمد الصّادق ـ فقيه)ؑ إيّاكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا[4] فاجعلوه بينكم (قاضياً ـ فقيه) فانّى قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه. دعائم الإسلام ۲/ ۵۳۰: عن جعفر بن محمدؑ أنّه قال يوماً لأصحابه إيّاكم وأن يُخاصم بعضكم (وذكر مثل ما فى يب).

---

۱. الحسن ـ يب.
۲. فليرضوا ـ يب.
۳. فلم يقبل ـ يب.
۴. قضايانا ـ يب.

(۱۴) محمّد بن مسلم گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ما برخی از احادیث‌مان را در دست مـردم ۱۴
می‌یابیم. محمّد بن مسلم گوید: حضرت به من فرمود: گویا تو باور نداری که رسول خدا ﷺ رساننده و رسانده است؟

سپس حضرت با دستش اشاره به راست، چپ، پیش رو و پشت سرش کرد [و فرمود]: در نزد ما اهل‌بیت است جایگاه‌های دانش و روشن شدن امور و حل و فصل آنچه در بین مردم است.»

(۱۵) عمربن حنظله گوید: «از امام صادق ﷺ پرسیدم: دو نفر از یاران‌مان در میان‌شان نزاعی در ۱۵
دِیْن یا ارث است و آن دو نزد حاکم یا قاضیان برای دادرسی می‌روند؛ آیا این کار جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس که به سوی طاغوت رود تا او برایش حکم دهد و او حکم کند، او تنها حرام را می‌گیرد ـ گرچه حقّش ثابت باشد ـ چرا که او حکم طاغوت را گرفته با این‌که خداوند ﷻ دستور داده است که به طاغوت کفر ورزد.

گفتم: این دو چه کنند؟ حضرت فرمود: به کسی از شما که حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما کار کرده و احکام ما را شناخته است، توجه کنید و به او به عنوان دادرس تن دهید؛ چرا که او را من حاکم بر شما قرار دادم و اگر آن دادرس طبق حکم ما حکم کند و از او نپذیرد، به حکم خدا استخفاف و بر ما ردّ شده است و کسی که ما را ردّ کند، چون کسی است که خدا را ردّ کرده باشد و او در حدّ شرک‌ورزی به خداوند ﷻ است.»

(۱۶) ابو خدیجه گوید: «امام صادق ﷺ به من فرمود: بپرهیزید از این‌که بعضی از شما بعضی دیگر ۱۶
را پیش حاکم ستمگر ببرد. ولی بنگرید به مردی از خودتان که چیزی از دادرسی ما را می‌داند. او را در میان خود قاضی کنید. من او را قاضی قرار داده‌ام و برای دادرسی نزد او بروید.»

۱۷ ۲۵۲۶۴ (۱۷) **تفسير العيّاشي ۲۵٤/۱**: عن يونس مولى عليّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال من كانت بينه و بين أخيه منازعة فدعاه الى رجل من أصحابه يحكم بينهما فأبىٰ إلّا أن يرافعه[1] الى السّلطان فهو كمن حاكم الى الجبت[2] والطّاغوت وقد قال اللّه تعالى ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّـٰغُوتِ﴾ الى قوله ﴿بَعِيدًا﴾.

۱۸ ۲۵۲۶۵ (۱۸) **كافي ٤۱۱/۷؛ تهذيب ۲۲۰/۶**: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن يزيد بن إسحاق عن هارون بن حمزة الغنويّ عن **فقيه ۳/۳**: حريز عن أبي بصير عن أبي عبداللّه عليه السلام (أنّه ـ فقيه) قال أيّما رجل كان بينه و بين أخ له مماراة[3] في حقّ فدعاه الى رجل من إخوانه[4] ليحكم بينه وبينه فأبى الّا أن يرافعه الى هؤلاء كان بمنزلة الّذين قال اللّه عزّ وجلّ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّـٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓاْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِۦ﴾ الآية.

۱۹ ۲۵۲۶۶ (۱۹) **دعائم الإسلام ۵۳۰/۲**: عن عليّ عليه السلام انّه قال كلّ حاكم يحكم بغير قولنا أهل البيت فهو طاغوت وقرأ قول اللّه عزّ وجلّ ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّـٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓاْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَـٰلًۢا بَعِيدًا﴾ ثمّ قال قد واللّه فعلوا تحاكموا الى الطّاغوت وأضلّهم الشيطان ضلالاً بعيداً فلم ينج من هذه الآية الّا نحن وشيعتنا وقد هلك غيرهم فمن لم يعرف فعليه لعنة اللّه.

۲۰ ۲۵۲۶۷ (۲۰) **تفسير العيّاشي ۱۸/۱**: عن عمّار بن موسى عن ابي عبداللّه عليه السلام قال سئل عن الحكومة قال من حكم برأيه بين اثنين فقد كفر و من فسّر [برأيه] آية من كتاب اللّه فقد كفر.

۲۱ ۲۵۲۶۸ (۲۱) **وفيه ۱۲/۱**: عن ابي عبدالرحمٰن السّلميّ أنّ عليّاً عليه السلام مرّ على قاضٍ فقال هل تعرف الناسخ من المنسوخ فقال لا فقال هلكت وأهلكت تأويل كلّ حرف من القرآن على وجوه.

---

۱. أن يرفعه ـ خ.

۲. الطّاغوت: قال ابو اسحاق كلّ معبود من دون اللّه عزّ وجلّ جبت وطاغوت و قيل الجبت والطّاغوت الكهنة والشّياطين. قال الأخفش: الطّاغوت يكون للأصنام. قال ابن الأعرابي: الجبت رئيس اليهود والطّاغوت رئيس النّصارى ـ اللّسان.

۳. أي مجادلة.

٤. من اخوانكم ـ فقيه.

۱۷ (۱۷) امام صادق ﷺ فرمود: «هر کس که بین او و برادرش نزاعی است و او را بخواند که به نزد یکی از یارانش بروند تا میان‌شان دادرسی کند ولی او جز به این‌که او را نزد حاکم ببرد تن ندهد، او مانند کسی است که به سوی جبت و طاغوت برای نزاعش رفته است و خداوند متعال فرموده است: می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند امّا شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیفکند.»

۱۸ (۱۸) امام صادق ﷺ فرمود: «هر مردی که میان او و برادرش در خصوص حقّی بحث و نزاع باشد و او را دعوت کند که نزد مردی از برادرانش بروند تا او میان آنان دادرسی کند ولی او جز به این‌که او را نزد آنان ببرد تن ندهد، او به سان کسانی است که خداوند ﷻ فرموده است: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این‌که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند...»

۱۹ (۱۹) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «هر حاکمی که به غیر سخن ما اهل بیت حکم کند، او طاغوت است و حضرت فرمودهٔ خداوند ﷻ را تلاوت کرد که: می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکّام باطل بروند، با این که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند امّا شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیفکند.

سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند! اینان انجام داده و نزاع‌شان را نزد طاغوت برده‌اند و شیطان آنان را به شدت گمراه ساخته است و از شمول این آیه، جز ما و شیعیان ما نجات نیافته و دیگران هلاک گردیده‌اند. پس هر کس که معرفت پیدا نکند، لعنت خدا بر او بادا!»

۲۰ (۲۰) از امام صادق ﷺ دربارهٔ حکومت و دادرسی سئوال شد. حضرت فرمود: «هر کس که میان دو نفر به رأی خویش دادرسی کند، کفر ورزیده است و هر کس آیه‌ای از کتاب خدا را به رأی خویش تفسیر کند، کفر ورزیده است.»

۲۱ (۲۱) گذر امیرالمؤمنین علی ﷺ به قاضی‌ای افتاد. حضرت فرمود: «آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: هلاک شده‌ای! و هلاک کرده‌ای! تأویل هر حرفی از قرآن، وجوهی دارد.»

٢٢ ٤٥٢٦٩ (٢٢) **كافى ٧/ ٤١١: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن تهذيب ٢١٩/٦**: الحسين بن سعيد عن عبداللّه بن بحر عن عبداللّه بن مسكان عن أبى بصير قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام قول اللّه عزّوجلّ فى كتابه ﴿وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ﴾ فقال يا أبا بصير انّ اللّه عزّوجلّ قد علم أنّ فى الأمّة حكّاماً يجورون أما إنّه لم يَعْنِ حكّام (أهل ـكا) العدل ولكنّه عَنىٰ حكّام (أهل ـكا) الجور يا أبا محمد انّه لو كان (لك ـكا ـ تفسير العيّاشىّ) على رجل حقّ فدعوته الى حكّام[1] أهل العدل فأبىٰ عليك الّا ان يرافعك الى حكّام[2] أهل الجور ليقضوا له كان[3] ممّن حاكم الى الطّاغوت وهو قول اللّه عزّوجلّ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ﴾.

٢٣ ٤٥٢٧٠ (٢٣) **تفسير العيّاشىّ ٢٥٤/١**: عن أبى بصير عن أبى عبداللّه عليه السلام فى قول اللّه تعالى ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ﴾ فقال يا أبا محمد انّه لو كان (وذكر مثله) الى قوله حاكم الى الطاغوت. وفيه ٨٥/١: عن أبى بصير عن أبى عبداللّه عليه السلام نحوه الى قوله حاكم الى الطاغوت. **دعائم الاسلام ٥٣٠/٢**: عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال فى قول اللّه عزّوجلّ ﴿وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم﴾ الآية (وذكر نحوه الّا انّ فيه لو كان لأحدكم على رجل حقّ).

٢٤ ٤٥٢٧١ (٢٤) **دعائم الإسلام ٥٢٧/٢**: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام انّه قال ولاية أهل العدل الّذين أمر اللّه بولايتهم وتوليتهم وقبولها والعمل لهم فرض من اللّه عزّوجلّ وطاعتهم واجبة ولا يحلّ لمن أمروه بالعمل لهم أن يتخلّف عن أمرهم وولاة أهل الجور وأتباعهم والعاملون لهم فى معصية اللّه غير جائزة لمن دعوه الى خدمتهم والعمل لهم وعونهم ولا القبول منهم.

٢٥ ٤٥٢٧٢ (٢٥) **تهذيب ٢٢٣/٦**: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام ربّما كان بين الرّجلين من أصحابنا المنازعة فى الشّيء فيتراضيان برجل منّا فقال ليس هو ذلك انّما هو الّذى يجبر النّاس على حكمه بالسّيف والسّوط.

---

١. حاكم ـ يب. ٢. حاكم ـ يب. ٣. لكان ـ كا.

(۲۲) ابوبصیر گوید: «فرمودهٔ خداوند ﷻ در کتابش را به امام صادق ﷺ گفتم که: و اموال یکدیگر ۲۲
را به باطل (ناحق) در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید.

حضرت فرمود: ای ابوبصیر، خداوند ﷻ دانسته است که در میان امّت حاکمانی هستند که ستم می‌کنند. بدان که منظور خدا حاکمان عادل نیست بلکه حاکمان جور منظور اوست. ای ابا محمّد، اگر از مردی حقّی و طلبی‌داری و از او دعوت می‌کنی که بیاید تا پیش حاکمان اهل عدل بروید و او جز از این که تو را نزد حاکمان اهل جور ببرد ـ تا به نفع او حکم کنند ـ امتناع ورزد، او از کسانی است که خواسته نزد طاغوت ببرد و مصداق این فرمودهٔ خداوند ﷻ است: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند؟ ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکّام باطل بروند.»

(۲۳) ابوبصیر، از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: آیا ندیدی کسانی را که گمان ۲۳
می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند؟ ولی می‌خواهند برای دادرسی نزد طاغوت و حکّام باطل بروند، سوال کرد، حضرت فرمود: «ای ابا محمّد، اگر از مردی حقّی و طلبی داری و مانند روایت پیشین را آورده است. تا این فرمودهٔ امام که: او از کسانی است که خواسته نزد طاغوت ببرد.»

متن روایت در دعائم الاسلام: «امام جعفر صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: و اموال یکدیگر را... فرمود: (و مانند روایت پیشین را ذکر کرده است. تنها در آن آمده است: اگر مردی از شما از مردی حق، طلب‌کار است.»

(۲۴) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «ولایت اهل عدل؛ همان‌ها که خداوند دستور ولایت و تولیت ۲۴
آنان و قبول ولایت آنان و کار برای آنان از سوی خداوند ﷻ واجب شده و طاعت آنان واجب است و جایز نیست کسانی که مامور به کار برای آنان هستند، از دستور آنان تخلف ورزند.

و ولایت اهل ستم؛ تابعان آنان و کسانی که برای آنان در راه معصیت خدا کار می‌کنند، روا نیست. برای کسانی که آنان را جهت خدمت به خودشان و کار برای آنان و کمک به آنها دعوت می‌کنند و نیز پذیرفتن از آنان، جایز نیست.»

(۲۵) حلبی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: چه بسا بین دو نفر از یاران‌مان در مورد چیزی ۲۵
نزاع می‌گیرد و این دو به یکی از خودمان رضایت می‌دهند (تا میان‌شان دادرسی کند). حضرت فرمود: این، آن نیست. همانا آن کسی است که مردم را با شمشیر و تازیانه بر حکم و دادرسی خویش مجبور می‌کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٢٦ ٢٥٢٧٣ (٢٦) دعائم الإسلام ٢/٥٣١: عن عليّ عليه السلام انّه خطب النّاس بالكوفة فقال في خطبته انّ مثل معاوية لا يجوز أن يكون أميناً على الدّماء والأحكام والفروج والمغانم والصّدقة المتّهم في نفسه ودينه المجرّب بالخيانة للأمانة النّاقض للسّنّة المستأصل للذّمّة التّارك للكتاب، اللّعين بن اللّعين لعنه رسول اللّه صلى الله عليه وآله في عشرة مواطن ولعن أباه وأخاه ولا ينبغي أن يكون على المسلمين الحريص فتكون في أموالهم نهمته ولا الجاهل فيهلكهم بجهله ولا البخيل فيمنعهم حقوقهم ولا الجافي فيحملهم بجنايته على الجفاء ولا الخائف للدّول فيتّخذ قوماً دون قوم ولا المرتشي في الحكم فيذهب بحقوق النّاس ولا المعطّل للسّنّة فيهلك الأُمّة.

٢٧ ٢٥٢٧٤ (٢٧) نهج البلاغة ١٠٠٠: (في عهده عليه السلام للأشتر رحمه الله) ثمّ اختر للحكم بين النّاس أفضل رعيّتك في نفسك ممّن لا تضيق به الأمور ولا تمحكه[1] الخصوم ولا يتمادىٰ في الزّلّة ولا يحصر من الفيء الى الحقّ اذا عرفه ولا تشرف نفسه على طمع ولا يكتفي بأدنى فهم دون أقصاه وأوقفهم في الشّبهات وآخذهم بالحجج وأقلّهم تبرّماً[2] بمراجعة الخصم وأصبرهم على تكشّف الأمور وأصرمهم عند اتّضاح الحكم ممّن لا يزدهيه إطراء ولا يستميله إغراء وأولئك قليل ثمّ أكثر تعاهد قضائه وافسح له في البذل ما يزيل علّته وتقلّ معه حاجته الى النّاس وأعطه من المنزلة لديك مالا يطمع فيه غيره من خاصّتك ليأمن بذلك من اغتيال الرّجال له عندك فانظر في ذلك نظراً بليغاً فانّ هذا الدّين قد كان أسيراً في أيدي الأشرار يعمل فيه بالهوىٰ وتطلب به الدّنيا.

٢٨ ٢٥٢٧٥ (٢٨) دعائم الإسلام ١/٣٥٠ عن عليّ عليه السلام انه ذكر عهداً فقال الّذي حدّثناه أحسبه من كلام عليّ عليه السلام الّا انّا روينا عنه انّه رفعه فقال عهد رسول اللّه صلى الله عليه وآله عهداً كان فيه بعد كلام ذكره قال صلى الله عليه وآله فيما يجب على الأمير من محاسبة نفسه (إلى أن قال صلى الله عليه وآله فيما ينبغي للوالي ان ينظر فيه من امور القضاء ص ٣٥٩) انظر في أمر القضاء بين النّاس نظر عارف بمنزلة الحكم عند اللّه فانّ الحكم ميزان قسط اللّه الّذي وضع في الأرض لإنصاف المظلوم من الظالم والأخذ للضّعيف من القويّ واقامة حدود اللّه على سننها ومناهجها الّتي لا تصلح العباد والبلاد الّا عليها

---

١. محكه: خاصمه ولاجّه.   ٢. تبرّم: تضجّر.

۲۶ (۲۶) امیرالمؤمنین علی ﷺ در کوفه سخنرانی کرد و در سخنرانی خود فرمود: «کسی مثل معاویه روا نیست امین بر خون‌ها و احکام خدا و ناموس و غنائم و صدقه‌ها باشد. کسی که دربارهٔ خودش و دینش متّهم است و تجربه شده که در امانت خیانت و سنّت را نقض می‌کند، ذمّه و تعهّد را از اساس می‌کند، کتاب را رها می‌سازد و خودش ملعون و فرزند ملعون است. رسول خدا ﷺ او را در ده مورد لعن کرده و نیز پدر و برادرش را لعن نموده است و شایسته نیست که انسان حریص، رهبر مسلمانان گردد تا خواستهٔ خود را در اموال‌شان بیابد و نیز نباید رهبر مسلمانان جاهل باشد تا با جهل و نادانی خود، آنان را هلاک سازد و نیز نباید بخیل باشد تا حقوق مردم را به آنان ندهد و نیز نباید خشن و بدبرخورد باشد که مردم را با جنایت خود بر جفا و خشونت وادار سازد و از جابجایی قدرت نهراسد که دسته‌ای را بگیرد و دسته‌ای را نگیرد و نیز در قضاء و دادرسی رشوه نگیرد که حقوق مردم را پایمال می‌کند و نیز سنت را تعطیل نکند که امّت هلاک می‌شود.»

۲۷ (۲۷) در عهدنامهٔ امیرالمؤمنین علی ﷺ به مالک اشتر آمده است: «سپس از میان مردم برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن؛ از کسانی که مراجعهٔ فراوان، او را به ستوه نیاورده؛ مخاصمه‌کنندگان او را خسته نکنند؛ در اشتباهش پافشاری نکند؛ بازگشت به‌حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد؛ طمع را از دل ریشه‌کن کند؛ در شناخت مطالب به تحقیقی اندک رضایت ندهد؛ در شبهات از همه با احتیاط‌تر عمل کند؛ در یافتن دلیل، اصرار او از همه بیشتر باشد؛ در مراجعهٔ پیاپی شاکیان خسته نشود؛ در کشف امور از همه شکیباتر و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده‌تر باشد؛ کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد؛ چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند.

پس از انتخاب قاضی، هر چه بیشتر در قضاوت‌های او بیندیش و آنقدر [پول] به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد و به مردم، نیازمند نباشد و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند تا از توطئهٔ آنان در نزد تو در امان باشد. در دستورهایی که دادم، نیک بنگر؛ که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود که با نام دین به هواپرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می‌آوردند.»

۲۸ (۲۸) از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است که: «ایشان عهدنامه‌ای (توصیه‌ای) را ذکر کرده‌اند و آن کس که این عهدنامه را برای‌مان روایت کرده، گفته است که این عهدنامه از کلام امیرالمؤمنین ﷺ است. ولی از امیرالمؤمنین ﷺ به ما روایت شده که ایشان این عهدنامه را نقل کرده و گفته‌اند که: رسول خدا ﷺ عهدنامه‌ای داشته‌اند. در این عهدنامه پس از سخنی، حضرت ذکر کرده و آمده است که: پیامبر خدا ﷺ درباره حساب‌رسی به خویش که بر امیر لازم است، فرمود: ... تا آنجا که پیامبر خدا ﷺ دربارهٔ امور قاضیان که امیر باید بر آنها نظارت داشته باشد، می‌فرماید: در موضوع دادرسی میان مردم چونان کسی که آشنا با جایگاه دادرسی در نزد خداست نظارت داشته باش؛ چرا که حکم دادرسی میزان قسط خداست که آن را در زمین برای گرفتن حق مظلوم از ظالم و گرفتن از قوی برای ضعیف و اجرای حدود الهی به همان شکل و در همان راه که بندگان

فاختر للقضاء بين النّاس أفضل رعيّتك في نفسك أجمعهم للعلم والحلم والورع ممّن لا تضيق به الأمور ولا تمحكه الخصوم ولا يضجره عيّ العيّ ولا يفرطه جور الظّلوم ولا تشرف نفسه على الطّمع ولا يدخله إعجاب ولا يكتفي بأدنى فهم دون أقصاه أوقفهم عند الشّبهة وآخذهم لنفسه بالحجّة وأقلّهم تبرّماً[1] من تردّد الحجج وأصبرهم على تكشّف الأمور وإيضاح حجج الخصمين لا يزدهيه الإطراء ولا يشليه[2] الإغراء ولا يأخذ فيه التبليغ بأن يقال قال فلان وقال فلان فولّ القضاء من كان كذلك ثمّ أكثر تعاهد أمره وقضاياه وابسط عليه من البذل ما يستغني به عن الطّمع وتقلّ به حاجته الى النّاس واجعل له منك منزلةً (كريمة ـ خ) لا يطمع فيها غيره حتّى يأمن من اغتياب الرّجال إيّاه عندك ولا يحابي أحداً للرّجاء ولا يصانعه لاستجلاب حسن الثّناء وأحسن توقيره في مجلسك (فأعزّه ـ خ) وقرّبه منك ونفّذ قضاياه وأمضها واجعل له أعواناً يختارهم لنفسه (في الحكم ـ خ) من أهل العلم والورع واختر لأطرافك قضاة تجهد فيهم نفسك على قدر ذلك ثمّ تفقّد أمورهم وقضاياهم وما يعرض لهم من وجوه الأحكام ولا يكن في حكمهم اختلاف فانّ ذلك ضياع للعدل وعورة في الدّين وسبب للفرقة وانّما تختلف القضاة لاكتفاء كلّ امرئٍ منهم برأيه دون الإمام فاذا اختلف قاضيان فليس لهما ان يقيما على اختلافهما في الحكم دون رفع ما اختلفا فيه من ذلك الى الإمام وكلّ ما اختلف فيه النّاس فمردود اليه ولا قوّة الّا باللّه.

۲۹ ۳۵۲۷۶ (۲۹) دعائم الإسلام ۵۳۴/۲: عن عليّ عليه السلام انّه كتب الى رفاعة لمّا استقضاه على الأهواز كتاباً كان فيه ذَر المطامع وخالف الهوى وزيّن العلم بسمتٍ صالح نعم عون الدّين الصّبر لو كان الصّبر رجلاً لكان رجلاً صالحاً وايّاك والملالة فانّها من السّخف والنّذالة لا تحضر مجلسك من لا يشبهك و تخيّر لوردك اقض بالظّاهر وفوّض الى العالم الباطن دَع عنك أظنّ وأحسب وأرى ليس في الدّين اشكال لا تُمار سفيهاً ولا فقيهاً أمّا الفقيه فيحرمك خيره وأمّا السّفيه فيحزنك شرّه لا تجادل أهل الكتاب الّا بالّتي هي أحسن بالكتاب والسّنّة لا تعوّد نفسك الضّحك فانّه يذهب بالبهاء ويجرّى الخصوم على الاعتداء ايّاك وقبول التّحف من

---

۱. برم: سئم وضجر. ۲. يسليه ـ خ.

و شهرها جز بر پایهٔ آن درست نمی‌گردد، نهاده شده است؛ بنابراین برای دادرسی میان مردم بهترین کسی را که خود می‌شناسی، برگزین؛ کسی که از همه بیشتر دانش، حلم و ورع را در خود جمع کرده باشد؛ از کسانی که کارها او را در تنگنا قرار نمی‌دهد؛ نفرات درگیر، او را خشمگین نمی‌سازند؛ نادانی و ناتوانی فرد از بیان مراد خویش او را خسته نمی‌کند؛ ستم ستمگر او را به افراط و زیاده‌روی نمی‌کشاند و نفس او بر آزمندی اشراف نمی‌یابد؛ عجب و خودبینی در او جا نمی‌گیرد؛ به فهم کم بسنده نمی‌کند؛ از اوج فهم دست نمی‌کشد؛ توقف او از همه به هنگام شبهه بیشتر، التزامش به دلیل برای خویش بیشتر، از ردّ و بدل شدن استدلال‌ها خستگی‌اش کمتر و بر روشن شدن امور و روشن کردن استدلال‌های دو طرف شکیباتر است.

مدح و تعریفی که از او می‌شود، او را به کبر و عجب نمی‌کشد؛ تحریک او را مسدود نمی‌سازد؛ نقل قول‌ها به این که گفته شود فلان کس گفت یا فلان کس گفت، در او اثری نمی‌گذارد؛ بنابراین کسی را که چنین است، عهده‌دار قضا کن و پس از آن، بسیار به کار و دادرسی‌هایش سرکشی کن و بخششت را برای او گسترده ساز؛ آن اندازه که دیگر بی‌نیاز از طمع گردد و نیازش به مردم کم شود و جایگاه و منزلت بزرگی در نزد خود برای او قرار ده که دیگران به آن جایگاه طمع نورزند تا او از غیبت مردم از وی در نزد تو در امان باشد و به امید چیزی به سوی کسی متمایل نشود. یا او برای این‌که از او خوبی بگوید، مداهنه نکند؛ در مجلس خود از او به نیکی احترام کن، او را عزیز بدار و به خویش نزدیک کن؛ دادرسی‌هایش را تنفیذ نما و امضا کن و یاورانی برای او قرار بده که او آنان را از اهل دانش و پرهیزگاری برای خویش برگزیند و برای مناطق اطراف خود، قاضیانی برگزین و خویش را به همین اندازه به کار بکش. سپس به امور و دادرسی‌های‌شان و احکام متنوعی که برای‌شان پدید می‌آید، سرکشی کن.

و نباید در حکم و دادرسی آنان اختلاف باشد؛ چرا که این عدل را از بین می‌برد، دین را معیوب می‌سازد و موجب تفرقه می‌شود.

و تنها قاضیان زمانی اختلاف در دادرسی دارند که هر کدام از آنان به نظر خود ـ نه نظر امام ـ بسنده می‌کند. در نتیجه اگر دو قاضی اختلاف کنند، نباید بر اختلاف خویش در دادرسی بمانند و باید مورد اختلاف را به امام گزارش دهند و هر اختلافی که مردم می‌کنند، باید به امام برگردانده شود و قدرتی نیست جز برای خدا.»

۲۹ (۲۹) امیرالمؤمنین ﷺ آن زمان که رفاعه را قاضی اهواز کرد، برایش نوشته‌ای نگاشت که در آن مکتوب آمده بود: «طمع‌ها را رها ساز و با هوی مخالفت ورز. دانش را با سیمایی شایسته زیور ده. بردباری یاور خوبی برای دین است. اگر بردباری در لباس مردی در آید، مردی شایسته خواهد بود. گرفتگی، ناراحتی و از رنجیده خاطر بودن بپرهیز؛ چرا که رنجیده خاطر بودن، از ضعف عقل و پستی است. کسی که مانند تو نیست، او را همنشین خود مکن.

الخصوم وحاذر الدُّخْلَة[۱] من ائتمن امرأة حمقاء[۲] ومن شاورها فقبل منها ندم احذر من دمعة المؤمن فانّها تقصف من دمّعها[۳] وتطفيء بحور النّيران عن صاحبها لاتنبز الخصوم ولا تنهر السّائل ولا تجالس فى مجلس القضاء غير فقيه ولا تشاور فى الفتيا فـانّما المشـورة فـى الحرب ومصالح العاجل والدّين ليس هو بالرّأى انّما هو الإتّباع لاتضيّع الفرائض وتـتّكل على النّوافل أحسن الى من أساء إليك واعف عمّن ظلمك وادع لمن نصرك وأعطِ من حرمك وتواضع لمن أعطاك واشكر اللّه على ما أولاك واحمده على ما أبـلاك الـعلم ثـلاثة: آيـة محكمة وسنّة متّبعة وفريضة عادلة وملاكهنّ أمرنا.

۳۰ ۳۵۲۷۷ (۳۰) **الخصال ۱۱۳**: حدّثنا جعفر بن علىّ بن الحسن بن علىّ بن عبداللّه بـن المـغيرة الكوفى قال حدّثنى جدّى الحسن بن علىّ عن عمرو بن عـثمان الـثـقفى عـن سـعيد بـن شرحبيل عن ابن لهيعة عن ابى مالك قال قلت لعلىّ بن الحسين عليه السلام أخبرنى بجميع شرايع الدين قال قول الحقّ والحكم بالعدل والوفاء بالعهد.

۳۱ ۳۵۲۷۸ (۳۱) **عوالى اللّئالى ۳/۵۱۵**: وبعث علىّ عليه السلام عبداللّه بن العبّاس قاضياً الى البصرة.

۳۲ ۳۵۲۷۹ (۳۲) **غرر الحكم ۲۰**: العلماء حكّام على النّاس.

۳۳ ۳۵۲۸۰ (۳۳) **فقيه ۷/۳**: قال الصّادق عليه السلام من أنصف النّاس من نفسه رضى به حكماً لغيره.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱) فرض طلب العلم أو الحجّة فى الأحكام الشّرعيّة وعـدم جواز الإفتاء والقضاء والعمل بغير علم ولا حجّة من أبواب المقدّمات ج ۱ ما يدلّ على عدم جواز القضاء بغير علم. وفى باب (۳) حجّيّة سنّة النّبىّ صلى الله عليه وآله وباب (٤) حجّيّة فتوى الأئمّة عليهم السلام وباب (۵) حجّيّة اخبار الثّقاة وباب (٦) ما يعالج به تعارض الرّوايات وباب (۷) عدم حجّيّة القياس والرّأى والإجتهاد وحرمة الإفتاء والعمل بها فى الأحكام وانّه لايجوز تـقليد مـن يفتى بها ويجب نقض الحكم المستند اليها ما يدلّ على عدم جواز العمل بفتوى من لا يرى حجّيّة أقوال العترة الطّاهرة ولا التّحاكم اليه وعلى عدم جواز القضاء الّا بما ورد فى الكتاب والسّنّة وما ورد عن المعصومين عليهم السلام. وفى رواية محمد بن مسلم (٤٤) من باب (٤) حجّيّة

---

۱. أى البطانة. ۲. حَمُق ـ خ. ۳. أدمعها ـ خ.

برای جلسات و رفت و آمدت، افراد خوبی را انتخاب کن و بر پایهٔ ظاهر، دادرسی و حکم نما و باطن و درون را به خدا واگذار. از خودت، «گمان می‌کنم، می‌پندارم و این‌گونه به نظرم می‌آید» را دور کن؛ زیرا در دین، اشکال نیست. ستیز و جدل با کم خرد و فهیم مکن. چون فهیم تو را از خیر خود محروم می‌سازد و بدی سفیه تو را اندوهگین. مجادله با صاحبان کتاب مکن؛ جز به آن‌گونه که بهتر است، با کتاب و سنّت. خویش را به خنده عادت مده؛ چراکه خنده ابهت فرد را می‌برد و دشمنان را بر تعدّی و تجاوز گستاخ می‌سازد.

از پذیرفتن هدیه از دشمنان بپرهیز و نسبت به نزدیکان خویش هوشیار باش. هر کس به زن احمقی اعتماد کند و با وی مشورت نماید و از او بپذیرد، پشیمان می‌شود. از اشک مؤمن بترس؛ چرا که اشک مؤمن آن کس راکه موجب آن شده، درهم می‌شکند و دریاهای آتش را از صاحبش خاموش می‌سازد. دشمنان را با القاب زشت لقب نده و سائل را رد مکن. جز فقیه را در مجلس قضاء منشان و دربارهٔ فتوی مشورت مکن؛ چرا که مشورت در جنگ و مصلحت‌های دنیایی است و دین با رای و نظر نیست؛ دین تنها پیروی است. فریضه‌ها را ضایع مکن و بر نافله‌ها تکیه کن. با کسانی که به تو بدی می‌کنند، خوبی کن و کسانی را که به تو ستم می‌کنند، عفو نما و برای کسی که یاری‌ات می‌دهد، دعا کن و هر کس که تو را محروم ساخت به او عطا کن و در برابر کسی که به تو عطا می‌کند، تواضع نما و خدا را بر آنچه به تو داده است سپاس‌گزار، و او را بر نعمت‌های آزمایشی‌اش ستایش کن.

علم سه گونه است: آیهٔ محکم، سنّتی که باید پیروی شود و فریضهٔ عادله و مبنای همهٔ اینها، امر ولایت ماست.»

۳۰ (۳۰) ابومالک گوید: «به امام علی بن الحسین ؑ گفتم: همهٔ شرایع دین را برایم بگویید. حضرت فرمود: فرمودهٔ حق، حکم به عدل و وفای به عهد و پیمان.»

۳۱ (۳۱) امیرالمؤمنین علیؑ، عبدالله بن عباس را فرستاد تا قاضی بصره باشد.

۳۲ (۳۲) عالمان، حاکمان مردم هستند.

۳۳ (۳۳) امام صادق ؑ فرمود: «کسی که از خود به مردم انصاف دهد، می‌تواند قاضی دیگران قرار گیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب مقدّمات، چیزی که دلالت دارد بر عدم جواز دادرسی بدون علم و در باب سوم، باب چهارم، باب پنجم، باب ششم و باب هفتم روایاتی که دلالت دارد بر عدم جواز عمل به فتوای کسی که گفتار عترت طاهره را حجّت نمی‌داند و نیز مراجعه به قضاوت او جایز نیست و این که قضاوت جز بر پایهٔ آنچه در قرآن و سنّت و از معصومان ؑ آمده، جایز نیست.

فتوى الأئمّة المعصومين عليهم السلام قوله عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كتب العلم كلّه القضاء والفرائض فلو ظهر أمرنا فلم يكن شيئاً الّا وفيه سنّة نمضيها. وفى رواية سليمان بن خالد (٤٩) قوله عليه السلام فليخرجوا قضايا عليّ عليه السلام وفرائضه ان كانوا صادقين. وفى رواية اسماعيل (٨١) قوله عليه السلام كتاب اللّه فيه نبأ ما قبلكم وخبر ما بعدكم وفصل ما بينكم ونحن نعلمه.

وفى رواية الحسن بن العبّاس (٨٤) قوله عليه السلام ولا يستخلف رسول اللّه صلى الله عليه وآله إلّا من يحكُم بحكمه وإلّا من يكون مثله إلّا النبوّة وإن كان رسول اللّه صلى الله عليه وآله لم يستخلف فى علمه أحداً فقد ضيّع من فى أصلاب الرّجال ممّن يكون بعده وقوله عليه السلام أبىَ اللّه عزّ وجلّ بعد محمّد صلى الله عليه وآله أن يترك العباد ولا حجّة عليهم. وفى رواية ابن مسلم (١٢٦) قوله عليه السلام ولا أحد من النّاس يقضى بحقّ ولا عدل الّا ومفتاح ذلك القضاء وبابه واوّله وسننه أمير المؤمنين علىّ بن ابيطالب عليه السلام. وفى رواية ابن مسلم (١٢٧) قوله عليه السلام ليس عند أحد من النّاس حقّ ولا صواب ولا أحد من النّاس يقضى بقضاء حقّ الّا ما خرج منّا أهل البيت واذا تشعّبت بهم الامور كان الخطأ منهم والصواب من علىّ عليه السلام.

وفى رواية ابن درّاج (١٤٥) قوله قلت لابن أبى ليلى أكنت تاركاً قولاً قلته أو قضاء قضيته لقول أحد قال لا الّا رجل واحد قلت من هو قال جعفر بن محمد عليهما السلام. وفى رواية عمر بن حنظلة (١) من باب (٦) ما يعالج به تعارض الرّوايات قوله فى رجلين اختار كلّ واحد منهما رجلاً فرضيا أن يكونا النّاظرين فى حقّهما فاختلفا فيما حكما وكلاهما اختلفا فى حديثنا قال عليه السلام الحكم ما حكم به أعدلهما وأفقههما وأصدقهما فى الحديث وأورعهما ولا يلتفت الى ما يحكم به الآخر قال قلت فانّهما عدلان مرضيّان عند أصحابنا ليس يتفاضل واحد منهما على صاحبه قال فقال ينظر الى ما كان من روايتهما عنّا فى ذلك الّذى حكما به المجمع عليه أصحابك فيؤخذ به من حكمنا ويترك الشّاذّ الّذى ليس بمشهور عند أصحابك فانّ المجمع عليه لا ريب فيه وانّما الأمور ثلاثة أمر بيّن رشده فمتّبع وأمر بيّن غيّه فمجتنب وأمر مشكل يردّ حكمه الى اللّه تعالى. وقوله فان كان الخبران عنكم مشهورين قد رواهما الثّقات عنكم قال ينظر فما وافق حكمه حكم الكتاب والسّنّة وخالف العامّة اُخِذَ به، الخبر فلاحظ.

و در روایت چهل و چهارم از باب چهارم فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «امیرالمؤمنین علی ﷺ همهٔ علم را نگاشتند: قضاء، دادرسی و فرایض را؛ بنابراین اگر رهبری ما آشکار شود، چیزی نیست مگر این که درباره‌اش سنتی است که ما آن را اجرا می‌کنیم.»

و در روایت چهل و نه، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر راست می‌گویند، دادرسی‌های امیرالمؤمنین ﷺ و فرایض او را بیرون بیاورند.»

و در روایت هشتاد و یک، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «کتاب خدا در آن، خبر گذشتهٔ شما، خبر آینده شما و حل اختلافات جاری شماست و ما آن را می‌دانیم.»

و در روایت هشتاد و چهار، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «رسول خدا ﷺ به جانشینی نمی‌گیرد مگر کسی را که طبق حکم او حکم دهد، مگر کسی را که چون رسول خدا باشد مگر در نبوت و اگر رسول خدا ﷺ کسی را به جانشینی برنگزینند، انسان‌های آینده را که در صلب پدران هستند، ضایع کرده است.»

و نیز فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «خداوند نمی‌پذیرد که پس از حضرت محمد ﷺ بندگان را در حالی که حجتی بر آنان نباشد، رها سازد.»

و در روایت صد و بیست‌وشش، فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «واحدی از مردم حکم به‌حق و عدل نمی‌کند مگر این که کلید آن حکم و دادرسی و باب آن و اول آن و راه آن، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ است.»

و در روایت صد و بیست‌وهفت، فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «نزد احدی از مردم حق و درستی نیست و احدی از مردم حکم و دادرسی حق نمی‌کند مگر آنچه از سوی ما اهل بیت بیرون آمده باشد و هر زمان که امور مردم مختلف گردد، خطا از مردم و صواب از امیرالمؤمنین علی ﷺ است.»

و در روایت صد و چهل و پنج، این گفته که: «به ابن ابی‌لیلی گفتم: آیا تو گفته‌ای را که گفتی، یا دادرسی را که کردی به خاطر گفتهٔ احدی رها می‌کنی؟ گفت: نه؛ مگر یک نفر. گفتم او کیست؟ گفت: جعفر بن محمد ﷺ.»

و در روایت یکم از باب ششم، این گفته که: «دربارهٔ دو نفر که هر کدام‌شان فردی را اختیار کرده و هر دو راضی شده‌اند که آن دو نفر دربارهٔ حق این دو نظر دهند و آن دو نفر در حکم‌شان اختلاف کرده‌اند و هر دو در حدیث شما اختلاف دارند.

حضرت فرمود: حکم همان است که عادل‌ترین، فقیه‌ترین و صادق‌ترین این دو در سخن و پرهیزگارترین این دو داده است و به حکمی که دیگری داده، توجهی نمی‌شود. راوی گوید. گفتم: هر دو نزد یاران‌مان عادل و پسندیده‌اند و هیچ‌کدام بر دیگری فضیلت و برتری ندارد. راوی گوید: حضرت فرمود: به آن روایتی از این دو که طبق آن حکم داده‌اند و مورد اجماع یاران توست، توجه می‌شود و آن حکم ما گرفته می‌شود و رها می‌گردد شاذی که بین یارانت مشهور نیست؛ چرا که چیزی که مورد اجماع و اتفاق است، در آن شک نیست و تنها امور سه‌گونه است: امری که هدایتش آشکار است و پیروی می‌شود؛ امری که گمراهی‌اش آشکار است و از آن دوری می‌شود؛ و امری مشکل است که حکمش به خداوند متعال واگذار گردد.»

و نیز این گفته که: «اگر دو خبر هر دو از شما مشهور باشد و انسان‌های موثق از شما نقل کرده باشند. حضرت فرمود: دقت می‌شود هر کدام که حکمش موافق حکم کتاب و سنت است و مخالف عامه به آن اخذ می‌گردد (تا پایان روایت را ملاحظه کنید).»

وفى رواية داود (٥) قوله فى رجلين اتّفقا على عدلين جعلاهما بينهما فى حكم وقع بينهما خلاف فرضيا بالعدلين واختلف العدلان بينهما عن قول أيّهما يمضى الحكم قال‌ﷺ ينظر الى أفقههما وأعلمهما بأحاديثنا وأورعهما فينفذ حكمه ولا يلتفت الى الآخر. وفى رواية النّميرى (٦) قوله فيتّفقان على رجلين يكونان بينهما فحكما فاختلفا فيما حكما قال وكيف يختلفان قلت حكم كلّ واحد منهما للّذى اختاره الخصمان فقال ينظر الى أعدلهما وأفقههما فى دين اللّه ﷻ فيمضى حكمه.

وفى رواية ابن ميسرة (٨٤) من باب (٧) عدم حجّيّة القياس قوله انّ ابن شبرمة قال يا أبا عبداللّه انّا قضاة العراق وانّا نقضى بالكتاب والسّنّة وانّه ترد علينا أشياء نجتهد فيها بالرّأى (الى أن قال) فأقبل أبو عبداللّه‌ﷺ فقال أىّ رجل كان علىّ بن أبيطالب‌ﷺ فقد كان عندكم بالعراق ولكم به خبر قال فأطراه[١] ابن شبرمة وقال فيه قولاً عظيماً فقال له أبو عبداللّه‌ﷺ فانّ علياًﷺ أبىٰ أن يُدخل فى دين اللّه الرّأى وأن يقول فى شىء من دين اللّه بالرّأى والمقاييس.

وفى رواية مسعدة (٨٣) قوله انّ من أبغض الخلق الى اللّه ﷻ لرجلين (الى أن قال) ورجل قَمَشَ جهلاً فى جهّال النّاس عان باغباش الفتنة قد سمّاه أشباه النّاس عالماً ولم يغن فيه يوماً سالماً بكّر فاستكثر ما قلّ منه خير ممّا كثر حتّى إذا ارتوى من آجن واكتنز من غير طائل جلس بين النّاس قاضياً ماضياً لتخليص ماالتبس على غيره وان خالف قاضياً سبقه لم يأمن ان ينقض حكمه من يأتى بعده كفعله بمن كان قبله (الى أن قال) تبكى منه المواريث وتصرخ منه الدّماء يستحلّ بقضائه الفرج الحرام ويحرّم بقضائه الفرج الحلال لا مليىء باصدار ما عليه وَرَدَ ولا هو أهل لما منه فرط من ادّعائه علم الحقّ.

وفى رواية الدّعائم ونهج البلاغة (٨٤) نحوه الاّ أنّ فيهما (غارّ فى أغباش الفتنة). وفى رواية عمر بن حنظلة (١٣٠) قوله فتحاكما الى السلطان والى القضاة أيحلّ ذلك فقال‌ﷺ من تحاكم اليهم فى حقّ أو باطل فانّما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانّما يأخذ سحتاً وان كان حقّه ثابتاً الخ. فلاحظ فانّ فيها ما يدلّ على ذلك بالتفصيل.

---

١. أطراه: أى أحسن الثّناء عليه وبالغ فى مدحه فكأنّه جعله غضّاً.

و در روایت پنجم، این گفته که: «دربارهٔ دو نفر که هر دو اتفاق نظر دارند بر دو عادل و آن دو را در حکمی که بین‌شان اختلاف شده است، قرار داده و به این دو عادل رضایت داده‌اند ولی این دو عادل هم اختلاف کرده‌اند. از گفتهٔ کدامین یک از این دو عادل، حکم نافذ است؟ حضرت فرمود: فقیه‌ترین، عالم‌ترین این دو به روایات ما و پرهیزکارترین این دو، مورد توجه قرار می‌گیرد و حکمش نافذ است و به دیگری التفاتی نمی‌شود.»

و در روایت ششم، این گفته که: «این دو اتفاق نظر دارند بر دو مرد که این دو میان‌شان دادرسی کنند. این دو هم حکم کردند ولی در حکم‌شان با هم اختلاف دارند. حضرت فرمود: چگونه اختلاف دارند؟ گفتم: هر کدام از این دو به نفع کسی که او اختیار کرده، حکم داده است. حضرت فرمود: به آن که عادل‌تر و فقیه‌تر در دین خداوند ﷻ است، توجه می‌شود و حکم او نافذ است.

و در روایت پنجاه و یکم از باب هفتم، این گفته که: «ابن شبرمه گفت: ای امام صادق، ما قاضیان عراقیم و طبق کتاب و سنّت حکم می‌کنیم و چیزهایی نزد ما می‌آید که در ارتباط با آنها اجتهاد به رای می‌کنیم (تا آنجا که گوید): امام صادق ؑ رو کرد و فرمود: علی بن ابیطالب ؑ از نظر شما چگونه مردی است؟ او در عراق نزد شما بوده و شما از او مطلع هستید. راوی گوید: ابن شبرمه بسیار از امیرالمؤمنین ؑ مدح و ستایش کرد و نظر بالایی دربارهٔ حضرت داد. آن‌گاه امام صادق ؑ به او فرمود: امیرالمؤمنین علی ؑ نمی‌پذیرفت که در دین خدا رأی و نظر را وارد سازد و این که در چیزی از دین خدا، با رای و قیاس سخن بگوید.»

و در روایت هشتاد و چهارم، این گفته که: «یکی از مبغوض‌ترین خلق نزد خداوند ﷻ دو نفر هستند. (تا آنجا که گوید): و مردی که در میان مردمان جاهل از اینجا و آنجا جهلی را جمع کرده است، عمرش را با تاریکی‌های فتنه گذرانده است. مردم نماها او را عالم نامیده‌اند و یک روز سالم در زندگی نداشته، شتاب کرده و زیاد کرده است. هر چه از او کمتر سر زند، بهتر از آن است که زیاد سر زند. تا آن که از گند آبی سیراب شده و چیزهای بی‌فایده‌ای در خود انباشته و در میان مردم به عنوان قاضی نافذالامری نشسته است تا آنچه بر دیگری پوشیده شده است، از ابهام در آورد. او اگر با قاضی پیشین خود مخالفت کند، در امان نیست که قاضی بعدی حکم او را نقض نماید؛ همان‌گونه که این با قبلی کرد. (تا آنجا که گوید): از دست چنین قاضی‌ای ارث‌ها می‌گریند و خون‌ها فریاد و ناله می‌کشند! با قضاوت وی، ناموس حرام، حلال می‌شود و با قضاوت ایشان، ناموس حلال، حرام می‌گردد. توان و مایهٔ پاسخگویی به آنچه نزد او می‌آید، ندارد و نیز شایستهٔ آنچه از او قبلاً سر زده ـ یعنی ادعای آشنایی با حق ـ نیست.»

و در روایت هشتاد و چهارم، مانند روایت قبلی آمده، تنها در آن‌ها آمده است: «در تاریکی‌های فتنه فریب می‌خورد.»

و در روایت صد و سی، این گفته که: «هر دو برای حکم، نزد پادشاه و قاضیان می‌روند. آیا این جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس برای صدور حکم نزد آنان برود ـ چه در جایی که حق دارد و چه در جایی که بر باطل است ـ همانا برای حکم نزد طاغوت رفته است و هر حکمی که به نفع او بشود، او تنها حرام را می‌گیرد؛ گرچه حقش ثابت باشد.» شما خود ملاحظه کنید در این روایت، چیزهایی است که بر این مفاد به تفصیل دلالت می‌کند.

وفي أحاديث باب (٨) حكم ما اذا لم يوجد حجّة على الحكم ما يدلّ على لزوم التوقّف والاحتياط عند الشبهات. وفي رواية الجعفريّات (٤٩) من باب (١) فضل الجهاد من أبواب الجهاد ج ١٦ قوله ﷺ ثلاثة ان أنتم فعلتموهنّ لم ينزل بكم بلاء جهاد عدوّكم واذا رفعتم الى أئمّتكم حدودكم فحكموا فيها بالعدل. وفي رواية المفيد (٦٠) من باب (٤٠) تحريم الولاية من قِبَل الجائر من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله ﷺ فإنّي أجيبك الى ما تريد من ولاية العهد على أنّني لا آمر ولا أنهى ولا أفتي ولا أقضي ولا أولّي ولا أعزل ولا أغيّر شيئاً ممّا هو قائم.

ولاحظ سائر أحاديث الباب فانّ فيها ما يدلّ على عدم جواز تصدّي الأمور عن قِبَلهم.

ويأتي في باب (٤) ماورد في أصناف القضاة وجزاء من يقضي بالجور ويقضي بالحقّ من أبواب القضاء ما يدلّ على ذلك. وفي رواية عطاء (١) من باب (١٣) أنّ القاضي اذا خاف على نفسه يحكم بأحكام أئمّة الجور قوله ﷺ وان تعاملتم بأحكامنا كان خيراً لكم. وفي رواية أبي خديجة (٣) من باب (٤١) كيفيّة الحكم على الغايب قوله ﷺ إيّاكم اذا وقعت بينكم خصومة أو تدارئ بينكم في شيء من الأخذ والعطاء أن تتحاكموا الى أحد من هؤلاء الفسّاق اجعلوا بينكم رجلاً ممّن قد عرف حلالنا وحرامنا فانّي قد جعلته قاضياً وايّاكم ان يخاصم بعضكم بعضاً الى السّلطان الجائر. وفي أحاديث باب (٢) انّ إقامة الحدود الى سلطان الإسلام من أبواب الأحكام العامّة للحدود خصوصاً روايتي الجعفريّات (٣ و ٤) ما يناسب ذلك.

(٢)

باب أنّ المرأة ليس لها أن تتولّى القضاء والإمارة

قال اللّه تعالي في سورة النساء (٤): ٣٤: ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ...﴾.

٣٤ ٣٥٢٨١ (١) فقيه ٢٦٣/٤: في حديث وصيّة النبيّ ﷺ لعليّ ﷺ قال يا عليّ ليس على النساء جمعة (الى أن قال) ولا تولّي القضاء.

و در روایات باب هشتم و در روایت چهل و نهم از باب یکم از ابواب جهاد، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «سه کار را اگر انجام دهید، بلا بر شما نازل نمی‌شود: جنگ و جهاد با دشمنان‌تان، اگر حدودتان را نزد رهبران‌تان بردید، آنان به عدالت در آن حکم دهند.»

و در روایت شصت از باب چهل از ابواب مایکتسب به، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «من در ارتباط با ولایت عهدی که تو می‌خواهی، پاسخ مثبت به تو می‌دهم. به این شرط که من امر و نهی نکنم، فتوی ندهم و قضاوت ننمایم، کسی را به کاری نگمارم، کسی را از کاری برکنار نسازم و هیچ چیز از آنچه امروز برپاست، تغییر ندهم.» و دیگر روایات باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آنها روایاتی است که بر عدم جواز تصدّی امور از طرف آنان، دلالت دارد.

می‌آید:

در باب چهارم از ابواب قضاء، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سیزدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر شما طبق احکام ما با هم تعامل داشته باشید، این برای شما بهتر است.»

و در روایت سوم از باب چهل و یکم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «مبادا زمانی که نزاعی بین شما در می‌گیرد، یا در ارتباط با گرفتن و دادن، درگیری میان‌تان بیفتد، شما به احدی از این فاسقان برای حکم و دادرسی مراجعه کنید. شما در میان خود مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، قرار دهید. من او را قاضی قرار دادم و مبادا که بعضی از شما دیگری را نزد پادشاه ستمگر ببرد!»

و در روایات باب دوم از ابواب احکام عمومی حدود، به‌ویژه دو روایت سوم و چهارم، مناسب این مفاد می‌آید.

باب ۲
حکم تصدّی منصب قضاوت و امارت توسط زنان

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموال‌شان (در مورد زنان) می‌کنند...[1]

۳۴ (۱) در روایت وصیّت پیامبر ﷺ به حضرت علی ﷺ است که: «حضرت فرمود: ای علی، بر زنان جمعه نیست. (تا آنجا که گوید): و نه متصدی شدن منصب قضاء.»

---

۱. نساء ۴ / ۳۴.

٣٥ ٢٥٢٨٢ (٢) نهج البلاغه ١٧٠/١: معاشر النّاس إنّ النّساء نواقص الإيمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول فأمّا نقصان إيمانهنّ فقعودهنّ عن الصّلوة والصّيام في أيّام حيضهنّ، وأمّا نقصان عقولهنّ فشهادة امرأتين كشهادة الرجل الواحد، وأمّا نقصان حظوظهنّ فمواريثهنّ على الأنصاف من مواريث الرّجال فاتّقوا شرار النّساء وكونوا من خيارهنّ على حذر ولا تطيعوهنّ في المعروف حتّى لا يطمعن في المنكر (ولا يخفى أنّ التعليل في كلامه عليه السلام يشمل جميع النّساء ومن كان وصفه كذا لا يصلح للحكومة والقضاء).

وتقدّم فى رواية ابن عبّاس (١٢) من باب (١٢) ما ورد فى جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله صلى الله عليه وآله فعندها (اى أشراط السّاعة) تكون إمارة النساء ومشاورة الإماء. وفى رواية جابر (١٩) قول عليّ عليه السلام يا أهل العراقين الكوفة والبصرة أغنياءكم بالشام وفقرائكم بالبصرة قال جابر يا أميرالمؤمنين ومتى يكون ذلك قال اذا ظهر فى أمّة محمد صلى الله عليه وآله فى المشاجرة ستّون خصلة (الى أن قال عليه السلام) وقبلت القضاة الرشاء وأدّت الحقوق النّساء وقلّ الحياء.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

وفى رواية حمران (٣٣) قوله عليه السلام ورأيت النساء وقد غلبن على الملك وغلبن على كلّ أمر لايؤتى الّا ما لهنّ فيه هوى (الى أن قال) فكن على حذر واطلب الى اللّه عزّ وجلّ النجاة واعلم أنّ الناس في سخط اللّه عزّ وجلّ وانّما يمهلهم لأمر يراد بهم. وفى رواية ابن سبره (٣٥) قوله عليه السلام وباعوا الدين بالدنيا واستعملوا السفهاء وشاوروا النساء. وفى رواية معاوية بن عضلة (٣٧) قوله أنا ذريب بن ثملا وصيّ العبد الصالح عيسى بن مريم عليه السلام كان سأل ربّه لىَ البقاء الى نزوله من السماء وقرارى فى هذا الجبل وأنا موصيكم سدّدوا وقاربوا وايّاكم وخصالاً تظهر فى أمّة محمد صلى الله عليه وآله فان ظهرت فالهرب الهرب ليقوم أحدكم على نار جهنّم حتّى تطفأ عنه خير له من البقاء فى ذلك الزّمان (الى أن قال) وركب نساؤكم السّروج وصار مستشار أموركم نساؤكم وخصيانكم. وفى رواية ابى المجبر (٣٠) من باب (٨) ما ورد في إظهار الكراهة لأهل المعاصى من أبواب الأمر بالمعروف ج ١٨ قوله عليه السلام أربع مفسدة للقلوب الخلوة بالنّساء والاستماع منهنّ والأخذ برأيهنّ ومجالسة الموتى. وفى رواية السكونى (١) من باب (٢٣) حكم الوصيّة الى المرأة من ابواب الوصيّة ج ٢٤ قوله عليه السلام ـ المرأة لايوصى إليها

(۲) ای مردم، زنان ایمان‌های ناقص، بهره‌های ناقص و عقل‌های ناقص دارند. امّا نقص ایمان آنان همین است که در ایام حیض، نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و امّا نقص عقل آنان این است که شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد است و اما نقص بهره‌های‌شان همین است که ارث‌های‌شان نیمی از ارث مردان است؛ بنابراین از زنان بد پرهیز کنید و نسبت به خوبان‌شان نیز هوشیار باشید و از آنان در کارهای پسندیده اطاعت نکنید تا در کارهای ناشایست به شما طمع نورزند. ۳۵

(روشن است تعلیلی که در کلام امیرالمؤمنین ؛ آمده، شامل همهٔ زنان می‌شود و هر کس که چنین است، شایستهٔ حکومت و دادرسی نیست).

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازده، از باب دوازده، از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ پیامبر ﷺ که: «به هنگام آنها (منظور اشراط قیامت است)، امارت زنان و مشورت با کنیزان خواهد بود.»

و در روایت نوزده، فرمودهٔ امیرالمؤمنین ؛ که: «ای اهالی دو عراق: کوفه و بصره، ثروتمندان‌تان در شام و فقیران‌تان در بصره‌اند. جابر گوید: ای امیرالمؤمنین، چه زمانی چنین اتفاقی می‌افتد؟ حضرت فرمود: آن زمان که در امّت حضرت محمّد ﷺ به هنگام درگیری و منازعه، شصت خصلت آشکار گردد. (تا آنجا که گوید): و قاضیان رشوه بگیرند و زنان حقوق بپردازند و حیا کم شود.»

و در روایت سی و سه، فرمودهٔ امام معصوم ؛ که: «و زنان را می‌بینی که بر حکومت مسلّط شده و بر هر چیزی سلطه یافته‌اند و هیچ کاری انجام نمی‌شود جز این‌که مورد خواست آنان است. (تا آنجا که گوید): تو هوشیار باش و از خداوند ؛ نجات طلب کن و بدان که مردم مورد خشم خداوند ؛ هستند و تنها خداوند به دلیل منظوری که با آنان دارد به آنان مهلت می‌دهد.»

و در روایت سی و پنج، فرمودهٔ امام معصوم ؛ که: «و دین را به دنیا فروختند و سفیهان و نابخردان را به کار گماردند و با زنان مشورت نمودند.»

و در روایت سی و هفت، این گفته که: «من ذریب بن ثملا، وصیّ بندهٔ شایستهٔ خدا عیسی بن مریم ؛ هستم. عیسی ؛ از پروردگارش برای من تا نزول وی از آسمان، ماندگاری در دنیا را خواسته و استقرار من در این کوه است و من شما را سفارش می‌کنم که محکم کنید و نزدیک به هم باشید و بپرهیزید از خصلت‌هایی که در امّت حضرت محمّد ﷺ آشکار می‌شود و اگر آنها آشکار گشت، پس فرار کنید! فرار کنید! این‌که یکی از شما بر آتش جهنم بایستد تا آتش از او خاموش گردد، بهتر است برای او از ماندن در آن زمان.

(تا آن‌که گوید): و زنان‌تان بر زین‌ها سوار می‌شوند و طرف مشورت شما در کارهای‌تان زنان‌تان و خواجه‌گان‌تان می‌گردند.»

و در روایت سی از باب هشت از ابواب امر به معروف، فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که: «چهار چیز است که دل‌ها را ویران می‌سازد: خلوت با زنان، گوش به فرمان آنان بودن، نظر آنان را گرفتن و همنشینی با مردگان.»

و در روایت یکم از باب بیست و سوم از ابواب وصیّت، فرمودهٔ امام معصوم ؛ که: «به زن وصیّت نمی‌شود؛ چون خداوند ؛ می‌فرماید: اموال‌تان را به سفیهان مسپارید.»

لأنّ اللّه ﷻ يقول لا تؤتُوا السفهاء أموالكم.

وفى مرسلة فقيه (٢) قوله ولا تؤتوا السّفهاء أموالكم قال لا تؤتوها شارب الخمر ولاالنساء. وفى رواية ابن أبى المقدام (١) من باب (٤١) ما ورد فى انّ المرأة لا تُمَلَّك من الأمر ما يجاوز نفسها من ابواب مباشرة النساء ج ٢٥ قوله عليه السلام فى رسالة أمير المؤمنين عليه السلام الى الحسن عليه السلام لا تُمَلِّك المرأة من الأمر ما يجاوز نفسها فإنّ ذلك أنعم لحالها وأرخى لبالها وأدوم لجمالها فانّ المرأة ريحانة وليست بقهرمانة ولا تعد بكرامتها نفسها. وفى نقل الكافى عن الأصبغ بن نباتة قال كتب امير المؤمنين عليه السلام بهذه الرسالة الى ابنه محمّد. وفى رواية نهج البلاغة (٢) من وصيّة له عليه السلام للحسن عليه السلام من الوالد الفان (الى أن قال) ولا تُمَلِّك المرأة من أمرها ما جاوز نفسها ولا تعد بكرامتها نفسها ولا تطمعها فى أن تشفع لغيرها. وفى مرسلة فقيه (٤) قال امير المؤمنين عليه السلام فى وصيّة لابنه محمّد بن الحنفيّة وان استطعت أن لا تُمَلِّك المرأة من أمرها ما جاوز نفسها فافعل فإنّه أدوم لجمالها وأرخى لبالها فإنّ المرأة ريحانة وليست بقهرمانة. وفى رواية الراوندىّ (٨) من باب (٤٢) ما ورد فى مداراة المرأة قوله عليه السلام انّ النّساء لا عهد لهنّ (إلى أن قال) إن وكلت اليهنّ من أمر ضاع وإن استودعتهنّ من أمر ذاع وفى رواية كنزالفوائد (٥) من باب (٤٥) ما ورد فى اتّقاء النساء والوثوق بهنّ وترك طاعتهنّ ومشاورتهنّ الاّ بقصد المخالفة قوله عليه السلام لا تطيعوا (تطلعوا ـ خ) النساء على حال ولا تأمنوهنّ على مال ولا تثقوا بهنّ فى الفعال فانّهنّ لا عهد لهنّ عند عاهدهنّ ولا ورع لهنّ عند حاجتهنّ ولا دين لهنّ عند شهوتهنّ. وفى رواية عمرو (٦) قوله ﷺ النساء لا يشاورن فى النجوى ولايطعن فى ذوى القربى. وفى رواية اسحاق (٧) قوله كان ﷺ اذا أراد الحرب دعا نسائه فاستشارهنّ ثمّ خالفهنّ.

وفى مرسلة فقيه (٨) قوله عليه السلام معاشر النّاس لاتطيعوا النساء على حال ولا تأمنوهنّ على مال ولا تذروهنّ يدبّرن أمر العيال فانّهنّ ان تركن وما أردن أوردن المهالك وعدون أمر المالك فانّا وجدناهنّ لا ورع لهنّ عند حاجتهنّ ولا صبرلهنّ عند شهوتهنّ الخ. وفى رواية أحمد (١٨) قوله عليه السلام لا تشاوروهنّ فى النجوى ولاتطيعوهنّ فى ذى قرابة. وفى رواية سليمان (١٩) قوله عليه السلام ايّاكم ومشاورة النساء فإنّ فيهنّ الضعف والوهن والعجز. وفى رواية

و در روایت دوم، این گفته که: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید، فرمود: آنها را به شرابخوار و زنان ندهید.»

و در روایت یکم از باب چهل و یک از ابواب معاشرت با زنان، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ در نامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ به امام حسن مجتبی ﷺ که: «به زن، سلطه نده آن مقدار که از زن فراتر باشد؛ چراکه این بیشتر سازگار با حال زن است و فکر زن را آزادتر می‌کند و زیبایی‌اش را ماندگارتر می‌دارد؛ چراکه زن، گل خوشبو (ریحانه) است و کارگر نیست.»

و در نقل کافی از اصبغ بن نباته آمده که اصبغ گوید: «امیرالمؤمنین ﷺ این نامه را برای فرزندش محمد نوشته است و در روایت دوم آمده است: وصیت حضرت به امام حسن مجتبی ﷺ: از پدری که در آستانهٔ قیامت (تا این‌که گوید): و کاری که برون از توانایی زن است به دستش مسپار؛ و مبادا گرامی داشت او را از حد بگذرانی یا او را به طمع افکنی که میانجی‌گری برای دیگری کند.»[۱]

و در روایت چهار، امیرالمؤمنین ﷺ در وصیتش به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «و اگر بتوانی زن را در ارتباط با کارش بیش از ظرفیتش سلطه ندهی، پس چنین کن؛ چراکه این زیبایی زن را ماندگارتر و فکر او را آزادتر می‌سازد. چون زن، گل خوشبو (ریحانه) است و کارگر نیست.»

و در روایت هشت از باب چهل و دوّم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «زنان پیمان برای‌شان نیست. (تا آن‌که گوید): اگر کاری را به آنها واگذاری، از بین می‌رود و اگر سرّی را به ایشان بسپاری، آشکار می‌گردد.»

و در روایت پنج از باب چهل و پنج، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «از زنان در هیچ حالی اطاعت نکنید و آنان را امین بر مالی نکنید و در کارها به آنها تکیه مکنید؛ چراکه ایشان با کسی که با آنان پیمان بسته، پیمان ندارند و به هنگام نیازشان ورع ندارند و در وقت شهوت و میل‌شان دین ندارند.»

و در روایت شش، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که: «با زنان در امور سرّی مشورت نمی‌شود و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت نمی‌شود.»

و در روایت هفت این گفته که: «رسول خدا ﷺ آن زمان که ارادهٔ جنگ داشت، زنانش را می‌طلبید و با آنان مشورت و سپس با آنان مخالفت می‌کرد.»

و در روایت هشت، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ: «ای مردم، در هیچ حالی از زنان اطاعت مکنید و آنان را بر هیچ مالی امین ندانید و آنان را رها مکنید که تدبیر کارهای اهل و عیال‌تان را به عهده گیرند؛ چراکه آنان اگر به خواست خودشان رها شوند، در مهلکه‌ها وارد می‌شوند و از دستور مالک فراتر می‌روند. چون ما آنان را چنین یافته‌ایم که به هنگام نیازشان پرهیزگاری و در زمان میل و شهوت‌شان صبر ندارند.»

و در روایت هجده، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در رازها با آنان مشاوره و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت نکنید.»

و در روایت نوزده، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «بپرهیزید از مشورت کردن با زنان؛ چراکه در آنان ضعف، سستی و ناتوانی است.»

---

۱. این بخش برگرفته از ترجمهٔ نهج‌البلاغه سید جعفر شهیدی است؛ ص۳۰۷.

ابن فضّال (٢٠) قوله ﷺ شاوروا النساء وخالفوهنّ فانّ في خلافهنّ بركة. وفي رواية جابر (٢٢) قوله ﷺ لا تشاوروهنّ في النجوى ولا تطيعوهنّ في ذي قرابة. وفي رواية يعقوب (٢٣) قوله ﷺ في خلاف النساء بركة. وفي رواية جابر (١٢) من باب (٢٦) جملة ممّا يحرم علي النساء من أبواب جملة من أحكام الرّجال والنّساء الأجانب ج ٢٥ قوله ﷺ ليس على النساء أذان ولا إقامة (الى أن قال) ولا تولّى المرأة القضاء ولا تولّى الامارة ولا تستشار وقوله ﷺ ولا يجوز شهادة النساء في شيء في الحدود ولا يجوز شهادتهنّ في الطلاق ولا في رؤية الهلال الخ فلاحظ. وفي رواية ابن سلام (١٣) قوله ولو خلقت حوّاء من كلّ آدم لجاز القضاء في النساء كما يجوز في الرجال. وفي رواية ابى بصير (١٥) قوله وجعلتك دائمة الأحزان ولم أجعل منكنّ حاكماً ولا أبعث منكنّ نبيّاً. وفي رواية سليمان بن خالد (١) من الباب المتقدّم قوله ﷺ اتّقوا الحكومة فانّ الحكومة انّما هى للإمام العالم بالقضاء العادل في المسلمين لنبيّ (كنبيّ ـ خ) أو وصيّ نبيّ. وفي رواية اسحاق (٣) قوله ﷺ يا شريح قد جلست مجلساً لا يجلسه الّا نبيّ أو وصيّ نبيّ أو شقيّ. وفي رواية ابى خديجة (١٦) قوله ﷺ ولكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم قاضياً فانّي قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه.

ويأتى في رواية ابى خديجة (٣) من باب (٤١) كيفيّة الحكم على الغايب قوله ﷺ ايّاكم اذا وقعت بينكم خصومة او تدارى بينكم في شيء من الأخذ والعطاء ان تتحاكموا الى احد من هؤلاء الفسّاق اجعلوا بينكم رجلاً ممّن قد عرف حلالنا وحرامنا فانّي قد جعلته قاضياً. وفي مرسلة تفسير الامام (١) من باب (١٣) انّ المرأة إذا نسيت الشهادة فذكرتها الأخرى بها... من أبواب الشهادات قوله ﷺ عدل اللّه شهادة امرأتين بشهادة رجل لنقصان عقولهنّ و دينهنّ. وفي رواية ابن سنان (٤٢) من باب (١٩) ما تجوز فيه شهادة النساء وما لا تجوز قوله ﷺ وعلّة ترك شهادة النساء في الطلاق والهلال لضعفهنّ عن الرؤية ومحاباتهنّ النساء في الطّلاق فلذلك لا يجوز شهادتهنّ ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّ فيها ما يدلّ على عدم قبول شهادة النساء في أمور كثيرة. و في رواية العسكرى ﷺ (٢٩) من باب (٣٨) أنّ الحقوق المالية تثبت بشاهد ويمين قوله ﷺ جائت امرأة إلى رسول اللّه ﷺ فقالت ما بال إمرئتين

و در روایت بیست، فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که: «با زنان مشاوره نکنید و مخالفت‌شان کنید؛ چرا که در مخالفت با آنان برکت است.»

و در روایت بیست و دوّم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در اسرار با زنان مشورت و در مورد خویشاوندان از آنان اطاعت مکنید.»

و در روایت بیست و سوّم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در مخالفت کردن با زنان برکت است.»

و در روایت دوازده از باب بیست و شش از ابواب پاره‌ای از احکام زنان و مردان نامحرم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «بر زنان، اذان و اقامه نیست. (تا آن‌که گوید): و زن قضاوت و امارت را به‌عهده نگیرد و با آنان مشورت نشود.»

و نیز فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و روا نیست شهادت زنان در هیچ‌یک از حدود و روا نیست شهادت‌شان در طلاق و رؤیت هلال» ...؛ پس ملاحظه کنید.

و در روایت سیزده، این گفته که: «اگر حضرت حوّا از کلّ اعضای آدم آفریده می‌شد، دادرسی برای زنان روا می‌شد؛ آن‌گونه که برای مردان رواست.»

و در روایت پانزده، این گفته که: «تو را همیشه محزون قرار دادم و از میان شما حاکم قرار ندادم و از جنس شما پیامبری مبعوث نکردم.»

و در روایت یکم از باب پیشین، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «از حکومت [= قضاوت] بپرهیزید؛ چرا که حکومت تنها برای رهبر آشنای با قضاوت و عادل در میان مسلمانان است، برای پیامبر یا وصیّ پیامبر.»

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «ای شریح، تو جایی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر یا فرد شقیّ آنجا نمی‌نشیند.»

و در روایت شانزده، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «ولی به مردی از خودتان که چیزی از دادرسی‌های ما را می‌داند، متوجه شوید و او را در میان خودتان دادرس قرار دهید. من او را دادرس قرار داده‌ام، برای دادرسی نزد وی بروید.»

می‌آید:

در روایت سوم از باب چهل و یکم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «مبادا وقتی که خصومت و نزاعی بین‌تان واقع می‌شود یا در داد و ستد میان‌تان نزاعی در می‌گیرد، به یکی از این فاسقان برای حکم و دادرسی مراجعه کنید! بلکه مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد، بین خودتان قرار دهید؛ چرا که من او را قاضی قرار داده‌ام.»

در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «خداوند شهادت دو زن را به دلیل نقص عقل و دین آنان، معادل شهادت یک مرد قرار داده است.»

و در روایت چهل و دوم از باب نوزدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «علّت رها کردن شهادت زنان در خصوص طلاق و استهلال برای ضعف‌شان از دیدن و طرفداری کردن‌شان از زنان در طلاق است؛ بدین دلیل شهادت آنان روا نیست.»

و تو دیگر روایات باب را نیز ملاحظه کن؛ چرا که در آنها روایاتی است که بر پذیرفتن شهادت زنان در بسیاری از امور دلالت دارد.

برجل فى الشهادة والميراث فقال رسول اللّهﷺ يا أيّتها المرأة إنّ ذلك قضاء من ملك عدل حكيم لا يجور ولا يحيف ولا يتحامل لا ينفعه ما منعكنّ ولا ينقصه ما بذل لكنّ يدبّر الأمر بعلمه يا ايّتها المرأة لأنكنّ ناقصات الدّين والعقل قالت يا رسول اللّه وما نقصان ديننا قال إنّ إحداكنّ تقعد نصف دهرها لا تصلّى بحيضة وإنّكنّ تكثرن اللّعن وتكفّرن العشير تمكث إحداكنّ عند الرجل عشر سنين فصاعداً يحسن إليها وينعم عليها فإذا ضاقت يده يوماً أو خاصمها[1] قالت له ما رأيت منك خيراً قطّ.

(۳)

باب ماورد فى أنّ الحاكم إذا كان يقول لمن عنده ماترى ما تقول فعليه لعنة اللّه وعليه أن يقوم من مقامه ويُجلسه مكانه

۳۶ ۲۵۲۸۲ (۱) **كافى ۷/٤١٤: محمد بن يحيى عن تهذيب ۶/۲۲۷: احمد ابن محمد عن الحجّال** عن داود بن يزيد[2] عمّن سمعه عن أبى عبداللّهؑ قال إذا كان الحاكم يقول لمن عن يمينه ولمن عن يساره ماترى ما تقول فعلى ذلك لعنة اللّه والملائكة والنّاس أجمعين ألا يقوم من مجلسه ويجلسهما[3] مكانه. **فقيه ۳/۷:** قال الصّادقؑ إذا كان الحاكم (وذكر مثله).

وتقدّم فى رواية الدعائم (۲۹) من باب (۱) اختصاص القضاء والحكم بالنّبىّ والامام قوله ولاتشاور فى الفتيا فانّما المشورة فى الحرب ومصالح العاجل والدّين ليس هو بالرأى. **ويأتى** فى رواية أبى بصير (۶) من باب (۸) انّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتحريم فلا يحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود قوله ما تقول يا أبا حفص فى أمر هذا الرّجل فقال معضلة وأبوالحسن لها. وفى رواية ابن بكير (۷) نحوه. وفى رواية ابن ميمون (٤) من باب (۱) حدّ اللواط من ابوابه ج ۳۰ قوله فاستشار فيه (اى فى من يؤتى فى دبره) ابوبكر فقالوا اقتلوه فاستشار أمير المؤمنينؑ فقال أحرقه بالنار فانّ العرب لاترى القتل شيئاً. قال

---

۱. فإذا ضاقت يده يوماً أو ساعة خاصمته وقالت ـ ئل.
۲. داود ابن أبى يزيد ـ بعض نسخ كا.
۳. يجلسهم ـ كا.

و در روایت بیست و نهم از باب سی و هشتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «زنی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: چرا در مورد شهادت و ارث، دو زن معادل یک مرد است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای زن، این حکمی است از سوی سلطانی عادل و حکیم که ستم و جور نمی‌کند. چیزی را که به شما نمی‌دهد، برای خودش سودمند نیست و آنچه بدهد، از او کم نمی‌کند. ولی او با علم و آگاهی خویش تدبیر امور می‌کند. ای زن، این به دلیل آن است که شما زنان، دین و عقل‌تان ناقص است. آن زن پرسید: ای رسول خدا، نقص دین ما چیست؟ حضرت فرمود: یکی از شما نیمی از روزگار خویش را می‌نشیند و به دلیل حیض بودن نماز نمی‌خواند و شماها زیاد نفرین می‌کنید و کسی را که با او معاشرت داشته‌اید، نادیده می‌گیرید. یکی از شما ده سال یا بیشتر نزد مردی می‌ماند که آن مرد به وی نیکی می‌کند و نعمت می‌دهد ولی اگر یک روز دست آن مرد تنگ شود یا با این زن مخاصمه و نزاعی بکند، زن به او می‌گوید من هرگز از تو خوبی ندیده‌ام.»

باب ۳
عدم صلاحیّت حاکمی که از دیگران نظرخواهی کند

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر حاکم به کسی که سمت راست اوست و کسی که سمت چپ اوست، بگوید: نظرت چیست؟ تو چه می‌گویی؟ بر این حاکم لعنت خدا، فرشتگان و همهٔ مردم است! چرا از جای خویش برنمی‌خیزد و آنها را به جای خویش نمی‌نشاند؟» ۳۶

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و نهم از باب یکم، این گفته که: «در مورد فتوی، مشورت مکن. تنها مشورت در مورد جنگ و مصلحت‌های دنیایی است و دین به رأی نیست.»

می‌آید:

در روایت ششم از باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «ای ابا حفص، دربارهٔ کار این مرد چه می‌گویی؟ او گفت: این مشکلی است و ابوالحسن، حلّال آن است.»

و در روایت هفتم مانند آن.

و در روایت چهارم از باب یکم از ابواب حدّ لواط، این گفته که: «ابوبکر دربارهٔ کسی که لواط می‌داده است، مشورت کرد. گفتند: او را بکشید. پس از آن با امیرالمؤمنین ﷺ مشورت کرد. حضرت فرمود: او را با آتش بسوزان؛ چرا که عرب قتل برایش مهم نیست. ابوبکر به عثمان گفت: تو چه

لعثمان ما تقول قال أقول ما قال عليّ. وفي رواية عبدالرحمن (١٤) قوله وجد رجل مع رجل في إمارة عمر (الى أن قال) فقال عمر للناس ماترون قال فقال هذا اصنع كذا وقال هذا اصنع كذا قال فقال ما تقول يا أباالحسن فقال اضرب عنقه.

(۴)

باب ماورد في أصناف القضاة
وجزاء من يقضي بالجور ويقضي بالحقّ وإنّ حسابهم لشديد

قال اللّه تعالى في سورة المائدة (٥): ٤٤، ٤٥ و ٤٧: ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾ ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ و﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ﴾.

٣٧ ٣٥٢٨٤ (١) **كافي** ٤٠٧/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٢١٨/٦: أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه رفعه عن **فقيه** ٣/٣: أبي عبدالله عليه السلام[1] قال القضاة أربعة ثلاثة في النّار وواحد في الجنّة رجل قضى بجور وهو يعلم فهو في النّار ورجل قضى بجور وهو لا يعلم (انّه قضى بالجور - يب) فهو في النّار ورجل قضى بالحقّ[2] وهو لا يعلم فهو في النّار ورجل قضى بالحقّ وهو يعلم فهو في الجنّة وقال عليه السلام الحكم حكمان حكم اللّه عزّوجلّ و حكم (أهل - فقيه) الجاهليّة فمن أخطأ حكم اللّه عزّوجلّ حكم بحكم (أهل - فقيه) الجاهليّة (ومن حكم بدرهمين[3] بغير ما أنزل اللّه عزّوجلّ فقد كفر باللّه عزّوجلّ - فقيه). **دعائم الإسلام** ٥٢٩/٢: عن جعفر بن محمد عليهما السلام انّه قال الحكم حكمان (وذكر مثل ما في كا يب).

٣٨ ٣٥٢٨٥ (٢) **فقه الرضا** عليه السلام ٢٦٠: اعلم أنّ القضاة أربعة قاضٍ يقضي بالباطل وهو يعلم انّه باطل فهو في النار وقاضٍ يقضي بالباطل وهو لا يعلم انّه باطل فهو في النار وقاضٍ قضى بالحقّ وهو لا يعلم انّه حقّ فهو في النار وقاضٍ يقضي بالحقّ وهو يعلم انّه حقّ فهو في الجنّة، فاجتنب القضاء فانّك لا تقوم به. **المقنع** ١٣٢: واعلم انّ القضاة اربعة وذكر نحوه الى قوله فهو في الجنّة.

---

١. قال الصّادق عليه السلام - فقيه. ٢. بحق - فقيه. ٣. في درهمين - خ.

می‌گویی؟ او گفت: من هم همان را که علی گفت، می‌گویم.» و در روایت چهارده، این گفته که: «مردی با مردی در زمان امارت عمر پیدا شد. (تا آن که گوید): عمر به مردم گفت: نظر شما چیست؟ راوی گوید: یکی گفت: من چنین می‌کنم. دیگری گفت: چنان کنم. راوی گوید: عمر گفت: ای ابوالحسن، شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: گردنش را بزنید.»

باب ۴
اقسام قاضی

و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.[۱]
و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.[۲]
و کسانی که برطبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.[۳]

۳۷ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «قاضیان چهار دسته‌اند؛ سه دسته در آتش و یک دسته در بهشت‌اند: مردی که به ستم حکم می‌دهد با این‌که می‌داند، پس او در آتش است؛ مردی که به ستم حکم می‌کند ولی نمی‌داند که به ستم حکم داده است، او هم در آتش است؛ مردی که به‌حق حکم می‌کند و نمی‌داند که به‌حق حکم می‌کند، او هم در آتش است؛ و مردی که به‌حق حکم کرده در حالی که می‌داند، پس او در بهشت است.

و حضرت فرمود: حکم دو گونه است: حکم خداوند ﷻ و حکم جاهلیت و هر کس که در حکم خداوند ﷻ خطا کند به حکم جاهلیت حکم داده است و هر کس که در دو درهم به غیر آنچه خداوند ﷻ فرو فرستاده است حکم دهد، به خداوند ﷻ کفر ورزیده است.»

۳۸ (۲) فقه‌الرضا ﷺ : «بدان که، قاضیان چهار گونه‌اند: قاضی‌ای که به باطل حکم می‌کند با این‌که می‌داند باطل است، این قاضی در آتش است؛ قاضی‌ای که به باطل حکم می‌دهد؛ و نمی‌داند که آن باطل است، این قاضی هم در آتش است؛ قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌کند و نمی‌داند که آن حق است، او هم در آتش است؛ و قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌کند و می‌داند که حکمش حق است، او در بهشت است. بنابراین از دادرسی و حکم، دوری گزین؛ چرا که تو نمی‌توانی به آن قیام کنی.»

---

۱. مائده ۵ / ۴۴. ۲. همان / ۴۵. ۳. همان / ۴۷.

۳۹ ۳۵۲۸۵ (۳) **المقنعة ۱۱۱**: روى عن أمير المؤمنين عليه السلام انّه قال القضاة أربعة ثلاثة منهم فى النّار وواحد فى الجنّة فسئل عليه السلام عن صفاتهم لتقع المعرفة بهم والتّمييز بينهم فقال قاضٍ قضى بالباطل وهو يعلم انّه باطل فهو فى النار وقاضٍ قضى بالباطل وهو لا يعلم انّه باطل فهو أيضاً فى النّار وقاضٍ قضى بالحقّ وهو لا يعلم انّه حقّ فهو فى النّار وقاضٍ قضى بالحقّ وهو يعلم انّه حقٌّ فهو فى الجنّة. **الخصال ۲۴۷**: حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثنا علىّ بن الحسين السّعد آبادىّ قال حدّثنا أحمد ابن أبى عبدالله البرقىّ عن أبيه عن محمد ابن أبى عمير رفعه الى أبى عبدالله عليه السلام وذكر نحوه.

۴۰ ۳۵۲۸۶ (۴) **دعائم الإسلام ۵۳۱/۲**: عن علىّ عليه السلام أنّه قال القضاة ثلاثة واحد فى الجنّة واثنان فى النّار، رجلٌ جار متعمّداً فذلك فى النّار ورجلٌ أخطأ فى القضاء فذلك فى النّار ورجلٌ عمل بالحقّ فذلك فى الجنّة.

۴۱ ۳۵۲۸۷ (۵) **المقنع ۱۳۲**: واعلم انّ من جلس للقضاء فان أصاب الحقّ فى الحكم فبالحرىّ ان يسلم وان أخطأ أخطأ طريق الجنّة.

۴۲ ۳۵۲۸۸ (۶) **كافى ۴۰۷/۷**: **تهذيب ۲۱۸/۶**: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمد ابن عبدالجبّار عن ابن فضّال عن ثعلبة بن ميمون عن أبى بصير عن أبى جعفر عليه السلام قال الحكم حكمان حكم الله وحكم أهل الجاهليّة وقد قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ وأشهدوا[۱] على زيد بن ثابت لقد حكم فى الفرائض بحكم الجاهليّة.

۴۳ ۳۵۲۸۹ (۷) **كافى ۴۰۸/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن **تهذيب ۲۲۱/۶**: الحسين بن سعيد عن بعض أصحابنا عن عبدالله بن كثير[۲] عن عبدالله بن مسكان رفعه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من حكم فى درهمين بحكم جور ثمّ أجبر[۳] عليه كان من أهل هذه الآية ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ فقلت وكيف يجبر عليه فقال يكون له سوط وسجن فيحكم عليه فإن[۴] رضى بحكومته وإلّا ضربه بسوطه وحبسه فى سجنه. **تفسير العيّاشىّ ۳۲۳/۱**: عبدالله بن مسكان عن أبى عبدالله عليه السلام عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله نحوه.

---

۱. اشهد ـ يب. ۲. بكير ـ يب. ۳. جبر ـ خ.
۴. فاذا ـ خ.

۳۹ (۳) از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است که فرمود: «قاضیان چهار دسته‌اند؛ سه دسته از آنان در آتش و یک دسته در بهشتند.

از حضرت دربارهٔ اوصاف آنان سؤال شد تا این گروه‌ها شناخته شوند و از هم جدا گردند. حضرت فرمود: قاضی‌ای که به باطل حکم می‌دهد و می‌داند که حکمش باطل است، او در آتش است؛ قاضی‌ای که به باطل حکم می‌کند و نمی‌داند که آن باطل است، او نیز در آتش است؛ قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌دهد و نمی‌داند که آن حق است، او هم در آتش است؛ و قاضی‌ای که به‌حق حکم می‌دهد و می‌داند که آن حق است، او در بهشت است.»

۴۰ (۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «قاضیان سه دسته‌اند؛ یک دسته در بهشت و دو دسته در آتشند: مردی از روی عمد به ستم حکم می‌دهد، او در آتش است؛ مردی که در دادرسی و حکم خطا می‌کند، او هم در آتش است؛ و مردی که به‌حق عمل می‌کند، او در بهشت است.»

۴۱ (۵) مقنع: «بدان که، هر کس برای قضاوت بنشیند ـ اگر در حکمش به‌حق برسد ـ او شایسته است که در سلامت باشد. ولی اگر خطا کند، راه بهشت را به خطا رفته است.»

۴۲ (۶) امام باقر ﷺ فرمود: «حکم، دو گونه است: حکم خدا و حکم اهل جاهلیت و خداوند ﷻ فرموده است: و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند.

و گواه باشید بر زید بن ثابت که در فرایض [ارث] به حکم جاهلیت حکم کرد.»

۴۳ (۷) رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس برای دو درهم حکم ظالمانه و جابرانه‌ای بدهد و برای آن حکم مجبور سازد، او مصداق این آیه است که: و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند. گفتم: چگونه بر حکم مجبور می‌سازد؟ حضرت فرمود: تازیانه و زندان دارد. اگر فرد به حکم او تن داد، حکم می‌دهد وگرنه، او را تازیانه‌اش می‌زند و در زندانش می‌اندازد.»

۴۴ ۴۵۲۹۰ (۸)**کافی ٤٠٧/٧**: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن فضّال عن ثعلبة عن صباح الأزرق عن حکم الحنّاط عن أبی بصیر عن أبی جعفر عليه السلام وحَکَمُ عن ابن أبی یعفور عن أبی عبدالله عليه السلام قالا من حکم فی درهمین بغیر ماأنزل الله عزّ وجلّ ممّن له سوط أو عصاً فهو کافر بما أنزل الله عزّ وجلّ علی محمّد صلى الله عليه وآله.

۴۵ ۴۵۲۹۲ (۹)**کافی ٤٠٨/٧**: **تهذیب ٢٢١/٦**: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن محمد بن حمران عن أبی بصیر قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام یقول من حکم فی درهمین بغیر ما أنزل الله عزّ وجلّ فهو کافر بالله العظیم. **تفسیر العیّاشیّ ٣٢٣/١**: عن أبی بصیر عن أبی عبدالله عليه السلام مثله.

۴۶ ۴۵۲۹۳ (١٠) **تفسیر العیّاشیّ ٣٢٣/١**: عن أبی بصیر عن أبی عبدالله عليه السلام قال من حکم فی درهمین بغیر ما أنزل الله فقد کفر ومن حکم فی درهمین فأخطأ کفر.

۴۷ ۴۵۲۹۴ (١١) **مستدرک ٢٥٢/١٧**: کتاب مثنّی بن الولید الحنّاط عن أبی بصیر قال قال أبو عبدالله عليه السلام من ولّی درهمین فلم یحکم بما أنزل الله تعالی فقد کفر بما أنزل الله.

۴۸ ۴۵۲۹۵ (١٢) **تفسیر العیّاشیّ ٣٢٣/١**: عن أبی بصیر عن أبی جعفر عليه السلام قال قال علیّ عليه السلام من قضی فی درهمین بغیر ماأنزل الله فقد کفر.

۴۹ ۴۵۲۹۶ (١٣)**الهدایة ٧٥**: ومن حکم فی درهمین بغیر ما أنزل الله فهو کافر.

۵۰ ۴۵۲۹۷ (١۴) **فقیه ٥/٣**: روی عن أبی بصیر قال قال أبو جعفر عليه السلام من حکم فی درهمین فأخطأ کفر.

۵۱ ۴۵۲۹۸ (١٥) **تفسیر العیّاشیّ ٣٢٤/١**: عن أبی العبّاس عن أبی عبدالله عليه السلام قال من حکم فی درهمین بغیر ما أنزل الله فقد کفر قلت کفر بما أنزل الله أو بما أنزل علی محمّد صلى الله عليه وآله قال ویلک اذا کفر بما أنزل علی محمّد صلى الله عليه وآله أليس قد کفر بما أنزل الله.

۵۲ ۴۵۲۹۹ (١۶)**دعائم الإسلام ٥٢٨/٢**: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه قال من حکم فیما قیمته عشرة دراهم فأخطأ حکم الله عزّ وجلّ جاء یوم القیامة مغلولة یده و من أفتی بغیر علم لعنته ملائکة السّماء وملائکة الأرض.

(۸) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «هرکس که برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند فرو ۴۴
فرستاده است حکم داد و تازیانه یا عصا داشته باشد، او به آنچه خداوند ﷻ بر حضرت محمد ﷺ
فرستاده، کفر ورزیده است.»

(۹) ابوبصیر گوید: «شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه ۴۵
خداوند ﷻ فرستاده است حکم دهد، او به خداوند بزرگ کفر ورزیده است.»

(۱۰) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم دهد، ۴۶
او کافر گشته است و هر کس برای دو درهم حکم کند و خطا کند، او کافر شده است.»

(۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: « هر کس که ولایت حکم در دو درهم به او داده شود ولی طبق آنچه ۴۷
خداوند متعال فرو فرستاده است حکم نکند، او به آنچه خداوند فرستاده، کافر شده است.»

(۱۲) امام باقر علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: هر کس برای دو درهم برخلاف ۴۸
آنچه خدا فرو فرستاده حکم دهد، او کافر شده است.»

(۱۳) هدایه: «و هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم دهد، او کافر ۴۹
شده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم حکم کند و اشتباه حکم کند، او کافر است.» ۵۰

(۱۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس برای دو درهم برخلاف آنچه خداوند نازل کرده است حکم ۵۱
دهد، او کافر گشته است. گفتم: به آنچه خداوند نازل کرده یا به آنچه بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده،
کافر گشته است؟ حضرت فرمود: وای بر تو! اگر به آنچه خداوند بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده کافر
گردد، به آنچه خداوند فرستاده، کافر نگشته است؟»

(۱۶) رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس در خصوص چیزی که بهایش ده درهم است حکمی دهد و ۵۲
در حکم خداوند ﷻ خطا کند، روز قیامت در حالی که دستش بسته است، می‌آید و هر کس که بدون
علم فتوی دهد، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین او را لعنت می‌کنند.»

۵۳ ۴۵۳۰۰ (۱۷) **دعائم الإسلام ۵۲۹/۲**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال من حكم بين اثنين فأخطأ في درهمين كفر قال اللّه ﷻ ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ فقال له من أصحابه يابن رسول اللّه انّه ربّما كان بين الرّجلين من أصحابنا المنازعة في الشّيء فيتراضيان برجلٍ منّا قال ليس هذا من ذلك انّما ذلك الّذي يجبر النّاس على حكمه بالسّيف والسّوط.

۵۴ ۴۵۳۰۱ (۱۸) **كافي ۴۰۸/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۲۲۱/۶**: سهل بن زياد عن محمد بن عيسى عن أبي عبداللّه المؤمن عن **فقيه ۵/۳**: معاوية بن وهب قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول[۱] أيّ قاضٍ قضى بين اثنين فأخطأ سقط أبعد من السّماء.

۵۵ ۴۵۳۰۲ (۱۹) **عقاب الأعمال ۳۳۹**: بالإسناد المتقدّم في باب عيادة المريض عن ابن عبّاس عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله في خطبة خطبها بالمدينة قبل وفاته أنّه قال ومَن لم يحكم بما أنزل اللّه كان كمن شهد شهادة زور ويقذف به في النّار (و ـ خ) يعذّب بعذاب شاهد الزّور.

۵۶ ۴۵۳۰۲ (۲۰) **مستدرك ۲۵۲/۱۷**: كتاب درست ابن أبي منصور عن هشام بن سالم عن أبي عبداللّه عليه السلام أنّه قال في حديث أما واللّه لو ابتليتم في أنفسكم وأموالكم وأولادكم لعلمتم انّ الحاكم بغير ما أنزل اللّه بمنزلة سوء. الخبر.

۵۷ ۴۵۳۰۳ (۲۱) **تهذيب ۲۹۲/۶**: محمد بن أحمد بن يحيى عن سلمة بن الخطّاب عن عليّ بن سيف عن سليمان بن عمرو ابن أبي عيّاش عن أنس بن مالك عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال لسان القاضي بين جمرتين من نار حتّى يقضي بين النّاس فإمّا الى الجنّه وإمّا الى النّار.

۵۸ ۴۵۳۰۴ (۲۲) **كافي ۴۱۰/۷**: **تهذيب ۲۲۲/۶**: عليّ بن ابراهيم عن ابيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام يد اللّه ﷻ فوق رأس الحاكم ترفرف بالرّحمة فاذا حاف[۲] (في حكمه ـ يب) وكّله اللّه الى نفسه. **فقيه ۵/۳**: روى السّكونيّ باسناده قال قال عليّ عليه السلام وذكر مثل ما في يب.

۵۹ ۴۵۳۰۵ (۲۳) **جامع الأحاديث ۲۱۶**: عن أبي جعفر عليه السلام[۳] قال خير النّاس قضاة الحقّ.

---

۱. عن أبي عبداللّه عليه السلام أنّه قال ـ فقيه.

۲. حاف: جار وظلم.

۳. وذكره في المستدرك عن النبيّ صلى الله عليه وآله.

۵۳ (۱۷) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «هر کس میان دو نفر حکم و در خصوص دو درهم خطا کند، کفر ورزیده است. خداوند ﷻ فرموده است: و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند. یکی از اصحاب حضرت گفت: ای پسر رسول خدا، چه بسا بین دو نفر از اصحاب ما دربارهٔ چیزی نزاع می‌شود و هر دو به یک نفر از خودمان رضایت می‌دهند! حضرت فرمود: این از آن باب نیست. آن، همان است که مردم را با شمشیر و تازیانه بر حکم خویش مجبور می‌سازد.»

۵۴ (۱۸) معاویةبن وهب گوید: «شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرماید: هر قاضی‌ای که میان دو نفر قضاوت و خطا کند، دورتر از آسمان سقوط کند.»

۵۵ (۱۹) رسول خدا ﷺ در خطبه‌ای که در مدینه ـ پیش از رحلتش ـ ایراد کرد، فرمود: «هر کس طبق آنچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او به سان کسی است که شهادت باطل دهد و او را در آتش می‌اندازند و همان عذابی که شاهد به [شهادت] باطل می‌بیند، او هم می‌بیند.»

۵۶ (۲۰) امام صادق ﷺ در حدیثی فرمود: «آگاه، به خدا سوگند! اگر شما دربارهٔ خودتان، اموال‌تان و فرزندان‌تان مبتلا شوید، می‌فهمید که کسی که برخلاف آنچه خداوند نازل کرده حکم کند، در جایگاه بدی است...»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۷ (۲۱) پیامبر ﷺ فرمود: «زبان قاضی میان دو آتش است تا آن که از قضاوت بین مردم فارغ گردد؛ که در این صورت یا به سوی بهشت یا به سوی دوزخ می‌رود.»

۵۸ (۲۲) امام صادق ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: دست خداوند ﷻ بر بالای سر حاکم [= قاضی] رحمت خویش را می‌گستراند و اگر در حکمش ستم کند، خداوند او را به خودش وا می‌گذارد.»

۵۹ (۲۳) امام باقر ﷺ فرمود: «بهترین مردم، قاضیان حق هستند.»

٦٠ ٤٥٣٠٦ (٢٤) **غرر الحكم** ١٨٤: أعدل الخلق أقضاهم بالحقّ.

٦١ ٤٥٣٠٧ (٢٥) **دعائم الإسلام** ٥٣١/٢: عن عليّ ﷺ أنّه كتب الى رفاعة قاضيه على الأهواز اعلم يا رفاعة انّ هذه الامارة أمانة فمن جعلها خيانة فعليه لعنة اللّه الى يوم القيامة ومن استعمل خائناً فانّ محمّداً ﷺ بريء منه فى الدّنيا والآخرة.

٦٢ ٤٥٣٠٨ (٢٦) **عوالى اللّئالى** ٣٤٢/٢: روى ابن عبّاس انّ النّبيّ ﷺ قال إذا جلس القاضى فى مجلسه هبط عليه ملكان يسدّدانه ويرشدانه ويوفّقانه فاذا جار يخرجان ويتركانه.

٦٣ ٤٥٣٠٩ (٢٧) **دعائم الإسلام** ٥٣١/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قال اذافشا الزّنا ظَهر موت الفجأة واذا جار الحاكم قحط المطر.

٦٤ ٤٥٣١٠ (٢٨) **مستدرك** ٣٥٨/١٧: القطب الرّاوندى فى لبّ اللّباب عن النّبيّ ﷺ انّه قال من حكم بين اثنين فجار فقد ظلم فلعنة اللّه على الظّالمين وقال ﷺ انّى أخاف على أمّتى من بعدى ثلاثة زلّة عالم وحكم جائر وهوى متّبع.

٦٥ ٤٥٣١١ (٢٩) **فقيه** ٤/٣: روى أنّ شرّ البقاع دور الأمراء الّذين لا يقضون بالحقّ.

٦٦ ٤٥٣١٢ (٣٠) **فقيه** ٤/٣: قال الصّادق ﷺ انّ النواويس[1] شكت الى اللّه ﷻ شدّة حرّها فقال لها ﷻ اسكنى فانّ مواضع القضاة أشدّ حرّاً منك.

٦٧ ٤٥٣١٣ (٣١) **المقنعة** ١١١: روى عن النّبيّ ﷺ انّه قال من جُعِلَ قاضياً فقد ذبح بغير سكّين. **عوالى اللّئالى** ٥١٦/٣: روى عن النّبيّ (وذكر مثله).

٦٨ ٤٥٣١٤ (٣٢) **عوالى اللّئالى** ٥١٦/٣: روى ابن عبّاس عن النّبيّ ﷺ (مثله وزاد) فقيل يا رسول اللّه وما الذّبح قال نار جهنّم.

٦٩ ٤٥٣١٥ (٣٣) **غرر الحكم** ١٨٣: أفظع[2] شيءٍ ظلم القضاة.

٧٠ ٤٥٣١٦ (٣٤) **عوالى اللّئالى** ٥١٦/٣: روى عن النّبيّ ﷺ قال يؤتى بالقاضى العدل يوم القيامة فمن شدّة ما يلقاه من الحساب يودّ أنّه لم يكن قضى بين اثنين فى تمرة.

٧١ ٤٥٣١٧ (٣٥) وروى عنه ﷺ انّه قال يا أبا ذرّانّى أحبّ لك ما أحبّ لنفسى وانّى أراك ضعيفاً مستضعفاً فلاتأمّر على اثنين وعليك بخاصّة نفسك.

---

١. النواويس جمع ناووس مقبرة النّصارى.
٢. أقطع ـ خ.

(۲۴) عادل‌ترین مردم کسی است که از همه بهتر به‌حق قضاوت می‌کند. ۶۰

(۲۵) امیرالمؤمنین ﷺ به رفاعه ـ قاضی خودش در اهواز ـ نوشت: «بدان ای رفاعه، این امارت، امانت است. هر کس که در امانت خیانت کند، لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد! و هر کس که خائنی را به کار گمارد، حضرت محمد ﷺ از او در دنیا و آخرت بیزار است.» ۶۱

(۲۶) پیامبر ﷺ فرمود: «آن هنگام که قاضی در جایگاه خودش قرار می‌گیرد، دو فرشته بر او فرود می‌آیند و او را تایید و راهنمایی می‌کنند و توفیق می‌دهند. ولی آن زمان که ظلم و ستم کند، بیرون می‌روند و او را رها می‌کنند.» ۶۲

(۲۷) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «آن زمان که زنا شایع شود، مرگ نابهنگام آشکار می‌گردد و آن زمان که حاکم ستم کند، باران قطع می‌شود.» ۶۳

(۲۸) پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس میان دو نفر حکم دهد و جور کند، ستم کرده است و لعنت خدا بر ستمگران باد! و حضرت فرمود: من پس از خویش بر امتم از سه چیز می‌ترسم: لغزش عالم؛ حکم جائر و پیروی از هوی و هوس.» ۶۴

(۲۹) روایت شده است که: «بدترین مکان‌ها، خانه‌های امیرانی است که به‌حق قضاوت نمی‌کنند» ۶۵

(۳۰) امام صادق ﷺ فرمود: «مقابر مسیحیان از شدّت گرمای خود به خداوند ﷻ شکایت کرد. خداوند ﷻ به آن فرمود: آرام‌گیر؛ چرا که جایگاه قاضیان از تو گرم‌تر است.» ۶۶

(۳۱) پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس که قاضی شود، بدون کارد ذبح شده است.» ۶۷

(۳۲) ابن عباس مشابه روایت قبلی را از پیامبر ﷺ روایت کرده و افزوده است که: «سئوال شد: ای رسول خدا، ذبح چیست؟ حضرت فرمود: آتش جهنم است!» ۶۸

(۳۳) سخت‌ترین چیز، ستم قاضیان است. ۶۹

(۳۴) پیامبر ﷺ فرمود: «قاضی عادل را در روز قیامت می‌آورند و از سختی حسابی که می‌بیند، آرزو می‌کند که کاش میان دو نفر در مورد یک خرما قضاوت نکرده بود!» ۷۰

(۳۵) از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «ای اباذر، من برای تو دوست می‌دارم آنچه برای خودم دوست دارم و من تو را ضعیف و مستضعف می‌بینم. پس بر دو نفر ریاست مکن و بر تو باد به خصوص خودت!» ۷۱

۷۲ ۴۵۳۱۸ (۳۶) تفسير القمّيّ ۱۶۲/۲: حدّثنى أبى عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقرىّ عن حمّاد قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن لقمان وحكمته الّتى ذكرها الله عزّ وجلّ فقال أما والله ماأوتى لقمان الحكمة بحسب ولامال ولا أهل ولا بسط في جسم (الى أن قال) انّ الله تبارك وتعالى أمر طوائف من الملائكة حين انتصف النّهار وهَدَأت العيون بالقائلة[1] فنادوا لقمان حيث يسمع ولا يراهم فقالوا يا لقمان هل لك ان يجعلك الله خليفة فى الأرض تحكم بين النّاس فقال لقمان ان أمرنى الله تعالى بذلك فالسّمع والطّاعة لأنّه ان فعل بى ذلك أعاننى وعلّمنى عليه وعصمنى وان هو خيّرنى قبلت العافية.

فقالت الملائكة يا لقمان لِمَ قلت ذلك قال لأنّ الحكم بين النّاس من أشدّ[2] المنازل من الدّين وأكثر[3] فتناً وبلاء مايخذل ولا يعان ويغشاه الظّلم من كلّ مكان وصاحبه منه[4] بين أمرين ان أصاب فيه الحقّ فبالحرىّ ان يسلم وان أخطأ أخطأ طريق الجنّة ومن يكن فى الدّنيا ذليلاً وضعيفاً كان أهون عليه فى المعاد (من ـ خ) أن يكون فيه حَكَماً سريّاً شريفاً ومن اختار الدنيا على الآخرة يخسرهما كلتيهما تزول هذه ولا تدرك تلك قال فتعجّبت الملائكة من حكمته واستحسن الرّحمن منطقه. الخبر.

وتقدّم فى رواية السّكونىّ (۵۵) من باب (۶) عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض قوله صلى الله عليه وآله لعلىّ عليه السلام انّ ملك الموت اذا نزل لقبض روح الكافر نزل معه سفّودٌ من نار فينزع روحه به فتصيح جهنّم فاستوى علىّ عليه السلام جالساً فقال يا رسول الله أعد علىّ حديثك فلقد أنسانى وجعى ماقلت فهل يصيب ذلك أحداً من أمّتك قال نعم حاكم جائر وآكل مال اليتيم وشاهد الزّور. وفى رواية عبدالرحمن (۱) من باب (۷) علّة حبس المطر من ابواب صلوٰة الاستسقاء ج ۷ قوله عليه السلام واذا جار الحكّام فى القضاء أمسك القطر من السماء.

وفى رواية صفوان (۲۴) من باب (۱۲) جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النفس ج ۱۶ قوله عليه السلام واذا فشا الجور فى الحكم حبس القطر. وفى رواية البراء (۳۳) من باب (۱۳۳) تحريم النميمة من أبواب العشرة قوله صلى الله عليه وآله يحشر عشرة أصناف من أمّتى أشتاتاً قد

---

۱. أى نوم القيلولة.
۲. بأشدّ ـ خ.
۳. وأكثرها ـ خ.
۴. فيه ـ خ.

(۳۶) حمّاد گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ لقمان و حکمتش که خداوند از آن یاد کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حکمت به لقمان به دلیل حسب، مال، خویشاوندان و قدرت جسمی داده نشد. (تا آن‌که گوید): خداوند تبارک و تعالی گروه‌هایی از فرشتگان را هنگامی که روز نیمه شد و چشم‌ها با خواب قیلوله [= نیمروز] آرام گرفت، مأمور کرد. آنان به گونه‌ای که لقمان بشنود ولی آنان را نبیند، ندا دادند و گفتند: ای لقمان، آیا می‌خواهی که خداوند تو را جانشین در زمین قرار دهد و تو میان مردم حکم کنی؟ لقمان گفت: اگر خداوند متعال مرا به این کار دستور می‌دهد می‌شنوم و اطاعت می‌کنم؛ چرا که اگر او با من چنین کند، خودش کمکم می‌کند و یادم می‌دهد و حفظم می‌نماید. ولی اگر مرا مخیر می‌سازد، من عافیت را می‌پذیرم. ۷۲

فرشتگان گفتند: ای لقمان، چرا چنین گفتی؟ لقمان گفت: چون حکم میان مردم از سخت‌ترین جایگاه‌های دینی است و از همه بیشتر در فتنه و بلاست و رها می‌شود و کمک نمی‌شود و ستم، او را از هر سو می‌گیرد و صاحبش میان دو چیز است: اگر به‌حق برسد، شایسته است که تن به سلامت ببرد؛ ولی اگر خطا کند، راه بهشت را خطا کرده است و هر کس که در دنیا ذلیل وضعیف باشد، بر او آسان‌تر است که در قیامت حاکم، بزرگ و شریف باشد و هر کس که دنیا را بر آخرت برگزیند، هر دو را از دست داده و زیان کرده است، این که، از بین می‌رود و به آن هم نمی‌رسد. حضرت فرمود: فرشتگان از حکمت لقمان شگفت زده شدند و خداوند رحمان سخن لقمان را تحسین کرد...»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجاه و پنج از باب ششم از ابواب آنچه مربوط به بیماری است، فرمودهٔ پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علی ﷺ که: «فرشتهٔ مرگ آن زمان که برای قبض روح کافر می‌آید، همراهش آهنی از آتش می‌آید که روح کافر را با آن آهن، آتشین می‌کند و جهنم فریاد می‌کشد! امیرالمؤمنین علی ﷺ راست نشست و گفت: ای رسول خدا، این حدیث‌تان را برای من تکرار کنید. این فرمایش شما دردم را از یادم برد و آیا این بلا به کسی از امّت شما می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، حاکم ستمگر و خورندهٔ مال یتیم و شهادت دهندهٔ بناحق.»

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب نماز استسقاء، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و آن زمان که حاکمان در قضاوت ستم کنند، باران از آسمان نمی‌بارد.»

و در روایت بیست و چهار از باب دوازده از ابواب جهاد نفس، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و آن زمان که ستم در حکم شایع گردد، باران حبس می‌شود.»

و در روایت سی و سه از باب صدوسی‌سه از ابواب معاشرت، فرمودهٔ پیامبر ﷺ که: «ده دسته از امّت من جدا جدا محشور می‌شوند و خداوند آنان را از مسلمانان جدا ساخته و صورت‌های‌شان را

ميّزهم اللّه من المسلمين وبدّل صورهم بعضهم على صورة القردة (الى أن قال ﷺ) وبعضهم عُمي يتردّدون (الى أن قال) والعُمى الجائرون فى الحكم. وفى رواية الدّعائم (٧) من باب (١) اختصاص القضاء والحكم بالنّبىّ والأئمّة عليهم الصّلاة والسّلام من أبواب القضاء قوله ﷺ القضاة ثلاثة هالكان وناجٍ فأمّا الهالكان فجائر جار متعمّداً ومجتهد أخطأ والنّاجى من عمل بما أمر اللّه به. وفى رواية ابن سنان (١٢) قوله أيّما مؤمن قدّم مؤمناً فى خصومة الى قاضٍ أو سلطان جائر فقضى عليه بغير حكم اللّه ﷻ فقد شركه فى الإثم.

ولاحظ الآيات والأخبار الواردة في هذا الباب فانّ فيها ما يناسب المقام. ويأتى فى رواية سلمة (١٥) من باب (٦) أنّ القاضى عليه ان يواسى بين الخصوم قوله واِيّاك والتّضجّر (والتّأذّى ـ خ) فى مجلس القضاء الّذى أوجب اللّه فيه الأجر ويحسن فيه الذّخر لمن قضى بالحقّ.

(٥)
باب كراهة الجلوس عند قضاة الجور

(١) كافى ٧/٤١٠: تهذيب ٦/٢٢٠: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابنا عن ٧٣ ٢٥٣١٩
محمد بن مسلم قال مرّ بى أبو جعفر وأبو عبداللّه ﷺ وأنا جالس عند قاضٍ بالمدينة فدخلت عليه من الغد فقال لى ما مجلس رأيتك فيه أمس قال قلت (له ـ كا) جعلت فداك انّ هذا القاضى لى[١] مكرم فربما جلست اليه فقال لى وما يؤمنك ان تنزل اللّعنة فتعمّ من فى المجلس. فقيه ٣/٤ روى محمد بن مسلم قال مرّ بى أبو جعفر ﷺ وأنا جالس (وذكر مثله).

وتقدّم فى رواية أبى المجبر (٣٠) من باب (٨) ماورد فى إظهار الكراهة لأهل المعاصى من أبواب الأمر بالمعروف قوله ﷺ أربع مفسدة للقلوب (إلى أن قال) ومجالسة الموتى فقيل يا رسول اللّه وما مجالسة الموتى قال مجالسة كلّ ضالٍّ عن الايمان وجائر فى الأحكام. وفى رواية ابن مسلم (١) من باب (١٢) حكم من اكترى دابّة الى مسافة فقطع بعضها من أبواب الاجارة قوله سمعت أبا جعفر ﷺ يقول انّى كنت عند قاضٍ من قضاة المدينة فأتاه رجلان فقال أحدهما انّى اكتريت من هذا دابّة ليبلغنى عليها من كذا الى كذا (الى أن قال)

---

١. بى مكرم ـ خ فقيه.

تغییر داده است. برخی از آنان به شکل بوزینه (تا آن‌که گوید): و برخی از آنان کورند و رفت و آمد می‌کنند (تا آنجا که گوید): کوران همان کسانی هستند که در حکم، ستم روا می‌دارند.»

و در روایت هفتم از باب یکم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «قاضیان سه دسته‌اند؛ دو دسته در هلاکت و یک دسته نجات یافته‌اند: اما دو دستهٔ در هلاکت، ستمگری است که از روی عمد ستم کند و کسی که تلاش کند (رأی خود را به‌کار گیرد) ولی اشتباه کند و نجات یافته آن کس است که طبق دستور خداوند عمل کند.»

و در روایت دوازدهم، این گفته که: «هر مؤمنی که در نزاعی مؤمنی را پیش قاضی یا پادشاه ستمگر ببرد و آن به غیر حکم خداوند ﷻ حکم کند، شریک او در گناه خواهد بود.»

و بنگر به آیات و روایات آمده در این باب؛ چرا که در آن مناسب مقام است.

می‌آید:

در روایت پانزده از باب شش، این گفته که: «و پرهیز کن از گرفتگی و ناراحتی در جایگاه قضاوت؛ جایگاهی که خداوند در آن پاداش قرارداده و ذخیرهٔ خوبی در آن نهاده البته برای کسی که به‌حق قضاوت کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵

کراهت همنشینی با قضات جور

(۱) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر و امام صادق ﷺ با من ـ در حالی که من در کنار قاضی‌ای در مدینه نشسته بودم ـ برخورد کردند. فردای آن روز، بر امام وارد شدم. حضرت فرمود: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟ محمد بن مسلم گوید: به امام گفتم: فدایت گردم! این قاضی احترام و اکرام مرا نگاه می‌دارد و گاهی من پیش او می‌نشینم. حضرت به من فرمود: چه امنیتی داری که لعنت نازل گردد و همهٔ کسانی را که در آن مجلس هستند، فرا گیرد!» ۷۳

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی از باب هشتم از ابواب امر به معروف، فرمودهٔ پیامبر ﷺ که: «چهار چیز دل‌ها را فاسد می‌سازد. (تا آن که گوید): و همنشینی با مردگان. سئوال شد: ای رسول خدا، همنشینی با مردگان چیست؟ حضرت فرمود: همنشینی با هر کس که از ایمان گمراه است و در حکم‌ها ستم می‌کند.»

و در روایت یکم از باب دوازدهم از ابواب اجاره، این گفته که: «از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: من نزد یکی از قاضیان مدینه بودم که دو نفر نزد وی آمدند. یکی از آن دو گفت: من از این شخص

فقال له القاضی لیس لك کراه اذا لم تبلغه الی الموضع الذی اکتریٰ دابّتك الیه قـال﴿ع﴾ فدعوتهما الیّ فقلت للذی اکتری لیس لك ان تذهب بکراء دابّة الرجل کلّه وقلت للآخر یا عبداللّه لیس لك أن تأخذ کراء دابّتك کلّه ولکن أنظر قدر ما بقی من الموضع وقدر ما رکبته فاصطلحا علیه ففعلا. وفی روایة ابن مسلم (۳) نحوه. وفی روایة الحلبی (۵) قـوله کـنت قاعداً عند قاضٍ من القضاة وعنده أبو جعفر﴿ع﴾.

(۶)

باب أنّ القاضی علیه أن یواسی بین الخصوم وأن لایقضی لواحد حتّی یسمع کلام الآخر ویمنع الخصم عن البغی ولایتضجّر ولایقعد للقضاء حتّی یطعم ویکون لسانه وراء قلبه ولایقضی فی أمر واحد بقضائین مختلفین

قال اللّه تعالی فی سورة ص (۳۸): ۲۴: ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْخُلَطَآءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّـٰهُ فَٱسْتَغْفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾.

۷۴ ۴۵۳۲۰ (۱) **کافی ۴۱۳/۷: تهذیب ۲۲۶/۶**: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبداللّه﴿ع﴾ قال قال أمیر المؤمنین﴿ع﴾ من ابتلی بالقضاء فلیواس بینهم فی الإشارة وفی النظر فی المجلس. **فقیه ۸/۳**: عن النّبیّ﴿ص﴾ مثله.

۷۵ ۴۵۳۲۱ (۲) **فقه الرّضا﴿ع﴾ ۲۶۰**: واعلم أنّه یجب علیك أن تساوی بین الخصمین حتّی فی النّظر الیهما حتّی لایکون نظرك الی أحدهما أکثر من نظرك الی الثّانی.

۷۶ ۴۵۳۲۲ (۳) **دعائم الإسلام ۵۳۳/۲**: عن رسول اللّه﴿ص﴾ انّه نهی ان یحابی القاضی أحد الخصمین بکثرة النّظر وحضور الذّهن ونهی عن تلقین الشّهود ونبزهم[۱].

۷۷ ۴۵۳۲۳ (۴) **وفیه ۵۳۳/۲**: عن علیّ﴿ع﴾ انّه کان یقول ینبغی للحاکم ان یَدَع التّلفّت[۲] الی خصم دون خصم وان یقسم النّظر فیما بینهما بالعدل ولایدع خصماً یظهر بغیاً علی صاحبه.

---

۱. النبز: اللمز والتلقین. ۲. التلفت: الإلتفات بالوجه.

چهارپایی کرایه کردم تا مرا از کجا تا کجا ببرد. (تا آن که گوید): قاضی به او گفت: تو حق کرایه نداری اگر او را به آنجا که چهارپا را تا آنجا کرایه کرده بود، نرسانی. حضرت گوید: من هر دو را خواستم و به آن کس که کرایه کرده بود، گفتم: تو نمی‌توانی چیزی به آن شخص کرایه ندهی و به دیگری گفتم: ای بندهٔ خدا، تو هم نمی‌توانی همهٔ کرایهٔ چهار پایت را بگیری. ولی اندازه بگیر؛ آن اندازه که تا جایگاه مانده و آن اندازه که سوار شده‌ای و هر دو بر همین مصالحه کنید. آن دو هم چنین کردند.» و در روایت سوم مانند آن.

باب ۶
وظیفهٔ قاضی در مساعدت به مترافعین

داوود گفت: مسلّما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم نموده و بسیاری از معاشران به یکدیگر ستم کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند امّا عدّهٔ آنان کم است. داووه دانست که ما او را (با این ماجرا) آزمودیم. از این رو از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه کرد.[1]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷۴ (۱) امام صادق ؑ بیان داشت: «امیرالمؤمنین ؑ فرمود: کسی که مبتلا به قضاوت شده است، مواسات [= مساعدت] در اشاره کردن و مساوات در نگاه کردن را در مجلس قضاء رعایت کند.»

۷۵ (۲) بدان که بر تو لازم است که میان دو خصم مساوات داشته باشی؛ حتی در نگاه به آن دو تا این‌که نگاه تو به یکی از آن دو، بیش از نگاهت به دومی نباشد.

۷۶ (۳) رسول خدا ﷺ نهی کرد از این‌که قاضی با نگاه زیاد و حضور ذهنش، یکی از دو طرف را یاری کند و حضرت نهی کرد از تلقین کردن به شاهدان و به اشاره به آنها فهماندن.

۷۷ (۴) امیرالمؤمنین علی ؑ پیوسته می‌فرمود: «شایسته است حاکم را که توجه خود را از یک خصم به خصم دیگر رها و این که نگاهش را میان آن دو به عدالت تقسیم کند و نگذارد که یک خصم به ستم بر رفیقش چیره شود.»

---

۱. ص ۳۸ / ۲۴.

۷۸ ۴۵۳۲۴ (۵)کافی ۴۱۳/۷: تهذیب ۲۲٦/٦: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال انّ رجلاً نزل بأمير المؤمنين عليه السلام فمكث عنده أيّاماً ثمّ تقدّم اليه في خصومة[1] لم يذكرها لأمير المؤمنين فقال له أخصم أنت قال نعم قال تحوّل عنّا انّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى أن يضاف الخصم الّا ومعه خصمه. فقيه ۷/۳: انّ رجلاً نزل بعليّ بن أبي طالب عليه السلام فمكث عنده (وذكر مثله).

۷۹ ۴۵۳۲۵ (۶)دعائم الإسلام ۵۳۷/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهى ان ينزل الخصم على قاضٍ ونزل رجل على عليّ عليه السلام بالكوفة فأضافه ثمّ جاء في خصومة فقال له عليّ عليه السلام أخصم أنت تحوّل عنّي فانّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى أن ينزل الخصم الّا ومعه خصمه.

۸۰ ۴۵۳۲٦ (۷) الغارات ۱۲۴/۱: حدّثنا محمد [بن يوسف] قال حدّثنا الحسن [بن عليّ بن عبدالكريم الزّعفرانيّ] قال حدّثنا ابراهيم بن محمد بن سعيد الثّقفي قال حدّثنا اسماعيل بن أبان قال حدّثنا عمرو بن شمر عن سالم الجعفيّ عن الشّعبيّ قال وجد عليّ عليه السلام درعاً له عند نصرانيّ فجاء به الى شريح يخاصمه اليه فلمّا نظر إليه شريح ذهب يتنحّى فقال مكانك وجلس الى جنبه وقال يا شريح أما لو كان خصمي مسلماً ما جلست الّا معه ولكنّه نصرانيّ وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كنتم وايّاهم في طريق فألجؤهم الى مضايقه وصغّروا بهم كما صغّر الله بهم في غير ان تظلموا ثمّ قال عليّ عليه السلام انّ هذه درعي لم أبع ولم أهب فقال للنّصرانيّ ما يقول أميرالمؤمنين فقال النّصرانيّ ما الدّرع الّا درعي وما أمير المؤمنين عندي بكاذب.

فالتفت شريح الى عليّ عليه السلام فقال يا أميرالمؤمنين هل من بيّنة قال لا فقضى بها للنّصرانيّ فمشى هنيّة ثمّ أقبل فقال امّا أنا فأشهد أنّ هذه أحكام النّبيّين أمير المؤمنين يمشي بي الى قاضيه وقاضيه يقضي عليه أشهد ان لا اله الّا الله وحده لاشريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله، الدّرع والله درعك يا أمير المؤمنين انبعث الجيش وأنت منطلق الى صفّين فخرّت من بعيرك الأورق فقال امّا اذا أسلمت فهي لك وحمله على فرس.

۸۱ ۴۵۳۲۷ (۸)دعائم الإسلام ۵۳۳/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه لمّا بعث عليّاً عليه السلام للقضاء الى اليمن قال له يا عليّ اذا قضيت بين الرّجلين فلا تقض للأوّل حتّى تسمع ما يقول الآخر.

---

۱. في حكومة ـ فقيه.

۷۸ (۵) امام صادق ؑ فرمود: «مردی نزد امیرالمؤمنین ؑ آمد و چند روزی پیش حضرت ماند. سپس در ارتباط با نزاعی که به امیرالمؤمنین ؑ از پیش نگفته بود، نزد حضرت آمد. حضرت به او فرمود: تو یک طرف دعوایی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: از نزد ما به جایی دیگر برو؛ چرا که رسول خدا ﷺ نهی کرده‌اند از این که یک طرف دعوی مهمان شود مگر این که طرف دیگر هم با او باشد.»

۷۹ (۶) رسول خدا ﷺ نهی کرد از این که یک طرف دعوی مهمان قاضی شود و مردی در کوفه مهمان امیرالمؤمنین ؑ شد. حضرت از او پذیرایی کرد. پس از آن در یک نزاعی آمد. حضرت به او فرمود: «آیا تو یک طرف دعوی هستی؟ از نزد من به جایی دیگر برو. چرا که رسول خدا ﷺ از این که یک طرف دعوی مهمان [قاضی] شود، نهی کرد مگر این که طرف دیگر همراه وی باشد.»

۸۰ (۷) شعبی گوید: «امیرالمؤمنین علی ؑ زره‌اش را نزد یک مسیحی یافت. او را نزد شریح آورد و به شریح گفت. شریح چون نگاهش به امیرالمؤمنین افتاد، رفت که از جایش دور شود. حضرت فرمود: در جای خود باش و حضرت در کنار شریح نشست و فرمود: ای شریح، آگاه باش! اگر طرف نزاع من مسلمان بود، من کنار او می‌نشستم ولی مسیحی است و رسول خدا ﷺ فرمود: اگر شما و آنان در راهی بودید، آنها را به جای تنگ راه مجبور سازید و آنان را کوچک کنید آن‌گونه که خداوند کوچک‌شان کرد بی آن که ستم کنید. سپس امام علی ؑ فرمود: این زره من است که نفروخته و نبخشیده‌ام. شریح به مسیحی گفت: امیرالمؤمنین چه می‌گوید؟ مسیحی گفت: زره، زره من است و امیرالمؤمنین از نظر من دروغگو نیست.

شریح توجهی به امیرالمؤمنین ؑ کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا دو شاهد دارید؟ حضرت فرمود: نه. پس از آن، شریح به نفع مسیحی حکم داد. مسیحی مقداری رفت، سپس بازگشت و گفت: اما من گواهی می‌دهم که این، از نوع حکم‌های پیامبران است. امیرالمؤمنین با من نزد قاضی خود می‌آید و قاضی‌اش علیه او حکم می‌دهد! من گواهی می‌دهم که جز خدا، خدایی نیست. او یکتا و بی‌شریک است و حضرت محمد بنده و رسول اوست. زره هم به خدا سوگند! زره توست، ای امیرالمؤمنین. لشکر روانه شد و شما به سوی صفین می‌رفتید و این زره از شتر بر زمین افتاد. حضرت فرمود: اینک که مسلمان شدی، این زره برای تو باشد و حضرت اسبی هم به مسیحی داد.»

۸۱ (۸) رسول خدا ﷺ چون امیرالمؤمنین علی ؑ را برای قضاوت به یمن فرستاد، به او فرمود: «ای علی، هر زمان که میان دو نفر قضاوت می‌کنی، به نفع نفر اول قضاوت مکن تا آن که گفتهٔ دیگری را هم بشنوی.»

٨٢ ٣٥٢٢٨ (٩) **تهذيب ٢٢٧/٦**: محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن ذبيان بن حكيم الأزدي عن موسى بن أكيل النّميريّ عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله اذا تقاضا اليك رجلان فلا تقض للأوّل حتّى تسمع من الآخر فإنّك اذا فعلت ذلك تبيّن لك القضاء. **فقيه ٧/٣**: روى عن عليّ عليه السلام انه قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله (وذكر مثله وزاد) قال عليّ عليه السلام فما زلت بعدها قاضياً وقال له النّبيّ صلى الله عليه وآله اللّهمّ فهّمه القضاء.

٨٣ ٣٥٢٢٩ (١٠) **عيون الأخبار ٦٥/٢**: حدّثنا محمد بن عمر الحافظ قال حدّثنا الحسن بن عبداللّه التّميميّ قال حدّثني أبي قال حدّثني سيّدي علي بن موسى الرّضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين عن أبيه عليّ عليه السلام قال انّ النّبيّ صلى الله عليه وآله لمّا وجّهني الى اليمن قال إذا تقوضي[1] اليك فلا تحكم لأحد الخصمين دون ان تسمع من الآخر قال فما شككت في قضاء بعد ذلك.

٨٤ ٣٥٢٣٠ (١١) **دعائم الإسلام ٥٣٤/٢**: ونهى صلى الله عليه وآله أن يتكلّم القاضي قبل أن يسمع قول الخصمين يعني يتكلّم بالحكم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٨٥ ٣٥٢٣١ (١٢) **تفسير العيّاشي ٧٥/٢**: عن حبيش[2] عن عليّ عليه السلام انّ النّبيّ صلى الله عليه وآله حين بعثه ببراءة وقال يا نبيّ اللّه انّي لست بِلَسِنٍ[3] ولا بخطيب قال ما بدّ أن أذهب بها أو تذهب بها أنت قال فان كان لابدّ فسأذهب أنا قال فانطلق فانّ اللّه يثبّت لسانك ويهدى قلبك ثمّ وضع يده على فمه وقال انطلق فاقرءها على النّاس وقال: النّاس سيتقاضون اليك فاذا أتتك الخصمان فلا تقضينّ لواحد حتّى تسمع الآخر فانّه أجدر أن تعلم الحقّ.

٨٦ ٣٥٢٣٢ (١٣) **عيون الأخبار ١٩١/١**: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رحمه الله والحسين بن ابراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب وعليّ بن عبداللّه الورّاق رضى اللّه عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم قال حدّثنا القاسم بن محمد البرمكيّ قال حدّثنا أبو الصّلت الهرويّ (في حديث الى أن قال ص ١٩٤) فعجّل داود عليه السلام على المدّعى عليه فقال ﴿لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ﴾ ولم يسأل المدّعي البيّنة على ذلك ولم يقبل على

---

١. تحوكم ـ خ ل.   ٢. الحسن ـ خ.   ٣. اللّسن ككتف: البليغ.

۸۲ (۹) امام باقر ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: آن زمان که دو نفر برای قضاوت نزد تو می‌آیند، به نفع اولی حکم مکن تا از دیگری هم بشنوی؛ چرا که اگر تو چنین کنی، دادرسی و حکم برایت روشن نمی‌شود.»

متن همین روایت در من لا یحضره الفقیه: «از امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت شده است که بیان داشت: رسول خدا ﷺ فرمود: (و مانند روایت قبلی را ذکر کرده و افزوده است:) علی ﷺ فرمود: پیوسته پس از رعایت این توصیه، قضاوت می‌کنم و پیامبر در حق امیرالمؤمنین فرمود: خداوندا، قضاء را به او بفهمان.»

۸۳ (۱۰) امیرالمؤمنین علی ﷺ بیان داشت: «پیامبر ﷺ چون مرا به سوی یمن فرستاد، فرمود: هر زمان که برای قضاوت نزد تو آمدند، به نفع یکی از دو طرف نزاع - پیش از آن که از دیگری هم بشنوی - حکم مده. حضرت فرمود: پس از این سفارش پیامبر ﷺ، دیگر من در خصوص قضاوت شک و تردید نداشتم.»

۸۴ (۱۱) رسول خدا ﷺ نهی کردند که قاضی پیش از آن که گفتهٔ دو طرف نزاع را بشنود، سخن بگوید. منظورشان این است که به اعلام حکم، لب بگشاید.

۸۵ (۱۲) پیامبر ﷺ زمانی که امیرالمؤمنین علی ﷺ را برای خواندن سورهٔ برائت فرستاد، امیرالمؤمنین ﷺ بیان داشت: «ای پیامبر خدا، من بلیغ و سخنران نیستم. حضرت رسول فرمود: چاره‌ای نیست که این سوره را من یا تو ببریم. امیرالمؤمنین گفت: اگر چاره‌ای نیست (قطعی است) من می‌روم. حضرت رسول فرمود: خداوند زبانت را استوار و دلت را هدایت می‌کند. سپس دستش را بر دهانش گذاشت و فرمود: برو و سوره را بر مردم بخوان و فرمود: مردم به‌زودی برای قضاوت نزد تو می‌آیند. چون دو طرف نزاع نزد تو آمدند، به نفع یکی حکم مده تا به سخن دیگری هم گوش دهی؛ چرا که این شایسته‌تر است به این که حق را بدانی.»

۸۶ (۱۳) ابوالصلت هروی در حدیثی به ما خبر داد: «... (تا آنجا که گوید): داوود ﷺ نسبت به کسی که علیه او ادّعا شده بود، شتاب کرد و گفت: او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش‌هایش بر تو ستم کرده است و از مدعی دو شاهد بر ادّعایش نخواست و به آن کس که علیه او ادّعا شده بود، توجهی نکرد که بگوید تو چه می‌گویی و این اشتباه دستور حکم بود، نه آنچه شما بدان باور کرده‌اید. آیا نمی‌شنوی که خداوند ﷻ می‌فرماید: ای داوود، ما تو را خلیفه (و نمایندهٔ خود) در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به‌حق قضاوت کن و از هوای نفس پیروی مکن...»

المدّعى عليه فيقول له ما تقول فكان هذا خطيئة رسم الحكم لا ما ذهبتم اليـه ألا تسـمع اللّه ﷻ يقول ﴿يَـٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَـٰكَ خَلِيفَةً فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِـٱلۡحَقِّ وَلَا تَـتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ﴾ الخبر.

۸۷ ۲۵۲۳۳ (۱۴)كافى ۴۱۰/۷ : عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و علىّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب تهذيب ۲۲۲/۶ علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن أبى حمزة الثّمالىّ عن أبى جعفر ﵇ قال كان فى بنى اسرائيل قاضٍ كان يقضى بالحقّ فيهم فلمّا حضره الموت قال لامرأته اذا أنا متّ فاغسلينى وكفّنينى وضعينى على سريرى وغطّى وجهى فانّك لاترين سوءً فلمّا مات فعلت ذلك ثمّ مكثت بذلك حيناً ثمّ إنّها كشفت عن وجهه لتنظر اليه فاذا هى بدودة تقرض منخره ففزعت من ذلك فلمّا كان اللّيل أتاها فى منامها فقال لها أفزَعَكِ ما رأيت قالت أجل لقد فزعت فقال لها أما لئن[1] كنت فزعت ما كان الّذى رأيت الاّ (لهوى ـ يب) فى أخيك فلان أتانى ومعه خصم له فلمّا جلسا الىّ قلت اللّهمّ اجعل الحقّ له ووجّه القضاء على صاحبه فلمّا اختصما الىّ كان الحقّ له ورأيت ذلك بـيّناً فـى القضاء فوجّهت القضاء له على صاحبه فأصابنى ما رأيت لموضع هواى كان مع موافقة الحقّ.

مستدرك ۳۵۵/۱۷ : القطب الرّاوندىّ فى قصص الأنبياء بـاسناده الى الصّدوق عـن محمد بن موسى بن المتوكّل عن عبداللّه بن جعفر الحميرىّ عن أحمد بن محمد عن أبـى حمزة الثّمالىّ عن أبى جعفر ﵇ قال كان قاضٍ فى بنى اسرائيل (وذكر نحوه).

أمالى ابن الطّوسىّ ۱۲۶ : عن أبيه قال أخبرنى أبوبكر محمد بن عمر الجعابىّ قال حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانىّ قال حدّثنا علىّ بن الحسين بن عبداللّه بن أسلم قال حدّثنى أبى قال حدّثنا معاوية بن سفيان المزنى قال حدّثنى محمد بن اسماعيل بن الحكم عن أبى جعفر محمد بن علىّ ﵉ نحوه.

دعائم الإسلام ۵۳۳/۲ : عن أبى جعفر محمد بن علىّ ﵉ أنّه قال كان فى بنى اسرائيل قاضٍ وكان يقضى فيهم بالحقّ وذكر نحوه بتفاوت يسير.

---

۱. ان ـ يب.

(۱۴) امام باقر ﷺ فرمود: «در بنی‌اسرائیل قاضی‌ای بود که به‌حق در میان آنان دادرسی می‌کرد. ۸۷
چون مرگش فرا رسید، به همسرش گفت: چون من مُردم، مرا غسل بده و کفن کن و مرا برروی تختم بگذار، چهره‌ام را بپوشان و تو بدی نمی‌بینی. چون مُرد، همسرش همان کرد و زمانی درنگ نمود. پس از آن چهرهٔ مرد را باز کرد تا بدان بنگرد که ناگاه دید کرمی، بینی او را می‌جود. از این حالت ترس او را فراگرفت. چون شب شد، آن مرد به خواب همسرش آمد و به همسرش گفت: آیا آنچه دیدی، تو را ترساند؟ زن گفت: آری، من ترسیدم! آن مرد به همسرش گفت: آگاه باش! حال که ترسیدی، بدان که آنچه دیدی، جز به دلیل تمایلی که به فلان برادرت داشتم، نبود. آن برادرت با طرف دعوایش نزد من آمد. چون هر دو نزد من نشستند، من گفتم: خدایا، حق را با او قرار بده و دادرسی را علیه رفیقش متوجه ساز و چون هر دو نزاع‌شان را برای من گفتند، حق با برادرت بود و من این را به طور آشکار در مورد قضاء دیدم و دادرسی را به نفع برادرت علیه رفیقش جهت دادم. در نتیجهٔ آن، آنچه دیدی به من رسید؛ چرا که با این که تمایلم موافق حق درآمد، تمایلم با برادرت بود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۸ ۲۵۳۲۴ (۱۵)کافی ۴۱۲/۷: تهذیب ۲۲۵/۶: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن الحسن بن محبوب عن عمرو ابن أبی المقدام عن أبیه عن سلمة بن کهیل قال سمعت علیّاً صلوات اللّٰه علیه یقول لشریح (یا شریح ـ یب) انظر الی أهل المعک والمَطْل ودفع[1] حقوق النّاس من أهل المقدرة[2] والیسار ممّن یدلی بأموال المسلمین الی الحکّام فخذ للنّاس بحقوقهم منهم وبع فیها العقار والدّیار فانّی سمعت رسول اللّٰهﷺ یقول مطل المسلم الموسر ظلم للمسلم[3] ومن لم یکن له عَقار ولا دار ولا مال فلا سبیل علیه واعلم انّه لا یحمل النّاس علی الحقّ الّا من ورّعهم[4] عن الباطل ثمّ واس بین المسلمین بوجهک ومنطقک ومجلسک حتّی لایطمع قریبک فی حیفک ولاییأس عدوّک من عدلک وردّ الیمین علی المدّعی مع بیّنة[5] فانّ ذلک أجلی للعمی وأثبت فی القضاء واعلم أنّ المسلمین عدول بعضهم علی بعض الّا مجلوداً[6] فی حدّ لم یتب منه أو معروفاً[7] بشهادة زور أو ظنین[8] وإیّاک والتضجّر[9] (والتأذّی ـ فقیه ـ کا) فی مجلس القضاء الّذی أوجب اللّٰه تعالی فیه الأجر ویحسن[10] فیه الذّخر لمن قضی بالحقّ (واعلم أنّ الصّلح جائز بین المسلمین إلّا صلحاً حرّم حلالاً أو أحلّ حراماً ـ کا یب) واجعل لمن ادّعی شهوداً غیّباً أمداً بینهما[11] فان أحضرهم أخذت له بحقّه وان لم یحضرهم أوجبت علیه القضیّة فایّاک[12] أن تنفذ (فیه ـ کا) قضیّة[13] فی قصاص أو حدّ من حدود اللّٰه أو حقّ من حقوق المسلمین حتّی تعرض ذلک علیّ إن شاء اللّٰه ـ ولا تقعدنّ فی مجلس القضاء حتّی تطعم.[14]

فقیه ۸/۳: وقال أمیر المؤمنینؑ لشریح یا شریح انظر الی أهل الشّحّ[15] والمطل والاضطهاد (وذکر مثله وزاد فی آخره) روی ذلک الحسن بن محبوب عن عمرو ابن أبی المقدام عن أبیه عن سلمة بن کهیل عن أمیر المؤمنینؑ.

---

۱. دافع ـ یب ـ ومن یدفع ـ فقیه. ۲. المدر ـ فقیه. ۳. للمسلمین ـ یب.
۴. ورّعهم ـ خ کا ـ ردعهم ـ یب. ۵. بیّنته ـ فقیه. ۶. مجلود ـ یب.
۷. معروف ـ یب. ۸. ظنیناً ـ فقیه. ۹. الضجر ـ فقیه.
۱۰. وأحسَنَ ـ فقیه. ۱۱. بینهم ـ فقیه. ۱۲. وایّاک ـ یب فقیه.
۱۳. حکماً ـ فقیه
۱۴. وایّاک أن تجلس فی مجلس القضاء حتّی تطعم شیئاً ان شاء اللّٰه تعالی ـ فقیه.
۱۵. المعک ـ خ.

(۱۵) سلمة بن کهیل گوید: «از امیرالمؤمنین علی ﷺ شنیدم که به شریح می‌گوید: ای شریح، بنگر به کسانی که تأخیر می‌اندازند و حقوق مردم را نمی‌پردازند با این که دارند و می‌توانند، همان‌ها که اموال مسلمانان را به حکّام به رسم رشوه می‌دهند، حقوق مردم را از آنان بگیر و باغستان‌ها و سرزمین‌ها را در این رابطه بفروش. چون من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: تاخیر انداختن مسلمانان دارا، ستم بر مسلمان است و البته کسی که باغ و خانه و مال ندارد، راهی بر او نیست و بدان که، مردم را بر حق وادار نمی‌سازد مگر کسی که آنان را از باطل باز دارد. پس از آن، میان مسلمانان با چهره‌ات، سخنت و نشستنت مواسات برقرار کن تا کسی که به تو نزدیک است، در ستم تو طمع نکند و دشمن تو نیز از عدالت تو مأیوس نگردد و سوگند را به مدّعی باز گردان با این که دو شاهد دارد؛ چرا که این نابینایی را بهتر برطرف می‌سازد و قضاوت را استوارتر می‌کند. ۸۸

و بدان که مسلمانان همه نسبت به هم عادل محسوب می‌شوند؛ مگر کسی که در مورد حدّی که از آن توبه نکرده است، تازیانه بخورد یا به شهادت ناحق معروف و شناخته یا مورد اتّهام باشد.

و بپرهیز از گرفتگی و ناراحتی در مجلس قضاوت! همان مجلسی که خداوند در آن اجر نهاده و برای کسی که به‌حق قضاوت کند، ذخیرهٔ خوبی گذاشته است.

و بدان که، صلح و سازش میان مسلمانان جایز است؛ مگر صلح و سازشی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال سازد و برای کسی که ادعا دارد که شاهدان غایبی دارد، زمانی را معین کن که اگر آنان را حاضر کرد، تو حق او را بگیری ولی اگر آنان را حاضر نساخت، حکمت را بر او ثابت سازی و مبادا که حکمی را دربارهٔ قصاص یا حدّی از حدود الهی یا حقی از حقوق مسلمانان اجرا کنی مگر این که آن را بر من عرضه کنی ـ ان‌شاءالله ـ و در مجلس قضاوت ننشین تا چیزی بخوری.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٨٩ ٤٥٢٣٥ (١٦) **أمالى الطوسىّ ٢٥**: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان رحمه الله قال أخبرنى أبوالحسن علىّ بن محمّد بن حبيش الكاتب قال أخبرنى الحسن بن علىّ الزّعفرانىّ قال أخبرنى أبو اسحاق ابراهيم بن محمّد الثقفى قال حدّثنى عبدالله بن محمّد بن عثمان قال حدّثنا علىّ بن محمّد بن أبى سعيد عن فضيل بن الجعد عن أبى إسحاق الهمدانىّ قال لمّا ولّى أميرالمؤمنين على بن ابيطالب صلوات الله عليه محمّد ابن أبى بكر مصر وأعمالها كتب له كتاباً (إلى أن قال ٣٠) ولا تقض فى أمر واحد بقضائين مختلفين فيختلف أمرك وتزيغ عن الحقّ.

ويأتى فى مرسلة العوالى (٢) من باب (١٠) ما ورد فى أنّ الحاكم لا يعدى على الخصم قوله لِمَ عزلتنى وما جنيت وما خنت فقال صلى الله عليه وآله انّى رأيت كلامك يعلو على كلام الخصم. وفى رواية أحمد ابن أبى عبدالله (٢) من باب (١١) أنّ القاضى لا يقضى وهو غضبان قوله عليه السلام لسان القاضى وراء قلبه فان كان له قال وإن كان عليه أمسك.

وفى أحاديث باب (٧) أنّه لا كفالة ولا شفاعة فى حدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود ما يناسب الباب.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٧)

باب ماورد فى أنّ من تقدّم مع خصم إلى قاضٍ فليكن
عن يمين الخصم وأنّ من ابتدء بالدّعوىٰ أحقّ من صاحبه
أن يسمع منه فاذا ادّعيا جميعاً فالدّعوى للّذى على يمين خصمه

٩٠ ٤٥٢٣٦ (١) **تهذيب ٢٢٧/٦**: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمد عن **فقيه ٧/٣**: الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله عليه السلام قال اذا تقدّمت مع خصم إلى والٍ أو إلى قاضٍ فكن عن يمينه ـ يعنى عن يمين الخصم ـ. **وسائل ٢١٨/٢٧**: ورواه ابن الجنيد فى كتابه نقلاً من كتاب الحسن بن محبوب عن محمد بن مسلم على ما نقله السّيّد المرتضى فى الإنتصار.

٩١ ٤٥٢٣٧ (٢) **فقه الرّضا عليه السلام ٢٦٠**: فاذا تحاكمت الى حاكم فانظر أن تكون على يمين خصمك فاذا تحاكم خصمان فادّعى كلّ واحد منهما على صاحبه دعوىً فالّذى يَدّعى بالدّعوىٰ أوّلاً أحقّ من صاحبه أن يسمع منه فاذا ادّعيا جميعاً فالدّعوى للّذى على يمين خصمه.

۸۹ (۱۶) ابواسحاق همدانی گوید: «چون امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ محمد بن ابی بکر را بـر مصر و توابع زیر نظر آن گمارد، نامه‌ای برای او نوشت. (تا آن که گوید): و در یک قضیّه، دو قضاوت گوناگون مکن که کارت لوث می‌شود و از حق منحرف می‌شوی.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دوم از باب دهم، این گفته که: «چرا مرا در حالی که جنایتی و خیانتی نکرده‌ام، برکنار نمودی؟ حضرت فرمود: من دیدم که سخنت بلندتر از سخن خصم است.»

و در روایت دوّم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «زبان قاضی پشت دلش است. اگر به نفع اوست، می‌گوید و اگر به ضرر اوست، نمی‌گوید.»

و در روایات باب هفتم از ابواب احکام عمومی حدود، چیزی که مناسب با این باب است.

باب ۷
آغازگر طرح دعوی در نزد قاضی

۹۰ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «زمانی که با طرف خود نزد والی یا قاضی می‌روی، تو در سمت راست او باش؛ منظور حضرت، سمت راست خصم است.»

۹۱ (۲) فقه الرضا ﷺ: «زمانی که برای حکم نزد حاکمی می‌روی، توجه داشته باش که سمت راست خصمت باشی و اگر دو طرف نزد حاکم بروند و هر کدام از آن دو ادّعایی بر همراهش دارد، در این صورت آن کس که ادّعایی را اول می‌کند، شایسته‌تر از همراهش است که از او شنیده شود. ولی اگر هر دو با هم ادعایی بکنند، حق ادّعا برای کسی است که سمت راست خصمش قرار گرفته است.»

(۸)

باب أنّ صاحب اليمين يقدّم في المجلس بالكلام

(۱) فقيه ۷/۳: روى محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يُقدّم صاحب اليمين في المجلس بالكلام. وسائل ۲۱۸/۲۷: ورواه ابن الجنيد في كتابه نقلاً من كتاب الحسن بن محبوب عن محمد بن مسلم على ما نقله عنه السّيّد المرتضى في الانتصار. ۹۲ ۲۵۲۲۸

(۹)

باب أنّ القاضي يأخذ بأوّل الكلام دون آخره

(۱) تهذيب ۳۱۰/۶: محمد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يأخذ بأوّل الكلام دون آخره. ۹۳ ۲۵۲۲۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۰)

باب ماورد في أنّ الحاكم لايعدى على الخصم
إلّا أن يعلم بينهما معاملة ولايعلو كلامه على كلام الخصم

(۱) عوالي اللّئالي ۴۵۴/۱: روى عن عليّ عليه السلام لايعدى[۱] الحاكم على الخصم الّا أن يعلم بينهما معاملة. ۹۴ ۲۵۲۳۰

(۲) عوالي اللّئالي ۳۴۳/۲: روى أنّ أمير المؤمنين عليه السلام ولّى أبا الأسود الدّؤلي القضاء ثمّ عزله فقال له لِمَ عزلتني وما جنيت وما خنت فقال عليه السلام إنّي رأيت كلامك يعلو على كلام الخصم. ۹۵ ۲۵۲۳۱

---

۱. العدوى: النّصر والمعونة ولعلّ المعنى أنّ الحاكم لا ينصر المدّعي على الخصم اذا ادّعى عليه مالاً بأن يحبسه اذا ادّعى الإعسار حتّى يثبت إعساره الّا ان يعلم أنّ ما ادّعى عليه من المال من جهة معاملة بينهما أن تكون الدّعوى مالاً أو من ثمن مبيع لا أن يكون صداقاً ولا دية ولا عوض قصاص ونحو ذلك فإنّه ورد في الخبر عنه عليه السلام جواز الحبس على الأوّل دون الثّاني (جواهر الغوالي في شرح العوالي) في حاشية العوالي.

باب ۸
تقدم سخن در دادگاه

(۱) امام باقر ؑ فرمود: «رسول خدا ﷺ حکم داد کسی که در مجلس سمت راست است، حق تقدم در سخن گفتن دارد.» ۹۲

باب ۹
قاضی سخن اوّل مترافعین را می‌گیرد

(۱) امام صادق ؑ فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین ؑ اوّلین سخن را می‌گرفت، نه آخرین سخن را.» ۹۳

باب ۱۰
عدم حمایت قاضی از مدعی

(۱) از امیرالمؤمنین علی ؑ روایت شده است که: «حاکم، مدّعی را علیه خصم کمک نمی‌کند مگر این‌که بداند میان این دو، معامله بوده است.» ۹۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین ؑ منصب قضاوت را به ابوالأسود دؤلی واگذار کرد، سپس او را عزل کرد. ابوالأسود به حضرت گفت: چرا مرا برکنار کردی با این که جنایت و خیانتی نکرده‌ام؟ حضرت فرمود: من دیدم که سخن تو فراتر از سخن خصم است.» ۹۵

(۱۱)

باب ماورد فی أنّ القاضی لایقضی وهو غضبان ولا من النّوم سکران ولا أن یکون جائعاً أو ناعساً

۹۶ ۲۵۳۴۲ (۱) کافی ۴۱۳/۷: تهذیب ۲۲۶/۶: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ من ابتلی بالقضاء فلا یقضي وهو غضبان. فقیه ۶/۳: قال رسول اللّه ﷺ من ابتلی بالقضاء فلا یقضینّ وهو غضبان.

۹۷ ۲۵۳۴۳ (۲) کافی ۴۱۳/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۲۲۷/۶: احمد ابن أبی عبداللّه رفعه قال قال أمیر المؤمنین ﷺ لشریح لا تسارّ أحداً فی مجلسك وإن غضبت فقم فلا تقضینّ وأنت غضبان قال وقال أبو عبداللّه ﷺ لسان القاضی وراء قلبه فان کان له قال وان کان علیه أمسك.[۱]

۹۸ ۲۵۳۴۴ (۳) دعائم الإسلام ۵۳۷/۲: عن رسول اللّه ﷺ أنّه نهی أن یقضی القاضی وهو غضبان أو جائع أو ناعس وقال یقول اللّه تبارك وتعالی یابن آدم اذکرنی حین تغضب أذکرك حین أغضب وإلّا أمحقك فیمن أمحق.

۹۹ ۲۵۳۴۵ (۴) وفیه وعن علیّ ﷺ أنّه قال لرفاعة لاتقض وأنت غضبان ولا من النّوم سکران.

(۱۲)

باب ماورد فی أنّ القضاء فی المسجد أعدل بین النّاس وأنّه وهن بالقاضی أن یجلس فی بیته

۱۰۰ ۲۵۳۴۶ (۱) دعائم الإسلام ۵۳۴/۲: عن علیّ ﷺ أنّه بلغه أنّ شریحاً یقضی فی بیته فقال یا شریح إجلس فی المسجد فانّه أعدل بین النّاس وإنّه وهن بالقاضی أن یجلس فی بیته.

(وما ورد فی أنّ النّبیّ ﷺ وأمیر المؤمنین ﷺ یقضیان فی المسجد کثیر جدّاً).

---

۱. ای فان کان القلب له بأن لایکون فیه ما یمنعه عن الحکم قضی وتکلّم وان کان علیه بأن کان غضبان او جائعاً اومثله أمسك عن الکلام أو المعنی ینبغی له أن یتفکّر فیما یتکلّم به فإن کان له بأن یکون صواباً تکلّم والّا أمسك ولعلّ الأوّل أظهر ـ مرآت.

باب ۱۱
عدم جواز حکم قاضی
در حالت خشم، خواب، مستی، گرسنگی و چرت زدن

۹۶ (۱) امام صادق ؈ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که مبتلا به قضاوت کردن شد، در حالی که خشمگین است، قضاوت نکند.»

متن همین روایت در من لایحضره الفقیه: «رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که مبتلا به قضاوت شده است، حتماً در حالی که غضبناک است، قضاوت نکند.»

۹۷ (۲) امیرالمؤمنین ؈ به شریح فرمود: «در مجلست با احدی در گوشی حرف نزن و اگر خشم کردی، برخیز و در حال غضب قضاوت مکن.»

راوی گوید: «امام صادق ؈ فرمود: زبان قاضی پشت دلش است. اگر به نفع او باشد، می‌گوید و اگر علیه او باشد، نمی‌گوید.»

۹۸ (۳) رسول خدا ﷺ از این که قاضی در حال غضب، گرسنگی و چرت قضاوت کند، نهی کرد و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ای فرزند آدم، مرا هنگامی که خشم می‌کنی یاد کن؛ من هم تو را به هنگامی که خشم می‌کنم، یاد می‌کنم؛ وگرنه تو را در میان کسانی که نابود می‌سازم، نابود می‌کنم.»

۹۹ (۴) امیرالمؤمنین علی ؈ به رفاعه فرمود: «در حال خشم، خواب و مستی، قضاوت مکن.»

باب ۱۲
قضاوت در مسجد

۱۰۰ (۱) به امام علی ؈ رسید که شریح در خانه‌اش قضاوت می‌کند. حضرت فرمود: «ای شریح، در مسجد بنشین؛ چرا که آن، عدالت بیشتری را بین مردم ایجاد می‌کند و برای قاضی سبک است که در خانه‌اش بنشیند.»

و روایات در این‌باره که پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ؈ در مسجد قضاوت می‌کرده‌اند، جداً بسیار است.

(۱۳)

باب أنّ القاضی اذا خاف علی نفسه یحکم بأحکام أئمّة الجور

۱۰۱ ۲۵۳۳۷ (۱) تهذیب ۲۲۵/۶: سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسین تهذیب ۲۲۴/۶: محمد بن علیّ بن محبوب عن محمد بن الحسین عن محمد بن إسماعیل بن بزیع عن صالح بن عقبة عن عمرو ابن أبی المقدام عن فقیه ۳/۳: عطاء بن السّائب عن علیّ بن الحسین علیه السلام قال اذا کنتم فی أئمّة الجور فاقضوا[۱] فی أحکامهم ولا تشهروا أنفسکم فتقتلوا وإن تعاملتم بأحکامنا کان خیراً لکم. علل الشّرائع ۵۳۱: حدّثنا أبی رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن عمرو ابن أبی المقدام عن علیّ بن الحسین عن أبی عبدالله علیه السلام قال اذا کنتم فی أئمّة الجور فامضوا فی أحکامهم ولا تشهروا أنفسکم فتقتلوا وإن تعاملتم بأحکامهم کان خیراً لکم. (ولا یخفی أنّ ما فی العلل سهو لأنّ الصدوق کما نقله فی العلل نقله فی الفقیه مثل ما فی التهذیب).

وتقدّم فی أحادیث باب (۱) وجوب التّقیّة مع الخوف فی کلّ ضرورة بقدرها من أبواب التّقیّة ج ۱۸ وباب (۳) وجوب طاعة السّلطان للتّقیّة وباب (۴) ماورد فی کتم الدّین عن غیر أهله مع التّقیّة وباب (۵) وجوب التّقیّة فی الفتوی مع الضّرورة ما یدلّ علی ذلک.

(۱۴)

باب ما ورد فی أنّ الرّشاء فی الحکم هو الکفر بالله وهو من السّحت وأنّ الله تعالی لعن الرّاشی والمرتشی ومن بینهما یمشی

سورة المائدة (۵): ۴۲ و ۶۲ـ۶۳: ﴿سَمَّـٰعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّـٰلُونَ لِلسُّحْتِ...﴾ و﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَأَكْلِهِمُ ٱلسُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ * لَوْلَا يَنْهَىٰهُمُ ٱلرَّبَّـٰنِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ ٱلْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ ٱلسُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا۟ يَصْنَعُونَ﴾.

۱۰۲ ۲۵۳۳۸ (۱) کافی ۴۰۹/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی عن تهذیب ۲۲۲/۶: الحسین بن سعید عن أخیه الحسن عن زرعة عن سماعة عن أبی عبدالله علیه السلام قال الرّشا فی الحکم هو الکفر بالله.

---

۱. فامضوا ـ یب ۲۲۴.

باب ۱۳
حکم قاضی در حالت خوف

(۱) حضرت امام سجّاد ﷺ فرمود: «زمانی که در میان حاکمان ستم هستید، در همان احکام آنها قضاوت کنید و خودتان را به شکل بدی مشهود نکنید که کشته شوید و اگر به احکام ما رفتار کنید، برای شما بهتر است.» ۱۰۱

متن همین روایت در علل الشرایع: «امام صادق ﷺ فرمود: آن زمان که در میان حاکمان ستم هستید، در مسیر احکام آنان حرکت کنید و خودتان را به بدی مشهود نکنید تا کشته شوید و اگر به احکام آنان [به شکل تقیه] رفتار کنید، برای شما بهتر است.»

(روشن است که آنچه در علل الشرایع آمده، اشتباه است؛ چرا که شیخ صدوق همان گونه که این روایت را در علل آورده، در کتاب من لا یحضره الفقیه مانند آنچه در تهذیب است، آورده است).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب تقیه و باب سوّم و چهارم و پنجم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۱۴
حکم رشوه

آنان بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند.[۱]

بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدّی و خوردن مال حرام شتاب می‌کنند. چه زشت است کاری که انجام می‌دهند! چرا دانشمندان نصارا و علمای یهود آنها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند؟ چه زشت است عملی که انجام می‌دادند![۲]

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «رشوه در حکم، همان کفرورزی به خداست.» ۱۰۲

---

۱. مائده ۵/ ۴۲.　۲. مائده ۵/ ۶۲_۶۳.

١٠٣ ٢٥٣٤٩ (٢) **دعائم الإسلام ٢/ ٥٣٢:** عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال مِنْ أكل السّحت الرّشوة فى الحكم قيل يابن رسول اللّه وإن حكم بالحقّ قال وإن حكم بالحقّ وأمّا الحكم بالباطل فهو كفر قال اللّه عزّوجلّ ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾.

١٠٤ ٢٥٣٥٠ (٣) **عوالى اللّئالى ١/ ٢٦٦:** قال النّبىّ صلى الله عليه وآله لعن اللّه الرّاشى والمرتشى ومن بينهما يمشى.

١٠٥ ٢٥٣٥١ (٤) **جامع الأحاديث ٨٠:** حدّثنا محمّد بن عبداللّه قال حدّثنا محمّد بن محمّد بن الأشعث عن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله الراشى والمرتشى والرائش (والماشى خ) بينهما ملعونون.

١٠٦ ٢٥٣٥٢ (٥) **جامع الأخبار ٤٣٩:** قال علىّ عليه السلام الراشى والمرتشى والماشى بينهما ملعونون.

١٠٧ ٢٥٣٥٣ (٦) **وفيه** وقال صلى الله عليه وآله لعن اللّه الراشى والمرتشى والماشى بينهما.

١٠٨ ٢٥٣٥٤ (٧) **وفيه** وقال رسول اللّه صلى الله عليه وآله فى الوصيّة لعلىّ عليه السلام يا علىّ من السحت ثمن الميتة وثمن الكلب وثمن الخمر ومهر الزّانية والرّشوة فى الحكم وأجر الكاهن.

١٠٩ ٢٥٣٥٥ (٨) **وفيه** وروى عن الرّضا عليه السلام أنّه قال حدّثنى أبى عن آبائه عن علىّ بن أبيطالب عليه السلام فى قوله تعالى ﴿أَكَّٰلُونَ لِلسُّحْتِ﴾ قال هو الرّجل يقضى لأخيه الحاجة ثمّ يقبل هديّته.

١١٠ ٢٥٣٥٦ (٩) **تفسير العيّاشىّ ١/ ٣٢١:** عن جرّاح المدائنىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال مِنْ أكل السّحت الرّشوة فى الحكم.

١١١ ٢٥٣٥٧ (١٠) **البحار ١٠٤/ ٢٧٤:** كتاب الإمامة والتبصرة: عن سهل بن أحمد عن محمّد بن محمّد بن الأشعث عن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله ايّاكم والرّشوة فإنّها محض الكفر ولا يشمّ صاحب الرّشوة ريح الجنّة.

١١٢ ٢٥٣٥٨ (١١) **أمالى ابن الطّوسىّ ٢٦٢:** عن أبيه قال أخبرنا أبو عمر عبدالواحد بن محمّد بن عبداللّه بن محمد بن مهدى قال أخبرنى أبوالعبّاس أحمد بن محمد بن سعيد بن عبدالرّحمن بن عقدة الحافظ قال حدّثنا عبدالرّحمن قال حدّثنا أبى قال حدّثنا ليث ابن أبى سليم عن عطاء ابن أبى رباح عن جابر بن عبداللّه أنّه قال هديّة الأمراء غلول.

١١٣ ٢٥٣٥٩ (١٢) **أمالى المفيد ٨٥:** قال أخبرنى أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه رحمه الله قال حدّثنى أبى عن سعد بن عبداللّه عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين ابن ابى الخطّاب

(۲) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «رشوهٔ در حکم، مصداق مال نامشروع است. سئوال شد: ای فرزند رسول خدا، گرچه به‌حق حکم دهد؟ حضرت فرمود: ولو به‌حق حکم دهد و امّا حکم به باطل که همان کفر است. خداوند ﷻ فرموده است: و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.» ۱۰۳

(۳) پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده و رابط بین این دو را لعنت کرده است.» ۱۰۴

(۴) رسول خدا ﷺ فرمود: «رشوه‌دهنده، رشوه‌گیرنده و رشوه‌گیرندهٔ رابط بین این دو، همه ملعون هستند.» ۱۰۵

(۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده و رابط بین این دو، همه ملعون هستند.» ۱۰۶

(۶) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «خداوند رشوه دهنده، رشوه گیرنده و رابط بین این دو را لعنت کرده است.» ۱۰۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۷) رسول خدا ﷺ در وصیت خویش به امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «ای علی، بهای مردار، بهای سگ، ثمن شراب، مهر زن زناکار، رشوهٔ در حکم و مزد کاهن، مصداق مال نامشروع است.» ۱۰۸

(۸) از حضرت رضا ﷺ روایت شده که حضرت فرمود: «پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: مال حرام فراوان می‌خورند، حدیث فرمود که: این همان است که مردی حاجت برادرش را برآورده می‌سازد و پس از آن، هدیه‌اش را می‌گیرد.» ۱۰۹

(۹) امام صادق ﷺ فرمود: «رشوهٔ در حکم، مصداق مال نامشروع است.» ۱۱۰

(۱۰) رسول خدا ﷺ فرمود: «از رشوه بپرهیزید؛ چرا که کفر محض است و صاحب رشوه، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.» ۱۱۱

(۱۱) جابر بن عبدالله گوید: «هدیه‌ای که امیران می‌دهند، [انسان را] در بند می‌کشد.» ۱۱۲

(۱۲) امام باقر ﷺ بیان داشت: «موسی بن عمران ﷺ فرمود: خدای من، برگزیدگان تو از میان خلقت کیانند؟ خداوند فرمود: خوش دست‌ها و خوش پاها؛ راست می‌گوید و نرم ۱۱۳

جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابن سنان عن أبی حمزة الثّمالیّ عن أبی جعفر محمد بن علیّ الباقر عليه السلام قال قال موسى بن عمران على نبيّنا وآله وعليه السّلام إلهی من أصفياؤك من خلقك قال النّدیّ الكفّين البّریّ القدمين يقول صادقاً ويمشی هوناً فأولئك يزول الجبال ولا يزولون قال إلهی فمن ينزل دار القدس عندك قال الّذين لا ينظر أعينهم الى الدّنيا ولا يذيعون أسرارهم فی الدّين ولا يأخذون على الحكومة الرّشا، الحقّ فی قلوبهم والصّدق على ألسنتهم فأولئك فی ستری فی الدّنيا وفی دارالقدس عندی فی الآخرة.

وتقدّم فی رواية عمّار (١) من باب (١٠) ما ورد فی أنواع السّحت من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله عليه السلام فأمّا الرّشا فی الحكم فإنّ ذلك الكفر باللّه العظيم وبرسوله صلى الله عليه وآله. وفی رواية عمّار (٢) مثله. وفی رواية سماعة (٤) قوله عليه السلام فأمّا الرّشا فی الحكم فهو الكفر باللّه عزّ وجلّ. وفی رواية سماعة (٦) ورواية مجمع البيان (٧) ومرسلة فقيه (٨) مثله. وفی رواية الأصبغ (١٠) قوله عليه السلام وان أخذ رشوة فهو مشرك. وفی رواية السّكونیّ والعيّاشیّ (١١) قوله عليه السلام السّحت ثمن الميتة (الى أن قال) والرّشوة فی الحكم.

وفی رواية الجعفريّات (١٢) قوله عليه السلام من السّحت الرشوة فی الحكم. وفی رواية عبداللّه بن طلحة (١٣) قوله عليه السلام مِنْ أكْلِ السّحت سبعة الرّشوة فی الحكم. وفی رواية ابن فرقد (١٤) قوله سألته عن السّحت فقال عليه السلام الرّشا فی الحكم. وفی مرسلة مجمع البيان (١٥) قوله صلى الله عليه وآله إنّ السّحت هو الرّشوة فی الحكم. وفی رواية العيون (١٦) قوله عليه السلام فی قول اللّه عزّ وجلّ أكّالون للسحت قال هو الرجل الذی يقضی لأخيه الحاجة ثمّ يقبل هديّته وفی رواية جابر (٢٧) من باب (١) تحريم النّظر الى النّساء الأجانب من أبواب جملة من أحكام الرّجال والنّساء الأجانب فی كتاب النّكاح ج ٢٥ قوله عليه السلام لعن رسول اللّه صلى الله عليه وآله رجلاً يحتاج النّاس الى نفعه[1] (لفقهه ـ خ) فسألهم الرّشوة (ورواه الشّيخ باسناده عن يوسف بن جابر).

---

١. يحتاج النّاس اليه لتفقّهه ـ خ.

و متواضع راه می‌رود. اینان به گونه‌ای هستند که کوه‌ها از جا کنده می‌شوند ولی اینان از جا کنده نمی‌شوند. موسی گفت: خدای من، چه کسانی در سرای پاکی نزد تو می‌آیند؟ خداوند فرمود: کسانی که چشم‌شان به دنیا نیست، اسرار دین را پخش نمی‌کنند و برای قضاوت رشوه نمی‌گیرند؛ حق در دل‌های‌شان جا گرفته و راستی بر زبان‌شان؛ اینان در پوشش و پناه من در دنیا و در سرای پاکی در آخرت نزد من هستند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دهم از ابواب مایکتسب به فرمودهٔ امام معصوم ؈ که: «امّا رشوه در قضاوت، آن کفرورزی به خداوند بزرگ و به پیامبر اوست.»

و در روایت دوّم مانند آن.

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم ؈ که: «امّا رشوهٔ در قضاوت، آن کفر به خداوند ﷻ است.»

و در روایت ششم و روایت هفتم و روایت هشتم، مانند آن.

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ؈ که: «اگر کسی رشوه بگیرد، مشرک است.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ؈ که: «حرام، بهای مردار (تا آن که گوید): و رشوهٔ در قضاوت است.»

و در روایت دوازده، فرمودهٔ امام معصوم ؈ که: «رشوهٔ در حکم، مصداق مال نامشروع است.»

و در روایت سیزده، فرمودهٔ امام معصوم ؈ که: «مال نامشروع، هفت چیز است... رشوهٔ در قضاوت...»

و در روایت چهارده، این گفته که: «از امام دربارهٔ سحت پرسیدم. حضرت فرمود: آن، رشوهٔ در قضاوت است.»

و در روایت پانزده، فرمودهٔ پیامبر ﷺ که: «سحت، همان رشوهٔ در قضاوت است.»

و در روایت شانزده، فرمودهٔ امام معصوم؈: «دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ که: مال حرام فراوان می‌خورند. حضرت فرمود: او همان مردی است که حاجت برادرش را برآورده می‌سازد، سپس هدیه‌اش را می‌پذیرد.»

و در روایت بیست و هفت از باب یک از ابواب پاره‌ای از احکام مردان و زنان نامحرم، فرمودهٔ امام معصوم ؈ که: «رسول خدا ﷺ مردی را که مردم نیازمند نفع اویند (و در نسخه‌ای نیازمند علم اویند) و او از آنان رشوه می‌خواهد، لعنت کرد.»

وفى رواية الدّعائم (۲۶) من باب (۱) اختصاص القضاء بالنّبىّ والأئمّةﷺ من أبواب القضاء قولهﷺ انّ مثل معاوية لا يجوز أن يكون أميناً على الدّماء والأحكام (الى أن قالﷺ) ولا المرتشى فى الحكم فيذهب بحقوق النّاس. وفى رواية الدّعائم (۲۹) قولهﷺ لرفاعة إيّاك وقبول التّحف من الخصوم وحاذِر الدُّخلَة.

(۱۵)

باب ماورد فى رزق القاضى

(۱) **نهج البلاغة ۹۹۳**: واعلم أنّ الرّعيّة طبقات لايَصْلحُ بعضها إلّا ببعض ولا غنى ۱۱۴ ۲۵۲۶۰
بعضها عن بعض فمنها جنود اللّه ومنها كتّاب العامّة والخاصّة ومنها قضاة العدل (الى أن قال) ولكلٍّ على الوالى حقّ بقدر ما يصلحه (الى أن قالﷺ ص ۱۰۰۱) ثمّ أكثر تعاهد قضائه وافسح له فى البذل ما يزيل علّته وتقلّ معه حاجته إلى النّاس.

(۲) **دعائم الإسلام ۵۳۸/۲**: عن علىّ صلوات اللّه عليه أنّه قال لابدّ من إمارة ورزق ۱۱۵ ۲۵۲۶۱
للأمير ولابدّ من عريف[1] ورزق للعريف ولابدّ من حاسب ورزق للحاسب ولا بدّ من قاضٍ ورزق للقاضى وكرّه أن يكون رزق القاضى على النّاس الّذين يقضى لهم ولكن من بيت المال.

(۳) **الجعفريّات ۲۴۵**: باسناده عن علىّ بن أبيطالبﷺ أنّه قال لابدّ من قاضٍ ورزق ۱۱۶ ۲۵۲۶۲
للقاضى ولابدّ من قاسم ورزق للقاسم ولابدّ من حاسب ورزق للحاسب.

(۴) **كافى ۴۰۹/۷؛ تهذيب ۲۲۲/۶**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه ۴/۳**: (الحسن ـ ۱۱۷ ۲۵۲۶۳
فقيه) ابن محبوب عن عبداللّه بن سنان قال سئل أبو عبداللّهﷺ عن قاضٍ بين قريتين يأخذ[2] من السّلطان على القضاء الرّزق فقال ذلك السّحت.

وتقدّم فى رواية حمّاد (۱۵) من باب (۱) أنّ الخمس للّه وللرّسول من أبواب من يستحقّ الخمس ج ۱۰ قولهﷺ ويؤخذ الباقى فيكون بعد ذلك أرزاق أعوانه على دين اللّه وفى مصلحة ما ينوبه من تقوية الإسلام وتقوية الدّين فى وجوه الجهاد وغير ذلك ممّا فيه مصلحة العامّة.

---

۱. العَريف: من يعرف أصحابه ـ العريف: النقيب دون الرئيس.
۲. فيأخذ ـ يب.

و در روایت بیست و شش از باب یک از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «کسی همانند معاویه حق ندارد امین بر خون‌ها و احکام باشد. (تا آن که امام ﷺ فرماید): و نه کسی که در حکم رشوه می‌گیرد تا حق مردم را از بین ببرد.»

و در روایت بیست و نه، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ به رفاعه: «بپرهیز از پذیرفتن تحفه‌ها از خصم‌ها؛ و از باطن کار، برحذر باش.»

باب ۱۵
درآمد قاضی

۱۱۴ (۱) و بدان که رعایا طبقات و مراتبی دارند که برخی از آنان جز با برخی اصلاح نمی‌شوند و با داشتن بعضی از آنان، بی‌نیاز از بعضی دیگر نیستیم: یک طبقه، لشکریان خدا و از همین دسته هستند کاتبان عمومی و خصوصی؛ و یک طبقه، قاضیان عادل. (تا آن که گوید)؛ و برای هر کدام بر والی به اندازه‌ای که آن را اصلاح سازد، حقی ثابت است. (تا آن که گوید): سپس به قضاوت‌های او زیاد سرکشی کن و در بخشش به او آن اندازه که مشکلاتش را برطرف سازد، و نیاز او در سایهٔ بخشش تو به مردم کم گردد گشاده‌دستی کن.

۱۱۵ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در امر حکومت، چاره‌ای جز امیر داشتن این‌که رزقی برای او در نظر گرفته شود، نیست؛ و چاره‌ای از داشتن کسی که مردم را بشناسد و نیز رزقی برای او باشد نیست؛ و چاره‌ای جز داشتن حسابدار و داشتن روزی برای او نیست و چاره‌ای از داشتن قاضی و در نظر گرفتن روزی‌ای برای او نیست و حضرت خوش نداشت که رزق قاضی به عهدهٔ کسانی باشد که برای‌شان قضاوت می‌کند و آن باید از بیت‌المال باشد.»

۱۱۶ (۳) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ فرمود: «قاضی و درآمد برای قاضی و کسی که توزیع کند و حسابدار و در آمد برای آنها، ضروری است.»

۱۱۷ (۴) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق ﷺ دربارهٔ قاضی‌ای که بین دو آبادی است و از پادشاه برای قضاوتش در آمد می‌گیرد، سئوال شد. حضرت فرمود: آن، مال نامشروع است.»

(۱۶)

باب ماورد فى أنّ ما أخطأت القضاة فى دم أو قطع فهو من بيت المال

۱۱۸ ۴۵۳۶۴ (۱) تهذيب ۳۱۵/۶: فقيه ۵/۳: روى (عن ـ فقيه) الأصبغ بن نباتة أنّه قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام أنّ ما أخطأت القضاة في دم[1] أو قطع فهو على بيت مال المسلمين. كافى ۳۵٤/۷: تهذيب ۲۰۳/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن أبى مريم عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر مثله).

(۱۷)

باب أنّ القاضى يقضى بين الخصوم بالبيّنة والأيمان

۱۱۹ ۴۵۳۶۵ (۱) كافى ٤۱٤/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن تهذيب ۲۲۸/۶: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبان بن عثمان عمّن أخبره عن أبى عبدالله عليه السلام قال فى كتاب عليّ عليه السلام أنّ نبيّاً من الأنبياء شكا إلى ربّه القضاء فقال كيف أقضى بما لم تَرَ عَيْنى ولم تَسْمَعْ أُذُنى؟ فقال اقض بينهم بالبيّنات وأضفهم الى اسمي يحلفون به وقال إنّ داود عليه السلام قال يا ربِّ أرنى الحقّ كما هو عندك حتّى أقضى به فقال إنّك لا تطيق ذلك فألحّ على ربّه حتّى فعل فجاءه رجل يستعدى[2] على رجل فقال إنّ هذا أخذ مالى فأوحى الله عزّ وجلّ الى داود عليه السلام أنّ هذا المستعدى قتل أبا هذا وأخذ ماله فأمر داود عليه السلام بالمستعدي فقتل وأخذ ماله فدفعه الى المستعدى عليه قال فعجب الناس وتحدّثوا حتّى بلغ داود عليه السلام ودخل عليه من ذلك ماكره فدعا ربّه أن يرفع ذلك ففعل ثمّ أوحى الله عزّ وجلّ إليه أن احكم بينهم بالبيّنات وأضفهم الى إسمي يحلفون به.

۱۲۰ ۴۵۳۶۶ (۲) دعائم الإسلام ۵۱۸/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال انّما أقضى بينكم بالبيّنات والأيمان وبعضكم ألحَنُ[3] بحُجّته من بعضٍ فأيّما رجل قَطَعْتُ له من مال أخيه شيئاً يعلم أنّه ليس له فانّما أقطع له قطعةً من النّار.

---

۱. فى دية ـ يب ۲۰۳.   ۲. استعداه: استنصره واستعانه.

۳. أي أنهض بها وأحسن تصرّفاً وأفهم ـ لحن الرّجل اذا فهم وفطن لما لا يفطن له غيره.

باب ۱۶

خسارت اشتباه قاضی

۱۱۸ (۱) اصبغ‌بن نباته گوید: «امیرالمؤمنین ﷺ حکم داد که هر خطایی که قاضیان در خون یا قطع بکنند، برعهدهٔ بیت‌المال مسلمانان است.»

باب ۱۷

حکم قاضی بر پایهٔ بیّنه و سوگند

۱۱۹ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «در کتاب حضرت علی ﷺ آمده است که: یکی از پیامبران از قضاوت به خداوند شکوه کرد و گفت: چگونه دربارهٔ چیزی که چشمم ندیده و گوشم نشنیده، قضاوت و دادرسی کنم؟ خداوند فرمود: میان مردمان، با دو شاهد عادل قضاوت کن و آنان را با اسم حق سوگند بده و حضرت فرمود: داوود ﷺ گفت: پروردگارا، حق را آن‌گونه که نزد توست به من نشان ده تا طبق آن حکم کنم. خداوند فرمود: تو توان آن را نداری. داوود ﷺ نزد خدا پافشاری کرد. خداوند ﷻ به داوود ﷺ وحی کرد که: این شاکی پدر این فرد را کشته و مالش را گرفته است. داوود ﷺ دستور داد تا شاکی کشته و مالش گرفته شود و آن را به کسی داد که از او شکایت شده بود.

حضرت فرمود: مردم شگفت زده شدند و با هم گفتگو کردند تا آن که به حضرت داوود ﷺ رسید و از این جهت ناراحت شد؛ لذا از خدا خواست تا این حالت را از او بردارد. خداوند هم چنین کرد. سپس خداوند ﷻ به داوود وحی کرد که: در میان مردم با بیّنه‌ها حکم کن و آنان را با نام من همراه کن که بدان سوگند بخورند.»

۱۲۰ (۲) رسول خدا ﷺ فرمود: «تنها من در میان شما طبق بیّنه‌ها و سوگندها دادرسی می‌کنم و بعضی از شما بهتر از دیگری دلیل و حجت می‌آورد؛ بنابراین هر فردی که من از مال برادرش چیزی را برای او جدا ساختم که او می‌داند، این از آن او نیست. تنها تکه‌ای از آتش برای او قطع می‌کنم.»

۱۲۱ ۴۵۲۶۷ (۳) دعائم الإسلام ۵۱۸/۲: وعن عليّ عليه السلام أنّه قال إنّما أقضي بينكم بالبيّنات وانّ داود عليه السلام قال يا ربّ إنّي أقضي بين خلقك بما لعلّي لأقضي فيه بحقيقة علمك فأوحى اللّه عزّ وجلّ إليه يا داود إقضِ بينهم بالأيمان والبيّنات وكِلهم اليّ فيما غاب عنك فأنا أقضي بينهم فيه بالآخرة قال داود يا ربّ فأطلعني على قضايا الآخرة فأوحى اللّه إليه يا داود إنّ الّذي سئلت لَمْ أطلع عليه أحداً من خلقي ولا ينبغي أن يقضي به أحدٌ غيري من خلقي فلم يمنعه ذلك أن عاد فسأل اللّه إيّاه فأوحى اللّه إليه يا داود سألتني مالم يسأله نبيٌّ قبلك وسأطلعك (عليه ـ ك) وإنّك[1] لا تطيق ذلك ولا يطيقه أحد من خلقي في الدّنيا فجاء الى داود رجل يستعدي على رجلٍ في بقرةٍ يدّعيها عليه فأنكرهُ وجاء ببيّنةٍ فشهدت أنّها له[2] و في يديه.

فأوحى اللّه الى داود خُذِ البقرة من الّذي هي في يديه فادفعْها الى المدَّعىٰ عليه وأعطه سيفاً ومُره أن يضرب عنق الّذي وجد البقرة عنده ففعل داود ما أمره اللّه عزّ وجلّ به ولم يدر السّبب فيه وعظم ذلك عليه وأنكر بنو اسرائيل ما حكم به ثمّ جاء شيخٌ قد تعلّق بشابٍّ ومع الشّابّ عنقود من عنب (في كمّه ـ خ) فقال الشّيخ يا نبيّ اللّه إنّ هذا الشّابّ دخل بستاني وخرّب كرْمي وأكل منه بغير إذني وأخذ منه هذا العنقود بغير أمري.

فقال داود عليه السلام للشّابّ ما تقول فأقرّ الشّابّ أنّه قد فعل ذلك فأوحى اللّه الى داود أن مُرِ[3] الغلام بأنْ يضرب عنق الشّيخ وادفع[4] اليه بستانه ومره بأنْ[5] يحفر في موضع كذا وكذا منه فانّهُ يجد فيه أربعين ألف درهم كان الشّيخ قد دفنها فيه فليأخذها الشّابُّ ففعل داود ذلك وازداد غمّاً وتكلّم بنوإسرائيل في ذلك فأكثروا الإنكار عليه فيه واجتمعوا اليه ليكلّموهُ في ذلك فهم عنده كذلك وقد تهيّئوا أنْ يُكلّموه إذْ أقبل ثورٌ قد ندَّ[6] وهو يجري وهم ينظرون اليه الى ان نظروا الى رجل قد خرج من داره فأخذ الثّور فربطه ثمّ دخل البيت فاستخرج سكّيناً فذبحه وسلخه وأقبل يقطّع اللّحم ويدخل الى داره وهم ينظرون (إليه ـ ك) فهم على ذلك إذْ أقبل رجلٌ يشتدُّ[7].

---

۱. وأنت ـ ك.
۲. فشهدوا بها له ـ ك.
۳. أن يأمر الغلام ـ ك.
۴. ويدفع ـ ك.
۵. وأمره أن يحفر ـ ك.
۶. ندّ البعير اذا نفر وهرب على وجهه.
۷. أي يعدو ويحرّك رجليه.

(۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «تنها من در میان شما بر پایهٔ بیّنه‌ها حکم می‌کنم و حضرت داوود ﷺ گفت: پروردگارا، من در میان بندگان تو حکمی می‌کنم که شاید در آن حکم، مطابق حقیقت علم تو حکم نکنم. خداوند ﷻ به او وحی کرد که: ای داوود، میان بندگان بر پایهٔ سوگندها و بیّنه‌ها حکم کن و آنان را در اموری که از چشم تو دور است، به من واگذار. من میان‌شان در آخرت در مورد آن حکم می‌کنم. ۱۲۱

داوود گفت: پروردگارا، مرا بر دادرسی‌های آخرت آگاه فرما. خداوند به او وحی کرد که: ای داوود، آن چیزی را که تو پرسیدی، من احدی از بندگانم را بر آن آگاه نساخته‌ام و شایسته هم نیست که کسی جز من از بندگانم بدان حکم کند. ولی اینها جلوی داوود را از این که برگردد و از خدا این را نخواهد، نگرفتند. خداوند به داوود وحی کرد که: ای داوود، تو از من چیزی را خواسته‌ای که هیچ پیامبری پیش از تو نخواسته است. ولی به‌زودی تو را بر آن آگاه می‌سازم. ولی تو طاقت آن را نداری و احدی از بندگانم هم در دنیا طاقت آن را ندارد.

پس از آن بود که مردی نزد داوود آمد و از مرد (دیگری) دربارهٔ گاوی که آن مرد دوّم ادّعا دارد که مال اوست و آن فرد اول منکر است و بیّنه هم آورده و بیّنه هم شهادت داده‌اند که آن گاو مال آن مرد اوّل و در اختیار مرد اوّل است، شکایت کرد. خداوند به داوود وحی کرد که: گاو را از آن کس که گاو در دست اوست، بگیر و آن را به مدّعی علیه بده و به او شمشیری بده و مأمورش ساز که گردن آن کس که گاو نزد او پیدا شده است، بزند. داوود آنچه خداوند به آن امر داده بود، انجام داد ولی دلیلش را نفهمید و این مطلب بر او سنگین آمد و بنی‌اسرائیل هم حکمی را که داوود داده بود، نپذیرفتند. پس از آن، پیر مردی آمد که جوانی را گرفته بود و با جوان، یک خوشه انگور بود. پیرمرد گفت: ای پیامبر خدا، این جوان داخل باغ من شده و باغستان انگور مرا خراب کرده و بدون اجازه‌ام از آن خورده و این خوشه انگور را بدون دستور من از آن باغ گرفته است.

داوود ﷺ به جوان گفت: تو چه می‌گویی؟ جوان هم اقرار کرد که چنین کاری را کرده است. پس از آن، خداوند به حضرت داوود وحی کرد که: دستور بده این جوان گردن این پیرمرد را بزند و باغ این پیرمرد را به جوان بده و او را مامور ساز تا جای مشخصی از این باغ را بکند و در آن‌جا هزار درهم بیابد که این پیرمرد آنها را در آنجا دفن کرده است، جوان آنها را بردارد. داوود هم چنین کرد و اندوهش زیادتر شد و بنی‌اسرائیل در این باره سخن گفتند و در این مورد هم کار داوود را نپذیرفتند و نزد داوود جمع شدند تا با او در این‌باره گفتگو کنند. بنی‌اسرائیل نزد داوود بودند، در حالی که آماده شده بودند که با داوود سخن بگویند که گاوی فراری آمد. او می‌آمد و مردم هم به او می‌نگریستند تا آن که به مردی نگاه کردند که از خانه‌اش بیرون آمد. گاو را گرفت و بست. پس از آن، داخل خانه شد و کاردی بیرون آورد و گاو را کشت، پوستش را کند، گوشت را تکه تکه کرد و به خانه‌اش برد و مردم همچنان به او نگاه می‌کردند. مردم در این حال بودند که مرد با شتاب آمد

فقال لبعضهم لعلّك رأيت ثوراً مرَّ بك قال نعم وهو ذاك[١] قد ذبحه ذلك الرّجل فاشتدّ حتّى أتاه فقبض عليه وأتى به إلى داود فقال يا نبيّ اللّه أفْلَت لى ثورٌ فوجدتُ هذا (الرّجل ـ ك) قد ذبحه وسَلَخَه وهو يقطّع لحمه ويدخله الى داره وهذا رأس ثورى وجلده وأقام بيّنة ممّن حضر فشهدوا له انّه له فقال للرّجل الّذى ذبحه ما تقول قال يا نبيّ اللّه ما أدرى ما يقولون ولكنّنى خرجت يوماً وما تركتُ فى بيتى شيئاً لأهلى فأصبتُ ثوراً ناداً فذبحته وأدخلت لحمه فى بيتى كما قال فما وجب علىّ فى ذلك فأمضه فأوحى اللّـه الى داود أنْ مُرْ هذا الرّجل[٢] الّذى جاء يطلب الثّور أنْ يُضْجَعَ وأمُرِ[٣] الّذى ذبح الثّور أن يذبحه[٤] كما ذبح الثّور ومَلّكْهُ جميع ما يملكه وما هو فى يديه ففعل وتضاعف غمّه وقام عليه[٥] بنو إسرائيل فقالوا يا نبيّ اللّه ما هذه الأحكام بلغنا عنك شىءٌ فجئنا فيه إليك حتّى رأينا ما هو أعظم منه.

فقال واللّه ما أنا فعلتُ ذلك ولكنّ اللّه فعلَ وأمرنى به وقصّ عليهم ما سأل اللّه إيّاهُ ثمّ دخل المحراب فسئل اللّه أنْ يُطلعه على معانى ما حكم به ليخرج من ذلك الى بنى اسرائيل فأوحى اللّه اليه يا داود أمّا صاحب البقرة الّتى كانت فى يديه فانّه لقىَ أبا الآخر فقتلهُ وأخَذَ البقرة منه فعرف ابن المقتول البقرة ولم يجد ممّن[٦] يشهد له ولم يعلم أنّ الّذى هى فى يديه قتل أباهُ وقد علمت ذلك فقضيتُ له بعلمى وأمّا صاحب العنقود فكان الشّيخ صاحب البستان قتل أباه وأخذ منه مالاً فاشترىٰ منه ذلك البستان وبقى ما بقى منه فى يديه فدفنه فيه ولم يعلم الشّابّ بشىءٍ من ذلك وعلمته فقضيتُ له بعلمى وأمّا صاحب الثّور فانّه قتل أبا الرّجل الّذى ذبح الثور وأخذ منه مالاً كثيراً فكان أصل كسبه ولم يعلم الرجل وعلمتهُ فقضيتُ له بعلمى وهذا يا داود من قضايا الآخرة وقد أخّرتُها الى يوم الحساب فلا تسألنى تعجيل ما أخّرت واحْكُم بين خلقى بما أمرتَ.

١٢٢ ٣٥٣٦٨ (٤) **كافى ٤١٥/٧: (محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد ـ معلّق) عن تهذيب ٢٢٨/٦:** الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد عن أبى عبداللّه عليه السلام قال فى كتاب علىّ عليه السلام أنّ نبيّاً من الأنبياء شكا الى ربّه فقال يا ربّ كيف أقضى

---

١. ذلك ـ ك. ٢. يأمر بهذا الّذى جاء ـ ك. ٣. ويأمر الّذى ـ ك.
٤. ليذبحه ـ ك. ٥. اليه ـ ك. ٦. من ـ خ.

و به یکی از افراد گفت: تو گاوی را ندیده‌ای که از اینجا بگذرد؟ او گفت: آری، آن گاو همین است که این شخص آن را سر برید. آن مرد به سرعت رفت تا نزد آن شخص رسید. او را گرفت و نزد داوود آورد و گفت: ای پیامبر خدا، گاوی داشتم، فرار کرد. این مرد را یافتم که او را کشته و پوست کنده و آن را تکّه تکّه می‌کرد و به خانه‌اش می‌برد و این سر گاو من و پوست اوست و از حاضران بیّنه آورد که شهادت دادند این گاو از او بوده است. حضرت داوود به مردی که گاو را کشته بود، گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای پیامبر خدا، من نمی‌دانم اینان چه می‌گویند ولی یک روز بیرون آمدم و هیچ در خانه برای اهلم نداشتم، یک گاو فراری پیدا کردم و او را کشتم، گوشتش را به خانه‌ام بردم؛ همان گونه که این مرد گفت. حال هر چه بر من ثابت می‌شود، شما اجرا کنید.

خداوند به حضرت داوود ﷺ وحی کرد که: به این مرد که آمده و گاو را طلب می‌کند، دستور ده که بخوابد و به آن شخص که گاو را کشته است، فرمان ده که این مرد را بکشد؛ همان گونه که گاو را کشت و هر چه صاحب و مالک و در اختیار اوست، ملک این فرد قرار بده. داوود هم چنین کرد و اندوهش مضاعف گردید و بنی‌اسرائیل بر سر داوود آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، این چه احکامی است که از تو به ما می‌رسد! ما دربارهٔ آنها نزد تو آمدیم که دیدیم بزرگ‌تر از آن را انجام دادی.

داوود گفت: به خدا سوگند! من چنین نکرده‌ام و خداوند به من دستور داده است و جریان درخواستی که از خداوند داشته، برای آنان باز گو کرد. پس از آن به محراب در آمد و از خداوند خواست تا او را بر معانی احکامی که داشته، واقف سازد تا آنها را برای بنی‌اسرائیل ببرد.

خداوند به داوود وحی کرد که: ای داوود، امّا صاحب آن گاو ماده که گاو در دست او بود؛ او پدر فرد دیگری را ملاقات کرده بود. او را کشته و گاو را از او گرفته بود. فرزند مقتول، گاو را شناخت ولی شاهدی که به نفعش شهادت دهد، نیافت و نمی‌دانست که آن کس که گاو در دست اوست، قاتل پدرش می‌باشد ولی من این را می‌دانستم؛ لذا بر طبق علمم قضاوت کردم و اما صاحب خوشهٔ انگور؛ آن پیرمرد که صاحب باغ بود، پدر آن جوان را کشته و از او مالی گرفته و با آن مال، همان باغستان را خریداری کرده و مبلغی از مال، مانده بود که آن را در باغ دفن نموده بود و جوان هیچ از این جریان با خبر نبود ولی من می‌دانستم؛ بنابراین بر پایهٔ علمم قضاوت کردم.

اما صاحب گاو نر؛ او پدر همان مردی که گاو را کشت، کشته و از او مال بسیاری گرفته بود که آن مایهٔ اصلی کار و کسب او شده بود و آن مرد نمی‌دانست ولی من با اطلاع بودم؛ لذا بر پایهٔ علمم به نفع او حکم دادم.

وای داوود، این از نمونه‌های احکام آخرت من است و آن را برای روز حساب گذاشته‌ام. تو از من جلو انداختن آنچه من می‌خواهم عقب بیندازم، مخواه و میان بندگانم آن‌گونه که مأمور هستی، قضاوت کن.»

(۴) امام صادق ﷺ فرمود: «در کتاب علی ﷺ آمده است که یکی از پیامبران به خدایش شکایت کرد ۱۲۲
و گفت: ای خدای من، چگونه دربارهٔ چیزی که شاهد نبوده‌ام و ندیده‌ام، قضاوت کنم؟ حضرت فرمود:

فیما لم أشهد ولم أر؟ قال فأوحی اللّه ﷻ إلیه (أن ـ کا) احکم بینهم بکتابی وأضفهم الی اسمی فحلّفهم[1] به وقال هذا لِمن لم تقم له بیّنة.

۱۲۳ ۲۵۲۶۹ (۵) **کافی ۴۱۴/۷**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن بعض أصحابه عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن أبی جعفر ؑ قال اِنّ نبیّاً من الأنبیاء شکا الی ربّه کیف أقضی فی أمورٍ لم أخبر ببیانها؟ قال فقال له ردّهم إلیّ وأضفهم[2] الی اسمی یحلفون به.

۱۲۴ ۲۵۲۷۰ (۶) **کافی ۳۹۷/۱**: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن أبان قال سمعت أبا عبداللّه ؑ یقول لا تذهب الدّنیا حتّی یخرج رجلٌ منّی یحکم بحکومة آل داود ولا یسأل بیّنة یعطی کلّ نفسٍ حقّها[3]. **بصائر الدّرجات ۲۵۸**: حدّثنا أحمد بن محمد عن ابن سنان عن أبان نحوه.

۱۲۵ ۲۵۲۷۱ (۷) **غیبةُ النّعمانیّ ۳۱۳**: حدّثنا أبو سلیمان أحمد بن هوذة الباهلیّ قال حدّثنا إبراهیم بن إسحاق النهاوندیّ قال حدّثنا عبداللّه بن حمّاد الأنصاریّ عن عبداللّه بن بکیر عن أبان بن تغلب قال کنت مع جعفر بن محمد ؑ فی مسجد بمکّة وهو آخذٌ بیدی فقال یا أبان سیأتی اللّه بثلاثمائةٍ وثلاثة عشر رجلاً فی مسجدکم هذا یعلم أهل مکّة انّه لم یخلق آباؤهم ولا أجدادهم بَعْدُ علیهم السیوف مکتوبٌ علی کلّ سیفٍ اسمُ الرّجل واسمُ أبیه وحِلْیته[4] ونسبهُ ثمّ یأمر منادیاً فیُنادی هذا المهدیّ یقضی بقضاء داود و سلیمان لا یسأل علی ذلک بیّنةً.

۱۲۶ ۲۵۲۷۲ (۸) **کافی ۳۹۷/۱**: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن منصورٍ عن فضل الأعور عن أبی عبیدة الحذّاء قال کنّا زمان أبی جعفر ؑ حین قُبض نتردّدُ کالغنم لا راعیَ لها فلقینا سالم ابن أبی حفصة فقال لی یا أبا عبیدة مَن إمامُك؟ فقلتُ ائمّتی آل محمّد فقال هلکْتَ وأهلکتَ أما سمعتُ أنا وأنت أبا جعفرٍ ؑ یقول من مات ولیس علیه إمام مات میتةً جاهلیّة؟

فقلتُ بلی لعمری ولقد کان قبل ذلك بثلاثٍ أو نحوها دخلتُ علی أبی عبداللّه ؑ فرزق اللّه المعرفة فقلتُ لأبی عبداللّه ؑ إنّ سالماً قال لی کذا وکذا قال فقال یا أبا عبیدة إنّه

---

۱. تحلفهم ـ بب. ۲. أی ألجئهم. ۳. حکمها ـ بصائر الدرجات.
۴. الحلیة: الصّفة والصورة.

خداوند ﷻ به او وحی کرد که: طبق کتاب من میان‌شان حکم و آنان را با نام من همراه کن و بدان سوگندشان بده و فرمود: این سوگند، برای کسی است که بیّنه ندارد.»

۱۲۳ (۵) امام باقر ﷺ فرمود: «یکی از پیامبران به پروردگارش شکایت کرد که: چگونه در کارهایی که از آن بی‌خبر هستم و برایم بیان نشده است، حکم کنم؟ حضرت بیان داشت: خداوند به او فرمود: آنان را به من باز گردان و با نام من همراه‌شان ساز که بدان سوگند بخورند.»

۱۲۴ (۶) ابان گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا آن که مردی از خاندان من خروج کند که مانند حکم آل‌داوود حکم می‌کند و دو شاهد نمی‌خواهد و به هر کس حق او را می‌دهد.»

۱۲۵ (۷) ابان بن تغلب گوید: «در مسجدی در مکه همراه امام جعفر صادق ﷺ بودم. او دست مرا گرفت و فرمود: ای ابان، به زودی خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجدتان می‌آورد که مردم مکه می‌دانند پدران و نیای آنان هنوز آفریده نشده‌اند. همه شمشیر دارند و هر شمشیری اسم آن مرد و اسم پدرش و وصف و نسبش نوشته شده است. پس از آن به منادی‌ای دستور می‌دهد که ندا دهد: این همان مهدی (عج) است که مانند داوود و سلیمان قضاوت می‌کند و بر آن قضاوت، دو شاهد نمی‌طلبد.»

۱۲۶ (۸) ابوعبیده حذّاء گوید: «من در زمان امام باقر ﷺ ـ آن زمان که ایشان رحلت کرد ـ به سان گوسفندی که چوپان ندارد، می‌گشتم. پس از آن با سالم بن ابی حفصه ملاقات کردم. او به من گفت: ای ابا عبیده، امامت کیست؟ گفتم: امامان من آل‌محمد هستند. او گفت: تو هلاک شدی و دیگران را هلاک کرده‌ای! آیا من و تو از امام باقر ﷺ نشنیدیم که می‌فرمود: هر کس که بمیرد و امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیّت می‌میرد؟

من گفتم: به جان خودم سوگند، آری شنیدم!

اباعبیده گوید: سه سال یا حدود سه سال پیش از آن بر امام صادق ﷺ وارد شدم و خداوند، معرفت امام را روزی‌ام کرد. به امام صادق ﷺ گفتم: سالم به من چنین و چنان گفت. ابوعبیده گوید: امام فرمود: ای اباعبیده، از ما کسی نمی‌میرد تا آن که کسی را پس از خویش جانشین می‌سازد که همچون او عمل کند و به سیرهٔ او رفتار نماید و به آنچه او دعوت می‌کرده است، دعوت کند.

لا يموت منّا ميّتٌ حتّى يخلّف من بعده من يعمل بمثل عمله ويسير بسيرته ويدعو الى ما دعا اليه يا أبا عبيدة إنّه لم يمنع ما أُعطيَ داود أنْ أُعطيَ سليمان ثمّ قال يا أبا عبيدة إذا قام قائمُ آل محمّد عج اللّه حَكَمَ بحكم داود و سليمان (و ـ خ) لا يسأل بيّنةً.

۱۲۷ ۲۵۲۷۳ (۹) **بصائر الدّرجات ۲۵۹**: حدّثنا محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل عن منصور بن يونس عن فضيل الأعور عن أبي عبيدة عن أبي عبداللّه عليه السلام قال إذا قامَ قائم آل محمّد حكم بحكم داود وسليمان لا يسئل النّاس بيّنةً.

۱۲۸ ۲۵۲۷۴ (۱۰) **بصائر الدّرجات ۲۵۹**: حدّثنا عبداللّه بن جعفر عن محمد بن عيسى عن يونس عن حريز قال سمعتُ أباعبداللّه عليه السلام يقول لن تذهب الدنيا حتّى يخرج رجل منّا أهل البيت يحكم بحكم (آل ـ ك) داود ولا يسئل النّاس بيّنةً.

۱۲۹ ۲۵۲۷۵ (۱۱) **ارشاد المفيد ۳۶۵**: وروى عبداللّه بن عجلان عن أبي عبداللّه عليه السلام قال إذا قام قائم آل محمّد (عج) حكم بين النّاس بحكم داود عليه السلام لايحتاج الى بيّنة يُلهمه[۱] اللّه تعالى فيحكم بعلمه ويخبر كلّ قومٍ بما استبطنوه[۲] ويعرف وليّه من عدوّه بالتّوسّم قال اللّه سبحانه ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّلۡمُتَوَسِّمِينَ[۳] وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾ مستدرك ۳۶۵/۱۷: الفضل بن شاذان في كتاب إثبات الرّجعة عن عبداللّه بن جبلة عن علاء عن محمد بن مسلم عن أبي عبداللّه عليه السلام مثله.

۱۳۰ ۲۵۲۷۶ (۱۲) **دعوات الرّاونديّ ۲۰۹**: عن الحسن بن طريف قال كتبت الى أبي محمد العسكريّ عليه السلام أسأله عن القائم (عج) اذا قام بِمَ يقضي بين النّاس؟ وأردت أن أسأله عن شيءٍ لحمّى الرّبع فأغفلت ذكر الحمّى فجاء الجواب سألت عن الإمام إذا قام قضى بين النّاس بعلمه كقضاء داود عليه السلام لا يسأل البيّنة وكنت أردت أن تسأل لحُمّى الرّبع فأنسيت فاكتب في ورقة وعلّقه على المحموم ﴿يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدًا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ﴾ قال فكتبت ذلك وعلّقته على محموم لنا فأفاق[۴] وبرأ.

---

۱. أي يلقّنه ـ الإلهام: ان يلقي اللّه في النّفس أمراً يبعثه الى الفعل أو التّرك.
۲. استبطن الأمر: عرف باطنه.
۳. المتوسّم: المتفرّس المتأمّل المتثبّت في نظره حتّى يعرف حقيقة سمت الشيء.
۴. أي رجعت اليه الصّحّة.

ای اباعبیده، آنچه به داوود داده شده، مانع آن نیست که به سلیمان هم داده شود. سپس فرمود: ای اباعبیده، آن زمان که قائم آل‌محمد (عج) قیام کند، به حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بیّنه نمی‌طلبد.»

۱۲۷ (۹) امام صادق ﷺ فرمود: «آن زمان که قائم آل محمد قیام کند، مانند حکم داوود و سلیمان حکم می‌کند و از مردم بیّنه نمی‌طلبد.»

۱۲۸ (۱۰) حریز گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نمی‌شود تا آن که مردی از اهل بیت ما خروج کند. او به حکم آل داوود حکم می‌کند و از مردم بیّنه نمی‌خواهد.»

۱۲۹ (۱۱) امام صادق ﷺ فرمود: «آن زمان که قائم آل محمّد (عج) قیام کند، میان مردم به حکم حضرت داوود ﷺ حکم می‌دهد و به بیّنه نیاز ندارد. خداوند به او الهام می‌کند و او با علم خویش حکم می‌کند و هر گروهی را به آنچه در باطن خویش دارند، خبر می‌دهد و دوستش را از دشمنش با تفرّس می‌شناسد. خداوند سبحان گوید: در این (سرگذشت عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران و ویرانه‌های سرزمین آنها بر سر راه همیشگی (کاروان‌ها)ست.»

۱۳۰ (۱۲) حسن بن ظریف گوید: «برای امام حسن عسکری ﷺ نوشتم و از ایشان دربارهٔ حضرت قائم (عج) پرسیدم که: آن زمان که قیام می‌کند، بر پایهٔ چه چیزی حکم می‌کند؟ و می‌خواستم که از ایشان دربارهٔ دارویی برای تب ربع (حمی الربع)[1] بپرسم که از ذکر آن غافل شدم. جواب آمد: تو دربارهٔ امام پرسیده‌ای. آن زمان که امام قیام کند، با علمش بین مردم دادرسی می‌کند؛ مانند دادرسی داوود ﷺ و بیّنه نمی‌خواهد و تو می‌خواستی که چیزی برای تب ربع بپرسی ولی فراموشی برایت پیش آمد. در برگه‌ای بنویس و بر شخص تب دار آویزان کن: **یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم**. حسن بن ظریف گوید: این آیه را نوشتم و بر تب داری که داشتم آویزان ساختم، خوب شد و بهبودی یافت.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. حمی‌الربع یا تب ربع – تبی است که یک روز می‌آید و دو روز یا سه روز قطع می‌شود – م.

۱۳۱ ۴۵۲۷۷ (۱۳)البحار ۲۹۷/۱۰٤ : قصص الأنبياء بالاسناد الى الصدوق عن أبيه عن سعد عن ابن عيسى عن عليّ بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان على عهد داود عليه السلام سلسلة يتحاكم النّاس اليها وإنّ رجلاً أودع رجلاً جوهراً فجحده إيّاه فدعاه الى السّلسلة فذهب معه اليها وقد أدخل الجوهر فى قناة فلمّا أراد أن يتناول السّلسلة قال له أمسك هذه القناة حتّى آخذ السلسلة فأمسكها فدنا الرجل من السّلسلة فتناولها وأخذها وصارت فى يده فأوحى اللّه تعالى إلى داود أن احكم بينهم بالبيّنات وأضفهم الى اسمي يحلفون بي و رفعت السلسلة.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۲) حكم ما اختلف الرّاهن والمرتهن فى الرّهن من أبوابه ج ۲۳ وباب (٤) أنّ المال اذا تلف فقال المالك هو دين وقال الآخر هو وديعة فالقول قول المالك من أبواب الوديعة ما يدلّ على ذلك. وفى باب (۱) اختصاص القضاء والحكم بالنبيّ من أبواب القضاء ما يناسب الباب.

ويأتي فى أحاديث الأبواب الآتية وكثير من أحاديث أبواب الشّهادة ما يدلّ على ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۸)
باب أنّ البيّنة على المدّعي واليمين على المدّعىٰ عليه فى الأموال، وفى الدّماء على المدّعىٰ عليه واليمين على المدّعي

۱۳۲ ۴۵۲۷۸ (۱)كافى ٤۱٥/۷ : تهذيب ۲۲۹/٦ : عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي عن جميل[1] وهشام عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله البيّنةُ على من ادّعى واليمين على من ادُّعي عليه.

۱۳۳ ۴۵۲۷۹ (۲)كافى ۳٦۱/۷ : عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن أُذينة عن بريد بن معاوية عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن القَسامة فقال الحقوق كلّها البيّنة على المدّعي واليمين على المُدّعىٰ عليه إلّا فى الدّم خاصّة فانّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله بينما هو بخيبر اذْ فقدت الأنصار رجلاً منهم فوجدوه قتيلاً فقالت الأنصار إنّ فلان اليهوديّ قتل صاحبنا فقال

---

۱. وجميل ـ يب.

۱۳۱ (۱۲) امام صادق ﷺ فرمود: «در زمان حضرت داوود ﷺ زنجیری بود که مردم برای قضاوت پیش آن می‌رفتند. مردی جواهری نزد مردی به امانت نهاد. آن مرد امانت را انکار کرد. مرد اوّل او را پیش زنجیر برد. آن مرد به همراه مرد اوّل پیش زنجیر رفت در حالی که جواهر را در نیزه‌ای کرده بود و چون خواست که زنجیر را بگیرد، به مرد اوّل گفت: این نیزه را بگیر تا من زنجیر را بردارم. مرد اول نیزه را گرفت. آن گاه مرد دوم به زنجیر نزدیک شد، دست برد و آن را گرفت و زنجیر در دستش قرار گرفت. پس از آن خداوند متعال به داوود وحی کرد که در میان مردم بر پایهٔ بیّنه‌ها حکم کن و آنان را به نام من همراه ساز که به من سوگند بخورند و زنجیر، دیگر برداشته شد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازده از ابواب رهن و باب چهار از ابواب ودیعه، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد و در باب یکم از ابواب قضاء، مناسب این باب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

می‌آید:

در روایات ابواب بعدی و بسیاری از روایات ابواب شهادت، مفاهیمی است که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۱۸

آوردن بیّنه برعهدهٔ مدّعی و سوگند بر عهدهٔ مدّعیٰ علیه

۱۳۲ (۱) رسول خدا ﷺ فرمود: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است.»

۱۳۳ (۲) برید بن معاویه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ قسامه پرسیدم، حضرت فرمود: در همهٔ حقوق، بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است مگر در خون؛ چرا که رسول خدا ﷺ هنگامی که در خیبر بود، انصار مردی از خودشان را نیافتند. پس از آن، او را کشته پیدا کردند. انصار گفتند: فلان یهودی یار ما را کشته است. رسول خدا ﷺ به کسانی که در پی این قضیه بودند، فرمود: دو نفر عادل از غیر خودتان بیاورید (که شهادت دهد)، آن‌گاه او را به طور کامل قصاص کنید. انصار گفتند: ای رسول خدا، نزد ما دو شاهد از غیر خودمان نیست و ما خوش نداریم که بر چیزی که ندیده‌ایم سوگند یاد کنیم. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دیهٔ مرد انصار را از نزد خویش پرداخت و فرمود: فقط خون‌های مسلمانان با

رسول اللّهﷺ للطّالبين أقيموا رجلين عدلين من غيركم أقيدوه[۱] برمّته[۲] فان لم تجدوا شاهدين فأقيموا قَسامَة خمسين رجلاً أقيدوه[۳] برمّته فقالوا يا رسول اللّه ما عندنا شاهدان من غيرنا وإنّا لنكره أن نقسم على ما لم نره فوداه[۴] رسول اللّهﷺ من عنده وقال إنّما حقن[۵] دماء المسلمين بالقَسامة لكي اذ[۶] رأى الفاجر الفاسق فرصة من عدوّه حجزه[۷] مخافة القَسامة أن يقتل به فكفّ عن قتله والاّ حلف المدّعىٰ عليه قَسامة خمسين رجلاً ما قتلنا ولا علمنا قاتلاً والاّ أُغرموا الدّية إذا وجدوا قتيلاً بين أظهرهم إذا لم يقسم المدّعون.

۱۳۴ ۴۵۲۸۰ (۳) **فقيه** ۲۰/۳: قال رسول اللّهﷺ البيّنةُ على المدّعى واليمين على المدّعىٰ عليه والصُّلح جائزٌ بين المسلمين الاّ صلحاً أحلّ حراماً أو حرّم حلالاً.

۱۳۵ ۴۵۲۸۱ (۴) **المقنع** ۱۳۲: **فقه الرّضا**ؑ ۲۶۰: واعلم انّ الحكم فى الدّعاوى كلّها أنّ البيّنة على المدّعى واليمين على المدّعى عليه فان نكل[۸] عن اليمين لزمه الحقّ[۹] فان ردّ المدّعىٰ عليه اليمين على المدّعى اذا لم يكن للمدّعى شاهدان فلم يحلف فلا حقّ له الاّ فى الحدود فلا يمين فيها وفى الدّم فانّ[۱۰] البيّنة على المدّعى عليه واليمين على المدّعى لئلّا يبطل دم امرءٍ مسلم. **الهداية** ۷۴: والحكم فى الدّعاوى كلّها أنّ البيّنة على المدّعى واليمين على المدّعىٰ عليه فان ردّ المدّعىٰ عليه اليمين (وذكره نحوه).

۱۳۶ ۴۵۲۸۲ (۵) **عوالى اللّئالى** ۳۴۵/۲: وقال النّبىّﷺ البيّنة على المدّعى واليمين على من أنكر.

۱۳۷ ۴۵۲۸۳ (۶) **علل الشّرائع** ۵۴۲: **عيون الأخبار** ۹۶/۲: (بالاسناد المتقدّم فى باب (۱۶) كيفيّة الوضوء من أبوابه ج ۲ عن محمد بن سنان عن الرّضاؑ فى حديث العلل) والعلّة فى أنّ البيّنة فى جميع الحقوق على المدّعى واليمين على المدّعىٰ عليه ما خلا الدّم لأنّ المدّعىٰ عليه جاحد ولا يمكنه إقامة البيّنة على المجحود[۱۱] (وَ ـ العيون) لانّه مجهول وصارت البيّنة فى الدّم على المدّعىٰ عليه واليمين على المدّعى لانّه حوط[۱۲] يحتاط به المسلمون[۱۳] لئلا

---

۱. أقيده ـ خ أقده ـ خ.
۲. برمّته أي بجملته، اقيدوه برمّته أي اقتلوه بجملته.
۳. أقيده ـ خ أقده ـ خ.
۴. أي أدّىﷺ ديته من عنده.
۵. أي صان وحفظ.
۶. اذا ـ خ.
۷. حجره ـ خ.
۸. أي امتنع.
۹. الحكم ـ فقه الرّضا.
۱۰. لأنّ ـ فقه الرّضاؑ.
۱۱. الجحود ـ العيون ـ خ.
۱۲. أي حفظ وصيانة.
۱۳. المسلمين ـ العلل.

قسامه حفظ شده است. تا این‌که اگر فاجر فاسقی فرصتی بر دشمن خویش دید، ترس قسامه که مبادا به واسطهٔ آن کشته شود، او را از کشتن او باز دارد و او از کشتن دست بکشد. وگرنه برای مدّعیٰ‌علیه باید به عنوان قسامه، پنجاه مرد سوگند یاد کنند که ما نکشته‌ایم و قاتل او را نمی‌شناسیم. وگرنه اگر کشته‌ای را در میان‌شان پیدا کنند، دیه برعهدهٔ آنان قرار می‌گیرد؛ البته در صورتی که کسانی که علیه آنان ادّعا شده است، سوگند نخورند.»

۱۳۴ (۳) رسول خدا ﷺ فرمود: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است و صلح و سازش بین مسلمانان رواست مگر سازشی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام سازد.»

۱۳۵ (۴) فقه الرضا ﷺ: «و بدان که، حکم در همهٔ دعاوی این است که بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ علیه است و اگر مدّعیٰ‌علیه از سوگند امتناع ورزد، حقّ برای مدّعی ثابت می‌شود. ولی اگر مدّعیٰ‌علیه سوگند به مدّعی برگرداند، در صورتی که مدّعی دو شاهد ندارد و مدّعی سوگند نخورد، حقّ بر مدّعی ثابت نیست مگر در حدود که سوگند در آن نیست و مگر در خون که بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و سوگند بر مدّعی است، تا آن که خون فرد مسلمان هدر نرود.»

۱۳۶ (۵) پیامبر ﷺ فرمود: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر منکر است.»

۱۳۷ (۶) (محمّد بن سنان از حضرت رضا ﷺ در حدیث علّت‌ها...) علّت این که در همهٔ حقوق جز خون، بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است، برای این است که مدّعیٰ‌علیه منکر است و نمی‌تواند بر آنچه انکار می‌کند، بیّنه بیاورد؛ چون مجهول است و در خصوص خون، بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و سوگند بر مدّعی است؛ چون این احتیاطی است که به وسیلهٔ آن مسلمانان حفظ می‌گردند تا آن که خون مرد مسلمان باطل نگردد و تا آن که این قاتل را باز دارد و منع کند؛ چون اقامهٔ بیّنه بر او سخت است. زیرا کسی که شهادت دهد او این کار را نکرده، کم است و امّا علت این که قسامه پنجاه مرد قرار داده شده است، برای سخت‌گیری و شدت به خرج دادن و رعایت احتیاط و تحفظ است تا آن که خون فرد مسلمان هدر نرود.

يبطل دم امرئ مسلم وليكون ذلك زاجراً وناهياً للقاتل لشدّة إقامة البيّنة عليه لأنّ من شهد[1] على أنّه لم يفعل قليل وأمّا علّة القسامة أن جعلت خمسين رجلاً فلِما في ذلك من التغليظ والتشديد والاحتياط لئلّا يهدر دم امرئ مسلم.

۱۳۸ ۲۵۲۸۴ (۷) **كافى ۴۱۵/۷؛ تهذيب ۲۲۹/۶**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن عبدالله بن بكير عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال انّ الله عزّ وجلّ حكم في دمائكم بغير ما حكم به في أموالكم حكم في أموالكم انّ البيّنة على المدّعى واليمين على المدّعى عليه[2] وحكم في دمائكم انّ البيّنة على من ادّعي عليه واليمين على من ادّعى لكيلا يبطل دم امرئ مسلم.

۱۳۹ ۲۵۲۸۵ (۸) **دعائم الإسلام ۵۲۰/۲**: وعن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال البيّنة في الأموال على المدّعي واليمين على المدّعى عليه قال عليّ عليه السلام والبيّنة في الدّماء على من أنكر براءةً له ممّا ادُّعي عليه واليمين على من ادّعىٰ.

۱۴۰ ۲۵۲۸۶ (۹) **أمالي ابن الطوسيّ ۳۵۸**: أخبرنا الشيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمد الطّوسيّ قراءة عليه قال أخبرنا والدي رحمه الله قال أخبرنا أبوالفتح هلال بن محمد بن جعفر الحفّار قال حدّثنا عثمان بن أحمد قال حدّثنا أبو قلابة قال حدّثنا وهب بن جرير قال حدّثنا أبي قال سمعت عديّ ابن عديّ يحدّث عن رجاء بن حيوة والعرس بن عميرة[3] قال حدّثناه عن عديّ بن عديّ عن أبيه قال اختصم امرء القيس ورجل من حضر موت الى رسول الله صلى الله عليه وآله في أرض قال ألك بيّنة؟ قال لا قال فيمينه؟ قال إذن والله يذهب بأرضي قال ان ذهب بأرضك بيمينه كان ممّن لا ينظر الله إليه يوم القيامة ولا يزكّيه وله عذاب أليم قال ففزع[4] الرّجل وردّها اليه.

وفيه ۳۵۸: أخبرنا الحفّار قال حدّثنا عثمان بن أحمد قال حدّثنا أبو قلابة قال حدّثنا أبو الوليد قال حدّثنا أبو عوانة عن عبدالملك بن عمير عن علقمة بن وائل عن أبيه قال اختصم رجل من أهل حضر موت وامرء القيس الى رسول الله صلى الله عليه وآله في أرض فقال انّ هذا ابتزّ عليّ أرضي في الجاهليّة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ألك بيّنة (وذكر نحوه).

---

۱. يشهد ـ العيون. ۲. من ادّعي عليه ـ يب. ۳. والعزيز بن عمر ـ خ.
۴. أي خاف.

۱۳۸ (۷) امام صادق ﷺ فرمود: «خداوند ﷻ در خصوص خون‌های‌تان حکمی داده برخلاف آنچه در اموال‌تان حکم داده است، در اموال‌تان حکم کرده که بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است. ولی در خون‌های‌تان حکم کرده که بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و سوگند بر مدّعی است تا خون فرد مسلمان هدر نرود.»

۱۳۹ (۸) رسول خدا ﷺ فرمود: «بیّنه در اموال بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است.» امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «بیّنه در خصوص خون‌ها بر کسی است که انکار می‌کند تا آن که او را از ادّعایی که علیه او شده، پاک سازد و سوگند بر مدّعی است.»

۱۴۰ (۹) پدر عدیّ‌بن عدیّ گوید: «امرءالقیس و مردی از حضرت دربارهٔ زمینی نزاع‌شان را خدمت رسول خدا ﷺ بردند. حضرت فرمود: آیا بیّنه داری؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس او سوگند بخورد. امرءالقیس گفت: به خدا سوگند! در این صورت زمینم را می‌برد. پیامبر ﷺ فرمود: اگر او با سوگندش زمینت را ببرد، از کسانی می‌شود که خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند و او را پاک نمی‌سازد و برای او عذاب دردناکی است. راوی گوید: مرد ترسید و آن زمین را به او برگرداند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٤١ ٢٥٢٨٧ (١٠) مستدرك ٣٦٧/١٧: القطب الرّاونديّ في قصص الأنبياء باسناده الى الصّدوق عن أبيه عن سعد بن عبداللّه عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقيّ عن اسماعيل بن ابراهيم عن أبي بكر عن زرارة عن أبي عبداللّه عليه السلام قال انّ داود عليه السلام كان يدعو أن يعلّمه اللّه[١] القضاء بين النّاس بما هو عنده تعالى الحقّ فأوحى اللّه اليه يا داود انّ النّاس لا يحتملون ذلك وانّي سأفعل فارتفع اليه رجلان فاستعداه أحدهما على الآخر فأمر المستعديٰ عليه ان يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه ففعل فاستعظمت بنو اسرائيل ذلك وقالت: رجل جاء يتظلّم من رجل فأمر الظّالم أن يضرب عنقه.

فقال عليه السلام ربّ أنقذني من هذه الورطة[٢] قال فأوحى اللّه إليه يا داود سئلتني أن ألهمك القضاء بين عبادي بما هو عندي الحقّ انّ هذا المستعدى قتل أبا هذا المستعديٰ عليه فأمرت فضربت عنقه قَوَداً[٣] بأبيه وهو مدفون في حائط كذا وكذا تحت شجرة كذا فأْته فنادِهِ باسمه فانّه سيجيبك فسله قال فخرج داود وقد فرح فرحاً شديداً لم يفرح مثله وقال لبني اسرائيل قد فرّج اللّه فمشى ومشوا معه فانتهى الى الشّجرة فنادى يا فلان فقال لبّيك يا نبيّ اللّه قال من قتلك قال فلان فقالت بنو إسرائيل لسمعناه يقول يا نبيّ اللّه فنحن نقول كما قال فأوحى اللّه تعالى إليه يا داود انّ العباد لا يطيقون الحكم بما هو عندي الحكم فسل المدّعي البيّنة وأضف المدّعىٰ عليه الى اسمي.

وتقدّم في الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك. ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه وباب (٢١) انّ المدّعي اذا أقام البيّنة فلا يمين عليه معها وباب (٢٢) انّ المدّعي إذا لم يكن له بيّنة فله استحلاف المنكر وباب (٢٣) ثبوت الحقّ على المنكر إذا لم يحلف وباب (٢٤) من رضي باليمين فحلف له فلا دعوى له بعد اليمين وباب (٢٥) انّه لا يمين على المنكر في الحدود وباب (٣٠) حكم تعارض البيّنتين ما يناسب ذلك. وفي رواية الدّعائم (٦) من هذا الباب قوله عليه السلام فانّما البيّنة فيه على المدّعي. وفي رواية هشام (١) من باب (٣٣) انّ من قطع له من مال أخيه شيء فانّما قطعت له به قطعة من النار قوله صلى الله عليه وآله انّما أقضي بينكم بالبيّنات والأيمان.

---

١. يدعو اللّه ان يعلّمه ـ خ وفي نسخة أن يلهمه.

٢. أي الهلكة.

٣. القَوَد: قتل النّفس بالنّفس ـ قتل القاتل بالقتيل.

(۱۰) امام صادق ﷺ فرمود: «حضرت داوود ﷺ پیوسته دعا می‌کرد که خداوند دادرسی میان مردم را ۱۴۱
آن‌گونه که نزد خداوند حقّ است به او بیاموزد. خداوند به او وحی کرد که: ای داوود، مردم این را تحمل نمی‌کنند ولی من به‌زودی انجام خواهم داد.

پس از آن، دو نفر نزد او رفتند و یکی بر دیگری از داوود ﷺ کمک خواست. حضرت داوود دستور داد به کسی که علیه او از داوود کمک خواسته شده بود، برخیزد و گردن آن کس را که کمک خواسته بود، بزند. او هم، چنین کرد. بنی‌اسرائیل آن را بزرگ شمردند و گفتند: مردی آمده از ظلم و ستم مردی شکایت می‌کند، داوود به ظالم دستور می‌دهد که گردن (مظلوم) را بزند!

حضرت داوود ﷺ گفت: پروردگارا! مرا از این هلاکت نجات ده. امام صادق ﷺ فرمود: خداوند به حضرت داوود ﷺ وحی کرد که: ای داوود، تو از من خواستی که دادرسی‌ام را بین بندگانم آن‌گونه که نزد من حقّ است، بیاموزم. این کسی که از تو کمک خواست، پدر آن کسی را که علیه او کمک خواسته است، کشته بود، من هم دستور دادم گردنش به عنوان قصاص در برابر پدرش زده شد و آن پدر، در باغستان چنانی زیر درخت چنانی مدفون است. برو و او را با نامش بخوان، او به تو جواب می‌دهد. پس از آن از او بپرس. امام صادق ﷺ فرمود: داوود در حالی که به شدت شاد شده بود که به مانندش شاد نشده بود، بیرون آمد و به بنی‌اسرائیل گفت: خداوند گشایش داد. او حرکت کرد و مردم هم به همراه او تا به درخت رسیدند. فریاد زد: ای فلانی! او گفت: لبیک ای پیامبر خدا! داوود گفت: چه کسی تو را کشته است؟ او گفت: فلان کس. بنی‌اسرائیل گفتند: ای پیامبر خدا، ما هم از او شنیدیم که می‌گوید؛ بنابراین ما هم چون او می‌گوییم. پس از آن خداوند متعال به داوود وحی کرد که: ای داوود، بندگان طاقت حکم را به آن‌گونه که نزد من است، ندارند. پس، از مدّعی، بیّنه بخواه و مدّعیٰ‌علیه را با نام من همراه ساز.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین، چیزی که بر این دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب بیست و یک و باب بیست و دو و باب بیست و سه و باب بیست و چهار و باب بیست و پنج و باب سی، مناسب این مفاد.

و در روایت ششم از همین باب، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «تنها بیّنه بر مدّعی است.»

و در روایت یک از باب سی و سه، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که: «تنها میان‌تان با بیّنه و سوگندها قضاوت می‌کنم» و در روایت پنج از باب چهل، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که: «بیّنه بر مدّعی و سوگند بر منکر است.»

و در روایات باب نهم از ابواب دعوی قتل، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

وفي مرسلة الاستغاثة (٥) من باب (٤٠) جواز الحكم بملكيّة صاحب اليد قولهﷺ البيّنة على المدّعي واليمين على المنكر. وفي أحاديث باب (٩) ما ورد في القسامة ومواردها من أبواب دعوى القتل ج ٣١ ما يدلّ على ذلك.

(١٩)

باب أنّ الحاكم ان عرف عدالة الشّهود أنفذ الحكم على المدّعىٰ عليه وان عرف فسقهم لم يحكم وان اشتبه عليه سأل عنهم حتّى يتبيّن وان كان ظاهرهم مأموناً جازت شهادتهم

١٤٢ ٤٥٣٨٨ (١) الحسن بن عليّ العسكريّ عليه السلام في تفسيره ٦٧٣: عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام وكان رسول اللّهﷺ إذا تخاصم اليه رجلان في حقّ قال للمدّعي لك بيّنة؟ فان أقام بيّنة يرضاها ويعرفها أنفذ[١] الحكم على المدّعىٰ عليه وإن لم يكن له بيّنة حلف[٢] المدّعىٰ عليه باللّه ما لهذا قِبَله ذلك الّذي ادّعاه ولا شيء منه واذا جاء بشهود لا يعرفهم بخير ولا شرّ قال للشّهود أين قبائلكما ـ فيصفان أين سوقكما؟ فيصفان أين منزلكما؟ فيصفان ثمّ يقيم الخصوم والشهود بين يديه ثمّ يأمر فيكتب أسامي المدّعي والمدّعىٰ عليه والشّهود ويصف ما شهدوا به ثمّ يدفع ذلك الى رجل من أصحابه الخيار ثمّ مثل ذلك الى رجل آخر من خيار أصحابه ثمّ يقول[٣] ليذهب كلّ واحد منكما من حيث لا يشعر الآخر الى قبائلهما وأسواقهما (أ ـ خ) ومحالّهما والرّبض[٤] الّذي ينزلانه فيسأل عنهما فيذهبان ويسألان فان أتوا خيراً (أ ـ خ) وذكروا فضلاً رجعا الى رسول اللّهﷺ فأخبراه به وأحضر القوم الذين أثنوا[٥] عليهما وأحضر الشّهود فقال للقوم المثنين عليهما هذا فلان بن فلان وهذا فلان بن فلان أتعرفونهما؟

فيقولون نعم فيقول انّ فلاناً وفلاناً جاءني عنكم[٦] فيهما بنبأ جميل وذكر صالح أفكما قالا فاذا[٧] قالوا نعم قضى حينئذٍ بشهادتهما على المدّعىٰ عليه فان رجعا بخبر سيّئ ونبأٍ قبيح دعا بهم فيقول لهم أتعرفونَ فلاناً وفلاناً؟ فيقولون نعم فيقول اقعدوا حتّى يحضرا

---

١. أمضىٰ ـ خ.　٢. احلف ـ خ.　٣. فيقول ـ خ.
٤. الرّبض: مسكن القوم ـ ربض الرّجل: كلّ شيء أوى إليه من امرأة أو غيرها.
٥. أنبثوا ـ خ.　٦. منكم ـ خ.　٧. فان ـ خ.

باب ۱۹
شناسایی شهود توسط قاضی

(۱) در تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ: «اگر دو نفر نزاع‌شان را در مورد حقّی پیش رسول ۱۴۲
خداﷺ می‌آوردند، ایشان پیوسته به مدّعی می‌فرمود: تو بیّنه داری؟ پس اگر بیّنه‌ای می‌آورد که او را می‌پسندید و می‌شناخت، حکم را بر مدّعیٰ‌علیه جاری می‌کرد ولی اگر بیّنه نداشت، مدّعیٰ‌علیه را به خدا سوگند می‌داد که آنچه مدّعی ادّعا می‌کند، برعهدهٔ او نیست و نه حتی برخی از آن و اگر مدّعی شاهدانی می‌آورد که آنان را نه به خوبی و نه به بدی می‌شناخت، به شاهدان می‌فرمود: قبیله‌های شما کجاست؟ آنان بیان می‌کردند؛ بازارتان کجاست؟ آنان مشخص می‌کردند؛ منزل‌تان کجاست؟ خصوصیات آن را می‌گفتند.

پس از آن، افراد درگیر و شاهدان را در برابرش حاضر می‌ساخت. سپس دستور می‌داد نام‌های مدّعی و مدّعیٰ‌علیه و شاهدان نوشته شود و مورد شهادت را مشخص می‌کرد. سپس آن را به مردی از یاران خویش تحویل می‌داد. پس از آن مشابه همان را به مرد دیگری از یاران خویش می‌داد. سپس می‌فرمود: هر کدام از شما دو نفر به گونه‌ای که دیگری نفهمد به سوی قبیله‌های آنان و بازارهای‌شان و جایگاه‌های‌شان و محلّی که زندگی می‌کنند، برود و دربارهٔ این دو تحقیق کند. آن دو هم می‌رفتند و می‌پرسیدند. پس اگر مردم، خوبی می‌گفتند و فضیلتی ذکر می‌کردند، آن دو نزد رسول خداﷺ می‌آمدند و او را بدان خبر می‌دادند و حضرت گروهی را که مدح کرده بود، همراه شاهدان حاضر می‌ساخت و به آن گروه که بر این دو مدح گفته بودند، می‌فرمود: این فلانی، فرزند فلانی است و این فلان، فرزند فلان است. آیا شماها این دو را می‌شناسید؟

آنان می‌گفتند: آری. آن‌گاه حضرت می‌فرمود: فلان و فلان، برای من از شما دربارهٔ این دو شاهد خبر نیک و تعریف شایسته‌ای کرده‌اند. آیا همان‌گونه است که این دو گفته‌اند؟ اگر می‌گفتند آری، حضرت در این هنگام بر پایهٔ شهادت آن دو، علیه مدّعیٰ‌علیه حکم می‌داد و اگر آن دو نفر (فرستادهٔ پیامبرﷺ) خبر بد و زشتی را می‌آوردند، حضرت آنان را می‌خواست و به آنان می‌گفت: آیا فلان و فلان را می‌شناسید؟ آنان می‌گفتند: آری، حضرت می‌فرمود: بنشینید تا آن دو حاضر شوند.

فيقعدون فيحضرهما فيقول للقوم أهما هما؟ فيقولون نعم فاذا ثبت عنده ذلك لم يهتك ستر الشّاهدين ولا عابهما[1] ولا وبّخهما[2] ولكن يدعو الخصوم الى الصّلح فلا يزال بهم حتّى يصطلحوا لئلّا يفتضح الشّهود ويستر عليهم وكان رؤوفاً (رحيماً ـ خ) عطوفاً متحنّناً على أمّته فان كان الشّهود من أخلاط النّاس[3] غرباء لايعرفون ولا قبيلة لهما ولا سوق ولا دار أقبل على المدّعىٰ عليه فقال ما تقول فيهما؟ فان قال ما عرفت الّا خيراً غير أنّهما قد غَلَطا فيما شهدا عليّ أنفذ عليه شهادتهما وإن جرحهما وطعن عليهما أصلح بين الخصم وخصمه وأحلف المدّعى عليه وقطع الخصومة بينهما.

۱۴۳ ۴۵۲۸۹ (۲) **كافى** ۴۳۱/۷: **تهذيب** ۲۸۸/۶: **استبصار** ۱۳/۳: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى **تهذيب** ۲۸۳/۶: احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن عيسى عن **فقيه** ۹/۳: يونس (بن عبدالرحمن ـ فقيه) عن بعض رجاله عن أبى عبداللّه‌ؑ قال سألته عن البيّنة إذا أقيمت على الحقّ أيحلّ للقاضى ان يقضى بقول البيّنة (إذا لم يعرفهم من غير مسئلة[4] قال ـ يب ـ صا ـ كا) فقال خمسةُ أشياء يجب على النّاس ان يأخذوا بها[5] ظاهر الحكم[6] الولايات والتّناكح[7] والمواريث[8] والذّبائح والشّهادات فاذا كان ظاهره[9] ظاهراً مأموناً جازت شهادته ولا يسأل عن باطنه. **الخصال** ۳۱۱: حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد‌ؓ قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن أبى جعفر المقرئ باسناده رفعه الى أبى عبداللّه‌ؑ عن أبيه عن آبائه‌ؑ قال قال أميرالمؤمنين‌ؑ خمسة أشياء يجب على القاضى الأخذ فيها بظاهر الحكم وذكر نحوه.

ويأتى فى رواية ابن مسلم (۲) من باب (۱۸) ما ورد فى قبول شهادة المملوك من أبواب الشّهادات قوله‌ؑ اذا كان المملوك عدلاً فهو جائز الشّهادة. وفى رواية عبدالرّحمن(۳) قوله‌ؑ لا بأس بشهادة المملوك اذا كان عدلاً.

---

۱. عابه: أى صيّره ذا عيب. ۲. وبّخه أى لامه وهدّده وعيّره. ۳. أى سفلة النّاس.
٤. من غير مسئلةٍ إذا لم يعرفهم؟ يب ـ صا.
٥. الأخذ بها ـ يب ۲۸۳ ـ الأخذ فيها ـ فقيه.
٦. بظاهر الحكم ـ يب ۲۸۳ فقيه ـ بظاهر الحال ـ يب ۲۸۸ صا. ۷. والمناكح ـ فقيه.
٨. والأنساب ـ فقيه. ۹. ظاهر الرّجل ـ فقيه.

پس می‌نشستند و حضرت آن دو را حاضر می‌کرد و به آن گروه می‌گفت: آیا این دو، این گونه‌اند؟ آنان می‌گفتند: آری و چون این نزد حضرت ثابت می‌شد، از شاهدها پرده‌دری نمی‌کرد و عیب آنان نمی‌گفت و آنان را توبیخ نمی‌کرد ولی اطراف درگیر را به سازش دعوت می‌کرد و همچنان اصرار می‌کرد تا آن که با هم سازش کنند تا آن که شاهدان رسوا نشوند و بر آنان پرده‌پوشی می‌کرد و حضرت با رأفت، رحمت و عطوفت و بر امّت خویش مهربان بود و اگر شاهدان از مردان پایین دست و غریبان بودند و شناخته نبودند، قبیله نداشتند، بازار و خانه نداشتند، حضرت به مدّعیٰ‌علیه توجّه می‌کرد و می‌گفت: تو دربارهٔ این دو چه می‌گویی؟ اگر می‌گفت که من جز خوبی نمی‌دانم و تنها این دو در شهادت علیه من اشتباه کرده‌اند، شهادت آن دو را علیه او تنفیذ می‌کرد. ولی اگر آن دو را مذمّت می‌کرد و عیب‌شان می‌گفت، حضرت میان دو خصم سازش برقرار می‌کرد و مدّعیٰ‌علیه را سوگند می‌داد و نزاع میان‌شان را پایان می‌بخشید.»

۱۴۳ (۲) یونس بن عبدالرحمان از برخی مردان خویش روایت کرده که گویند: «از امام صادق ؑ دربارهٔ بیّنه‌ای که بر حقّ اقامه شده است، پرسیدم که: آیا قاضی می‌تواند طبق گفتهٔ بیّنه، حکم بدون تحقیق دهد، در صورتی که آنان را خوب نمی‌شناسد؟ حضرت فرمود: پنج چیز است که مردم باید در آن چیزها به ظاهر حکم عمل کنند: ولایات، ازدواج‌ها، ارث بری‌ها، ذبیحه‌ها و شهادات، بنابراین اگر ظاهر مرد ظاهر امینی باشد، شهادتش نافذ است و از باطن او تحقیق نمی‌گردد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دوّم از باب هجدهم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «اگر برده عادل باشد، شهادتش جایز است.»

و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «شهادت برده اگر عادل باشد، عیبی ندارد.»

(۲۰)

باب أنّ الشّاهد اذا شهد ثمّ غيّر أُخذ بالأولى وطرح الأخيرة

۱۴۴ ۴۵۳۹۰ (۱) تهذيب ۲۸۲/۶: محمد بن أحمد بن يحيى عن بنان عن أبيه عن ابن المغيرة عن السكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام انّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال من شهد عندنا (بشهادة ـ فقيه) ثمّ غيّر أخذنا (ه ـ يب) بالأوّل وطرحنا الأخير. فقيه ۲۷/۳: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله من شهد (وذكر مثله).

۱۴۵ ۴۵۳۹۱ (۲) الجعفريّات ۱۴۵: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله مثله (الّا انّ فيه ـ أخذناه بالأولىٰ وطرحنا الأُخرىٰ).

وتقدّم في رواية هشام (۱) من باب (۹) انّ القاضي يأخذ بأوّل الكلام دون آخره قوله عليه السلام كان أميرالمؤمنين عليه السلام يأخذ بأوّل الكلام دون آخره. ويأتي في غير واحد من أحاديث باب (۱۲) حكم الشّاهدين بالسّرقة اذا رجعا بعد القطع من ابواب الشّهادة ما يدلّ على الأخذ بالشّهادة الأولىٰ وطرح الأُخرىٰ.

(۲۱)

باب أنّ المدّعي اذا أقام البيّنة فلايمين عليه معها الّا فيما استثنى

۱۴۶ ۴۵۳۹۲ (۱) كافي ۴۱۷/۷: تهذيب ۲۳۱/۶: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه[۱] عن عاصم بن حميد تهذيب ۲۳۰/۶: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرّجل يقيم البيّنة على حقّه هل عليه ان يستحلف؟ قال لا تهذيب ۲۳۰/۶: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن أبي العبّاس عن أبي عبداللّه عليه السلام مثل ذلك.

۱۴۷ ۴۵۳۹۳ (۲) مستدرك ۳۷۰/۱۷: كتاب عاصم بن حميد الحنّاط عن محمد بن مسلم قال سئلت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل يقيم البيّنة على حقّه هل عليه ان يستحلف قال لا.

۱۴۸ ۴۵۳۹۴ (۳) كافي ۴۱۷/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۳۱/۶: احمد بن محمد عن عليّ بن الحكم أو غيره عن أبان عن أبي العبّاس عن أبي عبداللّه عليه السلام قال إذا أقام الرّجل البيّنة على

---

۱. أصحابنا ـ يب.

باب ۲۰

تغییر شهادت شاهد

۱۴۴ (۱) پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که شهادتی نزد ما بدهد و سپس شهادتش را تغییر دهد، ما به همان شهادت اوّل می‌گیریم و شهادت اخیر را رها می‌کنیم.»

۱۴۵ (۲) از رسول خدا ﷺ مشابه حدیث قبلی روایت شده است؛ تنها تفاوت در آن است که: «ما او را به شهادت اوّلی می‌گیریم و شهادت دوّم را طرح می‌کنیم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب نهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «امیرالمؤمنین ﷺ پیوسته به اوّل سخن نه آخر آن، توجه می‌کرد.»

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب دوازده از ابواب شهادت، چیزی که دلالت دارد بر اخذ به شهادت اوّلی و طرح شهادت بعدی.

باب ۲۱

مدّعی بیّنه اقامه کند، سوگند بر او نیست و...

۱۴۶ (۱) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ این که مرد اقامهٔ بیّنه بر حقّ خویش می‌کند، آیا بر اوست که سوگند بخورد، پرسیدم. حضرت فرمود: نه.»

۱۴۷ (۲) محمّد بن مسلم گوید: «از امام صادق ﷺ در این باره که مرد اقامهٔ بیّنه بر حقّ خویش می‌کند، آیا بر اوست که سوگند بخورد، پرسیدم. حضرت فرمود: نه.»

۱۴۸ (۳) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مرد اقامهٔ بیّنه بر حقّ خویش بکند، بر او سوگند نیست ولی اگر اقامهٔ بیّنه نکند و مدّعیٰ‌علیه سوگند را به او باز گرداند، در این صورت اگر از این‌که سوگند بخورد امتناع کند، حقّی برای او نیست.»

حقّه فليس عليه يمين فان لم يقم البيّنة فردّ عليه الّذى ادّعى عليه اليمين فان أبىٰ أن يحلف فلا حقّ له. كافى ـ عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن أبان عن رجل عن أبى عبدالله عليه السلام مثله.

۱۴۹ ۴۵۲۹۵ (۴) دعائم الإسلام ۵۲۱/۲: عن أبى عبدالله عليه السلام انّه قال فى الرّجل يدّعى الحقّ ولا بيّنة له فيقضى له باليمين على المدّعىٰ عليه فيرُدّ المدّعى عليه اليمين على المدّعى انّ حقّه لحق كما ذكر على ان يعطيه ما حلف عليه قال ذلك له فان أبىٰ المدّعى من اليمين فلا حقّ له وإذا وجب الحقّ على الرّجل بالبيّنة وهو منكر فسأل يمين المدّعى انّ هذا الحقّ له لم يسقُط عن المدّعىٰ عليه، كان له ذلك لأنّ الحقوق قد تسقُط من حيث لا يعلم من هى عليه ومن جهل الواجب له فى ذلك فعلى الحاكم ان يوقفه على ما يجبُ له فان طلب اليمينَ كان له وإذا ادّعى الرّجل بدعوى فأنكره واستحلفه فحلف له ثمّ جاء ببيّنةٍ على دعواه سُمعت بيّنتُهُ.

وتقدّم فى رواية سلمة بن كهيل (۱۵) من باب (۶) انّ القاضى عليه ان يواسى بين الخصوم قوله عليه السلام وردّ اليمين على المدّعى مع بيّنته فانّ ذلك أجلى للعمي وأثبت فى القضاء. وفى أحاديث باب (۱۸) انّ البيّنة على المدّعى ما يمكن ان يستفاد منه ذلك فراجع.

(۲۲)

باب أنّ المدّعى إذا لم‌يكن له بيّنة فله استحلاف المنكر فان ردّ اليمين على المدّعى فحلف ثبت حقّه وان لم‌يحلف فلا حقّ له

۱۵۰ ۴۵۲۹۶ (۱) كافى ۴۱۶/۷: تهذيب ۲۳۰/۶: أبو عليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان عن العلاء (بن رزين ـ يب) عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام فى الرّجل يدّعى ولا بيّنة له قال يستحلفه فان ردّ اليمين على صاحب الحقّ فلم يحلف فلا حقّ له.

۱۵۱ ۴۵۲۹۷ (۲) كافى ۴۱۶/۷: حميد بن زياد عن تهذيب ۲۳۰/۶: الحسن بن محمد بن سماعة عن بعض أصحابه عن أبان عن رجل عن أبى عبدالله عليه السلام فى الرجل يدّعى عليه الحقّ وليس لصاحب الحقّ بيّنة قال يستحلف المدّعىٰ عليه فان أبىٰ أن يحلف وقال أنا أردُّ اليمين عليك لصاحب الحقّ فانّ ذلك واجب على صاحب الحقّ ان يحلف ويأخذ ماله.

۱۴۹ (۴) امام صادق ﷺ دربارهٔ این که مرد ادّعای حقّ می‌کند ولی بیّنه ندارد و به نفع او حکم می‌شود که مدعّیٰ‌علیه باید سوگند بخورد و مدّعیٰ‌علیه آن را بر مدعّی باز می‌گرداند که سوگند یاد کند که حقّش آن‌گونه که گفته ثابت است تا مدّعی علیه به او بدهد آنچه را که بر آن سوگند خورده است، فرمود: «این حقّ اوست و اگر مدّعی از سوگند امتناع ورزد، حقّی ندارد.

و اگر حقّ بر مرد با بیّنه ثابت شود ـ در حالی که او منکر است و او بخواهد که مدّعی سوگند بخورد ـ این حقّ که برای مدّعی است از مدعّیٰ‌علیه ساقط نمی‌شود. این برای اوست؛ چون حقوق گاهی ساقط می‌شود به گونه‌ای که آن کس که حقّ بر گردن اوست، نمی‌فهمد و هر کس که آنچه بر او واجب است نشناسد، حاکم باید او را از آنچه بر او واجب است، آگاه سازد. پس اگر سوگند را درخواست کرد، این حقّ برای اوست و اگر مرد ادّعایی کند و آن شخص انکار نماید و او را سوگند دهد و او برایش سوگند بخورد سپس مدّعی برای ادّعای خود بیّنه بیاورد، بیّنه‌اش پذیرفته می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزده از باب ششم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «بر گرداندن سوگند به مدّعی با این‌که بیّنه دارد؛ چرا که این نابینایی را از بین می‌برد و در قضاوت استوارتر است.»

و در روایات باب هجده، چیزی است که می‌توان همین مفاد را از آن بهره گرفت؛ مراجعه کنید.

باب ۲۲
حقّ سوگند دادن منکر توسط مدّعی

۱۵۰ (۱) محمّد بن مسلم از امام صادق یا امام محمّد باقر ﷺ دربارهٔ این‌که مرد ادّعا می‌کند ولی بیّنه ندارد، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: او را سوگند می‌دهد پس اگر منکر، سوگند را به صاحب حقّ برگرداند و او سوگند نخورد، حقّی برای او نیست.»

۱۵۱ (۲) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که حقّی علیه او ادّعا می‌شود و صاحب حقّ بیّنه ندارد، فرمود: «صاحب حقّ، مدّعیٰ‌علیه را سوگند می‌دهد. اگر او از این که سوگند بخورد امتناع کند و به صاحب حقّ بگوید که من سوگند را بر تو باز می‌گردانم، بر صاحب حقّ واجب است که سوگند بخورد و مالش را بگیرد.»

١٥٢ ٢٥٣٩٨ (٣) **كافى** ٤١٦/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ٢٣٠/٦: أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن عبيد بن زرارة عن أبى عبداللهؑ فى الرّجل يُدَّعى عليه الحقّ ولا بيّنة للمدّعى قال يستحلف أو يردّ اليمين على صاحب الحقّ فان لم يفعل فلا حقّ له.

١٥٣ ٢٥٣٩٩ (٤) **كافى** ٤١٧/٧: **تهذيب** ٢٣٠/٦: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن هشام (بن سالم ـ كا) عن أبى عبداللهؑ قال تردّ اليمين على المدّعى.

١٥٤ ٢٥٤٠٠ (٥) **كافى** ٤١٦/٧: **تهذيب** ٢٣١/٦: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عمّن رواه قال استخراج[1] الحقوق بأربعة وجوه بشهادة[2] رجلين عدلين فان لم يكن[3] رجلين (عدلين ـ كا) فرجل وامرأتان فان لم تكن امرأتان فرجل ويمين المدّعى فان لم يكن شاهد فاليمين على المدّعى عليه فان لم يحلف (و ـ كا) ردّ اليمين على المدّعى فهى واجبة[4] عليه ان يحلف ويأخذ حقّه فان أبىٰ ان يحلف فلا شىء له.

١٥٥ ٢٥٤٠١ (٦) **فقيه** ٣٧/٣: روى أبان عن جميل عن أبى عبداللهؑ قال إذا أقام المدّعى البيّنة فليس عليه يمين وإن لم يقم البيّنة فردّ عليه الّذى ادُّعى عليه اليمين فأبىٰ فلا حقّ له.

١٥٦ ٢٥٤٠٢ (٧) **فقه الرّضا**ؑ ٢٦٠: فان ردّ المدّعىٰ عليه اليمين على المدّعى إذا لم يكن للمدّعى شاهدان فلم يحلف فلا حقّ له. **المقنع** ١٣٢: مثله.

وتقدّم فى أحاديث باب (١٨) أنّ البيّنة على المدّعى واليمين على المدّعىٰ عليه **وباب** (٢١) انّ المدّعى إذا أقام البيّنة فلا يمين عليه **وباب** (٢٣) ثبوت الحقّ على المنكر إذا لم يحلف ما يدلّ على ذلك. **وفى** رواية الدّعائم (٤) من الباب المتقدّم قوله انّه قال فى الرّجل يدّعى الحقّ ولا بيّنة له فيقضى باليمين على المدّعىٰ عليه فيردّ المدّعىٰ عليه اليمين على المدّعى انّ حقّه لحقّ كما ذكر على ان يعطيه ما حلف عليه قال ذلك له فان أبىٰ المدّعى من اليمين فلا حقّ له الخبر.

---

١. استخرج ـ خ يب. ٢. شهادة ـ يب. ٣. لم يكونا ـ يب.
٤. فهو واجب ـ كا.

۱۵۲ (۳) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که حقّی علیه او ادّعا می‌شود و بیّنه‌ای برای مدّعی نیست، فرمود: «مدّعی علیه را سوگند می‌دهند یا این که سوگند را بر صاحب حقّ برمی‌گرداند و اگر صاحب حقّ سوگند نخورد، حقّی برای او نیست.»

۱۵۳ (۴) امام صادق ﷺ فرمود: «سوگند بر مدّعی برگردانده می‌شود.»

۱۵۴ (۵) یونس از کسی روایت کرده است که فرمود: «احقاق حقوق چهار گونه است: شهادت دو مرد عادل و اگر دو نفر عادل نباشد، پس یک مرد و دو زن و اگر دو زن هم نبود، یک مرد و سوگند مدّعی و اگر شاهدی نبود، پس سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است پس اگر سوگند نخورد و سوگند را بر مدّعی بازگرداند، بنابراین بر او واجب است که سوگند بخورد و حقّش را بگیرد و اگر امتناع کند از این که سوگند بخورد، پس چیزی بر تو نیست.»

۱۵۵ (۶) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مدّعی اقامهٔ بیّنه کند، دیگر سوگند بر او نیست و اگر بیّنه اقامه نکند و آن کس که علیه او ادّعا شده [= مدّعیٰ‌علیه] سوگند را به او بازگرداند و او از سوگند امتناع ورزد، دیگر حقّی برای او نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۵۶ (۷) اگر مدّعیٰ‌علیه سوگند را بر مدّعی برگرداند و مدّعی دو شاهد نداشته باشد و سوگند هم نخورد، حقّی برای او نیست.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجده و باب بیست و یک و باب بیست و سه، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد و در روایت چهارم از باب پیشین، این گفته که: «او دربارهٔ مردی که ادّعای حقّ دارد و بیّنه‌ای ندارد و حکم شود که مدّعیٰ‌علیه سوگند بخورد و مدّعیٰ‌علیه سوگند را بر مدّعی ردّ کند که [این‌گونه سوگند بخورد]، حقّ او ثابت است آن‌گونه که گفته است تا آنچه را که بر آن سوگند خورده به او بدهد. حضرت فرمود: این حقّ اوست و اگر مدّعی از سوگند امتناع ورزد، حقّی برای او نیست...»

(۲۳)

باب ثبوت الحقّ على المنكر إذا لم‌يحلف ولم‌يردّ وعدم ثبوت الدّعوى على الميّت الّا ببيّنة ويمين على بقاء الحقّ

۱۵۷ ۲۵۲۰۲ (۱) **كافى ۷/۴۱۵:** محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى بن عبيد **تهذيب ۶/۲۲۹:** أحمد بن محمد بن عيسى بن عبيد عن ياسين الضّرير قال حدّثنى عبدالرّحمن ابن أبى عبداللّه قال قلت للشّيخ عليه السلام خبّرنى عن الرّجل يدّعى قِبَلَ الرّجل الحقّ فلا يكون له بيّنة[1] بماله قال فيمين المدّعىٰ عليه فإن حلف فلا حقّ له وان لم يحلف فعليه وان كان المطلوب بالحقّ قد مات فأقيمت عليه البيّنة فعلى المدّعى اليمين باللّه الّذى لا اله الّا هو لقد[2] مات فلان وانّ حقّه لعليه فان حلف والّا فلا حقّ له لانّا لا ندرى لعلّه قد أوفاه[3] ببيّنة لا نعلم موضعها[4] أو بغير بيّنةٍ قبل الموت فمن ثَمَّ صارت عليه اليمين مع البيّنة فان[5] ادّعى بلا بيّنة[6] فلا حقّ له لأنّ المدّعىٰ عليه ليس بحىّ ولو كان حيّاً لأُلزم اليمين أو الحقّ او يردّ اليمين عليه فمن ثَمَّ لم يثبت له[7] الحقّ[8].

فقيه ۳/۳۸: روى عن ياسين الضّرير عن عبدالرّحمن ابن أبى عبداللّه قال قلت للشّيخ يعنى موسى بن جعفر عليه السلام أخبرنى عن الرّجل يدّعى قِبَلَ الرّجل الحقّ فلا تكون له بيّنة بماله قال فيمين المدّعىٰ عليه فان حلف فلا حقّ له وإن ردّ اليمين على المدّعى فلم يحلف فلا حقّ له وإن كان المطلوب بالحقّ (وذكر مثله).

وتقدّم فى رواية سليمان بن حفص (۲) من باب (۱۳) انّه اذا مات الرّاهن وعليه ديون أكثر من تركته قُسِمَ الرّهن من أبواب الرّهن ج ۲۳ قوله عليه السلام ومتى أقرّ بما عنده أخذ به وطولب بالبيّنة على دعواه وأوفىَ حقّه بعد اليمين ومتى لم يقم البيّنة والورثة ينكرون فله عليهم يمين علمٍ يحلفون باللّه ما يعلمون أنّ له على ميّتهم حقّاً. وفى رواية المقنع وفقه الرّضا عليه السلام (۴) من باب (۱۸) انّ البيّنة على المدّعى قوله عليه السلام واليمين على المدّعىٰ عليه فان نكل عن اليمين لزمه الحقّ.

---

۱. البيّنة ـ يب.
۲. قد ـ يب.
۳. وفّاهُ ـ يب.
۴. موضعهم ـ فقيه.
۵. وإن ـ فقيه.
۶. ولا بيّنة له ـ يب.
۷. عليه ـ يب.
۸. حقّ ـ يب ـ فقيه.

باب ۲۳

ثبوت حقّ علیه منکر و میّت

(۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «به شیخ ﷺ [منظور امام ﷺ است] گفتم: دربارهٔ مردی که ۱۵۷
ادّعا دارد که از مردی حقّی را طلب دارد و بیّنه‌ای برای خود ندارد، به من خبر دهید.

حضرت فرمود: مدّعیٰ‌علیه سوگند بخورد. اگر سوگند خورد، مدّعی حقی ندارد. ولی اگر سوگند نخورد، بر او حقّ ثابت است و اگر کسی که از او حقّ طلب می‌شود مرده و بیّنه بر او اقامه شده است، مدّعی باید به خدایی که جز او خدایی نیست، سوگند یاد کند که فلانی مرده در حالی که حقّ من بر او ثابت است، اگر سوگند خورد [حقّش ثابت می‌شود]. وگرنه حقّی برای او نیست؛ چون ما نمی‌دانیم، شاید حقّ او را با بیّنه‌ای داده که ما جای بیّنه را نمی‌دانیم یا بدون بیّنه پیش از مرگ داده و به همین جهت مدّعی باید علاوه بر بیّنه، سوگند هم بخورد. پس اگر ادّعا کند و بیّنه‌ای نداشته باشد، حقّی برای او نیست؛ چون مدّعیٰ‌علیه زنده نیست و اگر زنده بود، ملزم به سوگند می‌شد یا ملزم به‌حق یا این‌که سوگند را به مدّعی برمی‌گرداند، به همین جهت حقّ مدّعی ثابت نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب سیزدهم از ابواب رهن، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هر زمان که به چیزی که نزد اوست اقرار کند، بدان اخذ می‌گردد و از او مطالبهٔ بیّنه بر دعوی‌اش می‌شود و پس از سوگند، حقّ او به طور کامل داده می‌شود و هر زمان که بیّنه نیاورد و وارثان انکار کنند، برای مدّعیٰ، علیه وارثان سوگند به علم آنان است، مبنی بر این که آنان باید به خدا سوگند بخورند که نمی‌دانند که وی بر مردهٔ آنان حقّی داشته است.»

و در روایت چهارم از باب هجدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است. پس اگر از خوردن سوگند خودداری کند، حقّ بر او ثابت می‌گردد.»

(۲۴)

باب أنّ من رضی باليمين فحلف له فلا دعوى له بعد اليمين وان كانت له بيّنة

۱۵۸ ۲۵۴۰۴ (۱) **كافی ٤١٧/٧: تهذيب ٢٣١/٦**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن عليّ بن عقبة عن موسى بن أكيل النّميری عن **فقيه ٣٧/٣**: (عبداللّه ـ فقيه) ابن أبی يعفور عن أبی عبداللّه عليه السلام قال إذا رضى صاحب الحقّ بيمين المنكر لحقّه فاستحلفه فحلف أن لا حقّ له قِبَلَه ذهبت[۱] اليمين بحقّ المدّعی فلا دعوى[۲] له قلت (له ـ كا ـ يب) وإن كانت عليه[۳] بيّنة عادلة؟ قال نعم وإن أقام بعد ما استحلفه باللّه خمسين قَسامَة ما كان له (حقّ ـ فقيه) وكانت[۴] اليمين قد أبطلت كلّ ما ادّعاه قِبَله ممّا قد استحلفه عليه.

۱۵۹ ۲۵۴۰۵ (۲) **فقيه ٣٧/٣**: قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله من حلف لكم باللّه على حقّ فصدّقوه ومن سألكم باللّه فأعطوه ذهبت اليمين بدعوى المدّعی ولا دعوى له.

۱۶۰ ۲۵۴۰۶ (۳) **تهذيب ٢٨٣/٨**: محمّد بن يعقوب عن **كافی ٤٣٨/٧**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن منصور بن يونس عن أبی حمزة الثّمالی عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا تحلفوا إلّا باللّه ومن حلف باللّه فليصدق ومن حلف له باللّه فليرضَ ومن حلف له باللّه فلم يرض فليس من اللّه عزّوجلّ (فی شیء ـ يب). وتقدّم أيضاً عن **الكافی ٤٣٨/٧** ونوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ٥٠: في باب (۳) ماورد فی أنّ من حلف باللّه تعالى فليصدق من أبواب الأيمان ج ٢٤.

۱۶۱ ۲۵۴۰۷ (۴) **كافی ٤٣٠/٧: تهذيب ٢٨٩/٦**: محمد بن يحيى عن محمد ابن أحمد عن أبی عبداللّه الجامورانی عن الحسن بن عليّ ابن أبی حمزة عن عبداللّه بن وضّاح قال كانت بينی و بين رجل من اليهود معاملة فخاننی بألف درهم فقدّمته الى الوالی فأحلفته فحلف وقد علمت انّه حلف يميناً فاجرة فوقع له بعد ذلك عندی أرباح ودراهم كثيرة فاردت أن أقْتصَّ[۵]

---

١. ذهب ـ يب. ٢. فلا حقّ ـ يب. ٣. له ـ فقيه.
٤. فإنّ اليمين ـ فقيه. ٥. أقبض ـ يب ـ اقتصّ من فلان: أخذ منه القصاص.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۴

حکم دعوی پس از سوگند

۱۵۸ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر صاحب حقّ به سوگند کسی که حقّش را منکر است راضی شود و او را سوگند دهد و او سوگند بخورد که حقّی برای مدّعی بر او نیست، این سوگند، حقّ مدّعی را از بین می‌برد؛ بنابراین دیگر ادّعایی ندارد. به امام گفتم: گرچه علیه او بیّنهٔ عادل باشد؟ حضرت فرمود: آری، گرچه پس از آن که او را به خدا سوگند داده است، پنجاه قسامه اقامه کند، حقّی برای او نیست و سوگند هر ادّعایی را که بر آن شخص دارد و آن شخص را بر آن سوگند داده است، باطل می‌سازد.»

۱۵۹ (۲) رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس که برای شما بر حقّی به خدا سوگند خورد، او را تصدیق کنید و هر کس که از شما چیزی خواست و به خدا سوگندتان داد به او بدهید. سوگند، ادّعای مدّعی را از بین می‌برد و ادّعایی دیگر برای او نیست.»

۱۶۰ (۳) امام سجاد ﷺ بیان داشت: «جز به خدا سوگند مخورید و هر کس که به خدا سوگند خورد، تصدیق می‌شود و هر کس که برایش به خدا سوگند خورند، بپذیرد و هر کس که برایش به خدا سوگند خورند و نپذیرد، ارزشی نزد خداوند ﷻ ندارد.»

۱۶۱ (۴) عبدالله‌بن وضّاح گوید: «میان من و مردی از یهود، معامله‌ای بود. او هزار درهم به من خیانت کرد. او را نزد والی بردم. سوگندش دادم، سوگند خورد ولی من می‌دانستم که او سوگند دروغ خورده است. پس از آن ماجرا، برای او نزد من سودها و درهم‌های بسیار قرار گرفت. من خواستم که هزار درهمی را که نزد او داشتم و بر آنها سوگند خورد، تقاص کنم. به امام ابوالحسن ﷺ نامه نوشتم و به ایشان گفتم که: من آن یهودی را سوگند دادم. او سوگند خورد ولی الان از او مالی در نزد من است. اگر شما به من دستور دهید که از او هزار درهمی را که بر آن سوگند خورده بردارم، چنین خواهم کرد.

الألف درهم الّتى كانت لى عنده وحلف[١] عليها فكتبت الى أبى الحسنعليه السلام وأخبرته[٢] أنّى قد أحلفته[٣] فحلف وقد وقع له عندى مالٌ فان أمرتنى ان آخذ منه الألف درهم الّتى حلف عليها فعلت فكتبعليه السلام لا تأخذ منها شيئاً ان كان (قد ـ كا) ظلمك فلا تظلمه ولو لا انّك رضيت بيمينه فحلّفته لأمرتك أن تأخذ (ها ـ كا) من تحت يدك ولكنّك رضيت بيمينه فقد مضت اليمين بما فيها فلم آخذ منه شيئاً وانتهيت الى كتاب أبى الحسنعليه السلام.

١٦٢ ٢٥٢٠٨ (٥) **كافى** ٤١٨/٧ : **تهذيب** ٢٣١/٦ : علىّ بن ابراهيم عن أبيه (كا ـ ومحمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً) عن (محمد ـ يب) ابن أبى عمير عن **فقيه** ١١٣/٣ : ابراهيم بن عبدالحميد عن خضر (بن عمرو ـ فقيه) النّخعي عن أبى عبداللّهعليه السلام فى الرّجل يكون له على الرّجل المال[٤] فيجحده[٥] قال ان استحلفه فليس له أن يأخذ (منه يب ـ فقيه) (بعد اليمين ـ فقيه) شيئاً (وان حبسه فليس له أن يأخذ منه شيئاً ـ فقيه) وان تركه ولم يستحلفهُ فهو على حقّه.

وتقدّم فى رواية علىّ بن ابراهيم (١) من باب (١٥) حكم ما لو ارتاب ولىّ الميّت بالشاهدين الذّمّيّين من أبواب الوصيّة ج ٢٤ قوله فأوجب رسول اللّهصلى الله عليه وآله عليهما (أى على الذّمّيّين) اليمين فحلفا فخلّا عنهما ثمّ ظهرت تلك الآنية والقلادة عليهما فجاء أولياء تميم الى رسول اللّهصلى الله عليه وآله فقالوا يا رسول اللّه قد ظهر على ابن بيدى وابن أبى مارية ما ادّعيناه عليهما (الى أن قال) فأمر رسول اللّهصلى الله عليه وآله أولياء تميم الدّارى ان يحلفوا باللّه على ما أمرهم به فحلفوا فأخذ رسول اللّهصلى الله عليه وآله القلادة والآنية من ابن بيدى وابن أبى مارية وردّهما الى أولياء تميم الدّارى. وفى باب (٣) ماورد فى أنّ من حلف باللّه فليصدق من أبواب الأيمان ج ٢٤ ما يناسب الباب وفى أحاديث باب (٤١) انّ من كان له على غيره مال فأنكره فاستحلفه لم يجز له الاقتصاص من ماله بعد اليمين ما يدلّ على ذلك فراجع. وفى رواية الدعائم (٤) من باب (٢١) أنّ المدّعي إذا أقام البيّنة فلا يمين عليه معها من أبواب القضاء قولهعليه السلام وإذا إدّعى الرجل بدعوى فأنكره واستحلفه فحلف له ثمّ جاء ببيّنةٍ علىٰ دعواه سمعت بيّنتهُ. وفى الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك فلاحظه.

---

١. أحلف ـ يب. ٢. فأخبرته ـ يب. ٣. حلّفته ـ يب.
٤. مال ـ فقيه. ٥. فيجحد ـ فقيه.

حضرت مرقوم فرمود: از او چیزی مگیر. اگر او به تو ستم کرده، تو به او ستم مکن و اگر نبود که تو خود سوگند او را پذیرفتی و او را سوگند دادی، من به تو دستور می‌دادم که تو آن‌ها را از آنچه نزد خودت هست، برداری. ولی تو به سوگند او تن دادی و سوگند، آنچه در آن است، از بین می‌برد. من هم از او چیزی برنگرفتم و به نوشته امام ابوالحسن ﷺ تن دادم.»

(۵) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که برای او مالی بر مردی می‌باشد و آن مرد آن مال را انکار می‌کند، فرمود: «اگر او را سوگند بدهد ـ پس از سوگند خوردن او ـ حقّ ندارد که چیزی از او بگیرد و اگر او را رها سازد و سوگندش ندهد، او بر حقّ خود خواهد بود.» ۱۶۲

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پانزدهم از ابواب وصیّت، این گفته که: «رسول خدا بر آن دو نفر ذمی سوگند را الزام کرد. آن دو، سوگند خوردند. رسول خدا آنان را آزاد کرد. سپس آن ظرف و گردنبند پیدا شد. اولیای تمیم نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، در دست ابن بیدی و ابن ابی ماریه همان که ما علیه آنان ادّعا داشتیم، آشکار گشت. [تا آن که گوید]: رسول خدا ﷺ به اولیای «تمیم‌داری» دستور داد که به خدا سوگند یاد کنند بر آنچه آن شخص آنان را به آن دستور داده است. آنان سوگند خوردند و رسول خدا ﷺ گردنبند و ظرف را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و آن دو را به اولیای «تمیم داری» باز گرداند.»

و در باب سوم از ابواب سوگندها، مناسب این باب.

و در روایات باب چهل و یکم، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب بیست و یکم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر مردی ادّعایی کند و آن شخص انکار کند و او را سوگند دهد و برایش سوگند بخورد سپس بیّنه بر ادّعای خویش بیاورد، بیّنهٔ او پذیرفته است.»

و در باب پیشین، چیزی که بر این دلالت دارد؛ آن را ملاحظه کنید.

(٢٥)

باب أنّه لايمين على المنكر في الحدود

١٦٣ ٢٥٤٠٩ (١) تهذيب ٦/٣١٤: محمد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام أنّ رجلاً استعدى عليّاً عليه السلام على رجل فقال إنّه افترى عليّ فقال عليّ عليه السلام للرّجل أفعلت ما فعلت؟ فقال لا ثمّ قال عليّ عليه السلام للمستعدى ألك بيّنة؟ قال فقال مالى بيّنة فأحلفه لى قال عليّ عليه السلام ما عليه يمين.

١٦٤ ٢٥٤١٠ (٢) كافى ٧/٢٥٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن بعض أصحابنا عن أبى عبدالله عليه السلام قال أتىٰ رجل أمير المؤمنين عليه السلام برجل فقال هذا قذفنى ولم تكن له بيّنة فقال يا أمير المؤمنين استحلفه فقال عليه السلام لا يمين فى حدّ و لا قصاص فى عظم تهذيب ١٠/٧٩: أحمد بن محمّد عن محمّد بن أبى عمير عن بعض أصحابنا عن أبى عبدالله عليه السلام قال جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام برجل وقال يا أمير المؤمنين هذا قذفنى فقال له ألك بيّنة فقال لا ولكن استحلفه فقال أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر مثله).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٦٥ ٢٥٤١١ (٣) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٤٣: أبى قال قال أبو عبدالله عليه السلام ادّعى رجل على رجل بحضرة أمير المؤمنين عليه السلام أنّه افترى عليه ولم يكن له بيّنة فقال يا أمير المؤمنين حلّفه فقال أمير المؤمنين عليه السلام لا يمين فى حدّ ولا قصاص فى عظم.

١٦٦ ٢٥٤١٢ (٤) دعائم الإسلام ٢/٤٦٦: وعن عليّ عليه السلام انّ رجلاً ادّعى على رجل عنده أنّه قذفه ولم يجئ ببيّنة وقال استحلفه لى يا أمير المؤمنين فقال لا يمين فى حدّ.

١٦٧ ٢٥٤١٣ (٥) الجعفريّات ١٣٦: باسناده عن عليّ عليه السلام قال لا يستحلف صاحب الحدّ إذا اتّهم.

١٦٨ ٢٥٤١٤ (٦) دعائم الإسلام ٢/٤٦٦: روّينا عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهى عن الأيمان فى الحدود.

١٦٩ ٢٥٤١٥ (٧) الجعفريّات ١٣٦: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام أتاه رجل برجل فقال يا أمير المؤمنين انّ هذا افترى عليّ فقال عليّ عليه السلام ألك بيّنة فقال لا قال فحلّفه.

ويأتى فى مرسلة فقيه (١) من باب (٢٤) انّ الحدود تدرء بالشبهات من أبواب الأحكام العامّة للحدود قوله عليه السلام ولا يمين فى حدّ. وفى رواية غياث (١٢) من باب (١٧) كيفيّة الجلد فى الزّنا من أبواب حدّ الزّنا قوله عليه السلام لا يستحلف صاحب الحدّ.

باب ۲۵
عدم سوگند بر منکر در حدود

۱۶۳ (۱) امام صادق ﷺ از پدرشان ﷺ روایت کرده‌اند که: «مردی علیه مردی نزد امیرالمؤمنین ﷺ شکایت کرد و گفت: او بر من افترا بسته است. امیرالمؤمنین ﷺ به آن مرد فرمود: آیا انجام داده‌ای آنچه را که انجام داده‌ای؟

او گفت: نه. پس از آن حضرت به شاکی گفت: آیا تو بیّنه‌ای داری؟ او گفت: من بیّنه‌ای ندارم، او را برایم سوگند دهید. حضرت فرمود: بر او سوگند نیست.»

۱۶۴ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آورد و فرمود: این فرد مرا قذف [= متهم به گناه مثل زنا] کرده ولی بیّنه‌ای نداشته است. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او را سوگند ده. حضرت فرمود: سوگند در حدّ و قصاص در استخوان نیست.»

۱۶۵ (۳) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی علیه مردی در حضور امیرالمؤمنین ﷺ ادّعا کرد که بر او افترا بسته است و شاهد هم نداشت. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او را سوگند ده. حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: در حدّ سوگند نیست و در استخوان هم قصاص نیست.»

۱۶۶ (۴) از امیرالمؤمنین روایت شده است که: «مردی نزد حضرت علیه مردی ادّعا کرد که آن فرد او را قذف کرده است ولی بیّنه‌ای نداشت و گفت: ای امیرالمؤمنین، او را برای من سوگند دهید. حضرت فرمود: در حدّ سوگند نیست.»

۱۶۷ (۵) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «صاحب حدّ وقتی که به او اتهامی زده می‌شود، سوگند داده نمی‌شود.»

۱۶۸ (۶) از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: «حضرت از سوگندها در حدود، نهی فرمود.»

۱۶۹ (۷) مردی، مردی را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آورد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، این شخص بر من افترا زده است. حضرت علی ﷺ فرمود: آیا بیّنه (دو شاهد) داری؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس او را سوگند بده.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که: «در حدّ، سوگند نیست.»

و در روایت دوازده از باب هفده از ابواب زنا، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «صاحب حدّ، سوگند داده نمی‌شود.»

(۲۶)

باب ماورد فی أنّه لا يُحْلَف أحد عند قبر رسول اللّه ﷺ على أقلّ ممّا يجب فيه القطع ويستحلف النّصارىٰ واليهود فى البِيَع والكنائس والمجوس فى بيوت النّيران تشديداً عليهم

۱۷۰ ۲۵۲۱۶ (۱) تهذيب ۳۱۰/۶: محمد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن نوح بن شعيب عن حريز أو عمّن رواه عن حريز عن محمد بن مسلم و زرارة عنهما عليهما السلام جميعاً قالا لا يحلف أحد عند قبر رسول اللّه ﷺ على أقلّ ممّا يجب فيه القطع.

وتقدّم فى رواية أبى البختريّ (۸) من باب (۹) حكم استحلاف الكفّار بغير اللّه من أبواب الأيمان ج ۲۴ قوله عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يستحلف اليهود والنّصارى بكنايسهم[۱] ويستحلف المجوس ببيوت نيرانهم[۲]. وفى رواية ابن علوان (۱۳) قوله كان عليّ عليه السلام يستحلف النّصارى واليهود فى بِيَعهم وكنائسهم والمجوس فى بيوت نيرانهم ويقول شدّدوا عليهم احتياطاً للمسلمين.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۷)

باب أنّه لايجوز الحلف الّا باللّه وأسمائه الخاصّة

وتقدّم فى أحاديث باب (۷) أنّ اليمين لا تنعقد بغير اللّه وأسمائه الخاصّة من أبواب الأيمان ج ۲۴ ما يدلّ على ذلك فراجع. وفى رواية أبى حمزة (۳) من باب (۲۴) انّ من رضى باليمين فحلف له فلادعوى له بعد اليمين من أبواب القضاء ج ۳۰ قوله عليه السلام لا تحلفوا الّا باللّه. الخبر.

(۲۸)

باب كيفيّة إحلاف الأخرس اذا أنكر ولا بيّنة والحكم بالنكول وجواز تغليظ اليمين

۱۷۱ ۲۵۲۱۷ (۱) فقيه ۶۵/۳: روى عليّ بن عبداللّه الورّاق رحمه الله عن سعد بن عبداللّه عن تهذيب ۳۱۹/۶ ـ أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد ابن أبى عمير عن حمّاد عن محمد بن مسلم

---

۱. بكنابهم ـ خ. ۲. نارهم ـ خ.

باب ۲۶
عدم سوگند نزد قبر رسول خدا ﷺ
و سوگند نصارا و یهود در کلیساها و کنیسه‌ها و...

(۱) محمد بن مسلم و زراره، هر دو از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که: «این دو امام فرمودند: کسی را نزد قبر پیامبر ﷺ بر کمتر از چیزی که در آن قطع واجب باشد، سوگند نمی‌دهند.» ۱۷۰

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب نهم از ابواب سوگندها، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته یهودیان و مسیحیان را در کنیسه‌های‌شان (معبدهای‌شان) و مجوس را در آتشکده‌های‌شان سوگند می‌داد.»

و در روایت سیزدهم، این گفته که: «پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام مسیحیان و یهودیان را در بِیَع [کلیساها] و کنیسه‌های‌شان سوگند می‌داد و مجوس را در آتشکده‌های‌شان و می‌فرمود: بر آنان به خاطر نگاهداشت بر مسلمانان، سخت بگیرید.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۷
عدم جواز سوگند به غیر نام خدا

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم از ابواب سوگندها، چیزی که بر آن دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت سوّم از باب بیست و چهارم از ابواب قضاء، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که: «سوگند نخورید جز به خدا...»

باب ۲۸
چگونگی سوگند لال

(۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ لال پرسیدم که: اگر دِینی علیه او ادّعا شد و او انکار کرد و مدّعی هم بیّنه نداشت، چگونه سوگند داده می‌شود؟ ۱۷۱

قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الأخرس كيف يحلف إذا أُدّعى عليه دَيْنٌ (فأنكره ـ فقيه) ولم يكن للمدّعى بيّنة؟ فقال انّ أميرالمؤمنين عليه السلام أتى بأخرس وأُدّعىَ[1] عليه ديْنٌ فأنكر[2] ولم يكن للمدّعى (عليه ـ فقيه) بيّنة فقال أميرالمؤمنين عليه السلام الحمد للّه الّذى لم يخرجنى من الدّنيا حتّى بيّنت للأمّة جميع ما يحتاج إليه ثمّ قال ائتوني بمصحفٍ فأتى به فقال للأخرس ما هذا فرفع رأسه الى السماء وأشار انّه كتاب اللّه عزّوجلّ ثمّ قال ائتوني بوليّه فأتوه[3] بأخ له فأقعده الى جنبه ثمّ قال يا قنبر عليَّ بدواة وصحيفةٍ[4] فأتاهُ بهما ثمّ قال لأخ الأخرس قل لأخيك هذا بينك وبينه (أنّه عَلِيٌّ ـ فقيه) فتقدّم اليه بذلك ثمّ كتب أميرالمؤمنين عليه السلام واللّه الّذى لا إله إلا هو عالم الغيب والشّهادة الرّحمٰن الرّحيم الطّالب الغالب الضّارّ النّافع المهلك المدرك الذى يعلم السّرّ والعلانية انّ فلان بن فلان المدّعى ليس له قِبَل فلان بن فلان أعنى الأخرس حقٌّ ولا طلبةٌ بوجهٍ من الوجوه ولا سبب من الأسباب ثمّ غسله وأمر الأخرس أن يشربه فامتنع فألزمه الدّين.

مستدرك ۴۰۵/۱۷: الشّيخ الطّوسى فى النّهاية روى ابن أبى عمير عن حمّاد عن محمد بن مسلم قال سئلت أبا عبدالله عليه السلام عن الأخرس كيف يحلف إذا أُدّعِيَ عليه دَيْنٌ فأنكر ولم يكن للمدّعى بيّنة فقال انّ أميرالمؤمنين عليه السلام أتى بأخرس وادّعى عليه دين فأنكر ولم يكن للمدّعى بيّنة فقال أميرالمؤمنين عليه السلام الحمد للّه الّذى لم يخرجنى من الدّنيا حتّى بيّنت للأمّةِ جميع ما تحتاج اليه ثمّ قال ائتونى بمصحفٍ فأتى به فقال للأخرس ما هذا فرفع رأسه الى السّماء وأشار به [انّه] كتاب اللّه ثمّ قال ائتوني بوليّه فأتى بأخٍ له فأقعده الى جنبه ثمّ قال يا قنبر عليّ بدواة وكتف[5] فأتاه بهما ثمّ قال لأخ الأخرس قل لأخيك هذا بينك وبينه انّه عَلِيٌّ فتقدّم اليه بذلك.

ثمّ كتب أميرالمؤمنين عليه السلام واللّه الّذى لا اله الّا هو عالم الغيب والشّهادة الرّحمٰن الرّحيم الطّالب الغالب الضّارّ النّافع المهلك المدرك الّذى يعلم السّرّ والعلانية انّ فلان بن فلان

---

۱. فادّعى ـ فقيه. ۲. فأنكره ـ فقيه. ۳. فأتى ـ يب.

۴. صينية ـ فقيه.

۵. الكَتِف: عظم عريض يكون فى أصل كتف الحيوان يكتبون فيه لِقِلّة القراطيس.

حضرت فرمود: لالی را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند و دینی بر او ادّعا شده بود و او انکار داشت و مدّعی هم بیّنه‌ای نداشت. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ستایش ویژهٔ خداوندی است که مرا از دنیا نبرد تا آن که برای امت همهٔ آنچه بدان نیاز دارد، بیان کنم. سپس فرمود قرآنی را برایم بیاورید. آن گاه به فرد لال فرمود: این چیست؟ او سرش را به آسمان برداشت و اشاره کرد که آن کتاب خداوند ﷻ است. سپس حضرت فرمود: ولیّ او را نزد من بیاورید. پس برادر او را پیش حضرت آوردند. حضرت او را در کنارش نشاند. سپس فرمود: ای قنبر، یک دوات و کتاب برایم بیاور. این دو را برای حضرت آوردند. سپس حضرت به برادر فرد لال فرمود: به برادرت بگو که این بین تو و اوست. او این را به او گفت. سپس امیرالمؤمنین ﷺ مرقوم فرمود: به خداوندی که خدایی جز او نیست سوگند، هم او که آگاه از غیب و شهادت است، رحمان و رحیم است، طلب کننده، پیروز، زیان رسان و سود رسان است، هلاک کن و به دست آورنده است، هم او که نهان و آشکار را می‌داند که فلانی فرزند فلانی یعنی مدعی برای او در نزد فلانی فرزند فلانی یعنی فرد لال، هیچ حقّ و طلبی نیست به هیچ‌گونه و بی‌هیچ سبب. پس از آن، حضرت آن را [= مکتوب] بشست و به لال دستور داد که آن را بنوشد سپس آن مرد امتناع کرد و حضرت او را به دین مُلزَم نمود.»

مانند همین روایت در مستدرک آمده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و دوّم، مناسب آن.

[المدّعی] لیس له قِبَلَ فلان بن فلان أعنی الأخرس حقّ ولا طلبة بوجهٍ من الوجوه ولا سبب من الأسباب ثمّ غسله وامر الأخرس ان یشربه فامتنع فألزمه الدّین.

وتقدّم فی أحادیث باب (۲۲) انّ المدّعی إذا لم یکن له بیّنة فله استحلاف المنکر ما یناسب ذلک.

(۲۹)

باب أنّه یستحبّ للمدّعیٰ علیه تصدیق المدّعی مع احتمال الصّدق لا مع عدم احتماله

۱۷۲ ۴۵۲۱۸ (۱) **کافی ۸۶/۸**: محمدبن یحیی عن أحمد بن محمد عن البرقی عن محمد بن یحیی عن حمّاد بن عثمان قال بینا موسی بن عیسی فی داره الّتی فی المسعی یشرف علی المسعی إذ رأی أبا الحسن موسیٰ﴿ع﴾ مقبلاً من المروة علی بغلةٍ فأمر ابن هیاج رجلاً من همدان منقطعاً إلیه أن یتعلّق بلجامه ویدّعی البغلة فأتاه فتعلّق باللّجام وادّعی البغلة فثنّی أبوالحسن﴿ع﴾ رجله فنزل عنها وقال لغلمانه خذوا سرجها وادفعوها الیه فقال والسّرج أیضاً لی فقال أبوالحسن﴿ع﴾ کذبت عندنا البیّنة بانّه سرج محمد بن علیّ وامّا البغلة فانّا اشتریناها منذ قریب وأنت أعلم وما قلت[1].

(۳۰)

باب حکم تعارض البیّنتین وما ترجّح به إحداهما وما یحکم به عند فقد الترجیح

۱۷۳ ۴۵۲۱۹ (۱) **کافی ۴۱۸/۷: تهذیب ۲۳۴/۶: استبصار ۴۰/۳**: محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن صفوان عن شعیب عن أبی بصیر قال سألت أبا عبدالله﴿ع﴾ عن الرّجل یأتی

---

۱. لعلّه﴿ع﴾ سلّم البغلة مع علمه بکذب المدّعی إمّا صوناً لعرضه عن الترافع الی الوالی او دفعاً للیمین او تعلیماً لیتأسّیٰ به الناس فیما لم یعلموا کذب المدّعی احتیاطاً واستحباباً ـ مرآت. ولا یخفی ما فی نقل المرآت من الایراد لأنّه﴿ع﴾ قد فرض علم أبی الحسن﴿ع﴾ بکذب المدّعی فی مالکیّة البغلة مع انّه﴿ع﴾ أظهر کذبه فی خصوص السرج وأمّا فی خصوص مالکیّة البغلة قال﴿ع﴾ فانّا اشتریناها منذ قریب وأنت أعلم وما قلت ولیس هذا القول تکذیبه بل معناه إمکان صدقه وکذبه معاً (م ی).

باب ۲۹

استحباب تصدیق مدّعی توسط مدّعیٰ علیه

۱۷۲ (۱) حمّاد بن عثمان گوید: «در حالی که موسی‌بن عیسی در خانه‌ای که در مسعی داشت، مسعی [محل سعی صفا و مروه] را نگاه می‌کرد، دید که امام کاظم ﷺ از سمت کوه مروه سوار بر استری می‌آید. به ابن هیاج مردی از همدان که به او وابسته بود، دستور داد تا به استر حضرت بچسبد و ادّعا کند که استر از آن اوست. او نزد امام آمد و لجام استر را گرفت و ادّعا کرد که استر از آنِ اوست. حضرت پایش را خم کرد و از استر پایین آمد و به غلامان خویش فرمود: زینش را بردارید و استر را به او بدهید. او گفت: زین هم مال من است. حضرت فرمود: دروغ می‌گویی. ما بیّنه داریم که زین، زین محمد بن علی است ولی استر را به تازگی خریده‌ایم و تو خود بهتر می‌دانی، آنچه را می‌گویی.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۰

حکم تعارض دو بیّنه

۱۷۳ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که نزد قومی می‌آید و ادّعای خانه‌ای را دارد که در دست آنهاست و آن کس که خانه در دست اوست، بیّنه می‌آورد که خانه را از پدرش به ارث برده و او نمی‌داند که سابقهٔ خانه چیست؟ حضرت فرمود: هر کدام که بیشتر بیّنه دارد، سوگند داده می‌شود و خانه به او تحویل می‌گردد.»

القوم فيدّعى داراً فى أيديهم ويقيم الّذى فى يده[١] الدّار (البيّنة ـ كا) انّه ورثها عن أبيه (و ـ كا) لا يدرى كيف كان أمرها فقال أكثرهم بيّنة يستحلف ويدفع[٢] اليه وذكر انّ عليّاً عليه السلام أتاه قوم يختصمون فى بغلةٍ فقامت البيّنة لهؤلاء انّهم أنتجوها على مذودهم[٣] ولم يبيعوا ولم يـهبُوا وأقام هؤلاء البيّنة[٤] (انّهم أنتجوها[٥] على مذودهم لم يبيعوا ولم يهبوا ـ كا) فقضى بها لأكثرهم بيّنة واستحلفهم قال فسألته حينئذٍ فقلت أرأيت ان كان الّذى ادّعى الدّار فقال انّ أبا هـذا الّذى هو فيها أخذها بغير ثمن ولم يقم الّذى هو فيها بيّنة الّا أنّه ورثها عن أبيه قال إذا كان أمرها هكذا فهى للّذى ادّعاها وأقام البيّنة عليها. **فقيه ٣٨/٣**: روى شعيب عن أبى بصير عن أبى عبداللّه عليه السلام مثل ما فى كافى بتقديم وتأخير.

١٧٤ ٢٥٤٢٠ (٢) **تهذيب ٢٣٧/٦: استبصار ٤٢/٣**: أحمد بن محمد عن البرقى عـن عـبداللّـه بـن المغيرة عن السّكونىّ (عن أبيه ـ صا) عن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن علىّ عليه السلام انّه قضى فى رجلين ادّعيا بغلةً فأقام أحدهما شاهدين والآخر خمسة فقال لصاحب الخمسة خمسة أسهم ولصاحب الشّاهدين سهمان.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كافى ٤٣٣/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام فى رجلين ادّعيا بغلةً فأقام أحدهما عـلى صـاحبه شـاهدين والآخر خمسة فقضى لصاحب الشّهود الخمسة خمسة أسهم ولصاحب الشّاهدين سهمين. **الجعفريّات ١٤٥**: باسناده عن جعفر بن محمد انّ عليّاً عليه السلام قضى فى رجلين ادّعيا بغلةً فأقام أحدهما شاهدين وأقام الآخر خمسة فقضى علىّ عليه السلام لصاحب الشّهود الخـمسة بـخمسة أسهم ولصاحب الشّاهدين بسهمين.

١٧٥ ٢٥٤٢١ (٣) **كافى ٤١٩/٧**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ٢٣٣/٦: استبصار ٣٨/٣**: محمد بـن احمد (بن يحيى ـ يب ـ صا) عن الخشّاب عن غياث ابن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن أبى عبداللّه عليه السلام انّ رجلين اختصما الى أميرالمؤمنين عليه السلام (فى دابّةٍ فى أيـديهما وأقـام كـلُّ

---

١. يديه ـ يب صا. ٢. تدفع ـ يب ـ صا.
٣. مذودها ـ صا ـ مذود كمنبر: معلف الدّابّة.
٤. وقامت لهؤلاء البيّنة بمثل ذلك ـ يب ـ صا.
٥. انتج القوم كان عندهم إبل وشاة حوامل ـ المنجد.

امام یادآور شد که: «قومی نزد امیرالمؤمنین علی ﷺ آمدند و دربارهٔ استری مخاصمه داشتند. بیّنه به نفع یک گروه شهادت داده که آنان این استر را در طویلهٔ خودشان به دنیا آورده و او را نفروخته و به کسی نبخشیده‌اند و گروه دیگر، بیّنه اقامه کرد که اینان این استر را در طویلهٔ خودشان به دنیا آورده و او را نفروخته و به کسی نبخشیده‌اند. آن حضرت حکم داد که استر از آنِ گروهی است که بیّنهٔ بیشتری دارد و آن گروه را سوگند داد.

ابوبصیر گوید: در این هنگام از امام صادق ﷺ پرسیدم و گفتم: نظر شما چیست اگر آن کس که ادّعای خانه را دارد بگوید پدر این فردی که هم‌اکنون در خانه است، خانه را بدون این که پولی بدهد گرفته و آن کس که در خانه است، بیّنه‌ای نیاورد جز این که خانه را از پدرش ارث برده است؟ حضرت فرمود: اگر جریان خانه این گونه باشد، این خانه برای کسی است که آن را ادّعا می‌کند و بیّنه بر ادّعایش آورده است.»

۱۷۴ (۲) امیرالمؤمنین ﷺ در خصوص دو نفر که ادّعای استری را داشتند و یکی از آن‌ها دو شاهد و دیگری پنج شاهد اقامه کرد، فرمود: «برای آن که پنج شاهد اقامه کرده، پنج سهم و برای آن که دو شاهد اقامه کرده، دو سهم است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷۵ (۳) اسحاق بن عمّار از امام صادق ﷺ روایت کرده است که: «دو نفر در خصوص چهارپایی که در دست‌شان بود و هر کدام از آنها بیّنه آوردند که این چهارپا نزد او به دنیا آمده است، نزد امیرالمؤمنین به مخاصمه آمدند. امیرالمؤمنین ﷺ هر دو را سوگند داد. یکی از آن دو، سوگند خورد و دیگری از این که سوگند بخورد، خودداری کرد. حضرت حکم داد که خانه برای آن کس است که سوگند خورده است.

به امام گفته شد: اگر خانه در دست هیچکدام از این دو نباشد و هر دو، اقامهٔ بیّنه کنند؟ حضرت فرمود: هر دو را سوگند دهید. هر کدام که سوگند خورد و دیگری نخورد، تو خانه را برای آن کس قرار ده که سوگند خورده و اگر هر دو سوگند خوردند، خانه را بین آن دو نصف نما.

واحدٍ منهما البيّنة انّها نتجت عنده فأحلفهما عليّ عليه السلام ـ كا) فحلف أحدهما وأبىٰ الآخر أن يحلف فقضى بها للحالف فقيل له فلو[1] لم تكن في يد واحد منهما وأقاما البيّنة؟ قال أحْلِفُهُما فأيّهما حلف ونكل الآخر جعلتها للحالف فان حلفا جميعاً جعلتها بينهما نصفين قيل فان كانت في يد أحدهما[2] وأقاما جميعاً البيّنة؟ قال أقضي بها للحالف الّذي في يده.

۱۷۶ ۲۵۴۲۲ (۴) كافي ۴۱۹/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۳۴/۶: استبصار ۳۹/۳: احمد بن محمد عن فقيه ۲۳/۳: ابن فضّال عن أبي جميلة عن سمّاك بن حرب عن (تميم ـ كا ـ يب ـ صا) بن طرفة انّ رجلين عرفا[3] بعيراً فأقام كلّ واحدٍ منهما بيّنةً فجعله أمير المؤمنين عليه السلام بينهما.

۱۷۷ ۲۵۴۲۳ (۵) كافي ۴۱۹/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۳۴/۶: استبصار ۳۹/۳: أحمد بن محمد عن محمد بن يحيى عن غياث بن ابراهيم عن أبي عبدالله عليه السلام انّ أمير المؤمنين عليه السلام اختصم اليه رجلان في دابّةٍ وكِلاهُما أقام[4] البيّنة انّه أنتجها فقضى بها لِلّذي (هي ـ كا ـ يب) في يده وقال لو لم تكن[5] في يده جعلتها بينهما نصفين.

۱۷۸ ۲۵۴۲۴ (۶) دعائم الإسلام ۵۲۲/۲: وعن عليّ عليه السلام انّه قضى في البيّنتين تختلفان في الشيء الواحد يدّعيه الرّجلان انّه يقرع بينهما فيه إذا عدلت بيّنة كلّ واحد منهما وليس في أيديهما فامّا ان كان في أيديهما فهو فيما بينهما نصفان بعد ان يُستحلفا فيحلفا أم ينكلا عن اليمين فان حلف أحدهما ونكل الآخر كان ذلك لمن حلف منهما وان كان في يدي أحدهما فانّما البيّنة فيه على المدّعي وقد تقدّم ذكر هذا انّ البيّنة على المدّعي واليمين على المدّعى عليه.

۱۷۹ ۲۵۴۲۵ (۷) تهذيب ۲۳۳/۶: استبصار ۳۹/۳: محمّد بن يعقوب عن كافي ۴۱۹/۷: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الوشّاء عن أبان عن عبدالرّحمن ابن أبي عبدالله فقيه ۵۳/۳: وروى عن موسى بن القاسم البجلي وعليّ بن الحكم عن عبدالرّحمن ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام[6] قال كان عليّ عليه السلام إذا أتاه رجلان (يختصمان ـ فقيه) (ببيّنة ـ يب ـ صا)

---

۱. لو ـ يب ـ صا. ۲. واحد منهما ـ يب ـ صا. ۳. ادّعيا ـ فقيه.
۴. اقاما ـ يب. ۵. لم يكن ـ صا. ۶. قال قال أبو عبدالله عليه السلام كان ـ فقيه.

سئوال شد: اگر خانه در دست یکی از این دو باشد و هر دو بیّنه اقامه کنند؟ حضرت فرمود: من حکم می‌دهم که خانه برای آن کس است که سوگند خورده و خانه در دست اوست.»

۱۷۶ (۴) تمیم بن طرفه گوید: «دو نفر شتری را شناختند (و در نسخهٔ من لا یحضره الفقیه آمده که: ادعیا یعنی ادّعا کردند که شتر مال آنهاست).

و هر کدام از آن دو بیّنه آوردند. امیرالمؤمنین ؑ شتر را میان آن دو قرار داد (یعنی نیمی را به این و نیمی را به آن داد).»

۱۷۷ (۵) غیاث بن ابراهیم از امام صادق ؑ روایت کرده است که: «دو نفر در خصوص چهارپایی نزد امیرالمؤمنین ؑ مخاصمه و هر دو اقامهٔ بیّنه کردند که چهارپا نزد او و به دنیا آمده است. حضرت حکم داد که چهارپا برای کسی است که در دست اوست و فرمود: اگر در دست او نبود، آن را میان دو نفر نصف می‌کردم (نیمی برای این و نیمی برای آن).»

۱۷۸ (۶) امیرالمؤمنین ؑ دربارهٔ دو بیّنه که در یک چیز که دو نفر آن را ادّعا می‌کنند اختلاف کنند، حکم داد که: «میان آن دو در خصوص آن چیز قرعه زده می‌شود؛ البته در صورتی که بیّنهٔ هر کدام از آن دو، عادل باشند و آن چیز در دست هیچ‌کدام نباشد. امّا اگر در دست هر دو باشد، آن چیز پس از آن که آن دو را سوگند دهند و هر دو سوگند بخورند یا از سوگند خوردن باز ایستند، میان‌شان دو نیم می‌شود. ولی اگر یکی سوگند بخورد و دیگری نخورد، آن چیز برای کسی است که از این دو، سوگند خورده است و اگر آن چیز در دست یکی از این دوست، تنها بیّنه در آن، بر کسی است که ادّعا می‌کند و قبل از این یاد کردیم که بیّنه بر مدّعی و سوگند بر مدّعیٰ‌علیه است.»

۱۷۹ (۷) امام صادق ؑ فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین ؑ اگر دو نفر همراه با شاهدانی که عدالت‌شان یکسان و تعدادشان یکسان بود نزد ایشان می‌آمدند، حضرت میان آنان قرعه می‌کشید که سوگند به کدامین یک از این دو می‌افتد. امام بیان داشت که امیرالمؤمنین ؑ فرمود: خداوندا، ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و زمین هفتگانه، هر کدام که حقّ برای اوست، به او حقّ را بده. سپس حقّ را برای آن کس قرار می‌داد که سوگند به او می‌افتاد؛ البته اگر سوگند می‌خورد.»

شهود[۱] عدلهم[۲] سواء وعددهم (سواء ـ يب ـ فقيه) أقرع بينهم[۳] على أيّهم[۴] تصير اليمين قال وكان يقول اللّهمّ ربّ السّموات السّبع (وربّ الأرضين السّبع ـ فقيه) أيّهم[۵] كان له الحقّ فأدّه اليه ثمّ يجعل الحقّ للّذى تصير عليه[۶] اليمين اذا حلف.

۱۸۰ ۲۵۴۲۶ (۸) **تهذيب** ۲۳۳/۶: **استبصار** ۳۹/۳: **محمّد بن يعقوب عن كافى** ۴۱۹/۷: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الوشّاء عن داود بن سرحان عن أبى عبداللّه عليه السلام فى شاهدين شهدا على أمر واحد وجاء آخران فشهدا على غيرالّذى شهدا (الاوّلان ـ يب ـ صا) واختلفوا قال يقرع بينهم فأيّهم[۷] قرع[۸] عليه اليمين فهو أولى بالقضاء. **فقيه** ۵۲/۳: وروى البزنطىّ عن داود بن سرحان عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجلين شهدا على رجل فى أمر وجاء آخران فشهدا على غير الّذى شهد عليه الأوليان قال يقرع بينهم فأيّهم قرع فعليه اليمين وهو أولى بالقضاء.

۱۸۱ ۲۵۴۲۷ (۹) **كافى** ۴۲۰/۷: **تهذيب** ۲۳۵/۶: **استبصار** ۴۱/۳: علىّ ابن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن داود ابن (أبى ـ كا ـ يب) يزيد العطّار عن بعض رجاله عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجل كانت له امرأة فجاء رجل بشهود (فشهدوا ـ يب صا) انّ هذه المرأة امرأة فلان وجاء آخرون فشهدوا انّها امرأة فلان فاعتدل الشّهود وعدّلوا قال يقرع بين الشّهود فمن خرج سهمه فهو المحقّ وهو أولى بها.

۱۸۲ ۲۵۴۲۸ (۱۰) **كافى** ۴۲۰/۷: **تهذيب** ۲۳۵/۶: **استبصار** ۴۱/۳: علىّ ابن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابنا عن مثنّى الحنّاط عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال قلت له رجل شهد له رجلان بانّ له عند رجل خمسين درهماً وجاء آخران فشهدا بانّ له عنده مائة درهم كلّهم شهدوا فى موقف قال أقرع بينهم ثمّ استحلف الّذين أصابهم القرع باللّه انّهم يحلفون[۹] بالحقّ.

۱۸۳ ۲۵۴۲۹ (۱۱) **تهذيب** ۲۳۴/۶: **استبصار** ۴۰/۳: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال انّ رجلين اختصما الى علىّ عليه السلام فى دابّة فزعم كلّ واحد منهما انّها

---

۱. بشهود ـ كا ـ فقيه.
۲. عدالتهم ـ صا ـ فقيه.
۳. بينهما ـ فقيه.
۴. ايّهما ـ فقيه.
۵. من كان ـ فقيه.
۶. تصير اليه ـ كا ـ صا.
۷. فمن ـ يب ـ صا.
۸. اقرع ـ يب.
۹. يشهدون ـ يب.

۱۸۰ (۸) داوودبن سرحان از امام صادق ﷺ دربارهٔ دو شاهد که بر موضوعی شهادت دادند و دو نفر دیگر آمدند و برخلاف شهادت دو نفر اوّل شهادت دادند و اختلاف کردند، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: میان آنها قرعه زده می‌شود و هر کدام که قرعهٔ او در آمد، بر اوست که سوگند بخورد و او به حکم سزاوارتر است (به این که به نفع او حکم شود).»

۱۸۱ (۹) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که همسری دارد و مردی شاهدانی آورد که این زن همسر فلان کس است و دیگران آمدند و شهادت دادند که همسر فلان کس است و شهود برابر بودند و همه تعدیل شدند (یعنی محکوم به عدالت بودند)، فرمود: «بین شاهدان قرعه انداخته می‌شود و هر کدام که سهم او در آمد، او بر حقّ است و او به این زن سزاوارتر است.»

۱۸۲ (۱۰) زراره گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: مردی است که دو نفر برای او شهادت داده‌اند که پنجاه درهم نزد فلان کس دارد و دو نفر دیگر آمدند و شهادت دادند که او نزد همان کس صد درهم دارد و همگی در یک جا این شهادت را دادند. حضرت فرمود: میان‌شان قرعه زده می‌شود سپس از آنان که قرعه به نام‌شان در آمده، می‌خواهند که سوگند بخورند که حقّ می‌گویند.»

۱۸۳ (۱۱) سماعه گوید: «دو نفر دربارهٔ چهارپایی نزد امیرالمؤمنین ﷺ نزاع کردند و هرکدام از آن دو می‌گفت که: آن چهارپا در طویلهٔ او به دنیا آمده است و هر کدام از آن دو، بیّنه‌ای که در تعداد یکسان بودند، اقامه کردند. حضرت میان آن دو، به دو سهم قرعه انداخت و هر کدام از دو سهم را یک علامت گذاشت. سپس گفت: خداوندا، ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین و پروردگار عرش بزرگ، آگاه به غیب و آشکار، رحمن و رحیم، هر کدام که صاحب این چهارپا و سزاوارتر به آن است، از تو می‌خواهم که قرعه به نام او و سهم او بیرون آید. پس سهم یکی بیرون آمد و حضرت حکم داد که چهارپا برای اوست.»

أنتجت[1] على مذوده وأقام كلّ واحد منهما بيّنة سواء في العدد فأقرع بينهما سهمين فعلّم السّهمين كلّ[2] واحد منهما بعلامة ثمّ قال اللّهمّ رَبَّ السّمواتِ السّبْعِ وَرَبَّ الأَرَضينَ السَّبْعِ وَرَبَّ الْعَرْشِ العظيمِ عالِمَ الْغَيْبِ والشَّهادةِ الرَّحْمنَ الرَّحيمَ ايُّهُما كانَ صاحب الدّابّة وهو أولى بها فأسألك ان (تقرع و ـ يب ـ صا) تخرج سهمه فخرج سهم أحدهما فقضى له بها. فقيه ۵۲/۳ وروى عن زرعة عن سماعة عن أبى عبداللهعليه السلام مثله.

۱۸۴ ۴۵۴۲۰ (۱۲) **تهذيب ۲۳۶/۶: استبصار ۴۱/۳:** محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن أحمد العلويّ عن العمركيّ عن صفوان عن عليّ بن مطر عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبداللهعليه السلام يقول انّ رجلين اختصما فى دابّةٍ الى عليّعليه السلام فزعم كلّ واحد منهما أنّها نتجت[3] عنده على مذوده وأقام كلّ واحد منهما البيّنة سواء فى العدد فأقرع بينهما سهمين[4] فعلّم السّهمين كلّ واحد منهما بعلامة ثمّ قال اللّهمّ ربّ السّموات السّبع وربّ الأرضين السّبع وربّ العرش العظيم عالم الغيب والشّهادة الرّحمن الرّحيم أيّهما كان صاحب الدّابّة وهو أولى بها أسألك[5] ان تقرع و تخرج اسمه فخرج اسم[6] أحدهما فقضى له بها وكان أيضاً إذا اختصم الخصمان فى جارية فزعم أحدهما أنّه اشتراها وزعم الآخر انّه أنتجها فكانا إذا أقاما البيّنة جميعاً قضى بها لِلّذى انتجت عنده.

قال محمد بن الحسن فى صا الّذى أعتمده فى الجمع بين هذه الأخبار هو انّ البيّنتين إذا تقابلتا فلا يخلو أن تكون مع احديهما يد متصرّفة أو لم تكن مع واحد منهما يد متصرّفة وكانتا جميعاً خارجتين فينبغي أن يحكم لأعدلهما شهوداً ويبطل الآخر وان تساويا فى العدالة حلف أكثرهما شهوداً وهوالّذى تضمّنه خبر أبى بصير المتقدّم ذكره وما رواه السّكونيّ من أنّ أميرالمؤمنينعليه السلام قسّمه على عدد الشّهود فانّما يكون ذلك على جهة الصّلح والوساطة بينهما دون مُرّ الحكم وان تساوى عدد الشّهود أقرع بينهم فمن خرج سهمه حلف بأنّ الحق حقّه وان كان مع إحدى البيّنتين يد متصرّفة فان كانت البيّنة انّما تشهد له بالملك فقط دون سببه انتزع من يده وأعطى اليد الخارجة وان كانت بيّنته بسبب الملك إمّا بان

---

۱. نتجت ـ فقيه. ۲. على كلّ ـ فقيه. ۳. انتجت ـ صا.
۴. بسهمين ـ صا. ۵. فأسألك ـ صا. ۶. سهم ـ صا.

(۱۲) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دو نفر دربارهٔ چهارپایی نزد امیرالمؤمنین ﷺ نزاع کردند و هر کدام از آن دو می‌گفت که این چهارپا نزد او در طویله‌اش به دنیا آمده است و هر کدام از آن دو بیّنه اقامه کردند که از نظر تعداد یکسان بودند. حضرت میان آن دو، دو سهم قرعه انداخت و هر کدام از دو سهم را علامت گذاشت. ۱۸۴

پس از آن فرمود: خداوندا، پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین هفتگانه، پروردگار عرش بزرگ، آگاه از غیب و آشکار، رحمن و رحیم، هر کدام از این دو که صاحب چهارپا و به آن سزاوارتر است، از تو می‌خواهم که قرعه را به نام او بیرون آوری. آن گاه اسم یکی بیرون آمد و حضرت حکم داد که چهارپا برای اوست.

و باز حضرت اگر دو نفر دربارهٔ کنیزی نزاع می‌کردند و یکی از آن دو می‌گفت که آن را خریده و دیگری می‌گفت که آن را به دنیا آورده است و چون این دو با هم بیّنه اقامه می‌کردند، حکم می‌داد که این کنیز برای کسی است که نزد او به دنیا آمده است.»

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی‌ﷺ] در کتاب استبصار گوید: «آنچه مورد اعتماد من، در جمع بین این روایات است این که، دو بیّنه اگر در برابر هم قرار گیرند، از این خارج نیست که یا با یکی از این دو دستی که تصرّف کند هست یا با یکی از این دو دست متصرف نیست و هر دو دست بیرونی است؛ [یعنی یا مورد اختلاف در دست یکی است که در آن تصرف می‌کند یا مورد اختلاف از دست این دو بیرون است]. در این صورت شایسته است که به نفع آن کس که شاهدانش عادل‌ترند حکم شود و دیگری باطل گردد و اگر هر دو در عدالت یکسان بودند، آن کس که شاهدان بیشتر دارد، سوگند بخورد و این همان است که روایت پیشین ابوبصیر آن را در برداشت. اما روایتی که سکونی داشت که امیرالمؤمنین ﷺ آن را برپایهٔ تعداد شاهدان تقسیم کرد، این به جهت سازش و واسطه‌گری میان آن دوست و برپایهٔ حکم واقع نبوده است و اگر تعداد شاهدان مساوی بود، میان‌شان قرعه انداخته می‌شود و هر کس که سهم او در آید، سوگند می‌خورد که حق، حق اوست.

و اگر با یکی از دو بیّنه، یدِ متصرّف (دستی که آن چیز را در اختیار دارد و در آن تصرّف می‌کند) باشد، پس اگر بیّنه به نفع او و تنها بر این که ملک اوست، شهادت می‌دهد ولی سبب ملک را شهادت نمی‌دهد، در این صورت از دست او گرفته می‌شود و به دست بیرونی داده می‌شود (دستی که بر مورد دعوی تصرّفی ندارد). ولی اگر بیّنهٔ او به سبب ملکیت نیز شهادت دهد به این که خریده یا به دنیا آمده است، اگر چهارپاست یا غیر آن و بیّنهٔ دیگر هم مانند آن باشد، در این صورت بیّنه‌ای که همراه یدِ متصرّف است، سزاوارتر است.

يكون بشرائه أو نتاج الدّابّة ان كانت دابّة أو غير ذلك وكانت البيّنة الأخرى مثلها كانت البيّنة الّتى مع اليد المتصرّفة أولى.

فأمّا خبر اسحاق بن عمّار خاصّة بانّه اذا تقابلت البيّنتان حلف كلّ واحد منهما فمن حلف كان الحقّ له وان حلفا جميعاً كان الحقّ بينهما نصفين فمحمول على أنّه إذا إصطلحا على ذلك لأنّا قد بيّنّا ما يقتضى التّرجيح لأحد الخصمين مع تساوى بيّنتهما باليمين له وهو كثرة الشّهود أو القرعة وليس هاهنا حالة توجب اليمين على كلّ واحد منهما ويمكن ان يكون نائباً عن القرعة بان لا يختار القرعة وأجاب كلّ واحد منهما الى اليمين ورأى ذلك الإمام صواباً كان مخيّراً بين العمل على ذلك والعمل على القرعة وهذه الطّريقة تأتى على جميع الأخبار من غير اطراح شيء منها وتسلم بأجمعها وأنت اذا فكّرت فيها وجدتها على ما ذكرت لك ان شاء اللّه تعالى.

۱۸۵ ۲۵۴۳۱ (۱۳) **تهذيب** ۲۳۵/۶: **استبصار** ۴۰/۳: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ قال سئل أبو عبداللّه عليه السلام عن رجلين شهدا على أمر وجاء آخران فشهدا على غير ذلك فاختلفوا[1] قال يقرع بينهم فأيّهم قرع فعليه اليمين وهو أولىٰ بالحقّ.

۱۸۶ ۲۵۴۳۲ (۱۴) **تهذيب** ۲۴۰/۶: **استبصار** ۴۳/۳: محمد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن محمد بن حفص عن منصور قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام رجل فى يده شاة فجاء رجل فادّعاها وأقام البيّنة العدول أنها ولدت عنده ولم يهب ولم يبع[2] وجاء الّذى فى يده بالبيّنة مثلهم عدول[3] انّها ولدت عنده ولم يبع ولم يهب[4] قال أبو عبداللّه عليه السلام حقّها للمدّعي ولا أقبل من الّذى فى يده بيّنة لأنّ اللّه عزّ وجلّ انّما أمر ان تطلب البيّنة من المدّعي فان كانت له بيّنة والّا فيمين الّذى هو فى يده[5] هكذا أمر اللّه عزّ وجلّ.

۱۸۷ ۲۵۴۳۳ (۱۵) **كافى** ۴۲۰/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۳۵/۶: سهل بن زياد (كا ـ وعلىّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً) عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن حمران بن أعين قال سألت أباجعفر عليه السلام عن جارية لم تدرك بنت سبع سنين مع رجل وامرأة ادّعى الرّجل انّها مملوكة له

---

۱. واختلفوا ـ صا. ۲. ولم تُبع ولم تهب ـ صا. ۳. عدداً ـ صا.
۴. لم تبع ولم تهب ـ صا. ۵. يديه ـ صا.

و امّا در خصوص روایت اسحاق بن عمار که اگر دو بیّنه در برابر هم قرار گرفت و هر کدام را سوگند می‌دهند و هر کدام که سوگند خورد، حق با اوست و اگر هر دو سوگند خوردند حق میان آن دو تقسیم می‌گردد، این روایت با موردی تطبیق می‌گردد که دو طرف بر این تنصیف سازش کنند؛ چون ما توضیح داده‌ایم که چه چیزی ترجیح یکی از دو طرف درگیر را موجب می‌شود که سوگند بخورد در صورتی که دو بیّنه مساوی باشند و آن، کثرت شاهدان یا قرعه است. ولی در اینجا چیزی نیست که سوگند بر یکی از این دو ثابت شود و ممکن است که سوگند به جای قرعه باشد به این که قرعه اختیار نشود و هر کدام از آن دو بپذیرند که سوگند بخورند و امام این را حق ببیند. در این صورت، مخیّر است بین این گونه عمل و بین عمل به قرعه و این شیوه بر همهٔ روایات بدون این که روایتی طرح گردد، راست می‌آید و همهٔ روایات سالم می‌ماند و تو اگر در روایات فکری کنی، همه را بر پایهٔ آنچه برایت گفتم می‌یابی ـ انشاء الله تعالی.»

۱۸۵ (۱۳) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ دو نفر که بر موضوعی شهادت دادند و دو نفر دیگر آمدند و برخلاف آن شهادت دادند و با هم اختلاف کردند، سئوال شد. حضرت فرمود: میان‌شان قرعه انداخته می‌شود و هر کدام که قرعه به او خورد، بر اوست سوگند و او به حق سزاوارتر است.»

۱۸۶ (۱۴) منصور گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مردی در دستش گوسفندی است. مردی می‌آید و آن را ادّعا می‌کند و بیّنهٔ عادل اقامه می‌کند که این گوسفند نزد او به دنیا آمده و او آن را نبخشیده و نفروخته است.

و آن کس که گوسفند در دست اوست، او هم مانند آنها بیّنه‌ای عدول می‌آورد که این گوسفند نزد او به دنیا آمده و نفروخته و نبخشیده است. امام صادق ﷺ فرمود: حق بیّنه برای مدّعی است و از کسی که گوسفند در دستش است، بیّنه نمی‌پذیرم؛ چرا که خداوند ﷻ دستور داده است که از مدّعی اگر بیّنه داشت، بیّنه طلب شود [که به نفعش حکم می‌شود] و اگر نداشت، [نوبت به] سوگند آن کس که گوسفند در دست اوست [می‌رسد]. این گونه خداوند ﷻ دستور داده است.»

۱۸۷ (۱۵) حمران بن اعین گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ دختری که هنوز بالغ نشده و هفت ساله است و با مرد و زنی است که مرد ادّعا می‌کند این کنیز اوست و زن ادّعا می‌کند دختر اوست، پرسیدم. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ در این مورد حکم کرده است.

پرسیدم: امیرالمؤمنین ﷺ در این مورد چه حکمی داده‌اند؟ حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ پیوسته می‌فرمود: مردم همه آزادند جز آن کس که خود در حالی که بالغ است، اقرار به بندگی کند و هر کس که بیّنه اقامه کند بر کسی که ادّعای او را دارد ـ چه غلام و چه کنیز ـ به او تحویل می‌گردد و بردهٔ او می‌شود.

وادّعت المرأة أنّها ابنتها فقال قد قضى فى هذا علىّ ﷺ قلت وما قضى فى هذا (علىّ ﷺ - كا)؟ قال[1] كان يقول: النّاس كلّهم احرار إلّا من أقرّ على نفسه بالرّقّ وهو مدرك ومن أقام بيّنة على من[2] ادّعى من عبد أو أمة فانّه يدفع اليه (و - يب) يكون له رقّاً قلت فماترى أنت؟ قال أرى ان أسأل الّذى ادّعى انّها مملوكة له (بيّنة - يب) على ما إدّعى فإن احضر شهوداً يشهدون أنّها مملوكة[3] له لا يعلمونه باع ولا وهب دفعت الجارية اليه حتّى تقيم المرأة من يشهد لها انّ الجارية ابنتها حرّة مثلها فلتدفع[4] اليها وتخرج من يد الرجل قلت فان لم يقم الرجل شهوداً أنّها مملوكة له؟ قال تخرج من يده[5] فان اقامت المرأة البيّنة على انّها ابنتها دفعت اليها وان لم يقم الرّجل البيّنة على ما ادّعاه[6] ولم تقم المرأة البيّنة على ما ادّعت خلّى سبيل الجارية تذهب حيث شاءت.

۱۸۸ ۲۵۴۲۴ (۱۶) **دعائم الإسلام ۲/ ۵۲٤**: عن أبى جعفر محمد بن علىّ ﷺ انّه سُئل عن جارية بنت سبع سنين تنازعها رجل وامرأة زعم الرّجل أنّها أمته وزعمت المرأة أنّها ابنتها قال أبو جعفر ﷺ قد قضى فى هذا علىّ ﷺ قيل و ما قضى به؟ قال قال: النّاس كلّهم أحرار الّا من أقرّ على نفسه بالملك وهو بالغ أو من قامت عليه به بيّنة فان جاء الرجل ببيّنة عدول يشهدون انّها مملوكته لا يعلمون انّه باع ولا وهب ولا أعتق أخذها الّا ان تقيم المرأة البيّنة انّها ابنته وولدته وهى حرّة او انّها كانت مملوكة لهذا الرّجل أو لغيره حتّى أعتقها.

۱۸۹ ۲۵۴۲۵ (۱۷) **تهذيب ۲۳٦/٦ : استبصار ۳/ ٤۱**: محمد بن الحسن الصّفّار عن علىّ بن محمد عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود عن عبدالوهّاب بن عبدالحميد الثّقفىّ عن أبى عبدالله ﷺ قال سمعته يقول فى رجل ادّعى على امرأة انّه تزوّجها[7] بولىّ وشهود وانكرت المرأة ذلك فأقامت[8] أخت هذه المرأة على هذا الرّجل[9] البيّنة انّه تزوّجها[10] بولىّ وشهود ولم يوقّتا وقتاً انّ البيّنة بيّنة الزّوج ولا تقبل بيّنة المرأة لأنّ الزّوج قد استحقّ بضع هذه المرأة وتريد أختها فساد النّكاح فلا تصدّق ولا تقبل بيّنتها الّا بوقت قبل وقتها أو دخول بها.

---

۱. فقال - يب. ۲. ما ادّعى - يب. ۳. مملوكته - يب.
٤. فتدفع - يب. ۵. من بيته - يب. ٦. ما ادّعى - يب.
۷. زوجها - صا. ۸. واقامت - صا. ۹. على الآخر - صا.
۱۰. زوجها - صا.

پرسیدم: شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: نظرم این است که از آن که ادّعا دارد که دختر، بردهٔ اوست، بر ادّعایش بیّنه بخواهم. پس اگر شاهدانی حاضر ساخت که شهادت دهند که این دختر بردهٔ اوست و نمی‌دانند که او را فروخته یا بخشیده باشد، در این صورت دختر به او تحویل می‌گردد تا آن زمان که زن، کسی را اقامه کند که برایش شهادت دهد این دختر فرزند اوست و همانند او آزاد است؛ که در این صورت دختر به او تحویل و از چنگ مرد بیرون آورده می‌شود.

گفتم: اگر مرد بیّنه اقامه نکند که این دختر بردهٔ اوست؟ حضرت فرمود: این دختر از دست او بیرون آورده می‌شود. پس اگر زن بیّنه آورد که فرزند اوست به او تحویل می‌گردد و در صورتی که مرد، بیّنه بر مدّعای خویش اقامه نکرد و زن نیز بر مدّعایش بیّنه نیاورد، دخترک آزاد می‌گردد و هر جا که بخواهد، می‌رود.»

۱۸۸ (۱۶) از امام باقر؊ دربارهٔ دختر هفت ساله که مرد و زنی بر سر آن نزاع دارند و مرد می‌گوید دخترک کنیز اوست و زن می‌گوید دخترک فرزند اوست، سئوال شد.

حضرت فرمود: «در این مورد امیرالمؤمنین؊ حکم داده است. سئوال شد چه حکمی داده است؟ حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین؊ فرمود: مردم همه آزادند مگر آن کس که بالغ باشد و به بردگی خویش اقرار نماید یا آن که بیّنه علیه او به بردگی شهادت دهد. بنابراین، اگر مرد بیّنه‌ای عادل بیاورد که شهادت دهد آن دختر کنیز اوست و نمی‌دانند که او را فروخته یا بخشیده یا آزاد کرده است، آن دختر را [به بردگی] می‌گیرد مگر این که زن، بیّنه اقامه کند که این دختر فرزند اوست و او را آزاد زاییده است یا آن که بردهٔ این مرد یا دیگری بوده تا آن که بعداً او را آزاد ساخته است.»

۱۸۹ (۱۷) عبدالوهّاب گوید: «از امام صادق؊ شنیدم که دربارهٔ مردی که بر زنی ادّعا کرده او را با اجازهٔ ولیّ و حضور شاهدان به عقد خویش در آورده است اما زن ادّعای مرد را انکار می‌کند و در نتیجه خواهر این زن علیه این مرد بیّنه آورده که این مرد خواهر را با اجازهٔ ولیّ و حضور شاهدان به عقد خویش در آورده است اما دو شاهد وی زمانی را برای ازدواج مشخص نکرده‌اند، می‌فرمود: بیّنه، بیّنهٔ شوهر است و بیّنهٔ زن پذیرفته نیست؛ چون شوهر مستحقّ آمیزش با این زن است و خواهر این زن می‌خواهد که این ازدواج را باطل سازد. در نتیجه، او تصدیق نمی‌شود و بیّنه‌اش پذیرفته نیست مگر در زمانی پیش از زمان ازدواج با آن زن یا آمیزش با آن.»

۱۹۰ ۲۵۴۳۶ (۱۸) **فقه الرّضا**ؑ ۲۶۱ : **المقنع** ۱۳۳ : واذا ادّعى رجل على رجل عقاراً أو حيواناً أو غيره وأقام بذلك[1] بيّنة وأقام الّذى في يده شاهدين (واستوى الشّهود فى العدالة ـ المقنع) فانّ الحكم[2] فيه ان يخرج الشّىء من يد (ى – المقنع) مالكه الى المدّعى لأنّ البيّنة عليه فان[3] لم يكن الملك[4] فى يد(ى ـ المقنع) أحد وادّعى فيه الخصمان جميعاً فكلّ من أقام (عليه ـ فقه الرضا) شاهدين[5] فهو أحقّ به فان أقام كلّ واحد منهما شاهدين[6] فانّ أحقّ المدّعيين من عدل شاهداه فان[7] استوى الشّهود فى العدالة فأكثرهم شهوداً يحلف باللّه ويدفع إليه الشّىء (المقنع ـ كذلك ذكره والدى ؓ فى رسالته الىّ).

۱۹۱ ۲۵۴۳۷ (۱۹) **عوالى اللّئالى** ۵۲۶/۳ : وروى عن جابر انّ رجلين اختصما الى رسول اللّه ﷺ فى دابّة أو بعير فأقام كلّ واحد منهما البيّنة انّه انتجها فقضى بها رسول اللّه ﷺ لمن هى فى يده.

مستدرك ۳۷۳/۱۷ : ورواه فى درر اللّئالى عنه ﷺ مثله.

ولاحظ باب (٦) ما يعالج به تعارض الرّوايات من أبواب المقدّمات ج ۱ فانّ فيه ما يستفاد منه تقديم قول الأعدل على العادل والأصدق على الصّادق والأورع على الورع والأوثق على الثّقة مثل رواية عمر بن حنظلة (۱) وزرارة (۲) وداودبن الحصين (۵) والنّميرى (٦). **ويأتى** فى الباب التّالى وذيله ما يدلّ على أنّ القرعة أعدل قضيّة فى كلّ مجهول فلاحظ.

(۳۱)

باب ماورد من الحكم بالقرعة فى القضايا المشكلة وكيفيّتها وجملة من مواردها

قال اللّه تعالى فى سورة آل عمران (۳): ٤٤ : ﴿وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَـٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾.

الصّافّات (۳۷): ۱٤۱ : ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ﴾.

---

۱. وأقام شاهدين ـ المقنع. ۲. فالحكم فيه ـ المقنع. ۳. وان ـ المقنع.
٤. الشىء ـ المقنع. ۵. البيّنة ـ المقنع. ٦. البيّنة ـ المقنع.
۷. وان ـ المقنع.

۱۹۰ (۱۸) اگر مردی علیه مردی ادّعای زمین یا حیوان یا غیر آن کند و بر آن، بیّنه اقامه سازد و آن کس که مورد دعوی در دست وی است، دو شاهد بیاورد و شاهدان در عدالت برابر باشند، حکم در آن این است که آن چیز از دست مالکش بیرون رود و به مدّعی سپرده شود؛ زیرا بیّنه بر مدّعی است. ولی اگر ملک در دست کسی نیست و دو طرف درگیر در مورد ملک با هم ادّعا کنند، پس هر کس که دو شاهد بر آن اقامه کنند، او سزاوارتر به آن است و اگر هر کدام از آن دو، دو شاهد اقامه کنند، در این صورت سزاوارترین این دو مدّعی همان است که شاهدانش تعدیل شوند [عادل باشند، محکوم به عدالت باشند] و اگر شاهدان در عدالت برابرند، پس آن که شاهدان بیشتری دارد، او به خدا سوگند یاد می‌کند و آن چیز به او تحویل داده می‌شود.» (این چنین پدرم در رساله‌ای که برای من نوشته، ذکر کرده است؛ مقنع).

۱۹۱ (۱۹) از جابر روایت شده که دو نفر دربارهٔ چهارپا یا شتری نزد رسول خداﷺ نزاع کردند و هر کدام از آن دو، بیّنه اقامه کرد که او این چهارپا یا شتر را به دنیا آورده است. پس از آن، رسول خداﷺ حکم داد که این حیوان برای کسی است که در دست اوست.

ارجاعات

گذشت:

بنگرید به باب ششم از ابواب مقدّمات؛ چرا که در آن روایتی است که از آن تقدیم گفتهٔ عادل‌تر بر عادل و راستگوتر بر راستگو و با ورع‌تر بر با ورع و معتمدتر بر معتمد، استفاده می‌شود؛ مانند روایت یکم و دوم و پنجم و ششم.

می‌آید:

در باب بعدی و پایان آن، چیزی که دلالت دارد بر این که قرعه در هر مجهولی با عدالت‌ترین حکم است؛ ملاحظه کنید.

باب ۳۱

حکم قرعه

و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی‌اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی (و همهٔ آنها از راه وحی به تو گفته شد).[1]

و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.[2]

---

۱. آل عمران ۳ / ۴۴. ۲. صافات ۳۷ / ۱۴۱.

(۱) تهذیب ۲۴۰/۶: محمد بن أحمد بن یحیی عن موسی بن عمر عن علیّ بن عثمان ۱۹۲ ۲۵۳۲۸
عن محمّد بن حکیم قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن شيء فقال لی کلّ مجهول ففیه القرعة قلت
(له ـ یب) انّ القرعة تخطئ وتصیب فقال کلّما حکم اللّه ﷻ به فلیس بمخطئ. فقیه ۵۲/۳:
وروی عن محمدبن الحکم قال سألت أبا الحسن موسی بن جعفر عليه السلام عن شيء وذکر مثله.

(۲) وسائل ۲۶۲/۲۷: محمد بن الحسن فی النّهایة قال روی عن أبی الحسن موسی بن ۱۹۳ ۲۵۳۲۹
جعفر عليه السلام وعن غیره من آبائه وأبنائه عليهم السلام من قولهم کلّ مجهول ففیه القرعة فقلت له انّ
القرعة تخطئ وتصیب فقال کلّ ما حکم اللّه به فلیس بمخطئ.

(۳) المحاسن ۶۰۳: البرقی عن ابن محبوب عن جمیل بن صالح عن منصور بن حازم ۱۹۴ ۲۵۳۳۰
قال سأل بعض أصحابنا أبا عبداللّه عليه السلام عن مسألة فقال له هذه تخرج فی القرعة ثمّ قال وأیّ
قضیّة أعدل من القرعة إذا فوّض الأمر[۱] الی اللّه ﷻ؟ ألیس اللّه تبارك وتعالی یقول ﴿فَسَاهَمَ
فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ﴾[۲] وسائل ۲۶۲/۲۷: ورواه ابن طاووس فی أمان الأخطار وفی
الاستخارات نقلاً من کتاب المشیخة للحسن بن محبوب من مسند جمیل عن منصور بن
حازم قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام یقول وقد سأله بعض أصحابنا وذکر مثله.

(۴) فقیه ۵۲/۳: قال الصّادق عليه السلام ما تقارع[۳] قوم ففوّضوا أمرهم الی اللّه تعالی الّا خرج ۱۹۵ ۲۵۳۳۱
سهم المحقّ وقال أیّ قضیّة أعدل من القرعة اذا فوّض الأمر الی اللّه؟ ألیس اللّه تعالی یقول
﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ﴾.

(۵) دعائم الإسلام ۵۲۲/۲: عن علیّ وأبی جعفر وأبی عبداللّه عليهم السلام أنّهم أوجبوا الحکم ۱۹۶ ۲۵۳۳۲
بالقرعة فیما أشکل.

(۶) فقیه ۵۱/۳: روی حمّاد بن عیسی عمّن أخبره عن حریز عن أبی جعفر عليه السلام قال أوّل ۱۹۷ ۲۵۳۳۳
من سوهم علیه مریم بنت عمران وهو قول اللّه ﷻ ﴿وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَـٰمَهُمْ أَيُّهُمْ
يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ والسّهام ستّة ثمّ استهموا فی یونس عليه السلام لمّا رکب مع القوم فوقعت السفینة فی
اللجّة فاستهموا فوقع السهم علی یونس ثلاث مرّات قال فمضی یونس عليه السلام الی صدر السفینة
فاذا الحوت فاتح فاه فرمی نفسه ثمّ کان عبدالمطّلب قد ولد له تسع بنین فنذر فی العاشر ان

---

۱. فوّضوا أمرهم ـ ئل. ۲. أی المغلوبین المقهورین. ۳. ما تنازع ـ ئل.

۱۹۲ (۱) محمّد بن حکیم گوید: «از امام موسی‌بن جعفر ﷺ دربارهٔ چیزی پرسیدم. حضرت به من فرمود: هر مجهولی در آن قرعه است. گفتم: قرعه هم خطا می‌کند و هم درست به واقع می‌خورد. حضرت فرمود: هر چیزی که خداوند بدان حکم کند خطا نمی‌کند.»

۱۹۳ (۲) از امام موسی بن جعفر ﷺ و از دیگر پدران و فرزندان ایشان ﷺ این فرموده روایت شده است که: «هر مجهولی در آن قرعه است. به امام گفتم: قرعه هم خطا می‌کند و هم به واقع اصابت می‌کند. حضرت فرمود: هر حکمی که خداوند بدان حکم کند، خطا نمی‌کند.»

۱۹۴ (۳) منصور بن حازم گوید: «یکی از یاران‌مان از امام صادق ﷺ دربارهٔ مسأله‌ای پرسید. حضرت به او فرمود: این در قرعه معلوم می‌گردد. سپس حضرت افزود: چه قضیه‌ای عادل‌تر از قرعه است، البته اگر کار به خداوند ﷻ واگذار گردد؟ آیا خداوند تبارک و تعالی نمی‌فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۱۹۵ (۴)امام صادق ﷺ فرمود: «قرعه نمی‌کشند گروهی که کارشان را به خداوند متعال واگذار نمایند مگر این که سهم حقّ دار بیرون می‌آید و حضرت فرمود: کدام حکم عادل‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند واگذار گردد؟ آیا خداوند تعالی نمی‌فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۱۹۶ (۵) از امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق ﷺ روایت شده است: «در موردی که مشکل است (روشن نیست)، حکم به قرعه را واجب کرده‌اند.»

۱۹۷ (۶) امام باقر ﷺ فرمود: «نخستین کسی که قرعه بر او زده شد، مریم دختر عمران است و آن همان فرمودهٔ خداوند ﷻ است که: و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند... حضور نداشتی.

و سهم‌ها شش‌تاست. سپس دربارهٔ حضرت یونس ﷺ چون با آن گروه سوار شد و کشتی در امواج افتاد، قرعه کشیدند و چون قرعه کشیدند، قرعه سه بار به یونس افتاد.

حضرت افزود: یونس به جلو و اول کشتی رفت. آن ماهی دهانش را باز کرده بود. یونس خودش را پرت کرد. پس از مورد یونس، عبدالمطلب است که نه پسر برایش متولد گشت و در فرزند دهمی

رزقه اللّه غلاماً أن يذبحه فلمّا ولد عبداللّه لم يكن يقدر ان يذبحه ورسول اللّه ﷺ في صلبه فجاء بعشر من الابل فساهم عليها وعلى عبداللّه فخرجت السهام على عبداللّه فزاد عشراً فلم تزل السّهام تخرج على عبداللّه ويزيد عشراً فلمّا أن خرجت مأة خرجت السهام على الابل فقال عبدالمطّلب ما انصفت ربّي فأعاد السّهام ثلاثاً فخرجت على الابل فقال الآن علمت انّ ربّي قد رضى فنحرها. **الخصال ١٥٦**: حدّثنا احمد بن هارون الفاميّ وجعفر بن محمد بن مسرور رضي اللّه عنهما قالا حدّثنا محمد بن جعفر بن بطّة عن محمد بن الحسن الصّفار عن العبّاس بن معروف عن حمّاد بن عيسى عن حريز عمّن أخبره عن أبي جعفر عليه السلام قال اوّل من سوهم (وذكر نحوه).

١٩٨ ٢٥٤٣٤ (٧) **دعائم الإسلام ٥٢٢/٢**: قال أبوعبداللّه عليه السلام وأيّ حكم في الملتبس أثبتُ من القرعة؟ أليس هو التفويض الى اللّه جلّ ذكره؟ وذكر أبوعبداللّه عليه السلام قصّة يونس عليه السلام وهو قول اللّه عزّ وجلّ ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ﴾ وقصّة زكريّا عليه السلام وقول اللّه عزّ وجلّ ﴿وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَـٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ وذكر قصّة عبدالمطّلب عليه السلام لمّا نذر ذبح من يولد له فولد له عبداللّه أبو رسول اللّه ﷺ فألقى اللّه عليه محبّته فألقى عليه السّهام وعلى إبل ينحرها يتقرّب بها مكانه فلم تزل السّهام تقع عليه وهو يزيد حتّى بلغت مائةً فوقع السّهم على الإبل فأعاد السّهام مراراً وهي تقع على الإبل فقال الآن علمت انّ ربّي قد رضي ونحرها وحكى أبوعبداللّه عليه السلام هذه القصص في كلامٍ طويل وحكى حكم عليّ عليه السلام في الخنثى المشكل بالقرعة.

١٩٩ ٢٥٤٣٥ (٨) **فقه الرّضا عليه السلام ٢٦٢**: وكلّ ما لا يتهيّأ فيه الإشهاد عليه فانّ الحقّ فيه أن يستعمل فيه القرعة وقد روى عن أبي عبداللّه عليه السلام انّه قال أيّ قضيّة أعدل من القرعة اذا فوّض الأمر الى اللّه لقوله تعالى ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ﴾ ولو انّ رجلين إشتريا جارية وواقعاها جميعاً فأتت بولد لكان الحكم فيه أن يقرع بينهما فمن اصابته القرعة اُلحق به الولد ويغرم نصف قيمة الجارية لصاحبه وعلى كلّ واحد منهما نصف الحدّ وان كانوا ثلاثة نفر وواقعوا جارية على الإنفراد بعد ان اشتراها الأوّل وواقعها فاشتراها الثاني[1] وواقعها فاشتراها

---

١. في الأصل ـ اشتراها الثاني.

نذر کرد که اگر خداوند به او پسر دهد، او را ذبح کند. چون عبدالله به دنیا آمد، عبدالمطلب نمی‌توانست او را ذبح کند ـ در حالی که رسول خدا ﷺ در صلب او بود؛ لذا ده شتر آورد و قرعه بین ده شتر و عبدالله کشید. قرعه به نام عبدالله در آمد. پس از آن حضرت عبدالمطلب ده شتر دیگر افزود، همچنان قرعه به نام عبدالله در می‌آمد و عبدالمطلب بر شترها می‌افزود تا آن که عبدالمطلب صد شتر گذاشت، قرعه بر شتر افتاد.

عبدالمطلب گفت: من با خدایم انصاف را رعایت نکرده‌ام؛ لذا قرعه‌کشی را سه بار تکرار کرد و به نام شتر در آمد. پس از آن فرمود: الان فهمیدم که خدایم راضی است. پس از آن، شترها را قربانی کرد.»

۱۹۸ (۷) امام صادق ؑ فرمود: «چه حکمی در مشتبه از قرعه استوارتر است؟ آیا قرعه واگذار نمودن به خداوند عزّ ذکره نیست؟

آن‌گاه حضرت، داستان حضرت یونس ؑ را یادآور شد و آن فرمودهٔ خداوند ﷻ است که: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد و داستان حضرت زکریا ؑ را و فرمودهٔ خداوند ﷻ را که: در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند... حضور نداشتی.

و حضرت یاد کرد از داستان عبدالمطلب ؑ آن زمان که نذر کرد ذبح فرزندی را که برایش متولد می‌گردد و پدر رسول خدا ﷺ عبدالله برایش به دنیا آمد. خداوند محبت عبدالله را بر عبدالمطلب افکند؛ لذا عبدالمطلب، قرعه را بر عبدالله و شتری که آن را قربانی کند و به وسیلهٔ آن به خداوند تقرب جوید به جای این که عبدالله را ذبح کند، گذاشت و همین‌طور قرعه بر عبدالله می‌افتاد و عبدالمطلب شترها را زیاد می‌کرد تا به صد شتر رسید و در اینجا قرعه بر شتران افتاد. عبدالمطلب چند بار قرعه را تکرار کرد و قرعه به نام شتران می‌افتاد. پس از آن فرمود: الان فهمیدم که پروردگارم راضی شده است و شترها را قربانی نمود و امام صادق ؑ این داستان را در سخنی طولانی نقل فرموده است و نقل شده است که امیرالمؤمنین ؑ در خنثای مشکل، حکم به قرعه داده است.»

۱۹۹ (۸) و هر موردی که شاهد آوردن بر آن فراهم نیاید، حقّ در آن، این است که قرعه به کار گرفته شود.

و از امام صادق ؑ روایت شده است که حضرت فرمود: «چه حکمی عادلانه‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند واگذار گردد؟ چون خداوند متعال می‌فرماید: و با آنها قرعه افکند و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد و اگر دو نفر کنیزی را بخرند و هر دو با وی آمیزش کنند و کنیز فرزندی بیاورد، حکم در این مورد آن است که میان‌شان قرعه کشیده شود و هر کس که قرعه به نام او درآمد، فرزند به او ملحق گردد و نیمی از بهای کنیز را به رفیقش ضامن است و بر هر کدام از این دو، نیمی از حد خواهد بود.

الثالث وواقعها كلّ ذلك فى طهر واحد فأتت بولد لكان الحقّ أن يلحق الولد بالّذى عنده الجارية لقول رسول اللّه ﷺ الولد للفراش وللعاهر[1] الحجر هذا فيما لايخرج فى النظر وليس فيه الاّ التسليم.

۲۰۰ ۲۵۴۴۶ (۹) **البحار ۳۲۵/۱۰۴**: فتح الابواب اخبرنى شيخى محمد بن نما والشيخ اسعد بن عبدالقاهر الاصفهانى باسنادهما الى جدّى ابى جعفر الطوسى باسناده الى الحسن بن محبوب من كتاب المشيخة من مسند جميل عن منصور بن حازم قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول وسأله بعض اصحابنا عن مسألة فقال هذه تخرج فى القرعة ثمّ قال وأىّ قضيّة أعدل من القرعة اذا فوّض الأمر الى اللّه ﷻ أليس اللّه ﷻ يقول: ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ﴾.

۲۰۱ ۲۵۴۴۷ (۱۰) **تهذيب ۲۳۸/۶**: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن جميل قال قال الطّيّار لزرارة ما تقول فى المساهمة أليس حقّاً فقال زرارة بلى هى حق وقال الطّيّار أليس قد رووا[2] انّه يخرج سهم المحقّ؟ قال بلى قال فتعال حتّى ادّعى أنا وأنت شيئاً ثمّ نساهم عليه وننظر هكذا هو؟ فقال له زرارة انّما جاء الحديث بانّه ليس من قوم فوّضوا أمرهم الى اللّه ثمّ اقترعوا الاّ خرج سهم المحقّ فامّا على التّجارب فلم يوضع على التّجارب فقال الطّيّار أرأيت ان كانا جميعاً مدّعيين ادّعيا ما ليس لهما من أين يخرج سهم أحدهما؟ فقال زرارة اذا كان ذلك جعل معه سهم مبيح فان كانا ادّعيا ما ليس لهما خرج سهم المبيح.

۲۰۲ ۲۵۴۴۸ (۱۱) **الإختصاص ۳۱۰**: أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد البرقىّ عن النّضر بن سويد عن عيسى بن عمران[3] الحلبىّ عن عبداللّه بن مسكان عن عبدالرّحيم قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول انّ عليّاً كان إذا ورد عليه أمر لم يجئ فيه كتاب ولم تجئ به[4] سنّة رجم فيه يعنى ساهم فأصاب ثمّ قال يا عبدالرّحيم وتلك من المعضلات.

۲۰۳ ۲۵۴۴۹ (۱۲) **بحار الأنوار ۴۱۱/۱۰۴**: كتاب مقصد الرّاغب لبعض قدماء الأصحاب عن حنبل بن اسحاق عن هبة (اللّه ـ ك) بن الحصين عن الحسن بن علىّ المذهّب عن احمد بن جعفر بن مالك عن الفضل بن الحباب عن ابراهيم بن بشير[5] عن سفيان عن الأجلح بن عبداللّه الكندىّ

---

۱. أى الزّانى. ۲. قد ورد ـ ئل. ۳. يحيى بن حمران ـ خ ك.
۴. ولم تجر فيه ـ خ. ۵. بسر ـ خ ـ ك.

و اگر آنان که کنیز را خریداری کرده‌اند سه نفر باشند و با کنیز جدا جدا آمیزش کنند، بعد از آن که اولی خرید و با او آمیزش کرد، دوّمی او را بخرد و با او آمیزش کند و پس از آن سومی بخرد و با او آمیزش کند و همهٔ اینها در یک پاکی [= طهر] قرار گیرد و این کنیز فرزند بیاورد، حقّ آن است که فرزند به آن کس که کنیز [هم‌اکنون] در نزد اوست، ملحق گردد، چون رسول خدا ﷺ فرمود: فرزند برای بستر است و برای زناکار سنگ است.

این در موردی است که با تحقیق و بررسی، قضیّه روشن نگردد و در آن جز تسلیم شدن نیست.»

۲۰۰ (۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ؈ شنیدم که در پاسخ به پرسشی که بعضی از یاران‌مان دربارهٔ مساله‌ای از امام ؈ کردند، فرمود: این با قرعه روشن می‌شود. سپس حضرت افزود: و کدام حکمی عادلانه‌تر از قرعه است اگر کار به خداوند ﷻ واگذار گردد؟ آیا خداوند ﷻ نمی‌فرماید که: و با آنها قرعه افکند. (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.»

۲۰۱ (۱۰) جمیل گوید: «طیّار به زراره گفت: تو دربارهٔ قرعه چه می‌گویی؛ آیا حقّ نیست؟ زراره گفت: بله، قرعه حقّ است. طیّار گفت: آیا روایت نکرده‌اند که (از قرعه) سهم حقّ دار بیرون می‌آید؟ زراره گفت: آری. طیّار گفت: پس بیا تا من و تو ادّعای چیزی را کنیم، پس از آن بر آن قرعه کشیم و ببینیم که آیا چنین است؟ زراره به او گفت: تنها روایت این‌گونه آمده که گروهی نیستند که کارشان را به خدا واگذارند و پس از آن قرعه کشند مگر این که سهم حقّ دار بیرون می‌آید و امّا به شکل آزمایشی، قرعه برای آزمایش نیست.

طیّار گفت: نظر تو چیست اگر هر دو مدّعی باشند و هر دو چیزی را که برای‌شان نیست، ادّعا کنند؟ از کجا سهم یکی از این دو بیرون می‌آید؟

زراره گوید: در صورتی که چنین باشد، همراه قرعه یک سهم آزاد گذاشته می‌شود و اگر این دو ادّعای چیزی را کنند که برای‌شان نیست، آن سهم آزاد بیرون می‌آید.»

۲۰۲ (۱۱) عبدالرحیم گوید: «از امام باقر ؈ شنیدم که می‌فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین ؈ اگر برای او چیزی پیش می‌آمد که قرآن درباره‌اش نیامده و سنّت نیز درباره‌اش نیامده بود، حضرت در آن مورد رجم می‌کرد؛ یعنی قرعه می‌انداخت و به واقع می‌رسید. سپس حضرت فرمود: ای عبدالرحیم، این از مشکلات است.»

۲۰۳ (۱۲) زید بن ارقم گوید: «سه نفر را که با کنیزی در یک طهر آمیزش کرده بودند و کنیز فرزندی آورده بود و هر کدام ادّعا داشتند که فرزند از آن اوست، نزد امیرالمؤمنین ؈ آوردند.

امیرالمؤمنین ؈ به یک نفرشان فرمود: از این فرزند به دلخواه می‌گذری تا برای این یکی باشد؟ او گفت: نه. به دیگری فرمود: آیا تو دلت می‌خواهد که این فرزند برای این یکی باشد؟ او گفت: نه.

عن الشّعبيّ عن عبداللّه بن الخليل عن زيد بن أرقم قال أتي عليّ عليه السلام بثلاثة نفرٍ وقعوا على جارية في طهر واحد فولدت ولداً فادّعوه فقال عليّ عليه السلام لأحدهم تطيب به نفسك لهذا قال لا وقال للآخر تطيب به نفسك لهذا قال لا وقال للآخر تطيب به نفسك لهذا قال لا قال أراكم [شركاء] متشاكسون[١] انّي مقرع بينكم فأيّكم أصابه القرعة اغرمته ثلثي القيمة وألزمته الولد فذكروا ذلك لرسول اللّه صلى الله عليه وآله فقال ما أجد فيها الّا ما قال عليّ عليه السلام.

٢٠٤ ٢٥٤٥٠ (١٣) تهذيب ٦/٢٣٩: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن سيّابة وابراهيم بن عمر عن أبي عبداللّه عليه السلام في رجل قال أوّل مملوك أملكه فهو حرّ فورث ثلاثة قال يقرع بينهم فمن اصابته[٢] القرعة أعتق قال والقرعة سنّة.

٢٠٥ ٢٥٤٥١ (١٤) تهذيب ٦/٢٤٠: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عن محمد عن أبي عبداللّه عليه السلام في الرّجل يكون له المملوكون فيوصي بعتق ثلثهم قال كان عليّ عليه السلام يسهم بينهم. فقيه ٣/٥٣: وروى حريز عن محمد بن مسلم قال سألت أباجعفر عليه السلام عن رجل وذكر مثله.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٢٠٦ ٢٥٤٥٢ (١٥) تهذيب ٦/٢٣٩: الحسين بن سعيد عن فقيه ٤/٢٢٦: حمّاد (بن عيسى ـ فقيه) عن (الحسين بن ـ فقيه) المختار قال دخل ابو حنيفة على أبي عبداللّه عليه السلام فقال له أبو عبداللّه عليه السلام ما تقول في بيت سقط على قوم فبقي منهم صبيّان أحدهما حرّ والآخر مملوك لصاحبه فلم يعرف الحرّ من العبد؟[٣] (قال ـ يب) قال[٤] أبو حنيفة يعتق نصف هذا و(يعتق ـ فقيه) نصف هذا (ويقسّم المال بينهما ـ فقيه) فقال أبو عبداللّه عليه السلام ليس كذلك (و ـ يب) لكنّه يقرع بينهما فمن أصابته القرعة فهو الحرّ ويعتق هذا فيجعل مولى لهذا[٥].

٢٠٧ ٢٥٤٥٣ (١٦) تهذيب ٦/٢٣٩: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عمّن أخبره عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام باليمن في قوم انهدمت عليهم دارهم وبقي صبيّان أحدهما حرّ والآخر مملوك فاسهم أمير المؤمنين عليه السلام بينهما فخرج السّهم على أحدهما فجعل له المال وأعتق الآخر.

---

١. أي متضايقون متضادّون. ٢. أصابه ـ ئل. ٣. من المملوك ـ فقيه.
٤. فقال ـ فقيه. ٥. له ـ فقيه.

حضرت به دیگری فرمود: دوست داری که فرزند برای این یکی باشد؟ او گفت نه. حضرت فرمود: من شماها را شریکانی می‌بینم که با هم کنار نمی‌آیید. من میان‌تان قرعه می‌کشم و هر کدام که قرعه به نامش خورد، دو سوم بها[ی کنیز] را برعهدهٔ او می‌گذارم و فرزند را به او می‌دهم. آنان این حکم را برای رسول خدا ﷺ ذکر کردند. حضرت فرمود: من هم در این مورد جز آنچه علی ؏ فرموده است، نمی‌یابم.»

۲۰۴ (۱۳) امام صادق ؏ دربارهٔ مردی که گفت نخستین برده‌ای که مالک شوم، آزاد است و پس از آن سه برده را ارث برد، فرمود: «میان آنان قرعه می‌کشد و هر کدام از آنان که قرعه به نام او در آید، آزاد می‌شود. حضرت افزود: و قرعه، سنّت است.»

۲۰۵ (۱۴) امام صادق ؏ دربارهٔ مردی که بردگانی دارد و به آزادی یک سوم آنان وصیّت می‌کند، فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین ؏ میان‌شان قرعه می‌کشید.»

۲۰۶ (۱۵) حسین بن مختار گوید: «ابوحنیفه خدمت امام صادق ؏ رسید. حضرت به او فرمود: تو چه می‌گویی دربارهٔ خانه‌ای که بر سر گروهی خراب شده و دو فرزند از آنان به جای مانده؛ یکی آزاد و دیگری بردهٔ آن یکی، ولی آزاد از برده مشخص نیست؟ ابوحنیفه گفت: نیمی از این و نیمی از آن آزاد می‌گردد و اموال میان این دو تقسیم می‌شود.

امام صادق ؏ فرمود: این چنین نیست ولی میان‌شان قرعه انداخته می‌شود. هر کدام که قرعه به نامش خورد، آزاد است و آن دیگری نیز آزاد می‌شود و ولایت و سرپرستی او در اختیار اولی قرار می‌گیرد.»

۲۰۷ (۱۶) امام باقر ؏ فرمود: «امیرالمؤمنین ؏ در یمن دربارهٔ گروهی که خانه بر سرشان خراب شد و دو بچه ماندند، یکی از آن دو آزاد و دیگری برده بود، حکم داد. امیرالمؤمنین ؏ میان‌شان قرعه کشید و قرعه به نام یکی از آن دو در آمد و مال را برای او قرار داد و دیگری را آزاد کرد.»

۲۰۸ ۴۵۴۵۴ (۱۷) **مستدرک ۳۷۶/۱۷**: القطبُ الرّاوندی فی قصص الأنبیاء باسناده الی الصّدوق عن أبیه عن سعد بن عبداللّه رفعه قال قال الصّادقﷺ فی قوله تعالی ﴿وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ الی أن قال قال فأوّل من سوهم علیه مریم ابنة عمران الخبر.

۲۰۹ ۴۵۴۵۵ (۱۸) **تفسیر العیّاشیّ ۱۷۰/۱**: عن اسماعیل الجعفی[1] عن أبی جعفرﷺ قال انّ امرأة عمران لمّا نذرت ما فی بطنها محرّراً قال والمحرّر للمسجد اذا وضعته دخل المسجد فلم یخرج [من المسجد] أبداً فلمّا ولدت مریم قالت ﴿رَبِّ إِنِّى وَضَعْتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلْأُنثَىٰ وَإِنِّى سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّىٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾ فساهم علیها النّبیّون فأصاب القرعة زکریّا وهو زوج اختها وکفّلها وادخلها المسجد فلمّا بلغت ما تبلغ النّساء من الطمث وکانت أجمل النّساء. فکانت تصلّی ویضیئ المحراب لنورها فدخل علیها زکریّا فاذا عندها فاکهة الشّتاء فی الصّیف وفاکهة الصّیف فی الشّتاء فقال ﴿أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ﴾ ﴿فَهُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ قَالَ﴾ ﴿إِنِّى خِفْتُ ٱلْمَوَٰلِىَ مِن وَرَآءِى﴾ الی ما ذکره اللّه من قصّة زکریّا ویحیی.

۲۱۰ ۴۵۴۵۶ (۱۹) **تفسیر العیّاشیّ ۱۳۶/۲**: عن الثّمالی عن أبی جعفرﷺ فی حدیث یونسﷺ فساهمهم فوقعت السّهام علیه فجرت السّنّة بانّ السّهام إذا کانت ثلاث مرّات انّها لا تخطئ فألقی نفسه فالتقمه[2] الحوت الخبر.

۲۱۱ ۴۵۴۵۷ (۲۰) **مستدرک ۳۷۶/۱۷**: القطب الرّاوندیّ فی قصص الانبیاء باسناده الی الصّدوق باسناده الی محمد بن أورمة عن الحسن بن علیّ بن محمد عن رجل عن أبی عبداللّهﷺ قال خرج یونسﷺ مغاضباً عن قومه لما رأی من معاصیهم حتّی رکب مع قوم فی سفینة فی الیمّ فعرض لهم الحوت لیغرقهم فساهموا ثلاث مرّات فقال یونس إیّای أراد فاقذفونی[3] الخبر.

۲۱۲ ۴۵۴۵۸ (۲۱) **الإختصاص ۱۱۶**: حدّثنی محمد بن علیّ بن شاذان وقال حدّثنا احمد بن یحیی النّحویّ ابوالعبّاس ثعلب قال حدّثنا احمد بن سهل أبو عبدالرّحمن قال حدّثنا یحیی بن محمد بن اسحاق بن موسی قال حدّثنا احمد بن قتیبة أبوبکر عن عبدالحکم القتیبی عن

---

۱. عن أبی خالد القمّاط عن اسماعیل الجعفیّ ـ ک.
۲. اللّقم: سرعة الأکل ـ التقم: ابتلع.
۳. أی ارمونی فی البحر.

(۱۷) امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را ۲۰۸
پاک نگه داشت، گوید: (تا آن که گوید) حضرت فرمود: «نخستین کسی که بر او قرعه کشیده شد، مریم دختر عمران است...»

(۱۸) امام باقر ﷺ فرمود: «همسر عمران چون نذر کرد که جنین در شکمش آزاد باشد و آزاد برای ۲۰۹
مسجد می‌شد، وقتی که مادر او را وضع حمل می‌کرد، او به مسجد در می‌آمد و هرگز از مسجد بیرون نمی‌آمد و چون همسر عمران، مریم را زایید، گفت: خداوندا، من او را دختر آوردم ـ ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود ـ پسر همانند دختر نیست (دختر نمی‌تواند وظیفهٔ خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد) من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم. پس از آن، پیامبران برای مریم قرعه کشیدند و قرعه به نام زکریا در آمد و زکریا شوهر خواهر همسر عمران بود.

زکریا کفالت مریم را به عهده گرفت و او را به مسجد وارد کرد و مریم به آنجایی رسید که زنان می‌رسند؛ یعنی حیض شد [بالغ شد] و مریم از زیباترین زنان بود، مریم نماز می‌خواند و با نورش محراب را روشن می‌ساخت و زکریا بر او وارد می‌شد و در فصل تابستان نزد مریم میوهٔ زمستان را و در فصل زمستان، میوهٔ تابستان را می‌دید. او گفت: این را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این از سوی خداست. در آنجا بود که زکریا، (با مشاهدهٔ آن همه شایستگی در مریم، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: و من از بستگان بعد از خودم بیمناکم. تا آنچه خداوند دربارهٔ قصهٔ زکریا و یحیی آورده است.»

(۱۹) ثمالی از امام باقر ﷺ دربارهٔ جریان یونس ﷺ روایت کرده است که: «یونس با آنان قرعه ۲۱۰
انداخت و قرعه به نامش افتاد و سنّت به قرعه جاری گشت که اگر سه بار قرعه به نام کسی بیفتد، قرعه خطا نمی‌کند. پس از آن، یونس خودش را پرت کرد و ماهی او را بلعید...»

(۲۰) امام صادق ﷺ فرمود: «یونس چون معصیت‌های قومش را دید، خشمگین از میان آنان ۲۱۱
بیرون رفت تا آن که با قومی در کشتی‌ای در دریا سوار شد. آن ماهی در برابرشان در آمد تا آنان را غرق سازد. آنان سه بار قرعه کشیدند. حضرت یونس فرمود: او (ماهی) مرا می‌خواهد. مرا بیندازید...»

(۲۱) ابوکیسه و یزید بن رومان گویند: «چون عایشه تصمیم حرکت به بصره را گرفت، نزد امّ‌سلمه ۲۱۲
ـ رضی‌الله عنها ـ آمد. (تا آن که گوید): آیا به یاد می‌آوری که رسول خدا ﷺ میان زنانش قرعه می‌کشید؟ هر زمان که قصد سفری داشت، میان‌شان قرعه می‌کشید حضرت قرعه‌ای کشید و سهم من و سهم تو درآمد [قرعه به نام من و تو افتاد]...»

أبي كيسة ويزيد بن رومان قالا لمّا اجتمعت عائشة على الخروج الى البصرة أتت امّ سلمة رضى اللّه عنها (الى أن قال) أتذكرين إذ كان رسول اللّهﷺ يقرع بين نسائه إذا أراد سفراً فاقرع بينهنّ فخرج سهمي وسهمك الخير.

۲۱۳ (۲۲) **كافى** ۲۱۸/٤: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن أحمد بن محمد ابن أبى نصر عن داود
۲۵۴۵۹
بن سرحان عن أبى عبداللّه‌ﷺ قال انّ رسول اللّهﷺ ساهم قريشاً فى بناء البيت فصار لرسول اللّهﷺ من باب الكعبة الى النّصف ما بين الرّكن اليمانىّ الى الحجر الأسود وفى رواية أخرى كان لبنى هاشم من الحجر الأسود الى الرّكن الشّامىّ.

۲۱۴ (۲۳) **تهذيب** ۲٤٠/٦: الحسين بن سعيد عن حمّاد عمّن ذكره عن أحدهماﷺ قال
۲۵۴۶۰
القرعة لا تكون إلّا للامام.

۲۱۵ (۲۴) **وسائل** ۲٦٢/۲٧: علىّ بن موسى بن طاووس فى كتاب (أمان الأخطار) وفى
۲۵۴۶۱
(الاستخارات) نقلاً من كتاب عمرو ابن أبى المقدام عن أحدهماﷺ فى المساهمة يكتب بسم اللّه الرّحمن الرّحيم اللّهمّ فاطر السّموات والارض عالم الغيب والشهادة الرّحمن الرّحيم أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون أسئلك بحقّ محمّدٍ وآل محمّد ان تصلّى على محمّد وآل محمّد وان تخرج لى خير السّهمين فى دينى ودنياى وآخرتى وعاقبة أمرى فى عاجل أمرى وآجله انّك على كلّ شىءٍ قدير ما شاء اللّه لا قوّة الّا باللّه صلّى اللّه على محمّد وآله ثمّ تكتب ما تريد فى الرّقعتين وتكون الثالثة غُفلاً[1] ثمّ تجيل[2] السّهام فايّما خرج عملت عليه ولا تخالف فمن خالف لم يصنع له وان خرج الغُفل رميت به.

۲۱۶ (۲۵) **مستدرك** ۳۷۷/۱۷: السّيّد علىّ بن طاووس فى فتح الأبواب حدّثنى بعض
۲۵۴۶۲
أصحابنا مرسلاً فى صفة القرعة أنّه يقرء الحمد مرّة واحدة وانّا أنزلناه احدى عشرة مرّة ثمّ يقول اللّهمّ انّى أستخيرك لعلمك بعاقبة[3] الأمور وأستشيرك لحسن ظنّى بك فى المأمول والمحذور اللّهمّ ان كان امرى هذا ممّا قد نيطت بالبركة أعجازه وبواديه وحفّت بالكرامة

---

١. الغُفلُ: ما لا علامة فيه من القداح.
٢. أجال السّهام بين القوم أى حرّكها وافضى بها فى القسم.
٣. بعواقب ـ خ ل ك.

(۲۲) امام صادق ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ برای ساختن خانهٔ خدا با قریش قرعه کشید. از در کعبه تا نصف میان رکن یمانی یا حجرالاسود، سهم رسول خدا ﷺ شد و در روایت دیگری آمده است که: از حجرالاسود تا رکن شامی، سهم بنی‌هاشم شد.» ۲۱۳

(۲۳) امام باقر یا امام صادق ﷺ فرمود: «قرعه تنها برای امام است.» ۲۱۴

(۲۴) عمروبن ابی المقدام از امام باقر یا امام صادق ﷺ دربارهٔ قرعه زدن روایت کرده است که: «نوشته می‌شود بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدایا، ای پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین، آگاه به غیب و آشکار، رحمان و رحیم، تو میان بندگانت در مواردی که در آن اختلاف می‌کنند، حکم می‌کنی. ۲۱۵

از تو می‌خواهم به حقّ محمد و آل محمّد بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و برایم آنچه از دو سهم در دینم و در دنیا و آخرتم و عاقبت کارم در امور حالم و امور آینده بهتر است، بیرون آید. تو بر هر چیزی توانایی. آن چه خدا بخواهد. قوّتی جز تو نیست. خداوندا، بر محمد و آل محمد درود بفرست. سپس بنویس آنچه در دو کاغذ می‌خواهی و کاغذ سوم بی‌علامت باشد [باطل]. سپس سهم‌ها را می‌گردانی. هر کدام که بیرون آمد، طبق آن عمل می‌کنی و مخالفت نمی‌کنی و هر کس که مخالفت کند، برایش خوب نمی‌شود و اگر برگه بی‌علامت در آمد، آن را پرت می‌کنی.»

(۲۵) سید علی بن طاووس در کتاب فتح‌الابواب گوید: «بعضی از یاران‌مان به ارسال برایم دربارهٔ کیفیت قرعه روایت کردند که: یک بار «حمد» و یازده بار «انّا انزلنا» خوانده می‌شود. سپس می‌گوید: خدایا، من از تو خیر می‌خواهم؛ چون تو از عاقبت امور آگاهی و از تو خیرخواهی می‌طلبم؛ چون در آنچه امید و بیم می‌رود به تو حسن‌ظن دارم. ۲۱۶

خدایا، اگر این کار من از آنهاست که نهایتش و آغازش بسته به برکت است و روزها و شب‌هایش با کرامت پیچیده شده، خیری در آن برایم مقرّر دار که چموشی این کار را هموار و روزهایش را پر از سرور سازد.

ای خدا، یا امر است که من بدان عمل یا نهی است که از آن دوری می‌کنم.

خدایا به رحمتت خیر را برایم بخواه؛ خیری همراه با عافیت. سپس او و دیگری قرعه می‌کشند و با قلبش تصمیم دارد که هر زمان قرعه بر او یا رفیق او بیفتد، طبق قصدی که در نیت دارد، انجام می‌دهد و بدان عمل می‌کند که اینها همراه با توکّل او و اخلاص نیت اوست.»

أيّامه ولياليه فخر لى فيه بخيرة تردّ شموسه ذلولاً وتقعص[1] أيّامه سروراً يا اللّه فإمّا أمر فأئتمر وإمّا نهى فأنتهى اللّهمّ خر لى برحمتك خيرة فى عافية ثمّ يقرع هو وآخر ويقصد بقلبه انّه متى وقع عليه أو على رفيقه يفعل بحسب ما يقصد فى نيّته ويعمل بذلك مع توكّله واخلاص طويّته[2].

۲۱۷ ۴۵۲۶۲ (۲۶) **معانى الأخبار ۲۷۷**: أخبرنى أبوالحسين محمد بن هارون الزّنجانيّ قال حدّثنا عليّ بن عبدالعزيز عن أبى عبيد القاسم بن سلام بأسانيد متّصلة الى النّبيّ ﷺ فى أخبار متفرّقة انّه نهى عن المحاقلة والمزابنة (الى أن قال) واختصم رجلان الى النّبيّ ﷺ فى مواريث وأشياء قد درست فقال النّبيّ ﷺ لعلّ بعضكم ان يكون ألحن بحجّته من بعض فمن قضيت له بشيء من حقّ أخيه فانّما أقطع له قطعة من النّار فقال له كلّ واحد من الرّجلين يا رسول اللّه حقّى هذا لصاحبى فقال ولكن اذهبا فتوخّيا[3] ثمّ استهما ثمّ ليحلّل كلّ واحد منكما صاحبه فقوله لعلّ بعضكم ان يكون ألحن بحجّته من بعض يعنى أفطن لها وأجدل واللّحَن الفطنة بفتح الحاء واللّحن بجزم الحاء الخطأ وقوله استهما أى اقترعا وهذا حجّةٌ لمن قال بالقرعة فى الأحكام وقوله اذهبا فتوخّيا يقول توخّيا الحقّ فكأنّه قد أمر الخصمين بالصّلح.

وتقدّم فى رواية الجعفريات (۱۵) من باب (۲) فضل الأذان من أبوابه ج ۵ قوله ﷺ ثلاثة لو تعلم امّتى ما لهم فيهنّ لضربوا عليهنّ بالسّهام الأذان والغدوّ يوم الجمعة والصّفّ الأوّل. وفى مرسلة الشيخ (۱٦) قوله ﷺ لو يعلم الناس ما فى الاذان والصّفّ الأوّل ثمّ لم يجدوا الّا ان يستهموا عليه لفعلوا. وفى باب (۷) استحباب الاستخارة بالدعاء وأخذ قبضة من السّبحة من أبواب الاستخارة ج ۸ ما يمكن أن يناسب الباب وفى رواية عثمان بن عيسى (۲۱) من باب (۱۳۳) تحريم النّميمة من أبواب العشرة ج ۲۰ قوله تعالى يا موسى فرّق أصحابك عشرة عشرة ثمّ أقرع بينهم فانّ السهم يقع على العشرة الّتى هو (أى النّمّام) فيهم ثمّ تفرّقهم وتقرع بينهم فانّ السّهم يقع عليه الحديث.

---

۱. والظاهر انّ صحيحه (تنغص) كما فى نقل الوسائل عن كتاب أمان الأخطار.
۲. أى نيّته. ۳. التوخّى بمعنى التحرّى للحق ـ اللّسان.

(۲۶) ابو عبید قاسم بن سلام با سندهای متصل به پیامبر ﷺ در روایات جداگانه روایت کرده است ۲۱۷
که: «پیامبر ﷺ از فروش گندم در خوشه و فروش خرما بر خوشه، نهی فرمود. (تا آن که گوید): و دو نفر نزد پیامبر ﷺ در ارث و چیزهایی که کهنه شده بود، نزاع کردند. پس از آن پیامبر ﷺ فرمود: شاید بعضی از شما بهتر از دیگری استدلالش را بیان کند. پس هر کس که من به چیزی از حقّ برادرش برای او حکم کردم، همانا قطعه‌ای از آتش برای او جدا کرده‌ام. پس از آن، هر کدام از دو نفر به پیامبر ﷺ گفتند: ای رسول خدا، این حقّم برای رفیقم باشد. حضرت فرمود: ولی هر دو بروید و در پی حقّ باشید و قرعه بکشید. سپس هر کدام از شما رفیقش را حلال سازد.

بنابراین فرمودهٔ حضرت، شاید برخی از شما از برخی اَلْحَنُ به استدلال خویش باشد؛ منظور این است که استدلال خویش را بهتر می‌فهمد و جدلی‌تر است و لحن (به فتح حاء) همان فهم و زیرکی است و لحن (با جزم حاء) همان خطاست.

و فرمودهٔ حضرت که: استهما؛ یعنی قرعه بکشید و این روایت دلیل کسی است که قرعه را در احکام پذیرفته است و فرمودهٔ حضرت که اذهبا و توخیا، حضرت می‌فرماید: در پی حقّ باشید و گویا که پیامبر ﷺ آنان را به سازش دعوت کرده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب دوّم از ابواب اذان، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «سه چیز است که اگر امّتم بدانند که چه چیزی برای آنان در آنهاست، برای آن قرعه می‌زنند: اذان و صبح روز جمعه و صف اوّل [جماعت].»

و در روایت شانزدهم، فرمودهٔ پیامبر ﷺ که: «اگر مردم بدانند آنچه در اذان و صف اول است، سپس نیابند جز این که بر آن قرعه بکشند، چنین خواهند کرد.»

و در باب هفتم از ابواب استخاره، چیزی که ممکن است مناسب با این باب باشد.

و در روایت بیست و یکم از باب صد و سی و سه از ابواب عشرت، فرمودهٔ خداوند متعال که: «ای موسی، یارانت را ده تا، ده تا از هم جدا ساز. پس از آن میان‌شان قرعه بکش؛ چرا که سهم به ده‌تایی می‌افتد که شخص نمّام [= سخن‌چین] در میان آنهاست. سپس آنان را [در گروه‌های کمتر از ده تا] جدا ساز و میان‌شان قرعه‌بکش؛ چرا که سهم بر نمّام می‌افتد...»

وفي أحاديث باب (۳۱) انّ من أوصى بعتق ثلث مماليكه ومات ولم يعيّن استخرج بالقرعة من أبواب الوصيّة ج ۲٤ وباب (۲۹) انّ من أعتق مملوكاً ثمّ مات واشتبه استخرج بالقرعة من أبواب العتق ما يدلّ على ذلك. وفي أحاديث باب (۱۷) حكم من نذر عتق أوّل مملوك ملكه من أبواب النذر ما يناسب الباب وفي رواية سليمان (۱) من باب (٤۲) انّ الجارية اذا وطأها اثنان أو أكثر في طهر واحد فولدت حكم بالقرعة من أبواب نكاح العبيد ج ۲٦ قوله قضى عليّ عليه السلام في ثلاثة وقعوا على امرأة في طهر واحد وذلك في الجاهليّة قبل ان يظهر الإسلام فاقرع بينهم فجعل الولد لمن قرع وجعل عليه ثلثي الدّية للآخرين.

وفي رواية أبي بصير (۲) وعاصم قوله عليه السلام يا رسول اللّه أتاني قوم قد تبايعوا جارية فوطؤها جميعاً في طهر واحد فولدت غلاماً واحتجّوا فيه كلّهم يدّعيه فأسهمت بينهم وجعلته للّذي خرج سهمه وضمّنته نصيبهم فقال صلى الله عليه وآله انّه ليس من قوم تنازعوا ثمّ فوّضوا أمرهم الى اللّه عزّ وجلّ الّا خرج سهم المحقّ. وفي رواية معاوية (۳) قوله عليه السلام اذا وطأ رجلان او ثلاثة جارية في طهر واحد فولدت فادّعوه جميعاً اقرع الوالي بينهم فمن قُرِعَ كان الولد ولده ويردّ قيمة الولد على صاحب الجارية. وفي رواية الإرشاد (٤) قوله فقرع عليه السلام على الغلام باسمهما فخرجت القرعة لأحدهما فألحق الغلام به وألزمه نصف قيمته لو كان عبداً لشريكه.

وفي رواية المقنع(٥) قوله فمن اصابته القرعة ألحق به الولد ويغرم نصف قيمة الجارية لصاحبه وعلى كلّ واحد منهما نصف الحدّ. وفي رواية الحلبيّ وابن مسلم (٦) قوله عليه السلام إذا وقع الحرّ والعبد والمشرك بامرأة في طهر واحد فادّعوا الولد أقرع بينهم الخ. وفي رواية الحلبيّ (۹) من باب (٤۳) حكم ما لو وطأ البايع والمشتري الأمة واشتبه حال الولد قوله عليه السلام اذا وقع المسلم واليهوديّ والنّصرانيّ على المرأة في طهر واحد قرع بينهم فكان الولد للّذي تصيبه القرعة. وفي باب (۷۸) انّ المولود اذا لم يكن له ما للرّجال وما للنّساء حكم في ميراثه بالقرعة من أبواب الميراث ج ۲۹ ما يدلّ على ذلك. ولاحظ الباب المتقدّم فانّ فيه ما يناسب ذلك ولا يخفى انّ موارد القرعة أكثر ممّا ذكر انّما تركناها اختصاراً.

و در روایات باب سی و یکم از ابواب وصیّت و باب بیست و نهم از ابواب عتق، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب هفدهم از ابواب نذر، روایتی است که مناسب باب است.

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب نکاح بردگان، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ سه نفر که در یک طهر با زنی آمیزش کردند و این کار در جاهلیت پیش از آن‌که اسلام ظهور کند صورت گرفت، حضرت میان‌شان قرعه کشید و فرزند را برای آن‌کس قرارداد که قرعه به نام او درآمد و بر آن کس، دو سوّم دیه را برای دو نفر دیگر قرار داد.

و در روایت دوّم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «ای رسول خدا، گروهی نزدم آمدند که یک کنیز را با هم خریداری کرده بودند و در یک طهر با او آمیزش کردند و کنیز پسری آورد و همهٔ آنان در مورد فرزند ادّعا داشتند و دلیل آوردند.

من میان‌شان قرعه کشیدم و فرزند را برای کسی قرار دادم که قرعه به نام او در آمد و نصیب آنان را به عهدهٔ او گذاشتم. رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ گروهی نزاع نمی‌کنند و سپس کار خود به خدا واگذار کنند مگر این که برگه حقّ دار بیرون آید.»

و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر دو مرد یا سه مرد با کنیزی در یک طهر آمیزش کنند و آن کنیز فرزند بیاورد و هر کدام ادّعا کنند که فرزند از آن اوست، والی میان‌شان قرعه می‌کشد و هر کس که قرعه به نام او در آمد، فرزند از آنِ اوست و بهای فرزند را به صاحب کنیز می‌دهد.»

و در روایت چهارم، این گفته که: «پس از آن امام ﷺ به نام آن دو پسر قرعه زد و قرعه به نام یکی از این دو در آمد و حضرت، پسر را به او ملحق کرد و او را ملزم به نصف بهای آن نمود، در صورتی که بردهٔ شریکش بود.»

و در روایت پنجم، این گفته که: «هر کس قرعه به او بخورد، فرزند به او ملحق می‌گردد و نیمی از بهای کنیز را برای رفیقش به عهده می‌گیرد و بر هر کدام از این دو، نیمی از حدّ است.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر آزاد و برده و مشرکی در یک طهر با زنی آمیزش کنند و همه ادّعای فرزند را کنند، میان‌شان قرعه کشیده می‌شود...»

و در روایت نهم از باب چهل و سوّم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر مسلمان، یهودی و مسیحی در یک طهر با زنی آمیزش کنند، میان‌شان قرعه کشیده می‌شود و فرزند برای آن‌کس است که قرعه به نام او بخورد.»

و در باب هفتاد و هشت از ابواب میراث، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و بنگر به باب پیشین؛ چرا که در آن مناسب این باب است.

و روشن است که موارد قرعه بیش از آنچه ذکر شد، هست. ما تنها برای اختصار، موارد دیگر را رها کردیم.

(۳۲)
باب حكم من ادّعى على الآخر ألفاً
وأقام بيّنة ثمّ ادّعى خمسمائة ثمّ ثلاثمائة ثمّ مأتين
وأقام بيّنة بالجميع فادّعى المدّعىٰ عليه التّداخل وأنكر المدّعى

۲۱۸ ۲۵۲۶۴ (۱) **الإحتجاج ۳۱۱/۲**: كتب محمد بن عبدالله الحميرى الى صاحب الزّمان صلوات الله عليه كتاباً سأله فيه عن مسائل (الى أن قال) وسأل عن رجل ادّعى على رجل ألف درهم وأقام به البيّنة العادلة وادّعى عليه أيضاً خمسمائة درهم فى صكّ[۱] آخر وله بذلك بيّنة عادلة وادّعى عليه أيضاً ثلاثمائة درهم فى صك آخر ومائتى درهم في صكّ آخر وله بذلك كلّه بيّنة عادلة ويزعم المدّعىٰ عليه انّ هذه الصّكاك كلّها قد دخلت فى الصّكّ الّذى بألف درهم والمدّعى منكر ان يكون كما زعم فهل يجب الألف الدّرهم مرّة واحدة أو يجب عليه كلّما يقيم البيّنة به؟ وليس فى الصّكاك استثناء انّما هى صكاك على وجهها فأجاب يؤخذ من المدّعى عليه ألف درهم مرّة وهى الّتى لا شبهة فيها ويردّ اليمين فى الألف الباقى على المدّعى فان نكل فلا حقّ له.

(۳۳)
باب أنّ من قطع له من مال أخيه شيء بحكم القاضى
فانّما قطعت له به قطعة من النّار فلايحلّ له وان حكم له القاضى ببيّنة

۲۱۹ ۲۵۲۶۵ (۱)**كافى ٤١٤/٧**: **تهذيب ۲۲۹/٦**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه (كا ـ ومحمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً) عن ابن أبى عمير عن سعد[۲] وهشام بن الحكم عن أبى عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ انّما أقضى بينكم بالبيّنات والأيمان وبعضكم ألحن[۳] بحجّته من بعض فأيّما رجل قَطَعْتُ له من مال أخيه شيئاً فانّما قطعت له به قطعة من النّار.

---

۱. الصكّ: الكتاب فارسىّ معرّب چك.
۲. سعد بن هشام فى نسخة من كا ـ عن سعد يعنى ابن أبى خلف عن هشام ـ ئل.
۳. أى أفطن لها وأحسن تصرّفاً ـ والمراد ان يكون بعضكم أعرف بالحجّة وأفطن لها من غيره.

باب ۳۲

اختلاف مدّعی و مدّعیٰ علیه در تداخل دو دعویٰ

۲۱۸ (۱) محمّد بن عبدالله حمیری به صاحب الزمان(عج) نامه‌ای نگاشت و در آن نامه از امام دربارهٔ مسائلی پرسید. (تا آن که گوید): «و دربارهٔ مردی که بر مردی ادّعای هزار درهم داشت و بیّنهٔ عادل بر آن اقامه کرد و نیز بر او پانصد درهم در چک دیگری ادّعا داشت و باز بر این هم بیّنهٔ عادل داشت و باز بر او ادّعای سیصد درهم در چک دیگر داشت و دویست درهم در جک دیگر و او برای همهٔ اینها بیّنهٔ عادل داشت ولی مدّعیٰ‌علیه می‌گفت: این چک‌ها همه داخل همان چک هزار درهم است و مدّعی انکار داشت که آن‌گونه باشد که مدّعیٰ‌علیه می‌گوید، پرسیدم که: آیا یک بار هزار درهم بر او ثابت است یا هر اندازه که بیّنه بر آن اقامه کرده است و در چک‌ها استثناء نیست و تنها آنها چک‌هایی است آن‌گونه که باید باشد؟ [یعنی هر چکی اعتبار خودش را دارد].

حضرت پاسخ داد که: از مدّعیٰ‌علیه یک بار هزار درهم می‌گیرند و این همان است که شکی در آن نیست و دربارهٔ هزار باقی، سوگند به مدّعی برگردانده می‌شود پس اگر نکول کرد و سوگند نخورد، حقی ندارد.»

باب ۳۳

حکم مالی که از محکومٌ علیه به حکم قاضی، برای مدّعی جدا می‌شود

۲۱۹ (۱) امام صادق ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: تنها من میان‌تان با بیّنه‌ها و سوگندها حکم می‌کنم و بعضی از شما از بعضی بهتر دلیل می‌آورد. پس هر مردی که من برای او از مال برادرش چیزی را جدا کنم، تنها برای او با آن، قطعه‌ای از آتش را جدا کرده‌ام.»

٢٢٠ ٣٥٢٦٦ (٢) وسائل ٢٣٣/٢٧: الحسن بن علىّ العسكرىّ عليه السلام فى تفسيره عن أمير المؤمنين عليه السلام قال كان رسول اللّه صلى الله عليه وآله يحكم بين النّاس بالبيّنات والأيمان فى الدّعاوى فكثرت المطالبات والمظالم فقال ايّها النّاس انّما أنا بشر وأنتم تختصمون ولعلّ بعضكم ألحن بحجّته من بعض وانّما أقضى على نحو ما أسمع منه فمن قضيت له من حقّ أخيه بشىء فلا يأخذنّه فانّما أقطع له قطعة من النّار.

٢٢١ ٣٥٢٦٧ (٣) عوالى اللئالى ٢٤٠/١: قال النّبىّ صلى الله عليه وآله انّما أنا بشر مثلكم وانّكم لتختصمون الىّ ولعلّ بعضكم ألحن بحجّته من بعض فأقضى له على نحو ما أسمع منه فمن قضيت له بشىء من أخيه فلا يأخذه فانّما أقطع له قطعة من النّار.

٢٢٢ ٣٥٢٦٨ (٤) نوادر أحمد بن محمد ١٧٠: يحيى بن عمران عن أبيه عن عبداللّه بن سليمان عن أبى جعفر عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله من حلف على يمين صبر[1] فقطع بها مال امرئ مسلم فانّما قطع جذوة[2] من النّار.

٢٢٣ ٣٥٢٦٩ (٥) تهذيب ٢١٩/٦: محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن عيسى عن الحسن بن علىّ بن فضّال قال قرأت فى كتاب أبى الأسد الى أبى الحسن الثّانى عليه السلام وقرأته بخطّه سأله ما تفسير قوله تعالى ﴿وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ﴾ قال فكتب اليه بخطّه الحكّام القضاة قال ثمّ كتب تحته هو ان يعلم الرّجل انّه ظالم فيحكم له القاضى فهو غير معذور فى أخذه ذلك الّذى حكم له اذا كان قد علم انّه ظالم. تفسير العيّاشىّ ٨٥/١: عن الحسن بن علىّ قال قرأت فى كتاب ابى الأسد (وذكر نحوه) الّا أنّ فيه انّه ظالم عاصٍ هو غير معذور فى اخذه ذلك الذى حكم له به اذا كان قد علم انّه ظالم.

وتقدّم فى أحاديث باب (١) تحريم الغصب ووجوب ردّ المغصوب من أبواب الغصب ج ٢٤ ما يمكن ان يستدلّ به على ذلك. وفى رواية أبى أمامة (٣٤) من باب (١) كراهة اليمين الصّادقة من أبواب الأيمان قوله صلى الله عليه وآله ما من رجل أقطع مال امرئ مسلم

---

١. يمين الصّبر هى الّتى يمسك الحكم عليها حتّى يحلف ـ مجمع. ٢. اى الجمرة الملتهبة.

۲۲۰ (۲) امام حسن عسکری ﷺ در تفسیرش از امیرالمؤمنین ﷺ روایت کرده که حضرت فرمود: «پیوسته رسول خدا میان مردم با بیّنه‌ها و سوگندها در ادّعاها، حکم می‌داد. دادخواست‌ها و ستم‌ها زیاد شد. حضرت فرمود: ای مردم، من بشرم و شما با هم نزاع می‌کنید و شاید بعضی از شما از بعضی بهتر استدلالش را بگوید و تنها من بر پایهٔ آن‌گونه که از او می‌شنوم، حکم می‌دهم؛ بنابراین هر کس که من از حقّ برادرش چیزی برای او حکم کردم، آن را نگیرد که تنها من قطعه‌ای از آتش برای او جدا کرده‌ام.»

۲۲۱ (۳) پیامبر ﷺ فرمود: «من، تنها بشری چون شمایم و شما نزد من نزاع می‌کنید و شاید بعضی از شما بهتر از بعضی دلیل خود را بیاورد. من هم به نفع او بر پایهٔ آنچه از او شنیده‌ام، حکم می‌کنم؛ بنابراین هر کس که من چیزی از برادرش را برای او حکم دادم آن را نگیرد؛ چرا که تنها من قطعه‌ای از آتش برای او جدا می‌سازم.»

۲۲۲ (۴) امام باقر ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که بر سوگند صبر [سوگند صبر سوگندی است که حکم بر آن متوقف می‌گردد تا شخص سوگند بخورد] سوگند بخورد و با سوگندش مال مرد مسلمانی را جداسازد، تنها پارهٔ آتش گداخته‌ای را بریده است.»

۲۲۳ (۵) حسن بن علی بن فضّال گوید: «در نامهٔ ابوالاسد به امام هادی ﷺ خواندم و آن را با خطّ حضرت دیدم. از امام پرسیده شده بود: تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال که: اموال خود را میان خودتان به باطل نخورید، چیست؟ حضرت با خطّ خویش برایش نگاشته بود: منظور از حاکمان همان قاضیانند. حسن بن علی بن فضّال گوید: پس از آن، امام زیر آن نوشته بود: آن این است که مرد می‌داند که ستمگر است ولی قاضی به نفع او حکم می‌دهد. این فرد در گرفتن آنچه به نفع او حکم داده شده است، اگر بداند که ستمگر است معذور نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب غصب، روایتی است که ممکن است به آن بر این مطلب استدلال شود.

و در روایت سی و چهار از باب یکم از ابواب سوگندها، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ: «مردی نیست که با سوگندش مال مرد مسلمانی را جدا سازد مگر این که خداوند بهشت را بر او حرام و دوزخ را بر او واجب سازد. سئوال شد: ای رسول خدا، گرچه چیز کمی باشد؟ حضرت فرمود: گرچه مسواکی از چوب اراک باشد.»

يمينه إلّا حرّم اللّه عليه الجنّة وأوجب له النار فقيل يا رسول اللّه وإن كان شيئاً يسيراً قال وإن كان سواكاً من أراك. وفى رواية الدعائم (۳۵) قوله ﷺ نهى ﷺ عن اقتطاع مال المسلم باليمين الكاذبة. وفى رواية الدعائم (۲) من باب (۱۷) أنّ القاضى يقضى بين الخصوم بالبيّنة من أبواب القضاء ج ۳۰ قوله ﷺ فأيّما رجل قطعت له من مال أخيه شيئاً يعلم أنّه ليس له فانّما أقطع له قطعة من النار. وفى رواية عدىّ (۹) من باب (۱۸) انّ البيّنة على المدّعى قوله ﷺ ان ذهب بأرضك بيمينه كان ممّن لا ينظر اليه يوم القيامة ولا يزكّيه وله عذاب أليم قال ففزع الرّجل وردّها اليه. ولاحظ باب (۲٤) انّ من رضى باليمين فحلف له فلا دعوى له بعداليمين. وفى رواية القاسم بن سلام (۲٦) من باب (۳۱) ما ورد من الحكم بالقرعة قوله ﷺ لعلّ بعضكم أن يكون ألحَنْ بحجّته من بعض فمن قضيت له بشىء من حقّ أخيه فانّما أقطع له قطعة من النّار.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۴)

باب انّه لو وُجِدَ كيس بين جماعة فقالوا كلّهم ليس هو لنا وقال واحد منهم هو لى فهو له

۲۲۴ ۴۵۴۷۰ (۱) كافى ۴۲۲/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن منصور بن حازم تهذيب ۲۹۲/٦: محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن الوليد عن يونس عن منصور بن حازم عن أبى عبداللّه ﷺ قال قلت عشرة كانوا جلوساً ووسطهم كيس فيه ألف درهم فسأل بعضهم بعضاً ألكم هذا الكيس؟ فقالوا كلّهم لا وقال[1] واحد منهم هو لى فَلِمَن هو، قال للّذى ادّعاه.

۲۲۵ ۴۵۴۷۱ (۲) المقنع ۱۳٤: واذا[2] وجد كيس بين جماعة فقالوا كلّهم ليس هو لنا وقال واحد منهم هو لى فهو له.

---

۱. فقال ـ يب.   ۲. وان ـ ك.

در روایت سی و پنجم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «پیامبر خداﷺ از جدا کردن مال برادر مسلمان با سوگند دروغ نهی فرمود.»

و در روایت دوّم از باب هفدهم از ابواب قضاء، فرمودهٔ رسول خداﷺ: «هر مردی که من از مال برادرش برای او چیزی را که می‌داند برای او نیست جدا کنم، همانا قطعه‌ای از آتش برایش جدا می‌کنم.»

و در روایت نهم از باب هجدهم، فرمودهٔ رسول خداﷺ که: «اگر با سوگندش از زمین تو ببرد، او از کسانی می‌شود که خداوند در روز قیامت به او نمی‌نگرد و او را پاک نمی‌سازد و برای او عذابی دردناک است. راوی گوید: مرد ترسید و آن را به او برگرداند.»

و بنگر به باب بیست و چهار.

و در روایت بیست و شش از باب سی و یک، فرمودهٔ رسول خداﷺ که: «شاید بعضی از شما از بعضی بهتر دلیلش را بیاورد؛ بنابراین هر کس که من برای او به چیزی از حقّ برادرش حکم دادم، تنها من قطعه‌ای از آتش برایش جدا می‌سازم.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۴

حکم کیسه‌ای که بین جماعتی پیدا شده و یک نفر ادّعای مالکیت آن را می‌کند

۲۲۴ (۱) منصور بن حازم از امام صادقﷺ روایت کرده است. منصور گوید: «پرسیدم: ده نفر نشسته‌اند و میان‌شان کیسه‌ای و در آن هزار درهم است. برخی از برخی پرسیدند که: آیا این کیسه برای شماست؟ همه گفتند: نه. ولی یکی از آنان گفت: آن کیسه برای من است. کیسه برای کیست؟ حضرت فرمود: برای کسی است که کیسه را ادّعا می‌کند.»

۲۲۵ (۲) و اگر کیسه‌ای در میان جمعی پیدا شود و همه بگویند که برای ما نیست و یکی از آنان بگوید که برای من است، آن کیسه برای اوست.

(۳۵)

باب حكم ما لو ادّعى الأب أو غيره
انّه أعار المرأة الميّتة بعض المتاع والخدم هل يقبل قوله بلا بيّنة أم لا

۲۲۶ ۴۵۴۷۲ (۱) تهذيب ۲۸۹/۶: محمد بن يعقوب عن كافى ۴۳۱/۷: محمد بن جعفر الكوفى (ئل - يعنى الأسديّ) عن محمد بن اسماعيل عن جعفر بن عيسى. فقيه ۶۴/۳: روى محمد بن عيسى بن عبيد عن أخيه جعفر بن عيسى قال كتبت الى أبى الحسن عليه السلام (ئل - يعنى علىّ بن محمد عليهما السلام) جعلت فداك المرأة تموت فيدّعى أبوها انّه (كان - كا) أعارها بعض ما كان عندها من متاع[۱] وخدم أتقبل دعواه بلا بيّنة أم لا تقبل دعواه الّا ببيّنة؟ فكتب عليه السلام (اليه - كا - يب) يجوز بلا بيّنة قال وكتبتُ اليه[۲] (جعلت فداك - فقيه) ان ادّعى زوج المرأة الميّتة أو[۳] ابو زوجها أو[۴] أم زوجها فى متاعها أو (فى - كا - فقيه) خدمها مثل الّذى ادّعي أبوها من عارية بعض المتاع أو[۵] الخدم أتكون[۶] (كا - فى ذلك) بمنزلة الأب فى الدّعوى؟ فكتب عليه السلام لا.

(۳۶)

باب انّه يجوز للولد أن يخاصم
والده إذا ظلمه ولايرفع صوته على صوته

وتقدّم فى رواية الحكم (۱) من باب (۳) حكم الرّجوع فى الصّدقة من أبواب الوقوف ج ۲۴ قوله عليه السلام لا تعطها إيّاه قلت فإنّه (أى أباه) اذاً يخاصمنى فقال فخاصمه ولا ترفع صوتك على صوته.

---

۱. من المتاع والخدم - فقيه.
۲. إلى أبى الحسن يعنى علىّ بن محمد عليهما السلام - فقيه.
۳. وأبو زوجها - يب.
۴. وامّ زوجها - يب - فقيه.
۵. والخدم - فقيه.
۶. أيكونون - يب - أيكون - فقيه.

باب ۳۵

حکم ادّعای بدون بیّنهٔ پدر یا غیر او
به این که به زن فوت شده، کالایی را داده است

(۱) جعفربن عیسی گوید: «به امام هادیؑ نامه نوشتم: فدایت گردم! زنی می‌میرد. پدرش ادّعا ۲۲۶
دارد که بعضی از وسایل و خدمتکارانی که نزد زن است به او عاریه داده بوده است. آیا ادّعای پدر بدون بیّنه پذیرفته می‌گردد یا آن که جز با بیّنه، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد؟ حضرت نوشتند که: بدون بیّنه ادّعایش نافذ است.

جعفر بن عیسی گوید: برای امام نوشتم: فدایت گردم! اگر شوهر زن مرده یا پدرشوهر آن زن یا مادر شوهر زن در مورد وسایل زن یا خدمتکاران زن همان را ادّعا کنند که پدرزن ادّعا داشت که بعضی از وسایل یا خدمتکاران را به او عاریه داده است، آیا آنان در این ادّعا به سان پدر هستند؟ حضرت نوشت: نه.»

باب ۳۶

جواز مرافعهٔ فرزند با پدر

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوّم از ابواب وقوف، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «آن را به پدر مده. پرسیدم: در این صورت پدر با من مخاصمه خواهد کرد. حضرت فرمود: با او مخاصمه کن ولی صدایت را بالاتر از صدای او مبر.»

(۳۷)

باب ماورد في أنّ من ادّعى على رسول الله ﷺ كذباً يجب قتله وأنّ القاضي هل له أن يحكم بعلمه أم لا وهل له أن يستند حكمه بعلمه أم لا

۲۲۷ ۴۵۴۷۳ (۱) فقيه ۳/ ۶۰: جاء أعرابيّ الى النّبيّ ﷺ فادّعى عليه سبعين درهماً ثمن ناقة باعها منه فقال قد أوفيتك فقال إجعل بيني وبينك رجلاً يحكم بيننا فأقبل رجل من قريش فقال رسول الله ﷺ أحكم بيننا فقال للأعرابي ما تدّعى على رسول الله؟ قال سبعين درهماً ثمن ناقة بعتها منه فقال ما تقول يا رسول الله؟ قال قد أوفيته فقال للأعرابيّ ما تقول؟ قال لم يوفني فقال لرسول الله ألك بيّنةٌ على أنك قد أوفيته؟ قال لا قال للأعرابي أتحلف انك لم تستوف حقّك وتأخذه؟ فقال نعم فقال رسول الله ﷺ لأتحاكَمَنَّ مع هذا الى رجل يحكم بيننا بحكم الله ﷻ فأتى رسول الله ﷺ على بن ابيطالب ﷺ ومعه الأعرابي فقال عليّ ﷺ مالك يا رسول الله قال يا أبا الحسن أُحكم بيني وبين هذا الأعرابي.

فقال عليّ ﷺ يا أعرابي ما تدّعى على رسول الله؟ قال سبعين درهماً ثمن ناقة بعتها منه فقال ما تقول يا رسول الله؟ قال قد أوفيته ثمنها فقال يا أعرابي أصَدَق رسول الله ﷺ فيما قال؟ قال لا ما أوفاني شيئاً فأخرج عليّ ﷺ سيفه فضرب عنقه فقال رسول الله ﷺ لِمَ فعلت يا عليّ ذلك؟ فقال يا رسول الله نحن نصدّقك على أمر الله ونهيه وعلى أمر الجنّة والنّار والثّواب والعقاب ووحي الله ﷻ ولا نصدّقك في ثمن ناقة هذا الاعرابي وانّى قتلته لأنّه كذّبك لمّا قلت له أصَدَقَ رسول الله فيما قال فقال لا ما أوفاني شيئاً فقال رسول الله ﷺ أصبت يا عليّ فلا تعد الى مثلها ثمّ التفت الى القرشي وكان قد تبعه فقال هذا حكم الله لا ما حكمت به.

۲۲۸ ۴۵۴۷۴ (۲) أمالي الصّدوق ۹۰: حدّثنا أبي قال حدّثنا عليّ بن محمد بن قتيبة عن حمدان بن سليمان عن نوح بن شعيب عن محمدبن اسماعيل عن صالح بن عقبة عن علقمة عن الصّادق جعفر بن محمد ﷺ نحوه بتفاوت يسير مع زيادة في اللفظ. وسائل ۲۷/ ۲۷۶: ورواه السّيّد المرتضى في (الإنتصار) مرسلاً.

باب ۳۷

وجوب قتل کسی که به دروغ، علیه رسول خداﷺ ادّعا کند

۲۲۷ (۱) بادیه‌نشینی عرب نزد پیامبرﷺ آمد و بر آن حضرت ادّعا کرد که هفتاد درهم بهای شتری که به حضرت فروخته است، می‌خواهد.

حضرت فرمود: «من پول را به طور کامل داده‌ام. او گفت: فردی را میان من و خودت به عنوان حکم قرار ده. مردی از قریش آمد. رسول خداﷺ فرمود: تو میان ما دادرسی کن. آن قریشی به بادیه‌نشین عرب گفت: چه ادّعایی بر رسول خدا داری؟ عرب بادیه‌نشین گفت: هفتاد درهم بهای شتری که به حضرت فروخته‌ام. آن قریشی گفت: ای رسول خدا، شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: به طور کامل به او داده‌ام. آن قریشی به عرب بادیه‌نشین گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: به من نداده است. قریشی به رسول خدا گفت: آیا شما بیّنه دارید که به او داده‌اید؟ حضرت فرمود نه. او به عرب بادیه‌نشین گفت: آیا سوگند می‌خوری که تو حقّت را نگرفته‌ای و استیفا نکرده‌ای؟ او گفت: آری.

رسول خداﷺ فرمود: من با این فرد برای دادرسی نزد کسی می‌روم که میان ما به حکم خداوندعزّ و جلّ حکم کند. پس از آن، رسول خداﷺ با اعرابی نزد امیرالمؤمنین﵇ آمد. امیرالمؤمنین﵇ گفت: چیست شما را ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: ای ابوالحسن، تو میان من و این اعرابی دادرسی کن.

امیرالمؤمنین﵇ فرمود: ای اعرابی، تو چه ادّعایی بر رسول خدا داری؟ او گفت: هفتاد درهم بهای شتری که به او فروخته‌ام. امیرالمؤمنین بیان داشت: شما چه می‌فرمایید ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: من بهای شتر را به طور کامل پرداخت کرده‌ام. امیرالمؤمنین﵇ فرمود: ای اعرابی، آیا رسول خداﷺ و آنچه فرمود، درست می‌گوید؟ اعرابی گفت: نه؛ چیزی به من نداده است. امیرالمؤمنین﵇ شمشیرش را بیرون کشید و گردن اعرابی را زد. رسول خدا فرمود: چرا این کار را انجام دادی، ای علی؟ امیرالمؤمنین گفت: ای رسول خدا، آیا تو را در ارتباط با امر خدا و نهی او، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و وحی خداوندعزّ و جلّ تصدیق می‌کنیم ولی در پرداخت بهای شتر این اعرابی تصدیق نکنیم؟ من او را کشتم، چون او تو را تکذیب کرد. وقتی که به او گفتم: آیا رسول خدا در آنچه گفت، راست می‌گوید، او گفت: نه، چیزی به من نداده است. رسول خداﷺ فرمود: ای علی، درست عمل کردی ولی مشابهش را تکرار مکن. پس از آن، حضرت نگاهی به شخص قریشی که دنبال پیامبر بود کرد و فرمود: این حکم خداست؛ نه آنچه تو بدان حکم کردی.»

۲۲۸ (۲) علقمه از حضرت امام صادق﵇ مشابه روایت پیشین را با مختصر تفاوت و با فزونی در لفظ روایت کرده است.

۲۲۹ ۲۵۲۷۵ (۳) فقيه ٣/٦١: وفي رواية محمد بن بحر[1] الشّيباني عن احمد ابن الحارث قال حدّثنا أبو أيّوب الكوفي قال حدّثنا اسحاق بن وهب العلّاف قال حدّثنا أبو عاصم النّبال عن ابن جريج عن الضّحّاك عن ابن عبّاس قال خرج رسول اللّهﷺ من منزل عائشة فاستقبله أعرابي ومعه ناقة فقال يا محمّد تشتري هذه النّاقة؟ فقال النّبيّﷺ نعم بكم تبيعها يا أعرابي؟ فقال بمأتي درهم.

فقال النّبيّﷺ بل ناقتك خير من هذا قال فما زال النّبيّﷺ يزيد حتّى اشترى النّاقة بأربع مائة درهم قال فلمّا دفع النّبيّﷺ الى الأعرابي الدّراهم ضرب الأعرابي يده الى زمام النّاقة فقال النّاقة ناقتي والدّراهم دراهمي فان كان لمحمّد شيء فليقم البيّنة قال فأقبل رجل فقال النّبيّﷺ أترضى بالشّيخ المقبل؟ قال نعم يا محمّد فقال النّبيّﷺ تقضي فيما بيني وبين هذا الأعرابيّ؟ فقال تكلّم يا رسول اللّه فقال رسول اللّهﷺ النّاقة ناقتي والدّراهم دراهم الأعرابي فقال الأعرابي بل النّاقة ناقتي والدّراهم دراهمي ان كان لمحمّد شيء فليقم البيّنة فقال الرّجل القضيّة فيها واضحة يا رسول اللّه وذلك انّ الأعرابي طلب البيّنة.

فقال له النّبيّﷺ إجلس فجلس ثمّ أقبل رجل آخر فقال النّبيّﷺ أترضى يا أعرابي بالشّيخ المقبل؟ قال نعم يا محمّد فلمّا دنا قال النّبيّﷺ إقض فيما بيني وبين هذا الأعرابي قال تكلّم يا رسول اللّه فقال النّبيّﷺ النّاقة ناقتي والدّراهم دراهم الأعرابي فقال الأعرابي بل الدّراهم دراهمي والنّاقة ناقتي ان كان لمحمّد شيء فليقم البيّنة فقال الرّجل القضيّة فيها واضحة يا رسول اللّه لأنّ الأعرابي طلب البيّنة. فقال النّبيّﷺ إجلس فجلس ثمّ أقبل رجل آخر فقال النّبيّﷺ أترضى يا أعرابي بالشّيخ المقبل؟ قال نعم يا محمّد فلمّا دنا قال النّبيّﷺ إقض فيما بيني وبين الأعرابي قال تكلّم يا رسول اللّه فقال النّبيّﷺ النّاقة ناقتي والدّراهم دراهم الأعرابي فقال الأعرابي بل النّاقة ناقتي والدّراهم دراهمي ان كان لمحمّد شيء فليقم البيّنة فقال الرّجل القضيّة فيها واضحة يا رسول اللّه لأنّ الأعرابي طلب البيّنة.

فقال النّبيّﷺ إجلس حتّى يأتي اللّه بمن يقضي بيني وبين الأعرابي بالحقّ فأقبل

---

۱. يحيى ـ خ فقيه.

۲۲۹ (۳) ابن عباس گوید: «رسول خداﷺ از منزل عایشه بیرون آمد. اعرابی‌ای همراه با یک شتر جلوی پیامبرﷺ آمد و گفت: ای محمّد، این شتر را می‌خری؟ پیامبرﷺ فرمود: آری؛ چقدر می‌فروشی ای اعرابی؟ اعرابی گفت: دویست درهم.

پیامبرﷺ فرمود: شتر تو بهتر از این است [بیشتر می‌ارزد]. ابن عباس گوید: پیامبرﷺ پیوسته بهای شتر را بیشتر می‌فرمود تا آن که به چهارصد درهم آن را خرید. ابن عباس گوید: چون پیامبرﷺ درهم‌ها را به اعرابی داد، اعرابی دست به افسار شتر زد و گفت: شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد چیزی دارد، بیّنه بیاورد. ابن عباس گوید: مردی از راه رسید. پیامبرﷺ فرمود: آیا به پیر مردی که می‌آید، راضی هستی؟ او گفت: آری، ای محمّد. پیامبرﷺ فرمود: تو بین من و این اعرابی دادرسی کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. رسول خدا فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: شتر، شتر من و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد چیزی دارد، بیّنه اقامه کند. آن مرد گفت: در این مورد حکم و دادرسی روشن است؛ چون اعرابی بیّنه می‌طلبد. پیامبرﷺ به او فرمود: بنشین. او نشست. پس از آن مرد دیگری آمد. رسول خداﷺ فرمود: ای اعرابی، آیا این پیرمردی را که می‌آید، قبول داری؟ او گفت: آری، ای محمّد. چون نزدیک شد، پیامبرﷺ فرمود: تو میان من و این اعرابی حکم کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. پیامبرﷺ فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: درهم‌ها، درهم‌های من و شتر هم شتر من است. اگر محمّدﷺ چیزی دارد، بیّنه اقامه کند. آن مرد گفت: در چنین موردی حکم روشن است ای رسول خدا، چون اعرابی بیّنه می‌خواهد. پیامبرﷺ فرمود: بنشین، او نشست. پس از آن مردی دیگر آمد. پیامبرﷺ فرمود: ای اعرابی، این پیرمردی را که می‌آید، می‌پذیری؟ او گفت: آری، ای محمّد. چون او نزدیک شد، پیامبر ﷺ فرمود: بین من و این اعرابی حکم کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بگو. پیامبرﷺ فرمود: شتر، شتر من و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است.

اعرابی گفت: شتر، شتر من و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد ﷺ چیزی دارد، بیّنه بیاورد. آن مرد گفت: ای رسول خدا، دادرسی در این مورد روشن است؛ چرا که اعرابی بیّنه می‌طلبد.

عليّ بن أبي طالبؑ فقال النّبيّ ﷺ أترضى بالشّابّ المقبل؟ قال نعم فلمّا دنا قال النّبيّ ﷺ يا أباالحسن إقض فيما بيني وبين الأعرابي فقال تكلّم يا رسول اللّه فقال النّبيّ ﷺ النّاقة ناقتي والدّراهم دراهم الأعرابي فقال الأعرابي لا بل النّاقة ناقتي والدّراهم دراهمي ان كان لمحمّد شيء فليقم البيّنة.

فقال عليّؑ خلّ بين النّاقة وبين رسول اللّه ﷺ فقال الأعرابي ما كنت بالّذي أفعل أو يقيم البيّنة قال فدخل عليّؑ منزله فاشتمل على قائم سيفه ثمّ أتى فقال خلّ بين النّاقة وبين رسول اللّه ﷺ فقال ما كنت بالّذي أفعل أو يقيم البيّنة قال فضربه عليّؑ ضربة فاجتمع أهل الحجاز على أنّه رمى برأسه وقال بعض أهل العراق بل قطع منه عضواً قال فقال النّبيّ ﷺ ما حملك على هذا يا عليّ؟ فقال يا رسول اللّه نصدّقك على الوحي من السّماء ولا نصدّقك على أربعمائة درهم.

۲۳۰ (۴)الاختصاص ٦٤: حدّثنا محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصّفّار عن الحسن
۲۵۳۷۶ بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن جعفر بن محمدؑ انّ رسول اللّه ﷺ اشترى فرساً من أعرابي فأعجبه فقام أقوام من المنافقين حسدوا رسول اللّه ﷺ على ما أخذ منه فقالوا للأعرابي لو تبلّغت به إلى السّوق بعته بأضعاف هذا فدخل الأعرابيّ الشّره[1] فقال ألا أرجع فأستقيله؟

فقالوا لا ولكنّه رجل صالح فاذا جاءك بنقدك فقل ما بعتك بهذا فانّه سيردّه عليك فلمّا جاء النّبيّ ﷺ أخرج اليه النّقد فقال ما بعتك بهذا فقال النّبيّ ﷺ والّذي بعثني بالحقّ لقد بعتني بهذا فقام خزيمة بن ثابت فقال يا أعرابي أشهد لقد بعت رسول اللّه ﷺ بهذا الثّمن الّذي قال فقال الأعرابي لقد بعته وما معنا من أحد فقال رسول اللّه ﷺ لخزيمة كيف شهدت بهذا؟ فقال يا رسول اللّه بأبي أنت وأمّي تخبرنا عن اللّه وأخبار السّموات فنصدّقك ولا نصدّقك في ثمن هذا (الفرس ـ ك) فجعل رسول اللّه ﷺ شهادته شهادة رجلين فهو ذوالشّهادتين.

---

۱. أي الطّمع وغلبة الحرص.

پیامبر فرمود: بنشین تا خداوند کسی را بیاورد که به حقّ میان من و این اعرابی دادرسی کند. پس از آن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ از راه رسید. پیامبر ﷺ فرمود: آیا این جوانی را که می‌آید، می‌پذیری؟ او گفت: آری. چون حضرت نزدیک شد، پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، بین من و این اعرابی، دادرسی کن. او گفت: ای رسول خدا، سخن بفرمایید. پیامبر ﷺ فرمود: شتر، شتر من است و درهم‌ها، درهم‌های اعرابی است. اعرابی گفت: نه؛ شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمّد چیزی دارد، بیاورد.

امیرالمؤمنین علی ﷺ گفت: شتر را در اختیار پیامبر ﷺ بگذار. اعرابی گفت: من چنین کاری را نمی‌کنم تا آن که پیامبر ﷺ بیّنه بیاورد.

ابن عباس گوید: امیرالمؤمنین ﷺ به منزلش رفت و دستهٔ شمشیرش را گرفت و سپس آمد و فرمود: شتر را در اختیار رسول خدا بگذار. اعرابی گفت: من چنین نمی‌کنم مگر این که پیامبر ﷺ بیّنه بیاورد. ابن عباس گوید: امیرالمؤمنین علی ﷺ به او ضربتی زد که اهل مدینه همه می‌گویند سرش را پرت کرد و بعضی از عراقی‌ها گویند عضوی از اعرابی را جدا کرد. ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ امیرالمؤمنین ﷺ گفت: ای رسول خدا، ما تو را بر وحی از آسمان تصدیق می‌کنیم ولی تو را بر چهارصددرهم تصدیق نمی‌کنیم!»

(۴) اسحاق بن عمّار از امام صادق ﷺ روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ اسبی را از یک اعرابی خرید و از آن اسب خوشش آمد. دسته‌هایی از منافقان به پیامبرخدا ﷺ برای اسبی که از اعرابی گرفته بود، حسادت ورزیدند و حرکت کردند و به اعرابی گفتند: اگر اسب را به بازار رسانده بودی، آن را به چند برابر این قیمت می‌فروختی. طمع، اعرابی را گرفت و گفت: آیا بر نگردم و معامله را بهم بزنم [اقاله کنم]. منافقان گفتند: نه، ولی پیامبر فردی صالح است. هنگامی که پولت را آورد، بگو من به این قیمت به تو نفروخته بودم. در این صورت حضرت اسب را به تو باز می‌گرداند. ۲۳۰

چون پیامبر ﷺ آمد، پول اسب را به اعرابی داد. اعرابی گفت: من به این قیمت به تو نفروخته بودم. پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به آن کس که مرا به حقّ برانگیخت، تو با همین قیمت به من فروختی. خزیمه بن ثابت برخاست و گفت: ای اعرابی، من شهادت می‌دهم که تو با همین قیمتی که پیامبر ﷺ فرمود، به او فروختی. اعرابی گفت: من که اسب را به پیامبر فروختم، هیچ کس با ما نبود. رسول خدا ﷺ به خزیمه فرمود: چگونه این شهادت را می‌دهی؟ او گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد! شما دربارهٔ خدا و خبرهای آسمانی به ما گزارش می‌دهی، ما تو را تصدیق می‌کنیم ولی تو را دربارهٔ قیمت این اسب تصدیق نمی‌کنیم!

رسول خدا ﷺ شهادت خزیمه را شهادت دو نفر حساب کرد؛ بنابراین خزیمه، ذوالشهادتین است.»

٢٣١ ٣٥٢٧٧ (۵) كافي ۷/ ۴۰۰: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن معاوية بن وهب قال كان البلاط حيث يصلّى على الجنائز سوقاً على عهد رسول اللّهﷺ يسمّى البطحاء يباع فيها الحليب والسّمن والأقطّ وانّ أعرابيّاً أتى بفرس له فأوثقه فاشتراه منه رسول اللّهﷺ ثمّ دخل ليأتيه بالثّمن فقام ناس من المنافقين فقالوا كم بعت فرسك؟ قال بكذا وكذا قالوا بئس ما بعت فرسك خير من ذلك وانّ رسول اللّهﷺ خرج اليه بالثّمن وافياً طيّباً فقال الأعرابى ما بعتك واللّه.

فقال رسول اللّهﷺ سبحان اللّه بلى واللّه لقد بعتنى وارتفعت الأصوات فقال النّاس رسول اللّه يقاول الأعرابىّ فاجتمع ناس كثير فقال أبو عبداللّهﷺ ومع النّبىّﷺ أصحابه إذ أقبل خزيمة بن ثابت الأنصارىّ ففرّج النّاس بيده حتّى انتهى الى النّبىّﷺ فقال أشهد يا رسول اللّه لقد اشتريته منه فقال الأعرابىّ أتشهد ولم تحضرنا؟ وقال له النّبىّﷺ أشهدتنا؟ فقال له لا يا رسول اللّه ولكنّى علمت انّك قد اشتريت أفأصدّقك بما جئت به من عنداللّه ولا أُصدّقك على هذا الأعرابىّ الخبيث قال فعجب له رسول اللّهﷺ وقال يا خزيمة شهادتك شهادة رجلين.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٢٣٢ ٣٥٢٧٨ (۶) فقيه ۳/ ۶۲: روى محمّد بن بحر[1] الشّيبانىّ عن عبدالرّحمن ابن أبى أحمد الذّهلىّ قال حدّثنا محمد بن يحيى النّيسابورى قال حدّثنا أبو اليمان الحكم ابن نافع الحمّصى قال حدّثنا شعيب عن الزّهرىّ عن عبداللّه بن احمد الذّهلىّ قال حدّثنى عمارة بن خزيمة بن ثابت انّ عمّه حدّثه وهو من أصحاب النّبىّﷺ انّ النّبىّﷺ ابتاع فرساً من أعرابىّ فأسرع النّبىّﷺ المشى ليقبضه ثمن فرسه فأبطأ الأعرابىّ فطفق[2] رجال يعترضون الأعرابىّ فيساومونه[3] بالفرس وهم لا يشعرون انّ النّبىّﷺ ابتاعه حتّى زاد بعضهم الأعرابىّ فى السّوم على الثّمن فنادى الأعرابىّ فقال إن كنت مبتاعاً لهذا الفرس فابتعه والّا بعته.

فقام النّبىّﷺ حين سمع الأعرابىّ فقال أو ليس قد ابتعته منك؟ فطفق النّاس يلوذون بالنّبىّﷺ وبالأعرابى وهما يتشاجران فقال الأعرابى هلمّ شهيداً يشهد أنّى قد بايعتك؟ ومن

---

۱. يحيى ـ خ فقيه. ۲. طفق: ابتدء وأخذ.
۳. المساومة: المجاذبة بين البايع والمشترى على السلعة وفصل ثمنها.

۲۳۱ (۵) معاویة بن وهب گوید: «بلاط همان جا که [هم‌اکنون] بر جنازه‌ها نماز گزارده می‌شود، در زمان رسول خداﷺ بازاری بود به نام بطحاء. در آن بازار شیر و روغن فروخته می‌شد و اعرابی‌ای اسبی را که داشت، آورده بود و آن را [برای فروش] بسته بود. رسول خداﷺ آن اسب را از اعرابی خرید. پس به خانه درآمد تا بهای اسب را بیاورد. مردمی از منافقان برخاستند و گفتند: اسبت را به چند فروختی؟ او گفت: این اندازه. گفتند: بد فروختی؛ بهای اسب تو بیش از این بود. رسول خداﷺ با بهای کامل اسب دلخوش بیرون آمد ولی اعرابی گفت: به خدا سوگند! من به تو نفروخته‌ام. رسول خداﷺ از روی تعجب فرمود: سبحان‌الله! به خدا سوگند که تو به من فروختی و سر و صدا بالا گرفت.

مردم گفتند: رسول خدا با یک اعرابی بگو مگو می‌کند و مردم زیادی گرد آمدند. امام صادقؑ فرمود: اصحاب پیامبرﷺ همراه او بودند که خزیمةبن ثابت انصاری آمد. مردم را با دست باز کرد [کناری زد] تا به پیامبرﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا، من شهادت می‌دهم که تو این اسب را از اعرابی خریداری کردی. اعرابی گفت: آیا تو با این که با ما نبوده‌ای، شهادت می‌دهی؟ و پیامبرﷺ به خزیمه گفت: آیا تو با ما بودی؟ خزیمه به رسول خداﷺ گفت: ای رسول خدا نه، ولی من می‌دانم که شما خریده‌اید. آیا من شما را در آنچه از نزد خدا می‌آوری، تصدیق می‌کنم ولی شما را در برابر این اعرابی پلید تصدیق نمی‌کنم!

امام صادقؑ فرمود: رسول خداﷺ از کار خزیمه شگفت‌زده شد و خوشش آمد و فرمود: ای خزیمه، شهادت تو، [از این پس برابر] شهادت دو نفر است.»

۲۳۲ (۶) عبدالله بن احمد ذهلی گوید: «عمارةبن خزیمةبن ثابت برایم گفت که عمویش که از یاران پیامبرﷺ است، به او گفته است: پیامبرﷺ از یک اعرابی، اسبی را خریداری کرد. پیامبرﷺ با شتاب رفت تا بهای اسب او را بیاورد و به او تحویل دهد و اعرابی هم آهسته حرکت کرد. مردانی در برابر اعرابی درآمدند و با او دربارهٔ بهای اسب کشمکش کردند، در حالی که نمی‌دانستند پیامبرﷺ آن اسب را خریده است. تا جایی که بعضی از مردم به بیش از قیمتی که پیامبر بدان قیمت خریده بود، خواستند. اعرابی گفت: اگر این اسب را به کسی بفروشم، تو او را بخر وگرنه آن را فروختم.

پیامبرﷺ هنگامی که از اعرابی این سخن را شنید، برخاست و گفت: آیا من از تو این اسب را نخریده‌ام؟ مردم دور پیامبرﷺ و اعرابی جمع شدند و پیامبر و اعرابی با هم مشاجره می‌کردند. اعرابی گفت: شاهدی بیاور تا شهادت دهد که من به تو فروخته‌ام. مسلمانانی که آمده بودند به اعرابی

جاء من المسلمين قال: للأعرابيّ انّ النّبيّ ﷺ لم يكن ليقول الّا حقّاً حتّى جاء خزيمة بن ثابت فاستمع لمراجعة النّبيّ ﷺ والأعرابى فقال خزيمة انّى أنا أشهد أنّك قد بايعته فأقبل النّبيّ ﷺ على خزيمة فقال بِمَ تشهد؟ قال بتصديقك يا رسول اللّه فجعل النّبيّ ﷺ شهادة خزيمة بن ثابت شهادتين وسمّاه ذا الشّهادتين.

وتقدّم فى رواية أبان (۱) من باب (۱۷) انّ القاضى يقضى بالبيّنة والأيمان قوله كيف أقضى بما لم ترَ عينى ولم تسمع أذنى فقال إقض بينهم بالبيّنات وأضفهم الى اسمى يحلفون به وقال انّ داود ﷺ قال يا ربّ أرنى الحقّ كما هو عندك حتّى أقضى به فقال انّك لا تطيق ذلك فألحّ على ربّه حتّى فعل فجائه رجل يستعدى على رجل فقال انّ هذا أخذ مالى فأوحى اللّه ﷻ الى داود ﷺ انّ هذا المستعدى قتل أبا هذا وأخذ ماله فأمر داود ﷺ بالمستعدى فقتل وأخذ ماله فدفعه الى المستعدىٰ عليه قال فعجب النّاس وتحدّثوا حتّى بلغ داود ﷺ ودخل عليه من ذلك ماكره فدعا ربّه ان يرفع ذلك ففعل ثمّ أوحى اللّه ﷻ إليه أنِ احكم بينهم بالبيّنات وأضفهم الى اسمى يحلفون به. وفى رواية الدّعائم (۲) قوله ﷺ إنّما أقضى بينكم بالبيّنات والأيمان.

وفى رواية الدّعائم (۳) قول علىّ ﷺ انّما أقضى بينكم بالبيّنات وقوله تعالى يا داود إقض بينهم بالأيمان والبيّنات وَكِلْهُم الىّ فيما غاب عنك. وقوله تعالى يا داود سألتنى مالم يسأله نبىّ قبلك وسأطلعك عليه وانّك لا تطيق ذلك ولا يطيقه أحد من خلقى فى الدّنيا فجاء الى داود رجل يستعدى على رجل فى بقرة يدّعيها عليه فأنكره وجاء ببيّنة فشهدت انّها له وفى يديه فأوحى اللّه الى داود خذ البقرة من الّذى هى فى يديه فادفعها الى المدّعىٰ عليه وأعطه سيفاً ومُره ان يضرب عنق الّذى وجد البقرة عنده ففعل داود ما أمره اللّه تعالى به ولم يدر السّبب فيه وعظم ذلك عليه وأنكر بنواسرائيل ما حكم به ثمّ جاء شيخ قد تعلّق بشابّ الخ فلاحظ فانّه طويل. وفى رواية أبان (٦) قوله ﷺ لا تذهب الدّنيا حتّى يخرج رجل منّى يحكم بحكومة آل داود ولا يسأل بيّنة يعطى كلّ نفس حقّها. وفى رواية أبان (۷) قوله ﷺ ثمّ يأمر منادياً فينادى هذا المهدىّ يقضى بقضاء داود وسليمان ولا يسأل على ذلك بيّنة.

گفتند: پیامبرﷺ جز حقّ نمی‌گوید. تا آن که خزیمهٔبن ثابت آمد و کشمکش پیامبر و اعرابی را گوش داد. پس از آن گفت: من شهادت می‌دهم که تو به پیامبر فروخته‌ای. پیامبرﷺ توجهی به خزیمه کرد و فرمود: به چه دلیلی شهادت می‌دهی؟ [توکه نبودی]! خزیمه گفت به خاطر این که ما تو را تصدیق کرده‌ایم. پیامبر ﷺ شهادت خزیمهٔ بن ثابت را دو شهادت قرار داد و او را ذوالشهادتین [صاحب دو شهادت] نامید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفدهم، این گفته که: «چگونه حکم به چیزی دهم که چشمم ندیده و گوشم نشنیده است. خداوند فرمود: میان‌شان با بیّنه‌ها حکم کن و آنان را با نامم همراه ساز تا بدان سوگند بخورند و حضرت فرمود که: داوود ﷺ گفت: پروردگار من، حقّ را به من آن‌گونه که نزد توست، بنمایان تا بدان حکم کنم. خداوند فرمود: تو طاقت این را نداری. داوود به خداوند اصرار کرد تا آن که خداوند خواستهٔ او را انجام داد. پس از آن مردی که از مردی شکایت داشت، نزد داوود آمد و گفت: این مال مرا گرفته است. خداوند ﷻ به داوود ﷺ وحی کرد که: این شاکی، پدر این شخص را کشته و مالش را گرفته است.

داوود ﷺ دستور داد که شاکی را بکشند. او را کشتند و مالش را گرفتند و آن را داوود به شخصی که از او شکایت شده بود، داد. حضرت گوید: مردم شگفت زده شدند و حرف‌ها زدند تا به گوش داوود ﷺ رسید و از این بابت چیزی که خوش نداشت، بر او وارد شد. از پروردگارش خواست تا این حالت را از او برطرف کند و خداوند چنین کرد. سپس خداوند ﷻ به داوود وحی کرد که: میان‌شان با بیّنه‌ها حکم کن و آنان را با نامم همراه ساز تا بدان سوگند یاد کنند.»

و در روایت دوّم فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «تنها میان‌تان با بیّنه‌ها حکم می‌کنم» و در روایت سوم فرموده حضرت علی ﷺ که: «تنها میان‌تان با بیّنه‌ها حکم می‌کنم و فرمودهٔ خداوند متعال که: «ای داوود، تو از من چیزی خواستی که پیامبری پیش از تو آن را نخواسته است و به‌زودی تو را بر آن آگاه می‌سازم ولی تو تاب آن را نداری و احدی از خلق من هم تاب آن را ندارد. پس از آن، مردی نزد داوود آمد که دربارهٔ گاوی شکایت از مردی داشت و ادّعا داشت که گاو برای اوست ولی آن مرد انکار کرده بود و مدّعی، بیّنه هم آورده بود و بیّنه شهادت داده بود که گاو برای او و در دست اوست. خداوند به داوود وحی کرد که: این گاو را از آن کس که گاو در دست اوست، بگیر و به مدّعیٰ‌علیه تحویل بده و او را شمشیری ده و دستورش ده تا گردن آن کس را که گاو نزد او یافت شده، بزند. داوود هر چه خداوند دستور داده بود، انجام داد ولی علت آن را نمی‌دانست و این کار بر او سنگین آمد و بنی‌اسرائیل هم حکم او را نمی‌پذیرفتند. سپس پیرمردی آمد که جوانی را گرفته بود... باقی روایت را ملاحظه کنید که طولانی است.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «دنیا تمام نمی‌شود تا این که مردی از من ظهور و به حکم آل داوود حکم کند و بیّنه نخواهد و حقّ هر کس را بدهد.»

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «سپس به منادی دستور می‌دهد که ندا دهد این مهدی به حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بر این حکم، بیّنه نمی‌خواهد.»

وفی روایة أبی عبیدة (۸) قوله علیه السلام اذا قام قـائم آل مـحمّد (عـج) حکـم بـحکم داود وسلیمان ولا یسأل بیّنة. **وفی** روایة أبی عبیدة (۹) نحوه. **وفی** روایة حریز (۱۰) قوله علیه السلام لن تذهب الدّنیا حتّی یخرج رجل منّا أهل البیت یحکم بحکم آل داود ولا یسأل النّاس بیّنة. **وفی** روایة ابن عجلان (۱۱) قوله علیه السلام اذا قام قائم آل محمّد (عج) حکم بین النّاس بـحکم داود علیه السلام لا یحتاج الی بیّنة یلهمه اللّه تعالی فیحکم بعلمه. **ولاحظ** سائر أحادیث الباب.

وفی روایة هشام (۱) من باب (۳۳) انّ من قطع له من مال اخیه شیء بـحکم القـاضی فانّما قطعت له به قطعة من النّار قوله صلی الله علیه وآله انّما أقضی بینکم بالبیّنات والأیمان. **ولاحظ** سایر أحادیث الباب فانّ فیها ما یدلّ علی انّ القاضی علیه أن یحکم بالبیّنات والأیمان. (ولا یبعد أن یستفاد من أمثال هذه الرّوایات انّ القاضی لیس له أن یحکم بعلمه ویستند الحکم بعلمه عند قیام البیّنة العادلة علی خلاف ما یعلمه لأنّه مأمور بأن یحکم بالبیّنة والأیـمان ولأنّ الأئمّة والنّبیّ صلی الله علیه وآله مع علمهم بواقع لم یستندوا الحکم بعلمهم بل یسعون فـی اظـهار الحـقّ وتبیینه بطرق عدیدة حتّی یتبیّن الحقّ.)

(۳۸)

باب أنّ القاضی له أن یفرّق بین الشّهود عند الرّیبة واستقصاء السّؤال حتّی یتبیّن الحقّ

۲۳۳ ۳۵۲۷۹ (۱) **کافی ۴۲۵/۷: تهذیب ۳۰۸/۶:** علیّ (بن ابراهیم ـ یب) عن ابیه عن ابن أبی عمیر عن معاویة بن وهب عن أبی عبداللّه علیه السلام قال أتی عمر بن الخطّاب بجاریة قد شهدوا علیها انّها بغت وکان من قصّتها انّها کانت یتیمة عند رجل وکان الرّجل کثیراً ما یغیب عـن أهـله فشبّت[1] الیتیمة فتخوّفت المرأة أن یتزوّجها زوجها فدعت بنسوة حتّی أمسکنها فأخـذت عُذرتها[2] بأصبعها فلمّا قدم زوجها من غیبته رمت المرأة الیتیمة[3] بالفاحشة وأقامت البیّنة من جاراتها اللّاتی ساعدنها علی ذلک فرفع ذلک إلی عمر فلم یدر کیف یقضی فیها ثمّ قال

---

۱. الشّباب الفتاء والحداثة وهو من سنّ البلوغ الی الثّلاثین تقریباً. ۲. أی بکارتها.
۳. الیتیمة المرأة ـ یب.

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر قائم آل محمّد (عج) قیام کند، مثل حکم داوود و سلیمان حکم می‌دهد و بیّنه نمی‌طلبد.»

و در روایت نهم، مانند آن.

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دنیا نمی‌رود تا آن که مردی از اهل بیت ما خروج کند. او به حکم آل داوود حکم می‌کند و بیّنه نمی‌خواهد.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ : «زمانی که قائم آل محمّد (عج) قیام کند، میان مردم به حکم داوود ﷺ حکم می‌کند و بیّنه نمی‌خواهد. خداوند به او الهام می‌کند و او به علم خود حکم می‌دهد.»

و ملاحظه کنید سایر روایات باب را.

و در روایت یکم از باب سی و سوّم، فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که: «تنها من بر پایهٔ بیّنه‌ها و سوگندها حکم می‌دهم.» و سایر روایات باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آن روایتی است که دلالت دارد بر این که قاضی باید بر پایهٔ بیّنه و سوگندها حکم دهد.

(و بعید نیست که از این روایات بدست آید که قاضی نمی‌تواند به علمش حکم دهد و حکم را به علمش مستند سازد در جایی که بیّنهٔ عادل برخلاف علم قاضی قائم است؛ چرا که قاضی مأمور است که برپایهٔ بیّنه و سوگند حکم دهد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و نیز برای این که امامان ﷺ و پیامبر ﷺ با این که علم به واقع داشتند ولی حکم خویش را مستند به علمشان نکردند بلکه آنان می‌توانند در اظهار حقّ و آشکارسازی آن از راه‌های متعدد استفاده کنند تا حقّ آشکار گردد.)

باب ۳۸
جواز جداسازی شهود توسط قاضی

(۱) امام صادق ﷺ گوید: «دختری را که شهادت دادند زنا داده، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. قصهٔ ۲۳۳
دختر این بود که: دختر یتیمی نزد مردی بود و آن مرد بسیار از خانواده‌اش دور می‌شد. این دخترک یتیم، بزرگ شد. همسر آن مرد ترسید که شوهرش با این دختر ازدواج کند؛ لذا زنانی را دعوت کرد تا دختر را بگیرند و آن زن با انگشتش بکارت دختر را پاره کرد و چون شوهرش آمد، دختر یتیم را متّهم به زنا کرد و از زنان همسایه‌اش که او را در این کار یاری داده بودند، بیّنه‌ای ساخت. این جریان پیش عمر رفت. او نفهمید که در این ماجرا چگونه حکم کند! سپس به مرد گفت: برو خدمت علی بن ابیطالب ﷺ و ما را هم به نزد او ببر. همه آمدند و جریان را برای امیرالمؤمنین ﷺ بازگو کردند.

للرّجل إئت على بن ابيطالب عليه السلام واذهب بنا اليه فأتوا عليه السلام وقصّوا عليه القصّة.

فقال لامرأة الرّجل ألك بيّنة أو برهان؟ قالت لي شهود هؤلاء جاراتى يشهدنَ عليها بما أقول فأحضرتهنّ[1] فأخرج[2] عليٌّ (بن أبى طالب ـ كا) عليه السلام السّيف من غمده فطرح بين يديه وامر بكلّ واحدة منهنّ فادخلت بيتاً ثمّ دعا بامرأة[3] الرّجل فأدارها بكلّ وجه فأبت ان تزول عن قولها فردّها الى البيت الّذى كانت فيه ودعا إحدى الشّهود وجثى[4] على ركبتيه ثمّ قال تعرفيني أنا على بن ابيطالب وهذا سيفى وقد قالت امرأة الرّجل ما قالت ورجعت الى الحقّ وأعطيتها الأمان وان لم تصدّقيني لأملأنّ[5] السيف منك فالتفتت الى عمر فقالت يا أميرالمؤمنين الأمان علىّ[6]. فقال لها أميرالمؤمنين[7] فاصدقي فقالت لا واللّه الّا انّها رأت جمالاً وهيئة فخافت فساد زوجها (عليها ـ كا) فسقتها المسكر ودعتنا فأمسكناها فافتضّتها[8] بأصبعها.

فقال علىّ عليه السلام اللّه أكبر أنا أوّل من فرّق بين الشّاهدين[9] إلّا دانيال النّبىّ (صلوات اللّه عليه ـ يب) فألزم[10] علىّ عليه السلام (المرأة ـ كا) حدّ القاذف وألزمهنّ جميعاً العقر[11] وجعل عقرها أربعمائة درهم وأمر المرأة أن تنفى من الرّجل ويطلّقها زوجها وزوّجه الجارية وساق[12] عنه علىّ عليه السلام (المهر ـ كا) فقال عمر يا أباالحسن فحدّثنا بحديث دانيال فقال (علىّ عليه السلام ـ كا) انّ دانيال كان يتيماً لا أمّ له ولا أب وانّ امرأة من بنى إسرائيل عجوزاً كبيرة ضمّته فربّته وانّ ملكاً من ملوك بنى إسرائيل كان له قاضيان وكان لهما صديق وكان رجلاً صالحاً وكانت له امرأة بهيّة[13] جميلة وكان يأتى الملك فيحدّثه واحتاج[14] الملك الى رجل يبعثه فى بعض أموره فقال للقاضيين اختارا رجلاً أرسله فى بعض أمورى فقالا فلان فوجّهه الملك فقال الرّجل للقاضيين أوصيكما بامرأتى خيراً فقالا نعم فخرج الرّجل فكان القاضيان يأتيان

---

۱. واحضرتهنّ ـ يب.
۲. وأخرج ـ يب.
۳. امرأة ـ يب.
۴. أى قام.
۵. لأمكّننّ ـ يب.
۶. على الصّدق ـ يب.
۷. علىّ عليه السلام ـ يب.
۸. أى اذهبت بكارتها.
۹. الشّهود ـ يب.
۱۰. والزمهنّ ـ يب.
۱۱. العقر: المهر.
۱۲. ساق فلان من امرئته أى أعطاها مهرها.
۱۳. ذات هيئة جميلة ـ يب.
۱۴. فاحتاج ـ يب.

حضرت به همسر مرد گفت: آیا برای تو بیّنه یا دلیلی است؟ گفت: من شاهدانی دارم. این همسایگانم به آنچه می‌گویم علیه این دختر شهادت می‌دهند و آنان را حاضر ساخت. امیرالمؤمنین شمشیر را از غلافش کشید و آن را در پیش روی خود افکند و دستور داد که هر کدام از این زنان را در خانه‌ای داخل کنند. پس از آن، همسر مرد را خواست. او را به هر شکلی پیچاند ولی او از این که از گفته‌اش کناره گیرد، امتناع کرد. حضرت او را به خانه‌ای که در آن بود، بازگرداند و یکی از شاهدان را خواست و بر دو زانوی خود نیم‌خیز نشست. سپس فرمود: تو مرا می‌شناسی، من علی بن ابیطالب هستم و این شمشیر من است و همسر مرد گفت، آنچه باید می‌گفت، گفت و به حقّ بازگشت و من به او امان دادم و اگر تو مرا تصدیق نکنی، شمشیرم را با تن و بدن تو آشنا می‌سازم. در اینجا آن زن نگاهی به عمر کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، امان دارم؟ امیرالمؤمنین به او فرمود: راستش را بگو. او گفت: به خدا سوگند! همسر آن مرد، زیبایی و قامت این دختر را دید، ترسید که شوهرش با این دختر به فساد افتد. به دختر شراب نوشاند ما را طلبید. ما دختر را نگاه داشتیم و او با انگشتش بکارت دختر را پاره کرد.

امیرالمؤمنین علی فرمود: اللّه اکبر! به استثنای دانیال پیامبر من نخستین کسی هستم که میان شاهدان جدایی انداخته‌ام.

پس از آن امیرالمؤمنین حدّ قذف کننده را لازم دانست و مهر دختر را بر همهٔ آن زنان گذاشت و مهر دختر را چهارصد درهم قرار داد و دستور داد که آن زن از مردش جدا شود و شوهرش او را طلاق دهد و دختر را به عقد مرد درآورد و از سوی مرد، مهر او را داد.

عمر گفت: ای ابوالحسن، جریان دانیال را برای‌مان بگو. امیرالمؤمنین فرمود: دانیال یتیم بود. نه مادر و نه پدر، هیچکدام را نداشت و زنی از بنی‌اسرائیل که پیرزنی کهنسال بود، او را در کنار خویش گرفت و بزرگ کرد. پادشاهی از پادشاهان بنی‌اسرائیل دو قاضی داشت و آن دو، دوستی داشتند و آن دوست، مرد صالحی بود همسری خوش‌سیما و زیبا داشت و آن مرد صالح نزد پادشاه می‌آمد. آن پادشاه نیازی پیدا کرد که مردی را برای بعضی از کارهایش بفرستد. به آن دو قاضی گفت: شما دو نفر قاضی، مردی را انتخاب کنید که من او را برای بعضی از کارهایم بفرستم. آن دو گفتند: فلان کس [و نام آن مرد را بردند]. پادشاه آن مرد را فرستاد. آن مرد بیرون رفت و این دو قاضی در خانهٔ این مردی که دوست‌شان بود، آمدند تا آن که خاطرخواه همسر او شدند. با او صحبت کردند ولی او نپذیرفت. آن دو قاضی به زن گفتند: به خدا سوگند! اگر انجام ندهی ما علیه تو نزد پادشاه شهادت می‌دهیم که زنا داده‌ای و سپس سنگسارت می‌کنیم.

باب (الرّجل ـ يب) الصّديق فعشقا امرأته فراوداها عن نفسها فأبت فقالالها واللّه لئن لم تفعلي لنشهدنّ عليك عند الملك بالزّنى (ثمّ ـكا) لنرجمنّك[1].

فقالت إفعلا ما أحببتما فأتيا الملك فأخبراه وشهدا عنده أنّها بغت فدخل الملك من ذلك أمر عظيم واشتدّ بها غمّه وكان بها معجباً فقال لهما انّ قولكما مقبول ولكن ارجموها بعد ثلاثة أيّام ونادى فى البلد الّذى هو فيه أحضروا قتل فلانة العابدة فأنّها قد بغت وانّ القاضيين قد شهدا عليها بذلك فأكثر النّاس في ذلك وقال الملك لوزيره ما عندك في هذا من حيلة؟ فقال ما عندى في ذلك من شيء فخرج الوزير يوم الثّالث وهو آخر ايّامها فاذا هو بغلمان عراة يلعبون وفيهم دانيال (ﷺ ـ يب) وهو لا يعرفه فقال دانيال يا معشر الصّبيان تعالوا حتّى أكون أنا الملك وتكون أنت يا فلان العابدة ويكون فلان وفلان القاضيين الشّاهدين عليها ثمّ جمع تراباً وجعل سيفاً من قصب وقال للصّبيان خذوا بيد هذا فنحّوه الى مكان كذا وكذا وخذوا بيد هذا فنحّوه الى مكان كذا وكذا ثمّ دعا بأحدهما وقال له قل حقّاً فانّك ان لم تقل حقّاً قتلتك (بم تشهد ـ يب) والوزير قائم ينظر ويسمع[2].

فقال اشهد أنّها بغت قال متى؟ قال يوم كذا وكذا فقال ردّوه الى مكانه وهاتوا الآخر فردّوه الى مكانه وجاؤوا بالآخر فقال له بِمَ تشهد؟ فقال أشهد انّها بغت قال متى؟ قال يوم كذا وكذا قال مع من قال مع فلان بن فلان قال وأين قال بموضع كذا وكذا فخالف (أحدهما ـ كا) صاحبه فقال دانيال (ﷺ ـ يب) اللّه أكبر شهدا بزور يا فلان ناد فى النّاس انّهما[3] شهدا على فلانة بزور فاحضروا قتلهما فذهب الوزير الى الملك مبادراً فأخبره الخبر فبعث الملك الى القاضيين فاختلفا كما اختلف الغلامان فنادى الملك فى النّاس وأمر بقتلهما. فقيه ۱۲/۳: روى سعد بن طريف عن الأصبغ بن نباتة قال أتى عمر بن الخطّاب بجارية فشهد عليها شهود أنّها بغت وذكر الحديث باختلاف يسير فى اللفظ.

۲۳۴ ۴۵۴۸۰ (۲) المناقب ۳۵۲/۲: الواقدى واسحاق الطّبرى انّ عمير بن وابل الثقفى أمره حنظلة بن أبى سفيان ان يدّعى على علىّ ﷺ ثمانين مثقالاً من الذّهب وديعة عند محمّد ﷺ وانّه هرب من مكّة وأنت وكيله فان طلب بيّنة الشّهود فنحن معشر قريش نشهد عليه

---

۱. ليرجمنّك ـ يب. ۲. يسمع وينظر ـ يب. ۳. انما ـ يب.

آن زن گفت: هر چه می‌خواهید، بکنید. آن دو قاضی نزد پادشاه رفتند، به او خبر دادند و نزدش شهادت دادند که این زن زنا داده است. از این قضیّه بر پادشاه غصهٔ بزرگی وارد شد و در ارتباط با این زن که بسیار او را دوست می‌داشت، شدیداً غمگین گردید.

پس از آن به دو قاضی گفت: گفتهٔ شما دو نفر پذیرفته است ولی او را پس از سه روز سنگسار کنید و در شهری که پادشاه در آن شهر بود، اعلام کرد که برای کشتن فلان زن عابده حاضر شوید؛ چرا که او زنا داده است و دو قاضی علیه او شهادت داده‌اند. مردم به خاطر این قضیّه زیاد شدند و پادشاه به وزیرش گفت: چه چاره‌ای در این موضوع می‌کنی؟

او گفت: در این باره چیزی نمی‌دانم!

آن گاه وزیر در روز سوم که آخرین روز مهلت زن بود، بیرون آمد و دید که پسرانی برهنه بازی می‌کنند که میان‌شان دانیال بود و وزیر، دانیال را نمی‌شناخت.

دانیال گفت: ای بچه‌ها، بیایید تا من پادشاه بشوم و تو آن زن عابده و آن یکی و دیگری دو قاضی که شاهد بر زن بوده‌اند. سپس خاکی را جمع کرد و شمشیری از نی درست کرد و به بچه‌ها گفت: دست این را بگیرید و او را به فلان مکان ببرید و دست این را بگیرید و او را هم به سوی فلان مکان ببرید. پس از آن یکی از این دو نفر را خواست و به او گفت: حقّ را بگو؛ اگر نگویی، تو را می‌کشم. به چه چیزی شهادت می‌دهی؟ وزیر هم ایستاده، نگاه می‌کرد و سخن دانیال را می‌شنید.

آن پسر گفت: من گواهی می‌دهم که او زنا داده است. دانیال پرسید چه وقت؟ او گفت: فلان روز. دانیال گفت: او را به جایش برگردانید و دیگری را بیاورید. او را به جایش بازگرداندند و فرد دوم را آوردند. دانیال به او گفت: به چه چیزی شهادت می‌دهی؟ او گفت: من شهادت می‌دهم. دانیال گفت: کی؟ او گفت: فلان روز. دانیال گفت: با کی؟ او گفت: با فلان فرزند فلانی. دانیال گفت: کجا؟ او گفت: در فلان جا و یکی از اینها برخلاف رفیقش گفت. در اینجا دانیال گفت: الله اکبر! این دو به ناحقّ شهادت دادند. ای فلانی، در میان مردم اعلام کن که این دو به‌ناحقّ بر آن زن شهادت داده‌اند، شما برای کشتن این دو حاضر شوید.

وزیر با شتاب نزد پادشاه رفت و این خبر را به او داد. پادشاه هم سوی دو قاضی فرستاد. آن دو به مانند آن دو پسر، مختلف گفتند. پادشاه در میان مردم اعلام کرد و دستور قتل آن دو قاضی را صادر نمود.»

(۲) واقدی و اسحاق طبری گفته‌اند که: «حنظلةبن ابی سفیان به عمیربن وابل ثقفی دستور داد ۲۳۴
که ادّعا کند بر امیرالمؤمنینعلیه السلام که هشتاد مثقال طلا به امانت نزد حضرت محمّدﷺ نهاده بوده و حضرت از مکه فرار کرده و تو وکیل او هستی و اگر امیرالمؤمنینعلیه السلام شاهد خواست، ما گروه قریش علیه او شهادت می‌دهیم و به او برای این کار، صد مثقال طلا دادند که از میان آنها، ده مثقال گردنبند هند بود.

وأعطوه على ذلك مائة مثقال من الذّهب منها قلادة[1] عشر مثاقيل لهند فجاء وادّعى على عليّ عليه السلام فاعتبر الودايع كلّها ورأى عليها أسامى أصحابها ولم يكن لما ذكره عمير خبراً فنصح له نصحاً كثيراً فقال انّ لى من يشهد بذلك وهو أبو جهل وعكرمة وعقبة ابن أبى معيط وأبوسفيان وحنظلة.

فقال عليه السلام مكيدة تعود الى من دبّرها[2] ثمّ أمر الشّهود ان يقعدوا فى الكعبة ثمّ قال لعمير يا أخا ثقيف أخبرنى الآن حين دفعت وديعتك هذه الى رسول اللّه أيّ الأوقات كان؟ قال ضحوة نهار[3] فأخذها بيده ودفعها الى عبده ثمّ استدعى بأبى جهل وسأله عن ذلك قال ما يلزمنى ذلك ثمّ استدعى بأبى سفيان وسأله فقال دفعها عند غروب الشّمس وأخذها من يده وتركها فى كمّه ثمّ استدعى حنظلة وسأله عن ذلك فقال كان عند وقت وقوف الشّمس فى كبد السّماء وتركها بين يديه الى وقت انصرافه ثمّ استدعى بعقبة وسأله عن ذلك فقال تسلّمها بيده وأنفذها فى الحال الى داره وكان وقت العصر ثمّ استدعى بعكرمة وسأله عن ذلك فقال كان بزوغ الشّمس[4] أخذها فأنفذها من ساعته الى بيت فاطمة ثمّ أقبل على عمير وقال له أراك قد اصفرّ لونك وتغيّرت أحوالك قال أقول الحقّ ولا يفلح غادر[5] وبيت اللّه ما كان لى عندمحمّد وديعة وأنّهما حملانى على ذلك وهذه دنانيرهم وعقد هند عليها اسمها مكتوب ثمّ قال عليّ ائتونى بالسّيف الّذى فى زاوية الدّار فأخذه وقال أتعرفون هذا السّيف؟ فقالوا هذا لحنظلة فقال أبو سفيان هذا مسروق فقال عليه السلام ان كنت صادقاً فى قولك فما فعل عبدك مهلع الأسود؟

قال مضى الى الطّائف فى حاجة لنا فقال هيهات أن يعود تراه أبعث إليه أحضره ان كنت صادقاً فسكت أبو سفيان ثمّ قام عليه السلام فى عشرة عبيد لسادات قريش فنبشوا بقعة عرفها فاذا فيها العبد مهلع قتيل فأمرهم بإخراجه فأخرجوه وحملوه الى الكعبة فسأله النّاس عن سبب قتله فقال انّ أبا سفيان وولده ضمنوا له رشوة عتقه وحثّاه[6] على قتلى فكمَنَ[7] لى فى الطّريق

---

۱. القلادة ما جعل فى العنق يكون للإنسان والفرس والكلب ـ اللّسان. ۲. أى إلى من تفكّر فيها.
۳. أى ارتفاع النّهار. ۴. بزغت الشّمس بزوغاً: طلعت ـ مجمع.
۵. غادر أى خائن. ۶. أى حضّه ونشّطه على فعله. ۷. كَمَنَ: اختفى.

عمیر بن وابل ثقفی آمد و از علی ﷺ مطالبه کرد. امیرالمؤمنین ﷺ همهٔ امانت‌ها را بررسی کرد و نام‌های صاحبان را بر امانت‌ها دید ولی از آنچه عمیر می‌گفت، خبری نبود. امیرالمؤمنین ﷺ عمیر را بسیار نصیحت کرد ولی عمیر گفت: من کسانی را دارم که به این موضوع شهادت می‌دهند و آنان ابوجهل، عکرمه، عقبة بن ابی‌معیط، ابوسفیان و حنظله هستند.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: مکری است که به پردازندهٔ آن باز می‌گردد. سپس امیرالمؤمنین ﷺ دستور داد که شاهدان در کعبه نشینند. سپس به عمیر فرمود: ای برادر ثقفی، الان برایم بگو که چه زمانی این امانت را به رسول خدا دادی؟ گفت: روز برآمده بود. حضرت محمّد آن را گرفت و به برده‌اش داد. پس از آن ابوجهل را طلبید و از او نیز همین سئوال را نمود. او گفت: لازم نیست که به این سئوال پاسخ دهم. پس از آن ابوسفیان را خواست و از او پرسید و او گفت: به هنگام غروب آفتاب امانت را به پیامبر داد و پیامبر از دست او گرفت و در آستین خویش گذاشت. سپس حضرت، حنظله را خواست و در این باره از او پرسید. او گفت: وقتی که خورشید در دل آسمان بود، حضرت امانت را در پیش روی خویش ریخت تا زمانی که می‌خواست بازگردد. پس از آن حضرت، عقبه را طلبید و از او همین سئوال را کرد. او گفت: امانت را با دست خویش گرفت و همان زمان آن را به خانه برد و زمان عصر بود. سپس حضرت، عکرمه را طلبید و همین سئوال را نمود. او گفت: به هنگام طلوع خورشید امانت را گرفت و در همان ساعت به خانهٔ فاطمه برد.

پس از آن، حضرت، رو به عمیر کرد و به او گفت: می‌بینم که رنگت زرد گشته و حالت دگرگون شده است!

عمیر گفت: حق را می‌گویم و خیانتکار رستگار نمی‌شود. به خانهٔ خدا سوگند که من امانتی نزد محمّد نداشته‌ام و این دو مرا به این کار واداشتند و این هم دینارهای آنان و گردنبند هند هم اسمش بر آن نوشته شده است.

سپس امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: شمشیرم را که در کنج خانه است، بیاورید. حضرت شمشیر را گرفت و فرمود: آیا این شمشیر را می‌شناسید؟ گفتند: این شمشیر حنظله است. ابوسفیان گفت: این شمشیر دزدیده شده است. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: اگر تو در این گفته ات راست می‌گویی پس غلامت مهلع سیاه کجاست؟

ابوسفیان گفت: او برای کاری که داشتیم به طائف رفت. حضرت فرمود: هیهات! که برگردد، او را بفرست و حاضر کن؛ اگر راست می‌گویی. اینجا ابوسفیان ساکت شد. سپس امیرالمؤمنین ﷺ همراه با ده برده از بردگان بزرگان قریش برخاست و زمینی را که می‌دانست، شکافت. در آن مهلع برده کشته شده، بود.

ووتب[1] عليّ ليقتلني فضربت رأسه وأخذت سيفه فلمّا بطلت حيلتهم أرادوا الحيلة الثّانية بعمير فقال عمير أشهد أن لا إله إلّا اللّه وانّ محمّداً رسول اللّه.

(۳۹)

باب أنّه يستحبّ للقاضي تفريق أهل الدّعوى والمنكرين مع الرّيبة واستقصاء سؤالهم وإبطال دعواهم ان اختلفوا

۲۳۵ ۴۵۴۸۱ (۱) كافي ۳۷۱/۷: تهذيب ۳۱۶/۶: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر‌ عليه السلام (انّه ـ يب) قال دخل أمير المؤمنين‌ عليه السلام[2] المسجد فاستقبله شابٌّ (وهو ـ يب) يبكي وحوله قوم يسكتونه فقال عليّ‌ عليه السلام ما أبكاك[3]؟ فقال: يا أمير المؤمنين انّ شريحاً قضى عليّ بقضيّة ما أدري ما هي انّ هؤلاء النّفر خرجوا بأبي معهم في السّفر[4] فرجعوا ولم يرجع أبي فسألتهم عنه فقالوا مات فسألتهم عن ماله فقالوا ما ترك مالاً فقدّمتهم الى شريح فاستحلفهم وقد علمت يا أمير المؤمنين انّ أبي خرج ومعه مال كثير فقال لهم أمير المؤمنين‌ عليه السلام ارجعوا فرجعوا[5] والفتى معهم إلى شريح فقال له (أمير المؤمنين ـ كا) يا شريح كيف قضيت بين هؤلاء؟

فقال يا أميرالمؤمنين ادّعى هذا الفتى على هؤلاء النّفر انّهم خرجوا في سفر وأبوه معهم فرجعوا ولم يرجع أبوه فسألتهم[6] عنه فقالوا مات فسألتهم[7] عن ماله فقالوا ما خلّف مالاً فقلت للفتى هل لك بيّنة على ما تدّعي؟ فقال لا فاستحلفتهم (فحلفوا ـ كا) فقال أميرالمؤمنين‌ عليه السلام[8] (هيهات ـ كا) يا شريح هكذا تحكم في مثل هذا؟ فقال يا أميرالمؤمنين فكيف؟[9] فقال أميرالمؤمنين‌ عليه السلام (واللّه ـ كا) لأحكمنّ فيهم بِحُكم ما حكم به (خلق قبلي ـ كا) الّا داود النّبيّ‌ عليه السلام يا قنبر ادع لي شرطة الخميس[10] فدعاهم فوكّل بكلّ رجل[11] منهم

---

۱. وثب: قام ونهض.
۲. عليّ ـ يب.
۳. مايبكيك ـ يب.
۴. في سفر ـ يب.
۵. فردّهم جميعاً ـ يب.
۶. فسألهم ـ يب.
۷. فسألهم ـ يب.
۸. عليّ ـ يب.
۹. فقال كيف كان هذا يا أمير المؤمنين ـ يب.
۱۰. أي أصحابه المقدّمين على غيرهم من الجند.
۱۱. واحد ـ يب.

حضرت دستور داد او را بیرون آوردند و تا کعبه بردند. مردم از حضرت پرسیدند: سبب کشته شدن مهلع چیست؟ حضرت فرمود: اباسفیان و فرزندانش برای مهلع ضمانت دادند که او را به عنوان رشوه آزاد سازند و او را بر کشتن من تحریک کردند. او در راه برای من کمین کرد و پرید که مرا بکشد. سرش را زدم و شمشیرش را گرفتم و چون مکرشان باطل گشت، به دنبال این مکر دوّم با عمیر افتادند.

عمیر گفت: شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و محمّد رسول خداست.»

باب ۳۹

استحباب جدا سازی اصحاب دعوی

(۱) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ به مسجد آمد. جوانی که گریه می‌کرد و گروهی دور او بودند و ساکتش می‌ساختند، با امام ﷺ روبه‌رو شد. امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، شریح حکمی دربارهٔ من داده است که من نمی‌دانم چیست؟ ۲۳۵

این جمع با پدرم به سفر رفتند. اینان بازگشتند ولی پدرم نیامد. از اینان دربارهٔ پدرم پرسیدم، گفتند: مرده است. پرسیدم: مالش چه شد؟ گفتند: مالی را به جا نگذاشت. آنان را نزد شریح بردم. سوگندشان دادم؛ با این که من می‌دانم که پدرم با مال بسیار برای سفر رفت. امیرالمؤمنین به آنان گفت: باز گردید. آنان همراه با جوان نزد شریح باز گشتند. امیرالمؤمنین فرمود: ای شریح، چگونه میان اینان دادرسی کردی؟

او گفت: ای امیرالمؤمنین، این جوان علیه این گروه ادّعا می‌کند که اینان به سفری همراه با پدر او رفتند و بازگشتند ولی پدرش بازنگشته است. من از اینان دربارهٔ پدرش پرسیدم، گفتند: مرده است. باز دربارهٔ مالش از اینان پرسیدم، گفتند: چیزی به جا نگذاشته است. به جوان گفتم: آیا بیّنه‌ای بر ادّعایت داری؟ او گفت: نه. سوگندشان دادم، همه سوگند خوردند.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: هیهات! ای شریح، آیا در چنین موردی این گونه حکم می‌دهی؟

گفت: ای امیرالمؤمنین، پس چگونه؟ امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: به خدا سوگند! دربارهٔ اینان حکمی می‌دهم که پیش از من جز داوود پیامبر ﷺ چنین حکمی نداده است. ای قنبر، محافظان ویژه را برایم احضار کن. قنبر آنان را خواست. حضرت با هر کدام از این گروه، فردی از محافظان ویژه را همراه ساخت. پس از آن امیرالمؤمنین ﷺ نگاه به چهره‌های‌شان کرد و فرمود: چه می‌گویید؟

رجلاً من الشّرطة ثمّ نظر (أمير المؤمنين عليه السلام ـ يب) الى وجوههم فقال ماذا تقولون؟

أتقولون انّي لا أعلم ما صنعتم بأب هذا الفتى انّي إذاً لجاهل ثمّ قال فرّقوهم وغطّوا رؤوسهم قال ففرّق بينهم وأقيم كلّ رجل[۱] منهم الى اسطوانة من أساطين المسجد ورؤوسهم مغطّاة بثيابهم ثمّ دعا بعبيداللّه ابن أبى رافع كاتبه فقال هات صحيفة ودواة وجلس أمير المؤمنين[۲] صلوات اللّه عليه في مجلس القضاء وجلس[۳] النّاس (اليه ـ كا) فقال (لهم ـ كا) اذا (أنا ـ كا) كبّرت فكبّروا ثمّ قال للنّاس أُخرجوا[۴] ثمّ دعا بواحد منهم فأجلسه بين يديه وكشف عن وجهه ثمّ قال لعبيداللّه (ابن أبى رافع ـ كا) اكتب إقراره ومايقول ثمّ اقبل عليه بالسّؤال فقال (له أمير المؤمنين عليه السلام ـ كا) فى أىّ يوم خرجتم من منازلكم وأبو هذا الفتى معكم؟ فقال الرّجل فى يوم كذا وكذا قال وفى أىّ شهر؟ قال فى شهر كذا وكذا قال فى أىّ سنة؟ قال فى سنة كذا وكذا قال و(الى ـ كا) أين بلغتم فى[۵] سفركم حتّى[۶] مات أبو هذا الفتى؟ قال الى موضع كذا وكذا قال (و ـ كا) فى منزل من مات؟

قال فى منزل فلان بن فلان قال وما كان مرضه؟ قال كذا وكذا قال (و ـ كا) كم يوماً مرض؟ قال (يكون فى ـ يب) كذا وكذا (يوماً ـ يب) قال (فمن كان يمرّضه؟ ـ يب) ففى[۷] أىّ يوم مات ومن غسّله ومن كفّنه وبما كفّنتموه؟ ومن صلّى عليه ومن نزل قبره[۸] فلمّا سأله عن جميع ما يريد كبّر أمير المؤمنين عليه السلام[۹] وكبّر النّاس (جميعاً ـ كا) فارتاب اولئك الباقون ولم يشكّوا أنّ صاحبهم قد أقرّ عليهم وعلى نفسه فأمر أن يغطّى رأسه و(ان ـ يب) ينطلق به الى السّجن[۱۰] ثمّ دعا بآخر[۱۱] فأجلسه بين يديه وكشف عن وجهه ثمّ قال كلّا زعمتم[۱۲] انّى لا أعلم ما صنعتم فقال يا أمير المؤمنين ما أنا الّا واحد من القوم ولقد كنت كارهاً لقتله فأقرّ ثمّ دعا بواحد بعد واحد كلّهم[۱۳] يقرّ بالقتل وأخذ المال ثمّ ردّ الّذى كان أمر به الى السّجن فأقرّ أيضاً فألزمهم المال والدّم. فقال شريح (يا أمير المؤمنين ـ كا) وكيف[۱۴] حكم داود

---

۱. واحد ـ يب. ۲. علىّ ـ يب. ۳. واجتمع ـ يب.
۴. افرجوا ـ يب. ۵. من ـ يب. ۶. حين ـ يب.
۷. وفى ـ يب. ۸. فى قبره ـ يب. ۹. علىّ ـ يب.
۱۰. الى الحبس ـ يب. ۱۱. بالآخر ـ يب. ۱۲. زعمت ـ يب.
۱۳. فكلّهم ـ يب. ۱۴. فكيف كان ـ يب.

آیا می‌گویید من نمی‌دانم که با پدر این جوان چه کرده‌اید؟ اگر ندانم که جاهل هستم! پس از آن فرمود: اینان را از هم جدا سازید و سرهای‌شان را بپوشانید.

امام صادق ﷺ فرمود: آنان را از هم جدا کردند و هر کدام را پای یک ستون از ستون‌های مسجد - در حالی که سرهای‌شان با لباس‌های‌شان پوشیده شده بود - قرار دادند.

سپس حضرت، کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع را طلبید و فرمود: یک کاغذ و قلم بیاور، و خود حضرت در جایگاه قضاوت نشست و مردم هم در کنار حضرت نشستند. حضرت به مردم فرمود: هر زمان که تکبیر گفتم، شما هم تکبیر بگویید. پس از آن به مردم فرمود: بیرون روید و سپس یکی از آن گروه را طلبید. او را جلوی خویش نشاند و چهره‌اش را باز کرد. سپس به عبیدالله بن ابی رافع فرمود: اقرار او و هر آنچه می‌گوید، بنویس. سپس به او رو کرد و از او سئوال کرد.

امیرالمؤمنین ﷺ به او فرمود: چه روزی همراه با پدر این جوان از منزل‌های‌تان بیرون رفتید؟ آن مرد گفت: در فلان روز. حضرت فرمود: در چه ماهی؟ او گفت: در فلان ماه. حضرت فرمود: در چه سالی؟ او گفت: در سال فلان. حضرت پرسید: در این سفر کجا رسیدید که پدر این جوان مرد؟ او گفت: به فلان جا. حضرت پرسید: در منزل چه کسی مرد؟ او گفت: در منزل فلانی.

حضرت فرمود: مریضی‌اش چه بود؟ او گفت: فلان مرض. حضرت پرسید: چند روز مریض بود؟ او گفت: در حدود این اندازه. حضرت پرسید: چه کسی از او پرستاری می‌کرد؟ در چه روزی مرد و چه کسی او را غسل داد، کفن کرد و با چه چیزی او را کفن کردید و چه کسی بر او نماز گزارد و درون قبرش رفت؟ پس از آن که حضرت هر چه می‌خواست پرسید، امیرالمؤمنین ﷺ تکبیر گفت و مردم هم تکبیر گفتند. آن جمع باقیمانده متزلزل شدند و یقین کردند که رفیق‌شان آنان و خویش را لو داده است. پس از آن حضرت دستور داد که سرش پوشیده شود و به زندان برود.

سپس نفر بعد را خواستند. او را پیش روی خویش نشاند و چهره‌اش را گشود. سپس فرمود: نه چنین است؛ خیال می‌کنید که من نمی‌دانم چه کرده‌اید؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، من تنها یک نفر از گروهم و من به کشتن وی مایل نبودم و اقرار کرد. پس از آن، حضرت یکی پس از دیگری همهٔ آنان را خواست و همه به قتل و گرفتن اموال طرف، اقرار و اعتراف نمودند. پس از آن حضرت فردی را که دستور داده بود به زندان ببرندش، باز گرداند و او نیز اقرار کرد و حضرت مال و خون شخص را برعهدهٔ آنان نهاد.

النّبيّ عليه السلام فقال انّ داود (النّبيّ ـ كا) عليه السلام مرّ بغلمة يلعبون وينادون بعضهم (بيا ـ كا) مات الدّين (فيجيب منهم غلام ـ كا) فدعاهم[1] (داود عليه السلام ـ كا) فقال يا غلام ما اسمك؟ قال (اسمي ـ يب) مات الدّين فقال له داود عليه السلام من سمّاك بهذا الإسم؟ فقال أُمّي فانطلق (داود عليه السلام ـ كا) الى أُمّه فقال لها يا أيّتها المرأة[2] ما اسم ابنك هذا؟ قالت مات الدّين فقال لها ومن سمّاه بهذا (الاسم ـ يب)؟ قالت أبوه قال وكيف كان ذاك[3] قالت انّ أباه خرج في سفر له ومعه قوم[4] وهذا الصّبيّ حمل في بطني فانصرف القوم ولم ينصرف زوجي فسألتهم عنه فقالوا مات فقلت (لهم ـ كا) فأين ما ترك؟ قالوا لم يخلّف شيئاً[5] فقلت (هل ـ كا) أوصاكم بوصيّة؟

قالوا نعم زعم أنّك حبلى فما ولدت من ولد (جارية أو غلام[6]) فسمّيه مات الدين فسمّيته قال (داود عليه السلام ـ كا) وتعرفين القوم الّذين كانوا خرجوا مع زوجك؟ قالت نعم قال فأحياء هم أم أموات؟ قالت بل أحياء قال فانطلقي بنا اليهم ثمّ مضى معها فاستخرجهم من منازلهم فحكم بينهم بهذا الحكم (بعينه ـ كا) وأثبت[7] عليهم المال والدّم و[8] قال للمرأة سمّي ابنك (هذا ـ كا) عاش الدّين ثمّ انّ الفتى والقوم اختلفوا في مال (أبي ـ يب) الفتى كم كان فأخذ أمير المؤمنين عليه السلام[9] خاتمه وجميع خواتيم من عنده[10] ثمّ قال أجيلوا هذه السّهام فأيّكم أخرج خاتمي فهو صادق في دعواه لانّه سهم اللّه (عزّ وجلّ ـ يب) وسهم اللّه[11] لا يخيب.

ورواه في فقيه ۱۵/۳: بتفاوت يسير في اللّفظ ـ ارشاد المفيد ۱۱۵: وروواه انّ أمير المؤمنين عليه السلام دخل ذات يوم المسجد فوجد شابّاً حدثاً يبكي وحوله قوم فسئل أمير المؤمنين عليه السلام عنه فقال انّ شريحاً قضى عليّ قضيّة ولم ينصفني فيها فقال وما شأنك قال انّ هؤلاء النّفر وأومأ الى نفر حضور أخرجوا أبي معهم في سفر فرجعوا ولم يرجع أبي وذكر القصّة بطولها باختلاف في اللّفظ فراجع.

---

۱. فدعا منهم غلاماً ـ يب. ۲. يا امرأة ـ يب. ۳. ذلك ـ يب.
٤. قومه يب ـ خ. ٥. مالاً ـ يب. ٦. ذكر أو أنثى ـ يب.
۷. فثبّت ـ يب. ۸. ثمّ ـ يب. ۹. عليّ ـ يب.
۱۰. وجميع خواتيم عدّة ـ يب. ۱۱. وهو ـ يب.

شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، حکم داوود پیامبر ﷺ چگونه بود؟ حضرت فرمود: داوود پیامبر ﷺ با پسرهایی که بازی می‌کردند، برخورد کرد. یکی از خودشان را صدا می‌کردند که یا «مات الدین» [= دین مرد] و آن پسر هم جواب می‌داد. داوود آنان را خواست و فرمود: پسر نامت چیست؟ گفت: نامم مات‌الدین [= دین مرد] است. داوود به او فرمود: چه کسی این نام را برایت گذاشت؟ گفت: مادرم. داوود به سراغ مادر او رفت و به او فرمود: ای خانم، نام فرزندت چیست؟ او گفت: مات‌الدین [= دین مرد]. داوود به آن زن فرمود: چه کسی این نام را برای این فرزند گذاشت؟ زن گفت: پدرش. داوود فرمود: این نامگذاری چگونه بوده است؟ زن گفت: پدر این بچه همراه با گروهی به یک مسافرت رفت و این بچه در شکم من بود. آن گروه از سفر بازگشتند ولی شوهرم نیامد. از آنان دربارهٔ شوهرم پرسیدم، گفتند مرد. به آنان گفتم: پس اموال باقیمانده از او چه شد! گفتند چیزی پس از خویش به جا نگذاشت. پرسیدم: آیا وصیتی به شما کرد؟ گفتند: آری، او می‌گفت: تو حامله‌ای، هر فرزندی که زاییدی - چه پسر و چه دختر - نامش را مات‌الدین [= دین مرد] بگذار؛ من هم نامش را همین گذاشتم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حضرت داوود فرمود: آیا آن گروهی را که با شوهرت بیرون رفتند، می‌شناسی؟ گفت: آری. داوود فرمود: آنان زنده‌اند یا مرده؟ زن گفت: زنده‌اند. داوود فرمود: ما را نزد آنان ببر و با زن حرکت کرد و آنان را از منزل‌های‌شان بیرون کشید و مانند این حکم دربارهٔ آنان حکم کرد و مال و خون را به عهدهٔ آنان گذاشت و به زن فرمود: نام پسرت را «عاش‌الدین» [= دین زنده‌است] بگذار. پس از آن جوان و گروه دربارهٔ مال پدر جوان که چه اندازه بوده است، اختلاف کردند. امیرالمؤمنین ﷺ خاتم خویش و همهٔ مهرهای کسانی را که نزدش بودند، گرفت. سپس فرمود: این سهم‌ها را درهم آمیزید و هر کدام از شما خاتم مرا بیرون آورد، او در ادّعایش راستگوست؛ چون آن سهم خداست و سهم خدا به هدف می‌خورد.»

۲۳۶ (۲) دعائم الإسلام ۲/ ۴۰۴: عن عليّ عليه السلام أنّه دخل يوماً الى مسجد الكوفة من الباب
۴۵۴۸۲
القبليّ فاستقبله نفر فيهم فتىً حدث يبكي والقوم يسكتونه فوقف عليهم أمير المؤمنين وقال للفتى ما يبكيك؟ فقال يا أمير المؤمنين انّ أبي خرج مع هؤلاء النّفر في سفر لتجارة فرجعوا ولم يرجع أبي فسألتهم عنه فقالوا مات وسألتهم عن ماله فقالوا لم يخلف مالاً فقدّمتهم الى شريح فلم يقض لي عليهم بشيء غير اليمين وأنا أعلم يا أمير المؤمنين أنّ أبي كان معه مال كثير فقال لهم أمير المؤمنين ارجعوا فردّهم معه ووقف على شريح.

فقال ما يقول هذا الفتى يا شريح؟ فقال شريح يا أمير المؤمنين انّ هذا الفتى ادّعى على هؤلاء القوم دعوى فسألته البيّنة فلم يحضر أحداً فاستحلفتهم له فقال أمير المؤمنين هيهات يا شريح ليس هكذا يُحكم في هذا فقال شريح فكيف أحكم يا أمير المؤمنين فيه فقال عليّ أنا أحكم فيه ولأحكمنّ اليوم فيه بحكم ما حكم به أحد بعد داود النّبيّ عليه السلام ثمّ جلس في مجلس القضاء ودعا بعبيدالله (بعبدالله ـ خ) ابن أبي رافع وكان كاتبه وأمره أن يحضر صحيفة ودواةً ثمّ أمر بالقوم ان يفرّقوا في نواحي المسجد ويجلس كلّ رجل منهم الى سارية وأقام مع كلّ واحد منهم رجلاً وأمر بأن تغطّى رؤوسهم.

وقال لمن حوله اذا سمعتموني كبّرت فكبّروا ثمّ دعا برجل منهم فكشف عن وجهه ونظر اليه وتأمّله وقال أتظنّون انّي لا أعلم ما صنعتم بأبي هذا الفتى؟ انّي اذاً لجاهل ثمّ أقبل عليه فسأله فقال مات يا أمير المؤمنين فسأله عن[1] كيف كان مرضه وكم مرض وأين مرض وعن أسبابه في مرضه كلّها وحين احتضر ومن تولّى تغميضه[2] ومن غسله وما كفن فيه ومن حمله ومن صلّى عليه ومن دفنه فلمّا فرغ من السّؤال رفع صوته الحبس الحبس فكبّر وكبّر من كان معه فارتاب القوم ولم يشكّوا أنّ صاحبهم قد أقرّ ثمّ دعا برجل آخر فقال له مثل ما قال للأوّل فقال يا أمير المؤمنين انّما كنتُ واحداً من القوم وقد كنت كارهاً للقتل[3] وأقرّ بالقتل ثمّ دعاهم واحداً واحداً من القوم فأقرّوا أجمعون ما خلا الأوّل وأقرّوا بالمال جميعاً وردّوه وألزمهم ما يجب من القصاص فقال شريح يا أمير المؤمنين كيف كان حكم داود عليه السلام في مثل هذا الّذي أخذته عنه؟

---

۱. فسأله كيف ـ ك. ۲. اغمض عينه: اطبق جفنيها. ۳. ولقد كنت علم الله كارهاً لقتله ـ خ.

۲۳۶ (۲) از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است که: «روزی از در قبله وارد مسجد کوفه شد. جمعی که در میان‌شان نوجوانی بود و می‌گریست و آنان او را ساکت می‌کردند، با حضرت روبه‌رو شدند. امیرالمؤمنین به خاطر آنان ایستاد و به نوجوان فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، پدرم همراه این گروه برای تجارت به سفر رفت. آنان برگشتند ولی پدرم باز نگشت. از آنان دربارهٔ پدرم پرسیدم، گفتند: مرده. دربارهٔ مالش پرسیدم، گفتند: مالی به جا نگذاشته است. آنان را پیش شریح بردم. او جز این که آنان را سوگند داد، حکم دیگری به نفع من نکرد و ای امیرالمؤمنین، من می‌دانم که همراه پدرم مال بسیاری بود. امیرالمؤمنین ﷺ به آنان فرمود: برگردید. آنان را همراه با نوجوان برگرداند و بالای سر شریح ایستاد.

فرمود: ای شریح، این نوجوان چه می‌گوید؟ شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، این نوجوان بر این گروه ادّعایی دارد. من از او بیّنه خواستم، احدی حاضر نکرد. پس از آن، این گروه را برای این نوجوان سوگند دادم.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: هیهات! ای شریح، این گونه در چنین موردی حکم نمی‌دهند. شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، پس چگونه در این مورد حکم دهم؟ امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: من در این مورد حکم می‌دهم و امروز در این مورد حکمی خواهم داد که پس از داوود پیامبر کسی چنین حکمی نداده است. سپس امیرالمؤمنین ﷺ درجایگاه قضاوت نشست و عبیدالله بن ابی رافع را که کاتب حضرت بود، طلبید و به او دستور داد که کاغذ و قلمی حاضر سازد. پس از آن دستور داد که آن گروه را در اطراف مسجد جدا از هم قرار دهند و هر کدام از آنان در کنار ستونی بنشینند و با هر کدام فردی را همراه ساخت و دستور داد که سرهای‌شان پوشیده باشد و به اطرافیان خود فرمود: هر زمان که شنیدید من تکبیر گفتم، شما هم تکبیر بگویید. سپس مردی از آنان را طلبید، رویش را باز کرد و به او نگریست و در او تأمّل نمود و فرمود: آیا می‌پندارید که من نمی‌دانم با پدر این نوجوان چه کرده‌اید؟ در این صورت من جاهل خواهم بود! سپس رو به او کرد و از او پرسید. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او مُرد. حضرت از او پرسید: مرضش چگونه بود و چه اندازه مریض شد و کجا و علّت‌های مریضی‌اش چه بود و زمانی که حالت احتضار داشت و کسی که چشم او را بست و کسی که غسلش داد و آنچه در آن کفن شد و کسی که او را برداشت و آن کس که بر او نماز گزارد و آن کس که او را به خاک سپرد و چون از تحقیق و سؤال فارغ شد، صدا بلند کرد که زندان، زندان و سپس تکبیر فرمود و همهٔ کسانی که با حضرت بودند، آنها هم تکبیر گفتند. آن گروه متزلزل شدند و یقین کردند که رفیقشان اعتراف کرده است.

پس از آن، حضرت مرد دیگری را طلبید و هر آنچه به اوّلی گفته بود به او نیز فرمود. او گفت: ای امیرالمؤمنین، من تنها یک نفر از گروه بودم و متمایل به قتل هم نبودم و به قتل اعتراف نمود. پس از آن، حضرت گروه را تک تک طلبید و همه جز نفر اوّل، اقرار کردند و همه به مال اقرار نمودند و مال را برگرداندند و قصاصی که بر آنان واجب بود، حضرت بر آنان ثابت کرد.

پس از آن شریح گفت: ای امیرالمؤمنین، حکم داوود ﷺ در چنین موردکه شما از او گرفته‌اید، چگونه بود؟

فقال عليّ عليه السلام مرّ داود عليه السلام بغلمان يلعبون وفيهم غلام منهم ينادونه يا مات الدّين فيجيبهم فوقف عليهم داود عليه السلام فقال يا غلام ما اسمك؟ فقال مات الدّين قال ومن سمّاك بهذا الإسم قال أمّي قال أين أمّك؟ قال في بيتها قال امض بين يديّ إليها فمضى الغلام فاستخرج أمّه فقال لها داود هذا ابنكِ قالت نعم قال ما اسمُهُ؟ قالت مات الدّين قال ومن سمّاه بهذا الإسم؟ قالت أبوه قال وأين أبوه؟ قالت خرج مع قوم فى سفر لهم لتجارة فرجعوا ولم يرجع فسألتهم عنه فقالوا مات وسألتهم عن ماله فقالوا مات وذهب مالُه فقلت هل أوصاكم فى أمرى بشيء فقالوا نعم أوصانا وأعلمنا انّك حبلي فمهما ولدت من ولد فسمّيه مات الدّين قال وأين هؤلاء القوم قالت حضور قال امضى معي اليهم فجمعهم وفعل فى أمرهم مثل هذا الّذى فعلته وحكم بما حكمتُ وقال للمرأة سمّي ابنك عاش الدّين.

۲۳۷ ۲۵۴۸۳ (۳) **الجعفريّات ۱۲۶**: أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمد حدّثني موسى قال حدّثنا أبي عن أبيه عن جدّه جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام رفع اليه قوم خرجوا جماعة فرجعوا كلّهم غير رجل منهم قال ففرّق عليّ بينهم ثمّ سأل أحدهم ما صنعتم بالرّجل فجحده فقال لا علم لى فقال عليّ عليه السلام اللّه أكبر ورفع صوته حتّى أسمع الباقين وظنّوا انّ صاحبهم قد أقرّ ثمّ عزله ودعىٰ بآخر فقال له اصدقني الخبر فقال قتلناه وأخذنا ماله فقال عليّ عليه السلام اللّه أكبر ثمّ دعا بآخر فآخر فقتلهم كلّهم الّا المنكر.

۲۳۸ ۲۵۴۸۴ (۴) **كافي ۳۷۳/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبى عبداللّه عن اسحاق بن ابراهيم الكنديّ قال حدّثنا خالد النّوفليّ عن الأصبغ بن نباتة قال لقد قضى أمير المؤمنين عليه السلام فاستقبله شابٌ يبكي وحوله قوم يسكتونه فلمّا رأى أمير المؤمنين عليه السلام قال يا أمير المؤمنين انّ شريحاً قضى عليّ قضيّة ما أدرى ما هى فقال له أمير المؤمنين عليه السلام ما هي؟ فقال الشّابّ انّ هؤلاء النّفر خرجوا بأبى معهم فى سفر فرجعوا ولم يرجع فسألتهم عنه فقالوا مات فسألتهم عن ماله فقالوا ما ترك مالاً فقدّمتهم الى شريح فاستحلفهم وقد علمت انّ أبي خرج ومعه مالٌ كثير فقال لهم ارجعوا فرجعوا وعليّ عليه السلام يقول:

أوردها سعد وسعد يشتمل   ما هكذا تورد يا سعد الابل

ما يغني قضاؤك يا شريح ثمّ قال واللّه لأحكمنّ فيهم بحكم ما حكم أحد قبلي الّا داود

امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: داوود ﷺ با پسرانی که بازی می‌کردند و در میان‌شان پسری بود که او را مات‌الدین [= دین مرد] صدا می‌زدند و او جواب می‌داد، برخورد کرد. داوود ﷺ بر بالای سرشان ایستاد و فرمود: ای پسر، نامت چیست؟ او گفت: مات‌الدین [= دین مرد]. داوود فرمود: چه کسی تو را به این نام نامید؟ گفت: مادرم. داوود فرمود: مادرت کجاست؟ او گفت: در خانه‌اش. داوود فرمود: از جلو به سوی مادرت برو. پسر رفت و مادرش را از خانه بیرون آورد. داوود به مادرش فرمود: این پسر توست؟ او گفت: آری. داوود فرمود: نامش چیست؟ گفت: مات‌الدین [= دین مرد]. داوود پرسید: چه کسی این نام را برای او گذاشته است؟ زن گفت: پدرش. داوود فرمود: پدرش کجاست؟ زن گفت: پدرش همراه با گروهی برای تجارت به سفری رفت، آنان بازگشتند ولی او برنگشت. از آنان دربارهٔ پدرش پرسیدم، گفتند: او مرد و دربارهٔ مالش پرسیدم، گفتند: مرد و مالش از بین رفت. گفتم: آیا دربارهٔ من وصیتی به شما کرد؟ گفتند: آری؛ به ما وصیّت کرد و گفت که: تو حامله‌ای، هر فرزندی را که زاییدی، نامش را مات‌الدین بگذار. داوود فرمود: آن گروه کجایند؟ زن گفت: حاضرند. داوود فرمود: همراه من نزد آنان برویم. داوود آنان را جمع کرد و مشابه این کاری را که من کردم، دربارهٔ آنان انجام داد و همان‌گونه که من حکم دادم، او نیز حکم کرد و به زن گفت: نام پسرت را عاش الدین [= دین زنده است]، بگذار.»

۲۳۷ (۳) گروهی را که بیرون رفتند و همه بازگشتند - جز یک نفرشان - نزد امیرالمؤمنین علی ﷺ آوردند. امام فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ میان آنان جدایی انداخت و سپس از یکی از آنان پرسید که: با آن مرد چه کردید؟ او انکار کرد و گفت: من نمی‌دانم. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: الله اکبر و صدایش را بلند کرد تا آن اندازه که بقیه شنیدند و پنداشتند که رفیق‌شان اعتراف کرده است. سپس حضرت او را کناری گذاشت و دیگری را آورد و به او فرمود: دربارهٔ ماجرا به من راست بگو. او گفت: ما او را کشتیم و مالش را گرفتیم. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: الله اکبر! سپس دیگری و دیگری را آورد و همه را کشت، جز آن کس که انکار می‌کرد.»

۲۳۸ (۴) اصبغ بن نباته گوید: «امیرالمؤمنین ﷺ قضاوتی کرد. پس جوانی با حضرت روبه‌رو شد که می‌گریست و گروهی همراه وی او را ساکت می‌کردند. جوان چون امیرالمؤمنین ﷺ را دید، گفت: ای امیرالمؤمنین، شریح حکمی را بر من داده است که من نمی‌فهمم. امیرالمؤمنین ﷺ به او فرمود: حکمش چیست؟ جوان گفت: این گروه همراه با پدرم به سفری رفتند. آنان بازگشتند ولی پدرم برنگشت. دربارهٔ پدرم از آنان پرسیدم، گفتند: مُرد. دربارهٔ مال پدرم پرسیدم، گفتند: مالی به جا نگذاشت. آنان را نزد شریح بردم، او سوگندشان داد؛ با این که من می‌دانم پدرم با مال بسیاری به سفر رفت. حضرت به آنان فرمود: برگردید. آنان برگشتند و امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود:

«شتر را سعد بر سر آب برد در حالی که سعد خودش را به ردا پوشانده بود

ولی ای سعد، این گونه شتر را بر سر آب نمی‌برند»

النّبىّ ﷺ يا قنبر ادع لى شرطة الخميس قال فدعا شرطة الخميس فوكّل بكلّ رجل منهم رجلاً من الشّرطة ثمّ دعا بهم فنظر الى وجوههم ثمّ ذكر مثل حديث الأوّل الى قوله سمّى ابنك هذا عاش الدّين فقلت جعلت فداك كيف تأخذهم بالمال ان ادّعى الغلام انّ أباه خلّف مائة ألف أو أقلّ أو أكثر وقال القوم لابل عشرة آلاف أو أقلّ أو أكثر فلهؤلاء قول ولهذا قول قال فانّى آخذ خاتمه وخواتيمهم وألقيها فى مكان واحد ثمّ أقول أجيلوا هذه السّهام فأيّكم خرج سهمه فهو الصّادق فى دعواه لأنّه سهم اللّه وسهم اللّه لا يخيب.

(۴۰)

باب جواز الحكم بملكيّة صاحب اليد حتّى يثبت خلافها وجواز الشّهادة له بالملك وحكم اختلاف الزّوجين فى متاع البيت

۲۳۹ ۴۵۳۸۵ (۱) **تهذيب ۶/۲۹۵**: أبوالقاسم بن قولويه عن أبيه عن عبداللّه بن جعفر الحميرىّ عن محمد بن الوليد عن العبّاس بن هلال عن أبى الحسن الرّضا ؑ ذكر انّه لو أفضى إليه الحكم لأقرّ النّاس على ما فى أيديهم ولم ينظر فى شىء الّا بما حدث فى سلطانه وذكر انّ النّبىّ ﷺ لم ينظر فى حدث أحدثوه وهم مشركون وانّ من أسلم أقرّه على ما فى يده.

۲۴۰ ۴۵۳۸۶ (۲) **كافى ۷/۳۸۷: تهذيب ۶/۲۶۱**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه وعلىّ بن محمد القاسانىّ[۱] جميعاً عن القاسم بن يحيى[۲] عن سليمان بن داود (المنقرىّ ـ يب) عن حفص بن غياث عن أبى عبداللّه ؑ قال قال له رجل أرأيتَ إذا رأيتُ شيئاً فى يدى[۳] رجل أيجوز لى ان أشهد انّه له؟ قال نعم قال الرّجل أشهد أنّه فى يده ولا أشهد أنّه له فلعلّه لغيره فقال له أبو عبداللّه ؑ أفيحلّ الشّراء منه؟ قال نعم فقال أبو عبداللّه ؑ فلعلّه[۴] لغيره فمن أين جاز لك ان تشتريه ويصير ملكاً لك؟ ثمّ تقول بعد الملك هو لى وتحلف عليه ولا يجوز ان تنسبه الى من صار ملكه من قِبَلِه اليك[۵]؟ ثمّ قال أبو عبداللّه ؑ لو لم يجز هذا لم يقم[۶] للمسلمين سوق. **فقيه ۳/۳۱**: روى سليمان بن داود المنقرىّ عن حفص بن غياث عن أبى عبداللّه ؑ قال قال

---

۱. عن علىّ بن محمد القاسانىّ وعن أبيه ـ يب.
۲. محمد ـ يب.
۳. فى يد ـ يب.
۴. لعلّه ـ يب.
۵. ملكه اليك من قبله ـ فقيه.
۶. ما قامت ـ يب ـ فقيه.

ای شریح، حکم دادرسی تو سودمند نیست. سپس فرمود: به خدا سوگند! دربارهٔ اینان حکمی می‌کنم که احدی پیش از من مگر داوود پیامبر نکرده است. ای قنبر، محافظان ویژه را برایم بخوان.

اصبغ بن نباته گوید: قنبر محافظان ویژه را خواست و به هر یک از آن افراد یکی از محافظان ویژه را موکّل کرد. سپس آنان را طلبید و در چهره‌های‌شان نگریست. سپس اصبغ مشابه حدیث اوّل را تا آن گفته که نام پسرت را عاش الدین [= دین زنده است] بگذار، آورده است. پس از آن گفتم: فدایت گردم! چگونه مال را از آنان می‌گیری؟ اگر پسر ادّعا کند که پدرش صد هزار یا کمتر یا بیشتر به جای گذاشته است و گروه بگویند که نه، بلکه ده هزار یا کمتر یا بیشتر و در نتیجه این‌ها نظری و پسر نظری دیگر داشته باشد؟ حضرت فرمود: من خاتم او و مهر آنان را می‌گیرم و در یک جا می‌ریزم. سپس می‌گویم، این سهم‌ها را بگردانید و هر کدام که سهمش بیرون آمد، او در دعوایش راست می‌گوید؛ چون آن سهم خداست و سهم خدا به هدف می‌خورد.»

باب ۴۰

جواز حکم به ملکیت صاحب ید

۲۳۹ (۱) عباس بن هلال از حضرت رضا ﷺ روایت کرده است که حضرت فرمود: «اگر حکومت به او برسد، مردم را بر آنچه در تصرّف‌شان است، تثبیت می‌کند و جز در آنچه در زمان حکومت او رخ دهد، توجهی نمی‌کند و حضرت فرمود: پیامبرﷺ به کاری که در حال شرک انجام می‌شد، توجهی نداشت و هر کس که اسلام می‌آورد، او را برآنچه در دستش بود تثبیت می‌کرد.»

۲۴۰ (۲) حفص بن غیاث از امام صادق ﷺ روایت کرده است. او گوید: «مردی به امام صادق ﷺ گفت: اگر ببینم چیزی در دست مردی است، آیا می‌توانم شهادت دهم که مال اوست؟ حضرت فرمود: آری. آن مرد گفت: من شهادت می‌دهم که در دست اوست ولی شهادت نمی‌دهم که برای اوست؛ چرا که شاید برای دیگری باشد. امام صادق ﷺ به او فرمود: آیا درست است که از او بخری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: شاید برای دیگری باشد. از کجا برایت جایز شد که آن را بخری و ملک تو گردد و بعد از آن که ملک تو شد، بگویی آن مال من است و برای آن سوگند بخوری در حالی که جایز نباشد که آن را به کسی که ملک از سوی او به تو منتقل شده است نسبت دهی و آن را ملک او بدانی؟ سپس امام صادق ﷺ فرمود: اگر این روا نباشد، بازاری برای مسلمانان برپا نمی‌ماند!»

له رجل أرأيت إذا رأيت شيئاً في يدى رجل أيجوز لي ان أشهد أنّه له فقال نعم قلت فلعلّه لغيره قال ومن أين جاز لك ان تشتريه وذكر مثله.

۲۴۱ ۴۵۲۸۷ (۳) **تفسير القمّي** ۱۵۵/۲: حدّثني أبي عن ابن أبي عمير عن عثمان ابن عيسى وحمّاد بن عثمان عن أبي عبدالله عليه السلام قال لمّا بويع لأبي بكر واستقام له الأمر على جميع المهاجرين والأنصار بعث الى فدك فأخرج وكيل فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله منها فجاءت فاطمة عليها السلام الى أبي بكر فقالت يا أبابكر منعتني عن ميراثي من رسول الله وأخرجت وكيلي من فدك وقد جعلها لي رسول الله صلى الله عليه وآله بأمر الله فقال لها هاتي على ذلك شهوداً فجاءت بأمّ أيمن فقالت لا أشهدُ حتّى أحتجَّ يا أبابكر عليك بما قال رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت أنشدك الله ألست تعلم انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال انّ أمّ أيمن من أهل الجنّة؟

قال بلى قالت فأشهد انّ الله أوحى الى رسول الله صلى الله عليه وآله ﴿فَـَٔاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ﴾ فجعل فدك لفاطمة بأمر الله وجاء عليّ عليه السلام فشهد بمثل ذلك فكتب لها كتاباً بفدك ودفعه إليها فدخل عمر فقال ما هذا الكتاب؟ فقال أبوبكر انّ فاطمة ادّعت في فدك وشهدت لها أمّ أيمن وعليّ فكتبت لها بفدك فأخذ عمر الكتاب من فاطمة فمزّقه وقال هذا فيء المسلمين وقال: أوس بن الحدثان وعائشة وحفصة يشهدون على رسول الله صلى الله عليه وآله بأنّه قال انّا معاشر الأنبياء لا نورّث، ما تركناه صدقة فانّ عليّاً زوجها يجرّ الى نفسه وأمّ أيمن فهي امرأة صالحة لو كان معها غيرها لنظرنا فيه فخرجت فاطمة عليها السلام من عندهما باكية حزينة فلمّا كان بعد هذا جاء عليّ عليه السلام الى أبي بكر وهو في المسجد وحوله المهاجرون والأنصار فقال يا أبابكر لِمَ منعت فاطمة ميراثها من رسول الله وقد ملكته في حياة رسول الله فقال أبوبكر هذا فيء المسلمين فان أقامت شهوداً انّ رسول الله صلى الله عليه وآله جعله لها والّا فلا حقّ لها فيه.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام يا أبابكر تحكم فينا بخلاف حكم الله في المسلمين؟ قال لا قال فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادّعيت أنا فيه من تسأل البيّنة؟ قال ايّاك كنت أسأل البيّنة على ما تدّعيه على المسلمين قال فاذا كان في يدي شيء وادّعى فيه المسلمون فتسألني البيّنة على ما في يدي وقد ملكته في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وبعده ولم تسأل المسلمين البيّنة على ما ادّعوا عليّ شهوداً كما سألتني على ما ادّعيت عليهم فسكت أبوبكر ثمّ قال

۲۴۱ (۳) امام صادق ﷺ فرمود: «چون با ابوبکر بیعت شد و امارت همهٔ مهاجر و انصار بر او راست آمد، به سوی فدک کس فرستاد و وکیل حضرت فاطمه دختر رسول خدا ﷺ را از آن بیرون کرد. حضرت فاطمه ﷺ نزد ابوبکر آمد و گفت: ای ابابکر، مرا از ارثی که از رسول خدا می‌برم، منع و وکیل مرا از فدک بیرون کردی؛ با این که رسول خدا ﷺ به امر خدا فدک را برای من قرار داده بود. ابوبکر به حضرت زهرا ﷺ گفت: بر این گفته‌ات شاهدانی بیاور. حضرت، امّ ایمن را آورد. امّ ایمن گفت: من شهادت نمی‌دهم تا با آنچه رسول خدا ﷺ فرموده است، با تو احتجاج کنم. آن گاه گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ فرمود: امّ ایمن اهل بهشت است؟ ابوبکر گفت: آری. امّ ایمن گفت: پس من شهادت می‌دهم که خداوند به رسول خدا ﷺ وحی کرد به خویشاوند، حقش را بده. آن گاه فدک را به امر خدا برای حضرت فاطمه قرار داد و امیرالمؤمنین ﷺ آمد و مشابه این شهادت را داد. آن گاه ابوبکر نوشته‌ای دربارهٔ فدک نوشت و آن را به فاطمه داد. عمر در آمد و گفت: این مکتوب چیست؟ ابوبکر گفت: فاطمه ﷺ دربارهٔ فدک ادّعا می‌کند و امّ ایمن و علی برایش شهادت داده‌اند. عمر نامه را از فاطمه ﷺ گرفت و آن را پاره کرد و گفت: این مال مسلمانان است و افزود که: اوس بن حدثان، عایشه و حفصه شهادت می‌دهند بر رسول خدا ﷺ که گفت: ما گروه پیامبران، ارث نمی‌گذاریم؛ هر چه به جا بگذاریم، صدقه است؛ چرا که علی شوهر اوست و به سوی خویش می‌کشد و امّ ایمن زنی صالحه و اگر دیگری هم با او باشد، ما در این باره تاملی می‌کنیم. پس از آن، حضرت فاطمه ﷺ از نزد آن دو گریان و محزون بیرون آمد. پس از آن، امیرالمؤمنین ﷺ نزد ابوبکر آمد. ابوبکر در مسجد بود و مهاجر و انصار گرد او بودند. امیرالمؤمنین فرمود: ای ابابکر، چرا میراث فاطمه از رسول خدا را از او منع کردی؛ با این که در زمان رسول خدا آن را مالک بود؟ ابوبکر گفت: این مال مسلمانان است. اگر شاهدانی بیاورد که رسول خدا آن را برای وی قرار داده [که هیچ]؛ وگرنه حقّی برای او در آن نیست.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای ابوبکر، آیا در میان ما برخلاف حکم خدا در میان مسلمانان حکم می‌کنی؟ ابوبکر گفت: نه. حضرت فرمود: پس اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک اویند و من در مورد آن ادّعایی بکنم، از چه کسی بیّنه می‌خواهی؟ گفت: از تو بیّنه می‌خواهم برآنچه علیه مسلمانان ادّعا می‌کنی. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: پس اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان در مورد آن ادّعایی بکنند، آیا از من دربارهٔ آنچه در دستم است و آن را در زمان رسول خدا و پس از او مالک بوده‌ام، بیّنه می‌خواهی و از مسلمانان بر ادّعایی که بر من دارند، آن‌گونه که بر ادّعایی که من بر آنان داشتم، بیّنه می‌خواستی، بیّنه نمی‌طلبی؟ پس از آن ابوبکر ساکت شد.

عمر يا عليّ دعنا من كلامك فانّا لا نقوى على حججك فإن أتيت بشهود عدول والّا فهو فيْ المسلمين لا حقّ لك ولا لفاطمة فيه فقال أمير المؤمنين ﷺ ياأبابكر تقرأ كتاب اللّه؟ قال نعم.

قال فأخبرني عن قول اللّه تعالى ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ فيمن نزلت أفينا أم في غيرنا؟ قال بل فيكم قال فلو انّ شاهدين شهدا على فاطمة بفاحشة ما كنت صانعاً؟ قال كنت أقيم عليها الحدّ كما أقيم على سائر المسلمين قال كنت اذاً عنداللّه من الكافرين قال ولِمَ؟ قال لانّك رددت شهادة اللّه لها بالطّهارة وقبلت شهادة النّاس عليها كما رددت حكم اللّه وحكم رسوله ان جعل رسول اللّه ﷺ لها فدك وقبضتهُ في حياته ثمّ قبلت شهادة اعرابيّ بائل على عقبه عليها فأخذت منها فدك وزعمت أنّه فيء المسلمين وقد قال رسول اللّه ﷺ البيّنة على من ادّعى واليمين على من ادّعي عليه قال فدمدم النّاس وبكى بعضهم فقالوا صدق واللّه عليّ ورجع عليّ ﷺ الى منزله.

الإحتجاج ۱۱۹/۱: عن حمّاد بن عثمان عن أبي عبداللّه ﷺ نحوه وأسقط فيه من قوله وقال عمر هذا فيْ للمسلمين الىٰ قوله لنظرنا فيه.

۲۴۲ (۴) علل الشّرائع ۱۹۰: أبي ﷺ قال حدّثنا عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير
۲۵۲۸۸ عمّن ذكره عن أبي عبداللّه ﷺ قال لمّا منع أبوبكر فاطمة ﷺ فدكاً وأخرج وكيلها جاء أميرالمؤمنين ﷺ الى المسجد وأبوبكر جالس وحوله المهاجرون والأنصار فقال يا أبابكر لِمَ منعت فاطمة ﷺ ما جعله رسول اللّه ﷺ لها ووكيلها فيه منذ سنين؟ فقال أبوبكر هذا فيْ للمسلمين فان أتت بشهود عدول والّا فلا حقّ لها فيه قال يا أبابكر تحكم فينا بخلاف ما تحكم في المسلمين؟ قال لا.

قال أخبرني لو كان في يد المسلمين شيء فادّعيت انا فيه ممّن كنت تسأل البيّنة؟ قال ايّاك كنت أسأل قال فاذا كان في يدي شيء فادّعى فيه المسلمون تسألني فيه البيّنة؟ قال فسكت أبوبكر فقال عمر هذا فيء للمسلمين ولسنا من خصومتك في شيء فقال أميرالمؤمنين ﷺ لأبي بكر يا أبابكر تقرّ بالقرآن؟ قال بلى قال فأخبرني عن قول اللّه ﷻ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ أفينا أو في غيرنا نزلت؟ قال فيكم.

سپس عمر گفت: ای علی، ما را رها کن و با ما سخن مگوی؛ چرا که ما نمی‌توانیم پاسخ استدلال‌های تو را بدهیم! اگر شاهدان عدول آوردی [که هیچ]؛ وگرنه فدک مال مسلمانان است و تو و فاطمه در آن حقّی ندارید. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای ابوبکر، کتاب خدا را می‌خوانی؟ او گفت: آری.

حضرت فرمود: دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد، به من بگو، این آیه دربارهٔ ما نازل گشته یا دربارهٔ دیگران؟ او گفت: دربارهٔ شما. حضرت فرمود: اگر دو شاهد به گناهی علیه فاطمه شهادت دادند تو چه می‌کنی؟

گفت: حدّ بر فاطمه اجرا می‌کنم؛ آن‌گونه که بر دیگر مسلمانان. حضرت فرمود: در این هنگام از کافران خواهی بود. ابوبکر گفت: چرا؟ حضرت فرمود: چون شهادت خدا را در حق فاطمه به پاکی رد کرده‌ای و شهادت مردم را علیه وی پذیرفته‌ای. همان گونه که حکم خدا و حکم رسول او را رد کردی که رسول خدا فدک را برای فاطمه قرار داد و حضرت فاطمه فدک را در زمان حیات پیامبر قبض کرد. سپس شهادت یک عرب بیابانی را که بر پاشنهٔ پایش [چون سگان] ادرار می‌کند، پذیرفتی. از فاطمه فدک را گرفتی و گفتی که مال مسلمانان است با این که رسول خدا ﷺ فرموده است: بیّنه بر کسی است که ادّعا می‌کند و سوگند بر کسی است که علیه او ادّعا می‌شود. امام صادق ﷺ فرماید: مردم گفتگو کردند و برخی گریستند و گفتند: به خدا سوگند! علی ﷺ راست می‌گوید و امیرالمؤمنین علی ﷺ به خانه‌اش بازگشت.»

(۴) امام صادق ﷺ فرمود: «چون ابوبکر حضرت فاطمه را از فدک منع کرد و وکیل ایشان را بیرون ۲۴۲
نمود، امیرالمؤمنین ﷺ به مسجد آمد و ابوبکر نشسته بود و گرداگردش مهاجر و انصار بودند. حضرت فرمود: ای ابوبکر، چرا از فاطمه چیزی را که رسول خدا برای او قرار داده بود و سال‌هاست که وکیلش در آن می‌باشد، منع کردی؟

ابوبکر گفت: این، مال مسلمانان است. اگر شاهدان عادل آورد [که هیچ]؛ وگرنه حقّی برای او در آن نیست. حضرت فرمود: ای ابوبکر، در میان ما حکمی داری برخلاف آن حکم که در میان مسلمانان می‌کنی؟ او گفت: نه. حضرت فرمود: به من بگو اگر چیزی در دست مسلمانان باشد و من در آن ادّعایی داشته باشم، از چه کسی بیّنه می‌خواهی؟ او گفت: از تو بیّنه می‌خواهم. حضرت فرمود: پس اگر در دست من بود و مسلمانان در مورد آن ادّعایی داشتند، دربارهٔ آن از من بیّنه می‌طلبی؟ امام صادق ﷺ فرمود: ابوبکر ساکت گردید. عمر گفت: این، مال مسلمانان است و ما با تو بحثی نداریم. پس از آن امیرالمؤمنین ﷺ به ابوبکر گفت: ای ابوبکر، قرآن را می‌پذیری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ که: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد، برایم بگو. آیا دربارهٔ ما نازل گشته یا در مورد دیگران؟ او گفت: دربارهٔ شما.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قال فأخبرني لو انّ شاهدين من المسلمين شهدا على فاطمة عليها السلام بفاحشة ما كنت صانعاً؟ قال كنت أقيم عليها الحدّ كما أقيم على نساء المسلمين قال كنت اذن عند اللّه من الكافرين قال ولِمَ؟ قال لانّك كنت تردّ شهادة اللّه وتقبل شهادة غيره لأنّ اللّه عزّ وجلّ قد شهد لها بالطّهارة فإذا رددت شهادة اللّه وقبلت شهادة غيره كنت عنداللّه من الكافرين قال فبكى النّاس وتفرّقوا ودمدموا فلمّا رجع أبوبكر إلي منزله بعث الى عمر فقال ويحك يابن الخطّاب أما رأيت عليّاً وما فعل بنا واللّه لئن قعد مقعداً آخر ليفسدنّ هذا الأمر علينا ولا نَتَهَنّأ بشيءٍ مادام حيّاً قال عمر ماله إلّا خالد بن الوليد فبعثوا اليه فقال له أبوبكر نريد أن نحملك على أمر عظيم قال احملني على ما شئت ولو على قتل عليّ. قال فهو قتل عليّ قال فصر بجنبه فإذا أنا سلّمت فاضرب عنقه فبعثت أسماء بنت عميس وهي أمّ محمد ابن أبي بكر خادمتها فقالت اذهبي الى فاطمة فأقرئيها السّلام فاذا دخلت من الباب فقولي ﴿إِنَّ ٱلْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَٱخْرُجْ إِنِّى لَكَ مِنَ ٱلنَّـٰصِحِينَ﴾ فإن فهمتها والّا فأعيديها مرّة أخرى فجاءت فدخلت وقالت انّ مولاتي تقول يا بنت رسول اللّه كيف أنتم ثمّ قرأت هذه الآية ﴿إِنَّ ٱلْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ﴾ الآية فلمّا أرادت أن تخرج قرأتها.

فقال لها أميرالمؤمنين اقرأي مولاتك منّي السّلام وقولي لها انّ اللّه عزّ وجلّ يحول بينهم وبين ما يريدون ان شاء اللّه فوقف خالدبن الوليد بجنبه فلمّا أراد أن يسلّم لم يسلّم وقال يا خالد لا تفعل ما أمرتك السّلام عليكم ورحمة اللّه وبركاته فقال أميرالمؤمنين عليه السلام ما هذا الأمر الّذي أمرك به ثمّ نهاك قبل أن يسلّم قال أمرني بضرب عنقك وانّما أمرني بعد التسليم فقال أو كنت فاعلاً؟ فقال إي واللّه لو لم ينهني لفعلت قال فقام أميرالمؤمنين عليه السلام فأخذ بمجامع ثوب خالد ثمّ ضرب به الحائط وقال لعمر يابن صهّاك واللّه لولا عهد من رسول اللّه وكتاب من اللّه سبق لعلمت أيّنا أضعف جنداً وأقلّ عدداً. **تفسير القمّيّ ۱۵۸/۲** (في حديث نقلنا صدره في هذا الباب) فرجع ابوبكر الى منزله وبعث إلى عمر فدعاه ثمّ قال أما رأيت مجلس عليّ منّا اليوم واللّه لإن قعد مقعداً مثله ليفسدنّ أمرنا (وذكر نحوه).

حضرت فرمود: به من بگو اگر دو شاهد از میان مسلمانان علیه فاطمه(س) شهادت به گناهی دهند، تو چه می‌کنی؟ او گفت: حدّ بر او جاری می‌سازم آن‌گونه که بر زنان مسلمانان. حضرت فرمود: تو در این هنگام از کافران هستی. گفت: چرا؟ حضرت فرمود: چون تو شهادت خدا را رد می‌کنی و شهادت غیر او را می‌پذیری. چون خداوند(عز و جل) برای فاطمه شهادت به پاکی داده است و چون تو شهادت خدا را رد کنی و شهادت غیر او را بپذیری، نزد خداوند از کافران خواهی بود.

امام صادق(ع) فرمود: مردم گریستند و متفرق گشتند و خشمگین سخن گفتند.

و چون ابوبکر به منزلش بازگشت به سوی عمر فرستاد و گفت: ای پسر خطاب، وای بر تو! آیا علی و کاری را که با ما کرد، ندیدی؟ به خدا سوگند! اگر یک مجلس دیگر بنشیند، این کار [حکومت] را بر سر ما خراب می‌کند و تا زنده است، چیزی گوارای‌مان نمی‌شود. عمر گفت: جز خالدبن ولید از عهدهٔ علی بر نمی‌آید. آن گاه به سوی خالد فرستادند. ابوبکر به خالد گفت: می‌خواهم تو را به کار بزرگی وادارم. او گفت: مرا به هر چه می‌خواهی وادار، حتی اگر کشتن علی باشد. ابوبکر گفت: همان قتل علی است. ابوبکر گفت: در کنار علی قرار بگیر و چون من سلام دادم، گردنش را بزن. اسماء بنت عمیس مادر محمّد بن ابی‌بکر خادمهٔ خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه برو و او را سلام برسان و چون از در وارد می‌شوی، بگو این جمعیّت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند؛ فوراً [از شهر] خارج شو که من از خیرخواهان توام. اگر حضرت فهمید که هیچ؛ وگرنه یک بار دیگر آیه را تکرار می‌کنی. خادمه آمد، وارد شد و گفت: خانمم می‌گوید ای دختر رسول خدا، حال‌تان چه‌طور است؟ پس از آن، این آیه را خواند که: این جمعیّت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند. و چون خواست بیرون بیاید، باز آیه را خواند. امیرالمؤمنین به خادمه فرمود: به خانمت از سوی من سلام برسان و به او بگو خداوند(عز و جل) بین آنان و آنچه می‌خواهند، حائل می‌شود ـ ان شاء الله. پس از آن، خالد بن ولید در کنار حضرت ایستاد. ابوبکر چون می‌خواست سلام بدهد، سلام نداد و گفت: ای خالد، آنچه به تو دستور دادم، انجام مده؛ السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: چه دستوری به تو داده بود که پیش از سلام تو را از انجام آن نهی کرد. خالد گفت: دستور گردن زدن تو را داده بود و دستور داده بود که پس از سلام، بزنم. حضرت فرمود: آیا چنین می‌کردی؟ او گفت: آری به خدا سوگند! اگر مرا نهی نمی‌کرد، انجام می‌دادم. امام فرمود: امیرالمؤمنین(ع) برخاست، گریبان و پیراهن خالد را مشت کرد و او را به دیوار کوبید و به عمر فرمود: ای فرزند صهّاک، به خدا سوگند! اگر وصیّت خدا و کتاب الهی نبود، می‌فهمیدی که کدام یک از ما لشکرش ضعیف‌تر و عددش کمتر است.»

۲۴۳ ۲۵۳۸۹ (۵) الإستغاثة ۱۵: رووا مشايخنا أنّ أميرالمؤمنين‌ؑ قال لأبي بكر حسين لم يقبل شهادته يا أبابكر أصدّقتني[۱] عمّا أسألك قال قل قال أخبرني لو أنّ رجلين احتكما اليك في شيء في يد أحدهما دون الآخر أكنت تخرجه من يده دون ان يثبت عندك ظلمه قال لا قال فممّن كنت تطلب البيّنة منهما أو على من كنت توجب اليمين منهما قال أطلب البيّنة من المدّعى وأوجب اليمين على المنكر قال رسول اللهﷺ البيّنة على المدّعى واليمين على المنكر قال أميرالمؤمنين‌ؑ أفتحكم فينا بغير ما تحكم به في غيرنا.

قال فكيف ذلك قال انّ الّذين يزعمون انّ رسول اللهﷺ قال ما تركناه فهو صدقة وأنت ممّن له في هذه الصّدقة إذا صحّت نصيب وأنت فلا تجيز شهادة الشّريك لشريكه فيما يشاركه فيه وتركة الرّسولﷺ بحكم الإسلام في أيدينا إلى أن تقوم البيّنة العادلة بأنّها لغيرنا فعلى من ادّعى ذلك علينا اقامة البيّنة ممّن لا نصيب له فيما يشهد به علينا وعلينا اليمين فيما ننكره فقد خالفت حكم اللّه تعالى وحكم رسولهﷺ إذ قبلت شهادة الشّريك في الصّدقة وطالبتنا بإقامة البيّنة على ما ننكره ممّا ادّعوه علينا فهل هذا إلّا ظلم وتحامل. الخبر.

۲۴۴ ۲۵۳۹۰ (۶) مستدرك ۳۹۸/۱۷: كتاب سليم بن قيس الهلالي عن سلمان عن عليّ‌ؑ في حديث قال ثمّ أقبل على القوم فقال العجب لقوم[۲] يرون سنن نبيّهم تغيّر وتبدّل شيئاً بعد شيء فلا يغيرون ولا ينكرون إلى أن قال‌ؑ وقبض هو وصاحبه فدك وهي في يد فاطمةؑ مقبوضة قد أكلت غلّتها على عهد رسول اللهﷺ وسئلها البيّنة على ما في يدها ولم يصدّقها ولاصدّق أمّ أيمن وهو يعلم يقيناً انّها في يدها ولم يكن يحلّ له ان يسئلها البيّنة على ما في يدها ولا يتّهما[۳] ثمّ استحسن النّاس ذلك وحمدوه وقالوا انّما حمله [على] ذلك الورع والفضل ثمّ حسّن قبيح فعلهما [ان عدلا عنها] فقالا نظنّ[۴] انّ فاطمةؑ لن تقول الّا حقّاً وانّ عليّاًؑ وأمّ أيمن لم يشهدا إلّا بحقّ فلو كانت مع أمّ أيمن امرأة أخرى أمضيناها لها الى أن قال‌ؑ وقد قالت فاطمةؑ لهما حين أرادا انتزاعها منها أليست في يدي وفيها وكيلي وقد أكلت غلّتها ورسول اللهﷺ حيّ قالا بلى.

---

۱. يا أبابكر أنشدك اللّه الّا صدّقتنا عمّا نسألك عنه ـ ك.
۲. لقومه ـ خ.
۳. ولا يتهّا ـ خ والظّاهر انّ الصحيح ولا يتّهمها.
۴. تظنّ ـ خ.

۲۴۳ (۵) مشایخ ما روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین ﷺ زمانی که ابوبکر شهادت حضرت را نپذیرفت، فرمود: ای ابوبکر، آیا دربارهٔ آنچه از تو می‌پرسم به من راست می‌گویی؟ او گفت: بگو. حضرت فرمود: به من بگو اگر دو نفر نزد تو در مورد چیزی که در دست یکی از آن دوست نه دیگری، نزاع کنند، آیا تو آن را از دست او بیرون می‌آوری بدون آن که ستم او برایت ثابت شود؟ گفت: نه. حضرت فرمود: از کدامین یک از آن دو بیّنه می‌خواهی یا بر کدامین یک از آن دو سوگند را لازم می‌دانی؟ ابوبکر گفت: بیّنه را از مدّعی می‌خواهم و سوگند را بر منکر لازم می‌دانم. رسول خدا ﷺ فرمود: بیّنه بر مدّعی است و سوگند بر منکر.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: آیا در میان ما برخلاف حکمی که دربارهٔ دیگران داری، حکم می‌دهی؟ ابوبکر گفت: چه‌طور؟ حضرت فرمود: کسانی که می‌پندارند رسول خدا ﷺ فرموده است: آنچه ما به جای بگذاریم، صدقه است و تو از کسانی هستی که در این صدقه اگر راست باشد، بهره‌برداری؛ بنابراین تو شهادت شریک را به نفع شریکش در آنچه در آن شریک است، نافذ ندان و ترکهٔ رسول به حکم اسلام در دست ماست تا بیّنهٔ عادل بر این‌که آن برای دیگری است، قائم شود. بنابراین بر هر کس که علیه ما این ادّعا داشته باشد، از کسانی که بهره‌ای در آنچه بدان علیه ما شهادت می‌دهد نباشد، اقامهٔ بیّنه لازم است و بر ماست که در موردی که انکار می‌کنیم، سوگند بخوریم. بنابراین تو هم‌اکنون که شهادت شریک را در صدقه پذیرفتی و از ما مطالبهٔ اقامهٔ بیّنه بر انکار ادّعایی که علیه ما می‌کنند می‌نمایی، با حکم خدا و حکم رسول او مخالفت کرده‌ای. آیا این جز ستم و جور است؟»

۲۴۴ (۶) امیرالمؤمنین ﷺ در حدیثی فرمود: «سپس رو به مردم کرد و گفت: شگفت از مردمی که می‌بینند که سنت‌های پیامبرشان یکی پس از دیگری تغییر می‌یابد و جا به جا می‌شود ولی آنان اقدام نمی‌کنند و انکار نمی‌کنند! [تا آن که گوید]: او و رفیقش فدک را که به دست فاطمه ﷺ از پدرش قبض شده بود و در زمان رسول خدا حضرت زهرا از غلّهٔ فدک می‌خورد، گرفتند و از او بر چیزی که در دست فاطمه بود، بیّنه خواستند و نه حضرت و نه امّ ایمن را تصدیق نکردند، با این که یقیناً می‌دانستند فدک در دست زهراست و برای‌شان جایز نیست که از حضرت برای چیزی که در دستش است، بیّنه بخواهند و این دو [حضرت زهرا و امّ ایمن] متهم نمی‌شوند. پس از آن هم، مردم این کار را خوب دانستند و از ابوبکر ستایش کردند و گفتند که ورع و فضیلت، او را بر این کار واداشت. سپس کار زشت این دو نیکو جلوه داده شد و آن دو گفتند: گمان‌مان این است که فاطمه جز حقّ نمی‌گوید و علی ﷺ و امّ ایمن جز به حقّ شهادت نداده‌اند و اگر با امّ ایمن زن دیگری بود، ما فدک را برای فاطمه امضا می‌کردیم. [تا آن که گوید]: حضرت فاطمه ﷺ به آن دو هنگامی که خواست فدک را از او بگیرند، فرمود: آیا فدک در دست من و وکیلم نیست و غلّهٔ آن را در حالی که رسول خدا ﷺ زنده بود، نخوردم؟ گفتند: آری.

قالت فَلِمَ تسئلانى البيّنة على ما فئ يدى قالا لأنّها فى المسلمين قالت أفـتريدان[1] ان تردّا ما صنع رسول اللّه ﷺ وتحكما فى خاصّته بما لم تحكما فى سائر المسلمين ايّها النّاس اسمعوا ما ركب هؤلاء من الإثم[2] أرأيتما إن ادّعيت ما فى أيدى المسلمين مـن أمـوالهـم أتسألوننى البيّنة أم تسئلونهم قالا بل نسألك قالت فان ادّعى جميع المسلمين ما فى يدى أتسألونى البيّنة أم تسألونهم فغضب عمر وقال هذه أرض المسلمين وفيئهم وهى فى يـد فاطمة تأكل غلّتها وانّما تجب عليها البيّنة لأنّها ادّعت انّ رسول اللّه ﷺ وهبها لها من بـين المسلمين وهى فيئهم وحقّهم الخبر.

وتقدّم فى باب (۵۷) حكم اختلاف الزّوجين أو ورثتهما فى متاع البـيت مـن أبـواب الميراث ج ۲۹ ما يدلّ على ذيل الباب. ويأتى فى باب (۱۴) حكم الشّهادة على ملكيّة دار من غاب عنها سنوات عديدة ثمّ مات من أبواب الشّهادات ما يناسب ذلك.

(۴۱)
باب كيفيّة الحكم على الغائب وانّ الرّجلين اذا أودعا قبالتهما الى رجل لايدفعها الى أحدهما حتّى يجتمعا ويجوز عرضها على البيّنة إذا كان فيه صلاح

۲۴۵ ۲۵۳۹۱ (۱) تـهذيب ۲۹۶/۶: أبوالقاسم جعفر بن محمد عن جـعفر بـن مـحمد بـن ابـراهـيم عن عبداللّه بن نهيك عن ابن أبى عمير مستدرك ۴۰۰/۱۷: الشّيخ الطّـوسى فـى النّـهاية روى ابن أبى عمير عـن جـميل بـن درّاج عـن جـماعة مـن أصـحابنا عـنهما عليهما السلام قـالا الغـائب يـقضى عـليه إذا قـامت عـليه البيّنة ويـباع مـاله ويـقضى عـنه ديـنه وهـو غائب ويكون الغائب على حـجّته اذا قـدم قـال ولا يـدفع المـال الى الّـذى أقـام البـيّنة الاّ بكُفلاء.

تهذيب ۲۹۶/۶: ابوالقاسم جعفر بن محمد عن أبيه عن سعد بن عبداللّه عن أيّوب بن نوح عن محمد ابن أبى عمير عن جميل مثله. كافى ۱۰۲/۵: (محمد بن يحيى عن ـ معلّق)

---
۱. أفتريد ـ خ. ۲. اسمعوا ما يركبنا عتيق ـ خ.

حضرت فرمود: پس چرا از من بر آنچه در دست من است، بیّنه می‌خواهید؟ گفتند: چون فدک مال مسلمانان است. حضرت فاطمه فرمود: آیا شما دو نفر می‌خواهید آنچه رسول خدا انجام داده است، ردّ کنید و در مورد خویشاوندان او به گونه‌ای حکم کنید که در میان سایر مسلمانان نمی‌کنید؟

ای مردم، بشنوید گناهی را که این گروه مرتکب می‌شوند! شما دو نفر چه می‌گویید اگر من نسبت به اموال مسلمانان که در دست‌شان است ادّعایی کنم؟ آیا از من بیّنه می‌خواهید یا از آنان؟ گفتند: از تو می‌خواهیم. حضرت فرمود: اگر همهٔ مسلمانان آنچه در دست من است ادّعا کنند، آیا از من بیّنه می‌خواهی یا از آنان؟ پس از آن، عمر خشمگین شد و گفت: این زمین مسلمانان و مال مسلمانان است با این که در دست فاطمه است و فاطمه غلّهٔ آن را می‌خورد و تنها بیّنه بر فاطمه لازم است؛ چون ادّعا دارد که رسول خدا از میان مسلمانان، فدک را به او بخشیده است با این که فدک مال مسلمانان و حقّ آنان است...»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در باب پنجاه و هفت از ابواب میراث، چیزی که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در باب چهارده از ابواب شهادت، مناسب این باب.

باب ۴۱
چگونگی حکم بر غایب

(۱) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «علیه غایب حکم می‌شود اگر بیّنه علیه او قائم گردد و بر این اساس مالش فروخته می‌شود و در حالی که غایب است، بدهی‌اش از این مال پرداخت می‌گردد ولی اگر بیاید، بر حجّت خویش است. حضرت فرمود: و مال به آن کس که بیّنه آورده، داده نمی‌شود جز با کفالت کفیلان [=ضمانت ضامنان].» ۲۴۵

أحمد بن محمد عن عليّ بن الحسن عن جعفر بن محمد بن حكيم عن جميل بن درّاج عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال الغائب يقضى عنه إذا قامت البيّنة عليه ويباع ماله ويقضى عنه وهو غائب وذكر مثله وزاد في آخره ـ إذا لم يكن مليّاً.

۲۴۶ ۲۵۲۹۲ (۲) دعائم الإسلام ۲/ ۵۴۰: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه كان يرى الحكم على الغائب ويترك[1] على حجّة ان كانت له حجّةٌ فان لم يوثق بالغريم المحكوم له أخذ عليه كفيلاً بما يدفع اليه من مال الغائب فان كانت له حجّةٌ ردّ[2] إليه.

۲۴۷ ۲۵۲۹۳ (۳) تهذيب ۶/ ۳۰۳: محمد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن أبي الجهم عن أبي خديجة قال بعثني أبو عبدالله عليه السلام إلى أصحابنا فقال قل لهم ايّاكم اذا وقعت بينكم خصومة أو تدارى بينكم في شيء من الأخذ والعطاء ان تتحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفسّاق اجعلوا بينكم رجلاً ممّن قد عرف حلالنا وحرامنا فانّي قد جعلته قاضياً وايّاكم أن يخاصم بعضكم بعضاً الى السّلطان الجائر.

قال أبو خديجة وكان أوّل من أورد هذا الحديث رجل كتب الى الفقيه عليه السلام في رجل دفع إليه رجلان شراءاً لهما من رجل فقالا لا تردّ الكتاب على واحد منّا دون صاحبه فغاب أحدهما أو توارى في بيته وجاء الّذي باع منهما فأنكر الشّراء يعني القبالة فجاء الآخر الى العدل فقال له أخرج الشّراء حتّى نعرضه على البيّنة فانّ صاحبي قد أنكر البيع منّي ومن صاحبي وصاحبي غائب فلعلّه قد جلس في بيته يريد الفساد عليّ فهل يجب على العدل أن يعرض الشّراء على البيّنة حتّى يشهدوا لهذا أم لا يجوز له ذلك حتّى يجتمعا؟ فوقّع عليه السلام إذا كان في ذلك صلاح أمر القوم فلا بأس به ان شاء اللّه.

۲۴۸ ۲۵۲۹۴ (۴) قرب الإسناد ۱۴۱: السّنديّ بن محمد البزّاز قال حدّثني أبوالبختريّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال لا يقضى على غائب.

---

۱. ويكون الغائب على حجّته ـ ك. ۲. ردّه ـ خ.

۲۲۶ (۲) امام جعفر صادق ﷺ نظرشان حکم بر غایب بود. ولی او اگر حجّت داشت به حجّت خود واگذار می‌گردید. پس اگر به طلبکاری که به نفع او حکم شده اعتمادی نبود، در برابر آنچه از مال غایب به او داده می‌شد، کفیلی [= ضامن] می‌گرفتند. پس اگر غایب دلیلی داشت، مال به او برگردانده می‌شد.

۲۲۷ (۳) ابوخدیجه گوید: «امام صادق ﷺ مرا به سوی یاران‌مان فرستاد و فرمود: به آنان بگو: مبادا که وقتی نزاعی میان‌تان می‌افتد یا در مورد گرفتن یا دادن، ترافعی میان‌تان می‌شود به نزد یکی از این فاسقان نزاع‌تان را ببرید! میان خود فردی از کسانی که حلال ما و حرام ما را می‌شناسد، قرار دهید. من او را قاضی قرار داده‌ام و مبادا که برخی از شما برخی را برای نزاع به نزد پادشاه ستمگر ببرید!

ابوخدیجه گوید: اولین کسی که این حدیث را آورد، مردی است که به امام ﷺ دربارهٔ مردی که دو نفر، خریدی را که از فردی کردند به او تحویل دادند، آن دو گفتند: این مکتوب را به یکی از ما بدون این که دیگری باشد، مده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

پس از آن، یکی از این دو غایب شد یا در خانه‌اش پنهان گردید و آن کس که به این دو فروخته بود، آمد و خرید را منکر شد [منظور قباله است] و دیگری نزد شاهد عادل آمد و به او گفت: برگهٔ خرید را بیرون بیاور تا او را نشان بیّنه بدهیم؛ چرا که رفیق ما فروش به من و دوستم را انکار کرده و دوستم غایب است و شاید او در خانه‌اش نشسته و می‌خواهد کار را بر من خراب سازد. آیا بر آن عادل لازم است که برگهٔ خرید را به بیّنه نشان دهد تا آنان به نفع این فرد شهادت دهند یا چنین کاری بر او روا نیست مگر این که هر دو با هم جمع شوند؟

حضرت ﷺ نوشتند که: اگر در این کار اصلاح گروه است، باکی بدان نیست ـ انشاءالله.»

۲۲۸ (۴) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «بر غایب حکم نمی‌شود.»

(٤٢)

باب عدم جواز الحكم بكتاب قاضٍ الى قاضٍ

٢٤٩ ٢٥٤٩٥ (١) تهذيب ٦/ ٣٠٠: سعد بن عبدالله عن أحمد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه (عن عليّ ـ ئل) عليه السلام انّه كان لا يجيز كتاب قاضٍ إلى قاضٍ في حدّ ولا غيره حتّى ولّيت بنوا أميّة فأجازوا بالبيّنات. تهذيب ٦/ ٣٠٠: سعد عن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام مثله.

٢٥٠ ٢٥٤٩٦ (٢) دعائم الإسلام ٢/ ٥٣٩: عن عليّ عليه السلام انّه قال إذا شهد شهود على رجل بحقّ في مال ولم يعرف القاضي عدالتهم وكان في بلد آخر قاضٍ آخر يعرف ذلك فان كانت الشّهادة في طلاق أو حدّ لم يقبل فيه كتاب قاضٍ إلى القاضي ولا شهادة على شهادة ولا يقبل كتاب قاضٍ الى قاضٍ في حدّ.

٢٥١ ٢٥٤٩٧ (٣) دعائم الإسلام ٢/ ٥٤٠: عن عليّ عليه السلام انّه قال لا ينفذ كتاب قاضي أهل البغي ولا يكاتب.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

ويأتي في رواية الدعائم (١٠) من باب (٣٤) أنه لابأس بإقامة الشّهادة على الشّهادة من أبواب الشهادات قوله عليه السلام ولا يجوز كتاب قاضٍ إلى قاضٍ في حدّ.

(٤٣)

باب أنّ الحاكم إذا تحاكم اليه أهل الكتاب ان شاء حكم بينهم بما أنزل الله تعالى وان شاء تركهم

قال الله تعالى في سورة المائدة (٥): ٤٩: ﴿وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ وَٱحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنۢ بَعْضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ﴾.

٢٥٢ ٢٥٤٩٨ (١) تهذيب ٦/ ٣٠٠: سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن سويد بن سعيد القلا عن أيّوب عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال انّ الحاكم إذا أتاه أهل التّوراة وأهل الإنجيل يتحاكمون إليه كان ذلك إليه ان شاء حكم بينهم وان شاء تركهم.

باب ۴۲

عدم جواز حکم بر پایهٔ نوشتهٔ قاضی دیگر

(۱) پیوسته امیرالمؤمنین علی ﷺ نامهٔ قاضی برای قاضی دیگر را در مورد حدّ و غیرحدّ تنفیذ نمی‌کرد تا آن که بنی امیّه به حکومت رسیدند. پس آنان با بیّنه تنفیذ کردند. ۲۴۹

(۲) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «اگر شاهدان علیه مردی به این که در مالی حقّ دارد ولی قاضی عدالت آنان را نداند اما در شهر دیگری قاضی‌ای است که عدالت آنان را می‌شناسد، پس اگر شهادت در خصوص طلاق یا حدّ است، در آن مورد نامهٔ قاضی به قاضی دیگر و شهادت بر شهادت پذیرفته نیست و نامهٔ قاضی به قاضی دیگر در حدّ پذیرفته نمی‌شود.» ۲۵۰

(۳) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «نامهٔ قاضی ستمگران تنفیذ نمی‌گردد و نامه نگاری با او نمی‌شود.» ۲۵۱

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب سی و چهارم از ابواب شهادت، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «نامهٔ قاضی به قاضی دربارهٔ حدّ، روا نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۳

جواز حکم بر مترافعین اهل کتاب

و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن؛ و از هوس‌های آنان پیروی مکن؛ و از آنها بر حذر باش، مبادا تو را از بعضی از احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند.

و اگر آنها (از حکم و قضاوت تو)، روی گرداندند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهان‌شان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسقند.[۱]

(۱) امام باقر ﷺ فرمود: «زمانی که اهل تورات و اهل انجیل نزد حاکم آیند و نزاع‌شان را پیش او آورند، این در اختیار حاکم است. اگر خواست، میان‌شان حکم می‌دهد و اگر خواست به آنان کاری نخواهد داشت.» ۲۵۲

---

۱. مائده ۵/ ۴۹.

۲۵۳ ۲۵۴۹۹ (۲) تهذیب ۳۰۱/۶: ابن قولویه عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیریّ عن أبیه عن محمد بن الحسین ابن أبی الخطّاب قال حدّثنا یزید بن اسحاق عن هارون بن حمزة عن أبی عبدالله‌ؑ قال قلت رجلان من أهل الکتاب نصرانیّان أو یهودیّان کان بینهما خصومة فقضی بینهما حاکم من حکّامهما بجورٍ فأبی الّذی قضی علیه أن یقبل وسأل أن یردّ إلی حکم المسلمین قال یردّ إلی حکم المسلمین.

۲۵۴ ۲۵۵۰۰ (۳) دعائم الإسلام ۵٤٠/۲: عن جعفر[۱] بن محمد‌ؑ أنّه قال إذا ترافع الی القاضی أهل الکتاب قضی بینهم بما أنزل الله کما قال الله ﷻ ﴿وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ﴾.

وتقدّم فی أحادیث باب (۲۶) ما ورد فی أنّه لا یحلف أحد عند قبر رسول الله‌ﷺ علی أقلّ ممّا یجب فیه القطع ویستحلف النّصاری والیهود فی البیع من ابواب القضاء. وأحادیث باب (۳۷) انّ القاضی هل له أن یحکم بعلمه أم لا ما یناسب الباب. ولاحظ باب (۱۰) انّ دیة الیهودیّ والنّصرانی والمجوسی سواء وهی ثمانمائة درهم من أبواب الدیات وباب (۱۱) انّ دیة جنین الذّمیّة عُشر دیتها.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۴۴)

باب جملة من القضایا والأحکام المنقولة عن أمیرالمؤمنین‌ؑ وعن النّبیّ‌ﷺ ومن یؤمر بحبسه

۲۵۵ ۲۵۵۰۱ (۱) کافی ٤۲۲/۷: تهذیب ۳۰٤/۶: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن عمر بن یزید عن أبی المعلّی[۲] عن أبی عبدالله‌ؑ قال أُتی عمر بن الخطّاب بامرأة قد تعلّقت برجل من الأنصار وکانت تهواه ولم تقدر (له ـ کا) علی حیلة فذهبت فأخذت بیضة فاخرجت منها الصّفرة وصبّت البیاض علی ثیابها (و ـ یب) بین فخذیها ثمّ جاءت الی عمر فقالت یا أمیرالمؤمنین انّ هذا الرّجل (قد ـ یب) أخذنی فی موضع کذا وکذا ففضحنی قال فهمّ عمر أن یعاقب الأنصاری فجعل الأنصاری یحلف وأمیرالمؤمنین‌ؑ جالس ویقول یا أمیرالمؤمنین تثبّت فی أمری فلمّا أکثر الفتی قال عمر لأمیرالمؤمنین‌ؑ یا أباالحسن ما تری؟

---

۱. عن علیّ‌ؑ ـ ک.
۲. أبی العلاء ـ یب.

۲۵۳ (۲) هارون بن حمزه گوید: «پرسیدم: دو نفر از اهل کتاب ـ دو مسیحی یا دو یهودی ـ در میان‌شان نزاعی است. حاکمی از حاکمان آنان به ستم میان‌شان دادرسی کرده است ولی آن کس که علیه او دادرسی شده، نمی‌پذیرد و می‌خواهد که دادرسی به حکم مسلمانان باز گردانده شود. حضرت فرمود: به حکم مسلمانان برگردانده می‌شود.»

۲۵۴ (۳) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «اگر اهل کتاب مرافعهٔ خویش را نزد قاضی ببرند، قاضی میان‌شان بر طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت می‌کند؛ آن‌گونه که خداوند ﷻ فرماید: **و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، قضاوت کن.**»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و ششم از ابواب قضاء و روایات باب سی و هفتم، چیزی که با این باب مناسبت دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و بنگرید به باب دهم از ابواب دیات و باب یازدهم.

باب ۴۴

پاره‌ای از قضاوت‌های حضرت علی ﷺ و پیامبر ﷺ و منصوبین آنها

۲۵۵ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «زنی را که به مردی از انصار علاقه داشت، نزد عمر بن خطاب آوردند. این زن عاشق این مرد شده بود ولی به هیچ وسیله به او دست نمی‌یافت. این زن تخم‌مرغی گرفته و زردی آن را در آورده بود و سفیدی را برروی لباسش و میان دو رانش ریخته بود. سپس نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این مرد مرا در فلان جا گرفت و مرا بی‌عفت کرد. امام صادق ﷺ فرمود: عمر قصد کرد که انصاری را کیفر دهد ولی مرد انصاری در حالی که امیرالمؤمنین علی ﷺ نشسته بود، سوگند می‌خورد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین، شما در کار من تحقیق کنید. چون جوان زیاد اصرار کرد، عمر به امیرالمؤمنین ﷺ گفت: ای ابوالحسن، تو چه می‌گویی؟

فنظر أميرالمؤمنين ﷺ إلى بياض على ثوب المرأة وبين فخذيها فاتّهمها أن تكون احتالت لذلك فقال ائتوني بماء حارّ قد أغلى غلياناً شديداً ففعلوا فلمّا أُتي بالماء أمرهم فصبّوا على موضع البياض فاشتوي ذلك البياض فأخذه أميرالمؤمنين ﷺ فألقاه في فيه فلمّا عرف طعمه ألقاه من فيه ثمّ اقبل على المرأة حتّى أقرّت بذلك ودفع اللّه ﷻ عن الأنصاريّ عقوبة عمر.

مستدرك ۳۸۷/۱۷: السّيّد الرّضيّ ﷺ في كتاب الخصائص عن أبي أيّوب المدنيّ عن محمد ابن أبي عمير عن عمر ابن يزيد عن أبي المعلّى عن أبي عبداللّه ﷺ نحوه وزاد في آخره: بأميرالمؤمنين ﷺ.

ارشاد المفيد ۱۱۷: وروى انّ امرأة هويت غلاماً فراودته عن نفسه فامتنع الغلام فمضت وأخذت بيضة والقت بياضها على ثوبها ثمّ علقت بالغلام ورفعته (الى ـ ظ) أميرالمؤمنين ﷺ وقالت انّ هذا الغلام كابرني على نفسي وقد فضحني ثمّ أخذت ثيابها فأرت بياض البيض وقالت هذا ماءه على ثوبي فجعل الغلام يبكي ويبرء ممّا ادّعته ويحلف فقال أميرالمؤمنين ﷺ لقنبر مُر من يغلي ماء حتّى تشتدّ حرارته ثمّ ليأتيني به على حاله فجيء بالماء فقال ألقوهُ على ثوب المرأة فألقوه عليه فاجتمع بياض البيض والتأم فأمر بأخذه ودفعه الى رجلين من أصحابه فقال أطعماه وألفظاه فطعماه فوجداه بيضاً فأمر بتخلية الغلام وجلد المرأة عقوبة على ادّعائها الباطل.

كنز الفوائد ۲۸٤: قضيّةٌ لأمير المؤمنين ﷺ روى انّ امرأة علقت بغلام فراودته عن نفسه فامتنع عليها فقالت واللّه لئن لم تفعل لأفضحنّك فلم يفعل فأخذت بيضة فألقت بياضها على ثوبها وتعلّقت به واستغاثت بأميرالمؤمنين ﷺ وقالت يا أميرالمؤمنين انّ هذا الغلام كابرني على نفسي وقد أصاب منّي وهذا مائه على ثوبي فسأله أميرالمؤمنين ﷺ عن ذلك فبكى وقال واللّه ياأميرالمؤمنين لقد كذبت وما فعلت شيئاً ممّا ذكرت فوعظها أميرالمؤمنين ﷺ فقالت واللّه لقد فعل وهذا ماؤه فقال أميرالمؤمنين ﷺ عَلَيَّ بقنبر فجيء به فقال له مر من يغلي ماءً حتّى يشتدّ حرارته وصِرْ به اليّ فلمّا أتى بالماء الحارّ أمر ان يلقى على ثوبها فألقي فانسلق بياض البيض وظهر أمره فأمر رجلين من المسلمين أن

حضرت امیرالمؤمنین ﷺ نگاهی به سفیدی‌ای که برروی لباس زن و میان دو رانش بود، انداخت و به زن مظنون شد که او حیله‌ای کرده باشد. پس از آن فرمود: آب داغی که به شدت جوشیده باشد، برایم بیاورید. این کار را کردند. چون آب را برای حضرت آوردند، دستور داد آب را بر جای سفیدی ریختند و آن سفیدی پخته شد. امیرالمؤمنین ﷺ سفیدی را گرفت و در دهان خویش انداخت و چون طعم آن را چشید، از دهان بیرون افکند. سپس رو به زن کرد تا آن که زن بدان اقرار کرد و خداوند کیفر عمر را از مرد انصاری دفع کرد.»

متن همین روایت، در کتاب‌های مستدرک، ارشاد شیخ مفید و کنز الفوائد آمده است. مستدرک: «امام صادق ﷺ مشابه این روایت را ذکر کرده و در پایانش افزوده است: به امیرالمؤمنین ﷺ [یعنی خداوند کیفر عمر را از مرد انصاری به برکت امیرالمؤمنین ﷺ دفع کرد].»

ارشاد شیخ مفید: «روایت شده است که: زنی عاشق جوانی شد. با او مراوده نمود و جوان نپذیرفت و زن رفت و تخم‌مرغی برداشت و سفیدی‌اش را بر لباس خویش ریخت. سپس جوان را گرفت و او را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آورد و گفت: این جوان به زور با من آمیزش کرده و مرا رسوا نموده است. سپس جامه‌های خود را گرفت و سفیدی تخم مرغ را نشان داد و گفت: این منی او بر لباس من است. جوان هم می‌گریست و از ادعای او بیزاری می‌جست و سوگند می‌خورد.

امیرالمؤمنین ﷺ به قنبر گفت: دستور ده کسی آبی جوش بیاورد به حدی که سخت داغ باشد. سپس آن را به همان حال برایم بیاورد. آن آب را آوردند. حضرت فرمود که آن را روی لباس زن بریزند. آب جوش ریختند، سفیدی تخم مرغ خودش را جمع کرد و بهم آمد. حضرت دستور داد آن را بگیرند و به دو نفر از یارانش بدهند و فرمود: بچشید و بیرون بریزید. آنان چشیدند و دیدند که تخم مرغ است. حضرت دستور داد جوان را آزاد سازند و زن را برای کیفر ادّعای باطلی که علیه جوان کرده بود، تازیانه زد.»

کنز الفوائد: «دادرسی امیرمؤمنان ﷺ ؛ روایت شده است که: زنی به پسری عشق پیدا کرد. از او خواست تا خودش را در اختیار او قرار دهد ولی او نپذیرفت. زن گفت: به خدا سوگند! اگر نکنی، تو را رسوا می‌سازم. پسر هم خواستهٔ زن را عملی نکرد. زن تخم‌مرغی برداشت و سفیدی‌اش را بر لباسش ریخت و پسر را گرفت و از امیرالمؤمنین ﷺ دادرسی کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این پسر به زور بر من چیره شد و با من آمیزش کرد و این منی اوست بر لباسم. امیرالمؤمنین ﷺ از پسر در این باره پرسید. او گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! او دروغ گفته و من چیزی از آنچه گفت، نکرده‌ام. امیرالمؤمنین ﷺ زن را موعظه کرد. آن زن گفت: به خدا سوگند! او کرد و این منی اوست. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: قنبر را نزدم بیاورید. او را آوردند. حضرت به او فرمود: دستور ده کسی آبی را بجوشاند تا به شدت داغ شود و آن را نزد من بیاورد. زمانی که آب داغ را آورد، حضرت دستور داد تا بر لباس زن بریزند. آب ریخته شد و سفیدی تخم‌مرغ پخته و جریان پسر روشن شد.

يطعماه ويلفظاهُ[1] ليقع العلم اليقين به فـفعلا فـرأيـا[2] بـيضاً فـخلّي الغـلام وأمـر بـالمرئة فأوجعها أدباً.

۲۵۶ ۲۵۵۰۲ (۲) كافي ۴۲۴/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳۰۶/۶: أحمد بن محمد بن خالد عن محمد بن عليّ عن محمد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكنانيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال أتي عمر بامرأة تزوّجها[3] شيخ فلمّا ان واقعها مات على بطنها فجاءت بولد فـادّعى بـنوه انّـها فجرت وتشاهدوا عليها فأمر بها عمر أن ترجم فمرّ بها عليّ عليه السلام فقالت يا ابن عمّ رسول الله انّ لي حجّة قال هاتي حجّتك فدفعت اليه كتاباً فقرأه فقال هذه المرئة تُعْلِمُكُم بيوم تزوّجها ويوم واقعها (و ـ كا) كيف كان جماعه لها ردّوا المرأة فلمّا ان كان من الغد دعا بصبيان أتراب ودعا بالصّبيّ معهم فقال لهم العبوا حتّى إذا ألهاهم اللّعب قال لهم اجلسوا (فجلسوا ـ يب) حتّى اذا تمكّنوا صاح بهم فقام الصّبيان وقام الغلام فاتّكأ على راحتيه فدعا بـه عـليّ عليه السلام وورّثه[4] من ابيه وجلد اخوته المفترين[5] حدّاً حدّاً فقال له عمر كيف صنعت؟ قال عليه السلام عرفت ضعف الشّيخ في اتّكاء الغلام على راحتيه.

۲۵۷ ۲۵۵۰۳ (۳) فقيه ۱۵/۳: وروى عمرو بن ثابت عن أبيه عن سعد بن طريف عن الأصبغ بن نباتة قال أتي عمر بن الخطّاب بامرأة تزوّجها شيخ فلمّا أن واقعها مـات عـلى بـطنها فـجاءت بولد فادّعى بنوه انّها فجرت وتشاهدوا عليها فأمر بها عـمر ان تـرجـم فـمرّوا بـها عـلى علي بن ابيطالب عليه السلام فقالت يابن عمّ رسول الله انّي مظلومة وهذه حجّتي فقال هاتي حجّتك فـدفعت اليـه كـتاباً فـقرأه فـقال هـذه المـرأة تُـعْلِمُكُمْ بـيوم تـزوّجها ويـوم واقـعها وكيف كان جماعه لها ردّوا المرأة فلمّا كان من الغد دعا عليّ عليه السلام بصبيان يلعبون بأتـراب[6] وفيهم ابنها فقال لهم العبوا فلعبوا حتّى إذا ألهاهم اللّعب فصاح بـهم فـقاموا وقـام الغـلام الّذي هو ابن المرأة متّكئاً على راحتيه فدعا به عـليّ عليه السلام فـورّثه مـن أبـيه وجـلد اخـوته المفترين حدّاً حدّاً فقال له عمر كيف صنعت؟ قال عرفت ضعف الشّيخ في تكـاءة الغـلام على راحتيه.

---

۱. ويلقياه ـ ك.
۲. ففعلاه فرأياه ـ ك.
۳. وزوجها ـ يب.
۴. فورّثه ـ يب.
۵. حدّ المفتري ـ يب.
۶. بتراب ـ خ.

پس از آن، حضرت به دو نفر از مسلمانان دستور داد تا این سفیدی را بچشند و بیرون بریزند تا به طور یقین معلوم گردد. آن دو چنین کردند و دیدند که تخم‌مرغ است. حضرت، پسر را آزاد ساخت و دستور داد تا او [زن] را دردناک ادب کنند.»

۲۵۶ (۲) امام صادق‌ؑ فرمود: «زنی را که پیرمردی با او ازدواج کرده بود و چون با زن آمیزش کرده بود، زن فرزندی آورده و فرزندان پیرمرد مدّعی بودند که زن زنا داده همراه شاهد نزد عمر آوردند. عمر دستور داد که سنگسار گردد. امیرالمؤمنین ؑ گذرش به زن افتاد. زن گفت: ای پسرعموی رسول خدا، من دلیلی دارم. حضرت فرمود: دلیلت را بیاور. او نوشته‌ای را به امیرالمؤمنین داد. حضرت فرمود: این زن به شما خبر می‌دهد از روز ازدواجش و روزی که آن پیرمرد با او آمیزش کرده و این که آمیزشش با او چگونه بوده است. زن را برگردانید. فردای آن روز بچه‌های همسن و سال را طلبید و این فرزند را هم خواست که با آنان باشد و به آنان فرمود: بازی کنید تا آن که بازی، آنان را به خود مشغول کرد. سپس به آنان گفت: بنشینید. همه نشستند تا جایگیر شدند، پس به آنان نهیب زد. بچّه‌ها برخاستند و این بچّه هم بر دو کف دستش تکیه داد و برخاست. حضرت او را خواست و از پدرش ارثش را به او داد و به برادرانش که به او افترا زده بودند، یک یک حدّ زد. عمر به حضرت گفت: چه کردی؟ حضرت فرمود: من ضعف پیرمرد را در این که پسر به دو کف دستش تکیه داد، شناختم.»

۲۵۷ (۳) اصبغ بن نباته گوید: «زنی را که پیرمردی با او ازدواج کرده بود و چون پیرمرد با او آمیزش کرد، فرزندی آورد و فرزندان آن پیرمرد ادّعا کردند که زن زنا داده است و بر آن شهادت دادند، نزد عمر آوردند. عمر دستور داد زن سنگسار گردد. او را بردند. در بین راه با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برخورد کردند. زن گفت: ای پسرعموی رسول خدا، من مظلوم هستم و این دلیل من است. حضرت فرمود: دلیلت را بیاور. زن نوشته‌ای را به امام داد. حضرت آن را خواند و فرمود: این زن به شما خبر می‌دهد از روزی که ازدواج کرده و روزی که آمیزش کرده و اینکه چگونه آن پیرمرد با او آمیزش داشته است. زن را برگردانید. فردای آن روز، امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرزندانی را طلبید که با همسن‌های خودشان بازی می‌کردند و پسر این زن در میان آنان بود. حضرت به آنان گفت: بازی کنید. آنان بازی کردند تا آن که بازی، آنان را به خود مشغول ساخت. حضرت آنان را صدا زد. آنان ایستادند و پسری که فرزند زن بود، با اتکای به دو کف دستش ایستاد. امیرالمؤمنین ؑ او را خواست و از پدرش به او ارث داد و برادرانی را که افترا بسته بودند، حدّ زد. عمر به حضرت گفت: چگونه [چه] کردی؟ حضرت فرمود: من ضعف پیرمرد را در اتکای پسر بر دو کف دستش شناختم.»

۲۵۸ ۲۵۵۰۴ (۴)كافى ۷/۴۲۵: تهذيب ۶/۳۰۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن عبداللّه بن عثمان عن رجل عن أبى عبداللّه عليه السلام انّ رجلاً أقبل على عهد علىّ عليه السلام من الجبل حاجّاً ومعه غلام له فأذنب فضربه مولاه فقال ما أنت مولاى بل أنا مولاك؟ قال فما زال ذا يتوعّد[۱] ذا و ذا يتوعّد[۲] ذا ويقول كما أنت حتّى نأتى الكوفة يا عدوّ اللّه فأذهب بك إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فلمّا أتيا الكوفة أتيا أميرالمؤمنين عليه السلام فقال الّذي ضرب الغلام أصلحك اللّه هذا غلام لى وانّه أذنب فضربته فوثب علىّ وقال الآخر هو واللّه غلام لى (انّ ـ كا) أبى أرسلنى[۳] معه ليعلّمنى وانّه وثب علىّ يدّعينى ليذهب بمالى قال فأخذ هذا يحلف وهذا يحلف وهذا[۴] يكذّب هذا وهذا[۵] يكذّب هذاقال فقال انطلقا[۶] فتصادقا فى ليلتكما[۷] هذه ولا تجيئانى إلّا بحقّ (قال ـ كا).

فلمّا أصبح أميرالمؤمنين عليه السلام قال لقنبر اثقب فى الحائط ثقبين قال وكان إذا أصبح عقّب حتّى تصير الشّمس على رمح يسبّح فجاء الرّجلان واجتمع النّاس فقالوا[۸] لقد وردت عليه[۹] قضيّة ما ورد عليه[۱۰] مثلها لا يخرج[۱۱] منها (فقال لهما ما تقولان؟ فحلف هذا انّ هذا عبده وحلف هذا انّ هذا عبده ـ كا) فقال لهما قوما فانّى لست أراكما تصدقان ثمّ قال لأحدهما أدخل رأسك فى هذا الثّقب ثمّ قال للآخر أدخل رأسك فى هذا الثّقب ثمّ قال يا قنبر علىّ بسيف رسول اللّه صلى الله عليه وآله عجّل أضرب رقبة العبد منهما قال فأخرج الغلام رأسه مبادراً (ومكث الآخر فى الثّقب ـ يب) فقال علىّ عليه السلام للغلام ألست تزعم أنّك لست بعبد؟ (ومكث الآخر فى الثّقب ـ كا) فقال بلى ولكنّه ضربنى وتعدّى علىّ قال فتوثّق له أميرالمؤمنين عليه السلام ودفعه إليه.

۲۵۹ ۲۵۵۰۵ (۵) مستدرك ۱۷/۳۹۱: السيّد الرضىّ رحمه الله فى كتاب الخصائص وروى عن أبى عبداللّه عليه السلام (أنه قال ـ خ) ادّعى (على عهد أميرالمؤمنين عليه السلام ـ خ) رجلان كلّ واحد على صاحبه انّه مملوكه ولم يكن لهما بيّنة فبنى لهما بيتاً وجعل لهما كوّتين[۱۲] قريبة إحديهما من الأخرىٰ وأدخلهما البيت وأخرج رأسيهما من الكوّتين وقال لقنبر قم عليهما بالسّيف فاذا

---

۱. يتواعد ـ يب. ۲. يتواعد ـ يب. ۳. أرسلنى أبى ـ يب.
۴. ذا ـ يب. ۵. ذا ـ يب. ۶. فانطلقا ـ يب.
۷. ليلتكم ـ يب. ۸. فقال ـ يب. ۹. علينا ـ يب.
۱۰. علينا ـ يب. ۱۱. لا تخرج ـ يب. ۱۲. الكوّة: الخرق فى الحائط.

۲۵۸ (۴) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین ﷺ از منطقهٔ جبل به قصد حجّ خانهٔ خدا به همراه غلامش آمد. غلام گناهی کرد. اربابش او را زد. غلام گفت: تو مولای من نیستی بلکه من مولای توام. حضرت فرمود: پیوسته این، آن را تهدید می‌کرد و می‌گفت همین‌گونه باش تا کوفه برویم ای دشمن خدا. تو را نزد امیرالمؤمنین ﷺ می‌برم. چون به کوفه رسیدند، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمدند. آن کس که غلام را زده بود، گفت: خداوند کارت را اصلاح کند! این غلام من است. گناهی کرد، او را زدم. به من یورش برد و دیگری گفت: به خدا سوگند! او غلام من است. پدرم مرا همراه او فرستاد تا او به من بیاموزد و او به من یورش برده و ادعا دارد که من غلام اویم تا اموال مرا ببرد. حضرت فرماید: این شروع کرد به سوگند و آن یکی سوگند می‌خورد. این، آن را تکذیب می‌کرد و آن، این را تکذیب می‌نمود. حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: در این شب هر دو بروید با هم سازش کنید و جز با حقّ نزد من نیایید.

و چون امیرالمؤمنین ﷺ صبح کرد به قنبر فرمود: دو سوراخ در دیوار ایجاد کن. امام صادق ﷺ فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ هر صبح به تعقیب نماز تا [سایهٔ شاخص] خورشید به اندازهٔ سر نیزه در آید، تسبیح می‌گفت. آن دو نفر آمدند و مردم جمع گشتند و گفتند: قضیه‌ای برای امام پیش آمده که مشابه آن تاکنون برایش اتفاق نیفتاده و از این قضیه نمی‌تواند بیرون آید. حضرت به آن دو نفر گفت: چه می‌گویید؟ این سوگند خورد که آن بردهٔ اوست و آن سوگند خورد که این بندهٔ اوست. حضرت به هر دو فرمود: برخیزید. من فکر نمی‌کنم که شما دو نفر راست بگویید! سپس به یکی فرمود: سرت را داخل این سوراخ کن و پس از آن به دیگری فرمود: سرت را وارد این سوراخ نما. سپس فرمود: ای قنبر، شمشیر رسول خدا ﷺ را برایم بیاور، شتاب کن تا گردن آن که از این دو برده است، بزنم. حضرت صادق ﷺ فرمود: غلام سرش را با شتاب بیرون آورد ولی دیگری همچنان در سوراخ ماند. امیرالمؤمنین علی ﷺ به غلام گفت: آیا تو نمی‌گفتی که برده نیستی؟ او گفت: آری ولی او مرا زده بود و به من تعدّی کرده بود. امام صادق ﷺ فرمود: امیرالمؤمنین برای او از اربابش قول محکم گرفت و او را به اربابش تحویل داد.»

۲۵۹ (۵) از امام صادق ﷺ روایت شده است که حضرت فرمود: «در زمان امیرالمؤمنین ﷺ دو نفر هر کدام بر دیگری ادّعا می‌کرد که او بردهٔ اوست و هیچکدام بیّنه نداشتند. حضرت اتاقی برای هر دو ساخت و برای هر دو، دو سوراخ گذاشت نزدیک به هم و هر دو را در اتاق وارد کرد و سر آنان را از سوراخ بیرون نمود و به قنبر گفت: با شمشیر بالای سر هر کدام بایست و چون به تو گفتم

قلت لك اضرب عنق المملوك ففزّعهما ولا تضربنّ أحداً منهما ثمّ قال له اضرب عنق المملوك فهزّ[1] قنبر السيف فأدخل أحدهما رأسه وبقي رأس الآخر خارجاً من الكوّة فدفع الّذي أدخل رأسه الى صاحبه وقال له اذهب فانّه مملوكك.

(۶) فقيه ١٤/٣: قال أبوجعفرعليه السلام توفّي رجل على عهد أميرالمؤمنينعليه السلام وخلف إبناً ٢٦٠ ٢٥٥٠٦
وعبداً فادّعى كلّ واحد منهما انّه الابن وانّ الآخر عبد له فأتيا أميرالمؤمنينعليه السلام فتحاكما إليه فأمر أميرالمؤمنينعليه السلام ان يثقب في حائط المسجد ثقبين ثمّ أمر كلّ واحد منهما ان يدخل رأسه في ثقب ففعلا ثمّ قال يا قنبر جرّد السّيف وأشار اليه لا تفعل ما آمرك به ثمّ قال اضرب عنق العبد قال فنحّى العبد رأسه فأخذه أميرالمؤمنينعليه السلام وقال للآخر أنت الابن وقد أعتقت هذا وجعلته مولى لك.

(٧) كافي ٤٢٧/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ٢٩٠/٦: أحمد بن محمد (كا ـ وعليّ بن ٢٦١ ٢٥٥٠٧
ابراهيم عن أبيه جميعاً) عن ابن محبوب عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سمعت ابن أبي ليلى يحدّث أصحابه فقال[2] قضى أميرالمؤمنينعليه السلام بين رجلين اصطحبا في سفر فلمّا أرادا الغداء أخرج أحدهما من زاده خمسة أرغفة وأخرج الآخر ثلاثة أرغفة فمرّ بهما عابر سبيل فدعواه إلى طعامهما فأكل الرّجل معهما حتّى لم يبق شيء فلمّا فرغوا أعطاهما العابر بهما ثمانية دراهم ثواب ما أكله[3] من طعامهما فقال صاحب الثّلاثة أرغفة لصاحب الخمسة أرغفة أقسمها نصفين بيني وبينك وقال صاحب الخمسة لا بل يأخذ كلّ واحد منّا من الدّراهم على عدد ما أخرج من الزّاد قال فأتيا أميرالمؤمنينعليه السلام في ذلك فلمّا سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فانّ قضيّتكما دنيّة.

فقالا إقض بيننا بالحقّ قال فأعطى صاحب الخمسة أرغفة سبعة دراهم وأعطى صاحب الثّلاثة أرغفة درهماً وقال (لهما ـ يب) أليس أخرج أحدكما من زاده خمسة أرغفة وأخرج الآخر ثلاثة (أرغفة ـ كا)؟ قالا نعم قال أليس (قد ـ يب) أكل معكما ضيفكما مثل ما أكلتما؟ قالا نعم قال أليس (أكل ـ كا) كلّ واحد منكما (أكل ـ يب) ثلاثة أرغفة غير ثلثها[4]؟ قالا نعم

---

١. أي حرّك السّيف. ٢. قال ـ يب. ٣. ما أكل ـ يب.
٤. غير ثلث ـ يب.

گردن برده را بزن، تو آنان را بترسان ولی هیچکدام را مزن. پس از آن، حضرت به قنبر فرمود: گردن برده را بزن. قنبر شمشیر را تکان داد و یکی از آن دو سرش را داخل برد ولی سر دیگری بیرون از سوراخ ماند. حضرت آن کس را که سرش را داخل بُرده بود به آن یکی تحویل داد و به آن یکی گفت: برو، او بردهٔ توست.»

۲۶۰ (۶) امام باقر ﷺ فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین ﷺ مرد و پسر و برده‌ای به جا گذاشت. پس از آن، هر کدام از این دو ادّعا داشت که او فرزند است و دیگری بردهٔ اوست. این دو نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمدند و نزاع‌شان را پیش ایشان بردند. امیرالمؤمنین ﷺ دستور داد که دو سوراخ در دیوار مسجد کنده شود. پس از آن هر کدام از این دو را مامور ساختند که سرش را در سوراخ کند. هر دو چنین کردند. سپس فرمود: ای قنبر، شمشیر را برهنه ساز و به او اشاره کرد دستوری را که می‌دهم، اجرا مکن. سپس فرمود: گردن برده را بزن. حضرت باقر ﷺ فرمود: برده سرش را کنار کشید. امیرالمؤمنین ﷺ او را گرفت و به دیگری فرمود: تو فرزندی و این را آزاد کردم و دوست تو قرار دادم.»

۲۶۱ (۷) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «از ابن ابی لیلی شنیدم که برای یارانش سخن می‌گفت. او گفت: دو نفر با هم در یک سفر همراه شدند و چون خواستند صبحانه بخورند، یکی از آن دو از توشه‌اش پنج گردهٔ نان و دیگری سه گرده درآورد، یک رهگذر با آنان برخورد کرد. این دو او را به غذای‌شان دعوت کردند. آن مرد با هر دو غذا خورد تا آن که چیزی نماند و چون از غذا فارغ شدند، رهگذر در برابر آنچه از ایشان خورده بود، هشت درهم به این دو داد. آن که سه گردهٔ نان داشت به آن کس که پنج گرده داشت گفت: این مبلغ را میان من و خودت نصف کن. ولی دارندهٔ پنج گردهٔ نان گفت: بلکه باید هر کدام از ما به تعداد توشه‌ای که بیرون آورده، از دراهم بردارد. ابن ابی لیلی گوید: این دو نزد امیرالمؤمنین ﷺ در این باره آمدند و چون حضرت سخن این دو را شنید، به آن دو گفت: با هم مصالحه و سازش کنید که قضیهٔ شما کم ارزش است. این دو گفتند: میان ما به‌حقّ حکم فرما.

ابن ابی لیلی گوید: حضرت به دارندهٔ پنج گردهٔ نان هفت درهم و به دارندهٔ سه گردهٔ نان یک درهم داد و به آن دو فرمود: آیا نه چنین است که یکی از شما از توشه‌اش پنج گردهٔ نان و دیگری سه گردهٔ نان در آورده است؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا مهمان شما با شما چون شما نخورد؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا خوراک هر کدام شما سه گرده نان منهای یک سوم آن نیست؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا تو ای دارندهٔ سه گردهٔ نان، سه گردهٔ نان منهای یک سوم را نخورده‌ای و تو ای

قال أليس أكلت أنت يا صاحب الثّلاثة ثلاثة[١] أرغفة الاّ[٢] ثلث وأكلت أنت يا صاحب الخمسة ثلاثة أرغفة غير ثلث وأكل الضّيف ثلاثة أرغفة غير ثُلُثٍ أليس (قد ـ يب) بقي لك يا صاحب الثّلاثة ثلُثُ رغيف من زادك وبقى لك يا صاحب الخمسة رغيفان[٣] وثُلُثُ وأكلت ثلاثة أرغفة غير ثلُثٍ فأعطاهما لكلّ ثلث رغيف درهماً فأعطي صاحب الرّغيفين وثلث سبعة دراهم وأعطي صاحب ثلث[٤] رغيف درهماً.

فقيه ٢٣/٣: روى عن صباح المزني رفعه قال جاء رجلان الى أميرالمؤمنينعليه السلام قال أحدهما يا أميرالمؤمنين انّ هذا غاداني فجئت أنا بثلاثة أرغفة وجاء هو بخمسة أرغفة فتغدّينا ومرّ بنا رجل فدعوناه إلى الغداء فجاء فتغدّى معنا فلمّا فرغنا وهب لنا ثمانية دراهم ومضي فقلت يا هذا قاسمني فقال لا أفعل إلاّ على قدر الحصص من الخبز قال اذهبا فاصطلحا قال يا أميرالمؤمنين انّه يأبى أن يعطيني الاّ ثلاثة دراهم ويأخذ هو خمسة دراهم فاحملنا على القضاء قال فقال له يا عبدالله أتعلم انّ ثلاثة أرغفة تسعة أثلاث؟ قال نعم قال وتعلم أنّ خمسة أرغفة خمسة عشر ثلثاً؟

قال نعم قال فأكلت أنت من تسعة أثلاث ثمانية وبقى لك واحد وأكل هذا من خمسة عشر ثمانية وبقى له سبعة وأكل الضّيف من خبز هذا سبعة أثلاث ومن خبزك هذا الثّلث الّذى بقي من خبزك فأصاب كلّ واحد منكم ثمانية أثلاث فلهذا سبعة دراهم بدل كلّ ثلثٍ درهم ولك أنت لثلثك درهم فخذ أنت درهماً وأعط هذا سبعة دراهم.

ارشاد المفيد ١١٧: روى الحسن بن محبوب قال حدّثنى عبدالرّحمن ابن الحجّاج قال سمعت ابن أبي ليلى يقول لقد قضى أميرالمؤمنينعليه السلام بقضيّة ما سبقه إليها أحد وذلك انّ رجلين اصطحبا في سفر فجلسا يتغدّيان فأخرج أحدهما خمسة أرغفة وأخرج الآخر ثلاثة فمرّ بهما رجلٌ وذكر الحديث بتفاوت في الألفاظ.

٢٦٢ ٢٥٥٠٨ (٨)**الاختصاص ١٠٧**: أبو أحمد عن رجل عن أبي عبدالله أو[٥] أبي جعفرعليهما السلام قال اجتمع رجلان يتغدّيان مع أحد ثلاثة أرغفة ومع واحد خمسة أرغفة قال فمرّ بهما رجل

---

١. ثلث ـ يب. ٢. غير ـ يب. ٣. رغيفين ـ يب.
٤. الثلاث ـ يب. ٥. وأبي جعفر ـ خ ك.

دارندۀ پنج گردۀ نان، سه گردۀ نان منهای یک سوم را نخوردی و مهمان هم سه گردۀ نان منهای یک سوم نخورد؟ آیا برای تو ای دارندۀ سه گرده نان، یک سوم از توشه‌ات نمی‌ماند و برای تو ای دارندۀ پنج گردۀ نان، دو گرده و یک سوم نمی‌ماند؟ و سه گردۀ نان منهای یک سوم خوردی؛ بنابراین به این دو برای هر یک سوم گردۀ نان، یک درهم داد؛ لذا به دارندۀ دو گردۀ نان و یک سوم گردۀ نان، هفت درهم و به دارندۀ یک سوم گردۀ نان، یک درهم داد.»

متن روایت در من لا یحضره الفقیه و ارشاد شیخ مفید.

من لا یحضره الفقیه: «دو نفر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. یکی از این دو گفت: ای امیرالمؤمنین، این شخص صبح با من آمد. من سه گردۀ نان آوردم و او پنج گردۀ نان. صبحانه خوردیم، مردی با ما برخورد کرد. او را به صبحانه دعوت کردیم، او آمد و با ما صبحانه خورد. چون از صبحانه فارغ شدیم، او به ما هشت درهم بخشید و رفت. من گفتم: ای فلانی، بیا این مبلغ را با من تقسیم کن؛ [یعنی نصف برای من و نصف برای تو]. ولی او گفت: من تنها بر پایۀ اندازۀ سهم‌های نان تقسیم می‌کنم.

حضرت فرمود: بروید و با هم صلح و سازش کنید. او گفت: ای امیرالمؤمنین، او نمی‌پذیرد مگر این که سه درهم به من دهد و خودش پنج درهم بردارد. شما بر ما قضاوت کن.

راوی گوید: حضرت به او فرمود: ای بندۀ خدا، آیا می‌دانی که سه گردۀ نان، نُه یک سوم نان است؟

گفت: آری. حضرت فرمود: و می‌دانی که پنج گردۀ نان، پانزده یک سوم نان است؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس تو از نُه یک سوم [$9\frac{1}{3}$]، هشت تا را خورده‌ای و یکی برایت می‌ماند و این شخص از پانزده یک سوم [$15\frac{1}{3}$]، هشت تا را خورده و برایش هفت تا می‌ماند و مهمان از نان این شخص، هفت یک سوم خورده و از نان تو این یک سوم باقیمانده از نانت را خورده است. پس از هر کدام شما هشت یک سوم است؛ بنابراین برای این شخص، هفت درهم به جای هر یک سوم یک درهم و برای تو، برای یک سومت یک درهم است؛ لذا تو یک درهم بگیر و به این هفت درهم بده.»

ارشاد شیخ مفید: «عبدالرحمن بن حجاج گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می‌گفت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کرد که احدی بر او در آن پیشی نگرفته بود و جریان این بود که دو نفر با هم در یک سفر همراه شدند. نشستند که صبحانه بخورند و یکی پنج گردۀ نان و دیگری سه گردۀ نان درآورد. مردی به آنان برخورد کرد. و حدیث را با تفاوتی در لفظ آورده است.»

(۸) امام‌باقر یا امام‌صادق علیهما السلام فرمود: «دو نفر با هم صبحانه می‌خوردند. همراه یکی سه گردۀ نان ۲۶۲
و همراه یکی پنج گردۀ نان بود. حضرت فرمود: مردی با آنان برخورد کرد و گفت: سلام بر شما دو نفر

فقال السّلام عليكما فقالا وعليك السّلام الغداء رحمك اللّه فقال فقعد وأكل معهما فلمّا فرغ قام فطرح إليهما ثمانية دراهم فقال هذه عوض لكما بما أكلت من طعامكما قال فتنازعا بها فقال صاحب الثّلاثة النّصف لي والنّصف لك وقال صاحب الخمسة لي خمسة بقدر خمستي ولك ثلاثة بقدر ثلاثتك فأبيا وتنازعا حتّى ارتفعا إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فاقتصّا عليه القصّة فقال انّ هذا الأمر الّذي أنتما فيه دنيّ ولا ينبغي أن ترفعا فيه إلى حَكَم ثمّ أقبل عليّ عليه السلام الى صاحب الثّلاثة فقال أرى انّ صاحبك قد عرض عليك أن يعطيك ثلاثة وخبزه أكثر من خبزك فارضَ به فقال لا واللّه يا أمير المؤمنين لا أرضى الّا بمُرّ الحقّ قال فانّما لك في مرّ الحقّ درهم فخذ درهماً وأعطه سبعة فقال سبحان اللّه يا أميرالمؤمنين عرض عليّ ثلاثة فأبيت وآخذ واحداً؟

قال عرض ثلاثة للصّلح فحلفت أن لا ترضى الّا بمرّ الحقّ وانّما لك بمرّ الحقّ درهم قال فأوقفني على هذا قال أليس تعلم انّ ثلاثتك تسعة أثلاث؟ قال بلى قال أو ليس تعلم انّ خمسته خمسة عشر ثلثاً؟ قال بلى قال فذلك أربعة وعشرون ثلثاً أكلت أنت ثمانية وأكل الضّيف ثمانية وأكل هو ثمانية فبقي من تسعتك واحد أكله الضّيف وبقي من خمسة عشره سبعة أكلها الضّيف فله بسبعته سبعة ولك بواحدك الّذي أكله الضّيف واحد.

(۹) كنز الفوائد ۲۱۶: قضيّة مستطرفة لأميرالمؤمنين عليه السلام لم يسبقه إليها أحد من النّاس ۲۶۳ / ۴۵۵۰۹
روى انّ رجلين جلسا للغدا فأخرج أحدهما خمسة أرغفة وأخرج الآخر ثلاثة أرغفة فعبر بهما في الحال رجل ثالث فَعَزَما عليه فنزل فأكل معهما حتّى استوفا جميع ذلك فلمّا أراد الإنصراف دفع اليهما فضّة وقال هذه لكما عوض ممّا أكلت من طعامكما فوزناها فصادفاها ثمانية دراهم فقال صاحب الخمسة الأرغفة لي منها خمسة ولك ثلاثة بحساب ما كان لنا وقال الآخر بل هي مقسومة نصفين بيننا وتشاحّا فارتفعا إلى شريح القاضي في أيّام أميرالمؤمنين عليه السلام فعرّفاه أمرهما فحار في قضيّتهما ولم يدر ما يحكم به بينهما فحملهما إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فقصّا عليه قصّتهما فاستطرف أمرهما. وقال انّ هذا أمر فيه دناءة والخصومة فيه غير جميلة فعليكما بالصّلح فهو أجمل بكما فقال صاحب الثّلاثة الأرغفة لست أرضى إلّا بمُرّ الحقّ وواجب الحكم.

و این دو هم گفتند: و بر تو سلام باد! بفرمایید صبحانه. خداوند تو را رحمت کند. حضرت افزود: آن مرد نشست و با آنان خورد. چون از صبحانه فارغ شد، برخاست و هشت درهم برای این دو ریخت و گفت: این عوض هر دوی شما در برابر آنچه از غذای‌تان خورده‌ام. حضرت فرمود: این دو، برای آن هشت درهم نزاع کردند. دارندهٔ سه گرده نان گفت: نصف برای من است و نصف برای تو و دارندهٔ پنج نان گفت: برای من پنج درهم به اندازهٔ پنج نانم و برای تو، سه درهم به اندازهٔ سه نانت. ولی هر دو نپذیرفتند و درگیر شدند تا آن که نزد امیرالمؤمنین ﷺ برای مخاصمه آمدند. هر دو جریان را برای حضرت باز گفتند. حضرت فرمود: این موضوعی که شما دو نفر در آن هستید، کم ارزش است و شایسته نیست که در این باره به حاکمی مراجعه کنید.

پس از آن، امیرالمؤمنین ﷺ به صاحب سه نان رو کرد و فرمود: نظر من این است که رفیقت سه درهم به تو بدهد که نان او از نان تو بیشتر بوده و تو راضی شو. او گفت: نه به خدا سوگند! ای امیرالمؤمنین، من تن نمی‌دهم جز به حقّ واقعی. حضرت فرمود: تنها برای تو در حقّ واقعی یک درهم است؛ بنابراین یک درهم بگیر و هفت درهم به او بده. او گفت: سبحان اللّٰه! ای امیرالمؤمنین، او سه درهم به من داده من نپذیرفته‌ام؛ حالا یک درهم بگیرم!

حضرت فرمود: او از روی مصالحه و سازش سه درهم به تو عرضه کرده است ولی تو سوگند خوردی که جز به‌حقّ واقعی تن ندهی و تنها برای تو بر پایهٔ حقّ واقعی یک درهم است. او گفت: پس مرا بر این مطلب مطلع ساز. حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که سه نان تو، نُه یک سوم [۹ ۱/۳] نان است؟ گفت: می‌دانم. حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که پنج نان او، پانزده یک سوم [۱۵ ۱/۳] نان است؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس این می‌شود بیست و چهار یک سوم [۲۴ ۱/۳]. تو هشت تا خورده‌ای و مهمان هشت تا و خود او نیز هشت تا؛ بنابراین از نُه تای تو یکی می‌ماند که مهمان خورده است و از پانزده تای او، هفت تا که مهمان خورده است؛ بنابراین برای او در برابر هفت‌تایش، هفت درهم و برای تو، در برابر یکی‌ات که مهمان خورده، یکی است.»

(۹) حکمی تازه از امیرالمؤمنین ﷺ که احدی از مردم بر او نسبت به این حکم پیشی نگرفته، روایت شده ۲۶۳
است که: «دو نفر برای صبحانه نشستند. یکی از آن دو پنج نان و دیگری سه نان بیرون آورد. در همان حال، مرد سومی گذرش به آنان افتاد. از او خواستند، او هم پیاده شد و با آن دو خورد تا همهٔ نان‌ها را خوردند. چون خواست برود، به این دو یک نقره داد و گفت: این نقره برای شما دو نفر، در عوض آنچه از غذای‌تان خورده‌ام. این دو، نقره را وزن کردند، دیدند که هشت درهم است. آن کس که پنج نان داشت، گفت: پنج تا از درهم‌ها برای من و سه تا برای تو؛ به حساب نانی که برای‌مان بوده است. ولی دیگری گفت: بلکه این هشت درهم باید میان ما دو نیم گردد و با هم نزاع کردند و نزد شریح قاضی ـ در ایام حکومت امیرالمؤمنین ﷺ ـ رفتند. این دو، موضوع خود را با شریح بیان داشتند و شریح در کار این دو حیران ماند و نفهمید که چه حکمی میان این دو بدهد! این دو را نزد امیرالمؤمنین ﷺ برد. این دو، قصهٔ خویش را برای امیرالمؤمنین ﷺ گفتند. حضرت کار این دو را

فقال أميرالمؤمنين عليه السلام فاذا أبيت الصّلح ولم ترد إلّا القضاء فلك درهم واحد ولرفيقك سبعة دراهم فقال وقد عجب هو وجميع من حضر يا أميرالمؤمنين بيّن لى وجه ذلك لأكون على بصيرة من أمرى فقال أنا أُعْلِمُك ألم يكن جميع ما لكما ثمانية أرغفة أكل كلّ واحد منكما بحساب الثّلث رغيفين وثلثين قال بلى قال فقد حصل لكلّ واحد منكم ثمانية أثلاث فصاحب الخمسة الأرغفة له خمسة عشر ثلثاً أكل منها ثمانية بقى له سبعة وأنت لك ثلثة أرغفة وهى تسعة أثلاث أكلت منها ثمانية بقى لك ثلث واحد فلصاحبك سبعة دراهم ولك درهم واحد فانصرفا على بيّنة من أمرهما.

٢٦٤ ٤٥٥١٠ (١٠) تهذيب ٣١٥/٦: فقيه ١١/٣: روى عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال كان لرجل على عهد علىّ عليه السلام جاريتان فولدتا جميعاً فى ليلة واحدة إحداهما إبناً والآخر بنتاً فعمدت[1] صاحبة البنت[2] فوضعت بنتها[3] فى المهد الّذى (كان ـ فقيه) فيه الإبن وأخذت ابنها فقالت صاحبة البنت[4] الابن ابنى وقالت صاحبة الإبن الابن ابنى فتحاكما إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فأمر أن يُوزن لبنهما وقال أيّتهما كانت أثقل لبناً فالابن لها.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٢٦٥ ٤٥٥١١ (١١) المناقب ٣٦٧/٢: قيس بن الرّبيع عن جابر الجعفىّ عن تميم بن حزام[5] الأسدىّ أنّه دفع[6] إلى عمر منازعة جاريتين تنازعتا فى ابن وبنت فقال أين أبوالحسن مفرّج الكرب؟ فدعى له به فقصّ عليه القصّة فدعا بقارورتين فوزنهما ثمّ أمر كلّ واحدة فحلبت فى قارورة ووزّن القارورتين فرجحت إحداهما على الأخرى فقال الإبن للّتى لبنها أرجح والبنت للّتى لبنها أخفّ فقال عمر من أين قلت ذلك يا أبا الحسن؟ فقال لأنّ اللّه جعل للذّكر مثل حظّ الأنثيين وقد جعلت الأطبّاء ذلك أساساً فى الإستدلال على الذّكر والأنثى.

٢٦٦ ٤٥٥١٢ (١٢) فقيه ٩/٣: فى رواية النّضر بن سويد يرفعه[7] انّ رجلاً حلف أن يزن فيلاً فقال النّبىّ صلى الله عليه وآله يدخل الفيل سفينة ثمّ ينظر الى موضع مبلغ الماء من السّفينة فيعلّم عليه ثمّ يخرج الفيل ويلقى فى السّفينة حديداً أو صُفراً أو ماشاء فاذا بلغ الموضع الّذى علّم عليه أخرجه ووزنه.

---

١. ففدت ـ فقيه. ٢. صاحبة الإبنة ـ فقيه. ٣. ابنتها ـ فقيه.
٤. صاحبة الإبنة ـ فقيه. ٥. حرام ـ خ ك. ٦. رفع ـ ك.
٧. رفعه ـ ئل.

جالب دانست و گفت: این کاری است که در آن پستی است و درگیری در آن پسندیده نیست. شما دو نفر سازش کنید که سازش برای شما پسندیده‌تر است. صاحب سه نان گفت: من جز حقّ واقعی و حکم واجب را نمی‌پذیرم.

امیرالمؤمنین﵇ فرمود: حالا که از سازش اِبا داری و تنها می‌خواهی که حکم و دادرسی کنم، برای تو یک درهم و برای رفیقت هفت درهم است.

او در حالی که خود و حاضران شگفت‌زده شده بودند، گفت: ای امیرالمؤمنین، وجه این حکم را برایم بیان کنید تا در کارم بینا باشم. حضرت فرمود: من تو را آگاه می‌سازم. آیا همهٔ آنچه شما داشتید، هشت نان نبود که هر کدام از شما به حساب یک سوم دو نان و دو سوم نان را خورده است؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: بنابراین برای هر کدام از شما هشت تا یک سوم بوده است، صاحب پنج نان، پانزده یک سوم [$۱۵\frac{۱}{۳}$] داشته که هشت تای آن را خورده، باقیمانده برایش هفت یک سوم و تو، سه نان داشته‌ای و سه نان، نُه یک سوم [$۹\frac{۱}{۳}$] است که هشت تای آن را خورده‌ای، باقیمانده برای تو یک سوم؛ بنابراین برای رفیقت هفت درهم و برای تو یک درهم است. این بود که با روشن شدن کارشان بازگشتند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۰) امام باقر﵇ فرمود: «مردی در زمان امیرالمؤمنین﵇ دو کنیز داشت. هر دو در یک شب ۲۶۴
زاییدند. یکی پسر و دیگری دختر. مادر دختر رفت و دخترش را در گهواره‌ای که در آن پسر بود، گذاشت و پسر او را برداشت. مادر دختر گفت: پسر، فرزند من است و صاحب پسر گفت: پسر، فرزند من است. هر دو نزد امیرالمؤمنین﵇ مخاصمه کردند. امیرالمؤمنین﵇ دستور داد که شیر این دو زن وزن شود و فرمود: هر کدام از این دو زن که شیرش سنگین‌تر بود، پسر برای اوست.»

(۱۱) دو کنیزی را که در مورد پسر و دختری نزاع داشتند، پیش عمر آوردند. عمر گفت: کجاست ۲۶۵
ابوالحسن، برطرف کنندهٔ مشکل‌ها؟ حضرت را خواستند. عمر جریان را برای حضرت گفت. حضرت دو ظرف شیشه‌ای طلبید. پس آن دو را وزن نمود و سپس هر یک را دستور داد که در یک شیشه شیر بدوشد و هر دو شیشه را وزن کردند. یکی از دیگری سنگین‌تر بود. حضرت فرمود: «پسر، از آنِ مادری است که شیرش سنگین‌تر و دختر، متعلق به مادری است که شیرش سبک‌تر بوده است.

عمر گفت: از کجا این را گفتی ای ابوالحسن؟ حضرت فرمود: چون خداوند برای مرد مثل بهرهٔ دو زن را قرار داده است و پزشکان این نکته را پایهٔ استدلال بر مرد و زن بودن قرار داده‌اند.»

(۱۲) مردی سوگند خورد که فیلی را وزن کند. پیامبرﷺ فرمود: «فیل داخل یک کشتی می‌شود. ۲۶۶
پس از آن نگاه می‌شود که آب تا کجای کشتی رسیده است [چه اندازه در آب فرو رفته است]. بر آن علامت گذاشته می‌شود. سپس فیل را بیرون می‌آورند و در کشتی آهن یا روی یا هر چه خواستند، می‌ریزند و چون به جایی که علامت گذاشته شده رسید، آن را بیرون می‌آورند و وزن می‌کنند.»

۲۶۷ ۲۵۵۱۲ (۱۳) فقيه ۹/۳: في رواية عمرو بن شمر عن حفص [جعفر - خ] بن غالب الأسدى رفع الحديث قال بينما رجلان جالسان في زمن عمر بن الخطّاب اذ مرّ بهما رجل مقيّد فقال أحد الرّجلين ان لم يكن في قيده كذا وكذا فامرأته طالق ثلاثاً فقال الآخر ان كان فيه كما قلت فامرأته طالق ثلاثاً فذهبا الى مولى العبد وهو مقيّد فقالا له انّا حلفنا على كذا وكذا فحلّ قيد غلامك حتّى نزنه فقال مولى العبد امرأته طالق ان حللت قيد غلامى فارتفعوا إلى عمر فقصّوا عليه القصّة.

فقال عمر مولاه أحقّ به اذهبوا به الى علي بن ابيطالب عليه السلام لعلّه يكون عنده في هذا شيء فأتوا عليّاً عليه السلام فقصّوا عليه القصّة فقال ما أهون هذا فدعا بجفنة وأمر بقيده فشدّ فيه خيط وأدخل رجليه والقيد في الجفنة[1] ثمّ صبّ عليه الماء حتّى امتلأت ثمّ قال عليه السلام ارفعوا القيد فرفعوا القيد حتّى أخرج من الماء فلمّا أخرج نقص الماء ثمّ دعا بزبر الحديد فأرسله في الماء حتّى تراجع الماء الى موضعه والقيد في الماء ثمّ قال زنوا هذا الزّبر فهو وزنه قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله انّما هدى أمير المؤمنين عليه السلام الى معرفة ذلك ليخلّص به النّاس من أحكام من يجيز الطّلاق باليمين[2].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۶۸ ۲۵۵۱۳ (۱۴) مستدرك ۳۹۰/۱۷: السّيد الرّضيّ رحمه الله في كتاب الخصائص باسناد مرفوع قال بينا رجلان جالسان في دار عمر بن الخطّاب اذا مرّ بهما رجل مقيّد وكان عبداً فقال أحدهما ان لم يكن في قيده كذا وكذا فامرأته طالق ثلاثاً فقال الآخر ان كان فيه كما قلت فامرأته طالق ثلاثاً قال فذهبا الى مولى العبد فقالا انّا قد حلفنا على كذا وكذا فحلّ قيد غلامك حتّى نزنه فقال مولى العبد امرأته طالق ان حللت قيد غلامي قال فارتفعا الى عمر فقصّوا عليه القصّة فقال مولاه أحقّ به اذهبوا فاعتزلوا نسائكم فقالوا إذهبوا بنا الى عليّ عليه السلام لعلّه ان يكون عنده في هذا شيء فأتوه عليه السلام فقصّوا عليه القصّة فقال ما أهون هذا ثمّ دعا بجفنة وأمر بقيد الغلام فشدّ عليه خيط وأدخل رجليه والقيد في الجفنة ثمّ صبّ الماء عليه حتّى امتلئت ثمّ قال ارفعوا القيد فرفع القيد حتّى أخرج من الماء فلمّا أخرج نقص الماء ثمّ دعا بزبر الحديد فأرسلها في الماء حتّى تراجع الماء الى موضعه حيث[3] كان القيد فيه ثمّ قال زنوا هذا الحديد فانّه وزنه.

---

۱. الجفنة: الخمرة.
۲. ورواه في الوسائل عن الشيخ ولم نجده في يب.
۳. حين - خ.

۲۶۷ (۱۳) راوی گوید: «در حالی که دو نفر در زمان عمر بن خطّاب نشسته بودند، مردی که پایش بسته بود ردّ شد. یکی از دو نفر گفت: اگر چیزی که به پای این مرد بسته شده این اندازه نباشد، همسرش سه طلاقه باشد. دیگری گفت: اگر آن اندازه که تو گفتی باشد، همسر او سه طلاقه باشد. هر دو حرکت کردند و رفتند نزد ارباب این برده که پایش بسته بود. به او گفتند: ما بر این سوگند خورده‌ایم تو چیزی که به پای این برده‌ات بسته‌ای، باز کن تا ما آن را وزن کنیم. ارباب برده گفت: اگر بند برده‌ام را باز کنم همسرش مطلقه باشد، پس از آن همه نزد عمر رفتند و جریان را برای وی گفتند.

عمر گفت: ارباب برده به برده سزاوارتر است. او را ببرید نزد علی بن ابیطالب؛ شاید او در این باره چیزی داشته باشد. آمدند نزد امیرالمؤمنین و جریان را برای حضرت گفتند. حضرت فرمود: چه آسان است این. ظرفی طلبید و دستور داد که نخی به آنچه به پای او بسته شده بود ببندند و دو پا و آنچه بسته شده بود، در ظرف قرار دهند. سپس آب بر روی آن بریزند تا ظرف پر شود. پس از آن حضرت فرمود: آنچه به پا بسته شده، بالا بیاورید. بالا آوردند تا از آب بیرون آمد. چون از آب بیرون آمد، آب فرو رفت. پس از آن حضرت دستور داد پاره‌های آهن بیاورند. آن‌ها را در آب ریخت تا آب به جای اول که آنچه به پا بسته شده و در آب بود، برگردد. پس از آن حضرت فرمود: این پاره‌های آهن را وزن کنید. اینها وزن همان چیزی است که به پای برده بسته شده است.»

مصنّف این کتاب [شیخ صدوق] گوید: «تنها امیرالمؤمنین به شناخت این نکته هدایت فرمود تا مردم را از احکام کسی که طلاق را با سوگند تجویز می‌کند، نجات دهد.»

۲۶۸ (۱۴) سیّد رضی در کتاب خصائص با سندی مرفوع گوید: «در حالی که دو نفر در خانهٔ عمر بن الخطاب نشسته بودند، مردی که پایش به بند یا آهنی بسته بود، گذرش به آنان افتاد. آن مرد برده بود. یکی از دو نفر گفت: اگر پابند این مرد این اندازه وزن نداشته باشد، همسرش سه طلاقه باشد. دیگری گفت: اگر آنچه تو دربارهٔ وزن پابند او گفتی درست باشد، همسر من سه طلاقه باشد. هر دو نزد ارباب برده رفتند و گفتند: ما بر چنین چیزی سوگند خورده‌ایم. تو پابند برده‌ات را باز کن تا ما او را وزن کنیم. ارباب برده گفت: اگر پابند برده‌ام را باز کنم، همسرش مطلّقه باشد. راوی گوید: این دو نفر نزد عمر رفتند و جریان را برای عمر باز گفتند. عمر گفت: مولای برده به برده سزاوارتر است. بروید و از زنان‌تان کناره‌گیری کنید. آنان گفتند: ما را نزد امیرالمؤمنین علی ببر، شاید او در این باره چیزی بداند. آنان نزد امیرالمؤمنین آمدند و جریان را برای ایشان باز گفتند. حضرت فرمود: این چه آسان است! سپس حضرت ظرفی طلبید و دستور داد که نخی به پابند برده بسته شود و دو پای برده را با پابند در ظرف داخل کنند. بعداً آب برروی آن بریزند تا پر شود. سپس فرمود: پابند را بالا آورید. پابند را بلند کردند تا از آب بیرون آمد. چون بیرون آمد، آب کم شد. سپس پاره‌های آهن خواستند و آنها را در آب ریختند تا آب به سر جای خودش یعنی آنجا که پابند در آب بود، برگشت. سپس فرمود: این آهن را وزن کنید که وزن پابند است.»

۲۶۹ ۲۵۵۱۵ (۱۵) مستدرك ۳۹٤/۱۷: البحار عن كتاب صفوة الأخبار عن عليّ عليه السلام أنّه قضى بالبصرة لقوم حدّادين اشتروا باب حديد من قوم فقال أصحاب الباب كذا وكذا منّاً فصدّقوهم وابتاعوه فلمّا حملوا الباب على أعناقهم قالوا للمشترى ما فيه ما ذكروه من الوزن فسئلوهم الحطيطة[1] فأبوا فارتجعوا عليهم فصاروا الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال أدلّكم احملوه الى الماء فحمل فطرح في زورق صغير وعلّم على الموضع الّذى بلغه الماء ثمّ قال ارجعوا مكانه تمراً موزوناً فما زالوا يطرحونه شيئاً بعد شيء موزوناً حتّى بلغ الغاية فقال كم طرحتم قالوا كذا وكذا منّاً ورطلاً قال عليه السلام وزنه هذا.

۲۷۰ ۲۵۵۱۶ (۱۶) فقيه ۱۸/۳: قضى عليّ عليه السلام في امرأة أتته فقالت انّ زوجي وقع على جاريتي بغير اذني فقال للرّجل ما تقول؟ فقال ما وقعت عليها الّا باذنها فقال عليّ عليه السلام ان كنتِ صادقة رجمناه وان كنتِ كاذبة ضربناكِ حدّاً وأقيمت الصّلاة فقام عليّ عليه السلام يصلّى ففكرت المرأة في نفسها فلم تر لها في رجم زوجها فرجاً ولا في ضربها الحدّ فخرجت ولم تعد ولم يسأل عنها أمير المؤمنين عليه السلام.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۷۱ ۲۵۵۱۷ (۱۷) ارشاد المفيد ۱۱۰: وروى انّ امرأتين تنازعتا على عهد عمر في طفل ادّعته كلّ واحدة منهما ولداً لها بغير بيّنة ولم ينازعهما فيه غيرهما فالتبس الحكم في ذلك على عمر وفزع فيه الى أمير المؤمنين عليه السلام فاستدعى المرأتين ووعظهما وخوّفهما فأقامتا على التّنازع والاختلاف فقال عليه السلام عند تماديهما في النّزاع ائتوني بمنشار فقالت المرأتان ما تصنع فقال أقدّه نصفين لكلّ واحدة منكما نصفه فسكتت إحديهما.

وقالت الأخرى اللّه اللّه يا أباالحسن ان كان لا بدّ من ذلك فقد سمحت به لها فقال اللّه أكبر هذا ابنك دونها ولو كان ابنها لرقّت عليه وأشفقت فاعترفت المرأة الأخرى بأنّ الحقّ مع صاحبتها والولد لها دونها فسُرِّيَ[2] عن عمر ودعا لأمير المؤمنين عليه السلام بما فرّج عنه في القضاء وسائل ۲۸۹/۲۷: وقد روى الشّيخ في (النّهاية) جملة من الأحاديث السّابقة والآتية المشتملة على قضاياهم عليهم السلام وكذلك جماعة من فقهائنا.

---

۱. الحطيطة: ما يحطّ من جملة الحساب فينقص منه ـ اللّسان ج ۷ ص ۲۷۵.
۲. سُرِيَ عنه: زال عنه ما كان يجده من الغضب او الهمّ.

۲۶۹ (۱۵) امیرالمؤمنین ﷺ در شهر بصره برای آهنگرانی که یک درِ آهنی از گروهی خریداری کرده بودند، حکم کرد. صاحبان در گفته بودند که وزن در، این اندازه من است و آهنگران هم آنان را تصدیق کردند و خریده بودند. ولی چون در را بر دوش‌شان بردند، به مشتری گفتند که وزنی را که اینان گفتند، در این در نیست؛ لذا از آنان خواستند که ما به التفاوت را از قیمت کم کنند. آنان نپذیرفتند. خریداران هم بر گرداندند و همگی نزد امیرالمؤمنین ﷺ رفتند.

حضرت فرمود: «راهنمایی‌تان می‌کنم. این در را به سوی آب ببرید. در را برداشتند و در کشتی کوچکی انداختند و جایی را که آب رسید، علامت گذاشتند. پس از آن حضرت فرمود: به جای این در، خرمای وزن شده برگردانید. پس پیوسته و کم‌کم خرمای وزن شده به جای در ریختند تا به همان اندازه [که علامت گذاشته بودند] رسید. حضرت فرمود: چه اندازه خرما ریختید؟ گفتند: این اندازه من و این اندازه پیمانه. حضرت فرمود: این همان وزن در است.»

۲۷۰ (۱۶) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ زنی که خدمت حضرت آمد و گفت: همسرم با کنیزم بدون اجازه‌ام آمیزش کرده است، حکم داد. حضرت به مرد فرمود: «تو چه می‌گویی؟ او گفت: با اجازهٔ همسرم با کنیز او آمیزش کردم. امیرالمؤمنین ﷺ [به زن] فرمود: اگر تو راست بگویی، او را سنگسار می‌کنیم و اگر دروغ بگویی، به تو حدّ می‌زنیم و نماز بپا شد. امیرالمؤمنین ﷺ برخاست نماز بخواند، زن با خودش فکر کرد و در سنگسار شدن شوهرش و در حدّ خوردن خودش فایده‌ای ندید، لذا بیرون رفت و بازنگشت و امیرالمؤمنین ﷺ هم دیگر از او جویا نشد.»

۲۷۱ (۱۷) روایت شده است که: «دو زن در زمان عمر دربارهٔ کودکی که هر کدام از آنها ادّعا داشت که فرزند اوست– بی آن که بیّنه داشته باشند ـ نزاع کردند و البتّه شخص دیگری غیر از این دو، دربارهٔ کودک نزاعی نداشت. حکم این بر عمر مشتبه گشت و به سراغ امیرالمؤمنین ﷺ رفت. حضرت دو زن را خواست و آنان را موعظه کرد و ترساند ولی آنان بر نزاع و اختلاف خویش پا برجا بودند.

حضرت وقتی دید این دو نزاع‌شان را ادامه می‌دهند، فرمود: ارّه‌ای برایم بیاورید. دو زن گفتند: چه می‌خواهی بکنی؟ حضرت فرمود: کودک را دو نیم کنم؛ برای هر کدام‌تان نیمی. یکی از آن دو ساکت بود ولی دیگری گفت: خدا را! خدا را! ای ابوالحسن، اگر قطعاً این کار را می‌کنی، من بچه را به او بخشیدم. حضرت فرمود: اللّه اکبر! این فرزند توست نه آن زن دیگر و اگر فرزند وی بود، او هم دلش بر او می‌سوخت و بر او می‌ترسید. در اینجا آن زن دیگر اعتراف کرد که حق با رفیقش هست و بچه برای اوست نه این. عمر شاد شد و در برابر برطرف کردن مشکل قضایش برای امیرالمؤمنین ﷺ دعا کرد.»

۲۷۲ (۱۸) تهذيب ۳۰۴/۶: محمد بن يعقوب عن كافى ۴۲۳/۷: علىّ بن محمد عن
۲۵۵۱۸ ابراهيم بن اسحاق الأحمر قال حدّثنى أبوعيسى يوسف بن محمد قرابة لسويد بن سعيد الأمرانىّ[1] قال حدّثنى سويد بن سعيد عن عبدالرّحمن بن أحمد الفارسىّ عن محمد بن ابراهيم ابن أبى ليلى عن الهيثم بن جميل عن زهير عن أبى اسحاق السّبيعىّ عن عاصم بن حمزة[2] السّلولىّ قال سمعت غلاماً بالمدينة وهو يقول يا أحكم الحاكمين أحكم بينى وبين أمّى.

فقال له عمر بن الخطّاب يا غلام لِمَ تدعو على أمّك فقال يا أميرالمؤمنين انّها حملتنى فى بطنها تسعة[3] (أشهر ـ كا) وأرضعتنى حولين (كاملين ـ يب) فلمّا ترعرعتُ[4] وعرفتُ الخير من الشّرّ ويمينى عن[5] شمالى طردتنى وانتفتْ منّى وزعمت أنّها لا تعرفنى فقال عمر أين تكون الوالدة قال فى سقيفة بنى فلان فقال عمر علىّ بأمّ الغلام قال فأتوا بها مع أربعة إخوة لها وأربعين قَسامَة يشهدون لها أنّها لا تعرف الصّبىّ وانّ هذا الغلام (غلام ـ كا) مدّعٍ ظلوم غشوم يريد ان يفضحها فى عشيرتها وانّ هذه جارية من قريش لم تتزوّج قطّ وانّها بخاتم ربّها.

فقال عمر يا غلام ما تقول؟ فقال يا أميرالمؤمنين هذه واللّه أمّى حملتنى فى بطنها تسعة[6] (أشهر ـ كا) وأرضعتنى حولين (كاملين ـ يب) فلمّا ترعرعتُ وعرفتُ الخير من[7] الشّرّ ويمينى من شمالى طردتنى وانتفت منّى وزعمت أنّها لا تعرفنى فقال عمر يا هذه ما يقول الغلام؟ فقالت يا أميرالمؤمنين والّذى احتجب بالنّور فلا عين تراه وحقّ محمّدﷺ وما ولد، ما أعرفه ولا أدرى من أىّ النّاس هو وانّه غلام (مدّع ـ كا) يريد ان يفضحنى فى عشيرتى وانّى[8] جارية من قريش لم أتزوّج قطّ وانّى بخاتم ربّى فقال عمر ألك شهود؟ فقالت نعم هؤلاء فتقدّم الأربعون القَسامَة[9] فشهدوا عند عمر انّ الغلام مدّعٍ يريد ان يفضحها فى عشيرتها وانّ هذه جارية من قريش لم تتزوّج قطّ وانّها بخاتم ربّها.

---

۱. الأهوازى ـ يب. ۲. ضمرة ـ يب. ۳. تسعاً ـ يب.
۴. تَرَعْرَعَ الصّبىّ: اذا نشأ وكبر. ۵. من ـ يب. ۶. تسعاً ـ يب.
۷. والشّرّ ـ يب. ۸. وأنا ـ يب. ۹. قسامة ـ يب.

۲۷۴ (۱۸) عاصم بن حمزه سلولی گوید: «شنیدم جوانی در مدینه می‌گوید: ای برتر از همه حاکمان، تو بین من و مادرم حکم کن. عمربن الخطاب به او گفت: پسر، برای چه به مادرت نفرین می‌کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، مادرم مرا نه ماه در شکمش داشت و دو سال شیرم داد و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تمییز دادم و دست راست و چپم را از هم شناختم، مرا طرد کرد و مرا فرزند خود نمی‌داند و می‌گوید که اصلا مرا نمی‌شناسد.

عمر گفت: مادرت کجاست؟ پسر گفت: در سقیفهٔ فلان قبیله. عمر گفت: مادر غلام را پیش من بیاورید. عاصم بن حمزه گوید: مادر را همراه با چهار برادرش و چهل نفر که برای مادر سوگند می‌خوردند، آوردند و آنها شهادت دادند مادر، این فرزند را نمی‌شناسد و این که این جوان مدعی ستمگر و ظالمی است که می‌خواهد مادر را در میان قبیله‌اش رسوا سازد و این مادر دختری از قریش است که هرگز ازدواج نکرده و هنوز مهر الهی بر او هست.

عمر گفت: ای پسر، تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! این زن مادر من است. نه ماه مرا در شکم داشته و دو سال شیر داده و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تمییز دادم و دست راست و چپم را شناختم، مرا طرد کرده و فرزند خود نمی‌داند و می‌گوید که مرا نمی‌شناسد. عمر گفت: ای زن، این پسر چه می‌گوید؟ آن زن گفت: ای امیرالمؤمنین، سوگند به خدایی که با نور، حجاب گرفته و چشمی او را نمی‌بیند و به حق محمدﷺ و فرزندان وی، من این پسر را نمی‌شناسم و نمی‌دانم که از کدام مردم است و این پسر می‌خواهد مرا در میان قبیله‌ام رسوا کند و من دختری از قریش هستم که هرگز ازدواج نکرده‌ام و مهر خدا بر من است.

عمر گفت: آیا تو شاهدانی داری؟ زن گفت: آری، اینها شاهدان منند. چهل نفر قسامه پیش آمدند و نزد عمر شهادت دادند که پسر ادّعا می‌کند و می‌خواهد زن را در میان عشیره‌اش رسوا سازد و این زن دختری از قریش است که هنوز ازدواج نکرده و با مهر الهی همراه است.

فقال عمر خذوا هذا[1] الغلام وانطلقوا به الى السّجن حتّى نسأل عن الشّهود فان عدّلت شهادتهم جلدته حدّ المفترى فأخذوا (بيد ـ يب) الغلام ينطلق[2] به الى السّجن فتلقّاهم أمير المؤمنين عليه السلام في بعض الطّريق فنادى الغلام يا ابن عمّ رسول الله صلى الله عليه وآله انّنى[3] غلام مظلوم وأعاد عليه الكلام الّذى كلّم[4] به (عند ـ يب) عمر ثمّ قال وهذا عمر قد أمر بى الى الحبس[5] فقال عليّ عليه السلام ردّوه الى عمر فلمّا ردّوه قال لهم عمر أمرت به الى السّجن فرددتموه الىّ؟ فقالوا يا أمير المؤمنين أمرنا على بن ابيطالب عليه السلام ان نردّه اليك وسمعناك (وأنت ـ كا) تقول لا تعصوا لعليّ (عليه السلام ـ كا) أمراً فبيناهم كذلك إذ أقبل[6] عليّ عليه السلام.

فقال عَلَيَّ بأمّ الغلام فأتوا بها فقال عليّ عليه السلام يا غلام ما تقول؟ فأعاد الكلام (على عليّ عليه السلام ـ يب) فقال عليّ عليه السلام لعمر أتأذن لى أن أقضى بينهم؟ فقال عمر سبحان الله وكيف لا؟ وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول أعلمكم على بن ابيطالب ثمّ قال لِلمرأة يا هذه ألك شهود؟ قالت نعم فتقدّم الأربعون قَسامة فشهدوا بالشّهادة الأولى فقال عليّ عليه السلام لأقضينّ اليوم بقضيّة بينكما هى مرضاة الرّبّ من فوق عرشه علّمنيها حبيبى رسول الله صلى الله عليه وآله (ثمّ ـ كا) قال لها ألك ولىّ؟ قالت نعم هؤلاء إخوتى فقال لإخوتها أمرى فيكم وفى أختكم جائز؟ فقالوا: نعم يا ابن عمّ محمّد صلى الله عليه وآله أمرك فينا وفى أختنا جائز.

فقال عليّ عليه السلام أشهد الله وأشهد من حضر من المسلمين انّى قد زوّجت هذا الغلام من هذه الجارية بأربعمائة درهم والنّقد من مالى يا قنبر عليّ بالدّراهم فأتاه قنبر (بها ـ كا) فصبّها فى يد الغلام قال خذها فصبّها في حِجر امرأتك ولا تأتنا الّا وبك أثر العُرس يعنى الغسل فقام الغلام فصبّ الدّراهم فى حِجر المرأة ثمّ تلبّبها[7] فقال لها قومى فنادت المرأة النّار النّار يا ابن عمّ محمّد صلى الله عليه وآله (أ ـ يب) تريد أن تزوّجنى من ولدى هذا والله ولدى زوّجنى اخوتى هجيناً[8] فولدت منه هذا (الغلام ـ كا) فلمّا ترعرع وشبّ أمرونى ان أنتفى منه وأطرده وهذا والله

---

١. بيد الغلام ـ يب.
٢. فانطلقوا ـ يب.
٣. أنّى ـ يب.
٤. تكلّم ـ يب.
٥. الى السّجن ـ يب.
٦. اذا أقبل ـ يب.
٧. أى جمع ثيابها عند صدرها ثمّ جرّها.
٨. الهجين: اللّئيم الّذى أبوه عتيق دون أمّه.

عمر گفت: این پسر را بگیرید و او را به زندان ببرید تا ما دربارهٔ شاهدان تحقیق کنیم. پس اگر شهادت شاهدان تعدیل شد، حدّ افترا بر پسر می‌زنیم. پس از آن، دست پسر را گرفتند و او را به سوی زندان بردند. در راه، امیرالمؤمنین ﷷ با آنان روبه‌رو شد. پسر ندا کرد: ای پسر عموی رسول خدا، من پسری مظلوم هستم و مجدداً سخنی را که با عمر گفته بود، در محضر امیرالمؤمنین تکرار کرد. پس از آن گفت: و این عمر دستور داده که مرا به زندان ببرند.

امیرالمؤمنین ﷷ فرمود: پسر را نزد عمر ببرید. چون او را باز گرداندند، عمر به آنان گفت: دستور دادم او را به زندان ببرید و شما او را نزد من باز گرداندید! آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، [امیرالمؤمنین] علی بن ابیطالب ﷷ به ما دستور داد که او را نزد تو برگردانیم و ما از تو شنیده‌ایم که می‌گویی نافرمانی از دستور علی ﷷ نکنید. در همین حال بودند که امیرالمؤمنین علی ﷷ آمد. حضرت فرمود: مادر پسر را بیاورید. او را آوردند. امیرالمؤمنین علی ﷷ فرمود: ای پسر، چه می‌گویی؟ پسر سخن را مجدداً خدمت امیرالمؤمنین ﷷ تکرار کرد. امیرالمؤمنین ﷷ به عمر گفت: آیا به من اجازه می‌دهی که میان‌شان دادرسی کنم؟ عمر گفت: سبحان الله! چگونه نه؟ با این که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: عالم‌ترین شما علی بن ابیطالب است. سپس حضرت به زن گفت: ای زن، آیا شاهدانی داری؟ زن گفت: آری، پس از آن چهل نفر قسامه پیش آمدند و شهادت نخستین را دادند. امیرالمؤمنین علی ﷷ فرمود: امروز میان شما حکمی می‌کنم که موجب رضایت پروردگار از بالای عرشش باشد. این دادرسی را حبیبم رسول خدا ﷺ به من آموخته است.

سپس به زن گفت آیا ولیّ داری؟ گفت: آری. اینان برادرانم هستند. حضرت به برادران او گفت: آیا کاری که من کنم در مورد شما و خواهرتان نافذ است؟ گفتند: آری، ای پسر عموی حضرت ﷺ؛ دستور تو دربارهٔ ما و خواهرمان نافذ است.

امیرالمؤمنین علی ﷷ فرمود: خدا و همهٔ مسلمانان حاضر را گواه می‌گیرم که من این پسر را به ازدواج با این دختر در برابر چهارصد درهم در آوردم و پول آن را از مال خودم پرداخت می‌کنم. ای قنبر، درهم‌ها را بیاور.

قنبر هم درهم‌ها را آورد و در دست پسر ریخت و گفت: این درهم‌ها را بگیر و در دامن همسرت بریز و نزد ما نیا مگر این که اثر عروسی یعنی غسل بر تو باشد. پسر برخاست و درهم‌ها را در دامن زن ریخت، سپس یقهٔ زن را گرفت و به او گفت: برخیز. زن فریاد کشید: آتش! آتش! ای پسر عموی حضرت محمد ﷺ آیا می‌خواهی که مرا به فرزندم تزویج کنی؟ این به خدا سوگند فرزند من است! برادرانم مرا به ازدواج با یک مرد پست که پدرش بردهٔ آزاد شده بود و نه مادرش، در آوردند

ولدی وفؤادی (یتقلّی[1] أسفاً علی ولدی ـ کا) قال ثمّ أخذت بید الغلام وانطلقت ونادی عمر واعمراه لو لا علیّ لهلك عمر.

مستدرك ۳۸۸/۱۷: السّیّد الرّضیّ فی کتاب الخصائص باسناد مرفوع الی عاصم بن ضمرة السّلولیّ قال سمعت غلاماً بالمدینة علی عهد عمر بن خطّاب وذکر نحوه.

۲۷۳ ۳۵۵۱۹ (۱۹) مستدرك ۳۹۲/۱۷: الشّیخ شاذان بن جبرئیل القمیّ فی کتاب الفضائل عن الواقدی عن جابر عن سلمان الفارسیّ قال جاء الی عمر بن الخطّاب غلام یافع فقال له انّ أمّی جحدت حقّی من میراث أبی وأنکرتنی وقالت لست بولدی فاحضرها وقال لها لم جحدتِ ولدك هذا الغلام وأنکرتیه؟ قالت انّه کاذب فی زعمه ولی شهود بانّی بکر عاتق ما عرفت بعلاً وکانت قد أرشت سبع نفر (من النّساء ـ خ) کلّ واحدة بعشرة دنانیر (وقالت لهم اشهدوا ـ خ) بانّی بکر لم أتزوّج ولا أعرف بعلاً.

فقال لها عمر أین شهودك فأحضرتهنّ بین یدیه فشهدن[2] أنّها بکر لم یمسّها ذکر ولا بعل فقال الغلام بینی وبینها علامة أذکرها لها عسی تعرف ذلك فقال له قل ما بدا لك فقال الغلام کان والدی شیخ سعد بن مالك یقال له الحارث المزنی (وانّی ـ خ) رزقت فی عام شدید المَحل وبقیت عامین کاملین أرتضع من شاة ثمّ انّنی کبرت وسافر والدی مع جماعة فی تجارة فعادوا ولم یعد والدی معهم فسئلتهم عنه فقالوا انّه درج فلمّا عرفت والدتی الخبر أنکرتنی وأبعدتنی وقد أضرّت بی الحاجة فقال عمر هذا مشکل لا یحلّه الّا نبیّ أو وصیّ نبیّ فقوموا بنا الی أبی الحسن علیّ فمضی الغلام وهو یقول أین منزل کاشف الکروب ومحلّ المشکلات فوقف هناك یقول یا کاشف الکروب أین خلیفة هذه الأمّة حقّاً فجاؤا به الی منزل علی بن ابیطالب کاشف الکروب ومحلّ المشکلات فوقف هناك.

یقول یا کاشف الکروب عن هذه الأمّة فقال له الامام ومالك یا غلام فقال یا مولای أمّی جحدتنی حقّی وأنکرتنی (وزعمت ـ خ) أنّی لم أکن ولدها فقال أین قنبر فأجابه لبّیك یا مولای فقال له امض وأحضر الامرأة إلی مسجد رسول اللّه فمضی قنبر وأحضرها بین

---

۱. أی یحرق.
۲. بین یدیه فقال بم تشهدون فقالوا نشهد أنّها بکر ـ ك فی المصدر.

و من از او این بچّه را پیدا کردم و چون بزرگ شد و جوان گردید، به من دستور دادند که او را فرزند خودم ندانم و او را طرد کنم و این به خدا سوگند فرزند من است و دلم بر فرزندم از تأسّف می‌سوزد!

عاصم بن حمزه گوید: سپس زن دست پسر را گرفت و رفت و عمر فریاد زد: وای بر عمر! اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد!»

۲۷۳ (۱۹) سلمان فارسی گوید: «جوانی نزد عمر بن الخطّاب آمد و به عمر گفت: مادرم حقّ ارث را برای من از پدرم انکار کرده و مرا نیز نمی‌پذیرد و گفته است که تو فرزند من نیستی. عمر مادر را احضار کرد و به او گفت: چرا این فرزندت را انکار کرده‌ای و او را نمی‌پذیری؟ زن گفت: او در این گفتارش دروغ گفته و من شاهدانی دارم که باکره و ازدواج نکرده‌ام و شوهری را نمی‌شناسم و این زن به هفت نفر از زنان رشوه داده بود و به هر کدام ده دینار و به آنان گفته بود که شهادت دهید من باکره‌ام و ازدواج نکرده‌ام و شوهری را نمی‌شناسم.

عمر به زن گفت: شاهدانت کجایند؟ زن شاهدانش را در برابر عمر حاضر ساخت و آنان شهادت دادند که زن باکره است و مرد و شوهری با او آمیزش نکرده است. جوان گفت: میان من و مادرم علامتی است. آن را برایش یاد آور می‌شوم. امید که بشناسد! عمر به جوان گفت: بگو هر چه در نظر داری. جوان گفت: پدرم شیخ سعدبن‌مالک بود، به او حارث مزنی می‌گفتند. من در سال قحطی شدید به دنیا آمدم و دو سال کامل از گوسفندی شیر خوردم، پس از آن بزرگ شدم و پدرم با گروهی برای تجارت به سفر رفت. آنان برگشتند ولی پدرم برنگشت. از آنان دربارهٔ پدرم جویا شدم. گفتند: رفت. مادرم چون این خبر را شنید، مرا انکار کرد و دورم ساخت و اکنون به هنگام نیازمندی به من ضرر رسانده است.

عمر گفت: این مشکلی است که جز پیامبر یا وصی پیامبر آن را نمی‌گشاید. برخیزید و ما را نزد ابوالحسن علی ببرید. غلام رفت در حالی که می‌گفت: کجاست منزل آن کس که سختی‌ها را برطرف می‌سازد و مشکلات را می‌گشاید؟

پس آنجا ایستاد و می‌گفت: ای آن که سختی‌ها را برطرف می‌سازی، خلیفهٔ واقعی این امت کجاست؟ او را به منزل علی‌بن ابیطالب که برطرف کنندهٔ سختی‌ها و گشایندهٔ مشکلات است، راهنمایی کردند. آنجا ایستاد و می‌گفت: ای برطرف کنندهٔ سختی‌ها از این امت. امام به او فرمود: ای جوان تو را چه شده؟ گفت: ای مولای من، مادرم حقّ مرا انکار کرده و مرا به فرزندی قبول ندارد و گفته است که من فرزند او نیستم. حضرت فرمود: قنبر کجاست؟ او پاسخ داد: آماده به خدمتم مولای من. حضرت به او فرمود: برو و زن را به مسجد رسول خدا بیاور. قنبر رفت و زن را در برابر حضرت حاضر کرد. امام به او فرمود: وای بر تو! چرا فرزندت را انکار می‌کنی؟ زن گفت: من باکره

يدى الإمام فقال لها ويلك لِمَ جحدتِ ولدكِ فقالت يا أميرالمؤمنين أنا بكر ليس لى ولد ولم يمسسنى بشر قال لها لا تطيلى الكلام أنا ابن عمّ البدر التّمام وأنا مصباح الظّلام وانّ جبرائيل أخبرنى بقصّتك فقالت يا مولاى أحضر قابلة تنظرنى أنا بكر عاتق أم لا فأحضروا قابلة أهل الكوفة فلمّا دخلت بها أعطتها سواراً كان فى عضدها وقالت لها أشهدى بانّى بكر فلمّا خرجت من عندها.

قالت له يا مولاى انّها بكر فقال عليه السلام كذبت العجوز يا قنبر فتّش العجوز وخذ منها السّوار قال قنبر فأخرجته من كتفها فعند ذلك ضجّ الخلائق فقال الإمام اسكتوا فأنا عيبة علم النبوّة ثمّ أحضر الجارية وقال لها يا جارية أنا زين الدّين أنا قاضى الدّين أنا أبوالحسن والحسين أنا أُريد أن أزوّجك من هذا الغلام المدّعى عليك فتقبلينه منّى زوجاً فقالت لا يا مولاى أتبطل شرع محمّد صلى الله عليه وآله فقال لها بماذا فقالت تزوّجنى بولدى كيف يكون ذلك فقال الإمام جاء الحقّ وزهق الباطل وما يكون هذا منك قبل الفضيحة فقالت يا مولاى خشيت على الميراث فقال لها استغفرى اللّه تعالى وتوبى اليه ثمّ إنّه أصلح بينهما وألحق الولد بوالدته وبارث أبيه.

۲۷۴ ۲۵۵۲۰ (۲۰) المناقب ۲/ ۳۵۹: اثبات النّصّ انّ غلاماً طلب مال أبيه من عمر وذكر انّ والده توفّى بالكوفة والولد طفل بالمدينة فصاح عليه عمر وطرده فخرج يتظلّم منه فلقيه علىّ عليه السلام وقال ائتونى به الى الجامع حتّى أكشف أمره فجىء به فسأله عن حاله فأخبره بخبره فقال علىّ لأحكمنّ فيكم بحكومة حكم اللّه بها من فوق سبع سماء وانّه لا يحكم بها الّا من ارتضاه لعلمه ثمّ استدعى بعض أصحابه وقال هات مجرفة[۱] ثمّ قال سيروا بنا الى قبر والد الصّبىّ فساروا فقال احفروا هذا القبر وانبشوه واستخرجوا الىّ ضلعاً من أضلاعه فدفعه الى الغلام فقال له شمّه فلمّا شمّه انبعث الدّم من منخريه فقال عليه السلام انّه ولده فقال عمر بانبعاث الدّم تسلّم اليه المال فقال انّه أحقّ بالمال منك ومن سائر الخلق أجمعين ثمّ أمر الحاضرين بشمّ الضّلع فشمّوه فلم ينبعث الدّم من واحد منهم فأمران أعيد اليه ثانية وقال شمّه فلمّا شمّه انبعث الدّم انبعاثاً كثيراً فقال عليه السلام انّه أبوه فسلّم اليه المال ثمّ قال واللّه ما كذبت ولا كذبت.

---

۱. جَرَفَ الطّين: كَسَحَه ـ المِجْرَفَة: آلة الجَرْف.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

هستم، فرزند ندارم و بشری با من آمیزش نداشته است. حضرت به او فرمود: سخن را طولانی مساز؛ من پسرعموی ماه تمامم؛ من چراغ تاریکی‌هایم و جبرئیل جریان تو را به من خبر داده است. زن گفت: مولای من قابله [= ماما] را حاضر ساز تا مرا نگاه کند که آیا من باکره و شوهر کرده‌ام؟ آنان قابلهٔ اهالی کوفه را حاضر کردند. چون قابله بر او وارد شد، زن دستبندی که در دست داشت به او داد و به ماما گفت: گواهی بده که من باکره‌ام. ماما چون از نزد زن بیرون آمد، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مولای من، این زن باکره است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این پیرزن دروغ گفت. ای قنبر، پیرزن را تفتیش کن و از او دستبند را بگیر. قنبر گوید: من از شانهٔ زن دستبند را در آوردم. در این جا بود که مردمان ناله سر دادند. امام فرمود: ساکت باشید! من جایگاه دانش پیامبری هستم. سپس حضرت کنیز را حاضر کرد و به او گفت: ای کنیز، من زیور دین، قاضی دین هستم؛ من ابوالحسن و الحسین [= پدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام] هستم، من می‌خواهم تو را به ازدواج این جوان که بر تو ادّعا دارد، درآورم. آیا او را به عنوان شوهر از من می‌پذیری؟ زن گفت: نه مولایم. آیا می‌خواهی شریعت محمد صلی الله علیه و آله را باطل کنی؟ حضرت به او فرمود با چه چیزی؟ زن گفت: مرا به ازدواج فرزندم درمی‌آوری؟ چگونه ممکن است! امام فرمود: حقّ آمد و باطل رفت. چرا این اقرار از سوی تو پیش از رسوایی نبود؟ زن گفت: ای مولایم، بر ارث می‌ترسیدم. حضرت به او فرمود: از خداوند متعال استغفار کن و به سوی او توبه نما. پس از آن، حضرت میان مادر و جوان سازش برقرار کرد و فرزند را به مادرش و به ارث پدرش ملحق نمود.»

۲۷۴ (۲۰) جوانی مال پدرش را از عمر مطالبه کرد و گفت: «پدرش در کوفه مرده و فرزند، کودکی در مدینه بوده است. عمر به سرش فریاد کشید و او را طرد کرد. جوان بیرون آمد و از ظلم عمر شکوه می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام او را دید و فرمود: او را در جامع [= مسجد مرکزی] نزد من بیاورید تا مسالهٔ او را برطرف کنم. او را آوردند. حضرت از حال او پرسید. او جریان خود را به امام خبر داد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: در میان شما حکمی خواهم کرد که خداوند از بالای هفت آسمان بدان حکم کرده است و چنین حکمی نمی‌کند، جز آن کس که خداوند او را برای علم خویش پسندیده است.

پس از آن، حضرت بعضی از یارانش را طلبید و فرمود: برایم بیل بیاور. سپس فرمود: ما را نزد قبر پدر پسر بچّه ببرید. پس همه رفتند. حضرت فرمود: این قبر را بشکافید و نبش کنید و یک استخوان پهلوی او را برای من بیرون آورید. حضرت، استخوان پهلو را به جوان داد و به او فرمود: آن را بو کن. چون بویید، خون از دو سوراخ بینی‌اش جوشید. حضرت فرمود: این فرزند اوست. عمر گفت: با جوشیدن خون، مال به او داده می‌شود؟ حضرت فرمود: او از تو و از همهٔ خلق به این مال سزاوارتر است. پس از آن، حضرت دستور داد که حاضران این استخوان پهلو را ببویند. همه بوییدند ولی خون از هیچکدام نیامد. حضرت دستور داد که مجدداً استخوان را نزد پسر ببرند و فرمود: بو کن. تا پسر بویید، خون بسیار جوشید. حضرت فرمود: آن پدر این فرزند است. مال را به او تسلیم کن. سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند! نه به من دروغ گفته شده و نه من دروغ گفته‌ام.»

۲۷۵ ۴۵۵۲۱ (۲۱) مستدرك ۳۹۷/۱۷ : المفيد فى الرّسالة العويصة مسئلة أخرى فى رجل ملك عبيداً من غير ابتياع لهم ولا هبة ولا صدقة ولا غنيمة حرب ولا ميراث من مالكٍ تركهم، الجواب هذا الرّجل تزوّجت أُمّه بعد أبيه نصرانياً فأولدها أولاداً وقضى أميرالمؤمنين عليه السلام بقتلها وجعل أولادها من النّصرانيّ رقّاً لأخيهم المسلم.

۲۷۶ ۴۵۵۲۲ (۲۲) كافى ۴۲۸/۷ : محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۹۰/۶ : احمد بن محمد عن محمد بن عيسى[1] عن يوسف بن عقيل عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام فى رجل أكل (هو ـ يب) وأصحاب له شاة فقال ان أكلتموها فهى لكم وان لم تأكلوها فعليكم كذا وكذا فقضى فيه انّ ذلك باطل ولا شىء فى المؤاكلة من الطعام[2] ما قلّ منه وماكثر ومنع غرامته فيه.

۲۷۷ ۴۵۵۲۳ (۲۳) المناقب ۳۵۷/۲ : ابن جريح عن الضحّاك عن ابن عبّاس أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله اشترى من أعرابىّ ناقة بأربعمائة درهم فلمّا قبض الأعرابىّ المال صاح الدراهم والناقة لى فأقبل أبوبكر فقال اقض فيما بينى وبين الأعرابىّ فقال القضيّة واضحة تطلب البيّنة فأقبل عمر فقال كالأوّل فأقبل علىّ فقال أتقبل الشابّ المقبل قال نعم فقال الأعرابىّ الناقة ناقتى والدراهم دراهمى فان كان لمحمّد صلى الله عليه وآله شىء فليقم البيّنة على ذلك فقال عليه السلام خلّ عن الناقة وعن رسول اللّه ثلاث مرّات فاندفع فضربه ضربة فاجتمع أهل الحجاز أنّه رمى برأسه وقال بعض أهل العراق بل قطع منه عضواً فقال يا رسول اللّه نصدّقك على الوحى ولا نصدّقك على أربعمائة درهم. وفي خبر عن غيره فالتفت النبيّ اليهما فقال هذا حكم اللّه لا ما حكمتما به.

ويأتى فى باب (۱۴) من يجوز حبسه أو يجب من أبواب حدّ المحارب ما يدلّ على ذيل الباب فلاحظ.

---

۱. احمد بن محمد بن عيسى ـ يب.
۲. لا شىء فيه للمواكلة فى الطّعام ـ يب.

۲۷۵ (۲۱) شیخ مفید در رسالهٔ عویصه [= رسالهٔ مشکل] آورده است: «سئوال دیگری دربارهٔ مردی شد که برده‌هایی را مالک شده است، بی‌آنکه آنان را خریداری کرده یا به او هبه شده باشد یا صدقه یا غنیمت جنگی یا ارث از کسی که مالک آنان بوده و مرده است و به جای گذاشته تا به او رسیده باشد.

پاسخ: این مرد، مادرش پس از پدرش با یک مسیحی ازدواج کرده است. مرد مسیحی از او چند فرزند پیدا کرده است و امیرالمؤمنین ﷺ به قتل آن مادر حکم داد و فرزندان او را از مسیحی بردهٔ برادر مسلمان‌شان قرار داده است.»

۲۷۶ (۲۲) امام باقرﷺ می‌فرماید: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که خود و یارانش یک گوسفند را خوردند و او [صاحب گوسفند] گفت: اگر این گوسفند را خوردید، آن برای شماست و اگر نخورید، بر شماست که فلان مقدار خسارت بدهید. قضاوت کرد که این حکم باطل است و چیزی به عهدهٔ خورندگان غذا ـ چه غذا کم باشد یا زیاد باشد ـ نیست و حضرت از خسارت گرفتن از نخوردن کامل منع کرد.»

۲۷۷ (۲۳) پیامبرﷺ از یک اعرابی [= عرب بیابانی] شتری را به چهارصد درهم خرید. چون اعرابی مال را گرفت، فریاد کرد که: درهم‌ها و شتر مال من است. ابوبکر آمد. حضرت فرمود: «میان من و اعرابی حکم کن. ابوبکر گفت: حکم روشن است. از شما بیّنه خواسته می‌شود. عمر آمد. او هم چون اوّلی گفت. پس از آن امیرالمؤمنین ﷺ آمد. حضرت پیامبر فرمود: آیا جوانی را که می‌آید، می‌پذیری؟ او گفت: آری. اعرابی گفت: شتر، شتر من است و درهم‌ها هم درهم‌های من است. اگر محمدﷺ چیزی دارد، بر آن بیّنه بیاورد. امیرالمؤمنین ﷺ سه بار فرمود: شتر و رسول خدا را رها کن. آن اعرابی کنار نرفت. حضرت یک ضربت بر او زد. اهل حجاز همه گفتند که: حضرت سر اعرابی را [با یک ضربت] پرت کرد. ولی بعضی از اهل عراق گویند: حضرت عضوی از او را قطع نمود. حضرت فرمود: ای رسول خدا، ما تو را بر وحی تصدیق می‌کنیم ولی تو را بر چهارصد درهم تصدیق نکنیم!

و در خبری غیر از این آمده است: پیامبر به آن دو نفر التفاتی کرد و فرمود: این حکم خداست؛ نه آنچه شما بدان حکم کردید.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارده از ابواب حدّ محارب، روایاتی که بر بخش پایانی عنوان باب دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

كتاب

الشّهادات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتاب شهادات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١)

باب انّ من دُعي الى تحمّل الشهادة فعليه ان يتحمّلها ويؤدّيها ولايكتمها ومن رجع عنها وكتمها أطعمه اللّه لحمه على رؤوس الخلائق ويدخل النّار

قال اللّه تعالى في سورة البقرة (٢): ١٤٠ و ٢٨٢ ـ ٢٨٣: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَـٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ و﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟ وَلَا تَسْـَٔمُوٓا۟ أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَـٰدَةِ وَأَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓا۟ * فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَـٰنَتَهُۥ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا تَكْتُمُوا۟ ٱلشَّهَـٰدَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾.

النساء (٤): ٥٨ و ١٣٥: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُوا۟ بِٱلْعَدْلِ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعًۢا بَصِيرًا﴾ و﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا۟ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُوا۟ وَإِن تَلْوُۥٓا۟ أَوْ تُعْرِضُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.

المائدة (٥): ٨: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ

باب ۱

وجوب پذیرش دعوت به تحمل و ادای شهادت

و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می‌کند. و خدا از اعمال شما غافل نیست.[۱]

و شهود نباید به هنگامی که آنان را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند و از نوشتن (بدهی خود) چه کوچک باشد یا بزرگ ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید) این، در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر است.[۲]

و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گرو، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود) را به موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست.[۳]

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم قضاوت می‌کنید به عدالت قضاوت کنید. خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست.[۴]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً قیام به عدالت کنید برای خدا شهادت دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد؛ (چرا که) اگر آنها غنی یا فقیر باشند؛ خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین از هویٰ و هوس پیروی نکنید؛ که از حقّ، منحرف خواهید شد و اگر حقّ را تحریف کنید یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.[۵]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید.

---

۱. بقره ۲ / ۱۴۰. ۲. همان / ۲۸۲. ۳. همان / ۲۸۳.

۴. نساء ۴ / ۵۸. ۵. همان / ۱۳۵.

شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ﴾.

الطّلاق (٦٥): ٢: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا﴾.

المعارج (٧٠): ٣٣: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمۡ قَآئِمُونَ﴾.

۲۷۸ ۲۵۵۲۴ (۱)**کافی ۳۸۰/۷**: عدّه من أصحابنا عن احمدبن محمد بن عيسى عن النّضر بن سويد **تهذيب ۲۷۹/٦**: الحسين بن سعيد عن النّضر عن القاسم ابن سليمان عن جرّاح المدائنيّ (يب ـ عن أبى عبدالله ﷺ) قال إذا دعيت الى الشّهادة فأجب.

۲۷۹ ۲۵۵۲۵ (۲)**کافی ۳۸۰/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۲۷٦/٦**: سهل بن زياد عن أحمد بن محمد ابن أبى نصر عن داود بن سرحان عن أبى عبدالله ﷺ قال لا يأب الشّهداء[1] أن تجيب حين تدعى قبل الكتاب.

۲۸۰ ۲۵۵۲۶ (۳)**کافی ۳۸۰/۷**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب ۲۷۵/٦**: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه ۳٤/۳**: هشام بن سالم عن أبى عبدالله ﷺ فى قول الله ﷻ ﴿وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ﴾ قال قبل الشّهادة **تهذيب فقيه**: و(فى ـ فقيه) قول الله[2] ﷻ ﴿وَمَن يَكۡتُمۡهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٞ قَلۡبُهُۥ﴾ قال بعد الشّهادة. **کافی ۳۸۱/۷**: بهذا الإسناد عن أبى عبدالله ﷺ فى قول الله ﷻ ﴿وَمَن يَكۡتُمۡهَا﴾ (وذكر مثله).

۲۸۱ ۲۵۵۲۷ (٤)**کافی ۳۷۹/۷**: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن الفضيل **تهذيب ۲۷۵/٦**: الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل عن أبى الصباح (الكنانيّ ـ كا) عن أبى عبدالله ﷺ فى قول الله[3] ﷻ ﴿وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ﴾ فقال لا ينبغى لأحد اذا دعى الى شهادةٍ يشهد[4] عليها ان يقول لا أشهد لكم (عليها ـ يب) **کافی ۳۸۰/۷**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد بن عثمان عن الحلبيّ عن أبى عبدالله ﷺ مثله وقال فذلك قبل الكتاب.

---

١. الشّاهد ـ يب. ٢. قوله ـ يب ـ فقيه. ٣. قوله ـ يب.

٤. ليشهد ـ يب.

دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از (معصیت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه می‌دهید، باخبر است.[۱]

و شهادت را برای خدا برپا دارید: این چیزی است که مومنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.[۲]

و آنها که به ادای شهادت‌شان قیام می‌کنند.[۳]

۲۷۸ (۱) امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «به هنگامی که دعوت به شهادت می‌شوی، اجابت کن.»

۲۷۹ (۲) امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «شاهدان از اجابت، زمانی که پیش از نوشتن به شهادت خوانده می‌شوند امتناع نورزند.»

۲۸۰ (۳) امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﴿ج﴾: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «پیش از شهادت.»

و دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﴿ج﴾: و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است، فرمود: «پس از شهادت [برای ادای شهادت].»

۲۸۱ (۴) ابوالصباح کنانی از امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﴿ج﴾: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است: که حضرت فرمود: «شایسته نیست برای احدی، اگر به شهادتی که شاهد آن باشد، دعوت می‌شود، بگوید: من برای شما بر آن شاهد نمی‌شوم.»

---

۱. مائده ۵/ ۸. ۲. طلاق ۶۵/ ۲. ۳. معارج ۷۰/ ۳۳.

۲۸۲ ۲۵۵۲۸ (۵) تفسير العيّاشيّ ۱۵٦/۱: عن أبي الصّباح عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟﴾ قال قال قبل الشّهادة قال لا ينبغي لأحد اذا ما دعى للشّهادة شهد عليها[1] ان يقول لا أشهد لكم وذلك قبل الكتاب.

۲۸۳ ۲۵۵۲۹ (۶) كافي ۳۷۹/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۷۵/٦: أحمد ابن أبي عبدالله عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟﴾ فقال لا ينبغي لأحد اذا دعى الى الشّهادة[2] يشهد عليها ان يقول لاأشهد لكم.

۲۸۴ ۲۵۵۳۰ (۷) تفسير العيّاشيّ ۱۵۵/۱: عن يزيد بن أسامة عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن قول الله تعالى ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟﴾ قال ما ينبغي لأحد اذا ما دعى الى الشّهادة ليشهد عليها ان يقول لا أشهد لكم.

۲۸۵ ۲۵۵۳۱ (۸) دعائم الإسلام ۵۱٦/۲: عن جعفر بن محمد عليه السلام انّه قال في قول الله تعالى ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟﴾ قال حين يدعون قبل الكتاب لا ينبغي لأحد ان يقول اذا دعى الى شهادة لا أشهد لكم وقال إذا دعيت الى الشّهادة فأجب فأمّا إذا شهدت[3] ودعيت الى أداء الشّهادة فلا يحلّ لك أن تتخلّف عن ذلك وذلك قول الله عزّ وجلّ ﴿وَلَا تَكْتُمُوا۟ ٱلشَّهَـٰدَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ﴾.

۲۸۶ ۲۵۵۳۲ (۹) كافي ۳۸۰/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۷٦/٦: أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل عن أبي الحسن عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟﴾ فقال إذا دعاك الرّجل لتشهد له على دين أو حقّ لم ينبغ أن تقاعس عنه.

۲۸۷ ۲۵۵۳۳ (۱۰) فقيه ۳۴/۳: روى عن محمد بن الفضيل قال قال العبد الصّالح عليه السلام لا ينبغي للّذي يدعىٰ الى شهادة ان يتقاعس[4] عنها.

۲۸۸ ۲۵۵۳۴ (۱۱) تفسير العيّاشيّ ۱۵٦/۱: عن محمد بن الفضيل عن أبي الحسن موسى عليه السلام في قول الله ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟﴾ قال إذا دعاك الرّجل تشهد على دين أو حقّ لا ينبغي لأحد أن يتقاعس عنها.

---

۱. وفي نسخة البرهان «ان يشهد عليها». ۲. شهادة ـ يب.
۳. اشهد ـ خ. ٤. أي يتأخّر ويرجع الى خلف ـ اللّسان.

۲۸۲ (۵) ابوالصباح از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است که او گوید: «حضرت فرمود: پیش از شهادت. حضرت فرمود: شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، این که بگوید من برای شما شاهد نمی‌شوم و این پیش از نوشتن است.»

۲۸۳ (۶) امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: و شهود نباید هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، بگوید: من برای شما شاهد نمی‌شوم.»

۲۸۴ (۷) یزید بن اُسامه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته نیست برای احدی، اگر به شهادتی خوانده شود، بگوید: من شاهد شما نمی‌شوم.»

۲۸۵ (۸) امام جعفر صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، فرمود: «زمانی که پیش از نوشتن دعوت می‌شوند، شایسته نیست برای احدی اگر به شهادت دعوت شود، بگوید من برای شما شاهد نمی‌شوم. حضرت افزود: آن زمان که به شهادت دعوت می‌شوی، اجابت کن ولی اگر شاهد بودی و دعوت به ادای شهادت شدی، برای تو جایز نیست که از شهادت دادن تخلف کنی و آن فرمودهٔ خداوند ﷻ است که: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است.»

۲۸۶ (۹) محمّد بن الفضیل از ابوالحسن ﷺ [= امام هفتم] دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: آن زمان که مردی تو را می‌خواند تا تو شاهد او بر دین یا حقّی شوی، شایسته نیست برای تو که از آن عقب نشینی کنی [= خودداری کنی].»

۲۸۷ (۱۰) محمّد بن الفضیل گوید: «عبد صالح ﷺ [= امام هفتم] فرمود: شایسته نیست برای کسی که به شهادتی دعوت می‌شود، در شهادت عقب‌نشینی کند. [= خودداری کند].»

۲۸۸ (۱۱) محمّد بن الفضیل از امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: آن زمان که مردی تو را می‌خواند که بر دین یا حقی شهادت دهی، شایسته نیست برای کسی که در شهادت عقب‌نشینی کند. [= خودداری کند].»

۲۸۹ ۲۵۵۲۵ (۱۲) **فقه الرّضا**ؑ ۲۶۱: واذا دعى رجل ليشهد على رجل فليس له ان يمتنع من الشّهادة عليه لقوله تعالى ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ﴾ فاذا أراد صاحبه ان يشهد له بما أشهد فلا يمتنع لقوله تعالى ﴿وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ﴾.

۲۹۰ ۲۵۵۲۶ (۱۳) **تفسير العيّاشيّ** ۱۵۶/۱: عن هشام بن سالم عن أبى عبداللّهؑ قال قلت ﴿وَلَا تَكْتُمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ﴾ قال بعد الشّهادة.

۲۹۱ ۲۵۵۲۷ (۱۴) **وفيه** ۱۵۶: عن هشام عن أبى عبداللّهؑ فى قوله ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ﴾ فقال قبل الشّهادة.

۲۹۲ ۲۵۵۲۸ (۱۵) **فقيه** ۳۵/۳: قال أبوجعفرؑ فى قول اللّه ﷻ ﴿وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ﴾ قال كافر قلبه.

۲۹۳ ۲۵۵۲۹ (۱۶) **فقيه** ۷/۴: بالإسناد المتقدّم عن النّبيّﷺ فى حديث المناهى ونهىﷺ عن كتمان الشّهادة وقال من كتمها أطعمه اللّه لحمه على رؤوس الخلائق وهو قول اللّه ﷻ ﴿وَلَا تَكْتُمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾.

۲۹۴ ۲۵۵۳۰ (۱۷) **عقاب الأعمال** ۳۳۳: بالإسناد المتقدّم فى باب عيادة المريض عن أبى هريرة وابن عبّاس قالا خطبنا رسول اللّهﷺ قبل وفاته وهي آخر خطبة خطبها بالمدينة (الى أن قال)ﷺ ومن رجع عن شهادته وكتمها أطعمه اللّه لحمه على رؤوس الخلائق ويدخل النّار وهو يلوك لسانه.

۲۹۵ ۲۵۵۴۱ (۱۸) **فقه الرّضا**ؑ ۳۰۷: أروى عن العالمؑ انّه قال من كتم شهادته أو شهد إثماً ليهدر دم رجل مسلم أو ليتوى[۱] ماله أتي يوم القيامة ولوجهه ظلمة مدّ البصر وفي وجهه كدوح[۲] يعرفه الخلائق بإسمه ونسبه ومن شهد شهادة حقّ ليخرج بها حقّاً لامرئ مسلم أو ليحقن بها دمه أتي يوم القيامة ولوجهه نور مدّ البصر يعرفه الخلائق باسمه ونسبه.

۲۹۶ ۲۵۵۴۲ (۱۹) **كافى** ۳۸۰/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۷۶/۶: أحمد ابن أبى عبداللّه عن عبدالرّحمن ابن أبى نجران ومحمد بن عليّ عن أبى جميلة عن **فقيه** ۳۵/۳: جابر عن

---

۱. أي ليهلك.

۲. الكدوح: الخدوش وكلّ أثر من خدش او عضّ.

۲۸۹ (۱۲) آن زمان که مردی برای این که شاهد مردی باشد دعوت می‌شود، برای او نیست که از شهادت بر آن امتناع ورزد؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند متعال: و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای تحمّل شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند. و آن زمان که رفیقش می‌خواهد او برایش ادای شهادت دهد به آنچه دین است، او امتناع نورزد؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند متعال: و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است.»

۲۹۰ (۱۳) هشام بن سالم از امام صادق ﷺ روایت کرده است که: «هشام گوید: پرسیدم: و شهادت را کتمان نکنید، حضرت فرمود: پس از شهادت [منظور کتمان ادای شهادت پس از تحمّل شهادت است].»

۲۹۱ (۱۴) هشام از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: و شهود نباید خودداری نمایند، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: پیش از شهادت.»

۲۹۲ (۱۵) امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است، فرمود: «دلش کافر است.»

۲۹۳ (۱۶) از پیامبر ﷺ در روایت مناهی پیامبر ﷺ آمده است: «و پیامبر ﷺ از کتمان شهادت نهی کرده است و فرموده: هر کس شهادت را کتمان کند، خداوند گوشت او را به او در برابر همهٔ خلایق می‌خوراند و آن فرمودهٔ خداوند ﷻ است که: و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست.»

۲۹۴ (۱۷) ابوهریره و ابن عباس گویند: «رسول خدا ﷺ پیش از وفات خویش برای ما سخنرانی کرد و این آخرین خطبه‌ای بود که رسول خدا در مدینه داشت. (تا آن که گوید): هر کس که از شهادتش بازگردد و آن را کتمان سازد، خداوند گوشتش را در برابر همهٔ خلایق به او می‌خوراند و در حالی که زبانش را در دهان می‌چرخاند، وارد دوزخ می‌گردد.»

۲۹۵ (۱۸) از عالم ﷺ روایت می‌کنم که فرمود: «هر کس شهادتش را کتمان کند یا به گناه شهادت دهد تا خون مرد مسلمان را هدر دهد یا مالش را از بین ببرد، روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند تاریکی و در صورتش خراش است و همهٔ خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند و هر کس شهادت حقّی بدهد تا حق مسلمانی را زنده کند، یا خونش را حفظ کند روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند نور است و خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند.»

۲۹۶ (۱۹) جابر از امام محمد باقر ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس شهادتش را کتمان کند، یا شهادتی دهد که بر اثر آن خون مسلمانی هدر رود یا مال او را از بین ببرد روز قیامت

أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله من كتم شهادة[1] أو شهد بها ليهدر (لها ـ كا) بها دم امرئ مسلم او ليزوى[2] (بها ـ يب ـ العقاب) مال امرئ مسلم أتي يوم القيامة ولوجهه ظلمة مدّ البصر وفي وجهه كدوح[3] تعرفه الخلائق باسمه ونسبه ومن شهد شهادة حقّ ليحيى بها حقّ[4] امرئ مسلم أتي يوم القيامة ولوجهه نور مدّ البصر تعرفه الخلائق باسمه ونسبه ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام ألاترى[5] انّ اللّه تبارك وتعالى يقول ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ لِلَّهِ﴾.

عقاب الأعمال ٢٦٨: حدّثني محمد بن الحسن عليه السلام قال حدّثني محمد بن الحسن الصّفّار عن احمد بن محمد عن عبدالرّحمن ابن أبي نجران عن أبي جميلة عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

٢٩٧ ٢٥٥٢٣ (٢٠) **عيون الأخبار ٢٥/١**: حدّثنا أبي ومحمد بن الحسن بن أحمد ابن الوليد ومحمد بن موسى بن المتوكّل واحمد بن محمد بن يحيى العطّار ومحمد بن عليّ ماجيلويه رضي اللّه عنهم قالوا حدّثنا محمد بن يحيى العطّار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن عبداللّه بن محمد الشّاميّ عن الحسن بن موسى الخشّاب عن عليّ بن أسباط عن الحسين مولى أبي عبداللّه عن أبي الحكم عن عبداللّه بن ابراهيم الجعفريّ عن يزيد بن سليط الزّيديّ عن موسى بن جعفر عليه السلام (في حديث طويل) وان سئلت عن الشّهادة فادّها فانّ اللّه تعالى يقول ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ ٱلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا﴾ وقال اللّه عزّ وجلّ ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَـٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ﴾ فقلت واللّه ما كنت لأفعل هذا أبداً.

٢٩٨ ٢٥٥٢٤ (٢١) **تفسير الإمام ٦٧٦**: قال أمير المؤمنين عليه السلام في قوله تعالى ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ﴾ قال من كان في عنقه شهادة فلا يأب اذا دعي لإقامتها وليقمها ولينصح فيها ولا تأخذه فيها لومة لائم وليأمر بالمعروف ولينه عن المنكر.

٢٩٩ ٢٥٥٢٥ (٢٢) وفي خبر آخر قال: نزلت فيمن إذا دُعِيَ لسماع الشّهادة أبىٰ ونزلت فيمن امتنع عن أداء الشّهادة اذا كانت عنده ﴿وَلَا تَكْتُمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ﴾ يعني كافر قلبه.

---

١. الشّهادة ـ فقيه.
٢. ليتوي ـ فقيه. ليزوي: أي ليصرف.
٣. أي خدوش.
٤. مال ـ فقيه.
٥. ترى اللّه ـ العقاب.

در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند تاریکی و در صورتش خراش است و همهٔ خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند و هرکس شهادت به‌حق بدهد تا حق مسلمانی را زنده کند یا خونش را حفظ نماید روز قیامت در حالی می‌آید که برای چهره‌اش به اندازه‌ای که چشم کار کند نور است و خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند.

پس از آن، امام باقر ﷺ فرمود: آیا نمی‌بینی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: **و شهادت را برای خدا، بر پا دارید؟»**

۲۹۷ (۲۰) یزید بن سلیط زیدی از موسی بن جعفر ﷺ در حدیثی طولانی روایت کرده است که: «اگر از تو دربارهٔ شهادتی پرسیدند، ادای شهادت کن؛ چراکه خداوند متعال می‌فرماید: **خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید** و خداوند ﷻ فرموده است: **و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان کند.** من گفتم: به خدا سوگند! من چنین کاری را هرگز نمی‌کنم.»

۲۹۸ (۲۱) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: **و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای تحمّل شهادت) دعوت می‌کنند خودداری نمایند،** فرمود: «هرکس که بر عهدهٔ او شهادتی است، اگر برای اقامهٔ (ادای) آن دعوت شد، امتناع نکند و اقامهٔ شهادت کرده و دربارهٔ آن خیرخواهی کند و ملامت ملامتگر در ارتباط با شهادت در او اثر نکند و امر به معروف و نهی از منکر کند.»

۲۹۹ (۲۲) و در روایت دیگر، حضرت فرمود: «این آیه [آیه‌ای که در حدیث گذشته آمد] دربارهٔ کسی است که برای شنیدن شهادتی دعوت شده و امتناع کرده است. ولی دربارهٔ کسی که از ادای شهادت اگر نزد اوست امتناع کند، این آیه نازل گشته است: **و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است؛** یعنی دلش کافر است.»

٣٠٠ ۴۵۵۴۶ (٢٣) عوالى اللّئالى ٢/١٦٣: قال النّبىّ ﷺ انّ اللّه فرض الشّهادات استظهاراً على المجاهدات[1].

ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه وباب (٤) جواز تصحيح الشّهادة بكلّ وجه ليجيزها القاضى ما يدلّ على ذلك.

(٢)

باب وجوب إقامة الشّهادة للعامّة الّا أن يخاف الضّيم على المؤمن

٣٠١ ۴۵۵۴٧ (١) كافى ٧/٣٨١: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٦/٢٧٦: سهل بن زياد عن اسماعيل بن مهران عن محمد بن منصور الخزاعىّ عن علىّ بن سويد السّائىّ عن أبى الحسن ؑ قال كتب أبى فى رسالته الىّ وسألته عن الشّهادة[2] لهم (قال ـ يب) فأقم الشّهادة للّه ﷻ ولو على نفسك أو الوالدين و[3] الأقربين فيما بينك وبينهم فان خفت على أخيك ضيماً[4] فلا. كافى ٧/٣٨١: الحسين بن محمد عن محمد بن أحمد النّهدىّ عن اسماعيل بن مهران مثله.

٣٠٢ ۴۵۵۴٨ (٢) أمالى المفيد ١٨٥: حدّثنى أحمد بن محمد عن أبيه محمد بن الحسن بن الوليد القمّىّ عن محمد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن علىّ بن مهزيار عن علىّ بن حديد عن مرازم قال قال أبو عبداللّه جعفر بن محمد صلوات اللّه عليهما عليكم بالصّلاة فى المساجد وحسن الجوار للنّاس واقامة الشّهادة وحضور الجنائز انّه لابدّ لكم من النّاس انّ أحداً لا يستغنى عن النّاس حياته[5] فامّا نحن نأتى جنائزهم وانّما ينبغى لكم أن تصنعوا مثل ما يصنع من تأتمّون به والنّاس لا بدّ لبعضهم من بعض ماداموا على هذه الحال حتّى يكون ذلك ثمّ ينقطع كلّ قوم الى أهل أهوائهم ثمّ قال عليكم بحسن الصّلاة واعملوا لآخرتكم واختاروا لأنفسكم فانّ الرّجل قد يكون كيّساً فى أمر الدّنيا فيقال ما أكيس فلاناً وانّما الكيّس[6] كيّس الآخرة.

وتقدّم فى آيات الباب المتقدّم وأخباره ما يدلّ على ذلك بالعموم والإطلاق.

---

١. هذا يناسب الباب ان كان المراد به شهادة الشّهود لاحقاق الحقوق وأمّا ان كان المراد به الشّهادة على وحدانيّة اللّه تبارك وتعالى وعلى نبوّة الأنبياء وامامة الأئمّة والمعاد فلا يناسب هنا (م ى).

٢. الشّهادات ـ يب. ٣. او الأقربين ـ يب. ٤. الضّيم: الظّلم.

٥. بجنازته ـ خ صح. ٦. الكيّس: العاقل ـ خلاف الحمق.

(۲۳) پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند شهادت‌ها را برای حفظ و پشتیبانی از تلاشی که برای دفع دیگری می‌شود، واجب کرده است.» ۳۰۰

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب چهارم، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۲

وجوب اقامهٔ شهادت برای اهل سنّت مگر در برخی موارد

(۱) امام ابوالحسن ؑ فرمود: «پدرم در نامه‌اش به من در پاسخ به این پرسشم که آیا برای آنان شهادت بدهم، نوشت: شهادت را برای خداوند ؑ بین خودت و آنان (اهل سنّت) اقامه کن؛ گرچه علیه خودت یا پدر و مادر یا خویشاوندانت باشد. ولی اگر بر برادرت (شیعه) بیم ستم داشتی، نه.» ۳۰۱

(۲) مرازم گوید: «امام جعفر صادق ؑ فرمود: بر شما باد به نماز در مسجدها، حسن همجواری با مردم، اقامهٔ شهادت و حضور جنازه‌ها! برای شما از مردم چاره‌ای نیست. هیچ کس در طول حیات خویش از مردم بی نیاز نیست. ما بر جنازه‌های‌شان حاضر می‌شویم و تنها برای شما هم شایسته است که مثل آنچه امامان‌تان انجام می‌دهند، انجام دهید و مردم به همدیگر احتیاج دارند، مادامی که بر این حال هستند؛ تا آن که آن شود که پس از آن، هر گروهی به همفکران خود تنها می‌پیوندد. ۳۰۲

سپس حضرت فرمود: بر شما باد به خوب نماز خواندن! و برای آخرت‌تان عمل کردن و برای خودتان خوبی انتخاب کنید؛ چرا که مرد، گاهی در امر دنیا زیرک است و گفته می‌شود که چقدر فلانی زیرک است! ولی زیرک، کسی است که برای آخرت زیرک باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پیشین، چیزی است که با عموم و اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

(۳)

باب أنّ الرّجل إذا سمع الشّهادة ولم‌يشهد عليها فهو بالخيار إن شاء شهد وإن شاء سكت الّا ان يخاف ضياع حقّ فعليه ان يشهد لأنّ العلم شهادة

۳۰۳ ۲۵۵۴۹ (۱) **كافى** ۳۸۲/۷: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۵۸/٦: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن العلاء بن رزين **كافى** ۳۸۱/۷: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال إذا سمع الرّجل الشّهادة ولم يشهد عليها (فهو بالخيار ـ كا) ان شاء شهد وان شاء سكت. **النّوادر** ۱٦۰: محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله (وذكر مثله).

۳۰۴ ۲۵۵۵۰ (۲) **كافى** ۳۸۲/۷: **تهذيب** ۲۵۸/٦: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عبداللّه بن هلال عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرّجل يحضر حساب الرّجلين فيطلبان منه الشّهادة على ما سمع منهما قال ذلك إليه ان شاء شهد وان شاء لم يشهد فان شهد (شهد ـ يب) بحقّ قد سمعه وان لم يشهد فلا شىء عليه لانّهما لم يشهداه.

۳۰۵ ۲۵۵۵۱ (۳) **كافى** ۳۸۱/۷: محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن فضّال عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال إذا سمع الرّجل الشّهادة ولم يشهد عليها فهو بالخيار ان شاء شهد وان شاء سكت الّا إذا علم من الظّالم[۱] فليشهد[۲] ولا يحلّ له إلّا ان يشهد[۳]. **كافى** ۳۸۲/۷: **تهذيب** ۲۵۸/٦: علىّ ابن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرّار (وغيره ـ كا) عن يونس عن بعض رجاله[۴] عن أبى عبداللّه عليه السلام مثله.

۳۰٦ ۲۵۵۵۲ (۴) **كافى** ۳۸۱/۷: **تهذيب** ۲۵۸/٦: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا سمع الرّجل الشّهادة ولم يشهد عليها فهو بالخيار ان شاء شهد وان شاء سكت وقال إذا أشهد لم يكن له الّا ان يشهد.

---

۱. أى الظّلم وتضييع الحقّ.
۲. فيشهد ـ يب ۳۸۲.
۳. أن لا يشهد ـ يب ـ كا ۳۸۲.
٤. أصحابه ـ كا.

باب ۳

شهادت اختیاری

۳۰۳ (۱) امام باقر ﷺ فرمود: «اگر مرد شهادت را شنیده است ولی او را بر آن شاهد نگرفته‌اند، او مختار است اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند.»

۳۰۴ (۲) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ مردی که در حساب‌رسی دو نفر حاضر می‌شود، پس از آن، آن دو نفر از او می‌خواهند که بر آنچه از آن دو شنیده است شهادت دهد، حضرت فرمود: آن در اختیار وی است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، شهادت نمی‌دهد و اگر به حقّی که شنیده است شهادت دهد یا شهادت ندهد، چیزی بر او نیست؛ چون آن دو نفر او را شاهد نگرفته بودند.»

۳۰۵ (۳) امام باقر ﷺ فرمود: «اگر مردی شهادت را شنیده است ولی او را بر آن شاهد نگرفته بودند، او مختار است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند؛ مگر از ظالم (ظلم را) بفهمد که در این صورت باید شهادت دهد و برای او حلال نیست مگر این که شهادت دهد.»

۳۰۶ (۴) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مرد شهادت را بشنود ولی بر آن شاهد گرفته نشده بود، مختار است. اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، سکوت می‌کند. حضرت افزود: ولی اگر او را شاهد گرفته‌اند، حق ندارد مگر این که شهادت دهد.»

۳۰۷ ۴۵۵۵۳ (۵) فقيه ۳۳/۳: روى العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر الباقرؑ فى الرّجل يشهد حساب الرّجلين ثمّ يدعى الى الشّهادة قال ان شاء شهد وان شاء لم يشهد (قال الصّدوقؒ معنى هذا الخبر الّذى جعل الخيار فيه الى الشّاهد بحساب الرّجلين هو إذا كان على ذلك الحقّ غيره من الشّهود).

۳۰۸ ۴۵۵۵۴ (۶) فقيه ۳۳/۳: وروى ابن فضّال عن أحمد بن يزيد عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر الباقرؑ فى الرّجل يشهد حساب الرّجلين ثمّ يدعى الى الشّهادة قال يشهد.

۳۰۹ ۴۵۵۵۵ (۷) دعائم الإسلام ۵۱۷/۲: عن أبى جعفر محمد بن علىّؑ أنّه قال إذا حضر الرّجل حساباً بين قوم ثمّ طلبت شهادته على ما سمع فانّ ذلك إليه ان شاء شهد وان شاء لم يشهد الّا ان يستشهدوه فان شهد فقد شهد بحقّ وان لم يشهد فلا شىء عليه لأنّه لم يستشهد ولا يشهد الّا أن يكون استوعب الكلام وأثبته وأتقنه.

وتقدّم فى رواية ابن أبى نصر (٦) من باب (٩) أنّه يشترط فى صحّة الطّلاق اجتماع الشّاهدين من أبواب الطّلاق ج ٢٧ قوله فجاء الى جماعة فقال فلانة طالق أيقع عليها الطّلاق ولم يقل لهم اشهدوا قال نعم. وفى رواية صفوان (٧) قوله فقال فلانة طالق وقوم يسمعون كلامه ولم يقل لهم إشهدوا أيقع الطّلاق عليها قال نعم هذه شهادة. وفى رواية احمد بن أشيم مثله وزاد فى آخره أفتترك معلّقة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۴)

باب جواز تصحيح الشّهادة بكلّ وجه ليجيزها القاضى اذا كانت حقّاً

۳۱۰ ۴۵۵۵۶ (۱) تهذيب ۲۸۵/٦: محمد بن علىّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن ذبيان بن حكيم الأودى عن موسى بن أكيل عن داود بن الحصين قال سمعت أبا عبداللّهؑ يقول إذا شهدت على شهادة فأدرت ان تقيمها فغيّرها كيف شئت ورتّبها وصحّحها بما استطعت حتّى يصحّ الشىء لصاحب الحقّ بعد أن لا تكون تشهد الّا بحقّه ولا تزيد فى نفس الحقّ ما ليس بحقّ فانّما الشّاهد يبطل الحقّ ويحقّ الحقّ وبالشّاهد يوجب الحقّ وبالشّاهد يعطىٰ وانّ لِلشاهد فى إقامة الشّهادة بتصحيحها بكلّ ما يجد

۳۰۷ (۵) امام باقر ﷺ دربارهٔ مردی که به حساب‌رسی دو نفر حاضر می‌شود و پس از آن دعوت می‌شود که شهادت دهد، فرمود: «اگر بخواهد، شهادت می‌دهد و اگر بخواهد، شهادت نمی‌دهد.»

شیخ صدوق ﷺ گوید: «منظور از این روایت که اختیار را به کسی که شاهد حساب‌رسی دو نفر بوده داده، موردی است که بر آن حقّ، شاهد دیگری غیر این کس باشد.»

۳۰۸ (۶) امام باقر ﷺ دربارهٔ مردی که شاهد حساب‌رسی دو نفر بوده است پس از آن به ادای شهادت دعوت می‌شود، فرمود: «شهادت دهد.»

۳۰۹ (۷) امام باقر ﷺ فرمود: «اگر مردی در حساب‌رسی میان گروهی حاضر باشد، پس از آن از او بخواهند که بر آنچه شنیده شهادت دهد، این در اختیار اوست. اگر خواست، شهادت دهد و اگر خواست، شهادت ندهد مگر این که پیش از آن از او خواسته بودند که شاهد باشد؛ بنابراین اگر شهادت داد، به حقّ شهادت داده و اگر شهادت نداد، چیزی بر او نیست؛ چون او را پیش از آن شاهد نگرفته بودند و شهادت ندهد مگر این که همهٔ سخن را شنیده و ثبت کرده باشد و محکم آن را بداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب نهم از ابواب طلاق، این گفته که: «نزد جمعی آمد و گفت: فلان زن طلاق داده شده است. آیا طلاق بر زن واقع می‌شود با این که به آنان نگفته است شاهد باشید؟ حضرت فرمود: آری.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «او گفت فلان زن طلاق داده شده است در حالی که گروهی سخن او را می‌شنیدند ولی به آنها نگفت که شاهد باشید. آیا طلاق بر آن زن واقع می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، این شاهد گرفتن است.» و در روایت احمدبن اشیم، مانند آن و در پایان آن افزوده است: «آیا او رها و واگذار می‌شود؟»

باب ۴

جواز تصحیح شهادت

۳۱۰ (۱) داوودبن الحصین گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌گوید: اگر به شهادتی شاهد بوده‌ای و می‌خواهی آن را ادا کنی، هرگونه که می‌خواهی آن را تغییر بده و مرتب ساز و تصحیح کن ـ آن‌گونه که می‌توانی ـ تا آن چیز برای صاحب حقّ سالم بماند. البته بعد از آن که جز به حقّ شهادت ندهی و چیزی را که حقّ نیست در حقّ اضافه نکنی؛ چرا که شاهد، حقّ را باطل می‌سازد و حقّ را ثابت

إليه السّبيل من زيادة الألفاظ والمعاني والتفسير في الشّهادة ما به يثبت الحقّ ويصحّحه ولا يؤخذ به زيادة على الحقّ مثل أجر الصّائم القائم المجاهد بسيفه في سبيل اللّه.

۳۱۱ ۴۵۵۵۷ (۲) السّرائر ۴۷۷: ومن ذلك ما استطرفناه من جامع البزنطيّ صاحب الرّضا عليه السلام عن صفوان بن يحيى وداود بن الحصين (قال قال في رجل يدعى الى ـ خ) الشّهادة فتصحّحها كلّما[۱] تجد السّبيل إليه من زيادة الألفاظ والمعاني والتّفسير في الشّهادة بما[۲] به يثبت الحقّ ويصحّ ولا يؤخذ هوادة[۳] على الحقّ مثل أجر الصّائم القائم المجاهد بسيفه في سبيل اللّه.

۳۱۲ ۴۵۵۵۸ (۳) السّرائر ۴۷۸: وبهذا الإسناد عن داود بن الحصين قال سمعت من يسأل[۴] أباعبداللّه عليه السلام وأنا حاضر عن الرّجل يكون عنده الشّهادة وهؤلاء القضاة لا يقبلون الشّهادة إلا على تصحيح ما يرون فيه من مذهبهم وإنّي إذا أقمت الشّهادة إحتجت [إلى ـ خ] ان أغيّرها بخلاف ما أشهدت[۵] عليه وأزيد في الألفاظ مالم أشهد عليه وإلّا لم يصحّ في قضائهم لصاحب الحقّ ما أشهدت (عليه ـ خ) أفيحلّ لي ذلك[۶] فقال إي واللّه ذلك أفضل الأجر والثّواب فصحّحها بكلّ ما قدرت عليه ممّا يرون التّصحيح به في قضائهم.

۳۱۳ ۴۵۵۵۹ (۴) كافي ۷/ ۳۸۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۶/۲۶۲: أحمد بن محمد بن خالد عن فقيه ۳/ ۳۴: عثمان بن عيسى[۷] عن بعض أصحابه[۸] عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قلت (له ـ فقيه) يكون للرّجل[۹] من إخواني عندي شهادة[۱۰] وليس كلّها يجيزها القضاة عندنا قال فإذا علمت أنّها حقّ فصحّحها بكلّ وجه حتّى يصحّ له حقّه.

---

۱. بكلّما ـ خ ل. ۲. ما ـ خ. ۳. الهوادة: اللّين. الرفق. المحاباة.
۴. سأل ـ ئل. ۵. ما شهدت ـ خ. ۶. افتحلّ في ذلك ـ خ.
۷. محمد بن عيسى ـ يب. ۸. أصحابنا ـ فقيه. ۹. للرّجل يكون ـ يب.
۱۰. الشّهادة ـ يب ـ فقيه.

می‌کند و با شاهد، حقّ ثابت می‌گردد و با شاهد حقّ داده می‌شود و برای شاهد در راه ادای شهادت در برابر تصحیح شهادت به هر چه که بتواند چون افزودن الفاظ و معانی و توضیح در متن شهادت ـ به آنچه حقّ را ثابت سازد و حقّ را تصحیح کند تا بیش از حقّ گرفته نشود ـ مشابه پاداش روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و جهادگر با شمشیر در راه خداست.»

۳۱۱ (۲) حضرت دربارهٔ مردی که به ادای شهادت خوانده می‌شود و او شهادت را هر گونه که می‌تواند تصحیح می‌کند، بر الفاظ و معانی و توضیح متن شهادت می‌افزاید ـ به گونه‌ای که حقّ ثابت گردد و حقّ گرفته شود و از حقّ متمایل نگردد ـ فرمود: «مانند اجر روزه‌دار، شب‌زنده‌دار و جهادگر با شمشیر در راه خداست.»

۳۱۲ (۳) داوود بن الحصین گوید: «من حاضر بودم و شنیدم کسی از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که شهادتی نزد اوست و این قاضیان [غیر شیعه] شهادت را نمی‌پذیرند مگر با تصحیح نظر مذهب‌شان و من وقتی که ادای شهادت می‌کنم، نیاز دارم که آن را بر خلاف آنچه مرا بر آن شاهد گرفته‌اند تغییر دهم و به الفاظ چیزی اضافه کنم که شاهد بر آن نبوده‌ام وگرنه بر مبنای قضاوت آنان آنچه من بر آن شاهد گرفته شده‌ام برای صاحب حقّ سالم نمی‌ماند، آیا این تغییر شهادت برایم حلال است؟

حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند آن برترین پاداش و اجر است! هرگونه که می‌توانی شهادت را تصحیح کن؛ آن‌گونه که در ارتباط با قضاوت آنان باید تصحیح شود.»

۳۱۳ (۴) راوی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: یکی از برادرانم نزد من شهادتی دارد ولی قاضیان که نزد ما هستند، همه آن را امضا نمی‌کنند. حضرت فرمود: زمانی که فهمیدی شهادت حقّ است، هر گونه که می‌توانی آن را تصحیح کن تا حقّ آن شخص بماند [و از بین نرود].»

(٥)

باب أنّ الواقف إذا أشهد على نفسه باسم بعض وكلاء الوقف ثمّ يموت هذا الوكيل ويتولى غيره هل يجوز أن يشهد الشّاهد للّذى أقيم مقامه أم لا

قال اللّه تعالى فى سورة الطلاق (٦٥): ٢: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا﴾.

٣١۴ ٢٥٥۶، (١)الاحتجاج ٣١٣/٢: وفى كتاب لمحمد بن عبداللّه الحميرىّ الى صاحب الزّمان عليه السلام من جواب مسائله الّتي سأله عنها وسأل عن الرّجل يوقف ضيعة أو دابّة ويشهد على نفسه باسم بعض وكلاء الوقف ثمّ يموت هذا الوكيل أو يتغيّر أمره ويتولّى غيره هل يجوز أن يشهد الشّاهد لِهذا الّذي أقيم مقامه إذا كان أصل الوقف لِرجل واحد أم لا يجوز ذلك فأجاب لا يجوز غير ذلك لأنّ الشّهادة لم تقم للوكيل وانّما قامت للمالك وقد قال اللّه ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ لِلَّهِ﴾.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۶)

باب أنّ الشّهادة لاتجوز اقامتها الّا بالعلم وإنْ أتى الرّجل بكتاب فيه خطّه فانّه من شاء كتَبَ كتاباً ونَقَشَ خاتماً

قال اللّه تعالى فى سورة الزّخرف (٤٣): ٨٦: ﴿وَلَا يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَـٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

٣١٥ ٢٥٥۶١ (١)كافى ٣٨٣/٧: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمد عن محمد بن حسّان عن ادريس بن الحسن عن علىّ بن غياث تهذيب ٢٥٩/٦: استبصار ٢١/٣: أحمد بن محمد (عن محمد ـ يب) بن حسّان عن ادريس بن الحسن عن علىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال لا تشهدوا[١] بشهادة حتّى تعرفوها[٢] كما تعرف كفّك.

---

١. لا تشهدنّ ـ كا   ٢. تعرفها ـ كا.

باب ۵

شهادت بر قائم مقام وکیل فوت شده در وقف

و شهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مومنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.[1]

۳۱۴ (۱) در نامه‌ای که محمّد بن عبدالله حمیری به حضرت صاحب الزمانﷺ نوشته است، در پاسخ امام به پرسش‌هایی که محمّد بن عبدالله حمیری کرده است آمده: «محمد بن عبدالله حمیری دربارهٔ مردی می‌پرسد که زمین یا حیوانی را وقف می‌کند و بر خویش به نام بعضی از وکیلان وقف، شاهد می‌گیرد. سپس این وکیل می‌میرد یا کارش تغییر می‌کند و دیگری متولّی می‌شود. آیا برای شاهد جایز است که برای متولّی جدید شهادت دهد اگر اصل وقف برای یک نفر ثابت باشد، یا جایز نیست؟ حضرت پاسخ داد: غیر آن جایز نیست؛ چرا که شهادت برای وکیل نبوده و تنها برای مالک بوده و خداوند فرموده است: شهادت را برای خدا بپا دارید.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۶

جواز شهادت بر پایهٔ علم

کسانی که غیر از او را می‌خوانند، قادر به شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حقّ داده‌اند و به خوبی آگاهند.[2]

۳۱۵ (۱) امام صادقﷺ فرمود: «شهادتی ندهید تا آن که آن را بشناسید؛ آن‌گونه که دستت را می‌شناسی.»

۳۱۶ (۲) از پیامبرﷺ دربارهٔ شهادت سؤال شد. حضرت فرمود: «خورشید را می‌بینی؟ به مشابه این شهادت بده یا رها کن.»

---

۱. طلاق ۶۵ / ۲. ۲. زخرف ۴۳ / ۸۶.

۳۱۶ ۲۵۵۶۲ (۲) وسائل ۳۴۲/۲۷: جعفر بن الحسن بن سعيد المحقّق فی الشّرائع عن النّبیّ ﷺ وقد سئل عن الشّهادة قال هل تري الشّمس، على مثلها فاشهد أو دَع.

۳۱۷ ۲۵۵۶۳ (۳) عوالی اللّئالی ۵۲۸/۳: روی عن ابن عبّاس انّ النّبیّ ﷺ سئل عن الشّهادة فقال ترى الشّمس على مثلها فاشهد أو دَع.

۳۱۸ ۲۵۵۶۴ (۴) مستدرک ۴۲۲/۱۷: زيد الزّرّاد فی أصله قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول لا تشهد على ما لا تعلم الى أن قال لا تشهد الّا على ما تعلم وأنت له ذاكر فانّك ان شهدت على ما لا تعلم يتبوّء مقعدك من النّار [يوم القيامة] وإن شهدت على ما لم تذكره سلبك اللّـه الرّأى وأعقبك النّفاق الى يوم الدين.

۳۱۹ ۲۵۵۶۵ (۵) كافى ۳۸۲/۷: عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد تهذيب ۲۵۹/۶: استبصار ۲۲/۳: الحسين بن سعيد قال كتب اليه جعفر بن عيسى جعلت فداك جاءنى جيران لنا بكتاب زعموا أنّهم أشهدونى على ما فيه وفى الكتاب إسمى بخطّى قد عرفته ولست أذكر الشّهادة وقد دعونى إليها فأشهد لهم على معرفتى أنّ اسمى فى الكتاب ولست أذكر الشّهادة أو لا تجب لهم الشّهادة (علىّ ـ كا) حتّى أذكرها كان إسمى فى الكتاب بخطّى أو لم يكن فكتب عليه السلام لا تشهد.

۳۲۰ ۲۵۵۶۶ (۶) دعائم الإسلام ۵۱۵/۲: عن أبى عبداللّه جعفر بن محمد عليه السلام أنّ رجلاً سأله فقال يابن رسول اللّه جاءنى جيران لنا بكتاب زعموا أنّهم أشهدونى على ما فيه وفى الكتاب اسمى بخطّ يدى قد عرفته ولا أشكّ فيه ولست أذكر الشّهادة فماذاترى قال لا تشهد حتّى تعلم أنّك قد أشهدت قال اللّه ﷻ إلّا من شهد بالحقّ وهم يعلمون.

۳۲۱ ۲۵۵۶۷ (۷) كافى ۳۸۳/۷: تهذيب ۲۵۹/۶: استبصار ۲۲/۳: علىّ ابن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونى عن أبى عبداللّه عليه السلام قال (قال ـ كا ـ صا) (رسول اللّه ﷺ ـ كا) لا تشهد بشهادة لا تذكرها فانّه من شاء كتب كتاباً ونقش خاتماً.

۳۲۲ ۲۵۵۶۸ (۸) فقيه ۴۳/۳: وروى أنّه لا تكون الشّهادة إلّا بعلم من شاء كتب كتاباً ونقش خاتماً.

۳۲۳ ۲۵۵۶۹ (۹) فقيه ۳۴/۳: قال الصادق عليه السلام العلم شهادة اذا كان صاحبه مظلوماً الهداية ۷۵: والعلم شهادة وذكر مثله.

۳۱۷ (۳) از پیامبر ﷺ دربارهٔ شهادت سئوال شد. حضرت فرمود: «خورشید را می‌بینی؟ مانند آن شهادت بده یا ترک کن.»

۳۱۸ (۴) زید زراد در کتاب خویش گوید: «شنیدم از امام صادق ؑ که می‌فرمود: برچیزی که نمی‌دانی شهادت مده... تا آن که گوید: شهادت نده، جز بر آنچه می‌دانی و به خاطر داری؛ چراکه اگر بر چیزی که نمی‌دانی شهادت دهی، جایگاهت در روز قیامت پر از آتش می‌شود و اگر بر چیزی که [درست] به خاطر نمی‌آوری شهادت دهی، خداوند فکرت را می‌گیرد و نفاق را تا روز قیامت جایگزین آن می‌سازد.»

۳۱۹ (۵) حسین بن سعید گوید: «جعفربن عیسی به ایشان [امام معصوم ؑ] نوشت: فدایت گردم! همسایگان ما نوشته‌ای را برایم آوردند و می‌گفتند: مرا بر آنچه در نوشته است، شاهد گرفته‌اند و در نوشته نامم به خط خودم بود که خود آن را می‌شناسم ولی من شهادت را به یاد نمی‌آورم و الان آنان مرا دعوت کرده‌اند که شهادت دهم. آیا بر پایهٔ این که نامم را در نوشته می‌شناسم ولی گواهی به یاد نمی‌آورم، شهادت بدهم یا واجب نیست برای‌شان شهادت دهم تا آن که شهادت را به یاد بیاورم ـ چه اسمم مکتوب به خطم باشد یا نباشد؟ حضرت ؑ نوشت: شهادت مده.»

۳۲۰ (۶) مردی از امام جعفر صادق ؑ پرسید: «ای پسر رسول خدا، همسایگان ما نوشته‌ای را برایم آورده‌اند و می‌گویند که مرا بر محتوای مکتوب شاهد گرفته‌اند و در مکتوب نام من به خط خودم که می‌شناسم، هست و من در آن شکی ندارم ولی شهادت را به یاد نمی‌آورم. شما نظرتان چیست؟ حضرت فرمود: شهادت مده تا بدانی که شاهد گرفته شده‌ای. خداوند ﷻ فرماید: مگر آنها که شهادت به حقّ داده‌اند و به خوبی آگاهند.»

۳۲۱ (۷) امام صادق ؑ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: به شهادتی که به یاد نمی‌آوری، شهادت مده؛ چون هر کس بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقشی می‌نگارد.»

۳۲۲ (۸) روایت شده است که: «شهادت جز به علم نمی‌شود. هر کس که بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقشی می‌نگارد.»

۳۲۳ (۹) امام صادق ؑ فرمود: «علم، شهادت است، اگر صاحبش مظلوم است [و ممکن است حقّش پایمال شود].»

۳۲۴ (۱۰) از امام جعفر صادق ؑ دربارهٔ شهادت بر خط سئوال شد. حضرت فرمود: «از پدرم شنیدم که بیان داشت: رسول خدا ﷺ فرمود: به شهادتی که آن را به یاد نمی‌آوری، شهادت مده؛ چراکه هر کس بخواهد، نوشته‌ای می‌نویسد و بر خاتم نقش می‌کند.»

٣٢٤ ٢٥٥٧٠ (١٠) **دعائم الإسلام ٥١٥/٢**: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه سئل عن الشّهادة على الخطّ فقال سمعت أبي يقول قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا تشهد بشهادة لا تذكرها فإنّه من شاء كتب كتاباً ونقش خاتماً.

٣٢٥ ٢٥٥٧١ (١١) **فقه الرّضا عليه السلام ٢٦١**: وإذا أتى الرّجل بكتاب فيه خطّه وعلامته ولم يذكر الشّهادة فلا يشهد لأنّ الخطّ يتشابه إلّا أن يكون صاحبه ثقة ومعه شاهد آخر ثقة فيشهد له حينئذٍ.

٣٢٦ ٢٥٥٧٢ (١٢) **مستدرك ٤١٤/١٧**: أصل زيد الزّرّاد قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول لا تشهد على ما لا تعلم ولا تشهد إلّا على ما تعلم وتذكر قلت فان عرفت الخطّ والخاتم والنّقش ولم أذكر شيئاً أشهد فقال لا الخطّ يفتعل والخاتم قد يفتعل لا تشهد الّا على ما تعلم وأنت له ذاكر الخبر.

٣٢٧ ٢٥٥٧٣ (١٣) **كافي ٣٨٢/٧**: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن عليّ بن النّعمان عن حمّاد بن عثمان عن عمر بن يزيد **الفقيه ٤٣/٣**: وروى عن عمر بن يزيد **تهذيب ٢٥٨/٦**: **استبصار ٢٢/٣**: أحمد بن محمد عن الحسين بن عليّ ابن النّعمان عن حمّاد بن عثمان عن عمر بن يزيد قال قلت لأبي عبداللّه عليه السلام الرّجل[١] يشهدني على الشّهادة فأعرف خطّي وخاتمي ولا أذكر (شيئاً ـ كا) من الباقي قليلاً ولا كثيراً قال[٢] (فقال لي ـ كا ـ يب ـ صا) إذا كان صاحبك ثقةً ومعك[٣] رجل ثقة فاشهد له. قال الشيخ رحمه الله في الإستبصار فهذا الخبر ضعيف مخالف للأصول لأنّا قد بيّنّا انّ الشّهادة لا تجوز اقامتها الّا مع العلم.

وتقدّم في رواية إسحاق (٤) من باب (٣٧) انّ القاضي هل له ان يحكم بعلمه من ابواب القضاء قوله عليه السلام فقام خزيمة بن ثابت فقال يا أعرابي أشهد لقد بعت رسول اللّه صلى الله عليه وآله بهذا الثمن الذي قال فقال الأعرابي لقد بعته وما معنا من أحد فقال صلى الله عليه وآله لخزيمة كيف شهدت بهذا فقال يا رسول اللّه بأبي أنت وأمّي تخبرنا عن اللّه وأخبار السماوات فنصدّقك ولا نصدّقك في ثمن هذا الفرس فجعل صلى الله عليه وآله شهادته شهادة رجلين. وفي رواية معاوية (٥) نحوه الّا أنّ فيها فقال الأعرابي أتشهد ولم تحضرنا وقال له النبيّ صلى الله عليه وآله أشهدتنا فقال له لا يا رسول اللّه ولكنّي علمت

---

١. رجل ـ الفقيه. ٢. فقال ـ الفقيه. ٣. معه ـ يب ـ صا.

۳۲۵ (۱۱) اگر برای مرد نوشته‌ای آوردند که خطش و نشانه‌اش در آن بود ولی شهادت را به یاد نیاورد، شهادت ندهد؛ چون خط شبیه می‌شود مگر این که صاحب نوشته ثقه باشد و همراهش شاهد ثقهٔ دیگری باشد که در این صورت شهادت بدهد.

۳۲۶ (۱۲) زید زرّاد گوید: «شنیدم از امام صادق ﷺ که می‌فرمود: بر چیزی که نمی‌دانی، شهادت مده و شهادت مده جز به آنچه می‌دانی و به یاد می‌آوری. پرسیدم: اگر خطّ و خاتم و نقش آن را بشناسم ولی چیزی به خاطرم نیاید، شهادت بدهم؟ حضرت فرمود: نه؛ زیرا گاهی خط و خاتم ساختگی می‌شود. شهادت نده جز بر آن چیزی که می‌دانی و به یاد داری...»

۳۲۷ (۱۳) عمر بن یزید گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مردی مرا بر شهادتی شاهد می‌گیرد و من خط و خاتمم را می‌شناسم ولی از آنچه مانده ـ نه کم و نه زیاد ـ چیزی به یاد نمی‌آورم. حضرت فرمود: اگر رفیقت ثقه (مورد اطمینان) است و همراه وی مرد ثقه‌ای است، برای او شهادت بده.»

شیخ طوسی ؒ در کتاب استبصار گوید: «این خبر ضعیف و مخالف با اصول و قواعد است؛ چون ما بیان کردیم که ادای شهادت جز با علم جایز نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب سی و هفتم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «خزیمةبن ثابت ایستاد و گفت: ای اعرابی، شهادت می‌دهم که تو با همین بهایی که حضرت رسول می‌گوید به رسول‌الله فروختی.

راوی گوید: اعرابی گفت: من این [اسب] را در حالی که هیچکس با ما نبود به او فروختم. رسول خدا ﷺ به خزیمه فرمود: چگونه این شهادت را دادی؟ او گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد! تو از خدا و خبرهای آسمان‌ها به ما می‌گویی و ما تو را تصدیق می‌کنیم ولی دربارهٔ بهای این اسب تو را تصدیق نکنیم! پس از آن رسول خدا ﷺ شهادت او را شهادت دو نفر قرار داد.»

و در روایت پنجم، مانند آن؛ آمده است: «اعرابی گفت: آیا شهادت می‌دهی با این که با ما نبودی؟ و پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا تو نزد ما حاضر بودی؟ او به حضرت عرض کرد: نه، ای رسول خدا ولی من می‌دانم که تو خریداری کرده‌ای...»

أنك قد اشتريت الخ. ويأتى فى رواية اسماعيل بن مسلم (۹) من باب (۱۷) ما لا تقبل فيه شهادة الصّبيان قبل البلوغ قوله عليه السلام انّ شهادة الصّبيان إذا شهدوا وهم صغار جازت اذا كبروا مالم ينسوها. وفى رواية الجعفريّات (۱۰) نحوه. وفى رواية السّكونىّ (۱۲) قوله عليه السلام انّ شهادة الصّبيان إذا أشهدوهم وهم صغار جازت إذاكبروا مالم ينسوها.

(۷)

باب تحريم شهادة الزّور

وانّه لاتزول قدماه حتّى تجب له النّار

قال اللّه تعالى فى سورة الحجّ (۲۲): ۳۰: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾.

الفرقان (۲۵): ۷۲: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾.

۳۲۸ ۲۵۵۷۴ (۱) **كافى** ۳۸۳/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **أمالى الصّدوق** ۳۸۹: **عقاب الأعمال** ۲۶۸ (حدّثنا ـ الأمالى) أبى عليه السلام قال حدّثنى[1] سعد بن عبداللّه عن يعقوب بن يزيد عن محمد ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبداللّه (جعفر بن محمد الصّادق ـ الأمالى) عليه السلام قال شاهد الزّور لا تزول قدماه حتّى تجب له النّار.

۳۲۹ ۲۵۵۷۵ (۲) **دعائم الإسلام** ۵۰۸/۲: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال شاهد الزّور لا تزول قدماه يعنى من موضع شهادته حتّى تجب له النّار.

۳۳۰ ۲۵۵۷۶ (۳) **قرب الإسناد** ۸۵: هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد قال وحدّثنى جعفر عن أبيه انّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال إنّ شاهد الزّور لا تزول قدمه (يوم القيامة ـ ئل) حتّى توجب له النّار.

۳۳۱ ۲۵۵۷۷ (۴) **كافى** ۳۸۳/۷: علىّ بن محمد بن بندار عن ابراهيم بن إسحاق الأحمر عن عبداللّه بن حمّاد عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال **فقيه** ۳۶/۳: قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا ينقضى كلام شاهد الزّور من بين يدى الحاكم حتّى يتبوّأ مقعده من النّار وكذلك من كتم الشّهادة.

---

۱. حدّثنا ـ الأمالى.

می‌آید:

در روایت نهم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «شهادت بچّه‌ها اگر در حالی که بچّه‌اند شاهد باشند و سپس اگر بزرگ شوند مادامی که آن را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

و در روایت دهم، مانند آن.

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «شهادت بچه‌ها اگر در کوچکی آنان را شاهد گیرند در زمانی که بزرگ شوند مادامی که آن را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

باب ۷

حرمت شهادت به باطل [= دروغ]

از بت‌های پلید اجتناب کنید و از سخن باطل بپرهیزید.[1]

و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد می‌کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند.[2]

۳۲۸ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «شاهد به باطل [= دروغ] گام‌هایش را بر نمی‌دارد تا آن که آتش برایش واجب می‌شود.»

۳۲۹ (۲) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «شاهد به باطل [= دروغ] گام‌هایش را بر نمی‌دارد [منظور از جایگاهی که شهادت داده] تا آن که آتش برایش واجب می‌شود.»

۳۳۰ (۳) رسول خدا ﷺ فرمود: «شاهد به باطل [= دروغ] گامش را بر نمی‌دارد تا آن که آتش برایش واجب می‌شود.»

۳۳۱ (۴) رسول خدا ﷺ فرمود: «سخن شاهد به باطل [= دروغ] در پیش روی حاکم تمام نمی‌گردد تا آن که جایگاهش پر از آتش می‌شود و همین گونه است کسی که کتمان شهادت کند.»

---

۱. حج ۲۲ / ۳۰.
۲. فرقان ۲۵/ ۷۲.

۳۳۲ ۳۵۵۷۸ (۵) مستدرك ۴۱۶/۱۷: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی عن النّبیّ ﷺ قال لا ينقضی كلام شاهد الزّور من بين يدی الحاكم حتّى يتبوّأ مقعده من النّار.

۳۳۳ ۳۵۵۷۹ (۶) كافی ۳۸۳/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن علیّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن رجل عن صالح بن ميثم أمالی الصّدوق ۳۹۰: عقاب الأعمال ۲۶۸: حدّثنا محمد بن الحسن (بن أحمد بن الوليد ـ الأمالی) قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمد (بن عيسى ـ الأمالی) عن علیّ بن الحكم عن أبان الأحمر (عن رجل ـ العقاب) عن فقيه ۳۶/۳: صالح بن ميثم عن أبی جعفر (الباقر ـ الأمالی) ؑ قال ما من رجل (مسلم ـ العقاب) يشهد بشهادة[1] زور على (مال ـ كا ـ العقاب) رجل مسلم ليقطعه[2] إلّا كتب اللّه ﷻ له مكانه صكّاً[3] إلى النّار.

۳۳۴ ۳۵۵۸۰ (۷) الاختصاص ۲۵: وقال الباقر ؑ ما من رجل يشهد شهادة زور على رجل مسلم ليقطع (به ـ ك) حقّه الّا كتب اللّه مكانه صكّاً الى[4] النّار.

۳۳۵ ۳۵۵۸۱ (۸) فقيه ۹/۴: بالاسناد المتقدّم فی حديث مناهی النّبیّ ﷺ وقال ﷺ من شهد شهادة زور على أحد من النّاس علّق بلسانه مع المنافقين فی الدّرك الأسفل من النّار.

۳۳۶ ۳۵۵۸۲ (۹) عقاب الأعمال ۳۳۶: بالاسناد المتقدّم فی باب (۶) استحباب عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض ج ۳ عن أبی هريرة وعبداللّه بن عبّاس قالا خطبنا رسول اللّه ﷺ قبل وفاته وهی آخر خطبة خطبها بالمدينة (الى أن قال ﷺ) ومن شهد شهادة زور على رجل مسلم أو ذمّیّ أو من كان من النّاس عُلّق بلسانه يوم القيامة وهُو مع المنافقين فی الدّرك الأسفل من النّار. البحار ۳۱۰/۱۰۴: اعلام الدّين عن النّبیّ ﷺ قال من شهد (وذكر مثله).

۳۳۷ ۳۵۵۸۳ (۱۰) الجعفريّات ۱۴۵: باسناده عن علیّ بن أبی طالب ؑ قال قال رسول اللّه ﷺ يبعث شاهد الزّور يوم القيامة يدلع لسانه فی النّار كما يدلع الكلب لسانه فی الإناء. دعائم الاسلام ۵۰۷/۲: باسناده عن رسول اللّه ﷺ مثله.

---

۱. شهادة ـ الأمالی ـ العقاب ـ فقيه.
۲. ليقطع ماله ـ فقيه.
۳. الصّكّ معرب چك.
۴. من النّار ـ ك.

(۵) پیامبر ﷺ فرمود: «سخن شاهد به باطل [= دروغ] در پیش روی حاکم تمام نمی‌گردد تا آن که جایگاه او پر از آتش می‌شود.» ۳۳۲

(۶) امام باقر ؑ فرمود: «مردی نیست که به شهادت باطلی [= دروغ] علیه مرد مسلمانی شهادت دهد تا او را [از حقّش] جدا کند مگر این که خداوند ﷻ به عوضِ آن برای او برات آتش می‌نویسد.» ۳۳۳

(۷) امام باقر ؑ فرمود: «مردی نیست که به باطلی [= دروغ] علیه مرد مسلمانی شهادت دهد تا او را از حقّش جدا کند مگر این که خداوند به عوضِ آن برات آتش برای او می‌نویسد.» ۳۳۴

(۸) در حدیث مناهی پیامبر ﷺ آمده است: «و فرمود: هر کس شهادت باطلی [= دروغ] بر احدی از مردم بدهد، با زبانش او را همراه با منافقان در پایین‌ترین جای آتش آویزان می‌کنند.» ۳۳۵

(۹) ابوهریره و عبدالله بن عباس گویند: «رسول خدا ﷺ پیش از رحلت‌شان برای‌مان سخنرانی کرد و این آخرین سخنرانی‌ای است که رسول خدا در مدینه ایراد کرد. (تا آن که گوید): و هر کس که شهادت باطلی [= دروغ] بر مرد مسلمان، یا ذمّی و هر کس که از مردم باشد بدهد، او را در روز قیامت در حالی که با منافقان است، در پایین‌ترین جای آتش با زبانش آویزان می‌کنند.» ۳۳۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۰) امیرالمؤمنین علی ؑ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: شاهد به باطل [= دروغ] در روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که در آتش دوزخ زبانش را بیرون می‌آورد و تُو می‌برد آن‌گونه که سگ زبانش را در ظرف آب چنین می‌کند.» ۳۳۷

۳۳۸ ۴۵۵۸۴ (۱۱) مستدرک ۴۱۶/۱۷: الشيخ أبوالفتوح الرّازىّ فى تفسيره عن رسول اللّه ﷺ قال يبعث شاهد الزّور مولعاً[1] لسانه فى النّار.

۳۳۹ ۴۵۵۸۵ (۱۲) مستدرک ۴۱۵/۱۷: دعائم الإسلام روّينا عن أبى عبداللّه عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن رسول اللّه ﷺ أنّه قال شاهد الزّور من المقتولين.

۳۴۰ ۴۵۵۸۶ (۱۳) مستدرک ۴۱۶/۱۷: الشيخ أبوالفتوح الرّازىّ فى تفسيره عن رسول اللّه ﷺ أنّه قال فى خطبة على المنبر إنّ شهادة الزّور تعادل الشّرك باللّه تعالى ثمّ تلا قوله تعالى ﴿فَاجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَـٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ﴾.

۳۴۱ ۴۵۵۸۷ (۱۴) مستدرک ۴۱۶/۱۷: ابن أبى جمهور فى درر اللئالى عن النّبىّ ﷺ أنّه قال عدلت شهادة الزّور الشّرك باللّه قالها ثلاثاً ثمّ قرأ ﴿فَاجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَـٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ﴾.

۳۴۲ ۴۵۵۸۸ (۱۵) مستدرک ۴۱۵/۱۷: جعفر بن أحمد القمّىّ فى كتاب الغايات عن جابر بن عبداللّه قال قال رسول اللّه ﷺ انّ أقربكم منّى مجلساً يوم القيامة أحسنكم أخلاقاً وانّ أبغضكم الىّ وأبعدكم منّى ومن اللّه مجلساً شاهد زور.

۳۴۳ ۴۵۵۸۹ (۱۶) دعائم الإسلام ۵۰۸/۲: عن أبى جعفر محمد بن علىّ عليه السلام أنّه قال ليؤدّ الشّاهد ما أشهد عليه وليتّق اللّه ربّه فمن الزّور أن يشهد الرّجل بما لم يعلم أو ينكر ما يعلم وقد قال اللّه ﷻ ﴿فَاجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَـٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِۦ﴾.

۳۴۴ ۴۵۵۹۰ (۱۷) الجعفريّات ۱۴۶: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ عليه السلام قال تقوم السّاعة على قوم يشهدون من غير ان يستشهدوا وعلى الّذين يعملون عمل قوم لوط وعلى قوم يضربون بالدّفوف[2] والمعازف[3].

۳۴۵ ۴۵۵۹۱ (۱۸) عوالى اللّئالى ۱۲۳/۱: وروى يحيى بن محمد بن صاعد عن سعيد بن يحيى الأموىّ عن أبى بكر بن عيّاش عن عاصم عن زرّ[4] قال خطب علىّ بن أبى طالب عليه السلام بالشّام

---

۱. والظّاهر ان صحيحه مدلعاً ـ دلع لسانه: أخرجه.
۲. أى آلات الطّرب.
۳. عزف الدّفّ: صوّته ـ المعازف: هى الدّفوف وغيرها ممّا يضرب.
۴. ذر ـ ك.

۳۳۸ (۱۱) رسول خدا ﷺ فرمود: «شاهد به باطل [= دروغ] در حالی که زبانش را در آتش بیرون می‌آورد و داخل می‌برد، برانگیخته می‌شود.»

۳۳۹ (۱۲) رسول خدا ﷺ فرمود: «شاهد به باطل [= دروغ]از کشته‌هاست. [در دوزخ].»

۳۴۰ (۱۳) رسول خدا ﷺ در سخنرانی‌ای بر فراز منبر فرمود: «شهادت باطل [= دروغ]، معادل شرک به خداوند متعال است. سپس حضرت فرمودهٔ خداوند متعال را تلاوت کرد: از بت‌های پلید اجتناب ورزید و از سخن باطل بپرهیزید.»

۳۴۱ (۱۴) پیامبر ﷺ فرمود: «شهادت باطل [= دروغ]، معادل شرک به خداست. این را پیامبر ﷺ سه بار فرمود. سپس خواند: از بت‌های پلید اجتناب کنید و از سخن باطل بپرهیزید.»

۳۴۲ (۱۵) رسول خدا ﷺ فرمود: «نزدیک‌ترین شما به من در جایگاه [من] در روز قیامت، آن کس است که بهترین اخلاق را دارد و مبغوض‌ترین شما نزد من و دورترین شما در جایگاه از من و از خداوند، شاهد به باطل [= دروغ] است.»

۳۴۳ (۱۶) امام باقر ﷺ فرمود: «شاهد، آنچه بر آن شاهد گرفته شده ادا کند و از خداوند، پروردگارش بترسد و از باطل [= دروغ] این است که مرد به آنچه نمی‌داند، شهادت دهد یا آنچه می‌داند، انکار کند.

و خداوند ﷻ فرموده است: از بت‌های پلید اجتناب کنید، و از سخن باطل بپرهیزید. در حالی که همگی خالص برای خدا باشید، هیچ‌گونه همتایی برای او قائل نشوید.»

۳۴۴ (۱۷) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «قیامت بر گروهی بپا می‌شود که بی آن که آنان را به شهادت بطلبند، شهادت می‌دهند و بر گروهی که کار قوم لوط را می‌کنند و بر گروهی که با دف و دیگر آلات ضرب می‌کوبند.»

۳۴۵ (۱۸) زز گوید: «امیرالمؤمنین علی ﷺ در شام سخنرانی کرد و فرمود: رسول خدا در همین جایگاه من در میان شما ایستاد و فرمود: بهترین قرن‌های[1] شما، قرن یاران من است و پس از آن، کسانی که در پی یاران من هستند. سپس دروغ آشکار می‌گردد و تا آن که مرد برای شهادت پیش از آن که از او بخواهند، شتاب می‌کند. پس هر کس که میان بهشت را می‌خواهد، همراه با جماعت باشد؛ چرا که شیطان با تک است و هر کس که حسنه او را شاد سازد و سیئه او را ناراحت کند، مؤمن است.»

---

۱. قرن = یار، همراه، همتا، همنشین ـم.

فقال قام فينا رسول اللّهﷺ مثل مقامى هذا فيكم فقال خير قرونكم قرن أصحابى ثمّ الّذين يلونهم ثمّ يفشو الكذب حتّى يسعجل الرّجل بالشّهادة قبل أن يسأل عنها فمن أراد بحبوحة الجنّة فليلزم الجماعة فانّ الشيطان مع الواحد ومن سرّته حسنة وسائته سيّئة فهو مؤمن.

۳۴۶ ۳۵۵۹۲ (۱۹) فقيه ۴۴/۳: قال الصّادقؑ أوّل شهادة شهد بها بالزّور فى الإسلام شهادة سبعين رجلاً حين انتهوا الى ماء الحوأب فنبحتهم كلابها فأرادت صاحبتهم الرّجوع وقالت سمعت رسول اللّهﷺ يقول لأزواجه انّ إحداكنّ تنبحها كلاب الحوأب فى التّوجّه الى قتال وصيّى علىّ بن أبى طالبؑ فشهد عندها سبعون رجلاً أنّ ذلك ليس بماء الحوأب فكانت أوّل شهادة شهد بها فى الإسلام بالزّور.

۳۴۷ ۳۵۵۹۳ (۲۰) مستدرك ۴۴۸/۱۷: السّيّد المرتضى فى شرح القصيدة المذهّبة للسّيّد الحميرىّ روى أنّ عائشة لمّا نبحتها كلاب الحوئب[۱] وأرادت الرّجوع قالوا لها ليس هذا ماء الحوئب فأبت أن تصدّقهم فجائوا بخمسين شاهداً من العرب فشهدوا أنّه ليس بماء الحوئب وحلفوا لها فكسوهم أكسية وأعطوهم دراهم. قال السّيّد وقيل كانت هذه أوّل شهادة زور فى الإسلام.

۳۴۸ ۳۵۵۹۴ (۲۱) الهداية ۷۵: والمسلمون كلّهم عدول تقبل شهادتهم الاّ مجلوداً فى حدّ أو معروفاً بشهادة زور.

وتقدّم فى رواية السّكونىّ (۵۵) من باب (۶) استحباب عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض ج ۳ قولهﷺ يا علىّ إنّ ملك الموت إذا نزل لقبض روح الكافر نزل معه سفّود من نار فينزع روحه به فتصيح جهنّم (الى أن قال علىّؑ) هل يصيب ذلك أحداً من أمّتك قال نعم حاكم جائر وآكل مال اليتيم ظلماً وشاهد الزّور. وفى رواية الجعفريّات والدّعائم نحوه.

وفى رواية ابن أبى جمهور (۴۶) من باب (۱۱) ما ورد فى بيان الكبائر من أبواب جهاد

---

۱. الحوئب ككوكب: منزل بين مكّة والبصرة.

۳۴۶ (۱۹) امام صادق ؈ فرمود: «اولین شهادتی که به‌ناحق در اسلام داده شد، شهادت هفتاد مرد بود. آن زمان که به آب حوأب رسیدند و سگ‌های حوأب به آنها پارس کردند و زن همراهشان [عایشه] خواست تا برگردد و گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به همسرانش می‌فرمود: سگ‌های حوأب به یکی از شما در راه رفتن به جنگ با وصیّ من علی بن ابیطالب ؈ پارس می‌کنند، پس در آن هنگام، هفتاد مرد شهادت دادند که آن آب حوأب نیست و این اولین شهادتی بود که در اسلام به باطل [= دروغ] داده شد.»

۳۴۷ (۲۰) روایت شده است که: «چون سگ‌های حوأب برای عایشه پارس کردند و عایشه خواست برگردد، به عایشه گفتند: این آب حوأب نیست. او سخن آنان را نپذیرفت. پس از آن پنجاه عرب شاهد آوردند. آنان شهادت دادند که آن آب حوأب نیست و برای عایشه سوگند خوردند. پس به آنان لباس‌هایی پوشاندند و درهم‌هایی به آنان دادند.»

سید مرتضی ؒ گوید: «و گفته شده که این اوّلین شهادت به باطل [= دروغ] در اسلام است.»

۳۴۸ (۲۱) و همهٔ مسلمانان عادلند و شهادتشان پذیرفته است مگر کسی که در مورد حدّی تازیانه خورده یا معروف به شهادت به باطل [= دروغ] باشد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجاه و پنجم از باب ششم از ابواب بیماری، فرمودهٔ پیامبر ﷺ : «ای علی، فرشتهٔ مرگ آن زمان که برای قبض روح کافر فرود آید، همراه با او آهنی آتشین فرود آید که روح کافر را با آن آهن آتشین می‌کند و دوزخ فریاد می‌کشد. (تا آن که علی ؈ گوید): آیا این عذاب به احدی از امّت تو می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری، حاکم ستمگر، خورندهٔ مال یتیم از روی ستم و شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ].»

و در روایت جعفریّات و دعائم، مانند آن.

و در روایت چهل و ششم از باب یازدهم از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ پیامبر ﷺ که: «آیا شما را با خبر از بزرگ‌ترین کبیره نکنم؟ (تا آن که حضرت فرماید): و شهادت باطل [= دروغ]. پس پیوسته حضرت آن را تکرار می‌کرد تا آن که گفتیم، کاش حضرت سکوت می‌کرد!»

النفس ج ١٦ قوله ﷺ ألا أنبّئكم بأكبر الكبائر (الى أن قال ﷺ) وقول الزّور فما زال يكرّرها حتّى قلنا ليته سكت. وفي حديث المناهي (٤٣) من باب (١) تحريم أخذ الربا من أبواب الرّبا ج ٢٣ قوله ونهى ﷺ عن شهادة الزّور. ولاحظ الباب المتقدّم فانّ فيه ما يناسب ذلك. وفي رواية سلمة (١٥) من باب (٦) أنّ القاضي عليه أن يواسي بين الخصوم من ابواب القضاء ج ٣٠ قوله ؈ واعلم أنّ المسلمين عدول بعضهم على بعض الاّ مجلوداً في حدّ أو معروفاً بشهادة زور.

ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه وباب (١٢) أنّ الشّاهدين بالسّرقة إذا رجعا بعد القطع ضمنا دية اليد ما يدلّ على ذلك.

(٨)
باب أنّ شاهد الزّور يضرب حدّاً بقدر ما يراه الامام ويطاف به حتّى يعرف ويحبس ولاتقبل شهادته حتّى يتوب

قال اللّه تعالى في سورة النور (٢٤): ٤ ـ ٥: ﴿فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا وَأُولَٰٓئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

٣٤٩ ٢٥٥٩٥ (١) كافي ٢٤١/٧: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ١٤٤/١٠: يونس عن زرعة عن سماعة قال سألته عن شهود الزّور قال فقال يجلدون حدّاً ليس له وقت وذلك الى الامام ويطاف بهم حتّى يعرفهم النّاس (وأمّا قول اللّه ﷻ ﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا﴾ ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا﴾ قال قلت كيف تعرف توبته قال يكذّب نفسه على روؤس النّاس حتّى يضرب ويستغفر ربّه واذا فعل ذلك فقد ظهرت توبته ـ كا).

٣٥٠ ٢٥٥٩٦ (٢) كافي ٢٤٣/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي أيّوب عن سماعة قال (قال ـ ئل) شهود الزّور يجلدون حدّاً وليس له وقت ذلك إلى الإمام ويطاف بهم حتّى يعرفوا ولا يعودوا قال قلت فان تابوا وأصلحوا أتقبل شهادتهم بعدُ فقال إذا تابوا تاب اللّه عليهم وقبلت شهادتهم بعدُ.

و در روایت چهل و سوّم از باب یکم از ابواب ربا، این گفته که: «پیامبر ﷺ از شهادت به باطل [= دروغ] نهی کرد.» و باب پیشین را ملاحظه کنید؛ چرا که در آن، مناسب این باب است.

و در روایت پانزدهم از باب ششم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «بدان، مسلمانان نسبت به یکدیگر بسیار عادل هستند مگر کسی که در مورد حدّی تازیانه خورده یا معروف به شهادت باطل [= دروغ] باشد.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن و باب دوازدهم، روایاتی که بر آن دلالت دارند.

باب ۸

حکم شاهد به شهادت باطل [= دروغ]

آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید، و آنها همان فاسقانند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنان را می‌بخشد)؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.[1]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۴۹ (۱) سماعه گوید: «از ایشان [امام معصوم ؑ] دربارهٔ شهادت‌دهندگان به باطل [= دروغ] پرسیدم، حضرت فرمود: آنان به عنوان حدّ تازیانه می‌خورند ولی حدّ معیّنی ندارد و آن در اختیار امام است و آنان را می‌گردانند تا مردم آنان را بشناسند و اما فرمودهٔ خداوند ﷻ که: و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید... مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند. سماعه گوید: پرسیدم: توبه‌اش چگونه شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: در پیش همهٔ مردم خویش را تکذیب می‌کند تا او را حدّ بزنند و از پروردگارش استغفار می‌کند و اگر چنین کرد، توبه‌اش آشکار گردیده است.»

۳۵۰ (۲) سماعه گوید: «شهادت دهندگان به باطل [= دروغ] به عنوان حدّ تازیانه می‌خورند و برای آن حدّ معیّنی نیست و آن در اختیار امام است و آنان را می‌چرخانند تا شناخته شوند و دیگر تکرار نکنند. سماعه گوید: پرسیدم: اگر توبه کردند و اصلاح نمودند، آیا شهادت‌شان بعداً پذیرفته می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر توبه کنند، خداوند توبهٔ آنان را می‌پذیرد و شهادت‌شان پس از توبه، پذیرفته است.»

۱ـ نور ۲۴ / ۴ـ۵.

فقيه ۳۵/۳: روى سماعة عن أبى عبداللّهعليه السلام قال شهود الزّور (وذكر مثله). عقاب الأعمال ۲۶۹: حدّثنى محمد بن موسى بن المتوكّلرحمه الله قال حدّثنى عبداللّه بن جعفر الحميرىّ عن محمد بن الحسين ابن أبى الخطّاب عن الحسن بن محبوب عن أبى أيّوب عن سماعة بن مهران عن أبى عبداللّهعليه السلام (نحوه).

۳۵۱ ۲۵۵۹۷ (۳) تهذيب ۲۶۳/۶: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال قال انّ شهود الزّور يجلدون جلداً[1] ليس له وقت وذاك[2] الى الإمام ويطاف بهم حتّى يعرفهم النّاس (وأمّا ـ يب) قول[3] اللّهعزّوجلّ ﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ـ فقيه) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا﴾ قلت كيف[4] تعرف توبته قال يكذّب نفسه (على رؤوس الأشهاد ـ فقيه) حتّى[5] يضرب ويستغفر ربّه اللّهعزّوجلّ فاذا[6] (هو ـ فقيه) فعل ذلك فقد[7] ظهرت توبته. فقيه ۳۶/۳: وروى علىّ بن مطر عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّهعليه السلام قال إنّ شهود الزّور (وذكر مثله).

۳۵۲ ۲۵۵۹۸ (۴) دعائم الإسلام ۵۰۸/۲: عن جعفر بن محمدعليه السلام أنّه قال يجلد شاهد الزّور جلداً ليس له توقيت[8] وذلك الى الإمام ويطاف به حتّى يعرفه النّاس فإذا[9] تاب بعد ذلك وأصلح قبلت شهادته.

۳۵۳ ۲۵۵۹۹ (۵) وعنهعليه السلام أنّه قال توبة شاهد الزّور أن يؤدّي ما أتلف بشهادته وشاهد الزّور إذا علم ذلك منه ضمن ما أتلفه بشهادته وردّ ما كان منه قائماً على صاحبه.

۳۵۴ ۲۵۶۰۰ (۶) تهذيب ۲۸۰/۶: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن أبيهعليه السلام انّ عليّاًعليه السلام كان إذا أخذ شاهد زور فان كان غريباً بعث به إلى حيّه وان كان سوقيّاً بعث به الى سوقه فطيف به ثمّ يحبسه أيّاماً ثمّ يخلّى سبيله. فقيه ۳۵/۳: وكان علىّعليه السلام اذا أخذ (وذكر مثله).

وتقدّم فى الباب المتقدّم. ويأتى فى الباب التّالى ما يناسب الباب فراجع.

---

۱. حدّاً ـ فقيه. ۲. ذلك ـ فقيه. ۳. وقوله ـ فقيه.
۴. بِمَ ـ فقيه. ۵. حيث ـ فقيه. ۶. فان ـ فقيه.
۷. فَثَمّ ـ فقيه. ۸. وقت ـ ك. ۹. فان ـ ك.

۳۵۱ (۳) سماعه گوید: «فرمود: شهادت‌دهندگان به باطل [= دروغ] تازیانه می‌خورند و برای آن حدّ خاصّی نیست و آن در اختیار امام است و آنان را می‌گردانند تا مردم آنها را بشناسند. و درباره فرمودهٔ خداوند ﷻ: و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند. پرسید: چگونه توبه‌اش معلوم می‌شود؟ حضرت فرمود: در حضور مردم خودش را تکذیب می‌کند تا او را بزنند و از خدای خویش استغفار می‌کند. پس اگر چنین کرد، توبه‌اش آشکار می‌شود.»

۳۵۲ (۴) امام جعفر صادق ؑ فرمود: «شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ] تازیانه‌ای می‌خورد و برای آن حدّ معیّنی نیست و آن در اختیار امام است و او را می‌گردانند تا مردم او را بشناسند و چون پس از آن توبه کرد و اصلاح نمود، شهادتش پذیرفته می‌شود.»

۳۵۳ (۵) امام صادق ؑ فرمود: «توبهٔ شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ] این است که آنچه با شهادتش تلف کرده است، بپردازد و شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ] اگر شهادت به باطل [= دروغ] از او معلوم گردد، ضامن آن چیزی است که با شهادتش تلف کرده است و آنچه را از آن موجود است، به صاحبش بازگرداند.»

۳۵۴ (۶) امیرالمؤمنین ؑ پیوسته اگر شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ] را دستگیر می‌کرد، اگر غریب بود، او را به قبیله‌اش می‌فرستاد و اگر بازاری بود، او را به بازارش تا او را بگردانند. پس از آن، چند روزی او را زندانی می‌کرد، سپس او را آزاد می‌ساخت.

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین.

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

(۹)

باب أنّ الشهود اذا رجعوا عن شهادتهم بعد القضاء ضمنوا وغرموا وتوبتهم أن يؤدّوا ما أتلفوا بشهادتهم وإن رجعوا قبل القضاء بطلت شهادتهم

۳۵۵ ۴۵۶۰۱ (۱)**كافی ۳۸۳/۷: تهذيب ۲۵۹/۶**: علیّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن **فقيه ۳۷/۳**: جميل (بن درّاج ـ كا يب) عمّن أخبره عن أحدهماؑ فی الشّهود إذا شهدوا على رجل ثمّ رجعوا عن شهادتهم وقد قُضی على الرّجل ضمنوا ما شهدوا به وغرموا وإن لم يكن قُضی طرحت شهادتهم ولم يغرم الشّهود شيئاً.

۳۵۶ ۴۵۶۰۲ (۲)**دعائم الإسلام ۵۱۶/۲**: عن جعفر بن محمدؑ أنّه قال إذا شهد رجلان على رجل بمال ثمّ رجعا عن الشّهادة فإن لم يكن قضى القاضی بطلت الشهادة وإن كان قد قضى ضمنا[۱] ما قد قضى بشهادتهما (به ـ ك)

۳۵۷ ۴۵۶۰۳ (۳)**كافی ۳۸۳/۷: تهذيب ۲۶۰/۶**: أبوعلیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان **عقاب الأعمال ۲۶۹**: أبیؒ قال حدّثنی سعد بن عبداللّه عن أحمد بن أبی عبداللّه عن أبيه عن صفوان عن العلاء (بن رزين ـ كا ـ يب) عن محمد بن مسلم عن أبی عبداللّهؑ (قال ـ يب ـ العقاب) (له ـ العقاب) فی شاهد[۲] الزّور ما توبته قال يؤدّی (من ـ كا ـ يب) المال الّذی شهد عليه بقدر ما ذهب من ماله إن كان النّصف أو الثّلث إن كان شهد[۳] هذا[۴] وآخر معه (أدّی النّصف ـ العقاب).

۳۵۸ ۴۵۶۰۴ (۴)**كافی ۳۸۴/۷**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۲۵۹/۶**: أحمد بن محمد عن علیّ بن الحكم عن جميل **فقيه ۳۵/۳**: روی محمد بن أبی عمير عن جميل بن درّاج عن أبی عبداللّهؑ فی شاهد[۵] الزّور قال إن[۶] كان الشیء قائماً بعينه ردّ على صاحبه وإن لم يكن قائماً ضمن بقدر ما أتلف من مال الرّجل.

---

۱. ردّ ـ ك. ۲. شهادة ـ يب. ۳. يشهد ـ العقاب.
۴. هو ـ العقاب. ۵. شهادة ـ يب. ۶. إذا ـ يب ـ فقيه.

باب ۹

حکم شاهدی که از شهادتش رجوع کند

(۱) یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام گزارش داد که: «اگر علیه مردی شهادت دهند سپس از ۳۵۵
شهادت خویش برگردند و البته بر آن مرد حکم داده باشد، آنچه را بدان شهادت داده‌اند، ضامنند و اگر حکم داده نشده، شهادت‌شان ساقط می‌شود و شاهدان چیزی را ضامن نیستند.»

(۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر دو نفر علیه مردی شهادت دهند و سپس از شهادت باز گردند، ۳۵۶
پس اگر قاضی هنوز حکم نداده است، شهادت باطل است. ولی اگر قاضی حکم داده است، آن دو شاهد، ضامن چیزی هستند که با شهادت اینان از بین رفته است.»

(۳) محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این‌که شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ] توبه‌اش ۳۵۷
چیست، روایت کرده است که فرمود: «مال کسی را که علیه او شهادت داده به اندازه‌ای که از مالش از بین رفته ـ اگر نصف باشد یا یک سوّم ـ می‌پردازد. این در صورتی است که با این شخص، دیگری هم همراه او شهادت داده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۴) جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ] روایت کرده است ۳۵۸
که فرمود: «اگر آن چیز خودش باقی است، آن را به صاحبش برمی‌گرداند و اگر باقی نیست، به اندازه‌ای که از مال مرد تلف کرده، ضامن است.»

۳۵۹ ۲۵۶.۵ (۵) كافى ٣٨٤/٧: تهذيب ٢٦٠/٦: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل عن أبى عبداللّه عليه السلام فى شهادة الزّور إن كان الشّىء قائماً بعينه ردّ على صاحبه (وإن لم يكن قائماً ـ يب[1]) ضمن بقدر ما أتلف من مال الرّجل.

۳۶۰ ۲۵۶.۶ (۶) نوادر أحمد بن محمد ١٦٠: أحمد بن محمد عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال ويغرم شاهد الزّور بقدر ما شهد عليه من ماله.

وتقدّم فى أحاديث باب (٧) تحريم شهادة الزّور وباب (٨) أنّ شاهد الزّور يضرب حدّاً ما يناسب الباب.

ويأتى فى باب (١٢) أنّ الشّاهدين بالسّرقة إذا رجعا بعد القطع ضمنا دية اليد ما يدلّ على بعض المقصود.

(١٠)

باب حكم ما لو شهد أربعة على رجل بالزّنا ثمّ رجع بعضهم أو كلّهم بعد ما قتل الرّجل

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۶۱ ۲۵۶.۷ (١) كافى ٣٨٤/٧: تهذيب ٢٦٠/٦: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ٣١١/١٠: ابن محبوب عن بعض أصحابه عن أبى عبداللّه عليه السلام فى أربعة شهدوا على رجل محصن بالزّنى ثمّ رجع أحدهم بعد ما قتل الرّجل قال إن قال الرّاجع[2] أوهمت ضرب الحدّ وغرّم الدّية وإن قال تعمّدت قتل.

۳۶۲ ۲۵۶.۸ (٢) تهذيب ٢٦٠/٦: كافى ٣٨٤/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن ابراهيم بن نعيم الأزدىّ قال سألت أباعبداللّه عليه السلام عن أربعة شهدوا على رجل بالزّنى فلمّا قتل رجع أحدهم عن شهادته قال فقال يقتل الرّاجع[3] ويؤدّى الثّلاثة الى أهله ثلاثة أرباع الدّية.

۳۶۳ ۲۵۶.۹ (٣) فقيه ٣٠/٣: وروى مسمع كردين عن أبى عبداللّه عليه السلام فى أربعة شهدوا على رجل بالزّنا فرجم ثمّ رجع أحدهم وقال شككتُ فى شهادتى قال عليه الدّية قال قلت فانّه قال شهدت عليه متعمّداً قال يقتل.

---

١. والّا ضمن ـ كا.
٢. الرّابع ـ كا. والظّاهر انّه سهو وصحيحه (الراجع) كما فى يب.
٣. الرّابع ـ كا ـ والظّاهر انّه سهو وصحيحه (الراجع) كما فى يب.

۳۵۹ (۵) جمیل از امام صادق ﷺ دربارهٔ شهادت به باطل [= دروغ] روایت کرده است که: «اگر آن چیز خودش باقی است، آن به صاحبش بازگردانده می‌شود و اگر خودش نباشد، به اندازه‌ای که از مال مرد از بین برده، ضامن است.»

۳۶۰ (۶) امام صادق ﷺ فرمود: «شهادت دهندهٔ به باطل [= دروغ] به اندازه‌ای که از مال آن شخص بر آن شهادت داده، ضامن است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم و باب هشتم، مناسب این باب.

می‌آید:

در باب دوازدهم، روایتی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۱۰

حکم شاهدان به زنا که همه یا برخی از آنان از شهادت‌شان رجوع کنند و مشهودٌ علیه کشته شود

۳۶۱ (۱) از امام صادق ﷺ دربارهٔ چهار نفر که بر مرد محصنی به زنا شهادت دادند سپس یکی از آنان پس از آن که آن مرد کشته شد از شهادت خویش برگشت، روایت است که فرمود: «اگر آن کس که برگشته بگوید اشتباه کردم، حدّ می‌خورد و دیه را ضامن است ولی اگر بگوید که عمداً چنین کردم، کشته می‌شود.»

۳۶۲ (۲) ابراهیم بن نعیم ازدی گوید: «امام صادق ﷺ دربارهٔ چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند و چون کشته شد یکی از آنان از شهادتش برگشت فرمود: آن کس که برگشته، کشته می‌گردد و آن سه نفر به خانوادهٔ مقتول، سه چهارم دیه را می‌دهند.»

۳۶۳ (۳) امام صادق ﷺ دربارهٔ چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند و آن مرد سنگسار شد، پس از آن یکی از آنان از شهادت خویش برگشت و گفت: در شهادتم شک کردم، حضرت فرمود: «بر او دیه است. مسمع کردین گوید: گفتم: آن کس که برگشته، گفته است من بر او عمداً شهادت دادم. حضرت فرمود: کشته می‌شود.»

۳۶۴ ۲۵۶۱۰ (۴) **الجعفريّات ۱۴۴**: أخبرنا عبدالله أخبرنا محمد حدّثني موسى قال حدّثنا أبي عن أبيه عن جدّه جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال في أربعة شهدوا على رجل أنّهم رأوه مع إمرأة فيرجم فيرجع واحد منهم قال يغرم ربع الدّية وإن رجعوا ثلاثة غرموا نصفاً وربع الدّية وإن رجعوا كلّهم غرموا الدّية فان قالوا شهدنا بزور قتلوا كلّهم جميعاً.

۳۶۵ ۲۵۶۱۱ (۵) **دعائم الإسلام ۲/ ۵۱۵**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال في أربعة شهدوا على رجُل بالزّنا فرجم فرجع أحدهم قال يُغرم ربع الدّية إذا قال اشتبه عليّ فإن[1] رجع اثنان وقالا اشتبهَ علينا غُرما نصف الدّية وإن رجعوا كلّهم فقالوا[2] شهدنا بالزّور وجب عليهم القَوَد.

وتقدّم في أحاديث باب (۹) أنّ الشّهود إذا رجعوا عن شهادتهم بعد القضاء ضمنوا وغرموا. ويأتي في باب (۱۲) أنّ الشّاهدين بالسّرقة إذا رجعا بعد القطع ضمنا ما يناسب ذلك فراجع.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

(۱۱)

باب حكم ما لو شهد شاهدان على رجل بطلاق فأنكر الرّجل بعد ما تزوّجت المرأة أو شهدا بموته فظهر حياته

۳۶۶ ۲۵۶۱۲ (۱) **تهذيب ۶/ ۲۶۰**: **استبصار ۳/ ۳۸**: محمد بن يعقوب عن **كافي ۷/ ۳۸۴**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبدالحميد عن أبي عبدالله عليه السلام في شاهدين شهدا على امرأة بأنّ زوجها طلّقها فتزوّجت ثمّ جاء زوجها فأنكر الطّلاق قال يضربان الحدّ ويضمّنان الصّداق للزّوج ثمّ تعتدّ ثمّ ترجع إلى زوجها الأوّل.

(قال الشيخ رحمه الله في ـ صا ـ ينبغي أن يحمل هذا الخبر على أنّه لمّا أنكر الزّوج الطّلاق رجع أحد الشّاهدين عن الشهادة فحينئذٍ وجب عليهما ما تضمّنه الخبر فلو لم يرجع

---

۱. وان ـ ك. ۲. وقالوا ـ ك.

(۴) امیرالمؤمنین‌عليه السلام دربارهٔ چهار نفر که علیه مردی شهادت دادند که او را با زنی دیده‌اند و آن مرد سنگسار می‌شود، پس از آن یکی از شاهدان از شهادت خویش برمی گردد، فرمود: «یک چهارم دیه را ضامن است و اگر سه نفر برگردند، نیمی از دیه و یک چهارم آن را ضامن هستند و اگر همه برگردند، همهٔ دیه را ضامنند و اگر بگوید که ما به باطل [= دروغ] شهادت دادیم، همه با هم کشته می‌شوند.» ۳۶۴

(۵) امیرالمؤمنین عليه السلام دربارهٔ چهار نفر که علیه مردی به زنا شهادت داده‌اند و آن شخص سنگسار شده پس از شهادت، یکی از آنان برگشته است، فرمود: «یک چهارم دیه را به عهدهٔ او می‌گذارند. اگر بگوید بر من مشتبه شده و اگر دو نفر برگردند و بگویند بر ما مشتبه شده است، نیمی از دیه را به عهدهٔ آنان می‌گذارند و اگر همه برگردند و بگویند به باطل [= دروغ] شهادت داده‌ایم، قصاص بر آنان ثابت است.» ۳۶۵

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم.

می‌آید:

در باب دوازدهم، به آنچه مناسب آن است، مراجعه کنید.

باب ۱۱

حکم موردی که دو شاهد بر طلاق زنی شهادت دهند و او ازدواج می‌کند و شوهرش طلاق را انکار می‌کند

(۱) ابراهیم بن عبدالحمید از امام صادق عليه السلام دربارهٔ دو شاهدی که بر زنی شهادت دادند که شوهرش او را طلاق داده است، پس از آن زن ازدواج کرد سپس شوهرش آمد و طلاق را منکر شد، [پرسید]. حضرت فرمود: «آن دو حدّ می‌خورند و مهر را برای شوهر ضامن هستند. پس از آن، زن عدّه نگاه می‌دارد و به شوهر اوّلش باز می‌گردد.» ۳۶۶

شیخ طوسی﵀ در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که این روایت بر موردی تطبیق گردد که چون شوهر طلاق را انکار کند، یکی از دو شاهد از شهادت برگردد. در این هنگام بر دو شاهد آنچه این روایت داشت، ثابت است. ولی اگر هیچ کدام از دو شاهد از شهادتش برنگردد، به انکار شوهر توجهی نمی‌شود مگر این که زن هنوز در عدّه باشد که در این صورت انکار طلاقش، رجوع به زن محسوب می‌گردد.»

واحد منهما لم يلتفت الى انكار الزّوج الّا أن تكون المرأة بعدُ فى العدّة فإنّه يكون إنكاره للطّلاق مراجعة).

۳۶۷ ۲۵۶۱۳ (۲) تهذيب ۲۸۵/۶: استبصار ۳۸/۳: فقيه ۳۶/۳: (روى - يب فقيه) الحسن بن محبوب عن العلاء و[1] مستطرفات السّرائر ۸۲: أبى أيّوب[2] عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام فى رجلين شهدا على رجل غابت عنه[3] إمرأته انّه[4] طلّقها فاعتدّت المرأة وتزوّجت ثمّ إنّ الزوج الغائب قدم فزعم أنّه لم يطلّقها وأكذب نفسه أحد الشّاهدين قال لا سبيل لِلآخر[5] عليها ويؤخذ الصّداق من الّذى شهد ورجع ويردّ على الآخر[6] ويفرّق بينهما[7] وتعتدّ من الأخير ولا يقربها الأوّل حتّى تنقضى عدّتها. وتقدّم نحو هذه فى رواية محمّد بن مسلم (۲) من باب (۲۱) أنّ من تزوّج امرأة لها زوج ودخل بها لزمه المهر من أبواب العِدَد (ج ۲۷).

۳۶۸ ۲۵۶۱۴ (۳) تهذيب ۲۸۶/۶: وروى أبوالقاسم جعفر بن محمد عن جعفر بن محمد بن ابراهيم بن عبيداللّه الموسوىّ عن عبيداللّه بن نهيك عن ابن أبى عمير عن فقيه ۳۶/۳: ابراهيم بن عبدالحميد عن أبى بصير عن أبى عبداللّه عليه السلام فى إمرأة شهد عندها شاهدان بأنّ زوجها مات فتزوّجت ثمّ جاء زوجها الأوّل قال لها المهر بما يستحلّ[8] من فرجها الآخر[9] ويضرب الشّاهدان الحدّ ويضمنان المهر بما غرّا (لها - فقيه) الرّجل ثمّ تعتدّ وترجع الى زوجها الأوّل.

وتقدّم فى رواية أبى بصير (۱۰) من باب (۶) حكم من تزوّج بامرأة ذات بعل من أبواب ما يحرم بالتزويج (ج ۲۵) ورواية المقنع (۳) والدعائم (٤) من باب (۲۱) أنّ من تزوّج امرأة لها زوج ودخل بها لزمه المهر من أبواب العِدَد (ج ۲۷) ما يناسب الباب.

---

۱. عن - صا.
۲. أبوأيّوب - السّرائر.
۳. رجل غائب، عنه - صا - فقيه - غائب عن - السّرائر.
٤. بأنّه - فقيه.
۵. للأخير - صا - فقيه.
۶. الأخير - صا - فقيه - السّرائر.
۷. والأوّل أملك بها - السّرائر.
۸. استحلّ - فقيه.
۹. الأخير - فقيه.

۳۶۷ (۲) محمّد بن مسلم از امام باقر؛ دربارهٔ دو نفر که علیه مردی که همسرش از او غایب است، شهادت دادند که آن زن را طلاق داده است، آن زن هم عدّه نگه داشت و ازدواج کرد، پس از آن شوهر غایب آمد و گفت که زن را طلاق نداده است و یکی از دو شاهد هم خودش را تکذیب کرد، [پرسید]. حضرت فرمود: «شوهر دوم سلطه‌ای بر این زن ندارد و مهریه از کسی که شهادت داده و از شهادتش باز نگشته، گرفته می‌شود و به شوهر دوّم برگردانده و میان آنان جدایی افکنده می‌شود و زن از شوهر دوّمی عدّه نگه می‌دارد و شوهر اوّل با او نزدیکی نمی‌کند تا عدّه‌اش تمام گردد.»

۳۶۸ (۳) ابوبصیر از امام صادق؛ دربارهٔ زنی که دو شاهد نزد او شهادت می‌دهند که شوهرش مرده است و او ازدواج می‌کند سپس شوهر اوّلش می‌آید [پرسید]. حضرت فرمود: «برای زن در برابر فرجش [حقّ تمتّع] که در اختیار شوهر اخیر قرار گرفته است، مهر است و دو شاهد در برابر این که مرد را فریب داده‌اند حدّ می‌خورند و ضامن مهرند. پس از آن، زن عدّه نگه می‌دارد و به شوهر اولش باز می‌گردد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب ششم، از ابواب محرّمات تزویج.

و روایت سوم و چهارم از باب بیست و یکم از ابواب عدّه‌ها، مناسب این باب.

(۱۲)

باب أنّ الشّاهدين بالسّرقة إذا رجعا بعد القطع وقالا أخطأنا وجاءا برجل آخر وقالا هذا هو السّارق ضمنا دية اليد ولايقبل شهادتهما على الآخر

۳۶۹ ۲۵۶۱۵ (۱) كافى ۳۸۴/۷: تهذيب ۲۶۱/۶: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام فى رجل شهد عليه رجلان بأنّه سرق فقطع يده حتّى إذا كان بعد ذلك جاء الشّاهدان برجل آخر فقالا هذا السّارق وليس الّذى قطعت يده (و ـ يب) إنّما شبّهنا ذلك بهذا فقضى عليهما أن غرّمهما نصف الدّية ولم يجز شهادتهما على الآخر.

۳۷۰ ۲۵۶۱۶ (۲) تهذيب ۲۸۵/۶: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمد عن البرقىّ عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن جعفر عن أبيه عن علىّ عليه السلام فى رجلين شهدا على رجل أنّه سرق فقطعت يده ثمّ رجع أحدهما فقال شبّه علينا غرما دية اليد من أموالهما خاصّة وقال فى أربعة شهدوا على رجل أنّهم رأوه مع إمرأة يجامعها وهم ينظرون فرجم ثمّ رجع واحد منهم قال يغرم ربع الدّية إذا قال شبّه علىّ وإذا رجع اثنان وقالا شبّه علينا غرما نصف الدّية وإن رجعوا كلّهم وقالوا شبّه علينا غرموا الدّية فان قالوا شهدنا بالزّور قتلوا جميعاً.

۳۷۱ ۲۵۶۱۷ (۳) تهذيب ۱۵۳/۱۰: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمد عن البرقىّ عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن جعفر عن أبيه عليه السلام أنّ رجلين شهدا على رجل عند علىّ عليه السلام أنّه سرق فقطع يده ثمّ جاءا برجل آخر فقالا أخطأنا هو هذا فلم يقبل شهادتهما وغرّمهما دية الأوّل.

الجعفريّات ۱۴۴: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ رجلين شهدا عند علىّ بن أبيطالب عليه السلام على رجل أنّه سرق (وذكر مثله).

۳۷۲ ۲۵۶۱۸ (۴) دعائم الإسلام ۵۱۵/۲: عن علىّ عليه السلام أنّ رجلاً رفع إليه وقيل له إنّه قد سرق وشهد شاهدان عليه فقطع يده بشهادتهما ثمّ جاءا برجل آخر فقالا إنّا غلطنا بالأوّل وإنّ هذا هو السّارق فأبطل شهادتهما على الثّانى وضمّنهما دية يد الرّجل الّذى شهدا عليه فقطعت يده بشهادتهما وقال لو علمت بأنّكما[۱] تعمّدتما قطعتكما.

---

۱. لو أعلم أنّكما ـ خ ل.

باب ۱۲

حکم مواردی که شاهدان به سرقت، قتل و زنا شهادت دهند و سپس از شهادت خود برگردند

۳۶۹ (۱) امام باقر﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ مردی که دو نفر علیه او شهادت دادند که سرقت کرده است و دستش قطع شد پس از آن، دو شاهد، مرد دیگری را آوردند و گفتند سارق این است، نه آن کسی که دستش بریده شد و ما او را با این اشتباه کردیم، [چنین]حکم دادند: نصف دیه به عهدهٔ آن دو است و شهادت آن دو، بر مرد دیگری پذیرفته نیست.»

۳۷۰ (۲) امام باقر﵇ از امیرالمؤمنین علی﵇ دربارهٔ دو نفر که علیه مردی شهادت دادند که سرقت کرده است و دست او قطع شد سپس یکی از آن دو شاهد، از شهادت خود برگشت و گفت: بر ما مشتبه شده بود، روایت کرد که: «آن دو شاهد، فقط دیهٔ دست را از مال خویش ضامن هستند.»

و حضرت دربارهٔ چهار شاهد که شهادت دادند بر مردی که آنان او را با زنی دیده که آمیزش می‌کرد و اینان همه دیده‌اند، پس از آن مرد سنگسار شد، سپس یک نفر از آنان برگشت، حضرت فرمود: «شاهدی که برگشته است، اگر بگوید بر من مشتبه شده بود، یک چهارم دیه را ضامن است و اگر دو نفر بر گردند و بگویند بر ما مشتبه شده بود، هر دو نیمی از دیه را ضامن هستند و اگر همه برگردند و بگویند بر ما مشتبه شده بود، همهٔ دیه را ضامنند. ولی اگر بگویند ما شهادت به باطل [=دروغ] دادیم، همه کشته می‌شوند.»

۳۷۱ (۳) امام باقر﵇ فرمود: «دو نفر نزد امیرالمؤمنین علی﵇ بر یکی شهادت دادند که سرقت کرده است و دست او بریده شد. سپس آن دو، مرد دیگری را آوردند و گفتند: ما خطا کرده‌ایم؛ سارق این است. حضرت شهادت این دو را نپذیرفت و دیهٔ اوّلی را برعهدهٔ این دو گذاشت.»

۳۷۲ (۴) از امیرالمؤمنین﵇ روایت شده است که: «مردی را نزد حضرت آوردند و برایش گفتند که سرقت کرده و دو شاهد هم بر او شهادت دادند و دست او به خاطر شهادت این دو قطع شد. سپس این دو شاهد، مرد دیگری را آوردند و گفتند ما نسبت به اوّلی اشتباه کردیم و سارق این است. حضرت شهادت این دو را بر مرد دوم باطل دانست و دیهٔ دست مردی که این دو علیه او شهادت داده بودند و دست او به خاطر شهادت این دو قطع شده بود، برعهدهٔ آن دو گذاشت و فرمود: اگر می‌دانستم که شما قصد عمد داشته‌اید، دست شما دو نفر را می‌بریدم.»

٣٧٣ ٢٥٦١٩ (٥) الجعفريّات ١٤٤: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى فى رجلين شهدا على رجل أنّه سرق فقطعت يده ثمّ رجع أحدهما فقال شبّه علىّ فقضى علىّ عليه السلام أن يغرم نصف دية اليد ولا يقطع وإن رجعا جميعاً قالا شبّه علينا أغرما جميعاً دية اليد من أموالهما خاصّة.

٣٧٤ ٢٥٦٢٠ (٦) فقه الرّضا عليه السلام ٢٦٣: فإن شهد أربعة عدول على رجل بالزّنا أو شهد رجلان على رجل بقتل رجل أو سرقة فرجم الّذى شهدوا عليه بالزّنا وقتل الّذى شهدوا عليه بالقتل وقطع الّذى شهدوا عليه بالسّرقة ثمّ رجعا عن شهادتهما وقالا غلطنا فى هذا الّذى شهدنا وأتيا برجل وقالا هذا الّذى قتل وهذا الّذى سرق وهذا الّذى زنى قال يجب عليهما دية المقتول الّذى قتل ودية اليد الّتى قطعت بشهادتهما ولم تقبل شهادتهما على الثّانى الّذى شهدوا عليه وإن قالوا تعمّدنا قطعا فى السّرقة.

وتقدّم فى أحاديث باب (٩) أنّ الشّهود إذا رجعوا عن شهادتهم بعد القضاء ضمنوا وغرموا وباب (١٠) حكم ما لو شهد أربعة بالزّنا ثمّ رجعوا وباب (١١) حكم ما لو شهد شاهدان على رجل بطلاق فأنكر ما يناسب الباب.

(١٣)

باب أنّ المرأة إذا نسيت الشّهادة فذكّرتها الأخرىٰ بها وجبت عليها إقامتها وقبلت

قال اللّه تعالى فى سورة البقرة (٢): ٢٨٢: ﴿وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ ...﴾.

٣٧٥ ٢٥٦٢١ (١) تفسير الإمام عليه السلام ٦٧٥: قال أميرالمؤمنين عليه السلام فى قوله تعالى ﴿أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ﴾ قال إذا ضلّت إحداهما عن الشّهادة ونسيتها ذكّرت إحداهما الأخرى بها فاستقامتا فى أداء الشّهادة عدل اللّه شهادة إمرأتين بشهادة رجل لنقصان

۳۷۳ (۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ دو نفر که بر مردی شهادت دادند که سرقت کرده و دست او قطع شد و سپس یکی از این دو برگشت و گفت: بر من مشتبه شده بود، قضاوت کرد که: «نیمی از دیهٔ دست برعهدهٔ اوست ولی دستش قطع نمی‌گردد و اگر هر دو با هم از شهادت برگردند و بگویند که بر ما مشتبه شده است، هر دو تنها در اموال‌شان ضامن دیهٔ دست هستند.»

۳۷۴ (۶) اگر چهار شاهد عادل بر مردی شهادت به زنا، یا دو نفر علیه یک نفر شهادت به کشتن فردی یا سارقی بدهند و آن کس که علیه او به زنا شهادت داده‌اند، سنگسار گردد و آن کس که علیه او به کشتن شهادت داده‌اند کشته شود و آن کس که علیه او به سرقت شهادت دهند دستش قطع گردد، سپس دو شاهد از شهادت خویش برگردند و بگویند ما در این شهادتی که دادیم اشتباه کردیم و مردی را بیاورند و بگویند که این همان است که قتل و این همان است که سرقت و این همان است که زنا کرده است، حضرت فرمود: «بر این دو شاهد، دیهٔ مقتولی که کشته شده و دیهٔ دستی که به خاطر شهادت این دو قطع گردیده ثابت می‌شود و شهادت این دو، بر نفر دوّمی که علیه او شهادت داده‌اند، پذیرفته نمی‌شود و اگر بگویند که ما قصد عمد داشته‌ایم، دست هر دو در خصوص سرقت بریده می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم و باب دهم و باب یازدهم، مناسب این باب.

باب ۱۳
حکم شهادت زن

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید؛ و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند.[1]

۳۷۵ (۱) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند، فرمود: «اگر یکی از این دو از شهادت گمراه شد و آن را فراموش کرد، آن زن دیگر او را متذکّر شهادت کند و هر دو در ادای شهادت بپاخیزند. خداوند شهادت دو زن را برابر با شهادت یک

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۲.

عقولهنّ ودينهنّ ثمّ قالﷺ معاشر النّساء خلقتنّ ناقصات العقول فاحترزن من الغلط فى الشّهادات فانّ اللّه تعالى يعظم ثواب المتحفّظين والمتحفّظات فى الشّهادة ولقد سمعت محمّداً رسول اللّهﷺ يقول ما من إمرأتين احترزتا فى الشّهادة فذكّرت إحداهما الأخرىٰ حتّى تقيما الحقّ وتنفيا الباطل إلّا إذا بعثهما اللّه يوم القيامة عظّم ثوابهما ولا يزال يصبّ عليهما النّعيم ويذكّرهما الملائكة ماكان من طاعتهما فى الدنيا وما كانتا فيه من انواع الهموم فيها وما أزاله اللّه عنهما حتّى خلّدهما فى الجنان (الى أن قال) ثمّ تجد فى آخره يا أمتى أقمت الشهادة بالحقّ للضّعفاء على المبطلين ولم تأخذك فى اللّه لومة لائم فصيّرت لك ذلك كفّارة لذنوبك الماضية ومحواً لخطيئاتك السّالفة.

۳۷۶ ۲۵۶۲۲ (۲) تفسير علىّ بن ابراهيم ۹۴/۱: فى قوله تعالى ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ﴾ الآية فقدروى فى الخبر أنّ فى سورة البقرة خمسمائة حكم وفى هذه الآية خمسة عشر حكماً وعدّها (الى أن قال) ﴿فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ﴾ يعنى أن تنسى احداهما فتذكّر أخرى الخبر.

ويأتى فى باب (۱۹) ما تجوز فيه شهادة النّساء وباب (۲۰) جواز شهادة الرّجل لإمرأته وباب (۳۸) أنّ الحقوق الماليّة تثبت بشاهد ويمين صاحب الحقّ من أبواب الشّهادات ما يناسب الباب.

(۱۴)
باب حكم الشّهادة على ملكيّة دار من غاب عنها سنوات عديدة ثمّ مات مع الجهل بما حدث فيها من الخصوصيّات وبما حدث له من الولد وحكم الشّهادة لمن أبق غلامه أو أمته فيكلّفونه القضاة البيّنة بأنّ هذا غلامه أو أمته

۳۷۷ ۲۵۶۲۳ (۱) كافى ۳۸۷/۷: تهذيب ۲۶۲/۶: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن معاوية بن وهب قال قلت له[۱] إنّ ابن أبي ليلى يسألنى الشّهادة على أنّ هذه الدّار

---

۱. لأبي عبداللهﷺ ـ يب.

مرد کرد؛ چون عقول زنان و دین‌شان ناقص است. سپس حضرت فرمود: ای گروه زنان، شما ناقصات‌العقول آفریده شده‌اید؛ بنابراین از اشتباه در شهادت‌ها بپرهیزید؛ چرا که خداوند متعال پاداش مردان و زنانی که شهادت را پاس می‌دارند، بزرگ می‌دارد و از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دو زنی نیست که خویش را در شهادت حفظ کنند و یکی دیگری را متذکر سازد تا حق را بپا دارند و باطل را نفی کنند، مگر این که آن زمان که خداوند در روز قیامت این دو را برانگیزد، پاداش این دو را بزرگ دارد و پیوسته نعمت را بر آنان فرو ریزد و خداوند طاعت این دو در دنیا و هم‌ومی که این دو در آن بودند و آنچه خداوند از این دو زایل ساخت، به فرشتگان یادآور می‌شود تا آن که این دو را در بهشت، جاویدان سازد. (تا آن که گوید): سپس در آخر آن می‌یابی ای کنیزم، شهادت به‌حق را برای ضعیفان در برابر باطل‌پیشگان ادا کردی و سرزنش سرزنشگر، تو را در راه خدا نگرفت. پس من این را کفّارهٔ گناهان گذشته و مایهٔ محو بدی‌های پیشینت ساختم.»

۳۷۶ (۲) دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: **ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدّت داری به یکدیگر پیدا کنید**، تا پایان آیه. در روایت نقل شده است که: «در سورهٔ بقره پانصد حکم است و در این آیه، پانزده حکم و آنها را شمرده است. تا آن که گوید: **و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛** (و این دو زن باید با هم شاهد قرار گیرند). **تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند**. منظور این است که اگر یکی فراموش کرد، دیگری یادآوری کند...»

ارجاعات

می‌آید:

در باب نوزده و باب بیست و باب سی و هشت از ابواب شهادات، مناسب این باب.

باب ۱۴

حکم شهادت بر مکانی که مالک آن سال‌ها غایب است و...

۳۷۷ (۱) معاویةبن وهب گوید: «به او [امام معصوم ؑ] گفتم: ابن ابی لیلی از من می‌خواهد که شهادت دهم بر این که فلانی مرده و خانه را به عنوان میراث خویش گذاشته است و این که او وارثی غیر از آن که ما برای او شهادت می‌دهیم، ندارد. حضرت فرمود: شهادت بده به آنچه می‌دانی. گفتم: ابن ابی لیلی سوگند غموس [= سوگندی که خورندهٔ آن به عمد دروغ می‌گوید و گناه آن، چنان سخت است که کفّاره ندارد و آتش در انتظار است] می‌دهد. حضرت فرمود: سوگند بخور که سوگند، بر پایهٔ علم توست.»

مات فلان وتركها ميراثه[1] وأنّه[2] ليس له وارث غير الّذى شهدنا له فقال اشهد بما هو (على ـ يب) علمك قلت إنّ ابن أبى ليلى يحلفنا الغموس[3] قال احلف إنّما هو على علمك.

٣٧٨ ٤٥٦٢٤ (٢) كافى ٣٨٧/٧: تهذيب ٢٦٢/٦: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن معاوية بن وهب قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام الرّجل يكون فى داره (ثمّ ـ كا) يغيب عنها ثلاثين سنة ويَدَع فيها عياله ثمّ يأتينا هلاكه ونحن لا ندرى ما أحدث فى داره ولاندرى ماحدث له من الولد إلّا أنّا لا نعلم نحن أنّه أحدث فى داره شيئاً ولا حدث له ولد ولا تقسم هذه الدّار بين ورثته الّذين ترك فى الدّار حتّى يشهد شاهدا[4] عدل أنّ هذه الدّار دار فلان بن فلان مات وتركها ميراثاً بين فلان وفلان أفنشهد[5] على هذا قال نعم قلت الرّجل يكون له العبد والأمة فيقول أبق غلامى وأبقت أمتى (فيوجد ـ كا) فى البلد فيكلّفه القاضى البيّنة أنّ هذا غلام فلان[6] لم يبعه ولم يهبه أفنشهد[7] على هذا إذا كلّفناه ونحن لم نعلم أحدث شيئاً قال فكلّما غاب من[8] يد المرء المسلم غلامه أو أمته أو غاب عنك لم تشهد عليه.

٣٧٩ ٤٥٦٢٥ (٣) تهذيب ٢٣٧/٧: الحسن بن محمد بن سماعة عن أحمد بن الحسن وغيره عن معاوية بن وهب ولا أعلم ابن أبى حمزة إلّا وقد حدّثنى به أيضاً عن معاوية بن وهب قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام الرّجل يكون له العبد والأمة قد عرف ذلك فيقول قد أبق غلامى أو أمتى فيكلّفونه القضاة شاهدين بأنّ هذا غلامه أو أمته لم يبع ولم يهب أنشهد على هذا إذا كلّفناه قال نعم.

---

١. ميراثاً ـ يب. ٢. وان ـ يب.

٣. بغموس ـ يب ـ اليمين الغموس هى الّتى تذر الدّيار بلاقع. اليمين الغموس هي اليمين الكاذبة الفاجرة الّتى يقطع بها الحالف مال غيره مع علمه انّ الأمر بخلافه وليس فيها كفّارة لشدّة الذّنب فيها سمّيت بذلك لأنّها تغمس صاحبها فى الإثم ثمّ فى النّار فهى فعول للمبالغة وهى الّتى عقوبتها دخول النّار ـ مجمع. اليمين الغموس: أى الكاذبة الّتى يتعمّدها صاحبها ـ المنجد. ٤. شاهد ـ يب.

٥. فنشهد ـ يب. ٦. الغلام لفلان ـ يب. ٧. فنشهد ـ يب.

٨. عن ـ يب.

۳۷۸ (۲) معاویةبن وهب گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مرد در خانهٔ خویش است، سپس سی سال از خانه‌اش دور می‌شود و عیال خویش را در آن می‌گذارد. سپس خبر مرگ او برای ما می‌آید و ما نمی‌دانیم که او دربارهٔ خانه‌اش چه کرده و نمی‌دانیم چند فرزند دارد! فقط این است که ما نمی‌دانیم او در خانه‌اش کاری کرده باشد یا فرزندی برایش پدید آمده باشد و این خانه میان وارثانی که در خانه بوده‌اند تقسیم نمی‌گردد تا این که دو شاهد عادل شهادت می‌دهند که این خانه، خانهٔ فلانی، پسر فلانی است که مرده و خانه را میان فلان و فلان به ارث گذاشته است. آیا ما بر این معنی شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: آری.

پرسیدم: مرد، غلام و کنیز دارد و می‌گوید که غلامم فرار کرد و کنیزم فرار کرد. پس از آن، در شهر پیدا می‌شود. قاضی او را مکلّف می‌سازد که بیّنه بیاورد که این غلام فلانی است و آن را نفروخته و نبخشیده است. آیا اگر ما را مکلّف به آن سازند و ما ندانیم که او کاری کرده باشد، بر این شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: هر چه از دست مرد مسلمان غایب گردد، غلام او یا کنیز او یا [آنچه] از تو غایب باشد، بر آن شهادت مده.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۷۹ (۳) معاویةبن وهب گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مرد، غلام و کنیز دارد و این را می‌دانیم. پس از آن می‌گوید غلامم یا کنیزم فرار کرد. قاضیان او را مکلّف می‌سازند که دو شاهد بیاورد که این غلام یا کنیز اوست و آنها را نفروخته و نبخشیده است. آیا اگر ما را بدان مکلّف سازند، بر این معنی شهادت دهیم؟ حضرت فرمود: آری.»

(۱۵)

باب حكم إحياء الحقّ بشهادة الزّور ودفع الضّرر بها عن النّفس والعرض وعن المؤمن

۳۸۰ ۲۵۶۲۶ (۱) **كافي ۳۸۸/۷: تهذيب ۲٦۱/٦**: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن الرّجل يكون له على رجل الحقّ فيجحده (حقّه ـ كا) ويحلف أنّه[1] ليس (له ـ يب) عليه[2] شيء وليس لصاحب الحقّ على حقّه بيّنة يجوز لنا إحياء حقّه بشهادة الزّور إذا خشي (ذهابه ـ كا) فقال لا يجوز ذلك لعلّة التدليس[3].

فقيه ۴۳/۳: سئل أبوعبدالله عليه السلام عن الرّجل يكون له على الرّجل حقّ فيجحد حقّه ويحلف أن ليس له عليه شيء وليس لصاحب الحقّ على حقّه بيّنة أيجوز له إحياء حقّه بشهادة الزّور إذا خشي ذهاب حقّه قال لا يجوز ذلك لعلّة التدليس وهذا في رواية يونس بن عبدالرّحمن عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله عليه السلام.

۳۸۱ ۲۵۶۲۷ (۲) **كافي ۴۰۱/۷**: عدّة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن إسماعيل عن منصور بن يونس عن موسى بن بكر عن الحكم ابن أبي عقيل **تهذيب ۲٦۳/٦**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن موسى بن بكر عن الحكم أخي أبي عقيلة قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام إنّ لي خصماً يتكثّر[4] عليّ بالشّهود[5] الزّور وقد كرهت مكافاته مع أنّي لا أدري أيصلح[6] لي ذلك[7] أم لا (قال ـ كا) فقال (لي ـ كا) أما بلغك عن أميرالمؤمنين عليه السلام أنّه كان يقول لا توسروا أنفسكم وأموالكم بشهادات[8] الزّور فما على امرئ من وكف[9] في دينه ولا مأثم من ربّه أن يدفع ذلك عنه كما أنّه لو دفع بشهادته عن فرج حرام وسفك[10] دم حرام كان ذلك خيراً له (وكذلك مال المرء المسلم ـ كا).

---

۱. ان ـ يب. ۲. علىّ ـ يب. ۳. التدنيس ـ خ كا.
۴. يستكثر ـ يب. ۵. بشهود ـ يب. ٦. هل يصلح ـ يب.
۷. ذلك لي ـ يب. ۸. بشهادة ـ يب.
۹. الوكف في اصل اللّغة الميل والجور، ما عليك من ذلك وكف أي نقص وعيب.
۱۰. او سفك ـ يب.

باب ۱۵

حکم شهادت دروغ برای احیای حقّ و حفظ جان و آبروی مومن

۳۸۰ (۱) راوی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که حقّی بر مردی دارد و آن مرد حقّ را انکار می‌کند و سوگند می‌خورد که برای آن کس چیزی بر او نیست و صاحب حقّ هم بیّنه ندارد. آیا ما می‌توانیم با شهادت باطل [= دروغ] حقّ او را زنده کنیم اگر بیم از بین رفتن آن می‌رود؟ حضرت فرمود: به دلیل تدلیس این جایز نیست.»

۳۸۱ (۲) حکم ـ برادر ابو عقیله ـ گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من طرف نزاعی دارم که شاهدان به باطل را بر من زیاد می‌آورد و من دوست ندارم که با او مقابله به مثل کنم؛ به علاوه نمی‌دانم این کار برایم درست است یا نه؟ حکم گوید: امام صادق ﷺ به من فرمود: آیا از امیرالمؤمنین ﷺ به تو نرسیده است که ایشان پیوسته می‌فرمود: خودتان و اموال‌تان را با شهادت‌های باطل [= دروغ] اسیر نسازید؟ بر مرد عیب و نقص دین نیست و نه گناهی از پروردگارش از این که این اسارت را از خودش دور سازد؛ همان گونه که اگر با شهادت خود از ناموس و ریخته شدن خون حرام جلوگیری کند، این برای او بهتر است.»

۳۸۲ ۲۵۶۲۸ (۳) دعائم الإسلام ۲/ ۵۰۹: عن جعفر بن محمد ﷺ أنّه قال لا تأسروا أنفسكم وتذهبوا أموالكم بشهادة الزّور فما على امرئ من وكف في دينه ولا مأثم من ربّه أن يدفع ذلك عنه بما قدر عليه.

۳۸۳ ۲۵۶۲۹ (۴) بصائر الدّرجات ۵۳۴: حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم قال حدّثنا القاسم بن الرّبيع الورّاق عن محمد بن سنان عن صباح المدائنيّ عن المفضّل أنّه كتب الى أبي عبدالله ﷺ فجائه هذا الجواب من أبي عبدالله ﷺ أمّا بعد فانّي أوصيك ونفسي بتقوى الله (الى أن قال) وأمّا ما ذكرت أنّهم يستحلّون الشّهادات بعضهم لبعض على غيرهم فانّ ذلك ليس هو الّا قول الله ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٍ مِّنكُمۡ أَوۡ ءَاخَرَانِ مِنۡ غَيۡرِكُمۡ إِنۡ أَنتُمۡ ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَأَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةُ ٱلۡمَوۡتِ﴾.

إذا كان مسافراً وحضره الموت اثنان ذوا عدل من دينه فان لم يجدوا فآخران ممّن يقرأ القرآن من غير أهل ولايته ﴿تَحۡبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعۡدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ لَا نَشۡتَرِي بِهِۦ ثَمَنٗا وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ وَلَا نَكۡتُمُ شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡأٓثِمِينَ فَإِنۡ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسۡتَحَقَّآ إِثۡمٗا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَحَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَوۡلَيَٰنِ﴾ من أهل ولايته ﴿فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعۡتَدَيۡنَآ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِٱلشَّهَٰدَةِ عَلَىٰ وَجۡهِهَآ أَوۡ يَخَافُوٓاْ أَن تُرَدَّ أَيۡمَٰنُۢ بَعۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡمَعُواْ﴾.

وكان رسول الله ﷺ يقضى بشهادة رجل واحد مع يمين المدّعى ولا يبطل حقّ مسلم ولا يردّ شهادة مؤمن فاذا أخذ يمين المدّعى وشهادة الرّجل قضى له بحقّه وليس يعمل بهذا فاذا كان لرجل مسلم قِبَلَ آخر حقّ يجحده ولم يكن (له ـ خ) شاهد غير واحد فانّه[1] اذا رفعه الى بعض ولاة الجور[2] أبطلوا حقّه ولم يقضوا فيها بقضاء رسول الله ﷺ كان فى الحقّ ان لا يبطل[3] حقّ رجل مسلم فيستخرج الله على يديه حقّ رجل مسلم ويأجره الله ﷻ ويحيى عدلاً كان رسول الله ﷺ يعمل به[4].

وروى نحوه فى الوسائل عن بصائر الدّرجات لسعد بن عبدالله.

---

۱. فهو ـ خ. ۲. الى ولاية الجور ـ خ.
۳. كان الحق فى الجور ـ هكذا فى المصدر والظّاهر أنّه سهو.
۴. لا يخفى انّ ما فى البصائر مغلوط وكتبنا بعضه من نسخة الوسائل.

(۳) امام صادق ﷺ فرمود: «خودتان را اسیر نکنید و اموال‌تان را با شهادت باطل [= دروغ] از بین ۳۸۲
نبرید. بر مرد، عیب و نقصی در دینش و گناهی بر او محسوب نمی‌شود این که این را از خودش آن‌گونه که می‌تواند دفع کند.»

(۴) مفضّل، نامه‌ای برای امام صادق ﷺ نوشت. این پاسخ از امام برای او آمد: «من تو را و خویش ۳۸۳
را به تقوای الهی سفارش می‌کنم. (تا آن که گوید): و امّا آنچه ذکر کردی که اینان شهادت بعضی از خودشان را به نفع بعضی از خودشان بر ضرر دیگران حلال می‌دانند، این نیست، مگر فرمودهٔ خداوند: **ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیّت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسید.**

اگر مسافر باشد و مرگ به سراغش آید، دو نفر عادل از همدینش برگزینند اگر نیابد، پس دو نفر از کسانی که قرآن می‌خوانند ولی اهل ولایت او نیستند **آنها را بعد از نماز نگاه می‌دارید تا سوگند یاد کنند که: ما حاضر نیستیم حقّ را به چیزی بفروشیم؛ هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند** (و حقّ را کتمان کرده‌اند)، **دو نفر از کسانی که نسبت به میّت، اولی هستند به جای آن قرار می‌گیرند.** از اهل ولایت او **و به خدا سوگند یاد می‌کنند که گواهی ما، از گواهی آن دو، به حقّ نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم، که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود.**

این کار، نزدیک‌تر است به این که گواهی به‌حقّ دهند، (و از خدا بترسند)، یا (از مردم) بترسند که (دروغ‌شان فاش گردد) سوگندهایی جای سوگندهای آنها را بگیرد. از (مخالفت با) خدا بپرهیزید و گوش فرا دهید.

و رسول خدا ﷺ با شهادت یک مرد همراه با سوگند مدّعی حکم می‌داد و حقّ مسلمان را باطل و شهادت مؤمن را رد نمی‌کرد؛ بنابراین وقتی که سوگند مدّعی و شهادت مرد را داشت به حقّ او حکم می‌داد. ولی امروز به این عمل نمی‌شود؛ در نتیجه اگر یک مرد مسلمان حقّی نسبت به دیگری داشته باشد که او آن حق را انکار کند و مدّعی غیر از یک نفر شاهد نداشته باشد ـ اگر این را نزد بعضی از والیان جور ببرد ـ حقّ او را باطل می‌کنند و در آن، طبق حکم رسول خدا ﷺ حکم نمی‌کنند. حق این است که حقّ مرد مسلمان باطل نشود؛ در نتیجه خداوند به دست او حقّ مرد مسلمان را بیرون می‌آورد و خداوند ﷻ او را پاداش می‌دهد و عدلی را زنده می‌سازد که رسول خدا ﷺ بدان عمل می‌کرد.»

۳۸۴ ۴۵۶۳۰ (۵) **عوالي اللئالي** ۳۱٤/۱: وروى في كتاب التّكليف لابن أبي العزاقر رواه عن العالمؑ أنّه قال من شهد على مسلم[1] بما يثلمه او يثلم ماله أو مروّته سمّاه اللّه كذّاباً[2] وإن كان صادقاً ومن شهد لمؤمن ما يحيي به ماله أو يعينه على عدوّه أو يحفظ دمه سمّاه اللّه صادقاً وإن كان كاذباً.

۳۸۵ ۴۵۶۳۱ (۶) **فقه الرّضا**ؑ ۳۰۷: وأروى عن العالمؑ (وذكر نحوه) وزاد في آخره ومعنى ذلك أن يشهد له ويشهد[3] عليه فيما بينه وبين مخالف فأمّا بينه وبين موافق فليشهد له وعليه بالحقّ.

(۱۶)

باب عدم جواز إقامة الشّهادة على المعسر مع خوف ظلم الغريم له

۳۸۶ ۴۵۶۳۲ (۱)**كافي** ۳۸۸/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن خالد عن سعد بن سعد **تهذيب** ۲٦۱/٦: أحمد بن محمد بن خالد عن سعد بن سعد عن محمد بن القاسم بن الفضيل عن أبي الحسنؑ قال سألته قلت له رجل[4] من مواليك عليه دين لرجل مخالف يريد أن يعسره ويحبسه وقد علم (اللّه ﷻ ـ يب) أنّه ليس[5] عنده ولا يقدر عليه وليس لغريمه بيّنة هل يجوز له أن يحلف له ليدفعه[6] عن نفسه حتّى ييسّر اللّه ﷻ له وإن كان عليه الشّهود من مواليك قد عرفوا أنّه لا يقدر هل يجوز أن يشهدوا عليه قال لا يجوز أن يشهدوا عليه ولا ينوي ظلمه.

۳۸۷ ۴۵۶۳۳ (۲) **تهذيب** ۲٥۷/٦: محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن ذبيان بن حكيم الأودي عن موسى بن أكيل النّميريّ عن **فقيه** ۳۰/۳: داود بن الحصين قال سمعت أباعبداللّهؑ يقول أقيموا الشّهادة على الوالدين والولد ولا تقيموها على الأخ في الدّين الضّير قلت وما الضّير قال إذا تعدّى فيه صاحب الحقّ الّذي يدّعيه قِبَله خلاف ما أمر اللّه ﷻ (به ـ يب)

---

۱. مؤمن ـ خ ل. ۲. كاذباً ـ ك. ۳. أو يشهد ـ ك.
٤. عن الرّجل ـ يب. ٥. أنّها ليست ـ يب. ٦. يدفعه ـ يب.

۳۸۴ (۵) عالم [= امام کاظم ﷺ] فرمود: هر کس علیه مؤمنی شهادت دهد به گونه‌ای که او یا مالش را یا مروتش را بشکند، خداوند او را کذّاب می‌نامد گرچه راستگو باشد و هر کس که برای مؤمن شهادتی دهد که مالش را با آن شهادت زنده سازد یا او را بر دشمنش یاری رساند یا خونش را حفظ کند، خداوند او را راستگو می‌نامد گرچه دروغگو باشد.»

۳۸۵ (۶) و از عالم [= امام کاظم ﷺ] روایت می‌کنم. (مشابه روایت پیشین را ذکر کرده) و در پایان آن افزوده است: «معنای این روایت آن است که به نفع او یا علیه او در مورد نزاعی که بین او و بین مخالف [سنّی] است. ولی در نزاع بین او و بین موافق [شیعه] باید به نفع او و علیه او به‌حق شهادت دهد.»

باب ۱۶

عدم جواز شهادت علیه تنگدست در فرض بیم از ستم طلبکار بر او

۳۸۶ (۱) محمّد بن قاسم بن فضیل گوید: «از امام ابوالحسن ﷺ پرسیدم و به ایشان گفتم: مردی از موالیان شما بدهی به مردی مخالف [سنّی] دارد که او می‌خواهد آن را در فشار بگذارد و زندانی کند و خداوند ﷻ می‌داند که او ندارد و نمی‌تواند فراهم کند و طلبکار این مرد هم بیّنه ندارد. آیا جایز است او برای مخالف سوگند بخورد تا او را از خود دور سازد تا زمانی که خداوند ﷻ برایش فراهم سازد؟ و اگر شاهدانی از موالیان تو علیه او هستند که می‌دانند او نمی‌تواند، آیا جایز است که اینان علیه او شهادت دهند؟ حضرت فرمود: جایز نیست که علیه او شهادت دهند و البته او هم قصد ستم نداشته باشد.»

۳۸۷ (۲) داوود بن الحصین گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: شهادت را علیه پدر و مادر و فرزند ادا کنید ولی ادای شهادت بر برادر [دینی] در وام ضیّر نکنید. پرسیدم: ضیّر چیست؟ حضرت فرمود: اگر صاحب حقّی که ادّعای حقّ نسبت به این شخص دارد، دربارهٔ او برخلاف آنچه خداوند ﷻ و رسول او دستور داده‌اند، تعدّی کند.

و مشابه این، آن که برای کسی بر دیگری وام است ولی او ندارد و خداوند متعال دستور داده که در انتظار او بمانند تا بتواند. خداوند فرموده است: **او را تا هنگام توانایی مهلت دهید** و او از تو می‌خواهد که شهادت دهی با این که تو می‌دانی او در فشار نداری است؛ بنابراین بر تو حلال نیست که در حال سختی (نداری) شهادت دهی.»

ورسولهﷺ ومثل ذلك أن يكون لآخر[۱] على آخر دين وهو معسر وقد أمر[۲] اللّه تعالى بانتظاره[۳] حتّى ييسر قال ﴿فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ ويسألك أن تقيم الشّهادة وأنت تعرفه بالعسر فلا يحلّ لك أن تقيم الشّهادة فى حال العسر.

۳۸۸ ۲۵۶۲۴ (۳) **فقيه** ۴۲/۳: وروى عن علىّ بن سويد قال قلت لأبى الحسن الماضىؑ يشهدنى هؤلاء على إخوانى قال نعم أقم الشّهادة لهم وإن خفت على أخيك ضرراً. قال مصنّف هذا الكتابؒ هكذا وجدته فى نسختى ووجدت فى غير نسختى (وإن خفت على أخيك ضرراً فلا).

(۱۷)

باب ما لاتقبل فيه شهادة الصّبيان قبل البلوغ وما تقبل، ويؤخذ بأوّل كلامه ولايؤخذ بالثّانى منه واذا تحمّلوا الشّهادة قبل البلوغ وشهدوا بها بعده قبلت شهادتهم

۳۸۹ ۲۵۶۲۵ (۱) **الجعفريّات** ۱۴۳: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ بن أبيطالبؑ أنّه قال تقبل شهادة الغلام إذا احتلم وكان مرضيّاً.

۳۹۰ ۲۵۶۲۶ (۲) **كافى** ۳۸۹/۷: **تهذيب** ۲۵۱/۶: علىّ (بن ابراهيم ـ يب) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل قال قلت لأبى عبداللّهؑ تجوز شهادة الصّبيان قال نعم فى القتل يؤخذ بأوّل كلامه ولا يؤخذ بالثّانى منه.

۳۹۱ ۲۵۶۲۷ (۳) **كافى** ۳۸۹/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۵۲/۶: سهل بن زياد عن أحمد بن محمد ابن أبى نصر عن جميل قال سألت أبا عبداللّهؑ عن الصّبىّ هل تجوز شهادته فى القتل قال يؤخذ بأوّل كلامه ولا يؤخذ بالثّانى (منه ـ يب).

۳۹۲ ۲۵۶۲۸ (۴) **كافى** ۳۸۹/۷: **تهذيب** ۲۵۱/۶: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن محمد بن عيسى عن يونس عن محمد بن حمران قال سألت أبا عبداللّهؑ عن شهادة الصّبىّ قال فقال لا إلّا فى القتل يؤخذ بأوّل كلامه ولا يؤخذ بالثّانى (منه ـ يب).

---

۱. لرجل ـ فقيه. ۲. قال ـ فقيه. ۳. بانظاره ـ فقيه.

(۲) از علی بن سوید روایت شده است که گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: اینان [= اهل سنّت] مرا بر برادرانم [= شیعه] شاهد بگیرند؟ حضرت فرمود: آری، شهادت را برای‌شان ادا کن؛ گرچه بر برادرت بیم ضرر بدهی.» ۳۸۸

مصنّف این کتاب [شیخ صدوق ﷺ] گوید: «روایت را در نسخه‌ام این گونه یافته‌ام ولی در غیر نسخه‌ام یافته‌ام که: اگر بر برادرت بیم ضرر داری، پس ادای شهادت مکن.»

باب ۱۷

حکم شهادت بچه‌ها

(۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ فرمود: «شهادت پسر، زمانی که محتلم شده باشد و [رفتارش] پسندیده باشد، جایز است.» ۳۸۹

(۲) جمیل گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شهادت بچه‌ها جایز است؟ حضرت فرمود: آری، در قتل اولین سخن بچه اخذ می‌شود ولی دومین سخن او اخذ نمی‌گردد.» ۳۹۰

(۳) جمیل گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ بچه پرسیدم که: آیا شهادت او دربارهٔ قتل جایز است؟ حضرت فرمود: اولین سخن او اخذ می‌شود ولی دومین سخن او اخذ نمی‌گردد.» ۳۹۱

(۴) محمّد بن حمران گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شهادت بچّه پرسیدم. محمد بن حمران گوید: حضرت فرمود: نه (جایز نیست) مگر در قتل که سخن اوّل او اخذ می‌گردد ولی سخن دوّم او اخذ نمی‌شود.» ۳۹۲

۳۹۳ ۲۵۶۳۹ (۵) **کافی ۷/۳۸۸: تهذیب ۶/۲۵۱**: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي أيّوب الخزّاز قال سألت إسماعيل ابن جعفر متى تجوز شهادة الغلام فقال إذا بلغ عشر سنين قال قلت ويجوز[۱] أمره قال فقال إنّ رسول الله ﷺ دخل بعائشة وهي بنت عشر سنين وليس يدخل بالجارية حتّى تكون إمرأة فإذا كان للغلام عشر سنين جاز أمره وجازت شهادته.

۳۹۴ ۲۵۶۴۰ (۶) **الفقيه ۳/۲۷**: وروى عن طلحة بن زيد عن الصّادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ قال شهادة الصّبيان جائزة بينهم ما لم يتفرّقوا أو يرجعوا إلى أهليهم[۲].

۳۹۵ ۲۵۶۴۱ (۷) **دعائم الإسلام ۲/۴۰۸**: عن عليّ ﷺ (في حديث) وكان يقول شهادة الصّبيان جائزة فيما بينهم في الجراح مالم يفترقوا وينقلبوا الى أهاليهم أو يلقاهم أحد ممّن يلقّنهم القول.

۳۹۶ ۲۵۶۴۲ (۸) **کافی ۷/۳۸۹: تهذیب ۶/۲۵۱**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أحدهما ﷺ (قال ـ كا) في الصّبيّ يشهد على الشّهادة قال إن عقله حين[۳] يدرك أنّه حقّ جازت شهادته.

۳۹۷ ۲۵۶۴۳ (۹) **تهذیب ۶/۲۵۰**: محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن عيسى عن عبدالله بن المغيرة عن اسماعيل ابن أبي زياد عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ. **فقيه ۳/۲۸**: وروى اسماعيل بن مسلم عن الصّادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ أنّ شهادة الصّبيان إذا شهدوا وهم صغار جازت إذا كبروا مالم ينسوها وكذلك اليهود والنّصارى إذا أسلموا جازت شهادتهم والعبد إذا شهد بشهادة ثمّ أعتق جازت شهادته إذا لم يردّها الحاكم قبل أن يعتق وقال (عليّ ـ خ) ﷺ (و ـ خ) إن أعتق العبد لموضع[۴] الشّهادة لم تجز شهادته.

استبصار ۳/۱۸: بهذا الاسناد عن عليّ ﷺ انّ العبد إذا شهد ثمّ أعتق (وذكر مثله).

فقيه قال مصنّف هذا الكتاب ﵀ أمّا قوله ﷺ اذا لم يردّها الحاكم قبل ان يعتق فانّه يعنى به ان يردّها لفسق ظاهر أو حال يجرح عدالته لا لأنّه عبد لأنّ شهادة العبد جائزة وأوّل من ردّ شهادة المملوك عمر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. أيجوز ـ يب. ۲. أهلهم ـ ئل. ۳. حتّى ـ يب.
۴. للشهادة ـ صا.

۳۹۲ (۵) ابوایّوب خزّاز گوید: «از اسماعیل بن جعفر پرسیدم: چه زمانی شهادت پسر جایز است؟ او گفت: آن زمان که ده ساله شود. ابوایوب گوید: پرسیدم: آیا کار او نافذ است؟ او گفت: رسول خدا ﷺ با عایشه مباشرت کرد، در حالی که عایشه ده ساله بود و با دختر آمیزش نمی‌شود تا آن که زن شود؛ بنابراین اگر پسر ده سال داشته باشد، کار او و شهادت او جایز است.»

۳۹۴ (۶) امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود: «شهادت بچّه‌ها میان خودشان مادامی که از هم جدا نشده یا به خانوادهٔ خودشان برنگشته‌اند، جایز است.»

۳۹۵ (۷) از امیرالمؤمنین علی ؑ در حدیثی آمده است: «و پیوسته می‌فرمود: شهادت بچّه‌ها در میان خودشان در خصوص جراحت جایز است؛ مادامی که از یکدیگر جدا نشده و به خانواده‌های‌شان باز نگشته‌اند یا کسی از کسانی که حرفی به آنان تلقین می‌کند، آنان را ندیده باشد.»

۳۹۶ (۸) امام باقر یا امام صادق ؑ دربارهٔ بچّه که بر شهادتی شهادت می‌دهد، فرمود: «اگر هنگامی که بالغ می‌شود می‌فهمد که آن حقّ است، شهادتش جایز است.»

۳۹۷ (۹) اسماعیل بن مسلم از امام صادق ؑ از پدرشان از پدران‌شان از امیرالمؤمنین علی ؑ روایت کرده است که: «شهادت بچّه‌ها اگر در حال بچگی شاهد بوده‌اند، در بزرگی جایز است؛ مادامی که شهادت را فراموش نکرده باشد و همچنین یهودیان و مسیحیان زمانی که مسلمان شوند، شهادت‌شان جایز است و برده هم اگر شهادتی بدهد و سپس آزاد گردد، اگر حاکم پیش از آن که [برده] آزاد شود شهادت وی را رد نکند، شهادتش جایز است.

و امیرالمؤمنین ؑ افزود: و اگر برده برای شهادت آزاد شود، شهادت وی جایز نیست.»

در من لا یحضره الفقیه آمده است: «مصنّف این کتاب [شیخ صدوق ؒ] گوید: امّا فرمودهٔ امام ؑ که اگر حاکم پیش از آزاد شدنش شهادت برده را رد نکرده باشد، منظور از آن این است که به دلیل فسق آشکار یا حالتی که عدالت او را آسیب‌پذیر کند، نه به این دلیل که عبد (برده) است؛ چرا که شهادت عبد [= برده] جایز است و نخستین کسی که شهادت برده را جایز ندانست، عمر بود.»

شیخ طوسی ؒ گوید: «فرمودهٔ امام ؑ که: اگر برای شهادت آزاد شده است، شهادت برده جایز نیست، بر این مورد تطبیق می‌شود که اگر ارباب برده، او را آزاد کند تا به نفع ارباب شهادت دهد، شهادت او جایز نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قال الشيخ ﷺ قوله ان أعتق لموضع الشّهادة لم تجز شهادته محمول على انّه اذا أعتقه مولاه ليشهد له لم تجز شهادته.

۳۹۸ ۲۵۶۴۴ (۱۰) الجعفريّات ۱۴۳: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ علياً ﷺ قال فى شهادة الصّبيان إذا شهدوا[۱] وهم صغار جازت إذا كبروا ولم ينسوها.

۳۹۹ ۲۵۶۴۵ (۱۱) تهذيب ۲۵۲/۶: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن شهادة الصّبيّ والمملوك فقال على قدرها يوم أشهد تجوز فى الأمر الدّون ولا تجوز فى الأمر الكثير قال عبيد وسألته عن الّذى يشهد على الشيء وهو صغير قد رآه فى صغره ثمّ قام به بعد ما كبر قال فقال تجعل شهادته خيراً[۲] من شهادة هؤلاء.

۴۰۰ ۲۵۶۴۶ (۱۲) كافى ۳۸۹/۷: تهذيب ۲۵۱/۶: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبدالله ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ إنّ شهادة الصّبيان إذا أشهدوهم وهم صغار جازت إذا كبروا ما لم ينسوها.

ويأتى فى رواية السّكونىّ (۱) من باب (۱۴) حكم ما لو غرق طفل من ستّة غلمان من أبواب القتل والقصاص قوله فشهد ثلاثة منهم على اثنين انّهما غرّقاه وشهد اثنان على الثّلاثة انّهم غرّقوه فقضى علىّ ﷺ بالدّية أخماساً ثلاثة أخماس على الاثنين وخُمسَين على الثّلاثة.

(۱۸)

باب ما ورد فى قبول شهادة المملوك والمكاتب وعدمه

قال الله تعالى فى سورة البقرة (۲): ۲۸۲: ﴿وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ...﴾.

۴۰۱ ۲۵۶۴۷ (۱) كافى ۳۹۰/۷: تهذيب ۲۴۸/۶: استبصار ۱۶/۳: علىّ ابن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن القاسم بن عروة عن بريد (بن معاوية ـ كا) عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن المملوك تجوز شهادته قال نعم إنّ[۳] أوّل من ردّ شهادة المملوك لفلان.

---

۱. اشهدوا ـ خ ك. ۲. نحواً ـ ئل خ. ۳. وإنّ ـ يب.

۳۹۸ (۱۰) امیرالمؤمنین ؈ دربارهٔ شهادت بچه‌ها فرمود: «اگر در بچگی شاهد بوده‌اند [آنان را شاهد گرفته‌اند]، شهادت‌شان زمانی که بزرگ شوند و شهادت را فراموش نکرده باشند، جایز است.»

۳۹۹ (۱۱) عبیدبن زراره گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ شهادت بچّه و برده پرسیدم. حضرت فرمود: به اندازهٔ شهادت است در روزی که شاهد گرفته شده است. در چیز کم جایز است ولی در چیز زیاد جایز نیست.

عبید گوید: از امام صادق ؈ دربارهٔ کسی که او را در بچگی بر چیزی شاهد می‌گیرند و او آن چیز را در بچگی‌اش دیده است، پس از آن که بزرگ شد بدان شهادت می‌دهد، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت این فرد بهتر از شهادت اینهاست [=اهل سنّت].»

۴۰۰ (۱۲) امام صادق ؈ بیان داشت: «امیرالمؤمنین؈ فرمود: شهادت بچّه‌ها اگر در حالی که بچّه‌اند، آنها را شاهد گرفته‌اند، در زمانی که بزرگ شوند و مادامی که آن را فراموش نکنند، جایز است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب چهارده از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «سه نفر از آنان بر دو نفر شهادت دادند که این دو، آن پسر را غرق کرده‌اند و دو نفر بر سه نفر شهادت دادند که این سه نفر او را غرق کرده‌اند. امیرالمؤمنین؈ به دیهٔ پنج تا یک پنجم حکم داد. سه تا یک پنجم بر آن دو نفر و دو تا یک پنجم بر آن سه نفر.»

باب ۱۸
حکم شهادت بردگان[1]

---

۱. این باب به دلیل این که راجع به بردگان بود ترجمه نشد.

٤٠٢ ٢٥٦٤٨ (٢) **كافى ٣٨٩/٧**: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن خالد والحسين بن سعيد جميعاً **تهذيب ٢٤٨/٦**: **استبصار ١٥/٣**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن عروة عن عبدالحميد الطّائى عن محمد بن مسلم عن أبى عبدالله عليه السلام فى شهادة المملوك قال إذا كان عدلاً فهو جائز الشهادة إنّ أوّل من ردّ شهادة المملوك عمر بن الخطّاب وذلك أنّه تقدّم إليه مملوك فى شهادة فقال إن أقمت الشّهادة تخوّفت على نفسى وإن كتمتها أثمت بربّى فقال هات شهادتك أما إنّا لا نجيز شهادة مملوك بعدك.

٤٠٣ ٢٥٦٤٩ (٣) **كافى ٣٨٩/٧**: **تهذيب ٢٤٨/٦**: **استبصار ١٥/٣**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن أبى عبدالله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام لا بأس بشهادة المملوك إذا كان عدلاً.

٤٠٤ ٢٥٦٥٠ (٤) **تهذيب ٢٤٩/٦**: **استبصار ١٦/٣**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن العلاء **فقيه ٢٨/٣**: الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام[1] قال تجوز شهادة المملوك من أهل القبلة على أهل الكتاب. **تهذيب - استبصار** - وقال العبد المملوك لا تجوز شهادته.

٤٠٥ ٢٥٦٥١ (٥) **تهذيب ٢٤٩/٦**: **استبصار ١٦/٣**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام وحمّاد عن شعيب عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام وعثمان بن عيسى عن سماعة وابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ جميعاً عن أبى عبدالله عليه السلام فى المكاتب يعتق نصفه هل تجوز شهادته فى الطّلاق قال إذا كان معه رجل وامرأة وقال أبوبصير وإلّا فلا تجوز - والوجه فى الجمع بين هذه الأخبار أحد شيئين امّا ان نحملها[2] على ضرب من التّقيّة لأنّها موافقة لمذاهب مَن تقدّم على أمير المؤمنين عليه السلام على ما بيّنّاه[3] والوجه الآخر ان نحملها على أنّ شهادة المماليك لا تقبل لمواليهم وتقبل لمن عداهم لموضع التّهمة من[4] جرّهم الى مواليهم فأمّا ما تضمّن رواية الحلبىّ وسماعة وأبى بصير من أنّ شهادة المكاتب تقبل فى الطّلاق اذا شهد معه رجل وامرأة يؤكّد ما قدّمناه من جواز قبول

---

١. أحدهما عليهما السلام - يب - صا. ٢. نحمل هذه الأخبار الأخيرة - صا.
٣. على ما بيّن فى الأخبار الأوّلة - صا. ٤. و - صا.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شهادة المملوك لأنّ إدخال المرأة في الشّهادة على الطّلاق انّما هو لضربٍ من التقيّة لأنّا (قد ـ صا) نبيّن[1] فيما[2] بعد (إن شاء اللّه ـ يب) أنّ شهادة النّساء لا تقبل في الطّلاق (أصلاً ـ صا).

٤٠٦ ٢٥٦٥٢ (۶) دعائم الإسلام ۲/۵۱۰: عن جعفر بن محمدٍ عليه السلام أنّه سئل عن رجل هلك وترك أخاه فورث عنه جارية وغلامين فأعتق الغلامين فشهدا بعد العتق أنّ المتوفّيٰ كان ينزل على هذه الجارية وأنّها ولدت غلاماً مات بعده قال تجوز شهادتهما ان كانا عدلين للجارية ويردّانِ عبدين بحسب ما كانا.

٤٠٧ ٢٥٦٥٣ (۷) نوادر أحمد بن محمد ۱۵۹: أحمد بن محمد عن عبداللّه بن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام قال في المكاتب إذا شهد في الطّلاق وقد أعتق نصفه قال إن كان معه رجل وامرأة جازت شهادته.

٤٠٨ ٢٥٦٥٤ (۸) الجعفريّات ۱۴۵: أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمد حدّثني موسى قال حدّثنا أبي عن أبيه عن جدّه جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام قال في العبد إذا شهد بشهادة ثمّ أعتق جازت شهادته إذا كان لم يردّها الحاكم قبل ان يعتق وان كان العبد انّما أعتق لموضع الشّهادة لم تجز شهادته.

٤٠٩ ٢٥٦٥٥ (۹) تهذيب ۶/۲۷۹: يونس بن عبدالرّحمن عن ابن مسكان عن أبي بصير قال سألته عن شهادة المكاتب كيف تقول فيها قال فقال تجوز على قدر ما أعتق منه إن لم يكن اشترط عليه انّك ان عجزت رددناك فان كان اشترط عليه ذلك لم تجز شهادته حتّى يؤدّي أو يستيقن انّه قد عجز قال فقلت فكيف يكون بحساب ذلك قال إذا كان قد أدّى النّصف أو الثّلث فشهد لك بألفين على رجل أعطيت من حقّك ما أعتق النّصف من الألفين.

٤١٠ ٢٥٦٥۶ (۱۰) تهذيب ۶/۲۵۰: استبصار ۳/۱۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن (عثمان ـ يب) عن ابن أبي يعفور عن أبي عبداللّه عليه السلام قال سألته عن الرّجل المملوك المسلم تجوز شهادته لغير مواليه فقال تجوز في الدّين والشيء اليسير.

---

۱. بيّنّا ـ صا.   ۲. في كتابنا الكبير ـ صا.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۱۱ ۲۵۶۵۷ (۱۱) تهذیب ۲۵۰/۶: استبصار ۱۷/۳: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير (وفضالة جميعاً ـ يب) عن جميل قال سألت أبا عبداللهؑ عن المكاتب تجوز شهادته فقال فى القتل وحده. حمل الشيخؒ هذا الخبر فى الاستبصار على التقيّة أو على أنّ شهادتهم لا تقبل لمواليهم (وقالؒ) لأنّه اذا جاز قبول شهادته فى القتل جاز فى كلّ شىء.

۴۱۲ ۲۵۶۵۸ (۱۲) دعائم الإسلام ۵۱۰/۲: عن علىّ وأبى جعفر وأبى عبداللهؑ أنّهم قالوا شهادة العبد لغير مواليه جائزة اذا كان عدلاً قال اللّهﷻ ﴿وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ﴾ فالعبد من الرّجال.

۴۱۳ ۲۵۶۵۹ (۱۳) فقه الرّضاؑ ۲۶۱: تجوز شهاده العبد لغير صاحبه.

۴۱۴ ۲۵۶۶۰ (۱۴) استبصار ۱۶/۳: أبوجعفر محمد بن علىّ بن الحسين بن بابويه باسناده عن أحمد بن محمد عن تهذيب ۲۴۹/۶: فقيه ۲۶/۳: الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفرؑ قال تجوز شهادة العبد المسلم على الحرّ المسلم.

۴۱۵ ۲۵۶۶۱ (۱۵) تهذیب ۲۴۹/۶: استبصار ۱۶/۳: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد (بن محمد ـ صا) عن الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفرؑ قال لا تجوز شهادة العبد المسلم على الحرّ المسلم.

۴۱۶ ۲۵۶۶۲ (۱۶) تفسير الإمام ۶۵۶: قال أميرالمؤمنينؑ كنّا نحن مع رسول اللّهﷺ وهو يذاكرنا بقوله تعالى ﴿وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ﴾ قال أحراركم دون عبيدكم فانّ اللّه شغل العبيد بخدمة مواليهم عن تحمّل الشّهادات وعن أدائها.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۸) حكم المملوكين إذا ادّعيا أنّ مالكهما أعتقهما وأشهدهما أنّ حمل جاريته منه من أبواب الوصايا (ج ۲۴) ما يدلّ على ذلك وفى باب (۶) أنّ المكاتب إذا أدّىٰ شيئاً من مكاتبته أعتق بقدر ما أدّى من أبواب المكاتبة وباب (۲۱) حكم المكاتب فى الحدود ما يناسب الباب وفى رواية اسماعيل (۹) من باب (۱۷) مالا تقبل فيه شهادة الصّبيان قبل البلوغ من أبواب الشّهادة ج ۳۰ قولهؑ والعبد إذا شهد بشهادة ثمّ أعتق جازت شهادته اذا لم يردّها الحاكم قبل أن يعتق وقالؑ وان أعتق العبد لموضع الشّهادة لم تجز شهادته.

ويأتى فى رواية صفوان (۵) من باب (۲۳) عدم جواز شهادة الأجير لصاحبه قوله وكذلك العبد اذا أعتق جازت شهادته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۹)

باب ما تجوز فيه شهادة النّساء ومالاتجوز

قال اللّه تعالى فى سورة البقرة (۲): ۲۸۲: ﴿وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ...﴾.

۴۱۷ ۲۵۶۶۳ (۱) كافى ۳۹۰/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج استبصار ۲۶/۳: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج تهذيب ۲۶۶/۶: الحسين بن سعيد عن جميل بن درّاج و(محمد ـ كا) ابن حمران عن أبى عبداللّه عليه السلام قالا قلنا أتجوز شهادة النّساء فى الحدود فقال فى القتل وحده إنّ عليّاً عليه السلام كان يقول لا يبطل دم امرئ مسلم.

۴۱۸ ۲۵۶۶۴ (۲) تهذيب ۲۶۷/۶: استبصار ۲۷/۳: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال فقيه ۳۱/۳: قضى أميرالمؤمنين عليه السلام فى غلام شهدت عليه إمرأة أنّه دفع غلاماً فى بئر فقتله فأجاز شهادة المرأة (بحساب شهادة المرأة ـ يب صا).

۴۱۹ ۲۵۶۶۵ (۳) تهذيب ۲۶۷/۶: استبصار ۲۷/۳: محمد بن علىّ بن محبوب عن محمد بن حسّان عن (ابن ـ يب) أبى عمران عن عبداللّه بن الحكم قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن إمرأة شهدت على رجل انّه دفع صبيّاً فى بئر فمات قال على الرّجل ربع دية الصّبىّ بشهادة المرأة. فقيه ۳۲/۳: سأل عبداللّه بن الحكم أبا عبداللّه عليه السلام وذكر مثله.

۴۲۰ ۲۵۶۶۶ (۴) تهذيب ۲۶۷/۶: استبصار ۲۷/۳: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن ربعى عن أبى عبداللّه عليه السلام قال لا تجوز شهادة النّساء فى القتل. جوّز الشيخ رحمه الله ان يحمل على عدم قبول شهادتهنّ فى القَوَد أو يحمل على عدم القبول اذا لم يكن معهنّ رجال.

۴۲۱ ۲۵۶۶۷ (۵) تهذيب ۲۶۵/۶: استبصار ۲۴/۳: ابن أبى عمير عن حمّاد عن ربعىّ عن محمد بن مسلم عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا شهد ثلاثة رجال وامرأتان لم تجز فى الرّجم ولا تجوز شهادة النّساء فى القتل. قال الشيخ رحمه الله هذا الخبر محمول على انّه اذا لم يُعدّل الرّجال والنّساء أو لم يشهدوا بما يقتضيه شرط الشّهادة فى إيجاب الرّجم فأمّا مع تكامل شروطه فانّه يوجب الرّجم حسب ما قدّمناه.

باب ۱۹
حکم شهادت زنان

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید.[1]

۴۱۷ (۱) جمیل بن درّاج و محمّد بن حمران از امام صادق﵇ روایت کرده‌اند که: «گفتیم: آیا شهادت زنان در حدود الهی جایز است؟ حضرت فرمود: تنها در قتل. امیرالمؤمنین﵇ پیوسته می‌فرمود: خون مرد مسلمان هدر نمی‌رود.»

۴۱۸ (۲) امام باقر﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ پسری که زنی علیه او شهادت داد که او پسری را در چاهی انداخته و او را کشته است، حکم داد و شهادت زن را جایز دانست.»

۴۱۹ (۳) عبدالله بن الحکم گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ زنی که علیه مردی شهادت داد که او بچه‌ای را در چاه هل داده و بچه مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد یک چهارم دیهٔ بچّه با شهادت زن ثابت است.»

۴۲۰ (۴) امام صادق﵇ فرمود: «شهادت زنان دربارهٔ قتل جایز نیست.»

شیخ طوسی﵀ احتمال داده‌اند که: «این روایت بر این حمل شود که شهادت زنان دربارهٔ قصاص پذیرفته نیست یا بر آن صورت که همراه آنان، مردان نباشد.»

۴۲۱ (۵) امام صادق﵇ فرمود: «اگر سه مرد و دو زن دربارهٔ سنگسار شهادت دهند، جایز نیست و شهادت زنان دربارهٔ قتل جایز نیست.»

شیخ طوسی﵀ گوید: «این روایت بر این حمل می‌شود که مردان و زنان [شاهد] عدالت‌شان ثابت نگردد تا در اثبات سنگسار آن‌گونه که شرط شهادت است، شهادت دهند. ولی با کامل شدن شروط شهادت، شهادت زنان، سنگسار را ثابت می‌سازد ـ آن‌گونه که قبلا گفته‌ایم.»

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۲.

٤٢٢ ٢٥٦٦٨ (٦) **كافى** ٣٩١/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ٢٦٤/٦: **استبصار** ٢٣/٣: أحمد بن محمد عن علىّ بن الحكم عن علىّ ابن أبى حمزة عن أبى بصير قال سألته عن شهادة النّساء قال تجوز شهادة النّساء وحدهنّ على ما لا يستطيع الرّجال ينظرون إليه وتجوز شهادة النّساء فى النّكاح إذا كان معهنّ رجل ولا تجوز فى الطّلاق ولا فى الدّم غير أنّها تجوز شهادتها[1] فى حدّ الزّنى إذا كان ثلاثة رجال وامرأتان ولا تجوز شهادة رجلين وأربع نسوة.

٤٢٣ ٢٥٦٦٩ (٧) **كافى** ٣٩٢/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ٢٦٥/٦: **استبصار** ٢٤/٣: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابراهيم الخارقى[2] قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول تجوز شهادة النّساء فيما لا يستطيع الرّجال ان ينظروا اليه ويشهدوا عليه وتجوز شهادتهنّ فى النّكاح ولا تجوز فى الطّلاق ولا فى الدّم وتجوز فى حدّ الزّنا إذا كان[3] ثلاثة رجال وامرأتان ولا تجوز إذا كان رجلان أربع نسوة (ولا تجوز شهادتهنّ ـ كا) فى الرّجم.

٤٢٤ ٢٥٦٧٠ (٨) **كافى** ٣٩١/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد جميعاً عن ابن محبوب **تهذيب** ٢٦٤/٦: **استبصار** ٢٣/٣: أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن محمد بن الفضيل قال سألت أبا الحسن الرّضا عليه السلام قال قلت له تجوز شهادة النّساء فى نكاح أو طلاق أو فى رجم قال تجوز شهادة النّساء فيما لا يستطيع الرّجال أن ينظروا إليه وليس معهنّ رجل وتجوز شهادتهنّ فى النّكاح إذا كان معهنّ رجل وتجوز شهادتهنّ فى حدّ الزّنىٰ إذا كان ثلاثة رجال وامرأتان ولا تجوز شهادة رجلين وأربع نسوة فى الزّنىٰ والرّجم ولا تجوز شهادتهنّ فى الطّلاق ولا فى الدّم.

٤٢٥ ٢٥٦٧١ (٩) **فقيه** ٣١/٣: روى صفوان بن يحيى عن محمد بن فضيل عن أبى الحسن عليه السلام قال سألته عن شهادة النّساء هل تجوز فى نكاح أو طلاق أو رجم قال تجوز شهادة النّساء فيما لا يستطيع الرّجال النّظر اليه وتجوز فى النّكاح إذا كان معهنّ رجل ولا تجوز فى الطّلاق ولا فى الدّم وتجوز فى حدّ الزّنا إذا كان ثلاثة رجال وامرأتين ولا تجوز شهادة رجلين وأربع نسوة.

---

١. شهادتهنّ ـ يب ـ صا. ٢. الحارثي ـ كا ـ المخارفي ـ الخازفي ـ خ صا.
٣. كانوا ـ يب صا.

۴۲۲ (۶) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصوم ؑ] دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت زنان به تنهایی بر چیزهایی که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند، جایز است و شهادت زنان در نکاح، آن زمان که مرد همراه‌شان باشد، جایز است و شهادت زنان در طلاق و خون جایز نیست؛ جز این که شهادت زنان، در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست.»

۴۲۳ (۷) ابراهیم خارقی گفت: «از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند و بر آنها شاهد شوند، جایز است و شهادت زنان در ازدواج جایز است ولی در طلاق و خون جایز نیست و شهادت زنان در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند، جایز است.

و اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست و شهادت‌شان در خصوص سنگسار جایز نیست.»

۴۲۴ (۸) محمّد بن الفضیل گوید: «از امام رضا ؑ پرسیدم، او گوید: به امام گفتم: شهادت زنان در ازدواج یا طلاق یا سنگسار جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آن نگاه کنند و مردی هم با آنان نیست، جایز است و شهادت‌شان در ازدواج اگر مردی با زنان باشد، جایز است و شهادت‌شان در حدّ زنا جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن در زنا و سنگسار جایز نیست و شهادت زنان دربارهٔ طلاق و خون جایز نیست.»

۴۲۵ (۹) محمد بن الفضیل گوید: «از امام رضا ؑ دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم که: در ازدواج یا طلاق یا سنگسار جایز است؟

حضرت فرمود: شهادت زنان در اموری که مردان نمی‌توانند به آنها نگاه کنند، جایز است و در ازدواج اگر با زنان مردی باشد، جایز است و در طلاق و خون [= قتل] جایز نیست و در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند، جایز است. ولی شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست.»

۴۲۶ ۲۵۶۷۲ (۱۰) **نوادر أحمد بن محمد ۱۶۰**: أحمد بن محمد عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وتجوز شهادة النّساء فى كلّ ما لم يجز للرّجال النّظر إليه.

۴۲۷ ۲۵۶۷۳ (۱۱) **كافى ۳۹۱/۷**: (علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى معلّق) عن **تهذيب ۲۶۴/۶**: **استبصار ۲۳/۳**: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب ـ صا) عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لا تجوز شهادة النّساء في رؤية الهلال ولا تجوز فى الرّجم شهادة رجلين وأربع نسوة وتجوز في ذلك ثلاثة رجال وامرأتان وقال تجوز شهادة النّساء وحدهنّ بلا رجال فى كلّ ما لا يجوز للرّجال النّظر إليه وتجوز شهادة القابلة وحدها فى المنفوس[1].

۴۲۸ ۲۵۶۷۴ (۱۲) **فقه الرّضا عليه السلام ۲۶۲**: وتقبل شهادة النّساء فى النّكاح والدّين وفى كلّ ما لا يتهيّأ للرّجال أن ينظروا اليه ولا تقبل في الطّلاق ولا فى رؤية الهلال وتقبل فى الحدود إذا شهد امرأتان وثلاثة رجال ولا تقبل شهادتهنّ إذا كنّ أربع نسوة ورجلين.

۴۲۹ ۲۵۶۷۵ (۱۳) **وفيه ۲۹۸**: وتجوز شهادة امرأة فى ربع الوصيّة إذا لم يكن معها غيرها ويجوز شهادة المرأة وحدها في مولود يولد فيموت[2] من ساعته.

۴۳۰ ۲۵۶۷۶ (۱۴) **وفيه ۳۰۸**: أروى عن العالم عليه السلام أنّه تجوز شهادة النّساء فى الدّم والقسامة والتّدبير وروى أنّه تجوز شهادة امرأتين فى استهلال الصّبىّ ونروى أنّه تجوز شهادة القابلة وحدها.

۴۳۱ ۲۵۶۷۷ (۱۵) **كافى ۳۹۱/۷**: (علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى ـ معلّق) عن **تهذيب ۲۷۱/۶**: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب) عن عبدالرّحمن[3] بن بكير عن أبى عبدالله عليه السلام قال تجوز شهادة النّساء فى العُذرة وكلّ عيب لا يراه الرّجال[4].

۴۳۲ ۲۵۶۷۸ (۱۶) **كافى ۳۹۲/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۲۶۸/۶**: **استبصار ۲۹/۳**: سهل بن زياد عن ابن أبى نصر عن داود بن سرحان عن أبى عبدالله عليه السلام قال أجيز شهادة النّساء فى الغلام[5] صاح أم[6] لم يصح وفى كلّ شىء لا ينظر إليه الرّجال[7] تجوز شهادة النّساء فيه.

---

۱. أى في ربع ميراث المستهلّ (آت).
۲. ويموت ـ ك.
۳. عبدالله ـ كا.
۴. الرّجل ـ يب.
۵. الصّبىّ ـ يب ـ صا.
۶. أو ـ يب ـ صا.
۷. الرّجل ـ يب ـ صا.

۴۲۶ (۱۰) امام صادق ﷺ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: و شهادت زنان در هر چیزی که مردان حقّ نگاه کردن به آن را ندارند، جایز است.»

۴۲۷ (۱۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: شهادت زنان دربارهٔ رؤیت هلال، جایز نیست و دربارهٔ سنگسار، شهادت دو مرد و چهار زن جایز نیست ولی شهادت سه مرد و دو زن، جایز است.

حضرت افزود: شهادت زنان به تنهایی - بدون همراهی مردان - در هر چه برای مردان نگاه به آن جایز نیست، جایز است و شهادت ماما به تنهایی دربارهٔ زنی که وضع حمل کرده، جایز است.»

۴۲۸ (۱۲) شهادت زنان دربارهٔ ازدواج، دَین و دربارهٔ هر چیزی که برای مردان نگاه به آن فراهم نمی‌شود، جایز است. ولی دربارهٔ طلاق و رؤیت هلال، جایز نیست و در حدود اگر دو زن و سه مرد شهادت دهند، جایز است ولی شهادت زنان اگر چهار زن و دو مرد باشند، جایز نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۲۹ (۱۳) و شهادت یک زن در یک چهارم وصیّت اگر غیر زن با او همراه نباشد، جایز است و شهادت زن به تنهایی دربارهٔ فرزندی که به دنیا می‌آید و در دم می‌میرد، جایز است.

۴۳۰ (۱۴) از عالم ﷺ روایت می‌کنم که: «شهادت زنان در خون، قسامه و تدبیر جایز است و روایت شده شهادت دو زن در خصوص وضع حمل کودک جایز است و روایت می‌کنیم که شهادت ماما به تنهایی جایز است.»

۴۳۱ (۱۵) امام صادقﷺ فرمود: «شهادت زنان دربارهٔ بکارت و هر عیبی که مردان آن را نمی‌بینند، جایز است.»

۴۳۲ (۱۶) امام صادقﷺ فرمود: «شهادت زنان را دربارهٔ پسر [هنگام زاییدن] که صدا کرده یا نکرده است، جایز می‌دانم و دربارهٔ هر چیزی که مردان به آن نگاه نمی‌کنند، شهادت زنان در آن جایز است.»

۴۳۳ ۲۵۶۷۹ (۱۷) تهذیب ۲۶۹/۶ : استبصار ۲۹/۳ : محمد بن یعقوب عن کافی ۳۹۲/۷ : الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد عن الوشّاء عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمن ابن أبی عبدالله (عن أبی عبدالله علیه السلام ـ کا ـ صا) قال سألته عن المرأة یحضرها الموت ولیس عندها إلّا امرأة أتجوز شهادتها أم لا (تجوز ـ کا ـ صا) فقال تجوز شهادة النّساء فی المنفوس والعُذرة.

۴۳۴ ۲۵۶۸۰ (۱۸) تهذیب ۲۷۰/۶ : استبصار ۳۰/۳ : الحسین بن سعید عن حمّاد عن حریز عن محمد بن مسلم قال سألته تجوز شهادة النّساء وحدهنّ قال نعم فی العُذرة والنّفساء.

۴۳۵ ۲۵۶۸۱ (۱۹) تهذیب ۲۷۰/۶ : استبصار ۳۰/۳ : الحسین بن سعید عن القاسم عن أبان عن عبدالرّحمن قال سألت أبا عبدالله علیه السلام عن المرأة یحضرها الموت ولیس عندها إلّا امرأة تجوز شهادتها قال تجوز شهادة النّساء فی العذرة والمنفوس وقال تجوز شهادة النّساء فی الحدود مع الرّجل[1].

۴۳۶ ۲۵۶۸۲ (۲۰) تهذیب ۲۷۰/۶ : استبصار ۳۱/۳ : الحسین بن سعید عن فضالة عن أبان عن عبدالله بن سنان[2] قال سألته عن امرأة حضرها الموت ولیس عندها إلّا امرأة أتجوز شهادتها فقال لا تجوز شهادتها إلّا فی المنفوس والعذرة. قال الشیخ رحمه الله فالوجه فی هذاالخبر ما قدّمناه فی خبر أحمد بن هلال من أنّه لا تقبل شهادتها فی جمیع الوصیّة وإن جاز قبولها فی الرّبع منها علی ما بیّناه.

۴۳۷ ۲۵۶۸۳ (۲۱) تهذیب ۲۷۱/۶ : محمد بن علیّ بن محبوب عن العبیدیّ عن خراش عن فقیه ۳۲/۳ : زرارة عن أحدهما[3] علیه السلام فی أربعة شهدوا علی امرأة بالزّنا، فقالت أنا بکر فنظر الیها النّساء فوجدنها بکراً قال تقبل شهادة النّساء.

۴۳۸ ۲۵۶۸۴ (۲۲) تهذیب ۲۷۱/۶ : أحمد بن محمد عن البرقیّ عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن جعفر عن أبیه علیه السلام أنّ أمیرالمؤمنین علیه السلام قال فی امرأة ادّعت انّها حاضت ثلاث حیض فی شهر واحد فقال کلّفوا نسوة من بطانتها أنّ حیضها کان فیما مضی علی ما ادّعت فان شهدن صدّقت وإلّا فهی کاذبة. وتقدّم مثلها فی باب (۱۱) حدّ یأس المرأة من المحیض من أبواب الحیض.

---

۱. الرّجال ـ صا. ۲. بن سلیمان ـ صا. ۳. أحدهم علیهم السلام ـ یب.

۴۳۳ (۱۷) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ زنی که مرگ او فرا می‌رسد و کسی جز یک زن نزد او نیست، پرسیدم: آیا شهادت آن زن جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ زنی که وضع حمل کرده (در نفاس است) و دربارهٔ پردهٔ بکارت، جایز است.»

۴۳۴ (۱۸) محمّد بن مسلم گوید: «از او [امام معصوم ﷺ] پرسیدم که: شهادت زنان به تنهایی جایز است؟ حضرت فرمود: آری، دربارهٔ پردهٔ بکارت و دربارهٔ زنی که در نفاس است [تازه وضع حمل کرده].»

۴۳۵ (۱۹) عبدالرحمن گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ زنی که مرگش فرا می‌رسد و جز زنی نزد وی نیست، پرسیدم که: آیا شهادت آن زن جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ پردهٔ بکارت و زنی که نفاس است [تازه وضع حمل کرده] جایز است و حضرت افزود: شهادت زنان در حدود، همراه با مرد جایز است.»

۴۳۶ (۲۰) عبدالله بن سنان گوید: «از او [امام معصوم ﷺ] دربارهٔ زنی که مرگش رسیده است و جز زنی نزد وی نیست، پرسیدم که: آیا شهادت آن زن جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت زن جز دربارهٔ زنی که در نفاس است و جز دربارهٔ پردهٔ بکارت جایز نیست.»

شیخ طوسی ﷺ گوید: «توجیه این روایت همان است که ما قبلا دربارهٔ روایت احمدبن هلال آوردیم که شهادت زن در همهٔ وصیّت پذیرفته نمی‌شود، گرچه می‌توان دربارهٔ یک چهارم وصیّت، شهادت زن را پذیرفت آن‌گونه که قبلاً بیان داشتیم.»

۴۳۷ (۲۱) زراره از امام باقر یا امام صادق ﷺ دربارهٔ چهار نفر که علیه زنی به زنا شهادت داده‌اند و زن گوید که من باکره هستم، زنان او را دیدند و یافتند که باکره است، روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت زنان جایز است.»

۴۳۸ (۲۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ زنی که ادّعا کرده در یک ماه سه بار حیض شده است، فرمود: «زنانی از نزدیکان وی مکلّف می‌شوند که شهادت دهند که حیض این زن در گذشته همان‌گونه بوده که ادّعا کرده است؛ در نتیجه اگر اینها شهادت دادند، زن تصدیق می‌شود وگرنه او دروغگوست.»

۴۳۹ ۲۵۶۸۵ (۲۳) فقیه ۳۱/۳: سأل عبیدالله بن علیّ الحلبیّ أبا عبدالله ﷺ عن شهادة القابلة فی الولادة قال تجوز شهادة الواحدة وشهادة النّساء فی المنفوس والعذرة.

۴۴۰ ۲۵۶۸۶ (۲۴) المناقب ۴۰۴/۴: وقال المتوکّل لا بن السّکّیت إسأل ابن الرّضا ﷺ مسألة عوصاء بحضرتی (الی أن قال ﷺ) فأمّا شهادة امرأة وحدها الّتی جازت فهی القابلة الّتی جازت شهادتها مع الرّضا فان لم یکن رضی فلا أقلّ من امرأتین تقوم المرأتان بدل الرّجل للضّرورة لأنّ الرّجل لا یمکنه ان یقوم مقامهما (مقامها ـ خ) فان کانت وحدها قبل قولها مع یمینها.

تحف العقول ۴۷۹: عن أبی الحسن علیّ بن محمد ﷺ فی حدیث قال وأمّا شهادة المرأة وحدها وذکر نحوه. الإختصاص ۹۵: عن محمد بن عیسی بن عبید البغدادیّ عن موسی بن محمد بن علیّ بن موسی سألة ببغداد فی دارالفطن قال قال موسی کتب إلیّ یحیی بن أکثم یسألنی عن عشر مسائل أو تسعة فدخلت علی أخی فقلت له جعلت فداك إنّ ابن أکثم کتب إلیّ یسألنی عن مسائل أفتیه فیها فضحك (الی أن قال) ﷺ وأمّا شهادة المرأة التی جازت وحدها (وذکر نحوه).

۴۴۱ ۲۵۶۸۷ (۲۵) کافی ۳۹۲/۷: محمد بن یحیی عن تهذیب ۲۶۸/۶: استبصار ۲۹/۳: أحمد بن محمد عن (الحسن ـ یب ـ صا) بن محبوب عن عمر بن یزید قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل مات وترك امرأته وهی حامل فوضعت بعد موته غلاماً ثمّ مات الغلام بعد ما وقع الی الأرض فشهدت المرأة الّتی قبلتها أنّه استهلّ وصاح حین وقع الی الأرض ثمّ مات قال علی الإمام أن یجیز شهادتها فی ربع میراث الغلام.

۴۴۲ ۲۵۶۸۸ (۲۶) تهذیب ۲۷۰/۶: استبصار ۳۱/۳: الحسین بن سعید عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال قال القابلة تجوز شهادتها فی الولد علی قدر شهادة امرأة واحدة.

قال محمد بن الحسن فی الاستبصار هذا الخبر والخبر المتقدّم ینبغی أن یکون العمل علیه من انّ شهادة المرأة تقبل فی المولود بمقدار شهادتها وهو الرّبع من میراث المولود وتحمل الأخبار الّتی قدّمناها من أنّه تقبل شهادة المرأة فی المنفوس بالاطلاق علی هذا التّقیید لئلّا تتناقض الأخبار ولا تتناقض الأحکام.

(۲۳) عبیدالله بن علی‌الحلبی از امام صادق ﷺ دربارهٔ شهادت ماما دربارهٔ ولادت بچّه پرسید. ۴۳۹
حضرت فرمود: «شهادت یک زن و شهادتِ زنان دربارهٔ زنی که در حال نفاس است و دربارهٔ پردهٔ بکارت، جایز است.»

(۲۴) متوکّل به ابن سکیت گفت: «از پسر حضرت رضا ﷺ در حضورم سئوال مشکلی بپرس. (تا ۴۴۰
آن که امام ﷺ گوید): امّا شهادت آن زنی که به تنهایی جایز است، آن همان ماماست که شهادتش با رضایت و مقبولیت جایز است. ولی اگر مرضی و مقبول نبود، دیگر کمتر از دو زن نمی‌شود. این دو زن به دلیل ضرورت به جای یک مرد می‌نشیند؛ چون مرد نمی‌تواند که به جای آن دو زن بنشیند. ولی اگر زن تنها بود، گفتهٔ او با سوگندش پذیرفته می‌شود.»

(۲۵) عمربن یزید گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که مرده و زنش را حامله ۴۴۱
به جای گذاشته و آن زن پس از مرگ شوهر، پسری زاییده و سپس پسر بعد از آن که متولد شده، مرده است و آن زنی که مامای این زن بوده، شهادت داده که فرزند هنگامی که متولد شد، استهلال کرد و صدا کشید و سپس مرد. حضرت فرمود: بر امام است که شهادت ماما را در یک چهارم میراث پسر جایز داند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۶) سماعه گوید: «او [امام معصوم ﷺ] فرمود: ماما شهادتش دربارهٔ فرزند به اندازهٔ شهادت یک ۴۴۲
زن، جایز است.»

محمّد بن الحسن شیخ طوسی ﷺ در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که به این روایت و روایت پیشین عمل شود که می‌گوید: شهادت زن دربارهٔ فرزند به دنیا آمده به مقدار شهادت یک زن جایز است؛ یعنی همان یک چهارم ارث فرزند و روایاتی که قبلا آوردیم که به طور اطلاق می‌گفت: شهادت زن دربارهٔ زن که در نفاس است جایز است، بر همین تقیید حمل گردد تا روایات و احکام، متناقض نگردد.»

۴۴۳ ۲۵۶۸۹ (۲۷) تهذیب ۲۷۱/٦: أحمد بن محمد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال شهادة القابلة جائزة على أنّه استهلّ أو برز ميّتاً إذا سئل عنها فعدّلت.

۴۴۴ ۲۵۶۹۰ (۲۸) كافي ۱٥٦/٧: (محمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن ـ معلّق) ابن محبوب تهذيب ۲۷۱/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب عن ابن محبوب استبصار ۳۱/۳: محمّد بن عليّ بن محبوب باسناده عن (عبدالله ـ كا) بن سنان قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول تجوز شهادة القابلة في المولود إذا استهلّ وصاح في الميراث ويورث الرّبع من الميراث بقدر شهادة امرأة (واحدة ـ كا) قلت فان كانتا[1] امرأتين قال تجوز شهادتهما في النّصف من الميراث.

۴۴۵ ۲۵۶۹۱ (۲۹) الجعفريّات ۱٤٥: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً عليه السلام كان يجيز شهادة القابلة على استهلال الصّبيّ اذا كانت مرضيّة.

۴۴۶ ۲۵۶۹۲ (۳۰) تهذيب ۲۸٤/٦: أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن موسى استبصار ۳۰/۳: محمد بن أحمد بن يحيى عن الحسن بن موسى عن يزيد ابن اسحاق عن هارون بن حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال قال تجوز شهادة امرأتين في الإستهلال.

۴۴۷ ۲۵۶۹۳ (۳۱) تهذيب ۲٦۹/٦: استبصار ۳۰/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن العلاء عن أحدهما عليهما السلام قال لا تجوز شهادة النّساء في الهلال وسألته هل تجوز شهادتهنّ وحدهنّ قال نعم في العذرة والنّفساء.

۴۴۸ ۲۵۶۹۴ (۳۲) تهذيب ۲٦۹/٦: استبصار ۳۰/۳: فامّا مارواه سعد بن عبدالله عن محمد بن خالد وعليّ بن حديد عن عليّ بن النّعمان (عن داود بن الحصين ومحمد بن الحسين ابن أبي الخطّاب والهيثم ابن أبي مسروق النّهديّ عن عليّ بن النّعمان ـ يب) عن داود بن الحصين عن أبي عبدالله عليه السلام (في حديث طويل ـ يب) قال لا تجوز شهادة النّساء في الفطر إلّا شهادة رجلين عدلين ولا بأس في الصّوم بشهادة النّساء ولو امرأة واحدة. (قال الشيخ رحمه الله فالوجه في هذا الخبر أن يصوم الانسان بشهادة النساء استظهاراً واحتياطاً دون أن يكون ذلك واجباً).

---

۱. كانت ـ يب.

(۲۷) امام باقر ﷺ فرمود: «شهادت ماما بر این که فرزند صدا کرده یا مرده به دنیا آمده، جایز است؛ ۴۴۳
البته اگر دربارۀ ماما تحقیق شود و عدالت او ثابت گردد.»

(۲۸) عبداللّه بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: شهادت ماما دربارۀ مولود اگر ۴۴۴
گریه و صدا کند، دربارۀ ارث جایز است و مولود یک چهارم ارث را به اندازۀ شهادت یک زن می‌برد.

پرسیدم: اگر هر دو، زن باشند؟ حضرت فرمود: شهادت آن دو در نیمی از ارث، جایز است.»

(۲۹) امیرالمؤمنین ﷺ پیوسته شهادت ماما را بر استهلال بچه [=گریه و صدا کردن بچه به ۴۴۵
هنگام تولد] جایز می‌دانست ـ البته اگر ماما خوشنام بود.

(۳۰) ابوبصیر گوید: «امام باقر ﷺ فرمود: شهادت دو زن در استهلال [=گریه و صدا کردن بچّه به ۴۴۶
هنگام تولد] جایز است.»

(۳۱) علاء از امام باقر یا امام صادق ﷺ روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت زنان دربارۀ ۴۴۷
هلال ماه جایز نیست. علاء گوید: از حضرت پرسیدم: آیا شهادت زنان به تنهایی جایز است؟ حضرت
فرمود: آری، دربارۀ پردۀ بکارت و زنی که در حال نفاس است.»

(۳۲) داوود بن حصین از امام صادق ﷺ در یک حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت ۴۴۸
فرمود: «شهادت زنان در فطر [برای خوردن روزۀ رؤیت هلال] جایز نیست مگر شهادت دو مرد
عادل. ولی شهادت زنان برای روزه اشکالی ندارد گرچه یک زن باشد.»

شیخ طوسی ﷺ گوید: «توجیه این روایت آن است که انسان احتیاطاً با شهادت زنان روزه بگیرد؛
نه این که روزه واجب شود.»

۴۴۹ ۲۵۶۹۵ (۳۳) تهذیب ۲۶۹/۶: استبصار ۳۰/۳: الحسین بن سعید عن حمّاد بن عیسی عن حمّاد بن عثمان عن أبی عبدالله ﷺ قال لا تقبل شهادة النّساء فی رؤیة الهلال ولا (یقبل - یب) فی الهلال[1] إلّا رجلان عدلان.

۴۵۰ ۲۵۶۹۶ (۳۴) کافی ۳۹۰/۷: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر تهذیب ۲۶۹/۶: استبصار ۲۹/۳: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن حمّاد (بن عثمان - کا) عن الحلبیّ عن أبی عبدالله ﷺ أنّه سئل هل تقبل[2] شهادة النّساء فی النّکاح فقال تجوز إذا کان معهنّ رجل وکان علیّ ﷺ یقول لا أجیزها فی الطّلاق قلت تجوز شهادة النّساء مع الرّجل فی الدَّیْنِ قال نعم وسألته عن شهادة القابلة فی الولادة قال تجوز شهادة الواحدة وقال[3] تجوز[4] شهادة النّساء فی (الدّین و - کا) فی المنفوس والعُذرة وحدّثنی من سمعه یحدّث أنّ أباه أخبره انّ[5] رسول الله ﷺ أجاز شهادة النّساء فی الدّین مع یمین الطّالب یحلف بالله إنّ حقّه لحق.

۴۵۱ ۲۵۶۹۷ (۳۵) کافی ۳۹۱/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۲۶۵/۶: استبصار ۲۴/۳: سهل بن زیاد عن ابن أبی نجران عن مثنّی الحنّاط عن زرارة قال سألت أبا جعفر ﷺ عن شهادة النّساء تجوز فی النّکاح قال نعم ولا تجوز فی الطّلاق قال[6] وقال علیّ ﷺ تجوز شهادة النّساء فی الرّجم إذا کان[7] ثلاثة رجال وامرأتان وإذا کان أربع نسوة ورجلان[8] فلا تجوز فی الرّجم قلت تجوز شهادة النّساء مع الرّجال فی الدّم قال لا.

۴۵۲ ۲۵۶۹۸ (۳۶) تهذیب ۲۶۷/۶: استبصار ۲۷/۳: الحسین بن سعید عن محمد بن الفضیل عن (أبی الصّباح - یب) الکنانیّ عن أبی عبدالله ﷺ قال قال علیّ ﷺ شهادة النّساء تجوز فی النّکاح ولا تجوز فی الطّلاق وقال إذا شهد ثلاثة رجال وامرأتان جاز فی الرّجم وإذا کان رجلان وأربع نسوة لم تجز وقال تجوز شهادة النّساء فی الدّم مع الرّجال.

---

۱. الطّلاق - صا.
۲. سئل عن شهادة النّساء - یب.
۳. قال - یب - صا.
۴. وتجوز - یب صا.
۵. عن رسول الله ﷺ أنّه أجاز - یب صا.
۶. وقال قال - یب.
۷. کانوا - یب صا.
۸. ورجلین - یب.

۴۴۹ (۳۳) امام صادق ؏ فرمود: «شهادت زنان در رؤیت هلال ماه جایز نیست و دربارهٔ هلال ماه تنها با دو مرد عادل جایز است.»

۴۵۰ (۳۴) حلبی گوید: «از امام صادق ؏ سئوال شد: آیا شهادت زنان دربارهٔ ازدواج جایز است؟ حضرت فرمود: اگر همراه‌شان مردی باشد، جایز است.

و امیرالمؤمنین علی؏ پیوسته می‌فرمود: شهادت زنان را دربارهٔ طلاق جایز نمی‌دانم.

پرسیدم: شهادت زنان همراه با مرد در دیْن جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

و از امام؏ دربارهٔ شهادت ماما در خصوص ولادت پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت یک زن، جایز است و حضرت افزود: شهادت زنان دربارهٔ زنی که در حال نفاس است و پردهٔ بکارت، جایز است.

و برایم روایت کرد کسی که از امام صادق؏ شنیده بود که حضرت روایت کرد که پدرشان برای‌شان گفته است که: رسول خدا؏ شهادت زنان را دربارهٔ دیْن با سوگند طلبکار جایز دانست. طلبکار سوگند می‌خورد به خدا که حقّ او ثابت است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۵۱ (۳۵) زراره گوید: «از امام باقر ؏ دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم که: آیا شهادت زنان دربارهٔ ازدواج جایز است؟ حضرت فرمود: آری ولی شهادت زنان دربارهٔ طلاق جایز نیست.

حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علی؏ فرمود: شهادت زنان دربارهٔ سنگسار کردن اگر سه مرد و دو زن باشد، جایز است ولی اگر چهار زن و دو مرد باشند، جایز نیست.

پرسیدم: شهادت زنان به همراه مردان در خون جایز است؟ حضرت فرمود: نه.»

۴۵۲ (۳۶) امام صادق ؏ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی ؏ فرمود: شهادت زنان در ازدواج جایز است ولی در طلاق جایز نیست. حضرت فرمود: اگر سه مرد و دو زن در خصوص سنگسار شهادت دهند جایز است ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست و حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ خون (قتل) همراه با مردان جایز است.»

۴۵۳ ۲۵۶۹۹ (۳۷) **تهذیب ۲۶۶/۶: استبصار ۲۷/۳:** یونس بن عبدالرّحمن عن المفضّل بن صالح عن زید الشّحّام قال سألته عن شهادة النّساء قال فقال لا تجوز شهادة النّساء فی الرّجم الّا مع ثلاثة رجال وامرأتین فان کان رجلان وأربع نسوة فلا تجوز فی الرّجم قال فقلت أتجوز شهادة النّساء مع الرّجال فی الدّم فقال نعم.

۴۵۴ ۲۵۷۰۰ (۳۸) **دعائم الإسلام ۵۱۴/۲:** وعن علیّ وأبی جعفر وأبی عبداللهﷺ أنّهم قالوا یجوز فی النّکاح من الشهود ما یجوز فی الأموال من شهادة النّساء والعبید ولا تجوز شهادة النّساء فی الطّلاق ولا فی الحدود وتجوز فی الأموال وفیما لا یطّلع علیه إلّا النّساء من النّظر إلی النّساء والاستهلال والنّفاس[۱] والولادة والحیض وأشباه ذلک وتجوز فیه شهادة القابلة إذا کانت مرضیّة وشهادة النّساء فی القتل لطخ[۲] تکون معه القسامة.

۴۵۵ ۲۵۷۰۱ (۳۹) **تهذیب ۲۸۱/۶: استبصار ۲۶/۳:** سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد عن محمد بن خالد وعلیّ بن حدید عن علیّ بن النّعمان عن داود بن الحصین عن أبی عبداللهﷺ قال سألته عن شهادة النّساء فی النّکاح بلا رجل معهنّ إذا کانت المرأة منکرة فقال لا بأس به ثمّ قال لی ما یقول فی ذلک فقهاؤکم قلت یقولون لا تجوز إلّا شهادة رجلین عدلین فقال کذبوا لعنهم الله هوّنوا واستخفّوا بعزائم الله وفرائضه وشدّدوا وعظّموا ما هوّن الله انّ الله أمر فی الطّلاق بشهادة رجلین عدلین فأجازوا الطلاق بلا شاهد واحد والنّکاح لم یجئ عن الله فی تحریمه[۳] فسنّ رسول اللهﷺ فی ذلک الشّاهدین تأدیباً ونظراً لئلّا ینکر الولد والمیراث وقد ثبت[۴] عقدة النّکاح ویستحلّ الفرج ولا أن یشهد وکان أمیرالمؤمنینﷺ یجیز شهادة امرأتین فی النّکاح عند الإنکار ولا یجیز فی الطّلاق إلّا شاهدین[۵] عدلین قلت فأنّی ذکر الله تعالی (وقوله ـ یب) ﴿فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ﴾ فقال ذلک فی الدّین إذا لم یکن رجلان فرجل وامرأتان ورجل واحد ویمین المدّعی إذا لم تکن[۶] امرأتان قضی بذلک رسول اللهﷺ وأمیرالمؤمنینﷺ بعده عندکم.

---

۱. النّفساء ـ خ.
۲. اللّطخ الشیء الیسیر ـ اللّسان ج ۳.
۳. عزیمة ـ صا.
۴. تثبت ـ صا.
۵. بشاهدین ـ صا.
۶. یکن ـ صا.

۴۵۳ (۳۷) زید شحّام گوید: «از او [امام معصوم] دربارهٔ شهادت زنان پرسیدم. زید گوید: حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ سنگسار کردن جایز نیست مگر با سه مرد و دو زن. پس اگر دو مرد و چهار زن باشند، دربارهٔ سنگسار جایز نیست. زید گوید: پرسیدم: آیا شهادت زنان همراه با مردان در خون جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۴۵۴ (۳۸) امام علی و امام باقر و امام صادق فرمودند: «همان شاهدانی که در اموال جایزند، در ازدواج جایز هستند؛ از قبیل شهادت زنان و شهادت بردگان.

و شهادت زنان در طلاق و حدود جایز نیست ولی در اموال و در مواردی که جز زنان بر آن اطلاع ندارند، از قبیل نگاه به زنان، استهلال [به دنیا آمدن کودک همراه با گریه و صدا] و نفاس و زایمان و حیض و چیزهایی از این دست و دربارهٔ شهادت ماما جایز است؛ اگر ماما خوشنام باشد و شهادت زنان [به تنهایی] دربارهٔ قتل چیز کمی است که باید با آن قسامه باشد.»

۴۵۵ (۳۹) داوود بن حصین گوید: «از امام صادق دربارهٔ شهادت زنان در مورد ازدواج بدون این که مردی با آنان باشد ـ اگر زن ناشناخته باشد ـ پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد.

سپس امام به من فرمود: فقیهان شما در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند: جز شهادت دو مرد عادل جایز نیست. حضرت فرمود: دروغ می‌گویند. خداوند آنان را لعنت کند. آسان گرفته و عزائم و فرایض الهی را سبک شمرده و آنچه خداوند آسان گرفته است، سخت گرفته و بزرگ داشته‌اند. خداوند دربارهٔ طلاق دستور داده که با شهادت دو مرد عادل واقع شود ولی اینان طلاق را بدون حتّی یک شاهد جایز دانسته‌اند و در حرمت ازدواج از سوی خدا چیزی نیامده و رسول خدا در این باره دو شاهد را از روی ادب استحبابی و با توجه به این که فرزند وارث انکار نشود، سنّت نهاد و پیوند ازدواج ثابت شده و فرج زن بدون این که شاهدی در کار باشد، حلال می‌شود و پیوسته امیرالمؤمنین شهادت دو زن را در ازدواج اگر انکاری صورت می‌گرفت، جایز می‌دانست ولی در طلاق تنها دو شاهد عادل را جایز می‌دانست.

پرسیدم: پس در کجاست این فرمودهٔ خداوند که: پس یک مرد و دو زن؟ حضرت فرمود: آن دربارهٔ دیْن است. اگر دو مرد نباشد پس یک مرد و دو زن و نیز یک مرد و سوگند مدّعی اگر دو زن نبود. رسول خدا و امیرالمؤمنین علی پس از ایشان در نزد شما به این حکم داد.»

۴۵۶ ۲۵۷.۲ (۴۰) تهذيب ۲۸۰/۶ : استبصار ۲۵/۳ : أحمد بن محمد بن عيسى عن سعد بن اسماعيل عن أبيه اسماعيل بن عيسى قال سألت الرّضاﷺ هل تجوز شهادة النّساء في التزويج من غير أن يكون معهنّ رجل قال لا هذا لا يستقيم.

قال محمد بن الحسن هذا الخبر محمول على أحد الوجهين أحدهما أن يكون ورد مورد التقيّة لأنّا قد بيّنّا أنّه ليس من شرط صحّة التزويج الإشهاد أصلاً فكيف اذا حصل هناك شهادة النّساء والوجه الثّاني أن يكون محمولاً على ضربٍ من الكراهية وترك الأفضل لأنّ الأفضل إشهاد الرّجال على النكاح دون النّساء.

۴۵۷ ۲۵۷.۳ (۴۱) تهذيب ۲۸۱/۶ : محمد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمد استبصار ۲۵/۳ : أحمد بن محمد عن بنان بن محمد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّﷺ أنّه كان يقول شهادة النّساء لا تجوز في طلاق ولا نكاح ولا في حدود (اللّه - صا) إلّا في الدّيون وما لا يستطيع الرّجل[۱] النّظر إليه - قال الشيخﷺ في التهذيب يحتمل أن يكون خرج مخرج التقيّة.

۴۵۸ ۲۵۷.۴ (۴۲) علل الشّرائع ۵۰۸ : عيون الأخبار ۹۵/۲ : بالإسناد المتقدّم في باب (۱۶) كيفيّة الوضوء من أبوابه ج ۲ عن ابن سنان فيما كتب إليه الرّضاﷺ في العلل وعلّة ترك شهادة النّساء في الطّلاق والهلال لضعفهنّ عن الرّؤية ومحاباتهنّ[۲] (في - العيون) النّساء (في - العلل) الطّلاق فلذلك لا يجوز شهادتهنّ إلّا في موضع ضرورة مثل شهادة القابلة وما لا يجوز للرّجال أن ينظروا إليه كضرورة تجويز شهادة أهل الكتاب إذا لم يوجد غيرهم وفي كتاب اللّه تبارك وتعالى ﴿ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ مسلمين ﴿أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ كافرين ومثل شهادة الصّبيان على القتل إذا لم يوجد غيرهم.

۴۵۹ ۲۵۷.۵ (۴۳) الهداية ۴۵ : قال الصّادقﷺ ولا تقبل شهادة النّساء في الطّلاق ولا في رؤية الهلال.

۴۶۰ ۲۵۷.۶ (۴۴) كافي ۳۹۱/۷ : عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي أيّوب الخزّاز عن محمد بن مسلم قال قال لا تجوز شهادة النّساء في الهلال ولا في الطّلاق وقال سألته عن النّساء تجوز شهادتهنّ قال فقال في العُذرة والنّفساء.

---

۱. الرّجال - صا.
۲. حاباه: نصره واختصّه ومال اليه.

۴۵۶ (۴۰) اسماعیل بن عیسی گوید: «از امام رضا؈ پرسیدم: آیا شهادت زنان در ازدواج بدون این که با زنان مردی باشد، جایز است؟ حضرت فرمود: نه، این راست نمی‌آید.»

محمّد بن الحسن شیخ طوسی؄ گوید: «این روایت بر یکی از دو وجه حمل می‌گردد: یکی این که تقیّه رسیده باشد؛ چون ما بیان کردیم که اصلاً شاهد گرفتن از شرایط صحّت ازدواج نیست، تا چه رسد به این که در آن جا شهادت زنان باشد. توجیه دوم این که، بر نوعی کراهت و ترک افضل حمل گردد؛ چون افضل این است که مردان را و نه زنان را بر ازدواج شاهد گیرند.»

۴۵۷ (۴۱) امیرالمؤمنین؈ پیوسته می‌فرمود: «شهادت زنان در طلاق، ازدواج و حدود خدا جایز نیست مگر در دین‌ها و چیزهایی که مرد نمی‌تواند به آن نگاه کند.»

شیخ طوسی؄ در کتاب تهذیب گوید: «احتمال می‌رود که این روایت بر تقیه حمل گردد.»

۴۵۸ (۴۲) در مکتوبی که حضرت رضا؈ دربارهٔ علل احکام و شرایع برای ابن سنان مرقوم فرمود، آمده است: «و علّت ترک شهادت زنان در طلاق و هلال ماه، برای ضعف زنان از دیدن و طرفداری کردن آنان از زنان در طلاق است. روی این جهت، شهادت زنان جایز نیست جز در مورد ضرورت؛ مانند شهادت ماما و موردی که برای مردان نگاه به آن جایز نیست؛ مانند ضرورت تجویز اهل کتاب اگر غیر آنان یافت نشود و در کتاب خداوند تبارک و تعالی است: دو نفر عادل از شما مسلمانان یا دو نفر دیگر از غیر شما؛ یعنی کافران و مانند شهادت بچه‌ها بر قتل اگر غیر آنان یافت نشوند.»

۴۵۹ (۴۳) امام صادق؈ فرمود: «شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال ماه، جایز نیست.»

۴۶۰ (۴۴) محمّد بن مسلم گوید: «حضرت فرمود: شهادت زنان دربارهٔ هلال ماه و طلاق جایز نیست. و محمد بن مسلم گفت: از امام دربارهٔ زنان پرسیدم که: آیا شهادت‌شان جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ دربارهٔ پردهٔ بکارت و زن در حال نفاس.»

۴۶۱ ۲۵۷۰۷ (۴۵) **تهذيب ٦/ ٢٧١**: أحمد بن محمد عن **تهذيب ٦/ ٢٦٣**: **استبصار ٣/ ٢٢**: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه ٣/ ٣٢**: حمّاد (بن عثمان ـ يب ٢٦٣) عن الحلبيّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال انّ رسول الله صلى الله عليه وآله أجاز شهادة النّساء فى الدّين وليس معهنّ رجل.

۴۶۲ ۲۵۷۰۸ (۴۶) **تهذيب ٦/ ٢٧٢**: **استبصار ٣/ ٣١**: محمد بن عبدالحميد عن سيف بن عميرة عن منصور بن حازم قال حدّثني الثّقة عن أبى الحسن عليه السلام قال إذا شهد لطالب الحقّ امرأتان ويمينه فهو جائز.

۴۶۳ ۲۵۷۰۹ (۴۷) **فقيه ٣/ ٣٢**: وفى رواية أخرى ان كانت إمرأتين تجوز شهادتهما في نصف الميراث وان كنّ ثلاث نسوة جازت شهادتهنّ فى ثلاثة أرباع الميراث وان كنّ أربعاً جازت شهادتهنّ فى الميراث كلّه.

۴۶۴ ۲۵۷۱۰ (۴۸) **تهذيب ٦/ ٢٧٠**: **استبصار ٣/ ٣١**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن[1] محمد بن خالد عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة عن أبى عبدالله عليه السلام قال تجوز شهادة المرأة فى الشىء الّذى ليس بكثير و[2] الأمر الدّون ولا تجوز فى الكثير.

۴۶۵ ۲۵۷۱۱ (۴۹) **كافى ٧/ ٣٩٠**: **تهذيب ٦/ ٢٦٤**: **استبصار ٣/ ٢٣**: علىّ ابن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن شهادة النّساء فى الرّجم فقال إذا كان ثلاثة رجال وامرأتان، واذا كان رجلان وأربع نسوة لم تجز فى الرّجم.

۴۶۶ ۲۵۷۱۲ (۵۰) **تهذيب ٦/ ٢٦٥**: **استبصار ٣/ ٢٤**: ابوالقاسم[3] بن قولويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد ابن أبى عبدالله البرقىّ عن أبيه عن غياث بن ابراهيم عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علىّ عليه السلام قال لا تجوز شهادة النّساء في الحدود ولا (فى ـ يب) القوَد.

۴۶۷ ۲۵۷۱۳ (۵۱) **تهذيب ٦/ ٢٦٥**: **استبصار ٣/ ٢٤**: ابوالقاسم[4] بن قولويه عن عبيدالله بن الفضل[5] بن محمد بن هلال عن محمد بن محمد بن الأشعث الكندىّ قال حدّثنا موسى بن اسماعيل عن أبيه قال حدّثنى أبى عن أبيه عن جدّه (عن علىّ ـ يب) عليه السلام قال كان علىّ (بن أبى طالب ـ يب) عليه السلام يقول لا تجوز شهادة النّساء فى الحدود ولا قوَد. قال الشيخ رحمه الله فما تضمّن هذان

---

١. و ـ صا. ٢. فى ـ يب. ٣. جعفر بن محمد ـ صا.
٤. جعفر بن محمد ـ صا. ٥. عبدالله بن المفضّل ـ صا.

(۴۵) امام صادق‌ﷺ فرمود: «رسول خداﷺ شهادت زنان را در خصوص دیْن با این که مردی با آنان نباشد، جایز دانست.» ۴۶۱

(۴۶) منصور بن حازم گوید: «فردی ثقه [مورد اعتماد] از امام موسی بن جعفرﷺ برایم روایت کرد که حضرت فرمود: اگر دو زن به همراه سوگند طلبکار به نفع طلبکار شهادت دهند، آن جایز است.» ۴۶۲

(۴۷) در روایت دیگری است که: «اگر دو زن هستند، شهادت‌شان در نیمی از ارث جایز است و اگر سه زن باشند، شهادت‌شان در سه چهارم ارث جایز است و اگر چهار نفر بودند، شهادت‌شان در همهٔ ارث جایز است.» ۴۶۳

(۴۸) امام صادق ﷺ فرمود: «شهادت زن در چیزی که زیاد نیست و در کار کم، جایز است ولی در خصوص چیز زیاد جایز نیست.» ۴۶۴

(۴۹) حلبی گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ شهادت زنان در سنگسار پرسیدم. حضرت فرمود: اگر سه مرد و دو زن باشند ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، جایز نیست.» ۴۶۵

(۵۰) امیرالمؤمنین علیﷺ فرمود: «شهادت زنان در حدود و قصاص جایز نیست.» ۴۶۶

(۵۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبﷺ می‌گوید: «شهادت زنان در حدود و قصاص جایز نیست.» ۴۶۷

شیخ طوسیﷺ گوید: «آنچه این دو روایت در خود دارند، احتمال می‌رود که منظور از آن این است که شهادت‌شان در حدود ـ سوای سنگسار ـ جایز نیست.»

الخبران يحتمل أن يكون المراد بـه انّـه لا يـقبل شـهادتهنّ فـى الحـدود سـوى الرّجـم.
الجعفريّات ۱۱۸: باسناده عن علىّ عليه السلام مثله. **دعائم الإسلام ۴۰۸/۲**: عن علىّ عليه السلام مثله.

(۵۲) **دعائم الإسلام ۴۵۱/۲**: عن علىّ عليه السلام أنّه قال لا تجوز شهادة النّساء فى الحدود ولا ۴۶۸ ۲۵۷۱۲
شهادة السّماع ولا يجوز فى الزّنا أقلّ من أربعة كما قال الله عزّ وجلّ وإن شهد عليه ثلاثة ولم يأت الرّابع جلدوا حدّ القاذف وإن شهد عليه ثلاثة رجال وامرأتان وجب بهم الحدّ ولا يجب برجلين وأربع نسوة ويضربون[۱] حدّ القاذف.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۷) حكم شهادة المرأة فى الوصيّة من ابوابها ج ۲۴ ما يدلّ على ذلك فراجع. وفى رواية حسين بن خالد (۴) من باب (۴۵) أنّ من أوصىٰ لأمّ ولده أعتقت من الثلث قوله رجل مات وله أمّ ولد وقد جعل لها سيّدها شيئاً فى حياته ثمّ مات قال فكتب عليه السلام لها ما أثابها به سيّدها فى حياته معروف ذلك لها تقبل على ذلك شهادة الرجل والمرأة والخادم غير المتّهمين وفى رواية جابر (۱۲) من باب (۲۶) جملة ممّا يحرم على النّساء من أبواب جملة من أحكام الرّجال والنّساء الاجانب ج ۲۵ قوله عليه السلام ولا يجوز شهادة النّساء فى شىء فى الحدود ولا يجوز شهادتهنّ فى الطّلاق ولا فى رؤية الهلال وتجوز شهادتهنّ فيما لا يحلّ للرّجل النّظر اليه. ولاحظ باب (۸) انّه لا طلاق الّا على سنّة أو عدّة ولا طلاق الّا على طهر من غير جماع ببيّنةٍ من الرّجال دون النّساء من أبواب الطّلاق ج ۲۷ فانّ فيه ما يدلّ على ذلك. ويأتى فى الباب التّالى ما يدلّ على بعض المقصود فراجع. وفى رواية ابن أبى يعفور (۱۴) من باب (۲۴) ما يعتبر فى الشّاهد من العدالة من ابواب الشهادات قوله عليه السلام تقبل شهادة المرأة والنّسوة اذا كنّ مستورات من أهل البيوتات معروفات بالسّتر والعفاف الخ. وفى بعض أحاديث باب (۳۸) أنّ الحقوق الماليّة تثبت بشاهد ويمين صاحب الحقّ ما يدلّ على قبول شهادة النساء في الدّين. وفى رواية الحلبىّ (۱) من باب (۳۶) انّه إذا شهد على المحصَن ثلاثة رجال وامرأتان فعليه الرّجم من أبواب حدّ الزّنا ج ۳۰ قوله سئل عن رجل محصَن فجر بامرأة فشهد عليه ثلاثة رجال وامرأتان قال عليه السلام وجب عليه الرّجم وان شهد عليه رجلان وأربع نسوة فلا تجوز شهادتهم ولا يرجم ولكن يضرب حدّ الزّانى. وفى رواية السّكونىّ (۱)

---

۱. يجلدون ـ خ.

(۵۲) امیرالمؤمنین علی‌ علیه السلام فرمود: «شهادت زنان در حدود جایز نیست و نیز در شهادت شنیداری [یعنی مورد شهادت را به چشم ندیده بلکه با گوش شنیده است که فلان حادثه رخ داده است] و کمتر از چهار نفر در مورد زنا جایز نیست؛ همان گونه که خداوند ﷻ فرموده است و اگر سه نفر بر او شهادت دهند و چهارمی نیاید، آن سه نفر حدّ قذف می‌خورند و اگر سه مرد و دو زن بر او شهادت دهند، حدّ با آنان ثابت می‌شود ولی با دو مرد و چهار زن، حدّ ثابت نمی‌شود و حدّ قذف می‌خورند.» ۴۶۸

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفدهم از ابواب وصیّت، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب چهل و پنجم، این گفته که: «مردی مرده و کنیز امّ ولدی دارد و ارباب این کنیز در زمان حیاتش چیزی را برای کنیز قرار داده و سپس مرده است. راوی گوید: حضرت نوشت: برای کنیز همان است که اربابش در زمان حیاتش بدان داده است و آن برای کنیز شناخته شده است و بر آن شهادت مرد و زن و خادم که متهم نباشند جایز است.»

و در روایت دوازدهم از باب بیست و ششم از ابواب پاره‌ای از احکام مردان و زنان نامحرم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و شهادت زنان در هیچ چیز از حدّ جایز نیست و شهادت آنان در طلاق و رؤیت هلال ماه جایز نیست و شهادت زنان در آنچه برای مرد نگاه به آن حلال نیست، جایز است.»

و ملاحظه کنید باب هشتم از ابواب طلاق را؛ چراکه در آن چیزی است که بر این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی روایاتی که بر برخی از مقصود دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهاردهم از باب بیست و چهارم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «شهادت یک زن و چند زن اگر پوشیده باشند و اصالت داشته و معروف به پوشیدگی و عفاف باشند، جایز است...»

و در بعضی از روایات باب سی و هشتم، روایاتی است که بر قبول شهادت زنان در دین دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سی و ششم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «از امام معصوم علیه السلام دربارهٔ مرد محصنی که با زنی زنا کرده است، یا سه مرد و دو زن بر آن شهادت داده‌اند، سئوال شد. حضرت فرمود: سنگسار بر او واجب است اما اگر دو مرد و چهار زن بر او شهادت دهند، شهادت‌شان جایز نیست و سنگسار نمی‌گردد ولی حدّ زناکار به او زده می‌شود.»

من باب (۳۷) انّ المرأة اذا شهد عليها بالزّنا وشهدت لها النّساء بالبكارة قبلت شهادتهنّ قوله أتى أميرالمؤمنينعليه السلام بامرأة بكر زعموا أنّها زنت فأمر النّساء فنظرن اليها فقلن هى عذراء فقالعليه السلام ماكنت لأضرب من عليها خاتم من اللّهعزوجل وكان يجيزعليه السلام شهادة النّساء فى مثل هذا.
ولاحظ سائر أحاديث هذا الباب فانّ فيها ما يقرب ذلك ويدلّ على حكم الباب.

(۲۰)

باب جواز شهادة الرّجل لامرأته وبالعكس والولد لوالده وبالعكس والأخ لأخيه وحكم شهادة الولد على والده

۴۶۹ ۲۵۷۱۵ (۱) كافى ۳۹۳/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۴۷/۶: أحمد بن محمد (بن عيسى - كا) عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن عمّار بن مروان قال سألت أبا عبداللّهعليه السلام أو[1] قال سأله بعض أصحابنا عن الرّجل يشهد لامرأته قال إذاكان خيراً جازت شهادته لامرأته.

۴۷۰ ۲۵۷۱۶ (۲) كافى ۳۹۲/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۴۷/۶: أحمد بن محمد عن علىّ بن الحكم عن أبى المغرا[2] عن الحلبىّ عن أبى عبداللّهعليه السلام قال قال تجوز شهادة الرّجل لامرأته والمرأة لزوجها إذاكان معها غيرها.

۴۷۱ ۲۵۷۱۷ (۳) دعائم الإسلام ۵۰۹/۲: روّينا عن جعفر بن محمدعليه السلام أنّه سئل عن شهادة الوالد لولده والولد لوالده والإخوة والقرابات والزّوجين بعضهم لبعض فقال تجوز شهادة العدول منهم بعضهم لبعض روّينا ذلك عن علىّعليه السلام وليس عندنا فيه اختلاف.

۴۷۲ ۲۵۷۱۸ (۴) الجعفريّات ۱۴۳: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاًعليه السلام كان لا يجيز شهادة الزّوج لزوجته وكان يجيز شهادة الزوج على زوجته.

۴۷۳ ۲۵۷۱۹ (۵) فقه الرّضاعليه السلام ۲۶۰: واعلم أنّه لا يجوز شهادة شارب الخمر ولا اللّاعب بالشّطرنج والنّرد ولا مقامر ولا متّهم ولا تابع لمتبوع ولا أجير (مشهور - خ) لصاحبه ولا امرأة لزوجها ولا المشهور بالفسق والفجور ولا المرابى وتجوز شهادة الرّجل لامرأته وشهادة الولد لوالده وتجوز شهادة الوالد على ولده وتجوز شهادة الأعمى إذا أثبت وشهادة العبد لغير صاحبه.

---

۱. أنه قال سأله بعض أصحابنا - يب.

۲. أبى المغرا - يب.

و در روایت یکم از باب سی و هفتم، این گفته که: «زن باکره‌ای را که می‌گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنینعلیه السلام آوردند. حضرت دستور داد زنان او را بررسی کردند و گفتند: باکره است. حضرت فرمود: من کسی را که مهر خداوندعزّ و جلّ بر اوست، حدّ نمی‌زنم و حضرت در چنین موردی، شهادت زنان را جایز می‌دانست.» و دیگر روایات این باب را ملاحظه کنید؛ چرا که در آنها نزدیک به این مطلب است و بر حکم باب دلالت دارد.

باب ۲۰

حکم شهادت اعضای خانواده علیه یکدیگر

۴۶۹ (۱) عمّار بن مروان گوید: «از امام صادقعلیه السلام پرسیدم یا آن که گوید: بعضی از یاران‌مان دربارهٔ مردی که برای همسرش شهادت می‌دهد، از امام پرسید. حضرت فرمود: اگر مرد خوبی است، شهادتش برای همسرش جایز است.»

۴۷۰ (۲) امام صادقعلیه السلام فرمود: «شهادت مرد برای همسرش و همسر برای شوهرش ـ البته اگر همراه زن، کس دیگری هم باشد ـ جایز است.»

۴۷۱ (۳) از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ شهادت پدر برای فرزندش و فرزند برای پدرش و برادران و خویشان و زن و شوهر بعضی برای بعضی، سئوال شد. حضرت فرمود: «شهادت عادلان از آنان برخی برای برخی جایز است. این از امیرالمؤمنینعلیه السلام برای‌مان روایت شده است و ما در آن اختلافی نداریم.»

۴۷۲ (۴) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام پیوسته شهادت شوهر را برای همسرش جایز نمی‌دانست ولی شهادت شوهر علیه همسرش را جایز می‌دانست.

۴۷۳ (۵) بدان که شهادت شرابخوار، شطرنج‌باز، نردباز، قمارباز، متهم، تابع برای متبوعش، اجیر بر صاحبش، زن برای شوهرش، کسی که به فسق و فجور مشهود است و ربا دهنده، جایز نیست.

و شهادت مرد برای همسرش، شهادت فرزند برای پدرش، شهادت پدر علیه فرزندش، شهادت نابینا اگر درست متوجّه شود و شهادت برده برای غیر صاحبش جایز است.

۴۷۴ ۲۵۷۲۰ (۶) **تهذيب ۲۴۷/۶**: الحسين بن سعيد عن زرعة عن سماعة قال سألته عن شهادة الوالد لولده والولد لوالده والأخ لأخيه قال نعم وعن شهادة الرّجل لامرأته قال نعم والمرأة لزوجها قال لا إلّا أن يكون معها غيرها.

۴۷۵ ۲۵۷۲۱ (۷) **كافى ۳۹۳/۷**: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علىّ ابن الحكم عن أبى المغرا عن الحلبىّ قال قال أبوعبداللّهعليه السلام تجوز شهادة الولد لوالده والوالد لولده والأخ لأخيه.

۴۷۶ ۲۵۷۲۲ (۸) **كافى ۳۹۳/۷**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّهعليه السلام قال سألته عن شهادة الوالد لولده والولد لوالده والأخ لأخيه فقال تجوز.

تهذيب ۲۴۸/۶: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن زرعة عن سماعة عن أبى بصير قال سألت أبا عبداللّهعليه السلام عن شهادة الولد لوالده والوالد لولده (وذكر مثله).

۴۷۷ ۲۵۷۲۳ (۹) **كافى ۳۹۳/۷**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ۲۴۸/۶**: أحمد بن محمد عن **فقيه ۲۶/۳**: (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن هشام بن سالم عن عمّار بن مروان قال سألت أبا عبداللّهعليه السلام أو قال سأله بعض أصحابنا[1] عن الرّجل يشهد لأبيه (أو الأب يشهد لابنه ـ كا) أو الأخ لأخيه (أو الرّجل لامرأته ـ فقيه) قال لا بأس (بذلك ـ كا ـ فقيه) إذا كان خيراً جازت[2] شهادته لأبيه والأب لابنه والأخ لأخيه.

۴۷۸ ۲۵۷۲۴ (۱۰) **الجعفريّات ۱۴۲**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ الحسين بن علىّ بن أبى طالبعليه السلام شهد لأبيه علىّعليه السلام شهادة قد سرع شهادته[3] فقال علىّعليه السلام تالون[4] وقالون بالرّوميّة أى جيّد.

۴۷۹ ۲۵۷۲۵ (۱۱) **الهداية ۷۵**: وتقبل شهادة الأخ لأخيه وعليه وتقبل شهادة الولد لوالده ولا تقبل عليه.

۴۸۰ ۲۵۷۲۶ (۱۲) **الجعفريّات ۱۴۲**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ بن أبى طالبعليه السلام انّه كان لا يجيز شهادة الإبن على أبيه وكان يجيز شهادة الإبن لأبيه.

---

۱. أصحابه ـ فقيه. ۲. تقبل ـ فقيه. ۳. بشهادته ـ ك.
۴. قالون ـ ك.

۴۷۴ (۶) سماعه گوید: «از او [امام معصوم ﷺ] دربارهٔ شهادت پدر برای فرزندش، فرزند برای پدرش و برادر برای برادرش، پرسیدم. حضرت فرمود: آری و دربارهٔ شهادت مرد برای همسرش، حضرت فرمود: آری و شهادت زن برای شوهرش، حضرت فرمود: نه؛ مگر این که با زن، کس دیگری همراه باشد.»

۴۷۵ (۷) امام صادق ﷺ فرمود: «شهادت فرزند برای پدرش، پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش جایز است.»

۴۷۶ (۸) ابو بصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شهادت پدر برای فرزندش، فرزند برای پدرش و برادر برای برادرش پرسیدم و حضرت فرمود: جایز است.»

۴۷۷ (۹) عمار بن مروان گوید: «بعضی از یاران‌مان از حضرت دربارهٔ مردی که برای پدرش شهادت می‌دهد یا برادر برای برادرش یا مرد برای همسرش، پرسیدند. حضرت فرمود: اگر مرد خوبی باشد اشکالی ندارد و شهادتش برای پدرش، پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش، جایز است.»

۴۷۸ (۱۰) حسین بن علی بن ابیطالب ﷺ برای پدرش امیرالمؤمنین علی ﷺ شهادتی داد که برای شهادت شتاب کرد. امیرالمؤمنین علی ﷺ به زبان رومی فرمود: «تالون و قالون؛ یعنی خوب است.»

۴۷۹ (۱۱) و شهادت برادر برای برادرش و علیه برادرش و شهادت فرزند برای پدرش جایز است ولی علیه پدرش جایز نیست.

۴۸۰ (۱۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ پیوسته شهادت پسر را علیه پدرش جایز نمی‌دانست ولی شهادت پسر برای پدرش را جایز می‌دانست.

۴۸۱ ۲۵۷۲۷ (۱۳) تهذیب ۲۸۶/۶: محمد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم ابن هاشم عن الحسين بن يزيد النّوفليّ عن اسماعيل ابن أبي زياد السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام انّ شهادة الأخ لأخيه تجوز إذاكان مرضيّاً ومعه شاهد آخر.

۴۸۲ ۲۵۷۲۸ (۱۴) الجعفريّات ۱۴۳: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليهم السلام انّه قال شهادة الأخ لأخيه جايزة إذاكان مرضيّاً معه رجل آخر.

وتقدّم في باب (۱) انّ من دُعيَ الى تحمّل الشّهادة فعليه ان يتحمّلها ويؤدّيها من الآيات والأخبار ما يناسب الباب بالعموم والاطلاق من ابواب الشهادات. ولاحظ باب (۲) وجوب إقامة الشّهادة للعامّة وسائر الأبواب المربوطة بأداء الشّهادة.

(۲۱)
باب عدم قبول شهادة الشّريك لشريكه فيما هو شريك فيه وقبولها في غيره وحكم شهادة بعض الرفقة لبعض

۴۸۳ ۲۵۷۲۹ (۱) الجعفريّات ۱۴۳: عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام كان لا يجيز شهادة الشّريك لشريكه وكان يجيز شهادة الشّريك علي شريكه.

۴۸۴ ۲۵۷۳۰ (۲) دعائم الإسلام ۵۱۱/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال لا تجوز شهادة الشّريك لشريكه فيما هو بينهما وتجوز في غير ذلك ممّا ليس فيه شركة وفي المواريث والعتق والدّماء والطّلاق والنّكاح والجنايات وأشباه ذلك.

۴۸۵ ۲۵۷۳۱ (۳) المقنع ۱۳۳: فقه الرّضا عليه السلام ۲۶۱: لا تجوز شهادة الرّجل لشريكه إلّا فيما لا يعود نفعه عليه.

۴۸۶ ۲۵۷۳۲ (۴) الهداية ۷۵: ولا تقبل شهادة الشريك لشريكه فيما يعود نفعه عليه.

۴۸۷ ۲۵۷۳۳ (۵) تهذيب ۲۴۶/۶: استبصار ۱۵/۳: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عمّن أخبره عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن شريكين شهد أحدهما لصاحبه قال تجوز شهادته إلّا في شيء له فيه نصيب.

فقيه ۲۷/۳: وروى فضالة عن أبان قال سئل أبوعبدالله عليه السلام (وذكر مثله).

۴۸۱ (۱۳) امام جعفر صادقعلیه السلام از پدرشان امام باقرعلیه السلام روایت کردند که: «شهادت برادر برای برادرش اگر پسندیده باشد و همراه او شاهد دیگری باشد، جایز است.»

۴۸۲ (۱۴) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام فرمود: «شهادت برادر برای برادرش اگر پسندیده باشد و مرد دیگری همراه وی باشد، جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب شهادات، آیات و روایاتی که با عموم و اطلاق، مناسب این باب است.

و ملاحظه کنید باب دوّم و دیگر ابواب مربوط به ادای شهادت را.

باب ۲۱

حکم شهادت شریک علیه شریک و غیر او

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۸۳ (۱) پیوسته امیرالمؤمنینعلیه السلام شهادت شریک برای شریکش را جایز نمی‌دانست ولی شهادت شریک علیه شریک را جایز می‌دانست.

۴۸۴ (۲) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام فرمود: «شهادت شریک برای شریکش در خصوص چیزی که در آن شریک هستند، جایز نیست و در غیر آن یعنی چیزی که در آن شراکت ندارند و در ارث‌ها، آزادی برده، خون‌ها، طلاق، ازدواج، جنایت‌ها و چیزهایی از این دست، جایز است.»

۴۸۵ (۳) شهادت مرد برای شریکش جایز نیست مگر در خصوص چیزی که سودش به او باز نگردد.

۴۸۶ (۴) و شهادت شریک برای شریکش در خصوص چیزی که سودش به او باز می‌گردد، جایز نیست.

۴۸۷ (۵) راوی گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ دو شریک که یکی برای رفیقش شهادت داده، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت او جایز است مگر دربارهٔ چیزی که برای او در آن بهره‌ای باشد.»

۴۸۸ ۲۵۷۳۴ (۶) دعائم الإسلام ۵۰۹/۲: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال من شهد شهادة له فيها[1] حظّ لم تجز شهادته له ولا لغيره ممّن شهد له معه.

۴۸۹ ۲۵۷۳۵ (۷) كافى ۳۹۴/۷: أبوعليّ الأشعريّ عن أحمد بن محمد بن عيسى وحميد بن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة جميعاً عن أحمد بن الحسن الميثميّ عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمن ابن أبى عبدالله قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن ثلاثة شركاء شهد اثنان على واحد قال لا تجوز شهادتهما.

۴۹۰ ۲۵۷۳۶ (۸) تهذيب ۲۴۶/۶: استبصار ۱۵/۳: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن عبدالرّحمن قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن ثلاثة شركاء ادّعى واحد وشهد الإثنان قال تجوز. قال الشيخ رحمه الله فى استبصار فالوجه فى هذا الخبر أن نحمله على أنّهما شهدا على شيء ليس لهما فيه شركة.

۴۹۱ ۲۵۷۳۷ (۹) كتاب الإستغاثة ۱۶: قال أمير المؤمنين عليه السلام (لأبي بكر) أفتحكم فينا بغير ما تحكم به في غيرنا[2] قال فكيف ذلك قال انّ الّذين يزعمون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال ما تركناه فهو صدقة وأنت ممّن له في هذه الصّدقة اذا صحّت نصيب وأنت فلا تجيز شهادة الشّريك لشريكه فيما يشاركه فيه وتركة الرّسول صلى الله عليه وآله بحكم الإسلام فى أيدينا الى أن تقوم البيّنة العادلة بأنّها لغيرنا فعلى من إدّعى ذلك علينا إقامة البيّنة ممّن لا نصيب له فيما يشهد به علينا وعلينا اليمين فيما ننكره فقد خالفت حكم الله تعالى وحكم رسوله صلى الله عليه وآله إذ قبلت شهادة الشّريك فى الصّدقة وطالبتنا بإقامة البيّنة على ما ننكره ممّا ادّعوه علينا فهل هذا إلّا ظلم وتحامل.

۴۹۲ ۲۵۷۳۸ (۱۰) كافى ۳۹۴/۷: تهذيب ۲۴۶/۶: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن فقيه ۲۵/۳: عليّ بن أسباط عن محمد بن الصّلت قال سألت أبا الحسن الرّضا عليه السلام عن رفقة كانوا فى طريق[3] فقطع عليهم الطّريق فأخذوا[4] اللّصوص فشهد بعضهم لبعض قال لا تقبل شهادتهم إلّا باقرار[5] من اللّصوص أو شهادة (من ـ كا ـ صا) غيرهم عليهم.

ويأتى فى رواية سماعة (۳۰) من باب (۲۴) ما يعتبر فى الشّاهد من العدالة قوله سألته

---

۱. فيما له ـ ك. ۲. المسلمين ـ ك. ۳. الطّريق ـ يب.
۴. فأخذ ـ فقيه. ۵. بالاقرار ـ فقيه.

۴۸۸ (۶) امام صادقﷺ فرمود: «هر کس شهادتی دهد که در آن بهره‌ای داشته باشد، شهادتش برای آن شخص جایز نیست و نیز برای دیگرانی که برای آنها در کنار آن شخص شهادت داده است.»

۴۸۹ (۷) عبدالرحمن بن ابی عبداللّه گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ سه شریک که دو نفر علیه یکی شهادت داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت آن دو جایز نیست.»

۴۹۰ (۸) عبدالرحمن گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ سه نفر شریک که یکی ادّعایی کرده و دو نفر شهادت داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: جایز نیست.»

شیخ طوسیرحمه الله در کتاب استبصار گوید: «در توجیه این روایت چنین می‌توانیم حمل کنیم که این دو نفر بر چیزی شهادت داده‌اند که در آن شرکتی ندارند.»

۴۹۱ (۹) امیرالمؤمنینﷺ به ابوبکر فرمود: «آیا تو دربارهٔ ما برخلاف حکمی که دربارهٔ دیگران داری، حکم می‌کنی؟ ابوبکر گفت: چطور؟ حضرت فرمود: کسانی که می‌گویند: رسول خداﷺ فرموده است: هر چه ما پس از مرگ به جا بگذاریم، صدقه است! و تو از کسانی هستی که در این صدقه اگر درست باشد، بهره‌ای داری و تو شهادت شریک برای شریکش را در آنچه در آن شرکت دارد، جایز نمی‌دانی و ترکهٔ رسولﷺ به حکم اسلام در اختیار ماست تا بیّنهٔ عادل شهادت دهد که این ترکه برای غیر ماست. پس هر کس که علیه ما ادّعایی می‌کند، باید از کسانی که بهره‌ای در آنچه به آن علیه ما شهادت می‌دهد نداشته باشد، اقامهٔ بیّنه کند و بر ماست سوگند در آنچه انکار آن را داریم؛ بنابراین تو با حکم خدا و حکم رسولش مخالفت کردی؛ چون شهادت شریک را در صدقه جایز دانستی و از ما بر ادّعایی که علیه ما کرده‌اند، بیّنه می‌خواهی و آیا این جز ستم و جور است؟»

۴۹۲ (۱۰) محمّد بن صلت گوید: «از امام رضاﷺ دربارهٔ قافله‌ای که در راه بودند و دزد به آن‌ها زد و دزدان را گرفتند و افراد قافله برای یکدیگر شهادت دادند، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت اهل قافله جایز نیست مگر همراه با اقرار دزدان یا شهادت غیر اهل قافله علیه دزدان.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سی‌ام از باب بیست و چهارم، این گفته که: «از امام دربارهٔ کسانی که از شاهد بودن ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: و دشمن و شریک کسی که در شهادتش تردید دارد.»

و در روایت سی و یک، این گفته که: «شهادت اجیر یا شریک، جایز نیست.»

عمّن يردّ من الشّهود فقال عليه السلام المريب والخصم والشّريك. وفي مرسلة فقيه (۳۱) قوله لا تجوز شهادة أجير أو شريك.

(۲۲)

باب جواز شهادة الوصيّ للميّت والوارث وعليهما الّا فيما هو وصيّ فيه

۴۹۳ ۲۵۷۲۹ (۱) كافي ۳۹٤/۷: محمد بن يحيى قال فقيه ٤٣/٣: كتب محمد بن الحسن (الصّفّار ـ فقيه) رضي الله عنه الى أبى محمد عليه السلام تهذيب ٢٤٧/٦: محمد بن الحسن الصّفّار قال كتبت الى أبى محمد عليه السلام هل تقبل شهادة الوصيّ لِلميّت بدين له على رجل مع شاهد آخر عدل! فوقّع عليه السلام إذا شهد معه آخر عدل فعلى المدّعي يمين وكتب[1] أيجوز للوصيّ أن يشهد لوارث الميّت صغير[2] أو كبير[3] بحقّ له على الميّت أو على غيره وهو القابض لِلوارث الصّغير وليس لِلكبير بقابض فوقّع عليه السلام نعم (و ـ فقيه) ينبغي لِلوصيّ أن يشهد بالحقّ ولا يكتم الشّهادة[4] وكتب[5] أوَ تقبل شهادة الوصيّ على الميّت (بدين ـ فقيه) مع شاهد آخر عدل فوقّع عليه السلام نعم من بعد يمين.

وتقدّم في باب (۱) انّ من دُعيَ الى تحمّل الشّهادة فعليه أن يتحمّلها ويؤدّيها من ابواب الشهادات ما يدلّ على ذلك بالعموم والاطلاق من الآيات والأخبار.

(۲۳)

باب عدم جواز شهادة الأجير لصاحبه حال كونه أجيراً له وجواز شهادة الضّيف

۴۹۴ ۲۵۷۳۰ (۱) كافي ۳۹٤/۷: تهذيب ٢٤٦/٦: استبصار ۲۱/۳: محمد بن يحيى عن محمد بن موسى عن أحمد بن الحسن بن عليّ (بن فضّال ـ صا) عن أبيه عن عليّ بن عقبة

---

۱. كتبت ـ يب ـ وكتب اليه ـ فقيه. ۲. صغيراً ـ فقيه. ۳. كبيراً ـ فقيه.
٤. شهادته ـ فقيه. ٥. كتبت ـ يب ـ وكتب اليه ـ فقيه.

باب ۲۲

جواز شهادت وصی برای میّت
و وارث و علیه آن دو، مگر در مورد وصیّت

(۱) محمّد بن الحسن الصفّار گوید: «به امام حسن عسکری؛ نامه نوشتم که: آیا شهادت وصی ۴۹۳
برای میّت به همراه شاهد عادل دیگر مبنی بر این که میّت طلبی از مردی دارد، جایز است؟ حضرت نگاشت: اگر عادل دیگری همراه وصی شهادت دهد، مدّعی باید سوگند بخورد.

محمدبن حسن صفّار نیز نوشت: آیا برای وصی جایز است که برای وارث میّت ـ کوچک یا بزرگ ـ به‌حقّ برای او برگردن میّت یا بر گردن دیگری شهادت دهد؟ در حالی که این وصی از طرف وارث کوچک قبض می‌کند ولی از طرف بزرگ قبض نمی‌کند. حضرت نگاشت: آری؛ شایسته است برای وصی که به‌حقّ شهادت دهد و شهادت را کتمان نکند و باز نوشت: آیا شهادت وصی علیه میّت همراه با شاهد عادل دیگر جایز است؟ حضرت نگاشت: آری، پس از سوگند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب شهادات، آیات و روایاتی که با عموم یا اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۲۳

عدم جواز شهادت اجیر برای اجیر کننده

(۱) امام صادق؛ فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین؛ شهادت اجیر را جایز نمی‌دانست.» ۴۹۴

شیخ طوسی؛ گوید: «شایسته است که این روایت تخصیص و تقیید بخورد به زمانی که اجیر است، برای کسی که اجیر است ولی برای دیگری یا برای او پس از جدایی از او در صورت شهادت، هیچ اشکالی ندارد.»

عن موسى بن أكيل النّميرى عن العلاء بن سيّابة عن أبى عبداللّهﷺ قال كان أميرالمؤمنينﷺ لا يجيز شهادة الأجير. قال الشيخ؅ ينبغى أن يخصّ ويقيّد بحال كونه أجيراً لمن هو أجير له فامّا لغيره أو له بعد مفارقته له فانّه لا بأس بها على كلّ حال.

٤٩٥ ٢٥٧٤١ (٢) دعائم الإسلام ٥١١/٢: عن جعفر بن محمد؅ أنّه سئل عن شهادة الأجير والتّابع فقال هذا ظنين لا تجوز شهادته.

٤٩٦ ٢٥٧٤٢ (٣) فقه الرّضاﷺ ٢٦٠: واعلم أنّه لا تجوز شهادة أجير لصاحبه.

٤٩٧ ٢٥٧٤٣ (٤) تهذيب ٢٥٨/٦: استبصار ٢١/٣: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمد ابن أبى نصر عن فقيه ٢٧/٣: سماعة عن أبى بصير عن أبى عبداللّهﷺ قال لا بأس بشهادة الضّيف إذا كان عفيفاً صائناً قال وتكره شهادة الأجير لصاحبه ولا بأس بشهادته لغيره ولا بأس بها له بعد[١] مفارقته.

٤٩٨ ٢٥٧٤٤ (٥) تهذيب ٢٥٧/٦: استبصار ٢١/٣: محمد بن علىّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن صفوان عن أبى الحسنﷺ قال سألته عن رجل أشهد أجيره على شهادة ثمّ فارقه أتجوز شهادته له بعد أن يفارقه قال نعم وكذلك العبد إذا أعتق جازت شهادته.

وتقدّم فى باب (١) أنّ من دُعِيَ الى تحمّل الشّهادة فعليه أن يتحمّلها ويؤدّيها من الآيات والأخبار ما يدلّ على الجواز بالعموم والاطلاق.

ويأتى فى رواية سماعة (٣٠) من باب (٢٤) ما يعتبر فى الشّاهد من العدالة قولهﷺ والأجير والعبد والتّابع والمتّهم كلّ هؤلاء تردّ شهاداتهم. وفى مرسلة فقيه (٣١) قولهﷺ لا تجوز شهادة أجير. وفى رواية صفوان (١٢) من باب (٣٠) جواز شهادة المسلمين على جميع أهل الملل قوله رجل أشهد أجيره على شهادة ثمّ فارقه أتجوز شهادته بعد أن يفارقه قال نعم.

---

١. عند ـ خ ـ فقيه.

(۲) از امام صادقعليه السلام دربارهٔ شهادت اجیر و تابع [= کسی که از خود اختیاری ندارد] سئوال شد. حضرت فرمود: «این شخص مورد اتهام است و شهادتش جایز نیست.» ۴۹۵

(۳) و بدان که، شهادت اجیر برای صاحبش جایز نیست. ۴۹۶

(۴) امام صادقعليه السلام فرمود: «شهادت مهمان اگر عفیف و خویشتن‌دار باشد، اشکالی ندارد. حضرت افزود: شهادت اجیر برای صاحبش کراهت دارد ولی شهادت او برای غیر صاحبش اشکالی ندارد و اشکالی به شهادت اجیر برای صاحبش پس از جدایی از او نیست.» ۴۹۷

(۵) صفوان گوید: «از ابوالحسنعليه السلام دربارهٔ مردی که اجیرش را بر شهادتی شاهد گرفته بود و پس از آن از وی جدا شده بود، پرسیدم. حضرت فرمود: آری، و همین گونه است برده؛ اگر آزاد شود، شهادتش جایز است.» ۴۹۸

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم، آیات و روایاتی که با عموم یا اطلاق بر جواز دلالت می‌کرد.

می‌آید:

در روایت سی‌ام از باب بیست و چهارم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اجیر، برده، تابع [=کسی که از خودش اختیاری ندارد] و متّهم، همهٔ اینها شهادت‌شان ردّ می‌گردد.»

و در روایت سی و یکم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «شهادت اجیر، جایز نیست.»

و در روایت دوازدهم از باب سی‌ام، این گفته که: «مرد اجیر خود را بر شهادتی شاهد گرفت و پس از آن از او جدا شد. آیا شهادت اجیر پس از آن که از او جدا می‌شود، جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

(۲۴)

باب ما يعتبر فى الشّاهد من العدالة
وبيان ما تعرف به وماورد فى عدم قبول شهادة الظّنين
والفاسق والحاسد والجالس مع البطّالين والمختلف الى الكهّان
والمنكر للسّنن ومن يلعب بالكلاب والخائن والخصم وشارب الخمر
واللّاعب بالشّطرنج والنّرد والمقامر والباغى والمتهتّك والفحّاش
وذى مخزية فى الدّين وذى الشّحناء والمُريب ودافع مغرم وذى الحِقْد
والخادم والزّانى والمحدود والنّاصب والعرّاف والقائف واللّصّ
والأبرص والمجذوم والحرورىّ والقدرىّ والمرجئىّ والأموىّ
وصاحب الشّاهين ومن قال بالجبر ومن يبتغى على الأذان والصّلوة الأجر

قال اللّه تعالى في سورة النور (٢٤): ٤ ـ ٥: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا۟ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا۟ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ۞ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

۴۹۹ ۲۵۷۳۵ (١) فقيه ٣/٢٤: روى عن عبداللّه ابن أبى يعفور قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام بِمَ تعرف عدالة الرّجل بين المسلمين حتّى تقبل شهادته لهم وعليهم فقال أن تعرفوه بالسّتر والعفاف وكفّ البطن والفرج واليد واللّسان وتعرف باجتناب الكبائر الّتى أوعد اللّه عزّ وجلّ عليها النّار من شرب الخمور[1] والزّنا والرّبا وعقوق الوالدين والفرار من الزّحف وغير ذلك.

والدّلالة على ذلك كلّه أن يكون ساتراً لجميع عيوبه حتّى يحرم على المسلمين ما وراء ذلك من عثراته وعيوبه وتفتيش ما وراء ذلك ويجب عليهم تزكيته وإظهار عدالته فى النّاس ويكون منه التّعاهد للصّلوات الخمس إذا واظب عليهنّ وحفظ مواقيتهنّ بحضور جماعة من المسلمين وأن لا يتخلّف عن جماعتهم فى مصلّاهم إلّا من علّة فاذا كان كذلك لازماً لمصلّاه عند حضور الصّلوات الخمس، فاذا سئل عنه فى قبيلته ومحلّته قالوا ما رأينا منه إلّا خيراً مواظباً على الصّلوات متعاهداً لأوقاتها فى مصلّاه فانّ ذلك يُجيز شهادته وعدالته بين المسلمين.

---

١. الخمر ـ ئل.

باب ۲۴

شرایط شاهد

و کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می‌کنند سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند.
مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.[۱]

(۱) عبدالله بن ابی یعفور گوید: «به امام صادقؑ گفتم: چگونه عدالت مرد میان مسلمانان شناخته می‌شود تا شهادت او برای مسلمانان و علیه مسلمانان پذیرفته گردد؟ ۴۹۹

حضرت فرمود: این که او را با حیا، عفاف، حافظ شکم، فرج و دست و زبان بشناسید و عدالت با اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند‌ﷻ بر آن وعدهٔ آتش داده است، شناخته می‌شود؛ گناهانی از قبیل شرابخواری، زنا، ربا، عقوق والدین، فرار از جنگ و مانند اینها.

و آنچه بر همهٔ اینها دلالت دارد، این است که همهٔ عیوب خویش را بپوشاند تا آن که بر مسلمانان لغزش‌ها و عیوب ماورای آنها و تفتیش از ماورای آنها حرام گردد و بر آنان واجب شود که او را پاک بدانند و عدالت وی را میان مردم آشکار سازند و آن شخص، توجه به نمازهای پنجگانه داشته باشد و آن زمان که بر نمازهای پنجگانه مواظبت کند و اوقات آنها را با حضور در جماعت مسلمانان حفظ و از حضور در جماعت مسلمانان در مصلّیٰ جز با دلیل، تخلّف نکند و آن زمان که چنین باشد و به هنگام حضور نمازهای پنجگانه ملازم مصلّیٰ باشد، در این صورت اگر از او در میان قبیله و محله‌اش تحقیق گردد، گویند: ما جز خوبی از او نمی‌دانیم. مواظب نمازها با عنایت به اوقات نماز و در مصلّای خویش است. اینها شهادت او را جایز می‌کند و عدالت او را میان مسلمان ثابت می‌سازد.

---

۱. نور ۲۴ / ۴ـ۵.

وذلك أنّ الصّلاة ستر وكفّارة للذّنوب وليس يمكن الشّهادة على الرّجل بأنّه يصلّي إذا كان لا يحضر مصلّاه ويتعاهد جماعة المسلمين وانّما جعل الجماعة والإجتماع إلى الصّلاة لكي يعرف من يصلّي ممّن لا يصلّي ومن يحفظ مواقيت الصّلوات[١] ممّن يضيّع ولو لا ذلك لم يمكن أحد أن يشهد على آخر بصلاح لأنّ من لا يصلّي لاصلاح له بين المسلمين فانّ رسول الله ﷺ همّ بأن يحرق قوماً في منازلهم لتركهم الحضور لجماعة المسلمين وقد كان منهم[٢] من يصلّي في بيته فلم يقبل منه ذلك وكيف تقبل شهادة أو عدالة بين المسلمين ممّن جرى الحكم من الله ﷻ ومن رسوله ﷺ فيه الحرق في جوف بيته بالنّار وقد كان يقول رسول الله ﷺ لا صلاة لمن لا يصلّي في المسجد مع المسلمين إلّا من علّة.

(٢) تهذيب ٢٤١/٦: استبصار ١٢/٣: محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن موسى ٥٠٠ ٢٥٧٤٦
عن الحسن بن عليّ عن أبيه عن عليّ بن عقبة عن موسى بن أكيل النّميريّ عن ابن أبي يعفور قال قلت لأبي عبدالله ﷺ بما تعرف عدالة الرّجل بين المسلمين حتّى تقبل شهادته لهم وعليهم قال فقال أن تعرفوه بالسّتر والعفاف والكفّ عن البطن والفرج واليد واللّسان ويعرف باجتناب الكبائر الّتي أوعد الله عليها النّار من شرب الخمر والزّنا والرّبا وعقوق الوالدين والفرار من الزّحف و غير ذلك.

والدّالّ على ذلك كلّه والسّاتر لجميع عيوبه حتّى يحرم على المسلمين تفتيش ما وراء ذلك من عثراته وغيبته ويجب عليهم توليته[٣] وإظهار عدالته في النّاس التّعاهد[٤] للصّلوات الخمس إذا واظب عليهنّ وحافظ مواقيتهنّ باحضار جماعة المسلمين وأن لا يتخلّف عن جماعتهم في مصلّاهم إلّا من علّة وذلك أنّ الصّلاة ستر وكفّارة للذّنوب ولولا ذلك لم يكن لأحد أن يشهد على أحد بالصّلاح لأنّ من لم يصلّ فلا صلاح له بين المسلمين لأنّ الحكم جرى فيه من الله ومن رسوله ﷺ بالحرق في جوف بيته.

وقال رسول الله ﷺ لا صلاة لمن لا يصلّي في المسجد مع المسلمين إلّا من علّة وقال رسول الله ﷺ لا غيبة إلّا لمن صلّى في (جوف ـ صا) بيته ورغب عن جماعتنا ومن رغب

---

١. الصلاة ـ ئل. ٢. فيهم ـ ئل. ٣. تولّيه ـ صا.
٤. المتعاهد ـ صا.

و این بدان جهت است که نماز، پوشش و کفّارهٔ گناهان است و نمی‌توان شهادت داد که مرد نماز می‌گزارد در صورتی که به مصلّیٰ حاضر نمی‌شود و به مسلمانان اعتنایی ندارد و تنها نماز و اجتماع برای نماز بدین دلیل تشریع شده است که نمازگزار از کسی که نماز نمی‌خواند، مشخص شود و کسی که حافظ اوقات نماز است، از کسی که ضایع می‌سازد، شناخته گردد.

و اگر چنین نبود، احدی نمی‌توانست بر دیگری شهادت به صلاح دهد؛ چون کسی که نماز نمی‌خواند، صلاح در میان مسلمانان ندارد.

چون رسول خداﷺ تصمیم گرفت گروهی را در خانه‌های‌شان آتش بزنند؛ چون حضور در جماعت مسلمانان را ترک کرده بودند ـ با این که برخی از آنان در خانه‌اش نماز می‌خواند ولی این از او پذیرفته نیست و چگونه شهادت یا عدالت میان مسلمانان از کسی که حکم خدا و رسولش دربارهٔ او به آتش زدن وی، در دل خانه‌اش جاری گشته است، جایز باشد؟ و باز رسول خدا پیوسته می‌فرمود: کسی که بی‌جهت همراه مسلمانان در مسجد نماز نخواند، نماز ندارد.»

۵۰۰ (۲) ابن ابی یعفور گوید: «به امام صادقؑ گفتم: چگونه عدالت مرد در میان مسلمانان شناخته می‌شود تا شهادتش برای آنان و علیه آنان جایز باشد؟

ابن ابی یعفور گوید: حضرت فرمود: این که او را با حیا و عفاف و خودداری از شکم، فرج، دست و زبان بشناسید و این با اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند بر آنها وعدهٔ آتش داده است شناخته می‌شود؛ گناهانی از این دست: شرابخواری، زنا، ربا، عقوق والدین، فرار از جنگ و غیر آن.

و آنچه بر همهٔ اینها دلالت دارد و همهٔ عیوبش را می‌پوشاند به گونه‌ای که تفتیش ماورای آن از لغزش‌ها و عیوبش بر مسلمانان حرام می‌گردد و بر آنان واجب می‌شود که او را دوست بدارند و عدالتش را در میان مسلمانان اظهار کنند، همان توجه به نمازهای پنجگانه است؛ اگر بر آنان مواظبت داشته باشد و با حضور خویش در جماعت مسلمانان اوقات نماز را پاس دارد و از جماعت مسلمانان در مصلّای‌شان جز به دلیل، تخلّف نورزد.

و این بدان جهت است که نماز پوشش و کفّاره گناهان است و اگر چنین نبود، احدی نمی‌توانست که بر کسی شهادت به صلاح و شایستگی بدهد. چون کسی که نماز نخواند، صلاح در میان مسلمانان ندارد؛ چرا که دربارهٔ او از سوی خدا و رسول او حکم آمده که او را در دل خانه‌اش آتش بزنند.

و رسول خداﷺ فرموده است: کسی که از ما مسلمانان در مسجد بدون جهت نماز نخواند، نماز ندارد و رسول خداﷺ فرمود: غیبت نیست [یعنی جایز نیست] مگر برای کسی که در دل خانه‌اش نماز گزارد و از جماعت ما اعراض کند و هر کس که از جماعت مسلمانان اعراض کند، غیبتش واجب و عدالتش میان مسلمانان ساقط و دوری از وی لازم است و اگر او را نزد امام مسلمانان ببرند، امام او

عن جماعة المسلمين وجبت (على المسلمين ـ يب) غيبته وسقطت بينهم عدالته ووجب هجرانه وإذا رفع الى إمام المسلمين أنذره وحذّره فان حضر جماعة المسلمين وإلّا أحرق عليه بيته ومن لزم جماعتهم حرمت عليهم غيبته وثبتت عدالته بينهم.

۵۰۱ ۲۵۷۳۷ (۳) **تهذيب** ۲۸۴/۶: أحمد بن محمد بن عيسى عن السّيّاريّ عن عبدالله بن المغيرة **استبصار** ۱۴/۳: محمد بن أحمد بن يحيى عن سلمة عن الحسن بن يوسف عن **فقيه** ۲۸/۳: عبدالله بن المغيرة قال[۱] قلت للرّضاؑ (رجل طلّق امرأته وأشهد شاهدين ناصبيّين قال كلّ ـ يب فقيه) من ولد على الفطرة[۲] وعرف بالصّلاح[۳] في نفسه جازت شهادته. **قرب الإسناد** ۳۶۵: أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن الرّضاؑ في حديث نحوه.

۵۰۲ ۲۵۷۳۸ (۴) **فقه الرّضاؑ** ۳۰۷: ونروى أنّه من ولد على الفطرة ولم يعرف منه جرم فهو عدل وشهادته جائزة.

۵۰۳ ۲۵۷۳۹ (۵) **وفيه** ۲۶۲: ولا تقبل شهادة الشّهود في الزّنا إلّا شهادة العدول فإن شهد أربعة بالزّنا ولم يعدّلوا ضربوا بالسّوط حدّ المفترى وإن شهد ثلاثة عدول وقالوا الآن يأتيكم الرّابع كان عليهم حدّ المفترى إلّا أن يشهد أربعة عدول في موقف واحد.

۵۰۴ ۲۵۷۵۰ (۶) **عيون الأخبار** ۳۰/۲: (بالإسناد المتقدّم في باب (۲۲) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب الى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ۹ عن داود بن سليمان عن عليّ بن موسى الرّضاؑ قال) قال رسول اللهؐ من عامل النّاس فلم يظلمهم وحدّثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم فهو ممّن كملت مروّته وظهرت عدالته ووجبت أخوّته وحرمت غيبته.

۵۰۵ ۲۵۷۵۱ (۷) **الخصال** ۲۰۸: حدّثنا أبومنصور أحمد بن ابراهيم بن بكر قال حدّثنا أبومحمد زيدبن محمد البغداديّ قال حدّثنا أبوالقاسم عبدالله بن أحمد بن عامر بن سليمان الطّائيّ بالبصرة قال حدّثنا أبي قال حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه عن آبائه عن عليّؑ قال قال رسول اللهؐ من عامل النّاس فلم يظلمهم وحدّثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم

---

۱. عن أبي الحسن الرّضاؑ قال ـ صا.

۲. على الإسلام ـ صا.

۳. بصلاح ـ يب.

را بیم می‌دهد و می‌ترساند. پس از آن، اگر به جماعت مسلمانان حاضر گشت [که هیچ]؛ وگرنه خانه‌اش را بر رویش می‌سوزاند و هر کس که با جماعت مسلمانان همراه باشد، غیبت او بر آنان حرام و عدالت وی میان‌شان ثابت است.»

۵۰۱ (۳) عبدالله بن مغیره گوید: «به امام رضا گفتم: مردی همسرش را طلاق داده و دو شاهد ناصبی را به شهادت گرفته است. حضرت فرمود: هر کس که بر فطرت [اسلام] متولّد و به صلاح خود شناخته شود، شهادت او جایز است.»

۵۰۲ (۴) روایت می‌کنیم که: «هر کس بر فطرت زاییده شده و جرمی از او شناخته نشده است، او عادل و شهادتش جایز است.»

۵۰۳ (۵) شهادت شاهدان در زنا جایز نیست مگر شهادت عادلان؛ بنابراین اگر چهار نفر به زنا شهادت دهند ولی عدالت‌شان ثابت نگردد، حدّ افترا را با تازیانه به آنان می‌زنند و اگر سه عادل شهادت دهند و بگویند اینک نفر چهارم می‌آید، بر آن سه نفر حد افترا ثابت است مگر این که چهار عادل در یک جا شهادت دهند.

۵۰۴ (۶) رسول خدا فرمود: «هر کس که با مردم کار کند و به آنان ستم نکند، با مردم سخن بگوید و به آنان دروغ نگوید، به آنان وعده دهد و خلف وعده با آنان نکند، چنین کسی از آنان است که مروّتش کامل و عدالتش آشکار است. برادری او واجب و غیبتش حرام است.»

۵۰۵ (۷) رسول خدا فرمود: «هر کس که با مردم کار کند و به آنان ستم نکند، با آنان سخن بگوید و به آنان دروغ نگوید، به آنان وعده بدهد و خلف وعده با آنان نکند، او از کسانی است که مروّتش کامل و عدالتش ظاهر گشته و برادری او واجب و غیبت او حرام است.»

فهو ممّن كملت مروئته وظهرت عدالته ووجبت أخوّته وحرمت غيبته.

مستدرك ۱۷/ ٤٤٠: السّيّد أبوحامد محمد بن عبدالله بن زهرة في أربعينه أخبرني عمّي الشّريف الطّاهر قراءة عليه قال أخبرني الشيخ أبوعليّ قال أخبرني الشّريف أبوالرّضا قال أخبرنا أبوعبدالله الحسين بن عبدالملك بن الحسين الخلّال قراءة عليه قال حدّثنا سعيد ابن أبي سعيد العيّار قال حدّثنا أبوالحسن الحافظ التّميميّ قال حدّثنا ابن مهرويه القزوينيّ بقزوين في دار أبي يعلى قال حدّثنا داود بن سليمان قال حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عن أبيه الكاظم عن أبيه الصّادق عن أبيه الباقر عن أبيه السّجّاد عن أبيه شهيد الشّهداء عن أبيه أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (وذكر مثله).

وروى هذا الحديث عن عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام أحمد ابن عامر الطّائيّ أخبرناه الشّريف أبوعليّ محمد بن أسعد النّحويّ النّسّابة قال أخبرنا القاضي يونس بن محمد بن الحسن قال أخبرنا جدّي أبومحمد الحسن قال أخبرنا الشيخان أبوعليّ الحسن بن عليّ المكّيّ وأبوالقاسم المحسن بن عمر الإسكندرانيّ قالا حدّثنا أبوحفص قال حدّثنا الكنديّ قال حدّثنا أبوالقاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطّائيّ قال حدّثنا أبي قال حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام وساق كما مرّ.

۵۰۶ ۲۵۷۵۲ (۸) الخصال ۲۰۸: حدّثنا أبي رحمه الله قال حدّثنا عليّ بن موسى بن جعفر ابن أبي جعفر الكميدانيّ عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد ابن أبي عمير عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال ثلاث من كنّ فيه أو جبن[1] له أربعاً على النّاس من إذا حدّثهم لم يكذبهم وإذا خالطهم لم يظلمهم وإذا وعدهم لم يخلفهم وجب أن تظهر في النّاس عدالته وتظهر فيهم مروئته وأن تحرم عليهم غيبته وأن تجب عليهم أخوّته.

۵۰۷ ۲۵۷۵۲ (۹) أمالي الصّدوق ۲۷۸: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال حدّثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمّه عبدالله بن عامر عن محمد بن زياد الأزديّ عن ابراهيم بن زياد الكرخيّ قال قال الصّادق جعفر بن محمد عليه السلام من صلّى خمس صلوات في اليوم واللّيلة في جماعة فظنّوا به خيراً وأجيزوا شهادته.

---

۱. أوجبت ـ ئل.

۵۰۶ (۸) امام صادقؑ فرمود: «سه چیز است که هر کس این سه چیز در او باشد، چهار چیز را برای او بر مردم ثابت می‌کند: کسی که اگر با مردم سخن بگوید، به آنان دروغ نگوید؛ اگر با آنان آمیزش داشته باشد، به آنان ستم نکند؛ اگر به آنان وعده دهد، خلف وعده با آنان نکند. چنین کسی واجب است که عدالتش میان مردم و مروّتش میان آنان آشکار گردد و غیبت او بر مردم حرام و برادری او بر مردم واجب شود.»

۵۰۷ (۹) امام صادقؑ فرمود: «هر کس که روز و شب پنج نماز را به جماعت بخواند، گمان خیر به او ببرید و شهادتش را جایز بدانید.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۰۸ ۲۵۷۵۴ (۱۰) دعائم الإسلام ۵۱۳/۲: وعن رسول اللهﷺ أنه قال من صلّي الصّلوات الخمس في جماعة فظنّوا به كلّ خير وأجيزوا شهادته.

۵۰۹ ۲۵۷۵۵ (۱۱) تفسير الإمام العسكريّ‌ؑ ۶۵۶: (عن رسول اللهﷺ قال في قوله تعالى ﴿وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ﴾ قال) وليكونوا من المسلمين منكم فانّ اللهﷻ إنّما شرّف المسلمين العدول بقبول شهاداتهم وجعل ذلك من الشّرف العاجل لهم ومن ثواب دنياهم قبل أن يصلوا إلى الآخرة.

۵۱۰ ۲۵۷۵۶ (۱۲) وفيه ۶۷۲: قال أميرالمؤمنينؑ ﴿مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ﴾ ممّن ترضون دينه وأمانته وصلاحه وعفّته وتيقّظه فيما يشهد به وتحصيله وتمييزه فما كلّ صالح مميّزاً ولا محصّلاً[1] ولا كلّ محصّل مميّز صالح.

۵۱۱ ۲۵۷۵۷ (۱۳) كافي ۴۰۳/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۷۷/۶: استبصار ۱۴/۳: أحمد بن محمد عن تهذيب ۲۸۶/۶: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب (الخزّاز ـ يب ۲۸۶) عن حريز عن أبي عبداللهؑ في أربعة شهدوا على رجل محصن بالزّنا فعدّل منهم اثنان ولم يعدّل الآخران (قال ـ يب ۲۷۷ صا) فقال إذا كانوا أربعة من المسلمين ليس يعرفون بشهادة الزّور أجيزت شهادتهم جميعاً وأقيم الحدّ على الّذي شهدوا عليه (و ـ خ) أنّما عليهم أن يشهدوا بما أبصروا وعلموا وعلى الوالي أن يجيز شهادتهم إلّا أن يكونوا معروفين بالفسق.

۵۱۲ ۲۵۷۵۸ (۱۴) تهذيب ۲۴۲/۶: استبصار ۱۳/۳: أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويهؒ عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبيه عن عليّ بن عقبة وذبيان بن حكيم الأوديّ عن موسى بن أكيل عن عبدالله ابن أبي يعفور عن أخيه عبدالكريم ابن أبي يعفور عن أبي جعفرؑ قال تقبل شهادة المرأة والنّسوة إذا كنّ مستورات من أهل البيوتات معروفات بالسّتر والعفاف مطيعات للأزواج تاركات البذاء[2] والتبرّج الى الرّجال في أنديتهم.

---

۱. مميّز محصّل ـ خ. ۲. للبذاء ـ صا.

۵۰۸ (۱۰) رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که نمازهای پنجگانه را در جماعت بخواند، گمان هر خیری به او ببرید و شهادتش را جایز بدانید.»

۵۰۹ (۱۱) رسول خدا ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید، بیان داشت: «و باید که مسلمانان از خود شما باشند؛ چرا که خداوند ﷻ تنها مسلمانان عادل را با پذیرش شهادت‌هایش شرافت بخشیده و این پذیرش را شرافتی عاجل برای آنان و ثواب دنیایی‌شان ـ پیش از آن که به آخرت برسند قرار ـ داده است.»

۵۱۰ (۱۲) امیرالمؤمنین ؑ فرمود: «از شاهدانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند.» منظور کسی است که دینش و امانتش و صلاح و عفت و بیداری او را در ارتباط با آنچه به آن شهادت می‌دهد، بپسندید و نیز دستیابی و تشخیص او را؛ چرا که هر صالحی تشخیص دهنده و به دست آورنده نیست و هر به دست آورنده‌ای تشخیص دهنده و صالح نیست.

۵۱۱ (۱۳) امام صادق ؑ دربارهٔ چهار نفر که بر مرد محصنی شهادت به زنا دادند و دو نفر از شاهدان، عدالت‌شان تثبیت شد و دو نفر نه، فرمود: «اگر چهار نفر از مسلمانان هستند که به شهادتِ باطل [= دروغ] شناخته نمی‌شوند، شهادت‌شان همگی جایز است و حدّ بر آن کس که اینان علیه او شهادت داده‌اند، ثابت می‌شود و تنها بر آنان است که به آنچه دیده‌اند و دانایند، شهادت دهند و بر والی است که شهادت‌شان را جایز بداند مگر این که به فسق معروف باشند.»

۵۱۲ (۱۴) امام باقر ؑ فرمود: «شهادت یک زن و چند زن اگر پوشیده و خانوادهٔ خوشنام باشند و به حیا و عفت شناخته شده، از شوهران‌شان اطاعت کنند، بد زبانی نکنند و زینت برای مردان را در مجالس مردان ترک کنند، جایز دانست.»

۵۱۳ ۳۵۷۵۹ (۱۵) دعائم الإسلام ۵۱۲/۲: وعن أبی جعفر محمد بن علیّ ﷺ أنّه قال لا تجوز شهادة المتّهم ولا ولد الزّنا ولا الأبرص ولا شارب المسكر ولا الّذين يجلسون مع البطّالين والمغنّين وأهل المنكر فی مجالس المنكر مع العواهر والأحداث فی الرّيبة ويكشفون عوراتهم فی الحمّام وغيره وينامون جميعاً فی لحافٍ واحد ولا الّذين يطفّفون الكيل والوزن ولا الّذين يختلفون الی الكهّان ولا الّذين ينكرون السّنن ولا من مطل غريماً وهو واجد ولا من ضيّع صلوة ولا من منع زكاة ولا من أتی ما يوجب عليه الحدّ والتّعزير ولا من آذیٰ جيرانه ولا الّذين يلعبون بالكلاب والحِمام والدّيوك ما كان أحد من هؤلاء مقيماً علی ما هو عليه.

۵۱۴ ۳۵۷۶۰ (۱۶) كافی ۳۹۵/۷: تهذيب ۲۴۲/۶: علیّ بن ابراهيم (عن أبيه ـ يب) عن محمد بن عيسی عن يونس (بن عبدالرّحمان ـ كا) عن عبدالله بن سنان قال قلت لأبی عبدالله ﷺ ما يُرَدُّ من الشّهود قال فقال الظّنين والمتّهم قال قلت فالفاسق والخائن قال (كلّ ـ يب) ذلك يدخل فی الظّنين.

۵۱۵ ۳۵۷۶۱ (۱۷) نوادر أحمد بن محمد بن عيسی ۱۵۹: أحمد بن محمد عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله ﷺ قال ويردُّ فی الشّهادة الظّنين والمتّهم.

۵۱۶ ۳۵۷۶۲ (۱۸) كافی ۳۹۵/۷: تهذيب ۲۴۲/۶: علیّ بن ابراهيم (عن أبيه ـ يب) عن محمد بن عيسی عن يونس (بن عبدالرّحمٰن ـ كا) عن عبدالله بن مسكان عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الّذی يردّ من الشّهود (قال ـ يب) فقال الظّنين والخصم قال قلت فالفاسق والخائن (قال ـ كا) فقال كلّ هذا[۱] يدخل فی الظّنين.

۵۱۷ ۳۵۷۶۳ (۱۹) كافی ۳۹۵/۷: محمد بن يحيی عن محمد بن الحسين عن صفوان عن شعيب تهذيب ۲۴۲/۶: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن شعيب عن أبی بصير قال سألت أبا عبدالله ﷺ عمّا يُرَدُّ من الشّهود فقال الظّنين والمتّهم والخصم قال قلت الفاسق والخائن قال (كلّ ـ يب ـ كا) هذا يدخل فی الظّنين. فقيه ۲۵/۳: روی عن عبدالله[۲] بن علیّ الحلبیّ قال سئل أبوعبدالله ﷺ عمّا يُرَدُّ من الشّهود (وذكر مثله).

---

۱. هؤلاء ـ يب. ۲. عبيدالله ـ خ.

۵۱۳ (۱۵) امام باقر فرمود: «شهادت متهم، زنازاده، پیسی گرفته، شرابخوار، کسانی که با بیکاران (بیعاران) می‌نشینند، خوانندگان، اهل منکر در مجالس منکر همراه با زناکاران و جوانان در مورد تهمت، آنان که عورت‌شان را در حمام و غیرحمام نمی‌پوشانند و کسانی که همگی در زیر یک لحاف می‌خوابند، آنان که پیمانه و وزن را کم می‌دهند، آنان که پیش کاهنان (غیب‌گویان) می‌روند، آنان که سنّت را انکار می‌کنند، آنان که با این که دارند طلبکار را معطل می‌کنند، آنان که نماز را ضایع می‌کنند، آنان که زکات نمی‌دهند، آنان که کاری کرده‌اند که حدّ و تعزیر بر آنان ثابت می‌شود، آنان که همسایگان را آزار می‌دهند، آنان که با سگ و کبوتر و خروس‌ها بازی می‌کنند، مادامی که هر کدام از این‌ها بر حالتی که دارند استوار و مانده باشند، جایز نیست.»

۵۱۴ (۱۶) عبداللّه بن سنان گوید: «به امام صادق گفتم: شاهدانی که ردّ می‌شوند، کیانند؟ عبداللّه بن سنان گوید: حضرت فرمود: کسی که به او مظنون هستی و متّهم. عبداللّه بن سنان گوید: گفتم: پس فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: او در ظنین [مورد اولی که گفتم]، داخل است.»

۵۱۵ (۱۷) امام صادق فرمود: «در شهادت، ظنین [مظنون به بدی]و متّهم، مردود هستند.»

۵۱۶ (۱۸) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق دربارهٔ شاهدانی که ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: ظنین [= مظنون به بدی] و خصم و طرف دعویٰ. سلیمان بن خالد گوید: گفتم: پس فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: همهٔ اینها در ظنین داخل است.»

۵۱۷ (۱۹) ابو بصیر گوید: «از امام صادق دربارهٔ شاهدانی که ردّ می‌شوند، پرسیدم. حضرت فرمود: ظنین و متّهم و خصم و طرف دعویٰ. ابوبصیر گوید: گفتم: فاسق و خائن [چه می‌شود]؟ حضرت فرمود: همهٔ اینها در ظنین داخل می‌شوند.»

٥١٨ ٢٥٧٦٤ (٢٠) الدّعائم ٢/٥١١: عن علىّ عليه السلام أنّه قال لا تجوز شهادة المتّهم.

٥١٩ ٢٥٧٦٥ (٢١) فقه الرّضا عليه السلام ٢٦٠: واعلم أنّه لا تجوز شهادة شارب الخمر ولا اللّاعب بالشّطرنج والنّرد ولا مقامر ولا متّهم ولا تابع لمتبوع ولا أجير لصاحبه ولا إمرأة لزوجها ولا المشهور بالفسق والفجور ولا المرابى[1].

٥٢٠ ٢٥٧٦٦ (٢٢) فقه الرّضا عليه السلام ٣٠٧: وأروى عن العالم عليه السلام أنّه قال لا تجوز شهادة ظنين وحاسد ولا باغٍ ولا متّهم ولا خصم ولا متهتّك ولا مشهور.

٥٢١ ٢٥٧٦٧ (٢٣) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٦٠: ابن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لم تجز شهادة الصّبىّ ولا خصم ولا متّهم ولا ظنين.

٥٢٢ ٢٥٧٦٨ (٢٤) عوالى اللّئالى ٣/٥٣٥: وقال صلى الله عليه وآله لا تجوز شهادة خصم ولا ظنين والظّنين المتّهم.

٥٢٣ ٢٥٧٦٩ (٢٥) عوالى اللّئالى ١/٢٤٣: وفى الحديث أنّه صلى الله عليه وآله أمر مناديه ينادى لا تقبل شهادة خصيم[2] ولا ظنين.

٥٢٤ ٢٥٧٧٠ (٢٦) دعائم الإسلام ٢/٥١١: وروّينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن علىّ عليه السلام أنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله نهى أن تجاز شهادة الخصم والظّنين والجارّ على[3] نفسه.

٥٢٥ ٢٥٧٧١ (٢٧) كافى ٧/٣٩٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن تهذيب ٦/٢٤٢: الحسين بن سعيد (عن النّضر - يب) عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائنىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام أنّه قال لاأقبل شهادة الفاسق إلّا على نفسه.

٥٢٦ ٢٥٧٧٢ (٢٨) كافى ٧/٣٩٦: تهذيب ٦/٢٤٣: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام أنّ أميرالمؤمنين صلوات اللّه عليه كان لا يقبل شهادة فحّاش ولا ذى مُخزِية[4] فى الدّين.

٥٢٧ ٢٥٧٧٣ (٢٩) فقيه ٣/٢٧: روى اسماعيل بن مسلم عن الصّادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال لا تقبل شهادة ذى شحناء أو ذى مخزية فى الدّين.

---

١. والزّنا - ك. ٢. خصم - خ. ٣. الى نفسه - خ لنفسه - خ.

٤. المخزية على صيغة اسم الفاعل الخصلة القبيحة والجمع المخزيات والمخازى ومنه ذو مخزية فى الدين - مجمع - خزى: ذلّ وهان.

(۲۰) امیرالمؤمنین علی؀ فرمود: «شهادت متّهم جایز نیست.» ۵۱۸

(۲۱) بدان که، شهادت شرابخوار، کسی که با شطرنج و نرد بازی می‌کند، قمار باز، متّهم، تابع برای ۵۱۹
متبوع [که تابع اختیار ندارد]، اجیر برای صاحبش، زن برای شوهرش، مشهور به فسق و فجور و ربا دهنده جایز نیست.

(۲۲) از عالم؀ روایت می‌کنم که فرمود: «شهادت ظنین [= کسی که گمان بد به او می‌رود]، ۵۲۰
حسود، ستمگر، متهم، طرف دعویٰ، پرده‌در، مشهور [به فسق و گناه]، جایز نیست.»

(۲۳) امام باقر؀ بیان داشت: «رسول خدا؁ فرمود: شهادت بچّه، خصم و طرف دعویٰ، متهم و ۵۲۱
ظنین، جایز نیست.»

(۲۴) رسول خدا؁ فرمود: «شهادت خصم، طرف دعویٰ و ظنین جایز نیست و ظنین همان ۵۲۲
متّهم است.»

(۲۵) پیامبر؁ به منادی خود دستور داد که: «ندا دهد: شهادت خصم و طرف دعویٰ و ظنین ۵۲۳
(متّهم) جایز نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۶) رسول خدا؁ نهی کرد که شهادت خصم و طرف دعویٰ، ظنین (متّهم) و کسی که به سوی ۵۲۴
خود می‌کشد، تنفیذ شود.

(۲۷) امام صادق؀ فرمود: «شهادت فاسق را جز علیه خودش جایز نمی‌دانم.» ۵۲۵

(۲۸) پیوسته امیرالمؤمنین؀ شهادت ناسزاگو و شهادت کسی را که از نظر دینی پست و سست ۵۲۶
بود، جایز نمی‌دانست.

(۲۹) امام صادق؀ از پدرشان، از پدران‌شان؆ روایت کرده‌اند که فرمود: «شهادت کینه‌دار یا ۵۲۷
کسی که در دین پست و سست است، جایز نیست.»

۵۲۸ ۲۵۷۷۴ (۳۰) **تهذيب ۲۴۲/۶: استبصار ۱۴/۳:** الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال سألته عمّن يُردُّ من الشّهود فقال المريب[1] والخصم والشّريك ودافع مغرم[2] والأجير والعبد والتّابع والمتّهم كلّ هؤلاء تردّ شهاداتهم.

۵۲۹ ۲۵۷۷۵ (۳۱) **فقيه ۲۵/۳:** وفي حديث آخر قال لا تجوز شهادة المريب والخصم ودافع مغرم أو أجير أو شريك أو متّهم أو تابع ولا تقبل شهادة شارب الخمر ولا شهادة اللّاعب بالشّطرنج والنّرد ولا شهادة المقامر.

۵۳۰ ۲۵۷۷۶ (۳۲) **دعائم الإسلام ۵۱۱/۲:** عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال وقد روى أنّه لا تجوز شهادة خصم ولا ظنين.

۵۳۱ ۲۵۷۷۷ (۳۳) **معاني الأخبار ۲۰۸:** قال النّبيّ صلى الله عليه وآله لا تجوز شهادة خائن ولا خائنة ولا ذى حقد ولا ذى غمر[3] على أخيه ولا ظنين في ولاء ولا قرابة ولا القانع[4] مع أهل البيت لهم.

أمّا الخيانة[5] فانّها تدخل في أشياء كثيرة سوى الخيانة في المال منها أن يؤتمن على فرج فلا يؤدّى فيها الأمانة ومنها أن يستودع سرّاً يكون إن أفشاه فيه عطب المستودع أو فيه شينه ومنها أن يؤتمن على حكم بين اثنين أو فوقها فلا يعدل ومنها أن يغلّ من المغنم شيئاً ومنها أن يكتم شهادة ومنها أن يستشار فيشير بخلاف الصّواب تعمّداً وأشباه ذلك.

والغمر الشحناء والعداوة وأمّا الظّنين في الولاء والقرابة فالذى يتّهم بالدعاوة إلى غير أبيه أو المتولّى الى غير مواليه وقد يكون أن يتّهم في شهادته لقريبه والظّنين أيضاً المتّهم في دينه وأمّا القانع مع أهل البيت لهم فالرجل يكون مع قوم في حاشيتهم كالخادم لهم والتابع والأجير ونحوه.

وأصل القنوع الرجل يكون مع الرجل يطلب فضله ويسأله معروفه بقول فهذا يطلب معاشه من هؤلاء فلا تجوز شهادته لهم قال اللّه تعالى ﴿فَكُلُواْ مِنْهَا وَأَطْعِمُواْ ٱلْقَانِعَ وَٱلْمُعْتَرَّ﴾ فالقانع الذى يقنع بما تعطيه ويسأل والمعترّ الذي يتعرّض ولا يسأل ويقال من

---

۱. مريب اى ذو ريبة ـ أراب الرجل إذا جاء بتهمة ـ اللسان.
۲. هو الّذى يدفع عن نفسه الغرامة.
۳. غمر ـ ثل.
۴. اى الخادم.
۵. الظاهر أنّ من قوله ـ أمّا الخيانة الى قوله وهذا من القناعة من كلام المؤلّف.

۵۲۸ (۳۰) سماعه گوید: «از او [امام معصوم ﷺ] دربارهٔ شاهدانی که شهادت‌شان جایز نیست، پرسیدم.

حضرت فرمود: مریب [= متهم به جانبداری]، خصم و طرف دعوی، شریک، کسی که بدهی‌اش را تأخیر می‌اندازد، اجیر، برده، تابع (بی‌اختیار) و متّهم، همهٔ اینها شهادت‌شان ردّ می‌شود.»

۵۲۹ (۳۱) در روایت دیگری حضرت فرمود: «شهادت مریب، خصم و طرف دعوی، کسی که بدهی‌اش را تأخیر می‌اندازد، اجیر، شریک، متّهم، تابع، شرابخوار، شطرنج باز، نرد باز و قمار باز جایز نیست.»

۵۳۰ (۳۲) روایت شده است که: «شهادت طرف دعوی، خصم و ظنین جایز نیست.»

۵۳۱ (۳۳) پیامبر ﷺ فرمود: «شهادت مرد خیانتکار و زن خیانتکار، کسی که کینه دارد و آن کس که بر برادرش کینه دارد، ظنین در دوستی و خویشاوند و خادم خانواده برای آنان، جایز نیست.

امّا خیانت در غیر خیانت مالی هم به چیزهای زیادی راه می‌یابد. یکی این که او را بر ناموسی امین بشمرند و او در آن باره امانت داری نکند؛ یکی این که رازی نزد او امانت گذاشته شود که اگر آن را افشا کند، آن کس که به امانت گذاشته، هلاک شود یا عیبی به او برسد؛ یکی این که بین دو نفر یا بیشتر حکم کند و عدالت نورزد؛ یکی این که از غنیمت چیزی را بردارد؛ یکی این که شهادتی را کتمان کند و یکی این که با او مشورت شود ولی عمداً خلاف حقّ راهنمایی کند و مشابه این کارها.

و غمر، همان کینه است و امّا ظنین در ولاء و قرابت، همان متهم است که به غیر پدرش منتسب شده یا غیر اربابان خودش را پذیرفته است و گاهی هم ممکن است در شهادت برای خویشاوندش متّهم باشد و ظنین نیز همان متهم در دین است و امّا قانع با خانواده، همان مردی است که با قومی در کنارشان می‌باشد؛ مثل خادم‌شان و کسی که دنباله روی از آنان می‌کند و اجیر و مانند آن.

و اصل قنوع این است که مردی همراه دیگری است و از بخشش او می‌طلبد و خیر او را می‌جوید. این شخص، زندگی‌اش را از این گروه می‌جوید؛ در نتیجه شهادتش به نفع آنان جایز نیست.

خداوند فرموده است: از گوشت آنان بخورید و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید.

قانع، همان است که به آنچه به او می‌دهی، قناعت می‌کند و تقاضا می‌کند. معتر، همان است که پیش می‌آید ولی تقاضا نمی‌کند و از این قنوع گرفته می‌شود: قنع، یقنع، قنوعاً و امّا قانع که راضی است به آنچه خداوند به او داده است، از این ریشه نیست. از آن به این شکل گرفته می‌شود: قنعت، اقنع، قناعة و این با کسرهٔ نون است و آن با فتحهٔ نون و آن از قنوع است و این از قناعت.»

هذا القنوع قنع يقنع قنوعاً وأمّا القانع الراضي بما أعطاه اللّه ﷻ فليس من ذلك يقال منه قنعت أقنع قناعة وهذا بكسر النّون وذلك بفتحها وذاك من القنوع وهذا من القناعة.

۵۳۲ ۴۵۷۷۸ (۳۴) **فقيه** ۳/۳۰: روى محمد بن قيس عن أبي جعفر ؈ قال كان أمير المؤمنين ؈ يقول لا آخذ بقول عرّاف ولا قائف ولا لصّ ولا أقبل شهادة الفاسق إلّا على نفسه.

۵۳۳ ۴۵۷۷۹ (۳۵) **الإحتجاج** ۲/۳۱۱: في كتاب آخر لمحمد بن عبداللّه الحميريّ الى صاحب الزّمان ؈ وسأل عن الأبرص والمجذوم وصاحب الفالج هل يجوز[1] شهادتهم فقد روى لنا أنّهم لا يأمّون الأصحّاء فأجاب[2] إن كان ما بهم حادثاً جازت شهادتهم وإن[3] كان ولادة لم تجز.

۵۳۴ ۴۵۷۸۰ (۳۶) **عوالي اللّئالي** ۱/۲۴۲: قال ﷺ لا تقبل شهادة الخائن ولا الخائنة ولا الزّاني ولا الزّانية ولا ذي غمز على أخيه والغمز الحقد.

۵۳۵ ۴۵۷۸۱ (۳۷) **غرر الحكم** ۸۴۳: قال عليّ ؈ لا خير في شهادة خائن.

۵۳۶ ۴۵۷۸۲ (۳۸) **مستدرك** ۱۷/۴۳۴: الشيخ أبو الفتوح في تفسيره عن رسول اللّه ﷺ أنّه قال لا تجوز شهادة خائن ولا خائنة ولا مجدود ولا ذي حقد على أخيه ولا مجرّب عليه شهادة زور ولا القانع مع أهل البيت يعني الخادم لهم.

۵۳۷ ۴۵۷۸۳ (۳۹) **دعائم الإسلام** ۲/۵۱۱: قال أبو جعفر ؈ لا تجوز شهادة حروريّ ولا قدريّ ولا مُرجئيّ ولا أمويٍّ ولا ناصبٍ ولا فاسقٍ.

۵۳۸ ۴۵۷۸۴ (۴۰) **تهذيب** ۶/۲۴۳: محمد بن يعقوب عن **كافي** ۷/۳۹۶: محمد بن يحيى عن محمد بن موسى عن أحمد بن الحسن بن عليّ عن أبيه عن عليّ بن عقبة عن موسى بن أكيل النّميريّ عن العلاء بن سيّابة قال سمعت أبا عبداللّه ؈ يقول لا تقبل شهادة صاحب النّرد والأربعة عشر وصاحب الشّاهين يقول لا واللّه وبلى واللّه مات واللّه شاه وقتل واللّه شاه وما مات وما[4] قتل. **فقيه** ۳/۲۷: وروى العلا بن سيّابة عن أبي عبداللّه ؈ قال لا تقبل شهادة صاحب النّرد والأربعة عشر وصاحب الشّاهين يقول لا واللّه وبلى واللّه مات واللّه شاهه وقتل واللّه شاهه واللّه تعالى ذكره شاهه ما مات ولا قتل.

---

۱. تقبل ـ ئل. ۲. فكتب ـ ئل. ۳. وما ـ ئل.
۴. ولا ـ يب.

(۳۴) امام باقر﵇ بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین﵇ می‌فرمود: من گفتهٔ پیشگو و ردّ پاشناس و سارق را نمی‌گیرم و شهادت فاسق را جز علیه خودش جایز نمی‌دانم.» ۵۳۲

(۳۵) در مکتوبی دیگر برای محمد بن عبدالله حمیری که به امام زمان﵇ نوشته است، آمده: «و محمد بن عبدالله حمیری دربارهٔ پیسی گرفته، جذامی و فرد فلج پرسید که: آیا شهادت اینان جایز است؟ چون برای ما روایت شده که اینان امامت سالمان را نمی‌توانند بکنند. حضرت پاسخ داد: اگر آنچه در اینان است پدید آمده، شهادت‌شان جایز است ولی اگر مادرزاد است، شهادت‌شان جایز نیست.» ۵۳۳

(۳۶) رسول خداﷺ فرمود: «شهادت مرد خائن و زن خائن، مرد زناکار و زن زناکار و کسی که نسبت به برادرش دشمنی به دل دارد، جایز نیست و غمر[1]، همان کینه است.» ۵۳۴

(۳۷) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «در شهادت خیانتکار، چیزی نیست.» ۵۳۵

(۳۸) رسول خداﷺ فرمود: «شهادت مرد خیانتکار و زن خیانتکار، کسی که حدّ خورده، آن کس که با برادرش دشمنی دارد، کسی که تجربهٔ شهادت به باطل [= دروغ] نسبت به او داریم و کسی که خادم خانواده‌ای است، جایز نیست.» ۵۳۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۹) امام باقر﵇ فرمود: «شهادت خوارج، جبری، مرجئی، اموی [منسوب به بنی امیه] ناصبی و فاسق جایز نیست.» ۵۳۷

(۴۰) علاء‌بن سیّابه گوید: «از امام صادق﵇ شنیدم که می‌فرمود: شهادت کسی که نرد و اربعة‌عشر [وسیله‌ای برای قمار بوده است]دارد و شهادت دارندهٔ شاهین، جایز نیست، او می‌گوید: نه به خدا سوگند و بله به خدا سوگند! به خدا! شاه مرد و به خدا! شاه [= شاهین] کشته شد با این که مرده و کشته نشده است.» ۵۳۸

---

۱. در متن «غمز» آمده که شاید تصحیف باشد و می‌تواند صحیح باشد و اشاره به اثر حقد کند، حالتی که کسی به کسی نیش می‌زند که ریشه در حقد و کینه نسبت به او دارد.

۵۳۹ ۲۵۷۸۵ (۴۱) الهداية ۷۵: والمسلمون كلّهم عدول تقبل شهادتهم الّا مجلوداً فى حدّ أو معروفاً بشهادة زور أو حاسداً أوباغياً أو متّهماً أو تابعاً لمتبوع أو أجيراً لصاحبه أو شارب الخمر أو مقامراً أو خصيماً ولا تقبل شهادة الشريك لشريكه فيما يعود نفعه عليه.

وتقدّم فى رواية ابن مسلم (۱) والعلاء (۲) من باب (۱۳) حكم الصّلوة خلف من يبغى على الأذان والصّلوة بالنّاس أجراً من أبواب الجماعة ج ۷ قوله‌ﷺ ولا تقبل شهادته (أى من يبغى على الأذان والصّلوة بالنّاس أجراً). وفى رواية عبدالسلام (۲) من باب (۱۹) أنّ الزكاة لا تعطى الى من قال بالجسم والجبر من أبواب من يستحقّ الزكاة ج ۹ قوله‌ﷺ من قال بالجبر لا تقبلوا له شهادة أبداً. وفى رواية ابن مسلم (۵۶) من باب (۲) وجوب الحجّ والعمرة من أبواب وجوب الحجّ ج ۱۲ قوله الرّجل الموسر يمكث سنين لا يحجّ هل يجوز شهادته قال نعم.

وفى رواية علقمة (۵۱) من باب (۱۱۹) تأكّد حرمة اغتياب المؤمن من أبواب العشرة ج ۲۰ قوله‌ﷺ كلّ من كان على فطرة الإسلام جازت شهادته قال فقلت له تقبل شهادة مقترف للذّنوب فقال‌ﷺ يا علقمة لو لم تقبل شهادة المقترفين للذنوب لما قبلت الّا شهادات الأنبياء والأوصياء لأنّهم هم المعصومون دون ساير الخلق فمن لم تره بعينك يرتكب ذنباً أو لم يشهد عليه بذلك شاهدان فهو من أهل العدالة والستر وشهادته مقبولة وإن كان فى نفسه مذنباً. وفى أحاديث باب (۱۴) ثبوت الوصيّة بشهادة مسلمين عدلين من أبواب الوصيّة ج ۲۴ ما يدلّ على بعض المقصود وفى باب (۱۶) حكم ثبوت الوصيّة بشهادة مسلم صادق ما يناسب صدر الباب. وفى رواية ابن أبى محمود (۹) من باب (۱۷) إباحة ذبائح أقسام المسلمين من أبواب الذبائح ج ۲۸ قوله‌ﷺ من زعم انّ اللّه تعالى يجبر عباده على المعاصى أو يكلّفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته ولا تقبلوا شهادته. وفى رواية سلمة (۱۵) من باب (۶) أنّ القاضى عليه أن يواسى بين الخصوم من أبواب القضاء ج ۳۰ قوله‌ﷺ انّ المسلمين عدول بعضهم على بعض الّا مجلوداً فى حدّ لم يتب منه أو معروفاً بشهادة زور أو ظنيناً وفى أحاديث باب (۱۹) أنّ الحاكم إن عرف عدالة الشّهود أنفذ الحكم ما يدلّ على اعتبار العدالة فى الشّهود. وفى رواية يونس (۲) من هذا الباب قوله‌ﷺ فإذا كان ظاهر الرجل ظاهراً

۵۳۹ (۴۱) مسلمانان همه عادلند و شهادت‌شان جایز است مگر کسی که در مورد حدّی تازیانه خورده یا معروف به شهادت به باطل [= دروغ] باشد یا حسود یا ستمگر یا متّهم یا پیرو متبوعی یا اجیر برای صاحبش یا شرابخوار یا قمارباز یا خصم و طرف دعوی باشد و شهادت شریک برای شریکش در موردی که سود آن به او بازمی‌گردد، جایز نیست.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم و دوّم از باب سیزدهم از ابواب جماعت، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «شهادت او (کسی که برای اذان و نماز از مردم مزد می‌گیرد)، جایز نیست.»

و در روایت دوّم از باب نوزدهم از ابواب مستحقّان زکات، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «هر کس که قائل به جبر باشد، شهادت او را هرگز جایز ندانید.»

و در روایت پنجاه و ششم از باب دوّم از ابواب وجوب حج، این گفته که: «مرد مالدار چند سال می‌ماند و حج نمی‌رود. آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

و در روایت پنجاه و یکم از باب صد و نوزده از ابواب معاشرت، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «هر کس که بر فطرت اسلام باشد، شهادت وی جایز است. راوی گوید: به امام گفتم: آیا شهادت کسی که گناهان را مرتکب می‌شود، جایز است؟ حضرت‌ؑ فرمود: ای علقمه، اگر شهادت کسانی که گناه کرده‌اند، جایز نباشد جز شهادت پیامبران و اوصیا جایز نخواهد بود؛ چون تنها پیامبران و اوصیای آنها معصومند نه دیگران. بنابراین هر کس را که با چشمت ندیدی که گناه کند یا دو شاهد علیه او به گناه شهادت نداده‌اند، او اهل عدالت و حیاست و شهادتش جایز است گرچه پیش خود گناهکار است.»

و در روایات باب چهارده از ابواب وصیّت، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد و در باب شانزده، مناسب بخش اوّل عنوان باب.

و در روایت نهم از باب هفدهم از ابواب ذبایح، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «هر کس که گمان کند خداوند متعال بندگانش را بر معاصی مجبور می‌سازد یا آنان را به آنچه توانش را ندارند مکلّف می‌سازد، پس ذبیحهٔ او را نخورید و شهادتش را جایز ندانید.»

و در روایت پانزده از باب ششم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «مسلمانان نسبت به هم عادل هستند مگر کسی که در مورد حدّی که از او توبه نکرده است تازیانه خورده باشد یا معروف به شهادت به باطل [= دروغ] یا متّهم باشد.»

و در روایات باب نوزدهم، چیزی که بر اعتبار عدالت در شاهدان دلالت می‌کند.

مأموناً جازت شهادته ولا يسئل عن باطنه. وفى رواية ابن مسلم (٢) من باب (١٨) ما ورد فى قبول شهادة المملوك من أبواب الشّهادات قوله‌ عليه السلام اذا كان (المملوك) عدلاً فهو جائز الشّهادة. وفى رواية عبدالرّحمن (٣) قوله‌ عليه السلام لا بأس بشهادة المملوك اذا كان عدلاً. وفى‌رواية الدّعائم (٦) قوله‌ عليه السلام تجوز شهادتهما (أى الغلامين) إن كانا عدلين. وفى رواية الدّعائم (١٢) قوله‌ عليه السلام شهادة العبد لغير مواليه جائزة اذاكان عدلاً.

ويأتى فى باب (٢٧) عدم قبول شهادة سابق الحاجّ اذا ظلم دابّته واستخفّ بصلوٰته وباب (٢٩) أنّ القاذف والمحدود لا تقبل شهادتهم الّا أن يتوبا ما يدلّ على بعض المقصود.

وفى رواية الدّعائم(٨) من هذا الباب قوله‌ عليه السلام القاذف اذا تاب وكان عدلاً جازت شهادته وقد قال اللّه عزّوجلّ إنّ اللّه يحبّ التوّابين ويحبّ المتطهّرين ولا وجه لردّ شهادة من أحبّه اللّه وكان عدلاً. وفى رواية الدّعائم (٦) من باب (٣٠) جواز شهادة المسلمين على جميع أهل الملل قوله‌ عليه السلام شهادة بعضهم على بعض جائزة اذا كانوا عدلوا[1] عندهم. وفى مرسلة فقيه (٣) من باب (٣٤) أنّه لا بأس بإقامة الشّهادة على الشّهادة قوله‌ عليه السلام وإن شهد رجلان عدلان على شهادة رجل فقد ثبت شهادة رجل واحد.

وفى غير واحد من أحاديث باب (٣٨) أنّ الحقوق الماليّة تثبت بشاهد ويمين ما يدلّ على ذلك. وفى رواية مسمع (١) من باب (٣٩) أنّه يحكم على الزّنديق بالزّندقة اذا شهد عليه بها رجلان عدلان قوله إنّ أميرالمؤمنين‌ عليه السلام كان يحكم فى زنديق اذا شهد عليه رجلان عدلان مرضيّان.

وفى رواية الجعفريّات (٢) قوله‌ عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يقبل شهادة الرّجلين العدلين المرضيّين على الرجل أنّه زنديق ولو شهد له ألف بالبراءة. وفى رواية الدّعائم (٣) نحوه. وفى رواية زيد (٤) قوله‌ عليه السلام اذا جاء رجلان عدلان فيشهدان عليه (اى السّاحر) فقد حلّ دمه. وفى أحاديث باب (٤٢) قبول شهادة اللّاعب بالحمام ما يدلّ على عدم قبول شهادة الفاسق. وفى باب (٤٧) أنّ الشّاهد اذاكان ثقة فأقام شهادته عند غيره هل يجوز له أن يشهد معه عند الحاكم أم لا ما يدلّ على اعتبار الثّقة فى الشّاهد.

---

١. عدولاً ـ ظ.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و در روایت دوّم از همین باب، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگر ظاهر مرد، ظاهری امین باشد، شهادتش جایز است و دربارهٔ باطنش تحقیق نمی‌شود.»

و در روایت دوّم از باب هجدهم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگر برده عادل باشد، شهادتش جایز است.»

و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «شهادت برده اگر عادل باشد، اشکالی ندارد.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «شهادت آن دو برده اگر عادل باشند، جایز است.»

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «شهادت برده برای غیر اربابانش اگر عادل باشد، جایز است.»

می‌آید:

در باب بیست و هفتم و باب بیست و نهم، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد.

و در روایت هشتم از این باب، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «قذف کننده اگر توبه کند و عادل باشد، شهادتش جایز است و خداوند﷯ فرموده است: خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

و جهتی ندارد که شهادت کسی که خداوند او را دوست دارد و عادل است، ردّ کنند.»

و در روایت ششم از باب سی‌ام، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «شهادت بعضی بر بعضی اگر نزد آنان عادل باشد، جایز است.»

و در روایت سوّم از باب سی و چهارم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگر دو مرد عادل بر شهادت یک مرد شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می‌گردد.»

و در بسیاری از روایات باب سی و هشتم، چیزی که بر این مفاد دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب سی و نهم این گفته که: «امیرالمؤمنینعليه السلام پیوسته دربارهٔ زندیق اگر دو نفر عادل خوشنام علیه وی شهادت می‌دادند، حکم به زندیق بودنش می‌داد.»

و در روایت دوّم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «امیرالمؤمنینعليه السلام پیوسته شهادت دو مرد عادل و خوشنام را علیه مردی که او زندیق است، جایز می‌دانست، گرچه هزار نفر شهادت به برائت وی می‌دادند.»

و در روایت سوّم، مشابه آن.

و در روایت چهارم، فرمودهٔ پیامبر خداﷺ که: «اگر دو مرد عادل بیایند و علیه ساحر شهادت دهند، خون ساحر حلال است.»

و در روایات باب چهل و دوّم، چیزی که بر عدم قبول شهادت فاسق دلالت دارد و در باب چهل و هفتم، چیزی که بر اعتبار ثقه بودن شاهد دلالت دارد.

(۲۵)

باب حكم شهادة أهل البادية فيما بينهم وفيما يتباعد عنهم

۵۴۰ ۲۵۷۸۶ (۱) دعائم الإسلام ۵۱۰/۲: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال اذا شهد أهل البادية في حقّ فيما بينهم جازت شهادتهم اذا كانوا عدولاً واذا شهدوا على أهل قرية فيما يتباعد أن تكون شهادتهم فيه دون[1] غيرهم من أهل القرية ممّا ينبغي في مثله فيكونون في حال من يُتَّهم، وقد روى أنّه لا تجوز شهادة خصم ولا ظنين وفي ترك شهادة العدول من أهل المصر، وجيرة المكان[2]، وأهل العدالة فيه واستشهاد من يبعد عنه من أهل البوادي ما يوجب الشّبهة والظّنّة الّتي تسقط الشّهادة.

(۲۶)

باب عدم قبول شهادة ولد الزّنا وما ورد في ذمّه

۵۴۱ ۲۵۷۸۷ (۱) كافي ۳۹۵/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمد ابن أبي نصر عن أبان عن أبي بصير قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن ولد الزّنىٰ أتجوز شهادته فقال لا فقلت إنّ الحكم بن عتيبة يزعم أنّها تجوز قال اللّهمّ لا تغفر ذنبه ما قال اللّه عزّوجلّ للحكم بن عتيبة ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَ﴾. بصائر الدّرجات ۹: حدّثني السّندي بن محمد ومحمد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن أبان بن عثمان عن أبي بصير نحوه (وزاد) ﴿وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ﴾ فليذهب الحَكَمُ يميناً وشمالاً فواللّه لا يوجد العلم إلّا من أهل بيت نزل عليهم جبرئيل.

۵۴۲ ۲۵۷۸۸ (۲) تهذيب ۲۴۴/۶: الحسين بن سعيد عن أحمد بن حمزة عن أبان عن أبي بصير قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن ولد الزّنا أتجوز شهادته قال لا قلت انّ الحَكَم يزعم أنّها تجوز فقال اللّهمّ لا تغفر ذنبه. رجال الكشّيّ ۲۰۹: حدّثني محمد بن مسعود قال حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضّال قال حدّثني العبّاس بن عامر وجعفر بن محمد بن حكيم عن أبان بن عثمان (مثله سنداً ونحوه متناً وزاد) قال اللّه للحَكَم ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَ﴾ فليذهب الحكَم يميناً وشمالاً فواللّه لا يوجد العلم إلّا في أهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السلام.

---

۱. اي سوى غيرهم.

۲. الجيرة جمع الجار.

باب ۲۵

حکم شهادت بادیه‌نشینان

۵۴۰ (۱) امام صادقؑ فرمود: «اگر بادیه‌نشینان در مورد حقّی میان خودشان شهادت دهند - البته اگر عادل باشند - شهادت‌شان جایز است. ولی اگر بر مردم شهری که بعید می‌نماید که اینان در آن شهر شاهد بوده‌اند ولی از مردم همان شهر کسی شاهد نبوده باشد (با این که در چنین مواردی مردم همان شهر شاهدند) در این صورت اینان حالت متهم را دارند.» و در روایت است که: «شهادت خصم و طرف دعوی و متّهم، جایز نیست.» و در این که عادلان آن شهر و همسایگان آنجا و عادلان آن شهادت نداده و کسانی را شاهد آورده‌اند که از آنجا دورند و در بیابان زندگی می‌کنند، چیزی است که شبهه و تهمت را سبب می‌شود؛ همان تهمتی که شهادت را ساقط می‌کند.»

باب ۲۶

عدم قبول شهادت زنازاده

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۴۱ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقرؑ دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: نه. من گفتم: حکم بن عتیبه می‌گوید نافذ است. حضرت فرمود: خدایا، گناه وی را نبخش! خداوندﷻ به حکم بن عتیبه نفرموده است که: و این مایهٔ یادآوری (عظمت) تو و قوم تو است؟»

متن روایت در بصائر الدرجات با افزودگی: «و به زودی سئوال خواهید شد، حَکَم به چپ و راست برود. به خدا سوگند! دانش جز از اهل بیتی که جبرئیل بر آنان نازل گشته به دست نمی‌آید.»

۵۴۲ (۲) ابوبصیر گوید: «از امام باقرؑ دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: نه. گفتم: حکم می‌گوید شهادت زنازاده جایز است. حضرت فرمود: خدایا، گناه وی را میامرز!»

۵۴۳ ۲۵۷۸۹ (۳) **كافى ۳۹۵/۷؛ تهذيب ۲۴۴/۶**: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبى أيّوب الخزّاز عن محمد بن مسلم قال قال أبوعبداللهﷺ لا تجوز شهادة ولد الزّنا.
دعائم الإسلام ۵۱۱/۲: عن علىّﷺ مثله.

۵۴۴ ۲۵۷۹۰ (۴) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۱۵۹**: أحمد بن محمد عن عبدالله بن سنان عن أبى عبداللهﷺ قال ولا تجوز شهادة ولد الزّنا وشهادة النّساء فى الطّلاق.

۵۴۵ ۲۵۷۹۱ (۵) **تهذيب ۲۴۴/۶**: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللهﷺ قال سألته عن شهادة ولد الزّنا فقال لا ولا عبد.

۵۴۶ ۲۵۷۹۲ (۶) **كافى ۳۹۶/۷؛ تهذيب ۲۴۴/۶**: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن ابن فضّال عن إبراهيم بن محمد الأشعرىّ عن عبيد بن زرارة عن أبيه قال سمعت أبا جعفرﷺ يقول لو أنّ أربعة شهدوا عندى على رجل بالزّنا وفيهم ولد الزّنا لحددتهم جميعاً لأنّه لا تجوز شهادته ولا يؤمّ النّاس.

۵۴۷ ۲۵۷۹۳ (۷) **تهذيب ۲۴۴/۶**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عيسى بن عبدالله قال سألت أبا عبداللهﷺ عن شهادة ولد الزّنا فقال لا تجوز إلّا فى الشّىء اليسير إذا رأيت منه صلاحاً.

۵۴۸ ۲۵۷۹۴ (۸) **بحار الأنوار ۲۸۷/۱۰**: ما وصل إلينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفرﷺ سألته عن ولد الزّنا تجوز شهادته أو يؤمّ قوماً قال لا تجوز شهادته ولا يؤمّ.

۵۴۹ ۲۵۷۹۵ (۹) **قرب الإسناد ۲۹۸**: عبدالله بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفرﷺ قال سألته عن ولد الزّنا هل تجوز شهادته قال لا تجوز شهادته ولا يؤمّ.

۵۵۰ ۲۵۷۹۶ (۱۰) **المحاسن ۱۸۵**: البرقىّ عن أبيه عن حمزة بن عبدالله عن هاشم ابن أبى سعيد الأنصارىّ عن أبى بصير ليث المرادىّ عن أبى عبداللهﷺ قال إنّ نوحاً حمل فى السّفينة الكلب والخنزير ولم يحمل فيها ولد الزّنا وإنّ النّاصب شرّ من ولد الزّنا.

۵۵۱ ۲۵۷۹۷ (۱۱) **عوالى اللّئالى ۵۳۳/۳**: قال النّبىّﷺ ولد الزّنا شرّ الثّلاثة.

۵۴۳ (۳) امام صادقﷺ فرمود: «شهادت زنازاده جایز نیست.»

۵۴۴ (۴) امام صادقﷺ فرمود: «شهادت زنازاده و شهادت زنان در طلاق جایز نیست.»

۵۴۵ (۵) حلبی گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ شهادت زنازاده پرسیدم. حضرت فرمود: نه؛ [جایز نیست] و نه برده.»

۵۴۶ (۶) زراره گوید: «از امام باقرﷺ شنیدم که می‌فرمود: اگر چهار نفر علیه مردی نزد من به زنا شهادت دهند که میان‌شان زنازاده باشد، همهٔ آنان را حدّ می‌زنم؛ چرا که شهادت زنازاده نافذ نیست و امام جماعت مردم نمی‌شود.»

۵۴۷ (۷) عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ شهادت زنازاده پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت وی جز در چیز کم جایز نیست؛ آن هم در صورتی که از او شایستگی ببینی.»

۵۴۸ (۸) علی بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفرﷺ دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت او جایز است یا می‌تواند امام جماعت گروهی شود؟ حضرت فرمود: شهادتش جایز نیست و امامت هم نکند.»

۵۴۹ (۹) علی بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفرﷺ دربارهٔ زنازاده پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: شهادت او جایز نیست و امامت نمی‌کند.»

۵۵۰ (۱۰) امام صادقﷺ فرمود: «حضرت نوحﷺ سگ و خوک را در کشتی سوار کرد ولی در کشتی زنازاده را برنداشت و ناصبی، بدتر از زنازاده است.»

۵۵۱ (۱۱) پیامبرﷺ فرمود: «زنازاده بدترین آن سه[1] نفر است.»

---

۱. احتمال می‌رود به قرینه احادیث بعد دو نفر دیگر سگ و خوک باشند که زنازاده از سگ و خوک بدتر باشد.

۵۵۲ ۲۵۷۹۸ (۱۲) عوالی اللئالی ۵۳۴/۳: وروی أنّ أبا غرّة الجمحیّ کان یهجو النّبیّ ﷺ فذکر عند النّبیّ ﷺ وقیل فیه إنّه ولد زِنیة فقال ﷺ ولد الزّنا شرّ الثّلاثة یعنی أبا غرّة. وفی حدیث آخر عنه ﷺ أنّه قال ولد الزّنا لا یدخل الجنّة. وفی حدیث آخر ولد الزّنا لا یفلح أبداً.

وتقدّم فی روایة الحلبیّ (۶) من باب (۱۴) عدم جواز الصّلوٰة خلف الصّبیّ والمجنون وولد الزّنا من أبواب الجماعة ج ۷ قوله ﷺ ینبغی لولد الزّنا ان لا تجوز له شهادة ولا یؤمّ بالنّاس لم یحمله نوح فی السّفینة وقد حمل فیها الکلب والخنزیر.

(۲۷)
باب عدم قبول شهادة سابق الحاجّ اذا ظلم دابّته واستخفّ بصلاته وقبول شهادة المکاری والجمّال والملّاح مع الصّلاح

۵۵۳ ۲۵۷۹۹ (۱) تهذیب ۲۴۳/۶: محمد بن یعقوب عن کافی ۳۹۶/۷: محمد بن یحیی عن محمد بن موسی عن أحمد بن الحسن بن علیّ عن أبیه عن علیّ بن عقبة عن موسی بن أکیل النّمیریّ عن العلاء بن سیّابة فقیه ۲۸/۳: روی محمد ابن أبی عمیر عن العلاء بن سیّابة عن أبی عبدالله ﷺ[۱] قال قال أبوجعفر ﷺ لا تقبل شهادة سابق الحاجّ لأنّه[۲] قتل راحلته وأفنی زاده وأتعب نفسه واستخفّ بصلاته قلت[۳] فالمکاری والجمّال والملّاح (قال ـ کا ـ یب) فقال وما بأس بهم تقبل شهادتهم إذا کانوا صلحاء.

۵۵۴ ۲۵۸۰۰ (۲) کافی ۳۹۶/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۲۴۳/۶: سهل بن زیاد عن محمد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمن الأصمّ عن مسمع بن عبدالملک عن أبی عبدالله ﷺ أنّ أمیر المؤمنین ﷺ لم یکن یجیز شهادة سابق الحاجّ.

۵۵۵ ۲۵۸۰۱ (۳) الجعفریّات ۱۴۳: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه أنّ علیّاً ﷺ کان لا یجیز شهادة سابق الحاجّ.

---

۱. لا یخفی أنّ هذه الرّوایة فی یب وکا بعد روایة العلاء بن سیّابة عن أبی عبدالله ﷺ ثمّ قال بهذا الإسناد عن أبی جعفر فیحتمل نقل العلاء عن أبی جعفر ویحتمل نقله عن أبی عبدالله عن أبی جعفر فتأمّل.

۲. إنّه ـ فقیه. ۳. قیل ـ فقیه.

۵۵۲ (۱۲) روایت شده است که: «ابوغزّه جمحی از پیامبرﷺ بدگویی می‌کرد. از او نزد پیامبریاد شد و گفته شد که او زنازاده است. حضرت فرمود: زنازاده، بدترین آن سه نفر است؛ منظورش ابو غزّه بود.»

و در روایت دیگری از پیامبرﷺ است که حضرت فرمود: «زنازاده، داخل بهشت نمی‌شود.» و در روایت دیگری آمده است که: «زنازاده هرگز رستگار نمی‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب چهاردهم از ابواب جماعت، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «شایسته است شهادت زنازاده جایز نباشد و امامت جماعت مردم را نکند و حضرت نوح او را در کشتی نیاورد با این که سگ و خوک را در کشتی سوار کرد.»

باب ۲۷
حکم شهادت حاجی پیش افتاده در سفر حج که به چهار پایش ظلم کرده و نمازش را سبک شمرده است

۵۵۳ (۱) امام باقرؑ فرمود: «شهادت حاجی[1] که از دیگران سبقت می‌گیرد، جایز نیست؛ چرا که او مرکب خویش از پای در آورده و زاد و توشه‌اش را از بین برده و خویش را به رنج واداشته و به نمازش بی‌اعتنایی کرده است. پرسیدم: کرایه دهنده، شتردار و کشتی‌بان [چگونه‌اند]؟ حضرت فرمود: اینان اشکالی ندارد؛ اگر شایسته باشند، شهادت‌شان جایز است.»

۵۵۴ (۲) امیرالمؤمنینؑ شهادت حاجی را که از دیگران پیشی می‌گرفت، تنفیذ نمی‌کرد.

۵۵۵ (۳) امیرالمؤمنینؑ شهادت حاجی را که پیش از دیگران به مکه می‌رسد، تنفیذ نمی‌کرد.

---

۱. کسی که حیوان سواری خود را بیازارد و خویش را به رنج بیندازد و به نمازهایش اهتمام نورزد و در نتیجه با شتاب بیشتری راه تا مکه را برود و از دیگران در مسیر به این شکل سبقت گیرد، او را «سابق الحاج» گویند -م.

وتقدّم في رواية عمرو بن عثمان (١) من باب (٨) كراهة سبق الحاجّ من أبواب مقدّمات الحجّ قوله فقال قنبر هذا سابق الحاجّ وقد أتي وهو في الرَّحَبة فقال عليه السلام لا قرّب اللّه داره هذا خاسر الحاجّ يتعب البهيمة وينقر الصّلاة اُخرج اليه فأطرده. وفي رواية الوليد (٢) قوله إنّ أبا حنيفة رأى هلال ذي الحجّة بالقادسيّة وشهِدَ معنا عرفة فقال أبوعبداللّه عليه السلام ما لهذا صلاة ما لهذا صلاة. وفي رواية عبداللّه بن عثمان (٣) قوله عليه السلام لا صلوٰة له (أي لأبي حنيفة السّابق).

(٢٨)

باب عدم قبول شهادة السّائل بالكفّ

۵۵۶ ۲۵۸۰۲ (١) كافي ٣٩٦/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٤٣/٦: أحمد بن محمد بن خالد عن ابن فضّال عن حمّاد بن عثمان عن حريز عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال ردّ[١] رسول اللّه صلى الله عليه وآله شهادة السّائل الّذي يسأل في كفّه قال أبو جعفر عليه السلام لأنّه لا يؤمن على الشّهادة وذلك لأنّه إن[٢] أعطى رضى وإن منع سخط.

۵۵۷ ۲۵۸۰۳ (٢) عدّة الدّاعي ٨٩: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله شهادة الّذي يسئل في كفّه تردّ.

۵۵۸ ۲۵۸۰۴ (٣) كافي ٣٩٧/٧: تهذيب ٢٤٤/٦: محمد بن يحيى عن العمركيّ بن عليّ عن عليّ بن جعفر عن أخيه (أبي الحسن ـ كا) (موسى ـ يب) عليه السلام قال سألته عن السّائل (الّذي يسأل ـ كا) في كفّه هل تقبل شهادته فقال كان أبي عليه السلام لا يقبل شهادته إذا سأل في كفّه.

۵۵۹ ۲۵۸۰۵ (۴) قرب الإسناد ٢٩٨: عبداللّه بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سئلته عن السّائل بكفّه هل[٣] تجوز شهادته قال[۴] كان أبي يقول لا تجوز[۵] شهادة السّائل بكفّه.

---

١. قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله شهادة السّائل الّذي يسأل في كفّه لا تقبل ـ يب.

٢. إذا ـ يب. ٣. أ ـ ئل. ۴. فقال ـ ئل.

۵. لا تقبل ـ ئل.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هشتم از ابواب مقدّمات حج، این گفته که: «قنبر گفت: این کسی است که بر همهٔ حاجی‌ها سبقت گرفته است و این شخص، زمانی خدمت حضرت رسید که حضرت در رَحَبه [مکان و میدان وسیع کوفه] بود. حضرت فرمود: خداوند خانه‌اش را نزدیک نکند؛ این [سابق الحاج نیست]؛ خاسر الحاج است؛ [یعنی زیانکار حاجیان، نه پیشتاز حاجیان]؛ حیوان را به رنج می‌افکند و نماز را سریع چون کلاغ که با شتاب نوک به زمین می‌زند انجام می‌دهد. برو نزد او و او را بیرون کن.»

و در روایت دوّم، این گفته که: «ابوحنیفه هلال ماه ذی‌الحجّه را در قادسیّه دید و عرفه را با ما بود، امام صادق‌ؑ فرمود: این شخص نماز ندارد! این نماز ندارد!»

و در روایت سوّم، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «برای ابوحنیفه‌ای که پیشتاز بوده، نماز نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۸
عدم قبول شهادت فقیر متکدّی

۵۵۶ (۱) امام باقرؑ فرمود: «رسول خداﷺ شهادت گدایی را که می‌خواست کف دست او چیزی بگذارند، رد کرد. امام باقرؑ فرمود: چنین کسی در شهادت امین نیست و این بدان جهت است که اگر به او بدهند، خشنود می‌گردد و اگر ندهند، ناراحت می‌شود.»

۵۵۷ (۲) پیامبرﷺ فرمود: «شهادت فردی که با دستش گدایی می‌کند، ردّ می‌شود.»

۵۵۸ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرؑ دربارهٔ کسی که دستش را به گدایی نزد مردم دراز می‌کند، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: پدرمؑ شهادت وی را اگر با دست گدایی می‌کرد، جایز نمی‌دانست.»

۵۵۹ (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرؑ دربارهٔ گدایی که دستش را پیش مردم به گدایی دراز می‌کند، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: پیوسته پدرم می‌فرمود: شهادت کسی که با دست گدایی می‌کند، جایز نیست.»

(۲۹)
باب أنّ القاذف والمحدود
لاتقبل شهادتهم الّا أن يتوبا فتقبل شهادتهم

قال اللّه تعالى في سورة البقرة (۲): ۲۲۲: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ﴾.

النّور (۲۴): ۴ ـ ۵: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا۟ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا۟ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ * إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

٥٦٠ ٢٥٨٠٦ (۱) كافي ۳۹۷/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۴۵/۶: استبصار ۳۶/۳: أحمد بن محمد (بن عيسى ـ صا) عن محمد بن اسماعيل (بن بزيع ـ صا) عن محمد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكنانيّ قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن القاذف بعد ما يقام عليه الحدّ ما توبته قال يكذّب نفسه قلت أرأيت إن أكذب نفسه وتاب أتقبل شهادته قال نعم.

٥٦١ ٢٥٨٠٧ (۲) تهذيب ۲۴۶/۶: استبصار ۳۷/۳: الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل عن الكنانيّ قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن القاذف إذا أكذب نفسه وتاب أتقبل شهادته قال نعم.

٥٦٢ ٢٥٨٠٨ (۳) كافي ۳۹۷/۷: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) أحمد بن محمد عن تهذيب ۲۴۶/۶: استبصار ۳۷/۳: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد و[1] حمّاد عن القاسم بن سليمان قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل يقذف الرجل فيجلد حدّاً ثمّ يتوب ولا[2] يعلم منه إلّا خيراً أتجوز شهادته قال[3] نعم ما يقال عندكم قلت يقولون توبته فيما بينه وبين اللّه (و ـ كا) لا تقبل شهادته أبداً فقال[4] بئس ما قالوا كان أبي يقول إذا تاب ولم يعلم منه إلّا خيراً جازت شهادته.

٥٦٣ ٢٥٨٠٩ (۴) كافي ۳۹۷/۷: تهذيب ۲۴۵/۶: استبصار ۳۶/۳: عليّ ابن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرّار عن يونس عن بعض أصحابه عن أبي[5] عبداللّه عليه السلام قال سألته عن (الرّجل ـ يب) الّذي يقذف المحصنات تقبل شهادته بعد الحدّ إذا تاب قال نعم قلت وما توبته قال يجيئ ويكذّب نفسه عند الإمام ويقول قد افتريت على فلانة ويتوب ممّا قال[6].

---

۱. عن ـ يب. ۲. فلا ـ صا. ۳. فقال ـ يب ـ صا.
۴. قال ـ يب. ۵. أحدهما عليهما السلام ـ يب ـ صا ـ ئل. ۶. قاله ـ يب.

باب ۲۹

عدم قبول شهادت قذف کننده و حدّ خورده شده و جواز شهادت آنها پس از توبه

خداوند، توبه‌کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد.[۱]
و کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعای خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند.
مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.[۲]

۵۶۰ (۱) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ قذف کننده پس از آن که حدّ بر او جاری گشته است، پرسیدم که: توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: خودش را تکذیب می‌کند. پرسیدم: اگر خودش را تکذیب کرد [گفت که در شهادتش دروغ گفته است] و توبه کرد، آیا شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۶۱ (۲) کنانی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ قذف کننده اگر خویش را تکذیب و توبه کند، پرسیدم که: آیا شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۶۲ (۳) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که مردی را قذف می‌کند و حدّ تازیانه می‌خورد سپس توبه می‌کند و جز خوبی از او نمی‌دانند، پرسیدم که: آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری.

[بعد حضرت پرسید]: نزد شما چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند توبه‌اش بین خود و خدایش است ولی شهادتش برای همیشه پذیرفته نمی‌شود. حضرت فرمود: بد می‌گویند. پدرم می‌فرمود: اگر توبه کند و جز خوبی از او دانسته نشود، شهادتش جایز است.»

۵۶۳ (۴) یکی از یاران یونس گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ فردی که زنان پاکدامن را متّهم می‌سازد، پرسیدم که: آیا شهادت وی پس از حدّ خوردن اگر توبه کند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: می‌آید و خویش را نزد امام تکذیب می‌کند و می‌گوید: من بر آن زن افترا بسته بودم و از آنچه گفته، توبه می‌کند.»

---

۱. بقره ۲ / ۲۲۲.
۲. نور ۲۴ / ۵-۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۶۴ ۲۵۸۱۰ (۵) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٤: عن ابن مسكان عن أبي بصير عن الصّادقﷺ وسألته عن القاذف أتقبل شهادته بعد الحدّ إذا تاب قال نعم قلت[۱] وما توبته قال يكذّب نفسه عند الإمام فيما افتراه ويندم ويتوب ممّا قال.

۵۶۵ ۲۵۸۱۱ (۶) كافي ٣٩٧/٧: تهذيب ٢٤٥/٦: استبصار ٣٧/٣: عليّ ابن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللهﷺ قال قال أمير المؤمنينﷺ ليس يصيب أحد حدّاً[۲] فيقام عليه ثمّ يتوب إلّا جازت شهادته.

۵۶۶ ۲۵۸۱۲ (۷) تهذيب ٢٨٤/٦: استبصار ٣٧/٣: السكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّﷺ قال ليس أحد يصيب حدّاً فيقام عليه ثمّ يتوب إلّا جازت شهادته إلّا القاذف فإنّه لا تقبل شهادته إنّ توبته فيما كان بينه وبين الله تعالى (قال محمّد بن الحسن هذا الخبر موافق لبعض العامّة فلسنا نعمل به).

۵۶۷ ۲۵۸۱۳ (۸) دعائم الإسلام ٥١٢/٢: وعن أبي عبدالله جعفر بن محمدﷺ أنّه قال القاذف إذا تاب وكان عدلاً جازت شهادته وقد قال الله جلّ ذكره ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ﴾ ولا وجه لردّ شهادة من أحبّه الله وكان عدلاً وقد استثنى اللهﷻ في ذكر ردّ شهادة القاذف من تاب فقال عزّ ذكره ﴿وَلَا تَقْبَلُوا۟ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا﴾ ثمّ استثنى اللهﷻ فقال ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟﴾.

۵۶۸ ۲۵۸۱۴ (۹) المقنع ١٣٣: فقه الرّضاﷺ ٢٦١: ولا تجوز شهادة المفترى حتّى يتوب من فريته[۳] وتوبته أن يقف في الموضع الّذي قال فيه ما قال فيكذّب[۴] نفسه.

۵۶۹ ۲۵۸۱۵ (۱۰) كافي ٣٩٧/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ٢٤٥/٦: استبصار ٣٦/٣: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابن سنان قال سألت أبا عبداللهﷺ عن المحدود إن تاب تقبل[۵] شهادته فقال إذا تاب وتوبته أن يرجع ممّا[۶] قال ويكذّب نفسه عند الإمام وعند المسلمين فاذا فعل فإنّ على الإمام أن يقبل شهادته بعد ذلك.

---

١. قال ـ ك. ٢. احداً حدّ ـ يب. ٣. الفرية ـ ك.
٤. يكذّب ـ فقه الرضا. ٥. أتقبل ـ يب. ٦. فيما ـ يب.

۵۶۴ (۵) ابوبصیر گوید: «و از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ قذف کننده [افترا زننده] پرسیدم که: آیا شهادت وی پس از حد خوردن اگر توبه کند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: توبهٔ او چیست؟ حضرت فرمود: نزد امام دربارهٔ افترایی که زده خودش را تکذیب کند و پشیمان شود و از آنچه گفته است، توبه کند.»

۵۶۵ (۶) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «کسی به حدّی نمی‌رسد که آن حدّ بر او اجرا گردد و پس از آن توبه نماید مگر این که شهادت وی جایز باشد.»

۵۶۶ (۷) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «هیچ کس به حدّی نمی‌رسد که بر او اجرا گردد و سپس توبه کند مگر این که شهادتش جایز باشد؛ جز قذف کننده که شهادتش جایز نیست. توبهٔ او بین خود و خدایش است.»

محمّد بن الحسن شیخ طوسی‌ﷺ گوید: «این روایت، موافق گفتهٔ بعضی از اهل سنّت است و ما بدان عمل نمی‌کنیم.»

۵۶۷ (۸) امام صادق‌ﷺ فرمود: «قذف کننده اگر توبه کند و عادل باشد، شهادتش جایز است و خداوند جل ذکره فرموده است: خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد و جهتی ندارد ردّ کردن شهادت کسی که خداوند او را دوست دارد و عادل است و خداوند در آنجا که از ردّ شهادت قذف کننده یاد می‌کند، قاذف توبه کننده را استثنا کرده است و فرموده است: و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید. سپس خداوندﷻ استثنا کرده و فرموده: مگر کسانی که بعد از آن توبه می‌کنند.»

۵۶۸ (۹) شهادت افترا زننده جایز نیست تا آن که از افترایی که بسته است، توبه کند و توبه‌اش آن است که در همان جایگاهی که ایستاده و گفته آنچه گفته، بایستد و خودش را تکذیب کند.

۵۶۹ (۱۰) ابن سنان گوید: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ کسی که حدّ خورده اگر توبه کند، پرسیدم که: شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: اگر توبه کند و توبه‌اش این است که از گفته‌اش برگردد و نزد امام و مسلمانان خویش را تکذیب کند و چون چنین کرد، امام باید پس از آن، شهادت وی را بپذیرد.»

٥٧٠ ٢٥٨١٦ (١١) **الجعفريّات ١٤٣**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال المجلود في الفرية لا تقبل شهادته ولا يلاعن لأنّ اللّه تعالى قال في كتابه ﴿وَلَا تَقْبَلُواْ لَهُمْ شَهَـٰدَةً أَبَدًا﴾.

٥٧١ ٢٥٨١٧ (١٢) **كافي ٣٩٧/٧: تهذيب ٢٤٥/٦: استبصار ٣٧/٣**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام شهد عنده رجل وقد قطعت يده ورجله بشهادة[١] فأجاز شهادته وقد كان تاب و(قد ـ كا) عرفت توبته **فقيه ٣١/٣**: وروى اسماعيل بن مسلم عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام (وذكر مثله).

٥٧٢ ٢٥٨١٨ (١٣) **الجعفريّات ١٤٣**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ رجلاً قطع في قطع الطّريق فشهد عند عليّ شهادة فسئل عنه قومه فقالوا فيه خيراً فأجاز عليّ عليه السلام شهادته حين تاب وعلمت منه التوبة.

وتقدّم في غير واحد من أحاديث باب (٢٤) ما يعتبر في الشّاهد من العدالة. ويأتي في غير واحد من أحاديث باب (١) حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٣٠)

باب جواز شهادة المسلمين على جميع أهل الملل دون العكس وجواز شهادة الكافر اذا أشهد على شهادة ثمّ أسلم

٥٧٣ ٢٥٨١٩ (١) **كافي ٣٩٨/٧**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد **وتهذيب ٢٥٢/٦**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه (جميعاً ـ كا) عن (الحسين ـ يب[٢]) بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي عبيدة عن أبي عبداللّه عليه السلام قال تجوز شهادة المسلمين على جميع أهل الملل ولا تجوز شهادة أهل الذّمّة[٣] على المسلمين. **الهداية ٧٥**: وتجوز شهادة المسلمين (وذكر مثله كما في يب).

٥٧٤ ٢٥٨٢٠ (٢) **فقه الرّضا عليه السلام ٣٠٨**: ونروي أنّه لا تجوز شهادة عرّاف ولا كاهن ويجوز شهادة المسلمين في جميع أهل الملل ولا يجوز شهادة أهل الذّمّة على المسلمين.

---

١. شهادة ـ يب صا. ٢. الحسن ـ ظ. ٣. الملل ـ يب.

۵۷۰ (۱۱) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ﷺ فرمود: «کسی که برای افترا زدن تازیانه خورده است، شهادتش جایز نیست و ملاعنه نمی‌کند؛ چون خداوند متعال در کتابش فرموده است: شهادت‌شان را هرگز نپذیرید.»

۵۷۱ (۱۲) مردی که دست و پایش قطع شده بود [یعنی حدّ الهی بر او جاری شده بود] نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ شهادتی داد. حضرت شهادتش را جایز دانست؛ [زیرا] او توبه کرده و توبه‌اش شناخته شده بود.

۵۷۲ (۱۳) امام جعفر صادق‌ﷺ، از پدرشان‌ﷺ از جدّشان‌ﷺ روایت کرده‌اند که: «مردی برای راهزنی دستش قطع شده بود، او نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ شهادتی داد. حضرت دربارهٔ او و از قومش تحقیق کرد، آنان دربارهٔ وی خوبی گفتند. امیرالمؤمنین‌ﷺ شهادت او را جایز دانست؛ چون توبه کرده و توبه‌اش دانسته شده بود.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در بسیاری از روایات باب بیست و چهارم.

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب حدّ قذف، چیزی که بر آن دلالت دارد.

باب ۳۰

جواز شهادت مسلمانان علیه سایر ملل

ولی عکس آن جایز نیست

۵۷۳ (۱) امام صادق‌ﷺ فرمود: «شهادت مسلمانان بر همهٔ ملّت‌ها جایز است ولی شهادت اهل ذمّه [مسیحیان و یهودیانی که در پناه اسلام هستند] بر مسلمانان جایز نیست.»

۵۷۴ (۲) فقه الرضا ﷺ: «روایت می‌کنیم که شهادت پیشگو و کاهن جایز نیست و شهادت مسلمانان دربارهٔ همهٔ ملّت‌ها جایز است ولی شهادت اهل ذمّه بر مسلمانان جایز نیست.»

۵۷۵ ۲۵۸۲۱ (۳) **عوالي اللّئالي ۴۵۴/۱**: وقال النبيّ ﷺ لا تقبل شهادة أهل دين على غير أهل دينهم الّا المسلمين فانّهم عدول عليهم وعلى غيرهم.

۵۷۶ ۲۵۸۲۲ (۴) **فقيه ۲۸/۳**: وروى الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ؑ قال تجوز شهادة المملوك من أهل القبلة على أهل الكتاب.

۵۷۷ ۲۵۸۲۳ (۵) **دعائم الإسلام ۵۱۳/۲**: وعن رسول الله ﷺ أنّه نهى أن تقبل شهادة كافر على مسلم.

۵۷۸ ۲۵۸۲۴ (۶) **دعائم الاسلام ۵۱۴/۲**: وعن عليّ بن الحسين ؑ انّ عبدالملك كتب إليه يسأله عن شهادة أهل الذمّة بعضهم لبعض وكتب إليه حدّثني أبي عن جدّي رسول الله ﷺ أتاه اليهود برجل وامرأة قد زنيا فشهدوا عليهما بالزّنا والإحصان فرجمهما فقال شهادة بعضهم على بعض جائزة إذا كانوا عدلوا[۱] عندهم ولا تجوز شهادتهم على مسلم إلا فيما ذكره الله تعالى من أمر الوصيّة.

۵۷۹ ۲۵۸۲۵ (۷) **كافي ۳۹۸/۷**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ۲۵۳/۶**: **استبصار ۱۸/۳**: أحمد بن محمد عن ابن أبي نجران عن محمد بن حمران عن أبي عبدالله ؑ قال سألته عن نصرانيّ أشهد على شهادة ثمّ أسلم بعدُ أتجوز شهادته قال نعم هو على موضع شهادته. **تهذيب ۲۵۴/۶**: **استبصار ۱۸/۳**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن العلا عن محمد بن مسلم عن أحدهما ؑ (مثله).

۵۸۰ ۲۵۸۲۶ (۸) **كافي ۳۹۸/۷**: **تهذيب ۲۵۳/۶**: **استبصار ۱۸/۳**: عليّ عن محمد بن عيسى عن يونس (عن العلا ـ يب ـ صا) عن محمد بن مسلم عن أحدهما ؑ قال سألته (عن الصّبيّ والعبد ـ كا ـ يب) و[۲] النّصرانيّ يشهدون[۳] بشهادة[۴] فيسلم النّصرانيّ أتجوز شهادته قال نعم.

۵۸۱ ۲۵۸۲۷ (۹) **كافي ۳۹۸/۷**: **تهذيب ۲۵۳/۶**: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ؑ قال قال أميرالمؤمنين ؑ اليهود[۵] والنّصارى[۶] إذا شهدوا ثمّ أسلموا جازت شهادتهم.

---

۱. عدولاً ـ ظ. ۲. عن ـ صا. ۳. يشهد ـ صا.
۴. شهادة ـ يب صا. ۵. اليهوديّ ـ يب. ۶. والنّصراني ـ يب.

۵۷۵ (۳) پیامبرﷺ فرمود: «شهادت صاحبان یک دین بر غیر صاحبان همان دین جایز نیست جز مسلمانان [که شهادت‌شان بر صاحبان ادیان دیگر جایز است]؛ چرا که مسلمانان هم بر خودشان و هم بر دیگر ادیان عادلند [و شهادت‌شان جایز است].»

۵۷۶ (۴) امام باقر؛ فرمود: «شهادت بردهٔ مسلمانان بر اهل کتاب جایز است.»

۵۷۷ (۵) حضرت رسولﷺ نهی کرده از این که شهادت کافر علیه مسلمان پذیرفته شود.

۵۷۸ (۶) عبدالملک برای امام سجاد؛ نوشت و از حضرت درباره شهادت ذمّیان برای یکدیگر پرسید و حضرت برای عبدالملک مرقوم فرمود که: «پدرم از جدّم رسول خداﷺ برایم روایت کرد که: یهودیان همراه با مرد و زنی که زنا کرده بودند و شاهدان علیه این دو به زنا و محصن بودن شهادت داده بودند، خدمت رسول خدا آمدند.

حضرت آن دو را سنگسار کرد. حضرت فرمود: شهادت اینان در حقّ یکدیگر اگر در نزد خودشان عادل هستند، جایز است. ولی شهادت‌شان علیه مسلمانان جایز نیست مگر در همان مورد وصیّت که خداوند آن را ذکر کرده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۷۹ (۷) محمّد بن حمران گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ مسیحی‌ای که او را برای شهادتی شاهد گرفتند و پس از آن مسلمان شد، پرسیدم: آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ او بر جایگاه شهادتش باقی است.»

۵۸۰ (۸) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق؛ دربارهٔ بچّه، غلام و مسیحی پرسیدم که: شهادتی می‌دهند و مسیحی، مسلمان می‌شود. آیا شهادت او جایز است؟ حضرت فرمود: آری.»

۵۸۱ (۹) امام صادق؛ بیان داشت: «امیرالمؤمنین؛ فرمود: یهودیان و مسیحیان اگر شهادت دهند و سپس مسلمان گردند، شهادت‌شان جایز است.»

(١٠) الجعفريّات ١٤٥: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام قال ۵۸۲ ۲۵۸۲۸
اليهوديّ والنّصرانيّ اذا أسلما جازت شهادتهما ما لم يكن ردّها الحاكم وأسلما من أجلها.

(١١) فقيه ٤١/٣: وروى العلاء عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الذّمّيّ ۵۸۳ ۲۵۸۲۹
والعبد يشهدان على شهادة ثمّ يسلم الذّمّيّ ويعتق العبد أتجوز شهادتهما على ما كانا أشهدا
عليه قال نعم إذا علم منهما بعد ذلك خير جازت شهادتهما.

(١٢) فقيه ٤١/٣: وسأل صفوان بن يحيى أبا الحسن عليه السلام عن رجل أشهد أجيره على ۵۸۴ ۲۵۸۳۰
شهادة ثمّ فارقه أتجوز شهادته بعد أن يفارقه قال نعم قلت فيهوديّ أشهد على شهادة ثمّ
أسلم أتجوز شهادته قال نعم.

(١٣) دعائم الإسلام ٥١٤/٢: وعن عليّ وأبي جعفر وأبي عبدالله عليهم السلام أنّهم قالوا إذا ۵۸۵ ۲۵۸۳۱
استشهد الكافر في حال كفره والطّفل الصّغير في حال صغره على شهادة فشهد بها المشرك
بعد أن أسلم والطّفل الصّغير بعد أن بلغ وكانا مقبولين جازت شهادتهما.

(١٤) تهذيب ٢٥٤/٦: استبصار ١٩/٣: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن جميل ۵۸۶ ۲۵۸۳۲
قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن نصرانيّ أشهد على شهادة ثمّ أسلم بعدُ أتجوز شهادته قال لا.
(قال الشيخ رحمه الله في صا هذا الخبر شاذّ منافٍ للأخبار الكثيرة الّتي قدّمنا بعضها ولا يعترض
بذلك على ما يجري مجرى ذلك ويحتمل ان يكون خرج مخرج التّقيّة لأنّ ذلك مذهب
بعض العامّة).

وتقدّم في رواية سماعة (٨) من باب (١٤) ثبوت الوصيّة بشهادة مسلمين عدلين من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله عليه السلام لا تجوز (أي شهادة أهل الملّة) إلّا على أهل ملّتهم فان لم تجد غيرهم جازت شهادتهم على الوصيّة لأنّه لا يصلح ذهاب حقّ أحد. وفي رواية الحلبيّ ومحمد بن مسلم (٩) قوله هل تجوز شهادة أهل ملّة من غير أهل ملّتهم قال نعم إذا لم يوجد من أهل ملّتهم جازت شهادة غيرهم إنّه لا يصلح ذهاب حقّ أحد. وفي رواية يونس (٥٨) من باب (١٨) حكم ذبائح أهل الكتاب من أبواب الذبائح ج ٢٨ قوله عليه السلام ومن زعم أنّ لله جوارحاً كجوارح المخلوقين فلا تقبلوا شهادته. ويأتي في الباب التالي ما يناسب ذلك فراجع.

(۱۰) امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: «یهودی و مسیحی اگر مسلمان شوند، در صورتی که حاکم [=قاضی] شهادت آنها را ردّ نکرده باشد و به شرط این که برای پذیرفته شدن شهادت‌شان مسلمان نشده باشند، شهادت‌شان جایز است.» ۵۸۲

(۱۱) محمّد بن مسلم گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ اهل ذمه و برده که شهادتی می‌دهند و سپس ذمّی مسلمان می‌گردد و برده آزاد می‌شود، پرسیدم که: آیا شهادت این دو بر آنچه این دو را بر آن شاهد گرفته شده‌اند، جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ اگر از آن دو پس از اسلام و آزادی خیر دانسته شود، شهادت‌شان جایز است.» ۵۸۳

(۱۲) صفوان بن یحیی از امام هفتمعليه السلام دربارهٔ مردی که اجیر خود را برای شهادتی شاهد گرفته و سپس از او جدا شده است، پرسید که: «آیا شهادت او پس از آن که از او جدا می‌شود، جایز است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: یهودی‌ای که بر شهادتی شاهد گرفته شده و سپس مسلمان گردیده است، آیا شهادتش جایز است؟ حضرت فرمود: آری.» ۵۸۴

(۱۳) امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادقعليهم السلام فرمودند: «اگر کافر، در حال کفر و کودک خردسال، در حال کودکی بر شهادتی شاهد گرفته شوند و آن مشرک پس از آن که مسلمان شده و کودک خردسال پس از آن که بالغ شود بدان شهادت دهد و هر دو پذیرفته شده باشند، شهادت‌شان جایز است.» ۵۸۵

(۱۴) جمیل گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مسیحی که بر شهادتی شاهد گرفته شده و سپس اسلام آورده است، پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ حضرت فرمود: نه.» ۵۸۶

شیخ طوسیرحمه الله در کتاب استبصار فرمود: «این روایت، نادر و برخلاف روایات بسیاری است که ما برخی از آنها را پیشتر آوردیم و با این روایت نمی‌توان در برابر روایاتی که این گونه است، ایستاد و احتمال می‌رود که این روایت بر پایهٔ تقیّه صادر شده باشد؛ چراکه مفاد این روایت، مطابق مذهب بعضی از اهل سنّت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب چهاردهم از ابواب وصایا، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «شهادت یک ملّت و مذهب جز بر صاحبان همان ملّت و مذهب جایز نیست ولی اگر غیر از آنان را نیافتی، شهادت‌شان بر وصیّت جایز است؛ چون نمی‌شود حقّ کسی از بین برود.»

و در روایت نهم، این گفته که: «آیا شهادت اهل یک مذهب بر غیر اهل آن مذهب جایز است؟ حضرت فرمود: آری؛ در صورتی که از اهل آن مذهب پیدا نشود، شهادت غیر اهل آن مذهب جایز است؛ چراکه نباید حقّ کسی از بین برود.»

و در روایت پنجاه و هشتم از باب هجدهم از ابواب ذبایح، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «هر کس بگوید که خداوند نیز اعضا و جوارحی به سان اعضا و جوارح مخلوقات دارد، شهادتش را نپذیرید.»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

(۳۱)

باب قبول شهادة من ليس بمسلم على الوصيّة في الضّرورة

قال اللّه تعالى في سورة المائدة (۵): ۱۰۶ ـ ۱۰۷: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ شَهَـٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَأَصَـٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَـٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْـَٔاثِمِينَ * فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسْتَحَقَّآ إِثْمًا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْأَوْلَيَـٰنِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَـٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَـٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.

۵۸۷ ۳۵۸۳۳ (۱) فقيه ۲۹/۳: وروى الحسن بن عليّ الوشّاء عن أحمد بن عمر قال سألته عن قول اللّه ﷻ ذوا عدلٍ منكم أو آخران من غيركم قال اللّذان منكم مسلمان واللّذان من غيركم من أهل الكتاب فان لم تجد[۱] من أهل الكتاب فمن المجوس لأنّ رسول اللّه ﷺ قال سنّوا بهم سنّة أهل الكتاب وذلك إذا مات الرّجل بأرض غربة فلم يجد مسلمَيْنِ يشهدهما فرجلان من أهل الكتاب.

۵۸۸ ۳۵۸۳۴ (۲) مستدرك ۴۴۹/۱۷: أبوالحسن القطب الكيدريّ في شرح النّهج في آخر الخطبة الشّقشقيّة قال قال صاحب المعارج وجدت في الكتب القديمة أنّ الكتاب الّذي دفعه اليه ؑ رجل من أهل السّواد كان فيه مسائل منها شهد شاهدان من اليهود على يهوديّ أنّه أسلم قال ؑ لا تقبل شهادتهما لأنّهم يجوّزون تغيير كلام اللّه وشهادة الزّور وان شهد شاهدان من النّصارى على نصرانيّ أو يهوديّ أو مجوسيّ أنّه أسلم فقال تقبل شهادتهما لقول اللّه تعالى ﴿وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً﴾ الى قوله ﴿وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ ومن لا يستكبر لا يشهد الزّور.

وتقدّم في باب (۱۴) ثبوت الوصيّة بشهادة مسلمين عدلين وبشهادة ذمّيّين مرضيّين مع عدمهما من أبواب الوصيّة ج ۲۴ وباب (۱۵) حكم ما لو ارتاب وليّ الميّت بالشّاهدين

---

۱. يجد ـ ئل.

باب ۳۱

قبول شهادت غیر مسلم بر وصیّت در مورد ضروری

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیّت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسد، (و در آن جا مسلمانی نیافتید)، دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز نگاه دارید تا سوگند یاد کنند که: ما حاضر نیستیم حقّ را به چیزی بفروشیم، هرچند در مورد خویشاوندان ما باشد؛ و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود.
و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو، مرتکب گناهی شده‌اند (و حقّ را کتمان کرده‌اند)، دو نفر از کسانی که نسبت به میّت اولیٰ هستند، به جای آنها قرار می‌گیرند و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: گواهی ما، از گواهی آن دو، به حقّ نزدیک‌تر است؛ و ما تجاوزی نکرده‌ایم؛ که اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود.[1]

۵۸۷ (۱) احمد بن عمر گوید: «از او [امام معصوم] دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: دو نفر عادل از خودتان را به شهادت بطلبید، یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسد (و در آنجا مسلمانی نیافتید) دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید، پرسیدم، حضرت فرمود: آن دو نفر که از خود شمایند، دو نفر مسلمان هستند و آن دو که از غیر شمایند، از اهل کتاب هستند و اگر از اهل کتاب نیافتید، پس از مجوس [بیابید]؛ چرا که رسول خدا فرمود: با آنان همچون اهل کتاب رفتار کنید و آن، زمانی است که مرد در زمین غربت بمیرد و دو مسلمان نیابد که آن دو را شاهد بگیرد، در این صورت دو نفر از اهل کتاب [را شاهد بگیرید].»

۵۸۸ (۲) صاحب معارج گوید: «در کتب قدیمی یافتم که نامه‌ای را که مردی از اهالی اطراف کوفه به حضرت داد در آن چند سئوال بود. یکی این که دو شاهد از یهودیان علیه یک یهودی شهادت دادند که او مسلمان شده است. حضرت فرمود: شهادت آن دو یهودی پذیرفته نمی‌شود؛ چون یهودیان تغییر سخن خدا و شهادت به باطل [= دروغ] را جایز می‌دانند. ولی اگر دو شاهد از مسیحیان بر یک مسیحی یا یک یهودی یا یک مجوسی شهادت دهند که او مسلمان شده است، حضرت فرمود: شهادت این دو پذیرفته می‌شود؛ دلیل فرمودهٔ خداوند متعال: و نزدیک‌ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می‌یابی، تا ادامهٔ آن که: و آنها (در برابر حقّ) تکبّر نمی‌ورزند و کسی که تکبّر نمی‌ورزد، شهادت به باطل [= دروغ] نمی‌دهد.»

---

۱. مائده ۵ / ۱۰۶-۱۰۷.

الذّمّيين ما يناسب الباب فراجع. وفى رواية إسماعيل (۹) من باب (۱۷) ما لا تقبل فيه شهادة الصّبيان قبل البلوغ من أبواب الشّهادات ج ۳۰ قولهﷺ وكذلك اليهود والنّصارى اذا أسلموا جازت شهادتهم. ولاحظ الباب المتقدّم فإنّ فيه ما يناسب المقام.

(۳۲)

باب حكم شهادة الأعمى والأصمّ والأخرس

۵۸۹ ۲۵۸۳۵ (۱) كافى ۷/ ۴۰۰: محمد بن يحيى عن تهذيب ۶/ ۲۵۴: أحمد بن محمد بن عيسى عن الحجّال عن ثعلبة بن ميمون عن محمد بن قيس قال سألت أبا جعفرﷺ عن الأعمي تجوز شهادته قال نعم إذا أثبت.

۵۹۰ ۲۵۸۳۶ (۲) كافى ۷/ ۴۰۰: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۶/ ۲۵۴: سهل بن زياد عن أحمد بن محمد ابن أبى نصر عن ثعلبة بن ميمون عن محمد بن قيس عن أبى جعفرﷺ قال سألته عن شهادة الأعمى قال نعم إذا أثبت[۱].

۵۹۱ ۲۵۸۳۷ (۳) فقه الرّضاﷺ ۲۶۱: وتجوز شهادة الأعمى إذا أثبت.

۵۹۲ ۲۵۸۳۸ (۴) دعائم الإسلام ۲/ ۵۰۹: وعن أبى جعفر وأبى عبداللهﷺ أنّهما قالا شهادة الأعمى على السّماع جائزة كشهادة البصير على النّظر وكذلك ما شهد به على علمه.

۵۹۳ ۲۵۸۳۹ (۵) الإحتجاج ۲/ ۳۱۳: (فى ما سأل محمد بن عبدالله الحميرىّ عن صاحب الزّمان صلوات الله عليه) وسأله عن الضّرير إذا شهد فى حال صحّته على شهادة ثمّ كفّ بصره ولا يرىٰ خطّه فيعرفه هل يجوز شهادته أم لا وإن ذكر هذا الضّرير الشّهادة هل يجوز أن يشهد على شهادته أم لا يجوز فأجاب إذا حفظ الشّهادة وحفظ الوقت جازت شهادته.

۵۹۴ ۲۵۸۴۰ (۶) كافى ۷/ ۴۰۰: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۶/ ۲۵۵: سهل بن زياد عن اسماعيل بن مهران عن درست عن جميل قال سألت أبا عبداللهﷺ عن شهادة الأصمّ فى القتل قال يؤخذ بأوّل قوله ولا يؤخذ بالثّانى.

---

۱. اى اذا كان على أمر ثابت عنده ـ وافى ـ والظاهر أنّ المراد اذا أثبت الأعمى المشهود بذكر القرائن والدلائل. (م ى).

ارجاعات

گذشت:

در باب چهاردهم از ابواب وصیّت و باب پانزدهم، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

و در روایت نهم از باب هفدهم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و همینطور یهودیان و مسیحیان اگر مسلمان شوند، شهادت‌شان جایز است.» و باب پیشین را ملاحظه کن؛ چرا که در آن مناسب این مقام است.

باب ۳۲
حکم شهادت نابینا، ناشنوا و لال

(۱) محمّد بن قیس گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ نابینا پرسیدم که: آیا شهادت وی جایز است؟ ۵۸۹
حضرت فرمود: آری؛ اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد.»

(۲) محمّد بن قیس گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ شهادت نابینا پرسیدم. حضرت فرمود: آری؛ اگر ۵۹۰
به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد.»

(۳) شهادت نابینا اگر به قراین و دلایل بر او ثابت شده باشد، جایز است. ۵۹۱

(۴) امام باقر و امام صادقعليهما السلام فرمودند: «شهادت نابینا بر شنیدن جایز است به سان شهادت بینا ۵۹۲
بر دیدن و همین‌گونه است شهادتی که بر پایهٔ علمش می‌دهد.»

(۵) در پرسش‌هایی که محمّد بن عبدالله حمیری از حضرت صاحب الزمان(عج) کرده است، از ۵۹۳
حضرت دربارهٔ کسی که نابیناست، پرسید که: «اگر در حال سلامتش شاهد شهادتی باشد و سپس چشمش نابینا گردد و خطّ خویش را نتواند ببیند تا بشناسد، آیا شهادت وی جایز است یا نه؟ و اگر با این که نابیناست، شهادت را به یاد آورد، آیا می‌تواند بر پایهٔ شهادت خود شهادت دهد یا نه؟ حضرت پاسخ داد: اگر شهادت را به یاد بیاورد و زمان شهادت را به یاد داشته باشد، شهادتش جایز است.»

(۶) جمیل گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ شهادت ناشنوا در خصوص قتل پرسیدم. حضرت فرمود: ۵۹۴
سخن اول او گرفته می‌شود ولی دوّمین سخنش نه.»

۵۹۵ ۲۵۸۲۱ (۷) دعائم الإسلام ۲/ ۵۱۰: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال شهادة الأخرس جائزة إذا علمت إشارة وفهمت وقد أتِيَ الى رسول الله صلى الله عليه وآله بجارية أعجميّة شكوا في أمرها فقال لها من أنا فأومت بيدها إلى السّماء واليه والى النّاس أى إنّك رسول اللّه الى الخلق فقال هي مسلمة فعلّموها الإسلام وصلّى صلى الله عليه وآله بالنّاس جالساً من علّة فقاموا خلفه فأومى اليهم بيده أن إجلسوا فجلسوافالإيماء المفهوم إذا علم يقوم مقام الكلام.

ولاحظ باب (٦) أنّ الأخرس يطلّق بالكتابة والإشارة وبما يفهم منه الطّلاق من أبوابه ج ٢٧. ولاحظ باب (٢٨) كيفيّة إحلاف الأخرس من أبواب القضاء ج ٣٠ ويمكن أن يستدلّ على جواز شهادة الأعمى والأصمّ والأخرس بالعمومات والإطلاقات.

(٣٣)
باب أنّ المرأة إذا تعرف أو يحضر من يعرفها أو تسفر عن وجهها فلا بأس بشهادتها

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

۵۹۶ ۲۵۸۲۲ (١) كافي ٧/ ٤٠٠: محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن أخيه جعفر بن عيسى بن يقطين تهذيب ٦/ ٢٥٥: أحمد بن محمد عن[1] أخيه جعفر بن عيسى استبصار ٣/ ١٩: أحمد بن محمد بن عيسى عن أخيه جعفر بن محمد بن عيسى عن ابن يقطين عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال لا بأس بالشّهادة على إقرار المرأة وليست بمسفرة إذا عرفت بعينها أو حضر من يعرفها فأمّا ان (كانت ـ يب ـ صا) لا تعرف بعينها، ولا[2] يحضر من يعرفها فلا يجوز للشّهود أن يشهدوا عليها وعلى إقرارها دون أن تسفرَ وينظروا[3] إليها.

فقيه ٣/ ٤٠: روى عن عليّ بن يقطين عن أبي الحسن عليه السلام قال لابأس بالشّهادة على إقرار المرأة وليست بمسفرة إذا عرفت بعينها أو يحضر من عرفها ولا يجوز عندهم أن يشهد الشّهود على إقرارها دون أن تسفر فينظر إليها.

---

١. الظّاهر أنّ الصّواب (أحمد بن محمد عن محمد بن عيسى عن أخيه جعفر) كما وجد في غير هذا الباب كما في الوصايا ـ كذا في حاشية التهذيب.

٢. أو لا ـ صا.

٣. ينظرون ـ يب ـ صا.

۵۹۵ (۷) امام صادقؑ فرمود: «شهادت لال اگر اشارهٔ او معلوم و مفهوم باشد، جایز است. دختری غیرعرب را که دربارهاش شک و تردید داشتند [که آیا کافر است یا مسلمان]، نزد رسول خدا آوردند. حضرت به دختر فرمود: من چه کسی هستم؟ دختر اشارهای به آسمان و حضرت و به مردم کرد؛ به این معنی که تو پیامبر خدا به سوی مردم هستی. حضرت فرمود: این دختر، مسلمان است. پس اسلام را به او آموختند و حضرت با مردم بر اثر بیماری، نشسته نماز خواند و مردم پشت سر حضرت ایستادند. حضرت با اشاره به آنان میفرمود که: بنشینید و آنان مینشستند. بنابراین اشارهٔ مفهوم اگر روشن باشد، جای سخن مینشیند.»

ارجاعات

گذشت:

باب ششم از ابواب طلاق و باب بیست و هشتم از ابواب قضاء را ملاحظه کنید و میتوان بر جواز شهادت نابینا، ناشنوا و لال به عمومات و اطلاقات استدلال جست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۳
جواز شهادت بر زن در موردی که شناسایی شود

۵۹۶ (۱) امام موسی بن جعفرؑ فرمود: «شهادت بر اقرار زن در صورتی که رویش باز نباشد اشکالی ندارد؛ البته اگر زن شناخته شده یا کسی حاضر باشد که او را بشناسد. ولی اگر زن شناخته شده نیست و کسی که او را بشناسد هم نیست، در این صورت جایز نیست که علیه آن زن یا بر اقرار او ـ بی آن که رویش را باز و بدان نگاه کنند ـ شهادت دهند.»

متن روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه: «امام موسی بن جعفرؑ فرمود: شهادت بر اقرار زن در حالی که رویش باز نیست، اشکالی ندارد؛ البته زن شخصاً شناخته شده باشد یا کسی حاضر باشد که او را بشناسد. ولی این در نزد آنان جایز نیست که شاهدان بر اقرار زن شهادت دهند بدون این که رویش باز و به آن نگاه شود.»

(۳۴)

باب أنّه لابأس بإقامة الشّهادة على الشّهادة عدا ما استثنى وأنّه لو قال شاهد الأصل لم أشهد شاهد الفرع يقبل قول أعدلهما

۵۹۷ ۲۵۸۴۲ (۱) تهذيب ۲۵۶/۶ : استبصار ۲۰/۳ : محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن ذبيان بن حكيم عن موسى بن أكيل عن فقيه ۴۲/۳ : محمد بن مسلم عن (الباقر ـ فقيه) أبي جعفر عليه السلام في الشّهادة على شهادة الرّجل وهو بالحضرة في البلد (ة ـ خ) قال نعم ولو كان خلف سارية[۱] يجوز[۲] ذلك إذا كان لا يمكنه أن يقيمها هو لعلّة تمنعه عن[۳] أن يحضر ويقيمها فلا بأس بإقامة الشّهادة على الشّهادة[۴].

۵۹۸ ۲۵۸۴۳ (۲) تهذيب ۲۵۵/۶ : استبصار ۲۱/۳ : الحسين بن سعيد عن محمد بن اسماعيل عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن أبي عبدالله عليه السلام (عن أبيه ـ صا) عن عليّ عليه السلام انه كان لا يجيز شهادة رجل على رجل إلّا شهادة رجلين على رجل. فقيه ۴۱/۳ : وروى غياث بن ابراهيم عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان لا يجيز شهادة رجل على شهادة رجل إلّا شهادة رجلين على شهادة رجل.

۵۹۹ ۲۵۸۴۵ (۳) فقيه ۴۱/۳ : قال الصّادق عليه السلام إذا شهد رجل على شهادة رجل فإنّ شهادته تقبل وهى نصف شهادة وإن شهد رجلان عدلان على شهادة رجل فقد ثبت شهادة رجل واحد.

۶۰۰ ۲۵۸۴۶ (۴) المقنع ۱۳۳ : واذا شهد رجل على شهادة رجل فانّ شهادته تقبل وهو نصف شهادة فان شهد رجلان على شهادة رجل فقد ثبت شهادة رجل واحد وإن كان الّذي شهد عليه معه في مصره. وإذا حضرا فشهد أحدهما على شهادة الآخر وأنكر صاحبه أن يكون أشهده على شهادته فانّه يقبل قول أعدلهما. فقه الرّضا عليه السلام ۲۶۱ : فاذا شهد رجل على شهادة رجل (وذكر نحوه).

---

۱. أى أسطوانة. ۲. ويجوز ـ فقيه. ۳. من ـ فقيه.
۴. شهادته ـ فقيه ـ شهادة ـ صا.

باب ۳۴
حکم شهادت بر شهادت مرد

۵۹۷ (۱) محمّد بن مسلم از امام باقر﵇ دربارهٔ شهادت بر شهادت مرد با این که مرد در همان شهر حاضر است، روایت کرده است که: «حضرت فرمود: آری؛ گرچه پشت ستونی باشد، شهادت بر شهادت جایز است. اگر او به دلیلی نمی‌تواند خود اقامهٔ شهادت کند و این دلیل او را باز می‌دارد از این که حاضر شود و اقامهٔ شهادت کند، بنابراین اقامهٔ شهادت بر شهادت اشکالی ندارد.»

۵۹۸ (۲) امیرالمؤمنین﵇ پیوسته شهادت مردی را بر مردی جایز نمی‌دانست مگر شهادت دو مرد بر یک مرد.

متن روایت در من لا یحضره الفقیه: «غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق﵇ از پدرشان﵇ روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علی﵇ شهادت مردی بر شهادت مردی را جایز نمی‌دانست مگر شهادت دو مرد بر شهادت یک مرد را.»

۵۹۹ (۳) اگر مردی بر شهادت مردی شهادت دهد، شهادتش جایز و آن نیمی از شهادت است و اگر دو مرد عادل بر شهادت دادن مردی شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می‌گردد.

۶۰۰ (۴) در مقنع: «اگر مردی بر شهادت دادن مردی شهادت دهد، شهادتش جایز و آن نیمی از شهادت است و اگر دو مرد بر شهادت یک مرد شهادت دهند، شهادت یک مرد ثابت می‌شود گرچه کسی که بر او شهادت داده شده، همراه او در همان شهرش است.

و اگر هر دو حاضر شوند و یکی از این دو بر شهادت دادن دیگری شهادت دهد ولی رفیقش انکار کند که او را شاهد بر شهادت خویش گرفته باشد، در این صورت گفتهٔ عادل‌ترین این دو پذیرفته می‌شود.»

۶۰۱ ۲۵۸۴۷ (۵) **تهذيب ٦/٢٥٦: استبصار ٣/٢٠**: محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى الخزّاز عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن أبيه (ع) أنّ عليّاً (ع) قال لا أقبل شهادة رجل على رجل حيّ وان كان باليمن[1].

۶۰۲ ۲۵۸۴۸ (٦) **فقيه ٣/٤٢**: وروى عمرو بن جميع عن أبي عبدالله عن أبيه (ع) قال أشهد على شهادتك من ينصحك قالوا أصلحك الله كيف، يزيد وينقص قال لا ولكن من يحفظها عليك ولا تجوز شهادة على شهادة على شهادة.

۶۰۳ ۲۵۸۴۹ (٧) **تهذيب ٦/٢٥٥**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن طلحة بن زيد (يزيد ـ خ) عن أبي عبدالله عن أبيه عن عليّ (ع) أنّه كان لايجيز شهادة على شهادة في حدّ.

۶۰۴ ۲۵۸۵۰ (٨) **تهذيب ٦/٢٥٦**: محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى الخثعميّ عن **فقيه ٣/٤١**: غياث بن ابراهيم عن جعفر (بن محمد ـ فقيه) عن أبيه (ع) قال قال عليّ (ع) لا تجوز شهادة على شهادة في حدّ ولا كفالة في حدّ.

۶۰۵ ۲۵۸۵۱ (٩) **فقه الرّضا (ع) ٢٦١**: ولا تجوز شهادة على شهادة في الحدود.

۶۰۶ ۲۵۸۵۲ (١٠) **دعائم الإسلام ٢/٤٦٦**: وعن عليّ (ع) أنّه قال لا كفالة في حدّ ولا شهادة على شهادة في حدّ ولا يجوز كتاب قاضٍ الى قاضٍ في حدّ.

۶۰۷ ۲۵۸۵۳ (١١) **فقيه ٣/٤١**: روى عبدالله بن سنان عن عبدالرّحمن ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله (ع) في رجل شهد على شهادة رجل فجاء الرّجل فقال إنّي لم أشهده قال تجوز شهادة أعدلهما وإن كانت عدالتهما واحدة لم تجز شهادته.

۶۰۸ ۲۵۸۵۴ (١٢) **كافي ٧/٣٩٩**: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الوشّاء عن أبان بن عثمان **تهذيب ٦/٢٥٦**: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن عبدالرّحمن (ابن أبي عبدالله ـ كا) عن[2] أبي عبدالله (ع) في رجل شهد على شهادة رجل[3] (فجاء الرّجل ـ كا) فقال لم أشهده فقال تجوز شهادة أعدلهما.

---

١. في هامش الوسائل هكذا ـ في نسخة باليمين (هامش المخطوط). قال الشيخ في التهذيب فهذا الخبر يحتمل شيئين أحدهما أن يكون أراد أنّه لا يقبل شهادة رجل على مُدّعىً عليه غائب لأنّه ربّما كان مع الغايب بيّنة تعارض هذه الشهادة والثاني أنّه لا يقبل شهادة رجل على شهادة رجل حيّ وإن قبله على شهادته بعد موته والوجهان جميعاً لا يلائمان الصحيح من المذهب الخ فلاحظ وحمله أيضاً على التقيّة وقال في (صا) المراد بالخبر أنّه لا يجوز قبول شهادة رجل واحد على شهادة رجل بل يحتاج إلى شهادة رجلين على رجل ليقوما مقام شهادته.

٢. قال سألت أبا عبدالله (ع) عن رجل ـ يب.

٣. آخر ـ يب.

۶۰۱ (۵) امیرالمؤمنین فرمود: «شهادت مردی بر مرد زنده‌ای را جایز نمی‌دانم گرچه آن مرد در یمن باشد.»

۶۰۲ (۶) امام باقر فرمود: «بر شهادت خودت کسی را که خیرت را می‌خواهد، شاهد بگیر. گفتند: خداوند تو را شایسته بدارد! چگونه؟ آن شخص کم و زیاد می‌کند. حضرت فرمود: نه؛ ولی کسی را که شهادت را برایت به خاطر بسپارد و شهادت بر شهادت بر شهادت جایز نیست.»

۶۰۳ (۷) امیرالمؤمنین شهادت بر شهادت را در خصوص حدّ جایز نمی‌دانست.

۶۰۴ (۸) امیرالمؤمنین می‌فرمود: «شهادت بر شهادت در خصوص حدّ و در حدّ کفالت، جایز نیست.»

۶۰۵ (۹) شهادت بر شهادت، در حدود جایز نیست.

۶۰۶ (۱۰) امیرالمؤمنین علی فرمود: «شهادت در حدّ کفالت و شهادت بر شهادت در حدّ جایز نیست. نامهٔ قاضی بر قاضی در خصوص حدّ جایز نیست.»

۶۰۷ (۱۱) عبدالرحمن بن أبی عبدالله از امام صادق دربارهٔ مردی که بر شهادت مردی، شهادت داده است و آن مرد آمده و گفته که من وی را شاهد نگرفته بودم روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت عادل‌ترین این دو جایز است ولی اگر عدالت این دو یکسان است، شهادتش جایز نیست.»

۶۰۸ (۱۲) عبدالرحمن بن أبی عبدالله از امام صادق دربارهٔ مردی که بر شهادت مردی، شهادت داده و آن فرد آمده و گفته است که وی را شاهد نگرفته بودم، روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت عادل‌ترین این دو جایز است.»

۶۰۹ ۴۵۸۵۵ (١٣)كافى ٣٩٩/٧: تهذيب ٢٥٦/٦: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابن سنان عن أبى عبدالله عليه السلام فى رجل شهد على شهادة رجل فجاء الرّجل فقال لم أُشهِدْهُ (قال ـ يب) فقال تجوز شهادة أعدلهما ولو كان أعدلهما واحداً لم تجز شهادته (عدالة فيهما ـ كا).

(٣٥)

باب قبول شهادة الخصيّ والأغلف ومن ذهب بعض أعضائه

۶۱۰ ۴۵۸۵۶ (١)كافى ٤٠١/٧: محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن موسى بن جعفر البغداديّ عن جعفر بن يحيى عن عبدالله بن عبدالرّحمن عن الحسين بن زيد عن أبى عبدالله عن أبيه عليهما السلام. فقيه ٢٦/٣: وروى الحسن بن زيد[١] نحواً ممّا ذكره عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال أُتى عمر بن الخطّاب بقدامة بن مظعون (و ـ كا) قد شرب الخمر فشهد عليه رجلان أحدهما خصيّ وهو عمرو التميميّ والآخر المعلّى بن الجارود فشهد أحدهما أنّه رآه يشرب وشهد الآخر أنّه رآه يقيئ الخمر فأرسل عمر الى أناس من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فيهم أمير المؤمنين عليه السلام[٢] فقال لأمير المؤمنين عليه السلام[٣] ما تقول يا أبا الحسن فانّك الّذى قال (فيك ـ كا) رسول الله صلى الله عليه وآله (أنت ـ كا ـ يب) أعلم هذه الأمّة وأقضاها بالحقّ فانّ هذين قد اختلفا فى شهادتهما قال (عليّ عليه السلام ـ فقيه)[٤] ما اختلفا فى شهادتهما وما قائها حتّى شربها فقال هل تجوز شهادة الخصيّ قال عليه السلام ما ذهاب لحيته[٥] إلّا كذهاب بعض أعضائه.

تهذيب ٢٨٠/٦: محمد بن أحمد بن يحيى عن موسى بن جعفر البغداديّ عن جعفر بن يحيى عن عبدالله بن عبدالرّحمن عن الحسين بن زيد عن أبى عبدالله عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال أُتى عمر بن الخطّاب بقدامة بن مظعون وقد شرب الخمر فشهد عليه رجلان فشهد أحدهما أنّه رآه يشرب (وذكر مثله) إلّا أنّه أسقط قوله (ما اختلفا فى شهادتهما).

---

١. الحسن بن محبوب ـ خ فقيه. ٢. عليّ بن أبي طالب عليه السلام ـ فقيه. ٣. لعليّ عليه السلام ـ فقيه.
٤. أمير المؤمنين ـ يب. ٥. أنثييه ـ فقيه ـ خصيته ـ خ كا.

۶۰۹ (۱۳) ابن سنان از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که بر شهادت مردی شهادت داده و آن مرد آمده و گفته که او را شاهد نگرفته بودم، روایت کرده است که حضرت فرمود: «شهادت عادل‌ترین آنها جایز است و اگر عدالت آن دو یکی است، شهادت او جایز نیست.»

باب ۳۵

قبول شهادت خواجه، ختنه نکرده و ناقص العضو

۶۱۰ (۱) امام باقرؑ فرمود: «قدامةبن مظعون را که شراب خورده بود، نزد عمربن الخطّاب آوردند. دو نفر علیه وی شهادت دادند: یکی خواجه که همان عمرو تمیمی و دیگری معلّی بن الجارود بود. یکی از این دو، شهادت دادند که او را دیده شرب خمر می‌کند و دیگری شهادت داد که او را دیده که شراب استفراغ می‌کند.

عمر، سوی مردمانی از اصحاب رسول خداﷺ فرستاد که در میان‌شان امیرالمؤمنینؑ بود. عمر به امیرالمؤمنین ؑگفت: ای ابوالحسن، نظر شما چیست؟ تو همان کسی هستی که رسول خداﷺ فرمود: تو عالم‌تر از همهٔ امّتی و از همه به حقّ بهتر قضاوت می‌کنی، این دو نفر دربارهٔ شهادت‌شان اختلاف کرده‌اند. حضرت فرمود: این دو در شهادت‌شان اختلاف ندارند و آن کس تا شراب نخورده باشد آن را استفراغ نمی‌کند.

عمر پرسید: آیا شهادت خواجه جایز است؟ حضرت فرمود: نبودن ریش او چیزی جز نبودن و از بین رفتن بعضی از اعضاء و جوارحش نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دوازدهم از ابواب جماعت فرمودهٔ امام معصومؑ که: «شهادت کسی که ختنه نشده، جایز نیست.»

و در روایت ابی الجوزاء مانند آن.

و بر این مفاد دلالت دارد عموم و اطلاقی که دربارهٔ پذیرش شهادات عادلان آمده است.

وتقدّم فی روایة زید (١) من باب (١٢) أنّ الأغلف لا یؤمّ القوم من أبواب الجماعة ج ٧ قوله علیه السلام ولا تقبل له (أی للأغلف) شهادة. وفی روایة أبی الجوزاء مثله. ویدلّ علی ذلک ما ورد من العموم والإطلاق فی قبول شهادات العدول.

(٣٦)

باب أنّ الرّجل إذا باع ضیعته ولم یعرف حدودها هل للشّهود الّذین تعرف حدودها أن یشهدوا بحدودها أم لا

وتقدّم فی روایة الصّفّار (١) من باب (٣) أنّ من باع ما یملك وما لا یملك صحّ البیع فیما یملك من أبواب البیع قوله وكتبت إلیه رجل كانت له قطاع أرضین فحضره الخروج إلی مكّة والقریة علی مراحل من منزله ولم یؤت بحدود أرضه وعرّف حدود القریة الأربعة فقال للشّهود اشهدوا أنّی قد بعت من فلان جمیع القریة الّتی حدّ منها كذا والثّانی والثّالث والرّابع (الی أن قال) هل یجوز للشّاهد الّذی أشهده بجمیع هذه القریة أن یشهد بحدود قطاع الأرض الّتی له فیها إذا تعرف حدود هذه القطاع بقوم[١] من أهل هذه القریة إذا كانوا عدولاً فوقّع علیه السلام نعم یشهدون علی شیء مفهوم معروف ان شاء اللّه الخ فلاحظها.

(٣٧)

باب أنّ الشّهود فی الزّنا أربعة وفی غیره اثنان ویكره أن یكون الشّاهد أوّل الشّهداء الأربعة

قال اللّه تعالی فی سورة البقرة (٢): ٢٨٢: ﴿وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ ...﴾.

النساء (٤): ١٥: ﴿وَٱلَّـٰتِى يَأْتِينَ ٱلْفَـٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾.

---

١. من قوم ـ خ.

باب ۳۶

حکم شهادت شهود به حدود ملک

گذشت:

در روایت یکم از باب سوّم از ابواب بیع، این گفته که: «برای حضرت نوشتم که: مردی است چند قطعه زمین دارد، می‌خواهد به مکّه برود و آبادی، چند مرحله از منزلش فاصله دارد و حدود زمینش به او داده نشده است ولی حدود چهارگانهٔ آبادی معلوم است. او به شاهدان می‌گوید شاهد باشید که من همهٔ آبادی را به فلانی فروختم. همان که یک حدّش از کجاست و حدّ دوم و سوم و چهارم. (تا آنجا که گوید): آیا برای شاهدی که او را برای همهٔ آبادی شاهد گرفته است، جایز است که شهادت به حدود همهٔ قطعه‌های زمینی بدهد که برای این شخص در آن آبادی است؛ اگر حدود آن قطعه‌ها را به گفتهٔ گروهی از اهالی این آبادی می‌شناسد و آنان عادل باشند؟ حضرت فرمود: آری؛ بر یک چیز مفهوم و شناخته شده، شهادت دهند ـ ان شاءالله ـ ...» پس آن را ملاحظه کنید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۷

چهار شاهد در زنا و دو شاهد در غیر آن

و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند... [۱]

و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنها قرار دهد. [۲]

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۲.
۲. نساء ۴ / ۱۵.

۶۱۱ ۴۵۸۵۷ (۱) علل الشّرائع ۵۱۰: حدّثنا عليّ بن أحمد قال حدّثنا محمد ابن أبى عبداللّه عن محمد بن اسماعيل عن عليّ بن العبّاس قال حدّثنا القاسم بن الرّبيع الصّحّاف عن محمد بن سنان انّ الرّضاؑ كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله جعلت[۱] شهادة أربعة فى الزّناء واثنان فى سائر الحقوق لشدّة خصب[۲] المحصن لأنّ فيه القتل فجعلت الشّهادة فيه[۳] مضاعفة مغلّظة[۴] لما فيه من قتل نفسه وذهاب نسب ولده ولفساد الميراث.

۶۱۲ ۴۵۸۵۸ (۲) دعائم الإسلام ۹۱/۱: وقد روّينا عن جعفر بن محمدؑ أنّه قال لأبى حنيفة وقد دخل عليه (فى حديث) وأيّهما أعظم عند اللّه الزّناء أم قتل النّفس قال قتل النّفس قال فقد جعل اللّه ﷻ فى قتل النّفس شاهدين وفى الزّناء أربعة ولو كان على القياس لكان الأربعة الشهداء فى القتل لأنّه أعظم.

۶۱۳ ۴۵۸۵۹ (۳) كافى ۴۰۴/۷: تهذيب ۲۷۷/۶ ـ عليّ بن ابراهيم عن ابيه عن احمد بن محمد ابن أبى نصر عن إسماعيل ابن أبى حنيفة عن أبى حنيفة قال قلت لأبى عبداللّهؑ كيف (صار ـ كا) القتل يجوز فيه شاهدان والزّنا لا يجوز فيه إلّا أربعة شهود والقتل أشدّ من الزّنا فقال لأنّ القتل فعل واحد والزّنا فعلان فمن ثمّ لا يجوز (فيه ـ يب) إلّا أربعة شهود على الرّجل شاهدان وعلى المرأة شاهدان. **كافى ۴۰۴/۷**: ورواه بعض أصحابنا عنه قال فقال لى ما عندكم يا أبا حنيفة قال قلت[۵] ما عندنا فيه إلّا حديث عمر أنّ اللّه أخذ فى الشّهادة كلمتين على العباد قال فقال لى ليس كذلك يا أبا حنيفة ولكنّ الزّنا فيه حدّان ولا يجوز إلّا أن يشهد كلّ اثنين على واحد لأنّ الرّجل والمرأة جميعاً عليهما الحدّ والقتل إنّما يقام على القاتل ويدفع عن المقتول.

۶۱۴ ۴۵۸۶۰ (۴) فقيه ۱۹۵/۱: وفيما ذكره الفضل بن شاذانؒ من العلل عن الرّضاؑ أنّه قال إنّما أمر النّاس بالأذان (الى أن قال) وجعل بعدالتكبير الشّهادتان لأنّ أوّل الإيمان هو التوحيد والإقرار للّه تبارك وتعالى بالوحدانيّة والاقرار للرّسولﷺ بالرّسالة وانّ اطاعتهما

---

۱. والعلّة فى شهادة أربعة فى الزّنا واثنتين فى ساير الحقوق ـ خ.
۲. حدّ ـ وسائل.
۳. فجعل فيه الشّهادة ـ ئل.
۴. أمر غليظ: شديد صعب.
۵. فقلت ـ ئل.

۶۱۱ (۱) از محمّد بن سنان روایت شده است که: «حضرت رضا؇ در پاسخی که به پرسش‌های وی داده نوشته است: در زنا چهار شاهد قرار داده شده و در باقی حقوق، دو شاهد به دلیل سختی حدّ زناکار محصن؛ چرا که در خصوص وی قتل ثابت است. بنابراین دربارهٔ وی شهادت، مضاعف و تشدید شده است؛ چون خودش کشته می‌شود و نسب فرزندش از بین می‌رود و ارث‌بری فاسد می‌گردد.»

۶۱۲ (۲) امام صادق؇ به ابوحنیفه که خدمت امام رسیده بود، در روایتی فرمود: «کدام نزد خدا بزرگ‌تر است، زنا یا قتل نفس؟ او گفت: قتل نفس. حضرت فرمود: خداوند در قتل نفس دو شاهد قرار داده ولی در زنا چهار شاهد و اگر بنا بر قیاس بود، چهار شاهد باید در قتل نفس باشد؛ چون قتل نفس بزرگ‌تر است.»

۶۱۳ (۳) ابوحنیفه گوید: «به امام صادق؇ گفتم: چگونه است که در قتل، دو شاهد جایز است ولی در زنا جز چهار شاهد جایز نیست؛ با این که قتل سخت‌تر از زناست؟

حضرت فرمود: چون قتل یک کار است ولی زنا دو کار؛ لذا در زنا جز چهار شاهد جایز نیست. دو شاهد بر مرد و دو شاهد بر زن.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مشابه این روایت؛ بعضی از یاران‌مان از ابوحنیفه روایت کرده‌اند. او گوید: «امام به من گفت: ای ابوحنیفه، چه چیزی نزد شماست؟

ابوحنیفه گوید: گفتم: نزد ما در این باره جز گفتهٔ عمر نیست که خداوند در شهادت دو کلمه را بر بندگان گرفته است. ابوحنیفه گوید: امام به من فرمود: این گونه نیست ای ابوحنیفه. ولی زنا در آن دو حدّ است و جایز نیست مگر این که دو نفر بر یک نفر شهادت دهند؛ چون مرد و زن هر دو باید حدّ بخورند. ولی قتل بر قاتل اجرا می‌گردد و از مقتول دفع می‌شود.»

۶۱۴ (۴) در علل احکام که فضل بن شاذان از حضرت رضا؇ آورده است، آمده که: «حضرت فرمود: تنها به این دلیل مردم مأمور به اذان شدند... (تا آن که گوید): و بعد از تکبیر دو شهادت قرار گرفت؛ چون شروع ایمان همان یکتاپرستی و اقرار به یگانگی خداوند و اقرار به رسالت رسول است و اطاعت این دو با معرفت‌شان همراه است و باز به این دلیل که اصل ایمان همین دو شهادت است؛ لذا دو شهادت، دو شهادت قرار گرفت آن‌گونه که خداوند در دیگر حقوق دو شاهد قرار داده است.»

ومعرفتهما مقرونتان[1] ولأنّ أصل الايمان إنّما هو الشّهادتان فجعل شهادتين شهادتين كما جعله فى سائر الحقوق شاهدين. **علل الشّرائع ٢٥٩: عيون الأخبار ١٠٦/٢**: بالاسناد المتقدّم فى باب (٢) فرض الصّلوة من أبواب فضلها وفرضها عن الفضل بن شاذان فى حديث العلل نحوه.

٦١٥ ٢٥٨٦١ (٥) **تفسير العيّاشى ٣٢٩/١**: عن صفوان الجمّال قال قال أبوعبداللّه عليه السلام لقد حضر الغدير اثنا عشر ألف رجل يشهدون لعلىّ بن أبى طالب عليه السلام فما قدر على أخذ حقّه وانّ أحدكم يكون له المال وله شاهدان فيأخذ حقّه فانّ حزب اللّه هم الغالبون فى علىّ عليه السلام.

٦١٦ ٢٥٨٦٢ (٦) **تفسير العيّاشى ٣٣٢/١**: عن عمر بن يزيد قال قال أبوعبداللّه عليه السلام ابتداءً منه العجب يا با حفص لِما لَقى علىّ بن أبى طالب عليه السلام انّه كان له عشرة ألف شاهد لم يقدر على أخذ حقّه والرّجل يأخذ حقّه بشاهدين الخبر.

٦١٧ ٢٥٨٦٣ (٧) **أمالى الطّوسى ٦٦٠**: حدّثنا الشيخ أبوجعفر محمد بن الحسن بن علىّ بن الحسن الطّوسىّ رحمه الله قال أخبرنا أبوعبداللّه الحسين بن ابراهيم القزوينىّ قال أخبرنا أبوعبداللّه محمد بن وهبان الهنائىّ البصرىّ قال حدّثنى أحمد بن ابراهيم بن أحمد قال أخبرنى أبومحمدالحسن بن علىّ بن عبدالكريم الزّعفرانىّ قال حدّثنى أحمد بن محمد بن خالد البرقىّ أبوجعفر قال حدّثنى أبى عن محمد ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام امّا أنا فلو كنت ما شهدت أوّل الشّهود يعنى فى الزّناء.

٦١٨ ٢٥٨٦٤ (٨) **الجعفريّات ١٤٤**: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ بن أبى طالب عليه السلام قال ما أحبّ أن أكون أوّل الشّهداء الأربعة.

وتقدّم فى رواية ابن شبرمة (٤٣) من باب (٧) عدم حجّيّة القياس من أبواب المقدّمات ج ١ قوله عليه السلام فانّ اللّه عزّوجلّ قد قبل فى قتل النّفس شاهدين ولم يقبل فى الزّناء الّا أربعة. وفى رواية الدّعائم (٤٥) نحوه. وفى رواية الإحتجاج (٤٩) قوله عليه السلام فكيف رضى فى القتل بشاهدين ولم يرض فى الزّنا الّا بأربعة. وفى رواية ابن مسلم (٤٩) قوله عليه السلام يا با حنيفة القتل عندكم أشدّ أم الزّنا فقال بل القتل قال عليه السلام فكيف أمر اللّه تعالى فى القتل بشاهدين وفى الزّنا

---

١. قَرَنَ الشىء بالشىء أى شدّه ووصله.

(۵) صفوان جمّال گوید: «امام صادق‌ﷺ فرمود: در غدیرخم دوازده هزار نفر حضور داشتند که به نفع امیرالمؤمنین‌ﷺ شهادت می‌دادند ولی ایشان نتوانستند حق خویش را بگیرند و این در حالی است که فردی از شما مالی دارد [حقّ از دست رفته] و دو شاهد دارد، او حقّ خویش را می‌گیرد! اما عاقبت، حزب خدا دربارهٔ علی‌ﷺ پیروزند.» ۶۱۵

(۶) عمربن یزید گوید: «امام صادق‌ﷺ پی آن که سوالی کرده باشم، خود فرمود: ای اباحفص، شگفت‌آور است آنچه علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین‌ﷺ دید! ده هزار شاهد داشت ولی نتوانست حقّ خود را بگیرد، با این که فرد با دو شاهد حقّ خود را می‌گیرد...» ۶۱۶

(۷) امام صادق‌ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: اگر من باشم، اولین شاهدی که شهادت می‌دهد نخواهم بود. منظور در شهادت به زناست.» ۶۱۷

(۸) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «من دوست ندارم که نخستین شاهد از چهار شاهد باشم.» ۶۱۸

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت چهل و سوّم از باب هفتم از ابواب مقدّمات، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «خداوند ﷻ در قتل نفس دو شاهد پذیرفته است ولی در زنا جز چهار شاهد نپذیرفته است.»

و در روایت چهل و پنجم، مانند آن.

و در روایت چهل و نهم، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «چگونه در قتل به دو شاهد راضی شده ولی در زنا جز به چهار شاهد تن نداده است؟»

و در روایت چهل و نهم، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «ای ابوحنیفه، قتل نزد تو سخت‌تر است یا زنا؟

او گفت: قتل. حضرت فرمود: پس چگونه است که خداوند در قتل به دو شاهد دستور داده ولی در زنا به چهار شاهد؟»

و در روایت پانزدهم از باب هفدهم از ابواب اذان، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «پس دو شهادت، دو شهادت قرار داد؛ آن‌گونه که در همهٔ حقوق دو شاهد قرار داده شده است.»

و در باب نوزدهم از ابواب قضاء، چیزی که بر برخی از مقصود دلالت دارد.

بأربعة وفي رواية ابن شاذان (١٥) من باب (١٧) عدد فصول الاذان من ابوابه ج ٥ قوله عليه السلام فجعل شهادتين شهادتين كما جعل في ساير الحقوق شاهدان. وفي باب (١٩) انّ الحاكم اذا عرف عدالة الشّهود أنفذ الحكم من أبواب القضاء ما يدلّ على بعض المقصود.

ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه ما يدلّ على ذلك. وفي أحاديث باب (١٠) انّ الرجل والمرأة لا يرجمان ولا يحدّان حتّى تشهد أربعة الشّهود على الايلاج من أبواب حدّ الزّناء ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك. وفي رواية محمد بن قيس (٩ و ١٠) من هذا الباب قوله عليه السلام لا أكون أوّل الشّهود الأربعة أخشىٰ الرّوعة ان ينكل بعضهم فأجلد. وفي أحاديث باب (٣٦) انّه إذا شهد على المحصَن ثلاثة رجال وامرأتان فعليه الرّجم ما يدلّ على بعض المقصود.

(٣٨)
باب أنّ الحقوق الماليّة تثبت بشاهد ويمين صاحب الحقّ وبشهادة امرأتين ويمينه وبشهادة رجل وامرأتين

٦١٩ ٢٥٨٦٥ (١) **كافي ٧/٣٨٥: تهذيب ٦/٢٧٢: استبصار ٣/٣٣:** أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقضي بشاهدٍ واحد مع يمين صاحب الحقّ.

٦٢٠ ٢٥٨٦٦ (٢) **كافي ٧/٣٨٥:** عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى **تهذيب ٦/٢٧٥: استبصار ٣/٣٣:** الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول حدّثني أبي انّ رسول الله صلى الله عليه وآله (قد ـ صا) قضى بشاهدٍ ويمينٍ. **قرب الإسناد ١٦:** محمد بن عيسى والحسن بن ظريف وعليّ بن اسماعيل كلّهم عن حمّاد بن عيسى مثله.

٦٢١ ٢٥٨٦٧ (٣) **أربعون الشّهيد ٣٥:** ما أخبرني به السّيّد العلّامة النّسّابة تاج الملّة والدّين أبوعبدالله محمد بن معيّة قراءة عليه بالحلّة سادس عشر من شعبان سنة أربع وخمسين وسبعمائة قال أخبرني الشيخ السّعيد[١] نجم الدّين أبوالقاسم عبدالله بن علوي بن حمدان بن الحلّي قال أخبرني الشيخ الفقيه القارئ المتّقي الزّاهد سديد الدّين أبوالقاسم جعفر بن مليك

---
١. السّعيد الثّقة ـ خ.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب دهم از ابواب حدّ زنا، چیزی که بر آن دلالت دارد.

و در روایت نهم و دهم از همین باب، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «من اوّلین شاهد از چهار شاهد نخواهم بود. ترس آن دارم که بعضی از شاهدان وحشت کنند و شهادت ندهند و در نتیجه تازیانه بخورم.»

و در روایات باب سی و ششم، چیزی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۳۸

اثبات حقّ مالی به شهادت شاهد مرد و سوگند مدّعی یا به شهادت دو زن و سوگند مدّعی یا به شهادت یک مرد و دو زن

۶۱۹ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ پیوسته با یک شاهد و سوگند صاحب حق حکم می‌داد.»

۶۲۰ (۲) حمّاد بن عیسی گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: پدرم برایم روایت کرد که رسول خدا ﷺ با یک شاهد و سوگند حکم می‌داد.»

۶۲۱ (۳) حمّاد بن عیسی گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: پدرم گفت: رسول خدا ﷺ با یک شاهد و سوگند [صاحب حقّ] حکم می‌کرد.»

الحلّی قال أخبرنا الشیخ العلّامة سدید الدّین أحمد بن مسعود الحلیّ عن شیخه الفقیه العلّامة فخر الدّین أبی عبداللّه محمد بن ادریس الحلیّ عن الشیخ نجم الدّین عبداللّه بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن أحمد بن العبّاس الدّوریستی عن أبیه عن جدّه جعفر بن محمد بن أحمد عن الشیخ أبی عبداللّه المفید عن الشیخ الصّدوق أبی جعفر ابن بابویه عن جعفر بن الحسین عن الشیخ أبی جعفر محمد بن عبداللّه بن جعفر الحمیریّ عن والده عن أبی علیّ محمد بن عیسی بن عبداللّه بن مالك الأشعریّ القمیّ عن الثّقة أبی محمد حمّاد بن عیسی الجهنیّ البصریّ[1] قال سمعتُ أبا عبداللّه علیه السلام یقول قال أبی علیه السلام قضی رسول اللّه صلی الله علیه وآله بشاهدٍ ویمینٍ.

۶۲۲ ۲۵۸۶۸ (۴) کافی ۳۸۵/۷: تهذیب ۲۷۲/۶: استبصار ۳۲/۳: علیّ ابن ابراهیم (عن أبیه ـ صا) عن محمد بن عیسی عن یونس عن زرعة عن سماعة عن أبی بصیر قال سئلتُ أبا عبداللّه علیه السلام عن الرّجل یکون له عند الرّجل الحقّ وله شاهد واحد قال[2] کان رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقضی بشاهد[3] واحد ویمین صاحب الحقّ وذلك فی الدَّینِ.

۶۲۳ ۲۵۸۶۹ (۵) تهذیب ۲۷۳/۶: استبصار ۳۲/۳: الحسین بن سعید عن النّضر بن سوید عن القاسم بن سلیمان قال سمعت أبا عبداللّه علیه السلام یقول قضی رسول اللّه بشهادة رجل (واحد) مع یمین الطّالب فی الدَّینِ وحده.

۶۲۴ ۲۵۸۷۰ (۶) فقیه ۳۳/۳: قضی رسول اللّه صلی الله علیه وآله بشهادة شاهد ویمین المدّعی.

۶۲۵ ۲۵۸۷۱ (۷) فقیه ۳۳/۳: وقال صلی الله علیه وآله نزل عَلَیّ جبرئیل علیه السلام بشهادة شاهد ویمین صاحب الحقّ وحکم به أمیرالمؤمنین علیه السلام بالعراق.

۶۲۶ ۲۵۸۷۲ (۸) أمالی الصّدوق ۲۹۷: حدّثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق قال حدّثنا أبوسعید الحسن بن علیّ العدویّ قال حدّثنا صهیب بن عباد بن صهیب قال حدّثنا أبی قال حدّثنا الصّادق جعفر بن محمد عن آبائه عن الحسین بن علیّ علیهما السلام انّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله قضی بالیمین مع الشّاهد الواحد وانّ علیّاً علیه السلام قضی به بالعراق.

---

۱. أبی محمد بن حمّاد بن عیسی الجهنیّ البصریّ ـ خ. ۲. فقال ـ کا یب.
۳. بشهادة ـ صا.

(۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که از مردی حقّی طلبکار است و تنها یک شاهد ۶۲۲
دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: پیوسته رسول خداﷺ با یک شاهد و سوگند صاحب حقّ حکم می‌داد و این در خصوص دَیْن بود.»

(۵) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: رسول خداﷺ با شهادت یک ۶۲۳
مرد به همراه سوگند طلبکار تنها در خصوص بدهی حکم می‌داد.»

(۶) رسول خداﷺ با شهادت یک شاهد و سوگند مدّعی حکم می‌داد. ۶۲۴

(۷) رسول خداﷺ فرمود: «جبرئیلؑ شهادت یک شاهد و سوگند صاحب حقّ را برایم آورد و ۶۲۵
امیرالمؤمنینؑ هم بدان در عراق حکم می‌کرد.»

(۸) رسول خداﷺ با سوگند همراه با یک شاهد حکم می‌داد و امیرالمؤمنین علیؑ هم در عراق ۶۲۶
بدان حکم می‌داد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۶۲۷ ۲۵۸۷۲ (۹) **وسائل ۲۷۰/۲۷**: سعد بن عبداللّه فى (بصائر الدّرجات) عن القاسم بن الرّبيع الورّاق ومحمد بن الحسين ابن أبى الخطّاب ومحمد بن سنان عن مياح[1] المداينيّ عن المفضّل بن عمر عن أبى عبداللّه عليه السلام فى كتابه إليه قال كان رسول اللّه صلى الله عليه وآله يقضى بشاهدٍ واحد مع يمين المدّعى ولا يبطل حقَّ مسلمٍ ولا يردُّ شهادة مؤمنٍ.

۶۲۸ ۲۵۸۷۳ (۱۰) **كافى ۳۸۶/۷**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ۲۷۲/۶**: **استبصار ۳۲/۳**: أحمد بن محمد بن عيسى عن علىّ بن الحكم عن أبى أيّوب الخزّاز عن محمد بن مسلم عن أبى عبداللّه عليه السلام قال كان رسول اللّه صلى الله عليه وآله يجيز فى الدَّين شهادة رجل واحد ويمين صاحب الدَّين ولم يكن يجيز[2] فى الهلال الّا شاهدى عدل.

۶۲۹ ۲۵۸۷۵ (۱۱) **النّوادر ۱۶۰**: أحمد بن محمد عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال أبى قال قضى رسول اللّه صلى الله عليه وآله بشهادة الواحد ويمين الخصم وامّا فى الهلال فلا إلّا شاهدى عدل.

۶۳۰ ۲۵۸۷۶ (۱۲) **الهداية ۷۵**: وحكم رسول اللّه صلى الله عليه وآله بشهادة شاهدٍ ويمين المدّعى.

۶۳۱ ۲۵۸۷۷ (۱۳) **البصائر ۵۳۴**: حدّثنا علىّ[3] بن ابراهيم بن هاشم قال حدّثنا القاسم بن الرّبيع الورّاق عن محمد بن سنان عن صباح[4] المداينيّ عن المفضّل انّه كتب الى أبى عبداللّه عليه السلام فجائه هذا الجواب عن أبى عبداللّه عليه السلام (الى أن قال) وكان رسول اللّه صلى الله عليه وآله يقضى بشهادة رجل واحدٍ مع يمين المدّعى ولا يبطل حقّ مسلم ولا يردّ شهادة مؤمن.

۶۳۲ ۲۵۸۷۸ (۱۴) **دعائم الإسلام ۵۲۲/۲**: وعن رسول اللّه صلى الله عليه وآله انّه كان يجيزُ[5] شهادة الشّاهد الواحد مع يمين الطّالب فى الأموال خاصّة وهو قول علىّ وأبى جعفر وأبى عبداللّه عليهم السلام.

۶۳۳ ۲۵۸۷۹ (۱۵) **كافى ۳۸۵/۷**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب ۲۷۳/۶**: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال دَخَل الحكم بن عتيبة وسلمة بن كهيل على أبى جعفر عليه السلام فسألاهُ عن شاهدٍ ويمينٍ فقال[6] قضى به رسول اللّه صلى الله عليه وآله وقضى به علىٌّ عليه السلام عندكم بالكوفة فقالا هذا خلاف القرآن فقال[7] وأين وجدتموه خلاف

---

١. صباح المدائني ـ خ. ٢. ولم يجز ـ يب، ولا يجيز ـ صا. ٣. ابراهيم بن هاشم ـ ك.
٤. مياح ـ ك. ٥. انّه أجاز ـ خ. ٦. قال ـ يب.
٧. قال ـ يب.

۶۲۷ (۹) امام صادق در نامه‌ای که بر مفضّل بن عمر نوشت، فرمود: «پیوسته رسول خدا با یک شاهد به همراه سوگند مدّعی حکم می‌داد و حقّ مسلمان را باطل نمی‌کرد و شهادت مؤمن را ردّ نمی‌نمود.»

۶۲۸ (۱۰) امام صادق فرمود: «پیوسته رسول خدا در خصوص بدهی، شهادت یک مرد و سوگند صاحب حقّ را جایز می‌دانست ولی در خصوص هلال ماه، جز دو شاهد عادل را جایز نمی‌دانست.»

۶۲۹ (۱۱) امام صادق بیان داشت: «پدرم فرمود: رسول خدا با شهادت یک نفر و سوگند طرف دعوی حکم می‌داد ولی در هلال ماه نمی‌پذیرفت مگر این که دو شاهد عادل باشند.»

۶۳۰ (۱۲) رسول خدا با شهادت یک شاهد و سوگند مدّعی حکم می‌داد.

۶۳۱ (۱۳) و پیوسته رسول خدا بر پایهٔ شهادت یک نفر به همراه سوگند مدّعی حکم می‌کرد و حق مسلمان را باطل نمی‌کرد و شهادت مؤمن را ردّ نمی‌نمود.

۶۳۲ (۱۴) رسول خدا پیوسته شهادت یک شاهد را به همراه سوگند طلبکار در خصوص فقط اموال، جایز می‌دانست و این فرمودهٔ امیرالمؤمنین، امام باقر و امام صادق است.

۶۳۳ (۱۵) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «حکم بن عتیبه و سلمةبن کهیل، خدمت امام باقر رسیدند و از حضرت دربارهٔ یک شاهد و سوگند پرسیدند. حضرت فرمود: پیامبر خدا با یک شاهد و سوگند حکم داد و امیرالمؤمنین علی نزد شما در کوفه بدان حکم کرد. آن دو گفتند: این برخلاف قرآن است! حضرت فرمود: کجا آن را خلاف قرآن یافتید؟ آن دو گفتند: خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: و دو نفر عادل از خودتان را شاهد بگیرید. حضرت باقر به آن دو فرمود: آیا فرمودهٔ خداوند که: دو عادل را از خودتان به شهادت گیرید، این است که شهادت یک نفر و سوگند را نپذیرید؟ سپس حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی در مسجد کوفه نشسته بود که عبداللّه بن قفل تمیمی که همراهش زره طلحه بود، گذر کرد. حضرت به او فرمود: این زره طلحه است که به سرقت و خیانت در روز درگیری بصره گرفته شده است.

القرآن؟ فقالا انّ اللّه تبارك وتعالى يقول ﴿وأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنكُمْ﴾ فقال لهما أبوجعفر عليه السلام فقوله ﴿وأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ هو ان لا تقبلوا شهادة واحد ويميناً[1] ثمّ قال انّ عليّاً عليه السلام كان قاعداً في مسجد الكوفة فمرّ به عبداللّه بن قفل التميميّ[2] ومعه درع طلحة فقال (له ـ يب) عليّ عليه السلام هذه درع طلحة أُخذت غُلولاً[3] يوم البصرة.

فقال له عبداللّه بن قفل فاجعل[4] بيني وبينك قاضيك الذي رضيته للمسلمين فجعل بينه وبينه شريحاً فقال (له ـ يب) عليّ عليه السلام هذه درع طلحة أُخذت غلولاً يوم البصرة فقال (له ـ كا) شريح (يا أميرالمؤمنين ـ فقيه) هات على ما تقول بيّنة فأتاه بالحسن (بن عليّ ـ فقيه) عليه السلام فشهد انّها درع طلحة أُخذت غلولاً يوم البصرة. فقال (شريح ـ كا ـ فقيه) هذا شاهد (واحد ـ كا ـ يب) فلا[5] أقضي بشهادة شاهد (واحد ـ يب) حتّى يكون معه آخر (قال ـ يب) فدعا[6] قنبراً فشهد انّها درع طلحة أُخذت غلولاً يوم البصرة.

فقال (شريح ـ كا ـ يب) هذا مملوك ولا أقضي بشهادة مملوك[7] قال فغضب عليّ عليه السلام فقال[8] خذوها[9] فانّ هذا قضى بجورٍ ثلاث مرّات (قال ـ كا ـ يب) فتحوّل شريح (عن مجلسه ـ يب ـ فقيه) ثمّ قال[10] لا أقضي بين اثنين حتّى تخبرني من أين قضيتُ بجورٍ ثلاث مرّات؟ فقال له[11] (ويلك أو ويحك ـ كا ـ يب) انّي لمّا أخبرتك[12] انّها درع طلحةٍ أُخذت غلولاً يوم البصرة فقلت هات على ما تقول بيّنة وقد قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله حيث ما وجد غلول أُخذ بغير بيّنة فقلت (انّك ـ يب) رجل لم يسمع الحديث (فهذه واحدة ـ كا ـ يب) ثمّ أتيتك بالحسن عليه السلام فشهد فقلت هذا (شاهد ـ فقيه) واحد ولا أقضي بشهادة[13] واحد حتّى يكون معه آخر وقد قضى رسول اللّه صلى الله عليه وآله بشهادة[14] (واحد ـ كا ـ يب) ويمين فهذه ثنتان[15].

---

۱. يميناً ـ يب. ۲. التيميّ ـ يب ـ فقيه.
۳. أي سرقةً من الغنيمة قبل القسمة وكل من خان في شيء خفية سمّي غلولاً.
۴. اجعل ـ يب ـ فقيه ۵. ولا أقضي ـ يب ـ فقيه. ۶. فأتى بقنبر ـ فقيه.
۷. المملوك ـ خ. ۸. وقال ـ يب. ۹. ثمّ قال خذوا الدّرع ـ فقيه.
۱۰. وقال ـ فقيه. ۱۱. عليّ عليه السلام ـ فقيه. ۱۲. قلتُ لك ـ فقيه.
۱۳. بشاهد ـ فقيه. ۱۴. بشاهد ـ فقيه.
۱۵. فهاتان ثنتان ـ يب ـ فهاتان اثنتان ـ فقيه.

عبدالله بن قفل به حضرت گفت: میان من و خودت همان قاضی‌ای که برای مسلمانان پسندیده‌ای، قرار بده. حضرت، شریح را میان خود و عبدالله بن قفل حکم قرار داد. امیرالمؤمنین علیعليه السلام به شریح گفت: این زره طلحه است که در روز درگیری بصره به سرقت و خیانت گرفته شده است. شریح به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، بر فرمودهٔ خودتان بیّنه (دو شاهد) بیاورید. حضرت، امام حسنعليه السلام را آورد. او شهادت داد که آن زره طلحه است که به خیانت و سرقت در روز درگیری بصره گرفته شده است. شریح گفت: این یک شاهد است و من با یک شاهد حکم نمی‌کنم تا آن که شاهد دیگری هم همراه آن باشد. حضرت، قنبر را خواست. او هم شهادت داد که این زره طلحه است و در روز بصره [جنگ جمل] به خیانت و سرقت رفته است.

شریح گفت: این برده است و من با شهادت برده حکم نمی‌دهم. حضرت صادقعليه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیعليه السلام خشمگین شد و فرمود: این زره را بگیرید؛ شریح سه بار به ستم و جور حکم داد.

حضرت صادقعليه السلام فرمود: شریح از جایگاه خویش کنار رفت و گفت: من میان دو نفر حکم نمی‌کنم تا به من بگویی که از کجا سه بار قضاوت از روی ستم داشته‌ام.

حضرت به او فرمود: وای بر تو! چون من به تو گفتم که این زره طلحه است که در روز بصره [جنگ جمل] به خیانت و سرقت رفته است، تو گفتی که بر گفته‌ات بیّنه (دو شاهد) بیاور با این که رسول خدا فرمود: هر کجا که غلولی [یعنی چیزی که از بیت‌المال به خیانت برده شده] یافت شد، بدون بیّنه گرفته می‌شود. ولی من گفتم تو روایت را نشنیده‌ای، این یک قضاوت از روی ستم؛ سپس امام حسنعليه السلام را آوردم و او شهادت داد و تو گفتی این یک شاهد است و من با شهادت یک نفر حکم نمی‌کنم تا آن که همراه وی دیگری هم باشد؛ با این که رسول خداﷺ با شهادت یک نفر و سوگند حکم می‌کرد. این دو قضاوت از روی ستم؛ سپس قنبر را آوردم و او شهادت داد که آن زره طلحه است و به خیانت در روز درگیری بصره برده شده است و تو گفتی که این برده است و من بر پایهٔ شهادت برده حکم نمی‌دهم؛ با این که شهادت برده ـ اگر برده عادل باشد ـ مشکلی ندارد. (این سه قضاوت از روی ستم). سپس حضرت فرمود: ای شریح، وای بر تو! امام مسلمانان بر بزرگ‌تر از این امور بر مسلمانان امین دانسته شده است.»

ثمّ أتيتك بقنبر فشهد (أنّها درع طلحةٍ أُخذت غلولاً يوم البصرة ـ كا ـ يب) فقلت هذا مملوك (ولا أقضى بشهادة مملوك[1] ـ كا ـ يب) وما بأس[2] بشهادة المملوك إذا كان عدلاً[3] ثمّ قال عليه السلام (يا شريح ـ فقيه) (ويلك[4] أو ويحك ـ كا ـ يب) امام المسلمين[5] يؤمن من أمورهم على ما هو أعظمُ من هذا.

٦٣٤ / ٢٥٨٨٠ (١٦) فقيه ٦٣/٣: وروى محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام انّ علياً عليه السلام كان في مسجد الكوفة وذكر مثله وزادَ ثمّ قال أبوجعفر عليه السلام فأوّل من ردّ شهادة المملوك ـ رمع ـ.

٦٣٥ / ٢٥٨٨١ (١٧) تهذيب ٢٧٣/٦: استبصار ٣٣/٣: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن عبدالرحمن ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقضي بشهادة واحد مع يمين صاحب الحقّ.

٦٣٦ / ٢٥٨٨٢ (١٨) تهذيب ٢٧٣/٦: استبصار ٣٣/٣: الحسين بن سعيد عن فضالة (عن أبان ـ يب) عن أبي مريم عن أبي عبدالله عليه السلام قال أجاز رسول الله صلى الله عليه وآله شهادة شاهد مع يمين طالب الحقّ إذا حلف انّه (أ ـ صا) حقّ.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٦٣٧ / ٢٥٨٨٣ (١٩) أمالي الصّدوق ٢٩٧: حدّثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق قال حدّثنا أبوسعيد الحسن بن عليّ العدوي قال حدّثنا صهيب بن عباد بن صهيب قال حدّثنا أبي قال حدّثنا الصّادق جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام عن جابر بن عبدالله قال جاء جبرئيل الى النّبيّ صلى الله عليه وآله فأمره ان يأخذ باليمين مع الشّاهد.

٦٣٨ / ٢٥٨٨٤ (٢٠) وسائل ٢٧٠/٢٧: الحسن بن الفضل الطّبرسيّ في (مكارم الأخلاق) عن الصّادق عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله نزل عليّ جبرئيل عليه السلام بالحجامة واليمين مع الشّاهد.

٦٣٩ / ٢٥٨٨٥ (٢١) تهذيب ٢٩٦/٦: أبوالقاسم جعفر بن محمد عن أبيه عن عبدالله بن جعفر الحميريّ عن محمد بن وليد قال حدّثنا العبّاس بن هِلال عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال

---

١. المملوك ـ يب. ٢. ولا بأس ـ يب. ٣. عدلاً هذه الثّالثة ـ فقيه.

٤. الويل كلمة عذاب وقد ترد للتعجّب ـ ويحك ويح كلمة ترحّم وتوجّع لمن وقع في هلكة وقد يقال للمدح والتعجّب. ٥. انّ امام المسلمين ليؤتمن ـ فقيه.

۶۳۴ (۱۶) محمد بن قیس از امام باقرﷺ روایت کرده است که: «امیرالمؤمنینﷺ در مسجد کوفه بود و مانند همین روایت را آورده است و افزوده که: سپس حضرت باقرﷺ فرمود: اوّلین کسی که شهادت برده را نپذیرفت «رمع» [منظور عمر است] بود.»

۶۳۵ (۱۷) امام صادقﷺ فرمود: «پیوسته رسول خداﷺ با شهادت یک نفر همراه با سوگند صاحب حقّ حکم می‌داد.»

۶۳۶ (۱۸) امام صادقﷺ فرمود: «رسولﷺ شهادت یک شاهد را همراه با سوگند صاحب حقّ اگر سوگند بخورد که آن حقّ است، جایز دانست.»

۶۳۷ (۱۹) جابربن عبدالله گوید: «جبرئیل نزد پیامبرﷺ آمد و برای حضرت دستور آورد که با سوگند و یک شاهد [حقّ را] بگیرد.»

۶۳۸ (۲۰) امام صادق ﷺ از پدرانش ﷺ: «رسول خداﷺ فرمود: جبرئیل ﷺ بر من نازل شد و دستور حجامت کردن و این که سوگند (صاحب حقّ) همراه با یک شاهد را بپذیرم، آورد.»

۶۳۹ (۲۱) امام رضاﷺ فرمود: «ابو حنیفه به امام جعفر صادقﷺ گفت: چگونه با سوگند همراه با یک شاهد حکم می‌دهید؟ امام صادقﷺ فرمود: رسول خداﷺ بدان حکم کرد و امیرالمؤمنین علیﷺ هم نزد شما بدان حکم داد. ابوحنیفه خندید! امام صادقﷺ فرمود: شما با شهادت یکی، حکم به شهادت صد نفر می‌دهید؟ ابوحنیفه گفت: نمی‌کنیم. حضرت فرمود: بله می‌کنید. صد نفر شهادت می‌دهند، شما یک نفر را می‌فرستید و آن یک نفر دربارهٔ آنان تحقیق می‌کند. سپس شهادت آنان را به گفتهٔ این یک نفر جایز می‌دانید.»

انّ جعفر بن محمدعليه السلام قال له أبوحنيفة كيف تقضون بـاليمين مع الشّـاهد الواحـد فـقال جعفرعليه السلام قضى به رسول اللّهصلى الله عليه وآله وقضى به عليّعليه السلام عندكم فضحك أبوحنيفة فقال جعفرعليه السلام أنتم تقضون بشهادة واحد شهادة مائة فقال ما نفعل فقال بلى تشهد مائة فترسلون واحـداً يسأل عنهم ثمّ تجيزون شهادتهم بقوله.

۶۴۰ ۲۵۸۸۶ (۲۲) قرب الإسناد ۳۵۹: أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد ابن أبى نصر قال وسمعت الرّضاعليه السلام يقول قال أبوحنيفة لأبى عبداللّهعليه السلام تجتزئون بشاهد واحد ويمين؟ قال نعم قضى به رسول اللّهصلى الله عليه وآله وقضى به عليّعليه السلام بين أظهركم بشاهد ويمين فتعجّب أبوحنيفة فقال أبوعبداللّهعليه السلام أعْجبُ[1] من هذا أنّكم تقضون بشاهد واحد فى مائة شاهد وتـجتزؤن بشهاداتهم بقوله فقال له لا نفعل فقال بلىٰ تبعثون رجلاً واحداً فـيسأل عـن مـائة شـاهد فتجيزون شهاداتهم بقوله وانّما هو رجل واحد.

۶۴۱ ۲۵۸۸۷ (۲۳) تهذيب ۲۷۳/۶: استبصار ۳۳/۳: محمد بن أحمد بن يحيى عن عبيداللّـه[2] بـن أحمد عن الحسن بن محبوب فقيه ۳۳/۳: روى الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفرعليه السلام قال لو كان الأمر إلينا أجزنا[3] شهادة الرّجل (الواحد ـ يب ـ صا) إذا علم منه خير مع يمين الخصم فى حقوق النّاس فامّا ما كان من حقوق اللّه أو[4] رؤية الهلال فلا (قال الشيخرحمه الله فى الاستبصار فهذا الخبر ايضاً نحمله على أنّه يحكم بذلك فى حـقوق النّاس الّذى هو الدّين دون ما عداه من الحقوق لِما بُيّن فى الأخبار المتقدّمة.)

۶۴۲ ۲۵۸۸۸ (۲۴) كافى ۳۸۵/۷: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الحسن بن عليّ الوشّاء عن حمّاد بن عثمان تهذيب ۲۷۵/۶: استبصار ۳۳/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان عن حمّاد بن عثمان قال سمعتُ أبا عبداللّهعليه السلام يقول كان عليّعليه السلام يجيز فى الدّين شهادة رجل ويمين المدّعى.

۶۴۳ ۲۵۸۸۹ (۲۵) دعائم الإسلام ۵۳۲/۲: وعن عليّعليه السلام أنّه استدرك علىٰ ابن هرمَةَ خيانةً وكان على سوق الأهواز فكتب الى رفاعة إذا قرأتَ كتابى فنحّ[5] ابن هرمة عن السّوق وأوقفه للـنّاس

---

۱. أتعجب ـ ئل. ۲. عبداللّه ـ صا. ۳. لأجزنا ـ فقيه.
۴. ورؤية الهلال ـ فقيه. ۵. أي باعده واصرفه.

۶۴۰ (۲۲) احمدبن محمّدابن ابی نصر گوید: «از امام رضا﵇ شنیدم که می‌فرمود: ابوحنیفه به امام صادق﵇ گفت: شما به یک شاهد و سوگند اکتفا می‌کنید؟ حضرت فرمود: آری، رسول خداﷺ بدان حکم کرده و امیرالمؤمنین﵇ در میان شما بدان [شاهد و سوگند] حکم داده است. ابوحنیفه تعجب کرد!

امام صادق﵇ فرمود: از این عجیب‌تر این است که شما با یک شاهد دربارهٔ صد شاهد حکم می‌کنید و به شهادت آنان، با گفتهٔ یک شاهد اکتفا می‌کنید! ابوحنیفه به حضرت گفت: ما نمی‌کنیم. حضرت فرمود: بله شما یک مرد را می‌فرستید، او دربارهٔ صد شاهد تحقیق می‌کند و شما بر اساس گفتهٔ آن یک نفر شهادت آنان را با این که او یک فرد است، جایز می‌دانید.»

۶۴۱ (۲۳) امام باقر﵇ فرمود: «اگر اختیار با ما بود، ما شهادت یک مرد را در صورتی که خوبی او معلوم بود، با سوگند طرف در خصوص حقوق مردم جایز می‌دانستیم ولی دربارهٔ حقوق خدا یا رؤیت هلال ماه، نه.»

شیخ طوسی﵀ در کتاب استبصار گوید: «این روایت را ما باز بر این حمل می‌کنیم که حضرت بر پایهٔ یک شاهد و سوگند در خصوص حقوق مردم که همان دَین [= بدهی] باشد، حکم می‌داد نه حقوق دیگری غیر از دَین [= بدهی] و این به دلیل بیانی است که در روایات پیشین آمده است.»

۶۴۲ (۲۴) حمّاد بن عثمان گوید: «از امام صادق﵇ شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین﵇ در مورد دَین [= بدهی] شهادت یک مرد و سوگند مدّعی را جایز می‌دانست.»

۶۴۳ (۲۵) امیرالمؤمنین علی﵇ خیانت ابن هرمه را دریافت. او مسؤول بازار اهواز بود. حضرت به رفاعه نوشت: «چون نامه‌ام را خواندی، ابن هرمه را از بازار برکنار کن و در برابر دیدگان مردم او را بازداشت و زندانی‌اش کن و جارچی، ماجرای او را باز گوید و به کارگزارانت نامه بنویس و نظر مرا دربارهٔ وی به آنان اعلام کن و در این باره غفلت و تفریط تو را نگیرد که نزد خدا هلاک می‌شوی و تو را به بدترین شکل عزل خواهم کرد و تو را از این کار در پناه خدا قرار می‌دهم و چون روز جمعه شود، او را از زندان بیرون کش و سی و پنج تازیانه به او بزن و او را در بازارها بگردان و هر کس که علیه ابن هرمه شاهدی آورد، او را علاوه بر داشتن یک شاهد سوگند بده و از درآمد ابن هرمه،

واسجُنه ونادِ عليه واكتب الى أهل عملك تُعلمهم رأيي فيه ولا تأخذك فيه غفلة ولا تفريط فتهلك عند اللّه وأعزِلُك أخبث عزلَةٍ وأعيذك باللّه من ذلك فاذا كان يومُ الجمعة فأخرجه من السّجن واضْرِبْهُ خمسةً وثلاثين سوطاً وطُفْ به الى الأسواق فمن أتى عليه بشاهدٍ فحلِّفْهُ مع شاهده وادفع اليه من مكْسبه ما شهد به عليه ومُر به الى السّجن مُهاناً مقبوحاً[1] منبوحاً واحْزِمْ رجليه بحزام وأخرجه وقت الصّلاة ولا تخل[2] بينه وبين من يأتيه بمطعم أو مشرب أو ملبس أو مفرش ولا تدَعْ أحداً يدخل اليه ممّن يُلقِّنه اللُّدَد[3] ويُرجِّيه الخلوص فان صحّ عندك انّ أحداً لقَّنَهُ ما يضرّ به مسلماً فاضْرِبْهُ بالدُّرَّة فاحبسه حتّى يتوب ومُر بإخراج أهل السّجن فى اللّيل الى صحن[4] السّجن ليتفرّجوا غير ابن هرمة الّا ان تخاف موته فتخرجهُ مع اهل السّجن الى الصّحن فإن رأيت به طاقةً او استطاعة فاضربه بعد ثلاثين يوماً خمسةً وثلاثين سوطاً بعد الخمسة والثّلاثين الأولى واكتب اليّ بما فَعَلْتَ فى السّوق ومن اخترتَ بعد الخائن واقطَعْ عنِ الخائن رزقه.

۶۴۴ ۲۵۸۹۰ (۲۶) **كافى ۳۸٦/۷: بعض أصحابنا عن تهذيب ۲۷۲/٦: استبصار ۳۱/۳: محمد بن** عبدالحميد عن سيف بن عميرة عن منصور ابن حازم قال حدّثنى الثّقة عن أبى الحسن عليه السلام قال إذا شهد لطالب[5] الحقّ امرأتان ويمينه فهو جائز. **فقيه ۳۳/۳:** روي منصور بن حازم انّ اباالحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال (وذكر مثله).

۶۴۵ ۲۵۸۹۱ (۲۷) **كافى ٤١٦/۷: تهذيب ۲۳۱/٦:** عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عمّن رواه قال إستخراج الحقوق بأربعة وجوه بشهادة[6] رجلين عدلين فان لم يكن[7] رجلين (عدلين ـ كا) فرجل وامْرأتان فان لم تكن امرأتان فرجلٌ ويمين المدّعى فان لم يكن شاهد فاليمين على المدّعى عليه فإن لم يحلف [و ـ كا] ردّ اليمين على المدّعى فهو واجبٌ[8] عليه ان يحلف ويأخذ حقّه فإن أبىٰ ان يحلف فلا شيء له.

---

١. المقبوح: الّذى يردّ ويخسأ ـ المنبوح: المشتوم ـ رجل منبوح: يضرب له مثل الكلب ويشبّه به.
٢. تخل ـ خ.
٣. أى الخصومة الشّديدة.
٤. أى ساحة الدّار ووسطه.
٥. لصاحب ـ كا.
٦. شهادة ـ يب.
٧. لم يكونا ـ يب.
٨. وهى واجبة ـ يب.

هر چه علیه او شاهد شهادت داده به این شخص بده و دستور بده که او را با خواری و ذلّت و دشنام به زندان برند و دو پایش را در بند کن و به هنگام نماز او را بیرون بیاور و مگذار که او با کسی که به نزد وی غذا و آب و لباس و زیرانداز می‌برد، خلوت کند و مگذار که کسی نزد وی برود که دفاع و خصومت را به وی یاد و به او امید رهایی بدهد و اگر ثابت شد نزد تو کسی است که به او چیزی یاد داده که به آن به مسلمانی ضرر برساند، آن کس را با تازیانه بزن و زندانی‌اش کن تا توبه کند و دستور بده که زندانیان را در شب به فضای باز زندان ببرند تا تفریح کنند جز ابن هرمه؛ مگر این که از مرگش بترسی که در این صورت او را به همراه زندانیان به حیاط زندان ببر و اگر دیدی که توان و قدرت دارد، او را پس از سی روز، سی و پنج تازیانهٔ دیگر پس از سی و پنج تازیانهٔ اوّل بزن و کاری را که دربارهٔ بازار می‌کنی و کسی را که پس از این خیانتکار انتخاب می‌کنی، به من گزارش بده و حقوق این خیانتکار را قطع کن.»

۶۴۴ (۲۶) منصور بن حازم گوید: «فرد مورد اعتمادی از ابوالحسن ﷺ برایم روایت کرد که حضرت فرمود: اگر دو زن برای طلبکار شهادت دادند و خودش سوگند خورد، آن جایز است.»

۶۴۵ (۲۷) یونس از کسی که روایت کرده است؛ او گوید: «استخراج (و اثبات) حقوق، چهار گونه است: با شهادت دو مرد عادل؛ و اگر دو مرد عادل نبود، یک مرد و دو زن؛ و اگر دو زن نبود، یک مرد و سوگند مدّعی؛ و اگر یک شاهد هم نبود، سوگند مدّعیٰ‌علیه. ولی اگر مدّعیٰ‌علیه سوگند نخورد و سوگند را به مدّعی برگرداند، سوگند بر مدّعی واجب است که سوگند بخورد و حقّش را بگیرد. در نتیجه اگر سوگند نخورد، چیزی برای او نیست.»

۶۴۶ ۲۵۸۹۳ (۲۸) کافی ۳۸۶/۷: تهذیب ۳۷۲/۶: استبصار ۳۲/۳: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن فقيه ۳۳/۳: حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبداللّه ﷺ انّ رسول اللّه ﷺ أجاز شهادة النّساء مع يمين الطّالب في الدّين يحلف باللّه انّ حقّه لحق، قال محمد بن الحسن في صا ينبغي ان نحمل هذا الخبر المجمل على الخبر الأوّل المقيّد وهو انّه لمّا كان يجب بشهادة رجل واحد ويمين المدّعي الحقّ في الدّيون كذلك يجب بشهادة امرأتين ويمين المدّعي ولا تقبل في ذلك شهادة امرأة واحدة على الحال.

۶۴۷ ۲۵۸۹۴ (۲۹) تفسير الامام ﷺ ۶۵۷: قال أمير المؤمنين ﷺ في قوله ﷻ ﴿فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾ قال عدلت امرأتان في الشّهادة برجل واحد فإذا كان رجلان أو رجل وامرأتان أقاموا الشّهادة قضى بشهادتهم (الى أن قال) إذ جاءت امرأة الى رسول اللّه ﷺ فقالت فما بال إمرأتين برجل في الشّهادة والميراث؟ فقال رسول اللّه ﷺ يا أيّتها المرأة انّ ذلك قضاء من ملك عدل حكيم لا يجور ولا يحيف[1] ولا يتحامل لا ينفعه ما منعكنّ ولا ينقصه ما بذل لكنّ يدبّر الأمر بعلمه يا ايّتها المرأة لأنّكنّ ناقصات الدّين والعقل قالت يا رسول اللّه وما نقصان ديننا قال انّ احداكنّ تقعد نصف دهرها لا تصلّي بحيضة وانّكنّ تكثرن اللّعن وتكفرن النعمة[2] تمكث احداكنّ عند الرّجل عشر سنين فصاعداً يحسن اليها وينعم عليها فاذا ضاقت يده يوماً أو خاصمها[3] قالت له ما رأيت منك خيراً قطّ.

۶۴۸ ۲۵۸۹۴ (۳۰) فقيه ۲۴۶/۱: قال النّبيّ ﷺ المؤمن وحده حجّة والمؤمن وحده جماعة.

وتقدّم في رواية السّيّاري (۳۹) من باب (۸۹) ماورد في انّ الخلّ والزيت طعام الأنبياء من أبواب الأطعمة ج ۲۸ قوله ﷺ فإنّ الخلّ[4] نزل به جبرئيل ﷺ مع اليمين والشّهادة من السّماء.

---

۱. الحيف: الجور والظّلم. ۲. العشير ـ خ. ۳. أو ساعة خاصمته وقالت ـ نل.
۴. الخلال ـ نل.

۶۴۶ (۲۸) امام صادق ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ شهادت زنان را با سوگند طلبکار در خصوص بدهی جایز دانست. طلبکار به خدا سوگند می‌خورد که حقّش ثابت است.»

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی ﷺ] در کتاب استبصار گوید: «شایسته است که این روایت مجمل را بر روایت مقید اوّل حمل کنیم و آن این که چون حق در باب دیدن با شهادت یک مرد و سوگند مدّعی ثابت می‌شود، همینطور با شهادت دو زن و سوگند مدّعی ثابت می‌گردد و شهادت یک زن در این حال جایز نیست.»

۶۴۷ (۲۹) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ که: اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، فرمود: «دو زن در خصوص شهادت، برابر با یک مرد است؛ بنابراین اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن بود که شهادت را بپا دارند، بر پایهٔ شهادت آنان حکم می‌گردد. (تا آن که گوید): زنی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: چرا دو زن در شهادت و ارث، برابر با یک مرد است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای زن، این حکمی است از پادشاهی عادل و حکیم که ظلم و جور نمی‌کند و تمایل به یک طرف ندارد. آنچه از شما باز دارد، برای او سودی ندارد و آنچه به شما بدهد، از او کم نمی‌سازد. ولی او با دانش خود تدبیر می‌کند. ای زن، این بدان جهت است که شما دین و عقل‌تان ناقص است.

زن گفت: ای رسول خدا، نقص دین ما چیست؟ حضرت فرمود: یکی از شما نیمی از عمرش را می‌نشیند و به خاطر حیض بودن نماز نمی‌خواند و شماها زیاد لعن و کفران نعمت می‌کنید. یکی از شما ده سال یا بیشتر نزد مردی می‌ماند، آن مرد به او نیکی می‌کند و نعمت می‌دهد ولی اگر یک روز دست مرد تنگ یا با زن درگیر شود، زن به او می‌گوید: من هرگز از تو خیری ندیده‌ام!»

۶۴۸ (۳۰) پیامبر ﷺ فرمود: «مؤمن به تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و نهم از باب هشتاد و نهم از ابواب اطعمه، فرمودهٔ امام صادق ﷺ که: «سرکه و سوگند با یک شاهد را جبرئیل از آسمان آورد.»

(۳۹)

باب أنّه يحكم على الزّنديق بالزّندقة إذا شهد عليه بها رجلان عدلان وان شهد له ألف بالبراءة ويحكم على السّاحر بشاهدين

۶۴۹ ۲۵۸۹۵ (۱) كافى ۴۰۴/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۷۸/۶: سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمن عن مسمع بن عبدالملك عن أبى عبدالله عليه السلام أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام كان يحكم فى زنديق إذا شهد عليه رجلان عدلان مرضيّان وشهد له ألف بالبرائة يجيز[۱] شهادة الرّجلين ويبطل[۲] شهادة الألف لأنّه دين مكتوم.

۶۵۰ ۲۵۸۹۶ (۲) الجعفريّات ۱۲۸: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام كان يقبل شهادة الرّجلين العدلين المرضيّين على الرّجل أنّه زنديق ولو شهد له ألف بالبرائة أبطل شهادة الألف لأنّه دين مكتوم.

۶۵۱ ۲۵۸۹۷ (۳) دعائم الإسلام ۴۸۱/۲: روّينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه أنّ عليّاً عليه السلام كان يستتيب الزّنادقة ولا يستتيب من ولد فى الإسلام وكان يقبل شهادة الرّجلين العدلين على الرّجل أنّه زنديق ولو شهد له ألف بالبرائة ما التفت الى شهادتهم.

۶۵۲ ۲۵۸۹۸ (۴) تهذيب ۲۸۳/۶: أحمد بن محمد بن عيسى عن أبى جعفر[۳] عن أبى الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علىّ عن آبائه عليهم السلام قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن السّاحر فقال إذا جاء رجلان عدلان فيشهدان عليه السلام[۴] عليه فقد حلّ دمه. تهذيب ۱۴۷/۱۰: محمد ابن الحسن الصّفّار عن أبى الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علىّ عن أبيه عن آبائه عن علىّ عليهم السلام مثله.

۶۵۳ ۲۵۸۹۹ (۵) دعائم الإسلام ۴۸۲/۲: قال علىّ عليه السلام فاذا شهد رجلان عدلان على رجل من المسلمين أنّه سحر قتل.

ويأتى فى أحاديث باب (۸) حكم الزّنديق والمنافق النّاصب من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ ج ۳۰ ما يناسب الباب.

---

۱. جازت ـ يب. ۲. وأبطل ـ يب.
۳. أسقط فى الوسائل قوله عن أبى جعفر. ۴. فشهدا ـ يب ۱۴۷.

باب ۳۹

حکم شهادت دو عادل بر کفر کافر و جادوگری جادوگر

۶۴۹ (۱) مسمع بن عبدالملک از امام صادق ﷺ روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ زندیق اگر دو مرد عادل خوشنام علیه او شهادت و هزار نفر به پاکی او شهادت می‌دادند، حکم می‌کرد که شهادت دو مرد جایز و شهادت هزار نفر باطل است؛ چرا که زندقه و کفر، دینی است که شخص، آن را پنهان می‌دارد.»

۶۵۰ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ پیوسته شهادت دو مرد عادل خوشنام را بر مردی مبنی بر این که زندیق [= کافر شده] است، جایز می‌دانست؛ گرچه هزار نفر به پاکی وی شهادت می‌دهند و شهادت هزار نفر را باطل می‌کرد؛ چون کفر، دینی است که شخص پنهان می‌دارد.

۶۵۱ (۳) امیرالمؤمنین علی ﷺ زنادقه را توبه می‌داد. ولی کسی را که در اسلام متولد شده بود، توبه نمی‌داد و پیوسته شهادت دو مرد عادل را بر مردی مبنی بر این که او زندیق است، می‌پذیرفت؛ گرچه هزار نفر به پاکی او شهادت دهند و به شهادت هزار نفر توجهی نمی‌کرد.

۶۵۲ (۴) از رسول خدا ﷺ دربارهٔ ساحر سئوال شد. حضرت فرمود: «اگر دو مرد عادل بیایند و علیه او شهادت دهند، خون او حلال است.» امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «اگر دو مرد عادل بر مردی از مسلمانان شهادت دهند که او سحر کرده است، کشته می‌شود.»

۶۵۳ (۵) حضرت علی ﷺ فرمود: «هرگاه دو مرد عادل مسلمان علیه مرد مسلمانی شهادت دهند که او جادوگری می‌کند کشته می‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هشتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، مناسب این باب.

(۴۰)

باب أنّ بعض الورثة لو شهد بحرّيّة غلام مملوك أو بعتق مملوكٍ قبلت شهادته في نصيبه

۶۵۴ ۴۵۹۰۰ (۱) تهذيب ۲۷۹/۶: يونس بن عبدالرّحمن عن منصور بن حازم قال سألت أباعبداللّه‌عليه‌السلام عن رجل هلك وترك غلاماً مملوكاً فشهد بعض الورثة أنّه حرّ قال تجاز شهادته في نصيبه ويستسعى الغلام فيما كان لغيره من الورثة. تهذيب ۲۷۹/۶: عنه عن العلاء عن محمد بن مسلم مثله.

وتقدّم في أحاديث باب (۴۴) انّ أحد الورثة لو شهد بعتق المملوك جازت شهادته من أبواب العتق ج ۲۴ وباب (۴) انّه إذا أقرّ واحد من الورثة أو اثنان غير عدلين بوارث لزمهم ذلك بنسبة حصصهم من أبواب الإقرار ما يناسب الباب.

(۴۱)

باب ماورد في أنّ من لاتقبل شهادته قضاة العامّة لايذلّ نفسه

۶۵۵ ۴۵۹۰۱ (۱) تهذيب ۲۸۳/۶: أحمد بن محمد بن عيسى عن يعقوب عن ابن أبي عمير عن محمد ابن أبي حمزة عمّن ذكره عن أبي عبداللّه‌عليه‌السلام قال قلت له أو قلنا انّ شريكاً يردّ شهادتنا قال فقال لا تذلّوا أنفسكم.

۶۵۶ ۴۵۹۰۲ (۲) فقيه ۴۴/۳: وقيل للصّادق‌عليه‌السلام إنّ شريكاً يردّ شهادتنا فقال لا تذلّوا أنفسكم.

۶۵۷ ۴۵۹۰۳ (۳) فقيه ۴۴/۳: وقد روى عن أبي كهمس انّه قال تقدّمت إلى شريك في شهادة لزمتني فقال لي كيف أجيز شهادتك وأنت تنسب الى ما تنسب اليه قال أبوكهمس فقلت وما هو قال الرّفض قال فبكيت ثمّ قلت نسبتني الى قوم أخاف ألّا أكون منهم فأجاز شهادتي وقد وقع مثل ذلك لابن أبي يعفور ولفضيل سُكّرة.

وتقدّم في أحاديث باب (۵۰) كراهة التّعرّض للذلّ من أبواب جهاد النّفس ما يناسب ذلك فراجع.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

باب ۴۰

حکم شهادت بعضی از ورثه بر آزادی بردگان مملوکشان

(۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که از دنیا رفته و یک بردهٔ ملکی به ۶۵۴
جای گذاشته است و بعضی از وارثان شهادت داده‌اند که او آزاد است، پرسیدم. حضرت فرمود: شهادت او در مقدار سهم خودش تنفیذ می‌شود و بردهٔ مملوک در بخش متعلق به غیر او و از وارثان برای آزادسازی خویش تلاش می‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و چهارم از ابواب عتق.

و نیز باب چهارم از ابواب اقرار مناسب این باب.

باب ۴۱

حکم کسی که شهادت او را قضاتِ عامه قبول ندارند

(۱) راوی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شریک [نام یکی از قاضیان اهل سنّت] شهادت ما را ۶۵۵
نمی‌پذیرد. راوی گوید: امام فرمود: خودتان را خوار نکنید! [یعنی برای شهادت دادن نروید].»

(۲) به امام صادقؑ گفته شد: «شریک، شهادت ما را نمی‌پذیرد. حضرت فرمود: خودتان را ۶۵۶
ذلیل نکنید.»

(۳) ابوکهمس گوید: «در خصوص شهادتی که بر من لازم بود، نزد شریک رفتم. او به من گفت: ۶۵۷
چگونه شهادت تو را جایز بدانم با این که تو منسوب به چیزی هستی که بدان منتسب هستی! ابوکهمس گوید: پرسیدم: آن چیست؟ [یعنی من به چه چیزی منسوب هستم] او گفت: رفض [یعنی رافضی بودن]. ابوکهمس گوید: من گریستم و سپس گفتم: تو مرا به گروهی منتسب می‌سازی که من می‌ترسم از آنان نباشم! پس از آن، شریک شهادت مرا جایز دانست و مشابه این قضیّه برای ابن ابی یعفور و فضیل سکّره، اتفاق افتاده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه از ابواب جهاد نفس، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

(۴۲)

باب قبول شهادة اللّاعب بالحِمام
وصاحب السّباق المراهن عليه مع عدم الفسق

۶۵۸ ۲۵۹۰۴ (۱) تهذيب ۲۸۴/۶: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن موسى عن أحمد بن الحسن عن أبيه عن عليّ بن عقبة عن موسى النّميرىّ عن العلا بن سيّابة قال سألت أباعبداللّه ﷺ عن شهادة من يلعب بالحِمام فقال لابأس إذاكان لا يعرف بفسق.

۶۵۹ ۲۵۹۰۵ (۲) فقيه ۳۰/۳: وروى عن العلا بن سيّابة قال سألت أباعبداللّه ﷺ عن شهادة من يلعب بالحمام قال لا بأس إذاكان لا يعرف بفسق قلت فانّ منْ قِبَلِنا يقولون قال عمر هو شيطان فقال سبحان اللّه أما علمت أنّ رسول اللّه ﷺ قال انّ الملائكة لتنفر عند الرّهان وتلعن صاحبه ما خلا الحافر والخفّ والرّيش والنّصل فانّها تحضرها الملائكة وقد سابق رسول اللّه ﷺ أسامة بن زيد وأجرى الخيل.

۶۶۰ ۲۵۹۰۶ (۳) تهذيب ۲۸۴/۶: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن موسى عن أحمد بن الحسن عن أبيه عن عليّ بن عقبة عن موسى النّميرىّ عن العلا بن سيّابة قال سمعته يقول لابأس بشهادة الّذى يلعب بالحمام ولا بأس بشهادة صاحب السّباق المراهن عليه فانّ رسول اللّه ﷺ قد أجرى الخيل وسابق وكان يقول انّ الملائكة تحضر الرّهان فى الخفّ والحافر والرّيش وما سوى ذلك قمار حرام.

وتقدّم فى رواية الدّعائم (۱۵) من باب (۲۴) ما يعتبر فى الشّاهد من العدالة قوله ﷺ لا تجوز شهادة المتّهم (الى أن قال) ولا الّذين يلعبون بالكلاب والحمام والدّيوك ماكان أحد من هؤلاء مقيماً على ما هو عليه.

(۴۳)

باب ما ورد فى الشّهادة على الجنف
(الحيف – خ) والرّبا والطّلاق لغير السّنّة

۶۶۱ ۲۵۹۰۷ (۱) فقيه ۴۰/۳: وفى رواية عبداللّه بن ميمون عن الصّادق جعفر بن محمد عن أبيه ﷺ قال جاء رجل من الأنصار الى النّبىّ ﷺ فقال يا رسول اللّه أحبّ أن تشهد لى على نحل

باب ۴۲

قبول شهادت کبوترباز و مسابقه دهنده با این شرط که فاسق نباشند

۶۵۸ (۱) علاءبن سیّابه گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ شهادت کبوترباز پرسیدم. حضرت فرمود: اگر به گناه شناخته نمی‌شود، اشکالی ندارد.»

۶۵۹ (۲) علاءبن سیّابه گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ شهادت کسی که کبوتربازی می‌کند، پرسیدم، حضرت فرمود: اگر به گناه شناخته نشود، اشکالی ندارد.

گفتم: کسانی که نزد ما هستند، می‌گویند عمر گفته است که کبوترباز شیطان است! حضرت فرمود: سبحان‌الله! آیا نمی‌دانی که رسول خداﷺ فرمود: فرشتگان به هنگام شرط‌بندی می‌روند و صاحبش را لعن می‌کنند؛ به استثنای سم، شتر، پر و تیر؟ که فرشتگان در این موارد حاضر می‌شوند و رسول خداﷺ با اسامة بن زید مسابقه گذاشت و اسب را دواند.»

۶۶۰ (۳) علاء بن سیّابه گوید: «شنیدم که او [امام معصومؑ] می‌فرمود: شهادت کبوترباز اشکالی ندارد و شهادت مسابقه دهنده که بر آن شرط‌بندی می‌کند، اشکالی ندارد؛ چرا که رسول خدا اسب را دواند و مسابقه گذاشت و می‌فرمود: فرشتگان برای شرط‌بندی در خصوص شتر و اسب و تیراندازی حاضر می‌شوند و غیر از اینها، قمار و حرام است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب بیست و چهارم، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «شهادت متّهم جایز نیست. (تا آن که گوید): و نیز کسانی که با سگ‌ها، کبوتر و خروس‌ها بازی می‌کنند؛ مادامی که اینها بر عمل‌شان پایدار هستند.»

باب ۴۳

حکم شهادت بر گناه، ربا و طلاق برخلاف سنّت

۶۶۱ (۱) امام صادقؑ از پدرشانؑ روایت کرده‌اند که فرمود: «مردی از انصار نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، دوست دارم که شما بر بخششی که به پسرم می‌کنم، شاهد من باشید. حضرت فرمود: جز او فرزندی نداری؟ گفت: بله، دارم. حضرت فرمود: آیا به آنها هم مانند او بخشیده‌ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: ما گروه پیامبران بر انحراف شاهد نمی‌شویم.»

نحلتها ابنی قال مالك ولد سواه قال نعم قال فنحلتهم كما نحلته قال لا قال فانّا معاشر الأنبياء لا نشهد على الجنف[1].

۶۶۲ ۲۵۹۰۸ (۲) فقيه ۴۰/۳: روى اسماعيل بن مسلم عن الصّادق جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام أنّه كان يبطل الشّهادة فى الرّبوا والجنف[2] وإذا قال الشّهود إنّا لا نعلم خلّى سبيلهم وإذا علموا عزّرهم[3].

۶۶۳ ۲۵۹۰۹ (۳) الجعفريّات ۱۴۳: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ بن أبيطالب عليهم السلام انّه كان يبطل الشّهادة فى الرّبا والحيف اذا قال الشّهود لم نعلم وخلّى سبيلهم فاذا علموا عزّرهم[4].

۶۶۴ ۲۵۹۱۰ (۴) فقيه ۴۰/۳: وفى رواية أبى الحسين محمد بن جعفر الأسدىّ رحمه الله قال الصّادق عليه السلام لا تشهد على من يطلّق بغير[5] السّنّة.

(۴۴)

باب حكم الإشهاد على الأرض إذا دفن فيها شىء

۶۶۵ ۲۵۹۱۱ (۱) فقيه ۴۴/۳: قال الصّادق عليه السلام إذا دفنت فى الأرض شيئاً فأشهد عليها فانّها لا تؤدّى اليك شيئاً (قال المجلسىّ رحمه الله فى روضة المتّقين لأنّه كثيراً ما ينسى أو يموت ولا يطّلع عليه الوارث ويضيع حقّهم ويمكن أن يكون المراد به المبالغة فى الإشهاد فانّ الغالب على الناس إنكار المال مع عدم الشّهود).

۶۶۶ ۲۵۹۱۲ (۲) مستدرك ۴۴۵/۱۷: زيد الزّرّاد فى أصله قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول اكتم سرّك عن كلّ أحد ولا يخرج سرّك عن اثنين فانّه ما جاوز الواحد فانّه إفشاء فاذا دفنت فى الأرض شيئاً تودعه الأرض فلا تشهد عليها شاهداً فانّه لا تؤدّى الأرض اليك وديعتك أبداً.

---

۱. الحيف: ئل ـ الحيف :الجور ـ أجنف فى وصيته مال وجار ـ جنف عن الطّريق: عدل عنه.
۲. الحيف ـ ئل.
۳. عزّره: لامه ـ أدّبه ـ ضربه أشدّ الضّرب ـ فخّمه وعظّمه (ضدّ) ـ أعانه ونصره.
۴. والظاهر انّ الصحيح هكذا واذا قال الشهود لم نعلم خلّى سبيلهم كما فى رواية الصدوق المتقدّمة عليها.
۵. لغير ـ ئل.

۶۶۲ (۲) اسماعیل بن مسلم از امام صادقؑ از پدرشانؑ روایت کرده‌اند که: «حضرت شهادت در ربا و جور و انحراف را باطل می‌کرد و اگر شهود می‌گفتند ما نمی‌دانستیم، آنان را رها می‌کرد و اگر می‌دانستند، آنان را تعزیر می‌کرد.»

۶۶۳ (۳) امیرالمؤمنینؑ پیوسته شهادت در ربا و جور را باطل می‌کرد. اگر شاهدان می‌گفتند: نمی‌دانستیم، آزادشان می‌کرد و چون می‌دانستند، تعزیرشان می‌نمود.

۶۶۴ (۴) امام صادقؑ فرمود: «شاهد کسی که طلاق می‌دهد، برخلاف سنّت [پیامبرﷺ] مشو.»

باب ۴۴

حکم شهادت بر زمینی که چیزی در آن دفن شده است

۶۶۵ (۱) امام صادقؑ فرمود: «اگر چیزی در زمین دفن می‌کنی، بر آن زمین شاهد بگیر؛ چرا که زمین چیزی را به تو نمی‌دهد.»

مجلسیؒ در کتاب روضة المتقین گوید: «چون شخص بسیار می‌شود که فراموش می‌کند یا می‌میرد و وارث از این جریان اطّلاعی ندارد و در نتیجه حقّ آنان ضایع می‌گردد.

و ممکن است که منظور از این روایت، تاکید در شاهد گرفتن باشد؛ چرا که غالباً مردم اگر شاهدانی نباشد، مال را انکار می‌کنند.»

۶۶۶ (۲) زید زرّاد در اصلش [کتاب] گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: راز خود را از هر کس پنهان دار و رازت را از دو لب بیرون نبر؛ چرا که هر چه از یکی بگذرد، آن آشکار است و چون در زمین چیزی را دفن می‌کنی و آن را به امانت نزد زمین می‌نهی، بر زمین شاهد مگیر؛ چرا که زمین امانتت را هرگز به تو باز نمی‌گرداند.»[۱]

۱. این حدیث با حدیث قبلی در تضاد است؛ ممکن است سقطی یا تصحیفی در کار باشد.

(۴۵)

باب حكم استقالة الشّهادة

۶۶۷ / ۲۵۹۱۳ (۱) الجعفريّات ۱۴۵: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ عليه السلام أنّه قال من استقالنا من شهادته أقلناه.

۶۶۸ / ۲۵۹۱۴ (۲) دعائم الإسلام ۲/۵۱۶: وعن علىّ عليه السلام أنّه قال من شهد عندنا ثمّ رجع فاستقالنا شهادته أقلناه، يعنى مالم يقطع الحكم.

(۴۶)

باب ماورد فى أنّ الشّهادة تجوز على السّماع فى الأشياء المتقدّمة من الأنساب والوفاة والأحباس وما أشبه ذلك

۶۶۹ / ۲۵۹۱۵ (۱) دعائم الإسلام ۲/۵۱۷: وعن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه سُئل عن رجل فى يديه دار فأقام[۱] فيها خمسين أو ستّين سنة فقام عليه رجل فادّعاها وثبّت الأصل أنّها له وقال الّذى هى فى يديه اشتريتها من قوم انقرضوا وانقرضت البيّنة وجاء بقوم فشهدوا على السّماع أنّه اشتراها كما ذكر فقال عليه السلام إن شهدوا أنّه اشتراها من أهل هذا المدّعى الّذى يدّعى الدّار بسببهم سقطت دعواه وإلّا فهو على أصله وانّما تجوز الشّهادة على السّماع فى الأشياء المتقدّمة من الأنساب والوفاة والأحباس[۲] وما أشبه ذلك.

(۴۷)

باب أنّ الشّاهد إذا كان ثقة فأقام شهادته عند غيره هل يجوز له أن يشهد معه عند الحاكم أم لا

۶۷۰ / ۲۵۹۱۶ (۱) فقه الرّضا عليه السلام ۳۰۸: وبلغنى عن العالم عليه السلام أنّه قال إذا كان لأخيك المؤمن على رجل حقّ فدفعه عنه ولم يكن له من البيّنة إلّا واحدة وكان الشّاهد ثقة فسألته عن شهادته فاذا

---

۱. أقام ـ ك.

۲. الأجناس ـ ك ـ الأحباس أى اوقاف.

باب ۴۵

حکم پس گرفتن شهادت

(۱) امیرالمؤمنین علی؈ فرمود: «هر کس که بخواهد شهادتش را از ما پس گیرد، به او پس می‌دهیم.» ۶۶۷

(۲) امیرالمؤمنین علی؈ فرمود: «هر کس که نزد ما شهادتی بدهد و پس از آن باز گردد و بخواهد ۶۶۸
که شهادتش را از ما پس گیرد، ما شهادتش را به او پس می‌دهیم. منظور حضرت تا زمانی است که حکم [قاضی] قطعی نشده باشد.»

باب ۴۶

حکم شهادت بر شنیده‌های گذشته در نسب، وفات، وقف‌ها و...

(۱) از امام صادق؈ دربارهٔ مردی که خانه‌ای از آنِ اوست و در آن خانه پنجاه یا شصت سال ۶۶۹
نشسته است، پس از آن مردی بر او در می‌آید و ادّعا می‌کند که خانه مال اوست و اصل[1] هم ثابت می‌کند که خانه از آنِ اوست (مدّعی) و آن کس که خانه در دستش است، می‌گوید: من این خانه را از مردی که منقرض شده‌اند، خریده‌ام و شاهدان هم منقرض شده‌اند و گروهی را می‌آورد که شهادت بر شنیدن می‌دهند؛ یعنی شهادت می‌دهند که شنیده‌اند این شخص خانه را آن‌گونه که می‌گوید خریده است، حضرت فرمود: «اگر شهادت دهند که این خانه را از خویشاوندان این مدّعی‌ای که ادّعای خانه را به واسطهٔ آنان می‌کند خریداری کرده است، ادّعای او ساقط می‌شود وگرنه او بر اصل خویش هست و تنها شهادت بر شنیدن دربارهٔ امور قدیمی از قبیل نسب، وفات، وقف‌ها و مانند آن جایز است.»

باب ۴۷

حکم شهادت کسی که به همراه شاهد مورد وثوق، نزد حاکم شهادت می‌دهد

(۱) عالم؈ فرمود: «اگر برادر مؤمنت بر مردی حق دارد ولی آن مرد حقّ او را نمی‌دهد و برادر ۶۷۰
مؤمنت تنها یک شاهد دارد ولی شاهد مورد اعتماد است و تو از شاهد دربارهٔ شهادتش تحقیق می‌کنی، اگر او نزد تو شهادت داد، تو همراه وی نزد حاکم به مثل شهادت وی شهادت بده تا حقّ برادر مسلمان از بین نرود.»

---

۱. ظاهراً اصل در اینجا به معنای دلیل و مدرک است.

أقامها عندك شهدت معه عند الحاكم على مثال[1] ما شهد لئلا يَتْوی[2] حقّ امرئ مسلم. العوالی ۳۱۵/۱: روی أیضاً صاحب کتاب التکلیف لابن ابی العزاقر عن العالم عليه السلام نحوه).

۶۷۱ ۲۵۹۱۷ (۲) غیبة الطوسیّ ۲۵۲: وأخبرنی جماعة عن أبی الحسن محمد بن أحمد بن داود وأبی عبدالله الحسین بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه أنّهما قالا ممّا أخطأ محمد بن علیّ (الشّلمغانی) فی المذهب فی باب الشّهادة أنّه روی عن العالم عليه السلام أنّه قال إذا کان لأخیك المؤمن علی رجل حقّ فدفعه ولم یکن له من البیّنة علیه إلّا شاهد واحد وکان الشّاهد ثقة رجعت الی الشّاهد فسألته عن شهادته فاذا أقامها عندك شهدت معه عند الحاکم علی مثل ما یشهده عنده لئلّا یتوی حقّ امرئ مسلم واللّفظ لابن بابویه وقال هذا کذب منه لسنا[3] نعرف ذلك وقال فی موضع آخر کذب فیه.

---

۱. مثل ـ البحار. ۲. تَوِیَ کرَضِیَ أی هَلَكَ. ۳. ولسنا ـ ك.

۶۷۱ (۲) شیخ طوسی گوید: «عدّه‌ای از ابوالحسن محمد بن احمدبن داوود و ابوعبداللّه حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه به من خبر دادند که آن دو گفته‌اند: از اشتباه‌هایی که محمد بن علی شلمغانی در دین در باب شهادت کرده است از عالم﵇ روایت کرده که فرمود: اگر برای برادر مؤمن تو بر مردی حقّی است که به او نمی‌دهد و برادر مؤمن جز یک شاهد ندارد و شاهدش مورد اعتماد است، تو به شاهدش مراجعه می‌کنی و دربارهٔ شهادتش از وی می‌پرسی و تحقیق می‌کنی. پس اگر نزد تو شهادت داد، تو هم همراه وی نزد حاکم مثل شهادت وی شهادت می‌دهی تا حقّ مرد مسلمان از بین نرود و عبارت از ابن بابویه است و او گوید: این دروغی است از وی که ما آن را نمی‌شناسیم و در جای دیگر گفته است که: در آن دروغ است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب

الحدود والتّعزيرات

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

کتاب

حدود و تعزیرات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب الأحكام العامة للحدود

ومايناسبها

(١)

باب ما ورد في فوائد الحدّ
ولزوم اقامته على الوضيع والشّريف
بحدوده وحرمة تعطيله وتأخيره وتجاوز حدّه

قال اللّه تعالى في سورة الرّوم (٣٠): ١٩: ﴿يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ وَيُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴾.

(١) **كافي ١٧٤/٧**: محمد بن يعقوب قال حدّثني محمد بن يحيى عن **تهذيب ١٤٦/١٠**: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن حنّان بن سدير عن أبيه قال قال أبوجعفر عليه السلام حدّ يقام في الأرض أزكى فيها من مطر[1] أربعين ليلة وأيّامها. ۶۷۲ ۲۵۹۱۸

(٢) **تهذيب ١٤٦/١٠**: محمد بن يعقوب عن **كافي ١٧٤/٧**: أحمد بن مهران عن محمد بن عليّ عن موسى بن سعدان عن عبدالرّحمن ابن الحجّاج عن أبي إبراهيم عليه السلام في قول اللّه عزّ وجلّ ﴿ويُحْيِي الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها﴾ قال ليس يحييها بالقطر ولكن يبعث اللّه رجالاً فيحيون العدل[2] فتحيي الأرض لإحياء العدل ولإقامة الحدّ للّه[3] أنفع في الأرض من القطر أربعين صباحاً. ۶۷۳ ۲۵۹۱۹

(٣) **كافي ١٧٤/٧**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله إقامة حدّ خير من مطر أربعين صباحاً. ۶۷۴ ۲۵۹۲۰

---

١. قطر ـ يب. ٢. بالعدل ـ يب. ٣. ولإقامة حدّ فيه أنفع ـ يب.

فصل اول

ابواب احکام عمومی حدود

باب ۱

فواید حدّ و لزوم اجرای آن بر شخص فرومایه و شریف، حرمت تعطیل و تأخیر و تجاوز از حدّ

او زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده، و زمین را پس از مـردنش حـیات می‌بخشد و همین گونه روز قیامت [از قبرها خارج می‌شوید] بیرون آورده می‌شوید.[۱]

۶۷۲ (۱) امام باقرعلیه السلام فرمود: «حدّی که در زمین اجرا می‌شود، رشدآورتر از چهل شبانه روز باران بـر زمین است».

۶۷۳ (۲) امام کاظمعلیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﷯: زمین را پس از مردنش حیات می‌بخشد، بیان داشت: «منظور این نیست که خداوند با باران زمین را زنده می‌سازد، بلکه مردانی را بر می‌انگیزد کـه آنـان عدل را احیا می‌کنند و زمین با احیای عدل زنده می‌شود و اجرای یک حدّ برای زمین، از باران چهل صبح [= روز] سودمندتر است».

۶۷۴ (۳) امام صادقعلیه السلام بیان داشت: «رسول خداﷺ فـرمود: اجـرای یک حـدّ، از بـاران چـهل صـبح [= روز] بهتر است».

---

۱. روم ۱۹/۳۰.

۶۷۵ / ۲۵۹۲۱ (۴) کافی ۱۷۵/۷: محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن حفص بن عون رفعه قال قال رسول اللّهﷺ ساعة من إمام عدل[1] أفضل من عبادة سبعین سنة وحدّ یقام للّه فی الأرض أفضل من مطر أربعین صباحاً.

۶۷۶ / ۲۵۹۲۲ (۵) مستدرک ۹/۱۸: القطب الرّاوندیّ فی لبّ اللّباب عن النّبیّﷺ قال یوم واحد من سلطان عادل خیر من مطر أربعین یوماً وحدّ یقام فی الأرض أزکی من عبادة ستّین سنة.

۶۷۷ / ۲۵۹۲۳ (۶) الجعفریّات ۱۳۳: قال أبوعبداللّه جعفر بن محمد کان أبی یطلب إقامة حدود اللّه ﷻ وإن لم یکن مرغّب[2] فی شیء من أمور الدّنیا فلا یکتب بما فیه ذنباً.

۶۷۸ / ۲۵۹۲۴ (۷) غرر الحکم ۸۵۲: قال علیّﷺ لا یسعد أحد إلّا بإقامة حدود اللّه سبحانه ولا یشقی أحد إلّا باضاعتها.

۶۷۹ / ۲۵۹۲۵ (۸) کافی ۱۸۵/۷: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن تهذیب ۹/۱۰ (الحسن ـ یب) بن محبوب عن علیّ ابن أبی حمزة عن أبی بصیر عن عمران بن میثم أو صالح بن میثم عن أبیه قال فقیه ۲۲/۴: أتت امرأة[3] (مجحّ[4] ـ کا ـ یب) أمیرالمؤمنینﷺ فقالت یا أمیرالمؤمنین إنّی زنیت فطهّرنی طهّرك اللّه فانّ عذاب الدّنیا أیسر من عذاب الآخرة الّذی لا ینقطع فقال (لها ـ یب) ممّا أطهّرك قالت انّی[5] زنیت فقال لها أو[6] ذات بعل أنت أم غیر ذلك[7] فقالت (بل ـ کا ـ یب) ذات بعل فقال لها أفحاضراً[8] کان بعلك (إذ فعلت ما فعلت ـ کا ـ یب) أم غائباً[9] (کان عنك ـ کا ـ یب) قالت (بل ـ کا ـ یب) حاضراً[10].

فقال (لها ـ کا ـ یب) انطلقی[11] فضعی[12] ما فی بطنك ثمّ ائتنی (أطهّرك ـ کا ـ یب) فلمّا ولّت عنه (المرأة فصارت ـ کا ـ یب) حیث[13] لا تسمع کلامه قال اللّهمّ إنّها[14] شهادة فلم تلبث أن أتته[15] فقالت قد وضعت فطهّرنی (قال ـ کا ـ یب) فتجاهل علیها فقال (أطهّرك

---

۱. ساعة امام عادل ـ خ ـ ساعة من امام عادل ـ خ.
۲. یرغب فی شیء من أمور الدّنیا فلا یکتب علیه ذنباً ـ ك.
۳. وانّ امرأة أتت ـ فقیه.
٤. محج ـ یب ـ مجحّ بتقدیم المعجمة علی المهملتین الحامل المقرب الّتی دنا ولادها ـ النّهایة.
٥. من الزّنا ـ فقیه.
٦. وذات ـ یب ـ فذات ـ فقیه.
٧. غیر ذات بعل ـ فقیه.
٨. أفحاضر ـ یب ـ فحاضراً ـ فقیه.
٩. غائب ـ یب.
١٠. حاضر ـ یب.
١١. انتظری ـ فقیه.
١٢. حتّی تضعی ـ فقیه.
١٣. من حیث ـ فقیه.
١٤. هذه ـ فقیه.
١٥. أتت ـ یب.

۶۷۵ (۴) رسول خدا ﷺ فرمود: «یک ساعت حکومت (قضاوت) امام عادل، از عبادت هفتاد سال برتر است و حدّی که برای خدا در زمین اجرا می‌شود، از باران چهل صبح [= روز] برتر است».

۶۷۶ (۵) پیامبر ﷺ فرمود: «یک روز از حکومت امام عادل از باران چهل روز بهتر است و یک حدّ که در زمین اجرا می‌شود، از عبادت شصت سال برتر است».

۶۷۷ (۶) امام صادق ﷺ فرمود: «پدرم اقامهٔ حدود خدا را طلب می‌کرد؛ اگر چه در هیچ یک از امور دنیا ترغیب نمی‌کرد. پس [به خاطر اهتمام حدّ و دوری از دنیا] گناهی بر او ننویسد.»

۶۷۸ (۷) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «کسی خوشبخت نمی‌شود، جز با اجرای حدود الهی و کسی بدبخت نمی‌شود جز با تضییع حدود الهی».

۶۷۹ (۸) زنی نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ پاکم ساز، خداوند تو را پاکیزه بدارد؛ چرا که عذاب دنیا از عذاب دائمی آخرت آسان‌تر است. حضرت فرمود: از چه گناهی تو را پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام. حضرت به وی فرمود: آیا تو شوهرداری یا نه؟ آن زن عرض کرد: شوهر دارم. حضرت فرمود: آیا شوهرت نزد تو حاضر بود یا غایب از تو؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و زایمان کن، آن‌گاه نزد من بیا و چون زن رفت ـ به گونه‌ای که سخن حضرت را نمی‌شنید ـ حضرت فرمود: خدایا، این یک شهادت. پس از مدتی، آن زن نزد حضرت آمد و عرض کرد: زایمان کردم؛ هم اکنون مرا پاک ساز. حضرت ـ به گونه‌ای که آن زن

ـكا ـ فقيه) يا أمة اللّه ممّا ذا فقالت انّي (قد ـ فقيه) زنيت (وقد وضعت ـ فقيه) فطهّرني.

فقالت وذات بعل (أنت ـ يب ـ فقيه) إذ فعلت ما فعلت (أم غير ذات بعل ـ فقيه) قالت نعم[1] قال وكان زوجك[2] حاضراً أم غائباً قالت بل حاضراً قال فانطلقي[3] وأرضعيه[4] (حَوْلَيْنِ كامِلَين كما أمرك اللّه قال فانصرفت المرأة ـكا ـ يب) فلمّا صارت[5] (من[6] ـكا) حيث لا تسمع كلامه قال اللّهمّ إنّهما شهادتان (قال ـكا ـ يب) فلمّا (مضي حولان أتت المرأة فقالت قد أرضعته حولين ـكا ـ يب) فطهّرني يا أميرالمؤمنين (فتجاهل عليها (و ـكا) قال أطهّرك ممّا ذا ـكا ـ يب) فقالت (يا أميرالمؤمنين ـ فقيه) انّي زنيت فطهّرني قال وذات بعل كنتِ[7] إذا فعلت ما فعلت (أم غير ذات بعل ـ فقيه) فقالت نعم قال[8] وبعلك[9] غائب (عنك ـكا) إذا فعلت ما فعلت أو[10] حاضر قالت بل حاضر.

قال فانطلقي فاكفليه حتّى يعقل أن يأكل ويشرب ولا يتردّى من سطح ولا يتهوّر في بئر (قال ـكا ـ يب) فانصرفت وهي تبكي فلمّا ولّت (فصارت ـكا) حيث لا تسمع كلامه قال اللّهمّ إنّها[11] ثلاث شهادات (قال ـكا) فاستقبلها عمرو بن حريث (المخزومي ـكا ـ يب) (وهي تبكي ـ فقيه) فقال (لها ـ يب ـ فقيه) ما يبكيك (يا أمة اللّه وقد رأيتك تختلفين الى عليّ عليه السلام تسألينه أن يطهّرك ـكا ـ يب) فقالت (إنّي ـكا ـ يب) أتيت أميرالمؤمنين عليه السلام فسألته أن يطهّرني فقال (لي ـ فقيه) أكفلي ولدك حتّى يعقل أن يأكل ويشرب ولا يتردّى من سطح ولا يتهوّر في بئر وقد[12] خفت أن يأتي[13] عليّ الموت ولم يطهّرني فقال لها عمرو ابن حريث ارجعي (اليه ـكا ـ يب) فأنا[14] أكفله[15] فرجعت فأخبرت أميرالمؤمنين عليه السلام بقول عمرو فقال لها أميرالمؤمنين عليه السلام (وهو متجاهل[16] عليها ـكا ـ يب) وَلِمَ يكفل عمرو (بن حريث ـ يب) ولدك فقالت يا أميرالمؤمنين (انّي ـكا ـ فقيه) زنيت فطهّرني فقال وذات بعل كنتِ[17] إذ

---

١. بل ذات بعل ـ فقيه.
٢. بعلك ـ فقيه.
٣. انطلقي ـ يب ـ اذهبي ـ فقيه.
٤. فارضعيه ـ يب ـ حتّي ترضعيه ـ فقيه.
٥. ولّت ـ فقيه.
٦. منه ـ يب.
٧. انتِ ـكا.
٨. فقال ـ يب.
٩. وكان زوجك ـ فقيه.
١٠. أم ـ يب.
١١. هذه ـ فقيه.
١٢. ولقد ـ يب.
١٣. يدركني ـ فقيه.
١٤. فانّي ـ فقيه.
١٥. أكفل ولدك ـ فقيه.
١٦. يتجاهل ـ يب.
١٧. انتِ ـكا.

را نمی‌شناسد ـ پرسید: ای کنیز خدا، تو را از چه پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: من زنا داده‌ام ؛ مرا پاک ساز. حضرت فرمود: آیا آن زمان که چنین کاری کردی، شوهر داشتی؟

آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: شوهرت حاضر بود یا غایب؟ آن زن عرض کرد: شوهرم حاضر بود. حضرت فرمود: برو و فرزندت را شیرده؛ دو سال کامل آن گونه که دستور خداست. راوی گوید: زن بازگشت و چون به جایی رسید که سخن امیرالمؤمنینعليه السلام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این دو شهادت و چون دو سال گذشت، زن آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، دو سال به این بچه شیر داده‌ام ؛ هم اکنون مرا پاک ساز. حضرت ـ به گونه‌ای که گویا آن زن را نمی‌شناسد ـ از وی پرسید: تو را از چه پاک سازم؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام ؛ مرا پاک ساز. حضرت فرمود: آن زمان که چنین کردی ، شوهر داشتی؟ آن زن عرض کرد: آری. حضرت فرمود: آیا شوهرت آن زمان که چنین کردی، غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: وی حاضر بود. حضرت فرمود: برو و از فرزندت سرپرستی کن تا آن زمان که فرزند، درک خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد و در چاه سقوط نکند. آن زن در حالی که می‌گریست، بازگشت. چون زن رفت و دیگر سخن امام را نمی‌شنید، حضرت فرمود: خدایا، این سه شهادت. عمرو بن حریث در بین راه با این زن روبه رو شد. از وی پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ آن زن گفت: من به خدمت امیرالمؤمنینعليه السلام رسیده و از وی درخواست کرده‌ام که مرا پاک سازد [اما] ایشان به من فرموده است: از فرزندت سرپرستی کن تا زمانی که عقل خورد و خوراک پیدا کند و از پشت بام نیفتد و در چاهی سقوط نکند و من می‌ترسم که مرگم فرا رسد و حضرت، مرا پاک نساخته باشد. عمرو بن حریث به آن زن گفت: نزد حضرت بازگرد؛ من عهده‌دار سرپرستی فرزند می‌شوم. آن زن بازگشت و گفتهٔ عمرو بن حریث را برای امیرالمؤمنینعليه السلام بازگفت. امیرالمؤمنینعليه السلام ـ به گونه‌ای که گویا نمی‌داند ـ از آن زن پرسید: چرا عمرو بن حریث فرزند تو را سرپرستی می‌کند؟ آن زن عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، زنا داده‌ام؛ مرا پاک ساز.

فعلت ما فعلت قالت نعم قال أفغائباً[۱] كان بعلك (إذ فعلت ما فعلت ـ كا ـ يب) أم حاضراً[۲] فقالت بل حاضراً[۳] (قال ـ كا ـ يب) فرفع (أمير المؤمنين عليه السلام ـ فقيه) رأسه الى السّماء.

وقال اللّهمّ إنّه[۴] قد ثبت[۵] لك[۶] عليها أربع شهادات وإنّك قد قلت لنبيّك صلى الله عليه وآله فيما أخبرته (به ـ كا) من دينك يا محمّد من عطّل حدّاً من حدودى فقد عاندنى و[۷] طلب بذلك مضادّتى اللّهمّ وانّى غير معطّل حدودك ولا طالب مضادّتك (ولا معاند لك ـ فقيه) ولا مضيّع لأحكامك بل مطيع لك ومتّبع سنّة[۸] نبيّك صلى الله عليه وآله (قال ـ كا ـ يب) فنظر إليه عمرو بن حريث (وكأنّما الرّمّان يفقأ في وجهه فلمّا رأى ذلك عمرو ـ كا ـ يب) قال يا أمير المؤمنين إنّى إنّما أردت (ان ـ يب ـ فقيه) أكفله إذ[۹] ظننت أنّك[۱۰] تحبّ ذلك فأمّا إذا كرهته (فإنّى ـ كا ـ يب) لست أفعل.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام أبعد أربع شهادات بالله لتكفلنّه وأنت صاغر فصعد أمير المؤمنين عليه السلام المنبر فقال يا قنبر نادِ في النّاس الصّلاة جامعة (فنادى قنبر فى النّاس ـ كا ـ يب) فاجتمعوا حتّى غصّ المسجد بأهله (وقام أمير المؤمنين صلوات الله عليه فحمد الله وأثنى عليه ـ كا ـ يب) ثمّ قال (يا ـ يب) أيّها النّاس إنّ إمامكم خارج بهذه المرأة الى (هذا ـ كا ـ يب) الظّهر ليقيم عليها الحدّ إن شاء الله (فعزم عليكم أمير المؤمنين لمّا[۱۱] خرجتم وأنتم متنكّرون ومعكم أحجاركم[۱۲] لا يتعرّف أحد منكم الى أحد حتّى تنصرفوا إلى منازلكم إن شاء الله قال ـ كا ـ يب).

ثمّ نزل فلمّا أصبح (النّاس بكرة ـ كا ـ يب) خرج بالمرأة وخرج النّاس متنكّرين متلثّمين بعمائمهم (وبأرديتهم ـ كا ـ يب) والحجارة فى[۱۳] أرديتهم وفى أكمامهم حتّى انتهى[۱۴] (بها والنّاس معه ـ كا ـ يب) الى الظّهر[۱۵] (بالكوفة ـ كا) فأمر أن يحفر[۱۶] لها حفيرة ثمّ دفنها فيها

---

۱. أفغائب ـ يب. ۲. حاضر ـ يب. ۳. حاضر ـ يب.
۴. إنّى ـ فقيه. ۵. أثبت ـ فقيه. ۶. ذلك ـ فقيه.
۷. وضادّنى فى ملكى ـ فقيه. ۸. لسنّة ـ فقيه. ۹. لأنّى ـ فقيه.
۱۰. أنّ ذلك تحبّه ـ فقيه. ۱۱. الّا ـ يب. ۱۲. أصحابكم ـ يب.
۱۳. في أيديهم وأرديتهم وأكمامهم ـ فقيه. ۱۴. انتهوا ـ فقيه.
۱۵. ظهر الكوفة ـ يب. ۱۶. فحفر ـ فقيه.

حضرت فرمود: آن زمان که این کار را کردی، شوهر داشتی؟ آن زن گفت: آری. حضرت فرمود: شوهرت غایب بود یا حاضر؟ زن عرض کرد: حاضر بود.

در اینجا امیرالمؤمنینعليه السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا، چهار شهادت برای تو علیه این زن ثابت شد و تو به پیامبرتﷺ در آنچه از دینت خبر داده‌ای، فرمودی: ای محمد، هر کس که حدّی از حدود مرا تعطیل کند، او با من دشمنی کرده و با این کارش مخالفت و ستیز با من را خواسته است. من حدود تو را تعطیل نخواهم کرد و خواستار ستیز با تو و تضییع کنندهٔ احکام تو نیستم بلکه من مطیع تو و پیرو سنت پیامبرتﷺ هستم.

عمرو بن حریث نگاهی به امیرالمؤمنینعليه السلام کرد؛ گویی که چهرهٔ حضرت چون اناری شکافته شده، سرخ شده بود. وی چون چنین دید، عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، تنها به این دلیل که می‌پنداشتم شما تکفّل بچه را دوست می‌داری، کفالت وی را پذیرفتم ولی هم اکنون که شما آن را ناپسند می‌دارید، من چنین نخواهم کرد. حضرت امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: آیا پس از چهار شهادت! به خدا سوگند! باید با خواری فرزند را کفالت کنی. آن‌گاه امیرالمؤمنینعليه السلام بر بالای منبر رفت و فرمود: ای قنبر، در میان مردم فریاد نماز جماعت سر ده. مردم همه جمع شدند تا آنجا که مسجد پر از جمعیت شد. آن‌گاه امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: ای مردم، امام شما به خواست خدا این زن را پشت کوفه می‌برد تا حدّ الهی را بر وی جاری بسازد. امیرالمؤمنین تصمیم گرفت آن‌گاه که شما خارج می‌شوید، چهرهٔ خویش را ـ آن گونه که شناخته نشوید ـ بپوشانید و سنگ‌های‌تان را به همراه بیاورید و کسی، دیگری را نشناسد، تا آن زمان که به منزل‌های‌تان بر می‌گردید ـ ان شاءالله. سپس امیرالمؤمنینعليه السلام از منبر پایین آمدند. صبح که شد، حضرت زن را بیرون بردند و مردم ـ ناشناس ـ در حالی که عمامه‌های خویش را بر چهره کشیده بودند و سنگ‌های‌شان را در عباها و آستین‌های‌شان داشتند، بیرون آمدند تا به پشت کوفه رسیدند. حضرت دستور داد چاله‌ای برای زن کندند. آن‌گاه وی را تا کمر در آن

(الى حَقويها ـ فقيه) ثمّ ركب بغلته وأثبت رجليه[١] في غرز الرّكاب ثمّ وضع إصبعيه السّبّابتين[٢] في أذنيه ثمّ نادى بأعلى صوته يا أيّها النّاس انّ اللّه تبارك وتعالى عهد إلى نبيّه[٣]ﷺ عهداً عَهِدَه[٤] محمّدﷺ إليّ بأنّه[٥] لا يقيم الحدّ من للّه عليه حدّ فمن كان (للّه ـ يب ـ فقيه) عليه حدّ مثل ما (له ـ يب ـ فقيه) عليها فلا يقيم عليها الحدّ (قال ـ كا ـ يب) فانصرف النّاس يومئذ كلّهم ما خلا أمير المؤمنين‌ؑ والحسن والحسين‌ؑ فأقام[٦] (هؤلاء الثلاثة ـ كا ـ يب) عليها الحدّ (يومئذٍ ـ كا ـ يب) وما معهم غيرهم (من الناس ـ فقيه) (قال وانصرف فيمن انصرف) يومئذ[٧] محمد ابن أمير المؤمنين‌ؑ ـ كا ـ يب).

المحاسن ٣٠٩: البرقيّ عن أبيه عن عليّ بن حمزة عن أبي بصير عن عمران بن ميثم عن أبيه (أو عن صالح بن ميثم عن أبيه) قال أتت امرأة محجّ (وذكر نحوه).

٦٨٠ ٢٥٩٢٦ (٩) دعائم الإسلام ٤٤٥/٢: وعن عليّ‌ؑ أنّه قال لمّا رجم شراحة الهمدانيّة كثر النّاس فغلق أبواب الرَّحَبة ثمّ أخرجها فأدخلت حفرتها ورجمت حتّى ماتت ثمّ أمر بفتح أبواب الرَّحَبة فدخل النّاس فجعل كلّ من دخل يلعنها فلمّا سمع ذلك عليّ‌ؑ أمر منادياً فنادى أيّها النّاس لم يقم الحدّ على أحد قطّ إلّا كان ذلك كفّارة لذلك الذّنب كما يجزى الدّين بالدّين.

٦٨١ ٢٥٩٢٧ (١٠) كافي ٢٦٥/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ابن بكير عن زرارة عن حمران قال سألت أبا عبداللّه أو أبا جعفرؑ عن رجل أقيم عليه الحدّ في الدّنيا أيعاقب في الآخرة فقال: اللّه أكرم من ذلك.

٦٨٢ ٢٥٩٢٨ (١١) دعائم الإسلام ٤٤٥/٢: وعن رسول اللّهﷺ أنّه قال من أذنب ذنباً فعوقب عليه في الدّنيا فاللّه أعدل من أن يثنّي على عبده العقوبة ومن أذنب ذنباً فستره اللّه عليه في الدّنيا فاللّه أكرم من أن يعود في شيء قد عفا اللّه عنه.

٦٨٣ ٢٥٩٢٩ (١٢) فقه الرّضاؑ ٣٣١: فان مات الجناة وأقيمت فيهم[٨] الحدود فقد طهروا في الدّنيا والآخرة وإن تابوا[٩] كان الوعيد عليهم باقياً بحاله وحسبهم اللّه جلّ وعزّ ان شاء عذّب وان شاء عفا.

---

١. رجله ـ يب ـ فقيه. ٢. يديه السّبّاحتين ـ فقيه. ٣. رسوله ـ يب.
٤. وعهد ـ فقيه. ٥. أن لا يقيم ـ فقيه. ٦. فأقاموا ـ فقيه.
٧. يومئذ فيمن انصرف ـ يب. ٨. عليهم ـ ك. ٩. لم يتوبوا ـ ك.

چاله قرار داد. سپس بر استر خویش سوار شد و پای خود را در رکاب گذاشت و دو انگشت سبابه‌اش را در گوشش نهاد و با بلندترین صدا فریاد کرد: ای مردم، خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش ﷺ عهدی کرد که او نیز همان عهد را با من کرده است: هر کس که حدّی برای خدا بر وی باشد، اجرای حدّ نکند؛ بنابراین هر کس که بر وی مانند حدّی است که بر این زن است، بر این زن حدّ جاری نکند. در نتیجه در آن روز، همهٔ مردم بجز امیرالمؤمنین ؑ و امام حسن و امام حسین ؑ بازگشتند و تنها این سه نفر حدّ را بر آن زن جاری کردند و کس دیگری با ایشان نبود. راوی گوید: در میان کسانی که بازگشتند، محمد فرزند امیرالمؤمنین ؑ نیز بود.»

۶۸۰ (۹) آن زمان که شراحه همدانیه سنگسار شد، مردم بسیار بودند. حضرت درهای «رحبه»[1] را [به دلیل ازدحام جمعیت] بست. آن‌گاه شراحه را آورد. او در چاله‌اش داخل و سپس سنگسار شد تا این که مرد. سپس حضرت درهای «رحبه» را گشود مردم وارد شدند. هر کس که وارد می‌شد، شراحه را لعن می‌کرد. امیرالمؤمنین ؑ زمانی که لعن مردم را شنید، دستور داد تا منادی ندا دهد: «ای مردم، بر هیچ کس حدّ اجرا نمی‌شود مگر این که آن حدّ، کفارهٔ گناه وی خواهد شد؛ آن گونه که دیْن با ادای دیْن، پرداخت می‌شود».

۶۸۱ (۱۰) حمران گوید: «از امام باقر ؑ دربارهٔ مردی که در دنیا حدّ بر او اجرا شده، پرسیدم که: آیا در آخرت هم عذاب می‌شود؟ حضرت فرمود: خداوند بزرگ‌تر از آن است».

۶۸۲ (۱۱) پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هرکس گناهی کند و در دنیا به مجازات آن رسد، خداوند عادل‌تر از آن است که دوباره بنده‌اش را مجازات کند و هر کس که گناهی را مرتکب شود و خداوند آن گناه را بر وی در دنیا بپوشاند، خدا بزرگوارتر از آن است که دربارهٔ چیزی که از آن عفو کرده، تجدید نظر کند».

۶۸۳ (۱۲) اگر جنایتکاران در حالی بمیرند که حدود الهی دربارهٔ آنان جاری گردیده، اینان در دنیا و آخرت پاک شده‌اند و اگر توبه کنند، وعدهٔ عذاب الهی نسبت به آنان برحال خود باقی است و خداوند ﷻ آنان را بس که اگر بخواهد، عذاب و اگر بخواهد، عفو می‌کند.

---

۱ ـ میدان، فضای فراخ و وسیع ـم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۳) **المقنع ۱۴۵**: وأتى رسول اللّهﷺ رجل[1] كبير البطن عليل قد زنا فأتى رسول اللّهﷺ بعرجون فيه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة مكان الحدّ وكره أن يبطل حدّاً من حدود اللّه تعالى. ۶۸۴ ۲۵۹۲۰

(۱۴) **كافى ۱۷۶/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبى أيّوب الخزّاز عن الحلبيّ عن أبى عبداللّهؑ قال إنّ فى كتاب علىّؑ أنّه كان يضرب بالسّوط وبنصف السّوط وببعضه فى الحدود وكان إذا أتى بغلام وجارية لم يدركا لا يبطل حدّاً من حدود اللّهﷻ قيل له وكيف كان يضرب قال كان يأخذ السّوط بيده من وسطه أو من ثلثه ثمّ يضرب به على قدر أسنانهم ولا يبطل حدّاً من حدود اللّهﷻ. ۶۸۵ ۲۵۹۲۱

فقيه ۵۳/۴: وروى أبوأيّوب عن الحلبى عن أبى عبداللّهؑ قال إنّ فى كتاب علىّؑ أنّه كان يضرب بالسّوط وبنصف السّوط وببعضه يعنى فى الحدود إذا أتى بغلام أو جارية لم يدركا ولم يكن يبطل حدّاً من حدود اللّه فقيل له كيف كان يضرب ببعضه قال كان يأخذ السّوط بيده من وسطه فيضرب به أو من ثلثه فيضرب به على قدر أسنانهم كذلك يضربهم بالسّوط ولا يبطل حدّاً من حدود اللّهﷻ. **المحاسن ۲۷۳**: البرقىّ عن الحسن بن محبوب عن أبى أيّوب الخزّاز عن الحلبيّ عن أبى عبداللّهؑ قال (وذكر نحوه).

(۱۵) **دعائم الإسلام ۴۴۲/۲**: وعن علىّؑ أنّه كتب الى رفاعة أقم الحدود[2] فى القريب يجتنبها البعيد لا تُطَلُّ[3] الدّماء ولا تعطّل[4] الحدود.[5] ۶۸۶ ۲۵۹۲۲

(۱۶) **دعائم الإسلام ۴۵۱/۲**: وعن علىّؑ[6] أنّه قال فى قول اللّهﷻ تعالى ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ قال اقامة الحدود. ۶۸۷ ۲۵۹۲۳

(۱۷) **دعائم الإسلام ۴۴۳/۲**: عن علىّؑ أنّه قال لبعض من أوصاه عليك باقامة الحدود على القريب والبعيد والحكم بكتاب اللّهﷻ فى الرّضا والسّخط والقسم بالعدل بين الأحمر والأسود. ۶۸۸ ۲۵۹۲۴

---

۱. برجل ـ ك. ۲. الحدّ ـ خ ك. ۳. طَلّ الدّم: هدره.
۴. وتعطّل ـ ك. ۵. الحدّ ـ ك. ۶. أبى عبداللّهؑ ـ ك.

۶۸۴ (۱۳) مردی شکم بزرگ و مریض را که با زنی زنا کرده بود، نزد رسول خدا آوردند. رسول خدا شاخهٔ میوهٔ درخت خرما را که صد خوشه داشت آورد و با آن به جای حدّ، یک بار به آن مرد زد. پیامبر خدا دوست نداشت که حدّی از حدود الهی را باطل سازد.

۶۸۵ (۱۴) امام صادق فرمود: «در کتاب حضرت علی آمده است که: آن امام با کل تازیانه و با نیم یا بخشی از آن، حدود الهی را اجرا می‌کرد و آن موقعی بود که پسر و دختر، رشد و بلوغ را درک نکرده‌اند و او حدّی از حدود الهی را باطل نمی‌کرد.

از امام صادق پرسیدند: امیرالمؤمنین [در این گونه موارد] چگونه [تازیانه] می‌زد؟ حضرت صادق فرمود: تازیانه را از وسط یا از یک سوم آن به دست می‌گرفت و به تعداد سال‌های عمرشان با آن می‌زد و حدّی از حدود الهی را باطل نمی‌کرد».

همین روایت در من لایحضره الفقیه و محاسن، چنین آمده است.

۶۸۶ (۱۵) امیرالمؤمنین به رفاعه نوشتند: «حدود را در مورد نزدیکان اجرا کن تـا افـراد دور، از آن پرهیز کنند. خون‌ها هدر نمی‌رود و حدود تعطیل نمی‌شود».

۶۸۷ (۱۶) امیرالمؤمنین دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: نباید دربارهٔ دین خدا نسبت به آن دو، شما را رأفتی بگیرد، بیان داشت: «[منظور از دین،] اجرای حدود الهی است.»

۶۸۸ (۱۷) امیرالمؤمنین به برخی چنین سفارش کرد: «بر تو باد به اجرای حدود بر نزدیکان و دوران و قضاوت بر پایهٔ کتاب خدا در حال خشنودی و خشم و تقسیم عادلانه بین سرخ و سیاه»!

۶۸۹ ۲۵۹۲۵ (۱۸) **دعائم الإسلام ۴۴۲/۲**: روّينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله أتي بامرأة لها شرف في قومها قد سرقت فأمر بقطعها فاجتمع الى رسول اللّه صلی الله علیه و آله ناس من قريش فقالوا يا رسول اللّه تقطع امرأة شريفة مثل فلانة في خطر[1] يسير قال نعم إنّما هلك من كان قبلكم بمثل هذا كانوا يقيمون الحدود على ضعفائهم ويتركون أقوياءهم وأشرافهم فهلكوا.

۶۹۰ ۲۵۹۲۶ (۱۹) **دعائم الإسلام ۴۴۲/۲**: وعنه صلی الله علیه و آله أنّه نهى عن تعطيل الحدود وقال إنّما هلك بنو اسرائيل لأنّهم كانوا يقيمون الحدود على الوضيع دون الشّريف.

۶۹۱ ۲۵۹۲۷ (۲۰) **كافي ۱۷۶/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن **تهذيب ۳/۱۰**: الحسين بن سعيد عن **فقيه ۱۶/۴**: فضالة (بن أيّوب ـ كا ـ يب) عن داود ابن أبي يزيد[2] قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول إنّ أصحاب النّبيّ[3] صلی الله علیه و آله قالوا لسعد بن عبادة أرأيت لو وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت صانعاً (به ـ كا ـ فقيه) قال كنت أضربه بالسّيف قال فخرج رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال ماذا يا سعد قال سعد قالوا (لي ـ فقيه) لو وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت تصنع به فقلت (كنت ـ فقيه) أضربه بالسّيف فقال يا سعد فكيف[4] بالأربعة (الشّهود ـ كا ـ يب) فقال يا رسول اللّه بعد رأي عيني وعلم اللّه أنّه[5] قد فعل فقال إي واللّه بعد رأي عينك وعلم اللّه أنّه[6] قد فعل لأنّ اللّه عزّ وجلّ قد جعل لكلّ شيء حدّاً وجعل لمن[7] تعدّى ذلك (الحدّ ـ كا ـ فقيه) حدّاً. **المحاسن ۲۷۵**: البرقيّ عن عمرو بن عثمان عن عليّ بن الحسين بن رباط عن أبي مخلّد عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال قوم من الصّحابة لسعد بن عبادة (وذكر نحوه وزاد وجعل ما دون الأربعة الشّهداء مستوراً على المسلمين).

۶۹۲ ۲۵۹۲۸ (۲۱) **كافي ۱۷۴/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عمرو بن عثمان عن عليّ بن الحسن بن عليّ بن رباط عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال النّبيّ صلی الله علیه و آله لسعد بن عبادة انّ اللّه جعل لكلّ شيء حدّاً وجعل على كلّ من تعدّى حدّاً من حدود اللّه عزّ وجلّ حدّاً وجعل ما دون الأربعة الشّهداء مستوراً على المسلمين.

---

۱. الخطر: المنزلة والقدر.
۲. داود بن فرقد ـ كا ـ يب.
۳. رسول اللّه صلی الله علیه و آله ـ فقيه.
۴. وكيف ـ كا.
۵. ان ـ يب ـ بأنّه ـ فقيه.
۶. ان ـ يب ـ بأنّه ـ فقيه.
۷. لكلّ من يتعدّى ـ يب.

۶۸۹ (۱۸) زنی از اشراف را که سرقت کرده بود، نزد رسول خدا آوردند. حضرت دستور داد تا دست وی را ببرند. مردمی از قریش خدمت حضرت رسیدند و گفتند: «ای رسول خدا، آیا دست یک زن اشرافی ـ همچون این زن ـ در مورد یک چیز کم‌ارزش، بریده می‌شود! حضرت فرمود: پیشینیان شما تنها برای چنین کاری هلاک شدند. آنان حدود الهی را بر ضعیفان اجرا می‌کردند ولی قدرتمندان و اشراف را رها می‌ساختند؛ پس بدین جهت هلاک شدند».

۶۹۰ (۱۹) پیامبر خدا ﷺ از تعطیل کردن حدود نهی کرد و فرمود: «همانا بنی اسرائیل به این دلیل هلاک شدند که آنان همیشه حدود الهی را بر فرومایگان ـ نه بر توانگران و اشراف ـ جاری می‌ساختند».

۶۹۱ (۲۰) داود بن ابی یزید گوید: «از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: یاران پیامبر خدا ﷺ به سعد بن عباده گفتند: اگر مردی را بر روی شکم همسرت ببینی، با او چه برخوردی خواهی کرد؟ سعد بن عباده گفت: با شمشیر او را خواهم زد. امام صادق ؑ فرمود: پس از آن، پیامبر خدا ﷺ [از منزل] در آمد و فرمود: چیست ای سعد؟ سعد گفت: اینان پرسیدند: اگر مردی را برروی شکم همسرت دیدی، با وی چه خواهی کرد؟ من هم گفتم: او را با شمشیر می‌زنم. پیامبر خدا ﷺ فرمود: ای سعد، پس با چهار شاهد چه می‌کنی؟ سعد گفت: ای رسول خدا، آیا پس از دیدن با چشم و آگاهی خداوند از کاری که مرد انجام داده است ! پیامبر خدا فرمود: آری، به خدا سوگند! پس از دیدن چشمت و آگاهی خدا از کاری که آن مرد انجام داده است؛ چرا که خداوند برای هر چیز حدّی و برای آن کس که از آن حدّ تجاوز کند نیز حدّی قرار داده است». برقی در کتاب محاسن این جمله را در پایان این روایت افزوده است: «خداوند مقرر فرمود اموری که کم‌تر از چهار شاهد آن را دیدند، بر مسلمانان پوشیده باشد».

۶۹۲ (۲۱) پیامبر ﷺ به سعد بن عباده فرمود: «خداوند برای هر چیزی حدّی قرار داده است و بر هر کس که از حدّی از حدود خدا تجاوز کند نیز حدّی قرار داده است و اموری را که کمتر از چهار شاهد بر آن آگاه شوند، بر مسلمانان پوشیده داشته است».

۶۹۳ ۲۵۹۲۹ (۲۲)**کافی ۱۷۵/۷**: أبوعلیّ الأشعریّ عن محمد بن حسّان عن محمد بن علیّ عن أبی جمیلة عن ابن دبیس الکوفیّ عن عمرو بن قیس قال قال أبوعبدالله ﷺ یا عمرو بن قیس أشعرت أنّ الله ﷻ أرسل رسولاً وأنزل علیه کتاباً وأنزل فی الکتاب کلّ ما یحتاج إلیه وجعل له دلیلاً یدلّ علیه وجعل لکلّ شیء حدّاً ولمن جاوز الحدّ حدّاً قال قلت أرسل رسولاً وأنزل علیه کتاباً وأنزل فی الکتاب کلّ ما یحتاج إلیه وجعل علیه دلیلاً وجعل لکلّ شیء حدّاً قال نعم قلت وکیف جعل لمن جاوز الحدّ حدّاً قال قال إنّ الله ﷻ حدّ فی الأموال أن لا تؤخذ إلّا من حلّها فمن أخذها من غیر حلّها قطعت یده حدّاً لمجاوزة الحدّ وإنّ الله ﷻ حدّ أن لا ینکح النّکاح إلّا من حلّه ومن فعل غیر ذلك إن کان عزباً حدّ وإن کان محصناً رجم لمجاوزته الحدّ.

۶۹۴ ۲۵۹۳۰ (۲۳)**کافی ۱۷۵/۷**: علیّ عن محمد بن عیسی عن یونس عن حسین بن المنذر عن عمرو بن قیس الماصر عن أبی جعفر ﷺ قال إنّ الله تبارك وتعالی لم یَدَع شیئاً تحتاج إلیه الأمّة الی یوم القیامة إلّا أنزله فی کتابه وبیّنه لرسوله ﷺ وجعل لکلّ شیء حدّاً وجعل علیه دلیلاً یدلّ علیه وجعل علی من تعدّی الحدّ حدّاً.

۶۹۵ ۲۵۹۳۱ (۲۴) **مستدرك ۹/۱۸**: کتاب درست ابن أبی منصور عن أبی المغرا عن سماعة بن مهران عن أبی عبدالله ﷺ انّه قال فی حدیث انّه لیس من شیء الّا وقد جری به کتاب وسنّة ثمّ قال انّ الله قد جعل لکلّ شیء حدّاً ولمن تعدّی الحدّ حدّاً.

۶۹۶ ۲۵۹۳۲ (۲۵) **دعائم الإسلام ۴۴۴/۲**: وعن رسول الله ﷺ أنّه قال ظَهْرُ المؤمن حمیً الّا من حدّ ونهی أن یتعدّی أحد حدّاً من حدود الله الی أکثر منه وقال إنّ الله ﷻ بیّن الحدود وجعل علی کلّ من تعدّی الحدّ حدّاً.

۶۹۷ ۲۵۹۳۳ (۲۶)**کافی ۱۷۵/۷**: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن عثمان بن عیسی عن سماعة عن أبی عبدالله ﷺ قال إنّ لکلّ شیء حدّاً ومن تعدّی ذلك الحدّ کان له حدّ.

۶۹۸ ۲۵۹۳۴ (۲۷)**المحاسن ۲۷۵**: البرقیّ عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن أبی المغرا عن حمران بن أعین عن أبی جعفر ﷺ قال إنّ من الحدود ثلث جلد ومن تعدّی ذلك کان علیه حدّ.

۶۹۳ (۲۲) عمرو بن قیس گوید: «امام صادق﵇ فرمود: ای عمرو بن قیس، آیا می‌دانی که خداوند پیامبری فرستاده و بر وی کتابی نازل کرده و در آن کتاب هر آنچه مورد نیاز بوده، بیان داشته و برای کتاب راهنمایی قرار داده که به آن راهنمایی می‌کند و برای هر چیزی حدّی و برای هر کس که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است؟ عمرو بن قیس گوید: پرسیدم: پیامبری فرستاده و بر وی کتابی نازل کرده و در کتاب آنچه مورد نیاز بوده، بیان داشته و بر کتاب راهنمایی گمارده و برای هر چیز حدّی قرار داده است؟ حضرت فرمود:آری. پرسیدم: چگونه برای هر کس که از حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است؟

عمرو بن قیس گوید: حضرت صادق﵇ فرمود: خداوند در مورد اموال، معین کرده که جز از راه حلال اخذ نگردد؛ بنابراین هر کس که از غیر راه حلال آن را کسب کند، دستش به عنوان حدّ قطع می‌شود؛ چرا که از حدّ الهی تجاوز کرده است و خداوند حدّی قرار داده که ازدواج، جز از راه حلالش انجام نگیرد و هر کس که جز این کند ـ اگر بدون همسر باشد ـ حدّ بر او جاری می‌شود و اگر همسردار باشد، سنگسار می‌شود؛ چرا که از حدّ تجاوز کرده است.»

۶۹۴ (۲۳) امام باقر﵇ فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چیزی را که امت تا قیامت به آن نیاز دارد، رها نکرده مگر آن را در کتابش نازل و برای رسولش بیان کرده است و خداوند برای هر چیزی حدّی و بر آن راهنمایی گمارده که به آن راهنمایی می‌کند و بر هر کس که از حدّ الهی تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

۶۹۵ (۲۴) امام صادق﵇ در ضمن حدیثی فرمود: «چیزی نیست، مگر این که کتاب و سنت دربارهٔ آن آمده است. آن‌گاه حضرت فرمود: خداوند برای هر چیزی حدّی و برای هر کس که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

۶۹۶ (۲۵) رسول خداﷺ فرمود: «پشت (بدنِ) مؤمن جز در مورد حدّ [آن هم با شرایطش] مصونیت دارد و حضرت نهی فرمود از این که کسی به بیش از حدّی از حدود الهی تجاوز کند و فرمود: خداوندﷻ حدود را بیان کرده و برای هر کس که از حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

۶۹۷ (۲۶) امام صادق﵇ فرمود: «هر چیزی حدّی دارد و هر کس که از آن حدّ تجاوز کند، برایش حدّی است».

۶۹۸ (۲۷) امام باقر﵇ فرمود: «یکی از حدود، همان یک سوم تازیانه است و هر کس که از آن تجاوز کند، حدّی بر وی ثابت خواهد شد».

۶۹۹ ۲۵۹۲۵ (۲۸) فقيه ٥٣/٤: وخطب أمير المؤمنين عليه السلام الناس فقال إنّ الله تبارك وتعالى حدّ حدوداً فلا تعتدوها، وفرض فرائض فلا تنقصوها وسكت عن أشياء لم يسكت عنها نسياناً لها فلا تكلّفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها.

۷۰۰ ۲۵۹۲۶ (۲۹) أمالي المفيد ١٥٨: قال [أخبرني أبوبكر محمد بن عمر الجعابيّ قال] حدّثنا عبدالله بن جعفر بن محمد بن أعين البزّاز قال أخبرني زكريّا بن [يحيى بن] صبيح قال حدّثنا خلف بن خليفة عن سعيد بن عبيد الطّائي عن عليّ بن ربيعة الوالبيّ عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إنّ الله تعالى حدّ لكم حدوداً فلا تعتدوها وفرض عليكم فرائض فلا تضيّعوا وسنّ لكم سنناً فاتّبعوها وحرّم عليكم حرمات فلا تهتكوها[1] وعفا لكم عن أشياء رحمة منه [لكم] من غير نسيان فلا تتكلّفوها.

۷۰۱ ۲۵۹۲۷ (۳۰) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٦١: قال أبوعبدالله عليه السلام ما خلق الله حلالاً ولا حراماً إلّا وله حدود كحدود الدّار فما كان من حدود الدّار فهو من الدّار حتّى أرش الخدش فما سواه والجلدة ونصف الجلدة.

۷۰۲ ۲۵۹۲۸ (۳۱) بصائر الدّرجات ١٤٨: حدّثنا ابراهيم بن هاشم عن يحيى ابن أبي عمران عن يونس عن حمّاد قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول ما خلق الله حلالاً ولا حراماً الّا وله حدّ كحدّ الدّور وانّ حلال محمّد حلال الى يوم القيامة وحرامه حرام الى يوم القيامة ولأنّ عندنا صحيفة طولها سبعون ذراعاً وما خلق الله حلالاً ولا حراماً الّا فيها فما كان من الطّريق فهو من الطّريق وما كان من الدّور فهو من الدّور حتّى أرش الخدش وما سواها[2] والجلدة ونصف الجلدة.

۷۰۳ ۲۵۹۲۹ (۳۲) كافي ٢٦٨/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من بلغ حدّاً في غير حدّ فهو من المعتدين.
المحاسن ٢٧٥: البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله (مثله).

۷۰۴ ۲۵۹۵۰ (۳۳) تفسير العيّاشيّ ١١٧/١: عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى ﴿تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ﴾ فقال

---

١. فلا تنتهكوها ـ خ.
٢. سواه ـ ك.

۶۹۹ (۲۸) امیرالمؤمنین ﷺ برای مردم خطبه خواند و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی حدودی را معین ساخته؛ از آن حدود تجاوز نکنید و فرایضی را ملزم کرده، از آنها کم نگذارید و دربارهٔ چیزهایی سکوت کرده. این سکوت از روی فراموشی نبوده است؛ بنابراین این تنها به دلیل رحمتی است از سوی خدا، پس آن را برخود تکلیف نسازید و آن را بپذیرید.»

۷۰۰ (۲۹) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ بیان داشت که: «رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند متعال حدودی را برای شما معین کرده، از آن حدود تجاوز نکنید و واجباتی را بر شما ملزم کرده، آنها را ضایع مسازید و سنت‌هایی برای شما پدید آورده، از آنها پیروی کنید و محرماتی را بر شما حرام ساخته، پرده دری از آنها نکنید و از چیزهایی به خاطر رحمتش بر شما ـ بی‌آن که فراموش کند ـ در گذشته است؛ بنابراین آنها را برخود ملزم سازید.»

۷۰۱ (۳۰) امام صادق ﷺ فرمود: «خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که چون خانه، برای آن حدودی است و هر آنچه در حدود خانه است، از خانه محسوب می‌شود؛ حتی خسارت خراش وغیر آن، یا یک تازیانه و نصف تازیانه».

۷۰۲ (۳۱) حمّاد گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که چون خانه‌ها حدودی دارد و حلال حضرت محمد ﷺ تا قیامت حلال و حرامش تا قیامت حرام است و نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع [= ۳۵ متر] است و خداوند حلال و حرامی نیافریده جز آن که در آن صحیفه هست و هر آنچه از راه است، از راه محسوب می‌شود و هر چه از خانه است، از خانه به حساب می‌آید ؛ حتی لخسارت خراش و غیر آن، یا یک تازیانه یا نصف تازیانه».

۷۰۳ (۳۲) امام صادق ﷺ بیان داشت که: «رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که حدّی جاری سازد ـ در جایی که نباید چنین کند ـ وی از تجاوزکاران محسوب می‌شود».

۷۰۴ (۳۳) امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند تبارک و تعالی: اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید و هر کس تجاوز کند، ستمگر است. فرمود: «خداوند بر زناکار خشم و صد تازیانه برایش مقرر کرده است؛ پس هر کس که بر زناکار خشم کند و بیشتر تازیانه زند، من از او نزد خدا بیزاری می‌جویم و این همان فرمودهٔ خداوند است که: اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

إنّ اللّه غضب على الزّاني فجعل له جلد مائة فمن غضب عليه فزاد[۱] فأنا الى اللّه منه بريء فذلك قوله ﴿تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾.

۷۰۵ ۲۵۹۵۱ (۳۴) **كافى ۲۶۰/۷**: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن **تهذيب ۱۴۸/۱۰**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن الحسن بن صالح (الثّوري ـ كا) عن أبي جعفر عليه السلام قال إنّ أمير المؤمنين عليه السلام أمر قنبر[۲] أن يضرب رجلاً حدّاً فغلط[۳] قنبر فزاده ثلاثة أسواط فأقاده عليّ عليه السلام من قنبر ثلاثة أسواط.

۷۰۶ ۲۵۹۵۲ (۳۵) **دعائم الإسلام ۴۴۴/۲**: وعن عليّ عليه السلام أنّه أمر قنبراً[۴] أن يضرب رجلاً فغلط قنبر فزاد ثلاثة أسواط فأقاد عليّ عليه السلام الرّجل المضروب من قنبر فضربه[۵] ثلاثة أسواط.

۷۰۷ ۲۵۹۵۳ (۳۶) **كافى ۱۷۵/۷**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **المحاسن ۲۷۳**: أحمد بن محمد بن خالد عن عليّ بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبداللّه عليه السلام قال في نصف الجلدة وثلث الجلدة يؤخذ بنصف السّوط وثلثي[۶] السّوط (ثمّ يضرب به ـ المحاسن).

۷۰۸ ۲۵۹۵۴ (۳۷) **الجعفريّات ۱۳۳**: أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمد حدّثني موسى قال حدّثنا أبي عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا يحلّ لأحد يؤمن باللّه واليوم الآخر يزيد على عشرة أسواط الّا في حدّ.

۷۰۹ ۲۵۹۵۵ (۳۸) **عوالي اللّئالي ۱۵۳/۲**: وفي الحديث عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنه قال يؤتى بوالٍ نقص من الحدّ سوطاً فيقول ربّ رحمة لعبادك فيقال له أنت أرحم بهم منّي؟ فيؤمر به الى النّار ويؤتى بمن زاد سوطاً فيقول لينتهوا عن معاصيك فيؤمر به الى النّار.

۷۱۰ ۲۵۹۵۶ (۳۹) **تفسير العيّاشيّ ۳۱۸/۱**: عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام لا يرى أن يغفل عن شيء من الحدود.

۷۱۱ ۲۵۹۵۷ (۴۰) **كافى ۱۷۵/۷**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن عاصم بن حميد عن أبي عبداللّه عليه السلام قال الرّجم حدّ اللّه الأكبر والجلد حدّ اللّه الأصغر. **المحاسن ۲۷۳**: البرقيّ عن محمد بن عيسى اليقطيني عن محمد ابن سنان عن العلاء بن الفضل عن أبي عبداللّه عليه السلام (مثله).

---

۱. فزاده ـ ئل. ۲. قنبراً ـ يب. ۳. فغلط ـ يب.
۴. قنبر ـ ك. ۵. فجلده ـ ك. ۶. بثلثي ـ المحاسن.

(۳۴) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ به قنبر دستور داد تا بر فردی حدّ جاری کند. قنبر اشتباه کرد و سه تازیانه بیشتر بر وی زد. امام قصاص آن مرد را از قنبر به سه تازیانه گرفت». ۷۰۵

(۳۵) امیرالمؤمنین ﷺ به قنبر دستور داد تا فردی را تازیانه بزنند. قنبر اشتباهی سه تازیانه بیشتر زد. حضرت قصاص آن مرد را از قنبر به سه ضربه تازیانه گرفت. ۷۰۶

(۳۶) امام صادق ﷺ فرمود: «در نصف تازیانه و یک سوم تازیانه، از نیمهٔ تازیانه و دو سوم تازیانه گرفته می‌شود». ۷۰۷

(۳۷) حضرت علی ﷺ بیان داشت: «پیامبر خدا ﷺ فرمود: برای هیچ‌کس که ایمان به خدا و قیامت دارد، جایز نیست که بیش از ده تازیانه بزند؛ جز در مورد حدّ». ۷۰۸

(۳۸) پیامبر ﷺ فرمود: «حاکمی را می‌آورند که در حدّی یک تازیانه کمتر زده است. او می‌گوید: خداوندا، من به دلیل ترحم بر بندگانت چنین کردم! به او گفته می‌شود: آیا نسبت به آنان از من مهربان‌تری؟ آن‌گاه دستور می‌رسد که وی را به آتش ببرند و نیز حاکمی را می‌آورند که یک تازیانه بیشتر زده است. او می‌گوید: برای این بیشتر زدم که از معصیت‌های تو دوری کند. آن‌گاه دستور می‌رسد که وی را به آتش ببرند». ۷۰۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۹) امام صادق ﷺ فرمود: «هیچ دیده نمی‌شد که امیرالمؤمنین ﷺ از اجرای حدّ غفلت کند». ۷۱۰

(۴۰) امام صادق ﷺ فرمود: «سنگسار کردن، حدّ بزرگ‌تر خدا و تازیانه زدن، حدّ کوچک‌تر خداست». ۷۱۱

۷۱۲ ۲۵۹۵۸ (۴۱) بصائر الدّرجات ۱۳۹: حدّثنا عبداللّه بن جعفر عن محمد ابن عيسى عن اسماعيل بن سهل عن ابراهيم بن عبدالحميد عن سليمان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال انّ فى صحيفة من الحدود[۱] ثلث جلده من تعدّى ذلك كان عليه حدّ جلدة.

۷۱۳ ۲۵۹۵۹ (۴۲) دعائم الإسلام ۴۴۳/۲: وعن علىّ عليه السلام أنّه قال من وجب عليه الحدّ[۲] أقيم ليس[۳] فى الحدود نظرة.

۷۱۴ ۲۵۹۶۰ (۴۳) فقيه ۳۶/۴: وقال أميرالمؤمنين عليه السلام إذا كان فى الحدّ لَعَلَّ أو عَسى فالحدّ معطّل.
دعائم الإسلام ۴۶۵/۲: وعن رسول اللّه صلى الله عليه وآله أنّه قال اذا كان (وذكر نحوه).

ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه وباب (۵) وجوب إقامة الحدّ على الكافر وباب (۶) أنّ الإمام اذا ثبت عنده حدّ من حقوق اللّه وجب ان يقيمه وباب (۷) انّه لا كفالة فى حدّ ولا شفاعة وغيرها من الأبواب المربوطة بالحدود ما يدلّ على ذلك وهى كثيرة جدّاً. وفى غير واحد من أحاديث باب (۱۰) انّ الرّجل والمرأة لا يرجمان ولا يحدّان حتّى تشهد أربعة شهود على الايلاج من أبواب حدّ الزّنا ج ۳۰ ما يدلّ على عدم جواز تأخير الحدود. ولاحظ باب (۱) حدّ القاذف من أبوابه.

(۲)
باب أنّ إقامة الحدود إلى سلطان الإسلام المنصوب من قِبَل اللّه تعالى وهم أئمّة الهدى ومن نصبوه لإقامتها أو أمروه بها من المؤمنين

۷۱۵ ۲۵۹۶۱ (۱) تهذيب ۱۵۵/۱۰: فقيه ۵۱/۴: وروى سليمان بن داود المنقرىّ عن حفص بن غياث قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام من يقيم الحدود السّلطان أو القاضى؟ فقال[۴] إقامة الحدود الى من اليه الحكم.

المقنعة ۱۲۹: المفيد رحمه الله قال فأمّا إقامة الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنصوب من

۱. فى صحيفة الحدود ـ ك. ۲. الحقّ ـ فى المخطوط. ۳. وليس ـ ك.
۴. قال ـ يب.

۷۱۲ (۴۱) امام صادق﵇ فرمود: «در کتابی آمده است که یکی از حدود الٰهی یک سوم تازیانه است و هر کس که از آن تجاوز کند، بر وی یک تازیانه به عنوان حدّ ثابت می‌شود».

۷۱۳ (۴۲) حضرت علی﵇ فرمود: «هر کس که حدّی بر وی ثابت شود، باید در موردش اجرا شود. در اجرای حدود الهی، مهلت و تأخیری نیست».

۷۱۴ (۴۳) امیرالمؤمنین﵇ فرمود: «اگر در اجرای حدّ، اظهار شاید و ابراز امید باشد، حدّ الهی تعطیل می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در باب دوم و بعد آن و باب پنجم، ششم و هفتم و دیگر ابواب مرتبط با اقامهٔ حدود بر کافر، روایات بسیاری دربارهٔ احکام عمومی حدود می‌آید و در بیش از یک روایت از روایات باب دهم از ابواب حدّ زنا عدم جواز تأخیر در اجرای حدود آمده است. به باب اول از ابواب حدّ قاذف بنگرید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲

اجرای حدود بر عهدهٔ حاکم اسلامی است

۷۱۵ (۱) حفص بن غیاث گوید: «از امام صادق﵇ پرسیدم: چه کسی اجرای حدود می‌کند؛ حاکم یا قاضی؟ حضرت فرمود: اجرای حدود در اختیار کسی است که حکومت با اوست».

شیخ مفید﵀ در مقنعه گفته است: «و اما اجرای حدود، در اختیار حاکم اسلامی است که از سوی خداوند منصوب شده است و اینان امامان هدایت از آل محمد﵌ هستند و نیز کسانی از امیران و حاکمان که امامان﵈ آنان را نصب کرده‌اند و امامان﵈ به فقیهان شیعه، اجرای حدّ را ـ در صورت امکان ـ تفویض کرده‌اند».

قِبَل اللّٰه وهم أئمّة الهدىٰ من آل محمّدﷺ ومن نصبوه لذلك من الأمراء والحكّام وقد فوّضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الإمكان.

۷۱۶ ۲۵۹۶۲ (۲) **الجعفريّات ۴۲**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عن أبيه انّ عليّاًﷺ قال لا يصلح[1] الحكم ولا الحدود ولا الجمعة إلّا بإمام.

۷۱۷ ۲۵۹۶۳ (۳) **الجعفريّات ۲۴۵**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عن أبيه عن جدّه عليّ بن أبيطالبﷺ قال ثلاثة ان أنتم فعلتموهنّ لم ينزل بكم بلاء جهاد عدوّكم واذا رفعتم الى أئمّتكم حدودكم فحكموا فيها بالعدل وما لم تتركوا الجهاد.

۷۱۸ ۲۵۹۶۴ (۴) **الجعفريّات ۱۳۳**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائهﷺ انّ أبابكر وعمر وعثمان كانوا يرفعون الحدود الى عليّ بن أبيطالبﷺ لعلمه بها لا يستبدّون[2] برأي دونه فما حكم فهو جائز.

۷۱۹ ۲۵۹۶۵ (۵) **دعائم الإسلام ۴۶۷/۲**: وعن جعفر بن محمدﷺ أنّه قال ليس للرّجل أن يقيم الحدّ على عبده ولا أمته[3] دون السّلطان.

۷۲۰ ۲۵۹۶۶ (۶) **كافى ۲۶۴/۷**؛ **تهذيب ۱۲۵/۱۰**: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفرﷺ قال **فقيه ۱۸/۳**: قضى أميرالمؤمنين[4]ﷺ فى رجل جاء به رجلان وقالا إنّ هذا سرق درعاً فجعل الرّجل يناشده لمّا نظر فى البيّنة وجعل يقول واللّٰه لو كان رسول اللّٰهﷺ ما قطع يدي أبداً قال ولِمَ قال (كان ـ فقيه) يخبره ربّه[5]ﷻ أنّي برىء فيبرّئني ببرائتي (قال ـ يب) فلمّا رأى (عليّﷺ ـ فقيه) مناشدته إيّاه دعا الشّاهدين وقال (لهما ـ فقيه) اتّقيا اللّٰه ولا تقطعا يد الرّجل ظلماً وناشدهما ثمّ قال ليقطع أحدكما يده ويمسك الآخر يده فلمّا تقدّما الى المصطبة[6] ليقطع[7] يده ضرب[8] النّاس حتّى اختلطوا فلمّا اختلطوا أرسلا الرّجل فى غمار النّاس (وفرّا ـ فقيه) حتّى[9]

---

۱. لا يصحّ ـ خ. ۲. لا يستندون ـ خ. ۳. وأمته ـ ك.
۴. عليّ ـ فقيه. ۵. ربّي ـ فقيه.
۶. المصطبة: مكان ممهّد قليل الارتفاع عن الأرض يجلس عليه ـ المنجد.
۷. ليقطعا ـ فقيه. ۸. ضربا ـ فقيه. ۹. حين اختلطوا ـ يب.

۷۱۶ (۲) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «صلاحیت حکومت، اجرای حدود و اقامهٔ نماز جمعه، جز به دست امام نیست».

۷۱۷ (۳) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «سه کار است که اگر انجام دهید، بلایی بر شما فرود نمی‌آید: جهاد با دشمنان‌تان، آن زمان که مرافعهٔ حدود را به نزد امامان‌تان می‌برید، آنان دربارهٔ حدود به عدالت حکم و داوری کنند و مادامی که جهاد را رها نسازید».

۷۱۸ (۴) امام صادق‌ؑ از پدرشان امام باقرؑ و از پدران‌شان‌ؑ نقل فرمودند که: «ابوبکر و عمر و عثمان مرافعهٔ حدود را به خاطر دانش امیرالمؤمنین‌ؑ به حدود الهی نزد ایشان می‌بردند و استبداد به رای غیر از نظر امیرالمؤمنین‌ؑ نمی‌داشتند. پس آنچه ایشان حکم می‌فرمود، مجاز می‌دانستند».

۷۱۹ (۵) امام‌صادق‌ؑ فرمود: «فرد خودش نمی‌تواند بر بنده وکنیزش به‌جای حاکم، حدّ جاری سازد».

۷۲۰ (۶) امام باقرؑ فرمود: «امیرالمؤمنین‌ؑ دربارهٔ مردی که دو نفر وی را آوردند و گفتند که این مرد زرهی را سرقت کرده است، قضاوت کرد. آن مرد هنگامی که بیّنه را دید، امام را سوگند داد و گفت: به خدا سوگند! اگر رسول خداﷺ بود، هرگز دستم را قطع نمی‌کرد. حضرت فرمود: چرا؟ آن مرد گفت: چون خداوند وی را آگاه می‌ساخت که من پاک هستم و او مرا به دلیل پاکی‌ام تبرئه می‌کرد.

امیرالمؤمنین‌ؑ چون سوگند دادن مرد را دید، دو شاهد را خواست و به آنان گفت: از خدا پروا کنید و دست این مرد را به ستم نبرید و حضرت هر دو را سوگند داد.

آن‌گاه حضرت فرمود: یکی از شما دو شاهد، دست این را ببرد و دیگری دست وی را نگاهدارد. ولی چون این دو نفر خواستند به بلندی و جایگاه اجرای حدود بروند تا دست آن مرد قطع شود، مردم بهم ریختند تا آن که در هم شدند و چون چنین شد، آن دو شاهد مرد را در میان جمعیت رها کردند و پا به فرار گذاشتند تا در مردم گم شدند.

پس از آن، مردی که آن دو نفر علیه وی شهادت داده بودند، آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آن دو مرد بر من به ستم گواهی دادند و چون مردم بهم ریختند و در هم آمیختند، مرا رها ساختند و پا به فرار گذاشتند و اگر راست می‌گفتند، فرار نمی‌کردند و مرا رها نمی‌ساختند.

امیرالمؤمنین‌ؑ فرمود: هر کس این دو شاهد را به من معرفی کند، آنان را مجازات می‌کنم.»

اختلطا بالنّاس فجاء الّذی شهدا علیه فقال یا أمیرالمؤمنین شهد علیّ الرّجلان ظلماً فلمّا ضرب[1] النّاس واختلطوا أرسلانی وفرّا ولو کانا صادقین (لما فرّا، و ـ فقیه) لم یرسلانی فقال أمیرالمؤمنین[2]ؑ من یدلّنی علی هذین (الشّاهدین ـ فقیه) أنکلهما.

۷۲۱ ۳۵۹۶۷ (۷) دعائم الإسلام ۴۶۵/۲: روّینا عن جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه عن علیّؑ أنّ رجلاً رفع إلیه وذکر له أنّه سرق درعاً وشهد علیه الشّهود فجعل الرّجل ینشد علیّاًؑ فی البیّنة (وذکر ما یقرب ذلک اختصاراً).

۷۲۲ ۳۵۹۶۸ (۸) کافی ۲۶۳/۷: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد رفعه قال کان أمیرالمؤمنینؑ یولّی الشّهود الحدود.

۷۲۳ ۳۵۹۶۹ (۹) فقه الرّضاؑ ۲۷۸: قال وأوّل من یبدأ برجمهما الشّهود الّذین شهدوا علیهما أو الإمام.

۷۲۴ ۳۵۹۷۰ (۱۰) المقنع ۱۴۴: ویبدأ الشّهود برجمه[3].

۷۲۵ ۳۵۹۷۱ (۱۱) المقنع ۱۴۶: قال (أمیرالمؤمنینؑ) الإمام أحقّ من بدأ بالرّجم.

۷۲۶ ۳۵۹۷۲ (۱۲) مستدرک ۷۶/۱۸: القطب الکیدریّ البیهقیّ فی شرح النّهج فی آخر خطبة الشّقشقیّة قال قال صاحب المعارج وجدت فی الکتب القدیمة انّ الکتاب الّذی دفعه إلیه رجل من أهل السّواد کان فیه مسائل منها شهد شهداء أربعة علی محصَن فأمرهم الامام برجمه فرجمه واحد من الشّهود دون الثّلاثة ووافقه قوم أجانب فرجع عن شهادته من رجمه والمرجوم لم یمت ثمّ مات المرجوم ورجع الشّهود الأُخر عن الشّهادة بعد موته فقالؑ یجب دیته علی من رجمه من الشّهود وعلی من وافقه وتعیین من وافقه مفوّض الی الشّاهد الرّاجم.

وفی أحادیث الباب المتقدّم والباب التالی ما یدلّ علی ذلک. ویأتی فی روایة أبی عبیدة (۱) من باب (۲۹) حکم من زنی وادّعی الجهالة قوله قلت من یرجمها أو یضربها الحدّ وزوجها لا یقدّمها الی الإمام ولا یرید ذلک منها فقال انّ الحدّ لا یزال للّه فی بدنها حتّی یقوم

---

۱. ضربا ـ فقیه. ۲. علیّ ـ فقیه. ۳. برجمهما ـ ک.

۷۲۱ (۷) در دعائم الاسلام آمده است: «مردی را نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند و گفتند که او زرهی را سرقت کرده و شاهدان نیز شهادت دادند. آن مرد امیرالمؤمنین﵇ را دربارهٔ شاهدان سوگند می‌داد...» آن‌گاه دعائم الاسلام چیزی را نزدیک به همان که در روایت پیش آمد، به اختصار ذکر کرده است.

۷۲۲ (۸) امیرالمؤمنین﵇ اجرای حدود را به دست شاهدان می‌سپرد.

۷۲۳ (۹) در فقه الرضا﵇ آمده است: «اولین کسانی که شروع به سنگسار کردن مرد و زن زناکار می‌کنند، شاهدان هستند؛ همان‌ها که علیه آن دو شهادت داده‌اند یا امام».

۷۲۴ (۱۰) در کتاب مقنع شیخ صدوق﵀ آمده است: «و شاهدان سنگسار کردن را آغاز می‌کنند».

۷۲۵ (۱۱) امیرالمؤمنین﵇ فرمود: «امام، شایسته‌ترین فردی است که سنگسار کردن را آغاز می‌کند».

۷۲۶ (۱۲) صاحب معارج گفته است: «در میان کتاب‌های قدیمی، نامه‌ای یافته‌ام که مرد بادیه‌نشین عراق به امام داد. مسائلی بود که یکی از آنها چنین است: چهار نفر علیه یک مرد محصن، شهادت به زنا دادند. امام به آنان دستور داد تا وی را سنگسار کنند. یکی از شاهدان وی را سنگسار کرد ولی سه نفر دیگر نکردند و عده‌ای دیگر از مردم، با آن یک نفر همراه شدند، ولی آن یک نفر هم از شهادت خود دست کشید و دیگر سنگسار نکرد؛ در حالی که آن مرد هنوز زنده بود. آن‌گاه آن مرد، مُرد و سه شاهد دیگر هم پس از مرگ وی، از شهادت خویش دست کشیدند. حضرت فرمود: دیهٔ آن مرد به عهدهٔ شاهدی است که او را سنگسار کرده و نیز کسانی که با آن شاهد همراهی کرده‌اند و البته تعیین افرادی که همراهی کرده‌اند، در اختیار شاهدی است که سنگسار کرده است».

ارجاعات

در روایات باب پیشین و نیز در روایات باب آینده، روایتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد. می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و نهم، این گفته که: «از امام پرسیدیم: چه کسی آن زن را با این که شوهرش او را به نزد امام نمی‌برد و خواستار اجرای حدّ دربارهٔ وی نمی‌شود، سنگسار می‌کند یا حدّ بر وی جاری می‌سازد؟ حضرت فرمود: حدّ همچنان برای خدا در بدن آن زن هست، تا آن که کسی به آن قیام کند یا آن زن خدا را در حالی ملاقات کند که از وی خشمگین است» و در باب سی و نهم،

به من قام أو تلقى اللّه وهو عليها غضبان. وفى باب (۳۹) كيفيّة الرّجم ما يدلّ على ذلك. وفى أحاديث باب (۳) حكم من شرب الخمر فى شهر رمضان من أبواب حدّ المسكر ج ۳۰ ما يناسب ذلك. وفى رواية الفضيل (۵) من باب (۵) انّ شارب الخمر إذا أقيم عليه الحدّ مرّتين قتل في الثّالثة قوله كيف كان يصنع (عليّ)ؑ بشارب الخمر فقال كان يحدّه قلت فإن عاد قال كان يحدّه قلت فان عاد قال كان يقتله. وفى رواية أبى بصير (۶) قوله كان رسول اللّهﷺ اذا أُتِيَ بشارب الخمر ضربه ثمّ ان أُتِيَ به ثانية ضربه ثمّ إن أتى به ثالثة ضرب عنقه.

(۳)

باب ماورد فى أنّه لايقيم الحدّ فى حقوق اللّه من للّه عليه حدّ

۷۲۷ ۲۵۹۷۳ (۱) كافى ۱۸۸/۷: تهذيب ۱۱/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عمّن رواه عن أبى جعفر أو أبى عبداللّهؑ قال أتى أميرالمؤمنينؑ برجل قد أقرّ على نفسه بالفجور فقال أميرالمؤمنينؑ لأصحابه اغدوا عليّ غداً متلثّمين فغدوا عليه متلثّمين[1] فقال (لهم ـ كا) من فعل مثل فعله[2] فلا يرجمه فلينصرف قال فانصرف بعضهم وبقى بعض فرجمه من بقي منهم.

۷۲۸ ۲۵۹۷۴ (۲) فقيه ۲۴/۴: وقال الصّادقؑ إنّ رجلاً جاء الى عيسى بن مريمؑ فقال له يا روح اللّه انّى زنيت فطهّرنى فأمر عيسىؑ أن ينادي فى النّاس لا يبقى أحد إلّا خرج لتطهير فلان فلمّا اجتمع واجتمعوا وصار الرّجل فى الحفرة[3] نادى الرّجل لا يحدّنى من للّه فى جنبه حدّ فانصرف النّاس كلّهم إلّا يحيى وعيسىؑ فدنا منه يحيىؑ فقال له يا مذنب عظنى فقال له لا تخلينّ بين نفسك وبين هواها فترديك قال زدنى قال لا تعيّرن خاطئاً بخطيئة قال زدنى قال لا تغضب قال حسبى.

۷۲۹ ۲۵۹۷۵ (۳) فقه الرّضاؑ ۲۷۶: ولا يقيم حدّاً من فى جنبه حدّ.

---

۱. أى متنقّبين ـ اللّثام: ما كان على الأنف وما حوله من ثوب أو نقاب ـ المنجد.

۲. ما فعله ـ يب.

۳. الحفيرة ـ ئل.

چیزی که بر مفاد این باب دلالت دارد و در روایات باب سوم از ابواب حدّ مسکر در ماه [مبارک] رمضان، روایتی که مناسب با آن است و در روایت پنجم از باب پنجم، این گفته که: «پرسیدم: امیرالمؤمنین ﷺ با شرابخوار چه می‌کرد؟ حضرت فرمود: بر او حدّ جاری می‌کرد. پرسیدم: اگر تکرار می‌کرد، حضرت فرمود: بر وی حدّ جاری می‌کرد. پرسیدم: اگر باز هم تکرار می‌کرد، حضرت فرمود: او را می‌کشت.» و در روایت ششم، این گفته که: «هر زمان شرابخوار را نزد پیامبر خدا ﷺ می‌آوردند، حضرت او را حدّ می‌زد. آن‌گاه اگر مجددا دست به این عمل می‌زد، حضرت باز او را حدّ می‌زد. سپس اگر برای بار سوم او را می‌آوردند، حضرت گردن وی را می‌زد».

باب ۳

کسی که بر وی حدّی است، اجرای حدّ در حقوق الله نکند

۷۲۷ (۱) امام باقر یا امام صادق ﷺ فرمود: «مردی را که به کار زشتی اقرار کرده بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. امیرالمؤمنین به یارانش فرمود: فردا صبح همگی برای اجرای حدّ بر این مرد - در حالی که چهره‌های‌تان را پوشانیده‌اید - نزد من آیید. همه با این وضع، فردا نزد حضرت رفتند. حضرت به آنان فرمود: هر کس مانند کاری که این مرد انجام داده، مرتکب شده است، این شخص را سنگسار نکند و بازگردد. امام گوید: برخی بازگشتند و بعضی ماندند و همان‌ها که مانده بودند، وی را سنگسار کردند».

۷۲۸ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی نزد عیسی بن مریم ﷺ آمد و به او گفت: ای روح خدا، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت عیسی ﷺ دستور داد تا در میان مردم ندا دهند که همه برای پاک کردن فلان کس بیرون آیند و چون آن مرد حاضر شد و مردم گرد آمدند و آن مرد در گودال قرار گرفت، فریاد کرد: هر کس که برای خدا، حدّی بر وی است، مرا حدّ نزند. همه بازگشتند جز حضرت یحیی و عیسی ﷺ. حضرت یحیی ﷺ به آن مرد نزدیک شد و به وی فرمود: ای گنهکار، مرا پند ده. آن مرد به یحیی ﷺ گفت: میان نفس و خواهش‌هایش را خالی مگذار که تو را پست می‌کند. حضرت یحیی ﷺ فرمود: بیشتر پندم ده. آن مرد گفت: گنهکاری را به دلیل گناهش، سرزنش مکن. حضرت یحیی ﷺ فرمود: بیشتر پندم ده. آن مرد گفت: خشم مکن. حضرت یحیی ﷺ فرمود: بس است مرا».

۷۲۹ (۳) در فقه الرضا آمده است: «کسی که حدّی بر اوست، اجرای حدّ نمی‌کند».

۷۳۰ ۴۵۹۷۶ (۴) عيون الأخبار ۲۳۷/۲: حدّثنا الحسين بن ابراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب وعليّ بن عبدالله الورّاق وأحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضى الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن سنان قال كنت عند مولاى الرّضا عليه السلام بخراسان وكان المأمون يقعده على يمينه إذا قعد للنّاس يوم الإثنين ويوم الخميس فرفع الى المأمون انّ رجلاً من الصّوفيّة سرق فأمر باحضاره فلمّا نظر إليه وجده متقشّفاً[1] بين عينيه أثر السّجود فقال له سوأة لهذه الآثار الجميلة ولهذا الفعل القبيح أتنسب الى السّرقة مع ما أرى من جميل آثارك وظاهرك قال فعلت ذلك اضطراراً لا اختياراً حين منعتنى حقّى من الخمس والفيء فقال المأمون أيّ حقّ لك فى الخمس والفيء؟ قال انّ اللّه تعالى قسّم الخمس ستّة أقسام.

وقال اللّه تعالى ﴿وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ ٱلْفُرْقَانِ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ﴾[2].

وقسّم الفيء على ستّة أقسام فقال اللّه تعالى ﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ كَىْ لَا يَكُونَ دُولَةًۢ بَيْنَ ٱلْأَغْنِيَآءِ مِنكُمْ﴾[3] قال الصّوفى فمنعتنى حقّى وأنا ابن السّبيل منقطع بى ومسكين لا أرجع على[4] شيء ومن حملة القرآن فقال له المأمون أعطّل حدّاً من حدود اللّه وحكماً من أحكامه فى السّارق من أجل أساطيرك هذه فقال الصّوفى إبدأ بنفسك تطهّرها[5] ثمّ طهّر غيرك وأقم حدّ اللّه عليها ثمّ على غيرك فالتفت المأمون الى أبى الحسن الرّضا عليه السلام فقال ما يقول؟ فقال انّه يقول سرقت فسرق فغضب المأمون غضباً شديداً ثمّ قال للصّوفى واللّه لأقطعنّك فقال الصّوفى أتقطعنى وأنت عبد لى؟

---

۱. رجل متقشّف: تارك النظافة والترفّه. المتقشّف: الذى يتبلّغ بالقوت وبالمرقّع ـ اللسان ـ تقشّف: ضدّ تنعّم ـ المنجد.
۲. الأنفال، الآية ۴۱.
۳. الحشر، الآية ۷.
۴. الى ـ ك.
۵. فطهّرها ـ ك.

۷۳۰ (۴) محمد بن سنان گوید: «در خدمت مولایم حضرت رضا در خراسان بودم. مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که با مردم دیدار داشت، حضرت را سمت راست خود می‌نشاند. در این هنگام به مأمون گفته شد که یکی از صوفی‌ها سرقت کرده است. مأمون دستور احضار وی را صادر کرد. چون به او نگریست، دید که ژولیده است و اثر سجده بر پیشانی‌اش نقش بسته است. مأمون به وی گفت: بدا به حال این ظاهر آراسته و این کار زشت! آیا نسبت سرقت به تو دهند با این که ظاهری آراسته و نشانه‌های زیبایی داری؟ آن مرد گفت: من به اضطرار و نه به اختیار - آن‌گاه که تو مرا از حق خمس و بیت‌المال [= فی] بازداشتی - دست به سرقت زدم. مأمون گفت: تو چه حقّی در خمس و بیت‌المال داری؟ آن مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش سهم کرده و فرموده است: بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان وی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است؛ اگر به خدا و آنچه بربندهٔ خود در روز جدایی حقّ از باطل -روز درگیری دو گروه - نازل کردیم، ایمان آورده‌اید.

و بیت‌المال را نیز شش قسمت کرده و فرموده است: آنچه خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آنِ خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا [این اموال عظیم] در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

آن مرد صوفی افزود: تو حقّ مرا از من بازداشتی ؛ در حالی که من ابن السبیل هستم که در بین راه مانده‌ام و مسکینی هستم که هیچ ندارم و از حاملان قرآن هستم.

مأمون به وی گفت: آیا حدّی از حدود الهی و حکمی از احکام او را در حقّ سارقی چون تو به دلیل افسانه‌های بافته شده‌ات، جاری نسازم؟ مرد صوفی گفت: در آغاز، خودت را پاک ساز؛ آن‌گاه دیگری را تطهیر کن. حدّ الهی را بر خویش جاری کن، آن‌گاه بر دیگری اجرا کن.

در اینجا مأمون متوجه حضرت رضا شد و پرسید: این مرد چه می‌گوید؟ حضرت فرمود: او می‌گوید: تو سرقت کرده‌ای، او هم سرقت کرده است.

مأمون به شدت خشمگین شد. آن‌گاه به مرد صوفی گفت: به خدا سوگند! دستت را قطع می‌کنم. مرد صوفی گفت: آیا تو دست مرا قطع می‌کنی، با این که بنده‌ام هستی؟ مأمون گفت: وای بر تو، از کجا من بنده تو شدم! آن مرد صوفی گفت: چون مادرت از مال مسلمانان خریداری شده؛ بنابراین تو بندهٔ همهٔ کسانی هستی که در شرق و غرب هستند، تا آن که تو را آزاد سازند ولی من هنوز تو را آزاد نساخته‌ام ؛ به علاوه خمس را نیز بلعیده‌ای و افزون براین، نه به آل پیامبر حقّی و نه به کسانی چون من، حقّ‌مان را داده‌ای و دیگر این که، فرد پلید پاک نمی‌کند پلیدی چون خویش را و تنها انسان پاک، پلید

فقال المأمون ويلك ومن أينَ صرتُ عبداً لك؟ قال لأنّ أمّك اُشتُريتْ من مال المسلمين فأنت عبد لمن فى المشرق والمغرب حتّى يعتقوك وأنا لم أعتقك ثمّ بلعت الخمس وبعد ذلك فلا أعطيت آل الرّسول حقّاً ولا أعطيتنى ونظرائى حقّنا والاُخرى انّ الخبيث لا يطهّر خبيثاً مثله انّما يطهّره طاهر ومن فى جنبه الحدّ لا يقيم الحدود على غيره حتّى يبدأ بنفسه أما سمعت اللّه تعالى يقول ﴿أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ ٱلْكِتَٰبَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾[1] فالتفت المأمون الى الرّضا عليه السلام فقال ماترى فى أمره؟ فقال عليه السلام انّ اللّه تعالى قال لمحمّد صلى الله عليه وآله ﴿قُلْ فَلِلَّهِ ٱلْحُجَّةُ ٱلْبَٰلِغَةُ﴾[2] وهى الّتى لم تبلغ الجاهل فيعلمها على جهله كما يعلمها العالم بعلمه والدّنيا والآخرة قائمتان بالحجّة وقد احتجّ الرّجل فأمر المأمون عند ذلك باطلاق الصّوفى واحتجب عن النّاس واشتغل بالرّضا عليه السلام حتّى سَمَّهُ فقتله وقد كان قَتَلَ الفضل بن سهل وجماعة من الشيعة. قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله روى هذا الحديث كما حكيته وأنا برىءٌ من عهدة صحّته (هكذا فى العيون).

وتقدّم فى رواية ميثم (٨) من باب (١) ماورد فى فوائد الحدّ قوله عليه السلام انّ اللّه تبارك وتعالى عهد الى نبيّه صلى الله عليه وآله عهداً عهده محمّد صلى الله عليه وآله الىّ بأنّه لا يقيم الحدّ من للّه عليه حدّ فمن كان للّه عليه حدّ مثل ما عليها فلا يقيم عليها الحدّ فانصرف النّاس يومئذٍ كلّهم ما خلا أمير المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلام.

ويأتى فى رواية أحمد بن محمد (٢) من باب (٩) انّ مَنْ ارتكب ما يوجب الحدّ فتاب قبل أن يؤخذ فلا يحدّ قوله عليه السلام يا معاشر المسلمين انّ هذا حقّ من حقوق اللّه عزّ وجلّ فمن كان للّه في عنقه حقّ فلينصرف ولا يقيم حدود اللّه من فى عنقه للّه حدّ فانصرف النّاس وبقي هو والحسن والحسين عليهم السلام. وفى رواية أصبغ (٧) قوله فأقبل علىّ عليه السلام عليهم ثمّ قال نشدت اللّه رجلاً منكم للّه عليه مثل هذا الحقّ أن يأخذ للّه به فانّه لا يأخذ للّه عزّ وجلّ بحقّ من يطلبه اللّه بمثله قال فانصرف واللّه قوم ماندرى من هم حتّى السّاعة.

---

١. البقرة، الآية ٤٤. ٢. الأنعام، الآية ١٤٩.

را پاک می‌کند و هر کس که حدّی بر عهده دارد، حدود را بر دیگری اجرا نمی‌سازد مگر پس از آن که با خویش آغاز کند. آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟

مأمون نگاهی به حضرت رضا انداخت و گفت: نظر شما دربارهٔ این مرد چیست؟ حضرت رضا فرمود: خداوند متعال به حضرت محمد فرموده است: بگو: دلیل و حجت رسا برای خداست و دلیل رسا، همان است که به جاهل نرسید تا علی رغم جهلش، آن را بداند آن گونه که عالم با علمش آن را می‌داند و دنیا و آخرت برپایهٔ دلیل استوار است و این مرد دلیل آورده است.

در اینجا بود که مأمون دستور آزادی این مرد صوفی را صادر کرد و مردم را به دیدارش راه نداد و مشغول حضرت رضا شد تا او را مسموم ساخت و کشت [=شهید کرد]. مأمون، فضل بن سهل و گروهی از شیعه را قبلا کشته بود».

نویسندهٔ کتاب عیون اخبار الرضا گوید: «این حدیث همان گونه که نقل کردم، روایت شده است ولی من درستی این حدیث را به عهده نمی‌گیرم».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب یکم، در فواید حدّ فرمودهٔ امام معصوم که: «خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش عهدی کرده که او همان عهد را با من داشته است؛ به این که، کسی که برای خدا حدّی بر اوست، اجرای حدّ نکند؛ بنابراین هرکس که برای خدا بر وی حدّی باشد ـ چون آنچه بر آن زن است ـ اجرای حدّ بر این زن نمی‌کند و در آن روز همهٔ مردم بازگشتند، جز امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین».

می‌آید:

در روایت دوم از باب نهم، فرمودهٔ امام که: «ای گروه مسلمانان، این حقّی از حقوق خداست. پس هر کس که برای خدا برعهدهٔ او حقّی است، بازگردد و کسی که برای خدا بر عهده‌اش حدّی است، اجرای حدود الهی نکند. آن‌گاه مردم بازگشتند و تنها حضرت علی و امام حسن و امام حسین ماندند.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «علی به آنان رو کرد و آن‌گاه فرمود: کسی را از شما که برای خدا بر عهدهٔ او چون همین حقّ است و باید که به آن مؤاخذه شود، به خدا سوگند می‌دهم او برای خدا حقّی را از کسی طلب نکند که خداوند مانند آن را از او می‌طلبد».

راوی گوید: «به خدا سوگند! مردم بازگشتند که ما تا این ساعت نمی‌دانیم آنان چه کسانی بودند»!

(۴)

باب أنّ للسّيّد إقامة الحدّ على مملوكه وتأديبه بقدر ذنبه من غير إفراط وتحريم ضربه بغير موجب وكراهة ضربه عند معصية نفسه لا معصية ربّه واستحباب اختيار عتقه أو بيعه

۷۳۱ ۲۵۹۷۷ (۱)كافى ۲۷۰/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى العبّاس قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ ما للرّجل يعاقب به مملوكه فقال على قدر ذنبه قال فقلت فقد عاقبت حريزاً بأعظم من جرمه فقال ويلك هو مملوك لى وإنّ حريزاً شهر السّيف وليس منّى من شهر السّيف (كان شَهَرَ السّيف فى قتال الخوارج بسجستان. آت).

۷۳۲ ۲۵۹۷۸ (۲) رجال الكشّىّ ۳۳۶: حمدويه ومحمد قالا حدّثنا محمد بن عيسى عن صفوان عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سأل أبوالعبّاس فضل البقباق لحريز الإذن على أبى عبداللّه ﷺ فلم يأذن له فعاوده فلم يأذن له فقال أىّ شىء للرّجل أن يبلغ من عقوبة غلامه؟ قال قال على قدر ذنوبه فقال قد عاقبتَ واللّه حريزاً بأعظم ممّا صنع قال ويحك انّى فعلت ذلك انّ حريزاً جرّد السّيف ثمّ قال أما لو كان حذيفة بن منصور ما عاودنى فيه بعد ان قلت لا.

۷۳۳ ۲۵۹۷۹ (۳)كافى ۲۶۷/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ ربّما ضربت الغلام فى بعض ما يحرم[۱] فقال وكم تضربه؟ فقلت ربّما ضربته مائة فقال مائة مائة؟ فأعاد ذلك مرّتين ثمّ قال حدّ الزّنا إتّق اللّه فقلت جعلت فداك فكم ينبغى لى أن أضربه فقال واحداً فقلت واللّه لو علم أنّى لاأضربه إلّا واحداً ما ترك لى شيئاً إلّا أفسده فقال فاثنتين فقلت جعلت فداك هذا هو هلاكى إذاً قال فلم أزل أماكسه حتّى بلغ خمسة ثمّ غضب فقال يا إسحاق إن كنت تدرى حدّ ما أجرم فأقم الحدّ فيه ولا تعدّ حدود اللّه.

۷۳۴ ۲۵۹۸۰ (۴) تهذيب ۲۶/۱۰: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل عن علىّ بن النّعمان عن عبداللّه بن مسكان عن عنبسة بن مصعب قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ جارية لى زنت أحدُّها؟ قال: نعم قال: قلت أبيع ولدها قال نعم قلت أحُجُّ بثمنه؟ قال: نعم.

---

۱. يجرم ـ ئل.

باب ۴

اجرای حدّ مولا بر بنده‌اش و اینکه او را به اندازهٔ گناهش بدون افراط، تعزیر کند

۷۳۱ (۱) ابوالعباس گوید: «از امام صادق‌ؑ پرسیدم: مرد چه اندازه حقّ دارد که برده‌اش را مجازات کند؟ حضرت فرمود: به اندازهٔ گناهش. ابوالعباس گوید: گفتم: شما حریز را بیش از گناهش مجازات کردید؟ حضرت فرمود: وای برتو، حریز بندهٔ من است و او شمشیر کشیده است و از من نیست کسی که شمشیر کشد [خروج کند]!» (گفتنی است: حریز در جنگ خوارج در سجستان [= سیستان] شمشیر کشیده و جنگیده است).

۷۳۲ (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «ابوالعباس فضل بقباق خواست تا از امام صادق‌ؑ برای حریز اجازهٔ ملاقات بگیرد. امام‌ؑ به وی اجازه نداد. مجدداً اجازه خواست. امام باز به وی اجازه نداد. آن‌گاه ابوالعباس از امام پرسید: تا چه اندازه مرد حقّ دارد که غلامش را مجازات کند؟ ابوالعباس گوید: امام فرمود: به اندازهٔ گناهش. ابوالعباس گفت: به خدا سوگند! تو حریز را بیش از گناهش مجازات کردی. امام فرمود: وای برتو! من این کار را به دلیل این که حریز شمشیر کشیده بود، کردم. سپس فرمود: اگر به جای ابوالعباس حذیفة بن منصور بود، او پس از آن که من اجازهٔ دیدار ندادم، مجدداً تقاضای دیدار نمی‌کرد».

۷۳۳ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: غلامم را در انجام برخی از محرّمات می‌زنم. حضرت فرمود: چه اندازه وی را می‌زنی؟ گفتم: گاه صد تا. حضرت فرمود: صدتا! صدتا! دوبار این جمله را تکرار کرد. آن‌گاه فرمود: به اندازهٔ حدّ زنا! از خدا بترس. گفتم: فدایت شوم! چه اندازه شایسته است که من وی را بزنم؟ حضرت فرمود: یکی. گفتم: به خدا سوگند! اگر وی بداند که من تنها یک ضربه به او می‌زنم، چیزی برایم باقی نمی‌گذارد مگر آن که آن را تباه سازد. حضرت فرمود: پس دو تا. گفتم: فدایت گردم! این نابودی من است!

اسحاق بن عمار گوید: پیوسته با حضرت چک و چانه زدم تا حضرت به پنج ضربه رسید. آن‌گاه حضرت غضب کرد و فرمود: ای اسحاق، اگر تو خود حدّ جرم وی را می‌شناسی، حدّ را دربارهٔ وی جاری کن و از حدود الهی تجاوز مکن.»

۷۳۴ (۴) عنبسة بن مصعب گوید: «از امام صادق‌ؑ پرسیدم: کنیزی دارم که زنا داده است؛ من او را حدّ بزنم؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: فرزند وی را بفروشم؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: با پول فروش آن فرزند حج بروم؟ حضرت فرمود: آری».

٧٣٥ ٢٥٩٨١ (٥) فقيه ٣٢/٤: وروى ابن محبوب عن عبدالله بن بكير عن عنبسة بن مصعب قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام إن زنت جارية لي أحدّها؟ قال نعم وليكن ذلك في سرّ (ستر ـ خ) فانّي أخاف عليك السّلطان كافي ٢٣٥/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابن بكير عن عنبسة بن مصعب العابد قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام كانت لي جارية فزنت أحدُّها؟ قال نعم ولكن ليكون ذلك في سرّ لحال السّلطان.

٧٣٦ ٢٥٩٨٢ (٦) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٥: عن أبي إسحاق عن أبي إبراهيم عليه السلام سألته عن الزّاني وعنده سُرّيّة أو أمة يطأها؟ قال إنّما هو الاستغناء أن يكون عنده ما يغنيه عن الزّنا قلت فإن زعم أنّه لا يطأ الأمة؟ قال لا يصدّق قلت فان كانت عنده متعة؟ قال إنّما هو الدّائم عنده وأيّ جارية زنت فعلى مولاها حدّها وإن ولدت باع ولدها وصرف فيما أراد من حجّ وغيره.

٧٣٧ ٢٥٩٨٣ (٧) دعائم الإسلام ٤٥٣/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال فجرت خادم لآل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال صلى الله عليه وآله لي يا عليّ انطلق فأقم عليها الحدّ فانطلقت بها فوجدت بها دماً لم ينقطع بعدُ فأخبرته فقال صلى الله عليه وآله دَعها حتّى ينقطع دمها ثمّ أقم عليها الحدّ وأقيموا الحدود على ما ملكت أيمانكم.

٧٣٨ ٢٥٩٨٤ (٨) قرب الإسناد ٢٥٩: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال وسألته عن الرّجل هل يصلح له أن يضرب مملوكه في[١] الذّنب يذنبه قال يضربه على قدر ذنبه إن زنا جلده وإن كان غير ذلك فعلى قدر ذنبه السّوط والسّوطين وشبهه ولا يفرط في العقوبة.

٧٣٩ ٢٥٩٨٥ (٩) تهذيب ٢٧/١٠: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال اضرب خادمك في معصية الله عزّ وجلّ واعف عنه فيما يأتي إليك.

٧٤٠ ٢٥٩٨٦ (١٠) غرر الحكم ١١٥: قال عليّ عليه السلام اضرب خادمك اذا عصى الله واعف عنه اذا عصاك.

---

١. من ـ خ.

۷۳۵ (۵) عنبسة بن مصعب گوید: «از امام صادق؈ پرسیدم: اگر کنیزم زنا داد، او را حدّ بزنم؟ حضرت فرمود: آری، ولی باید این کار را در نهان انجام دهی؛ چرا که من از ناحیهٔ حاکم بر تو بیم دارم». همین روایت در کافی آمده. عنبسة بن مصعب العابد گوید: «از امام صادق؈ پرسیدم: کنیزی داشتم، او زنا داد. بر وی حدّ جاری بسازم؟ حضرت فرمود: آری، ولی باید که اجرای حدّ به دلیل رعایت حال حاکم، در نهان باشد».

۷۳۶ (۶) ابواسحاق گوید: «از امام کاظم؈ دربارهٔ مرد زناکاری که نزد وی زن شرافتمند یا کنیزی هست که با وی آمیزش می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: این همان بی‌نیازی است؛ چرا که نزدش کسی هست که وی را از زنا بی‌نیاز سازد. پرسیدم: اگر این مرد چنین گوید که با کنیز آمیزش نمی‌کند؟ حضرت فرمود: آنچه موجب بی‌نیازی است، حضور زن دائمی در نزد وی است و هر کنیزی که زنا دهد، مولایش او را حدّ می‌زند و اگر فرزندی آورد، فرزندش را می‌فروشد و آن را در حج یا غیر آن که می‌خواهد، مصرف می‌کند».

۷۳۷ (۷) امیرالمؤمنین؈ فرمود: «کنیز خدمتکار خاندان رسول خدا؇ کار زشتی کرد. حضرت فرمود: ای علی، برو و حدّ بر وی جاری کن. من آن کنیز خدمتکار را بردم ولی دیدم که از او پیوسته خون می‌رود. پیامبر؇ را در جریان گذاشتم. حضرت فرمود: رهایش ساز تا خونش قطع شود، آن‌گاه حدّ را بر او جاری کن و حدود را بر مملوکان خویش جاری سازید».

۷۳۸ (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر؈ پرسیدم: آیا شایسته است مردی مملوک خود را در مورد گناهی که مرتکب شده است بزند؟ حضرت فرمود: به اندازهٔ گناهش او را بزند. اگر زنا کرد، تازیانه بزند و اگر غیر از زنا بود، باز به اندازهٔ گناهش یک تازیانه، دو تازیانه و مانند آن و در مجازات، افراط و زیاده روی نکند».

۷۳۹ (۹) امیرالمؤمنین علی؈ فرمود: «خدمتکار مملوکت را در مورد معصیت خداوند؇ بزن ولی در ارتباط با جرمی که نسبت به تو دارد، عفو کن».

۷۴۰ (۱۰) امیرالمؤمنین علی؈ فرمود: «خدمتکار مملوکت را اگر معصیت خدا کرد، بزن ولی اگر معصیت تو را کرد، از او درگذر».

٧٤١ ٢٥٩٨٧ (۱۱) کافی ۲٦٣/٧ : محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن تهذيب ۲۷/۱۰ : (الحسن ـ يب) بن محبوب عن هشام بن سالم عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال من ضرب مملوكاً (له ـ يب) حدّاً[1] من الحدود من غير حدّ أوجبه[2] المملوك على نفسه لم يكن لضاربه كفّارة الّا عتقه.

٧٤٢ ٢٥٩٨٨ (۱۲) کافی ۲٦١/٧ : عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٤٨/١٠ : أحمد بن محمد في مسائل اسماعيل بن عيسى عن الأخير عليه السلام[3] في مملوك (لا يزال ـ يب) يعصي صاحبه أيحلّ ضربه أم لا فقال[4] لا يحلّ (لك ـ كا) أن تضربه إن وافقك فأمسكه وإلّا فخلّ عنه. تهذيب ١٥٤/١٠ : محمد بن عليّ بن محبوب عن اسماعيل بن عيسى عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن الأجير[5] يعصي (وذكر مثله).

٧٤٣ ٢٥٩٨٩ (۱۳) مستدرك ۲۹/۱۸ : السّيّد فضل اللّه الرّاونديّ في نوادره باسناده الصّحيح عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله أربعة لا عذر لهم الى أن قال ورجل له مملوك سوء فهو يعذّبه لا عذر له فإمّا أن يبيع وإمّا أن يعتق.

٧٤٤ ٢٥٩٩٠ (١٤) تنبيه الخواطر ٥٨/١ : عن أبي مسعود الأنصاريّ قال كنت أضرب غلاماً لي فسمعت من خلفي صوتاً إعلم أبا مسعود (اعلم أبا مسعود ـ ك) انّ اللّه أقدر عليك منك عليه فالتفتّ فإذا هو النّبيّ صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول اللّه هو حرّ لوجه اللّه تعالى فقال أما لو لم تفعل للفحتك النّار.

وتقدّم في رواية جابر (٤) من باب (٧) جملة ممّا ينبغي اختياره واجتنابه من صفات النّساء من أبواب التزويج ج ٢٥ قوله عليه السلام أفلا أخبركم بشرّ رجالكم فقلنا بلى قال إنّ من شرّ رجالكم البهّات (الى أن قال عليه السلام) الضّارب أهله وعبده. وفي رواية الدّعائم (٥) من باب (٢) أنّ إقامة الحدود الى السّلطان من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ قوله عليه السلام ليس للرّجل أن يقيم الحدّ على عبده و(لا ـ خ) أمته.

---

١. بحدّ ـ يب. ٢. وجب للّه على المملوك ـ يب. ٣. كأنّه أبوالحسن الثالث عليه السلام ـ آت.
٤. فأجاب عليه السلام ـ يب ١٥٤. ٥. لا يبعد أن يكون المراد من الأجير المملوك كما في كا ويب ١٤٨.

۷۴۱ (۱۱) امام باقر؈ فرمود: «کسی که بی‌جهت بدون آن که مملوک، حدّی را بر خویش ثابت کرده باشد بر وی حدّی از حدود الهی بزند، برای زننده‌اش کفاره‌ای جز آزاد سازی این مملوک نیست».

۷۴۲ (۱۲) از امام اخیر [امام هادی؈] دربارهٔ مملوکی که از صاحبش سرپیچی می‌کند، پرسیدم. آیا زدن وی حلال است یا نه؟ حضرت فرمود: روا نیست که او را بزنی. اگر با تو سازگاری دارد، او را نگاه دار؛ وگرنه، او را رها کن».

۷۴۳ (۱۳) رسول خدا ﷺ فرمود: «چهار نفر معذور نیستند... تا آنجا که فرماید: و مردی که مملوک بدی دارد و او را شکنجه می‌کند. این مرد هم عذری ندارد؛ یا باید او را بفروشد یا آزاد سازد».

۷۴۴ (۱۴) ابو مسعود انصاری گوید: «غلامی داشتم که او را می‌زدم. از پشت سرم صدایی شنیدم که ای ابا مسعود، بدان خداوند قدرتش برتو بیش از قدرت تو بر این غلام است. ابو مسعود گوید: برگشتم، دیدم که پیامبر ﷺ است. گفتم: ای رسول خدا، او به خاطر خدا آزاد است. حضرت فرمود: آگاه باش! اگر چنین نمی‌کردی، آتش جهنم صورتت را می‌سوزاند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب هفت از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصوم؈ که: «آیا به شما بگویم که بدترین مردان‌تان کیست؟ گفتیم: بفرمایید. حضرت فرمود: بدترین مردان شما کسی است که بسیار بهتان می‌زند... کسی که خانواده و بنده‌اش را می‌زند».

و در روایت پنج از باب دو، فرمودهٔ امام معصوم؈ که: «مرد نمی‌تواند بر غلام و کنیزش حدّ جاری کند».

(۵)

باب وجوب إقامة الحدّ على الكفّار
اذا فعلوا المحرّمات جهراً واذا رفعوا الي حكّام المسلمين

قال اللّه تعالى في سورة المائدة (۵): ۴۲ـ۴۳: ﴿فَإِن جَآءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾.

۷۴۵ ۲۵۹۹۱ (۱) عوالى اللّئالى ۱/۴۵۵: وقد ثبت في الأحاديث أنّ رسول اللّهﷺ رجم اليهوديّ واليهوديّة لمّا جاءت اليهود بهما وذكروا زناهما والظّاهر أنّه رجمهما[1] بشهادتهم.

۷۴۶ ۲۵۹۹۲ (۲) قرب الإسناد ۲۶۰: عبداللّه بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفرؑ قال سألته عن يهوديّ أو نصرانيّ أو مجوسيّ أُخِذَ زانياً أو شارب خمر ما عليه قال تقام عليه حدود المسلمين اذا فعلوا ذلك في مصر من أمصار المسلمين أو في غير أمصار المسلمين اذا رفعوا الي حكّام المسلمين.

۷۴۷ ۲۵۹۹۳ (۳) دعائم الإسلام ۲/۴۶۴: وعن عليّؑ أنّه قال يضرب الحرّ والعبد في الخمر والمسكر من النّبيذ ثمانين جلدة وكذلك يضرب الحدّ اليهوديّ والنّصرانيّ (والمجوسيّ ـ خ) إذا أظهرا[2] ذلك في مصر من أمصار المسلمين إنّما ذلك لهم في بيوتهم فاذا أظهروه ضُربوا الحدّ عليه.

۷۴۸ ۲۵۹۹۴ (۴) دعائم الإسلام ۲/۴۶۰: وقال جعفر بن محمدؑ تقام الحدود على أهل كلّ دين بما استحلّوه.

وتقدّم ويأتي ما يدلّ على ذلك من العمومات والمطلقات.

---

۱. رجمهم ـ ك. ۲. أظهروا ـ ك.

باب ۵

وجوب اجرای حدّ بر کافران، اگر آشکاراکار حرامی انجام دهند و از آنان نزد حاکمان مسلمان مرافعه کنند

پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان قضاوت کن یا آنها را به حال خود واگذار و اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند و اگر میان آنان قضاوت کنی، با عدالت دادرسی کن که خدا عادلان را دوست دارد. چگونه تو را به قضاوت می‌طلبند! در حالی که تورات نزد ایشان است؛ در آن حکم خدا هست [وانگهی] پس از دادرسی خواستن از حکم تو [چرا] روی می‌گردانند ! آنان مؤمن نیستند.[1]

۷۲۵ (۱) در روایات ثابت شده است که رسول خدا ﷺ مرد یهودی و زن یهودی را سنگسار کرد؛ آن زمان که یهودیان این دو را نزد رسول خدا آوردند و گفتند که این دو زنا کرده‌اند و ظاهرا رسول خدا به دلیل شهادت یهودیان، آن دو نفر یهودی زناکار را سنگسار کرد.

۷۲۶ (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ مرد یهودی یا مسیحی یا مجوسی که زنا کرده یا شراب خورده و او را گرفته‌اند، پرسیدم که: چه حدّی بر آنان است؟ حضرت فرمود: حدّ مسلمانان بر او اجرا می‌شود؛ البته اگر این کار را در شهری از شهرهای مسلمانان انجام دهد یا در غیر شهرهای مسلمانان باشد، ولی آنان را نزد حاکمان مسلمان ببرند».

۷۲۷ (۳) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «آزاد و برده در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده [=مسکر]، هشتاد تازیانه می‌خورند و یهودی و مسیحی و مجوسی نیز همین حدّ را می‌خورند؛ البته اگر این کار را آشکارا در شهری از شهرهای مسلمانان انجام دهند، آنان تنها می‌توانند شراب انگور و کشمش را در خانه‌های‌شان مصرف کنند ولی اگر آشکار کنند، برای آن حدّ می‌خورند».

۷۲۸ (۴) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «حدود الهی بر همهٔ صاحبان ادیان در برابر گناهی که کرده‌اند، اجرا می‌شود».

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

عمومات و مطلقاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

---

۱. مائده ۵/۴۲-۴۳

(۶)

باب أنّ الإمام إذا ثبت عنده حدّ من حقوق اللّه وجب أن يقيمه وإذا كان من حقوق النّاس لايجب إقامته إلّا أن يطلبه صاحبه

۷۴۹ ۲۵۹۹۵ (۱) تهذيب ۱۰/۷: استبصار ۲۰۳/۴: الحسن بن محبوب عن أبى أيّوب عن الفضيل قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول من أقرّ على نفسه عند الامام بحقّ[1] حدٍّ من حدود اللّه مرّة واحدة حرّاًكان أو عبداً أو حرّة كانت أو أمة فعلى الامام أن يقيم الحدّ على الّذى[2] أقرّ به على نفسه كائناً من كان إلا الزّاني المحصَن فإنّه لا يرجمه حتّى يشهد عليه أربعة شهداء فاذا شهدوا ضربه الحدّ مائة جلدة ثمّ يرجمه ـ تهذيب: قال وقال أبوعبداللّه عليه السلام ومن أقرّ على نفسه عند الإمام بحقّ حدّ من حدود اللّه فى حقوق المسلمين فليس على الإمام أن يقيم عليه الحدّ الّذى أقرّ به عنده حتّى يحضر صاحب الحقّ أو وليّه فيطالبه بحقّه.

قال فقال له بعض أصحابنا يا أبا عبداللّه فما هذه الحدود الّتى إذا أقرّ بها عند الإمام مرّة واحدة على نفسه أقيم عليه الحدّ فيها؟ فقال إذا أقرّ على نفسه عند الإمام بسرقة قطعه فهذا من حقوق اللّه وإذا أقرّ على نفسه أنّه شرب خمراً حدّه فهذا من حقوق اللّه وإذا أقرّ على نفسه بالزّني وهو غير محصَن فهذا من حقوق اللّه قال وأمّا حقوق المسلمين فإذا أقرّ على نفسه عند الإمام بفرية[3] لم يحدّه حتّى يحضر صاحب الفرية أو وليّه وإذا أقرّ بقتل رجل لم يقتله حتّى يحضر أولياء المقتول فيطالبوا بدم صاحبهم.

قال الشيخ رحمه الله فى صا فالوجه فى استثناء الزّنا من بين سائر الحدود أنّه يراعىٰ فى الزّنا الإقرار أربع مرّات وليس ذلك فى شيء من الحدود الأُخر وليس فيه أنّه لا يقبل إقراره بالزنا اذا أقرّ أربع مرّات.

۷۵۰ ۲۵۹۹۶ (۲) كافى ۲۲۰/۷: (علىّ بن ابراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن ابن محبوب عن أبى أيّوب عن الفضيل بن يسار عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قال من أقرّ على نفسه عند الإمام بحقّ أحد من حقوق المسلمين فليس على الإمام أن يقيم عليه الحدّ الّذى أقرّ به عنده حتّى يحضر صاحب حقّ الحدّ أو وليّه فيطلبه بحقّه.

---

۱. بحدّ من حدود اللّه ـ ظ. ۲. عليه للّذى أقرّ به ـ يب.
۳. الفرية: الكذبة العظيمة الّتى يتعجّب منها ـ الفرية أيضاً القذف.

باب ۶

اگر حدّی از حقّ الله نزد امام ثابت شد، اجرای آن واجب است...

۷۴۹ (۱) فضیل گوید: «شنیدم امام صادقؑ می‌فرمود: هر کس که نزد امام به ثبوت حدّی از حدود الهی برخویش یک بار اقرار کند ـ چه مرد آزاد باشد یا بنده و چه زن آزاد باشد یا کنیز ـ باید که امام حدّ را بر پایهٔ آنچه به آن اقرار کرده بر وی اجرا کند، ـ هر چه که باشد ـ جز زناکار محصن؛ چرا که تا چهار شاهد بر وی شهادت ندهند، امام او را سنگسار نخواهد کرد و چون این چهار نفر شهادت دادند، امام صد تازیانه بر وی می‌زند و آن‌گاه وی را سنگسار می‌کند». همین روایت در تهذیب چنین آمده. فضیل گوید: «امام صادقؑ فرمود: و هر کس بر خویش نزد امام به ثبوت حدّی از حدود الهی در حقوق مسلمانان اقرار کرد، بر امام نیست که بر وی حدّی را که در نزد امام بدان اقرار کرده، اجرا سازد مگر این که صاحب حقّ یا ولیّ نزد امام حاضر شود و از امام مطالبهٔ حقّ خویش کند.

فضیل گوید: بعضی از یاران ما به امام صادقؑ عرض کردند: آن حدودی که اگر شخص یک بار بر خویش بدان اقرار کند حدّ بر وی جاری می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: اگر نزد امام به سرقت اقرار کند، امام دست وی را قطع خواهد کرد؛ این از حقوق خداست و نیز اگر علیه خویش اقرار کند که شرب خمر کرده است، امام وی را حدّ می‌زند؛ این هم از حقوق خداست و نیز اگر علیه خویش به زنا اقرار کند و محصن نباشد، این نیز از حقوق خداست.

امام افزود: و اما حقوق مسلمانان؛ پس اگر نزد امام بر خویش اقرار کند که به کسی افترایی [=قذف] بسته است، امام وی را حدّ نمی‌زند تا صاحب افترا یا ولیّ او نزد امام حاضر شود و همین طور اگر به کشتن مردی اقرار کند، امام وی را نمی‌کشد تا اولیای مقتول نزد امام حاضر شوند و از امام، خون مقتول خود را مطالبه کنند».

شیخ طوسیؒ در کتاب استبصار گوید: «جهت این که زنا از میان همهٔ حدود استثناست این است که، در زنا چهار بار اقرار معتبر است ولی در حدود دیگر، این نکته نیست و در این روایت نیامده که اقرار به زنا اگر چهار بار صورت گیرد، پذیرفته نباشد».

۷۵۰ (۲) فضیل بن یسار گوید: «امام صادقؑ فرمود: هرکس نزد امام به ثبوت یکی از حقوق مسلمانان برخویش اعتراف کند، برامام نیست که حدّ آنچه بدان اقرار کرده بر وی جاری سازد مگر این که صاحب حقّ حدّ یا ولیّ وی نزد امام حاضر شود و از امام، حقّ خویش را مطالبه کند».

۷۵۱ ۲۵۹۹۷ (۲) تهذیب ۴۴/۱۰: استبصار ۲۱۶/۴: محمد بن یعقوب عن کافی ۲۶۲/۷: علیّ بن محمد عن محمد بن أحمد المحمودیّ عن أبیه عن یونس عن حسین بن خالد عن أبی عبداللّهﷺ قال سمعته یقول الواجب علی الإمام إذا نظر إلی رجل یزنی أو یشرب الخمر[1] أن یقیم علیه الحدّ ولا یحتاج الی بیّنة مع نظره لأنّه أمین اللّه فی خلقه وإذا نظر الی رجل یسرق فالواجب علیه أن یزبره[2] ویمضی ویدّعه قلت کیف ذاك؟[3] قال لأنّ الحقّ إذا کان للّه فالواجب علی الإمام إقامته وإذا کان للنّاس فهو لِلنّاس.

ویأتی فی أحادیث باب (۱۴) ما ورد فی العفو عن الحدود من أبواب الأحکام العامّة للحدود ج ۳۰ ما یدلّ علی ذلك. وفی روایة السّاباطیّ (۱) من باب (۴) أنّ إقامة حدّ القذف موقوفة علی أن یطلبه صاحبه من أبوابه قولهﷺ فی رجل قال لرجل یابن الفاعلة یعنی الزّنیٰ فقال إن کانت أمّه حیّة شاهدة ثمّ جائت تطلب حقّها ضرب ثمانین جلدة وإن کانت غائبة انتظرها حتّی تقدم فتطلب حقّها.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۷)

باب أنّه لا کفالة ولا شفاعة

فی حدّ بعد بلوغ الإمام وحکم الشّفاعة فی غیر ذلك

۷۵۲ ۲۵۹۹۸ (۱) دعائم الإسلام ۴۴۳/۲: عن علیّﷺ أنّه قال لا بأس بالشّفاعة فی الحدود اذا کانت من حقوق النّاس یسألون فیها قبل أن یرفعوها واذا رفع الخبر[4] الی الامام فلا شفاعة له.

۷۵۳ ۲۵۹۹۹ (۲) کافی ۲۵۴/۷: عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد ومحمد بن یحیی عن تهذیب ۱۲۴/۱۰: أحمد بن محمد بن عیسی (وعلیّ ابن ابراهیم عن أبیه جمیعاً ـ کا) عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن محمد بن قیس عن أبی جعفرﷺ قال کان لأمّ سلمة زوجة النّبیّﷺ أمة[5] فسرقت من قوم فأتی بها النّبیّﷺ فکلّمته أمّ سلمة فیها فقال النّبیّﷺ یا أمّ سلمة هذا حدٌّ من حدود اللّه ﷻ لا یضیّع فقطعها رسول اللّهﷺ.

---

۱. خمراً ـ یب صا. ۲. أی یمنعه وینهاه. ۳. ذلك ـ صا.
۴. الحدّ ـ ك. ۵. مولاة ـ یب.

۷۵۱ (۳) حسین بن خالد گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: برامام واجب نیست وقتی که دید مردی زنا یا شرب خمر می‌کند، بر وی حدّ جاری سازد و با این که می‌بیند دیگر نیاز به تنبیه و شاهد ندارد؛ چراکه امام، امین خدا در میان خلق است. وچون مردی را ببیند که سرقت می‌کند، برامام واجب است که او را منع کند و برود و به او کاری نداشته باشد. پرسیدم: این چگونه است؟ حضرت فرمود: چون حقّ اگر برای خدا باشد، بر امام واجب است که آن را اجرا سازد ولی زمانی که برای مردم است، پس در اختیار مردم است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، مفاد این باب و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب حدّ قذف، فرمودهٔ امام علیه السلام: «دربارهٔ مردی که به دیگری گفته است: ای پسر مادر زناکار. حضرت فرمود: اگر مادر وی زنده و حاضر و آمده است، حقش را مطالبه می‌کند و این مرد هشتاد تازیانه می‌خورد و اگر مادرش غایب است، در انتظار او می‌ماند تا بیاید و حق خویش را مطالبه کند».

باب ۷

پس از رسیدن امام به ثبوت حدّ، کفالت و شفاعت در آن نیست و حکم شفاعت در غیر این صورت

۷۵۲ (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «شفاعت در حدود اگر از حقوق مردم باشد، بلامانع است. مردم در حقّ الناس پیش از آن که آن را نزد امام ببرند، تقاضای شفاعت می‌کنند ولی هنگامی که خبر [حدّ] به نزد امام برسد، دیگر حدّ، شفاعت بردار نیست».

۷۵۳ (۲) امام باقر علیه السلام فرمود: «امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که از مردی سرقت کرد. او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. امّ سلمه دربارهٔ کنیز با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ سلمه، این حدّی از حدود خداوند عزّ و جلّ است و نباید ضایع شود. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله دست آن کنیز را قطع کرد».

٧٥٤ ۴۶۰۰۰ (۳) فقيه ۱۹/۳: روى السّكونىّ باسناده قال قال أمير المؤمنين عليه السلام لا يشفعنّ أحدكم فى حدٍّ اذا بلغ الامام فانّه لا يملكه فيما يشفع فيه وما لم يبلغ الامام فإنّه يملكه فاشفع فيما لم يبلغ الإمام اذا رأيت النّدم واشفع فيما لم يبلغ الإمام فى غير الحدّ مع رجوع المشفوع له ولا تشفع فى حقّ إمرء مسلم أو غيره إلّا بإذنه.

٧٥٥ ۴۶۰۰۱ (۴) كافى ۲۵۴/۷: تهذيب ۱۲۴/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام لا يشفعنّ أحد فى حدّ إذا بلغ الإمام فإنّه يملكه[1] واشفع فيما لم يبلغ الإمام إذا رأيت الندم واشفع عند الإمام فى غير الحدّ مع الرجوع[2] من المشفوع له ولا تشفع[3] فى حقّ امرئ مسلم ولا[4] غيره إلّا بإذنه.

٧٥٦ ۴۶۰۰۲ (۵) دعائم الإسلام ۵۳۷/۲: عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله أنّه قال لأسامة وقد سأله حاجة لبعض من خاصم إليه يا أسامة تسألنى حاجة إذا جلست مجلس القضاء فانّ الحقوق ليس فيها شفاعة.

٧٥٧ ۴۶۰۰۳ (۶) كافى ۲۵۴/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن أبى نجران عن مثنّى الحنّاط عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لأسامة بن زيد يا أسامة لا تشفع فى حدّ.

٧٥٨ ۴۶۰۰۴ (۷) كافى ۲۵۴/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علىّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن سلمة عن أبى عبداللّه عليه السلام قال كان أسامة بن زيد يشفع فى الشّىء الّذى لا حدّ فيه فأتى رسول اللّه صلى الله عليه وآله بإنسان قد وجب عليه حدٌّ فشفع له أسامة فقال له رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا يشفع[5] فى حدّ.

٧٥٩ ۴۶۰۰۵ (۸) مستدرك ۲۴/۱۸: جعفر بن أحمد القمّىّ فى كتاب المسلسلات سمعت أبا أحمد محمد بن أحمد الغطريفى يقول سمعت أبا خليفة الفضل بن حباب يقول سمعت عبيداللّه[6] بن عائشة يقول سمعت حمّاد[7] بن سلمة يقول سمعت يحيى بن سعيد يقول سمعت سعيد بن المسيّب يقول سرقت امرأة من قريش فتشفّع فيها أسامة بن زيد فقال صلى الله عليه وآله إنّ هذا حدّ من حدود اللّه تعالى لا شفاعة فيها فقطعها النّبىّ صلى الله عليه وآله.

---

۱. لعلّ المعنى أنّه يلزم عليه ولا يمكنه تركه فلا تنفع الشّفاعة ولا يبعد أن يكون «لا يملكه» فسقطت كلمة لا من النّسّاخ ـ آت ـ كما فى الفقيه (۳).
۲. الرّضا ـ يب.
۳. يشفع ـ يب.
۴. أو ـ يب.
۵. تشفع ـ ئل.
۶. عبداللّه ـ خ.
۷. عبداللّه ـ خ.

۷۵۴ (۳) امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: «کسی از شما دربارهٔ حدّی که به امام رسیده، شفاعت نکند؛ چرا که امام در این مورد که شفاعت شده، مالک حدّ نیست ولی مادامی که به امام نرسیده باشد، امام مالک حدّ است [می‌تواند شفاعت را بپذیرد]؛ بنابراین اگر پشیمانی را دیدی، در موردی که به امام هنوز نرسیده است، شفاعت کن و در موردی که غیر از حدّ است و به امام نرسیده و کسی که برای او شفاعت می‌کنی، از کارش بازگشته باشد، شفاعت کن و هرگز در حقّ متعلق به مرد مسلمان یا غیر مسلمان، جز با اجازهٔ وی شفاعت مکن».

۷۵۵ (۴) امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: «کسی دربارهٔ حدّی که به امام رسیده است، شفاعت نکند؛ چرا که امام مالک حدّ می‌شود [و دیگر کسی نمی‌تواند شفاعت کند] و شفاعت کن در حدّی که به امام نرسیده است، آن‌گاه که پشیمانی فرد را دیدی؛ در فرض رجوع و بازگشت مشفوعٌ‌له [= کسی که شفاعت شده] نزد امام، در غیر حدّ، شفاعت کن و در مورد حقّ متعلق به مسلمان و غیر مسلمان جز با اذن او شفاعت مکن».

۷۵۶ (۵) رسول خداﷺ در پاسخ به درخواست اسامه از او در ارتباط با کار کسی که نزد پیامبرﷺ شکایت کرده بود، فرمود: «ای اسامه، تو از من در زمانی که در مجلس دادرسی نشسته‌ام، کاری را طلب می‌کنی؟ بدرستی که در حقوق، شفاعت نیست».

۷۵۷ (۶) امام صادقعلیه السلام فرمود: «پیامبر خداﷺ به اسامة بن زید فرمود: ای أسامه، دربارهٔ حدّ شفاعت مکن».

۷۵۸ (۷) امام صادقعلیه السلام فرمود: «اسامة بن زید در ارتباط با چیزی که در آن حدّ نبود، شفاعت می‌کرد. شخصی را نزد پیامبر خداﷺ آوردند که حدّ بر او واجب شده بود. اسامه به نفع آن فرد شفاعت کرد. رسول خداﷺ به وی فرمود: دربارهٔ حدّ، شفاعت نمی‌شود».

۷۵۹ (۸) سعید بن مسیّب گوید: «زنی از قریش سرقت کرد. اسامة بن زید دربارهٔ آن زن شفاعت کرد. پیامبرﷺ فرمود: این حدّی از چهار حدود الهی است و شفاعت در حدود الهی نیست و پیامبرﷺ دست آن زن را قطع کرد».

۷۶۰ ۳۴۰۰۶ (۹) مستدرك ۲۵/۱۸: وفى حديث آخر قال قال رسول اللّهﷺ لأسامة لا تشفع فى حدّ إذا بلغ السّلطان.

۷۶۱ ۳۴۰۰۷ (۱۰) دعائم الإسلام ۴۴۳/۲: وعن علىّ صلوات اللّه عليه أنّه أخذ رجلاً من بنى أسد فى حدّ وجب عليه ليقيمه عليه فذهب بنو أسد إلى الحسين بن علىّ ﷺ يستشفعون به فأبىٰ عليهم فانطلقوا إلى علىّ صلوات اللّه عليه فسألوه فقال لا تسألونى شيئاً أملكه إلّا أعطيتكموه فخرجوا مسرورين فمرّوا بالحسين فأخبروه بما قال فقال إن كان لكم بصاحبكم حاجة فانصرفوا فلعلّ أمره قد قضى فانصرفوا إليه فوجدوه صلوات اللّه عليه قد أقام عليه الحدّ فقالوا أوَلم تَعِدنا يا أميرالمؤمنين قال لقد وعدتكم بما أملكه وهذا شىء للّه لست أملكه.

۷۶۲ ۳۴۰۰۸ (۱۱) دعائم الإسلام ۴۴۳/۲: وعن رسول اللّهﷺ أنّه نهى عن الشّفاعة فى الحدود وقال من شفع فى حدّ من حدود اللّه ليبطله وسعى فى إبطال حدود اللّه تعالى عذّبه اللّه يوم القيامة.

وتقدّم فى أحاديث باب (۵) أنّه لا كفالة فى حدّ من أبواب الضّمان (ج ۲۳) ما يدلّ على ذلك. وفى رواية غياث (۸) من باب (۳۴) أنّه لا بأس بإقامة الشّهادة على الشّهادة من أبواب الشهادات ج ۳۰ قولهﷺ ولا كفالة فى حدّ.

ويأتى فى رواية فقيه (۱) من باب (۲۴) أنّ الحدود تدرء بالشّبهات قولهﷺ ولا شفاعة ولا كفالة فى حدّ.

(۸)

باب أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتّحريم فلايحدّ

۷۶۳ ۳۴۰۰۹ (۱) فقيه ۳۹/۴: روى الحلبىّ عن أبى عبداللّهﷺ أنّه قال لو أنّ رجلاً دخل فى الإسلام فأقرّ[۱] به ثمّ شرب الخمر وزنىٰ وأكل الرّبا ولم يتبيّن له شىء من الحلال والحرام لم أقم عليه الحدّ إذا كان جاهلاً إلّا أن تقوم عليه البيّنة أنّه قرأ السّورة الّتى فيها الزّنا والخمر وأكل الرّبا وإذا جهل ذلك أعلمته وأخبرته فان ركبه بعد ذلك جلدته وأقمت عليه الحدّ.

---

۱. وأقرّ ـ ئل.

۷۶۰ (۹) رسول خدا ﷺ به اسامه فرمود: «دربارهٔ حدّ، زمانی که به حاکم رسیده است، شفاعت مکن».

۷۶۱ (۱۰) امیرالمؤمنین ﷺ مردی از بنی اسد را در ارتباط با حدّی که بر وی واجب شده بود، گرفت تا حدّ را بر وی اجرا کند. بنی اسد نزد امام حسین ﷺ رفتند تا او را واسطه قرار دهند. حضرت امام حسین ﷺ امتناع ورزید. آنان نزد امام علی ﷺ رفتند و از آن حضرت خواستند. حضرت فرمود: هرکاری که در اختیار من باشد و از من بخواهید آن را برای‌تان انجام می‌دهم. آنان با شادی از نزد امام بیرون رفتند. در راه به امام حسین ﷺ برخورد کردند. آنان جریان دیدارشان را با امام علی ﷺ نزد امام حسین ﷺ بازگو کردند. حضرت فرمود: اگر رفیق‌تان را می‌خواهید، بازگردید؛ شاید کار او پایان پذیرفته باشد. آنان برگشتند، دیدند که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بر وی حدّ جاری کرده است. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، آیا به ما وعده ندادید؟ حضرت فرمود: من وعدهٔ آنچه در اختیارم بود دادم و این چیزی نیست که در اختیار من باشد».

۷۶۲ (۱۱) رسول خدا ﷺ از شفاعت در حدود نهی کرد و فرمود: «هرکس در حدّی از حدود خدا شفاعت کند تا آن را باطل سازد و تلاش در ابطال حدود الهی کند، خداوند او را در قیامت عذاب خواهد کرد».

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایات باب پنجم، روایتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد و در روایت هشتم از باب سی و چهارم از ابواب شهادات، فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «در حدّ، کفالت نیست».

می‌آید:

در روایت یک از باب بیست و چهار فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «شفاعت و کفالت دربارهٔ حدّ نیست».

باب ۸

عدم وجوب حدّ بر کسی که از روی جهل، جرم حدّدار مرتکب شود

۷۶۳ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مردی مسلمان شود و اسلام را بپذیرد، آن‌گاه شرب خمر و زنا کند و ربا خورد و چیزی از حلال و حرام برایش روشن نباشد تا زمانی که جاهل است، من بر وی حدّ جاری نمی‌سازم مگر بیّنه علیه وی گواهی دهد که وی سوره‌ای را که در آن زنا و خمر و رباخواری هست، خوانده است و اگر ندانسته کرده است، به او اعلام می‌کنم و او را باخبر می‌سازم. پس اگر بعدا مرتکب آن کار شد، او را تازیانه می‌زنم و حدّ بر او جاری می‌کنم».

۷۶۴ ۴۶۰۱۰ (۲)**کافی ۲٤۸/۷**: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن **تهذيب ۹۷/۱۰**: يونس عن أبي أيّوب (الخزّاز ـكا) عن محمد بن مسلم قال قلت لأبي جعفرعليه السلام رجل دعوناه إلى جملة ما نحن عليه من جملة الإسلام فأقرّ به ثمّ شرب الخمر وزنىٰ وأكل الرّبا ولم يتبيّن[1] له شيء من الحلال والحرام أقيم عليه الحدّ إذا جهله؟ قال[2] لا إلّا أن تقوم عليه بيّنة أنّه قد كان أقرّ بتحريمها.

۷۶۵ ۴۶۰۱۱ (۳)**کافی ۲٤۹/۷**: **تهذيب ۱۲۱/۱۰**: عليّ (بن ابراهيم ـ يب) عن أبيه عن ابن أبي عمير (عمّن رواه ـكا) عن أبي عبيدة الحذّاء قال قال أبوجعفرعليه السلام لو وجدت رجلاً من العجم أقرّ بجملة الإسلام لم يأته شيء من التّفسير زنى أو سرق أو شرب الخمر لم أقم عليه الحدّ إذا جهله إلّا أن تقوم عليه بيّنة[3] أنّه قد أقرّ بذلك وعرفه.

۷۶۶ ۴۶۰۱۲ (۴)**کافی ۲٤۹/۷**: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل عن بعض أصحابه عن أحدهماعليهما السلام في رجل دخل في الإسلام فشرب[4] خمراً وهو جاهل قال لم أكن أقيم عليه الحدّ إذاكان جاهلاً ولكن أخبره بذلك وأعلمه فإن عاد أقمت عليه الحدّ.

۷۶۷ ۴۶۰۱۳ (۵)**دعائم الإسلام ٤٦٤/۲**: وعن جعفر بن محمدعليهما السلام أنّه قال من شرب الخمر وهو لا يعلم أنّها محرّمة وثبت ذلك لم يُحدّ.

۷۶۸ ۴۶۰۱۴ (۶)**کافی ۲٤۹/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبدالله عن عمرو بن عثمان عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبداللهعليه السلام قال لقد قضى أميرالمؤمنين صلوات الله عليه بقضيّة ما قضى بها أحد كان قبله وكانت أوّل قضيّة قضى بها بعد رسول اللهصلى الله عليه وآله وذلك أنّه لمّا قبض رسول اللهصلى الله عليه وآله وأفضى الأمر إلى أبي بكر أتي برجل قد شرب الخمر فقال له أبوبكر أشربت الخمر فقال الرّجل نعم فقال ولِمَ شربتها وهي محرّمة فقال إنّني لمّا أسلمت ومنزلي بين ظهرانيّ قوم يشربون الخمر ويستحلّونها ولو أعلم أنّها حرام فأجتنبها قال فالتفت أبوبكر الى عمر فقال ما تقول يا أبا حفص في أمر هذا الرّجل فقال معضلة وأبوالحسن لها.

---

۱. يبيّن ـيب. ۲. فقال ـيب. ۳. البيّنة ـيب.
٤. شرب ـئل.

۷۶۴ (۲) محمد بن مسلم گوید: «به امام باقر﵇ گفتم: مردی است که ما وی را به مجموع آنچه از اسلام برآنیم به اجمال دعوت کردیم، او هم پذیرفت. سپس شرب خمر و زنا کرد و ربا خورد؛ در حالی که چیزی از حلال و حرام به تفصیل برایش روشن نبود. آیا اگر جاهل بوده، حدّ بر وی جاری سازیم؟ حضرت فرمود: نه، مگر این که بیّنه علیه وی گواهی دهد که او حرمت این کارها را پذیرفته بوده است». [منظور این است که می‌دانسته و بدان تن داده است].

۷۶۵ (۳) امام باقر﵇ فرمود: «اگر مردی از غیر عرب را بیابم که مجموع اسلام را پذیرفته باشد ولی توضیح این مجموع به او نرسیده باشد و زنا، سرقت یا شرب خمر کرده باشد ـ تا زمانی که جاهل بوده است ـ من بر وی حدّ جاری نمی‌کنم؛ مگر این که بیّنه علیه وی باشد که او به اینها نیز اقرار کرده و اینها را می‌شناخته است».

۷۶۶ (۴) امام باقر یا امام صادق﵉ دربارهٔ مردی که به اسلام درآمده و شرب خمر کرده ـ در حالی که نمی‌دانسته است ـ فرمود: «من بر وی حدّ جاری نخواهم کرد؛ تا زمانی که جاهل بوده است ولی او را باخبر می‌سازم و آگاه می‌کنم، پس اگر دوباره این کارها را انجام داد، حدّ بر وی جاری می‌سازم».

۷۶۷ (۵) امام صادق﵇ فرمود: «هرکس شرب خمر کند ـ در حالی که نمی‌دانسته این کار حرام است ـ و این جهل او هم ثابت شود، حدّ بر او جاری نمی‌شود».

۷۶۸ (۶) امام صادق﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین﵇ دادرسی کرد که کسی پیش از ایشان چنین دادرسی نکرده بود و این اولین دادرسی حضرت پس از رسول خدا﵌ بود. [امام چنین بیان داشت که]: پس از رحلت پیامبر خدا﵌ و کشیده شدن خلافت به ابوبکر، مردی را آوردند که شرب خمر کرده بود. ابوبکر به وی گفت: آیا شراب خورده‌ای؟ آن مرد گفت: آری. ابوبکر گفت: برای چه شراب خورده‌ای با این که حرام است؟ آن مرد گفت: من پس از پذیرش اسلام منزلم در میان مردمی بود که شرب خمر می‌کردند و آن را حلال می‌دانستند و اگر می‌دانستم که شرب خمر حرام است، از آن پرهیز می‌کردم.

امام صادق﵇ افزود: در اینجا ابوبکر به عمر توجه کرد و گفت: ای ابا حفص، تو دربارهٔ این مرد چه می‌گویی؟ عمر گفت: مسأله‌ای دشوار است که ابوالحسن حلال آن است. ابوبکر گفت: ای غلام، علی را بگو نزد ما بیاید. عمر گفت: بلکه ما باید به سراغ قاضی در منزلش برویم. لذا همگی نزد امام آمدند. سلمان هم نزد حضرت بود. سلمان را از داستان مرد باخبر ساختند و ایشان هم داستان مرد را برای امام بازگو کرد.

فقال أبوبكر يا غلام ادعُ لنا عليّاً قال عمر بل يؤتى الحَكَمُ فى منزله فأتوه ومعه سلمان الفارسيّ فأخبره بقصّة الرّجل فاقتصّ عليه قصّته فقال عليّ عليه السلام لأبى بكر ابعث معه من يدور به على مجالس المهاجرين والأنصار فمن كان تلا عليه آية التحريم فليشهد عليه فإن لم يكن تلا عليه آية التّحريم فلا شيء عليه ففعل أبوبكر بالرّجل ما قال عليّ عليه السلام فلم يشهد عليه أحد فخلّىٰ سبيله فقال سلمان لعليّ عليه السلام لقد أرشدتهم فقال عليّ عليه السلام إنّما أردت أن أجدّد تأكيد هذه الآية فيّ وفيهم ﴿أَفَمَن يَهْدِيَ إِلَى ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيَ إِلَّآ أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾. مستدرك ۱۸/ ۱۹: السيّد الرضيّ فى الخصائص باسناد مرفوع عن أبي عبدالله عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام (وذكر نحوه).

۷۶۹ ۴۶.۱۵ (۷) كافى ۷/ ۲۱۶: تهذيب ۱۰/ ۹۴: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن ابن بكير عن أبى عبدالله عليه السلام قال شرب رجل على عهد أبى بكر خمراً فرفع الى أبى بكر فقال له أشربت خمراً؟ قال نعم قال ولِمَ وهى محرّمة قال فقال له الرجل إنّى أسلمت وحسن إسلامى ومنزلى بين ظهرانيّ قوم يشربون الخمر ويستحلّون[1] ولو علمت أنّها حرام اجتنبتها فالتفت أبوبكر الى عمر (قال ـ يب) فقال ما تقول فى أمر هذا الرّجل قال عمر معضلة وليس لها إلّا أبوالحسن (قال ـ كا) فقال (أبوبكر ـ كا) ادع لنا عليّاً فقال عمر يؤتىٰ الحَكَمُ في بيته فقاما والرّجل معهما ومن حضرهما من النّاس حتّى أتوا أميرالمؤمنين عليه السلام فأخبراه بقصّة الرّجل وقصّ الرّجل قصّته قال فقال ابعثوا معه من يدور به على مجالس المهاجرين والأنصار من كان تلا عليه آية التحريم فليشهد عليه ففعلوا ذلك (به ـ كا) فلم يشهد عليه أحد بأنّه قرأ عليه آية التّحريم فخلّىٰ عنه وقال له إن شربت بعدها أقمنا عليك الحدّ.

۷۷۰ ۴۶.۱۶ (۸) مستدرك ۱۸/ ۱۹: القطب الرّاونديّ فى لبّ اللّباب وبال أعرابيّ فى مسجده يعنى مسجد الرّسول صلى الله عليه وآله وأرادوا أن يضربوه فنهاهم عن ضربه وقال إنّه لم يعلم أنّه لا يجوز.

۷۷۱ ۴۶.۱۷ (۹) عوالى اللئالى ۱/ ۴۲۴: وقال النّبيّ صلى الله عليه وآله إنّ النّاس فى سعة ما لم يعلموا.

وتقدّم فى آيات وأحاديث باب (۵۳) ما رفع عن أمّة النّبيّ صلى الله عليه وآله من أبواب جهاد النّفس ج ۱۷ ما يدلّ على ذلك فراجع.

---

۱. ويستحلّونها ـ كا.

حضرت به ابوبکر فرمود: با این مرد کسی را بفرست که وی را در مجالس مهاجر و انصار بگرداند تا هر کس که بر وی آیهٔ حرمت [این کارها] را خوانده است، گواهی دهد. در نهایت اگر آیهٔ حرمت بر وی خوانده نشده، چیزی بر او نیست. ابوبکر همان کار را که امام فرموده بود، دربارهٔ مرد انجام داد و هیچ کس گواهی نکرد. آن‌گاه او را آزاد ساخت. سلمان به علی گفت: شما آنان را ارشاد کردید! حضرت علی فرمود: تنها می‌خواستم تأکید این آیه را دربارهٔ خودم و آنها تجدید کنم: **آیا کسی که به سوی حقّ هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کسی که خود هدایت نمی‌شود مگر این که هدایتش کنند؛ شما را چه می‌شود، چگونه حکم می‌کنید؟**».

۷۶۹ (۷) امام صادق فرمود: «مردی در زمان ابوبکر شرب خمر کرد. او را نزد ابوبکر بردند. ابوبکر به او گفت: آیا شراب خورده‌ای ؟ او گفت: آری. ابوبکر گفت: چرا با این که حرام است، شراب خورده‌ای؟ امام فرمود: آن مرد به ابوبکر گفت: من مسلمان شده‌ام و خوب اسلام آورده‌ام ولی منزلم در میان مردمی بود که شرب خمر می‌کردند و آن را نیز حلال می‌دانستند و اگر من می‌دانستم که شراب حرام است، از آن پرهیز می‌کردم. ابوبکر نگاهی به عمر کرد و گفت: دربارهٔ کار این مرد چه نظر می‌دهی؟ عمر گفت: مسئله‌ای است که تنها ابوالحسن می‌تواند آن را حل کند. ابوبکر گفت: بنابراین از علی دعوت کن تا نزد ما بیاید. عمر گفت: باید نزد قاضی در منزلش رفت. آن‌گاه ابوبکر و عمر در حالی که آن مرد و مردم حاضر در جلسه آنها را همراهی می‌کردند، آمدند تا خدمت امیرالمؤمنین رسیدند. ابوبکر و عمر داستان مرد را برای حضرت بازگو کردند و آن مرد نیز قصهٔ خویش بگفت.

امام فرمود: با این مرد کسی را همراه سازید تا او را در مجالس مهاجر و انصار بگرداند. هر کس که آیهٔ حرمت را براین مرد خوانده، گواهی دهد. آنان چنین کردند ولی کسی گواهی نکرد که آیهٔ حرمت را بر وی خوانده باشد. در این هنگام امام آن مرد را آزاد کرد و به او گفت: اگر بعدا شرب خمر کنی، حدّ را بر تو جاری خواهیم ساخت».

۷۷۰ (۸) مردی بیابان‌نشین در مسجد رسول خدا بول کرد. مردم خواستند تا او را بزنند. پیامبر آنان را از زدن وی بازداشت و فرمود: «او نمی‌داند که بول کردن در مسجد جایز نیست».

۷۷۱ (۹) پیامبر فرمود: «مردم در گشایش هستند، مادامی که نمی‌دانند».

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، آیات و روایاتی است که بر مفاد این باب دلالت دارد؛ به آنها مراجعه کنید.

(۹)
باب أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ فتاب قبل أن يؤخذ فلا يحدّ وأنّ توبته بينه وبين اللّه أفضل من إقامة الحدّ عليه

۷۷۲ ۲۶۰۱۸ (۱) كافي ۲۲۰/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن عبداللّه بن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام قال السّارق إذا جاء من قِبَلِ نفسه تائباً الى اللّه عزّوجلّ وردّ سرقته على[1] صاحبها فلا قطع عليه.

۷۷۳ ۲۶۰۱۹ (۲) كافي ۱۸۸/۷: عليّ بن ابراهيم عن أحمد بن محمد بن خالد رفعه الى أميرالمؤمنين عليه السلام قال أتاه رجل بالكوفة فقال يا أميرالمؤمنين إنّي زنيت فطهّرني قال ممّن أنت قال من مزينة قال أتقرء من القرآن شيئاً قال بلى قال فأقرء فقرأ فاجاد فقال أبك جِنّة؟ قال لا قال فاذهب حتّى نسأل عنك فذهب الرّجل ثمّ رجع إليه بعدُ فقال يا أميرالمؤمنين إنّي زنيت فطهّرني فقال ألك زوجة؟ قال بلى قال فمقيمة معك في البلد؟ قال نعم قال فأمره أميرالمؤمنين عليه السلام فذهب وقال حتّى نسأل عنك فبعث إلى قومه فسأل عن خبره فقالوا يا أميرالمؤمنين صحيح العقل فرجع إليه الثّالثة فقال له مثل مقالته فقال له اذهب حتّى نسأل عنك فرجع إليه الرّابعة فلمّا أقرّ.

قال أميرالمؤمنين عليه السلام لقنبر احتفظ به ثمّ غضب ثمّ قال ما أقبح بالرّجل منكم أن يأتي بعض هذه الفواحش فيفضح نفسه على رؤوس الملأ أفلا تاب في بيته فواللّه لتوبته فيما بينه وبين اللّه أفضل من إقامتي عليه الحدّ ثمّ أخرجه ونادى في النّاس يا معشر المسلمين أُخرجوا ليقام على هذا الرّجل الحدّ ولا يعرفنّ أحدكم صاحبه فأخرجه إلى الجبّان فقال يا أميرالمؤمنين أنظرني أصلّي ركعتين ثمّ وضعه في حفرته واستقبل النّاس بوجهه فقال يا معاشر المسلمين إنّ هذا حقّ من حقوق اللّه عزّوجلّ فمن كان للّه في عنقه حقّ فلينصرف ولا يقيم حدود اللّه من في عنقه للّه حدّ فانصرف النّاس وبقي هو والحسن والحسين عليهما السلام فأخذ حجراً فكبّر ثلاث تكبيرات ثمّ رماه بثلاثة أحجار في كلّ حجر ثلاث تكبيرات ثمّ رماه الحسن عليه السلام

---

۱. الى ـ ئل.

باب ۹

عدم اجرای حدّ بر کسی که جرم حدّدار مرتکب شود و قبل از مؤاخذه توبه کند؛

۷۷۲ (۱) امام صادق﵇ فرمود: «سارق اگر خودش به سوی خداوند﷯ بازگردد و آنچه سرقت کرده به صاحبش بازگرداند، دیگر بریدن دست ندارد».

۷۷۳ (۲) راوی گوید: «مردی در کوفه خدمت امیرالمؤمنین﵇ رسید و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام ؛ پاکم ساز. حضرت پرسید: ازچه قومی هستی؟ گفت: از مزینه‌ام . حضرت فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟ آن مرد گفت: آری. حضرت فرمود: بخوان. آن مرد خواند و زیبا خواند. حضرت پرسید: آیا دیوانگی در تو هست؟ آن مرد گفت: نه. حضرت فرمود: برو تا درباره‌ات تحقیق کنم. آن مرد رفت و پس از مدتی نزد امام﵇ آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت پرسید: آیا همسرداری؟ آن مرد گفت: آری. حضرت پرسید: همسرت با تو در همین شهر اقامت می‌کند؟ آن مرد گفت: آری.

راوی گوید: امیرالمؤمنین﵇ به او دستور داد و او رفت و حضرت فرمود: تا ما درباره‌ات تحقیق کنیم. آن‌گاه حضرت کس، نزد قوم این مرد فرستاد و از وی جویا شد. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، او عقل درستی دارد. آن مرد برای بار سوم نزد امام بازگشت و چون سخن گذشته‌اش را برای حضرت تکرار کرد، حضرت به او فرمود: برو تا درباره‌ات پرسش کنیم.

باز برای بار چهارم نزد امام آمد و چون اقرار کرد، امیرالمؤمنین﵇ به قنبر دستور داد تا از وی مراقبت کند. آن‌گاه حضرت به خشم آمد و سپس فرمود: چقدر قبیح است برای فردی از شما که یکی از این کارهای زشت را انجام می‌دهد و در پی آن خویش را در برابر مردم رسوا می‌سازد!

چرا در خانه‌اش توبه نکرد! به خدا سوگند! توبه‌اش در نهان خویش با خدا بالاتر از این است که بر او حدّ جاری سازم. آن‌گاه حضرت او را بیرون برد و در میان مردم فریاد زد: ای گروه مسلمانان، بیرون آیید تا حدّ بر این مرد اجرا شود ولی کسی رفیقش را نشناسد. آن‌گاه حضرت وی را به بیابان برد. آن مرد به امام گفت: یا امیرالمؤمنین، به من مهلت دهید تا دو رکعت نماز بگزارم. پس از نماز، حضرت وی را در گودالش گذاشت و رو به سوی مردم کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان، این حدّ، حقّی است از حقوق خداوند﷯ پس هر کس که برای خدا بر عهده‌اش حقّی است بازگردد و کسی که در عهده‌اش برای خدا حدّی است، حدود خدا را جاری نسازد. مردم همه بازگشتند و امام علی و امام حسن و امام حسین﵉ ماندند.

مثل ما رماه أمير المؤمنين عليه السلام ثمّ رماه الحسين عليه السلام فمات الرّجل فأخرجه أمير المؤمنين عليه السلام فأمر فحفر له وصلّى عليه ودفنه فقيل يا أمير المؤمنين ألا تغسّله فقال قد اغتسل بما هو طاهر الى يوم القيامة لقد صبر على أمر عظيم.

تفسير عليّ بن إبراهيم ۹۶/۲: حدّثني أبي عن عبدالرّحمن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي بصير قال قال أبوعبدالله عليه السلام إنّه جاء رجل الى أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر نحوه).

۷۷۴ ۴۶.۲۰ (۳) **كافي ۲۵۱/۷: تهذيب ۴۶/۱۰:** أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن بعض أصحابه عن فقيه ۲۶/۴: أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام (أنّه سئل ـ فقيه) في[۱] رجل أقيمت عليه البيّنة بأنّه[۲] زنا ثمّ هرب (قبل أن يضرب ـ كا ـ يب) قال إن تاب فما عليه شيء وإن وقع في يد الإمام (قبل ذلك ـ فقيه) أقام عليه الحدّ وإن[۳] علم مكانه بعث إليه.

۷۷۵ ۴۶.۲۱ (۴) **تهذيب ۸/۱۰: كافي ۱۸۵/۷:** عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبان عن أبي العبّاس قال قال أبوعبدالله عليه السلام أتى النّبيّ صلى الله عليه وآله رجل فقال إنّي زنيت (فطهّرني ـ كا) فصرف النّبيّ صلى الله عليه وآله وجهه عنه فأتاه من جانبه الآخر ثمّ قال مثل ما قال فصرف وجهه عنه ثمّ جاء (إليه ـ يب) الثّالثة فقال (له كا) يا رسول الله إنّي زنيت وعذاب الدّنيا أهون عليّ[۴] من عذاب الآخرة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله أبصاحبكم بأس؟ يعني جِنّة قالوا[۵] لا فأقرّ على نفسه الرّابعة فأمر (به ـ كا) رسول الله صلى الله عليه وآله أن يرجم فحفروا له حفيرة فلمّا (أن ـ يب) وجد مسّ الحجارة خرج يشتدّ فلقيه الزّبير فرماه بساق بعير (فسقط ـ كا) فعقله (به ـ كا) فأدركه النّاس فقتلوه فأخبروا النّبيّ صلى الله عليه وآله[۶] بذلك فقال هلّا تركتموه ثمّ قال لو استتر ثمّ تاب كان خيراً له. **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۵۱:** عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال إنّ رجلاً (وذكر نحوه).

۷۷۶ ۴۶.۲۲ (۵) **دعائم الإسلام ۴۵۰/۲:** وعن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّ رجلاً أتاه فقال يا رسول الله إنّي زنيت فأعرض عنه ثلاث مرّات وقال لمن كان معه أبصاحبكم جِنّة قالوا لا فأقرّ الرّابعة فأمر به أن يرجم فحفرت له حفرة فرجموه فلمّا وجد مسّ الحجارة خرج يشتدّ فلقيه الزّبير فرماه بشدق بعير فقتله فأخبر النّبيّ صلى الله عليه وآله فقال للزّبير ألا تركته؟ ثمّ قال صلى الله عليه وآله لو استتر لكان خيراً له إذا تاب.

---

۱. عن ـ فقيه. ۲. أنّه ـ فقيه. ۳. فان ـ يب.
۴. لي ـ كا. ۵. فقالوا ـ كا. ۶. رسول الله ـ كا.

آن‌گاه حضرت سنگی برگرفت و سه تکبیر گفت و سه سنگ به سمت آن مرد پرتاب کرد و در هر سنگی سه تکبیر گفت. آن‌گاه امام حسن‌ﷺ مانند امیرالمؤمنین‌ﷺ به سمت مرد سنگ پرتاب کرد و سپس امام حسین‌ﷺ به سوی او سنگ پرتاب کرد و آن مرد، مُرد. امیرالمؤمنین‌ﷺ او را از گودال درآورد و دستور داد تا قبری برایش کنند و بر وی نماز گزارد و او را به خاک سپرد. به امام‌ﷺ گفته شد: ای امیرالمؤمنین، او را غسل نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: او با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک است. حقیقتا برکار بزرگی شکیبایی ورزید!»

۷۷۴ (۳) از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ مردی که بیّنه بر وی شهادت داده که زنا کرده آن‌گاه آن مرد فرار کرده است، سوال شد. حضرت فرمود: «اگر توبه کرده است، چیزی بر او نیست ولی اگر به دست امام بیفتد، امام بر او حدّ را جاری می‌سازد و اگر امام از مکان وی باخبر شود، کس به سوی او گسیل می‌دارد».

۷۷۵ (۴) امام صادق‌ﷺ فرمود: «مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: من زنا کرده‌ام؛ مرا پاک سازید. حضرت صورت [مبارک] خود را از آن مرد برگرداند. آن مرد از سوی دیگر سمت پیامبرﷺ آمد و همان را که گفته بود، تکرار کرد. پیامبرﷺ رو از وی برگرداند. سپس آن مرد برای بار سوم آمد و به پیامبر گفت: ای رسول خدا، من زنا کرده‌ام و عذاب دنیا برای من آسان‌تر از عذاب آخرت است. رسول خداﷺ فرمود: آیا این رفیق شما مشکلی دارد؟ یعنی دیوانه است! گفتند: نه. پس از آن، این مرد برای بار چهارم علیه خویش اقرار و اعتراف کرد. پیامبرﷺ دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. مردم چاله‌ای برای آن مرد کندند. آن مرد چون ضربهٔ سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله درآمد و به سرعت می‌دوید. زبیر او را دید و استخوان ساق پای شتری را به سوی او پرتاب کرد. آن مرد افتاد و زبیر او را بست. مردم هم به او رسیدند و او را کشتند و این جریان را به پیامبرﷺ گزارش کردند. حضرت فرمود: چرا رهایش نکردید. پس از آن فرمود: اگر پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، این برایش بهتر بود».

۷۷۶ (۵) مردی نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: «ای رسول خدا، من زنا کرده‌ام. حضرت سه بار از او رو گرداند و به همراهان وی گفت: آیا این رفیق شما دیوانگی دارد؟ گفتند: نه. آن مرد برای بار چهارم اقرار کرد. پس از آن پیامبر دستور داد تا سنگسار شود. چاله‌ای برای وی کنده شد و او را سنگسار کردند. آن مرد چون ضربهٔ سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله بیرون آمد و به سرعت می‌دوید. زبیر او را دید و استخوان شتری را به سوی وی پرتاب کرد و آن مرد را کشت. پس از آن به پیامبرﷺ این خبر را داد. پیامبر خداﷺ به زبیر فرمود: چرا وی را رها نکردی؟ و سپس فرمود: اگر او پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، برایش بهتر بود».

۷۷۷ ۳۴۰۲۲ (۶) کافی ۲۵۰/۷: محمد بن یحیی عن تهذیب ۱۲۲/۱۰: أحمد بن محمد (عن علیّ بن حدید ـ کا) وابن[۱] أبی عمیر (جمیعاً ـ کا) عن جمیل بن درّاج عن رجل عن أحدهما علیهما السلام فی رجل سرق أو شرب الخمر أو زنا فلم یعلم بذلك منه ولم یؤخذ حتّی تاب وصلح؟ فقال إذا صلح وعرف منه أمر جمیل لم یقم علیه الحدّ قال محمد ابن أبی عمیر قلت فإن كان أمراً قریباً لم یقم قال لو كان خمسة أشهر أو أقلّ (منه ـ كا) وقد ظهر (منه ـ یب) أمر جمیل لم یقم علیه الحدود. وروی ذلك عن بعض أصحابنا عن أحدهما علیهما السلام.

۷۷۸ ۳۴۰۲۳ (۷) فقیه ۲۱/۴: وروی سعد بن طریف عن الأصبغ بن نباتة قال أتی رجل أمیرالمؤمنین علیه السلام فقال یا أمیرالمؤمنین إنّی زنیت فطهّرنی فأعرض أمیرالمؤمنین علیه السلام بوجهه عنه ثمّ قال له إجلس فأقبل علیّ علیه السلام علی القوم فقال أیعجز أحدكم إذا قارف هذه السّیّئة أن یستر علی نفسه كما ستر اللّه علیه فقام الرّجل فقال یا أمیرالمؤمنین إنّی زنیت فطهّرنی فقال ما دعاك إلی ما قلت قال طلب الطّهارة قال وأیّ الطّهارة[۲] أفضل من التوبة ثمّ أقبل علی أصحابه یحدّثهم فقام الرّجل فقال یا أمیرالمؤمنین إنّی زنیت فطهّرنی فقال له أتقرأ شیئاً من القرآن قال نعم فقال إقرأ فقرأ فأصاب فقال أتعرف ما یلزمك من حقوق اللّه عزّ وجلّ فی صلاتك وزكاتك؟

فقال نعم فسأله فأصاب فقال له هل بك من مرض یعروك أو تجد وجعاً فی رأسك أو شیئاً فی بدنك أو غمّاً فی صدرك فقال یا أمیرالمؤمنین لا فقال ویحك اذهب حتّی نسأل عنك فی السّرّ كما سألناك فی العلانیة فان لم تعد إلینا لم نطلبك قال فسأل عنه فأخبر أنّه سالم الحال وأنّه لیس هناك شیء یدخل علیه به الظّنّ قال ثمّ عاد الرّجل إلیه فقال له یا أمیرالمؤمنین إنّی زنیت فطهّرنی فقال له إنّك لو لم تأتنا لم نطلبك ولسنا بتاركیك إذا لزمك حكم اللّه عزّ وجلّ ثمّ قال یا معشر النّاس إنّه یجزی من حضر منكم رجمه عمّن غاب فنشدت اللّه رجلاً منكم یحضر غداً لمّا تلثّم بعمامته حتّی لا یعرف بعضكم بعضاً واتونی بغلس[۳] حتّی لا ینظر بعضكم بعضاً فانّا لا ننظر فی وجه رجل ونحن نرجمه بالحجارة فقال

---

۱. عن ابن أبی عمیر ـ یب. ۲. طهارة ـ ئل. ۳. الغَلَس: ظلمة آخر اللّیل.

۷۷۷ (۶) از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ مردی که سرقت، شرب خمر یا زنا کرده و کسی از این کار وی باخبر نشده و او گرفتار نیامده است تا آن که توبه کرد و صالح شد، پرسیدم. حضرت فرمود: «اگر صالح شود و حالت نیکویی از او دانسته شود، حدّ بر او جاری نمی‌شود. محمد بن ابی عمیر گوید: اگر آن کار در زمان نزدیکی بوده، باز حدّ در حقّ وی جاری نمی‌شود؟ حضرت فرمود: اگر پنج ماه یا کمتر از پنج ماه بوده و حالت خوبی از وی آشکار شده باشد، حدود بر وی جاری نمی‌شود».

۷۷۸ (۷) اصبغ بن نباته گوید: «مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. امیرالمؤمنین علیه السلام از وی روگرداند. آن‌گاه به وی فرمود: بنشین. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو به آن مردم کرد و فرمود: آیا اگر کسی از شما این گناه زشت را مرتکب شده است، نمی‌تواند آن را بر خویش پرده پوشی کند، آن گونه که خداوند پوشانده است؟

پس از آن، مرد برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت فرمود: چه چیز باعث این گفته‌ات شده است؟ گفت: درخواست پاکی. حضرت فرمود: چه طهارتی از توبه برتر. سپس امام رو به یاران خویش کرد و با آنان به گفتگو پرداخت. آن‌گاه آن مرد برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟ آن مرد گفت: آری. حضرت فرمود: بخوان. آن مرد خواند و خوب خواند. حضرت فرمود: آیا حقوقی که از خداوند عزّ و جلّ بر تو در نماز و زکاتت هست، می‌شناسی؟ آن مرد گفت: آری. امام از او پرسید و او به درستی پاسخ داد. حضرت فرمود: آیا کسالتی داری که بر تو عارض شده است یا دردی در سرت یا چیزی در بدنت یا غمی در سینه‌ات می‌یابی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، نه.

حضرت فرمود: وای برتو! برو تا درباره‌ات در نهان پرسش کنیم، آن گونه که آشکارا از تو پرسیدم و اگر نزد ما باز نیایی، ما در پی تو نخواهیم آمد.

اصبغ گوید: امام دربارهٔ آن مرد تحقیق کرد. به امام گفتند که وی از سلامت برخوردار است و هیچ گمانی به وی نمی‌رود. اصبغ گوید: پس از آن، مرد دوباره نزد حضرت آمد و به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. حضرت به وی گفت: تو اگر نزد ما نمی‌آمدی، ما تو را احضار نمی‌کردیم و اگر حکم خدا بر تو ثابت شود، تو را رها نخواهیم کرد. آن‌گاه امام فرمود: ای مردم، سنگسار کردن کسانی که هم اکنون حاضرند، کفایت می‌کند از کسانی که غایب هستند. هر کس از شما که فردا حاضر می‌شود، با عمامه‌اش رویش را بپوشاند تا کسی، کسی را نشناسد و در تاریکی پایان شب نزد من آیید تا کسی، کسی را نبیند؛ چرا که ما به صورت مردی که او را سنگسار می‌کنیم، نگاه نمی‌کنیم.

فغدا النّاس كما أمرهم قبل إسفار الصّبح فأقبل عليّ عليه السلام عليهم ثمّ قال نشدت اللّه رجلاً منكم للّه عليه مثل هذا الحقّ أن يأخذ للّه به فانّه لا يأخذ للّه عزّوجلّ بحقّ من يطلبه اللّه بمثله قال فانصرف واللّه قوم ما ندرى من هم حتّى الساعة ثمّ رماه بأربعة أحجار ورماه النّاس.

٧٧٩ ٣٦.٢٥ (٨) المقنع ١٤٤: واعلم أنّ عقوبة من لاط بغلام أن يحرق بالنّار أو يهدم عليه حائط أو يضرب ضربة بالسّيف وإذا أحبّ التوبة تاب من غير أن يرفع خبره إلى إمام المسلمين فان رفع الى الإمام هلك فانّه يقيم عليه إحدى هذه الحدود الّتى ذكرناها.

(١٠)

باب أنّه لا حدّ على مجنون ولا نائم

٧٨٠ ٣٦.٢٦ (١) تهذيب ١٥٢/١٠: محمد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبداللّه عن عليّ بن الحسين عن حمّاد بن عيسى عن جعفر بن محمد عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال لا حدّ على مجنون حتّى يفيق ولا على صبيّ حتّى يدرك ولا على النّائم حتّى يستيقظ. فقيه ٣٦/٤: وقال عليّ عليه السلام (وذكر مثله).

٧٨١ ٣٦.٢٧ (٢) فقه الرّضا عليه السلام ٣١٠: قلت لا حدّ على مجنون حتّى يفيق ولا على صبيّ حتّى يدرك ولا على النّائم حتّى يستيقظ ومن تخطّى حريم قوم حلّ قتله.

٧٨٢ ٣٦.٢٨ (٣) الخصال ٩٣ و ١٧٥: حدّثنا الحسن بن محمد السّكونيّ (المزكّى بالكوفة ـ ١٧٥) قال حدّثنا (محمّد بن عبداللّه ـ ١٧٥) الحضرميّ قال حدّثنا إبراهيم ابن أبى معاوية قال حدّثنى أبي عن الأعمش عن أبى ظبيان قال أتى عمر بامرأة مجنونة قد فجرت فأمر (عمر ـ ١٧٥) برجمها فمرّوا بها على عليّ بن أبيطالب عليه السلام فقال ما هذه فقالوا مجنونة (قد ـ ١٧٥) فجرت فأمر بها عمر أن ترجم فقال لا تعجلوا فأتى عمر فقال (له ـ ٩٣) أما علمت أنّ القلم رفع عن ثلاثة عن الصّبيّ حتّى يحتلم وعن المجنون حتّى يفيق وعن النّائم حتّى يستيقظ.

اصبغ گوید: مردم فردا صبح همان گونه که امام به آنان دستور داده بود، پیش از روشن شدن صبح آمدند. امام علیعليه السلام به آنان رو کرد و سپس فرمود: هر مردی از شما را که برای خدا بر وی مثل این حقّ هست، به خدا سوگند می‌دهم که مبادا این حقّ را برای خدا بگیرد؛ چرا که هر کس که خداوند از او مثل چنین حقّی را می‌خواهد، او برای خدا آن حقّ را نمی‌گیرد. اصبغ می‌گوید: به خدا سوگند! گروهی بازگشتند که تا امروز ما نمی‌دانیم آنان چه کسانی هستند. سپس حضرت آن مرد را با چهار سنگ زد و مردم هم به سوی وی سنگ پرتاب کردند».

۷۷۹ (۸) بدان که عقوبت کسی که با جوانی لواط کرده، این است که با آتش سوزانده شود یا دیواری بر او خراب شود یا ضربت شمشیری بخورد و اگر توبه را دوست دارد ـ بدون آن که گزارش کار خود را به امام مسلمانان بدهد ـ توبه کند. ولی اگر نزد امام مرافعه کند، آن فرد هلاک خواهد شد؛ چرا که امامعليه السلام یکی از این حدودی که آنها را ذکر کردیم، بر وی اقامه می‌کند.

باب ۱۰
عدم اجرای حدّ بر مجنون و نائم

۷۸۰ (۱) حضرت علیعليه السلام فرمود: «بر دیوانه حدّی نیست تا آن که هوشیار شود و بر بچه حدّی نیست تا آن که بالغ شود و بر خوابیده حدّی نیست تا آن که بیدار شود».

۷۸۱ (۲) در کتاب فقه الرضاعليه السلام آمده است: «گفتم: حدّی بر دیوانه نیست تا آن که هوشیار شود و بر بچه حدّی نیست تا این که بالغ شود و بر خوابیده حدّی نیست تا آن که بیدار شود و هر کس که به حریم مردمی تجاوز کند، کشتن وی جایز است».

۷۸۲ (۳) ابوظبیان گوید: «زن دیوانه ای را که زنا داده بود، نزد عمر آوردند. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. مردم همراه با این زن به امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه السلام برخوردند. حضرت فرمود: موضوع چیست؟ گفتند: دیوانه‌ای است که زنا داده است و عمر دستور داده تا وی سنگسار شود. حضرت فرمود: شتاب مکنید. آن‌گاه نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده است؟ از بچه تا آن زمان که محتلم شود و از دیوانه تا هوشیار شود و از خوابیده تا بیدار شود».

۷۸۳ ۲۶۰۲۹ (۴) إرشاد المفيد ۱۰۹: وروى أنّ مجنونة على عهد عمر فجر بها رجل فقامت البيّنة عليها بذلك فأمر عمر بجلدها الحدّ فمرّ بها أميرالمؤمنينعليه السلام لتجلد فقال ما بال مجنونة آل فلان تعتل[1] فقيل له إنّ رجلاً فجر بها وهرب وقامت البيّنة عليها فأمر عمر بجلدها فقال لهم ردّوها إليه وقولا له أما علمت أنّ هذه مجنونة آل فلان وأنّ النبيّصلى الله عليه وآله قال رفع القلم عن المجنون حتّى يفيق (و ـ خ) أنّها مغلوبة على عقلها ونفسها فردّت الى عمر وقيل له ما قال أميرالمؤمنينعليه السلام فقال فرّج اللّه عنه لقد كدت أن أهلك في جلدها فدرء[2] عنها الحدّ.

۷۸۴ ۲۶۰۳۰ (۵) المقنع ۱۴۶: وإذا زنت المجنونة لم تحدّ وإذا زنى المجنون حدّ[3].

۷۸۵ ۲۶۰۳۱ (۶) دعائم الإسلام ۴۵۶/۲: وعن علىعليه السلام أنّه بلغه عن عمر أنّه أمر بمجنونة زنت لترجم فأتاه علىّعليه السلام فقال أما علمت أنّ اللّه رفع القلم عن ثلاثة عن النّائم حتّى يستيقظ وعن المجنون حتّى يفيق وعن الصّغير حتّى يكبر وهذه مجنونة قد رفع اللّه عنها القلم فأطلقها عمر.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۱) اشتراط التّكليف بالعقل من أبواب المقدّمات ج ۱ ما يدلّ على أنّ الأمر والنّهى والثّواب والعقاب منوطة بالعقل.

ويأتى فى الباب التالى ومايتلوه ما يناسب ذلك. وفى رواية الأصبغ (۲۵) من باب (۱) أقسام حدود الزّنا من أبواب حدّه قوله وقدّمعليه السلام الخامس فعزّره فتحيّر عمر وتعجّب النّاس من فعله فقال عمر يا أبا الحسن خمسة نفر فى قضيّة واحدة أقمت عليهم خمسة حدود ليس شيء منها يشبه الآخر (الى أن قالعليه السلام) وأمّا الخامس فمجنون مغلوب على عقله. وفى رواية علىّ بن ابراهيم (۲۶) قولهعليه السلام وأمّا السّادس فمجنون مغلوب على عقله سقط منه التّكليف. وفى أحاديث باب (۹) حكم عمد المعتوه والمجنون من أبواب العاقلة ج ۳۱ ما يناسب الباب.

---

۱. عتله: جرّه جرّاً عنيفاً وجذبه فحمله ـ اللسان.
۲. الدّرء: الدفع.
۳. وفى هامش المقنع هكذا وزاد فى المختلف «لأنّ المجنون يأتى وهي تُؤتىٰ» ولكنّه ليس فى النّسختين ولا فى المستدرك ـ.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۷۸۳ (۴) و روایت شده که زن دیوانه‌ای را در زمان عمر آوردند که مردی با این زن زنا کرده است. بیّنه بر این زن گواهی به زنا داد. عمر دستور زدن حدّ را برآن زن داد. زمانی که می‌خواست زن تازیانه بخورد، گذر امیرالمؤمنین علیه السلام بر زن افتاد. حضرت فرمود: چه می‌شود که زن دیوانه‌ای از آل فلان را می‌کشند؟ به حضرت گفته شد: مردی با وی زنا کرده و فرار کرده است و بیّنه بر این زن دیوانه گواهی داده و عمر دستور تازیانه زدن این زن را داده است. حضرت به آنان فرمود: آن زن را برگردانید و به عمر بگویید: آیا نمی‌دانی که این دیوانه از آل فلان است؟ و این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده است تا هوشیار شود و آن زن نه عقلش و نه خودش، در اختیارش نبوده است. پس از آن، زن را نزد عمر برگرداندند و آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود، برای عمر بازگفتند. عمر گفت: خداوند برای علی گشایش ایجاد کند. نزدیک بود که دربارهٔ تازیانه زدن این زن به هلاکت بیفتم و عمر حدّ را از آن زن برداشت».

۷۸۴ (۵) در مقنع شیخ صدوق رحمه الله آمده است: «زن دیوانه اگر زنا دهد، حدّ نمی‌خورد ولی مرد دیوانه اگر زنا کند، حدّ بر او جاری می‌شود».

۷۸۵ (۶) به امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر رسید که عمر دستور داده تا زن دیوانه‌ای که زنا داده، سنگسار شود. امیرالمؤمنین علیه السلام نزد عمر آمد و فرمود: «آیا نمی‌دانی که خداوند قلم تکلیف را از سه نفر برداشته است؟ از کسی که خوابیده تا آن زمان که بیدار شود، از دیوانه تا آن زمان که هوشیار شود و از خردسال تا آن که بزرگ شود و این فرد دیوانه است و خداوند قلم تکلیف را از وی برداشته است. پس از این سخن، عمر آن زن دیوانه را آزاد ساخت».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یازدهم از ابواب مقدمات، روایاتی مبنی براین که امر و نهی، ثواب و عقاب، مشروط به عقل است.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن نیز روایاتی مناسب با مفاد این باب. و در روایت بیست و پنجم از باب یکم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «امام علیه السلام نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد. عمر متحیّر شد و مردم نیز از کار امام شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، پنج نفر در یک موضوع ولی شما پنج گونه حدّ بر آنان جاری می‌کنی که هیچکدام از حدّها مشابه دیگری نیست... تا آنجا که امام فرمود: و اما نفر پنجم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست». و در روایت بیست و ششم همان باب، فرموده امام علیه السلام که: «و اما نفر ششم پس دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از او ساقط است». و در روایات باب نهم از ابواب عاقله، روایاتی که در ارتباط با این باب هست.

(۱۱)

باب أنّه لا حدّ لمن لا حدّ عليه

۷۸۶ ۳۶۰۳۲ (۱) **كافى ۲۵۳/۷**: (علىّ بن ابراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن ابن محبوب عن أبى أيّوب عن فضيل بن يسار قال سمعت أبا عبداللهﷺ يقول لا حدّ لمن لا حدّ عليه، يعنى لو أنّ مجنوناً قذف رجلاً لم أر عليه شيئاً[1] ولو قذفه رجل فقال له يا زانٍ لم يكن عليه حدّ. **تهذيب ۱۹/۱۰**: الحسين بن سعيد عن الحسن بن محبوب عن أبى أيّوب عن الفضيل عن أبى عبداللهﷺ قال لا حدّ لمن لا حدّ عليه (قال محمّد بن الحسن معنى هذا الخبر أنّ الإنسان لو قذف مجنوناً أو مجنونة لم يجب عليه الحدّ لأنّه لو قذفه المجنون لما كان عليه الحدّ). **فقيه ۳۸/۴**: وقال الصّادقﷺ لا حدّ (وذكر مثل ما فى كا ثمّ قال) روى ذلك أبوأيّوب عن فضيل بن يسار عن أبى عبداللهﷺ. **المقنع ۱۴۹**: قال الصّادقﷺ لا حدّ لمن لا حدّ عليه ولو أنّ مجنوناً (وذكر مثل ما فى كا).

۷۸۷ ۳۶۰۳۳ (۲) **كافى ۲۵۳/۷**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن إسحاق بن عمّار عن أبى عبداللهﷺ قال لا حدّ لمن لا حدّ عليه.

۷۸۸ ۳۶۰۳۴ (۳) **دعائم الإسلام ۴۶۲/۲**: وعن أبى عبدالله جعفر بن محمدﷺ أنّه سئل عن الرّجل يقذف الطّفل أو الطّفلة[2] أو المجنون فقال لا حدّ لمن لا حدّ عليه ولكنّ القاذف آثم وأقلّ ما فى ذلك أن يكون قد كذب.

(۱۲)

باب حكم المريض والأعمى والأخرس والأصمّ وصاحب القروح والمستحاضة والحائض والنّفساء والحبلى اذا لزمهم الحدّ

قال الله تعالى فى سورة ص (۳۸): ۴۴: ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِۦ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَـٰهُ صَابِرًا نِّعْمَ ٱلْعَبْدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ﴾.

---

۱. لم يكن عليه حدّ ـ فقيه ـ المقنع. ۲. والطّفلة ـ ك.

باب ۱۱

عدم حدّ به نفع کسی که حدّی علیه او نیست

۷۸۶ (۱) فضیل بن یسار گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود. به این معنی که اگر دیوانه‌ای، نسبت زنا به کسی بدهد، چیزی بر آن دیوانه [به علت قذف] ثابت نمی‌شود و اگر به این دیوانه کسی نسبت زنا دهد و به او بگوید: ای زناکار، حدّی بر آن کس ثابت نمی‌شود». همین روایت در دیگر کتب. امام صادقؑ فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود».

محمد بن حسن [= شیخ طوسیؒ] گوید: «مفاد این خبر آن است که اگر انسان به مرد دیوانه یا زن دیوانه‌ای نسبت زنا دهد، حدّ بر او واجب نمی‌شود؛ چون اگر دیوانه هم به وی نسبت زنا دهد، بر دیوانه حدّی ثابت نمی‌شود».

۷۸۷ (۲) امام صادقؑ فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود».

۷۸۸ (۳) از امام صادق جعفر بن محمدؑ دربارهٔ مردی که پسر خردسال یا دختر خردسال یا دیوانه‌ای را متهم به زنا کند، سوال شد. حضرت فرمود: «کسی که حدّی بر او نیست، حدّی برای او نیز نخواهد بود ولی فردی که اتهام می‌زند، گنهکار است و کم‌ترین گناهی که در این اتهام زدن وجود دارد، این است که دروغ گفته است».

باب ۱۲

حکم حدّ مریض، کور، گنگ، کر، مجروح، مستحاضه، حایض، نفساء و حامله

و بسته‌ای از ساقه‌های گندم را برگیر و با آن [همسرت را] بزن و سوگند خود را مشکن. ما او را شکیبا یافتیم. چه بندهٔ خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود![1]

۱. ص ۳۸ / ۴۴.

۷۸۹ ۲۶.۲۵ (۱) كافى ۲۴۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن محبوب ومحمّد بن إسماعيل بن بزيع عن حنّان بن سدير تهذيب ۳۲/۱۰: الحسين بن سعيد عن الحسن بن محبوب عن حنّان بن سدير فقيه ۱۹/۴: الحسن بن محبوب عن حنّان بن سدير عن يحيى بن عباد المكّيّ[۱] قال قال لي سفيان الثورى (إنّى ـ كا) أرى لك من أبى عبدالله عليه السلام منزلة فسله[۲] عن رجل زنا وهو مريض إن[۳] أقيم عليه الحدّ (خافوا أن ـ يب ـ فقيه) يموت[۴] ماتقول فيه (قال ـ يب ـ فقيه) فسألته فقال (لى ـ يب ـ فقيه) هذه المسألة من تلقاء نفسك أو أمرك[۵] إنسان أن تسألنى[۶] عنها فقلت[۷] (إنّ ـ يب ـ فقيه) سفيان الثورى أمرنى[۸] أن أسألك (عنها قال ـ يب ـ فقيه) فقال (أبوعبدالله عليه السلام ـ كا) إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أُتِىَ برجل احتبن[۹] مستسقي البطن[۱۰] قد بدت[۱۱] عروق فخذيه وقد زنا بامرأة مريضة فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله بعذق[۱۲] فيه مائة شمراخ فضرب به الرّجل ضربة و ضربت به المرأة ضربة[۱۳] ثمّ خلّى[۱۴] سبيلهما ثمّ قرء هذه الآية ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِۦ وَلَا تَحْنَثْ﴾.

۷۹۰ ۲۶.۲۶ (۲) قرب الإسناد ۲۵۷: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أتي بامرأة مريضة ورجل أجرب مريض قد بدت عروق فخذيه قد فجر بامرأة فقالت المرئة لرسول الله صلى الله عليه وآله أتيته فقلت له أطعمني واسقني فقد جهدت فقال لا حتّى أفعل بك ففعل فجلده رسول الله صلى الله عليه وآله بغير بيّنة مائة شمروخ[۱۵] ضربة واحدة وخلّى سبيله ولم يضرب المرئة.

۷۹۱ ۲۶.۲۷ (۳) كافى ۲۴۴/۷: عليّ بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ۳۲/۱۰: استبصار ۲۱۱/۴: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب ـ صا) عن أبان بن عثمان (عن أبى العبّاس ـ كا ـ يب)

---

۱. قال انّ عباد المكّي ـ فقيه ـ انّ عباد المكّي ـ يب.
۲. فسأله ـ يب ـ فقيه.
۳. فان ـ يب ـ فقيه.
۴. مات ـ كا.
۵. أو قال لك ـ كا.
۶. تسأل ـ يب ـ فقيه.
۷. قال قلت ـ يب ـ فقلت له ـ فقيه.
۸. سألني ـ كا.
۹. الحَبَن محرّكة داء في البطن يعظم منه ويرم ـ القاموس.
۱۰. كبير قد استسقي بطنه ـ يب ـ أحبن قد استسقي بطنه ـ فقيه.
۱۱. وبدت ـ يب ـ فقيه.
۱۲. فاتي بعرجون ـ يب ـ فقيه.
۱۳. فضربه ضربة واحدة وضربها ضربة واحدة ـ يب ـ فقيه.
۱۴. وخلّي سبيلهما وذلك قول الله عزّ وجلّ وخذ بيدك الآية ـ يب ـ فقيه.
۱۵. شمراخ ـ ئل.

۷۸۹ (۱) یحیی بن عباد مکی گوید: «سفیان ثوری به من گفت: منزلت بزرگی برای تو نزد امام صادق‌ؑ می‌بینم. از او دربارهٔ مردی که زنا کرده و هم اکنون مریض است و اگر حدّ بر او جاری شود می‌میرد، بپرس که نظرش چیست؟ یحیی بن عباد گوید: من این سوال را از امامؑ پرسیدم. حضرت فرمود: این سوال را از سوی خودت مطرح می‌کنی یا فردی تو را مامور کرده که از من بپرسی؟ گفتم: سفیان ثوری از من خواسته که از شما سوال کنم. امام صادقؑ فرمود: مردی را که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ‌های ران‌هایش آشکار شده و با زنی مریض زنا کرده بود، نزد پیامبرﷺ آوردند. حضرت رسولﷺ دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که در آن صد خوشه بود، آوردند و با این شاخه پیامبر خدا به آن مرد یک بار و به زن نیز با همان شاخه یک بار زد. آن‌گاه هر دو را آزاد ساخت. سپس این آیه را تلاوت فرمود: بسته‌ای از ساقه‌های گندم (و مانند آن) را بگیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن».

۷۹۰ (۲) موسی بن جعفرؑ فرمود: «زنی مریض و مردی مریض و مبتلا به خوره را که رگ‌های ران‌هایش آشکار شده بود و با آن زن زنا کرده بود، نزد رسول خداﷺ آوردند. زن برای رسول خداﷺ چنین توضیح داد: من نزد این مرد رفتم و به او گفتم: غذا و آبم ده که به دشواری افتاده‌ام. او گفت: نمی‌دهم تا با تو آن کار کنم. در نتیجه آن کار را کرد. در اینجا پیامبر خداﷺ بی‌آن که بیّنه طلب کند، با شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه داشت، یک بار بر او نواخت و او را آزاد ساخت و زن را تازیانه نزد».

عن أبی عبدالله عليه السلام قال قال أتی رسول الله صلی الله علیه و آله برجل دمیم[۱] قصیر قد سقی[۲] بطنه وقد درّت[۳] عروق بطنه قد فجر بامرأة فقالت المرأة ما علمت (به ـ کا ـ صا) إلّا وقد دخل علیّ فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله أزنیت؟ قال نعم ولم یکن أحصن[۴] فصعد رسول الله صلی الله علیه و آله بصره وخفضه ثمّ دعا بعذق[۵] فعدّه مائة (شمراخ ـ یب) ثمّ ضربه بشماریخه[۶].

۷۹۲ ۴۶۰۲۸ (۴) **تهذیب ۱۰/۳۲: استبصار ۴/۲۱۱**: الحسین بن سعید عن الحسن عن زرعة عن سماعة عن أبی عبدالله عن أبیه عن آبائه علیهم السلام عن النبیّ صلی الله علیه و آله أنّه أتی برجل کبیر البطن قد أصاب محرّماً فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بعرجون فیه مائه شمراخ فضربه مرّة واحدة فکان الحدّ.

۷۹۳ ۴۶۰۲۹ (۵) **دعائم الإسلام ۲/۴۵۲**: وعن رسول الله صلی الله علیه و آله أنّه أُتِیَ برجل علیل قد حبن واستسقی بطنه وبدت عروقه وهو مریض مدنف قد أصاب حدّاً فقال له صلی الله علیه و آله لقد کان لك فی نفسك شغل عن الحرام فقال یا رسول الله أتانی أمر لم أکن أملکه فأمر صلی الله علیه و آله بعرجون فیه مائة شمراخ فضربه (به ـ خ) ضربة واحدةً قال جعفر بن محمد علیهما السلام وذلك قول الله ﴿وَخُذْ بِیَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِۦ وَلَا تَحْنَثْ﴾.

۷۹۴ ۴۶۰۳۰ (۶) **المقنع ۱۴۵**: وأتی رسول الله صلی الله علیه و آله رجل کبیر البطن علیل قد زنا فأتی رسول الله صلی الله علیه و آله بعرجون فیه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة مکان الحدّ وکرّه أن یبطل حدّاً من حدود الله.

۷۹۵ ۴۶۰۳۱ (۷) **فقیه ۴/۱۹**: وروی موسی بن بکر عن زرارة قال **المقنع ۱۴۵**: قال أبوجعفر علیه السلام لو أنّ رجلاً أخذ حزمة من قضبان أو أصلاً فیه قضبان فضربه ضربة واحدة أجزأه عن[۷] عدّة ما یرید أن یجلده[۸] (من ـ فقیه) عدّة القضبان.

۷۹۶ ۴۶۰۳۲ (۸) **کافی ۷/۲۴۴**: محمد بن یحیی عن **تهذیب ۱۰/۳۳**: **استبصار ۴/۲۱۱**: أحمد بن محمد عن أبی همام عن محمد بن سعید عن السّکونیّ عن أبی عبدالله علیه السلام قال أتی أمیرالمؤمنین علیه السلام برجل أصاب حدّاً وبه قروح فی جسده کثیرة فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام

---

۱. الدّمیم: قبیح المنظر.
۲. سقط ـ صا.
۳. درّ ـ یب ـ صا ـ درّت العروق إذا امتلأت دماً أو لبناً ـ اللسان.
۴. محصناً ـ یب ـ صا.
۵. العَذق بالفتح: النّخلة وبالکسر: العرجون بما فیه من الشّماریخ.
۶. الشّمراخ: العثکال وهو ما یکون فیه الرّطب.
۷. من ـ المقنع.
۸. یجلد ـ ئل.

۷۹۱ (۳) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی زشت‌رو و قدکوتاه را که شکمش آب آورده و رگ‌های آن از خون پر شده و برآمده و با زنی زنا کرده بود، نزد پیامبر خدا ﷺ آوردند. زن گفت: ای رسول خدا، من هیچ نفهمیدم جز آن که به یک باره این مرد بر من درآمد. پیامبر خدا ﷺ به آن مرد فرمود: آیا زنا کردی؟ مرد گفت: آری ولی آن زن همسر نداشت. پیامبر خدا نگاهی به بالا و پایین انداخت. آن‌گاه شاخه‌ای از درخت خرما طلبید. آن را شمرد. صد خوشه در آن بود و با خوشه‌های این شاخه بر وی زد».

۷۹۲ (۴) مردی شکم بزرگ [مریض] که کار حرامی انجام داده بود، نزد پیامبر ﷺ بردند. رسول خدا ﷺ شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود، طلبید و با آن یک بار او را زد و این، حدّ این مرد بود.

۷۹۳ (۵) مردی مریض را که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ‌هایش برآمده و سخت مریض و نزدیک به مرگ بود و کاری کرده بود که حدّ بر وی ثابت شده بود، نزد رسول خدا ﷺ آوردند. رسول خدا ﷺ به وی فرمود: تو باید به خود می‌پرداختی و از حرام باز می‌ماندی. آن مرد گفت: حالتی برایم پدید آمد که در اختیارم نبود. پیامبر خدا ﷺ دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که در آن صد خوشه بود آوردند و با آن یک بار بر این مرد زد. امام صادق ﷺ فرمود: «و آن همان فرمودهٔ خداست که: وبسته‌ای از ساقه‌های گندم (و مانند آن) را بگیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن».

۷۹۴ (۶) مردی شکم بزرگ و مریض که زنا کرده بود، نزد رسول خدا ﷺ آوردند. رسول خدا ﷺ شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود، آورد و با آن به جای حدّ، یک بار به مرد زد. پیامبر ﷺ دوست نداشتند که حدّی از حدود خدا را باطل کنند.

۷۹۵ (۷) امام باقر ﷺ فرمود: «اگر مردی یک دسته شاخه یا یک تنه که در آن شاخه‌هایی است بگیرد و یک بار بزنند، این او را از تعداد آن شاخه‌ها که می‌خواسته تازیانه بزنند، کفایت می‌کند».

۷۹۶ (۸) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی را که حدّ بر وی واجب شده و در تنش جراحات بسیاری بود، نزد امام امیرالمومنین ﷺ آوردند. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: او را تا سلامت یابد، نگاه دارید. زخم‌هایش را نشکافید که او را می‌کشید».

أخّروه[1] حتّى يبرأ لا تنكؤوها[2] عليه فتقتلوه. فقيه ۲۷/۴: وفي رواية السّكونيّ أنّ عليّاً عليه السلام أتى برجل (وذكر مثله).

(۹) كافي ۲۴۴/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳۳/۱۰: استبصار ۲۱۲/۴: سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمن الأصمّ عن مسمع بن عبدالملك عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام أتى برجل أصاب حدّاً وبه قروح ومرض وأشباه ذلك فقال أميرالمؤمنين عليه السلام أخّروه حتّى يبرأ لا تنكأ قروحه عليه فيموت ولكن إذا برئ حددناه. ۷۹۷ / ۲۶.۲۲

(۱۰) الجعفريّات ۱۳۷: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال ليس علي صاحب القروح الكثيرة حدّ حتّى يبرء أخاف أن أنكأ عليه قروحه فيموت ولكن إذا برء حددناه. ۷۹۸ / ۲۶.۲۴

(۱۱) الجعفريّات ۱۳۷: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليه السلام قال أتى النّبيّ صلى الله عليه وآله بمريض مدنف[3] قد أصاب حدّاً فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله أما كان لك في نفسك شغلاً عن الحرام فقال يا رسول الله ركبني أمر لم أكن لأضبطه فقال صلى الله عليه وآله ذروه حتّى يبرء ثمّ يقام عليه الحدّ. ۷۹۹ / ۲۶.۲۵

(۱۲) الجعفريّات ۱۳۷: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال ليس على المجذوم ولا على صاحب الحصبة حدّ حتّى يبرء. ۸۰۰ / ۲۶.۲۶

(۱۳) دعائم الإسلام ۴۵۲/۲: روّينا عن عليّ عليه السلام أنّه قال ليس على المجدّر[4] ولا على صاحبة[5] الحصبة حدّ حتّى يبرأ إنّي أخاف أن أقيم عليه الحدّ فتنكأ قروحه ويموت ولكن إذا برئ حددناه. ۸۰۱ / ۲۶.۲۷

(۱۴) كافي ۲۶۲/۷: تهذيب ۴۷/۱۰: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال لا يقام الحدّ على المستحاضة حتّى ينقطع الدّم عنها. ۸۰۲ / ۲۶.۲۸

---

۱. أقرّوه ـ يب ـ فقيه. ۲. نكأ القرحة: قشرها قبل أن تبرء.
۳. المدنف: الّذي ثقل مرضه ودنا من الموت. ۴. المجدور ـ ك.
۵. صاحب ـ ك.

۷۹۷ (۹) امام صادقعليه السلام فرمود: «مردی که کار حدّ دار انجام داده بود و جراحات و کسالت و مانند آن داشت، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: او را تا سلامت یابد، نگاه دارید و زخم‌هایش شکافته نشود که می‌میرد ولی آن زمان که خوب شد، او را حدّ خواهیم زد».

۷۹۸ (۱۰) امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: «کسی که جراحات فراوان دارد، حدّی بر او نیست تا سلامت یابد. من می‌ترسم که [با اجرای حدّ] جراحاتش را بر بدنش بشکافم و در نتیجه بمیرد ولی هر زمان که سلامتی یافت، او را حدّ خواهم زد».

۷۹۹ (۱۱) امام امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: «مردی را که بسیار سخت مریض و نزدیک به مرگ بود و کاری کرده بود که حدّ بروی ثابت می‌شد، نزد پیامبر خداﷺ آوردند. حضرت پیامبرﷺ فرمود: آیا تو به خود نپرداختی و از حرام بازنماندی؟ وی گفت: ای رسول خدا، حالتی برایم پدید آمد که اختیار خود را نداشتم. پیامبر خداﷺ فرمود: او را بگذارید تا سلامتی یابد، آن‌گاه حدّ بر او اجرا می‌شود».

۸۰۰ (۱۲) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «فرد جذامی و مبتلا به حصبه، حدّ ندارد تا حالش بهبودی یابد».

۸۰۱ (۱۳) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «جذامی و مبتلا به حصبه حدّ ندارد تا آن که بهبودی یابد. من می‌ترسم که حدّ بر او جاری سازم و جراحاتش گشوده شود و بمیرد و لکن آن‌گاه که سلامتی یافت، او را حدّ خواهم زد».

۸۰۲ (۱۴) امام صادقعليه السلام فرمود: «بر زن مستحاضه تا قطع شدن خون از وی، حدّ اجرا نمی‌شود».

٨٠٣ ٢٦٠٤٩ (١٥) **الجعفريّات ١٣٧**: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ قال ليس على الحائض حدّ حتّىٰ تطهر ولا على المستحاضة حدّ حتّى تطهر.

٨٠٤ ٢٦٠٥٠ (١٦) **عوالى اللّئالى ١٨٣/١**: وفى الحديث أنّه ﷺ أتى بامرأة فى نفاسها ليحدّها فقال اذهبى حتّى ينقطع عنك الدّم.

٨٠٥ ٢٦٠٥١ (١٧) **الجعفريّات ١٣٧**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن عليّ ﷺ قال ليس على الحبلىٰ حدّ حتّى تضع و(لا ـ ك) على النّفساء حتّى تطهر.

٨٠٦ ٢٦٠٥٢ (١٨) **دعائم الإسلام ٤٥٢/٢**: عن عليّ ﷺ أنّه قال ليس على الحبلىٰ حدّ حتّى تضع حملها ولا على النّفساء حدّ حتّى تطهر ولا على الحائض حتّى تطهر.

٨٠٧ ٢٦٠٥٣ (١٩) **كافى ٢٤٤/٧ : تهذيب ٢٣/١٠**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن يحيى ابن أبى عمران عن **فقيه ٥٠/٤**: يونس عن إسحاق بن عمّار قال سألت[١] أحدهما ﷺ عن حدّ الأخرس والأصمّ والأعمى فقال عليهم الحدود إذا كانوا يعقلون ما يأتون (به ـ يب).

وتقدّم فى رواية الدّعائم (٧) من باب (٤) أنّ للسّيّد إقامة الحدّ على مملوكه قوله ﷺ فجرت خادم لآل رسول اللّه ﷺ فقال ﷺ لى يا عليّ انطلق فأقم عليها الحدّ فانطلقت بها فوجدت بها دماً لم ينقطع بعدُ فأخبرته فقال ﷺ دَعْها حتّى ينقطع دمها ثمّ أقم عليها الحدّ.

(١٣)

باب اشتراط البلوغ فى وجوب الحدّ تامّاً

٨٠٨ ٢٦٠٥٤ (١) **الجعفريّات ١٤١**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّ عليّاً قال الغلام لا يجب عليه الحدّ كاملاً حتّى يحتلم ويسطع ريح إبطه. **دعائم الإسلام ٤٧٥/٢**: عن عليّ ﷺ نحوه.

وتقدّم فى رواية المروزىّ (١) من باب (١٢) اشتراط التّكليف بالبلوغ وبيان حدّه من أبواب المقدّمات ج ١ قوله إنّ الصّبىّ لا يجرى عليه القلم حتّى يبلغ. وفى رواية ابن حمران (٢) قوله متى يجب على الغلام أن يؤخذ بالحدود التّامّة ويقام عليه ويؤخذ بها فقال ﷺ اذا

---

١. سئل ـ فقيه.

۸۰۳ (۱۵) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «بر زن حایض تا پاک شود، حدّی نیست و نیز بر زن مستحاضه تا پاک شود، حدّی نیست».

۸۰۴ (۱۶) در روایت آمده که: «زنی را پس از زایمان در حالت نفاس، نزد پیامبر خداﷺ آوردند تا وی را حدّ بزنند. حضرت فرمود: ای زن، برو تا زمانی که خون از تو قطع شود».

۸۰۵ (۱۷) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «بر زن آبستن تا زمانی که وضع حمل کند، حدّی نیست و بر زن زایمان کرده و در حال نفاس تا آن که پاک شود، حدّی نیست».

۸۰۶ (۱۸) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «بر زن آبستن تا آن زمان که وضع حمل کند، حدّی نیست و بر زن زایمان کرده و در حال نفاس تا آن زمان که پاک شود، حدّی نیست و بر زن حایض تا آن زمان که از حیض پاک شود، حدّی نیست».

۸۰۷ (۱۹) اسحاق بن عمار گوید: «از امام باقر یا امام صادقعليهما السلام دربارهٔ حدّ لال، کر و کور پرسیدم. حضرت فرمود: بر آنان در صورتی که نفهمند چه می‌کنند، حدّ ثابت نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب چهارم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «خدمتکار آل رسولﷺ زنا کرد. رسول خدا به من فرمود: ای علی، برو و حدّ را بر وی جاری کن. آن زن را بردم. متوجه شدم که خون دارد و هنوز خونش قطع نشده است. این را به پیامبرﷺ گزارش دادم. حضرت فرمود: او را رها ساز تا خونش قطع شود. پس از آن، حدّ را بر وی جاری کن».

باب ۱۳

شرط بلوغ در وجوب حدّ

۸۰۸ (۱) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «بر پسر، حدّ کامل ثابت نمی‌شود تا آن که محتلم شود یا بوی زیر بغلش بلند شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دوازده از ابواب مقدمات، آمده است که: «قلم تکلیف بر بچه جاری نمی‌شود، تا بالغ شود» و در روایت دو، این گفته که: «چه زمانی بر پسر ثابت می‌شود که به حدود کامل، مؤاخذه و بر وی حدّ اجرا شود؟ امامعليه السلام فرمود: زمانی که از یتیمی درآید و بالغ شود».

خرج عنه اليتم وأدرك وقوله عليه السلام إنّ الجارية ليست مثل الغلام إنّ الجارية اذا تزوّجت ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم وأقيمت عليها الحدود التّامّة.

وفي رواية الكناسيّ (٣) قوله عليه السلام الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم وزوّجت وأقيم عليها الحدود التّامّة عليها ولها قال قلت الغلام إذا زوّجه أبوه ودخل بأهله وهو غير مدرك أيقام عليه الحدود وهو على تلك الحال قال فقال أمّا الحدود الكاملة الّتي يؤخذ بها الرّجال فلا ولكن يجلد في الحدود كلّها على مبلغ سنّه فيؤخذ بذلك ما بينه وبين خمس عشرة سنة الخ.

وفي رواية الجعفريّات (٥) قوله عليه السلام تجب على الصّبيّ الحدود إذا احتلم. وفي رواية سليمان (١٥) قوله عليه السلام إذا تمّ للغلام ثمان سنين فجائز أمره وقد وجبت عليه الفرائض والحدود واذا تمّ للجارية تسع سنين فكذلك. وفي رواية الحسن بن راشد (١٦) نحوه. ولاحظ ساير أحاديث الباب فانّ فيها ما يناسب المقام.

وفي رواية أبي بصير (٨) من باب (١) وجوب الزّكوٰة على البالغ العاقل من أبواب من تجب عليه الزّكاة ج ٩ قوله عليه السلام فاذا أدرك فانّما عليه زكاة واحدة ثمّ كان عليه مثل ما على غيره من النّاس.

وفي تفسير القمّيّ (١٠) من باب (١) أنّ الصغير والسفيه والمجنون محجورون عن التصرّف من أبواب الحجر ج ٢٣ قوله عليه السلام فاذا احتلم وجب عليه الحدود. وفي مرسلة فقيه (١٤) قوله عليه السلام إذا بلغت الجارية تسع سنين دفع إليها مالها وجاز أمرها في مالها وأقيمت الحدود التّامّة لها وعليها. وفي رواية أبي الجارود (٦) من باب (٦٤) عدم جواز دفع الوصيّ مال اليتيم إليه قبل البلوغ من أبواب الوصيّة ج ٢٤ قوله عليه السلام فاذا احتلم وجب عليه الحدود.

وفي رواية يزيد الكناسيّ (١٠) من باب (٥١) أنّ الولاية على الصّغير لأبيه وجدّه من أبواب التزويج ج ٢٥ قوله عليه السلام إذا دخلت على زوجها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع اليها مالها وأقيمت الحدود التّامّة عليها ولها وقوله فإن زوّجه أبوه ودخل بها وهو غير مدرك أتقام عليه الحدود وهو في تلك الحال قال أمّا الحدود الكاملة الّتي يؤخذ بها الرجل فلا ولكن يجلد في الحدود كلّها على قدر مبلغ سنّه فيؤخذ بذلك مابينه وبين خمس عشرة سنة

و باز فرمودهٔ معصومعلیه السلام که: «دختر مانند پسر نیست. دختر آن زمان که ازدواج کند و با وی مباشرت جنسی شود ـ در حالی که نه سال دارد ـ یتیمی‌اش تمام و حدود کامل بر وی اجرا مـی‌شود» و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «دختر آن زمان که نه ساله شود، یتیمی‌اش از بین می‌رود و به ازدواج در می‌آید و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود».

راوی گوید: «پرسیدم که: پسر هنگامی که پدرش برای او همسری اختیار نماید و او مباشرت جنسی کند، در حالی که بالغ نیست، آیا بر وی حدود اجرا می‌شود با این که چنین است؟ حضرت فرمود: اما حدود کامل آن گونه که مردان بدان مؤاخذه می‌شوند، نه؛ ولی در همهٔ حدود به اندازهٔ سنش تازیانه می‌خورد و تا پانزده سالش نشده به این شکل مؤاخذه می‌شود...»

و در روایت پنج، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «حدود بر پسر زمانی که محتلم شود ثابت می‌شود» و در روایت پانزده فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «آن زمان که پسر هشت سالش تمام شود، کار وی نافذ خواهد بود و واجبات و حدود بر وی ثابت می‌شود و آن زمان که برای دختر نه سال تمام شود، باز هم همچنین کارش نافذ است و واجبات و حدود بر وی ثابت می‌شود».

و در روایت شانزده مشابه آن و به دیگر روایات این باب، بنگر ؛ چرا که آنها روایاتی مناسب این باب است.

و در روایت هشت از باب یک از ابواب کسانی که زکات بر آنان واجب است، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «آن زمان که شخص بالغ شد، بر او یک زکات واجب است. پس از آن، بر وی باشد آنچه بر دیگر مردم است».

و در روایت ده از باب یک از ابواب حجر[= ممنوعیت] فرمودهٔ معصومعلیه السلام که: «آن هنگام که محتلم شد بر او حد واجب است.»

و در روایت چهارده فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «آن زمان که دختر به نه سال برسد، مالش به او داده می‌شود و کارش در ارتباط با مالش نافذ است و حدود کامل برای وی و بر او اجرا می‌شود».

و در روایت شش از باب شصت و چهار از ابواب وصیت، فرمودهٔ معصومعلیه السلام که: «آن زمان که محتلم شود، حدود بر وی ثابت می‌شود».

و در روایت ده از باب پنجاه و یک از ابواب تزویج، فرمودهٔ معصومعلیه السلام که: «آن زمان که دختر نزد همسرش برود و نه سال داشته باشد، یتیمی‌اش از بین می‌رود و مالش در اختیارش قرار می‌گیرد و حدود کامل بر وی اجرا می‌شود».

و نیز این گفته که: «اگر پدرش برای او همسری انتخاب کرد و با همسرش در حالی که بالغ نبود، مباشرت جنسی کرد، آیا حدود بر وی در این حال اجرا می‌شود؟ امام فرمود: اما حدود کامل همان که مردان بدان مؤاخذه مـی‌شوند، نـه؛ ولی در هـمهٔ حـدود بـه انـدازهٔ سـنش تـازیانه مـی‌خورد و تـا

فلا تبطل حدود اللّه فى خلقه ولا تبطل حقوق المسلمين بينهم.

وفى رواية حمّاد (١) من باب (١٠) أنّه لا حدّ على مجنون من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ قوله عليه السلام لا حدّ على صبىّ حتّى يدرك. وفى الرّضوىّ (٢) مثله. وفى رواية أبى ظبيان (٣) قوله عليه السلام إنّ القلم رفع عن ثلاثة عن الصّبىّ حتّى يحتلم. وفى أحاديث باب (٩) أنّ غير البالغ إذا زنى بالبالغة فعليه التعزير من أبواب حدّ الزّناء ما يدلّ على ذلك فراجع. ويأتى فى أحاديث باب (٢٠) حكم ما اذا اشترك رجل وغلام فى قتل رجل من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ وباب(٩) حكم عمد المعتوه والمجنون والصّبىّ من أبواب العاقلة مايناسب ذلك.

(١٤)
باب ماورد فى العفو عن الحدود وبيان تفصيله

قال اللّه تعالى في سورة التوبة (٩): ١١٢: ﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.

ص (٣٨): ٣٩: ﴿هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾.

٨٠٩ / ٢٦.٥٥ (١) كافى ٢٥٢/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ٨٢/١٠: استبصار ٢٣٢/٤: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له رجل جنى عليّ[١] أعفو عنه أو أرفعه الى السّلطان؟ قال هو حقّك إن عفوت عنه فحسن وان رفعته الى الإمام فانّما طلبت حقّك وكيف لك بالامام.

٨١٠ / ٢٦.٥٦ (٢) كافى ٢٥١/٧: تهذيب ١٢٣/١٠: استبصار ٢٥١/٤: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن الرّجل يأخذ اللّصّ يرفعه أو يتركه؟ فقال إنّ صفوان بن أميّة كان مضطجعاً في المسجد الحرام فوضع ردائه وخرج يهريق الماء (فلمّا رجع ـ صا) فوجد[٢] ردائه قد سرق حين رجع (إليه ـ كا) فقال

---

١. إليّ ـ يب ـ صا.   ٢. وجد ـ صا.

پانزده سالگی این گونه مؤاخذه می‌شود. در نتیجه حدود خدا، در میان خلقش باطل نمی‌شود و حقوق مسلمانان نیز در میان‌شان باطل نمی‌شود».

و در روایت یک از باب ده از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ معصوم‌ؑ که: «حدّی بر بچه نیست تا بالغ شود».

و در روایت دوم همانندش و در روایت سوم، فرمودهٔ معصوم‌ؑ که: «قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده است؛ از بچه تا محتلم شود».

و در روایات باب نه از ابواب حدّ زنا، روایاتی است که بر این مفاد دلالت دارد؛ پس به آن رجوع کنید.

می‌آید:

و در روایات باب بیست از ابواب قتل و قصاص و باب نه از ابواب عاقله، روایاتی مناسب این باب.

باب ۱۴
موارد عفو در حدود

توبه کنندگان، عبادت‌کنندگان، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی [مؤمنان حقیقی اند] و بشارت ده به [این چنین] مؤمنان.[1]

[به او گفتیم]: این عطای ماست؛ به هر کس می‌خواهی، ببخش و از هر کس می‌خواهی، امساک کن و حسابی بر تو نیست.[2]

۸۰۹ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرؑ پرسیدم: مردی جنایتی بر من کرده است؛ او را عفو یا نزد حاکم مرافعه کنم؟ حضرت فرمود: این حق توست ؛ اگر او را عفو کنی، نیکوست و اگر او را به نزد حاکم ببری، حقت را مطالبه کرده‌ای. [ولی] تو چگونه امام را پیدا می‌کنی؟»

۸۱۰ (۲) حلبی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که سارقی را می‌گیرد، پرسیدم که: آیا وی را نزد حاکم ببرد یا رهایش سازد؟ حضرت فرمود: صفوان بن امیه در مسجد الحرام دراز کشیده بود. عبایش را گذاشت و بیرون آمد تا آبی [بر روی خود] بریزد. پس از آن که بازگشت، دید عبایش سرقت شده است. پرسید: چه کسی عبایم را برده است؟ به راه افتاد و جستجو کرد تا آن کس که عبا را سرقت

---

۱. توبه ۱۱۲/۹ ۲. ص ۳۹/۳۸

من ذهب بردائى؟ فذهب يطلبه فأخذ صاحبه فرفعه الى النّبىّ ﷺ فقال النّبىّ ﷺ اقطعوا يده فقال صفوان (أ ـ يب ـ صا) تقطع يده من أجل ردائى يا رسول اللّه؟ قال نعم قال فأنا أهَبه له فقال رسول اللّه ﷺ فهلّا كان هذا قبل أن ترفعه الىّ قلت فالامام بمنزلته إذا رفع إليه قال نعم قال وسألته عن العفو قبل أن ينتهى إلى الإمام؟ فقال حسن. كافى ۲۵۲/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۲۴/۱۰: استبصار ۲۵۱/۴: أحمد بن محمد بن عيسى ـ عن علىّ بن الحكم عن الحسين بن ابى العلا قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرجل يأخذ اللّصّ (أ ـ صا) يَدَعه أفضل أم يرفعه فقال إنّ صفوان بن أميّة كان متّكئاً فى المسجد على ردائه فقام يبول فرجع وقد ذهب به فطلب صاحبه فوجده فقدّمه إلى رسول اللّه ﷺ فقال ﷺ إقطعوا يده فقال صفوان يا رسول اللّه أنا أهَب ذلك له فقال (له ـ كا) رسول اللّه ﷺ ألا كان ذلك قبل أن تنتهى به إلىّ قال وسألته عن العفو عن الحدود قبل أن ينتهى إلى الامام فقال حسن.

٨١١ ٢٦٠٥٧ (۳) دعائم الإسلام ۴۴۴/۲: عن علىّ ﷺ أنّه قال سرقت خميصة[1] لصفوان بن أميّة فأتى بالسّارق إلى النّبىّ ﷺ فأمر بقطع يده فقال صفوان لم أظنّ الأمر يا رسول اللّه يبلغ هذا قد وهبتها له قال رسول اللّه ﷺ فهلّا كان ذلك قبل أن تأتينى به إنّ الحدّ إذا انتهى إلى الوالى لم يَدَعه.

٨١٢ ٢٦٠٥٨ (۴) عوالى اللئالى ۵۶۴/۳: وروى الزّهرىّ عن صفوان بن أميّة أنّه قيل له من لم يهاجر يهلك فقدم صفوان المدينة فنام فى المسجد وتوسّد ردائه فجاء سارق فأخذ ردائه من تحت رأسه فأخذ صفوان السّارق فجاء به الى رسول اللّه ﷺ فأمر به أن تقطع يده فقال صفوان لم أرد هذا هو عليه صدقة فقال رسول اللّه ﷺ فألّا[2] قبل أن تأتينى به.

٨١٣ ٢٦٠٥٩ (۵) كافى ۲۵۱/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۱۲۳/۱۰: استبصار ۲۵۱/۴: أحمد بن محمد (بن خالد ـ كا) عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران عن أبى عبداللّه ﷺ قال من أخذ سارقاً فعفا عنه فذاك[3] له فإن[4] رفع الى الإمام قطعه فإن قال الّذى سرق منه أنا أهَب له لم يَدَعه الإمام حتّى يقطعه إذا رفع[5] إليه وإنّما الهبة قبل أن يرفع الى الإمام وذلك قول اللّه ﷻ ﴿وَٱلْحَـٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ﴾ فاذا انتهى (الحدّ ـ كا) الى الإمام فليس لأحد أن يتركه.

---

١. خميصة: كساء أسود مربّع.
٢. فهلّا ـ خ ـ والظّاهر أنّ الصّحيح هكذا ـ فهلّا كان ذلك قبل أن تأتينى به مثل ما نقلناه عن الدّعائم والكافى.
٣. فذلك ـ صا ـ يب. ٤. فإذا ـ يب صا. ٥. رفعه ـ صا ـ يب.

کرده بود، یافت. او را نزد پیامبرﷺ برد. پیامبرﷺ فرمود: دستش را قطع کنید. صفوان گفت: ای رسول خدا، آیا برای عبای من دستش را قطع می‌کنی؟ حضرت فرمود: آری. صفوان گفت: من عبایم را به وی بخشیدم. رسول خدا فرمود: پس چرا پیش از آن که وی را نزد من بیاوری، نبخشیدی؟ حلبی گوید: پرسیدم: امام هم به منزلهٔ پیامبرﷺ است، اگر نزد او آورند؟ حضرت فرمود: آری. حلبی گوید: از امام دربارهٔ عفو پیش از آن که شکایت به امام برسد، پرسیدم. حضرت فرمود: نیکوست».

همین روایت در دیگر کتب. حسین بن ابی العلاء گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که سارقی را می‌گیرد، پرسیدم که: آیا او را رها سازد یا نزد حاکم ببرد؟ حضرت فرمود: صفوان بن امیه در مسجد بر عبایش تکیه داشت. برخاست تا [برود] بول کند. او بازگشت، در حالی که عبایش ربوده شده بود. او دنبال کرد تا کسی که عبا را برده، بیابد. او را یافت. نزد پیامبرﷺ برد. پیامبر خداﷺ فرمود: دستش را ببرید. صفوان گفت: ای رسول خدا، من عبا را به او می‌بخشم. رسول خداﷺ به او فرمود: چرا این کار را پیش از آن که وی را نزد من بیاوری، نکردی؟ حسین بن ابی العلاء گوید: و از امام صادقؑ دربارهٔ عفو از حدود ـ پیش از آن که به امام برسد ـ پرسیدم. حضرت فرمود: نیکوست».

۸۱۱ (۳) امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «عبای سیاه‌رنگ و چهارگوش صفوان بن امیه سرقت شد. صفوان سارق را نزد پیامبرﷺ آورد. حضرت دستور داد که دست سارق بریده شود. صفوان گفت: ای رسول خدا، گمان نمی‌کردم که ماجرا به اینجا برسد! من این عبا را به وی بخشیدم. رسول خداﷺ فرمود: چرا این بخشش را پیش از آن که او را نزد من بیاوری، نکردی؟ آن زمان که حدّ به شخص والی برسد، آن را رها نمی‌سازد».

۸۱۲ (۴) زهری روایت کرده است که: «به صفوان بن امیه گفته شد: هر کس که مهاجرت نکند، هلاک می‌شود. صفوان به مدینه آمد و در مسجد خوابید و عبایش را زیر سرگذاشت. سارقی آمد و عبای صفوان را از زیر سر وی سرقت کرد. صفوان سارق را پیدا کرد و وی را نزد رسول خداﷺ آورد. رسول خداﷺ دستور داد که دست سارق بریده شود. صفوان گفت: من این را نمی‌خواستم. عبا برای او به عنوان صدقه باشد. رسول خداﷺ فرمود: چرا این کار را پیش از آن که او را نزد من بیاوری، نکردی؟»

۸۱۳ (۵) امام صادقؑ فرمود: «هر کس سارقی را بگیرد، پس از آن از وی عفو کند، این در اختیار اوست. ولی اگر وی را نزد امام ببرد، امام دست سارق را قطع خواهد کرد و اگر مال‌باخته بگوید: من به او می‌بخشم ـ در صورتی که او را نزد امام برده است ـ امام سارق را رها نخواهد کرد تا دستش را قطع کند و همانا بخشش باید پیش از آن‌که مرافعه نزد امام برده شود، صورت گیرد و آن به دلیل فرمودهٔ خداوندﷻ است که: و حافظان حدود خدا. پس آن زمان که حدّ به امام برسد، کسی حقّ ندارد که آن را ترک کند».

۸۱۴ ۴۶۰۶۰ (۶) **دعائم الإسلام ۴۴۴/۲**: قال أبوجعفر عليه السلام لا يعفى عن شيء من الحدود الّتي للّه دون الامام وأمّا ماكان من حقوق النّاس في حدٍّ فلا بأس أن يعفى عنه دون الامام.

۸۱۵ ۴۶۰۶۱ (۷) **كافي ۲۵۲/۷**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن **تهذيب ۱۲۴/۱۰**: **فقيه ۵۲/۴**: (الحسن ـ يب ـ فقيه) بن محبوب عن (عليّ ـ يب ـ فقيه) بن رئاب عن ضريس (الكناسيّ ـ كا ـ يب) عن أبي جعفر عليه السلام قال لا يعفى عن الحدود الّتي للّه عزّوجلّ دون الامام فأمّا ماكان من حقّ[1] النّاس في حدّ فلا بأس أن يعفى عنه دون الإمام.
تهذيب ۸۲/۱۰: **استبصار ۲۳۲/۴**: سهل بن زياد عن ابن محبوب (عن ابن رئاب ـ يب) عن ضريس الكناسيّ عن أبي جعفر عليه السلام (مثله).

۸۱۶ ۴۶۰۶۲ (۸) **فقه الرّضا عليه السلام ۳۰۹**: وقال العالم لا يعفى عن الحدود الّتي للّه عزّوجلّ دون الإمام فإنّه مخيّر إن شاء عفا وإن شاء عاقب فإمّا ماكان من حقّ بين النّاس فلا بأس أن يعفى عنه دون الإمام قبل أن يبلغ الإمام وماكان من الحدود للّه عزّوجلّ دون النّاس مثل الزّنا واللّواط وشرب الخمر فالامام مخيّر فيه إن شاء عفا وإن شاء عاقب وما عفا الإمام عنه فقد عفا اللّه عنه وما كان بين النّاس فالقصاص أولى.

۸۱۷ ۴۶۰۶۳ (۹) **المقنع ۱۴۴**: للامام أن يعفو عن كلّ ذنب بين العبد وخالقه فان عفا عنه جاز عفوه واذاكان الذّنب بين العبد والعبد فليس للامام أن يعفو.

۸۱۸ ۴۶۰۶۴ (۱۰) **المناقب ۴۰۳/۴**: وقال المتوكّل لابن السّكّيت إسأل ابن الرّضا مسألة عوصاء بحضرتي فسأله فقال لمَ بعث اللّه موسى بالعصا (الى أن قال عليه السلام ـ ۴۰۵) وأمّا الرجل الّذي أقرّ باللّواط فانّه أقرّ بذلك متبرّعاً من نفسه ولم تقم عليه بيّنة ولا أخذه سلطان واذاكان الامام الّذي من اللّه أن يعاقب في اللّه[2] فله أن يعفو في اللّه أما سمعت اللّه يقول لسليمان ﴿هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ فبدأ بالمنّ قبل المنع.
تحف العقول ۴۸۱: في حديث أجوبته ليحيى بن أكثم نحوه إلّا أنّ فيه أسقط قوله (ولا أخذه سلطان).

---

۱. حقوق ـ يب ۱۲۴.
۲. عن اللّه ـ تحف العقول.

۸۱۴ (۶) امام باقر؈ فرمود: «حقّ الله را تنها امام عفو می‌کند و حقّ الناس را غیر امام [صاحب حقّ] عفو می‌کند».

۸۱۵ (۷) امام باقر؈ فرمود: «حقّ الله را تنها امام عفو می‌کند و حقّ الناس را غیر امام [صاحب حقّ] عفو می‌کند».

۸۱۶ (۸) عالم؈ فرمود: «از حدودی که برای خداوند؉ است، غیر از امام عفو نمی‌کند؛ زیرا امام اختیار دارد اگر خواست، عفو و اگر خواست، مجازات کند و اما آنچه از حقّ مردم است، پس اشکالی ندارد که غیر از امام از آن عفو کند پیش از آن که به امام برسد و آنچه از برای خداوند؉ است نه مردم؛ مثل زنا، لواط و شرب خمر، پس امام در آن مخیّر است؛ اگر بخواهد، عفو و اگر بخواهد،مجازات کند و آنچه امام از آن عفو کند، خداوند از آن عفو کرده است و آنچه بین مردم است، پس قصاص سزاوارتر است».

۸۱۷ (۹) امام می‌تواند از هر گناهی که بین بنده و خالقش می‌باشد، عفو کند و اگر امام از آن عفو کرد، عفوش نافذ است. ولی اگر گناه بین دو بنده باشد، امام نمی‌تواند عفو کند.

۸۱۸ (۱۰) متوکل به ابن سکیت گفت: «از ابن الرضا؈ مسالهٔ سختی در حضور من بپرس. او پرسید و گفت: چرا خداوند موسی؈ را با عصا فرستاد؟... تا آنجا که فرمود: و اما مردی که به لواط اعتراف کرده، به اختیار خودش بوده و بیّنه‌ای علیه وی شهادت نداده و حاکم، وی را نگرفته است و اگر امامی که از سوی خداست اختیار داشته باشد که در راه خدا مجازات کند، همو نیز اختیار دارد که در راه خدا عفو کند. آیا شنیده‌ای که خداوند به سلیمان می‌فرماید: این عطای ماست به هرکس که می‌خواهی، ببخش و از هر کس که می‌خواهی، امساک کن و حسابی بر تو نیست. خداوند بخشیدن را پیش از امساک، ذکر کرده است».

۸۱۹ ۴۶۰۶۵ (۱۱) تهذیب ۱۲۹/۱۰: استبصار ۲۵۲/٤: محمد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبدالله البرقىّ عن بعض أصحابه عن بعض الصّادقين عليهم السلام قال فقيه ٤٤/٤: جاء رجل الى أميرالمؤمنين عليه السلام فأقرّ بالسّرقة فقال له أميرالمؤمنين عليه السلام أتقرأ شيئاً من كتاب اللّه عزّ وجلّ قال نعم سورة البقرة قال قد وهبت يدك لسورة البقرة (قال ـ يب ـ صا) فقال الأشعث أتعطّل حدّاً من حدود اللّه تعالى فقال وما يدريك ما هذا[1] إذا قامت البيّنة فليس للامام أن يعفو وإذا أقرّ الرّجل على نفسه فذلك الى الامام إن شاء عفا وإن شاء قطع. عوالى اللّئالى ۵۷۲/۳: وروى البرقى عن بعض أصحابه (وذكر نحوه).

۸۲۰ ۴۶۰۶۶ (۱۲) كافى ۲۵۲/۷: (محمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد ـ معلّق) عن تهذيب ۷۹/۱۰: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن أبى أيّوب عن سماعة قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل[2] يقذف الرّجل بالزّنا فيعفو عنه ويجعله من ذلك فى حلّ ثمّ إنّه بعدُ يبدو له فى أن يقدّمه حتّى يجلده[3] قال[4] ليس له حدّ بعد العفو فقلت له أرأيت إن هو قال يا ابن الزّانية فعفا عنه وترك ذلك للّه فقال إن كانت أمّه حيّة فليس له أن يعفو، العفو إلى أُمّه متى شاءت أخذت بحقّها قال فإن كانت أمّه قد ماتت فإنّه ولىّ أمرها يجوز عفوه. استبصار ۲۳۲/٤: بهذا الإسناد مثله الى قوله بعد العفو.

۸۲۱ ۴۶۰۶۷ (۱۳) دعائم الإسلام ٤٤٤/۲: قال جعفر بن محمد عليهما السلام من عفا عن حدّ يجب له فليس له أن يرجع بعد أن عفا.

(۱۵)
باب أنّ حدّ الضّرب فى الشّتاء فى أحرّ ساعة من النّهار وفى الصّيف فى أبرد ساعة منه

۸۲۲ ۴۶۰۶۸ (۱) كافى ۲۱۷/۷: تهذيب ۳۹/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن صفوان عن الحسين[5] بن عطيّة عن هشام بن أحمر عن العبد الصّالح عليه السلام قال كان جالساً فى المسجد وأنا

---

۱. بهذا ـ عوالى.
۲. رجل ـ صا ـ يب.
۳. يحدّ له ـ صا.
٤. قال فقال ـ كا.
۵. الحسن ـ يب.

۸۱۹ (۱۱) مردی نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آمد و به سرقت اقرار و اعتراف کرد. امیرالمؤمنینعليه السلام به وی فرمود: «آیا چیزی از کتاب خدا را می‌توانی بخوانی؟ گفت: آری، سورهٔ بقره را. حضرت فرمود: دستت را به خاطر سورهٔ بقره بخشیدم. اشعث گفت: آیا حدّی از حدود خدا را تعطیل می‌کنی؟ حضرت فرمود: تو چه می‌دانی این چیست؟ اگر بیّنه قائم شود، امام حقّ ندارد که عفو کند ولی اگر مرد، خود علیه خویش اقرار کرده است، پس آن در اختیار امام است. اگر بخواهد، عفو و اگر بخواهد قطع می‌کند».

۸۲۰ (۱۲) سماعه گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که دیگری را به زنا متهم ساخته است و متهم وی را بخشیده و او را از این جهت حلال کرده ولی بعدا نظرش تغییر می‌کند و می‌خواهد او را نزد امام ببرد تا وی را تازیانه زند، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از عفو، حقّ حدّ زدن ندارد. به امام گفتم: نظرتان چیست اگر او بگوید: ای پسر زناکار و آن شخص از وی عفو کند و او را برای خدا رها سازد؟ حضرت فرمود: اگر مادر این شخص زنده است، برای آن کس حقّ عفو نیست. عفو در اختیار مادر اوست و هر زمان که مادر بخواهد، می‌تواند حقّ خویش را بگیرد. امام افزود: و اگر مادرش مرده است، این شخص عهده‌دار امور مادر و عفوش نافذ است».

۸۲۱ (۱۳) امام صادقعليه السلام فرمود: «هر کس که از حدّی که به نفع وی ثابت شده است عفو کند، حقّ ندارد پس از آن که عفو کرده، رجوع کند.»

باب ۱۵

حدّ تازیانه در زمستان و تابستان

۸۲۲ (۱) هشام بن احمر گوید: «امام موسی بن جعفرعليه السلام در مسجد نشسته بود و من همراه‌شان بودم. حضرت صدای مردی را شنید که در زمان نماز صبح ـ در یک روز بسیار سرد ـ او را می‌زنند. حضرت پرسید: این چیست؟ گفتند: مردی است که تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! در چنین ساعتی! کسی در هیچ یک از حدود در زمستان، جز در گرم‌ترین زمان روز و در تابستان نیز جز در سردترین وقت روز تازیانه نمی‌خورد».

معه فسمع صوت رجل يضرب صلاة الغداة في يوم شديد البرد قال فقال ماهذا؟ فقالوا رجل يضرب فقال سبحان اللّه في (مثل ـ كا) هذه السّاعة إنّه لا يضرب أحد في شيء من الحدود في الشّتاء إلّا في أحرّ ساعة من النّهار ولا في الصّيف إلّا في أبرد ما يكون من النّهار.

٨٢٣ ٤٦.٦٩ (٢) **تهذيب** ١٠/٣٩: محمد بن يعقوب عن **كافى** ٧/٢١٧: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن أبي داود المسترقّ قال حدّثني بعض أصحابنا قال مررت مع أبي عبداللّه عليه السلام بالمدينة في يوم بارد وإذا رجل يضرب بالسّوط[1] فقال أبوعبداللّه عليه السلام سبحان اللّه في مثل هذا الوقت يضرب قلت له وللضّرب حدٌّ قال نعم إذا كان في البرد ضرب في حرّ النّهار وإذا كان في الحرّ ضرب في برد النّهار.

٨٢٤ ٤٦.٧٠ (٣) **مستدرك** ١٨/١٣: نوادر عليّ بن أسباط عن أبي داود قال حدّثني بعض أصحابنا أنّه مرّ مع أبي عبداللّه عليه السلام إذا إنسان يضرب في الشّتاء في ساعة باردة فقال سبحان اللّه أفي مثل هذه الساعة يضرب قال قلت جعلت فداك وللضّرب حدّ فقال لي نعم إذا كان الشّتاء ضرب في حرّ النّهار وإذا كان الصّيف ضرب في برد النّهار.

٨٢٥ ٤٦.٧١ (٤) **كافى** ٧/٢١٧: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن عليّ بن مرداس عن سعدان بن مسلم عن بعض أصحابنا قال خرج أبوالحسن عليه السلام في بعض حوائجه فمرّ برجل يحدّ في الشّتاء فقال سبحان اللّه ما ينبغي هذا؟ فقلت ولهذا حدّ؟ قال نعم ينبغي لمن يحدّ في الشّتاء أن يحدّ في حرّ النّهار[2] ولمن حدّ في الصّيف أن يحدّ في برد النّهار. **قرب الإسناد** ٣١٥: محمد بن عيسى بن عبيد وأحمد بن إسحاق جميعاً عن سعدان بن مسلم قال قال بعض أصحابنا خرج أبوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام (وذكر نحوه). **المحاسن** ٢٧٤: البرقي عن أبيه عن سعدان بن مسلم عن بعض أصحابنا قال مرّ أبوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام (وذكر نحوه).

٨٢٦ ٤٦.٧٢ (٥) **فقه الرّضا** عليه السلام ٢٧٦: وروى أنّ الحدود في الشّتاء لاتقام بالغدوات (ولا تقام بعد الظّهر ليلحقه دِفأ الفراش[3] ـ ك) ولا تقام في الصّيف في الهاجرة ويقام إذا برد النّهار.

---

١. بالسّياط ـ يب.
٢. آخر النهار ـ خ ـ دفء النهار ـ قرب الإسناد.
٣. دفأ الفراش أي حرّه.

۸۲۳ (۲) روایت‌گری شیعه گوید: «در روزی سرد، همراه امام صادق‌ؑ در مدینه راه می‌رفتیم که ناگاه به مردی برخوردیم که تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! در چنین وقتی تازیانه می‌زنند! از امام پرسیدم: مگر تازیانه زدن هم حدّی دارد؟ حضرت فرمود: آری. اگر در سرما باشد، باید که در گرمای روز و اگر در گرما باشد، باید که در وقت خنک روز تازیانه زده شود».

۸۲۴ (۳) ابو داود گوید: «یکی از یارانم برایم روایت کرد که همراه امام صادق‌ؑ می‌رفت که ناگاه در فصل زمستان و در وقت سرما، فردی تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: سبحان الله! آیا در چنین ساعتی تازیانه می‌زنند! راوی گوید: پرسیدم: فدایت گردم! آیا برای تازیانه زدن هم حدّی است؟ حضرت فرمود: آری. اگر زمستان باشد، در گرمای روز و اگر تابستان باشد، در وقت خنک روز تازیانه زده می‌شود».

۸۲۵ (۴) سعدان بن مسلم گوید: «یکی از یاران‌مان گفت: امام موسی بن جعفرؑ در پی کاری از منزل خارج شدند. در بین راه، به مردی برخورد کردند که در زمستان به وی حدّ می‌زدند. حضرت فرمود: سبحان الله! این شایسته نیست! پرسیدم: آیا این هم حدّی دارد؟ حضرت فرمود: آری، شایسته است آن که در زمستان حدّ می‌خورد، در گرمای روز و آن کس که در تابستان حدّ می‌خورد، در وقت خنک روز حدّ بر او زده شود».

۸۲۶ (۵) روایت شده است که: «حدود در فصل زمستان به هنگام صبح و نیز بعد از ظهر اجرا نمی‌شود، تا گرمای بستر پس از خوردن حدّ به وی برسد و در تابستان در وقت گرما اجرا نمی‌شود و آن زمان که روز خنک است، حدّ جاری می‌شود».

(۱۶)

باب أنّ الحدّ لايقام على أحدٍ بأرض العَدوّ

۸۲۷ ۴۶.۷۲ (۱) **كافى ۲۱۸/۷: تهذيب ۴۰/۱۰:** علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن أبي مريم عن أبي جعفر عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام لا يقام على أحد حدّ بأرض العدوّ.

۸۲۸ ۴۶.۷۴ (۲) **تهذيب ۴۰/۱۰:** الحسين بن سعيد عن محمد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عن علىّ عليه السلام أنّه قال لا أقيم على رجل حدّاً بأرض العدوّ حتّى يخرج منها مخافة أن تحمله الحميّة فيلحق بالعدوّ. **علل الشّرائع ۵۴۴:** أبى رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبداللّه قال حدّثنا أحمد بن محمد عن محمد بن يحيى الخزّاز عن غياث بن إبراهيم عن أبى عبداللّه عليه السلام عن أبيه قال قال أمير المؤمنين عليه السلام لا أقيم (وذكر نحوه).

۸۲۹ ۴۶.۷۵ (۳) **دعائم الإسلام ۴۴۵/۲:** وعن علىّ عليه السلام أنّه قال فى قوم امتنعوا بأرض العدوّ وسألوا أن يعطوا عهداً ألّا يطالبوا[1] بشىءٍ ممّا عليهم قال لا ينبغى ذلك لأنّ الجهاد فى سبيل اللّه إنّما وضع لإقامة حدود اللّه وردّ المظالم إلى أهلها ولكن إذا غزا الجند أرضَ العدوّ فأصابوا حدّاً استؤنى[2] بهم الى أن يخرجوا من أرض العدوّ فتقام عليهم الحدود لئلّا تحملهم الحميّة على أن يلحقوا بأرض العدوّ.

(۱۷)

باب أنّ من أقرّ على نفسه بحدّ ولم‌يعيّن جلد حتّى ينهى عن نفسه

۸۳۰ ۴۶.۷۶ (۱) **كافى ۲۱۹/۷:** عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۴۵/۱۰:** سهل بن زياد (وعلىّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً ـ كا) عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام عن أميرالمؤمنين عليه السلام فى رجل أقرّ على نفسه بحدّ ولم يسمّ أىّ حدّ هو قال أمر أن يجلد حتّى يكون هو الّذى ينهى عن نفسه (فى ـ كا) الحدّ.

---

۱. لا يطالبون ـ ك.

۲. استؤنى بهم: تنظّر وترفّق بهم.

باب ۱۶

عدم اجرای حدّ در سرزمین دشمن

(۱) امام باقر﵇ بیان داشت: «امیرالمؤمنین﵇ فرمود: در سرزمین دشمن، بر احدی حدّ جاری نمی‌شود». ۸۲۷

(۲) امام صادق﵇ از امام باقر﵇ و ایشان از امیرالمؤمنین﵇ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «من بر کسی در سرزمین دشمن حدّ جاری نمی‌کنم تا آن که از آن سرزمین خارج شود؛ چرا که مبادا غرورش او را وادار سازد تا به دشمن بپیوندد». ۸۲۸

(۳) امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ گروهی که در سرزمین دشمن، خودشان را تحویل نمی‌دهند و می‌خواهند نوشته‌ای بگیرند تا بعدا به آنچه بر عهدهٔ آنان آمده است مطالبه نشوند، فرمود: «این شایسته نیست؛ چرا که جهاد در راه خدا برای آن است که حدود الهی اجرا و مظالم به اهلش باز گردانده شود [بنابراین نمی‌توان به آنان امان نامه داد که به حدّی که بر آنان آمده، مطالبه نشوند] ولی اگر لشکر در سرزمین دشمن می‌جنگد و کاری کرد که مستلزم حدّ است، با آنان مدارا شود تا از سرزمین دشمن خارج گردند؛ آن‌گاه حدود الهی جاری شود تا غرور و عصبیت، آنان را وادار نسازد که به خاک دشمن پناهنده شوند». ۸۲۹

باب ۱۷

حکم کسی که علیه خودش به حدّی اقرار می‌کند

(۱) امام باقر﵇ از امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ مردی که به حدّی بر خویش اعتراف کرده ولی این که معین نکرده آن حدّ چیست، نقل می‌کند که: «حضرت دستور داد بر وی تازیانه زنند تا آن اندازه که اجرای حدّ را از خویش منع کند». ۸۳۰

۸۳۱ ۴۶۰۷۷ (۲) دعائم الإسلام ۴۶۶/۲: وعن عليّ ﷺ أنّه قضى في رجل اعترف على نفسه بحدّ ولم يسمّه فأمر أن يضرب حتّى يستكفّ ضاربه فلمّا بلغ ثمانين قال حسبك فقال خلّوه.

۸۳۲ ۴۶۰۷۸ (۳) المقنع ۱۴۷: وقضى أميرالمؤمنين ﷺ في رجل أقرّ على نفسه بحدّ ولم يبيّن أيّ حدّ هو أن يجلد حتّى يبلغ ثمانين فجلد ثمّ قال لو أكملت جلدك مائة ما ابتغيت عليه بيّنة غير نفسك.

(۱۸)

باب حكم من أقرّ على نفسه بحدّ ثمّ جحد

۸۳۳ ۴۶۰۷۹ (۱) كافى ۲۲۰/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۱۲۳/۱۰: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبان عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ في رجل أقرّ على نفسه بحدٍّ ثمّ جحد بعدُ فقال إذا أقرّ على نفسه عند الإمام أنّه سرق ثمّ جحد قطعت يده وإن رغم أنفه[1] وإن أقرّ على نفسه أنّه شرب خمراً أو بفرية فاجلدوه ثمانين جلدة قلت فإن أقرّ على نفسه بحدّ يجب فيه الرّجم أكنت راجمه؟ قال لا ولكن كنت ضاربه الحدّ. تهذيب ۱۲۶/۱۰: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ ومحمد بن فضيل عن الكنانيّ وفضالة عن العلا عن محمد بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا أقرّ الرّجل على نفسه أنّه سرق ثمّ جحد فاقطعه وإن رغم أنفه وإن أقرّ على نفسه بخمر أو فرية ثمّ جحد فاجلده قلت أرأيت إن أقرّ على نفسه بحدّ يبلغ فيه الرّجم ثمّ جحد أكنت راجمه؟ قال لا ولكنّي كنت ضاربه.

۸۳۴ ۴۶۰۸۰ (۲) كافى ۲۱۹/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا أقرّ الرّجل على نفسه بحدٍّ أو فرية ثمّ جحد جلد قلت أرأيت إن أقرّ بحدّ على نفسه يبلغ فيه الرّجم أكنت ترجمه قال لا ولكن كنت ضاربه.

---

۱. رغم أنفه: ذلّ وخضع من كره.

۸۳۱ (۲) امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ مردی که حدّی را بر خویش اعتراف کرده ولی آن را مشخص نکرده است، دستور داد که: «او را تازیانه زنند تا آن که مضروب از زننده بخواهد که از او دست کشد. چون زننده به هشتاد تازیانه رسید، مضروب گفت: بس است تو را. امیرالمؤمنین﵇ فرمود: وی را رها کنید».

۸۳۲ (۳) امیرالمؤمنین علی﵇ دربارهٔ مردی که به یک حدّ برخویش اقرار کرده ولی مشخص نکرده بود که چه حدّی بر اوست، قضاوت کرد که: «وی تا هشتاد تازیانه بخورد. او هم هشتاد تازیانه خورد. آن‌گاه امیرالمؤمنین﵇ فرمود: اگر می‌خواستم تازیانه‌هایت را تا حدّ تازیانه کامل کنم جز اقرار خودت، بیّنه‌ای را طلب نمی‌کردم».

باب ۱۸

حکم کسی که علیه خود به حدّی اقرار و پس از آن، انکار می‌کند

۸۳۳ (۱) امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که به ثبوت حدّی بر خویش اقرار و آن‌گاه پس از آن انکار کرد فرمود: «اگر نزد امام علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده، آن‌گاه انکار کند، دستش بریده می‌شود؛ علی رغم خواست وی. ولی اگر علیه خویش اقرار کرد که شرب خمر کرده یا افترا بسته، او را هشتاد تازیانه بزنید. پرسیدم: اگر به حدّی بر خویش اقرار کند که سنگسار در آن است، آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی حدّ بر او خواهم زد».

همین روایت در تهذیب، محمد بن مسلم از امام صادق﵇ روایت می‌کند که: «حضرت فرمود: اگر مردی علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده است سپس انکار کند ـ علی رغم خواست وی ـ دستش را قطع می‌کنم و اگر علیه خویش به شرب خمر یا افترا اقرار و سپس انکار کند، او را تازیانه می‌زنم. محمد بن مسلم گوید: پرسیدم: نظرتان چیست، اگر علیه خویش به حدّی اقرار کند که به سنگسار کردن برسد آن‌گاه انکار کند؛ آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی او را حدّ می‌زنم».

۸۳۴ (۲) حلبی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که: «حضرت فرمود: اگر مردی علیه خویش به حدّی یا افترایی اقرار و آن‌گاه انکار کند، تازیانه می‌خورد. پرسیدم: نظرتان چیست، اگر علیه خویش به حدّی که به سنگسار کردن می‌رسد اقرار کند، آیا شما وی را سنگسار می‌کنید؟ حضرت فرمود: نه، ولی او را می‌زنم».

۸۳۵ ۲۶۰۸۱ (۳) كافي ۲۲۰/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيّوب عن محمد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال من أقرّ على نفسه بحدٍّ أقمته عليه إلّا الرّجم فإنّه إذا أقرّ على نفسه ثمّ جحد لم يرجم.

۸۳۶ ۲۶۰۸۲ (۴) كافي ۲۱۹/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام في رجل أقرّ على نفسه بالزّنا أربع مرّات وهو محصن يرجم الى أن يموت أو يكذّب نفسه قبل أن يرجم فيقول لم أفعل فإن قال ذلك ترك ولم يرجم وقال لا يقطع السّارق حتّى يقرّ بالسّرقة مرّتين فإن رجع ضمن السّرقة ولم يقطع إذا لم يكن شهود وقال لا يرجم الزّاني حتّى يقرّ أربع مرّات (بالزّنا ـ كا) إذا لم يكن شهود فإن رجع ترك ولم يرجم. تهذيب ۱۲۲/۱۰: استبصار ۲۵۰/۴: أحمد بن محمد عن عليّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام قال لا يقطع السّارق (وذكر مثله).

۸۳۷ ۲۶۰۸۳ (۵) فقه الرّضا عليه السلام ۲۷۶: وأروي عن العالم عليه السلام أنّه قال لا يرجم الزّاني حتّى يقرّ أربع مرّات بالزّنا اذا لم يكن شهود فإذا رجع وأنكر ترك ولم يرجم.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۸۳۸ ۲۶۰۸۴ (۶) دعائم الإسلام ۴۵۳/۲: وعن عليّ عليه السلام أنّه قال إذا أقرّ الرّجل على نفسه بالزّنیٰ أربع مرّات وكان مُحْصناً رجم قال جعفر بن محمد عليهما السلام وإن رجع بعد إقراره (لم يقبل منه وأقيم عليه الحدّ ولا يرجم ان كان مخصناً إذا رجع عن إقراره ـ ك) ولكن يضرب الحدّ ويخلّي سبيلُه.

۸۳۹ ۲۶۰۸۵ (۷) كافي ۲۲۰/۷: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن بعض أصحابه عن أحدهما عليهما السلام أنّه قال إذا أقرّ الرّجل على نفسه بالقتل قتل إذا لم يكن عليه شهود فإن رجع وقال لم أفعل ترك ولم يقتل.

۸۴۰ ۲۶۰۸۶ (۸) دعائم الإسلام ۴۶۴/۲: وعن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال من أقرّ بشرب الخمر أو بالمسكر ضرب الحدّ قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من أقرّ على نفسه بشرب الخمر ثمّ جحد فاجلدوه.

۸۴۱ ۲۶۰۸۷ (۹) دعائم الإسلام ۴۷۵/۲: وعن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال من أقرّ بالسّرقة ثمّ جحد قطع ولم يلتفت إلى إنكاره.

۸۳۵ (۳) محمد بن مسلم از امام صادق‌ علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس علیه خویش به ثبوت حدّی اقرار کند، من آن حدّ را بر وی جاری می‌سازم، جز سنگسار کردن؛ چرا که اگر علیه خویش اقرار و انکار کرد، پس سنگسار نمی‌شود».

۸۳۶ (۴) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ مردی محصن که چهار بار به زنا بر خویش اقرار کرد، فرمود: «سنگسار می‌شود تا بمیرد یا پیش از آن که سنگسار شود، خودش تکذیب کند و بگوید انجام نداده‌ام. اگر چنین گفت، رها می‌شود و سنگسار نمی‌شود. حضرت افزود: سارق، دستش قطع نمی‌شود تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند و اگر از اقرارش برگردد، ضامن سرقت است ولی دستش قطع نمی‌شود البته زمانی که شهودی در کار نیست. حضرت نیز افزود: زنا کار، تا چهار بار به زنا اقرار نکند، سنگسار نمی‌شود؛ البته اگر شهودی نباشد و اگر از اقرارش برگردد، رهایش می‌کنند و سنگسار نمی‌شود».

۸۳۷ (۵) از عالم‌ علیه السلام روایت می‌کنم که فرمود: «زناکار تا چهار بار به زنا اقرار نکند، سنگسار نمی‌شود؛ البته اگر شهودی نباشد و اگر از اقرارش برگردد و انکار کند، رهایش می‌کنند و سنگسار نمی‌شود».

۸۳۸ (۶) امیرالمؤمنین علی‌ علیه السلام فرمود: «اگر مردی بر خویش، چهار بار به زنا اقرار کند و محصن باشد، سنگسار می‌شود».

امام جعفر صادق‌ علیه السلام فرمود: «اگر پس از اقرار از آن برگردد، از او پذیرفته نیست و حدّ بر او جاری می‌شود و اگر محصن بود ـ در صورتی که از اقرارش برگردد ـ دیگر سنگسار نمی‌شود ولی حدّ بر او زده می‌شود و آزاد می‌شود».

۸۳۹ (۷) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمود: «اگر مردی علیه خویش به قتل اقرار کند، کشته می‌شود، ولی اگر شهود نداشته باشد و از اقرارش بازگشت و گفت نکرده‌ام، رها می‌شود و کشته نمی‌شود».

۸۴۰ (۸) امام جعفر صادق‌ علیه السلام فرمود: «هر کس به شراب‌خواری یا نوشیدن مست کننده‌ای اقرار کند، حدّ بر وی زده می‌شود. امام بیان داشت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر خویش به شراب‌خواری اقرار و سپس انکار کند، او را تازیانه بزنید».

۸۴۱ (۹) امام جعفر صادق‌ علیه السلام فرمود: «هر کس به سرقت اعتراف و سپس انکار کند، دستش بریده می‌شود و به انکارش توجهی نمی‌شود».

(١٩)

باب أنّ من اجتمعت عليه حدود فيها القتل يبدء بما دون القتل ثمّ يقتل فان كان فيها قطع أُخّر عن الجلد

٨٤٢ ٢٦٠٨٨ (١) تهذيب ١٠/٧٠: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن فقيه ٤/٥٠: عليّ بن رئاب عن زرارة عن أبى جعفرعليه‌السلام قال أيّما رجل اجتمعت عليه حدود فيها القتل (فإنّه ـ يب) يبدأ بالحدود الّتى (هى ـ فقيه) دون القتل ثمّ يقتل (بعد ذلك ـ فقيه).

٨٤٣ ٢٦٠٨٩ (٢) كافى ٧/٢٥٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ١٠/٤٥-١٢٢: ابن محبوب عن عبدالله بن سنان و[١] ابن بكير عن أبى عبداللهعليه‌السلام فى رجل اجتمعت عليه حدود فيها[٢] القتل قال يبدأ بالحدود الّتى هى دون القتل ثمّ يقتل بعدُ.

٨٤٤ ٢٦٠٩٠ (٣) دعائم الإسلام ٢/٤٦٦: وعن عليّعليه‌السلام أنّ رجلاً رفع إليه قد أصاب حدّاً وجب عليه القتل فأقام عليه الحدّ فقتله قال أبوجعفرعليه‌السلام وكذلك لو اجتمعت عليه حدود كثيرة فيها القتل لكان يبدأ بالحدود الّتى دون القتل ثمّ يقتل.

٨٤٥ ٢٦٠٩١ (٤) كافى ٧/٢٥٠: محمد بن يحيى عن تهذيب ١٠/٤٥: أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أبى عبداللهعليه‌السلام فى الرّجل يؤخذ وعليه حدود أحدها القتل فقال كان عليّعليه‌السلام يقيم عليه الحدود[٣] ثمّ يقتله ولا يخالف[٤] عليّعليه‌السلام.

٨٤٦ ٢٦٠٩٢ (٥) كافى ٧/٢٥٠: تهذيب ١٠/٤٥: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد بن عثمان عن أبى عبداللهعليه‌السلام في الرّجل يكون عليه الحدود منها القتل قال تقام عليه الحدود ثمّ يقتل.

٨٤٧ ٢٦٠٩٣ (٦) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٩: علاء عن ابن مسلم قال سألتهعليه‌السلام عن الرّجل يوجد وعليه الحدود أحدها القتل؟ قال كان عليّعليه‌السلام يقيم[٥] عليه الحدود قبل القتل ثمّ يقتله ولا تخالف عليّاًعليه‌السلام.

---

١. عن ـ يب. ٢. منها ـ يب. ٣. الحدّ ـ يب.
٤. ولا نخالف عليّاًعليه‌السلام ـ يب. ٥. يقول ـ ك.

باب ۱۹

حکم اجرای حدود بر مرتکب جرم‌هایی که قتل هم از آن است

۸۴۲ (۱) امام باقر﵇ فرمود: «هر کس که چند حدّ که یکی از آنها کشتن است بر وی ثابت شود، ابتدا حدودی که غیر از قتل است، جاری می‌شود و سپس کشته می‌شود».

۸۴۳ (۲) امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که چند حدّ بر وی جمع شده که در میان آنها کشتن است، فرمود: «در آغاز حدودی که غیر از کشتن است، جاری می‌شود؛ پس از آن کشته می‌شود».

۸۴۴ (۳) مردی را نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند که کاری انجام داده بود که حدّ داشت و کشتن هم بر وی ثابت شده بود. حضرت حدّ را بر وی جاری ساخت و آن‌گاه او را کشت. امام باقر﵇ فرمود: «و همچنین است اگر حدود بسیاری بر یک فرد جمع شود که در میان آنها کشتن باشد، به حدودی غیر از قتل آغاز و آن‌گاه کشته می‌شود».

۸۴۵ (۴) امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که او را گرفته‌اند و چند حدّ که یکی از آنها کشتن است بر وی ثابت است، فرمود: «امیرالمؤمنین﵇ همیشه بر چنین کسی حدود را جاری می‌کرد و سپس او را می‌کشت و با امیرالمؤمنین﵇ نباید مخالفت کرد».

۸۴۶ (۵) امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که چند حدّ بر او ثابت است که یکی از آنها قتل است، فرمود: «در مرحلهٔ اول حدود بر او جاری و آن‌گاه کشته می‌شود».

۸۴۷ (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام﵇ دربارهٔ مردی [مجرمی] که یافت می‌شود و بر وی چند حدّ ثابت است که یکی از آنها قتل است، پرسیدم. حضرت فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علی﵇ بر وی پیش از کشتن، حدود را جاری می‌ساخت و آن‌گاه وی را می‌کشت و تو با علی﵇ مخالفت نکن».

٨٤٨ ٤٦٠٩٤ (٧) كافى ٢٥٠/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٢١/١٠: أحمد بن محمد (بن عيسى ـ كا) عن الحسين بن سعيد عن (أخيه ـ كا) الحسن عن زرعة (بن محمد ـ كا) عن سماعة عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام فيمن قتل وشرب خمراً وسرق فأقام عليه الحدّ فجلده لشربه الخمر وقطع يده فى سرقته وقتله بقتله.[1]

٨٤٩ ٤٦٠٩٥ (٨) قرب الإسناد ٢٥٨: عبداللّه بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سئلته عن رجل أخذ وعليه ثلاثة حدود الخمر والزّنا والسّرقة بأيّها يبدأ به من الحدود قال بحدّ الخمر ثمّ السرقة ثمّ الزّنا. بحارالأنوار ٢٤٩/١٠: ما وصل إلينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى عليه السلام (نحوه).

(٢٠)

باب أنّ أصحاب الكبائر إذا أقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا فى الثّالثة الّا الزّانى والزّانية فانّهما قتلا فى الرّابعة

٨٥٠ ٤٦٠٩٦ (١) كافى ١٩١/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن فقيه ٥١/٤: صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن تهذيب ٩٥/١٠: استبصار ٢١٢/٤: يونس عن أبى الحسن الماضى عليه السلام ، ١٩١/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن فقيه ٥١/٤: صفوان (بن قال أصحاب الكبائر كلّها إذا أقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا فى الثّالثة.

٨٥١ ٤٦٠٩٧ (٢) فقه الرّضا عليه السلام ٣٠٩: أصحاب الكبائر كلّها إذا أقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا فى الثّالثة وشارب الخمر فى الرّابعة.

ويأتى فى باب (١٨) أنّ الزّانى الحرّ إذا جلد ثلاثاً قتل فى الرّابعة من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك.

---

١. لقتله ـ يب.

۸۴۸ (۷) امام صادقؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علیؑ دربارهٔ کسی که قتل، شرب خمر و سرقت کرده است، دادرسی کرد و حدّ را بر او جاری ساخت. برای شرب خمر تازیانه‌اش زد و دستش را برای سرقتش برید و او را به دلیل قتلش، کشت».

۸۴۹ (۸) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ دربارهٔ مردی را که گرفته‌اند و سه حدّ شراب‌خواری، زنا و سرقت بر او ثابت است، پرسیدم که: به کدامین یک از حدود باید آغاز کرد؟ حضرت فرمود: به حدّ شراب‌خواری و سپس سرقت و آن‌گاه زنا».

باب ۲۰

حکم به قتل در بار سوم بر کسی که دو بار حدّ بر او جاری شد و حکم به قتل دربار چهارم بر زانی و زانیه

۸۵۰ (۱) امام موسی بن جعفرؑ فرمود: «مرتکبان هر یک از گناهان کبیره اگر یک حدّ دوبار بر آنان جاری شود، در بار سوم کشته می‌شوند».

۸۵۱ (۲) مرتکبان هر یک از گناهان کبیره آن زمان که یک حدّ دوبار بر آنان اجرا شود، در مرحلهٔ سوم کشته می‌شوند و شراب‌خوار در مرحلهٔ چهارم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

می‌آید:

در باب هجده از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

(۲۱)
باب كراهة اجتماع النّاس للنّظر إلى المحدود

۸۵۲ ۳۴۶۹۸ (۱) تهذيب ۱۰/۱۵۰: محمد بن الحسن الصّفّار عن أبي إسحاق الخفّاف عن اليعقوبيّ عن أبيه قال أُتِيَ أميرالمؤمنين عليه السلام وهو بالبصرة برجل يقام عليه الحدّ قال فلمّا قربوا ونظر في وجوههم قال فأقبل جماعة من النّاس فقال أميرالمؤمنين عليه السلام يا قنبر انظر ما هذه الجماعة قال: رجل يقام عليه الحدّ قال فلمّا قربوا ونظر في وجوههم قال لا مرحباً بوجوه لا تُرىٰ إلّا في كلّ سوء، هؤلاء فضول الرّجال أمِطْهم، عنّي يا قنبر.

(۲۲)
باب ماورد في حضور الانسان عند من يضرب أو يقتل ظلماً

۸۵۳ ۳۴۶۹۹ (۱) قرب الإسناد ۵۵: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال لا يحضرنّ أحدكم رجلاً يضربه سلطان جائر ظلماً وعدواناً ولا مقتولاً ولا مظلوماً إذا لم ينصره لأنّ نصرة المؤمن على المؤمن فريضة واجبة اذا هو حضره والعافية أوسع مالم تلزمك الحجّة الظّاهرة.

وتقدّم في غير واحد من أحاديث باب (۸) ما ورد من إظهار الكراهة لأهل المعاصي من أبواب الأمر بالمعروف (ج ۱۸) ما يدلّ على وجوب نصرة المؤمن وكذا في بعض أحاديث باب (۹۳) ما ورد في حرمة المؤمن من أبواب العشرة ج ۲۰ وباب (۹۴) ما ورد من الإهتمام بأمور المسلمين.

(۲۳)
باب حكم إرث الحدّ

۸۵۴ ۳۴۷۰۰ (۱) كافي ۷/۲۵۵: محمد بن يحيى عن تهذيب ۱۰/۸۳: استبصار ۴/۲۳۵: أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن عمّار السّاباطيّ (عن أبي عبدالله عليه السلام ـ كا ـ يب) قال سمعته يقول إنّ الحدّ لا يورث كما تورث الدّية والمال

باب ۲۱

کراهت جمع شدن مردم برای نگاه کردن به حدّ خورنده

۸۵۲ (۱) در زمانی که امیرالمؤمنین علی‌ﷺ در شهر بصره بود، مردی را نزد حضرت آوردند که حدّ بر او جاری می‌شد. راوی گوید: جماعتی از مردم آمدند. حضرت فرمود: ای قنبر، بنگر که این جماعت کیانند؟ قنبر گفت: مردی است که حدّ بر او جاری می‌شود. راوی گوید: هنگامی که مردم نزدیک آمدند و امام به چهره‌های‌شان نگریست، فرمود: خوش آمد نمی‌گویم به چهره‌هایی که جز در بدی دیده نمی‌شوند. اینان مردان بی‌ارزشند. ای قنبر، دورشان ساز از من».

باب ۲۲

حکم حضور انسان نزد کسی که به ظلم تازیانه می‌خورد یا کشته می‌شود

۸۵۳ (۱) امام باقرﷺ فرمود: «کسی از شما نزد فردی که پادشاه ستمگر بناحق او را می‌زند، حاضر نشود و نیز نزد کشته یا ستم دیده حاضر نشود ـ اگر او را یاری نمی‌کند ـ چرا که یاری رساندن به مؤمن، بر مؤمن واجب است؛ البته اگر نزد وی حاضر شود و عافیت، گشایش بیشتری دارد، مادامی که دلیل روشن تو را ملزم نسازد».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب هشت از ابواب امر به معروف، دلالت بر وجوب یاری رساندن به مؤمن و نیز در برخی از روایات باب نود و سه از ابواب عشرت و نیز باب نود و چهار، اهتمام به امور مسلمانان.

باب ۲۳

حکم ارث بردن حد

۸۵۴ (۱) عمار ساباطی گوید: «از امام صادقﷺ شنیدم که می‌فرمود: آن گونه که دیه و مال به ارث می‌رود، حدّ به ارث برده نمی‌شود. ولی هر یک از ورثه اگر عهده‌دار حدّ شود و آن را پیگیری کند، او صاحب اختیار آن خواهد بود و هر کس که رها کند و حدّ را مطالبه نکند، حقّی ندارد و این مانند مردی است که به فردی نسبت زنا دهد و فرد متهم دو برادر دارد. اگر یکی از آن دو از وی عفو کند، دیگری می‌تواند که حقّ خویش از وی مطالبه کند؛ چرا که مادر، مادر هر دو اینهاست و عفو، حقّ هر دو است».

(والعقار ـ كا ـ يب) ولكن من قام به من الورثة فطلبه[1] فهو وليّه ومن تركه فلم يطلبه فلا حق له وذلك مثل رجل قذف رجلاً وللمقذوف أخوان[2] فإن عفا عنه أحدهما كان للآخر أن يطلبه[3] بحقّه لأنّها أمّهما جميعاً والعفو لهما[4] جميعاً.

۸۵۵ ۲۶۱۰۱ (۲) **كافى ۲۵۵/۷: تهذيب ۸۳/۱۰:** عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال الحدّ لا يورث.

۸۵۶ ۲۶۱۰۲ (۳) **الجعفريّات ۱۳۶:** أخبرنا عبدالله أخبرنا محمد حدّثنى موسى قال حدّثنا أبى عن أبيه عن جدّه قال كان على بن ابيطالب عليه السلام يقول لا يورث الحدّ.

۸۵۷ ۲۶۱۰۳ (۴) **دعائم الإسلام ۴۶۶/۲:** وعن عليّ وأبى عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا الحدّ لا يورث.

(۲۴)

باب أنّ الحدود تدرأ بالشّبهات

۸۵۸ ۲۶۱۰۴ (۱) **فقيه ۵۳/۴:** وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ادرأوا الحدود بالشّبهات ولا شفاعة ولا كفالة ولا يمين فى حدّ.

۸۵۹ ۲۶۱۰۵ (۲) **دعائم الإسلام ۴۶۵/۲:** روّينا عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال إدرؤا الحدود بالشّبهات وأقيلوا الكرام عثراتهم إلّا فى حدّ من حدود الله.

۸۶۰ ۲۶۱۰۶ (۳) **المقنع ۱۴۷:** وقال أمير المؤمنين عليه السلام إدرؤا الحدود بالشّبهات.

۸۶۱ ۲۶۱۰۷ (۴) **الجعفريّات ۱۰۲:** باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى فى رجل أصابوه مع امرأة فقال هى امرأتى تزوّجتها فسئلت المرأة فسكتت فأومى إليها بعض القوم أن قولى نعم وأومى إليها بعض القوم أن قولى لا فقالت نعم فدرأ عنها أمير المؤمنين الحدّ وعزل عنه امرأته حتّى يجيء بالبيّنة انها امرأته.

---

۱. وطلبه ـ يب ـ صا. ۲. أخ ـ خ كا. ۳. يطالبه ـ صا.
۴. إليهما ـ يب ـ صا.

۸۵۵ (۲) امام صادقؑ فرمود: «حدّ، ارث بردنی نیست».

۸۵۶ (۳) حضرت علیؑ فرمود: «حدّ، به ارث برده نمی‌شود».

۸۵۷ (۴) امیرالمؤمنین علیؑ و امام صادقؑ فرمودند: «حدّ، ارث بردنی نیست».

باب ۲۴
حکم دفع حدود با شبهه

۸۵۸ (۱) رسول خداﷺ فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید. شفاعت، کفالت و سوگند! در حدّ نیست».

۸۵۹ (۲) برای ما از رسول خداﷺ روایت شده است که حضرت فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید و لغزش‌های بزرگواران را بپذیرید، مگر آن که در ارتباط با حدّی از حدود الهی باشد».

۸۶۰ (۳) امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

۸۶۱ (۴) امام سجادؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علیؑ دربارهٔ مردی دادرسی کرد که او را همراه با زنی یافتند و او گفت: این زن من است که با او ازدواج کرده‌ام؛ از زن سوال شد، او ساکت ماند. بعضی از مردم به زن اشاره کردند که بگو: آری و برخی اشاره کردند که بگو: نه. آن زن گفت: آری. حدّ را از آن زن، دفع و زن را از مرد جدا کرد تا بیّنه بیاورد که این زن، همسر وی است».

(٢٥)

باب تحريم ضرب المسلم بغير حقّ

٨٦٢ ٤٦٢٠٨ (١) كافي ٢٦٠/٧: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله إنّ أبغض النّاس الى اللّه عزّ وجلّ رجل جرّد ظهر مسلم بغير حقّ.

٨٦٣ ٤٦٢٠٩ (٢) الجعفريّات ١٣٣: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله إنّ أبغض الناس إلى اللّه رجل جرّد ظهر مؤمن بغير حقّ.

٨٦٤ ٤٦٢١٠ (٣) الجعفريّات بهذا الاسناد عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال ظهر المؤمن حميً إلّا من حدّ. دعائم الإسلام ٤٤٤/٢: عنه صلى الله عليه وآله مثله.

٨٦٥ ٤٦٢١١ (٤) دعائم الإسلام ٤٤٤/٢: عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله أنّه قال أبغض الخلق الى اللّه عزّ وجلّ من جرّد ظهر مسلم بغير حقّ ومن ضرب في غير حقّ من لم يضربه أو قتل من لم يقتله.

٨٦٦ ٤٦٢١٢ (٥) دعائم الإسلام ٤٤٥/٢: وعن عليّ عليه السلام أنّه كتب الى رفاعة دارئ عن المؤمن ما استطعت فإنّ ظهره حمى اللّه ونفسه كريمة على اللّه وله يكون ثواب اللّه وظالمه خصم اللّه فلا يكن[١] خصمك اللّه.

وتقدّم في رواية أبي بصير (١١) من باب (٤) أنّ للسّيّد إقامة الحدّ على مملوكه من أبواب الأحكام العامّة للحدود قوله عليه السلام من ضرب مملوكاً له حدّاً من الحدود من غير حدّ أوجبه المملوك على نفسه لم يكن لضاربه كفّارة الّا عتقه. وفي رواية إسماعيل بن عيسى (١٢) قوله مملوك يعصي صاحبه أيحلّ ضربه أم لا فقال عليه السلام لا يحلّ لك أن تضربه، إن وافقك فأمسكه وإلّا فخلّ عنه. وفي رواية أبي مسعود (١٤) قوله كنت أضرب غلاماً لي فسمعت من خلفي صوتاً اعلم أبا مسعود إنّ اللّه أقدر عليك منك عليه فالتفتّ فاذا هو النّبيّ صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول اللّه هو حرّ لوجه اللّه تعالىٰ فقال أما لو لم تفعل للفحتك النّار[٢].

ويأتي في أحاديث باب (٥٥) ما ورد في أنّ أعتى النّاس على اللّه تعالى من ضرب غير ضاربه من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ ما يدلّ على ذلك فراجع.

---

١. يكون ـ ك. ٢. لفحته النّار: أصابت وجهه وأحرقته.

باب ۲۵
حکم کتک زدن به ناحقّ مسلمان

۸۶۲ (۱) امام صادقﷺ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوندﷻ مردی است که پشت یک مسلمان را بناحقّ برهنه سازد [تا تازیانه بزند]».

۸۶۳ (۲) رسول خداﷺ فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند مردی است که پشت یک مسلمان را بنا حقّ برهنه سازد».

۸۶۴ (۳) رسول خداﷺ فرمود: «پشت مؤمن قرقگاه است، جز از حدّ الهی».

۸۶۵ (۴) رسول خداﷺ فرمود: «مبغوض‌ترین خلق به پیشگاه خداوندﷻ کسی است که بناحقّ پشت یک مسلمان را برهنه سازد و نیز کسی که بناحقّ به کسی بزند که وی او را نزده است یا کسی را بکشد که وی کسی را نکشته است».

۸۶۶ (۵) امیرالمؤمنین علیﷺ به رفاعه نوشت: «تا آنجا که می‌توانی، حدّ را از مؤمن دور ساز؛ چرا که پشت مؤمن قرقگاه الهی است و جان مؤمن برای خداوند ارزشمند است و پاداش الهی برای مؤمن است و ستم کننده به مؤمن، دشمن خداست؛ پس مواظب باش دشمنت خداوند نباشد!»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امامﷺ که: «هرکس عبد خویش را حدّ بزند ـ بی آن‌که مملوک، حدّی را بر خود واجب ساخته باشد ـ زنندهٔ حدّ بر این بنده کفّاره‌ای ندارد جز آزاد سازی عبد» و در روایت دوازده این گفته که: «عبدی است که از صاحبش سر پیچی می‌کند. آیا زدن وی جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: برای تو جایز نیست که وی را بزنی. اگر این عبد با تو همراهی می‌کند، او را نگه دار وگرنه، او را رها ساز» و در روایت چهارده، این گفته که: «داشتم غلامم را می‌زدم، از پشت‌سر صدایی شنیدم که: ای ابا مسعود، بدان که قدرت خداوند بر تو بیش از قدرت‌تو بر این عبد است. ابومسعود گوید: نگاه کردم، دیدم پیامبرﷺ است و گفتم: ای رسول خدا، این عبد به خاطر خداوند آزاد است. حضرت فرمود: اگر چنین نمی‌کردی، آتش تو را می‌سوزاند».

می آید:

در روایات باب پنجاه‌وپنج از ابواب قتل و قصاص به روایاتی که دلالت‌بر این مفاد دارد؛ مراجعه کنید.

(۲۶)

باب ماورد فی أنّ علیّاً عليه السلام
يعرض السّجون فی كلّ يوم جمعة ليقيم الحدّ
على من عليه الحدّ ويخلّی سبيل من لا حدّ عليه

۸۶۷ ۳۶۱۱۳ (۱) دعائم الإسلام ۴۴۳/۲: وعن علیّ عليه السلام أنّه كان يعرض السّجون فی كلّ يوم جمعة فمن كان عليه حدّ أقامه ومن لم يكن عليه حدّ خلّیٰ سبيله.

(۲۷)

باب ماورد فی النّهی عن إقامة الحدود فی المساجد والحرم

۸۶۸ ۳۶۱۱۴ (۱) دعائم الإسلام ۴۴۵/۲: وعن رسول اللّه صلى الله عليه وآله أنّه نهی عن إقامة الحدود فی المساجد وكان علیّ عليه السلام يأمر باخراج من عليه حدّ من المسجد. عوالی اللّئالی ۱۸۹/۱: قال صلى الله عليه وآله لا تقام الحدود فی المساجد ولا يقتل الوالد بالولد.

وتقدّم فی رواية الدعائم (۱۱) من باب (۳۲) حكم تمكين الصبيان من المساجد من أبوابها ج ۴ قوله عليه السلام نهی صلى الله عليه وآله عن أن تقام الحدود فی المساجد. وفی أحاديث باب (۲۷) ما ورد فی قوله تعالى فِيهِ آياتٌ بيّناتٌ من أبواب بدؤ المشاعر فی كتاب الحجّ ج ۱۲ ما يدلّ على عدم جواز إقامة الحدّ فی الحرم.

(۲۸)

باب ماورد فی أنّ ماوضع اللّه تعالى
فيه حدّاً لم يكن من الكبائر الّتی لاتغفر

۸۶۹ ۳۶۱۱۵ (۱) فقه الرّضا عليه السلام ۳۰۹: وأروی أنّه قال كلّ شیء وضع اللّه فيه حدّاً فليس من الكبائر الّتی لا تغفر.

باب ۲۶

رویهٔ حضرت علی؊ هر جمعه دربارهٔ زندان‌ها

۸۶۷ (۱) امیرالمؤمنین؊ پیوسته هر جمعه از زندان‌ها سرکشی می‌کرد. پس هر کس که بر او حدّی ثابت بود، آن را اجرا می‌کرد و هر کس را که حدّی بر او نبود، آزاد می‌ساخت.

باب ۲۷

نهی از اجرای حدود در مساجد و حرم‌ها

۸۶۸ (۱) رسول خدا؇ از اجرای حدود در مساجد نهی می‌کرد و امیرالمؤمنین؊ پیوسته دستور می‌داد تا کسی را که حدّی بر او ثابت است، از مسجد خارج سازند.

همین روایت در عوالی اللئالی. رسول خدا؇ فرمود: «حدود در مساجد اجرا و پدر برای فرزند کشته نمی‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب سی و دو از ابواب مساجد، فرمودهٔ امام معصوم؊ که: «پیامبر خدا؇ از اجرای حدود در مساجد، نهی می‌کرد».

و در روایات باب بیست و هفت از ابواب آغاز مشاعر، چیزی که دلالت بر عدم جواز اجرای حدّ در حرم دارد.

باب ۲۸

آمرزش گناهان کبیرهٔ حدّدار

۸۶۹ (۱) روایت می‌کنم که فرمود: «هر چیزی که خداوند در آن حدّی قرار داده است، از گناهان کبیرهٔ غیر قابل آمرزش نیست».

أبواب حدّ الزّناء

والقوّاد والاستمناء وناكح البهيمة وما يناسبه

(١)

باب أقسام حدود الزّناء وجملة من أحكامها

قال اللّه تعالى في سورة النساء (٤): ١٥، ١٦ و ٢٥: ﴿وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا * وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَٰنِهَا مِنكُمۡ فَـَٔاذُوهُمَاۖ فَإِن تَابَا وَأَصۡلَحَا فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابٗا رَّحِيمًا﴾ و﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِكُمۚ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذۡنِ أَهۡلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ مُحۡصَنَٰتٍ غَيۡرَ مُسَٰفِحَٰتٖ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخۡدَانٖۚ فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡۚ وَأَن تَصۡبِرُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾.

النور (٢٤): ٢: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.

٨٧٠ ٤٦١١٦ (١) كافي ١٧٦/٧: حدّثني محمد بن يحيى وغيره عن أحمد بن محمد بن عيسى عن تهذيب ٥/١٠: استبصار ٢٠١/٤: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن أبي بصير عن أبي عبداللّه عليه السلام قال الرّجم حدّ اللّه الأكبر والجلد حدّ اللّه الأصغر فإذا زنا الرّجل المحصَن يرجم[1] ولم يجلد.

---

١. رجم ـ يب ـ صا.

فصل دوم

باب‌های حدّ زنا، قوّادی، استمنا [= خودارضایی] و مباشرت جنسی با حیوان

باب ۱

اقسام حدود زنا

و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها[ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و از میان شما، آن مردان و زنانی که [همسر ندارند و] مرتکب آن کار [زشت] می‌شوند، آنان را آزار دهید [و حدّ بر آنان جاری سازید] و اگر توبه کنند و [خود را] اصلاح نمایند، [و به جبران گذشته بپردازند] از آنها درگذرید؛ زیرا خداوند، توبه‌پذیر و مهربان است.[1]

و آنان که توانایی ازدواج با زنان [آزاد] پاکدامن با ایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان با ایمانی که در اختیار دارید، ازدواج کنند. خدا به ایمان شما آگاه‌تر است؛ همگی اعضای یک پیکرید. آنها را با اجازهٔ صاحبانشان تزویج نمایید و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آن که پاکدامن باشند، نه به طور آشکار مرتکب زنا شوند، و نه دوست پنهانی بگیرند و در صورتی که محصنه باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت. این [اجازهٔ ازدواج با کنیزان] برای کسانی از شماست که بترسند [از نظر غریزهٔ جنسی] و به زحمت بیفتند؛ و با [این حال نیز] خودداری [از ازدواج با آنان] برای شما بهتر است و خداوند، آمرزنده و مهربان است.[2]

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت [و محبت کاذب] نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند.[3]

---

۱. نساء ۴/ ۱۵ـ ۱۶. ۲. نساء ۴/ ۲۵. ۳. نور ۲۴/ ۲.

۸۷۱ (۲) کافی ۷/۱۷۷: علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن **تهذیب** ۱۰/۳: یونس (بن عبدالرحمن ـ یب) عن سماعة عن أبی عبداللّه ﷺ قال الحرُّ والحُرَّة إذا زنیا جلد کلّ واحد منهما مائة جلدة فأمّا المحصَن والمحصَنة فعلیهما الرّجم.
۲۶۱۱۷

۸۷۲ (۳) کافی ۷/۱۷۷: علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن تهذیب ۱۰/۶: استبصار ۴/۲۰۲: یونس (بن عبدالرّحمن ـ یب ـ صا) عن أبان عن أبی العبّاس عن أبی عبداللّه ﷺ قال رجم رسول اللّه ﷺ ولم یجلد وذکروا أنّ علیّاً ﷺ رجم بالکوفة وجلد فأنکر ذلک أبوعبداللّه ﷺ وقال ما نعرف هذا (قال یونس ـ یب ـ صا) أی لم یحدّ[1] رجلاً حدّین (رجم وضرب ـ کا) فی ذنب واحد. نوادر أحمد بن محمد بن عیسی ۱۴۸: قال الصّادق ﷺ وذکر نحوه الی قوله مانعرف.
۲۶۱۱۸

۸۷۳ (۴) کافی ۷/۱۷۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن فضالة عن موسی بن بکر عن زرارة عن أبی جعفر ﷺ قال الّذی لم یحصن یجلد مائة جلدة ولا ینفی والّذی قد أملک ولم یدخل بها یجلد مائة وینفی.
۲۶۱۱۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۷۴ (۵) تهذیب ۱۰/۴: استبصار ۴/۲۰۰: الحسین بن سعید عن فضالة عن موسی بن بکر عن زرارة عن أبی جعفر ﷺ قال المحصَن یجلد مائة ویرجم ومن لم یحصن یجلد مائة ولا ینفی والّتی قد أملکت[2] ولم یدخل بها تجلد مائة وتنفی.
۲۶۱۲۰

۸۷۵ (۶) نوادر أحمد بن محمد بن عیسی ۱۴۵: زرارة عن أبی جعفر ﷺ قال المحصن یرجم والّذی لم یحصن یجلد مائة ولا ینفی والّذی قد أملک [ولم یدخل بها] یجلد مائة وینفی.
۲۶۱۲۱

۸۷۶ (۷) دعائم الإسلام ۲/۴۵۰: وعن علیّ ﷺ انّه سئل عن حدّ الزّانیین البکرین فقال جَلْدُ مائةٍ وتلا قول اللّه تعالی الزّانیة والزّانی فاجلدوا کلّ واحد منهما مائة جلدة قال جعفر بن محمد ﷺ وجلد الزّانی من أشدّ الجلد وإذا جلد الزّانی البکر نفی عن بلده سنةً بعد الجلد وان کان أحد الزّانیین بکراً والآخر ثیّباً جلد کلّ واحد منهما مائة جلدة ونفی البکر منهما ورجم الثیّب والبکر هو الّذی لیس له زوج من رجل أو امرأة والثیّب ذو الزّوج منهما.
۲۶۱۲۲

---

۱. أی لم نحدّ ـ یب ـ قال یونس إنّا لم نجد رجلاً حدّ حدّین ـ صا.

۲. والّذی قد أملک ـ صا.

۸۷۰ (۱) امام صادقؑ فرمود: «سنگسار کردن، حدّ بزرگ‌تر الهی و تازیانه زدن، حدّ کوچک‌تر خداست و آن زمان که محصن زنا کند، سنگسار می‌شود و تازیانه نمی‌خورد».

۸۷۱ (۲) امام صادقؑ فرمود: «مرد آزاد و زن آزاد هنگامی که زنا کنند، هر کدام‌شان صد تازیانه می‌خورند و اما محصن و محصنه، سنگسار می‌شوند».

۸۷۲ (۳) امام صادقؑ فرمود: «رسول خداﷺ سنگسار کرد ولی تازیانه نزد و گفته‌اند که: امیرالمؤمنین علیؑ در کوفه سنگسار کرد و نیز تازیانه زد ولی امام صادقؑ این را انکار کرد و فرمود: ما چنین چیزی را نمی‌دانیم؛ یعنی حضرت فردی را در یک گناه، دو حدّ نزده است».

۸۷۳ (۴) امام باقرؑ فرمود: «فردی که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد ولی تبعید نمی‌شود و مردی که زن دارد ولی با او آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۷۴ (۵) امام باقرؑ فرمود: «محصن صد تازیانه زده و سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر دارد ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۷۵ (۶) امام باقرؑ فرمود: «محصن سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر دارد ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۷۶ (۷) از امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ حدّ زن و مرد زناکار که ازدواجی تاکنون نداشته‌اند، سوال شد. حضرت فرمود: «صد تازیانه است و آیهٔ شریفه را تلاوت کرد که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید. امام صادقؑ فرمود: و تازیانهٔ زناکار از نوع شدیدترین تازیانه زدن‌هاست و آن زمان که زناکاری که ازدواجی تاکنون نداشته است، تازیانه زده شد، پس از تازیانه، یک سال از شهرش تبعید می‌شود و اگر یکی از دو زناکار ازدواج نکرده ولی دیگری ازدواج کرده بود، هر کدام صد تازیانه می‌خورند و آن کس که ازدواج نداشته، تبعید و آن کس که ازدواج داشته، سنگسار می‌شود [آن‌گاه امام افزود] که: بکر، همان مرد و زنی است که همسر ندارد و ثیب هم اوست که همسر دارد».

۸۷۷ (۸) كافی ۲۶۲/۷: (محمد بن يحيى ـ معلّق) عن تهذیب ۹۹/۱۰: محمد بن أحمد ۲۶۱۲۲
عن[۱] أبی عبداللّه الرّازیّ عن الحسن بن علیّ ابن أبی حمزة عن فقيه ۲۸/۴: أبی عبداللّه المؤمن عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبداللّهعليه السلام الزّناء أشرّ[۲] أو شرب الخمر وكيف صار فی (شرب ـ فقيه) الخمر ثمانين وفی الزّنا مائة فقال يا اسحاق الحدّ واحد ولكن زيد (فی ـ يب) هذا لتضييعه النّطفة ولوضعه ايّاها فی غير موضعها الّذی أمر اللّه عزّ وجلّ به. علل الشّرائع ۵۴۳: أبیرحمه الله قال حدّثنا أحمد بن ادريس عن محمد بن احمد بن يحيى عن أبی عبداللّه الرّازیّ عن الحسن بن علیّ ابن أبی حمزة عن أبيه عن أبی عبداللّه المؤمن عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبداللّهعليه السلام الزّنا أشرّ أم شرب الخمر قال الخمر قلت فكيف صار (وذكر نحوه).

۸۷۸ (۹) المقنع ۱۴۳: فان زنی رجل بامرأة وهما غير محصَنَين فعليه وعلى المرأة جلد مائة ۲۶۱۲۴
لقول اللّه عزّ وجلّ ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ﴾ يعنی أنّهما يضربان أشدّ ضرب يكون علی جسديهما إلّا الوجه والفرج ويجلدان فی ثيابهما الّتی كانت عليهما حين زنيا فان عادا جلدا مائة فان عادا قتلا فان زنی رجل بامرأة والامرأة[۳] محصَنة والرّجل غير محصَن ضرب الرّجل الجلد (الحدّ ـ خ) مائة جلدة ورجمت المرأة وإذا كانت المرأة غير محصنة والرّجل محصن رجم الرّجل وضربت المرأة مائة جلدة وإن[۴] كانا محصنين ضربا مائة جلدة ثمّ رجما. المقنع ۱۴۵: والبكر والبكرة إذا زنيا جلدا مائة جلدة ثمّ ينفيان سنة الی غير مصرهما.

۸۷۹ (۱۰) كافی ۱۷۷/۷: تهذيب ۳/۱۰: استبصار ۲۰۲/۴: علیّ ابن ابراهيم عن أبيه عن ابن ۲۶۱۲۵
أبی نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبی جعفرعليه السلام قال قضی أمير المؤمنينعليه السلام فی الشيخ والشيخة أن يجلدا مائة وقضی للمحصَن[۵] الرّجم وقضی فی البكر والبكرة إذا زنيا جَلْدَ مائة ونفی سنة فی غير مصرهما وهما اللّذان قد أملكا ولم يدخلا[۶] بها.

---

۱. بن ـ يب. ۲. شرّ ـ يب ـ فقيه. ۳. وهی ـ ك.
۴. وإذا ـ ك. ۵. فی المحصن ـ صا. ۶. يدخل ـ يب ـ صا.

۸۷۷ (۸) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: زنا بدتر است یا شرب خمر؟ و چه گونه است که در شرب خمر هشتاد تازیانه و در زنا صد تازیانه است؟ حضرت فرمود: ای اسحاق، حدّ، یکی است ولی در زنا افزوده شده است؛ به دلیل آن که زنا نطفه را ضایع می‌سازد و آن را در غیر جایگاهی که خداوند بر آن دستور داده است، قرار می‌دهد».

۸۷۸ (۹) اگر مردی با زنی زنا کند و هر دو محصن نباشند، بر مرد و زن [هر کدام] صد تازیانه است؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند ﷻ که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود. به این معنی که هر دو به شدیدترین شکل تازیانه می‌خورند. این تازیانه بر تمام بدن آن دو خواهد بود؛ جز صورت و اندام تناسلی و در همان جامه‌ای که در حال زنا به تن داشته‌اند تازیانه می‌خورند. اگر مجددا زنا کردند، صد تازیانه می‌خورند و اگر برای بار سوم زنا کردند، کشته می‌شوند.

و اگر مردی با زنی زنا کرد و زن محصن بود ولی مرد محصن نبود، به مرد صد تازیانه زده و زن سنگسار می‌شود و اگر زن محصنه نبود و مرد محصن بود، مرد سنگسار می‌شود و زن صد تازیانه می‌خورد و اگر هر دو محصن هستند، دویست تازیانه می‌خورند سپس سنگسار می‌شوند و اگر مرد و زن ازدواج نکرده زنا کنند [هر کدام] صد تازیانه می‌خورند و سپس یک سال به غیر شهرشان تبعید می‌شوند.

۸۷۹ (۱۰) امام باقرؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علیؑ دربارهٔ پیرمرد و پیرزن حکم کرد که: صد تازیانه بخورند و در مرد محصَن، حکم به سنگسار کرد و دربارهٔ مرد و زنی که ازدواج نکرده‌اند ـ اگر زنا کنند ـ حکم صد تازیانه و تبعید یک سال به غیر شهرشان را داد و بکر و بکره همان مرد و زنی هستند که ازدواج کرده‌اند ولی آمیزش نداشته‌اند».

۸۸۰ ۲۶۱۲۶ (۱۱) كافى ۱۷۷/۷: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن تهذيب ۳/۱۰: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب) (عمّن رواه ـ كا) عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال المحصَن يرجم والّذى قد أملك ولم يدخل بها فجلد[1] مائة ونفى سنة.

۸۸۱ ۲۶۱۲۷ (۱۲) تهذيب ۴/۱۰ استبصار ۲۰۱/۴: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن أبى أيّوب عن العلا عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام فى المحصَن والمحصَنة جلد مائة ثمّ الرّجم. تهذيب ۵/۱۰: استبصار ۲۰۱/۴: محمد بن علىّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن علىّ بن رئاب عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام (مثله).

۸۸۲ ۲۶۱۲۸ (۱۳) دعائم الإسلام ۴۴۹/۲: وعن علىّ عليه السلام أنّه قضى فى المحصَن والمحصنة إذا زنيا بالرّجم على كلّ واحد منهما وقال إذا زنى المحصَن والمحصنة جلد كلّ واحد منهما مائة جلدة ثمّ رجم[2].

۸۸۳ ۲۶۱۲۹ (۱۴) المقنع ۱۴۶: وقال أبوجعفر عليه السلام المحصَن يجلد مائة جلدة ويرجم ومن لم يحصن يجلد مائة جلدة ولا ينفى والّذى قد أملك ولم يدخل بها يجلد مائة وينفى.

۸۸۴ ۲۶۱۳۰ (۱۵) الهداية ۷۵: حدّ الزانى والزانية مائة جلدة اذا كانا غير محصنين وان كانا محصنين فعليهما الرّجم واذا كان أحدهما محصناً والآخر غير محصن رجم المحصن وجلد الذى ليس بمحصن.

۸۸۵ ۲۶۱۳۱ (۱۶) عوالى اللّئالى ۱۵۲/۲: وروى انّ عليّاً عليه السلام جلد شراحة[3] يوم الخميس ورجمها يوم الجمعة وقال (جلدتها بكتاب اللّه ورجمتها بسنّة رسول اللّه صلى الله عليه وآله) وكانت سراجة امرأة شابّة.

۸۸۶ ۲۶۱۳۲ (۱۷) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۴۶: عن أبى بصير عنه عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام فى المرأة لها بعل لحقت بقوم فأخبرتهم أنّها أيّم[4] فنكحها أحدهم ثمّ جاء زوجها أنّ لها الصّداق وأمر بها إذا وضعت ولدها أن ترجم.

---

۱. يجلد ـ يب. ۲. رجمهما ـ ك. ۳. سراجة ـ ك.
۴. بلا زوج ـ ك.

۸۸۰ (۱۱) امام باقر﵇ فرمود: «محصن سنگسار می‌شود و آن کس که زن گرفته ولی با وی آمیزش نکرده است، صد تازیانه و یک سال تبعید دارد».

۸۸۱ (۱۲) امام باقر﵇ فرمود: «در زنای محصن و محصنه، صد تازیانه و سپس سنگسار کردن است».

۸۸۲ (۱۳) امیرالمؤمنین علی﵇ دربارهٔ محصن و محصنه اگر زنا کنند، حکم به سنگسار کردن هر یک داد و فرمود: «اگر محصن و محصنه زنا کنند، هر کدام از این دو صد تازیانه می‌خورند و پس از آن سنگسار می‌شوند».

۸۸۳ (۱۴) امام باقر﵇ فرمود: «به محصن صد تازیانه زده و سنگسار می‌شود و به هرکس که محصن نباشد، صد تازیانه زده می‌شود و تبعید نمی‌شود و آن کس که همسر گرفته ولی با وی آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۸۸۴ (۱۵) حدّ مرد زناکار در صورتی که محصن نباشد، صد تازیانه است. ولی اگر محصن باشد، بر آنان سنگسار کردن ثابت است و اگر یکی محصن و دیگری غیر محصن است، آن کس که محصن است، سنگسار می‌شود و آن کس که محصن نیست، تازیانه می‌خورد.

۸۸۵ (۱۶) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علی﵇ شراحه را در روز پنجشنبه تازیانه زد و در روز جمعه سنگسار کرد و فرمود که: بر پایهٔ کتاب خدا وی را تازیانه زدم و براساس سنت رسول خداﷺ او را سنگسار کردم و شراحه زن جوانی بود».

۸۸۶ (۱۷) ابوبصیر از او [امام معصوم﵇] نقل می‌کند که: «امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ زنی شوهردار که به گروهی پیوسته بود و به آنان گفته بود که وی بی‌شوهر است و یکی از آن گروه با وی ازدواج کرده و پس از آن شوهرش آمده بود، دادرسی کرد که: این زن مالک مهر است و حضرت دستور داده بود که پس از وضع حمل، سنگسار شود».

۸۸۷ ۴۶۱۳۳ (۱۸) **تهذيب** ۴/۱۰ : **استبصار** ۲۰۱/۴ : الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه** ۱۷/۴ : (عبدالرّحمن بن ـ يب ـ صا) حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال (فى ـ صا) الشيخ والشيخة جلد مائة والرّجم والبكر والبكرة جلد مائة ونفى سنة.

۸۸۸ ۴۶۱۳۴ (۱۹) **فقيه** ۱۷/۴ : والنّفى من بلد الى بلد وقد نفى أميرالمؤمنين عليه السلام رجلين من الكوفة الى البصرة.

۸۸۹ ۴۶۱۳۵ (۲۰) **كافى** ۱۷۷/۷ : علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن **تهذيب** ۳/۱۰ : يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب) عن عبدالله بن سنان قال قال أبوعبدالله عليه السلام الرّجم فى القرآن قول الله عزّ وجلّ اذا زنا الشيخ والشيخة فارجموهما البتّة فانّهما قضيا الشّهوة.

الدعائم ۴۴۹/۲ : عن ابى جعفر محمّد بن علىّ عليه السلام أنّه قال كانت آية الرجم (وذكر مثله).

فقيه ۱۷/۴ : وروى هشام بن سالم عن سليمان بن خالد قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام فى القرآن رجم قال نعم قلت كيف قال الشيخ والشيخة فارجموهما البتّة فانّهما قضيا الشّهوة.

۸۹۰ ۴۶۱۳۶ (۲۱) **تهذيب** ۴/۱۰ : **استبصار** ۲۰۰/۴ : محمد بن أحمد بن يحيى عن ابراهيم بن صالح بن سعيد عن محمّد بن حفص عن عبدالله بن طلحة عن أبى عبدالله عليه السلام **تهذيب** ۵/۱۰ : **فقيه** ۲۷/۴ : وروى ابراهيم بن هاشم عن محمد بن جعفر[۱] عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله عليه السلام قال إذا زنا الشيخ والعجوز جلدا ثمّ رجما عقوبة لهما وإذا زنا النّصَف[۲] من الرّجال رجم ولم يجلد إذا كان قد أحصن وإذا زنا الشّاب الحدث (السّنّ ـ يب ۴ : صا) جلد (مائة ـ فقيه) ونفى سنة من مصره.

۸۹۱ ۴۶۱۳۷ (۲۲) **تهذيب** ۴/۱۰ : **استبصار** ۲۰۰/۴ : محمد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن الحسين اللّؤلؤىّ عن صفوان بن يحيى عن عبدالرّحمن عن أبى عبدالله عليه السلام قال كان علىّ عليه السلام يضرب الشيخ والشيخة مائة ويرجمهما ويرجم المحصن والمحصنة ويجلد البكر والبكرة وينفيهما سنة.

۸۹۲ ۴۶۱۳۸ (۲۳) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى** ۱۴۵ : سماعة عن أبى بصير عن الصّادق عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام إذا زنا الشيخ والشيخة جلد كلّ واحد منهما مائة جلدة وعليهما الرّجم وعلى البكر جلد مائة ونفى سنة فى غير مصره.

---

۱. محمد بن حفص ـ فقيه. ۲. النّصَف بالتحريك من كان متوسّط العمر.

۸۸۷ (۱۸) امام صادق﵇ فرمود: «پیرمرد و پیرزن، صد تازیانه و سنگسار شدن دارند ولی مرد و زنی که همسر ندارند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

۸۸۸ (۱۹) تبعید آن است که از شهری به شهر دیگر منتقل شوند و امیرالمؤمنین﵇ دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.

۸۸۹ (۲۰) امام صادق﵇ فرمود: «سنگسار کردن در قرآن فرمودهٔ خداوند﷯ است: زمانی که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، آن دو را **قطعا سنگسار کنید؛ چرا که این دو شهوت را سپری کرده‌اند**».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه. سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق﵇ پرسیدم: در قرآن سنگسار کردن آمده است؟ حضرت فرمود: آری. پرسیدم: چگونه؟ حضرت فرمود: پیرمرد و پیرزن را **قطعا سنگسار کنید؛ چرا که این دو شهوت را سپری کرده‌اند**».

۸۹۰ (۲۱) امام صادق﵇ فرمود: «آن زمان که پیرمرد و پیرزن زنا کنند، تازیانه می‌خورند و سپس به عنوان عقوبت سنگسار می‌شوند و آن زمان که مردی میانسال زنا کند، سنگسار می‌شود ولی تازیانه نمی‌خورد ـ البته در صورتی که محصن بوده است ـ و آن زمان که جوان تازه به سن بلوغ، زنا کند، تازیانه می‌خورد و یک سال از شهرش تبعید می‌شود».

۸۹۱ (۲۲) امام صادق﵇ فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین﵇ در جرم زنا، پیرمرد و پیرزن را صد تازیانه می‌زد و سنگسارشان می‌کرد و نیز محصن و محصنه را سنگسار می‌کرد و مرد و زنی را که ازدواج نکرده بودند، تازیانه می‌زد و یک سال تبعید می‌کرد».

۸۹۲ (۲۳) امام صادق﵇ بیان داشت: «امیرالمؤمنین﵇ فرمود: اگر پیرمرد و پیرزن زنا کنند، هرکدام صد تازیانه زده می‌شوند و بر هر دو سنگسار شدن است و بر آن که ازدواج نکرده، صد تازیانه و تبعید یک سال به شهر دیگری است».

۸۹۳ ۲۶۱۳۹ (۲۴) رسالة المحكم والمتشابه ٦: نقلاً من تفسير النّعمانيّ باسناده عن اسماعيل بن جابر عن أبي عبدالله عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث النّاسخ والمنسوخ قال فكانت من شريعتهم في الجاهليّة أنّ المرأة إذا زنت حبست في بيت وأقيم بأودها حتّى يأتيها الموت واذا زنا الرّجل نفوه عن مجالسهم وشتموه وآذوْهُ وعيّروه ولم يكونوا يعرفون غير هذا قال الله تعالى في أوّل الإسلام ﴿وَٱلَّـٰتِي يَأْتِينَ ٱلْفَـٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّـٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً ۞ وَٱلَّذَانِ يَأْتِيَـٰنِهَا مِنكُمْ فَـَٔاذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَآ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ فلمّا كثر المسلمون وقوى الإسلام واستوحشوا أمور الجاهليّة أنزل الله تعالى ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِى فَٱجْلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا مِاْئَةَ جَلْدَةٍ﴾ الآية فنسخت هذه الآية آية الحبس والأذى.

تفسير عليّ بن ابراهيم ١/ ١٣٣: وقوله ﴿وَٱلَّـٰتِي يَأْتِينَ ٱلْفَـٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّـٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً﴾ فانّه في الجاهليّة كان إذا زنا الرّجل المرأة كانت تحبس في بيت الى أن تموت ثمّ نسخ ذلك بقوله ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِى فَٱجْلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا مِاْئَةَ جَلْدَةٍ﴾.

۸۹۴ ۲۶۱۴۰ (۲۵) كافي ٧/ ٢٦٥: تهذيب ١٠/ ٥٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه (عن محمد بن الوليد ـ كا) و[1] محمد بن الفرات عن الأصبغ بن نباتة (رفعه ـ كا) قال أتى عمر بخمسة نفر أخذوا في الزّنا فأمر أن يقام على كلّ واحد منهم الحدّ وكان أمير المؤمنين عليه السلام حاضراً فقال يا عمر ليس هذا حكمهم قال فأقِم أنت عليهم الحكم[2] فقدّم واحداً منهم فضرب عنقه وقدّم الثّاني[3] فرجمه وقدّم الثّالث فضربه الحدّ وقدّم الرّابع فضربه نصف الحدّ وقدّم الخامس فعزّره[4] فتحيّر عمر وتعجّب النّاس من فعله فقال عمر يا أباالحسن خمسة نفر في قضيّة[5] واحدة أقمت عليهم خمسة حدود ليس شيء منها يشبه الآخر فقال أمير المؤمنين عليه السلام أمّا الأوّل

---

١. عن ـ يب. ٢. الحدّ عليهم ـ يب. ٣. الآخر ـ يب.
٤. يأتي في الحديث التالي ما ينافي ذلك وهو الصحيح. ٥. قصّة ـ يب.

۸۹۳ (۲۴) امیرالمؤمنینﷺ در روایت ناسخ و منسوخ فرمود: «یکی از روش‌های آنان در جاهلیت این بود که زن اگر زنا می‌داد، در خانه زندانی می‌شد و مرد تا رسیدن مرگ زن مخارج زن را می‌پرداخت و اگر مرد زنا می‌کرد، او را از مجالس خودشان دور می‌ساختند و دشنام و آزارش می‌دادند و سرزنشش می‌کردند و جز این نمی‌دانستند.

خداوند متعال در آغاز اسلام فرمود: و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید. اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها[ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد و از میان شما، آن مردان و زنانی که [همسر ندارند و] مرتکب آن کار [زشت] می‌شوند، آنان را آزار دهید [و حدّ بر آنان جاری سازید]. اگر توبه کنند، و [خود را] اصلاح نمایند، [و به جبران گذشته بپردازند]، از آنها درگذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.

ولی چون مسلمانان فراوان شده و اسلام قدرت گرفت و مسلمانان از کارهای جاهلیت بیزار شدند، خداوند متعال فرو فرستاد که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، تا پایان آیه. بنابراین این آیه، حبس و آزار دادن را نسخ کرد».

همین روایت در تفسیر علی بن ابراهیم: «فرمودهٔ خداوند: و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه‌ها[ی خود] نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد؛ تا این که خداوند، راهی برای آنان قرار دهد. چنین بود که در جاهلیت زمانی که مردی با زنی زنا می‌کرد، آن زن در خانه‌ای حبس می‌شد تا بمیرد. پس از آن، این حکم به فرمودهٔ خداوند﷯ که: هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، نسخ گردید.»

۸۹۴ (۲۵) پنج نفر را که در ارتباط با زنا گرفته بودند، نزد عمر آوردند. وی دستور داد تا بر هر کدام از اینها حدّ جاری شود. امیرالمؤمنینعلیه السلام حضور داشت و فرمود: «ای عمر، این حکم اینان نیست. عمر گفت: بنابراین شما بر اینها حکم را جاری سازید. حضرت یکی از آنان را آورد و گردن وی را زد؛ دومی را آورد و او را سنگسار کرد و سومی را آورد و حدّ بر وی زد و چهارمی را آورد و نیمی از حدّ بر وی زد و پنجمی را آورد و او را تعزیر کرد [چند تازیانه بر وی زد].

عمر متحیّر گردید و مردم نیز از کار حضرت شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابو الحسن، پنج نفر در یک قضیه؛ ولی شما بر این پنج نفر پنج گونه حدّ جاری کردید که هیچ کدام شبیه دیگری نبود! امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: اما نفر اول، کافر ذمّی بود که از ذمهٔ خویش خارج شده و حکمش جز شمشیر نبود و اما دومی، مردی محصن بود که حدّ او سنگسار کردن است و اما سومی، غیر محصن بود و حدّ تازیانه خورد و اما چهارمی، برده‌ای بود که نیمی از حدّ بر وی زدیم و اما پنجمی، دیوانه‌ای بود که عقلش در اختیارش نیست».

فکان ذمّیّاً خرج[1] عن ذمّته لم یکن له حکم[2] إلّا السّیف وأمّا الثّانی فرجل محصن کان حدّه الرّجم وأمّا الثّالث فغیر محصن جلد الحدّ[3] وأمّا الرّابع فعبد ضربناه نصف الحدّ وأمّا الخامس فمجنون مغلوب علی عقله.

۸۹۵ (۲۶) تفسیر علیّ بن ابراهیم ۹۶/۲: والزّناء علی وجوه والحدّ فیه علی وجوه فمن ذلک أنّه أحضر عمر بن الخطّاب ستّة نفر أخذوا بالزّنا فأمر أن یقام علی کلّ واحد منهم الحدّ وکان أمیرالمؤمنین علیه السلام جالساً عند عمر فقال یا عمر لیس هذا حکمهم قال فأقم أنت علیهم الحدّ فقدّم واحداً منهم فضرب عنقه وقدّم الثّانی فرجمه وقدّم الثّالث فضربه الحدّ وقدّم الرّابع فضربه نصف الحدّ وقدّم الخامس فعزّره وأمّا السّادس فأطلقه فتعجّب عمر وتحیّر النّاس فقال عمر یا أباالحسن ستّة نفر فی قضیّة واحدة أقمت علیهم خمس عقوبات لیس منها حکم یشبه الآخر فقال نعم أمّا الأوّل فکان ذمّیّاً زنا بمسلمة وخرج عن ذمّته فالحکم فیه السیف وأمّا الثّانی فرجل محصن زنا فرجمناه وأمّا الثّالث فغیر محصن فحددناه وأمّا الرّابع فعبد زنا فضربناه نصف الحدّ وأمّا الخامس فکان منه ذلک الفعل بالشّبهة فعزّرناه وأدّبناه وأمّا السّادس فمجنون مغلوب علی عقله سقط منه التّکلیف.
۲۶۱۲۱

۸۹۶ (۲۷) فقه الرّضا علیه السلام ۲۷۵: ومن زنا بذات محرم ضرب ضربة بالسّیف محصناً کان أم غیره فإن کانت تابعته ضربت ضربة بالسّیف وإن استکرهها فلاشیء علیها ومن زنا بمحصنة وهو محصن فعلی کلّ واحدمنهما الرّجم ومن زنا بمحصنة وهو غیر محصن فعلیها الرّجم وعلیه الجلد وتغریب سنة وحدّ التغریب خمسون فرسخاً.
۲۶۱۲۲

۸۹۷ (۲۸) وفیه ۲۷۷: وإن زنیا أوّل مرّة وهما محصنان أو أحدهما محصن والآخر غیر محصن ضرب الّذی هو غیر محصن مائة جلدة وضرب المحصن مائة ثمّ رجم بعد ذلک.
۲۶۱۲۳

۸۹۸ (۲۹) تهذیب ۴۰/۱۰: یونس بن عبدالرّحمن عن منصور بن حازم عن أبی بصیر قال قال أبوعبدالله علیه السلام إذا التقی الختانان فقد وجب الجلد.
۲۶۱۲۴

وتقدّم فی روایة عمران (۸) من باب (۱) ما ورد فی فوائد الحدّ ولزوم إقامته من أبواب

---

۱. فخرج - یب. ۲. حدّ - یب. ۳. حدّه الجلد - یب.

۸۹۵ (۲۶) زنا چندگونه و حدّ آن نیز به چند شکل است. از همین جاست که عمر بن الخطاب شش نفر را که در ارتباط با زنا دستگیر شده بودند حاضر کرد و دستور داد تا بر هر کدام‌شان حدّ جاری شود. امیرالمؤمنین‌ﷺ نزد عمر نشسته بود. فرمود: «ای عمر، این حکم این گروه نیست. عمر گفت: پس شما بر اینان حدّ را جاری سازید. حضرت یکی از آنان را پیش آورد و گردنش را زد و دومی را پیش آورد و سنگسارش کرد و سومی را پیش آورد و حدّ بر وی زد و چهارمی را آورد و نیمی از حدّ را بر وی زد و پنجمی را پیش آورد و او را تعزیر کرد و اما فرد ششم را آزاد ساخت. عمر شگفت‌زده شد و مردم نیز متحیّر شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، شش نفر در یک قضیه و شما بر آنان پنج مجازات جاری کردید که هیچ حکمی از آن مشابه دیگری نبود! حضرت فرمود: آری. اما نفر اول، کافر ذمّی بود که با زن مسلمان زنا کرده و از ذمّه خارج شده است؛ بنابراین حکم وی شمشیر است و اما نفر دوم، مردی محصن است که زنا کرده و ما او را سنگسار کردیم و اما نفر سوم، مردی بی‌همسر است که او را حدّ زدیم و نفر چهارم، برده است که زنا کرده و ما نیمی از حدّ را بر وی زدیم و نفر پنجم، این کار را به اشتباه انجام داده است و ما او را تعزیر و ادب کردیم و نفر ششم، دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از وی ساقط است».

۸۹۶ (۲۷) هر کس که با محرم خویش زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر وی می‌زنند، محصن باشد یا نباشد و اگر آن زن با وی همراهی کرده است، بر زن هم ضربتی با شمشیر زده می‌شود. ولی اگر زن را به اکراه به زنا وا داشته باشد، چیزی بر زن نیست و هرکس با محصنه زنا کند و خود نیز محصن باشد، هر کدام سنگسار می‌شوند و هر کس که با محصنه زنا کند و خود محصن نباشد، برای زن سنگسار شدن و بر مرد تازیانه و یک سال تبعید است ومسافت تبعید پنجاه فرسخ [= ۳۰۰ کیلومتر] است.

۸۹۷ (۲۸) و اگر مرد و زن برای اولین بار در حالی که هر دو محصن باشند یا یکی محصن و دیگری غیر محصن باشد زنا کنند، آن کس که غیرمحصن است، صد تازیانه می‌خورد در حالی که آن کس که محصن است، صد تازیانه می‌خورد و پس از آن سنگسار می‌شود.

۸۹۸ (۲۹) امام صادق‌ﷺ فرمود: «آن زمان که دو ختنه‌گاه با هم ملاقات کند، تازیانه ثابت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، گفتهٔ آن زن که: «ای امیرالمؤمنین، من زنا دادم؛ پاکم ساز. [تا آنجا که] امیرالمؤمنین‌ﷺ دستور داد تا چاله‌ای برای زن کنده شود.

الأحكام العامّة للحدود قولها يا أميرالمؤمنين انّي زنيت فطهّرني (الى أن قال) فأمرﷺ أن يحفر لها حَفيرة ثمّ دفنها فيها الى حَقويها (الى أن قال) فانصرف النّاس يومئذٍ كلّهم ما خلا أميرالمؤمنين والحسن والحسينﷺ فأقام هؤلاء الثّلاثة عليها الحدّ. وفي رواية الدّعائم (۹) قوله لمّا رَجَمَ شُراحة الهمدانيّة كثر النّاس فغلق أبواب الرَّحَبَة ثمّ أخرجها فادخلت حفرتها ورجمت حتّى ماتت.

وفي مرسلة المقنع (۱۳) قوله رجل كبير البطن عليل قد زنى فأتى رسول اللّهﷺ بعرجون فيه مائة شمراخ فضربه ضربة واحدة مكان الحدّ. وفي رواية ابن مسلم (۳۳) قولهﷺ انّ اللّه غضب على الزّاني فجعل له جلد مائةٍ فمن غضب عليه فزاد فأنا الى اللّه منه بريء فذلك قوله تلك حدودُ اللّه فلا تعتَدوها. وفي رواية البيهقيّ (۱۲) من باب (۲) أنّ إقامة الحدود الى السّلطان قوله شهد شهداء أربعة على محصن فأمرهم الإمام برجمه فرجمه واحد من الشّهود دون الثلاثة.

وفي رواية ابن أبي عمير (۱) من باب (۳) أنّه يكره ان يقيم الحدّ في حقوق اللّه من للّه عليه حدّ مثله قوله أتىَ أميرالمؤمنينﷺ برجل قد أقرّ على نفسه بالفجور (الى أن قالﷺ) من فعل مثل فعله فلا يرجمه فلينصرف قال فانصرف بعضهم وبقي بعض فرجمه من بقي منهم. وفي مرسلة الصّدوق (۲) قوله انّ رجلاً جاء الى عيسى بن مريمﷺ فقال له يا روح اللّه انّي زنيت فطهّرني فأمر عيسىﷺ ان ينادى في النّاس لا يبقى أحد إلّا خرج لتطهير فلان فلمّا اجتمع واجتمعوا وصار الرّجل في الحفرة نادى الرّجل لا يحدّني من للّه في جنبه حدّ الخ.

وفي رواية اسحاق (۳) من باب (٤) انّ للسّيّد إقامة الحدّ على مملوكه قوله ربّما ضربت الغلام في بعض ما يحرم فقال وكم تضربه فقلت ربّما ضربته مائة فقال مائة مائة فأعاد ذلك مرّتين ثمّ قال حدّ الزّنا اتّق اللّه الخ. ولاحظ سائر أحاديث الباب فانّه تدلّ على بعض المطلوب. وفي رواية العوالي (۱) من باب (۵) وجوب إقامة الحدّ على الكفّار قوله رجمﷺ اليهوديّ واليهوديّة لمّا جائت اليهود بهما وذكروا زناهما. وفي رواية الفضيل (۱) من باب (٦) انّ الامام اذا ثبت عنده حدّ من حقوق اللّه وجب ان يقيمه قولهﷺ فعلى الإمام أن يقيم

آن‌گاه وی را تا نیمهٔ بدن در چاله دفن کرد [تا آنجا که] همهٔ مردم در آن روز بازگشتند، جز امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین‌علیهم‌السلام و این سه نفر حدّ را بر آن زن جاری کردند».

و در روایت نهم، این گفته که: «چون حضرت می‌خواست شراحه همدانیه را سنگسار کند، مردم فراوانی جمع شده بودند. حضرت درهای رحبه را بست، سپس شراحه را آورد و در چاله‌اش قرار داد و او را سنگسار کرد تا مُرد».

و در روایت سیزده، این گفته که: «مردی شکم گنده و مریض زنا کرده بود. پیامبر خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله شاخهٔ درخت خرما را که صد خوشه بر آن بود آورد و به جای حدّ، با آن شاخه یک ضربه بر این مرد زد».

و در روایت سی و سه، فرمودهٔ امام معصوم‌علیه‌السلام که: «خداوند بر زناکار غضب کرد و صد تازیانه برایش قرار داد. هر کس که بر زناکار غضب کند و بیش از این بزند، من از او نزد خداوند بیزاری می‌جویم و این فرمودهٔ خداوند است که: آن حدود خداست، از حدود خداوند تجاوز نکنید».

و در روایت دوازده از باب دوم، این گفته که: «چهار شاهد علیه مردی محصن شهادت دادند. امام به آنان دستور داد تا خودشان آن فرد را سنگسار کنند. یکی از شاهدان او را سنگسار کرد ولی سه نفر دیگر امتناع ورزیدند».

و در روایت یک از باب سه، این گفته که: «مردی را که خود اقرار به زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام آوردند. [تا آنجا که] حضرت فرمود: هر کس مشابه کار این شخص را انجام داده است، وی را سنگسار نکند و برگردد. راوی گوید: برخی بازگشتند و بعضی ماندند و آنان که مانده بودند، وی را سنگسار کردند».

و در روایت دو، این گفته که: «مردی نزد عیسی بن مریم‌علیه‌السلام آمد و به او گفت: ای روح خدا، من زنا کرده‌ام؛ پاکم ساز. عیسی‌علیه‌السلام دستور داد تا منادی ندا دهد که همه برای پاک ساختن آن شخص بیایند. چون آن مرد آمد و مردم نیز جمع شدند و آن مرد در چاله قرار گرفت، فریاد کرد که: هر کس بر عهدهٔ وی حدّی الهی است، بر من حدّ جاری نسازد...».

و در روایت سه از باب چهار، این گفته که: «چه بسا برده‌ام را در ارتباط با بعضی از گناهان می‌زنم! حضرت فرمود: چه اندازه وی را می‌زنی؟ گفتم: چه بسا صد تازیانه می‌زنم! حضرت [با شگفت زدگی] فرمود که: صد تازیانه! صد تازیانه! این جمله را حضرت دو بار تکرار کرد، سپس فرمود: حدّ زنا! از خدا بترس...». ونیز بنگر به دیگر احادیث همین باب که بر برخی از مطلوب، دلالت دارد.

و در روایت یک از باب پنج، این گفته که: «رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله مرد یهودی و زن یهودی را که یهودیان نزد حضرت آوردند و گفتند که این دو زنا کرده‌اند، سنگسار کرد».

و در روایت یک از باب شش، فرمودهٔ امام معصوم‌علیه‌السلام که: «وظیفهٔ امام است که حدّ را بر آن‌کس که بدان بر خویش اقرار کرده است، جاری سازد ـ هر کس که باشد – جز زناکار محصن که امام

الحدّ على الّذى أقرّ به على نفسه كائناً من كان الّا الزّانى المحصن فانّه لا يرجمه حتّى يشهد عليه أربعة شهداء فاذا شهدوا ضربه الحدّ مائة جلدة ثمّ يرجمه.

وفى رواية أحمد بن محمد بن خالد (۲) من باب (۹) انّ من ارتكب ما يوجب الحدّ فتاب قبل أن يؤخذ فلا يحدّ قوله يا أميرالمؤمنين أنظرنى أصلّى ركعتين ثمّ وضعه فى حفرته (الى أن قال) وبقى هو والحسن والحسين عليهما السلام فأخذ حجراً فكبّر ثلاث تكبيرات ثمّ رماه بثلاثة أحجار فى كلّ حجر ثلاث تكبيرات ثمّ رماه الحسن عليه السلام مثل ما رماه أميرالمؤمنين عليه السلام ثمّ رماه الحسين عليه السلام فمات الرّجل فأخرجه أميرالمؤمنين عليه السلام فأمر فحفر له وصلّى عليه ودفنه فقيل يا أميرالمؤمنين ألا تغسله فقال قد اغتسل بما هو طاهر الى يوم القيامة لقد صبر على أمر عظيم. وفى رواية أبى العبّاس (٤) قوله فأقرّ على نفسه الرّابعة فأمر رسول اللّه صلى الله عليه وآله أن يرجم فحفروا له حفيرة فلمّا وجد مسّ الحجارة خرج يشتدّ فلقيه الزّبير فرماه بساق بعير فعقله به فأدركه النّاس فقتلوه فأخبروا النّبىّ صلى الله عليه وآله بذلك فقال هلّا تركتموه.

وفى رواية الأصبغ (۷) قوله عليه السلام فانّه لا يأخذ للّه عزّ وجلّ بحقّ من يطلبه اللّه بمثله قال فانصرف واللّه قوم ماندرى من هم حتّى السّاعة ثمّ رماه بأربعة أحجار ورماه النّاس. وفى رواية يحيى بن عباد (۱) من باب (۱۲) حكم المريض والأعمى اذا لزمهم الحدّ قوله عليه السلام فأمر رسول اللّه صلى الله عليه وآله بعذق فيه مائة شمراخ فضرب به الرّجل ضربة وضربت به المرأة ضربة ثمّ خلّى سبيلهما ثمّ قرء هذه الآية ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِۦ وَلَا تَحْنَثْ﴾. وفى رواية علىّ بن جعفر (۲) قوله فجلده (أى الزّانى) رسول اللّه صلى الله عليه وآله بغير بيّنةٍ مائة شمراخ ضربة واحدة.

وفى رواية أبى العبّاس (۳) وسماعة (٤) والدّعائم (٥) والمقنع (٦) نحوه. وفى رواية جميل (٤) من باب (۱۸) حكم من أقرّ على نفسه بحدّ ثمّ جحد قوله فى رجل أقرّ على نفسه بالزّناء أربع مرّات وهو محصن يرجم الى أن يموت أو يكذّب نفسه قبل أن يرجم فيقول لم أفعل فان قال ذلك ترك ولم يرجم. وفى رواية الدّعائم (٦) قوله اذا أقرّ الرّجل على نفسه بالزّناء أربع مرّات وكان محصناً رجم. وقوله عليه السلام وان رجع بعد إقراره لم يقبل منه وأقيم عليه الحدّ ولا يرجم ان كان محصناً اذا رجع عن اقراره ولكن يضرب الحدّ ويخلّى سبيله.

وی را سنگسار نمی‌کند، تا آن که چهار شاهد بر وی گواهی دهد و آن زمان که چهار شاهد شهادت دهد، او را صد تازیانه به عنوان حدّ می‌زند و سپس وی را سنگسار می‌کند».

و در روایت دوم از باب نهم، این گفته که: «ای امیرالمؤمنین، به من مهلت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم. آن‌گاه امام وی را در چاله‌اش قرار داد [تا آنجا که] تنها امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسینﷺ ماندند. حضرت سنگ برداشت و سه تکبیر گفت و آن‌گاه وی را با سه سنگ که در هر سنگی سه تکبیر می‌گفت، زد و سپس امام حسنؑ مانند امیرالمؤمنینؑ پرتاب کرد و پس از آن امام حسینؑ، تا آن مرد مُرد و امیرالمؤمنینؑ او را بیرون آورد و دستور داد تا قبری برایش کنده شود و حضرت بر وی نماز گزارد و او را دفن کرد. به امام گفته شد که: ای امیرالمؤمنین، چرا او را غسل نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: او با چیزی غسل کرد که تا روز قیامت پاک است. او بر کار بزرگی شکیبایی ورزید».

و در روایت چهار، این گفته که: «برای بار چهارم اقرار کرد. آن‌گاه رسول خداﷺ دستور داد که سنگسار شود. چاله‌ای برای وی کندند و چون درد برخورد سنگ‌ها را احساس کرد، از چاله بیرون آمد و با شتاب می‌رفت. زبیر او را دید، استخوان ساق شتری را به سویش پرتاب کرد و او را با آن از پا درآورد تا مردم به او رسیدند و وی را کشتند. از این ماجرا پیامبرﷺ را باخبر ساختند. حضرت فرمود: چرا رهایش نکردید؟»

و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «کسی برای خداوند در پی گرفتن حقّی برنیاید که [همان حقّ برعهدهٔ خودش است] خداوند در پی گرفتن آن حقّ از وی نیز خواهد بود. راوی گوید: به خدا سوگند! گروهی برگشتند که تا امروز ما نمی‌دانیم آنان کیانند! سپس حضرت آن مرد را با چهار سنگ زد و مردم هم سنگ به سوی وی پرتاب کردند».

و در روایت یک از باب دوازده، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «رسول خداﷺ دستور داد تا شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه در آن بود آوردند و با آن یک بار بر آن مرد زد و یک بار هم بر زن زد و آن‌گاه هر دو را آزاد ساخت. سپس این آیه را خواند که: دسته‌ای از ساقه‌های گندم [و مانند آن] را بگیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن». و در روایت دو، این گفته که: «رسول خداﷺ به آن مرد زناکار بدون بیّنه، یک بار صد خوشه خرما زد».

و در روایت سوم، چهارم، پنجم و ششم نیز مشابه آن.

و در روایت چهارم از باب هجدهم، این گفته که: «دربارهٔ مردی که محصن بود و چهار بار به زنا بر خویش اقرار کرد [حضرت فرمود]: سنگسار می‌شود تا بمیرد یا پیش از آن که سنگسار شود، خویش را تکذیب کند و بگوید من نکرده‌ام. اگر چنین گفت، رها می‌شود و سنگسار نمی‌شود».

و در روایت ششم، این گفته که: «اگر مردی چهار بار بر خویش اقرار کرد و محصن بود، سنگسار می‌شود» و نیز گفتهٔ امام معصومؑ که: «اگر پس از اقرارش بازگردد، از او پذیرفته نیست و حدّ بر وی جاری می‌شود ولی اگر محصن بود و از اقرارش بازگشت، دیگر سنگسار نمی‌شود و تنها حدّ بر وی زده و آزاد می‌شود».

(۲)

باب حكم المطلّق والمطلّقة إذا زنيا في العدّة أو بعدها

۸۹۹ ۲۶۱۴۶ (۱) تهذيب ۲۲/۱۰: استبصار ۲۰۷/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن عمّار بن موسى الساباطيّ عن أبي عبدالله عليه السلام عن رجل كانت له امرأة فطلّقها أو ماتت فزنا قال عليه الرجم وعن امرأة كان لها زوج فطلّقها أو مات ثمّ زنت عليها الرجم قال نعم.

۹۰۰ ۲۶۱۴۷ (۲) قرب الإسناد ۲۵۴: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل طلّق أو[1] بانت امرأته ثمّ زنا ما عليه قال الرّجم.

۹۰۱ ۲۶۱۴۸ (۳) قرب الإسناد ۲۵۴: وبهذا الإسناد قال سألته عن امرأة طلّقت فزنت بعدما طلّقت (بسنة)[2] هل عليها الرّجم قال نعم.

وتقدّم في كثير من أحاديث باب (۱۰) انّ المطلّقة الرّجعيّة تعتدّ في بيت زوجها من أبواب العِدَد ج ۲۷ وباب (۱۱) انّ المطلّقة الرّجعيّة لها ان تتزيّن لزوجها وباب (۱۲) أنّ الرّجل اذا طلّق امرأته لم يستأذن عليها ما كانت له عليها رجعة ويأتي في الباب التّالي وباب (۴) انّ من كان له فرج يغدو عليه ويروح فهو المحصن ما يناسب ذلك. ولاحظ باب (۲۹) حكم من زنى وادّعىٰ الجهالة فإنّ فيه ما يناسب ذلك.

(۳)

باب انّ من زنى بجارية زوجته يرجم مع الاحصان ومن زنى بجارية فتوبته أن يسأل مالكها أن يجعله في حلّ

۹۰۲ ۲۶۱۴۹ (۱) تهذيب ۲۰۸/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن النّضر بن سويد عن فضالة عن فقيه ۱۷/۴: العلاء عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال إذا جامع الرّجل وليدة امرأته فعليه ما على الزّاني.

---

۱. و ـ خ ئل.　　۲. قوله (بسنة) ليست في نسخة الوسائل.

باب ۲

حکم زانی و زانیه که در عدّهٔ طلاق یا پس از آن زنا کنند

۸۹۹ (۱) عمار بن موسی ساباطی گوید: «از امام صادقعليه‌السلام دربارهٔ مردی که زنی داشته است و وی را طلاق داده یا آن زن مرده پس از وی مرد زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر وی سنگسار شدن ثابت است و نیز دربارهٔ زنی که شوهر داشته و آن شوهر وی را طلاق داده یا مرده است و پس از آن زن زنا داده است، پرسیدم: حضرت فرمود: آری.»

۹۰۰ (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرعليه‌السلام دربارهٔ مردی که طلاق داده یا زنش از وی جدا شده و پس از آن مرد زنا کرده است، پرسیدم: چه حکمی بر مرد است؟ حضرت فرمود: سنگسار شدن».

۹۰۱ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرعليه‌السلام دربارهٔ زنی که طلاق داده شده و پس از طلاق زنا داده است، پرسیدم: آیا سنگسار شدن بر وی ثابت است؟ حضرت فرمود: آری.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب دهم از ابواب عدّه‌ها و باب یازدهم و باب دوازدهم.

می‌آید:

در باب بعدی و باب چهارم، روایاتی مناسب این باب

و نیز بنگرید به باب بیست و نهم؛ چرا که در آن باب نیز روایت مناسب این باب هست.

باب ۳

حکم زنای محصن با کنیز زوجه‌اش ...

۹۰۲ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادقعليه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «اگر مردی با کنیز همسرش زنا کند، حدّی که برای زناکار است، بر وی ثابت است».

۹۰۳ ۲۶۱۵۰ (۲) تهذيب ۱۰/۱۳: استبصار ۴/۲۰۵: ماروواه محمد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن فقيه ۴/۲۵: الحسن بن محبوب عن العلا عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في الّذي يأتي وليدة امرأته بغير إذنها عليه (مثل ـ يب) ما على الزّاني يجلد مائة جلدة قال ولا يرجم ان زنا بيهوديّة أو نصرانيّة أو أمة فان فجر بامرأة حرّة وله امرأة حرّة فانّ[1] عليه الرّجم وقال[2] وكما لا تحصنه الأمة والنّصرانيّة واليهوديّة ان زنا بحرّة[3] فكذلك لا يكون عليه حدّ المحصَن ان زنا بيهوديّة أو نصرانيّة أو أمة وتحته حرّة.

علل الشّرائع ۵۱۱: وما حدّثني به محمد بن موسى بن المتوكّل عن عبدالله بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن ابن محبوب عن العلاء بن رزين وابن بكير عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرّجل يأتي (وذكر نحوه) الّا أنّه أسقط قوله (فان فجر بامرأة حرّة وله امرأة حرّة فانّ عليه الرّجم).

۹۰۴ ۲۶۱۵۱ (۳) تهذيب ۱۰/۱۴: استبصار ۴/۲۰۶: محمد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبيه عن فقيه ۴/۲۵: وهب (بن وهب ـ فقيه) عن جعفر (بن محمد ـ فقيه) عن أبيه عليه السلام (عن آبائه عليهم السلام ـ فقيه) انّ عليّاً عليه السلام أتي برجل وقع على جارية امرأته[4] فحملت فقال الرّجل وهبتها لي وانكرت المرأة فقال لتأتيني بالشّهود (على ذلك ـ يب ـ صا) او لأرجمنّك بالحجارة فلمّا رأت المرأة ذلك اعترفت فجلدها عليّ عليه السلام الحدّ. قرب الإسناد ۵۳: السّنديّ بن محمد عن أبي البختريّ عن جعفر عن أبيه انّ عليّ بن أبي طالب (وذكر مثله).

۹۰۵ ۲۶۱۵۲ (۴) دعائم الإسلام ۲/۴۵۳: عن عليّ عليه السلام أنّ امرأة رفعت إليه زوجها وقالت زنا بجاريتي فأقرّ الرّجل بوطئ الجارية وقال وهبتها لي فسأله عن البيّنة فلم يجد بيّنة فأمر به ليرجم فلمّا رأت ذلك قالت صدق قد كنت وهبتها له فأمر عليّ أن يخلّى سبيل الرّجل وأمر بالمرأة فضربت حدّ القاذف[5].

۹۰۶ ۲۶۱۵۳ (۵) تهذيب ۱۰/۱۴: استبصار ۴/۲۰۶: أحمد بن محمد (بن عيسى ـ يب) عن محمد بن سهل عن زكريّا بن آدم قال سألت الرّضا عليه السلام عن رجل وطئ جارية امرأته ولم تهبها له قال هو زانٍ عليه الرّجم.

---

۱. كان ـ صا. ۲. قال ـ فقيه. ۳. بالحرّة ـ فقيه.
۴. امرأة ـ خ قرب الإسناد. ۵. القذف ـ ك.

۹۰۳ (۲) محمد بن مسلم از امام باقر﴿ع﴾ نقل می‌کند که: «حضرت دربارهٔ مردی که بدون اجازهٔ همسرش با کنیز همسرش آمیزش می‌کند، فرمود: حدّی که بر زناکار ثابت است بر اوست. وی صد تازیانه می‌خورد. حضرت فرمود: اگر مردی با زن یهودی یا مسیحی یا کنیزی زنا کند، سنگسار نمی‌شود؛ ولی اگر با این که زن آزادی در اختیار وی است، با زن آزادی [دیگر] زنا کند، حکم سنگسار بر وی ثابت است و حضرت فرمود: همان گونه که کنیز، زن مسیحی، زن یهودی مرد را محصن نمی‌کند، همچنین بر مرد، حدّ محصن ثابت نمی‌شود، اگر با زن یهودی یا مسیحی یا کنیز زنا کند و زن آزادی در اختیار داشته باشد».

همین روایت در علل الشرایع. محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش آمیزش می‌کند...» باقیماندهٔ متن، مانند متن روایت قبلی است؛ تنها جملهٔ «اگر با این که زن آزادی در اختیار وی است با زن آزادی [دیگر] زنا کند، سنگسار شدن بر وی ثابت است» را نیاورده است.

۹۰۴ (۳) مردی را که با کنیز همسرش آمیزش کرده و کنیز از وی باردار شده بود، نزد امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ آوردند. آن مرد اظهار داشت که همسرش کنیز را به وی بخشیده بوده است ولی همسرش انکار می‌کرد. امیرالمؤمنین﴿ع﴾ به مرد فرمود: «قطعا باید شاهدانی بیاوری [که شهادت دهند همسرت کنیز تو را به تو بخشیده بوده است] وگرنه تو را سنگسار می‌کنم. زن چون چنین دید، خود اعتراف کرد [که کنیز را به شوهرش بخشیده بوده است] و امیرالمؤمنین﴿ع﴾ زن را حدّ زد».

۹۰۵ (۴) زنی مرافعهٔ شوهرش را نزد امیرالمؤمنین﴿ع﴾ برد و گفت که: «وی با کنیزم زنا کرده است. مرد آمیزش با کنیز را پذیرفت ولی گفت که همسرش کنیز را به وی بخشیده بوده است. امام﴿ع﴾ از مرد بیّنه خواست ولی مرد بیّنه‌ای نداشت. حضرت دستور داد تا آن مرد را سنگسار کنند. زن چون چنین دید، گفت: شوهرش راست می‌گوید؛ زن، کنیز را به شوهرش بخشیده بوده است. در اینجا امیرالمؤمنین﴿ع﴾ دستور داد تا مرد را آزاد سازند و امر کرد که حدّ قذف بر زن زده شود».

۹۰۶ (۵) زکریا بن آدم گوید: «از امام رضا﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش آمیزش کرده و همسرش کنیز را به وی نبخشیده بوده است، پرسیدم. حضرت فرمود: آن مرد، زناکار و حکم سنگسار بر وی ثابت است».

۹۰۷ ۲۶۱۵۴ (۶) دعائم الإسلام ۴۵۳/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال فيمن جامع وليدة امرأته فعليه ما على الزّاني ولا أوتيٰ برجل زنا بوليدة امرأته إلّا رجمته بالحجارة.

۹۰۸ ۲۶۱۵۵ (۷) تهذيب ۲۰۸/۸: وفي رواية عبداللّه بن جعفر قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل فجر بوليدة امرأته بغير إذنها انّ عليه ما على الزّاني ولا يرجم ولا يكون حدّ الزّاني الّا إذا زنى بمسلمة حرّة.

وتقدّم في باب (۲۶) ما ورد في توبة من فجر بجارية الغير من أبواب نكاح العبيد ج ۲۶ وباب (۶۳) جواز تحليل المرأة جاريتها للرّجل حتّى لزوجها ما يناسب الباب. ويأتي في باب (۸) أنّه لا يقع الاحصان ولا يرجم الّا بعد التزويج والدّخول من أبواب حدّ الزنا ج ۳۰ ما يناسب ذلك فلاحظ.

(۴)
باب أنّ من كان له فرج يغدو عليه ويروح فهو المحصن وأنّ المتعة لاتحصن

۹۰۹ ۲۶۱۵۶ (۱) كافي ۱۷۹/۷: تهذيب ۱۲/۱۰: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان عن فقيه ۲۵/۴: (عبداللّه ـ فقيه) بن سنان عن إسماعيل بن جابر عن أبي جعفر عليه السلام[۱] قال قلت (له ـ يب ـ فقيه) ما المحصن رحمك اللّه قال من كان له فرج يغدو عليه ويروح (فهو محصن ـ كا ـ فقيه).

۹۱۰ ۲۶۱۵۷ (۲) فقه الرّضا عليه السلام ۲۷۶: وحدّ المحصَن أن يكون له فرج يغدو عليه ويروح.

۹۱۱ ۲۶۱۵۸ (۳) كافي ۱۷۸/۷: تهذيب ۱۱/۱۰: استبصار ۲۰۴/۴: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان (بن يحيي ـ يب ـ صا) عن اسحاق بن عمّار قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن رجل[۲] إذا هو زنى وعنده السُّرّيّة (أ ـ يب) والأمة يطأها تحصنه الأمة (و ـ كا) تكون عنده فقال نعم إنّما ذاك[۳] لأنّ عنده ما يغنيه عن الزّنا قلت فان كانت عنده أمة زعم أنّه لا يطأها فقال لا يصدّق قلت فإن كانت عنده امرأة متعة أتحصنه قال لا إنّما هو على الشيء الدّائم عنده.

---

۱. أبي عبداللّه عليه السلام ـ فقيه. ۲. الرّجل ـ يب ـ صا. ۳. ذلك ـ كا.

۹۰۷ (۶) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش آمیزش کرده است، فرمود: «هر حدّی که بر زناکار است، بر وی ثابت است و [حضرت افزود]: مردی را که با کنیز همسرش زنا کرده باشد، نزد من نمی‌آورند مگر آن که او را سنگسار می‌کنم».

۹۰۸ (۷) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ مردی که با کنیز همسرش بدون اجازهٔ همسرش زنا کرده بود، حکم داد که: «حدّی که بر زناکار است، بر وی ثابت است ولی سنگسار نمی‌شود و حدّ زناکار تنها در صورتی است که با زن مسلمان آزاد زنا کند».

ارجاعات

گذشت:

در باب بیست و ششم از ابواب نکاح عبید و باب شصت و سه، روایاتی در ارتباط با این باب.

می‌آید:

در باب هشتم از ابواب حدّ زنا، به روایتی در ارتباط با این باب بنگرید.

باب ۴
تعریف محصن

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۰۹ (۱) اسماعیل بن جابر گوید: «از امام باقرﷺ پرسیدم: مرد محصن کیست؟ حضرت فرمود: کسی که زنی در اختیارش باشد که صبح و شام نزد وی برود».

۹۱۰ (۲) و تعریف محصن این است که زنی در اختیارش باشد که صبح و شام نزد وی برود.

۹۱۱ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظمﷺ دربارهٔ مردی که در اختیارش کنیزکی همخوابه یا کنیزی که با وی آمیزش می‌کند، هست پرسیدم که: آیا این کنیزی که نزد وی است، او را محصن می‌سازد؟ حضرت فرمود: آری؛ چرا که در نزد مرد چیزی است که او را از زنا کردن بی‌نیاز می‌سازد. پرسیدم: اگر کنیزی نزد وی است و می‌گوید با آن کنیز آمیزش ندارد؟ حضرت فرمود: این گفته‌اش پذیرفته نیست. پرسیدم: اگر زنی به ازدواج موقت نزد اوست، آیا او را محصن می‌کند؟ حضرت فرمود: نه، احصان بر این پایه است که دائمی باشد».

علل الشّرائع ٥١١: أبيﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا ابراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ عن الحسن[1] بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمّار قال سألت أبا ابراهيمﷺ (وذكر نحوه) إلّا أنّه أسقط قوله (فان كانت عنده أمة زعم أنّه لا يطأها فقال لا يصدّق).

٩١٢ ٢٦١٥٩ (٤) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٥: عن أبي إسحاق عن أبي إبراهيمﷺ سألته عن الزّاني وعنده سرّيّة أو أمة يطأها قال انما هو الاستغناء أن يكون عنده ما يغنيه عن الزّنا قلت فإن زعم أنّه لا يطأ الأمة قال لا يصدّق قلت فان كانت عنده متعة قال إنّما هو الدّائم عنده.

٩١٣ ٢٦١٦٠ (٥) كافي ١٧٨/٧: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن تهذيب ١٢/١٠: استبصار ٢٠٤/٤: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب ـ صا) عن حريز قال سألت أبا عبداللهﷺ عن المحصن قال فقال (هو ـ صا) الّذي يزني وعنده ما يغنيه.

٩١٤ ٢٦١٦١ (٦) تفسير العيّاشيّ ٢٣٥/١: حريز قال سألته عن المحصن فقال الّذي عنده ما يغنيه.

٩١٥ ٢٦١٦٢ (٧) كافي ١٧٩/٧: عليّ عن أبي أيّوب الخزّاز تهذيب ١٢/١٠: استبصار ٢٠٤/٤: يونس عن أبي أيّوب عن أبي بصير قال (قال ـ كا) لا يكون محصناً حتّى تكون[2] عنده امرأة يغلق عليها بابه مستدرك ٤٢/١٨: أحمد بن محمد بن عيسى في نوادره عن أبي بصير عنهﷺ في حديث مثله.

٩١٦ ٢٦١٦٣ (٨) كافي ١٧٨/٧: تهذيب ١٣/١٠: استبصار ٢٠٦/٤: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام و[3] حفص بن البختريّ عمّن ذكره عن أبي عبداللهﷺ في الرّجل يتزوّج المتعة أتحصنه قال لا إنّما ذاك[4] على الشيء الدّائم (عنده ـ كا).

٩١٧ ٢٦١٦٤ (٩) كافي ١٧٨/٧: عليّ عن محمد بن عيسى عن يونس عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي إبراهيمﷺ الرّجل تكون له الجارية أتحصنه قال فقال نعم إنّما هو على وجه الإستغناء قال قلت والمرأة المتعة قال فقال لا إنّما ذلك على الشيء الدّائم قال قلت فإن زعم أنّه لم يكن يطأها قال فقال لا يصدّق وإنّما يوجب[5] ذلك عليه لأنّه يملكها.

---

١. الحسين ـ ظ.
٢. إلّا أن يكون ـ يب ـ صا.
٣. عن ـ صا.
٤. ذلك ـ يب ـ صا.
٥. أوجب ـ تل.

همین روایت در علل الشرایع. اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم علیه السلام پرسیدم...» [آن‌گاه به سان روایت قبلی ذکر کرده]؛ تنها جملهٔ «اگر کنیزی نزد وی است و می‌گوید که با آن کنیز آمیزش ندارد، حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نیست» را نیاورده است.

۹۱۲ (۴) ابواسحاق گوید: «از امام کاظم علیه السلام دربارهٔ زناکاری که کنیزی همخوابه دارد یا کنیزی که با وی آمیزش می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: آنچه ملاک است، تنها بی‌نیاز بودن است؛ به این گونه که در نزد مرد زنی باشد که وی را از زنا بی‌نیاز سازد.پرسیدم: اگر می‌گوید که با کنیز آمیزش نمی‌کند؟ حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود. پرسیدم: اگر زن متعه‌ای نزد وی است؟ حضرت فرمود: تنها آنچه ملاک است، این است که زن دائمی نزد وی باشد».

۹۱۳ (۵) حریز گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی محصن پرسیدم. حریز گوید: امام فرمود: آن مردی است که زنا کند و نزدش زنی باشد که او را بی‌نیاز سازد».

۹۱۴ (۶) حریز گوید: «از او دربارهٔ مردی محصن پرسیدم. حضرت فرمود: همان است که نزدش زنی باشد که او را بی‌نیاز سازد».

۹۱۵ (۷) ابوبصیر گوید: «مرد، محصن نمی‌شود تا آن که زنی نزد وی باشد که در را بر وی ببندد [=با وی خلوت کند]».

۹۱۶ (۸) راوی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که ازدواج موقت می‌کند، پرسید که: «آیا این ازدواج موقت وی را محصن می‌سازد؟ حضرت فرمود: نه؛ محصن بودن تنها بر پایهٔ همسر دائمی است».

۹۱۷ (۹) اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: مردی، کنیزی دارد. آیا این کنیز وی را محصن می‌کند؟ حضرت فرمود: آری. تنها ملاک بر پایهٔ بی‌نیاز شدن است. اسحاق بن عمار گوید: پرسیدم: زن متعه‌ای هم؟ حضرت فرمود: نه. ملاک احصان بر پایهٔ زن دائمی است. وی گوید: پرسیدم: اگر بگوید که با این کنیز آمیزش نمی‌کرده است؟ حضرت فرمود: گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود و این کنیز داشتن تنها به این دلیل که مرد مالک کنیز است، محصن بودن را بر وی ثابت می‌کند».

٩١٨ ٢٦١٦٥ (١٠) فقيه ٢٧٦/٣: وسئل الصّادق عليه السلام عن قول اللّه عزّوجلّ ﴿وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ قال هنّ ذوات الأزواج قلت ﴿وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ﴾ قال هنّ العفائف.

٩١٩ ٢٦١٦٦ (١١) تفسير العيّاشيّ ٢٣٣/٢: عن ابن خرزاد عمّن رواه عن أبى عبداللّه فى قوله ﴿وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ قال كلّ ذوات الأزواج.

٩٢٠ ٢٦١٦٧ (١٢) دعائم الإسلام ٤٥١/٢: قال جعفر بن محمد عليه السلام لا يقع الإحصان ولا يجب الرّجم إلّا بعد التّزويج الصّحيح والدّخول ومقام الزّوجين بعضهما على بعض فإن أنكر الرّجل والمرأة الوطء بعد أن دخل بها لم يصدّقا وقال ولا يكون الإحصان بنكاح متعة.

ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه وباب (٧) الحدّ فى السّفر الّذى لا يرجم المحصَن وباب (٨) انّه لا يقع الاحصان ولا يرجم الّا بعد التّزويج والدّخول ما يناسب الباب. وفى رواية عمر بن يزيد (٤) من باب (٦) انّ الغائب عن امرأته والمغيبة عنها زوجها ليسا بمحصنين قوله عليه السلام لا يرجم الغائب عن أهله ولا صاحب المتعة.

(٥)

باب أنّ الحرّ هل يحصن المملوكة أو الحرّة هل يحصنها المملوك أم لا

٩٢١ ٢٦١٦٨ (١) تهذيب ١٢/١٠: استبصار ٢٠٥/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ قال قال أبوعبداللّه عليه السلام لا يحصن الحرّ المملوكة ولا المملوك الحرّة. قال الشيخ رحمه الله فلا ينافى هذا الخبر ما قدّمناه من الأخبار من انّ الأمة تحصن لأنّ الوجه فى هذا الخبر انّ الحرّ لا يحصنها حتّى إذا زنت لوجب عليه الرّجم كما لو كانت تحته حرّة فزنت فكان يجب عليها الرّجم لأنّ حدّ المملوك والمملوكة إذا زنيا نصف حدّ الحرّ وهو خمسون جلدة ولا يرجمان على وجه وكذلك قوله ولا المملوك الحرّة يعنى انّ الحرّة لا تحصنه حتّى يجب عليه الرّجم وعلى هذا التّأويل لا تنافى بين الأخبار.

علل الشّرائع ٥١١: ما حدّثنى به محمد بن الحسن رحمه الله عن محمد بن الحسن الصّفّار عن أحمد وعبداللّه ابنى محمد بن عيسى عن محمد ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام (مثله).

۹۱۸ (۱۰) از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﷯: زنان محصنه، سؤال شد. حضرت فرمود: «آنان همان شوهرداران هستند. پرسیدم: و زنان محصنه از اهل کتاب؟ حضرت فرمود: آنان همان زنان عفیف از اهل کتابند».

۹۱۹ (۱۱) امام جعفر صادقعليه السلام در فرمایش خدا: و زنان محصنه، فرمود: «همهٔ آنان، زنان شوهردار هستند».

۹۲۰ (۱۲) امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: «محصن بودن و سنگسار کردن ثابت نمی‌شود جز پس از ازدواج درست و آمیزش و بودن زن و مرد با هم. پس اگر مرد و زن آمیزش را انکار کنند ـ بعد از آن که مرد با زن آمیزش کرده است ـ انکار این دو پذیرفته نیست، حضرت فرمود: محصن بودن با ازدواج موقت نمی‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن در باب هفتم و باب هشتم، روایاتی مناسب این باب.

و در روایت چهارم از باب ششم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «مردی که نزد خانواده‌اش نیست و نیز مردی که زن موقت دارد، سنگسار نمی‌شود».

باب ۵
احصان در بردگان

۹۲۱ (۱) امام صادقعليه السلام فرمود: «مرد آزاد، کنیز را و نیز غلام [=برده] زن آزاد را محصن نمی‌سازد».

شیخ طوسیرحمه الله گفت: «این روایت با روایاتی که قبلا آورده‌ایم به این که کنیز هم محصنه می‌شود، منافاتی ندارد؛ چرا که توجیه این روایت آن است که مرد آزاد نمی‌تواند کنیز را محصن سازد به گونه‌ای که اگر کنیز زنا داد، حکم سنگسار بر وی واجب شود. مانند موردی که در اختیار مرد آزاد، زن آزادی باشد و آن زن زنا دهد که حکم سنگسار بر زن واجب می‌شود و این تفاوت بدان جهت است که حدّ برده و کنیز اگر زنا کنند، نصف حدّ آزاد است و آن پنجاه تازیانه است که به هیچ شکل سنگسار نمی‌شوند و همچنین است فرمودهٔ امامعليه السلام که: زن آزاد نمی‌تواند برده را محصن سازد؛ به این معنی که زن آزاد نمی‌تواند برده را به گونه‌ای که حکم سنگسار بر وی واجب شود، محصن سازد و بر پایهٔ این تاویل، دیگر میان روایات منافاتی نیست».

۹۲۲ ۳۶۱۶۹ (۲) تهذيب ۱۹۵/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبيّ قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل الحرّ أيحصن المملوكة فقال لا يحصن الحرّ المملوكة ولا تحصن المملوكة الحرّ واليهوديّ يحصن النّصرانيّة والنّصرانيّ يحصن اليهوديّة.

۹۲۳ ۳۶۱۷۰ (۳) فقيه ۲۷٦/۳: روى العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال سألته عن الحرّ أتحصنه المملوكة قال لا تحصن الحرّ المملوكة ولا يحصن المملوك الحرّة والنّصرانيّ يحصن اليهوديّة واليهوديّ يحصن النّصرانيّة.

۹۲۴ ۳۶۱۷۱ (۴) المقنع ۱٤۸: وكما لا تحصنه الأمة والنّصرانيّة واليهوديّة لو زنى بحرّة فكذلك لا يكون عليه حدّ المحصن ان زنى بيهوديّة أو نصرانيّة أو أمة وتحته حرّة.

۹۲۵ ۳۶۱۷۲ (۵) بحارالأنوار ۲٥۷/۱۰: ما وصل الينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى عليه السلام سألته عن الحرّ تحته المملوكة هل عليه الرجم إذا زنا قال نعم.

ويأتى فى رواية عمر بن يزيد (٤) من الباب التّالى قوله عليه السلام لا يرجم الغائب عن أهله ولا المملك الّذى لم يبن بأهله. وفى رواية ابن مسلم (٧) من باب (٨) أنّه لا يقع الإحصان ولا يرجم الّا بعد التّزويج والدّخول قوله الرّجل يزنى ولم يدخل بأهله أيحصن قال لا ولا بالأمة. وفى رواية رفاعة (٨) قوله عليه السلام ولا يحصن بالأمة. وفى رواية أبى بصير (٩) قوله العبد يتزوّج الحرّة ثمّ يعتق فيصيب فاحشة قال لا رجم عليه حتّى يواقع الحرّة بعد ما يعتق. وفى رواية ابن مسلم (٣) و (٤) وابن سنان (٥) والمقنع (١٢) من هذا الباب ما يدلّ على بعض المقصود فلاحظ.

(۶)
باب أنّ الغائب عن امرأته والمغيبة عنها زوجها ليسا بمُحصَنَين

۹۲۶ ۳۶۱۷۳ (۱) كافى ۱۷۸/۷: تهذيب ۱٥/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ يب) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن أبى أيّوب الخزّاز عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول المغيب والمغيبة ليس عليهما رجم إلّا أن يكون الرّجل مع المرأة والمرأة مع الرّجل.

۹۲۲ (۲) حلبی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مرد آزاد پرسیدم که: آیا کنیز را محصنه می‌کند؟ حضرت فرمود: مرد آزاد، کنیز را محصنه نمی‌کند و کنیز مرد آزاد را محصن نمی‌سازد ولی مرد یهودی، زن مسیحی را و مرد مسیحی، زن یهودی را محصن می‌کند».

۹۲۳ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرؑ دربارهٔ این که آیا کنیز، مرد آزاد را محصن می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: کنیز داشتن، موجب محصن شدن مرد آزاد نیست و برده داشتن نیز موجب محصن بودن زن آزاد نمی‌شود ولی مرد مسیحی، موجب محصنه شدن زن یهودی و مرد یهودی، موجب محصنه شدن زن مسیحی است».

۹۲۴ (۴) و همان گونه که داشتن کنیز، زن مسیحی و زن یهودی موجب محصن بودن مرد آزاد نمی‌شوند، چنانچه وی با زن آزادی زنا کرده باشد، همین گونه حدّ زنای مرد محصن بر وی ثابت نمی‌شود، اگر ـ در حالی که زنی آزاد در اختیار دارد ـ با زن یهودی یا زن مسیحی یا کنیزی زنا کند.

۹۲۵ (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرؑ دربارهٔ مرد آزادی که کنیزی در اختیار دارد، پرسیدم که: آیا اگر زنا کند، حکم سنگسار بروی ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب بعدی، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «مردی که از خانواده‌اش دور است، سنگسار نمی‌شود و نیز مردی که همسر گرفته ولی هنوز او را نبرده و با وی آمیزش نکرده است، سنگسار نمی‌شود».

و در روایت هفتم از باب هشتم، این گفته که: «مردی زنا می‌کند ولی هنوز همسرش را نبرده و با وی آمیزش نکرده است آیا محصن محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و نیز با کنیز هم محصن به حساب نمی‌آید».

و در روایت هشتم، فرمودهٔ معصومؑ که: «با داشتن کنیز، محصن نمی‌شود».

و در روایت نهم، این گفته که: «برده‌ای با زن آزادی ازدواج می‌کند و پس از آن آزاد می‌شود و در پی آن زنا می‌کند. حضرت فرمود: وی سنگسار نمی‌شود تا آن که با زن آزادش پس از آزادی خود، آمیزش کند».

و روایت سوم، چهارم، پنجم و دوازدهم از همین باب هشتم، دلالت بر برخی از مفاد این باب می‌کند.

باب ۶

حکم احصان در فرض غیبت هر یک از زوجین

۹۲۶ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: مردی که از همسرش دور شده است و زنی که از شوهرش دور شده است، سنگسار شدن بر آنان ثابت نمی‌شود مگر این که مرد همراه با زن و زن همراه با مرد باشد».

۹۲۷ ۲۶۱۷۴ (۲) نوادر أحمد بن محمد بن عیسی ۱۴۷: عن أبی بصیر عنه عليه السلام قال المغیب والمغیبة لیس علیهما رجم إلّا أن یکون رجلاً مقیماً مع امرأته [۱] وامرأته مقیمة معه.

۹۲۸ ۲۶۱۷۵ (۳) دعائم الإسلام ۴۵۱/۲: ولیس الغائب عن امرأته والمغیبة عنها زوجها بمحصَنین إنّما الإحصان الّذی یجب به الرّجم أن یکون الرّجل مع امرأته والمرأة مع زوجها.

۹۲۹ ۲۶۱۷۶ (۴) کافی ۱۷۹/۷: تهذیب ۱۳/۱۰ استبصار ۲۰۵/۴: علیّ (بن ابراهیم ـ یب ـ صا) عن أبیه عن عبدالرّحمن بن حمّاد المحاسن ۳۰۷: البرقیّ عن أبیه عن عبدالرّحمن بن حمّاد (عمّن حدّثه ـ المحاسن) عن عمر بن یزید قال قلت لأبی عبدالله عليه السلام أخبرنی عن الغائب عن أهله یزنی هل یرجم إذا کانت له زوجة وهو غائب عنها؟ قال لا یرجم الغائب عن أهله ولا المملک الّذی لم یبن [۲] بأهله ولا صاحب المتعة قلت ففی أیّ حدّ سفره لا یکون (محصَناً ـ یب ـ کا ـ صا) قال إذا قصّر وأفطر فلیس بمحصَن.

۹۳۰ ۲۶۱۷۷ (۵) کافی ۱۷۹/۷: تهذیب ۱۵/۱۰: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب عن أبی أیّوب عن أبی عبیدة عن أبی جعفر عليه السلام قال قضی أمیرالمؤمنین عليه السلام فی الرّجل الّذی له امرأة بالبصرة ففجر بالکوفة أن یدرأ عنه الرّجم ویضرب حدّ الزّانی قال [۳] وقضی عليه السلام فی (رجل ـ کا) محبوس فی السّجن وله امرأة (حرّة ـ کا) فی بیته فی المصر وهو لا یصل إلیها فزنی (وهو ـ یب) فی السّجن قال علیه [۴] الجلد ویدرأ عنه الرّجم.

۹۳۱ ۲۶۱۷۸ (۶) کافی ۱۷۸/۷: محمد بن یحیی عن تهذیب ۱۵/۱۰: أحمد بن محمد بن عیسی عن فقیه ۲۸/۴: (الحسن ـ فقیه) بن محبوب عن ربیع الأصمّ عن الحارث بن المغیرة قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل له امرأة بالعراق فأصاب فجوراً وهو بالحجاز [۵] فقال یضرب حدّ الزّانی مائة جلدة ولا یرجم قلت فإن کان معها فی بلدة واحدة وهو محبوس فی سجن لا یقدر (علی ـ فقیه) أن یخرج إلیها ولا تدخل (هی ـ یب ـ کا) علیه أرأیت إن زنا فی السّجن؟ قال هو بمنزلة الغائب عن [۶] أهله یجلد مائة (جلدة ـ کا ـ یب).

---

۱. مع امرأة مقیمة معه ـ ک.
۲. الابتناء الدّخول بالزّوجة.
۳. وقال قضی ـ یب.
۴. یجلد ـ یب.
۵. فی الحجاز ـ فقیه.
۶. عنه ـ یب.

۹۲۷ (۲) امام صادقعليه السلام فرمود: «مردی که از همسرش دور شده و زنی که از شوهرش دور شده است، سنگسار شدن بر آنان نیست مگر این که مرد با همسرش و زن با شوهرش در یک جا با هم اقامت داشته باشند».

۹۲۸ (۳) مردی که از همسرش دور است و زنی که شوهرش از وی دور است، محصن محسوب نمی‌شوند. محصن بودن که به واسطهٔ آن حکم سنگسار واجب می‌شود، آن است که مرد با همسرش و زن با شوهرش در یک جا اقامت داشته باشند.

۹۲۹ (۴) عمر بن یزید گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: برایم بگویید مردی که از خانواده‌اش دور است و زنا می‌کند، آیا سنگسار می‌شود در صورتی که همسری دارد ولی از همسرش دور است؟ حضرت فرمود: مردی که از خانواده‌اش دور است و نیز مردی که زنی در اختیار دارد ولی هنوز با وی آمیزش نکرده است و نیز مردی که زن متعه دارد، سنگسار نمی‌شود. پرسیدم: مقدار مسافتش که محصن نمی‌شود چیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش را شکسته و روزه‌اش را افطار کند، دیگر محصن نیست».

۹۳۰ (۵) امام باقرعليه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که همسری در بصره داشت ولی در کوفه زنا کرده بود، حکم داد که سنگسار شدن از وی رفع شود و حدّ زناکار بر وی زده شود. امام باقرعليه السلام فرمود: و نیز امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ مردی که در زندان محبوس است و همسری در همان شهر در خانه دارد که نمی‌تواند بدان دست یابد و در زندان زنا کرده است، حکم داد که وی تازیانه می‌خورد و سنگسار شدن از وی رفع می‌شود».

۹۳۱ (۶) حارث بن مغیره گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که همسری در عراق دارد و در حجاز زنا کرده است، پرسیدم، حضرت فرمود: حدّ زناکار یعنی صد تازیانه بر وی زده می‌شود ولی سنگسار نمی‌شود. پرسیدم: اگر این مرد با همسرش در یک شهر باشد و مرد در زندان محبوس است و نمی‌تواند از زندان بیرون آید و نزد همسرش برود، نظر شما چیست، چنان‌چه در زندان زنا کند؟ حضرت فرمود: این مرد به منزلهٔ غایب از همسرش، صد تازیانه می‌خورد».

٩٣٢ ٤٦١٧٩ (٧) المناقب ٢/٣٦٠: وأمر عمر برجل يَمَنيٍّ مُحْصَنٍ فجر بالمدينة أن يرجم فقال أمير المؤمنين عليه السلام لا يجب عليه الرجم لأنّه غائب عن أهله وأهله في بلد آخر انّما يجب عليه الحدّ فقال عمر لا أبقاني اللّه لمعضلة لم يكن لها أبوالحسن.

وتقدّم في الباب المتقدّم ما يناسب ذلك. ويأتي في الباب التّالي ما يدلّ على ذلك.

(٧)

باب الحدّ في السّفر الّذي لايرجم المحصَن إذا زنى

٩٣٣ ٤٦١٨٠ (١) كافي ٧/١٧٩: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين فقيه ٤/٢٩: محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن الحسين رفعه[1] قال (ما ـ فقيه) الحدّ في السّفر الّذي إذا زنى لم يرجم ان كان محصناً قال إذا قصّر وأفطر (فليس بمحصَن ـ فقيه).

وتقدّم في رواية عمر بن يزيد (٤) من الباب المتقدّم قوله ففي أيّ حدّ سفره لا يكون محصناً قال عليه السلام إذا قصّر وأفطر.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

(٨)

باب أنّه لايقع الإحصان ولايرجم الّا بعد التّزويج والدّخول

٩٣٤ ٤٦١٨١ (١) كافي ٧/١٧٩: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن تهذيب ١٠/١٦: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن رفاعة قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجل[2] يزني قبل أن يدخل بأهله أيرجم قال لا.

٩٣٥ ٤٦١٨٢ (٢) فقيه ٤/٢٩: وسأل رفاعة بن موسى أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل يزني قبل أن يدخل بأهله أيرجم؟ قال لا قلت هل يفرّق بينهما إذا زنا قبل أن يدخل بها؟ قال لا. فقيه ٤/٢٩: وفي حديث آخر عليه الحدّ.

٩٣٦ ٤٦١٨٣ (٣) كافي ٧/٢٣٥: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام قال سألته عن قول اللّه تعالى ﴿فَإِذَآ أُحْصِنَّ﴾ قال

---

١. يرفعه ـ فقيه. ٢. الرّجل ـ يب.

۹۳۲ (۷) عمر دستور داد تا مرد یمنی که همسردار بود ولی در مدینه زنا کرده بود، سنگسار شود. امیرالمؤمنین﵇ فرمود: «حکم سنگسار بر وی نیست؛ چرا که از همسرش دور است و همسر وی در شهر دیگری است. تنها بر این فرد حدّ واجب است. عمر گفت: خداوند مرا برای مشکلی که ابوالحسن در کنار آن حاضر نیست، نگاه ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در باب قبلی، مناسب با این باب.

می‌آید:

در باب بعدی، روایتی که بر این باب دلالت دارد.

باب ۷

مقدار مسافت سفری که شخص را از احصان خارج می‌کند

۹۳۳ (۱) راوی گوید: «مقدار مسافتی که اگر مرد محصن زنا کند سنگسار نمی‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش شکسته باشد و روزه‌اش را افطار کند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشین، این گفته که: «در چه مقدار مسافتی از سفر، مرد محصن نیست؟ حضرت فرمود: آن زمان که نمازش شکسته باشد و روزه‌اش را افطار کند».

باب ۸

وقوع احصان و اثبات حکم رجم

۹۳۴ (۱) رفاعه گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که هنوز با همسرش آمیزش نکرده، زنا کند پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه».

۹۳۵ (۲) رفاعة بن موسی گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که هنوز با همسرش آمیزش نکرده، زنا کند پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه. پرسیدم: اگر پیش از آن که با همسرش آمیزش داشته باشد زنا کند، او را از همسرش جدا می‌سازند؟ حضرت فرمود: نه» و در حدیث دیگری آمده است که حدّ بر او ثابت می‌شود.

۹۳۶ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: آن زمان که

إحصانهنّ أن يدخل[1] بهنّ (قال ـ يب) قلت (أرأيت ـ يب) إن لم يدخل بهنّ (وأحدثن ـ يب) أما[2] عليهنّ (من ـ يب) حدّ قال بلىٰ. تهذيب ١٠/١٦: يونس عن أبي بصير عن أبي عبداللّهعليه السلام في قوله تعالى فَإِذَآ أُحْصِنَّ (وذكر مثله).

۹۳۷ ۴۶۱۸۴ (۴) تفسير العيّاشيّ ١/٢٣٥: عن محمد بن مسلم عن أحدهماعليهما السلام قال سألته عن قول اللّه في الإماء إذا أُحصِنَّ ما إحصانهنّ قال يدخل بهنّ قلت فان لم يدخل بهنّ ما عليهنّ حدّ قال بلىٰ.

۹۳۸ ۴۶۱۸۵ (۵) تفسير العيّاشيّ ١/٢٣٥: عن عبداللّه بن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام في قول اللّه في الإماء إِذا أُحْصِنَّ قال احصانهنّ أن يدخل بهنّ قلت فان لم يدخل بهنّ فأحدثن حدثاً هل عليهن حدّ قال نعم نصف الحرّ فان زنت وهي محصنة فالرّجم.

۹۳۹ ۴۶۱۸۶ (۶) دعائم الإسلام ٢/٤٥١: وعن عليّعليه السلام أنّه أتي برجل قد أقرّ على نفسه بالزّنا فقال له أُحصنت قال نعم قال إذاً ترجم فرفعه الى السّجن فلمّا كان من العشيّ جمع النّاس ليرجمه فقال رجل منهم يا أمير المؤمنين إنّه تزوّج امرأة ولم يدخل بها بعدُ ففرح عليّعليه السلام وضربه الحدّ قال جعفر بن محمدعليه السلام لايقع الإحصان ولا يجب الرّجم إلّا بعد التّزويج الصّحيح والدّخول.

۹۴۰ ۴۶۱۸۷ (۷) تهذيب ١٠/١٦: الحسين بن سعيد عن النّضر عن محمد ابن مسلم فقيه ٤/٢٩: وروى عاصم عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفرعليه السلام عن الرّجل يزني ولم يدخل بأهله أيحصن قال لا ولا بالأمة. مستدرك ١٨/٤٥: كتاب عاصم بن حميد الحنّاط عن محمد بن مسلم عن أبي عبداللّهعليه السلام نحوه.

۹۴۱ ۴۶۱۸۸ (۸) علل الشّرائع ٥٠٢: محمد بن الحسنرحمه الله عن محمد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير وفضالة بن أيّوب عن رفاعة قال سألت أبا عبداللّهعليه السلام عن الرّجل يزني قبل أن يدخل بأهله أيرجم قال لا قلت يفرّق بينهما إذا زنا قبل أن يدخل بها قال لا وزاد فيه ابن أبي عمير ولا يحصن بالأمة.

---

١. إذا دخل ـ يب.	٢. ما عليهنّ ـ يب.

محصن شدند، پرسیدم. حضرت فرمود: محصن شدن زنان به آن است که شوهر با آنان آمیزش کند. پرسیدم: اگر شوهر با آنان آمیزش نکند، آیا حدّی بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: بله، هست».

۹۳۷ (۴) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند در ارتباط با کنیزان که: در صورتی که محصنه باشند، پرسیدم که: محصنه شدن آنان به چیست؟ حضرت فرمود: شوهر با آنان آمیزش می‌کند. پرسیدم: پس اگر شوهر با آنان آمیزش نداشته است، حدّی بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: بله، هست».

۹۳۸ (۵) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند پیرامون کنیزان که: در صورتی که محصنه باشند، فرمود: احصان کنیزان به این است که مالک با آنان آمیزش کند. پرسیدم: اگر با آنان آمیزش نکند وآنان کاری کنند، حدّ بر آنان ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، نصف حدّ ولی اگر کنیز زنا دهد ـ در حالی که شوهردار است ـ پس سنگسار کردن ثابت است».

۹۳۹ (۶) مردی را که علیه خویش اقرار به زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت به او فرمود: «محصن هستی؟ او گفت: آری. حضرت فرمود: بنابراین سنگسار می‌شوی. امام او را به زندان برد. شب که شد، مردم را جمع کرد تا وی را سنگسار کنند. مردی از میان مردم گفت: ای امیرالمؤمنین، این مرد با زنی ازدواج کرده ولی هنوز با وی آمیزش نکرده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام شاد شد و حدّ بر وی جاری کرد [و دیگر وی را سنگسار نکرد]». امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «احصان نمی‌شود و سنگسار واجب نمی‌شود مگر پس از ازدواج درست و آمیزش».

۹۴۰ (۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که زنا می‌کند و با همسرش آمیزش نداشته است، پرسیدم که: آیا محصن محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و نیز با داشتن کنیز محصن نیست».

۹۴۱ (۸) رفاعه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که پیش از آن که با اهلش آمیزش داشته باشد زنا کرده است، پرسیدم که: آیا سنگسار می‌شود؟ حضرت فرمود: نه. پرسیدم: اگر پیش از آمیزش با همسرش زنا کند، او را از همسرش جدا می‌کنند؟ حضرت فرمود: نه». ابن ابی عمیر در متن این روایت این جملهٔ اضافه را دارد که: «مرد با داشتن کنیز، محصن نمی‌شود».

۹۴۲ ۲۶۱۸۹ (۹) كـافى ۱۷۹/۷ : محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب تهذيب ۱۶/۱۰ أحمد بن محمد عن فقيه ۲۷/٤ : (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن (عليّ ـ يب ـ فقيه) ابن رئاب عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام (قال ـ كا) فى العبد يتزوّج الحرّة ثم يعتق فيصيب فاحشة قال[1] لا رجم عليه حتّى يواقع الحرّة بعدما يعتق قلت فللحرّة عليه خيار[2] إذا أعتق قال لا (قد ـ كا ـ فقيه) رضيت به وهو مملوك فهو[3] على نكاحه الأوّل.

۹۴۳ ۲۶۱۹۰ (۱۰) تهذيب ۳٦/۱۰ : محمد بن عليّ بن محبوب عن بنان بن محمد عن[4] موسى بن القاسم عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل تزوّج امرأة ولم يدخل بها فزنى ما عليه قال يجلد الحدّ ويحلق رأسه ويفرّق بينه وبين أهله وينفى سنة تهذيب ۳٦/۱۰ : أحمد بن محمد عن البرقيّ عن عبدالله بن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال فى المرأة إذا زنت قبل أن يدخل بها قال يفرّق بينهما ولا صداق لها لأنّ الحدث كان من قبلها.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۹۴۴ ۲۶۱۹۱ (۱۱) تهذيب ۳٦/۱۰ : محمد بن عليّ بن محبوب عن أحمد عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن حنّان قال سأل رجل أبا عبدالله عليه السلام وأنا أسمع عن البكر يفجر وقد تزوّج ففجر قبل أن يدخل بأهله قال[5] يضرب مائة ويجزّ شعره وينفى من المصر حولاً ويفرّق بينه وبين أهله.

۹۴۵ ۲۶۱۹۲ (۱۲) المقنع ۱٤۷ : واذا كانت تحت عبد حرّة فأعتق ثمّ زنا فان كان قد غشيها بعد ما أعتق رجم وان لم يكن غشيها بعد ما أعتق ضرب الحدّ.

وتقدّم فى أحاديث باب (٤) انّ من كان له فرج يغدو عليه ويروح فهو المحصَن وباب (٦) انّ الغائب عن امرأته والمغيبة عنها زوجها ليسا بمحصنين مايدلّ على ذلك.

---

۱. فقال ـ كا ـ يب. ۲. الخيار ـ فقيه. ۳. هو ـ فقيه.
٤. و ـ خ ئل. ٥. فقال ـ ئل.

۹۴۲ (۹) امام صادق﵇ دربارهٔ بردهای که با زن آزادی ازدواج می‌کند، پس از آن آزاد می‌شود و زنا می‌کند، فرمود: «بر این مرد تا زمانی که پس از آزادی با همسر آزادش آمیزش کند، سنگسار نیست. پرسیدم: آیا زن آزادش اختیاری علیه مرد پس از آزادی مرد دارد؟ حضرت فرمود: نه. آن زن آزاد به این مرد در زمانی که بنده بود، راضی شده؛ بنابراین مرد برهمان پایهٔ ازدواج اول است».

۹۴۳ (۱۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر﵇ دربارهٔ مردی که با زنی ازدواج کرده ولی آمیزشی با وی نداشته و پس از آن زنا کرده است، پرسیدم که: چه حدّی بر وی است؟ حضرت فرمود: به عنوان حدّ، تازیانه می‌خورد و سرش تراشیده می‌شود و از همسرش جدا و یک سال تبعید می‌شود».

روایت مشابه. امام جعفر صادق﵇ از پدرشان و پدرشان از پدران‌شان﵈ نقل می‌کنند که: «دربارهٔ زنی که پیش از آن که با وی آمیزش شود زنا کرده است، فرمود: این دو را از هم جدا می‌کنند و مهری هم برای زن نیست؛ چرا که کار انجام شده از سوی وی بوده است».

۹۴۴ (۱۱) حنّان گوید: «من می‌شنیدم که مردی از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که ازدواج نکرده و زنا می‌کند، بعد از آن ازدواج و زنا کرده ـ پیش از آن که با همسرش آمیزش داشته باشد ـ پرسید. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد و مویش تراشیده و یک سال از شهر تبعید می‌شود و او را از همسرش جدا می‌کنند».

۹۴۵ (۱۲) و اگر زن آزادی در اختیار برده‌ای باشد و برده آزاد شود و زنا کند، اگر پس از آزادی‌اش با همسر آزادش آمیزش داشته است، سنگسار می‌شود ولی اگر پس از آزادی‌اش با همسرش آمیزش نداشته است، حدّ بر او زده می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم و باب ششم، روایاتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

(۹)

باب أنّ غير البالغ إذا زنى بالبالغة أو بالعكس على البالغ والبالغة الجلد وعلى غيرهما التّعزير

۹۴۶ ۲۶۱۹۳ (۱) كافي ۱۸۰/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد جميعاً عن ابن محبوب عن أبي أيّوب الخزّاز فقيه ۱۸/٤: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب تهذيب ۱۶/۱۰: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي أيّوب الخزّاز عن سليمان بن خالد عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام (سئل ـ العلل) في غلام صغير لم يدرك ابن عشر سنين زنا بامرأة قال يجلد الغلام دون الحدّ وتجلد[1] المرأة الحدّ كاملاً قيل له[2] فإن كانت محصنة قال لا ترجم لأنّ الّذي نكحها ليس بمدرك ولو كان مدركاً رجمت. علل الشّرائع ۵۳٤: أبي عليه السلام قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن الهيثم ابن أبي مسروق النّهدي عن الحسن بن محبوب عن أيّوب عن سليمان بن خالد عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام (مثله).

۹۴۷ ۲۶۱۹۴ (۲) المقنع ۱٤۵: وإن زنا غلام صغير لم يدرك وذكر نحوه وزاد وكذلك إن زنا رجل بجارية لم تدرك ضربت الجارية دون الحدّ وضرب الرّجل الحدّ تامّاً.

۹۴۸ ۲۶۱۹۵ (۳) المناقب ۳۶۰/۲: الرّضا عليه السلام قضى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة محصنة فجر بها غلام صغير فأمر عُمَر أنْ ترجم فقال عليه السلام لا يجب الرجم انّما يجب الحدّ لأنّ الذي فجر بها ليس بمدرك.

۹۴۹ ۲۶۱۹۶ (۴) كافي ۱۸۰/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۱۷/۱۰: أحمد بن محمد عن ابن فضّال عن ابن بكير قال سألت أبا عبدالله عليه السلام في آخر ما لقيته عن غلام لم يبلغ الحلم وقع على امرأة أو فجر بامرأة أيّ شيء يصنع بهما قال يضرب الغلام دون الحدّ ويقام على المرأة الحدّ قلت جارية لم تبلغ وجدت مع رجل يفجر بها قال تضرب الجارية دون الحدّ ويقام على الرّجل الحدّ (الكامل ـ كا). فقيه ۱۸/٤: وفي رواية يونس بن يعقوب عن أبي مريم قال سألت أبا عبدالله عليه السلام (وذكر مثله).

---

۱. وتضرب ـ فقيه.   ۲. قلت ـ فقيه.

باب ۹

حکم زنای بالغ با نابالغ

۹۴۶ (۱) ابو بصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ پسر نابالغ ده ساله‌ای که با زنی زنا کند، سؤال شد: حضرت فرمود: پسر کمتر از حدّ، تازیانه می‌خورد و زن، حدّ کامل بر او جاری می‌شود. از امام سؤال شد: اگر زن محصن باشد؟ حضرت فرمود: سنگسار نمی‌شود؛ چون فردی که با او آمیزش کرده است بالغ نیست و اگر وی بالغ بود، زن سنگسار می‌شد».

۹۴۷ (۲) و اگر پسرکی نابالغ زنا کند... در این متن مشابه روایت قبل را آورد و افزوده است: «و همچنین اگر مردی با دختری نابالغ زنا کند به دختر کمتر از حدّ، و به مرد، تمام حدّ زده می‌شود».

۹۴۸ (۳) امام رضا ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ زن محصنی که پسرکی با وی زنا کرده بود و عمر دستور داده بود تا وی سنگسار شود، حکم کرد که: نباید سنگسار شود و تنها حدّ بر وی جاری می‌شود و سنگسار بر وی ثابت نیست؛ چرا که زانی نابالغ است».

۹۴۹ (۴) ابن بکیر گوید: «از امام صادق ﷺ در آخرین دیدار دربارهٔ پسری که بالغ نیست و با زنی زنا کرده، پرسیدم که: با این دو چه می‌کنند؟ حضرت فرمود: به پسر کمتر از حدّ زده می‌شود و حدّ [کامل] بر زن جاری می‌شود. پرسیدم: دختری نابالغ همراه با مردی که با وی زنا می‌کند، یافت می‌شود با این دو چه می‌کنند؟ حضرت فرمود: به دختر کمتر از حدّ زده می‌شود و بر مرد، حدّ کامل جاری می‌شود».

۹۵۰ ۲۶۱۹۷ (۵) **مستدرك ۴۶/۱۸**: كتاب مثنّى بن الوليد الحنّاط عن أبي ميسر حمزة عن أبى عبداللّه عليه السلام فى الغلام يفجر بالمرأة قال يعزّر ويقام على المرأة الحدّ وفى الرّجل يفجر بالجارية قال تعزّر الجارية ويقام على الرّجل الحدّ.

۹۵۱ ۲۶۱۹۸ (۶) **تهذيب ۱۷/۱۰**: محمد بن يعقوب عن **كافى ۱۸۰/۷**: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الحسن بن علىّ عن أبان (عن أبى العبّاس ـ يب) عن أبى عبداللّه عليه السلام قال لا يحدّ الصّبىّ إذا وقع على امرأة[1] ويحدّ الرّجل إذا وقع على الصّبيّة.

۹۵۲ ۲۶۱۹۹ (۷) **قرب الإسناد ۲۵۷**: عبداللّه بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال سألته عن صبىّ وقع على امرأة قال تجلد المرأة وليس على الصّبىّ شىء.

۹۵۳ ۲۶۲۰۰ (۸) **دعائم الإسلام ۴۵۴/۲**: وعن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال فى الصّبىّ الصّغير الّذى لم يبلغ الحلم تفجر[2] به المرأة الكبيرة والرّجل البالغ يفجر بالصبيّة الصّغيرة الّتى لم تبلغ الحلم قال يحدّ البالغ منهما دون الطّفل إن كان بكراً حدّ الزّانى ولا حدّ على الأطفال ولكن يؤدّبون أدباً وجيعاً.[3]

۹۵۴ ۲۶۲۰۱ (۹) **قرب الإسناد ۲۵۷**: عبداللّه بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال سألته عن رجل وقع على صبيّة ما عليه قال الحدّ.

۹۵۵ ۲۶۲۰۲ (۱۰) **مستدرك ۴۷/۱۸**: أحمد بن محمد بن عيسى فى نوادره عن عبدالرّحمن سألته عن الصّبىّ يقع على المرأة قال لا يجلد الصّبىّ وعن الرّجل يقع على الصّبيّة قال يجلد الرّجل.

وتقدّم في رواية حمزة (۲) من باب (۱۲) اشتراط التّكليف بالبلوغ من أبواب المقدّمات (ج ۱) قوله متى يجب على الغلام أن يؤخذ بالحدود التّامّة ويقام عليه ويؤخذ بها فقال إذا خرج عنه اليتم وأدرك قلت فلذلك حدّ يعرف به فقال إذا احتلم أو بلغ خمس عشرة سنة أو أشعر أو أنبت قبل ذلك أقيمت عليه الحدود التّامّة وأخذ بها وأخذت له. وفى رواية يزيد الكناسىّ (۳) قوله الغلام إذا زوّجه أبوه ودخل بأهله وهو غير مدرك أيقام عليه الحدود وهو على تلك الحال قال فقال أمّا الحدود الكاملة الّتى يؤخذ بها الرّجال فلا ولكن يجلد فى الحدود كلّها على مبلغ سنّه فيؤخذ بذلك ما بينه وبين خمس عشرة سنة ولا تبطل حدود اللّه

---

۱. المرأة ـ يب. ۲. يفجر بالمرأة ـ ك. ۳. أى مؤلماً.

۹۵۰ (۵) امام صادقؑ دربارهٔ پسری که با زنی زنا می‌کند، فرمود: «پسر، تعزیر می‌شود و بر زن حدّ [کامل] جاری می‌شود و دربارهٔ مردی که با دختری [نابالغ] زنا می‌کند، فرمود: دختر تعزیر می‌شود و بر مرد، حدّ [کامل] جاری می‌شود».

۹۵۱ (۶) امام صادقؑ فرمود: «پسر بچه اگر با زنی زنا کند، حدّ بر او زده نمی‌شود ولی مردی که با دختر بچه زنا کند، حدّ می‌خورد».

۹۵۲ (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرؑ دربارهٔ پسر بچه‌ای که با زنی زنا کند، پرسیدم. حضرت فرمود: زن تازیانه می‌خورد ولی بر پسر بچه چیزی نیست».

۹۵۳ (۸) امام جعفر صادقؑ دربارهٔ صغیری که هنوز بالغ نشده است و زن بزرگسالی با وی زنا کرده است و مرد بالغی که با صغیره‌ای که بالغ نشده است زنا کرده است، فرمود: «بالغ از آن دو چنانچه بکر باشد ـ منهای طفل ـ حدّ زانی خورده می‌شوند و طفل‌ها حدّ ندارند ولی دردناک تأدیب می‌شوند».

۹۵۴ (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرؑ دربارهٔ مردی که با دخترکی زنا کرده است، پرسیدم که: چه حکمی بر وی است؟ حضرت فرمود: حدّ».

۹۵۵ (۱۰) عبدالرحمن گوید: «از او [معصومؑ] دربارهٔ پسری که با زنی زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: پسر بچه تازیانه زده نمی‌شود و نیز از مردی که با دخترکی زنا می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: به مرد تازیانه زده می‌شود».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب دوازدهم از ابواب مقدمات، این گفته که: «چه زمانی علیه پسر ثابت می‌شود که به حدود تام مؤاخذه و حدود تام بر او اجرا و بدان جلب شود؟ حضرت فرمود: آن زمان که یتیمی از وی برود و بالغ شود. پرسیدم: آیا این حدّی دارد که بدان شناخته شود؟ حضرت فرمود: آن زمان که محتلم شود یا به پانزده سالگی برسد یا آن که شرمگاهش موی زبر درآورد، در این صورت حدود تام بر وی جاری و به حدود تام مؤاخذه و نیز حدود تام به نفعش اخذ شود».

و در روایت سوم، این گفته که: «پسر آن زمان که پدرش وی را همسر دهد و او با این که نابالغ است با همسرش آمیزش کند، آیا حدود بر او جاری می‌شود؟ در همین حال که او نابالغ است، راوی گوید: حضرت فرمود: اما حدود کاملی که مردان بدان مؤاخذه می‌شوند، نه. ولی در ارتباط با همهٔ حدود به اندازهٔ سنش تازیانه می‌خورد؛ بنابراین تا پانزده سالگی به این شکل مؤاخذه می‌شود و حدود خداوند در میان بندگانش و نیز حقوق مسلمانان، در میان‌شان باطل نمی‌شود».

فى خلقه ولا تبطل حقوق المسلمين بينهم. وفى رواية الجعفريّات (٥) قوله تجب الصّلوٰة على الصّبىّ اذا عقل والصّوم إذا أطاق والشّهادة والحدود إذا احتلم. وفى رواية سليمان (١٥) قوله إذا تمّ للغلام ثمان سنين فجائز أمره وقد وجبت عليه الفرائض والحدود واذا تمّ للجارية تسع سنين فكذلك. وفى رواية الحسن بن راشد (١٦) قوله‌عليه‌السلام اذا بلغ الغلام ثمان سنين فجائز أمره فى ماله وقد وجب عليه الفرائض والحدود واذا تمّ للجارية سبع[1] سنين فكذلك حمله الشيخ‌رحمه‌الله على صورة تكرار الفعل عنهم دفعات. ولاحظ سائر أحاديث الباب فانّ لها مناسبة بالمقام. وفى رواية الكناسى (١٠) من باب (٥١) انّ الولاية على الصّغير لأبيه وجدّه من أبواب التّزويج ج ٢٥ قوله‌عليه‌السلام إذا دخلت على زوجها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع اليها مالها وأقيمت الحدود التّامّة عليها ولها. وفى رواية الحلبىّ (١٤) من باب (١) ما ورد فى فوائد الحدّ ولزوم اقامته من أبواب الأحكام العامّة للحدود، قوله‌عليه‌السلام وكان علىّ‌عليه‌السلام إذا أتِىَ بغلام وجارية لم يدركا لا يبطل حدّاً من حدود اللّه‌عزوجل قيل له وكيف كان يضرب قال كان يأخذ السّوط بيده من وسطه أو من ثلثه ثمّ يضرب به على قدر أسنانهم ولا يبطل حدّاً من حدود اللّه‌عزوجل وفى أحاديث باب (١٣) اشتراط البلوغ فى وجوب الحدّ تامّاً ما يدلّ على ذلك فراجع. ويأتى فى باب (٢٩) حكم الصّبيان إذا سرقوا من أبواب حدّ السّرقة ما يدلّ على ذلك.

(١٠)
باب أنّ الرّجل والمرأة لايرجمان ولايحدّان حتّى تشهد أربعة شهود على الإيلاج والإخراج كالميل فى المكحلة وليس فى الحدّ نَظِرَة

٩٥٦٤ (١) كافى ١٨٣/٧ : علىّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن يحيى عن تهذيب ٢/١٠ : استبصار ٢١٧/٤ : أحمد بن محمد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه‌عليه‌السلام قال حدّ الرّجم أن يشهد أربعة أنّهم رأوه يدخل ويخرج.

---

١. تسع ـ خ ل.

و در روایت پنجم، این گفته که: «نماز بر بچه آن زمان که بفهمد و روزه آن زمان که توان روزه گرفتن را پیدا کند و شهادت و حدود آن زمان که محتلم شود، واجب می‌شود.»

و در روایت پانزدهم، این گفته که: «آن زمان که هشت سال پسر تمام شود، کار وی نافذ و فرائض و حدود بر وی واجب است و آن زمان که دختر نه سالش تمام شود، او نیز چنین خواهد بود».

و در روایت شانزدهم، فرمودهٔ معصوم‌‌ؑ که: «آن زمان که پسر هشت ساله شود، تصرف او در مالش نافذ است. مرحوم شیخ طوسی این روایت را بر موردی که یک کار از آنان چند مرتبه سر زند، حمل کرده است و به دیگر احادیث باب نیز توجه کن؛ چراکه با مقام ما مناسبت دارد.

و در روایت دهم از باب پنجاه و یکم از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «آن زمان که دختر با شوهرش آمیزش کند و نه ساله باشد، یتیمی‌اش زایل، اموالش به او داده، حدود تام بر او و به نفع او جاری می‌شود».

و در روایت چهاردهم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «پیوسته امیرالمؤمنین علی‌ؑ آن زمان که دختر و پسر نابالغ را نزد حضرت می‌آوردند، حدّی از حدود خداوند‌ﷻ را باطل نمی‌کرد. از امام سؤال شد که: چگونه حضرت می‌زد؟ امام فرمود: حضرت پیوسته تازیانه را با دست از وسط آن یا یک سوم آن می‌گرفت و آن گاه با آن به اندازهٔ سن آنان می‌زد و هیچ حدّی از حدود خداوند‌ﷻ را باطل نمی‌کرد».

و در روایات باب سیزدهم، روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد می‌آید؛ لذا به آن مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست و نهم از ابواب حدّ سرقت، روایاتی هست که بر این مطلب دلالت دارد.

باب ۱۰

کیفیّت و کمیّت شهادت به زنا

(۱) امام صادق‌ؑ فرمود: «حدّ سنگسار کردن آن است که چهار نفر شهادت دهند که دیده‌اند مرد [آلت خویش را] داخل می‌کند و بیرون می‌کشد». ۹۵۶

٩٥٧ ـ ٤٦٢٠٤ (٢) كافى ١٨٤/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن البصرىّ عن حمّاد بن عيسى عن شعيب العقرقوفىّ عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال حدّ الرّجم فى الزّناء أن يشهد أربعة أنّهم رأوه يدخل ويخرج. نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٥٢: أحمد بن محمد عن عبدالله بن سنان قال وسمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول (وذكر مثله).

٩٥٨ ـ ٤٦٢٠٥ (٣) كافى ١٨٣/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن يحيى عن تهذيب ٢/١٠: استبصار ٢١٧/٤: أحمد بن محمد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى نجران[1] عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام لا يرجم رجل ولا امرأة حتّى يشهد عليه أربعة شهود على الايلاج والإخراج.

٩٥٩ ـ ٤٦٢٠٦ (٤) كافى ١٨٤/٧: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ٢/١٠: استبصار ٢١٧/٤: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب ـ صا) (عن سماعة ـ كا ـ يب) عن أبى بصير قال قال أبوعبدالله عليه السلام لا يرجم الرّجل والمرأة حتّى يشهد عليهما أربعة شهداء على الجماع[2] والايلاج والإدخال كالميل فى المكحلة.

٩٦٠ ـ ٤٦٢٠٧ (٥) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٥: سماعة وأبوبصير قالا قال الصّادق عليه السلام لا يحدّ الزّانى حتّى يشهد عليه أربعة شهود على الجماع والايلاج والإخراج كالميل فى المُكحُلة ولا يكون لعان حتّى يزعم أنّه عاين.

٩٦١ ـ ٤٦٢٠٨ (٦) الهداية ٧٥: ولا يحدّ الزّانى حتّى يشهد عليه أربعة شهود عدول أو يقرّ على نفسه أربع مرّات فحينئذ يقام عليه الحدّ.

٩٦٢ ـ ٤٦٢٠٩ (٧) دعائم الإسلام ٤٤٩/٢: قال جعفر بن محمد عليه السلام لا يرجم الرّجل ولا المرأة حتّى يشهد عليهما أربعة رجال عدول مسلمين[3] أنّهم رأوه يجامعها ونظروا الى الايلاج والإخراج كالميل فى المكحلة وكذلك لا يحدّان إذا لم يكونا محصنين إلّا بمثل هذه الشّهادة.

٩٦٣ ـ ٤٦٢١٠ (٨) دعائم الإسلام ٤٥١/٢: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال ولا يجوز فى الزّنا أقلّ من أربعة كما قال الله عزّ وجلّ وان شهد عليه ثلاثة ولم يأت الرّابع جلدوا حدّ القاذف.

---

١. ابن أبى عمير ـ صا. ٢. بالجماع ـ صا. ٣. مسلمون ـ ك.

۹۵۷ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «حدّ سنگسار کردن در زنا آن است که چهار نفر شهادت دهند که دیده‌اند مرد [آلت خویش را] داخل می‌کند و بیرون می‌آورد».

۹۵۸ (۳) امام باقر ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا آن که چهار شاهد بر وی شهادت دهند که مرد [آلت خویش را] وارد و خارج کرده است».

۹۵۹ (۴) امام صادق ﷺ فرمود: «مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا چهار شاهد علیه آنان بر آمیزش و داخل کردن و وارد کردن چون میل در سرمه‌دان شهادت دهند».

۹۶۰ (۵) امام صادق ﷺ فرمود: «زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد علیه وی، بر آمیزش و وارد کردن و خارج کردن چون میل در سرمه‌دان شهادت دهند و لعان ثابت نمی‌شود تا آن که بگوید، دیده است».

۹۶۱ (۶) زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد عادل علیه وی شهادت دهند یا خود چهار بار علیه خویش اقرار کند. در این هنگام است که حدّ بر وی جاری می‌شود.

۹۶۲ (۷) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «مرد و زن سنگسار نمی‌شوند، تا آن که چهار مرد عادل و مسلمان علیه آنان شهادت دهند که دیده‌اند مرد با زن آمیزش می‌کند و وارد کردن و بیرون کشیدن را آن گونه که میل در سرمه‌دان وارد و خارج می‌شود، دیده‌اند و همچنین اگر محصنه نباشند، حدّ نمی‌خورند مگر با چنین شهادتی».

۹۶۳ (۸) امام جعفر صادق ﷺ بیان داشت: «همان گونه که خداوند ﷻ فرموده است، در زنا کمتر از چهار شاهد جایز نیست و اگر سه نفر شهادت دهند و چهارمی نیاید که شهادت دهد، بر هر سه، حدّ قاذف [نسبت ناروای زنا دهنده] زده می‌شود».

۹۶۴ ۲۶۲۱۱ (۹) فقيه ۱۵/٤: وروى عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام لا يجلد رجل ولا امرأة حتّى يشهد عليه[1] أربعة شهود على الإيلاج والإخراج وقال لا أكون أوّل الشّهود الأربعة أخشى الرّوعة أن ينكل بعضهم فأُجلد.

۹۶۵ ۲۶۲۱۲ (۱۰) كافي ۲۱۰/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام لا أكون أوّل الشّهود الأربعة على الزّناء أخشى أن ينكل بعضهم فأُجلد.

۹۶۶ ۲۶۲۱۳ (۱۱) كافي ۱۸٤/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲/۱۰ استبصار ۲۱۷/٤: أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال لا يجب الرّجم حتّى تقوم البيّنة الأربعة (شهود ـ يب ـ صا) أنّهم قد رأوه يجامعها.

۹۶۷ ۲۶۲۱۴ (۱۲) تهذيب ٤۹/۱۰: محمد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمد بن يحيى الخزّاز عن الحسن بن عليّ الوشّاء عن أبي اسحاق عن جابر عن عبدالله بن جذاعة قال سألته عن أربعة نفر شهدوا على رجلين وامرأتين بالزّناء قال يرجمون.

۹۶۸ ۲۶۲۱۵ (۱۳) تهذيب ٤۷/۱۰: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا قال الشّاهد إنّه قد جلس منها مجلس الرّجل من امرأته أُقيم عليه الحدّ.

۹۶۹ ۲۶۲۱۶ (۱۴) تهذيب ۲۵/۱۰: استبصار ۲۱۸/٤: محمد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن عمّار السّاباطيّ قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل شهد[2] عليه ثلاثة رجال أنّه (قد ـ يب) زنا بفلانة وشهد[3] الرّابع أنّه لا يدري بمن زنا قال لا يحدّ[4] ولا يُرجَم. كافي ۲۱۰/۷: محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن فقيه ۲۸/٤: عمّار بن موسى (السّاباطيّ ـ فقيه) عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته (وذكر مثله).

۹۷۰ ۲۶۲۱۷ (۱۵) كافي ۲۱۰/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب تهذيب ۷۰/۱۰: الحسين ابن سعيد عن ابن محبوب تهذيب ۵۱/۱۰:

---

۱. عليهما ـ ئل. ۲. يشهد ـ يب. ۳. يشهد ـ يب.
٤. لا يجلد ـ كا.

۹۶۴ (۹) امام باقر ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: نه به مرد و نه به زن، تازیانه زده نمی‌شود تا آن که چهار شاهد علیه او بر وارد کردن آلت و بیرون کشیدن آن شهادت دهند. حضرت افزود: من اولین کسی که از چهار نفر شهادت می‌دهند، نخواهم بود؛ از آن می‌ترسم که برخی از شهود، شهادت ندهند و من تازیانه بخورم».

۹۶۵ (۱۰) امام باقر ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: من اولین شاهد از شاهدان چهارگانهٔ زنا نمی‌شوم. می‌ترسم که برخی از آنان از شهادت دادن امتناع ورزند و من تازیانه بخورم».

۹۶۶ (۱۱) امام صادق ﷺ فرمود: «سنگسار کردن ثابت نمی‌شود، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند مرد با آن زن آمیزش می‌کند».

۹۶۷ (۱۲) عبدالله بن جذاعه گوید: «از او [امام معصوم ﷺ] دربارهٔ چهار نفر که علیه دو مرد و دو زن شهادت به زنا داده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: سنگسار می‌شوند».

۹۶۸ (۱۳) امام باقر ﷺ فرمود: «اگر شاهد بگوید که مرد با آن زن آن گونه که یک مرد با زنش می‌نشیند، نشسته است [منظور از آن، نشستن ویژه است] حدّ بر وی جاری می‌شود».

۹۶۹ (۱۴) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که سه نفر علیه وی شهادت داده‌اند که با زنی زنا کرده است و شاهد چهارم شهادت می‌دهد که نمی‌داند این مرد با کدام زن زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ نمی‌خورد و سنگسار نمی‌شود».

۹۷۰ (۱۵) عباد بصری گوید: «از امام باقر ﷺ پرسیدم: سه نفر علیه یک نفر به زنا شهادت داده‌اند و گفته‌اند الان شاهد چهارم را می‌آوریم. حضرت فرمود: این سه، هشتاد تازیانه حدّ قاذف می‌خورند».

علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب عن نعیم بن ابراهیم عن عبّاد البصریّ قال سألت أبا جعفر عليه السلام ثلاثة شهدوا علی رجل بالزّنا وقالوا الآن نأتی بالرّابع قال یجلدون (جمیعاً ـ خ یب) حدّ القاذف ثمانین جلدة کلّ رجل منهم.

۹۷۱ ۴۶۲۱۸ (۱۶) **تهذیب ۴۹/۱۰**: محمد بن أحمد بن یحیی عن بنان عن أبیه عن ابن المغیرة عن السّکونیّ **تهذیب ۵۱/۱۰**: **کافی ۲۱۰/۷**: علیّ (بن ابراهیم ـ کا) عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبداللّه عليه السلام [1] عن أبیه (عليه السلام ـ کا) عن أمیر المؤمنین عليه السلام [2] فی ثلاثة شهدوا علی رجل بالزّناء فقال أمیر المؤمنین عليه السلام أین الرّابع فقالوا الآن یجیء فقال أمیر المؤمنین عليه السلام [3] حدّوهم فلیس فی الحدود نظر (ة ـ کا) ساعة. **فقیه ۲۴/۴**: وفی روایة السّکونیّ أنّ ثلاثة (وذکر مثله).

۹۷۲ ۴۶۲۱۹ (۱۷) **دعائم الإسلام ۴۴۳/۲**: وعن علیّ عليه السلام أنّه قال من وجب علیه الحدّ أُقیم (و ـ خ) لیس فی الحدود نظرة.

۹۷۳ ۴۶۲۲۰ (۱۸) **الجعفریّات ۱۴۴**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه انّ علیّاً عليه السلام شهد عنده ثلاثة نفر علی رجل بالزّنا فقال علیّ عليه السلام أین الرّابع فقالوا الآن یجیء قال خذوهم فلیس فی الحدود نظرة ساعة.

۹۷۴ ۴۶۲۲۱ (۱۹) **تهذیب ۲۷۹/۶**: أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن عیسی عن اسماعیل عن خراش عن زرارة قال لا یقبل الشّهود متفرّقین فان کانوا ثلاثة قُبِلَ الرّابع بعدُ.

۹۷۵ ۴۶۲۲۲ (۲۰) **الجعفریّات ۱۴۴**: باسناده عن علیّ بن أبی طالب عليه السلام قال الشّهود إذا شهدوا علی رجل بالزّنا فاختلفوا فی الأماکن جلدوا.

۹۷۶ ۴۶۲۲۳ (۲۱) **مستدرک ۷۷/۱۸**: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی روی انّ عمر استخلف المغیرة بن شعبة علی البصرة وکان نازلاً فی أسفل الدّار ونافع وأبوبکرة وشبل وزیاد فی علوّها فهبّت ریح ففتحت باب البیت ورفع السّتر فرأوا المغیرة بین رجلی امرأة فلمّا أصبحوا تقدّم المغیرة لیصلّی فقال أبوبکرة تنحّ عن مصلّانا فبلغ ذلک عمر فکتب ان یرفعوا إلیه وکتب الی المغیرة

---

۱. عن جعفر ـ یب ۴۹.
۲. علیّ عليه السلام ـ یب ۴۹ ـ فقیه ـ أسقط فی الکافی قوله عن أمیر المؤمنین عليه السلام.
۳. علیّ عليه السلام ـ یب ۴۹ ـ فقیه.

۹۷۱ (۱۶) امیرالمؤمنین علی؛ دربارهٔ سه نفر که علیه مردی به زنا شهادت داده‌اند، فرمود: «شاهد چهارم کجاست؟ آنان اظهار داشتند که: الان می‌آید. حضرت فرمود: این سه نفر را حدّ بزنید. در حدود الهی مهلت و تأخیر زمانی نیست».

۹۷۲ (۱۷) امیرالمؤمنین علی؛ فرمود: «هرکس که حدّ بر وی واجب شد، اجرا می‌شود و در حدود الهی مهلت و تأخیر نیست».

۹۷۳ (۱۸) سه نفر نزد امیرالمؤمنین؛ علیه مردی به زنا شهادت دادند. حضرت فرمود: «نفر چهارم کجاست؟ گفتند: الان می‌آید. حضرت فرمود: این سه نفر را بگیرید. در حدود الهی مهلت و تأخیر زمانی نیست».

۹۷۴ (۱۹) زراره گوید: «شهود جدای از هم پذیرفته نیست. اگر سه نفر بودند، چهارمی بعدا پذیرفته است».

۹۷۵ (۲۰) علی بن ابیطالب؛ فرمود: «اگر شهودی که علیه یک فرد شهادت به زنا داده‌اند، در جای زنا با هم اختلاف داشته باشند، تازیانه می‌خورند».

۹۷۶ (۲۱) روایت شده است که: «عمر، مغیرة بن شعبه را به نمایندگی خویش بر بصره گماشت. مغیره در طبقهٔ پایین خانه و نافع، ابوبکره، شبل و زیاد در طبقهٔ بالا سکونت داشتند. بادی وزید و در اتاق باز شد و پرده کنار رفت. آنان دیدند که مغیره در میان دو پای یک زن است. صبح که شد، مغیره جلو رفت تا به نماز بایستد. ابوبکره گفت: از جای نماز ما دور شو. این ماجرا به عمر رسید. عمر نوشت تا آنان را نزد وی ببرند و به مغیره نوشت که ابوبکره سخنی دربارهٔ تو می‌گوید؛ در صورتی که درست باشد، اگر پیش از آن مرده بودی برایت بهتر بود؛ بنابراین به سوی مدینه حرکت کن. پس از آن، نافع، ابوبکره و شبل بن معبد شهادت دادند. عمر گفت: مغیره هلاک شد، جز یک چهارمش؛ بعد که زیاد آمد شهادت بدهد. عمر گفت: این فردی است که جز به حقّ شهادت نمی‌دهد ـ انشاءالله. زیاد گفت: اما من به زنا شهادت نمی‌دهم ولی من کار زشتی را دیدم. عمر گفت: الله اکبر! و سه نفر را تازیانه زد. ابوبکره که تازیانه خورد، گفت: شهادت می‌دهم که مغیره زنا کرده است. عمر خواست تا [مجددا]

قد تحدث عليك بما ان كان صدقاً لو كنت متّ قبله كان خيراً لك فـاشخص الى المـدينة فشهد نافع وأبوبكرة وشبل بن معبد فقال عمر أودى المغيرة الّا ربعه فجاء زياد يشهد فقال هذا رجل لا يشهد إلّا بالحقّ انشاء اللّه فقال أمّا الزّناء فلا أشهد به ولكنّي رأيت أمراً قبيحاً فقال عمر اللّه أكبر وجلد الثّلاثة فلمّا جلد أبوبكرة قال أشهد أنّ المغيرة قد زنا فهمّ عمر أن يجلده فقال له عليّ عليه السلام إن جلدته فارجم صاحبك يعني ارجم المغيرة قال العلّامة وموضع الدّلالة انّ هذه قضيّة ظهرت واشتهرت ولم ينكر ذلك أحد. وقيل فى تأويل قول عـليّ عليه السلام لعمر، ان جلدت أبا بكرة ثانياً فارجم صاحبك تأويلات أصحّها معناه ان كانت هذه شهادة غير الأُولى فقد كملت الشّهادة أربعة فارجم صـاحبك يـعني انّـما أعـادها أن يشـهد بـه فلا تجلده بإعادته الى آخر ما قال ممّا فصّل فى محلّه من الفقه.

وتقدّم فى أحاديث باب (٣٧) أنّ الشهود فى الزّناء أربعة وفى غيره اثنان مـن أبـواب الشّهادة ما يدلّ على ذلك. وفى رواية ابن أبى يزيد (٢٠) من باب (١) ماورد فى فوائد الحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود قوله صلى الله عليه وآله يا سعد فكيف بالأربعة الشّهود فقال يا رسول اللّه بعد رأى عيني وعلم اللّه أنّه قد فعل فقال أي واللّه بعد رأى عينك وعلم اللّه أنّه قد فعل لأنّ اللّه عزّ وجلّ قد جَعَلَ لكلّ شيء حدّاً وجعل لمن تعدّى ذلك الحدّ حدّاً. وفى رواية أبى مخلّد نحوه وزاد (وجعل ما دون الأربعة الشّهداء مستوراً على المسلمين). وفى رواية ابن رباط (٢١) قوله قال النبيّ لسعد بن عبادة انّ اللّه تعالى جعل لكلّ شيء حدّاً وجعل على كلّ من تعدّى حدّاً من حدود اللّه تعالى حدّاً وجعل ما دون الأربعة الشّهداء مستوراً على المسلمين. ويأتى فى باب (٢٦) انّ الرّجلين أو المرأتين أو الرّجل والمرأة إذا وجدا فى لحاف واحـد وبـاب (٣٧) أنّه إذا شهد على المحصن ثلاثة رجال وامرأتان فعليه الرّجم ما يناسب الباب.

(١١)

باب أنّ الزّناء يثبت بالإقرار أربع مرّات

٩٧٧ ٣٤٢٢٢ (١) فقيه ٤/٢٠ : وروى يونس بن يعقوب عن أبي مريم عن أبي جعفر عليه السلام قال أتت امرأة أمير المؤمنين عليه السلام فقالت انّي قد فجرت فأعرض بوجهه عنها فتحوّلت حتّى استقبلت وجهه

ابوبکره را تازیانه زند. امیرالمؤمنین علی ﷺ به وی گفت: اگر به ابوبکره تازیانه بزنی، باید که صاحبت را سنگسار کنی؛ یعنی مغیره را سنگسار کن».

علامه حلّی گوید: «مورد استشهاد ما این است که این جریان آشکار و مشهود بوده و کسی آن را انکار نکرده است. در تفسیر فرمودهٔ امیرالمؤمنین ﷺ به عمر که: اگر برای بار دوم ابوبکره را تازیانه بزنی، پس باید که رفیقت را سنگسار کنی، چند تاویل گفته شده است که صحیح‌ترین این که: اگر این شهادت ابوبکره یک شهادت دیگر جدای از اولی محسوب می‌شود، بنابراین چهار شهادت تکمیل شده است و باید که رفیقت را سنگسار کنی؛ یعنی ابوبکره همان شهادت اول را تکرار کرده، بنابراین او را تازیانه نزن». سخن علامه ادامه دارد و در جایگاهش در فقه به تفصیل آمده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و هفتم از ابواب شهادت، روایاتی بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت بیست از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که: «ای سعد، پس چهار شاهد چه می‌شود؟ سعد گفت: ای رسول خدا، پس از دیدن چشم و اطلاع خدا از این که وی انجام داده است؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند! پس از دیدن چشمت و اطلاع داشتن خدا از این که وی انجام داده است؛ چراکه خداوند ﷻ بر هر چیز حدّی نهاده و برای آن که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی قرار داده است».

و در روایت ابومخلّد مانند آن آمده است و این افزودگی را دارد که: «و خداوند کمتر از چهار شاهد را بر مسلمانان مستور قرار داده است».

و در روایت بیست و یک، این گفته که: «پیامبر به سعد بن عباده فرمود: خداوند متعال برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای آن کس که از حدّی از حدود الهی تجاوز کند و فراتر رود، حدّی گذاشته و کمتر از چهار شاهد را بر مسلمانان مستور قرار داده است».

می‌آید:

در باب بیست و ششم و سی و هفتم، روایاتی که مناسب با این باب است می‌آید.

باب ۱۱

اثبات زنا با چهار بار اقرار

۹۷۷ (۱) امام باقر ﷺ فرمود: «زنی نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمد و گفت: من زنا داده‌ام. حضرت رو از آن زن گرداند. زن دوباره برابر امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام. امام مجددا رویش را از وی گرداند ولی

فقالت إنّي قد فجرت فأعرض بوجهه عنها ثمّ استقبلته فقالت انّي قد فجرت فأعرض عنها ثمّ استقبلته فقالت إنّي قد فجرت فأمر بها فحبست وكانت حاملاً فتربّص بها حتّى وضعت ثمّ أمربها بعد ذلك فحفر لها حَفيرة في الرَّحَبة وخاط عليها ثوباً جديداً وأدخلها الحفرة الى الحَقو وموضع الثّديين وأغلق باب الرَّحَبة ورماها بحجر وقال ﴿بسم الله اللّهمّ على تصديق كتابك وسنّة نبيّك﴾.

ثمّ أمر قنبر فرماها بحجر ثمّ دخل منزله وقال[1] يا قنبر إئذن لأصحاب محمّدﷺ فدخلوا فرموها بحجر حجر ثمّ قاموا لا يدرون أيعيدون حجارتهم أو يرمون بحجارة غيرها وبها رمق فقالوا يا قنبر أخبره إنّا قد رمينا بحجارتنا وبها رمق فكيف نصنع فقال عودوا في حجارتكم فعادوا حتّى قضت فقالوا له فقد ماتت فكيف نصنع بهاقال فادفعوها الى أوليائها وأمروهم[2] أن يصنعوا بهاكما يصنعون بموتاهم.

۹۷۸ ۲۶۲۲۵ (۲) عوالى اللئالى ۴۳/۱: روى عنهﷺ انّه لم يرجم ماعزاً حتّى أقرّ عنده بالزّنا أربع مرّات كلّ ذلك يعرض عنه ثمّ رجمه بعد الرّابعة.

۹۷۹ ۲۶۲۲۶ (۳) تهذيب ۸/۱۰: استبصار ۲۰۴/۴: محمد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السّنديّ عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبدالله‌ﷺ قال لا يقطع السّارق حتّى يقرّ بالسّرقة مرّتين ولا يرجم الزّاني حتّى يقرّ أربع مرّات.

۹۸۰ ۲۶۲۲۷ (۴) الهداية ۷۵: ولا يحدّ الزّاني حتّى يشهد عليه أربعة شهود عدول أو يقرّ على نفسه أربع مرّات فحينئذٍ يقام عليه الحدّ.

وتقدّم في رواية ابن ميثم (۸) من باب (۱) ماورد في فوائد الحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود قولهﷺ اللّهمّ إنّه قد ثبت لك عليها أربع شهادات وانّك قد قلت لنبيّكﷺ فيما أخبرته به من دينك يا محمّد من عطّل حدّاً من حدودي فقد عاندني. وفي رواية أحمد بن محمد (۲) من باب (۹) انّ من ارتكب ما يوجب الحدّ فتاب قبل أن يؤخذ فلا يحدّ قوله فرجع اليه الرّابعة فلمّا أقرّ قال أمير المؤمنينﷺ لقنبر احتفظ به.

---

۱. ثمّ قال ـ نل.   ۲. ومروهم ـ نل.

زن مجددا در برابر امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام. امام مجددا از وی رو گرداند ولی او باز رو به روی امام قرار گرفت و گفت: من زنا داده‌ام.

حضرت دستور داد تا آن زن زندانی شود. آن زن حامله بود. حضرت صبر کرد تا وضع حمل کند. پس از وضع حمل دستور داد تا چاله‌ای در رحبه [= میدان فراخ، فضای باز] برای وی بکَنند و لباس نو بر تن وی کردند و او را تا میانهٔ بدن و جای پستان‌ها داخل چاله کردند و درِ رحبه را بستند و با سنگ بر وی زدند و فرمود: به نام خدا. ای خدا، بر پایهٔ تصدیق کتاب تو و سنت پیامبرت. آن‌گاه به قنبر دستور داد، او هم زن را سنگسار کرد. سپس امام به منزل خویش رفت و فرمود: ای قنبر، به یاران پیامبر اجازه ده تا وارد شوند. آنان نیز وارد شدند و زن را سنگ زدند. سپس ماندند که آیا با همان سنگ‌ها دوباره سنگسار کنند یا با سنگی دیگر! این در حالی بود که زن هنوز جان داشت.

به قنبر گفتند: به امام بگو که ما با سنگ‌های مان بر وی زدیم ولی هنوز جان دارد؛ چه کنیم؟ حضرت فرمود: با همان سنگ‌های‌تان دوباره بزنید. آنان چنین کردند تا آن که زن جان داد.

به امام گفتند که: زن مُرد، با او چه کنیم؟ حضرت فرمود: او را به صاحبانش بدهید. به آنان نیز دستور داد تا آنچه با مردگان خویش می‌کنند، با وی کنند».

۹۷۸ (۲) از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که: «ماعز را سنگسار نکرد، تا این که چهار بار نزد حضرت اعتراف به زنا کرد. در هر بار هم حضرت از وی روی می‌گرداند و پس از اقرار چهارم، وی را سنگسار کرد».

۹۷۹ (۳) امام صادق ؑ فرمود: «سارق، دستش بریده نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اعتراف کند و زناکار سنگسار نمی‌شود تا آن که چهار بار به زنا اعتراف کند».

۹۸۰ (۴) زناکار حدّ نمی‌خورد، تا آن که چهار شاهد عادل بر وی شهادت دهند یا آن که علیه خود چهار بار اقرار کند. در این هنگام است که حدّ بر وی جاری می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «خدایا، برای تو بر این زن چهار شهادت ثابت شد و تو به پیامبرت در آنچه از دینت خبر داده‌ای، فرموده‌ای که: ای محمد، هر کس حدّی از حدود مرا تعطیل کند، با من دشمنی کرده است».

و در روایت دوم از باب نهم، این گفته که: «برای بار چهارم نزد امام آمد و چون اقرار کرد، حضرت امیرالمؤمنین ؑ به قنبر فرمود: از او مراقبت کن».

(۱۲)

باب أنّ الحبلیٰ لاترجم حتّی تضع ما فی بطنها وترضع ولدها

۹۸۱ ۲۶۲۲۸ (۱) تهذیب ۴۹/۱۰: محمد بن علیّ بن محبوب عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعید عن مصدّق بن صدقة عن عمّار السّاباطیّ قال سألت أبا عبداللّه‌ؑ عن محصنة زنت وهی حبلیٰ قال تقرّ حتّی تضع ما فی بطنها وترضع ولدها ثمّ ترجم. فقیه ۲۸/۴: عمّار بن موسی السّاباطیّ قال وسئل أبوعبداللّه‌ؑ عن محصنة (وذکر مثله).

۹۸۲ ۲۶۲۲۹ (۲) إرشاد المفید ۱۰۹: وروی أنّه أتی (عمر) بحامل قد زنت فأمر برجمها فقال له أمیر المؤمنینؑ هب أنّ لك سبیلاً[۱] علیها أیُّ سبیل لك علی ما فی بطنها واللّه تعالی یقول ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ فقال عمر لا عِشت لمعضلة لا یکون لها أبوالحسن ثمّ قال فما أصنع بها قال احتط علیها حتّی تلد فإذا ولدت ووجدت لولدها من یکفله فأقم علیها الحدّ فسری بذلك عن عمر وعوّل الحکم به علی أمیر المؤمنینؑ.

۹۸۳ ۲۶۲۳۰ (۳) دعائم الإسلام ۴۵۳/۲: عن علیّؑ أنّه نظر الی امرأة یسار بها فقال ما هذه قالوا أمر بها عمر لترجم لأنّها[۲] حملت من غیر زوج قال أوهی حامل قالوا نعم فاستنقذها من أیدیهم ثمّ جاء الی عمر فقال له إن کان لك[۳] سبیل علیها فلیس لك سبیل علی ما فی بطنها فقال عمر لولا علیّ لهلك عمر.

۹۸۴ ۲۶۲۳۱ (۴) الإختصاص ۱۱۱: عن یعقوب بن یزید البغدادیّ عن محمد ابن أبی عمیر فی حدیث مناظرة أبی جعفر مؤمن الطّاق مع أبی حنیفة (الی أن قال أبوجعفر) و أتی بامرأة حبلی شهدوا علیها بالفاحشة فأمر برجمها فقال له علیّؑ إن کان لك السّبیل علیها فما سبیلك علی ما فی بطنها فقال لو لا علیّ لهلك عمر.

۹۸۵ ۲۶۲۳۲ (۵) عوالی اللّئالی ۴۳/۱: وفی حدیث یحیی بن سعید عن هشام الدّستوائی[۴] عن یحیی ابن أبی کثیر عن أبی قلابة عن أبی المهلب عن عمران بن حصین قال کنّا مع رسول اللّه‌ﷺ اذا أتته امرأة من جهینة وهی حامل من الزّنا فقالت یا رسول اللّه انی أصبت حدّاً فأقمه علیّ

---

۱. سبیل ـ ئل. ۲. أنها ـ ك. ۳. لکم ـ ك.
۴. الدّستواء من کور الأهواز.

باب ۱۲

رجم زن حامله پس از وضع حمل و شیر دادن نوزاد

۹۸۱ (۱) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ محصنه‌ای که آبستن بوده و زنا کرده است، پرسیدم، حضرت فرمود: نگاهش می‌دارند تا وضع حمل کند و فرزندش را شیر دهد، آن‌گاه او را سنگسار می‌کنند».

۹۸۲ (۲) روایت شده است که زن آبستنی که زنا داده بود، نزد عمر آوردند. وی دستور سنگسار شدن زن را صادر کرد. حضرت امیرالمؤمنین؈ به عمر فرمود: «گیرم که تو بتوانی زن را سنگسار کنی ولی سلطه‌ای بر جنین در شکم او نداری. خداوند متعال می‌گوید: هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. عمر گفت: زنده نباشم برای مشکلی که ابوالحسن در کنارش نیست.سپس گفت: با این زن چه کنیم؟ حضرت فرمود: او را محافظت کنید تا بزاید و آن‌گاه که زایید و برای فرزندش کسی را یافت که کفالت وی کند، حدّ را بر زن جاری سازید. با این گفتار، مشکل عمر حل شد و وی حکم در این مورد را به امیرالمؤمنین؈ واگذاشت».

۹۸۳ (۳) امیرالمومنین علی؈ نگاهش به زنی افتاد که او را می‌بردند. حضرت فرمود: «موضوع چیست؟ گفتند: عمر دستور داده تا این زن سنگسار شود؛ چرا که بدون شوهر آبستن شده است. حضرت پرسید: آیا زن حامله است؟ گفتند: آری. حضرت زن را از چنگ آنان درآورد و خود نزد عمر آمد. به عمر فرمود: اگر بر این زن سلطه داشته باشی، بر فرزند در شکمش سلطه‌ای نداری. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۹۸۴ (۴) در روایت مناظرهٔ ابوجعفر مؤمن‌الطاق با ابوحنیفه آمده که: «گفت: زن آبستنی را نزد عمر آوردند که شهادت زنا علیه وی داده بودند. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. امیرالمؤمنین علی؈ به عمر فرمود: اگر تو بر آن زن تسلط داشته باشی ولی نمی‌توانی بر فرزند در شکم او تسلط داشته باشی. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۹۸۵ (۵) عمران بن حصین گوید: «همراه رسول خدا؈ بودیم که زنی از جهینه که از زنا باردار شده بود، نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا، من کاری کرده‌ام که حدّ دارد؛ آن حدّ را بر من جاری ساز. پیامبر؈ ولیّ زن را خواست و به او دستور داد تا با زن نیک رفتاری کند و پس از آن که وضع حمل کرد، او را نزد پیامبر؈ بیاورد. سپس پیامبر؈ دستور داد که سنگسار شود و پس از آن بر وی نماز گزارد». در این حدیث نیامده است که آن زن، چهار بار اعتراف کرده است.

فدعا النّبیّ ﷺ ولیّها فأمره أن یحسن الیها فإذا وضعت حملها أتاه بها فأمر بها فرجمت ثمّ صلّی علیها ولم یذکر فی هذا أنّها اعترفت أربع مرّات.

(۱۳)

باب أنّ من اغتصب امرأة فرجها یقتل محصناً کان أو غیر محصن

۹۸۶ ۲۶۲۲۲ (۱) **کافی** ۱۸۹/۷ : علیّ بن ابراهیم عن أبیه ومحمد بن یحیی عن **تهذیب** ۱۷/۱۰ : أحمد بن محمد (جمیعاً ـ کا) عن ابن محبوب عن أبی أیّوب عن برید العجلیّ قال سئل أبوجعفر ﷺ عن[1] رجل اغتصب امرأة فرجها قال یقتل محصناً کان أو غیر محصن. **فقیه** ۳۰/۴ : وفی روایة ابن محبوب عن أبی أیّوب عن برید عن أبی جعفر ﷺ (مثله). **المقنع** ۱۴۶ : وان غصب رجل وذکر نحوه.

۹۸۷ ۲۶۲۲۳ (۲) **کافی** ۱۸۹/۷ : **تهذیب** ۱۷/۱۰ : علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن **فقیه** ۲۹/۴ : جمیل عن زرارة عن أحدهما ﷺ فی رجل غصب[2] امرأة (مسلمة ـ فقیه) نفسها قال یقتل.

۹۸۸ ۲۶۲۲۵ (۳) **کافی** ۱۸۹/۷ : محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن أبی نجران عن جمیل بن درّاج ومحمد بن حمران جمیعاً عن زرارة قال قلت لأبی جعفر ﷺ الرّجل یغصب المرأة نفسها قال یقتل.

۹۸۹ ۲۶۲۲۶ (۴) **کافی** ۱۸۹/۷ : **تهذیب** ۱۸/۱۰ : أبوعلیّ الأشعریّ عن محمد بن عبدالجبّار عن علیّ بن حدید عن جمیل عن زرارة عن أبی جعفر ﷺ فی رجل غصب امرأة نفسها قال قال یضرب ضربة بالسّیف بلغت[3] منه ما بلغت.

۹۹۰ ۲۶۲۲۷ (۵) **کافی** ۱۸۹/۷ : علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن **تهذیب** ۱۷/۱۰ : یونس عن أبی بصیر عن أبی عبدالله ﷺ قال إذا کابر الرّجل المرأة علی نفسها ضرب ضربة بالسّیف مات منها أو عاش.

نوادر أحمد بن محمد بن عیسی ۱۴۷ : عن أبی بصیر عنه ﷺ (مثله).

---

۱. فی ـ فقیه.
۲. غصب المرأة نفسها: واقعها کُرهاً فاستعاره للجماع ـ اللّسان.
۳. بالغة ـ یب.

باب ۱۳

حکم قتل زانی به عُنف

(۱) برید عجلی گوید: «از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی به زور زنا کرده بود، سؤال شد. حضرت فرمود: مرد کشته می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد». ۹۸۶

(۲) زراره گوید: «امام باقر یا امام صادقعلیهما السلام دربارهٔ مردی که به زور با زنی زنا کرده است، فرمود: آن مرد کشته می‌شود». ۹۸۷

(۳) زراره گوید: «از امام باقرعلیه السلام پرسیدم: [چنانچه] مردی به زور با زنی زنا کند؟ حضرت فرمود: آن مرد کشته می‌شود». ۹۸۸

(۴) زراره گوید: «امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که با زنی به زور زنا کرده است، فرمود: یک ضربت شمشیر بر وی زده می‌شود؛ [حال] هر چه این ضربت با او بکند». ۹۸۹

(۵) امام صادقعلیه السلام فرمود: «اگر مردی به زور بر زنی مسلط شود و با وی زنا کند، یک ضربت شمشیر بر او زده می‌شود؛ [حال] از آن ضربت بمیرد یا زنده بماند». ۹۹۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۹۱ ۲۶۲۲۸ (۶) دعائم الإسلام ۴۵۶/۲: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال من كابر امرأة على نفسها فوطئها غصباً قتل ولا شيء على المرأة إذا كان أكرهها ولها مهر مثلها من ماله.

ويأتى فى رواية الجعفريّات (۱۴) من الباب التّالى قوله عليه السلام إذا استكره الرّجل الجارية أُقيم عليه الحدّ. وفى رواية الحسين بن خالد (۱۴) من باب (۲۰) حكم من زنى بجارية يملك بعضها قوله عليه السلام ان كان استكرهها على ذلك ضرب من الحدّ بقدر ما أدّت من مكاتبتها.

(۱۴)
باب انّ المستكرهة على الزّنا يدرأ عنها الحدّ وكذا المضطرّة وتُصدَّق اذا ادّعت

۹۹۲ ۲۶۲۲۹ (۱) كافى ۱۹۶/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب تهذيب ۱۸/۱۰: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبى أيّوب عن أبى عبيدة عن أبى جعفر عليه السلام قال أتى عليّ عليه السلام[۱] بامرأة مع رجل (قد ـ كا) فجر بها فقالت استكرهنى واللّه يا أمير المؤمنين فدرأ عنها الحدّ ولو سئل هؤلاء عن ذلك لقالوا لا تصدّق وقد (واللّه ـ يب) فعله أمير المؤمنين عليه السلام.

۹۹۳ ۲۶۲۳۰ (۲) دعائم الإسلام ۴۶۵/۲: وعن عليّ عليه السلام أنّه أتى بامرأة وجدت[۲] مع رجل يفجر بها فقالت يا أمير المؤمنين واللّه ما طاوعته ولكنّه[۳] استكرهنى فدرأ عنها الحدّ قال جعفر بن محمد عليه السلام ولو سئل هؤلاء عن ذلك لقالوا لا تصدّق وقد[۴] واللّه فعله أمير المؤمنين.

۹۹۴ ۲۶۲۳۱ (۳) المقنع ۱۴۷: وان أخذت امرأة مع رجل قد فجربها فقالت المرأة استكرهنى فانّه يدرأ عنها الحدّ به لأنّها قد أوقعت[۵] شبهة وقال أمير المؤمنين عليه السلام ادرؤا الحدود بالشّبهات.

۹۹۵ ۲۶۲۳۲ (۴) كافى ۱۹۱/۷: تهذيب ۱۸/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام فى امرأة مجنونة زنت فحبلت قال هى مثل السّائبة لا تملك أمرها وليس عليها رجم ولا جلد ولا نفى

---

۱. انّ عليّاً عليه السلام أتى ـ يب. ۲. أخذت ـ ك. ۳. ولكن ـ ك.
۴. قد ـ ك. ۵. وقعت ـ ك.

(۶) امام صادق﵇ فرمود: «هرکس به زور بر زنی مسلط شود و با او به زور آمیزش کند، کشته می‌شود و هیچ چیز بر زن نیست. اگر مرد وی را مجبور ساخته است، برای زن مهرالمثل از مال مرد ثابت است». ۹۹۱

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهاردهم از باب بعدی، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «اگر مردی، دختری را به زنا مجبور ساخت، بر مرد حدّ جاری می‌شود».

و در روایت چهاردهم از باب بیستم، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «اگر مرد، آن کنیز را بر زنا مجبور سازد ـ در حالی که بعضی از آن را مالک است ـ در این صورت به اندازه‌ای که از مال المکاتبه پرداخته، حدّ می‌خورد».

باب ۱۴

حکم زانیه‌ای که با اکراه و اضطرار زنا داد

(۱) امام باقر﵇ فرمود: «زنی را با مردی که آن مرد با وی زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. آن زن گفت: به خدا سوگند! ای امیرالمؤمنین، مرد مرا مجبور کرده است. حضرت حدّ را از او بازداشت و اگر از اینان [اهل سنت] در این باره سؤال شود، گویند: ادعای زن پذیرفته نمی‌شود ولی به خدا سوگند! امیرالمؤمنین﵇ این کار را کرد». ۹۹۲

(۲) زنی را با مردی یافته بودند که آن مرد با وی زنا می‌کرد. آن دو را نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. آن زن گفت: «ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! من به دلخواه خودم با وی همراه نشدم بلکه او مرا مجبور ساخته است. حضرت حدّ را از وی بازداشت. امام جعفر صادق﵇ فرمود: و اگر از اینان [اهل سنت] در این باره سؤال شود، گویند: سخن زن پذیرفته نیست ولی به خدا سوگند! امیرالمؤمنین چنین کرد». ۹۹۳

(۳) اگر زنی را با مردی بگیرند که با وی زنا کرده است و زن بگوید که مرد مرا مجبور کرده است، حدّ از زن به دلیل اکراه ساقط است؛ چرا که زن شبهه‌ای ایجاد کرده است و امیرالمؤمنین﵇ فرمود: «حدود را با شبهه‌ها دفع کنید». ۹۹۴

(۴) امام باقر﵇ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی﵇ دربارهٔ زن دیوانه‌ای که زنا داده و آبستن شده، فرمود: این زن مانند حیوان رهاست و مالک خویش نیست و بر او نه سنگسار و نه تازیانه و نه تبعید، هیچکدام نیست و حضرت دربارهٔ زنی که بر خویش اقرار کرده بود که مردی او را بر زنا مجبور ساخته ۹۹۵

وقال في امرأة أقرّت على نفسها أنّه استكرهها رجل على نفسها قال هي مثل السّائبة لا تملك نفسها فلوشاء قتلها فليس عليها جلد ولا نفي ولا رجم.

٩٩٦ ٤٦٢٢٣ (٥) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٤٦: عن أبي بصير عنه عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام في امرأة اعترفت على نفسها أنّ رجلاً استكرهها قال هي مثل السّبية[1] لا تملك نفسها لوشاء لقتلها ليس عليها حدّ ولا نفي.

٩٩٧ ٤٦٢٢٤ (٦) تهذيب ١٠/١٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن العلاء عن محمد عن أحدهما عليهما السلام في امرأة زنت وهي مجنونة قال أنّها لا تملك أمرها وليس عليها رجم ولا نفي وقال في امرأة أقرّت على نفسها أنّه استكرهها رجل على نفسها قال هي مثل السّائبة لا تملك نفسها فلو شاء قتلها ليس عليها جلد ولا نفي ولا رجم.

٩٩٨ ٤٦٢٢٥ (٧) تهذيب ١٠/١٨: محمد بن عليّ بن محبوب عن الحسن ابن محبوب عن الحسن بن عليّ عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال ليس على زانٍ عقر ولا على مستكرهة حدّ.

٩٩٩ ٤٦٢٢٦ (٨) تهذيب ١٠/١٨: محمد بن عليّ بن محبوب عن أيّوب ابن نوح عن محمد بن الفضيل عن موسى بن بكر قال سمعته وهو يقول ليس على مستكرهة حدّ إذا قالت انّما استكرهت.

١٠٠٠ ٤٦٢٢٧ (٩) الجعفريّات ١٣٦: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليه السلام أنّه كان يقول ليس على مستكرهٍ حدّ ولا على مستكرهة حدّ.

١٠٠١ ٤٦٢٢٨ (١٠) تهذيب ١٠/٤٩: محمد بن أحمد بن يحيى عن عليّ ابن السّنديّ عن محمد بن عمرو بن سعيد تفسير العيّاشيّ ١/٧٤: عن بعض أصحابنا قال أتت امرأة الى عمر فقالت يا أميرالمؤمنين انّي فجرت فأقم فيّ حدّ الله فأمر برجمها وكان عليّ عليه السلام حاضراً قال فقال له سلها كيف فجرت قالت كنت في فلاة من الأرض فأصابني عطش شديد فرفعت لي خيمة فأتيتها فأصبت فيها رجلاً أعرابياً فسألته الماء[2] فأبىٰ عليّ أن يسقيني الّا أن أمكّنه من

---

١. أي المأسورة.

٢. ماءاً ـ فقيه.

است، فرمود: این زن چون حیوان رهاست و مالک خویش نیست. اگر زانی می‌خواست، او را می‌کشت. بر او تازیانه و تبعید و سنگسار نیست».

۹۹۶ (۵) امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ زنی که اعتراف بر خویش کرده که مردی او را مجبور ساخته است، فرمود: «آن زن مثل زنی است که اسیر شده و مالک خویش نیست. اگر [مرد زناکار و مجبور کنندهٔ زن] می‌خواست، او را می‌کشت، [پس] بر وی حدّ و تبعید نیست».

۹۹۷ (۶) امام باقر یا امام صادق﵉ دربارهٔ زنی که دیوانه بود و زنا کرد، فرمود: «این زن مالک خویش نیست و سنگسار و تبعید بر وی نیست و نیز دربارهٔ زنی که علیه خویش اقرار کرده که مردی وی را بر زنا مجبور ساخته است، فرمود: این زن به مانند حیوان رها شده است و مالک خویش نیست. اگر زانی می‌خواست، او را می‌کشت. بر او تازیانه، تبعید و سنگسار شدن نیست».

۹۹۸ (۷) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «بر زناکار دیهٔ بکارت نیست و بر زنی که او را مجبور به زنا کرده‌اند، حدّ نیست».

۹۹۹ (۸) موسی بن بکر گوید: «شنیدم از او [امام معصوم﵇] که فرماید: بر زنی که او را وادار به زنا کرده‌اند، حدّ نیست؛ آن زمان که بگوید: من مجبور شده‌ام».

۱۰۰۰ (۹) امیرالمؤمنین علی﵇ پیوسته می‌فرمود: «بر مردی که او را به زنا مجبور کرده‌اند، حدّی نیست و نیز بر زنی که او را به زنا مجبور کرده‌اند، حدّی نیست».

۱۰۰۱ (۱۰) زنی نزد عمر آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، من زنا داده‌ام؛ حدّ الهی را دربارهٔ من جاری ساز. عمر دستور سنگسار کردن وی را داد. امیرالمؤمنین علی﵇ حاضر بود. راوی گوید: حضرت امیرالمؤمنین علی﵇ به عمر فرمود: از زن بپرس چگونه زنا داده است؟ زن گفت: من در بیابانی بودم. تشنگی شدیدی به من رسید. خیمه‌ای در برابرم قرار گرفت. به خیمه رفتم. عربی بادیه نشین در آن یافتم. از او آب خواستم. او از این که به من آب دهد، امتناع ورزید مگر این که من خودم را در

نفسى فولّيت منه[1] هاربة فاشتدّ بى العطش حتّى غارت عيناى وذهب لسانى فلمّا بلغ (ذلك ـ العيّاشىّ) منّى (العطش ـ فقيه) أتيته فسقانى ووقع علىّ فقال له[2] هذه التى قال اللّه تعالى ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ هذه[3] غير باغية ولا عادية (اليه ـ يب) فخلّى[4] سبيلها فقال عمر لو لا علىّ لهلك عمر. فقيه ٢٥/٤: فى رواية محمد بن عمرو بن سعيد رفعه أنّ امرأة أتت عمر فقالت يا أميرالمؤمنين انّى فجرت فأقم فىّ حدّ اللّه ﷻ فأمر برجمها وكان علىّ أميرالمؤمنين عليه السلام حاضراً فقال سلها كيف فجرت فسألها فقالت كنت فى فلاة (وذكر مثله).

١٠٠٠٢ ٢٦٢٤٩ (١١) إرشاد المفيد ١١٠: وروى أنّ امرأة شهد عليها الشّهود أنّهم وجدوها فى بعض مياه العرب مع رجل يطأها ليس[5] ببعل لها فأمر عمر برجمها وكانت ذات بعل فقالت اللّهمّ انّك تعلم انّى بريئة فغضب عمر وقال وتجرح الشّهود أيضاً فقال أميرالمؤمنين عليه السلام ردّوها واسئلوها فلعلّ لها عذراً فردّت وسئلت عن حالها فقالت كان لأهلى إبل فخرجت فى[6] إبل أهلى وحملت معى ماء ولم يكن فى إبل أهلى[7] لبن وخرج خليطنا وكان فى إبله لبن فنفد مائى فاستسقيته فأبىٰ ان يسقينى حتّى أمكّنه من نفسى فأبيت فلمّا كادت نفسى تخرج أمكنته من نفسى كرهاً فقال أميرالمؤمنين عليه السلام اللّه أكبر ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ فلمّا سمع ذلك عمر خلّى سبيلها.

١٠٠٠٣ ٢٦٢٥٠ (١٢) الجعفريّات ١٣٧: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ بن أبى طالب عليه السلام قال ليس على المستكرهة حدّ اذا قالت انّى استكرهت.

١٠٠٠٤ ٢٦٢٥١ (١٣) دعائم الإسلام ١٣٠/١: وعن علىّ عليه السلام أنّ عمر سأله عن امرأة وقع عليها أعلاج اغتصبوها على نفسها فقال لا حدّ على مستكرهة ولكن ضعها على يدى عدل من المسلمين حتّى تستبرأ بحيضة ثمّ أعدها على زوجها ففعل ذلك عمر.

١٠٠٠٥ ٢٦٢٥٢ (١٤) الجعفريّات ١٣٦: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ عليه السلام قال إذا استكره الرّجل الجارية أُقيم عليه الحدّ ولم يكن لها عقر.

---

١. عنه ـ فقيه ـ العيّاشى.
٢. علىّ عليه السلام ـ فقيه ـ العيّاشى.
٣. وهذه ـ العيّاشى.
٤. فخلّ ـ العيّاشى.
٥. وليس ـ ثل.
٦. مع ـ ثل.
٧. إبلى ـ ثل.

اختیارش قرار دهم. من از او فرار کردم ولی عطشم شدیدتر شد تا آنجا که دو چشمم فرو رفت و زبانم از کار افتاد. چون عطش این اندازه در من اثر گذاشت، نزد آن عرب بادیه نشین رفتم. او به من آب داد و با من آمیزش کرد. امیرالمؤمنین علی‌ؑ به عمر فرمود: این همان است که خداوند متعال فرموده که: کسی که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست.[1] این زن نه ستمگر است و نه متجاوز و حضرت زن را آزاد کرد. عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۱۰۰۲ (۱۱) روایت شده است که: «شهود علیه زنی شهادت دادند که او را در کنار آبی در سرزمین عرب‌ها با مردی که با او آمیزش می‌کرد و شوهر وی نبود، یافته‌اند. عمر دستور سنگسار کردن زن را داد و زن شوهردار بود. زن گفت: خدایا، تو می‌دانی که من پاکم. عمر خشمگین شد و گفت: تو شاهدان را متهم می‌سازی؟ امیرالمؤمنینؑ فرمود: زن را برگردانید و از او بپرسید، شاید عذری دارد. زن بازگردانده شد و از حالش جویا شدند. زن گفت: شترانی از آنِ خانوادهٔ ماست. من همراه شتران بیرون رفتم و با خویش آبی برداشتم و شتران خانواده‌ام شیری نداشتند و دوست همراه ما شترانش شیر داشتند. آب من تمام شد. از او آب خواستم. او گفت: تا من خودم را در اختیارش نگذارم، به من آب نمی‌دهد. من از انجام این کار ابا کردم ولی زمانی که نزدیک بود جانم درآید، خودم را با اکراه در اختیارش گذاشتم. در اینجا امیرالمؤمنینؑ فرمود: الله اکبر! کسی که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست.[2] عمر چون این را شنید، زن را آزاد ساخت».

۱۰۰۳ (۱۲) علی بن ابیطالبؑ فرمود: «زنی را که به زنا مجبورش کرده‌اند، حدّ ندارد؛ آن زمان که می‌گوید: من مجبور شده‌ام».

۱۰۰۴ (۱۳) عمر، از حضرت امیرالمؤمنین علیؑ دربارهٔ زنی که چند نفر کافر قوی بر او افتادند و به زور با وی زنا کردند، پرسید. حضرت فرمود: «زنی که به زنا مجبورش کرده‌اند، حدّی ندارد ولی او را در اختیار یک فرد عادل از مسلمانان بگذار تا با یک حیض شدن استبرا کند؛ سپس او را به شوهرش بازگردان. عمر چنین کرد».

۱۰۰۵ (۱۴) امیرالمؤمنینؑ فرمود: «اگر مردی دختری را مجبور کرد، حدّ بر مرد جاری می‌شود ولی زن حقّ دیهٔ بکارت را ندارد».

---

۱ و ۲. بقره ۲ / ۱۷۳.

وتقدّم في بعض أحاديث باب (٥٣) ما رفع عن أمّة النّبيّ ﷺ من أبواب جهاد النّفس ما يدلّ على ذلك. وفي الباب المتقدّم ما يناسب ذلك. ويأتي في رواية الحسين بن خالد (١٤) من باب (٢٠) حكم من زنى بجارية يملك بعضها قوله ﷺ ان كان استكرهها على ذلك ضرب من الحدّ بقدر ما أدّت له من مكاتبتها وقوله ﷺ وان كانت تابعته كانت شريكته في الحدّ ضربت مثل ما يضرب.

(١٥)

باب أنّ من زنا بذات محرم يضرب ضربة بالسّيف فان عاش خلّد في السّجن حتّى يموت ومن وقع على امرأة أبيه رجم

١٠٠٦ ٤٦٢٥٣ (١) **كافي** ١٩٠/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٢٣/١٠: **استبصار** ٢٠٨/٤: أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن ابن بكير عن رجل قال قلت لأبي عبدالله ﷺ الرّجل يأتي ذات محرم قال يضرب ضربة بالسّيف قال ابن بكير حدّثني حريز عن بكير بذلك.

١٠٠٧ ٤٦٢٥٤ (٢) **كافي** ١٩٠/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عليّ بن أسباط عن عبدالله بن بكير **تهذيب** ٢٣/١٠: **استبصار** ٢٠٨/٤: سهل بن زياد (عن ابن أبي نصر ـ صا) عن عبدالله بن بكير عن أبيه قال قال أبوعبدالله ﷺ من أتى ذات محرم ضرب ضربة بالسّيف أخذت منه ما أخذت.

١٠٠٨ ٤٦٢٥٥ (٣) **كافي** ١٩٠/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن **تهذيب** ٢٣/١٠: **استبصار** ٢٠٨/٤: **فقيه** ٣٠/٤: (الحسن ـ يب ـ صا ـ فقيه) بن محبوب عن أبي أيّوب قال سمعت بكير بن أعين[١] يروى عن أحدهما ﷺ قال من زنا بذات محرم حتّى يواقعها ضرب ضربة بالسّيف أخذت منه ما أخذت وإن[٢] كانت تابعته ضربت ضربة بالسّيف أخذت منها ما أخذت قيل (له ـ كا ـ يب ـ صا) فمن[٣] يضربهما وليس لهما خصم قال ذاك على[٤] الامام إذا رفعا إليه.

١٠٠٩ ٤٦٢٥٦ (٤) **فقيه** ـ وفي رواية جميل عن أبي عبدالله ﷺ قال يضرب عنقه أو قال رقبته.

---

١. ابن بكير ـ فقيه. ٢. فان ـ صا. ٣. ومن ـ فقيه.
٤. ذلك إلى ـ صا ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در برخی از روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، مفادی که بر این باب دلالت دارد.

و در باب قبلی نیز مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت چهارده از باب بیست، فرمودهٔ امام معصوم‌ع که: «اگر مرد، کنیز مکاتب را بر این کار مجبور ساخته است، به مقداری از حدّ تازیانه می‌خورد که آن زن از مال المکاتبهٔ خویش پرداخت کرده است» و نیز فرمودهٔ امام معصوم‌ع که: «اگر با مرد همراهی کرده، شریک مرد در حدّ است. حدّ بر او زده می‌شود، مانند آنچه بر مرد زده می‌شود».

باب ۱۵
حکم زانی با محارم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۰۶ (۱) ابن بکیر گوید: «مردی گفت: از امام صادق‌ع پرسیدم: [چنانچه] مردی با محرم خویش زنا کند. حضرت فرمود: یک ضربه با شمشیر بر وی زده می‌شود. ابن بکیر گوید: این روایت را حریز از بکیر برایم نقل کرد».

۱۰۰۷ (۲) امام صادق‌ع فرمود: «کسی که با محرم زنا کند، یک ضربه شمشیر به او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با وی بکند».

۱۰۰۸ (۳) امام باقر یا امام صادق‌ع فرمود: «هر کس با محرم زنا کند ـ تا آنجا که با وی آمیزش داشته باشد ـ یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با وی بکند و اگر زن هم با وی همراهی کرده باشد، بر او یک ضربه با شمشیر زده می‌شود؛ هرچه این ضربه با او بکند. از امام سؤال شد: با این که این مرد شاکی ندارد، چه کسی ضربه را به او می‌زند؟ حضرت فرمود: هنگامی که این دو را نزد امام برده‌اند، زدن ضربه بر امام است».

۱۰۰۹ (۴) در روایت جمیل از امام صادق‌ع آمده که فرمود: «گردن وی زده می‌شود، یا آن که فرمود: رقبهٔ وی زده می‌شود».

١٠:١٠ ٤٦٢٥٧ (۵) **فقه الرّضا**عليه السلام ۲۷۵: ومن زنا بذات محرم ضرب ضربة بالسّيف محصناًكان أم غيره فإن كانت تابعته ضربت ضربة بالسّيف وإن استكرهها فلا شيء عليها.

١٠:١١ ٤٦٢٥٨ (۶) **المقنع** ١٤٦: ومن زنا بذات محرم يضرب ضربة بالسّيف أخذ منها ما أخذ[1] وهو الى الامام إذا رفعا إليه.

١٠:١٢ ٤٦٢٥٩ (۷) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى** ١٤٧: عن أبي بصير عنهعليه السلام قال ومن زنا بذات محرم ضرب ضربة بالسّيف مات منها أو عاش.

١٠:١٣ ٤٦٢٦٠ (۸) **تهذيب** ۲۳/۱۰: **استبصار** ۲۰۸/٤: محمد بن عليّ بن محبوب عن أحمد (بن محمد ـ صا) عن الحسين عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمّار عن أبي بصير عن أبي عبداللّهعليه السلام قال إذا زنا الرّجل بذات محرم حدّ حدّ الزّاني إلّا أنّه أعظم ذنباً.

١٠:١٤ ٤٦٢٦١ (۹) **كافي** ۱۹۰/۷: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۳/۱۰: **استبصار** ۲۰۸/٤: محمد بن أحمد (بن يحيى ـ يب ـ صا) عن بعض أصحابه عن محمد بن عبداللّه بن مهران عمّن ذكره عن أبي عبداللّهعليه السلام قال سألته عن رجل وقع على أخته قال يضرب ضربة بالسّيف قلت فإنّه يخلص قال يحبس أبداً حتّى يموت.

١٠:١٥ ٤٦٢٦٢ (۱۰) **فقيه** ۱۹/۳: روى صفوان بن مهران عن عمرو[2] بن السّمط عن عليّ بن الحسينعليهما السلام في الرّجل يقع على أخته قال يضرب ضربة بالسّيف بلغت منه ما بلغت فان عاش خلّد في الحبس حتّى يموت.

١٠:١٦ ٤٦٢٦٣ (۱۱) **كافي** ۱۹۰/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن سالم عن بعض أصحابنا عن الحكم بن مسكين عن جميل قال قلت لأبي عبداللّهعليه السلام الرّجل يأتي ذات محرم أين يضرب السّيف قال رقبته.

١٠:١٧ ٤٦٢٦٤ (۱۲) **كافي** ۱۹۰/۷: أحمد بن محمّد عن علي بن الحسن عن عليّ بن أسباط عن الحكم بن مسكين عن جميل بن درّاج قال قلت لأبي عبداللّهعليه السلام أين يضرب الّذي يأتي ذات محرم بالسّيف أين هذه الضربة قال يضرب عنقه أو قال تضرب رقبته.

---

۱. أخذت منه ما أخذت ـ ك.   ۲. عامر ـ ئل.

۱۰۱۰ (۵) هر کس با محرم زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد و اگر زن با وی همراهی کرده، بر او هم یک ضربه با شمشیر زده می‌شود ولی اگر مرد زن را مجبور کرده است، بر زن چیزی نیست».

۱۰۱۱ (۶) هر کس که با محرم زنا کند، یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این ضربه با او بکند و این ضربه با امام است، آن زمان که این دو را نزد امام ببرند.

۱۰۱۲ (۷) امام صادق‌ع فرمود: «هر کس با محرم زنا کند، یک ضربه شمشیر می‌خورد؛ [چه] از آن ضربه بمیرد یا زنده بماند».

۱۰۱۳ (۸) امام صادق‌ع فرمود: «آن زمان که مرد با محرم زنا کند، بر او حدّ زناکار زده می‌شود. با این تفاوت که وی گناهش بزرگ‌تر است».

۱۰۱۴ (۹) راوی گوید: «از امام صادق‌ع دربارهٔ مردی که با خواهرش زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود. گفتم: [چنانچه] او از این ضربه جان سالم به در برد؟ حضرت فرمود: برای همیشه زندانی می‌شود تا بمیرد».

۱۰۱۵ (۱۰) امام سجادع دربارهٔ مردی که با خواهرش آمیزش می‌کند، فرمود: «یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه این یک ضربه با او بکند ولی اگر زنده ماند، برای همیشه در زندان خواهد بود تا آن که بمیرد».

۱۰۱۶ (۱۱) جمیل گوید: «از امام صادق‌ع پرسیدم: مردی که با محرم زنا می‌کند، به کجایش شمشیر زده می‌شود؟ حضرت فرمود: گردنش».

۱۰۱۷ (۱۲) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق‌ع پرسیدم: آن ضربه‌ای که با شمشیر به مردی که با محرم زنا کرده است می‌زنند، به کجا زده می‌شود؟ جای این ضربه کجاست؟ حضرت فرمود: گردنش زده می‌شود یا فرمود: رقبه‌اش زده می‌شود»[1].

---

۱. عنق گردن است ولی رقبه یا همان گردن است یا آخر گردن؛ بنابراین ممکن است تفاوتی بین عنق و رقبه باشد. ولی در هر صورت منظور روشن است؛ که حدّ فاصل سر تا بدن است.

١٠٠١٨ ٤٦٢٦٥ (١٣) **كافي ٧/ ١٩٠: تهذيب ١٠/ ٢٣: استبصار ٤/ ٢٠٨**: سهل بن زياد عن عليّ بن أسباط عن الحكم بن مسكين عن جميل بن درّاج قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام أين تضرب هذه الضّربة يعني من أتىٰ ذات محرم قال يضرب عنقه أو قال (تضرب ـ صا) رقبته.

١٠٠١٩ ٤٦٢٦٦ (١٤) **دعائم الإسلام ٢/ ٤٥٦**: وعن جعفر [1] بن محمد عليه السلام أنه قال من أتى ذات محرم منه قتل.[2]

١٠٠٢٠ ٤٦٢٦٧ (١٥) **عوالي اللئالي ١/ ١٩٠**: وقال صلى الله عليه وآله من وقع على [3] ذات محرم فاقتلوه.

١٠٠٢١ ٤٦٢٦٨ (١٦) **تهذيب ١٠/ ٤٨**: محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن عيسى العبيديّ عن عبدالله بن المغيرة عن اسماعيل ابن أبي زياد عن جعفر عن أبيه عن أميرالمؤمنين عليه السلام أنه رفع اليه رجل وقع على امرأة أبيه فرجمه وكان غير محصن. **فقيه ٤/ ٣٠**: وفي رواية السّكونيّ أنّه رفع الى عليّ عليه السلام رجل (وذكر مثله). **الجعفريّات ١٢٦**: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ علياً عليه السلام رفع اليه (وذكر مثله).

١٠٠٢٢ ٤٦٢٦٩ (١٧) **دعائم الإسلام ٢/ ٤٥٦**: وعن جعفر بن محمد عليه السلام أنه رفع إليه رجل زنا بامرأة أبيه ولم يكن أحصن فأمر به فرجم.

وتقدّم في حديث وصيّة النبيّ صلى الله عليه وآله (٦٣) من باب (١) تحريم الزّناء من أبواب النّكاح المحرّم ج ٢٥ قوله صلى الله عليه وآله يا عليّ كفر بالله العظيم من هذه الأمّة عشرة (وعدّ منها) من نكح ذات محرم. وفي رواية أبي سعيد (٦٦) قوله صلى الله عليه وآله لا يدخل الجنّة مدمن خمر ولا من أتى ذات محرم.

(١۶)

باب حكم من غشي امرأته بعد انقضاء العدّة أو فيها وحكم مملوك جامع امرأته بعد تطليقتين

١٠٠٢٣ ٤٦٢٧٠ (١) **تهذيب ١٠/ ٢٥: فقيه ٤/ ١٨**: الحسن بن محبوب عن محمد بن القاسم قال سمعت [4] أبا عبدالله عليه السلام (يقول ـ يب) من غشي امرأته بعد انقضاء العدّة جلد الحدّ وان غشيها قبل انقضاء العدّة كان غشيانه إيّاها رجعة (لها ـ فقيه). **المقنع ١٤٨**: وإذا غشي الرّجل امرأته (وذكر مثل ما في الفقيه).

---

١. أميرالمؤمنين ـ ك. ٢. يقتل ـ ك. ٣. أتى ـ ك.
٤. قال أبو عبدالله ـ فقيه.

(۱۳) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: این ضربه به کجا زده می‌شود؟ [منظور جمیل کسی است که با محرم زنا کرده است.] حضرت فرمود: گردنش زده می‌شود یا فرمود: رقبه‌اش زده می‌شود». ۱۰۱۸

(۱۴) امام جعفر صادقؑ فرمود: «هر کس که با محرم خویش زنا کند، کشته می‌شود». ۱۰۱۹

(۱۵) پیامبرﷺ فرمود: «هر کس که با محرم زنا کند، او را بکشند». ۱۰۲۰

(۱۶) مردی را که با زن پدرش زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیؑ آوردند. حضرت او را سنگسار کرد. این مرد محصن نبود. ۱۰۲۱

(۱۷) امام جعفر صادقؑ فرمود: «مردی را که با زن پدرش زنا کرده بود و محصن نبود، نزد ایشان [امیرالمؤمنینؑ] آوردند. حضرت دستور داد و او سنگسار شد». ۱۰۲۲

ارجاعات

گذشت:

در روایت شصت و سه از باب یکم از ابواب نکاح محرم، فرمودهٔ رسول خداﷺ: «ای علی، از این امت ده گروه به خدای بزرگ کفر ورزیده‌اند و حضرت یکی از آنها را مردی دانست که با محرم زنا کند».

و در روایت شصت و شش، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «داخل بهشت نمی‌شود، کسی که همیشه شراب می‌خورد و کسی که با محرم زنا می‌کند».

باب ۱۶

حکم کسی که با همسرش در عدهٔ طلاق یا پس از آن، مباشرت جنسی کند

(۱) کسی که پس از گذشت عدّه با همسرش آمیزش می‌کند، حدّ زنا بر او زده می‌شود و اگر پیش از تمام شدن عدّه با وی آمیزش کند، این آمیزش او، رجوع به زندگی با زن است. ۱۰۲۳

۱۰۲۴ ۴۶۲۷۱ (۲) **الجعفريّات** ۱۰۴: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليه السلام انّ رجلاً تزوّج امرأة ثمّ طلّقها قبل ان يدخل بها فواقعها وظنّ انّ له عليها الرّجعة فرفع الى عليّ فدرء عنه الحدّ بالشّبهة وقضى عليه بنصف الصّداق بالتّطليقة والصّداق كاملاً لغشيانه ايّاها.

۱۰۲۵ ۴۶۲۷۲ (۳) **كافي** ۲۳۵/۷: **تهذيب** ۲۸/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس[۱] عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في مملوك طلّق امرأته تطليقتين ثمّ جامعها بعدُ فأمر رجلاً يضربهما ويفرّق بينهما يجلد[۲] كلّ واحد منهما خمسين جلدة.

(۱۷)

باب كيفيّة الجلد في الزّناء وبيان نفي الزّاني بعد الجلد

قال اللّه تعالى في سورة النور (۲۴): ۲: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجْلِدُوا۟ كُلَّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا مِا۟ئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾.

۱۰۲۶ ۴۶۲۷۳ (۱) **كافي** ۱۸۳/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن أبان **تهذيب** ۳۱/۱۰: الحسين بن سعيد عن فضالة عن **فقيه** ۲۰/۴: أبان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال يضرب الرّجل (الحدّ - كا - فقيه) قائماً والمرأة قاعدة ويضرب كلّ[۳] عضو ويترك الرّأس[۴] والمذاكير[۵].

۱۰۲۷ ۴۶۲۷۴ (۲) **كافي** ۱۸۳/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن الزّاني كيف يجلد قال أشدّ الجلد قلت فمن فوق ثيابه قال بل تخلع ثيابه قلت فالمفتري قال يضرب بين الضّربين يضرب جسده كلّه فوق ثيابه.

---

۱. عاصم بن حميد عمّن ذكره - يب.
۲. ويجلد - ئل.
۳. على عضوٍ - يب.
۴. الوجه - يب - فقيه.
۵. المذاكير جمع الذكر.

۱۰۲۴ (۲) مردی که با زنی ازدواج کرده بود، سپس پیش از آمیزش با او وی را طلاق داده و آن‌گاه پس از طلاق با وی آمیزش کرده است و چنین می‌پنداشته که می‌تواند به زن رجوع کند، را نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت به دلیل وجود شبهه، حدّ را از وی برداشت و حکم داد که مرد نصف مهر را به دلیل طلاق دادن و یک مهر کامل را به دلیل آمیزش با زن پرداخت کند.

۱۰۲۵ (۳) امام باقرعليه السلامفرمود: «امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ برده‌ای که همسرش را دو طلاق داد، پس از آن با وی آمیزش کرد، به مردی دستور داد تا هر دو را تازیانه بزند و هر کدام را پنجاه تازیانه بزند و از هم جدا سازد».

باب ۱۷
کیفیّت تازیانه زدن در زنا و تبعید زانی

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت [و محبت کاذب] نسبت به آن دو، شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید؛ و باید گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند.[1]

۱۰۲۶ (۱) امام باقرعليه السلام فرمود: «مرد را در حالت ایستاده و زن را در حالت نشسته تازیانه می‌زنند و به هر عضوی می‌زنند ولی به سر و آلت تناسلی نمی‌زنند».

۱۰۲۷ (۲) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظمعليه السلام دربارهٔ زناکار پرسیدم که: چگونه تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: شدیدترین تازیانه. پرسیدم: از روی لباسش؟ حضرت فرمود: بلکه لباسش را در می‌آورند. پرسیدم: کسی که افترا بسته، چگونه؟ حضرت فرمود: او میانهٔ دو زدن [نه سخت و نه نرم] به همهٔ بدنش از روی لباس زده می‌شود».

۱. نور ۲۴ / ۲.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۰۲۸ ۴۶۲۷۵ (۳) **كافى** ۱۸۳/۷: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى **تهذيب** ۳۱/۱۰: الحسين بن سعيد عن صفوان عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا ابراهيمعليه السلام عن الزّاني كيف يجلد قال أشدّ الجلد فقلت (من ـ يب) فوق الثّياب فقال (لا ـ يب) بل يجرّد.

۱۰۰۲۹ ۴۶۲۷۶ (۴) **دعائم الإسلام** ۴۵۰/۲: قال جعفر بن محمدعليه السلام وجلد الزّاني من أشدّ الجلد.

۱۰۰۳۰ ۴۶۲۷۷ (۵) **فقه الرّضا**عليه السلام ۲۷۶: وروى أنّ جلد الزّاني أشدّ الضّرب وأنّه يضرب من قرنه الى قدمه لما تفضي[۱] من اللّذّة بجميع جوارحه وروى أنّه إن وجد وهو عريان جلد عرياناً وإن وجد وعليه ثوب جلد فيه.

۱۰۰۳۱ ۴۶۲۷۸ (۶) **وفيه** ۲۸۳: وحدّ الزاني والزّانية أغلظ مايكون من الحدّ وأشدّ ما يكون من الضّرب.

۱۰۰۳۲ ۴۶۲۷۹ (۷) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى** ۱۴۲: ابن عمّار عن أبى عبداللّهعليه السلام قال يجلد الزّاني أشدّ الحدّين قلت فوق ثيابه قال لا ولكن يخلع ثيابه قلت فالمفترى قال ضرب بين الضّربين فوق الثّياب يضرب جسده كلّه.

۱۰۰۳۳ ۴۶۲۸۰ (۸) **قرب الإسناد** ۲۵۷: عبداللّه بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفرعليه السلام قال يجلد[۲] الزّاني أشدّ الجلد وجلد المفترى بين الجلدين.

۱۰۰۳۴ ۴۶۲۸۱ (۹) **تهذيب** ۳۱/۱۰: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن فقيه ۲۰/۴: سماعة عن أبي عبداللّهعليه السلام قال حدّ الزّاني[۳] كأشدّ ما يكون من الحدود.

۱۰۰۳۵ ۴۶۲۸۲ (۱۰) **عيون الأخبار** ۹۷/۲: **علل الشّرائع** ۵۴۴: بالاسناد المتقدّم فى باب (۱۶) كيفيّة الوضوء عن ابن سنان عن الرّضاعليه السلام فيما كتب إليه من جواب مسائله وعلّة ضرب الزّاني على جسده بأشدّ الضّرب لمباشرته[۴] الزّنا واستلذاذ الجسد كلّه به فجعل الضّرب عقوبة له وعبرة لغيره وهو أعظم الجنايات.

۱۰۰۳۶ ۴۶۲۸۳ (۱۱) **كافى** ۲۱۴/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبداللّه بن عبدالرحمن عن مسمع بن عبدالملك عن أبى عبداللّهعليه السلام قال قال

---

۱. يقضى ـ ك. ۲. تضرب ـ ئل. ۳. حدّ الزّنا ـ خ يب.
۴. لمباشرة ـ العلل.

(۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظم؈ دربارۀ زناکار پرسیدم که: چگونه تازیانه زده می‌شود؟ حضرت فرمود: به شدیدترین شکل. پرسیدم: از روی لباس؟ حضرت فرمود: نه، بلکه وی را برهنه می‌سازند». ۱۰۲۸

(۴) امام جعفر صادق؈ فرمود: «تازیانۀ زناکار، از نوع شدیدترین تازیانه زدن‌هاست». ۱۰۲۹

(۵) روایت شده است که: «تازیانه زدن زناکار شدیدترین نوع زدن است و این که وی از سر تا پایش تازیانه می‌خورد؛ چرا که لذت به همۀ اعضا و جوارحش رسیده است و روایت شده است که: اگر زناکار برهنه گرفته شده است، برهنه تازیانه می‌خورد و اگر با لباس گرفتار آمده با لباس تازیانه می‌خورد». ۱۰۳۰

(۶) حدّ مرد و زن زناکار، سنگین‌ترین نوع حدّ و شدیدترین نوع زدن است. ۱۰۳۱

(۷) ابن عمار گوید: «امام صادق؈ فرمود: زناکار شدیدترین حدّ را می‌خورد. پرسیدم: از روی لباسش؟ گفت: نه، لباسش را در می‌آورند. پرسیدم: کسی که افترا بسته است، چگونه؟ حضرت فرمود: میانۀ دو زدن؛ آن هم از روی لباس ولی بر همۀ بدنش زده می‌شود». ۱۰۳۲

(۸) امام موسی بن جعفر؈ فرمود: «زناکار به شدیدترین شکل تازیانه می‌خورد ولی تازیانه خوردن کسی که افترا بسته، میانۀ دو نوع زدن تازیانه است [نه سخت سخت و نه نرم نرم]». ۱۰۳۳

(۹) امام صادق؈ فرمود: «حدّ زناکار، شدیدترین حدود است». ۱۰۳۴

(۱۰) امام رضا؈ در جواب سؤال‌های ابن سنان برایش مرقوم فرمود: «و علت زدن بر بدن زناکار با شدیدترین نوع زدن آن است که، وی با بدنش زنا کرده و همۀ بدن از زنا لذت برده است؛ بنابراین زدن، مجازات وی و عبرت غیر اوست و زنا، بزرگ‌ترین جنایت است». ۱۰۳۵

(۱۱) امام صادق؈ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: زدن زناکار، شدیدتر از شرابخوار و شرابخوار، شدیدتر از قاذف و قاذف، شدیدتر از تعزیر است». ۱۰۳۶

رسول اللّه ﷺ الزّانى أشدّ ضرباً من شارب الخمر وشارب الخمر أشدّ ضرباً من القاذف والقاذف أشدّ ضرباً من التعزير.

۱۰۳۷ ۴۶۲۸۴ (۱۲) **الجعفريّات** ۱۳۶: بإسناده عن علىّ ﷺ قال جلد الزّانى أشدّ من جلد القاذف وجلد القاذف أشدّ من جلد الشّارب وجلد الشّارب أشدّ من جلد التّعزير ويأتى مثل هذه فى رواية الدعائم (۵) من باب (۱۴) كيفيّة حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف.

۱۰۳۸ ۴۶۲۸۵ (۱۳) **قرب الإسناد** ۱۴۴: السّندىّ بن محمد البزّاز عن أبى البخترى عن جعفر عن أبيه عن علىّ ﷺ قال حدّ الزّانى أشدّ من حدّ القاذف وحدّ الشّارب[1] أشدّ من حدّ القاذف.

۱۰۳۹ ۴۶۲۸۶ (۱۴) **تهذيب** ۱۰/۱۵۰: الحسين بن سعيد عن محمد بن يحيى عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن أبيه ﷺ عن أميرالمؤمنين ﷺ فى قول اللّه ﷻ ﴿وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ قال فى إقامة الحدود وفى قوله تعالى ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قال الطّائفة واحد وقال لا يستحلف صاحب الحدّ.

۱۰۴۰ ۴۶۲۸۷ (۱۵) **دعائم الإسلام** ۲/۴۵۱: وعن علىّ ﷺ أنّه قال فى قول اللّه تعالى ﴿وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ قال إقامة الحدود إن وجد الزّانى عرياناً ضرب عرياناً وإن وجد وعليه ثياب ضرب وعليه ثيابه ويجلد أشدّ الجلد ويضرب الرّجل قائماً والمرأة قاعدة ويضرب كلّ عضو منه ومنها ما خلا الوجه والفرج والمذاكير كأشدّ ما يكون من الضّرب.

۱۰۴۱ ۴۶۲۸۸ (۱۶) **دعائم الإسلام** ۲/۴۵۱: وعن علىّ ﷺ أنّه قال فى قول اللّه ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ قال الطّائفة من واحد إلى عشرة. **الجعفريّات** ۱۳۳: باسناده عن علىّ ﷺ (مثله).

۱۰۴۲ ۴۶۲۸۹ (۱۷) **تهذيب** ۱۰/۳۲: الحسين بن سعيد عن محمد بن يحيى عن **فقيه** ۴/۲۰: طلحة بن زيد عن جعفر (بن محمد ـ فقيه) عن أبيه ﷺ قال لا يجرّد فى حدّ ولا يشنج[2] يعنى يمدّ وقال يضرب الزّانى على الحال الّتى يوجد عليها إن وجد عرياناً ضرب عرياناً وإن وجد وعليه ثيابه ضرب وعليه ثيابه. **قرب الإسناد** ۱۴۳: السّندىّ بن محمد البزّاز عن أبى البخترىّ عن جعفر عن أبيه عن علىّ بن أبى طالب ﷺ انّه كان يقول يجلد الزّانى على الحال الّذى يوجد (وذكر نحوه).

---

۱. والظاهر أنّ الصحيح وحدّ القاذف أشدّ من حدّ الشّارب.
۲. يشبح ـ فقيه. شَبَحَ الرّجل: مَدَّهُ ليجلدَهُ مدّه كالمصلوب.

(۱۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ قاذف و تازیانهٔ قاذف، شدیدتر از شرابخوار و تازیانهٔ شرابخوار، شدیدتر از تازیانهٔ تعزیر است» و مشابه این، در روایت پنج از باب چهارده از ابواب حدّ قذف می‌آید. ۱۰۳۷

(۱۳) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «حدّ زناکار، شدیدتر از حدّ قاذف است و حدّ شرابخوار[1]، شدیدتر از حدّ قاذف است». ۱۰۳۸

(۱۴) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ که: نباید نسبت به آن دو در دین خدا شما را رأفت بگیرد، فرمود: «[منظور] در ارتباط با اجرای حدود است و دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: طائفه یک نفر است و حضرت فرمود: و صاحب حدّ، سوگند داده نمی‌شود». ۱۰۳۹

(۱۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: و نباید نسبت به آن دو در دین خدا شما را رأفت بگیرد، فرمود: «[منظور] اجرای حدود است. اگر زناکار برهنه دستگیر شود، برهنه زده می‌شود و اگر در حالی که لباس بر تن دارد دستگیر شود، لباس پوشیده بر او زده می‌شود و شدیدترین تازیانه را می‌خورد و مرد ایستاده و زن نشسته زده می‌شود و هر عضوی از زناکار تازیانه می‌خورد، جز صورت و آلت تناسلی زن و مرد با شدیدترین نوع زدن». ۱۰۴۰

(۱۶) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: و باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: «طائفه از یک نفر تا ده نفر است». ۱۰۴۱

(۱۷) امام باقر ﷺ فرمود: «در حدّ، برهنه نمی‌کنند و نمی‌کشند. حضرت افزود: زناکار را بر همان حالی که یافته‌اند، اگر برهنه یافت شد، در حالت برهنه زده می‌شود و اگر با لباس یافت شد، او را با لباس می‌زنند». ۱۰۴۲

---

۱. ظاهراً صحیح آن است که: «حدّ قاذف شدیدتر از حد شرابخوار است.»

١٠٤٣ ٢٦٢٩٠ (١٨) **تهذيب** ٣١/١٠: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عمّن أخبره عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال يفرّق الحدّ على الجسد كلّه ويتّقى الفرج والوجه ويضرب بين الضّربين.

١٠٤٤ ٢٦٢٩١ (١٩) **مستدرك** ٧٥/١٨: أحمد بن محمد بن سيّار في كتاب التّنزيل والتّحريف عن عيسى ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبداللّه عليه السلام قال في قوله ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ قال المؤمن الواحد يجزئ إذا شهد.

١٠٤٥ ٢٦٢٩٢ (٢٠) **كافى** ١٩٧/٧: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن زرعة **تهذيب** ٣٥/١٠: الحسين بن سعيد عن الحسن عن **فقيه** ١٧/٤: زرعة عن سماعة قال قال (أبوعبداللّه عليه السلام ـ كا) إذا زنى الرّجل فجلد (ليس ـ يب) ينبغي للإمام أن ينفيه من الأرض الّتي جلد فيها إلي غيرها وإنّما على الإمام أن يخرجه من المصر الّذي جلد فيه.

١٠٤٦ ٢٦٢٩٣ (٢١) **تفسير العيّاشيّ** ٣١٦/١: وفي رواية سماعة عن أبي عبداللّه عليه السلام قال إذا زنا الرّجل يجلد وينبغي للإمام ان ينفيه من الأرض الّتي جلد بها الى غيرها سنة وكذلك ينبغي للرّجل إذا سرق وقطعت يده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٠٤٧ ٢٦٢٩٤ (٢٢) **كافى** ١٩٧/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٣٥/١٠: سهل بن زياد عن ابن أبي نجران عن مثنّى الحنّاط عن أبي عبداللّه عليه السلام قال سألته عن الزّاني إذا جلد الحدّ قال (قال ـ يب) ينفي من الأرض (الّتي يأتيه ـ يب) الى بلدة يكون فيها سنة.

١٠٤٨ ٢٦٢٩٥ (٢٣) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى** ١٤٧: عن عبدالرّحمن وسألته عليه السلام عن الرّجل إذا زنا قال ينبغي للإمام إذا جلده أن ينفيه من الأرض الّتي جلده فيها الى غيرها سنة وعلى الإمام أن يخرجه من المصر وكذلك إذا سرق (و ـ ك) قطعت يده ورجله.

١٠٤٩ ٢٦٢٩٦ (٢٤) **كافى** ١٩٧/٧: (عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن ـ معلّق) **تهذيب** ٣٥/١٠: يونس عن ابن مسكان عن أبي بصير قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الزّاني إذا زنا (أ ـ كا) ينفى قال فقال نعم من الّتي جلد فيها إلي غيرها.

١٠٥٠ ٢٦٢٩٧ (٢٥) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى** ١٤٥: سماعة عن أبي بصير عن الصّادق عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام وعلى البكر جلد مائة ونفي سنة في غير مصره.

۱۰۴۳ (۱۸) امام باقر ﷺ فرمود: «حدّ بر همهٔ بدن پخش می‌شود و آلت تناسلی و صورت مستثنی و میانهٔ دو زدن زده می‌شود [نه سخت سخت و نه نرم نرم]».

۱۰۴۴ (۱۹) امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ که: باید طائفه‌ای از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند، فرمود: «یک مؤمن اگر شاهد باشد، کافی است».

۱۰۴۵ (۲۰) امام صادق ﷺ فرمود: «زمانی که مرد زنا کند و پس از آن تازیانه بخورد، شایسته است برای امام که او را از سرزمینی که در آن تازیانه می‌خورد به سرزمین دیگر تبعید کند و تنها بر امام این واجب است که او را از شهری که در آن تازیانه خورده است، بیرون سازد».

۱۰۴۶ (۲۱) امام صادق ﷺ فرمود: «آن زمان که مرد زنا کرد، تازیانه می‌خورد و برای امام شایسته است که او را از زمینی که در آن تازیانه خورده به دیگر زمین یک سال تبعید سازد و همین کار در ارتباط با مردی که سرقت کرده و دستش بریده شده، شایسته است».

۱۰۴۷ (۲۲) مثنی حنّاط گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ زناکار که حدّ خورده، پرسیدم. حضرت فرمود: از آن سرزمینی که زنا کرده به شهری تبعید می‌شود که یک سال در آن بماند».

۱۰۴۸ (۲۳) از امام ﷺ دربارهٔ مردی که زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: «شایسته است برای امام آن زمان که تازیانه می‌زند، او را از زمینی که در آن تازیانه زده است به دیگر سرزمین یک سال تبعید کند و بر امام است که او را از شهر بیرون سازد و همین طور زمانی که سرقت کرده و دست و پایش قطع شده است».

۱۰۴۹ (۲۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ زناکار پرسیدم که اگر زنا کند، تبعید می‌شود؟ راوی گوید: حضرت فرمود: آری، از شهری که در آن تازیانه خورده به دیگر شهرها تبعید می‌شود».

۱۰۵۰ (۲۵) امام صادق ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: و بر مرد بکر [اگر زنا کند] صد تازیانه و یک سال تبعید در غیر شهرش است».

١٠٥١ ۶۴۲۹۸ (۲۶) **المقنع ۱۴۵**: والبكر والبكرة إذا زنيا جلدا مائة جلدة ثمّ ينفيان سنة إلى غير مصرهما.

١٠٥٢ ۶۴۲۹۹ (۲۷) **دعائم الإسلام ۲/ ۴۵۰**: قال جعفر بن محمد عليه السلام وجلد الزّاني من أشدّ الجلد وإذا جلد الزّاني البكر نفي عن بلده سنة بعد الجلد.

١٠٥٣ ۶۴۳۰۰ (۲۸) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۴۵**: زرارة عن أبى جعفر عليه السلام والّذى قد أملك [ولم يدخل بها] يجلد مائة وينفى. **المقنع ۱۴۶**: وقال أبوجعفر عليه السلام والّذى قد (وذكر مثله).

١٠٥٤ ۶۴۳۰۱ (۲۹) **فقه الرّضا عليه السلام ۲۷۵**: ومن زنا بمحصنة وهو غير محصَن فعليها الرّجم وعليه الجلد وتغريب سنة وحدّ التّغريب خمسون فرسخاً.

١٠٥٥ ۶۴۳۰۲ (۳۰) **عوالى اللّئالى ۱/ ۲۳۷**: وقال صلى الله عليه وآله خذوا عنّي قد جعل اللّه لهنّ السّبيل البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام والثّيّب بالثّيّب جلد مائة والرّجم.

١٠٥٦ ۶۴۳۰۳ (۳۱) **كافى ۷/ ۱۹۷**: **تهذيب ۱۰/ ۳۵**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال النّفى من بلدة الى بلدة[۱] وقال قد[۲] نفى علىّ عليه السلام رجلين من الكوفة إلى البصرة. **فقيه ۴/ ۱۷**: والنّفى من بلد (وذكر مثله).

١٠٥٧ ۶۴۳۰۴ (۳۲) **تهذيب ۱۰/ ۳۶**: أحمد بن محمد عن خلف بن حمّاد عن موسى بن بكر عن بكير بن أعين عن أبى جعفر عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا نفى أحداً من أهل الإسلام نفاه إلى أقرب بلدة[۳] من أهل الشّرك إلى الإسلام فنظر فى ذلك فكانت الديلم أقرب أهل الشرك إلى الإسلام.

وتقدّم فى رواية زرارة (۴) من باب (۱) أقسام حدود الزّنا قوله عليه السلام الّذى لم يحصن يجلد مائة جلدة ولا ينفى والّذى قد أملك ولم يدخل بها يجلد مائة وينفى. **وفى** رواية زرارة (۵) نحوه. **وفى** رواية الدعائم (۷) قوله عليه السلام وان كان أحد الزّانيين بكراً والآخر ثيّباً جلد كلّ واحد منهما مائة جلدة ونفى البكر. **وفى** مرسلة المقنع (۹) قوله البكر والبكرة إذا زنيا جلدا مائة جلدة ثمّ ينفيان سنة الى غير مصرهما. **وفى** رواية محمدبن قيس (۱۰) قوله عليه السلام وقضى عليه السلام

---

۱. بلد ـ فقيه. ۲. وقد ـ فقيه. ۳. بلد ـ ئل.

۱۰۵۱ (۲۶) مرد و زنی که بکرند، اگر زنا کنند صد تازیانه می‌خورند و آن‌گاه یک سال به شهر دیگری تبعید می‌شوند.

۱۰۵۲ (۲۷) امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: «و تازیانهٔ زناکار از شدیدترین تازیانه‌هاست و آن زمان که زناکار بکر است تازیانه بخورد، از شهرش یک سال پس از خوردن تازیانه تبعید می‌شود».

۱۰۵۳ (۲۸) امام باقرعليه السلام فرمود: «مردی که با زنی ازدواج کرده ولی با وی آمیزش نکرده است [اگر زنا کند] صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

۱۰۵۴ (۲۹) هر کس با محصنه‌ای زنا کند و خود محصن نباشد، بر زن، سنگسار شدن و بر مرد تازیانه خوردن و یک سال تبعید شدن است و مسافت تبعید، پنجاه فرسخ است.

۱۰۵۵ (۳۰) پیامبر خداﷺ فرمود: «از من [این سخن را] بگیرید. خداوند برای زنان راه گذاشته است. اگر مرد و زن بکر زنا کنند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند و مردی که ازدواج کرده با زنی که ازدواج کرده اگر زنا کند، صد تازیانه و سنگسار شدن دارد».

۱۰۵۶ (۳۱) امام صادقعليه السلام فرمود: «تبعید از یک شهر به شهر دیگر است و حضرت افزود: امیرالمؤمنین علیعليه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد».

۱۰۵۷ (۳۲) امام باقرعليه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنینعليه السلام اگر فردی را تبعید می‌کرد، او را به شهری از اهل شرک که به اسلام نزدیک‌تر بودند، تبعید می‌کرد. امام در این ارتباط نظر کردند، دیلم از همهٔ [شهرهای] مشرکان به اسلام نزدیک‌تر بود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب یک، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «مردی که محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید نمی‌شود و آن کس که ازدواج کرده ولی با همسرش آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

و درروایت پنج، مانند آن.

و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: « اگر یکی از دو زناکار ازدواج نکرده و دیگری ازدواج کرده، هر کدام صد تازیانه می‌خورند و آن که ازدواج نکرده، تبعید می‌شود».

و در روایت نهم، این گفته که: «مرد و زنی که ازدواج نکرده‌اند، اگر زنا کنند صد تازیانه می‌خورند و یک سال به شهر دیگری تبعید می‌شوند».

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «دربارهٔ مرد و زنی که بکرند، اگر زنا کنند به صد تازیانه و یک سال تبعید به شهر دیگری حکم کرد».

فى البكر والبكرة إذا زنيا جلد مائة ونفى سنة فى غير مصرهما. وفى رواية زرارة (١١) قوله والّذي قد أملك ولم يدخل بها فجلد مائة و نفى سنة. وفى رواية المقنع (١٤) قوله ومن لم يحصن يجلد مائة جلدة ولا ينفى و الّذى قد املك و لم يدخل بها يجلد مائه و ينفى. وفى رواية الحلبىّ (١٨) قولهعليه السلام والبكر والبكرة جَلْدُ مائة ونفى سنة. وفى مرسلة فقيه (١٩) قوله وقد نفى أمير المؤمنينعليه السلام رجلين من الكوفة الى البصرة. وفى رواية ابن سنان (٢١) قوله وإذا زني الشّابّ الحدث السّنّ جلد مائة ونفى سنة من مصره. وفى رواية عبدالرّحمن (٢٢) قوله ويجلد البكر والبكرة وينفيهما سنة. وفى رواية أبى بصير (٢٣) قولهعليه السلام وعلى البكر جلدُ مائة ونفيُ سنة فى غير مصره.

(١٨)
باب أنّ الزّانى الحرّ إذا جلد ثلاثاً قتل فى الرّابعة

(١) كافى ١٩١/٧: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن تهذيب ٣٧/١٠: ١٠٥٨ ٤٦٣٠٥
استبصار ٢١٢/٤: يونس (بن عبدالرّحمن ـ صا) عن إسحاق بن عمّار عن أبى بصير قال قال أبوعبداللّهعليه السلام الزّانى إذا (زنا ـ كا ـ صا) جلد ثلاثاً ويقتل فى الرّابعة يعنى إذا جلد ثلاث مرّات.

(٢) عيون الأخبار ٩٧/٢: علل الشّرائع ٥٤٧: بالاسناد المتقدّم فى باب (١٦) كيفيّة ١٠٥٩ ٤٦٣٠٦
الوضوء عن ابن سنان عن الرّضاعليه السلام فيما كتب إليه من جواب مسائله علّة القتل فى[١] إقامة الحدّ فى الثّالثة (على الزّانى والزّانية ـ العيون) لاستخفافهما وقلّة مبالاتهما بالضّرب حتّى كأنّهما مطلق لهما (ذلك ـ العيون) الشّىء وعلّة أُخرى انّ المستخفّ باللّه وبالحدّ كافر فوجب عليه القتل لدخوله فى الكفر.

(٣) المقنع ١٤٨: والحرّ إذا زنابغير محصنة ضرب مائة جلدة فان عاد ضرب مائة جلدة ١٠٦٠ ٤٦٣٠٧
فان عاد الثّالثة قتل.

(٤) الهداية ٧٦: واذا جلد الرّجل فى الزنا ثلاث مرّات ثمّ زنى قتل فى الرابعة. ١٠٦١ ٤٦٣٠٨

---

١. بعد ـ العيون.

و در روایت یازدهم، این گفته که: «مردی که ازدواج کرده ولی هنوز آمیزش نداشته است، صد تازیانه و یک سال تبعید دارد».

و در روایت چهاردهم، این گفته که: «هر کس محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود ولی مردی که ازدواج کرده و آمیزش نداشته است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌شود».

و در روایت هجدهم، فرمودهٔ معصوم(ع) که: «مرد و زنی که بکرند، صد تازیانه و یک سال تبعید دارند».

و در روایت نوزدهم، این گفته که: «امیرالمؤمنین(ع) دو نفر از اهل کوفه را به شهر بصره تبعید کرد».

و در روایت بیست و یکم، این گفته که: «اگر جوان پانزده ساله زنا کند، صد تازیانه می‌خورد و یک سال از شهرش تبعید می‌شود».

و در روایت بیست و دوم، این گفته که: «مرد و زنی را که بکرند، تازیانه می‌زنند و یک سال تبعیدشان می‌کنند».

و در روایت بیست و سوم، فرموده معصوم(ع) که: «بر مردی که بکر است، صد تازیانه و یک سال تبعید به شهر دیگری ثابت است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۸

حکم قتل زانی در بار چهارم پس از سه بار تازیانه زدن

۱۰۵۸ (۱) ابوبصیر گوید: «امام صادق(ع) فرمود: زناکار که زنا کند و سه بار تازیانه بخورد، در بار چهارم کشته می‌شود. منظور این است که سه بار تازیانه بخورد (نه این‌که سه بار زنا کند)».

۱۰۵۹ (۲) ابن سنان گوید: «در آنچه حضرت رضا(ع) در جواب سوالات وی مرقوم فرمود، آمده است: علت کشتن در صورت اجرای حدّ بر مرد و زن زناکار در بار سوم به دلیل سبک شمردن این دو و کم‌اعتنایی آنان به زدن است؛ آن گونه که گویا این دو، زنا برای‌شان آزاد است و علت دیگر این که سبک شمارندهٔ خدا و حدّ کافر است؛ بنابراین به دلیل ورود این فرد به کفر، کشته شدن بر او واجب است».

۱۰۶۰ (۳) اگر مرد آزاد با غیرمحصنه‌ای زنا کند، صد تازیانه می‌خورد. پس از آن اگر مجددا زنا کرد، صد تازیانه زده می‌شود و اگر برای بار سوم زنا کرد، کشته می‌شود.

۱۰۶۱ (۴) اگر مردی در ارتباط با زنا سه بار تازیانه بخورد، پس از آن باز زنا کند، در بار چهارم کشته می‌شود.

وتقدّم في أحاديث باب (٢٠) انّ أصحاب الكبائر إذا أُقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا في الثّالثة من أبواب الأحكام العامّة للحدود ما يدلّ على ذلك. ويأتي في رواية بريد (٩) من باب (٢٧) انّ المملوك إذا زنى فعليه نصف الحدّ قوله ﷺ لأنّ الحرّ إذا زنى أربع مرّات وأُقيم عليه الحدّ قتل.

(١٩)

باب حكم من زنى في اليوم الواحد مراراً

١٠٦٤٢ ٢٦٣٠٩ (١) كافي ١٩٦/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب تهذيب ٣٧/١٠: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن فقيه ٢٠/٤: عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن الرّجل يزني في اليوم الواحد مراراً (كثيرة ـ كا ـ يب) قال (فقال ـ يب ـ كا) إن[١] زنا بامرأة واحدة كذا وكذا مرّة فإنّما عليه حدّ واحد وإن هو زنا بنسوة[٢] شتّى في يوم واحد وفي[٣] ساعة واحدة فإنّ عليه في[٤] كلّ امرأة فجربها حدّاً.

١٠٦٤٣ ٢٦٣١٠ (٢) المقنع ١٤٧: فان زنا رجل في يوم واحد مراراً فان كان زنا بامرأة واحدة فعليه حدّ واحد وإن هو زنا بنساء شتّى فعليه في كلّ امرأة زنى[٥] بها حدّ.

(٢٠)

باب حكم من زنا بجارية يملك بعضها أو يأتيها بعد مازوّجها وحكم من وطأ مكاتبته وقد تحرّر بعضها

١٠٦٤٤ ٢٦٣١١ (١) كافي ١٩٥/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ٣٠/١٠: أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن أبي ولّاد الحنّاط قال سئل أبوعبدالله ﷺ عن جارية بين رجلين أعتق أحدهما نصيبه منها[٦] فلمّا رأى ذلك شريكه وثب على الجارية فوقع عليها[٧] قال فقال يجلد

---

١. إذا ـ يب. ٢. بنساء ـ فقيه. ٣. أو في ـ فقيه.
٤. من ـ فقيه. ٥. فجر بها ـ ك. ٦. فيها ـ يب.
٧. بها ـ يب.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که بر مفاد این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت نهم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «چون برده زنا کند، نصف حدّ بر او زده می‌شود [چون دوباره زنا کند و بر او حدّ جاری شود، بار سوم کشته می‌شود] چون مرد آزاد چهار بار زنا کند و حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود».

باب ۱۹

حکم کسی که در یک روز چند بار زنا کند

(۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر﵇ دربارهٔ مردی که در یک روز بارها زنا می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر با یک زن این اندازه زنا می‌کند، تنها بر او یک حدّ ثابت است ولی اگر با زنان گوناگونی در یک روز و در یک ساعت زنا می‌کند، در این صورت بر او در برابر هر زنی که با او زنا کرده حدّی است». ۱۰۶۲

(۲) اگر مردی در یک روز چند بار زنا کند ـ اگر با یک زن زنا کرده باشد ـ یک حدّ بر او ثابت است ولی اگر با زنان گوناگونی زنا کند، بر او در برابر هر زنی که با او زنا کرده است، حدّی است. ۱۰۶۳

باب ۲۰

حکم زنا با کنیز در مواردی

(۱) ابو ولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ کنیزی که مشترک بین دو نفر است و یکی از این دو نصیب خود را از کنیز آزاد کرده و چون شریکش چنین دیده سوی کنیز رفته و با آن آمیزش کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: آن کس که با کنیز آمیزش کرده، پنجاه تازیانه زده می‌شود و پنجاه تازیانه از او بازداشته می‌شود و نیمی از کنیز آزاد است و از نیمهٔ باقیمانده‌ای که هنوز آزاد نشده، کاسته می‌شود. چنانچه کنیز باکره بوده، یک دهم قیمتش و چنانچه باکره نبوده، یک بیستم قیمتش [کاسته می‌شود] و در راه آزادی باقیماندهٔ کنیزی خود تلاش می‌کند». ۱۰۶۴

الّذی وقع علیها خمسین جلدة ویطرح عنه خمسین جلدة ویکون نصفها حرّة ویطرح عنها من النّصف الباقي الّذي لم[١] یعتق وإن کانت بکراً عُشر قیمتها وإن کانت غیر بکر نصف[٢] عُشر قیمتها وتستسعی هی فی الباقي.

١٠٦٥ ٤٦٣١٢ (٢) کافی ٧/١٩٥: (محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی ـ معلّق) عن تهذیب ١٠/٣١: (الحسن ـ یب) بن محبوب عن هشام ابن سالم عن مالك بن أعین عن أبی‌عبدالله ﷺ فی أمة بین رجلین أعتق أحدهما نصیبه فلمّا سمع ذلك (منه ـ کا) شریکه وثب علی الجاریة[٣] فافتضّها من یومه قال یضرب الّذی افتضّها خمسین[٤] جلدة ویطرح عنه خمسین[٥] جلدة لحقّه[٦] منها ویغرم للأمة عُشر قیمتها لمواقعته إیّاها وتستسعی فی الباقی. (لا یخفی أنّ هذا الخبر لابدّ ان یحمل علی أنّها کانت جاهلة بالتّحریم لأنّ البَغیّ لامهر لها).

١٠٦٦ ٤٦٣١٣ (٣) دعائم الإسلام ٢/٤٥٤: عن علیّ ﷺ أنّه قال في أمة بین رجلین وطئها أحد الرّجلین قال یضرب خمسین جلدة.

١٠٦٧ ٤٦٣١٤ (٤) کافی ٧/١٩٥: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن محبوب عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سمعت عباد البصریّ یقول کان جعفر ﷺ یقول یدرأ عنه من الحدّ بقدر حصّته منها ویضرب ما سوی ذلك یعنی فی الرّجل إذا وقع علی جاریة له فیها حصّة.

١٠٦٨ ٤٦٣١٥ (٥) تهذیب ١٠/٣٠: محمد بن یعقوب عن کافی ٧/١٩٥: أحمد بن محمد الکوفیّ عن محمد بن أحمد النّهدیّ عن محمد بن الولید عن أبان ابن عثمان عن إسماعیل بن عبدالرّحمن الجعفیّ عن أبی جعفر ﷺ فی جاریة بین رجلین وطئها[٧] أحدهما دون الآخر فأحبلها قال یضرب نصف الحدّ ویغرم نصف القیمة.

١٠٦٩ ٤٦٣١٦ (٦) کافی ٧/١٩٥: حمید بن زیاد عن تهذیب ١٠/٣٠: الحسن بن محمدبن سماعة عن أحمد بن الحسن المیثمی عن أبان عن إسماعیل الجعفیّ عن أبی جعفر ﷺ فی رجلین اشتریا جاریة فنکحها أحدهما دون صاحبه قال یضرب نصف الحدّ ویغرم نصف القیمة إذا أحبل.

---

١. وعلی الّذی لم یعتق ونکح عُشر قیمتها ان کان بکراً ـ یب.
٢. فنصف ـ یب.
٣. الأمة ـ یب.
٤. خمسون ـ یب.
٥. خمسون ـ یب.
٦. بحقّه فیها ـ یب.
٧. فوطئها ـ یب.

(۲) امام صادق‌؈ دربارهٔ کنیزی که بین دو نفر مشترک بود و یکی از آنها نصیب خویش را آزاد ساخته و شریکش چون چنین شنید به سوی کنیز رفت و همان روز بکارت وی را از بین برد، فرمود: «آن کسی که پردهٔ بکارت کنیز را پاره کرده است، پنجاه تازیانه می‌خورد و پنجاه تازیانه از او کاسته می‌شود؛ چرا که در این کنیز حقّ داشته است و به کنیز یک دهم قیمتش را به عنوان خسارت می‌دهد؛ زیرا با وی آمیزش کرده است و کنیز در راه آزادی باقیماندهٔ خویش تلاش می‌کند». (روشن است که این خبر بر این پایه حمل شود که زن از حرمت بی‌خبر بوده است؛ چرا که زناکار مهر ندارد). ۱۰۶۵

(۳) امیرالمؤمنین علی‌؈ دربارهٔ کنیزی که مشترک بین دو نفر بود و یکی از این دو با وی آمیزش کرد، فرمود: «آن که آمیزش کرده، پنجاه تازیانه می‌خورد». ۱۰۶۶

(۴) عباد بصری گوید: «امام جعفر صادق‌؈ می‌فرماید: حدّ از این شخص به اندازهٔ نصیبش از کنیز برطرف می‌شود و باقیمانده بر وی زده می‌شود. منظور حضرت در مورد مردی است که با کنیزی که نصیبی در آن دارد، آمیزش می‌کند». ۱۰۶۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۵) امام باقر؈ دربارهٔ کنیزی که مشترک میان دو نفر است و یکی از این دو با وی آمیزش و او را آبستن کرده است، فرمود: «نیمی از حدّ بر وی زده می‌شود و نیمی از قیمت را خسارت می‌دهد». ۱۰۶۸

(۶) امام باقر؈ دربارهٔ دو مرد که مشترکا کنیزی خریدند و یکی از آن دو با وی آمیزش کرد، فرمود: «نیمی از حدّ بر او زده می‌شود و نیمی از قیمت را به عنوان خسارت ـ اگر کنیز را آبستن کرده است ـ باید بپردازد». ۱۰۶۹

١٠٧٠ ٢٦٢١٧ (٧) **كافى ١٩٤/٧**: علىّ بن ابراهيم عن صالح بن سعيد عن **تهذيب ٢٩/١٠**: يونس عن عبداللّه بن سنان قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام قوم اشتركوا فى شراء جارية فائتمنوا بعضهم وجعلوا الجارية عنده فوطئها قال يجلد الحدّ ويدرأ عنه (من الحدّ ـ كا) بقدر ماله فيها وتقوّم الجارية ويغرم ثمنها للشّركاء فإن كانت القيمة فى اليوم الّذى وطئها[1] أقلّ ممّا اشتريت به فإنّه يلزم أكثر الثّمن لأنّه قد أفسد على شركائه وإن كانت القيمة فى اليوم الّذى وطئ أكثر ممّا اشتريت به يلزم الأكثر لاستفسادها. **علل الشّرائع ٥٨٠**: أبى رحمه الله قال حدّثنا علىّ ابن ابراهيم عن أبيه عن صالح بن سعيد عن يونس عن عبداللّه بن سنان قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام (وذكر نحوه).

١٠٧١ ٢٦٢١٨ (٨) **المقنع ١٣٤**: وإذا اشترى رجلان جارية فواقعاها جميعاً فأتت بولد فإنّه يقرع بينهما فمن أصابته القرعة ألحق به الولد ويغرم نصف قيمة الجارية لصاحبه وعلى كلّ واحد منهما نصف الحدّ.

١٠٧٢ ٢٦٢١٩ (٩) **المقنع ١٤٨**: وإذا وقع الرّجل على جارية له فيها حصّة أدرء عنه من الحدّ بقدر حصّته فيها ويضرب ما سوى ذلك.

١٠٧٣ ٢٦٢٢٠ (١٠) **كافى ١٩٤/٧**: **تهذيب ٣٠/١٠**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن عدّة من أصحابنا عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سئل عن رجل أصاب جارية من الفيئ فوطئها قبل أن يقسّم قال تقوّم الجارية وتدفع إليه بالقيمة ويحطّ له منها ما يصيبه منها من الفيئ ويجلد الحدّ ويدرأ عنه من الحدّ بقدر ما كان له فيها فقلت[2] فكيف صارت الجارية تدفع إليه (هو ـ كا ـ يب) بالقيمة دون غيره قال لأنّه وطئها ولا يؤمن أن يكون ثمّ حبل. **فقيه ٣٣/٤**: وسئل الصّادق عليه السلام عن رجل (وذكر مثله).

١٠٧٤ ٢٦٢٢١ (١١) **كافى ١٩٦/٧**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب ٢٦/١٠**: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه ١٧/٤**: حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجل زوّج أمته رجلاً ثمّ وقع عليها قال يضرب الحدّ.

---

١. وطئ ـ يب. ٢. فقيل ـ فقيه.

۱۰۷۰ (۷) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق‌ علیه السلام گفتم: گروهی در خرید کنیزی شرکت کردند. اینان یکی از خودشان را امین دانستند و کنیز را نزد وی نهادند. آن شخص با کنیز آمیزش کرد. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد و به اندازهٔ مقداری که از کنیز مال وی است، از حدّ وی کاسته و قیمت کنیز مشخص می‌شود و این شخص قیمت کنیز را به شریکان باید بپردازد و اگر قیمت کنیز در روزی که با آن آمیزش کرده، کمتر از قیمتی است که با آن خریداری شده، در این صورت قیمت بالاتر ثابت می‌شود؛ چنان که این قیمت را بر شریکانش از بین برده و اگر قیمت در روزی که آمیزش کرده، بیشتر از قیمتی است که بدان خریداری شده، قیمت بیشتر تثبیت می‌شود؛ چون این قیمت بیشتر را تباه کرده است».

۱۰۷۱ (۸) اگر دو مرد، کنیزی را بخرند و هر دو با کنیز آمیزش کنند و کنیز فرزند بیاورد، بین این دو مرد قرعه انداخته می‌شود و هر کس که قرعه به نام او درآید، فرزند به او ملحق می‌شود و او نیمی از قیمت کنیز را به رفیقش می‌دهد و هر کدام از این دو نفر، نیمی از حدّ را می‌خورند.

۱۰۷۲ (۹) اگر مردی با کنیزی که نصیبی در آن دارد آمیزش کند، به اندازهٔ نصیبش از کنیز، حدّ از او برطرف و با قیمانده بروی زده می‌شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۷۳ (۱۰) از امام صادق‌ علیه السلام دربارهٔ مردی که به کنیزی از غنیمت دست یافت و پیش از آن که تقسیم شود، با وی آمیزش کرد، فرمود: «قیمت کنیز مشخص و با همان قیمت به آن فرد واگذار می‌شود و به اندازهٔ آنچه به او از غنیمت می‌رسد، از قیمت کنیز کم می‌شود و حدّ می‌خورد و از حدّ به اندازهٔ نصیبی که از کنیز داشته، کاسته می‌شود.

راوی گوید: پرسیدم: چگونه است که کنیز با همان قیمت به او واگذار می‌شود، نه دیگری؟ حضرت فرمود: چون او با کنیز آمیزش کرده است و اطمینان نیست که در اینجا آبستن شدن در کار نباشد».

۱۰۷۴ (۱۱) امام صادق‌ علیه السلام دربارهٔ مردی که کنیزش را به دیگری تزویج و پس از آن خود با وی آمیزش کرد، فرمود: «این شخص، حدّ بر او زده می‌شود».

۱۰۷۵ ۲۶۲۲۲ (۱۲) **المقنع ۱۴۵**: وروى أنّ أميرالمؤمنين عليّاًﷺ أتى برجل زوّج جاريته مملوكه ثمّ وطأها فضربه الحدّ.

۱۰۷۶ ۲۶۲۲۳ (۱۳)**كافي ۱۹۴/۷**: **تهذيب ۲۹/۱۰**: **استبصار ۲۱۰/۴**: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب ـ صا) عن الحلبيّ قال سألت أبا عبداللهﷺ عن رجل وقع على مكاتبته فقال إن كانت أدّت الرّبع جلد[۱] وإن كان محصناً رجم وإن لم تكن أدّت شيئاً فليس عليه شيء. **فقيه ۱۸/۴**: وفى رواية الحلبيّ عن أبى عبداللهﷺ فى رجل (وذكر مثله).

۱۰۷۷ ۲۶۲۲۴ (۱۴)**كافي ۲۳۷/۷**: **تهذيب ۲۹/۱۰**: **استبصار ۲۱۰/۴**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن صالح بن سعيد عن الحسين بن خالد **فقيه ۳۲/۴**: ابراهيم بن هاشم عن صالح بن السّنديّ عن الحسين بن خالد عن أبى عبداللهﷺ[۲] أنّه[۳] سئل عن رجل كانت له أمة (فكاتبها ـ كا ـ يب ـ صا) فقالت (الأمة[۴] ـ يب صا) ما أدّيت من مكاتبتي فأنا به حرّة على حساب ذلك فقال لها نعم فأدّت[۵] بعض مكاتبتها وجامعها مولاها بعد ذلك فقالﷺ إن (كان ـ كا ـ يب ـ صا) استكرهها على ذلك ضرب من الحدّ بقدر ما أدّت (له ـ يب ـ صا) من مكاتبتها ودرئ[۶] عنه من الحدّ بقدر ما بقى (له ـ يب ـ فقيه) من مكاتبتها وإن كانت تابعته كانت شريكته فى الحدّ ضربت مثل ما يضرب.

۱۰۷۸ ۲۶۲۲۵ (۱۵) **المقنع ۱۴۵**: وإذا وقع الرّجل على مكاتبته فان كانت أدّت الرّبع ضرب الحدّ وإن كان محصناً رجم وإن لم تكن أدّت شيئاً فليس عليه شيء.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۲) تحريم وطئ الأمة المشتركة من أبواب نكاح العبيد مـا يدلّ على ذلك خصوصاً رواية ابن سنان (۱) فانّ فيها قال سألت أبا عبداللهﷺ عن رجال اشتركوا فى أمة فأتمنوا بعضهم على أن تكون الأمة عنده فوطئها قالﷺ يدرأ عنه من الحدّ بقدر ما له فيها من النقد ويضرب بقدر ما ليس له فيها وتقوّم الأمة عليه بقيمة ويلزمها وان كانت القيمة أقلّ من الثمن الذى اشتريت به الجارية ألزم ثمنها الأوّل وان كانت قيمتها فى ذلك اليوم الذى قوّمت فيه أكثر من ثمنها ألزم ذلك الثمن وهو صاغر لأنّه استفرشها.

---

۱. ضرب الحدّ ـ فقيه ـ يحتمل ان يكون المراد من قوله (الرّبع) الشّيء. ۲. الرضاﷺ ـ فقيه.
۳. قال ـ يب ـ صا. ۴. الأمة له ـ فقيه. ۵. تمّ أدّت ـ صا.
۶. وأدرئ ـ يب ـ صا.

۱۰۷۵ (۱۲) روایت شده است که: «مردی که کنیزش را به غلامش تزویج و پس از آن با کنیز آمیزش کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی‌ؑ آوردند. حضرت او را حدّ زد».

۱۰۷۶ (۱۳) حلبی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که با کنیز مکاتب خویش آمیزش کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر کنیز یک چهارم مکاتبه را پرداخته است، این مرد تازیانه می‌خورد و اگر محصن هم باشد، سنگسار می‌شود. ولی اگر کنیز چیزی نداده است، بر این مرد چیزی نیست».

۱۰۷۷ (۱۴) از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که کنیزی دارد و با کنیز مکاتبه دارد و کنیز گفته است که هر چه از مکاتبه‌ام پرداخت کردم، به اندازهٔ آن آزاد شوم و مرد نیز پذیرفته است. پس از آن کنیز بخشی از مکاتبه‌اش را پرداخته و مولایش پس از پرداخت با وی آمیزش کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر مرد، کنیز را بر آمیزش مجبور کرده است به اندازه‌ای که کنیز از مکاتبه‌اش پرداخت کرده، مرد حدّ می‌خورد و به اندازهٔ باقی ماندهٔ مکاتبه از حدّ کاسته می‌شود و اگر کنیز با مرد همراهی داشته، شریک مرد در حدّ خواهد بود و مانند مرد حدّ می‌خورد».

۱۰۷۸ (۱۵) اگر مردی با کنیز مکاتب خویش آمیزش کند ـ اگر کنیز یک چهارم را پرداخته است ـ مرد حدّ می‌خورد و اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود ولی اگر کنیز چیزی نپرداخته است، چیزی بر مرد نیست.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از ابواب نکاح عبید، آنچه بر همین مطلب دلالت داشت، به ویژه روایت اول؛ چرا که در آن روایت، ابن سنان گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردانی که در یک کنیز شریک شده و به یکی از خودشان اعتماد کرده‌اند که کنیز نزد وی باشد و او هم با کنیز آمیزش کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: به اندازهٔ پولی که این شخص برای کنیز داده، از حدّش کاسته می‌شود و به اندازهٔ آنچه سهم او از کنیز نیست، حدّ بر او زده می‌شود و کنیز را برای او به قیمت می‌رسانند و همان قیمت برعهدهٔ شخص است و اگر این قیمت، کمتر از قیمتی است که کنیز با آن خریداری شده است، همان قیمت اول برعهدهٔ شخص است و اگر قیمت کنیز در روزی که به قیمت رسیده بیش از پولی است که برای کنیز داده شده است، این مرد با خواری ملزم به همان قیمت می‌شود؛ چرا که وی با کنیز آمیزش کرده است».

(٢١)

باب حكم أمّ الولد إذا زنت
وحكم المرأة إذا أمكنت نفسها من عبدها

١٠٧٩ ٤٦٣٢٦ (١) **فقيه** ٣٢/٤: وروى ابن محبوب عن عليّ بن رئاب عن زرارة عن أبي جعفرﷺ قال أمّ الولد حدّها حدّ الأمة إذا لم يكن لها ولد.

١٠٨٠ ٤٦٣٢٧ (٢) **كافي** ٣٠٦/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن **فقيه** ٣٢/٤: ابن محبوب عن نعيم بن ابراهيم عن مسمع أبي سيّار[١] عن أبي عبداللهﷺ قال أمّ الولد جنايتها في حقوق النّاس على سيّدها (قال ـ فقيه) وما كان من حقّ الله[٢] ﷻ في الحدود فإن ذلك في بدنها (و ـ فقيه) قال ويقاصّ منها للمماليك ولا قصاص بين الحرّ والعبد.

١٠٨١ ٤٦٣٢٨ (٣) **تهذيب** ١٥٤/١٠: روى ابن محبوب عن نعيم بن ابراهيم عن مسمع أبي سيّار عن أبي عبداللهﷺ قال أمّ الولد جنايتها في حقوق النّاس على سيّدها قال وما كان من حقّ اللهﷻ كان ذلك في بدنها قال ويقاصّ منها للمماليك ولا قصاص بين الحرّ والعبد.

وتقدّم في رواية ابن مسلم (١) من باب (٣٤) تحريم المرأة على عبدها من أبواب نكاح العبيد قولهﷺ قضى أميرالمؤمنينﷺ في امرأة امكنت نفسها من عبد لها فنكحها ان تضرب مائة ويضرب العبد خمسين جلدة. **ويأتي** في باب (٢٧) انّ المملوك إذا زني فعليه نصف الحدّ خمسون جلدة ما يناسب ذلك.

(٢٢)

باب حكم من باع امرأته

١٠٨٢ ٤٦٣٢٩ (١) **تهذيب** ٢٤/١٠: محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد ابن عيسى العبيديّ عن عبدالله بن محمد عن أبي هاشم البزّاز عن حنّان عن معاوية عن طريف بن سنان قال قلت لأبي عبداللهﷺ أخبرني عن رجل باع امرأته قال على الرّجل أن تقطع يده وترجم المرأة وعلى الّذي اشتراها ان وطئها ان كان محصناً ان يرجم ان علم وان لم يكن محصناً ان يجلد

---

١. مسمع بن عبدالملك ـ كا.   ٢. حقوق الله ـ كا.

باب ۲۱

حکم زانیه با برده

(۱) امام باقر؛ فرمود: «حدّ امّ ولد، حدّ کنیزی است که فرزند ندارد». ۱۰۷۹

(۲) امام صادق؛ فرمود: «امّ ولد، جنایتی که در حقوق الناس می‌کند، برعهدهٔ مولایش است و هر چه از حقّ الله در حدود است، در بدنش است و از ام ولد برای برده‌ها قصاص می‌شود ولی قصاصی بین حرّ و عبد نیست». ۱۰۸۰

(۳) امام صادق؛ فرمود: «امّ ولد، جنایتی که در حقوق الناس می‌کند، برعهدهٔ مولایش است. حضرت افزود: و آنچه از حقّ الله باشد، در بدن امّ ولد است. امام فرمود: و از امّ ولد برای برده‌ها قصاص می‌شود ولی قصاص بین حرّ و عبد نیست». ۱۰۸۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت یک از باب سی و چهار از ابواب نکاح عبید، فرمودهٔ معصوم؛ که: «امیرالمؤمنین؛ در مورد زنی که خویش را در اختیار بنده‌اش قرار داد و بنده با او آمیزش کرد، حکم داد که: زن صد تازیانه و عبد پنجاه تازیانه بخورد».

می‌آید:

در باب بیست و هفت، روایت مناسب این باب.

باب ۲۲

حکم مردی که همسرش را بفروشد

(۱) طریف بن سنان گوید: «به امام صادق؛ گفتم: دربارهٔ مردی که زنش را فروخته است، برایم بگویید. حضرت فرمود: بر مرد است که دستش قطع و زن سنگسار شود و بر آن کس که زن را خریده است ـ اگر با آن آمیزش کرده و محصن هم بوده و موضوع را هم می‌دانسته ـ این است که سنگسار شود و اگر محصن نبوده، صد تازیانه می‌خورد و زن سنگسار می‌شود؛ در صورتی که آن کس که او را خریداری کرده، با او آمیزش کرده باشد». ۱۰۸۲

مائة جلدة وترجم المرأة ان كان الّذى اشتراها وطئها. تهذيب ۱۰/ ۲۴: محمد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس بن موسى البغدادى عن يونس بن عبدالرّحمن عن سنان بن طريف قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام وذكر مثل معناه بألفاظه مقدّمة ومؤخّرة (هكذا فى يب).

۱۰۸۳ (۲) دعائم الاسلام ۲/ ۴۶۷: وعن أبى جعفر وأبى عبداللّه عليهما السلام كذلك قال صاحب الحديث عن أحدهما أنّه قال فى الرّجل يبيع امرأته قال تقطع يده فإن كان الّذى اشتراها علم بأنّها حرّة فوطئها رجم إن كان محصناً أو ضرب الحدّ إن لم يكن محصناً وترجم هى إذا طاوعته ويأتى فى رواية طريف (۱) من باب (۱۵) حكم من سرق حرّاً فباعه من أبواب حدّ السّرقة قوله رجل سرق حرّة فباعها فقال فيها أربعة حدود أمّا أوّلها فسارق تقطع يده والثّانية ان كان وطأها جلد الحدّ وعلى الّذى اشترى ان كان وطأها وقد علم ان كان محصناً رجم وان كان غير محصن جلد الحدّ وان كان لم يعلم فلا شىء عليه وهى ان كان استكرهها فلا شىء عليها وان كانت أطاعته جلدت الحدّ.

(۲۳)

باب حكم المرأة إذا زنت فحملت فقتلت ولدها

۱۰۸۴ (۱) تهذيب ۱۰/ ۵: استبصار ۴/ ۲۰۱: أحمد (بن محمد ـ يب) عن العبّاس عن ابن بكير عن حمران عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى علىّ عليه السلام فى امرأة زنت فحبلت فقتلت ولدها سرّاً فأمربها فجلدها مائة جلدة ثمّ رجمت وكان أوّل من رجمها. نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۴۸: أبى قال وقضى أميرالمؤمنين علىّ عليه السلام (وذكر نحوه).

۱۰۸۵ (۲) المقنع ۱۴۶: وقضى أميرالمؤمنين عليه السلام فى امرأة زنت فحبلت فلمّا ولدت قتلت ولدها فأمرها فجلدت مائة جلدة ثمّ رجمت وقال الإمام أحقّ من بدأ بالرّجم.

۱۰۸۶ (۳) علل الشّرايع ۵۸۰: حدّثنا محمد بن علىّ ماجيلويه قال حدّثنا كافى ۷/ ۲۶۱: تهذيب ۱۰/ ۴۶: محمد بن يحيى (عن محمد بن أحمد ـ العلل) عن محمد بن الحسين عن محمد بن أسلم الجبلى عن فقيه ۴/ ۲۷: عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن

۱۰۸۳ (۲) امام باقر و امام صادق‌ﷺ نیز چنین فرمودند: «کسی که از یکی از این دو امام حدیث نقل کرده است، می‌گوید که: امامﷺ دربارهٔ مردی که همسرش را می‌فروشد، فرمود: دستش قطع می‌شود و اگر آن کس که این زن را خریده است، می‌داند که این زن آزاد است و با آن آمیزش کرده است، اگر محصن باشد سنگسار می‌شود و چنانچه محصن نباشد، حدّ می‌خورد و زن در صورتی که با وی همراهی کرده است، سنگسار می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب پانزدهم از ابواب حدّ سرقت، این گفته که: «مردی زن آزادی را ربود و سپس آن را فروخت. امام فرمود: در این مورد چهار حدّ است. اول این‌که، این مرد رباینده است و دستش قطع می‌شود؛ دوم این که، اگر با آن آمیزش کرده تازیانه می‌خورد و آن کس که خریده است اگر با زن دانسته آمیزش کند، اگر محصن باشد سنگسار می‌شود و اگر محصن نباشد، حدّ بر او زده می‌شود و اگر نمی‌دانسته چیزی بر او نیست و اما زن اگر مرد او را مجبور کرده است، چیزی بر او نیست و اگر با مرد همراهی کرده است، حدّ می‌خورد».

باب ۲۳

حکم زانیه که فرزند حاصل از زنا را بکشد

۱۰۸۴ (۱) امام باقرﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علیﷺ در مورد زنی که زنا داده و آبستن شده و فرزند خویش را در نهان کشته است، دستور داد که صد تازیانه بزنند و سپس سنگسار شود و حضرت اولین کسی بود که این زن را سنگسار کرد».

۱۰۸۵ (۲) امیرالمؤمنینﷺ دربارهٔ زنی که زنا داده و آبستن شده و چون زاییده است فرزندش را کشته است، دستور داد که صد تازیانه بخورد، سپس سنگسار شود و حضرت فرمود: «امام شایسته‌ترین کسی است که سنگسار کردن را آغاز کند».

۱۰۸۶ (۳) محمد بن قیس گوید: «از امام باقرﷺ دربارهٔ زنی که شوهردار است و زنا داده و آبستن شده است و چون زاییده، فرزندش را در نهان کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد؛ چراکه فرزندش را کشته است و سنگسار می‌شود؛ چراکه محصنه است.

أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن امرأة ذات بعل زنت فحبلت[١] فلمّا ولدت قتلت ولدها سرّاً قال تجلد مائة (جلدة ـ كا ـ فقيه) لقتلها ولدها وترجم لأنّها محصنة (كا ـ يب ـ فقيه ـ قال وسألته عن امرأة غير ذات بعل زنت فحبلت (١) (فلمّا ولدت ـ يب) قتلت ولدها سرّاً قال تجلد مائة (جلدة ـ فقيه) لأنّها زنت وتجلد مائة (جلدة ـ فقيه) لأنّها قتلت ولدها).

(٢٤)

باب حكم المرأة إذا تشبّهت بأمة الرّجل حتّى واقعها

(١) كافي ٢٦٢/٧: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) تهذيب ٤٧/١٠: محمد بن أحمد (بن ١٠٨٧ ٢٦٣٣٣
يحيى ـ يب) عن بعض أصحابه عن ابراهيم بن محمد الثّقفيّ عن ابراهيم بن يحيى الثّوريّ[٢] عن هيثم[٣] بن بشير عن أبي بشير عن أبي روح أنّ امرأة تشبّهت بأمةٍ لرجل وذلك ليلاً فواقعها وهو يرى أنّها جاريته فرفع إلى عمر فأرسل إلى عليّ عليه السلام فقال اضرب الرّجل حدّاً في السّرّ واضرب المرأة حدّاً في العلانية. المقنعة ١٢٤: وقد روى انّ امرأة تشبّهت (وذكر نحوه) إلّا أنّه أسقط قوله (فرفع إلى عمر).

(٢) مستدرك ٧٠/١٨: الشّيخ الطّوسيّ في النّهاية وقد روى انّ امرأة تشبّهت لرجل ١٠٨٨ ٢٦٣٣٥
بجاريته واضطجعت على فراشه ليلاً فظنّها جاريته فوطئها من غير تحرّز فرفع خبره الى أمير المؤمنين عليه السلام فأمر بإقامة الحدّ على الرّجل سرّاً وإقامة الحدّ على المرأة جهراً.

(٢٥)

باب حكم ما لو وجد رجل مع امرأة
في بيت وليس بينهما رحم أو وجد تحت فراشها

(١) تهذيب ٤٨/١٠: أحمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن أبي بصير عن ١٠٨٩ ٢٦٣٣٦
أبي عبدالله عليه السلام قال إذا وجد الرّجل مع امرأة في بيت ليلاً وليس بينهما رحم جلدا.

(٢) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٨: (مرسلاً) واذا وجدت المرأة مع الرّجل ليلاً ١٠٩٠ ٢٦٣٣٧
فإنّه لا رجم بينهما.

---

١. فحملت ـ يب. ٢. الدّوريّ ـ يب. ٣. هشام بن بشير ـ يب.

محمد بن قیس گوید: و نیز از امامعلیه السلام دربارهٔ زنی بی‌شوهر که زنا داده و باردار شده و چون زاییده، فرزندش را در نهان کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که زنا داده است و صد تازیانه می‌خورد؛ چرا که فرزند خویش را کشته است».

باب ۲۴

حکم زانیه که خود را به شکل کنیز مردی درآورد

۱۰۸۷ (۱) ابو روح گوید: «زنی شب هنگام خود را به شکل کنیز مردی درآورد. مرد هم با وی آمیزش کرد؛ در حالی که خیال می‌کرد این کنیز خودش هست. این مرد را نزد عمر بردند. عمر نزد امیرالمؤمنین علیعلیه السلام کس فرستاد. حضرت فرمود: مرد را در نهان حدّ بزن و زن را آشکارا حدّ بزن».

۱۰۸۸ (۲) شیخ طوسیرحمه الله در کتاب نهایه گفته، روایت شده است که: «زنی خود را برای مردی به شکل کنیزش درآورد و در بستر او شب خوابید.مرد هم پنداشت که او کنیزش است، با او بی‌واهمه آمیزش کرد. گزارش او را نزد امیرالمؤمنینعلیه السلام بردند. حضرت دستور داد تا حدّ بر مرد در نهان و بر زن آشکارا اجرا شود».

باب ۲۵

حکم مرد نامحرم با زنی زیر یک روانداز

۱۰۸۹ (۱) امام صادقعلیه السلام فرمود: «اگر مردی همراه با زنی در اتاقی، شب هنگام ـ در حالی که خویشاوندی با هم ندارند ـ دیده شوند، هر دو تازیانه می‌خورند».

۱۰۹۰ (۲) اگر زنی را با مردی در شب بیابند، این دو سنگسار نمی‌شوند.

۱۰۹۱ ۲۶۳۳۸ (۳) تهذيب ۴۸/۱۰: الحسين بن سعيد عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنه رفع إلى أميرالمؤمنين عليه السلام رجل وجد تحت فراش امرأة في بيتها فقال هل رأيتم غير ذلك قالوا لا قال فانطلقوا به الى مَخْرُوءَة[1] فمرّغوه[2] عليها ظهراً لبطن ثمّ خلّوا سبيله.

(۲۶)
باب أنّ الرّجلين أو المرأتين أو الرّجل والمرأة إذا وُجدا في لحاف واحد أو ثوب واحد مجرّدين من غير ضرورة ولا قرابة يعزّران ويقتلان في الرّابعة

۱۰۹۲ ۲۶۳۳۹ (۱) كافي ۱۸۲/۷: تهذيب ۴۱/۱۰: استبصار ۲۱۴/۴: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال كنت عند أبي عبداللّه عليه السلام فدخل عليه عباد البصريّ ومعه أناس من أصحابه فقال (له ـ كا) حدّثني إذا أخذ الرّجلان في لحاف واحد فقال له كان عليّ عليه السلام إذا أخذ الرّجلين في لحاف واحد ضربهما الحدّ فقال عباد إنّك قلت لي غير سوط فأعاد عليه ذكر الحديث[3] حتّى أعاد عليه ذلك مراراً فقال غير سوط فكتب القوم الحضور عند ذلك الحديث.

۱۰۹۳ ۲۶۳۴۰ (۲) كافي ۱۸۱/۷: محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير وتهذيب ۴۲/۱۰: استبصار ۲۱۴/۴: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول كان عليّ عليه السلام إذا أخذ الرّجلين في لحاف واحد ضربهما الحدّ فإذا[4] أخذ المرأتين في لحاف واحد ضربهما الحدّ.

۱۰۹۴ ۲۶۳۴۱ (۳) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۵۲: عن عبداللّه بن سنان قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول وحدّ الجلد أن يوجدا في لحاف واحد ويحدّ الرجلان متى وجدا في لحاف واحد.

---

۱. أي المكان الّذي يتغوّط فيه. ۲. أي قلّبوه. ۳. الحدّ ـ يب ـ صا.
۴. وإذا ـ يب ـ صا.

۱۰۹۱ (۲) مردی را که در زیر لحاف زنی در اتاق آن زن یافته بودند، نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «آیا غیر از این را هم دیدید؟ گفتند:نه. حضرت فرمود: او را به محلی که در آن کثافت می‌کنند، ببرید و پشت و شکم او را خاک مال کنید، آن‌گاه او را آزاد سازید».

باب ۲۶
حکم دو مرد یا دو زن یا یک مرد و زن، چنان‌چه زیر یک رو انداز برهنه باشند

۱۰۹۲ (۱) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که عباد بصری همراه با گروهی از یارانش خدمت امام آمد و به امام گفت: اگر دو مرد در زیر یک لحاف دستگیر شوند [چه حکمی دارد]؟ حضرت فرمود: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را در یک لحاف دستگیر می‌کرد، هر دو را حدّ می‌زد. عباد گفت: شما به من فرمودید که یک تازیانه کمتر. حضرت همان حدیث را مجددا برایش ذکر کرد، تا آنجا که عباد چند بار این را تکرار کرد. آن‌گاه امام فرمود: یک تازیانه کمتر. در این هنگام جماعت حاضر حدیث را نوشتند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۹۳ (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام اگر دو مرد را در زیر یک لحاف دستگیر می‌کرد حدّ به آنان می‌زد و اگر دو زن را در یک لحاف دستگیر می‌کرد، حدّ به آنان می‌زد».

۱۰۹۴ (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گوید: و حدّ تازیانه این است که هر دو در زیر یک لحاف باشند و دو مرد هر زمان که در زیر لحاف پیدا شوند، حدّ می‌خورند».

١٠٩٥ ٢۶٣٤٢ (۴) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٨: أبي قال وقضى أميرالمؤمنين عليّ عليه السلام في رجلين وجدا في لحاف يحدّان غير سوط وكذلك المرأتان.

١٠٩٦ ٢۶٣٤٣ (۵) تهذيب ٤٠/١٠: استبصار ٢١٣/٤: يونس عن ابن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام في رجلين يوجدان في لحاف واحد فقال يجلدان حدّاً غير سوط واحد.

١٠٩٧ ٢۶٣٤٤ (۶) تهذيب ٤٢/١٠: استبصار ٢١٤/٤: ابن محبوب عن عبداللّه بن مسكان عن أبي عبداللّه عليه السلام قال سمعته يقول حدّ الجلد في الزّنا أن يوجدا في لحاف واحد.

١٠٩٨ ٢۶٣٤۵ (٧) تهذيب ٤٠/١٠: استبصار ٢١٣/٤: يونس عن معاوية ابن عمّار قال قلت لأبي عبداللّه عليه السلام المرأتان تنامان في ثوب واحد فقال تضربان قال قلت حدّاً قال لا قلت الرّجلان ينامان في ثوب واحد فقال يضربان قال قلت الحدّ قال لا.

١٠٩٩ ٢۶٣٤۶ (٨) كافي ١٨١/٧: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ٤٠/١٠: استبصار ٢١٣/٤: يونس عن المفضّل بن صالح عن زيد الشّحّام عن أبي عبداللّه عليه السلام (وسماعة بن مهران عن أبي عبداللّه عليه السلام - يب - صا) في الرّجل والمرأة يوجدان في لحاف واحد[1] (قال - كا - يب) (فقال - يب - صا) يجلدان مائة (مائة - كا - صا) غير سوط.

١١٠٠ ٢۶٣٤٧ (٩) كافي ١٨١/٧: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى تهذيب ٤٣/١٠: استبصار ٢١۵/٤: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبدالرّحمن الحذّاء قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول إذا وجد الرّجل والمرأة في لحاف واحد جلدا مائة جلدة[2].

١١٠١ ٢۶٣٤٨ (١٠) كافي ١٨١/٧: حميد بن زياد عن ابن سماعة عن غير واحد عن أبان ومحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن أبان تهذيب ٤٤/١٠: استبصار ٢١۶/٤: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن أبان (بن عثمان - يب) عن عبدالرّحمن ابن أبي عبداللّه قال قال أبوعبداللّه عليه السلام إذا وجد الرجل والمرأة في لحاف واحد وقامت بذلك عليهما بيّنة[3] ولم يطّلع منهما على (ما - كا) سوى ذلك جلد كلّ واحد منهما مائة جلدة.

---

١. في لحاف أيحدّ - خ كا. ٢. مائة مائة - يب - صا. ٣. البيّنة - يب - صا.

۱۰۹۵ (۴) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ دو مرد که در یک لحاف یافت شوند، حکم داد که هر دو حدّ می‌خورند به استثنای یک تازیانه و همچنین دربارهٔ دو زن.

۱۰۹۶ (۵) امام صادق‌ﷺ دربارهٔ دو مردی که در یک لحاف دیده شوند، فرمود: «هر دو به استثنای یک تازیانه، حدّ زده می‌شوند».

۱۰۹۷ (۶) عبدالله بن مسکان گوید: «شنیدم امام صادق‌ﷺ می‌فرماید: حدّ تازیانه در زنا این است که هر دو در یک لحاف یافت شوند».

۱۰۹۸ (۷) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق‌ﷺ پرسیدم: دو زن در زیر یک رو‌انداز می‌خوابند. حضرت فرمود: هر دو زده می‌شوند. معاویة بن عمار گوید، پرسیدم: حدّ؟ حضرت فرمود: نه. گفتم: دو مرد در زیر رو‌انداز می‌خوابند. حضرت فرمود: زده می‌شوند. معاویه گوید پرسیدم: حدّ؟ حضرت فرمود: نه.»

۱۰۹۹ (۸) امام صادق‌ﷺ دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف پیدا می‌شوند، فرمود: «هر دو حدّ تازیانه می‌خورند، به استثنای یک تازیانه».

۱۱۰۰ (۹) عبدالرحمن حذّاء گوید: «شنیدم امام صادق‌ﷺ می‌فرمود: اگر مرد و زنی در یک لحاف دیده شوند، هر دو صد تازیانه می‌خورند».

۱۱۰۱ (۱۰) امام صادق‌ﷺ فرمود: «اگر مرد و زنی در یک لحاف یافت شوند و بیّنه علیه این دو به این شهادت دهد ولی بر چیزی بیش از حضور در زیر یک لحاف اطلاعی نباشد، هر کدام صد تازیانه می‌خورند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۱) كافى ۱۸۲/۷: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) أحمد بن محمد عن علىّ بن الحكم ١١٠٢ ٢٦٢٤٩
[عن أبان] عن علىّ ابن أبى حمزة عن أبى بصير عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته[1] عن امـرأة وجدت مع رجل فى ثوب واحد فقال يجلدان مائة جلدة.

(۱۲) تهذيب ۴۳/۱۰: استبصار ۲۱۵/۴: الحسين بن سعيد عن القاسم عن علىّ عـن ١١٠٣ ٢٦٢٥٠
أبى بصير عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن امرأة وجدت مع رجل فى ثوب (واحد ـ صا) قال يجلدان مائة جلدة ولا يجب الرّجم حتّى تقوم البيّنة الأربعة بأن قد رأوه[2] يجامعها.

(۱۳) كافى ۱۸۱/۷: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عـيسى عـن مـحمد بـن ١١٠٤ ٢٦٢٥١
اسماعيل بن بزيع عن محمد بن الفضيل عن أبى الصّباح الكنانىّ عن أبى عبداللّـه عليه السلام فـى الرّجل والمرأة يوجدان فى لحاف واحد جلدا مائة مائة.

(۱۴) فقيه ۱۵/۴: وروى محمد بن الفضيل عن أبى الصّباح الكنانىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام ١١٠٥ ٢٦٢٥٢
قال سألته عن الرّجل والمرأة يوجدان فى لحاف واحد فقال أجلدهما مائة جلدة مائة جلدة.

(۱۵) تهذيب ۴۳/۱۰: استبصار ۲۱۶/۴: الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل عن ١١٠٦ ٢٦٢٥٣
الكنانىّ قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل والمرأة يوجدان فى لحاف واحد قال أجلدهما مائة مائة قال ولايكون الرّجم حتّى تقوم الشّهود الأربعة انّهم رأوه يجامعها.

(۱۶) تهذيب ۴۰/۱۰: استبصار ۲۱۳/۴: يـونس عـن أبـان بـن عـثمان قـال قـال ١١٠٧ ٢٦٢٥٤
أبوعبداللّه عليه السلام انّ علياً عليه السلام وجد امرأة مع رجل فى لحاف فجلد كلّ واحد منهما مائة سـوط غير سوط.

(۱۷) تهذيب ۴۳/۱۰: استبصار ۲۱۵/۴: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبـان عـن ١١٠٨ ٢٦٢٥٥
سلمة عن أبى عبداللّه عليه السلام عن أبيه عليه السلام انّ علياً عليه السلام قال إذا وجد الرّجل مع المرأة فى لحـاف واحد جلد كلّ واحد منهما مائة (جلدة ـ يب).

(۱۸) كافى ۲۰۲/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۵۷/۱۰: أحمد بن محمد بن خالد عن ١١٠٩ ٢٦٢٥٦
عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران قال سألته عن المرأتين توجدان فى لحاف واحد قال تجلد كلّ واحدة منهما مائة جلدة.

---

۱. سئل ـ ئل. ۲. رأى ـ ئل.

(۱۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ زنی که با مردی در زیر یک روانداز دیده شده، ۱۱۰۲
پرسیدم. حضرت فرمود: این دو، صد تازیانه زده می‌شوند».

(۱۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ زنی که همراه با مردی در زیر یک روانداز دیده شود، ۱۱۰۳
پرسیدم. حضرت فرمود: این دو صد تازیانه می‌خورند ولی سنگسار کردن واجب نیست، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند این مرد با آن زن آمیزش می‌کند».

(۱۳) ابوالصباح کنانی گوید: «امام صادق‌ؑ دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف دیده شده‌اند، ۱۱۰۴
فرمود: هر کدام صد تازیانه زده می‌شوند».

(۱۴) ابو الصباح کنانی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف پیدا شوند، ۱۱۰۵
پرسیدم. حضرت فرمود: این دو را هر کدام صد تازیانه می‌زنم».

(۱۵) کنانی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مرد و زنی که در زیر یک لحاف دیده شوند، پرسیدم. ۱۱۰۶
حضرت فرمود: این دو را هر کدام صد تازیانه می‌زنم. حضرت فرمود: سنگسار کردن در میان نیست، تا آن که چهار شاهد شهادت دهند که دیده‌اند این مرد با آن زن آمیزش می‌کند».

(۱۶) امام صادق‌ؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علی‌ؑ زنی را همراه با مردی در زیر یک لحاف یافت. ۱۱۰۷
هر کدام را صد تازیانه، منهای یک تازیانه زد».

(۱۷) امام باقر‌ؑ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: اگر مردی با زنی زیر یک لحاف یافت ۱۱۰۸
شود، هر کدام از آن دو، صد تازیانه می‌خورد».

(۱۸) سماعة بن مهران گوید: «از ایشان [امام معصوم‌ؑ] دربارهٔ دو زن که در زیر یک لحاف دیده ۱۱۰۹
شده‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: هرکدام از این دو، صد تازیانه می‌خورند».

وتقدّم فى أحاديث باب (۹) تحريم خلوة الرّجل والمرأة تحت لحاف واحد من أبواب النكاح المحرّم ج ۲۵ ما يدلّ علـى ذلك. وفـى روايـة طـلحة ابـن زيـد (۳) مـن البـاب المتقدّم قوله رجل وجد تحت فراش امـرأة فـى بـيتها فـقال هـل رأيـتم غـير ذلك قـالوا لا قال فانطلقوا به الى مخروءة فمرّغوه عليها ظهراً لبطن ثـمّ خـلّوا سـبيله. ويأتـى فـى رواية أبى بصير (۱۵) من باب (۱) حدّ اللّواط من أبـوابـه قـولهعليه السلام إذا أخـذ الرّجـل مـع الغلام فى لحاف واحد مجرّدين ضرب الرّجل وأدّب الغلام وان كان ثقب وكان محصناً رجم. وفى رواية سيف (۳۰) قوله وأتى أميرالمؤمنينعليه السلام بامرأتين وجدتا فى لحاف واحد وقامت عليهما البيّنة انّهما كانتا تتساحقان فدعا بالنّطع ثمّ أمر بهما فأحرقتا بـالنّار. وفـى روايـة حسين بن سعيد (۳۳) قوله وما حدّ رجلين وجدا نائمين فى ثوب واحد فكـتبعليه السلام مـائة سوط. وفى رواية حفص (۱) من باب (۳) ما ورد في عقوبة الرّجل إذا وجد تحت فـراش رجل قولهعليه السلام أتىَ أميرالمؤمنينعليه السلام برجل وجد تحت فراش رجل فأمر به أمـيرالمـؤمنين فلوّث فى مخروة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۷)

باب أنّ المملوك إذا زنى فعليه نصف الحدّ ولايرجم وان كان محصناً وإذا جلد ثمان مرّات رجم

۱۱۱۰ ۲۶۲۵۶ (۱) تهذيب ۲۷/۱۰: أحمد بن محمد بن عيسى عن البرقيّ عن زرارة عن الحسن بـن السّريّ عن أبى عبداللهعليه السلام قال إذا زنا العبد والأمة وهما محصنان فليس عليهما الرّجم انّما عليهما الضّرب خمسين نصف الحدّ.

۱۱۱۱ ۲۶۲۵۷ (۲) دعائم الإسلام ۴۵۷/۲: وعن علىّعليه السلام أنّه قال فى العبد والأمة إذا زنا أحدهما جلد خمسين جلدة مسلماً كان أو مشركاً وليس على العبد نفى ولا رجم.

۱۱۱۲ ۲۶۲۵۸ (۳) فقه الرّضاعليه السلام ۲۷۸: فإذا زنا العبد والجارية جلد كلّ واحد منهما خمسين جـلدة محصَنَين كانا أو غير محصنين وإن عادا جلدا خمسين كلّ واحد منهما الى أن يزنيا ثماني مرّات ثمّ يُقتلا فى الثّامنة.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم، روایتی که دلالت بر مفاد این باب دارد.

و در روایت سوم از باب قبلی این گفته که: «مردی در بستر زنی در اتاق زن دیده شد. حضرت فرمود: آیا جز این چیز دیگری را هم دیدید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: او را به محل کثافت‌ها ببرید و در آن محل پشت و شکمش را خاک مال کنید، آن‌گاه رهایش سازید».

می‌آید:

در روایت پانزده از باب یک از ابواب حدّ لواط، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگر مردی همراه با پسری در زیر یک لحاف برهنه پیدا شوند، مرد زده و پسر ادب می‌شود و اگر مرد دخول کرده و محصن بوده است، سنگسار می‌شود».

و در روایت سی‌ام، این گفته که: «دو زنی را که در زیر یک لحاف دیده شده و دو شاهد شهادت داده بودند که این دو مساحقه می‌کرده‌اند، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت تخته پوستی را طلب کرد. آن‌گاه دستور داد این دو سوزانده شوند».

و در روایت سی و سوم، این گفته که: «حدّ دو مردی که با هم در زیر یک رانداز خوابیده پیدا شده‌اند، چیست؟ حضرت نوشت: صد تازیانه».

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «مردی را که زیر بستر مردی دیده شده بود، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت دستور داد تا او را در یک مکان کثیف، آلوده سازند».

باب ۲۷

حکم بردهٔ زانی

۱۱۱۰ (۱) امام صادقعليه السلام فرمود: «اگر غلام و کنیز ـ با این که محصن هستند ـ زنا کنند، سنگسار شدن برای آنان نیست؛ تنها بر آنان پنجاه تازیانه که نیمی از حدّ است، ثابت است».

۱۱۱۱ (۲) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ غلام و کنیز فرمود: «اگر کسی از این‌ها زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد؛ مسلمان باشد یا مشرک و بر غلام تبعید و سنگسار نیست».

۱۱۱۲ (۳) اگر غلام و کنیز زنا کنند، هرکدام از این دو پنجاه تازیانه می‌خورند؛ محصن باشند یا نباشند و اگر مجددا زنا کنند، هر کدام پنجاه تازیانه می‌خورند تا این که هشت بار زنا کنند. پس از آن، در مرحلهٔ هشتم کشته می‌شوند.

١١١٣ ٢٦٢٥٩ (٤) كافى ٢٣٨/٧ : تهذيب ٢٨/١٠ : علىّ (بن ابراهيم ـ يب) عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى العبيد (والإماء ـ كا) إذا زنا أحدهم أن يجلد خمسين جلدة إن كان مسلماً أو كافراً أو نصرانيّاً ولا يرجم ولا ينفى.

١١١٤ ٢٦٢٦٠ (٥) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٧ : عن عبدالرّحمن وقال عليه السلام إذا زنا المملوك بالمملوكة[١] جلد كلّ واحد منهما خمسين.

١١١٥ ٢٦٢٦١ (٦) كافى ٢٣٦/٧ : علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن فقيه ٣٧/٤ : (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن حمّاد (بن زياد ـ فقيه) عن سليمان بن خالد عن أبى عبدالله عليه السلام أنّه[٢] سئل عن المكاتب افترى على رجل مسلم قال يضرب حدّ الحرّ ثمانين (جلدة ـ فقيه) (إن ـ كا) أدّى من مكاتبته شيئاً أو لم يؤدّ قيل له فإن زنا وهو مكاتب ولم يؤدّ شيئاً من مكاتبته قال هو[٣] حقّ الله عزّ وجلّ يطرح عنه (من الحدّ ـ كا) خمسين[٤] جلدة ويضرب خمسين.

١١١٦ ٢٦٢٦٢ (٧) كافى ٢٣٤/٧ : محمد بن يحيى عن تهذيب ٢٧/١٠ : أحمد بن محمد (بن عيسى ـ يب) عن فقيه ٣٢/٤ : (الحسن ـ يب ـ فقيه) بن محبوب عن الحارث بن الأحول[٥] عن بريد (العجلىّ ـ يب ـ فقيه) عن أبى جعفر عليه السلام فى الأمة تزنى قال تجلد نصف حدّ الحرّ[٦] كان لها زوج أو لم يكن (لها زوج ـ يب ـ فقيه).

١١١٧ ٢٦٢٦٣ (٨) تهذيب ٩٣/١٠ : استبصار ٢٣٨/٤ : الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن يحيى ابن أبى العلاء عن أبى عبدالله عليه السلام قال كان أبى يقول حدّ المملوك نصف حدّ الحرّ.

١١١٨ ٢٦٢٦٤ (٩) تهذيب ٢٧/١٠ : كافى ٢٣٥/٧ : علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن الأصبغ بن الأصبغ عن محمد بن سليمان عن مروان بن مسلم عن عبيد بن زرارة أو (عن ـ كا) بريد العجلىّ الشكّ من محمد قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام أمة زنت قال تجلد خمسين (جلدة ـ يب) قلت فانّها عادت قال تجلد خمسين قلت (فيجب ـ كا) عليها الرّجم فى شىء من الحالات قال إذا زنت ثمانى مرّات يجب عليها الرّجم قلت كيف صار فى ثمانى مرّات قال لانّ الحرّ إذا زنى

---

١. والمملوكة ـ ك. ٢. قال قال سئل علىّ عليه السلام ـ فقيه. ٣. هذا ـ فقيه.
٤. خمسون ـ فقيه. ٥. الحارث الأحول ـ يب. ٦. نصف الحدّ ـ يب فقيه.

۱۱۱۳ (۴) امام باقرعلیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیعلیه السلام دربارهٔ غلامان و کنیزان حکم داد که اگر فردی از این‌ها زنا کند، پنجاه تازیانه بخورد ـ چه مسلمان چه کافر چه مسیحی باشد ـ و سنگسار و تبعید نشود».

۱۱۱۴ (۵) امامعلیه السلام فرمود: «اگر برده با کنیزی زنا کند، هرکدام از این دو پنجاه تازیانه می‌خورد».

۱۱۱۵ (۶) سلیمان بن خالد گوید: «حدّ مرد آزاد بر او زده می‌شود؛ یعنی هشتاد تازیانه ـ چه، چیزی از مال المکاتبه پرداخت کرده باشد یا نه. از امام سؤال شد: اگر مکاتب زنا کند و چیزی از مکاتبه‌اش را پرداخت نکرده است؟ حضرت فرمود: این حقّ خداوند﷯ است. پنجاه تازیانه از حدّ کم و پنجاه تازیانه زده می‌شود».

۱۱۱۶ (۷) امام باقرعلیه السلام دربارهٔ کنیزی که زنا می‌دهد فرمود: «نیمی از حدّ آزاد بر او تازیانه زده می‌شود؛ چه شوهر داشته باشد یا نداشته باشد».

۱۱۱۷ (۸) امام صادقعلیه السلام بیان داشت: «پدرم می‌فرمود: حدّ برده، نیمی از حدّ آزاد است».

۱۱۱۸ (۹) راوی گوید: «به امام صادقعلیه السلام گفتم: کنیزی زنا داده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه زده می‌شود. گفتم: کنیز مجددا زنا داده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه می‌خورد. گفتم: آیا بر کنیز در هیچ حالتی سنگسار ثابت نمی‌شود؟ حضرت فرمود: اگر هشت بار زنا دهد، سنگسار بر او ثابت می‌شود. پرسیدم: چگونه در مرتبهٔ هشتم؟ حضرت فرمود: زیرا آزاد اگر چهار بار زنا کند و حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود؛ بنابراین اگر کنیز هشت بار زنا دهد، در بار نهم سنگسار می‌شود. پرسیدم: علت این چیست؟ حضرت فرمود: چون خداوند﷯ به کنیز رحم کرده و بند بردگی و حدّ آزاد را بر وی جمع نمی‌کند. آن‌گاه امام افزود که: بر امام مسلمانان است که قیمت کنیز را به مولایش از سهم رقاب بدهد».

أربع مرّات وأُقيم عليه الحدّ قتل فاذا زنت الأمة ثمان مرّات رجمت في التّاسعة قلت وما العلّة في ذلك فقال لأنّ اللّه ﷻ رحمها أن يجمع عليها ربق الرّق وحدّ الحرّ (قال ـ يب) ثمّ قال وعلى امام المسلمين ان يدفع ثمنها الى مولاه من سهم الرّقاب.

۱۱۱۹ ۲۶۳۶۵ (۱۰) فقيه ٣١/٤: روى ابراهيم بن هاشم عن الأصبغ بن الأصبغ قال حدّثني محمد بن سليمان المصريّ عن مروان بن مسلم عن عبيد بن زرارة أو عن بريد العجليّ الشّكّ من محمد قال قلت لأبي عبداللّه عليه السلام عبد زنى فقال يجلد نصف الحدّ قلت فانّه عاد قال فيضرب مثل ذلك قال قلت فانّه عاد قال لا يزاد على نصف الحدّ قال قلت فهل يجب عليه الرّجم في شيء من فعله قال نعم يقتل في الثّامنة ان فعل ذلك ثمان مرّات قال قلت فما الفرق بينه وبين الحرّ وانّما فعلهما واحد قال انّ اللّه تبارك وتعالى رحمه أن يجمع عليه ربق الرّق وحدّ الحرّ قال ثمّ قال وعلى امام المسلمين ان يدفع ثمنه إلى مولاه من سهم الرّقاب.

علل الشّرائع ٥٤٦: حدّثنا محمد بن الحسن قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن الأصبغ بن نباتة قال حدّثنا محمد بن سليمان المصريّ عن مروان بن مسلم عن عبيد بن زرارة أو عن بريد العجليّ الشّكّ من محمد بن سليمان قال قلت لأبي عبداللّه عليه السلام وذكر نحوه. تفسير العيّاشيّ ٩٣/٢: عن زرارة قال قلت لأبي عبداللّه عليه السلام وذكر نحوه.

۱۱۲۰ ۲۶۳۶۶ (۱۱) كافي ٢٣٥/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي نصر عن حميد بن زياد عن أبي عبداللّه عليه السلام تهذيب ٢٨/١٠ عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي نصر عن جميل عن بريد عن أبي عبداللّه عليه السلام قال إذا زنا العبد ضرب خمسين فإن عاد ضرب خمسين فإن عاد ضرب خمسين إلى ثماني مرّات فإن زنا ثماني مرّات قتل وأدّى الإمام قيمته إلى مولاه[1] من بيت المال.

۱۱۲۱ ۲۶۳۶۷ (۱۲) المقنع ١٤٨: وإن[2] زنا عبد بمحصنة أو غير محصنة ضرب خمسين جلدة فان عاد ضرب خمسين إلى أن يزني ثمان مرّات ثمّ يقتل في الثّامنة.

---

١. مواليه ـ يب.　　٢. وإذا ـ ك.

۱۱۱۹ (۱۰) راوی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: برده‌ای زنا کرده است. حضرت فرمود: نیمی از حدّ بر او زده می‌شود. گفتم: او مجددا زنا کرده است. حضرت فرمود: مشابه این بر او زده می‌شود. گفتم: او مجددا زنا کرده است. حضرت فرمود: بیش از نیمی از حدّ بر او زده نمی‌شود. راوی گوید: پرسیدم: آیا سنگسار شدن برای کاری که کرده است، بر او ثابت می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، در مرحلهٔ هشتم و اگر هشت بار این کار را بکند، کشته می‌شود. راوی گوید: پرسیدم: چه فرقی است بین برده و آزاد با این که کار هر دو یکی است؟ حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی به برده ترحم کرده که بند بردگی و حدّ آزاد را بر وی جمع کند. راوی گوید: آن‌گاه امام فرمود: و بر امام مسلمانان است که قیمت برده را به مولایش از سهم رقاب بدهد».

۱۱۲۰ (۱۱) امام صادقؑ فرمود: «اگر برده زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد و اگر مجددا زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود و اگر باز زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا هشت بار. پس اگر هشت بار زنا کرد، کشته می‌شود و امام قیمت او را به مولایش از بیت‌المال می‌دهد».

۱۱۲۱ (۱۲) اگر برده‌ای با زن محصنه یا غیر محصنه زنا کند، پنجاه تازیانه می‌خورد و اگر مجددا زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا آن که هشت بار زنا کند. سپس در بار هشتم کشته می‌شود.

۱۱۲۲ ۲۶۲۷۰ (۱۳) الهداية ۷٦: والمملوك اذا زنى ضرب خمسين جلدة محصناً كان او غير محصن.

وتقدّم في رواية محمد بن قيس (۳) من باب (۱٦) حكم من غشى امرأته بعد انقضاء العدّة قوله قضى اميرالمؤمنينعليه السلام في مملوك طلق امرأته تطليقتين ثمّ جامعها بعد فأمر رجلاً يضربهما ويفرّق بينهما يجلد كلّ واحد منهما خمسين جلدة. ويأتي في الباب التالي ما يناسبه فراجع.

(۲۸)

باب أنّ المكاتب إذا زنى يجلد على قدر ماأعتق منه حدّ الحرّ ومابقي حدّ المملوك

۱۱۲۳ ۲۶۲۷۱ (۱) **كافي ۷/۲۳٦: تهذيب ۱۰/۲۸**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبداللهعليه السلام في المكاتب (يزني ـ كا) قال يجلد في الحدّ بقدر ما أعتق منه.

۱۱۲۴ ۲۶۲۷۲ (۲) **كافي ۷/۲۳٦: تهذيب ۱۰/۲۸**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن محمد بن مسلم عن أبي جعفرعليه السلام قال يجلد المكاتب على قدر ما أعتق منه وذكر أنّه يجلد ببعض السّوط ولا يجلد به كلّه.

۱۱۲۵ ۲۶۲۷۳ (۳) **فقيه ٤/۳۳**: وروى عباد بن كثير البصريّ عن جعفر بن محمدعليهما السلام عن أبيه قال في المكاتبين إذا فجرا يضربان من الحدّ بقدر ما أدّيا من مكاتبتهما حدّ الحرّ ويضربان الباقي حدّ المملوك.

۱۱۲٦ ۲۶۲۷۴ (۴) **كافي ۷/۲۳٦**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال يجلد المكاتب إذا زنا على قدر ما أعتق منه فإن قذف المحصنة فعليه أن يجلد ثمانين، حرّاً كان أو مملوكاً **المحاسن ۲۷۵**: البرقيّ عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران عن أبي عبداللهعليه السلام (مثله الى قوله ما اعتق منه).

۱۱۲۷ ۲۶۲۷۵ (۵) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۵۳**: عن ابن سنان عن أبي عبداللهعليه السلام في المكاتب قال يجلد بقدر ما أدّى من مكاتبته حدّ الحرّ وما بقي حدّ المملوك.

(۱۳) برده اگر زنا کند، پنجاه تازیانه زده می‌شود ـ محصن یا غیر محصن باشد. ۱۱۲۲

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب شانزدهم، این گفته که: «امیرالمؤمنین؈ دربارهٔ برده‌ای که زنش را دوبار طلاق داده پس از آن با وی آمیزش کرده است، دستور داد که مردی این دو نفر را بزنند و این دو را از هم جدا کند. هر کدام از این دو، پنجاه تازیانه می‌خورند».

می‌آید:

در باب بعدی، به روایت مناسب این باب مراجعه کنید.

باب ۲۸

حکم بردهٔ مکاتب

(۱) امام صادق؈ دربارهٔ حدّ بردهٔ مکاتب فرمود: «به همان نسبت که از وی آزاد شده است، ۱۱۲۳
تازیانه می‌خورد».

(۲) امام باقر؈ فرمود: «بردهٔ مکاتب به نسبتی که از او آزاد شده، تازیانه می‌خورد. امام فرمود که: ۱۱۲۴
با قسمتی از تازیانه بر او زده می‌شود و با همهٔ تازیانه به او نمی‌زنند».

(۳) امام باقر؈ دربارهٔ دو بردهٔ مکاتب اگر زنا کنند، فرمود: «به نسبتی که از مکاتبهٔ خویش ۱۱۲۵
پرداخت کرده‌اند، حدّ آزاد را می‌خورند و باقیمانده بر پایهٔ حدّ برده زده می‌شود».

(۴) سماعه گوید: «بردهٔ مکاتب اگر زنا کند به نسبتی که از وی آزاده شده، تازیانه می‌خورد ولی ۱۱۲۶
اگر محصنه‌ای را متهم به زنا کرد ـ خواه آزاد باشد یا برده ـ بر اوست که هشتاد تازیانه بخورد».

(۵) امام صادق؈ دربارهٔ بردهٔ مکاتب فرمود: «به نسبتی که از مکاتبهٔ خویش پرداخته است، ۱۱۲۷
همانند آزاد حدّ می‌خورد و باقیمانده را مانند برده حدّ می‌خورد».

۱۱۲۸ ۴۶۲۷۶ (۶) کافی ۲۳۶/۷: محمد بن یحیی عن محمد بن أحمد عن محمد بن عیسی تهذیب ۲۸/۱۰: أحمد بن محمد عن محمد بن عیسی عن یوسف بن عقیل عن محمد بن قیس عن أبی جعفر علیه السلام قال قضی أمیرالمؤمنین علیه السلام فی مکاتبة زنت قال ینظر ما أخذ[۱] من مکاتبتها فیکون فیها حدّ الحرّة ومالم یقض فیکون فیه حدّ الأمة وقال فی مکاتبة زنت وقد أعتق منها ثلاثة أرباع وبقی ربع فجلدت ثلاثة أرباع الحدّ حساب الحرّة علی مائة فذلک خمسة وسبعون سوطاً[۲] و(جلد ـ کا) ربعها حساب خمسین من الأمة اثنی عشر سوطاً ونصفاً[۳] فذلک سبعة وثمانون جلدة ونصفاً[۴] وأبیٰ أن یرجمها وأن ینفیها قبل أن یبیّن[۵] عتقها. کافی ۲۳۶/۷: علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس وعن أبیه عن ابن أبی نجران جمیعاً عن عاصم بن حمید عن محمد ابن قیس تهذیب ۲۹/۱۰: یونس بن عبدالرّحمن عن عاصم عن محمد بن قیس عن أبی جعفر علیه السلام مثله الّا أنّه[۶] قال یؤخذ السّوط من نصفه فیضرب به وکذلک الأقلّ والأکثر.

۱۱۲۹ ۴۶۲۷۷ (۷) فقیه ۳۳/۴: وروی سلیمان بن خالد عن أبی عبدالله علیه السلام فی عبد بین رجلین أعتق أحدهما نصیبه ثمّ إنّ العبد أتی حدّاً من حدود الله عزّوجلّ قال إن کان العبد حیث أعتق نصفه قوّم لیغرم الّذی أعتقه نصف قیمته فنصفه حرّ یضرب نصف حدّ الحرّ ویضرب نصف حدّ العبد وإن لم یکن قوّم فهو عبد یضرب حدّ العبد.

۱۱۳۰ ۴۶۲۷۸ (۸) إرشاد المفید ۱۱۳: ورووا أنّ مکاتبة زنت علی عهد عثمان وقد عتق منها ثلاثة أرباع فسئل عثمان أمیرالمؤمنین فقال یجلد منها بحساب الحرّیّة ویجلد منها بحساب الرّقّ. وسئل زید بن ثابت فقال تجلد بحساب الرّقّ فقال له أمیرالمؤمنین علیه السلام کیف تجلد بحساب الرّقّ وقد عتق منها ثلاثة أرباعها وهلّا جلدتها بحساب الحرّیّة فانّها فیها أکثر فقال زید لو کان ذلک کذلک لوجب توریثها بحساب الحرّیّة فقال له أمیرالمؤمنین علیه السلام أجل ذلک واجب فأفحم زید وخالف عثمان أمیرالمؤمنین علیه السلام وصار الی قول زید ولم یصغ الی ما قال بعد ظهور الحجّة علیه وأمثال ذلک ممّا یطول بذکره الکتاب وینتشر فیه الخطاب.

---

۱. أدّت ـ یب. ۲. جلدة ـ یب. ۳. ونصف ـ یب.
۴. ونصف ـ یب. ۵. یتبیّن ـ یب. ۶. الّا أنّ یونس قال ـ کا.

۱۱۲۸ (۶) امام باقر؈ بیان داشت: «امیرالمؤمنین؈ دربارهٔ کنیز مکاتبی که زنا داده بود، حکم داد و فرمود: ملاحظه می‌شود به آنچه از میزان مکاتبه‌اش اخذ شده است که بدین میزان، حدّ آزاد زده می‌شود و آنچه از کنیز پرداخت نشده است، حدّ کنیز می‌خورد و نیز حضرت دربارهٔ کنیز مکاتبه‌ای که زنا داده است ـ در حالی که سه چهارم وی آزاد شده و یک چهارم آن مانده است ـ فرمود: سه چهارم حدّ به حساب زن آزاد بر پایهٔ صد تازیانه می‌خورد که مقدار آن هفتاد و پنج تازیانه می‌شود و یک چهارم کنیز به حساب پنجاه تازیانهٔ کنیز ـ یعنی مقدار دوازده و نیم تازیانه ـ مجموعا هشتاد و هفت و نیم تازیانه می‌شود و امام؈ از این که کنیز مکاتب را ـ پیش از آن که آزادی‌اش مشخص شود ـ سنگسار و او را تبعید کنند، امتناع می‌ورزید».

متن روایت در تهذیب، در تهذیب از امام باقر؈ مشابه همین روایت آمده است؛ تنها با این افزودگی که حضرت فرمود: «تازیانه از نیمهٔ آن گرفته و با آن زده می‌شود و همچنین است کمتر و بیشتر».

۱۱۲۹ (۷) امام صادق؈ دربارهٔ برده‌ای که مشترک میان دو نفر است و یکی از این دو سهم خود را آزاد کرده است و پس از آن، برده مرتکب حدّی از حدود خداوند؈ شد، فرمود: «برده زمانی که نیمی از آن آزاد شده و به قیمت رسیده است، نیمی از حدّ آزاد و نیمی از حدّ برده بر او زده می‌شود و اگر به قیمت نرسیده، او برده، است و حدّ برده را می‌خورد».

۱۱۳۰ (۸) روایت کرده‌اند که کنیز مکاتبه‌ای در زمان عثمان زنا داد ـ در حالی که سه چهارمش آزاد شده بود. عثمان از امیرالمؤمنین؈ پرسید. حضرت فرمود: «بخشی از کنیز به حساب آزاد و بخشی از آن به حساب برده تازیانه می‌خورد. از زیدبن ثابت سؤال شد، او گفت: به حساب برده تازیانه زده می‌شود. امیرالمؤمنین؈ به وی فرمود: چگونه این کنیز به حساب برده تازیانه می‌خورد، با این که سه چهارمش آزاد شده است! چرا او را به حساب آزاد تازیانه نمی‌زنی؟ آزادی که در این برده بیشتر است؟ زید گفت: اگر چنین بود، می‌بایست ارث دادن به این کنیز هم بر پایهٔ آزادی باشد. امیرالمؤمنین؈ به زید فرمود: آری، این هم ثابت است. در اینجا زید مجاب و ساکت شد ولی عثمان با امیرالمؤمنین؈ مخالفت ورزید و نظر زید را پذیرفت و با این که حجت بر وی تمام شده بود به آنچه امیرالمؤمنین؈ فرمود، گوش نداد و مشابه‌های این داستان نیز هست که با ذکر آن، کتاب طولانی و سخن پراکنده می‌شود».

وتقدّم في رواية حريز (٤) من باب (٢٦) ما يحلّ من السمك أكله من أبواب الأطعمة ج ٢٨ قول أبي حنيفة ما تقول في مكاتب كانت مكاتبته ألف درهم فأدّى تسعمائة وتسعة وتسعين درهماً ثمّ أحدث يعني الزّنا كيف نحدّه فقلت عندي بعينها حديث حدّثني محمد بن مسلم عن أبي جعفرعليه السلام انّ عليّاًعليه السلام كان يضرب بالسوط وبثلثه وبنصفه وببعضه بقدر أدائه. وفي غير واحد من أحاديث باب (٢٠) حكم من زنى بجارية يملك بعضها والباب المتقدّم ما يناسب ذلك.

(٢٩)

باب حكم من زنى وادّعى الجهالة وحكم تزويج ذات البعل أو ذات العدّة

١١٣١ ٣٤٢٧٩ (١)**كافي** ١٩٢/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ٢٠/١٠: أحمد بن محمد بن عيسى عن (الحسن ـ يب) بن محبوب عن جميل بن صالح عن أبي عبيدة عن أبي عبداللّه‌عليه السلام قال سألته عن امرأة تزوّجت رجلاً ولها زوج قال فقال ان كان زوجها الأوّل مقيماً معها في المصر الّذي[1] هي فيه تصل إليه ويصل[2] اليها فانّ عليها ما على الزّاني المحصن الرّجم (قال ـ كا) وإن كان زوجها الأوّل غائباً عنها أو كان مقيماً معها في المصر لا يصل اليها ولا تصل اليه فانّ عليها ما على الزّانية غير المحصنة ولا لعان بينهما (ولا تفريق ـ كا) قلت من يرجمها أو يضربها الحدّ وزوجها لا يقدّمها إلى الإمام ولا يريد ذلك منها فقال إنّ الحدّ لا يزال للّه في بدنها حتّى يقوم به من قام أو تلقي[3] اللّه وهو عليها (غضبان ـ كا) قلت فإن كانت جاهلة بما صنعت قال فقال أليس هي في دار الهجرة قلت بلى قال فما من امرأة اليوم من نساء المسلمين إلّا وهي تعلم أنّ المرأة المسلمة لا يحلّ لها أن تتزوّج زوجين قال ولو أنّ المرأة إذا فجرت قالت لم أدر أو جهلت أنّ الّذي فعلت حرام ولم يقم عليها الحدّ إذاً لتعطّلت الحدود. **مستطرفات السّرائر** ٩١: جميل عن أبي عبيدة عن أبي عبداللّه‌عليه السلام نحوه.

١١٣٢ ٣٤٢٨٠ (٢)**كافي** ١٩٣/٧: **تهذيب** ٢١/١٠: **استبصار** ٢٠٩/٤: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن

١. الّتي ـ يب. ٢. أو يصل ـ يب. ٣. وتلقي ـ يب.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب بیست و ششم از ابواب خوراکی‌ها، گفتهٔ ابوحنیفه که: «چه می‌گویی درباره بردهٔ مکاتبی که قرارداد مکاتبه‌اش هزار درهم بوده است و نهصد و نود و نه درهم را پرداخت کرده است، پس از آن زنا کرده، چگونه او را حدّ بزنیم؟ من گفتم: برای این قضیه نزد من روایت است. محمد بن مسلم از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که: امیرالمؤمنین علیعليه السلام پیوسته با تمام تازیانه و با یک سوم و نصف و بعضی از آن به اندازه‌ای که برده پرداخت کرده، می‌زد» و در بسیاری از روایات باب بیست و نیز باب قبلی، مناسب این باب.

باب ۲۹
حکم زانی که مدّعی جهل است و حکم ازدواج با زن شوهردار و عدّه‌دار

۱۱۳۱ (۱) ابوعبیده گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ زنی که با مردی ازدواج کرده با این که زن شوهر دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر شوهر اولش در همان شهری که زن در آن و با وی مقیم است و زن دسترسی به مرد و مرد دسترسی به زن دارد، در این صورت بر زن همان است که بر زناکار محصن است؛ یعنی سنگسار شدن. ولی اگر شوهر اولش دور از زن و همراه زن در همان شهر مقیم است ولی دسترسی به زن ندارد و زن نیز دسترسی به او ندارد، در این صورت بر این زن است،آنچه بر زن زناکار و غیر محصن است و لعان بین این دو نخواهد بود و جدایی ایجاد نمی‌شود. پرسیدم: چه کسی این زن را سنگسار می‌کند یا حدّ می‌زند، با این که شوهرش او را نزد امام نمی‌برد و از زن نیز نمی‌خواهد که نزد امام برود؟ حضرت فرمود: پیوسته حدّ الهی در بدن این زن خواهد بود تا کسی بدان قیام کند یا آن که زن، خدا را در حالی ملاقات کند که خداوند بر وی غضبناک است. پرسیدم: اگر زن در ارتباط با کاری که کرده است، جاهل باشد؟ حضرت فرمود: آیا این زن در سرزمین هجرت [= اسلام] نیست؟ گفتم: بله. حضرت فرمود: هیچ زن مسلمانی امروز نیست مگر این که می‌داند که زن مسلمان نمی‌تواند دو شوهر بگیرد. حضرت افزود: اگر زن هنگامی که زنا داد، بگوید نفهمیدم یا نمی‌دانستم آنچه کرده‌ام حرام است و حدّ بر او جاری نگردد، در این هنگام حدود الهی تعطیل می‌شود».

۱۱۳۲ (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ زنی که مردی با وی ازدواج کرده پس از آن متوجه

اسماعيل بن مرّار عن يونس عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن امرأة تزوّجها رجل فوجد لها زوجاً قال عليه الجلد وعليها الرّجم لأنّه قد تقدّم (بغير ـ كا) علم[1] وتقدّمت هى بعلم وكفّارته إن لم يتقدّم[2] إلى الإمام أن يتصدّق بخمسة أصوع دقيق[3] ـ قال فى مرآت العقول حمل على التّعزير لتقصيره فى التّفتيش أو على ما إذا ظنّ أنّ لها زوجاً ـ وحمله الشّيخ رحمه الله على أنّه غلب فى ظنّه انّ لها زوجاً ففرّط فى التّفتيش عن ذلك فاستحقّ لهذا التّفريط التّعزير.

۱۱۳۳ / ۲۶۲۸۱ (۳) كافى ۱۹۳/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۲۱/۱۰: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن يونس بن يعقوب عن أبى بصير عن أبى جعفر عليه السلام قال سئل عن امرأة كان لها زوج غائب عنها فتزوّجت زوجاً آخر قال إن رفعت إلى الإمام ثمّ شهد عليها شهود أنّ لها زوجاً غائباً وأنّ مادّته[4] وخبره يأتيها منه وأنّها تزوّجت زوجاً آخر كان على الإمام أن يحدّها ويفرّق بينها وبين الّذى تزوّجها قلت فالمهر الّذى أخذت منه كيف يصنع به قال إن أصاب منه[5] شيئاً فليأخذه وإن لم يصب منه[6] شيئاً فإنّ كلّ ما أخذت منه حرام عليها مثل أجر الفاجرة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱۳۴ / ۲۶۲۸۲ (۴) تهذيب ۲۶/۱۰: استبصار ۲۱۰/۴: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام فى امرأة تزوّجت ولها زوج فقال ترجم المرأة وان كان للّذى تزوّجها بيّنة على تزويجها والّا ضرب الحدّ.

۱۱۳۵ / ۲۶۲۸۳ (۵) المقنع ۱۴۶: وإذا تزوّجت المرأة ولها زوج رجمت وإن كان للّذى تزوّجها بيّنة على تزويجها وإلّا ضرب الحدّ وان تزوّجت امرأة فى عدّتها فان كانت فى عدّة طلاق لزوجها عليها فيها الرّجعة رجمت وإن كانت فى عدّة ليس لزوجها عليها فيها رجعة ضربت الحدّ مائة جلدة وإن كانت تزوّجت فى عدّة من بعد موت زوجها من قبل انقضاء الأجل من الأربعة الأشهر والعشرة أيّام[7] فلا ترجم وتجلد مائة جلدة.

---

۱. بعلم ـ يب ـ صا. ۲. يقدّم ـ يب ـ صا. ۳. دقيقاً ـ يب ـ صا.
۴. أى نفقتها. ۵. منها ـ يب. ۶. منها ـ يب.
۷. الأيّام ـ ك.

شد که وی شوهر دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد تازیانه و بر زن سنگسار شدن است؛ چرا که مرد ندانسته و زن دانسته اقدام کرده است و کفّارهٔ مرد اگر پیش امام نیامده این است که پنج من آرد صدقه بدهد». مجلسی‌ﷺ در مرآت العقول گفته است: «تازیانهٔ مرد بر تعزیر حمل شده است؛ چرا که مرد در فحص و جستجو تقصیر کرده یا حمل شده برآن صورت که مرد گمان داشته که این زن شوهردار است». شیخ طوسی‌ﷺ این روایت را بر آن مورد حمل کرده که: «مرد، ظنّ غالب دارد که زن شوهردار است ولی در فحص و بررسی، کوتاهی کرده است و برای همین کوتاهی و تفریط، استحقاق تعزیر پیدا کرده است».

۱۱۳۳ (۳) ابوبصیر گوید: «از امام باقرﷺ دربارهٔ زنی که شوهری دور از خویش دارد و مجددا با مرد دیگری ازدواج کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر او را نزد امام ببرند و شهود علیه وی شهادت دهند که شوهر غایب بوده و نفقهٔ مرد و خبر وی برای زن می‌آمده و این زن شوهر دیگری کرده است، امام باید او را حدّ بزنند و او را از شوهر جدیدی که کرده است، جدا سازد. پرسیدم: مهری که زن از این شوهر جدید گرفته، چه می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر شوهر جدید به چیزی از آن دست یابد، آن را بگیرد و اگر به چیزی از آن دست نیابد، هر آنچه زن از شوهر جدید گرفته، بر زن حرام است؛ مانند مزد زن زناکار».

۱۱۳۴ (۴) امام صادقﷺ دربارهٔ زنی که ازدواج کرده است ـ با این که شوهردارد ـ فرمود: «زن سنگسار می‌شود و آن کس که با وی ازدواج کرده اگر بیّنه‌ای بر [کنایه از آن که زوج گواه بر عدم علم به تاهل زوجه داشته باشد] ازدواج با این زن دارد[که هیچ]؛ وگرنه او هم حدّ می‌خورد».

۱۱۳۵ (۵) اگر زنی با این که شوهر دارد ازدواج کند، سنگسار می‌شود و آن کس که با این زن ازدواج کرده، اگر بر ازدواجش بیّنه‌ای دارد [که هیچ]؛ وگرنه حدّ می‌خورد و اما اگر زنی در عدّه‌اش ازدواج کند، پس اگر در عدّه طلاقی باشد که شوهرش می‌تواند در عدّه به او رجوع کند، آن زن سنگسار می‌شود ولی اگر در عدّه‌ای است که شوهرش در آن عدّه حقّ رجوع به زن را ندارد، آن زن تازیانه به عنوان حدّ می‌خورد و اما اگر زن در عدّه پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن مدت که همان چهار ماه و ده روز است ازدواج کند، سنگسار نمی‌شود و صد تازیانه به او زده می‌شود.

۱۱۳۶ ۴۶۲۸۴ (۶) دعائم الإسلام ۲/۴۵۴: وعن جعفر بن محمدعليه السلام أنّه قال من تزوّج امرأة لها زوج ضرب الحدّ إن لم يكن أحصن ورجمت المرأة بعد أن تجلد وإن أحصنا جلدا جميعاً ورجما يعنى إذا علم الرّجل أنّ المرأة ذات زوج وإن لم يعلم فلا حدّ عليه.

۱۱۳۷ ۴۶۲۸۵ (۷) دعائم الإسلام ۲/۴۵۴: عن أبى جعفر محمد بن علىّعليه السلام أنّه سئل عن امرأة تزوّجت ولها زوج غائب قال يفرّق بينها وبين الزّوج الّذى تزوّجته[۱] وتحدّ حدّ الزّانى.

۱۱۳۸ ۴۶۲۸۶ (۸) تهذيب ۱۰/۲۵: استبصار ۴/۲۰۹: أحمد بن محمد (بن عيسى ـ صا) عن ابن أبى عمير عن شعيب قال سألت أبا الحسنعليه السلام عن رجل تزوّج امرأة لها زوج قال يفرّق بينهما قلت فعليه ضرب قال لا ماله يضرب فخرجت من عنده وأبوبصير بحيال الميزاب فأخبرته بالمسألة والجواب فقال لى أين أنا قلت بحيال الميزاب قال فرفع يده فقال وربّ هذا البيت أو وربّ هذه الكعبة لسمعت جعفراً يقول إنّ عليّاًعليه السلام قضى فى الرّجل تزوّج[۲] امرأة لها زوج فرجم المرأة وضرب الرّجل الحدّ ثمّ قال لو علمت أنّك علمت لفضخت[۳] رأسك بالحجارة ثمّ قال ما أخوفنى أن لا يكون أوتى علمه.

قال محمد بن الحسن الّذى سمع ابوبصير عن أبى عبداللّهعليه السلام لا ينافى ما أفتى به أبوالحسنعليه السلام لأنّهعليه السلام انّما نفى عنه الحدّ لأنّه لم يعلم أنّ لها زوجاً والّذى ضربه أميرالمؤمنينعليه السلام يحتمل شيئين أحدهما أن يكون ضربه لعلمه بأنّ لها زوجاً وقد روى ذلك أبوبصير فيما رواه يونس عنه وقد قدّمنا ذكره والثّانى لغلبة ظنّه انّ لها زوجاً ففرّط فى التّفتيش عن حالها فضربه تعزيراً وليس فى الخبر أنّه ضربه الحدّ تامّاً ويكون قولهعليه السلام لو علمت أنّك علمت لفضخت رأسك بالحجارة المراد به انّك لو علمت علم يقين انّ لها زوجاً لفعلت ذلك بك. ويحتمل أن يكون المراد به انّ الرّجل كان متّهماً فى أنّه عقد عليها ولم يكن قد عقد ولم تكن له بيّنة بالتّزويج فحينئذٍ أقيم عليه الحدّ لمكان التّهمة.

۱۱۳۹ ۴۶۲۸۷ (۹) فقيه ۴/۱۶: وروى شعيب عن أبى بصير قال قال أبوجعفرعليه السلام قضى علىّعليه السلام فى رجل تزوّج امرأة رجل أنّه رجم المرأة وضرب الرّجل الحدّ وقالعليه السلام لو علمت أنّك علمت لفضخت رأسك بالحجارة.

---

۱. تزوّجت ـ ك. ۲. يتزوّج ـ صا.
۳. الفضخ: كسر كلّ شىء أجوف نحو الرّأس ـ اللّسان.

۱۱۳۶ (۶) امام جعفر صادقؑ فرمود: «هر کس که با زن شوهرداری ازدواج کند، حدّ می‌خورد ـ اگر محصن نباشد ـ و زن پس از آن که تازیانه خورد، سنگسار می‌شود. ولی اگر هر دو محصن باشند، هر دو تازیانه می‌خورند و سنگسار می‌شوند». منظور حضرت صورتی است که مرد بداند که زن شوهردار است ولی اگر نداند، حدّ بر او نیست.

۱۱۳۷ (۷) از امام باقرؑ دربارهٔ زنی که ازدواج کرده ـ با این که شوهری غائب دارد ـ سؤال شد. حضرت فرمود: «زن را از شوهری که با آن ازدواج کرده، جدا می‌سازند و حدّ زناکار بر او جاری می‌شود».

۱۱۳۸ (۸) شعیب گوید: «از امام ابوالحسنؑ [= علی بن موسی الرضا] پرسیدم: مردی با زنی شوهردار ازدواج کرده است؟ حضرت فرمود: این دو از هم جدا می‌شوند. پرسیدم: آیا مرد را هم باید زد؟ حضرت فرمود: نه، چرا او زده شود؟ شعیب گوید: از نزد امام بیرون آمدم. ابوبصیر در برابر ناودان[1] ایستاده بود. من او را از این سؤال و جواب باخبر کردم. او از من پرسید: من کجا هستم؟ گفتم: در برابر ناودان. شعیب گوید: ابوبصیر دستش را بالا برد و گفت: به خدای این خانه سوگند! یا به خدای این کعبه سوگند! من از امام جعفر صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیؑ دربارهٔ مردی که با زن شوهردار ازدواج کرده بود، حکم داد. زن را سنگسار کرد و مرد را حدّ زد. پس از آن، امیرالمؤمنینؑ فرمود: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم. آن‌گاه امیرالمؤمنینؑ فرمود: چقدر می‌ترسیدم که این مرد آگاه نبوده است».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسیؒ] گوید: «آنچه ابوبصیر از امام صادقؑ شنیده است، با آنچه ابوالحسنؑ به آن فتوی داده است، منافاتی ندارد؛ چرا که امام ابوالحسن حدّ را از وی نفی کرده، چون که مرد نمی‌دانسته که زن، شوهر داشته است و اما آن کس که امیرالمؤمنینؑ او را حدّ زده است، دواحتمال در آن می‌رود؛ یک) چون آن مرد می‌دانسته که زن شوهردار است و این را ابوبصیر در روایتی که یونس از وی دارد نقل کرده است و ما هم قبلا از آن یاد کردیم. دو) چون مرد ظنّ غالب داشته که این زن شوهر دارد و در جستجو و فحص از حال زن کوتاهی کرده؛ امام هم او را به عنوان تعزیر، [حدّ] زده است و در روایت نیامده است که امام امیرالمؤمنینؑ حدکامل بر او زده است و فرمودهٔ امیرالمؤمنینؑ که: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم، هم منظور این بوده که اگر تو به یقین می‌دانستی که آن زن شوهر دارد، من این چنین با تو می‌کردم و البته احتمال هم می‌رود [احتمال سوم] که منظور از آن جمله این است که، مرد در این جهت که آیا آن زن را عقد کرده یا آن که عقد نکرده، متهم بوده و شاهدی بر ازدواج با وی نداشته است؛ در این صورت به خاطر همین اتهام، حدّ بر مرد جاری شده است».

۱۱۳۹ (۹) امام باقرؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علیؑ دربارهٔ مردی که با زن مردی ازدواج کرده است، حکم داد. زن را سنگسار کرد و مرد را حدّ زد و فرمود: اگر می‌دانستم که می‌دانسته‌ای، سرت را با سنگ می‌شکستم».

---

۱. میزاب یعنی ناودان و منظور از ناودان، طلای پشت بام کعبه است.

۱۱۴۰ / ۴۶۳۸۸ (۱۰) **أمالى الطّوسىّ** ۶۷۴: حدّثنا الشّيخ أبوجعفر محمد بن الحسن بن علىّ بن الحسن الطّوسىّ رحمه الله قال وبالاسناد المتقدّم عن أحمد بن رزق عن يحيى بن العلاء قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام ماترى فى رجل تزوّج امرأة فمكثت معه سنة ثمّ غابت عنه ثمّ تزوّجت آخر فمكثت معه سنة ثمّ غابت عنه ثمّ تزوّجت آخر ثمّ انّ الثّالث أولدها قال ترجم لأنّ الأوّل أحصنها قال قلت فماترى فى ولدها قال ينسب الى أبيه قال قلت فان مات الأب يرثه الغلام قال نعم.

۱۱۴۱ / ۴۶۳۸۹ (۱۱) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى** ۱۴۶: عن أبى بصير عنه عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى المرأة لها بعل لحقت بقوم فأخبرتهم أنّها أيّم[1] فنكحها أحدهم ثمّ جاء زوجها أنّ لها الصّداق وأمر بها إذ وضعت ولدها أن ترجم.

۱۱۴۲ / ۴۶۳۹۰ (۱۲) **كافى** ۱۹۲/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وتهذيب ۲۰/۱۰: علىّ بن ابراهيم عن أبيه (جميعاً ـ كا) عن (الحسن ـ يب) بن محبوب عن أبى أيّوب عن يزيد الكناسىّ قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن امرأة تزوّجت فى عدّتها قال إن كانت تزوّجت فى عدّة طلاق لزوجها عليها الرّجعة فإنّ عليها الرّجم وإن كانت تزوّجت فى عدّة ليس لزوجها عليها الرّجعة فإنّ عليها حدّ الزّانى غير المحصن وإن كانت تزوّجت فى عدّة من بعد موت زوجها من قبل انقضاء الأربعة أشهر والعشرة أيّام فلا رجم عليها وعليها ضرب مائة جلدة قلت أرأيت إن كان ذلك منها بجهالة؟ قال فقال ما من امرأة اليوم من نساء المسلمين إلّا وهى تعلم أنّ عليها عدّة فى طلاق أو موت ولقد كنّ نساء الجاهليّة يعرفن ذلك قلت فإن كانت تعلم أنّ عليها عدّة ولا تدرى كم هى؟ (قال ـ كا) فقال إذا علمت أنّ عليها العدّة لزمتها الحجّة فتسأل حتّى تعلم.

۱۱۴۳ / ۴۶۳۹۱ (۱۳) **فقيه** ۲۶/۴: وروى الحسن بن محبوب عن يزيد[2] الكناسىّ قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن امرأة تزوّجت فى عدّتها فقال إن كانت تزوّجت فى عدّة من بعد موت زوجها من قبل انقضاء الأربعة الأشهر وعشر فلا رجم عليها وعليها ضرب مائة جلدة وإن كانت تزوّجت فى عدّة طلاق لزوجها عليها فيها رجعة فانّ عليها الرّجم وإن كانت تزوّجت فى عدّة ليس لزوجها عليها فيها رجعة فانّ عليها حدّ الزّانى غير المحصن.

---

۱. بلا زوج ـ ك. ۲. بريد ـ ئل.

۱۱۴۰ (۱۰) یحیی بن العلاء گوید: «به امام صادق؈ گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که با زنی ازدواج و یک سال را با او سپری کرده سپس از وی دور شده است، پس از آن زن با دیگری ازدواج و با او هم یک سال را سپری کرده، سپس از وی دور شده و پس از آن با دیگری ازدواج کرده است، آن‌گاه سومی از این زن فرزند آورده است، چیست؟ حضرت فرمود: آن زن سنگسار می‌شود؛ چون شوهر اول، او را محصنه کرده است. یحیی بن علاء گوید: پرسیدم: نظر شما دربارهٔ فرزندش چیست؟ حضرت فرمود: به پدرش منسوب است. یحیی بن علاء گوید: پرسیدم: اگر پدر بمیرد، پسر از او ارث می‌برد؟ حضرت فرمود: آری».

۱۱۴۱ (۱۱) ابوبصیر از امام؈ [= امام صادق؈] روایت می‌کند که حضرت فرمود: «امیرالمؤمنین؈ دربارهٔ زن شوهرداری که به گروهی پیوست و به آنان گفت که بی‌شوهر است و یکی از آن گروه با وی ازدواج کرد، آن‌گاه شوهر آن زن آمد این‌گونه حکم کرد که: مهر برای زن است و حضرت دستور داد که آن زمان که زن وضع حمل کند، سنگسار شود».

۱۱۴۲ (۱۲) یزید کناسی گوید: «از امام باقر؈ دربارهٔ زنی که در عدّه‌اش ازدواج کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر در عدّهٔ طلاقی که شوهرش حقّ رجوع به زن دارد ازدواج کرده است، باید زن سنگسار شود. ولی اگر در عدّه‌ای که شوهرش حقّ رجوع ندارد ازدواج کرده، باید که زن حدّ زناکار و غیر محصن بخورد و اگر در عدّه پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن چهار ماه و ده روز ازدواج کرده است، سنگسار شدن برای زن نیست و بر او صد تازیانه است. پرسیدم: اگر این کار از وی برپایهٔ جهالت بوده است، نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: هیچ زنی از زنان مسلمان امروز نیست مگر این که می‌داند که باید پس از طلاق و مرگ، عدّه نگه دارد و زنان جاهلیت نیز با این قضیه آشنا بودند. پرسیدم: اگر می‌دانسته که باید عده نگه دارد ولی نمی‌دانسته که چه اندازه است؟ حضرت فرمود: اگر می‌دانسته که عدّه نگه داشتن بر او لازم است، دیگر حجت بر وی تمام است؛ باید بپرسد تا بداند».

۱۱۴۳ (۱۳) یزید کناسی گوید: «از امام باقر؈ دربارهٔ زنی که در عدّه‌اش ازدواج کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر در عده پس از مرگ شوهرش، پیش از تمام شدن چهار ماه و ده روز ازدواج کرده است، سنگسار بر او نیست و صد تازیانه بر اوست و اگر در عدّهٔ طلاقی که شوهرش در آن عدّه حقّ رجوع به وی را داشته است ازدواج کرده، سنگسار کردن بر او ثابت است. ولی اگر در عدّه‌ای که شوهرش حقّ رجوع در آن عدّه را به زن نداشته ازدواج کرده است، بر اوست حدّ زناکار غیر محصن».

۱۱۴۴ ۲۶۳۹۲ (۱۴) **دعائم الإسلام ۲/۴۵۴:** عن أبى جعفر محمد بن علىّ عليه السلام أنّه سئل عن امرأة تزوّجت فى عدّة طلاق لزوجها فيها الرّجعة عليها قال عليها الرّجم وإن تزوّجت فى عدّة ليس لزوجها عليها فيها رجعة فإنّ عليها حدّ الزّانى غير المحصن مائة جلدة وكذلك إن تزوّجت فى عدّة من موت زوجها يعني إذا كان الزّوج الثّانى قد أصابها قيل له أرأيت إن كان ذلك منها بجهالة قال ما من نساء المسلمين اليوم امرأة إلّا وهي تعلم أنّ عليها عدّة فى طلاق أو موت ولقد كان نساء الجاهليّة يعرفن ذلك من قبل قيل له فإن كانت لا تعلم قال قد لزمتها الحجّة تسأل حتّى تعلم.

۱۱۴۵ ۲۶۳۹۳ (۱۵) **كافى ۷/۱۹۳: تهذيب ۱۰/۲۱:** علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **فقيه ۴/۱۹:** حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام أنّ عليّاً عليه السلام ضرب رجلاً تزوّج امرأة فى نفاسها قبل ان تطهر الحدّ.

تهذيب قال محمّد بن الحسن كان أبوجعفر محمد بن علىّ بن الحسين بن بابويه رحمه الله يقول فى هذا الحديث انّه انّما ضربه الحدّ لانّه كان وطئها لأنّه لو لم يكن وطئها لما وجب عليها الحدّ لأنّها قد خرجت من العدّة بوضعها ما فى بطنها. وهذا الّذى ذكره رحمه الله يحتمل إذا كانت المرأة مطلّقة فامّا إذا قدّرنا انّها كانت متوفّىٰ عنها زوجها فوضعها الحمل لا يخرجها عن العدّة بل تحتاج ان تستوفى العدّة أربعة أشهر وعشرة أيّام وقد بيّنّا ذلك في كتاب النّكاح وإذا كان الأمر على ما ذكرناه فأميرالمؤمنين عليه السلام انّما ضربه لأنّها لم تخرج بعدُ من العدّة الّتى هى عدّة المتوفّىٰ عنها زوجها والوجهان جميعاً محتملان.

۱۱۴۶ ۲۶۳۹۴ (۱۶) **تهذيب ۱۰/۲۲: استبصار ۴/۲۰۷:** محمد بن أحمد ابن يحيى عن أحمد بن الحسن بن علىّ بن فضّال عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن عمّار بن موسى السّاباطىّ[۱] عن أبى عبدالله عليه السلام عن رجل كانت له امرأة فطلّقها أو ماتت فزنا قال عليه الرّجم وعن امرأة[۲] كان لها زوج فطلّقها أو مات ثمّ زنت عليها الرّجم قال نعم.

---

۱. عمّار السّاباطىّ ـ صا. ۲. المرأة ـ صا.

۱۱۴۴ (۱۴) از امام باقر؈ دربارهٔ زنی که در عدّهٔ طلاقی که برای شوهرش در آن عدّه حق رجوع بوده ازدواج کرده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «بر او سنگسار شدن ثابت است [آن‌گاه امام افزود]: و اگر در عدّه‌ای که شوهرش در آن عدّه، حق رجوع به وی را ندارد ازدواج کرده، حدّ زناکار غیر محصن یعنی صد تازیانه بر او ثابت است و همچنین است اگر در عدّه پس از مرگ شوهرش ازدواج کرده است؛ یعنی پس از آن که شوهر دوم با او آمیزش کرده است. از امام سؤال شد: نظر شما چیست اگر این کار او بر پایهٔ جهالت صورت گرفته باشد؟ حضرت فرمود: امروز هیچ زنی در میان زنان مسلمان نیست مگر این که می‌داند باید در طلاق یا مرگ، عدّه نگه دارد. زنان جاهلیت هم در گذشته با عدّه آشنا بودند. از امام سؤال شد: اگر زن نمی‌دانسته[1] است؟ حضرت فرمود: حجت بر وی تمام شده است؛ باید بپرسد تا بداند».

۱۱۴۵ (۱۵) امام صادق؈ فرمود: «امیرالمؤمنین علی؈ مردی را که با زنی در ایام نفاس ـ پیش از آن که پاک شود ـ ازدواج کرده بود، حدّ زد».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی؆] گوید: «ابوجعفر علی بن الحسین بن بابویه [= شیخ صدوق؆] دربارهٔ این حدیث می‌گوید: تنها امام به این دلیل او را حدّ زد که مرد با آن زن آمیزش داشته است؛ چون اگر مرد با زن آمیزش نکرده بود، حدّ بر زن لازم نمی‌شد؛ چرا که زن با وضع حملش از عدّه خارج شده بود. [آن‌گاه شیخ طوسی می‌افزاید]: واین نکته را که شیخ صدوق؆ ذکر کرده است، احتمال می‌رود زن مطلّقه باشد. ولی اگر فرض کنیم که زن شوهرش مرده باشد، در این صورت وضع حمل او را از عدّه بیرون نمی‌برد بلکه لازم است تا عدّهٔ چهار ماه و ده روز را به طور کامل تمام کند و ما این جهت را در کتاب نکاح توضیح داده‌ایم و چون چنین است، پس امیرالمؤمنین؈ تنها به این دلیل مرد را حدّ زده است که زن هنوز از عدّهٔ زنی که شوهرش مرده، بیرون نیامده است و هر دو وجه احتمال می‌رود».

۱۱۴۶ (۱۶) عمار بن موسی ساباطی گوید: «امام صادق؈ دربارهٔ مردی که زنی داشت و او را طلاق داد یا آن که زن مُرد، پس از آن، مرد زنا کرد، فرمود: بر مرد سنگسار لازم است و نیز دربارهٔ زنی که شوهر داشت و شوهرش او را طلاق داد یا آن که شوهر مُرد، پس از آن، زن زنا داد، پرسیدم که آیا سنگسار بر زن لازم است؟ حضرت فرمود: آری».

---

۱. حتماً منظور ندانستن اندازهٔ عدّه است به آن گونه که در روایت دوازده آمده بود مراجعه کنید.

قال محمد بن الحسن ما يتضمّن هذا الخبر من حكم الرّجل أنه إذا طلّق امرأته أو ماتت فزنا انّ عليه الرّجم لا ينافي ما قدّمناه من الأخبار لأنّ كونه مطلّقاً يحتمل أن يكون انّما كان طلاقاً يملك فيه الرّجعة فهو محصن لأنّه متمكّن من وطئها بالمراجعة وان كانت بائنة أو ماتت هى فلا يمتنع أن يكون انّما أوجب عليه الرّجم إذا كان عنده امرأة أخرى تحصنه وامّا حكم المرأة إذا طلّقها زوجها انّما يجب عليه الرّجم إذا كان الطّلاق رجعيّاً حسب ما قدّمناه في الرّجل وامّا موت الرّجل فلا يحصنها بعد ذلك فإذا زنت في العدّة فليس عليها غير الجلد ويحتمل أن يكون ذلك وَهَماً من الرّاوى.

١١٤٧ ٢٦٣٩٥ (١٧) فقه الرّضا عليه السلام ٢٤٣: ومن خطب امرأة فى عدّة للزّوج عليها رجعة أو تزوّجها[1] وكان عالماً لم تحلّ له أبداً فإن كان جاهلاً وعلم من قبل أن يدخل بها تركها حتّى تستوفى عدّتها من زوجها ثمّ يتزوّجها فإن كان دخل بها لم تحلّ له أبداً عالماً كان أو جاهلاً فإن ادّعت المرأة أنّها لم تعلم أنّ عليها عدّة لم تصدّق على ذلك.

وتقدّم في باب (٢) حكم المطلّق والمطلّقة إذا زنيا فى العدّة او بعدها ما يناسب ذلك فراجع.

(٣٠)
باب أنّ من أدخل جارية يتمتّع بها ثمّ نَسِيَ العقد حتّى واقعها فلا حدّ عليه ويستغفر ربّه

وتقدّم في آيات وأحاديث باب (٥٣) ما رفع عن أمّة النّبيّ صلى الله عليه وآله من أبواب جهاد النّفس ج ١٧ ما يدلّ على ذلك. وفى رواية سماعة (١) من باب (١٧) انّ من أراد التّمتّع بامرأة فنسى العقد حتّى وطأها فلا حدّ عليه من أبواب المتعة ج ٢٦ قوله رجل أدخل جارية ليتمتّع بها ثمّ أُنسِيَ حتّى واقعها يجب عليه حدّ الزّانى قال لا.

---

١. زوّجها ـ ك.

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی‌رحمه الله] گوید: «آنچه این خبر در خود دارد که حکم مردی که زنش را طلاق داده یا زنش مرده و پس از آن مرد زنا کرده است، سنگسار شدن است، منافاتی با روایاتی که قبلا آوردیم ندارد؛ چرا که طلاق دادن مرد، ممکن است طلاقی بوده که می‌توانسته در آن رجوع به زن کند، بنابراین محصن محسوب می‌شود؛ چون تمکّن از آمیزش با رجوع به زن داشته است و اما اگر زن بائنه بود یا مرده است، در این صورت هم منعی ندارد که امام سنگسار کردن را بر وی لازم کرده باشد ـ در فرضی که نزد مرد، زن دیگری باشد که او را محصن سازد - و اما حکم زن اگر شوهرش وی را طلاق دهد تنها در صورتی سنگسار می‌شود که طلاق رجعی باشد؛ به همان شکل که در مرد گفتیم و مرگ مرد، دیگر زن را محصنه نمی‌کند؛ لذا اگر در عدّه زنا دهد، جز تازیانه بر وی نیست و نیز احتمال می‌رود که این تردیدی از راوی بوده است».

۱۱۴۷ (۱۷) و هر کس که زنی را در عدّهٔ شوهری که می‌توانسته به او رجوع کند، خواستگاری یا با او ازدواج کند و دانسته باشد، هرگز این زن برای او حلال نخواهد شد، ولی اگر جاهل بوده و پیش از آن که با وی آمیزش کند بفهمد و او را رها کند تا زن به طور کامل عدّهٔ شوهرش را تمام سازد، می‌تواند با او ازدواج کند، اما اگر با او آمیزش کرده است، زن برای او هرگز حلال نمی‌شود ـ چه عالم باشد و چه جاهل ـ و اگر زن ادّعا کند که نمی‌دانسته عدّه بر او واجب است، در این صورت ادّعایش پذیرفته نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در باب دوم، به روایت مناسب این باب مراجعه کنید.

باب ۳۰

حکم کسی که صیغهٔ عقد با زنی را فراموش و سپس با او آمیزش کند

ارجاعات

گذشت:

در آیات و روایات باب پنجاه و سه از ابواب جهاد با نفس، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب هفدهم از ابواب متعه، این گفته که: «مردی، زنی را آورد که صیغه کند. سپس [خواندن صیغه] فراموش شد تا آن که با او آمیزش کرد. آیا حدّ زناکار بر وی ثابت است؟ حضرت فرمود: نه».

(٣١)

باب حكم المجنون والمجنونة والمعتوه والمعتوهة إذا زَنَوْا

١١٤٨ ٢٦٣٩٦ (١) **كافي ١٩١/٧**: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام في امرأة مجنونة زنت قال إنها لا تملك أمرها وليس[١] عليها شيء.

١١٤٩ ٢٦٣٩٧ (٢) **الإختصاص ١١١**: (يعقوب ابن يزيد البغداديّ عن محمد ابن أبي عمير في حديث طويل في مناظرة أبي جعفر مؤمن الطّاق مع أبي حنيفة الى أن ذكر أبوجعفر فيما نقل عن عمر من الجهالات) وأُتِيَ بمجنونة وقد[٢] زنت فأمر برجمها فقال له عليّ عليه السلام أما علمت أنّ القلم قد رفع عنها حتّى تصحّ فقال لولا عليّ لهلك عمر.

١١٥٠ ٢٦٣٩٨ (٣) **كافي ١٩٢/٧**: **تهذيب ١٩/١٠**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن ابراهيم بن الفضل عن أبان بن تغلب قال قال أبوعبدالله عليه السلام إذا زنا المجنون أو المعتوه جلد الحدّ وإن كان محصناً رجم قلت وما الفرق بين المجنون والمجنونة والمعتوه[٣] والمعتوهة قال المرأة إنّما تؤتىٰ والرّجل يأتي وإنّما يزنى[٤] إذا عقل كيف يأتي اللّذّة وإنّ المرأة إنّما تستكره ويفعل بها وهي لا تعقل ما يفعل بها.

١١٥١ ٢٦٣٩٩ (٤) **المقنع ١٤٦**: وإذا زنت المجنونة لم تحدّ وإذا زنا المجنون حدّ.

وتقدّم في أحاديث باب (١٠) أنّه لا حدّ على مجنون من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ وذيله مايدلّ على ذلك فراجع. وفي رواية أصبغ (٢٥) من باب (١) أقسام حدّ الزّنا قوله أتي عمر بخمسة نفر أخذوا في الزّنا فأمر أن يقام على كلّ واحد منهم الحدّ (الى أن قال) وقدّم عليّ عليه السلام الخامس فعزّره فتحيّر عمر وتعجّب النّاس من فعله فقال عمر يا أباالحسن خمسة نفر في قضيّة واحدة أقمت عليهم خمسة حدود ليس شيء منها يشبه الآخر (إلى أن قال عليه السلام) وأمّا الخامس فمجنون مغلوب على عقله. وفي رواية عليّ بن ابراهيم (٢٦) قوله وقدّم الخامس فعزّره وأمّا السّادس فأطلقه فتعجّب عمر وتحيّر النّاس فقال عمر

---

١. ليس ـ ئل. ٢. قد ـ ك. ٣. أي ناقص العقل.
٤. يأتي ـ يب.

باب ۳۱

حکم زنای مرد و زن دیوانه و کم‌عقل

۱۱۴۸ (۱) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر یا امام صادق ﷺ دربارهٔ زن دیوانه‌ای که زنا داده است، فرمود: آن زن دیوانه اختیار خویش را ندارد و چیزی بر او نیست».

۱۱۴۹ (۲) در روایتی طولانی دربارهٔ مناظرهٔ ابوجعفر مؤمن‌الطاق با ابوحنیفه آمده: «تا آنجا که ابوجعفر مؤمن‌الطاق در نقل ندانم‌کاری‌های عمر می‌گوید: زن دیوانه‌ای را آوردند که زنا داده است. عمر دستور سنگسار کردن وی را صادر کرد. امیرالمؤمنین علی ﷺ به وی گفت: آیا نمی‌دانی که قلم تکلیف از دیوانه تا آن زمان که سلامتی یابد، برداشته شده است؟ عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد».

۱۱۵۰ (۳) ابان بن تغلب گوید: «امام صادق ﷺ فرمود: اگر مرد دیوانه یا کم عقل زنا کند، حدّ می‌خورد و اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود. پرسیدم: چه فرقی است بین مرد دیوانه و زن دیوانه و نیز بین مرد کم عقل و زن کم عقل؟ حضرت فرمود: به زن تجاوز و تعرّض می‌شود ولی مرد تجاوز و تعرّض می‌کند و تنها زمانی مرد زنا می‌کند که می‌فهمد چگونه لذت برد. ولی زن مجبور می‌شود و با او انجام می‌شود در حالی که نمی‌فهمد با او چه می‌کنند».

۱۱۵۱ (۴) زمانی که زنی دیوانه زنا دهد، حدّ نمی‌خورد ولی اگر مرد دیوانه زنا کند، حدّ می‌خورد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از ابواب احکام عمومی حدود و ارجاعات ذیل آن، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایت بیست و چهارم از باب یکم [از ابواب حدّ زنا] این گفته که: «پنج نفر را که در ارتباط با زنا دستگیر کرده بودند، نزد عمر آوردند. او دستور داد تا بر هر کدام‌شان حدّ جاری شود. تا آنجا که گوید: و امیرالمؤمنین علی ﷺ نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد. عمر شگفت‌زده شد! و مردم نیز از کار حضرت شگفت‌زده شدند! عمر گفت: ای ابوالحسن، پنج نفر را در یک جریان، پنج گونه حدّ که هیچ کدام مشابه دیگری نبود بر آنان جاری کردی؟ تا آنجا که حضرت فرمود: و اما نفر پنجم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست».

و در روایت بیست و پنج، این گفته که: «نفر پنجم را آورد و او را تعزیر کرد و اما نفر ششم را آزاد کرد. عمر شگفت‌زده شد و مردم متحیّر ماندند! عمر گفت: ای ابوالحسن، شش نفر در یک جریان و پنج نوع کیفر که هیچ کدام شبیه دیگری نیست؟ حضرت فرمود: آری، تا آنجا که حضرت فرمود: و اما نفر ششم دیوانه‌ای است که عقلش در اختیارش نیست و تکلیف از او ساقط است» و بنگر باب بعدی را.

يا أباالحسن ستّة نفر فى قضيّة واحدة أقمت عليهم خمس عقوبات ليس منها حكم يشبه الآخر فقال عليه السلام نعم (إلى أن قال عليه السلام) وامّا السّادس فمجنون مغلوب على عقله سقط منه التّكليف. ولاحظ الباب التّالى.

(۳۲)

باب حدّ المسلم والنّصرانيّة أو اليهوديّة إذا فجر المسلم بها

۱۱۵۲ ۴۶۴۰۰ (۱) تهذيب ۱۰/۱۵: استبصار ۴/۲۰۷: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن عيسى عن عبدالله بن المغيرة عن اسماعيل ابن أبى زياد عن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام انّ محمد ابن أبى بكر كتب الى علىّ عليه السلام يسأله عن الرّجل يزنى بالمرأة اليهوديّة والنّصرانيّة فكتب عليه السلام إليه إن كان محصناً فارجمه وإن كان بكراً فاجلده مائة جلدة ثمّ إنْفِهِ وأمّا اليهوديّة فابعث بها الى أهل ملّتها فليقضوا فيها ما أحبّوا.

۱۱۵۳ ۴۶۴۰۱ (۲) الغارات ۱/۲۳۰: عن الحارث بن كعب عن أبيه قال بعث علىّ عليه السلام محمد ابن أبى بكر أميراً على مصر فكتب الى علىّ عليه السلام يسأله عن رجل مسلم فجر بامرأة نصرانيّة وعن زنادقة فيهم من يعبد الشمس والقمر وفيهم من يعبد غير ذلك وفيهم مرتدّ عن الإسلام وكتب يسأله من مكاتب مات وترك مالاً وولداً فكتب اليه علىّ عليه السلام أن أقم الحدّ فيهم على المسلم الّذى فجر بالنّصرانيّة وادفع النّصرانيّة الى النّصارى يقضون فيها ما شاؤوا وأمره فى الزّنادقة أن يقتل من كان يدّعى الإسلام ويترك سائرهم يعبدون ما شاؤوا وأمره فى المكاتب ان كان ترك وفاء لمكاتبته فهو غريم بيد[۱] مواليه يستوفون ما بقى من مكاتبته وما بقى فلولده.

۱۱۵۴ ۴۶۴۰۲ (۳) المقنع ۱۴۸: ولا يرجم إن زنا بيهوديّة و[۲] لا نصرانيّة ولا أمة.

وتقدّم فى باب (۱) أقسام حدود الزّنا من أبواب حدّ الزّناء ما يدلّ على ذلك بالعموم والاطلاق. وفى رواية ابن مسلم (۲) من باب (۳) أنّ من زنى بجارية زوجته يرجم قوله عليه السلام ولا يرجم إن زنى بيهوديّة أو نصرانيّة أو أمة (قال الشّيخ رحمه الله يحتمل أن يكون هذا إذا لم يكن محصناً). وفى رواية عبدالله بن جعفر (۷) قوله عليه السلام ولا يكون حدّ الزّانى الّا إذا زنى بمسلمة.

---

۱. بيدأ ـ ك.
۲. أو نصرانيّة أو أمة ـ ك.

باب ۳۲

حکم زنای مرد مسلمان با زن مسیحی یا یهودی

(۱) امام جعفر صادق﵇ از پدرشان [و ایشان] از پدران‌شان﵈ روایت کرده‌اند که: «محمد بن ابی بکر به امیرالمؤمنین﵇ نوشت و از حضرت دربارهٔ مردی که با زنی یهودی یا مسیحی زنا می‌کند، پرسید. امیرالمؤمنین﵇ به او مرقوم فرمود: اگر زناکار محصن است، او را سنگسار کن و اگر ازدواج نکرده، او را صد تازیانه بزن و پس از آن او را تبعید کن و اما زن یهودی؛ پس وی را به هم‌کیشانش واگذار تا هرگونه که دوست دارند، درباره‌اش حکم کنند». ۱۱۵۲

(۲) امیرالمؤمنین علی﵇ محمد بن ابی بکر را به عنوان امیر مصر فرستاد. او برای امیرالمؤمنین﵇ نوشت و از حضرت دربارهٔ مرد مسلمانی که با زنی مسیحی زنا کرده است و نیز دربارهٔ بی‌دینانی که در میان‌شان خورشید و ماه پرست و نیز کسانی که چیزهای دیگری می‌پرستند و نیز کسانی که از اسلام برگشته‌اند وجود دارد، پرسید و باز [نامه] نوشت و از امام دربارهٔ بردهٔ مکاتبی که مرده و مال و فرزندی به جای گذاشته است، پرسید. حضرت برای او مرقوم فرمود: «حدّ را در آن میان بر مرد مسلمانی که با زن مسیحی زنا کرده است، جاری ساز و زن مسیحی را به مسیحیان بسپار تا هرگونه که می‌خواهند درباره‌اش قضاوت کنند و به او در ارتباط با بد دینان دستور داد که هر کس را که ادعای اسلام دارد، بکشد و دیگران را رها سازد تا هر چه می‌خواهند، بپرستند. ۱۱۵۳

و به او در ارتباط با بردهٔ مکاتب دستور داد که اگر مالی گذاشته که به قرارداد مکاتبه‌اش با آن وفا کند، در این صورت او بدهکاری است در دست مالکان سابقش و آنان طلب خود را از ما تَرِکَ بر می‌دارند و اگر چیزی باقی ماند، به فرزندانش می‌رسد».

(۳) و سنگسار نمی‌شود اگر با زن یهودی یا زن مسیحی یا کنیز زنا کرده باشد. ۱۱۵۴

ارجاعات

گذشت:

در باب یک از ابواب حدّ زنا روایتی که با عموم و اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب سوم، فرمودهٔ معصوم﵇ که: «و سنگسار نمی‌شود اگر با زن یهودی یا زن مسیحی یا کنیز زنا کرده است».

شیخ طوسی گفته است: «احتمال می‌رود که این در صورتی است که محصن نباشد».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ معصوم﵇ که: «و حدّ زناکار ثابت نیست مگر این که با زن مسلمان زنا کند».

(۳۳)

باب أنّ اليهوديّ أو النّصرانيّ

إذا زنى بمسلمة يقتل وإن أسلم عند رؤية البأس

قال اللّه تعالى في سورة المؤمن (۴۰): ۸۴ ـ ۸۵: ﴿فَلَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُۥ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشْرِكِينَ ۞ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَـٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ فِى عِبَادِهِۦ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾.

۱۱۵۵ ۲۴۴۰۲ (۱) كافي ۲۳۹/۷: تهذيب ۳۸/۱۰: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن حنّان بن سدير عن أبي عبداللّه عليه السلام قال سألته عن يهوديّ فجر بمسلمة قال يقتل.

۱۱۵۶ ۲۴۴۰۴ (۲) فقه الرّضا عليه السلام ۲۸۵: وإذا زنا الذّمّيّ بمسلمة قتلا جميعاً.

۱۱۵۷ ۲۴۴۰۵ (۳) كافي ۲۳۸/۷: محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن جعفر بن رزق اللّه أو رجل عن جعفر بن رزق اللّه تهذيب ۳۸/۱۰: محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد بن يحيى عن الإحتجاج ۲۵۸/۲: جعفر بن رزق اللّه قال قدّم إلى المتوكّل رجل نصرانيّ فجر بامرأة مسلمة فأراد أن يقيم عليه الحدّ فأسلم فقال يحيى بن أكثم قد هدم إيمانه شركه وفعله وقال بعضهم يضرب ثلاثة حدود وقال بعضهم يفعل به كذا وكذا فأمر المتوكّل بالكتاب إلى أبي الحسن الثّالث عليه السلام وسؤاله عن ذلك فلمّا قرء الكتاب كتب عليه السلام يضرب حتّى يموت فأنكر يحيى بن أكثم وأنكر فقهاء العسكر ذلك وقالوا يا أميرالمؤمنين سل[۱] عن هذا[۲] فإنّه شيء لم ينطق به كتاب[۳] ولم تجئ به سنّة فكتب إليه أنّ فقهاء[۴] (المسلمين ـ كا ـ يب) قد أنكروا هذا وقالوا لم تجئ به سنّة ولم ينطق به كتاب فبيّن لنا لِمَ[۵] أوجبت عليه[۶] الضّرب حتّى يموت فكتب عليه السلام بسم اللّه الرّحمن الرّحيم ﴿فَلَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُۥ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشْرِكِينَ ۞ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَـٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ فِى عِبَادِهِۦ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ (قال ـ كا ـ يب) فأمر به المتوكّل فضرب حتّى مات. المناقب ۴۰۵/۴: جعفر بن رزق اللّه قال قدّم الى المتوكّل (وذكر نحوه).

---

۱. يستل ـ يب ـ سله ـ الإحتجاج. ۲. ذلك ـ الإحتجاج. ۳. الكتاب ـ يب.
۴. الفقهاء ـ الإحتجاج. ۵. بما ـ يب. ۶. علينا ـ الإحتجاج.

باب ۳۳

حکم زنای مرد یهودی یا مسیحی با زن مسلمان

چون عذاب ما را دیدند، گفتند: هم‌اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. امّا هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری شده است و آنجا کافران زیانکار شدند.[1]

۱۱۵۵ (۱) حنان بن سدیر گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی یهودی که با زن مسلمان زنا کرده بود، پرسیدم. حضرت فرمود: کشته می‌شود.»

۱۱۵۶ (۲) اگر کافر ذمّی با زن مسلمانی زنا کند، هر دو کشته می‌شوند.

۱۱۵۷ (۳) مردی مسیحی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. متوکل خواست تا بر مرد مسیحی حدّ جاری سازد. آن مرد اسلام آورد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان آوردنش، شرک ورزی و کارش را از بین برد ولی بعضی از فقیهان گفتند: وی سه حدّ می‌خورد و برخی گفتند: چنین و چنان با او می‌شود. متوکل دستور داد نامه‌ای برای امام هادیؑ بنویسند و در این ارتباط از وی سؤال کنند. چون امامؑ نامه را خواند، مرقوم فرمود: او را می‌زنند تا بمیرد. یحیی بن اکثم و فقیهان سامرا همه این فتوی را نادرست دانستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، در این باره بپرس. این فتوی چیزی است که قرآن نمی‌گوید و سنت هم بر وفق آن نیامده است. متوکل برای امامؑ نامه‌ای نوشت که: همه، این فتوی را درست نمی‌دانند و گفته‌اند که نه سنتی همراه با آن است و نه قرآن بدان دلالت دارد؛ پس برای‌مان توضیح ده که چرا زدن را تا آنکه بمیرد واجب دانسته‌ای؟

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم: **چون عذاب ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری شده است و آنجا کافران زیانکار شدند.** متوکل دستور داد، پس آن مرد زده شد تا مُرد.»

---

۱. مؤمن ۴۰ / ۸۴ - ۸۵

فقيه ٢٦/٤: وإذا فجر نصرانيّ بامرأة مسلمة فلمّا أخذ ليقام عليه الحدّ أسلم فانّ الحكم فيه أن يضرب حتّى يموت لأنّ اللّه ﷻ يقول: ﴿فَلَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُۥ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَـٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ فِى عِبَادِهِۦ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ أجاب بذلك أبوالحسن عليّ بن محمد العسكريّ عليه السلام المتوكّل لمّا بعث إليه وسأله عن ذلك روى ذلك جعفر بن رزق اللّه عنه.

(٣٤)

باب ماورد في منع الأمّ من الزّنا ومحارم اللّه ولو بالحبس والقيد

١١٥٨ (١) فقيه ٥١/٤: وروى الحسن بن محبوب عن عبداللّه بن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام قال جاء رجل إلى رسول اللّه صلى الله عليه وآله فقال إنّ أمّي لا تدفع يد لامس قال فاحبسها قال قد فعلت قال فامنع من يدخل عليها قال قد فعلت قال قيّدها فانّك لا تبرّها بشيء أفضل من أن تمنعها من محارم اللّه ﷻ.

وتقدّم في أحاديث باب (١) فضل الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر ووجوبهما من أبواب الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر ج ١٨ وباب (٣) تأكّد وجوب أمر الأهل بالمعروف ونهيه عن المنكر وباب (٨) ما ورد من إظهار الكراهة لأهل المعاصي ما يدلّ على ذلك بالعموم والإطلاق.

(٣٥)

باب حكم من تزوّج ذمّيّة على مسلمة أو أمة على حرّة

١١٥٩ (١) كافي ٢٤١/٧: تهذيب ١٤٤/١٠: عليّ بن ابراهيم (عن أبيه ـ كا) عن صالح بن سعيد عن بعض أصحابه[١] عن منصور بن حازم عن أبي عبداللّه عليه السلام قال سألته عن رجل تزوّج ذمّيّة[٢] على مسلمة ولم يستأمرها قال (و ـ كا) يفرّق بينهما (قال ـ كا) فقلت فعليه أدب قال نعم اثنى عشر سوطاً ونصف، ثُمن حدّ الزّاني (وهو صاغر ـ كا) (قال ـ يب) قلت فإن

---

١. أصحابنا ـ يب.   ٢. أمة ـ يب.

متن همین روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه: «و آن‌گاه که مرد مسیحی با زن مسلمان زنا کرد، چون او را گرفتند تا بر وی حدّ جاری شود، مسلمان شد. دستور در چنین موردی این است که زده شود تا بمیرد؛ چرا که خداوند﷿ می‌فرماید: چون عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش جاری شده است و آنجا کافران زیانکار شدند.

امام ابوالحسن علی بن محمد العسکری﵇ این پاسخ را در جواب متوکل داد؛ آن زمان که متوکل نامه‌ای برای حضرت فرستاد و در این باره از امام سؤال کرد. این جریان را جعفر بن رزق الله از متوکل روایت کرده است».

باب ۳۴

باز داشتن مادر از ارتکاب زنا و...

۱۱۵۸ (۱) امام صادق﵇ فرمود: «مردی نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: مادرم دست کسی را که او را لمس کند، پس نمی‌زند. رسول خداﷺ فرمود: او را حبس کن. مرد گفت: چنین کرده‌ام. حضرت فرمود: مگذار کسی نزد او برود. مرد گفت: چنین کرده‌ام. حضرت فرمود: او را ببند؛ چرا که تو نمی‌توانی در حقّ او نیکی‌ای برتر از این که او را از محرّمات الهی بازداری، بکنی».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یک، از ابواب امر به معروف و نهی از منکر.

و باب سوم و باب هشتم، روایاتی که به عموم و اطلاق بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۳۵

حکم کسی که با داشتن زوجهٔ مسلمان، با زن کافر ذمّی ازدواج کند...

۱۱۵۹ (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که با داشتن زن مسلمان، با زنی ذمّی ازدواج کرده و از زن مسلمانش نظر خواهی نکرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: این دو از هم جدا می‌شوند. پرسیدم: آیا این مرد باید ادب شود؟ حضرت فرمود: آری، دوازده و نیم تازیانه از یک هشتم حدّ زناکار، با خواری بر او زده می‌شود. پرسیدم: اگر زن آزاد مسلمان به کار شوهرش پس از انجام آن راضی بود؟ حضرت فرمود: مرد زده نمی‌شود و این دو از هم جدا نمی‌شوند و بر همان ازدواج نخستین می‌مانند».

رضيت المرأة (الحرّة ـ كا) المسلمة بفعله بعد ما كان فعل قال لا يضرب ولا يفرّق بينهما يبقيان على النّكاح الأوّل.

وتقدّم في باب (۳۵) عدم جواز تزويج الأمة على الحرّة الّا بإذنها من أبواب التّزويج ج ۲۵ وباب (۳٦) حكم من تزوّج حرّة على أمة وبالعكس وباب (۳۷) حكم من تزوّج الحرّة والأمة في عقد واحد وباب (٤) أنّ اليهوديّة والنّصرانيّة لا تتزوّج على المسلمة من أبواب مناكحة الكفّار وباب (٥) حكم من تزوّج مسلمة على يهوديّة أو نصرانيّة ولم تعلم المسلمة مايناسب الباب فراجع.

(۳۶)

باب أنّه إذا شهد على المحصن ثلاثة رجال وامرأتان فعليه الرّجم وان شهد رجلان وأربع نسوة فعليه الحدّ

۱۱۶۰ ۲۶۴۰۸ (۱) تهذيب ۲٦/۱۰ : الحسين بن سعيد عن فقيه ١٦/٤ : (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن أبان عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن رجل محصن فجر بامرأة فشهد عليه ثلاثة رجال وامرأتان قال (فقال إذا شهد عليه ثلاثة رجال وامرأتان ـ يب) وجب عليه الرّجم وان شهد عليه رجلان وأربع نسوة فلا تجوز شهادتهم ولا يرجم ولكن يضرب (الحدّ ـ فقيه) حدّ الزّاني.

وتقدّم في رواية ابن مسلم (٥) من باب (۱۹) ما تجوز فيه شهادة النّساء من أبواب الشّهادة ج ۳۰ قوله عليه السلام إذا شهد ثلاثة رجال وامرأتان لم تجز في الرّجم. وفي رواية أبي بصير (٦) قوله تجوز شهادة النّساء في حدّ الزّنا إذا كان ثلاثة رجال وامرأتان ولا تجوز شهادة رجلين وأربع نسوة. وفي رواية ابراهيم (۷) قوله عليه السلام وتجوز في حدّ الزّنا إذا كان ثلاثة رجال وامرأتان ولا تجوز إذا كان رجلان وأربع نسوة (ولا تجوز شهادتهنّ ـ كا) في الرّجم.

وفي رواية محمد بن الفضيل (۸) قوله عليه السلام وتجوز شهادتهنّ في حدّ الزّني إذا كان ثلاثة رجال وامرأتان ولا تجوز شهادة رجلين وأربع نسوة في الزّنا والرّجم. وفي رواية ابن سنان (۱۱) قوله عليه السلام ولا تجوز في الرّجم شهادة رجلين وأربع نسوة وتجوز في ذلك ثلاثة رجال

ارجاعات

گذشت:

در باب سی و پنجم، از ابواب تزویج.

و باب سی و ششم و سی و هفتم و باب چهارم، از ابواب ازدواج کفّار و باب پنجم، به روایاتی مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

باب ۳۶

حکم شهادت دو مرد و چهار زن بر زنای محصنه

(۱) حلبی گوید: «از امام صادق؟ع؟ دربارهٔ محصن که با زنی زنا کرده و سه مرد و دو زن علیه او ۱۱۶۰ شهادت داده‌اند، سؤال شد. حضرت فرمود: اگر علیه او سه مرد و دو زن شهادت دهند، سنگسار می‌شود ولی اگر دو مرد و چهار زن علیه او شهادت دهند، شهادت آنان پذیرفته نیست و سنگسار نمی‌شود ولی حدّ زناکار بر وی زده می‌شود».

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت پنجم از باب نوزدهم از ابواب شهادت، فرمودهٔ معصوم؟ع؟ که: «اگر سه مرد و دو زن در ارتباط با سنگسار کردن شهادت دهند، پذیرفته نیست».

و در روایت ششم، این گفته که: «شهادت زنان در حدّ زنا پذیرفته است؛ اگر سه مرد و دو زن باشند. ولی شهادت دو مرد و چهار زن پذیرفته نیست».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ معصوم؟ع؟ که: «و پذیرفته است در حدّ زنا اگر سه مرد و دو زن باشند ولی پذیرفته نیست اگر دو مرد و چهار زن باشند و شهادت آنان در سنگسار کردن پذیرفته نیست».

و در روایت هشتم، فرمودهٔ معصوم؟ع؟ که: «شهادت زنان دربارهٔ حدّ زناکار پذیرفته است، اگر سه مرد و دو زن باشند و شهادت دو مرد و چهار زن در مورد زنا و سنگسار کردن، پذیرفته نیست».

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ معصوم؟ع؟ که: «و پذیرفته نیست شهادت دو مرد و چهار زن در مورد سنگسار کردن ولی در این مورد شهادت سه مرد و دو زن پذیرفته است».

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ معصوم؟ع؟ که: «و در حدود اگر دو زن و سه مرد شهادت دهند، پذیرفته است ولی شهادت آنان اگر چهار زن و دو مرد باشند، پذیرفته نیست».

وامرأتان. وفي الرّضويّ (١٢) قوله عليه السلام وتقبل في الحدود إذا شهد امرأتان وثلاثة رجال ولا تقبل شهادتهنّ إذا كنّ أربع نسوة ورجلين. وفي رواية زرارة (٣٥) قوله عليه السلام تجوز شهادة النّساء في الرّجم اذا كان ثلاثة رجال وامرأتان وإذا كان أربع نسوة ورجلان فلا تجوز في الرّجم. وفي رواية الكنانيّ (٣٦) قوله عليه السلام إذا شهد ثلاثة رجال وامرأتان جاز في الرّجم وإذا كان رجلان وأربع نسوة لم تجز. ولاحظ ساير روايات الباب فانّ لها مناسبة بالمقام.

(٣٧)

باب أنّ المرأة إذا شهد عليها بالزّناء وشهدت لها النّساء بالبكارة قبلت شهادتهنّ وسقط الحدّ

١١٦١ ٢٤٢٠٩ (١) **كافي ٤٠٤/٧**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال أتي أمير المؤمنين عليه الصّلاة والسّلام بامرأة بكر زعموا أنّها زنت فأمر النّساء فنظرن إليها فقلن هي عذراء فقال (عليّ عليه السلام ـ يب) ما كنت لأضرب من عليها خاتم من الله عزّ وجلّ وكان يجيز عليه السلام شهادة النّساء في مثل هذا. **تهذيب ١٩/١٠**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن اسماعيل ابن أبي زياد عن أبي عبدالله عن أبيه عن عليّ عليه السلام أنّه أتي بامرأة بكر (وذكر مثله).

١١٦٢ ٢٤٢١٠ (٢) **عيون الأخبار ٣٩/٢**: (بالإسناد المتقدّم في باب (٢٢) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب الى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة) عن داود بن سليمان عن الرّضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال قال عليّ بن أبي طالب عليه السلام سئل النّبيّ صلى الله عليه وآله عن امرأة قيل إنّها زنت فذكرت المرأة أنّها بكر فأمرني النّبيّ صلى الله عليه وآله أن آمر النّساء أن ينظرن إليها فوجدنها بكراً فقال صلى الله عليه وآله ما كنت لأضرب من عليه خاتم من الله وكان يجيز شهادة النّساء في مثل هذا. **صحيفة الرّضا عليه السلام ٢٣٤**: وبإسناده قال حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السلام سئل النّبيّ صلى الله عليه وآله عن امرأة زنت (وذكر نحوه).

١١٦٣ ٢٤٢١١ (٣) **الجعفريّات ١٣٧**: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً عليه السلام أتى بجارية بكر زعموا أنّها زنت فأمر النّساء فنظرن إليها فقلن يا أمير المؤمنين هي بكر فقال عليه السلام ما كنت لأضرب من عليها خاتم الرّحمن.

و در روایت سی و پنجم، فرمودهٔ معصوم؈ که: «شهادت زنان در مورد سنگسار کردن پذیرفته است، اگر سه مرد و دو زن باشند ولی اگر چهار زن و دو مرد باشند، در مورد سنگسار کردن پذیرفته نیست».

و در روایت سی و ششم، فرمودهٔ معصوم؈ که: «اگر سه مرد و دو زن شهادت دهند در مورد سنگسار کردن، پذیرفته است ولی اگر دو مرد و چهار زن باشند، پذیرفته نیست» و دیگر روایات این باب را ملاحظه کن؛ چرا که مناسبت با این باب دارد.

باب ۳۷

حکم زنی که شهادت زنا علیه او داده شود و زنان به بکارت وی شهادت دهند

۱۱۶۱ (۱) امام صادق؈ فرمود: «زنی را که هنوز ازدواج نکرده بود و می‌گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین؈ آوردند. حضرت به زنان دستور داد که زن را معاینه کنند. آنان گفتند که وی باکره است. حضرت فرمود: من نمی‌زنم کسی را که مُهری از خداوند؇ بر وی است و حضرت پیوسته شهادت زنان را در چنین مواردی تایید کرده و می‌پذیرفت».

۱۱۶۲ (۲) حضرت امام رضا؈ از پدران خویش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؈ روایت کرد که: «از پیامبر؇ دربارهٔ زنی که گفته می‌شد زنا داده است و زن می‌گفت که باکره است، سؤال شد. حضرت پیامبر؇ به من دستور داد تا به زنان دستور دهم که این زن را معاینه کنند. آنان دیدند که وی باکره است. پیامبر خدا؇ فرمود: من کسی را نمی‌زنم که بر وی مُهری از خداوند است و رسول خدا؇ شهادت زنان را در چنین مواردی می‌پذیرفت و تایید می‌کرد».

۱۱۶۳ (۳) دختر باکره‌ای را که می‌گفتند زنا داده است، نزد امیرالمؤمنین علی؈ آوردند. حضرت به زنان دستور داد تا وی را معاینه کنند. آنان گفتند: ای امیرالمؤمنین، آن زن باکره است. حضرت فرمود: «من نمی‌زنم کسی را که مُهر خداوند بر وی است».

۱۱۶۴ ۲۶۴۱۲ (۴) **الجعفريّات ۱۳۷**: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً عليه السلام كان يجيز شهادة النّساء في مثل هذا.

وتقدّم في رواية زرارة (۲۱) من باب (۱۹) ما تجوز فيه شهادة النّساء من أبواب الشّهادات ج ۳۰ قوله أربعة شهدوا على امرأة بالزّنا فقالت أنا بكر فنظر اليها النّساء فوجدنها بكراً قال تقبل شهادة النّساء.

(۳۸)

باب ما ورد في أنّ الفاجرة لاتسئل من فجر بك وإن قالت فلان فجر بي جلدت حدّين حدّاً لفجورها وحدّاً لفريتها على المسلم

۱۱۶۵ ۲۶۴۱۳ (۱) **تهذيب ۱۰/۴۸**: أحمد بن محمد عن البرقيّ عن النوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لاتسألوا الفاجرة من فجر بك فكماهان عليها الفجور يهون عليها أن ترمي البريء المسلم.

۱۱۶۶ ۲۶۴۱۴ (۲) **الجعفريّات ۱۳۸**: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا تسئلوا الفاجرة من فجر بك فكماهان عليها الفجور يهون عليها أن ترمي الرّجل البريء المسلم.

۱۱۶۷ ۲۶۴۱۵ (۳) **دعائم الإسلام ۲/۴۶۷**: وعن عليّ عليه السلام أنّه قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا تسألوا المرأة الفاجرة (وذكر مثله وزاد) قال عليّ عليه السلام وإذا قالت زنى بي فلان فعليها حدّ القاذف.

۱۱۶۸ ۲۶۴۱۶ (۴) **تهذيب ۱۰/۴۸**: أحمد بن محمد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام إذا سألت الفاجرة من فجر بك فقالت فلان جلدتها حدّين حدّاً لفجورها وحدّاً لفريتها على الرّجل المسلم.

۱۱۶۹ ۲۶۴۱۷ (۵) **تهذيب ۱۰/۶۷**: **كافي ۷/۲۰۹**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام إذا سألت الفاجرة من فجر بك فقالت فلان فانّ عليها حدّين حدّاً لفجورها وحدّاً لفريتها على الرّجل المسلم.

۱۱۷۰ ۲۶۴۱۸ (۶) **عيون الأخبار ۲/۳۹**: (بالإسناد المتقدّم في باب (۲۲) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب الى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة) عن عليّ عليه السلام قال إذا سئلت المرأة من

(۴) امیرالمؤمنین‌ﷺ شهادات زنان را در چنین مواردی می‌پذیرفت. ۱۱۶۴

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب نوزدهم از ابواب شهادات، این گفته که: «چهار نفر به زنا شهادت دادند ولی او گفت من باکره هستم. زنان او را معاینه کردند و دیدند که او باکره است. حضرت فرمود: شهادت زنان پذیرفته است».

باب ۳۸

حکم عدم پرسش از زن زناکار از این که چه‌کسی با او زنا کرد و حکم او در صورتی که به کسی نسبت دهد

(۱) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: از زن زنا داده نپرسید چه کسی با تو زنا کرده است؛ همان گونه که زنا بر او آسان است، متهم کردن مرد پاک مسلمان نیز بر او آسان خواهد بود». ۱۱۶۵

(۲) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: از زن زناداده نپرسید چه کسی با تو زنا کرده است؛ همان گونه که زنا بر او آسان است، متهم کردن مرد پاک مسلمان نیز بر او آسان خواهد بود». ۱۱۶۶

(۳) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: از زن زناکار نپرسید...» دعائم الاسلام مشابه روایت قبل را آورده است. آن‌گاه افزوده است: «امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: اگر زن زنا کار گفت فلانی با من زنا کرده است، حدّ افترا زننده نیز بر وی ثابت می‌شود». ۱۱۶۷

(۴) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «اگر از زن زناکار بپرسی که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، من دو حدّ بر او می‌زنم ؛ یک حدّ برای زنا کردنش و یک حدّ برای افترایش بر مرد مسلمان». ۱۱۶۸

(۵) امام صادقﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنینﷺ فرمود: اگر از زن زناکار بپرسی که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، بر زن زناکار دو حدّ ثابت است؛ یک حدّ به دلیل زناکاری‌اش و یک حدّ به دلیل افترا بستن وی بر مرد مسلمان». ۱۱۶۹

(۶) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «اگر از زن سؤال شود که چه‌کسی با تو زنا کرد و او بگوید فلان کس، آن زن دو حدّ می‌خورد؛ یک حدّ به دلیل افترایش بر آن مرد و یک حدّ به دلیل اقرارش بر خویش». ۱۱۷۰

فجر بك فقالت فلان ضربت حدّين حدّ لفريتها على الرّجل وحدّ لما أقرّت على نفسها. **صحيفة الرّضا**ﷺ ۲۳۵ : وبإسناده قال حدّثنى أبى عن علىّ بن أبى طالبﷺ قال [قال ﷺ] إذا سألت (وذكر نحوه).

۱۱۷۱ ۲۶۲۱۹ (۷) **الجعفريّات** ۱۳۸ : بإسناده عن علىّﷺ قال إذا سئلت الفاجرة من فجر بك فقالت فلان حددناه حدّين حدّ لفريتها على المسلم وحدّ باقرارها على نفسها.

وتقدّم فى باب (۱) أقسام حدّ الزّنا من أبواب حدّ الزّنا ج ۳۰ ما يدلّ على حدّ فجورها. ويأتى فى باب (۱) حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف ما يدلّ على حدّ فريتها.

(۳۹)

باب كيفيّة الرّجم وجملة من أحكامه

۱۱۷۲ ۲۶۲۲۰ (۱) **كافى** ۱۸۴/۷ : **تهذيب** ۳۴/۱۰ : علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن محمد بن عيسى (بن عبيد ـ كا) عن يونس عن إسحاق بن عمّار عن أبى بصير قال قال أبوعبداللهﷺ تدفن المرأة إلى وسطها إذا أرادوا أن يرجموها ويرمى الإمام ثمّ (يرمى ـ يب) النّاس (بعدُ ـ كا) بأحجار صغار.

۱۱۷۳ ۲۶۲۲۱ (۲) **كافى** ۱۸۴/۷ : عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۳۴/۱۰ : أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران عن أبى عبداللهﷺ قال تدفن المرأة إلى وسطها ثمّ يرمى الإمام ثمّ يرمى النّاس بأحجار صغار.

۱۱۷۴ ۲۶۲۲۲ (۳) **كافى** ۱۸۴/۷ : **تهذيب** ۳۴/۱۰ : علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى (بن عبيد ـ كا) عن يونس عن سماعة عن أبى عبداللهﷺ قال تدفن المرأة إلى وسطها ثمّ يرمى الإمام ويرمى النّاس بأحجار صغار ولا يدفن الرّجل إذا رجم إلّا إلى حقويه.

۱۱۷۵ ۲۶۲۲۳ (۴) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى** ۱۵۰ : عن أبى بصير عن أبى عبداللهﷺ قال وتدفن المرأة إلى وسطها إذا أراد الإمام رجمها ويرمى الإمام ثمّ النّاس بحجارة صغار.

۱۱۷۶ ۲۶۲۲۴ (۵) **المقنع** ۱۴۴ : والرّجم أن يحفر له حفيرة مقدار ما يقوم فيها فتكون بطوله إلى عنقه فيرجم ويبدء الشّهود برجمه.

۱۱۷۱ (۷) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «اگر از زن زناکار پرسیده شود که چه کسی با تو زنا کرده است و بگوید فلان کس، او را حدّ می‌زنیم؛ یک حدّ برای افترایش بر مسلمان و یک حدّ به دلیل اقرارش علیه خویش».

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر حدّ زنای زن دلالت دارد.

می‌آید:

در باب یکم حدّ قاذف از ابواب حدّ قذف، روایاتی که دلالت بر حدّ افترایش دارد.

باب ۳۹
چگونگی اجرای حکم رجم

۱۱۷۲ (۱) امام صادق‌ﷺ فرمود: «هنگامی که می‌خواهند زن را سنگسار کنند، زن تا نیمه‌اش دفن می‌شود. نخست امام سنگ پرتاب می‌کند. آن‌گاه پس از امام، مردم سنگ‌های ریز می‌اندازند».

۱۱۷۳ (۲) امام صادق‌ﷺ فرمود: «زن تا نصف بدنش دفن می‌شود، سپس امام پرتاب می‌کند، آن‌گاه مردم با سنگ‌های ریز می‌زنند».

۱۱۷۴ (۳) امام صادق‌ﷺ فرمود: «زن تا نیمهٔ بدنش دفن می‌شود. پس از آن امام پرتاب می‌کند و مردم با سنگ‌های ریز می‌زنند و مرد هر زمان که سنگسار می‌شود، جز تا بالای لگن خاصره‌اش دفن نمی‌شود».

۱۱۷۵ (۴) امام صادق‌ﷺ فرمود: «آن زمان که امام می‌خواهد زن را سنگسار کند، زن تا نیمه‌اش دفن می‌شود و امام پرتاب می‌کند، سپس مردم با سنگ‌های ریز می‌زنند».

۱۱۷۶ (۵) و سنگسار کردن این است که چاهی به آن اندازه‌ای که در آن بایستد، برایش به اندازهٔ قامتش تا گردن بکَنند؛ پس از آن سنگسار شود و شاهدان، آغاز به سنگسار کردن وی کنند.

١١٧٧ ٤٦٤٢٥ (۶) فقه الرّضا عليه السلام ٢٧٦: والرّجم أن يحفر بئر بقامة الرّجل إلى صدره وللمرأة إلى فوق ثدييها وترجم.

١١٧٨ ٤٦٤٢٦ (٧) وفيه ٢٧٨: قال وأوّل من يبدأ برجمهما الشّهود الّذين شهدوا عليهما والإمام.

١١٧٩ ٤٦٤٢٧ (٨) وفيه ٢٧٦: وروى أن لا يتعمّد بالرّجم رأسه وروى لا يقتله إلّا حجر الإمام.

١١٨٠ ٤٦٤٢٨ (٩) دعائم الإسلام ٢/ ٤٥٠: وعن عليّ عليه السلام أنّه رجم امرأة فحفرت لها حفرة وجعلت فيها ثمّ ابتدأ هو عليه السلام فرجمها ثمّ أمر النّاس بعده[١] فرجموها وقال: الإمام أحقّ من ابتدأ[٢] بالرّجم في الزّنا قال جعفر بن محمد عليه السلام يدفن المرجوم والمرجومة الى أوساطهما ثمّ يرمي الإمام ويرمي النّاس بعده بأحجار صغار لأنّه أمكن للرّمي وأرفق بالمرجوم ويجعل وجهه ممّا يلي القبلة ولا يرجم من قِبَل وجهه ويرجم حتّى يموت.

١١٨١ ٤٦٤٢٩ (١٠) تهذيب ١٠/ ٥١: الصّفّار عن السّنديّ بن الرّبيع عن عليّ بن أحمد بن محمد ابن أبي نصر عن أبيه عن جميل بن درّاج عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال الّذي يجب عليه الرّجم يرجم من ورائه ولا يرجم من وجهه لأنّ الرّجم والضّرب لا يصيبان الوجه وانّما يضربان على الجسد على الأعضاء كلّها.

١١٨٢ ٤٦٤٣٠ (١١) كافي ٧/ ١٨٤: محمد بن يحيى عن تهذيب ١٠/ ٣٤: أحمد بن محمد عن ابن فضّال عن صفوان عمّن رواه عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا أقرّ الزّاني المحصن كان أوّل من يرجمه الإمام ثمّ النّاس فإذا قامت عليه البيّنة كان أوّل من يرجمه البيّنة ثمّ الإمام ثمّ النّاس. فقيه ٤/ ٢٦: وفي رواية صفوان وابن المغيرة عمّن رواه عن أبي عبدالله عليه السلام (مثله). فقه الرّضا عليه السلام ٣٠٩: وإذا أقرّ الإنسان بالجرم الّذي فيه الرّجم كان أوّل من يرجمه الامام (وذكر نحوه).

١١٨٣ ٤٦٤٣١ (١٢) تهذيب ١٠/ ٤٧: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن الحسين بن كثير عن أبيه قال فقيه ٤/ ١٦: خرج أمير المؤمنين عليه السلام بسراقة[٣] الهمدانيّة فكاد النّاس يقتل بعضهم بعضاً من الزّحام فلمّا رأى ذلك أمر بردّها حتّى (إذا ـ يب) خفّت الزّحمة (ثمّ ـ فقيه) أخرجت وأغلق الباب قال فرموها حتّى ماتت (قال ـ يب) ثمّ أمر بالباب ففتح قال فجعل (كلّ ـ يب)

---

١. بعد ـ ك. ٢. بدأ ـ ك. ٣. بشراحة ـ فقيه.

۱۱۷۷ (۶) و سنگسار کردن این است که چاهی به اندازهٔ قامت آن مرد تا سینه‌اش و برای زن تا بالای پستان‌هایش کنده و سنگسار شود.

۱۱۷۸ (۷) حضرت فرمود: «و اولین کسی که به سنگسار کردن آن دو [مرد و زن زناکار] آغاز می‌کند، امام و همان شاهدانی هستند که علیه این دو شهادت داده‌اند».

۱۱۷۹ (۸) و روایت شده است که با سنگسار کردن، قصد سر او را نکنند و روایت شده که جز سنگ امام او را نمی‌کشد.

۱۱۸۰ (۹) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ زنی را سنگسار کرد. چاله‌ای برای او کنده شد و زن در آن چاله قرار گرفت. امام‌ﷺ آغاز کرد و او را سنگسار نمود. سپس به مردم دستور داد که پس از آن، زن را سنگسار کنند و حضرت فرمود: «امام شایسته‌ترین فردی است که باید به سنگسار کردن در زنا، آغاز کند».

امام جعفر صادق‌ﷺ فرمود: «مرد و زنی که باید سنگسار شوند، تا نیمهٔ بدن‌شان دفن می‌شوند سپس امام سنگ می‌زند و مردم پس از وی با سنگ‌های ریز می‌زنند؛ چرا که سنگ ریز برای پرتاب کردن راحت‌تر و مناسب‌تر است و با کسی که سنگسار می‌شود، سازگارتر است و رویش را به قبله می‌کنند و از جلو به او سنگ نمی‌زنند و سنگسار می‌شود تا بمیرد».

۱۱۸۱ (۱۰) امام باقر‌ﷺ فرمود: «کسی که باید سنگسار شود، از پشت، سنگسار می‌شود و از روبه‌رو سنگسار نمی‌شود؛ چرا که سنگسار و زدن نباید به صورت اصابت کند و تنها بر بدن و بر همه اعضایش زده می‌شود».

۱۱۸۲ (۱۱) امام صادق‌ﷺ فرمود: «اگر زناکار محصن اقرار کرد، اول کسی که او را سنگسار می‌کند امام است. سپس مردم و اگر بیّنه بر او شهادت دهد، اول کسی که او را سنگسار می‌کند، بیّنه است؛ سپس امام و آن‌گاه مردم».

۱۱۸۳ (۱۲) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ سراقه [در فقیه: شراحة] همدانیه را با خود بیرون آورد. نزدیک بود که مردم از ازدحام بعضی، بعضی دیگر را بکشند. چون امام چنین دید، دستور داد که سراقه را برگردانند تا ازدحام جمعیت سبک شود. سپس او را بیرون برد و در را بست.

راوی گوید: «آن‌گاه به او سنگ زدند تا مُرد، سپس امام دستور داد در باز شود، هرکس که داخل می‌شد، سراقه را لعن می‌کرد. چون حضرت چنین دید، منادی حضرت ندا داد: ای مردم، زبان‌های‌تان را از سراقه بردارید؛ چرا که حدّی اجرا نمی‌شود مگر آن که کفارهٔ آن گناه خواهد بود؛ آن گونه که بدهی با پرداخت بدهی جبران می‌شود».

من يدخل[١] يلعنها قال فلمّا رأى ذلك نادى مناديه أيّها النّاس ارفعوا ألسنتكم عنها فانّه لا يقام حدّ إلّا كان كفّارة ذلك الذّنب كما يجزى الدّين بالدّين.

١١٨٤ ٢٦٤٣٢ (١٣) دعائم الإسلام ٢/٤٤٥: وعن عليّ عليه السلام أنّه قال لمّا رجم شراحة[٢] الهمدانيّة كثر النّاس ففلق[٣] أبواب الرَّحَبة ثمّ أخرجها فأدخلت حفرتها ورجمت حتّى ماتت ثمّ أمر بفتح أبواب الرَّحَبة فدخل النّاس فجعل كلّ من دخل[٤] يلعنها فلمّا سمع ذلك عليّ عليه السلام أمر منادياً فنادى أيّها النّاس لم يقم الحدّ على أحد قطّ إلّا كان ذلك كفّارة لذلك الذّنب كما يجزى الدّين بالدّين.

(٤٠)

باب حكم الزّاني إذا هرب من الحفيرة

١١٨٥ ٢٦٤٣٣ (١) تهذيب ١٠/٣٥: محمد بن عليّ بن محبوب عن جعفر ابن محمد عن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبدالله عن أبيه قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام الزّاني يجلد فيهرب بعد أن أصابه بعض الحدّ أيجب عليه أن يخلّى عنه ولا يردّ كما يجب للمحصن إذا رجم قال لا ولكن يردّ حتّى يضرب الحدّ كاملاً قلت فما فرق بينه وبين المحصن وهو حدّ من حدود الله قال المحصن هرب من القتل ولم يهرب إلّا إلى التوبة لإنّه عاين الموت بعينه وهذا انّما يجلد فلا بدّ من أن يوفّى الحدّ لأنّه لا يُقتل.

١١٨٦ ٢٦٤٣٤ (٢) تهذيب ١٠/٥٠: محمد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس عن صفوان عن رجل عن أبي بصير وغيره عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت المرجوم يفرّ من الحفيرة فيطلب قال لا ولا يعرض له ان كان أصابه حجر واحد لم يطلب فان هرب قبل أن تصيبه الحجارة ردّ حتّى يصيبه ألم العذاب.

١١٨٧ ٢٦٤٣٥ (٣) فقيه ٤/٢٤: وقد روى أنّه إن كان أصابه ألم الحجارة فلا يردّ وإن لم يكن أصابه ألم الحجارة ردّ روى ذلك صفوان عن غير واحد عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام.

---

١. دخل ـ فقيه. ٢. سراجة ـ ك. ٣. فأغلق ـ ك.
٤. يدخل ـ ك.

(۱۳) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «چون بنا شد شراحه همدانیه سنگسار شود، مردم زیاد شدند. ۱۱۸۴
درهای رحبه [= میدان فراخ] بسته شد. پس از آن وی را بیرون آورد و در چاله‌اش کرد و سنگسار شد تا مُرد. سپس حضرت دستور داد درهای رحبه باز شود. مردم داخل شدند و هر کس که وارد می‌شد، شراحه را لعن می‌کرد. چون امیرالمؤمنین علیعليه السلام این را شنید، به منادی دستور داد. منادی ندا داد: ای مردم، هرگز حدّ بر کسی اجرا نمی‌شود مگر این که کفارهٔ آن گناه شود؛ آن‌گونه که بدهی با پرداخت بدهی جبران می‌شود».

باب ۴۰

حکم زناکار در صورتی که از چالهٔ اجرای حکم فرار کند

(۱) عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادقعليه السلام پرسیدم که: زناکار تازیانه می‌خورد و پس از آن که ۱۱۸۵
بخشی از حدّ را خورده است، فرار می‌کند. آیا واجب است که او را رها کنند و برنگردانند، آن گونه که با محصن به هنگام سنگسار کردن چنین واجب است؟ حضرت فرمود: نه، برگردانده می‌شود تا به طور کامل حدّ زده شود. پرسیدم که: چه فرقی است بین این و محصن، با این که این هم حدّی از حدود الهی است؟ حضرت فرمود: محصن از کشتن فرار کرده است و جز به سوی توبه فرار نکرده است؛ چون او مرگ را با چشم خویش دیده است. ولی این شخص تنها تازیانه می‌خورد؛ لذا لازم است که حدّ کامل شود، چون او کشته نمی‌شود».

(۲) ابوبصیر و دیگری گویند: «به امام صادقعليه السلام گفتم: آیا کسی که سنگسار می‌شود و از چاله فرار ۱۱۸۶
می‌کند، او را می‌گیرند؟ حضرت فرمود: نه او را می‌گیرند و نه متعرض او می‌شوند. اگر یک سنگ به او خورده باشد، دنبال نمی‌شود ولی اگر پیش از آن که سنگ به او بخورد فرار کرده است، بازگردانده می‌شود تا درد عذاب به او برسد».

(۳) روایت شده است که اگر درد سنگ به او رسیده است، برگردانده نمی‌شود ولی اگر درد سنگ ۱۱۸۷
به او نرسیده است، برگردانده می‌شود. این مطلب را صفوان از بسیاری راویان از ابوبصیر از امام صادقعليه السلام روایت کرده است.

۱۱۸۸ ۲۶۴۲۶ (۴) **كافي** ۱۸۵/۷ : عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن الحسين بن خالد قال قلت لأبي الحسن؈ أخبرني عن المحصن إذا هو هرب من الحفيرة هل يردّ حتّى يقام عليه الحدّ فقال يردّ ولا يردّ فقلت وكيف ذلك فقال إذا كان هو المقرّ على نفسه ثمّ هرب من الحفيرة بعد ما يصيبه شيء من الحجارة لم يردّ وإن كان إنّما قامت عليه البيّنة وهو يجحد ثمّ هرب ردّ وهو صاغر حتّى يقام عليه الحدّ وذلك أنّ ماعز بن مالك أقرّ عند رسول اللّهﷺ بالزّنیٰ فأمر به أن يرجم فهرب من الحفيرة فرماه الزّبير بن العوام بساق بعير فعقله فسقط فلحقه النّاس فقتلوه ثمّ أخبروا رسول اللّهﷺ بذلك فقال لهم فهلّا تركتموه إذا هرب يذهب فإنّما هو الّذي أقرّ على نفسه وقال لهم أما لو كان عليّ حاضراً معكم لما ضللتم قال ووداه رسول اللّهﷺ من بيت مال المسلمين. **المحاسن** ۳۰۶ : البرقيّ عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن الحسن بن خالد قال قلت لأبي الحسن موسى؈ أخبرني عن المحصن (وذكر نحوه).

۱۱۸۹ ۲۶۴۲۷ (۵) **فقيه** ۲۴/۴ : وسئل الصّادق؈ عن المرجوم يفرّ قال إن كان أقرّ على نفسه فلا يردّ وإن كان شهد عليه الشّهود يردّ.

۱۱۹۰ ۲۶۴۲۸ (۶) **فقه الرّضا؈** ۲۷۶ : فإن فرّ المرجوم وهو المقرّ ترك وإن فرّ وقد قامت عليه البيّنة ردّ إلى البئر ورجم حتّى يموت.

وتقدّم في رواية أبي العبّاس (۴) من باب (۹) أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ فتاب فلا يحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ قوله فلقيه الزّبير فرماه بساق بعير فسقط فعقله فأدركه النّاس فقتلوه فأخبروا النّبيّﷺ بذلك فقال هلّا تركتموه ثمّ قال لو استتر ثمّ تاب كان خيراً له. وفي رواية الدّعائم (۵) نحوه.

(۴۱)

باب حكم من زنى في شهر رمضان

۱۱۹۱ ۲۶۴۲۹ (۱) **دعائم الإسلام** ۴۶۷/۲ : وعن جعفر بن محمد؈ أنّه قال من زنا في شهر رمضان ضرب الحدّ ونكل به لإفطاره فيه كما فعل عليّ؈ بالنّجاشيّ فإن فعل ذلك ثلاث مرّات قتل.

ويأتي قصّة النجاشيّ في باب (۳) حكم من شرب الخمر في شهر رمضان من أبواب حدّ المسكر.

۱۱۸۸ (۴) حسین بن خالد گوید: «به امام ابوالحسن ﷺ گفتم: دربارهٔ محصن برایم بگویید. اگر او از چاله فرار کند، آیا برگردانده می‌شود تا حدّ بر او جاری شود؟ حضرت فرمود: برگردانده می‌شود و برگردانده نمی‌شود. پرسیدم: این چگونه است؟ حضرت فرمود: اگر خود علیه خویش اقرار کرده است و پس از آن که سنگی به او خورده از چاله فرار کرده است، برگردانده نمی‌شود. ولی اگر بیّنه بر او شهادت داده و خود انکار می‌کرده آن‌گاه فرار کرده، با خواری برگردانده می‌شود تا حدّ بر او اجرا شود. دلیل این مطلب آن است که، ماعز بن مالک نزد رسول خدا ﷺ به زنا اقرار کرد. حضرت دستور داد تا وی را سنگسار کنند. او از چاله گریخت. زبیر بن عوام استخوان ساق پای شتری را به سوی او پرتاب کرد و او را زمین زد و او افتاد. مردم به او رسیدند و او را کشتند. پس از آن به رسول خدا ﷺ گفتند. حضرت به آنان فرمود: چرا زمانی که فرار کرد او را رها نکردید که برود؟ چرا که او خود بر خویش اقرار کرده بود. حضرت به آنان فرمود: اگر علی ﷺ همراه با شما بود، شما گمراه نمی‌شدید. حضرت افزود: پیامبر خدا ﷺ دیهٔ این مرد را از بیت‌المال مسلمانان پرداخت».

۱۱۸۹ (۵) از امام صادق ﷺ سؤال شد: «کسی که باید سنگسار شود، فرار می‌کند. حضرت فرمود: اگر خود علیه خویش اقرار کرده است، بازگردانده نمی‌شود ولی اگر شهود علیه وی شهادت داده‌اند، برگردانده می‌شود».

۱۱۹۰ (۶) اگر کسی که باید سنگسار شود بگریزد ـ با این که خودش اقرار کرده بوده است ـ رها می‌شود ولی اگر فرار کند ـ در حالی که بیّنه علیه وی شهادت داده بودند ـ به چاله برگردانده و سنگسار می‌شود تا بمیرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب نهم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «زبیر او را دید. با استخوان ساق پای شتر او را زد، او افتاد. زبیر او را بست. مردم به او رسیدند و او را کشتند. پس از آن به پیامبر ﷺ گزارش کردند. حضرت فرمود: چرا او را رها نکردید؟ آن‌گاه حضرت فرمود: اگر پنهان می‌شد و توبه می‌کرد، برایش بهتر بود».

و نیز در روایت پنجم، مانند آن.

باب ۴۱

حکم کسی که در ماه مبارک رمضان زنا کند

۱۱۹۱ (۱) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «هر کس در ماه مبارک رمضان زنا کند، حدّ می‌خورد و مجازات می‌شود؛ چرا که در ماه مبارک رمضان افطار کرده است. همان گونه که علی ﷺ با نجاشی عمل کرد و اگر این کار را سه بار تکرار کرد، کشته خواهد شد».

ارجاعات

می‌آید:

ماجرای نجاشی در باب سوم از ابواب حدّ مسکر.

(۴۲)

باب أنّ من زنى بميّتة فعليه حدّ الزّناء ومن لاط بميّت فعليه حدّ اللّواط

۱۱۹۲ ۳۶۴۴۰ (۱) **تهذيب ۶۳/۱۰: استبصار ۲۲۵/٤:** وروى محمد بن عليّ بن محبوب عن أيّوب بن نوح عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام في الّذي يأتي المرأة وهي ميّتة فقال وزره أعظم من ذلك الّذي يأتيها وهي حيّة.

۱۱۹۳ ۳۶۴۳۱ (۲) **إثبات الوصيّة ۱۸۷:** فقال له (أي للسّائل) أبوجعفر عليه السلام إنّما سئل الرّضا عليه السلام عن نبّاش نبش قبر امرأة وفجر بها وأخذ أكفانها فأمر بقطعه للسّرقة ونفيه لتمثيله بالميّت.

۱۱۹۴ ۳۶۴۴۲ (۳) **تهذيب ۶۳/۱۰:** محمد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمد القاسانيّ عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود عن النّعمان بن عبدالسّلام عن أبي حنيفة قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل زنى بميّتة قال لا حدّ عليه.

قال الشّيخ رحمه الله في الاستبصار فهذا الخبر يحتمل وجهين أحدهما أن يكون المراد به لا حدّ عليه بعينه لا يجوز غيره لأنّا قد بيّنّا في الخبر الأوّل أنّه يراعىٰ فيه الاحصان وعدمه فان كان محصناً كان الحدّ الرّجم وان كان غير محصن كان حدّه الجلد مائة وليس هذا على حدّ واحد، والوجه الآخر أن يكون الخبر مخصوصاً بمن أتى زوجة نفسه بعد موتها فانّه لا يقام عليه الحدّ كاملاً ويعزّر حسب ما يراه الإمام.

استبصار ۲۲۵/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمد القاسانيّ عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود عن النّعمان ابن عبدالسّلام عن أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل (وذكر مثله).

ويأتي في أحاديث باب (۲۲) حدّ النّبّاش من أبواب حدّ السّرقة ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

باب ۴۲

حکم کسی که با مرده‌ای، زنا یا لواط کند

۱۱۹۲ (۱) امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که با زنی مرده آمیزش کند، فرمود: «گناه وی بزرگ‌تر از آن کس است که با زن زنده زنا می‌کند».

۱۱۹۳ (۲) امام جوادؑ به سؤال کننده فرمود: «از حضرت رضاؑ دربارهٔ قبرکَنی که قبر زنی را نبش و با وی زنا کرد و کفن‌هایش را برداشت، سؤال شد. حضرت دستور بریدن دست او را برای سرقت و تبعید او را برای کار بدش با میّت داد».

۱۱۹۴ (۳) ابوحنیفه گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که با مرده زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّی بر او نیست».

شیخ طوسیؒ در کتاب استبصار گوید: «این روایت دو احتمال در آن می‌رود. یک) منظور از روایت این است که حدّ معینی که غیر آن نتوان کرد، بر او نیست؛ چرا که ما در روایت اول بیان کردیم که در این مورد احصان و عدم احصان ملاحظه می‌شود. اگر محصن بود، حدّ او سنگسار شدن است و اگر غیر محصن بود، حدّ او صد تازیانه است و این یک حدّ [مشخص] نیست. دو) این که روایت، ویژهٔ کسی باشد که با همسر خویش پس از مرگش آمیزش کند. این شخص حدّ کامل بر او اجرا نمی‌شود و طبق نظر امام، تعزیر می‌شود».

نعمان بن عبد السلام گوید: «از امام باقرؑ دربارهٔ مردی... [و مشابه روایت گذشته را آورده است].»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و دوم حدّ نبّاش، از ابواب حدّ سرقت روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

(۴۳)

باب أنّ من استمنى فعليه التّعزير

۱۱۹۵ ۲۶۲۴۳ (۱) تهذيب ۶۴/۱۰: استبصار ۲۲۶/۴: أحمد بن محمد عن البرقيّ عن ابن فضّال عن أبي جميلة عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال أتى عليّ عليه السلام[1] برجل عبث بذكره حتّى أنزل فضرب يده بالدّرّة حتّى إحمرّت ولا أعلمه إلّا قال وزوّجه[2] من بيت مال المسلمين.

۱۱۹۶ ۲۶۲۴۴ (۲) المقنعة ۱۲۶: وقد روى أنّ رجلاً استمنى على عهد أميرالمؤمنين عليه السلام فرفع خبره اليه فأمر بضرب يده بالدّرّة حتّى إحمرّت ثمّ سأل عنه أمتأهّل هو أم عزب فعرف أنّه عزب فأمره بالنّكاح فأخبره بعدم الطّوْل إليه بالفقر فاستتابه ممّا فعل وزوّجه وجعل مَهر المرأة من بيت المال الخبر.

۱۱۹۷ ۲۶۲۴۵ (۳) وسائل ۳۶۴/۲۸: أحمد بن محمّد بن عيسى في نوادره عن أبيه قال سئل الصّادق عليه السلام عن الخضخضة فقال إثم عظيم قد نهى اللّه عنه في كتابه وفاعله كناكح نفسه ولو علمت بما يفعله ما أكلت معه فقال السّائل فبيّن لي يابن رسول اللّه من كتاب اللّه فيه فقال قول اللّه ﴿فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ﴾ وهو ممّا وراء ذلك فقال الرّجل أيّما أكبر الزّنا أو هي فقال هو ذنب عظيم قد قال القائل بعض الذّنب أهون من بعض والذّنوب كلّها عظيم عند اللّه لأنّها معاصي وإنّ اللّه لا يحبّ من العباد العصيان وقد نهانا اللّه عن ذلك لأنّها من عمل الشّيطان وقد قال ﴿لَّا تَعْبُدُوا۟ ٱلشَّيْطَـٰنَ ...﴾ ﴿إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا۟ حِزْبَهُۥ لِيَكُونُوا۟ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلسَّعِيرِ﴾.

۱۱۹۸ ۲۶۲۴۶ (۴) تهذيب ۶۴/۱۰: استبصار ۲۲۶/۴: أحمد بن محمد عن البرقيّ عن ثعلبة بن ميمون وحسين بن زرارة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرّجل يعبث (بذكره ـ صا) بيده حتّى ينزل قال لا بأس به ولم يبلغ به ذاك شيئاً (قال الشّيخ رحمه الله في يب ـ فالوجه في هذا الخبر انّه لم يبلغ به شيئاً موظّفاً لا يجوز خلافه لأنّ الحكم إذاكان فيه التّعزير فذلك الى الإمام يفعله بحسب ما يراه في الحال.)

---

۱. أميرالمؤمنين ـ صا. ۲. ولا أعلم إلّا وقال زوّجوه ـ صا.

باب ۴۳
حکم کسی که خودارضایی می‌کند

۱۱۹۵ (۱) مردی را که با آلت تناسلی خویش بازی کرده تا این که انزال شد، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام بردند. حضرت دست او را با شلاق زد تا آن که سرخ شد. [راوی گوید]: «من نمی‌دانم جز این که، حضرت باقرعليه السلام فرمود: امیرالمؤمنینعليه السلام او را با پول بیت‌المال مسلمانان زن داد».

۱۱۹۶ (۲) روایت شده است که: «مردی در زمان امیرالمؤمنینعليه السلام استمنا کرد. این خبر به امام رسید. حضرت دستور داد که بر دستش با شلاق بزنند تا سرخ شود. پس از آن حضرت دربارهٔ او پرسید: آیا همسر دارد یا عزب و بی‌همسر است؟ پس دانست که بی‌همسر است. حضرت او را به ازدواج امر کرد. او به حضرت گفت که به خاطر فقرش دستش به ازدواج باز نیست. حضرت او را از کاری که کرده بود، توبه و او را زن داد و مهر زن را از بیت‌المال قرار داد [تا پایان خبر]».

۱۱۹۷ (۳) از امام صادقعليه السلام دربارهٔ استمنا سؤال شد. حضرت فرمود: «گناه بزرگی است که خداوند از آن در کتابش نهی کرده است و استمنا کننده چونان کسی است که با خویش جماع می‌کند و اگر من باخبر شوم از کسی که این کار را انجام می‌دهد، با او هم‌غذا نخواهم شد. سائل پرسید: ای پسر رسول خدا، برایم توضیح دهید آنچه از کتاب خدا دربارهٔ استمناست. حضرت بیان داشت: فرمودهٔ خدا که: «و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند»،[1] و استمنا از غیر این طریق است. مرد پرسید: کدام بزرگ‌تر است، زنا یا استمنا؟ حضرت فرمود: استمنا گناه بزرگی است. گوینده‌ای خواهد گفت که بعضی از گناهان سبک‌تر از بعضی است ولی همهٔ گناهان نزد خدا بزرگ است؛ چرا که همه، معاصی خداست و خداوند دوست ندارد که بندگانش گناه کنند و خداوند ما را از این بازداشته است؛ چرا که کار شیطان است و خداوند فرموده است: «پرستش شیطان نکنید. شیطان دشمن شماست. او را دشمن بگیرید. شیطان گروهش را دعوت می‌کند تا از یاران آتش باشند».[2]

۱۱۹۸ (۴) حسین بن زراره گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ مردی که با آلت تناسلی خود بازی می‌کند تا آن که انزال منی می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد و این او را به چیزی نمی‌رساند».

شیخ طوسیرحمه الله در تهذیب گوید: «توجیه این روایت آن است که، با استمنا به حدّ مشخصی که نتوان خلاف آن کرد نمی‌رسد؛ چرا که حکم اگر در آن تعزیر باشد، آن در اختیار امام است و او آن گونه که تشخیص می‌دهد، در آن حال عمل می‌کند».

---

۱. مؤمنون ۲۳ / ۷. ۲. فاطر ۳۵ / ۶.

وتقدّم فی أحادیث باب (۱۷) تحریم الإستمناء من أبواب النّکاح المحرّم ج ۲۵ ما یناسب الباب. وفی روایة طلحة (۵) من هذا الباب قوله انّ أمیرالمؤمنین علیه السلام أُتی برجل عبث بذکره فضرب یده حتّی إحمرّت ثمّ زوّجه من بیت المال.

(۴۴)

باب تعزیر ناکح البهیمة وجملة من أحکامه

۱۱۹۹ ۴۶۴۳۷ (۱) **کافی ۲۰۴/۷**: علیّ بن محمد عن صالح ابن أبی حمّاد عن بعض أصحابه عن **تهذیب ۶۰/۱۰**: **استبصار ۲۲۲/۴**: یونس (بن عبدالرّحمن ـ یب ـ صا) عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله علیه السلام والحسین بن خالد عن أبی الحسن الرّضا علیه السلام وصبّاح الحذّاء عن إسحاق بن عمّار عن أبی إبراهیم (موسی ـ یب ـ صا) علیه السلام فی الرّجل یأتی البهیمة فقالوا جمیعاً إن کانت البهیمة للفاعل ذبحت فإذا ماتت أحرقت بالنّار ولم ینتفع بها وضرب هو خمسة وعشرون[۱] سوطاً ربع حدّ الزّانی وإن لم تکن البهیمة له قوّمت فأُخذ[۲] ثمنها منه ودفع إلی صاحبها وذبحت وأُحرقت بالنّار ولم ینتفع بها وضرب خمسة وعشرون[۳] سوطاً فقلت وما ذنب البهیمة فقال[۴] لاذنب لها ولکنّ رسول الله صلی الله علیه وآله فعل هذا وأمر به لکیلا یجتریٔ النّاس بالبهائم وینقطع النّسل.

۱۲۰۰ ۴۶۴۳۸ (۲) **کافی ۲۰۴/۷**: علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن **تهذیب ۶۰/۱۰**: **إستبصار ۲۲۳/۴**: یونس عن سماعة قال سألت أبا عبدالله علیه السلام عن الرّجل یأتی بهیمة (أو ـ کا) شاة أو ناقة أو بقرة قال فقال علیه أن یجلد حدّاً غیر الحدّ ثمّ ینفی من بلاد[۵] إلی غیرها وذکروا أنّ لحم تلك البهیمة محرّم ولبنها[۶].

۱۲۰۱ ۴۶۴۳۹ (۳) **کافی ۲۰۴/۷**: محمد بن یحیی عن **تهذیب ۶۱/۱۰**: **استبصار ۲۲۳/۴**: أحمد بن محمد بن عیسی[۷] عن **فقیه ۳۳/۴**: (الحسن ـ فقیه) بن محبوب عن إسحاق بن جریر عن

---

۱. وعشرین ـ یب ـ صا. ۲. وأُخذ ـ یب ـ صا. ۳. وعشرین ـ یب ـ صا.
۴. قال ـ یب ـ صا. ۵. بلاده ـ یب ـ صا. ۶. وثمنها ـ صا.
۷. أحمد بن محمد بن یحیی ـ صا.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفده از ابواب نکاح محرم، روایاتی که مناسب این باب است.

و در روایت پنجم از همین باب هفده، این گفته که: «مردی را که با آلت خود بازی کرده بود، نزد امیرالمؤمنینؑ آوردند. حضرت بر دست او زد تا آن که سرخ شد. سپس وی را از بیت‌المال زن داد».

باب ۴۴

حکم کسی که با حیوان، آمیزش جنسی می‌کند

۱۱۹۹ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادقؑ و حسین بن خالد از حضرت رضاؑ و اسحاق بن عمار از حضرت کاظمؑ دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، پرسیدند. امام صادق و امام رضا و امام کاظمؑ همگی در جواب فرمودند: «اگر حیوان از آنِ همان کس است که با وی آمیزش کرده است، ذبح می‌شود و پس از جان دادن با آتش سوزانده می‌شود و از او استفاده نمی‌کنند و بر آمیزش کننده بیست و پنج تازیانه یعنی یک چهارم حدّ زناکار زده می‌شود. ولی اگر حیوان از آنِ او نیست، قیمت‌گذاری می‌شود و قیمتش از او گرفته و به صاحب حیوان داده می‌شود و حیوان ذبح و با آتش سوزانده می‌شود و از او استفاده نمی‌کنند و آمیزش کننده بیست و پنج تازیانه می‌خورد. پرسیدم: گناه حیوان چیست؟ حضرت فرمود: گناهی ندارد ولی رسول خداﷺ چنین کرد و این گونه دستور داد تا مردم جرئت بر حیوانات نکنند و نسل منقطع نشود».

۱۲۰۰ (۲) سماعه گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که با حیوان ـ گوسفند یا شتر یا گاو ـ آمیزش می‌کند، پرسیدم. سماعه گوید: امام فرمود: بر اوست که حدّ بخورد، البته نه آن حدّ را. سپس از شهرش به جای دیگر تبعید شود و گفته‌اند که گوشت آن حیوان و شیرش حرام است».

۱۲۰۱ (۳) سدیر گوید: «امام باقرؑ دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، فرمود: کمتر از حدّ، تازیانه می‌خورد و قیمت حیوان را برای صاحبش به عهده می‌گیرد؛ چرا که وی حیوان را برای صاحبش فاسد کرده است و حیوان ذبح شده و سوزانده و دفن می‌شود ـ اگر از حیواناتی است که گوشتش خورده می‌شود. ولی اگر از حیواناتی باشد که بر پشتش سوار می‌شوند، همهٔ قیمت آن را بدهکار است و کمتر از حدّ تازیانه می‌خورد و حیوان را از شهری که این گناه را با او کرده‌اند به شهرهای دیگری که این حیوان در آنجا شناخته شده نیست، می‌فرستند. بنابراین، حیوان را در آن شهرها می‌فروشد تا صاحب آن به واسطهٔ حیوان سرزنش نشود».

سدير عن أبى جعفر عليه السلام فى الرّجل يأتى البهيمة قال يجلد[1] دون الحدّ ويغرم قيمة البهيمة لصاحبها لأنّها أفسدها عليه وتذبح وتحرق (وتدفن ـ كا ـ فقيه ـ العلل) إن كانت ممّا يؤكل لحمه وإن كانت ممّا يركب ظهره أغرم[2] قيمتها وجلد دون الحدّ وأخرجها من المدينة الّتى فعل بها فيها[3] إلى بلاد أُخرى حيث لا تعرف فيبيعها فيها كيلا يعيّر بها.

علل الشّرائع ۵۳۸: حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثنا عبداللّه بن جعفر الحميرىّ عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن اسحاق بن حريز عن سدير عن أبى جعفر عليه السلام (نحوه).

١٢٠٢ / ٢٦٤٥٠ (۴) المقنع ۱۴۷: وإذا أتى الرّجل البهيمة فانّه يقام قائماً ثمّ يضرب ضربة بالسّيف أخذ منه ما أخذ وروى عليه الحدّ وروى الحسن بن محبوب أنّه يجلد دون الحدّ ويغرم قيمة البهيمة لصاحبها لأنّه أفسدها عليه وتذبح وتحرق وتدفن إن كانت ممّا يؤكل لحمه وإن كانت ممّا يركب ظهره أغرم قيمتها وجلد دون الحدّ وأخرجها من المدينة الّتى فعل بها ذلك إلى بلاد أُخرى حيث لا تعرف فيبيعها فيها حتّى لا يعيّر بها.

١٢٠٣ / ٢٦٤٥١ (۵) تهذيب ۶۱/۱۰: استبصار ۲۲۳/۴: يونس عن محمد ابن سنان عن العلاء بن الفضيل عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجل يقع على بهيمة قال فقال ليس عليه حدّ ولكن تعزير[4].

١٢٠٤ / ٢٦٤٥٢ (۶) تهذيب ۶۱/۱۰: استبصار ۲۲۳/۴: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن حمّاد بن عثمان وخلف بن حمّاد عن الفضيل بن يسار وربعىّ بن عبداللّه عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجل يقع على البهيمة قال ليس عليه حدّ ولكن يضرب تعزيراً.

١٢٠٥ / ٢٦٤٥٣ (۷) فقه الرّضا عليه السلام ۳۰۹: من أتى بهيمة عزّر والتّعزير ما بين بضعة عشر سوطاً الى تسعة وثلاثين والتأديب ما بين ثلاثة الى عشرة.

١٢٠٦ / ٢٦٤٥٤ (۸) تهذيب ۶۱/۱۰: استبصار ۲۲۴/۴: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجل أتى بهيمة قال يقتل. (حمل الشّيخ رحمه الله هذا وأمثاله على من تكرّر منه الفعل).

---

۱. يحدّ ـ كا. ۲. غرم ـ صا. ۳. ذلك بها ـ فقيه ـ العلل.
۴. تعزيراً ـ صا.

۱۲۰۲ (۴) و اگر مردی با حیوانی آمیزش کند، آن مرد را در حالت ایستاده قرار می‌دهند. پس از آن یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه با او بکند و روایت شده که بر وی حدّ است و حسن بن محبوب روایت کرده است که: «کمتر از حدّ بر او زده می‌شود و قیمت حیوان را به صاحبش بدهکار است؛ چرا که وی حیوان را برای صاحبش از بین برده است و حیوان را ذبح می‌کنند و می‌سوزانند و دفن می‌کنند ـ اگر حیوان حلال گوشت است - ولی اگر برای سواری است، قیمت آن را به صاحبش بدهکار است و کمتر از حدّ تازیانه بر وی زده می‌شود و حیوان را از شهری که این کار را با او کرده‌اند به شهرهای دیگر ـ آنجا که شناخته نباشد ـ می‌برند. صاحبش حیوان را در آن شهرها می‌فروشد تا به واسطهٔ حیوان سرزنش نشود».

۱۲۰۳ (۵) امام صادق؈ دربارهٔ مردی که با حیوانی آمیزش می‌کند، فرمود: «حدّ بر او نیست ولی تعزیر هست».

۱۲۰۴ (۶) امام صادق؈ دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، فرمود: «حدّ بر او نیست اما او را برای تعزیر می‌زنند».

۱۲۰۵ (۷) هر کس با حیوانی آمیزش کند، تعزیر می‌شود و تعزیر از بیش از ده تازیانه تا سی و نه تازیانه و تأدیب از سه تا ده تازیانه است.

۱۲۰۶ (۸) امام صادق؈ دربارهٔ مردی که با حیوانی در آمیخته است، فرمود: «کشته می‌شود». شیخ طوسی؆ این روایت و مشابه‌هایش را بر کسی حمل کرده که این کار از وی به تکرار سرزند.

۱۲۰۷ ۲۴۲۵۵ (۹) **تهذيب** ١٠/٦٢: **استبصار** ٤/٢٢٤: وروى محمد بن علىّ بن محبوب (عن الحسن بن علىّ الكوفىّ ـ يب) عن الحسين بن سيف عن أخيه عن أبيه عن زيد أبى أسامة عن أبى فروة عن أبى جعفرعليه السلام قال الّذى يأتى بالفاحشة والّذى يأتى البهيمة حدّه حدّ الزّانى (حمله الشيخ ره وأمثاله على من تكرّر منه الفعل أو إذا كان الفعل مع الإيلاج).

۱۲۰۸ ۲۴۲۵۶ (١٠) **تهذيب** ١٠/٦٢: **استبصار** ٤/٢٢٤: الحسين بن سعيد عن القاسم عن عبدالصّمد بن بشير عن سليمان بن هلال قال سأل بعض أصحابنا أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل يأتى البهيمة فقال يقام قائماً (ثمّ ـ يب) يضرب ضربة بالسّيف أخذ السّيف منه ما أخذ قال فقلت هو القتل قال هو ذاك.

۱۲۰۹ ۲۴۲۵۷ (١١) **قرب الإسناد** ١٠٤: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه عليه السلام عن علىّ عليه السلام أنّه سئل عن راكب البهيمة فقال لا رجم عليه ولا حدّ ولكن يعاقب عقوبة موجعة.

وتقدّم فى أحاديث باب (١٦) تحريم نكاح البهيمة من أبواب النّكاح المحرّم ج ٢٥ ما يدلّ على أنّه بمنزلة الزّناء والكفر باللّه وأنّ ناكحها ملعون وعليه حدّ كحدّ الزّانى خصوصاً رواية أبى بصير (٥) والدّعائم (٧) فلاحظ. وفى باب (١٨) تحريم لحم البهيمة الّتى ينكحها الآدمىّ من أبواب الأطعمة (ج ٢٨) ما يناسب الباب. ولاحظ باب (٢٠) أنّ أصحاب الكبائر إذا أقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا فى الثّالثة الّا الزّانى والزّانية فانّهما قتلا فى الرّابعة من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ وباب (١٨) أنّ الزّانى الحرّ إذا جلد ثلاثاً قتل فى الرّابعة من أبواب حدّ الزّنا فانّ فيهما ما يناسب المقام.

(۴۵)

باب حدّ القوّاد

۱۲۱۰ ۲۴۲۵۸ (١) **كافى** ٧/٢٦١: **تهذيب** ١٠/٦٤: علىّ (بن ابراهيم ـ يب) عن أبيه عن محمد بن سليمان عن عبداللّه بن سنان **فقيه** ٤/٣٤: روى ابراهيم بن هاشم عن صالح بن السّندىّ عن محمد بن سليمان المصرىّ عن عبداللّه بن سنان قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام أخبرنى عن

۱۲۰۷ (۹) امام باقر﵇ فرمود: «کسی که لواط و کسی که با حیوانی آمیزش می‌کند، حدّ او حدّ زناکار است». شیخ طوسی﵀ این روایت و مشابه‌هایش را بر کسی حمل کرده که این کار از وی به تکرار سرزده یا آن که این کار، همراه با دخول باشد.

۱۲۰۸ (۱۰) سلیمان بن هلال گوید: «بعضی از یاران ما از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که با حیوان آمیزش می‌کند، پرسیدند. حضرت فرمود: او را در حالت ایستاده قرار می‌دهند. آن‌گاه یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود؛ هر چه شمشیر با او کند. سلیمان بن هلال گوید: پرسیدم: منظور کشتن است؟ حضرت فرمود: همان است».

۱۲۰۹ (۱۱) امام جعفر صادق﵇ از پدرشان﵇، از امیرالمؤمنین علی﵇ روایت کرد که: «از امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ کسی که با حیوان آمیزش کند، سؤال شد. حضرت فرمود: سنگسار کردن و حدّ بر وی نیست ولی به شکلی دردناک کیفر می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شانزدهم از ابواب نکاح محرم، روایاتی که دلالت می‌کند بر این‌که آمیزش با حیوان به مانند زنا و در حکم کفر به خداست و کنندهٔ این کار ملعون است و حدّ او مانند حدّ زناکار است؛ به ویژه روایت پنجم و هفتم؛ ملاحظه کنید.

و در باب هجده از ابواب خوراکی‌ها، روایاتی مناسب با این باب.

و بنگرید به باب بیست از ابواب احکام عمومی حدود و باب هجده از ابواب حدّ زنا؛ چرا که در این دو باب، روایاتی مناسب با مقام است.

باب ۴۵
حدّ قوّاد

۱۲۱۰ (۱) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: به من بگویید حدّ قوّاد چیست؟ حضرت فرمود: حدّی بر قوّاد نیست. مگر نه این است که به او پولی می‌دهند تا راهنمایی کند [تا حیوان یا کسی را ببرد]. گفتم: فدایت گردم! او به حرام مرد و زنی را با هم جمع می‌کند. حضرت فرمود: این کسی است که بین زن و مرد به حرام جمع می‌کند؟ گفتم: آری، فدایت شوم! منظورم این است. حضرت فرمود: سه چهارم حدّ زناکار؛ یعنی هفتاد و پنج تازیانه بر او زده می‌شود و از شهری که در آن

القوّاد ما حدّه قال لا حدّ على القوّاد أليس إنّما يعطى الأجر على أن يقود قلت جعلت فداك إنّما يجمع بين الذّكر والأنثى حراماً قال ذاك المؤلّف بين الذّكر والأنثى حراماً فقلت هو ذاك جعلت فداك قال يضرب ثلاثة أرباع حدّ الزّانى خمسة وسبعين سوطاً وينفى من المصر الّذى هو فيه (كا ـ يب ـ فقلت جعلت فداك فما على رجل (الّذى ـ كا) وثب على امرأة فحلق رأسها قال يضرب ضرباً وجيعاً ويحبس فى سجن المسلمين حتّى يستبرء شعرها فان نبت أخذ منه مهر نسائها وان لم ينبت أخذت منه الدّية الكاملة خمسة آلاف درهم فقلت فكيف (صار ـ كا) مهر نسائها إن نبت شعرها قال يا ابن سنان إنّ شعر المرأة وعُذرتها يشتركان[١] فى الجمال فاذا ذهب بأحدهما وجب لها المهر كاملاً).

١٢١١ ٢٦٤٥٩ (٢) فقه الرّضا عليه السلام ٣١٠: وان قامت بيّنة على قوّاد جلد خمسة وسبعين ونفي عن المصر الّذى هو فيه وروى أنّ النّفى هو الحبس سنة أو يتوب.

وتقدّم فى أحاديث باب (١٨) تحريم القيادة من أبواب النّكاح المحرّم ج ٢٥ ما يناسب ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. شريكان ـ يب.

است، تبعید می‌شود. پرسیدم: فدایت شوم! بر مردی که به زنی پریده و سرش را تراشیده، چیست؟ حضرت فرمود: درد آور او را می‌زنند و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا موی زن رشد کند. اگر مو رویید، از او به اندازهٔ مهر زنان‌شان گرفته می‌شود و اگر نرویید، از او یک دیهٔ کامل یعنی پنج هزار درهم گرفته می‌شود. پرسیدم: چطور اگر مویش رویید به اندازهٔ مهر زنان‌شان[از وی می‌گیرند]؟ حضرت فرمود: ای ابن سنان، موی زن و پردهٔ بکارتش در زیبایی زن مشترکند و اگر یکی از این دو از بین برود، مهر کامل برای زن ثابت است».

۱۲۱۱ (۲) اگر بیّنه‌ای علیه قوّادی شهادت داد، هفتاد و پنج تازیانه می‌خورد و از شهری که در آن است، تبعید می‌شود و روایت شده است که تبعید همان یک سال بازداشت یا توبه است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجده از ابواب نکاح محرم، روایت مناسب این باب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب حدّ اللّواط

(١)

باب حدّ اللّواط مع الايقاب
وعدمه وثبوته بالإقرار أربعاً وجملة من أحكامه

(١) كافي ٢٠١/٧: تهذيب ٥٣/١٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن (الحسن ـ يب) بن محبوب عن ابن رئاب عن مالك بن عطيّة عن أبي عبدالله عليه السلام قال بينا أمير المؤمنين عليه السلام في ملأ من أصحابه إذ أتاه رجل فقال يا أمير المؤمنين إنّي (قد ـ كا) أوقبت على غلام فطهّرني فقال له (أمير المؤمنين عليه السلام ـ يب) يا هذا إمض إلى منزلك لعلّ مراراً هاج بك فلمّا كان من غد عاد إليه فقال (له ـ كا) يا أمير المؤمنين إنّي أوقبت على غلام فطهّرني فقال له يا هذا إمض إلى منزلك لعلّ مراراً هاج بك حتّى فعل ذلك ثلاثاً بعد مرّته الأولى فلمّا كان في الرّابعة قال له يا هذا إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله حكم في مثلك بثلاثة[1] أحكام فاختر أيّهنّ شئت قال وما هنّ[2] يا أمير المؤمنين قال ضربة بالسّيف في عنقك بالغة ما بلغت أو اهداء[3] من جبل مشدود اليدين والرّجلين أو إحراق بالنّار. ٢٤١٤٢

فقال (له ـ يب) يا أمير المؤمنين أيّهنّ[4] أشدّ عليّ قال الإحراق بالنّار قال فإنّي قد اخترتها يا أمير المؤمنين قال خذ لذلك[5] أهبتك[6] فقال نعم (فقام ـ كا) فصلّى ركعتين ثمّ جلس في تشهّده فقال اللّهمّ إنّي قد أتيت من الذّنب ما قد علمته وإنّي تخوّفت من ذلك فجئت إلى

---

١. ثلاثة ـ يب. ٢. هي ـ يب.
٣. اهدارك ـ يب. أي اماتة سقطاً من جبل وفي الوافي دهداء، دهده الحجر: دحرجه وفي بعض النّسخ اهذاب واهذبت السّحابة ماءها أسالته بسرعة. ٤. فأيّهنّ ـ يب.
٥. بذلك ـ يب. ٦. أهبتك أي عدّتك يقال تأهّب للشّيء استعدّ له.

فصل سوم

باب‌های حدّ لواط و همجنس‌بازی مردان

باب ۱

تعریف لواط و ادلهٔ اثبات آن

۱۲۱۲ (۱) امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «در حالی که امیرالمؤمنین﴿ع﴾ همراه با گروهی از یارانش بود، مردی نزد ایشان آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من با پسری آمیزش کرده‌ام؛ مرا پاک کن. امیرالمؤمنین﴿ع﴾ به او فرمود: ای فلان، برو به منزلت؛ شاید صفرایت طغیان کرده است. فردای آن روز آن مرد مجددا نزد امام﴿ع﴾ آمد و به امام گفت: ای امیرالمؤمنین، من با پسری آمیزش کرده‌ام؛ مرا پاک ساز. حضرت به او فرمود: ای فلانی، برو به منزلت؛ شاید صفرایت طغیان کرده است و هذیان می‌گویی. تا آن که پس از بار اول، سه بار چنین کرد. در بار چهارم به او گفت: ای فلان، رسول خدا﴿ص﴾ در مورد همانند تو سه حکم داده است. تو هر کدام را که می‌خواهی، انتخاب کن. او پرسید: آن سه [حکم] چیست ای امیرالمؤمنین؟ حضرت فرمود: یک ضربه شمشیر در گردنت، هرچه که با تو بکند [به هر جا که برسد]؛ یا پرت کردن از کوه با دست و پای بسته یا سوزاندن با آتش.

آن مرد به امیرالمؤمنین﴿ع﴾ گفت: کدامین یک از این سه تا بر من سخت‌تر است؟ حضرت فرمود: سوزاندن با آتش. آن مرد گفت: من همین را اختیار می‌کنم، ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: خویش را برای سوزاندن آماده ساز. مرد گفت: باشد. آن‌گاه دو رکعت نماز گزارد و پس از آن در حالت تشهد نشست و گفت: خدایا، من گناهی کرده‌ام که تو خود می‌دانی و من از این کار ترسیده‌ام و آمده‌ام نزد وصی رسول تو و پسر عموی پیامبرت و از او خواسته‌ام تا مرا پاک کند. او هم مرا بین سه نوع از عذاب مخیر ساخت. خدایا، من هم سخت‌ترین آن را اختیار کردم. خدایا، از تو می‌خواهم که این را

وصيّ رسولك وابن عمّ نبيّك فسألته أن يطهّرني فخيّرني (بين ـ كا) ثلاثة أصناف من العذاب (أللّهمّ ـ كا) فإنّي[1] قد اخترت أشدّها أللّهمّ فإنّي أسألك أن تجعل ذلك كفّارة لذنوبي وأن لا تحرقني بنارك في آخرتي ثمّ قام وهو باكٍ حتّى جلس في الحفرة الّتي حفرها له أمير المؤمنين عليه السلام وهو يرى النّار تتأجّج[2] حوله قال فبكى أمير المؤمنين عليه السلام وبكى أصحابه جميعاً فقال له أمير المؤمنين عليه السلام قم يا هذا فقد أبكيت ملائكة السّماء وملائكة الأرض[3] فإنّ[4] اللّه قد تاب عليك فقم ولا تعاودنّ شيئاً ممّا قد فعلت.

١٢١٣ ٣٤٤٦١ (٢) استبصار ٤/ ٢٢٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن الحسن ابن محبوب عن ابن رئاب عن مالك بن عطيّة عن أبي عبداللّه عليه السلام فيمن أوقب على غلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام إنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله حكم فيه ثلاثة أحكام إمّا ضربة بالسّيف في عنقه بالغة ما بلغت أو إهداراً من جبل مشدود اليدين والرّجلين أو إحراقاً بالنّار.

١٢١٤ ٣٤٤٦٢ (٣) المقنع ١٤٤: واعلم أنّ عقوبة من لاط بغلام أن يحرق بالنّار أو يهدم عليه حائط أو يضرب ضربة بالسّيف وإذا أحبّ التّوبة تاب من غير أن يرفع خبره إلى إمام المسلمين فان رفع إلى الإمام هلك فانّه يقيم عليه إحدى هذه الحدود الّتي ذكرناها.

١٢١٥ ٣٤٤٦٣ (٤) المحاسن ١١٢: البرقيّ عن جعفر بن محمد عن عبداللّه بن ميمون القدّاح قال قال أبوعبداللّه عليه السلام كتب خالد الى أبي بكر سلام عليك أمّا بعد فانّي أتيت برجل قامت عليه البيّنة أنّه يؤتى في دبره كما تؤتى المرأة فاستشار فيه أبوبكر فقالوا اقتلوه فاستشار أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال أحرقه بالنّار فانّ العرب لا ترى القتل شيئاً قال لعثمان ما تقول قال أقول ما قال عليّ تحرقه بالنّار قال أبوبكر وأنا مع قولكما وكتب الى خالد أن أحرقه بالنّار فأحرقه.

١٢١٦ ٣٤٤٦٤ (٥) كافي ٢٦٨/٧: تهذيب ١٤٩/١٠: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام إذا كان الرّجل كلامه كلام النّساء ومشيه[5] مشية النّساء ويمكّن من نفسه فينكح كما تنكح المرأة فارجموه ولا تستحيوه.

---

١. وإنّي ـ يب. ٢. تأجّج ـ يب. ٣. الأرضين ـ يب.
٤. وإنّ ـ يب. ٥. مشيته ـ كا.

کفارهٔ گناهانم قرار دهی و مرا با آتشت در آخرتم نسوزانی. سپس در حالی که می‌گریست بپا خاست تا آن که در چاله‌ای که امیرالمؤمنین‌ﷺ برای وی کنده بود، نشست ـ در حالی که می‌دید آتش در اطرافش شعله می‌کشد.

امام صادق‌ﷺ فرمود: در اینجا امیرالمؤمنین‌ﷺ گریست و یارانش هم گریستند. امیرالمؤمنین‌ﷺ به آن مرد گفت: ای فلان، برخیز؛ تو فرشتگان آسمان و زمین را به گریه درآوردی. خداوند توبه‌ات را پذیرفت. بپا خیز و دیگر به سراغ آنچه انجام دادی، مرو».

۱۲۱۳ (۲) مالک بن عطیه گوید: «امام صادق‌ﷺ دربارهٔ مردی که با پسری آمیزش کرده بود، بیان داشت: امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: رسول خداﷺ در این مورد سه حکم داده است: یا یک ضربه شمشیر در گردنش به هر جا که برسد [هر چه با او بکند]؛ یا با دست و پای بسته او را از کوه پرت کنند؛ یا سوزاندن با آتش».

۱۲۱۴ (۳) بدان که کیفر کسی که با پسری لواط کرده، این است که با آتش سوزانده شود یا دیواری بر وی خراب یا یک ضربه شمشیر بر او زده شود و اگر توبه را دوست دارد، پیش از آن که خبرش به امام مسلمانان برسد، توبه کند. ولی اگر او را نزد امام بردند، هلاک خواهد شد؛ چرا که امام یکی از حدودی را که گفتیم، بر وی جاری می‌سازد.

۱۲۱۵ (۴) امام صادق‌ﷺ فرمود: «خالد به ابوبکر نوشت: سلام بر تو؛ اما پس از سلام، مردی را که بیّنه بر او شهادت داده‌اند که با او چون زن آمیزش می‌شود، نزد من آورده‌اند. ابوبکر در این موضوع مشورت کرد. به او گفتند: او را بکشید. ابوبکر پس از آن با امیرالمؤمنین علی‌ﷺ مشورت کرد. حضرت فرمود: او را با آتش بسوزانید؛ چرا که عرب کشته شدن را چیزی به حساب نمی‌آورد. ابوبکر به عثمان گفت: تو چه می‌گویی؟ عثمان گفت: من هم همان را که علی‌ﷺ می‌گوید؛ او را با آتش بسوزانید. ابوبکر گفت: و من هم با نظر شما همراهم و برای خالد نوشت که او را با آتش بسوزان و خالد او را سوزاند».

۱۲۱۶ (۵) امام صادق‌ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: اگر مردی سخن گفتن و راه رفتنش چون زنان است و خودش را در اختیار دیگران قرار می‌دهد و آن گونه که با زن آمیزش می‌شود با او آمیزش می‌کنند، او را سنگسار کنید و زنده نگذارید».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۲۱۷ ۲۶۴۶۵ (۶) **تهذیب ۱۰/۵۶: استبصار ۴/۲۲۲:** الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن عدّة من أصحابنا عن أبی عبداللّه علیه السلام فی الّذی یوقب أنّ علیه الرّجم إذا[1] کان محصناً وعلیه الحدّ[2] إن لم یکن محصناً. حملها الشّیخ رحمه الله علی التّقیّة.

۱۲۱۸ ۲۶۴۶۶ (۷) **الجعفریّات ۱۴۶:** أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمد حدّثنی محمد بن الأشعث حدّثنا هارون بن سعد الایلی حدّثنا أبوبکر ابن أبی أویس حدّثنی حسین بن عبداللّه بن ضمیرة عن أبیه عن جدّه أنّ علیاً علیه السلام کان یقول یرجم الّذی یعمل عمل قوم لوط أُحصن أم لم یحصن بالحجارة ویقول إنّ قوم لوط قد رجموا.

۱۲۱۹ ۲۶۴۶۷ (۸) **الجعفریّات ۱۴۶:** أخبرنا عبداللّه أخبرنا محمد بن الأشعث حدّثنا هارون بن سعید حدّثنا أبوبکر ابن أبی أویس عن أبی وجال عن ابن شهاب أنّه سئل عن الّذی یعمل عمل قوم لوط قال علیه الرّجم أحصن أم لم یحصن.

۱۲۲۰ ۲۶۴۶۸ (۹) **دعائم الإسلام ۲/۴۵۶:** عن جعفر بن محمد علیه السلام أنّه قال یرجم الّذی یؤتی فی دبره الفاعل والمفعول به.

۱۲۲۱ ۲۶۴۶۹ (۱۰) **کافی ۷/۱۹۹: تهذیب ۱۰/۵۳: استبصار ۴/۲۱۹:** علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبداللّه علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال قال أمیرالمؤمنین علیه السلام لو کان ینبغی لأحد أن یرجم مرّتین لرجم اللّوطی.

فقیه ۴/۳۱: وفی روایة السّکونی عن جعفر بن محمد عن أبیه علیه السلام أنّ علیاً علیه السلام قال لو کان (وذکر مثله). **الجعفریّات ۱۲۶:** باسناده عن علیّ علیه السلام مثله. **المحاسن ۱۱۲: عقاب الأعمال ۳۱۶:** عن أبی عبداللّه علیه السلام قال لو کان وذکر مثله.

۱۲۲۲ ۲۶۴۷۰ (۱۱) **الجعفریّات ۱۴۶:** أخبرنا عبداللّه أخبرنا ابن الأشعث حدّثنا هارون بن سعید حدّثنا أُبوبکر ابن أبی أویس قال حدّثنا سلیمان بن بلال عن عمر ابن أبی عمرو مولی المطّلب بن عبداللّه بن حطیب عن عکرمة عن ابن عبّاس أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال من وجدتموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول. **عوالی اللّئالی ۱/۱۷۰:** قال صلی الله علیه و آله من وجدتموه (وذکر مثله).

---

۱. ان ـ صا. ۲. الجلد ـ صا.

۱۲۱۷ (۶) امام صادقؑ دربارهٔ کسی که [با همجنس] آمیزش می‌کند، فرمود: «اگر محصن است، باید سنگسار شود و اگر محصن نیست، بر او حدّ است». شیخ طوسیؒ این روایت را بر تقیه حمل کرده است.

۱۲۱۸ (۷) امیرالمؤمنین علیؑ پیوسته می‌فرمود: «کسی که کار قوم لوط را انجام می‌دهد، با سنگ سنگسار می‌شود؛ محصن باشد یا نباشد و حضرت فرمود: قوم لوط هم سنگسار شدند».

۱۲۱۹ (۸) از ابن شهاب دربارهٔ کسی که کار قوم لوط را می‌کند، سؤال شد. او گفت: «سنگسار شدن برای اوست ؛ محصن باشد یا نباشد».

۱۲۲۰ (۹) امام جعفر صادقؑ فرمود: «آن کس که با او از پشت آمیزش می‌شود، سنگسار می‌شود؛ چه کننده و چه کسی که با او این کار می‌شود».

۱۲۲۱ (۱۰) امیرالمؤمنینؑ فرمود: «اگر سزاوار بود کسی دوبار سنگسار شود، لواط کننده دو بار سنگسار می‌شد».

۱۲۲۲ (۱۱) رسول خداﷺ فرمود: «هر کس را که چون قوم لوط عمل می‌کند یافتید، بکشید؛ چه فاعل و چه مفعول».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۲۲۳ ۲۶۲۷۱ (۱۲)کافی ۱۹۹/۷: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن یوسف بن الحارث تهذیب ۵۲/۱۰: محمد بن أحمد بن یحیی عن یوسف بن الحارث[۱] عن محمد بن عبدالرّحمن العرزمیّ عن أبیه عبدالرّحمن عن أبی عبداللّه عن أبیه علیه السلام (عن آبائه علیهم السلام ـ یب) قال أتی عمر برجل وقد[۲] نکح فی دبره فهَمّ أن یجلده فقال للشّهود رأیتموه یدخله کما یدخل المیل فی المُکحُلة فقالوا نعم فقال لعلیّ علیه السلام ماتری فی هذا فطلب الفحل الّذی نکحه فلم یجده فقال علیّ علیه السلام أری فیه أن تضرب عنقه قال فأمر به فضربت[۳] عنقه (ثمّ ـ کا) قال خذوه (فقال ـ یب) فقد[۴] بقیت له عقوبة أخری قالوا[۵] وما هی قال ادعوا[۶] بطُنّ[۷] من حَطَبٍ فدعا بطُنّ من حطب فلفّ فیه ثمّ أخرجه فأحرقه بالنّار قال ثمّ قال إنّ للّه عباداً لهم فی أصلابهم أرحام کأرحام النّساء قال فما لهم لا یحملون فیها قال لأنّها منکوسة (ولهم ـ یب) فی أدبارهم غدّة کغدّة البعیر فإذا هاجت هاجوا وإذا سکنت سکنوا.

۱۲۲۴ ۲۶۲۷۲ (۱۳)کافی ۱۹۹/۷: تهذیب ۵۲/۱۰: استبصار ۲۱۹/۴: أبوعلیّ الأشعریّ عن الحسن بن علیّ الکوفیّ عن العبّاس بن عامر عن سیف بن عمیرة عن عبدالرّحمن العرزمی[۸] قال سمعت أبا عبداللّه علیه السلام یقول وجد رجل مع رجل فی إمارة عمر فهرب أحدهما وأخذ الآخر فجیء به إلی عمر فقال للنّاس ما ترون قال فقال هذا إصنع کذا وقال هذا إصنع کذا قال فقال ما تقول یا أباالحسن قال (فقال ـ یب) اضرب عنقه فضرب عنقه قال ثمّ أراد أن یحمله فقال (مه ـ کا ـ صا) إنّه قد بقی من حدوده شیء قال أیّ شیء (قد ـ یب ـ صا) بقی قال ادع بحطب قال فدعا عمر بحطب فأمر به أمیرالمؤمنین علیه السلام فأحرق به.

۱۲۲۵ ۲۶۲۷۳ (۱۴)کافی ۲۰۰/۷: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن هارون عن أبی یحیی الواسطیّ رفعه قال سألته عن رجلین یتفاخذان قال حدّهما حدّ الزّانی فإن أدعم[۹] أحدهما علی صاحبه ضرب الدّاعم ضربة بالسّیف أخذت منه ما أخذت وترکت منه ماترکت یرید بها مقتله والدّاعم علیه یحرق بالنّار.

---

۱. سیف بن الحارث ـ خ کا. ۲. قد ـ یب. ۳. فضرب ـ یب.
۴. قد ـ یب. ۵. قال ـ یب. ۶. ادع ـ یب.
۷. الطنّ بالضّمّ: الحُزمة من الحطب والقصب ـ اللسان. ۸. العزرمی ـ یب.
۹. دعم المرأة: جامعها أو طعن فیها ـ القاموس.

۱۲۲۳ (۱۲) امام صادق﵇ از پدرشان از پدران‌شان﵈ روایت کرده‌اند که: «مردی را که با او در پشتش آمیزش شده بود، نزد عمر آوردند. خواست تا او را تازیانه بزنند. به شهود گفت: آیا دیدید که چون میل در سرمه‌دان وارد کند؟ گفتند: آری. عمر به امیرالمؤمنین علی﵇ گفت: شما در این مورد چه نظر دارید؟ حضرت آن مردی را که با این شخص آمیزش کرده بود، طلبید ولی او را نیافت. پس از آن، حضرت فرمود: نظر من این است که گردنش زده شود. عمر دستور داد و گردنش زده شد. سپس امام علی﵇ فرمود: او را تحویل بگیرید؛ کیفر دیگری برایش مانده است. پرسیدند: آن کیفر چیست؟ حضرت فرمود: دسته‌ای هیزم بیاورید. عمر دسته‌ای هیزم خواست. حضرت مرد را در آن دسته هیزم پیچید. آن‌گاه آن را بیرون برد و با آتش سوزاند. امام صادق﵇ بیان داشت: پس از آن، امیرالمؤمنین﵇ فرمود: خداوند بندگانی دارد که در پشت‌های‌شان رحم‌هایی چون رحم زنان است. عمر گفت: پس چرا در این رحم‌ها باردار نمی‌شوند؟ حضرت فرمود: چون این رحم‌ها وارونه است و اینان در پشت‌های‌شان غده‌هایی چون غدهٔ شتر است؛ هر زمان که حرکت کند، آنان به هیجان درآیند و هر زمان که آرام گیرد، آنان نیز آرام گیرند».

۱۲۲۴ (۱۳) عبدالرحمن عرزمی گوید: «از امام صادق﵇ شنیدم که می‌فرمود: در زمان ریاست عمر، مردی را با مردی یافتند. یکی گریخت و دیگری را دستگیر کردند. او را نزد عمر آوردند. عمر به مردم گفت: شما چه نظری دارید؟ امام صادق﵇ فرمود: یکی گفت: چنین کن و دیگری گفت: چنان کن. امام صادق﵇ فرمود: عمر گفت: شما ای ابوالحسن، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: گردنش را بزن. او هم گردن مرد را زد. پس از آن عمر خواست تا مرد را بردارد. حضرت فرمود: دست نگه دار؛ چیزی از حدود این مرد باقی مانده است. عمر پرسید: چه چیزی باقی مانده؟ حضرت فرمود: هیزمی طلب کن. عمر هیزم خواست. امیرالمؤمنین علی﵇ دستور داد تا مرد با هیزم سوزانده شود».

۱۲۲۵ (۱۴) راوی گوید: «از او دربارهٔ دو نفر که تفخیذ [= مالش ران به ران جهت لذت جنسی] می‌کنند، پرسیدیم. حضرت فرمود: حدّ این دو مانند حدّ زناکار است و اگر یکی از این دو [فاعل] بر دیگری مباشرت جنسی کند، یک ضربه شمشیر بر او زده می‌شود که با این کار قتل وی اراده می‌شود و هرچه از او گرفته شود، سلب می‌شود و آن‌چه که باقی بماند، رها شده و مفعول با آتش سوزانده می‌شود».

١٢٢٦ ٤٦٣٧٤ (١٥)**كافى ٢٠٠/٧ : تهذيب ٥٥/١٠ : استبصار ٢٢١/٤ :** محمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبي بصير قال سمعت[1] أبا عبدالله عليه السلام يقول (إنّ ـ كا ـ صا) في كتاب عليّ عليه السلام إذا أخذ الرّجل مع الغلام[2] في لحاف (واحد ـ صا) مجرّدين ضرب الرّجل وأدّب الغلام وان كان ثقب وكان محصناً رجم.

قال محمد بن الحسن ـ في يب ـ هذه الأخبار تحتمل وجهين أحدهما أن يكون المراد بها اذا كان الفعل دون الايقاب فانّه يعتبر فيه الإحصان وغير الإحصان والوجه الآخر في الأخبار الّتي قدّمناها أن نحملها على ضرب من التّقيّة لأنّ ذلك مذهب بعض العامّة.

١٢٢٧ ٤٦٣٧٥ (١٦) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٥٠ :** عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام وسألته عليه السلام عن اللّوطي قال يضرب مائة جلدة.

١٢٢٨ ٤٦٣٧٦ (١٧)**كافى ٢٠٠/٧ :** محمد بن يحيى عن **تهذيب ٥٥/١٠ : استبصار ٢٢١/٤ :** أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن أبان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال الملوط[3] حدّه حدّ الزّاني.

١٢٢٩ ٤٦٣٧٧ (١٨)**كافى ١٩٨/٧ :** عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن **تهذيب ٥٤/١٠ : استبصار ٢٢٠/٤ :** يونس عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل قال قال أبوعبدالله عليه السلام حدّ اللوطي مثل حدّ الزاني وقال إن كان قد أُحصن رجم والّا جلد.

١٢٣٠ ٤٦٣٧٨ (١٩) **قرب الإسناد ١٣٦ :** السّنديّ بن محمد البزّاز قال حدّثني أبوالبختريّ عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام أنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام كان يقول حدّ اللّوطي مثل حدّ الزّاني إن كان محصناً رجم وإن كان عزباً جلد مائة ويجلد الحدّ من يرم به بريئاً.

١٢٣١ ٤٦٣٧٩ (٢٠)**وسائل ١٥٥/٢٨ :** سعد بن عبدالله في بصائر الدّرجات عن محمد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن يزيد بن عبدالملك قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إنّ الرّجم على النّاكح والمنكوح ذكراً كان أو أنثى إذا كانا محصَنَين وهو على الذّكر إذا كان منكوحاً أُحصن أو لم يحصن.

---

١. عن أبي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول ـ كا.

٢. غلام ـ كا.

٣. المتلوّط ـ يب ـ صا.

۱۲۲۶ (۱۵) ابوبصیر گوید: «شنیدم امام صادقؑ می‌فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین علیؑ است زمانی که مردی را با پسری در یک لحاف برهنه دستگیر کنند، مرد را می‌زنند و پسر را تأدیب می‌کنند و اگر مرد دخول کرده است و محصن بوده، سنگسار می‌شود».

محمد بن الحسن (شیخ طوسی) در تهذیب گوید: «این روایت دو توصیه دارد: یک) این که منظور از این روایت، موردی است که این کار بدون ادخال صورت گیرد؛ در این صورت است که احصان و عدم احصان لحاظ می‌شود. دو)توصیهٔ دیگر دربارهٔ روایاتی که قبلا آوردیم، این است که آن را بر نوعی تقیه حمل کنیم؛ چرا که آن مذهب بعضی از اهل سنت است».

۱۲۲۷ (۱۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ لواط کننده پرسیدم. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۲۸ (۱۷) امام باقرؑ فرمود: «لواط شده، حدّش، حدّ زناکار است».

۱۲۲۹ (۱۸) امام صادقؑ فرمود: «حدّ لواط کننده مانند حدّ زناکار است و نیز فرمود: اگر محصن است، سنگسار می‌شود وگرنه تازیانه می‌خورد».

۱۲۳۰ (۱۹) امام صادقؑ از پدرشانؑ روایت کرد که: «امیرالمؤمنین علیؑ پیوسته می‌فرمود: حدّ لواط کننده چونان حدّ زناکار است؛ اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر مجرد باشد، صد تازیانه می‌خورد و هر کس که به انسان پاکی چنین تهمتی بزند، حدّ بر او زده می‌شود».

۱۲۳۱ (۲۰) یزید بن عبدالملک گوید: «از امام باقرؑ شنیدم که می‌فرمود: سنگسار شدن بر آمیزش کننده و آمیزش شونده ـ مرد باشد یا زن ـ در صورتی که هر دو محصن باشند، ثابت است؛ و همین سنگسار شدن برای مرد ثابت است، اگر آمیزش شونده باشد؛ چه محصن باشد و چه نباشد».

۱۲۳۲ ۴۶۲۸۰ (۲۱) تهذيب ۵۵/۱۰: استبصار ۲۲۰/٤: محمد بن يعقوب عن كافى ۱۹۸/۷: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الحسن بن علىّ (الوشّاء ـ يب) عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام رجل أتى رجلاً قال[1] إن كان محصناً فعليه القتل وإن لم يكن محصناً فعليه الجلد قال فقلت فما على المؤتىٰ[2] قال عليه القتل على كلّ حال محصناً كان أو غير محصن فقيه ۳۰/٤: روى حمّاد بن عثمان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قلت له رجل أتى (وذكر مثله).

۱۲۳۳ ۴۶۲۸۱ (۲۲) فقه الرّضا عليه السلام ۲۷۷: وفى اللّواطة الكبرىٰ ضربة بالسّيف أو هدمة أو طرح الجدار وهى الإيقاب وفى الصّغرى مائة جلدة. وروى أنّ اللّواطة هى التفخّذ وأنّ على فاعله القتل والايقاب الكفر باللّه.

۱۲۳٤ ۴۶۲۸۲ (۲۳) وفيه ۲۸۳: واللّواط الأصغر فيه الحدّ مائة جلدة.

۱۲۳۵ ۴۶۲۸۳ (۲٤) قرب الإسناد ۱۰٤: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه أنّ عليّاً عليه السلام كان يقول فى اللّوطى إن كان محصناً رجم وإن لم يكن محصناً جلد الحدّ.

۱۲۳۶ ۴۶۲۸٤ (۲۵) دعائم الإسلام ٤۵۵/۲: عن علىّ عليه السلام أنّه رجم بالكوفة رجلاً كان يؤتىٰ فى دبره.

۱۲۳۷ ۴۶۲۸۵ (۲۶) دعائم الإسلام ٤۵۵/۲: عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال اللّوطى إذا كان[3] محصناً رجم وإن كان غير محصن جلد مائة جلدة.

۱۲۳۸ ۴۶۲۸۶ (۲۷) دعائم الإسلام ٤۵۶/۲: عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال فى اللّواط هو ذنب لم يعص اللّه به إلّا أمّة[4] من الأمم فصنع اللّه بها ما ذكر فى كتابه من رجمهم بالحجارة فارجموهم كما فعل اللّه تعالى بهم.

۱۲۳۹ ۴۶۲۸۷ (۲۸) كافى ۲۰۰/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۵۲/۱۰: استبصار ۲۱۹/٤: أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد الجوهرىّ عن عبدالصّمد بن بشير عن سليمان بن هلال عن أبى عبداللّه عليه السلام فى الرّجل يفعل بالرّجل قال فقال إن كان دون الثّقب فالجلد[5] وإن كان ثقب أقيم قائماً ثمّ ضرب بالسّيف (ضربة ـ كا ـ صا) أخذ منه السّيف ما أخذ فقلت له هو[6] القتل قال هو ذلك.[7]

---

۱. قال عليه إن كان محصناً القتل ـ يب ـ صا.
۲. المؤتى به ـ فقيه.
۳. ان كان ـ ك.
٤. الّا قوم لوط وهى أمّة ـ ك.
۵. فالحدّ ـ يب ـ صا.
۶. هذا ـ صا.
۷. ذاك ـ يب ـ صا.

۱۲۳۲ (۲۱) حمّاد بن عثمان گوید: «به امام صادقؑ گفتم: مردی است که با مردی آمیزش کرده است. حضرت فرمود: اگر محصن است، کشته می‌شود ولی اگر محصن نیست، بر او تازیانه است. حمّاد گوید: پرسیدم: برکسی که با او آمیزش شده است، چه چیزی است؟ حضرت فرمود: او نیز کشته می‌شود؛ چه محصن باشد یا نباشد».

۱۲۳۳ (۲۲) در لواط بزرگ‌تر، یک ضربه شمشیر یا فرو افتادن یا انداختن دیوار است و لواط بزرگ‌تر همان ادخال است و در لواط کوچک‌تر صد تازیانه است و روایت شده است که: «لواط همان تفخیذ است و بر فاعل، کشته شدن است و ادخال [داخل کردن آلت تناسلی در پشت] کفرورزی به خداوند است.»

۱۲۳۴ (۲۳) در لواط کوچک‌تر، حدّ است؛ یعنی صد تازیانه.

۱۲۳۵ (۲۴) امیرالمؤمنین علیؑ پیوسته دربارهٔ لواط کننده می‌فرمود: «اگر محصن است، سنگسار می‌شود و اگر محصن نیست، حدّ می‌خورد».

۱۲۳۶ (۲۵) امیرالمؤمنین علیؑ در کوفه مردی را که با او در پشتش آمیزش می‌شد، سنگسار کرد.

۱۲۳۷ (۲۶) رسول خداﷺ فرمود: «لواط کننده اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر غیر محصن است، صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۳۸ (۲۷) امام جعفر صادقؑ دربارهٔ لواط فرمود: «لواط گناهی است که تنها یکی از امت‌ها بدان معصیت خدا کرد و خداوند با آنان چنان کرد که در کتابش آورده است؛ [یعنی] با سنگ، آنان را سنگسار کرد. شما هم آنان را سنگسار کنید؛ آن گونه که خداوند با آنان کرد».

۱۲۳۹ (۲۸) سلیمان بن هلال گوید: «امام صادقؑ دربارهٔ مردی که با مردی [آن کار را] می‌کند، فرمود: اگر کم‌تر از دخول است، پس تازیانه ثابت است ولی اگر دخول کرده است، او را به حالت ایستاده نگه دارند. آن‌گاه یک ضربه شمشیر بر او می‌زنند؛ هر چه این شمشیر با او بکند. از امام پرسیدم: منظور همان کشتن است؟ حضرت فرمود: همان است».

۱۲۴۰ (۲۹) **کافی ۱۹۹/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذیب ۵۱/۱۰**: **استبصار ۲۱۹/۴**: سهل بن
۲۶۲۸۸
زیاد عن بکر بن صالح عن محمد بن سنان عن أبی بکر الحضرمیّ عن أبی عبداللّه ؈ قال
أتی أمیرالمؤمنین؈ برجل وامرأته[۱] قد لاط زوجها بابنها من غیره وثقبه وشهد علیه بذلك
الشّهود فأمر به أمیرالمؤمنین؈ فضرب بالسّیف حتّی قتل وضرب الغلام دون الحدّ وقال
أما لو کنت مدرکاً لقتلتك لإمکانك إیّاه من نفسك بثقبك[۲].

۱۲۴۱ (۳۰) **تهذیب ۵۴/۱۰**: **استبصار ۲۲۰/۴**: محمد بن علیّ ابن محبوب عن بنان بن
۲۶۲۸۹
محمد عن العبّاس غلام لأبی الحسن الرّضا؈ یعرف بغلام بن شراعة عن الحسن بن
الرّبیع عن سیف التّمّار عن أبی عبداللّه؈ قال أتی علیّ بن أبی طالب؈ برجل
معه[۳] غلام یأتیه وقامت علیهما بذلك البیّنة فقال یا قنبر[۴] النّطع والسّیف ثمّ
أمر بالرّجل فوضع علی وجهه ووضع الغلام علی وجهه ثمّ أمر بهما فضربهما بالسّیف
حتّی قدّهما بالسّیف جمیعاً. قال وأتی أمیرالمؤمنین؈ بامرأتین وجدتا فی لحاف
واحد وقامت علیهما البیّنة أنّهما کانتا تتساحقان فدعا بالنّطع ثمّ أمربهما
فأحرقتا بالنّار.

۱۲۴۲ (۳۱) **الجعفریّات ۱۲۷**: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه؈ أنّ أبابکر أوتی
۲۶۲۹۰
برجل ینکح فی دبره فقال یا علیّ ما الحکم فیه فقال أحرقه بالنّار فانّ العرب قائف[۵] من
المثلة فأحرقه أبوبکر بقول علیّ؈.

۱۲۴۳ (۳۲) **الجعفریّات ۱۳۵**: بإسناده عن علیّ بن أبی طالب؈ فی الّذی یأتی الرّجل بین
۲۶۲۹۱
فخذیه أو فی دبره قال أیّهما أتی فعلیه الحدّ.

۱۲۴۴ (۳۳) **تهذیب ۵۶/۱۰**: **استبصار ۲۲۲/۴**: الحسین بن سعید قال قرأت بخطّ رجل أعرفه
۲۶۲۹۲
الی أبی الحسن؈ وقرأت جواب أبی الحسن؈ بخطّه هل علی رجل لعب بغلام بین فخذیه
حدّ فانّ بعض العصابة روی أنّه لا بأس بلعب الرّجل بالغلام بین فخذیه فکتب لعنة اللّه علی
من فعل ذلك وکتب أیضاً هذا الرّجل ولم أر[۶] الجواب ما حدّ رجلین نکح أحدهما الآخر

---

۱. وامرأة ـ کا. ۲. بثقبك ـ یب. ۳. مع ـ صا.
۴. فقال ائتونی بالنّطع ـ صا. ۵. تأنف ـ ك. ۶. ولم أقره الجواب ـ صا.

۱۲۴۰ (۲۹) امام صادق‌ؑ فرمود: «مرد و زنی را که شوهرش یا فرزند این زن از مرد دیگری لواط کرده و با او دخول کرده بود، نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. امیرالمؤمنین‌ؑ دستور داد او را با شمشیر زدند تا کشته شد و به پسر کم‌تر از حدّ زده شد و حضرت فرمود: آگاه باش ! اگر بالغ بودی، تو را می‌کشتم؛ چرا که خودت را در اختیار او قرار دادی که با تو دخول کند».

۱۲۴۱ (۳۰) امام صادق‌ؑ فرمود: «مردی را به همراه پسری که آن مرد با وی آمیزش می‌کرد و بیّنه بر این دو شهادت داده بود، نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت فرمود: ای قنبر، تخته پوست و شمشیر را بیاور. پس از آن دستور داد مرد و پسر به صورت گذاشته شوند. پس از آن دستور داد هر دو را با شمشیر زدند تا آن که هر دو را با شمشیر دو نیم کردند. امام صادق‌ؑ فرمود: دو زن را که در یک لحاف دیده شده بودند و بیّنه بر آنان شهادت داده بود که مساحقه می‌کرده‌اند، نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت تخته پوست را طلبید. پس از آن دستور داد و این دو با آتش سوزانده شدند».

۱۲۴۲ (۳۱) امام جعفر صادق‌ؑ از پدرشان، از جدّشان‌ؑ روایت کرد که: «مردی را که با او در پشتش آمیزش می‌شد، نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر پرسید: ای علی، حکم این چیست؟ حضرت فرمود: او را با آتش بسوزان ؛ چون که عرب از این نوع کیفر بدش می‌آید. پس ابوبکر او را به فرمودهٔ امیرالمؤمنین علی‌ؑ سوزاند».

۱۲۴۳ (۳۲) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ؑ دربارهٔ مردی که با مردی در میان دو رانش یا در مقعدش آمیزش می‌کند، فرمود: «هر کدام از این دو کار را که انجام دهد، حدّ بر او ثابت است».

۱۲۴۴ (۳۳) حسین بن سعید گوید: «دستخط مردی را که برای ابوالحسن‌ؑ نوشته بود و من او را می‌شناسم و نیز پاسخ امام ابوالحسن‌ؑ را به خط ایشان خواندم که: آیا بر مردی که با پسری در میان دو رانش بازی کرده است، حدّی است؟ چرا که برخی از امامیه روایت کرده‌اند که بازی مرد با پسر در میان دو رانش اشکالی ندارد. حضرت هم در جواب مرقوم فرمود: لعنت خدا بر هر کس که چنین کند! این مرد [هم او که او را می‌شناسم] نیز نامه‌ای برای حضرت نوشته است ولی من جواب آن را ندیده‌ام. او نوشته است: حدّ دو نفری که یکی با دیگری به دلخواه وی در میان دو رانش آمیزش کرده است، چیست و توبه‌اش کدام است؟ حضرت مرقوم فرمود: کشته شدن. [و نیز نوشته است]: حدّ دو مردی که در زیر یک روانداز خوابیده‌اند، چیست؟ حضرت مرقوم فرمود: صد تازیانه».

طوعاً بين فخذيه وما توبته فكتب القتل وما حدّ رجلين وجدا نائمين فى ثوب واحد فكتب عليه السلام مائة سوط.

١٢٤٥ ٢٦٢٩٣ (٣٤) فقه الرّضا عليه السلام ٢٧٦: ولا يحدّ اللّوطى حتّى يقرّ أربع مرّات على تلك الصّفة.

وتقدّم فى أحاديث باب (٩) تحريم خلوة الرّجل والمرأة أو الرّجلين تحت لحاف واحد من أبواب النكاح المحرّم ج ٢٥ وباب (١١) تحريم اللّواط وباب (١٢) ما ورد فى أنّ اللّواط ما دون الدّبر والدّبر هو الكفر وباب (١٣) تحريم تقبيل الغلام من شهوة ما يناسب الباب وفى باب (٢٦) أنّ الرّجلين أوامرأتين إذا وجدا فى لحاف واحد يعزّران من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك.

ويأتى فى الباب التّالى ومايتلوه ما يناسب الباب. وفى أكثر أحاديث باب (١) ماورد فى السّحق من أبوابه ما يدلّ على ذلك فراجع.

(٢)
باب حدّ المحرم إذا قبّل غلاماً من شهوة

١٢٤٦ ٢٦٢٩٤ (١) كافى ٢٠٠/٧: تهذيب ٥٧/١٠: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن يحيى بن المبارك عن عبداللّه بن جبلة عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام محرم قبّل غلاماً من شهوة قال يضرب مائة سوط.

وتقدّم فى باب (١٣) تحريم تقبيل الغلام من شهوة من أبواب النكاح المحرّم ج ٢٥ ما يناسب ذلك.

(٣)
باب ما ورد فى عقوبة الرّجل إذا وجد تحت فراش رجل أو الرّجلين إذا وجدا تحت لحاف واحد

١٢٤٧ ٢٦٢٩٥ (١) فقيه ٢٠/٤: وروى ابن أبى عمير عن حفص بن البخترىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال أتى أمير المؤمنين عليه السلام برجل وجد تحت فراش رجل فأمر به أمير المؤمنين عليه السلام فلوّث فى مخروة.

(۳۴) لواط کننده حدّ نمی‌خورد تا آن که چهار بار بر آن اقرار کند. ۱۲۴۵

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم و باب یازدهم و باب دوازدهم و باب سیزدهم، روایاتی که مناسب این باب است.

و در باب بیست و ششم از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایاتی که مناسب این باب است و در اکثر روایات باب یکم از ابواب سحق، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ بنگرید.

باب ۲

حکم محرمی که پسر جوانی را از روی شهوت ببوسد

۱۲۴۶ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادقعليه السلام پرسیدم: محرمی پسری را با شهوت بوسیده است. حضرت فرمود: صد تازیانه می‌خورد».

ارجاعات

گذشت:

در باب سیزده از ابواب نکاح محرم، روایاتی که مناسب با این باب است.

باب ۳

حکم مردی که در رختخواب دیگری یافت شود و حکم دو مردی که زیر یک رختخواب یافت شوند

۱۲۴۷ (۱) امام صادقعليه السلام فرمود: «مردی را زیر بستر مردی یافتند. امیرالمؤمنینعليه السلام دستور داد او را در یک مکان کثیف، آلوده کنند».

۱۲۴۸ ۲۶۲۹۶ (۲) المقنع ١٤٥ : واذا وجد رجلان فی لحاف واحد ضربا الحدّ مأة جلدة.

وتقدّم فی أحاديث باب (۹) تحريم خلوة الرّجل والمرأة أو الرّجلين أو المرأتين تحت لحاف واحد من أبواب النكاح المحرّم ج ۲۵ ما يدلّ على ذلك فراجع. وفی أحاديث باب (۲٦) أنّ الرّجلين أو المرأتين إذا وجدا تحت لحاف واحد من أبواب حدّ الزّنا ج ۳۰ ما يدلّ على ذلك. وفی رواية أبی بصير (١٥) من باب (١) حدّ اللّواط قوله إذا أخذ الرّجل مع غلام فی لحاف واحد مجرّدين ضرب الرّجل وأدّب الغلام.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲) و اگر دو مرد در یک لحاف یافت شوند، هر دو صد تازیانه حدّ می‌خورند. ۱۲۴۸

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایات باب بیست و شش از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت پانزده از باب یک، این گفته که: «اگر مردی با پسری در یک لحاف، برهنه گرفته شوند، مرد زده و پسر تأدیب می‌شود».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب حدّ السحق و من اقتضّت بكراً بأ صبعها

(١)

باب ما ورد في حدّ السّحق

قال اللّه تعالى في سورة الفرقان (٢٥): ٣٨: ﴿وَعَادًا وَثَمُودَاْ وَأَصْحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونَاۢ بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا﴾.

قٓ (٥٠): ١٢: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَٰبُ ٱلرَّسِّ وَثَمُودُ﴾.

(١) **كافي** ٢٠٢/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ٥٨/١٠: أحمد بن محمد (بن عيسى ـ كا) عن عليّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال السّحّاقة تجلد. ١٢٤٩ ٢٦٣٩٧

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٢) **الجعفريّات** ١٣٥: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه انّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام أتى بمساحقتين فجلدهما مائة إلّا اثنين ولم يبلغ بهما الحدّ. ١٢٥٠ ٢٦٣٩٨

(٣) **مكارم الإخلاق** ٢٣٢: عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال السّحق في النّساء بمنزلة اللّواط في الرّجال فمن فعل من ذلك شيئاً فاقتلوها[١] ثمّ اقتلوها[٢]. ١٢٥١ ٢٦٣٩٩

وتقدّم في أحاديث باب (٩) تحريم خلوة الرّجل والمرأة تحت لحاف واحد من أبواب النكاح المحرّم ج ٢٥ وباب (١٥) تحريم المساحقة ج ٢٥ ما يناسب الباب وفي باب (٢٦) أنّ الرّجلين أو المرأتين إذا وجدا تحت لحاف واحد يعزّران من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ ما يناسب ذلك فراجع. ويأتي في الباب التّالي ما يدلّ على ذلك.

---

١. فاقتلوهما ـ ئل.   ٢. اقتلوهما ـ ئل.

فصل چهارم

باب های حدّ مساحقه و همجنس‌بازی زنان

باب ۱

حدّ مساحقه

[همچنین] قوم عاد و ثمود و اصحاب رس [= گروهی که درختان صنوبر را می‌پرستیدند] و اقوام بسیار دیگری که در این میان بودند، هلاک کردیم.[۱]

پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس [= قومی که در یمامه زندگی می‌کردند و پیامبری به نام حنظله داشتند] و قوم ثمود [پیامبران‌شان را] تکذیب کردند.[۲]

۱۲۴۹ (۱) امام باقر؟ فرمود: «زنی که مساحقه می‌کند، تازیانه می‌خورد».

۱۲۵۰ (۲) امام جعفر صادق؟ از پدرشان روایت کرد که: «دو نفر را که مساحقه می‌کردند، نزد امیرالمؤمنین؟ آوردند. حضرت هر دو را نود و هشت تازیانه زد و آن دو را به اندازهٔ حدّ نرساند».

۱۲۵۱ (۳) پیامبر؟ فرمود: «مساحقه در زنان به منزلهٔ لواط در مردان است. هر زنی کاری از این دست انجام دهد، او را بکشید! او را بکشید.»

ارجاعات

گذشت: در روایات باب نهم از ابواب نکاح محرم و باب پانزدهم، روایاتی مناسب این باب.
و در روایات باب بیست و ششم از ابواب حدّ زنا، روایاتی مناسب این باب؛ مراجعه کنید.
می‌آید: در باب بعدی، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

---

۱. فرقان ۲۵ / ۳۸. ۲. ق ۵۰ / ۱۲.

(۲)

باب حكم ما لو جامع الرّجل امرأته فساحقت بكراً فحملت

۱۲۵۲ ۲۶۵۰۰ (۱) **كافى ۲۰۲/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عمرو بن عثمان وعن أبيه جميعاً عن هارون بن الجهم عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر وأبا عبداللّه عليه السلام يقولان بينا الحسن بن عليّ عليه السلام فى مجلس أميرالمؤمنين عليه السلام إذا[1] أقبل قوم فقالوا يا أبا محمد أردنا أميرالمؤمنين عليه السلام قال وما حاجتكم قالوا أردنا أن نسأله عن مسألة قال وما هى تخبرونا بها فقالوا امرأة جامعها زوجها فلمّا قام عنها قامت بحموتها[2] فوقعت على جاريةبكر فساحقتها فألقت[3] النّطفة فيها فحملت فما تقول في هذا.

فقال الحسن عليه السلام معضلة وأبوالحسن لها وأقول فإن أصبت فمن اللّه ثمّ من[4] أميرالمؤمنين عليه السلام وإن أخطأت فمن نفسى فأرجو أن لا أُخطئ إن شاء اللّه يعمد إلى المرأة فيؤخذ منها مَهر الجارية البكر فى أوّل وهلة لأنّ الولد لا يخرج منها حتّى تشقّ فتذهب عُذرتها ثمّ ترجم المرأة لأنّها محصنة ثمّ ينتظر[5] بالجارية حتّى تضع ما في بطنها ويردّ الولد إلى أبيه صاحب النّطفة ثمّ تجلد الجارية الحدّ قال فانصرف القوم من عند الحسن عليه السلام فلقوا أميرالمؤمنين عليه السلام فقال ما قلتم لأبى محمد وما قال لكم فأخبروه فقال لو أنّني المسؤول ما كان عندى فيها أكثر ممّا قال ابنى.

۱۲۵۳ ۲۶۵۰۱ (۲) **تهذيب ۵۸/۱۰**: محمد بن علىّ بن محبوب عن محمد ابن الحسين عن ابراهيم بن عقبة عن عمرو بن عثمان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال أتى قوم أميرالمؤمنين عليه السلام يستفتونه فلم يصيبوه فقال لهم الحسن عليه السلام هاتم[6] فتياكم فان أصبت فمن اللّه ومن أميرالمؤمنين عليه السلام وان أخطأت فانّ أميرالمؤمنين عليه السلام من ورائكم فقالوا امرأة جامعها زوجها فقامت بحرارة جماعه فساحقت جارية بكراً فألقت عليها النّطفة فحملت فقال عليه السلام فى العاجل تؤخذ هذه المرأة بصداق هذه البكر لأنّ الولد لا يخرج حتّى يذهب بالعُذرة وينتظر بها حتّى تلد ويقام

---

۱. إذ ـ خ.
۲. أى بشهوتها وحمو الشّىء: حرّها.
۳. فوقعت ـ ئل.
۴. ومن ـ ئل.
۵. وينتظر ـ ئل.
۶. هاتوا ـ ئل.

باب ۲
حکم موردی که مردی با همسرش آمیزش کند، سپس همسرش با دختر باکره‌ای مساحقه کند و باکره، حامله شود

۱۲۵۲ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: در حالی که حسن بن علی علیه السلام در جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، گروهی آمدند و گفتند: ای ابا محمد، ما امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خواهیم. حضرت پرسید: کارتان چیست؟ گفتند: می‌خواهیم سوالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کنیم. حضرت پرسید: آن سؤال چیست؟ به ما بگویید. گفتند: زنی، شوهرش با وی آمیزش کرد. چون مرد از روی همسرش برخاست، زن با همان حرارت شهوتش برخاست و برروی دختری باکره افتاد و با او مساحقه کرد و نطفه را در باکره انتقال داد و باکره حامله شد. نظر شما در این باره چیست؟ امام حسن علیه السلام فرمود: مشکلی است و ابوالحسن به درد این مشکل می‌خورد و من می‌گویم. اگر درست گفتم، از خداست و سپس از امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر اشتباه کردم، از خودم است؛ امیدوارم که خطا نکنم ـ اگر خدا بخواهد. [آن‌گاه حضرت چنین بیان داشت]: به سراغ زن می‌روند و مهر دختر باکره را در مرحلهٔ اول از او می‌گیرند؛ چرا که فرزند از باکره بیرون نمی‌آید تا آن که پرده پاره شود و در نتیجه بکارتش از بین می‌رود. در مرحلهٔ بعد، زن سنگسار می‌شود؛ چرا که محصنه است. پس از آن، در انتظار باکره می‌مانند تا وی فرزند در شکم را زمین بگذارد و فرزند به پدرش که صاحب نطفه است، نسب می‌برد. پس از آن به دختر باکره حدّ زده می‌شود. مردم از نزد امام حسن علیه السلام برگشتند و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند. حضرت فرمود: چه به ابومحمد گفتید و او به شما چه گفت؟ آنان برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کردند. حضرت فرمود: اگر از من سؤال می‌شد، بیش از آنچه فرزندم گفت، نزد من نبود[نظر فرزندم درست است]».

۱۲۵۳ (۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند تا نظر او را جویا شوند ولی حضرت را نیافتند. امام حسن علیه السلام به ایشان فرمود: نظرتان را بگویید؛ اگر درست گفتم، از خدا و از امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر خطا کردم، امیرالمؤمنین علیه السلام از پشت سر شما می‌آید. آنان گفتند: زنی است که شوهرش با وی آمیزش کرده است و آن زن با همان گرمی آمیزش برخاسته و با دختر باکره‌ای مساحقه کرده و نطفه را به آن دختر باکره منتقل کرده و آن دختر باکره حامله شده است. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: در ابتدا مهر این باکره از زن گرفته می‌شود؛ چرا که فرزند بیرون نمی‌آید تا پردهٔ بکارت از بین برود و منتظر باکره می‌مانند تا او بزاید و حدّ بر او جاری می‌شود و فرزند به

عليها الحدّ ويلحق الولد بصاحب النّطفة وترجم المرأة ذات الزّوج فانصرفوا فلقوا أمير المؤمنين عليه السلام فقالوا قلنا للحسن وقال لنا الحسن فقال واللّه لو أنّ أبا الحسن لقيتم ما كان عنده إلّا ما قال الحسن.

١٢٥٤ ٢٦٥٠٢ (٣) كافى ٢٠٣/٧: تهذيب ٥٨/١٠: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن علىّ ابن أبى حمزة عن إسحاق بن عمّار عن أبى عبداللّه عليه السلام قال دعانا زياد فقال إنّ أمير المؤمنين[1] كتب إلىّ (أن ـ كا) أسألك عن هذه المسألة فقلت وما هى فقال رجل أتى امرأة فاحتملت ماءه فساحقت (به ـ كا) جارية (فحملت ـ كا) فقلت له فسل عنها أهل المدينة قال فألقى إلىّ كتاباً فإذا فيه سل[2] عنها جعفر بن محمد فإن أجابك وإلّا فاحمله إلىّ قال فقلت (له ـ كا) ترجم المرأة وتجلد الجارية ويلحق الولد بأبيه قال ولا أعلمه إلّا قال وهو الّذى ابتلى بها.

١٢٥٥ ٢٦٥٠٣ (٤) فقيه ٣١/٤: وإذا أتى الرّجل امرأته فاحتملت ماءه فساحقت به جاريته فحملت رجمت المرأة وجلدت الجارية وألحق الولد بأبيه روى ذلك عن علىّ ابن أبى حمزة عن إسحاق بن عمّار عن أبى عبداللّه عليه السلام.

١٢٥٦ ٢٦٥٠٤ (٥) المقنع ١٤٦: وان أتى رجل امرأة فاحتملت ماءه فساحقت به امرأة فحملت فانّ المرأة ترجم وتجلد الجارية الحدّ ويلحق الولد بأبيه.

١٢٥٧ ٢٦٥٠٥ (٦) تهذيب ٥٩/١٠: محمدبن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمد عن العبّاس بن موسى عن يونس بن عبدالرّحمن عن إسحاق بن عمّار عن المعلّى بن خنيس قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجل وطأ امرئته فنقلت مائه إلى جارية بكر فحبلت[3] فقال الولد للرّجل وعلى المرأة الرّجم وعلى الجارية الحدّ. تهذيب ٤٨/١٠: أحمد بن محمد عن العبّاس بن موسى عن عبدالرّحمن عن إسحاق بن عمّار عن المعلّى مثله (والظّاهر أنّ اختلاف السندين فى التّهذيب من سهو النّسّاخ). نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٩: قال أبى رجل جامع امرأته (وذكر نحوه).

---

١. أى منصور الدوانيقي. ٢. تسأل ـ يب. ٣. فحملت الجارية ـ يب ٤٨.

صاحب نطفه ملحق و زن شوهردار سنگسار می‌شود. مردم بازگشتند و امیرالمؤمنینعلیه السلام را در راه دیدند. آنان گفتند: ما به امام حسنعلیه السلام چنین گفتیم و امام حسنعلیه السلام به ما چنین فرمود. حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر با ابوالحسن هم ملاقات کرده بودید، نزد وی جز آنچه حسن گفت، نبود».

۱۲۵۴ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «امام صادقعلیه السلام فرمود: زیاد ما را طلبید و گفت: امیرالمؤمنین به من نوشته تا از شما دربارهٔ این مساله بپرسم. گفتم: آن مساله چیست؟ گفت: مردی با زنی آمیزش کرد و آب مرد را در خود گرفت. پس از آن با دختری مساحقه کرد و آن دختر حامله شد. به او گفتم: دربارهٔ این مساله از مردم مدینه بپرس. امام صادقعلیه السلام فرمود: زیاد کتابی را به من داد، در آن کتاب آمده بود که: دربارهٔ این مساله از جعفر بن محمد بپرس. اگر به تو پاسخ داد [که هیچ]؛ وگرنه او را پیش من بفرست. حضرت فرمود: پس از آن گفتم: زن سنگسار می‌شود و دختر تازیانه می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود. حضرت فرمود: و جز این نمی‌دانم که زیاد گفت: کسی که مبتلا به این مساله شده، همان امیرالمؤمنین [= منصور دوانیقی] است».

۱۲۵۵ (۴) اگر مردی با همسرش آمیزش کند و همسرش آب مرد را به خود بگیرد و پس از آن با کنیز شوهرش مساحقه کند و کنیز باردار شود، زن سنگسار می‌شود و کنیز تازیانه می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود. این از علی بن ابی حمزه، از اسحاق بن عمار، از امام صادقعلیه السلام روایت شده است.

۱۲۵۶ (۵) و اگر مردی با زنی آمیزش کند و زن آب مرد را به خود بگیرد و با آن آب، با زنی مساحقه کند و آن زن حامله شود، زن سنگسار می‌شود و کنیز حدّ می‌خورد و فرزند به پدرش ملحق می‌شود.

۱۲۵۷ (۶) معلّی بن خنیس گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردی که با همسرش آمیزش کرده و همسرش آب مرد را به دختر باکره‌ای منتقل کرده و آن دختر آبستن شده است، پرسیدم: حضرت فرمود: فرزند برای مرد است و بر زن سنگسار شدن و بر دختر حدّ است».

(۳)

باب أنّ من افتضّت جارية بيدها فعليها المهر والحدّ

۱۲۵۸ ۲۶۵۰۶ (۱) تهذيب ۴۷/۱۰: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير فقيه ۱۸/۴: روى محمّد ابن أبي عمير عن (عبداللّه ـ فقيه) ابن سنان (وغيره ـ يب) عن أبي عبداللّه عليه السلام في امرأة اقتضّت جارية بيدها قال عليها المهر وتضرب الحدّ. فقيه وفي خبر آخر وتضرب ثمانين. تهذيب ۴۷/۱۰: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن ابن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام انّ أميرالمؤمنين عليه السلام قضى بذلك وقال تجلد ثمانين.

۱۲۵۹ ۲۶۵۰۷ (۲) كافي ۲۰۳/۷: تهذيب ۵۹/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عبداللّه بن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام في امرأة افتضّت[۱] جارية بيدها قال عليها مهرها وتجلد ثمانين.

۱۲۶۰ ۲۶۵۰۸ (۳) المقنع ۱۴۵: وان اقتضّت[۲] جاريةٌ جاريةً بأصبعها فعليها المهر وتضرب الحدّ.

۱۲۶۱ ۲۶۵۰۹ (۴) كافي ۲۰۷/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس عن بعض أصحابه رفعه قال كان على عهد أميرالمؤمنين عليه السلام رجلان متواخيان في اللّه عزّ وجلّ فمات أحدهما وأوصى إلى الآخر في حفظ بُنيّة كانت له فحفظها الرّجل وأنزلها منزلة ولده في اللّطف والإكرام والتّعاهد ثمّ حضره سفر فخرج وأوصى امرأته في الصّبيّة فأطال السّفر حتّى إذا أدركت الصّبيّة وكان لها جمال وكان الرّجل يكتب في حفظها والتّعاهد لها فلمّا رأت ذلك امرأته خافت أن يقدم فيراها قد بلغت مبلغ النّساء فيعجبه جمالها فيتزوّجها فعمدت إليها هي ونسوة معها قد كانت أعدّتهنّ فأمسكها[۳] لها ثمّ افترعتها بإصبعها فلمّا قدم الرّجل من سفره وصار في منزله دعا الجارية فأبت أن تجيبه استحياء ممّا صارت إليه فألحّ عليها بالدّعاء كلّ ذلك تأبىٰ أن تجيبه فلمّا أكثر عليها.

قالت له امرأته دعها فإنّها تستحيي أن تأتيك من ذنب كانت فعلته قال لها وما هو قالت كذا وكذا ورمتها بالفجور فاسترجع الرّجل ثمّ قام إلى الجارية فوبّخها وقال لها ويحك أما

---

۱. اقتضّت ـ يب. ۲. افتضّت ـ خ. ۳. فأمسكتها ـ ظ.

باب ۳
حکم زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند...

۱۲۵۸ (۱) امام صادق‌؟ع؟ دربارهٔ زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند، فرمود: «بر زن مهر است و حدّ می‌خورد». در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده و در روایت دیگری است که: «هشتاد تازیانه زده می‌شود» و در کتاب تهذیب آمده است که: «امام صادق‌؟ع؟ فرمود: امیرالمؤمنین‌؟ع؟ این چنین حکم کرد و فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۲۵۹ (۲) امام صادق‌؟ع؟ دربارهٔ زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کرد، فرمود: «بر آن زن مهر این دختر است و صد تازیانه می‌خورد».

۱۲۶۰ (۳) و اگر دختری پردهٔ بکارت دختری را پاره کند، بر او مهر ثابت است و حدّ می‌خورد.

۱۲۶۱ (۴) در زمان امیرالمؤمنین‌؟ع؟ دو مرد با هم برای خدا برادر بودند. یکی از این دو، مُرد و به دیگری در حفظ دخترکی که داشت، وصیت کرد. آن مرد دخترک را حفظ کرد و او را از جهت لطف و اکرام و رسیدگی، به منزلهٔ فرزندان خویش قرار داد. پس از آن سفری برایش پیش آمد. برای سفر بیرون رفت و در ارتباط با دخترک به همسرش سفارش کرد. سفر را طول داد تا آن که دخترک بالغ شد و دخترک زیبا بود و آن مرد همیشه دربارهٔ نگهداری و رسیدگی به این دختر نامه می‌نوشت. زنش چون چنین دید، ترسید که شوهرش از سفر بیاید و ببیند که این دختر به جایی که زن‌ها می‌رسند، رسیده است [یک زن کامل شده است] و زیبایی‌اش مرد را شگفت‌زده کند و با او ازدواج نماید؛ لذا او و چند زنی که آنها را بدین منظور آماده کرده بود به سوی دختر رفتند و آنان دختر را برای زن نگاه داشتند و سپس بکارت او را با انگشتش از بین برد. مرد که از سفرش آمد و در منزل قرار گرفت، دختر را طلبید. دختر به دلیل کاری که با وی شده بود، شرم کرد که به حضور مرد برود. مرد در طلبیدن دختر اصرار ورزید و دختر هم در هر بار ابا می‌کرد که به اصرار مرد پاسخ دهد. چون مرد زیاد به دختر اصرار کرد، زنش به وی گفت: این دختر را رها کن؛ او به دلیل گناهی که انجام داده، شرم می‌کند که نزد تو بیاید. مرد به زن گفت: آن گناه چیست؟ زن گفت: چنین و چنان و دختر را به زنا متهم کرد و مرد استرجاع کرد [جمله انالله و انّا الیه راجعون را که در از دست دادن افراد خوانده می‌شود، بر زبان جاری ساخت]. سپس خود برخاست و نزد دختر رفت و او را توبیخ کرد و به او گفت: وای بر تو! آیا نفهمیدی که چقدر به تو لطف می‌کردم؟ به خدا سوگند! من تو را جز برای بعضی از فرزندان یا برادرانم آماده نمی‌ساختم و تو دختر خودم بودی. چه باعث شد که چنین کردی؟ دختر گفت: هم اکنون که چنین به شما گفته شده است، به خدا سوگند! اتهامی که همسرت به من می‌زند انجام نداده‌ام. او بر من دروغ بسته است و داستان چنین و چنان بوده است و آنچه همسرش با وی کرده بود، توضیح داد.

علمت ما كنت أصنع بك من الألطاف واللّه ما كنت أعدّك إلّا[1] لبعض ولدى أو إخوانى وإن كنت لابنتى فما دعاك إلى ما صنعت فقالت الجارية أمّا إذا قيل لك ما قيل فواللّه ما فعلت الّذى رمتنى به امرأتك ولقد كذبت علىّ وإنّ القصّة لكذا وكذا ووصفت له ما صنعت بها امرأته قال فأخذ الرّجل بيد امرأته ويد الجارية فمضى بهما حتّى أجلسهما بين يدى أمير المؤمنين عليه السلام وأخبره بالقصّة كلّها وأقرّت المرأة بذلك قال وكان الحسن عليه السلام بين يدى أبيه فقال له أمير المؤمنين عليه السلام اقض فيها فقال الحسن عليه السلام نعم على المرأة الحدّ لقذفها الجارية وعليها القيمة لافترائها إيّاها قال فقال أمير المؤمنين عليه السلام صدقت ثمّ قال أما لو كلّف الجمل الطّحن لفعل[2].

۱۲۶۲ ۲۶۵۱۰ (۵) الجعفريّات ۱۳۷: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علىّ بن أبى طالب عليه السلام أنّه رفع اليه جاريتان ودخلتا الحمّام فافتضّت أحدهما[3] صاحبتها الأخرى بأصبعها فقضى على الّتى فعلت عقرها ونالها بشىء من الضّرب.

۱۲۶۳ ۲۶۵۱۱ (۶) تهذيب ۴۹/۱۰: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد ابن محمد عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عن علىّ عليه السلام قال إذا اغتصب أمة فاقتضّها فعليه عشر قيمتها[4] وإن كانت حرّة فعليه الصّداق.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۸) انّ من اقتضّ بكراً بأصبعه أو اغتصبها فاقتضّها لزمه مهرها من أبواب المهور ج ۲۶ ما يدلّ على ذلك. وفى رواية معاوية (۱) من باب (۳۸) انّ القاضى له أن يفرّق بين الشّهود من أبواب القضاء قوله عليه السلام فتخوّفت المرأة أن يتزوّجها زوجها فدعت بنسوة حتّى أمسكنها فأخذت عذرتها بأصبعها (الى أن قال) فألزم علىّ عليه السلام المرأة حدّ القاذف وألزمهنّ جميعاً العقر وجعل عقرها أربعمائة درهم وأمر المرأة أن تنفى من الرّجل ويطلّقها زوجها وزوّجه الجارية وساق عنه علىّ عليه السلام المَهر.

---

۱. الّا بعض ولدى وأخواتي وان كنت لابنتي ـ خ لأعدّكِ الّا كبعض ولدى وأخواتى ـ وافى.

۲. لعلّ المراد أنّ من كُلّف أمراً يتأتّىٰ منه ويقوى عليه يفعله فمثّل عليه السلام ذلك للحسن عليه السلام بأنّه يتأتّى منه الحكم بين النّاس لكنّه لم يأت أوانه ولو كلّف لفعل ويحتمل أن يكون تمثيلاً لبيان اضطرار الجارية فيما فُعِل بها والأوّل أظهر. (آت) ـ قوله ويحتمل أن يكون الخ غير محتمل لأنّ الجارية لا اضطرّت إلى شىء وما فعلت شيئاً ـ م ى.

۳. إحديهما ـ ظ.

۴. ثمنها ـ خ ل.

راوی گوید: مرد دست زن و دختر را گرفت و هر دو را آورد تا آن که در جلوی امیرالمؤمنینعليه السلام آن دو را نشاند و همهٔ ماجرا را به حضرت گزارش کرد و زن نیز خود به این قضیه اعتراف کرد. راوی گوید: و امام حسنعليه السلام در پیش روی پدرشان بودند. امیرالمؤمنینعليه السلام به وی فرمود: تو در این قضیه قضاوت کن. امام حسنعليه السلام گفت: باشد. حدّ بر زن ثابت است؛ چرا که دختر را متهم ساخته است و بر زن قیمت ثابت است؛ چرا که بکارت دختر را از بین برده است. راوی گوید: امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: درست قضاوت کردی. پس از آن امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: آگاه باش که اگر شتر مکلّف به آسیاب کردن شود، آن کار را انجام می‌دهد»! [کنایه از این که امام حسنعليه السلام در موقع خودش به حکم دربارهٔ مردمان می‌پردازد].

۱۲۶۲ (۵) دو دخترک داخل حمام شده بودند و یکی پردهٔ بکارت دیگری را با انگشتش پاره کرده بود. آن دو را نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت حکم داد که آن کس را که چنین کرده است، زخمی کنند و مقداری بزنند.

۱۲۶۳ (۶) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «اگر کسی به زور کنیزی را بگیرد و بکارت او را از بین ببرد، بر اوست یک دهم قیمت آن و اگر آزاد است، مهر کنیز بر آن کس است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجده از ابواب مهور، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد و در روایت یکم از باب سی و هشتم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «زن ترسید که شوهرش با آن دختر ازدواج کند. زنانی را طلبید تا دختر را بگیرند و خود با انگشتش بکارت دختر را پاره کرد. تا این که امیرالمؤمنینعليه السلام بر زن، حدّ تهمت زننده را واجب کرد و بر زنان همگی عقر [= دیهٔ بکارت] را واجب ساخت و دیهٔ بکارت آن دختر را چهار صد درهم قرار داد و دستور داد که زن را از مرد دور کنند و شوهرش وی را طلاق دهد و دختر را به ازدواج مرد درآورند و امیرالمؤمنینعليه السلام از طرف مرد، مهر را پرداخت».

أبواب حدّ القذف

ووجوب قتل النّاصب ومن سبّ النّبيّ والأئمّة

وسائر الأنبياء عليهم الصّلاة والسّلام

(١)

باب حدّ القاذف حرّاً كان أو مملوكاً مسلماً كان أو كافراً

١٢٦٤ ٤٦٥١٢ (١) **كافي ٢٠٥/٧**: محمد بن يحيى عن تهذيب ٦٦/١٠: أحمدبن محمد عن فقيه ٣٨/٤: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن مالك بن عطيّة عن أبي بصير عن أبي جعفرعليه السلام[١] في امرأة قذفت رجلاً قال تجلد ثمانين جلدة.

١٢٦٥ ٤٦٥١٣ (٢) **تفسير عليّ بن ابراهيم ٩٦/٢**: حدّثني أبي عن حمّاد عن حريز عن أبي عبداللهعليه السلام قال القاذف يجلدثمانين جلدة ولا تقبل له شهادة أبداً إلّا بعد التّوبة أو يكذّب نفسه فان شهد له ثلاثة وأبىٰ واحد يجلد الثلاثة ولا يقبل شهادتهم حتّى يقول أربعة رأينا مثل الميل في المُكحُلة.

١٢٦٦ ٤٦٥١٤ (٣) **دعائم الإسلام ٤٥٨/٢**: عن جعفر بن محمدعليه السلام أنّه قال في حدّ القاذف ثمانون جلدة كما قال اللّه تعالى وجلد الزّاني أشدّ من جلدالقاذف وجلد القاذف أشدّ من جلد الشّارب وجلد الشّارب أشدّ من جلد التّعزير.

١٢٦٧ ٤٦٥١٥ (٤) **فقه الرّضاعليه السلام ٢٨٥**: إعلم يرحمك اللّه إذا قذف مسلم مسلماً فعلي القاذف ثمانون جلدة وإذا قذف ذمّيّ مسلماً جلد حدّين حدّاً للقذف والحدّ الآخر لحرمة الإسلام (الى أن قال) وإذا قذفت المرأة الرّجل جلدت ثمانين جلدة.

---

١. أبي عبداللهعليه السلام ـ فقيه.

فصل پنجم

باب های حدّ قذف، حکم ناصبی،

سابّ نبی ﷺ، امامان و سایر انبیا ﷺ

باب ۱

حدّ قاذف

۱۲۶۴ (۱) امام باقر ﷺ دربارهٔ زنی که مردی را متهم کرد، فرمود: «هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۲۶۵ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «تهمت زننده هشتاد تازیانه می‌خورد و شهادت او برای همیشه پذیرفته نیست مگر پس از توبه. یا آن که خویش را تکذیب کند و اگر سه نفر شهادت دهند و یک نفر امتناع ورزد، سه نفر تازیانه می‌خورند و شهادت‌شان پذیرفته نیست تا آن که چهار نفر بگویند که ما دیدیم؛ مانند قرار گرفتن میل در سرمه‌دان».

۱۲۶۶ (۳) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «دربارهٔ حدّ تهمت زننده هشتاد تازیانه است آن گونه که خداوند متعال فرموده است و تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ تهمت زننده است و تازیانهٔ تهمت زننده، شدیدتر از تازیانهٔ شرابخوار است و تازیانهٔ شرابخوار، شدیدتر از تازیانهٔ تعزیر است».

۱۲۶۷ (۴) خداوند تو را رحمت کند! بدان که اگر مسلمانی مسلمان دیگری را تهمت زند، بر تهمت زننده هشتاد تازیانه است و اگر کافر ذمّی، مسلمانی را متهم سازد، دو حدّ می‌خورد؛ یک حدّ برای تهمت زدن و حدّ دیگر برای حرمت اسلام [تا آنجا که فرموده]: «و اگر زنی مردی را تهمت زند، آن زن هشتاد تازیانه می‌خورد.»

۱۲۶۸ ۲۶۵۱۶ (۵) **كافى ۲۰۵/۷: تهذيب ۶۵/۱۰:** عليّ بن ابراهيم (عن أبيه ـ كا) عن ابن محبوب عن عبداللّه بن سنان قال قال أبوعبداللّه عليه السلام قضى أميرالمؤمنين عليه السلام أنّ الفرية ثلاثة[1] يعني ثلاث وجوه إذا رمى (الرّجل ـ كا) الرّجل بالزّنى وإذا قال إنّ أمّه زانية وإذا دعى[2] لغير أبيه فذلك فيه حدّ ثمانون. **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۴۱:** ابن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام (وذكر نحوه).

۱۲۶۹ ۲۶۵۱۷ (۶) **علل الشّرائع ۵۴۵: عيون الأخبار ۹۷/۲:** بالإسناد المتقدّم في باب كيفيّة الوضوء عن محمد بن سنان عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام فيما كتب إليه من جواب مسائله علّة ضرب القاذف وشارب الخمر ثمانين جلدة لأنّ في القذف نفي الولد وقطع النّسل[3] وذهاب النّسب وكذلك شارب الخمر (لأنّه ـ العيون) إذا شرب هذى وإذا هذى افترى (وإذا افترى جلد ـ العلل) فوجب عليه حدّ المفترى.

۱۲۷۰ ۲۶۵۱۸ (۷) **دعائم الإسلام ۴۵۸/۲:** عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال في رجل قذف محصنة مسلمة[4] فقال يقام عليه الحدّ ويكذّب نفسه على رؤوس النّاس ويعلم اللّه منه التّوبة فإذا فعل ذلك وأشهد على نفسه وتاب قبلت شهادته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۲۷۱ ۲۶۵۱۹ (۸) **الجعفريّات ۱۳۴:** بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّه قال من قال لقرشيّ أو عربيّ يا نبطيّ جلد به الحدّ لأنّه قد نفاه عن أبيه الّذي ينسب إليه.

۱۲۷۲ ۲۶۵۲۰ (۹) **علل الشّرائع ۵۷۹:** حدّثنا محمد بن عليّ ما جيلويه عن عمّه محمد ابن أبي القاسم عن أحمد ابن أبي عبداللّه[5] عن أبيه عن محمد بن سليمان عن داود بن النّعمان عن عبدالرّحيم القصير قال قال لي أبوجعفر عليه السلام أما لو قام قائمنا لقد ردّت اليه الحميراء حتّى يجلدها الحدّ وحتّى ينتقم لابنة محمّد فاطمة عليها السلام منها قلت جعلت فداك ولِمَ يجلدها الحدّ قال لفريتها على أمّ ابراهيم قلت فكيف أخّره اللّه للقائم فقال لأنّ اللّه تبارك وتعالى بعث محمّداً صلى الله عليه وآله رحمة وبعث القائم (عج) نقمة.

---

۱. ثلاث ـ يب. ۲. دعاه ـ يب. ۳. النّفس ـ العيون.
۴. مؤمنة ـ ك. ۵. أحمد بن محمد البرقيّ ـ ك.

۱۲۶۸ (۵) امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «امیرالمؤمنین﴿ع﴾ حکم داد که افترا بستن سه تاست؛ منظورشان سه گونه است: ۱ ـ مردی را متهم به زنا سازد ۲ ـ بگوید مادرش زناکار است ۳ ـ او را به غیر پدرش منتسب سازد. در این افترا، هشتاد تازیانه حدّ است».

۱۲۶۹ (۶) محمد بن سنان گوید: «حضرت رضا﴿ع﴾ در نامه‌ای که در پاسخ به سوالات وی نوشت، مکتوب فرموده است: علت زدن هشتاد تازیانه به قاذف و شرابخوار این است که در قذف، نفی فرزند و قطع نسل و از بین رفتن نسب است و همچنین است شرابخوار؛ اگر شراب بخورد، هذیان می‌گوید، افترا می‌بندد و اگر افترا ببندد، تازیانه می‌خورد؛ بنابراین بر شرابخوار هم، حدّ افترا زننده ثابت است».

۱۲۷۰ (۷) امام جعفر صادق﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که زن مسلمان و محصنه‌ای را متهم ساخته است، فرمود: «حدّ بر او اجرا می‌شود و در ملاء عام خودش را تکذیب می‌کند و خداوند آگاه از توبهٔ او می‌شود و چون چنین کند و شاهدانی بر خویش بگیرد و توبه کند، شهادتش پذیرفته می‌شود».

۱۲۷۱ (۸) امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ فرمود: «هر کس که به یک قریشی یا یک عرب بگوید ای نبطی، برای این حدّ می‌خورد؛ چرا که او را از پدری که بدان منتسب است، نفی کرده است».

۱۲۷۲ (۹) عبدالرحیم قصیر گوید: «امام باقر﴿ع﴾ به من فرمود: آگاه باش! اگر قائم ما بپاخیزد، حمیرا به او تحویل می‌شود تا حدّ را بر وی بزند و تا آن که برای دختر پیامبر فاطمهٔ زهرا﴿س﴾ از وی انتقام گیرد. پرسیدم: فدایت شوم! چرا او را حدّ تازیانه می‌زند؟ حضرت فرمود: چون بر امّ ابراهیم افترا بسته است. پرسیدم: چگونه خداوند این حدّ را تا زمان حضرت قائم (عج) به تأخیر می‌اندازد؟ حضرت فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی محمد﴿ص﴾ را برای رحمت و حضرت قائم (عج) را برای انتقام فرستاده است».

۱۲۷۳ ۲۶۵۲۱ (۱۰) **الجعفريّات** ۱۳٤: باسناده عن عليّ ﷺ في الرّجل يقول للمسلم ما أنت لأمّك قال لا حدّ عليه قال وإذا قال لست لأبيك جلد الحدّ.

۱۲۷٤ ۲۶۵۲۲ (۱۱) **كافي** ۲۰۵/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۰/۶۵: سهل بن زياد عن عبدالرّحمن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ في الرّجل يقذف الرّجل بالزّناء قال يجلد هو في كتاب الله ﷻ وسنّة نبيّه ﷺ قال وسألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يقذف الجارية الصّغيرة فقال لا يجلد الّا أن يكون قد أدركت أو قاربت.

۱۲۷۵ ۲۶۵۲۳ (۱۲) **الجعفريّات** ۱۳٤: باسناده عن عليّ ﷺ في الّذي يقذف المرأة المسلمة قال يجلد الحدّ حيّة كانت أو ميّتة شاهدة كانت أو غائبة.

۱۲۷۶ ۲۶۵۲٤ (۱۳) **دعائم الإسلام** ۴۶۳/۲: عن عليّ ﷺ من أتى حدّاً[۱] فقذف بغيره فعلى قاذفه الحدّ.

۱۲۷۷ ۲۶۵۲۵ (۱٤) **دعائم الإسلام** ٤۶۱/۲: عن جعفر بن محمد ﷺ أنّه قال يحدّ القاذف إذا قذف بأيّ لسان قذف به عن عربيّ أو عجميّ.

۱۲۷۸ ۲۶۵۲۶ (۱۵) **كافي** ۲۰۵/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن **تهذيب** ۱۰/۶۵: يونس (بن عبدالرّحمن ـ يب) عن زرعة عن سماعة عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ كا) في الرّجل إذا قذف (المحصنة ـ كا) قال يجلد ثمانين حرّاً كان أو مملوكاً.

۱۲۷۹ ۲۶۵۲۷ (۱۶) **كافي** ۲۳۶/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۰/۷۲: **استبصار** ۲۲۸/٤: أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال يجلد المكاتب إذا زنا على قدر ما أعتق منه فإن[۲] قذف المحصنة فعليه أن يجلد ثمانين حرّاً كان أو مملوكاً.

۱۲۸۰ ۲۶۵۲۸ (۱۷) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى** ۱٤۷: عن عبدالرّحمن وسألته (أي الصّادق) ﷺ عن الرّجل إذا زنا (الى أن قال ﷺ) والرّجل إذا قذف المحصنة جلد ثمانين كان حرّاً أو مملوكاً.

۱۲۸۱ ۲۶۵۲۹ (۱۸) **كافي** ۲۳٤/۷: **تهذيب** ۱۰/۷۲: **استبصار** ۲۲۸/٤: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ كا) عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا قذف العبد الحرّ جلد ثمانين وقال هذا من حقوق النّاس.

---

۱. أي من أتى عملاً يوجب الحدّ. ۲. فإذا ـ يب ـ صا.

۱۲۷۳ (۱۰) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که به مسلمانی می‌گوید: تو از مادرت نیستی، فرمود: «حدّی بر او نیست ولی اگر بگوید تو از پدرت نیستی، حدّ می‌خورد».

۱۲۷۴ (۱۱) ابوبصیر گوید: «امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که مرد دیگری را به زنا متهم ساخته است، فرمود: در کتاب خداوندعزّ و جلّ و سنت پیامبرشﷺ این است که او تازیانه می‌خورد. ابوبصیر گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که دختر کوچکی را متهم سازد، پرسیدم. حضرت فرمود: تازیانه نمی‌خورد مگر این که دخترک، بالغ یا نزدیک به بلوغ باشد».

۱۲۷۵ (۱۲) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که زن مسلمانی را متهم کرده است، فرمود: «بر مرد حدّ زده می‌شود؛ چه زن زنده باشد یا مرده، حاضر باشد یا غایب».

۱۲۷۶ (۱۳) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «کسی که مرتکب حدّی می‌شود [کاری که حدّ بر وی ثابت شود] ولی به غیر آن متهم شود، بر متهم کنندهٔ او حدّ ثابت است».

۱۲۷۷ (۱۴) امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: «تهمت زننده حدّ می‌خورد اگر متهم سازد؛ با هر زبانی که متهم کند ـ چه عرب باشد یا عجم».

۱۲۷۸ (۱۵) امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که محصنه‌ای را متهم سازد، فرمود: «هشتاد تازیانه می‌خورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۷۹ (۱۶) سماعه گوید: «بردهٔ مکاتب اگر زنا کند، به اندازه‌ای که از او آزاد شده است، تازیانه می‌خورد ولی اگر بردهٔ مکاتب محصنه‌ای را متهم سازد، بر اوست که هشتاد تازیانه بخورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۸۰ (۱۷) عبدالرحمن گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که زنا کند... تا آنجا که فرموده است: و مرد اگر محصنه‌ای را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد؛ آزاد باشد یا برده».

۱۲۸۱ (۱۸) امام صادقعليه السلام فرمود: «اگر برده‌ای، آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه می‌خورد. حضرت افزود: این از حقوق مردم است[= حقّ الناس]».

١٢٨٢ ٢٦٥٢٠ (١٩) **كافى ٢٣٤/٧**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ٧٢/١٠**: **استبصار ٢٢٨/٤**: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل عن محمد بن الفضيل عن أبى الصّباح (الكنانيّ - كا) عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن عبد افترى على حرّ قال[١] يجلد ثمانين[٢].

١٢٨٣ ٢٦٥٢١ (٢٠) **كافى ٢٣٥/٧**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ٧٢/١٠**: **استبصار ٢٢٨/٤**: أحمد بن محمد (عن ابن محبوب - يب - صا) عن علىّ بن الحكم عن موسى بن بكر عن زرارة عن أبى عبدالله عليه السلام فى مملوك قذف محصنة حرّة قال يجلد ثمانين لأنّه إنّما يجلد لحقّها.[٣]

١٢٨٤ ٢٦٥٢٢ (٢١) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤١**: (عن أبيه - ئل) عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال إذا قذف العبد الحرّ جلد ثمانين حدّ الحرّ.

١٢٨٥ ٢٦٥٢٣ (٢٢) **المقنع ١٤٩**: ان قذف رجل رجلاً فقال له يا زانى ضرب الحدّ ثمانين جلدة وكذلك اذا قال له يا لوطى انّك تنكح الرجال ضرب ثمانين جلدة.

١٢٨٦ ٢٦٥٢٤ (٢٣) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٤٣**: قال أبى والمملوك إذا قذف الحرّ حدّ ثمانين.

١٢٨٧ ٢٦٥٢٥ (٢٤) **المقنع ١٤٩**: إذا قذف عبد حرّاً ضرب ثمانين جلدة.

١٢٨٨ ٢٦٥٢٦ (٢٥) **كافى ٢٣٤/٧**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ٧٢/١٠**: **استبصار ٢٢٨/٤**: أحمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن المملوك يفترى على الحرّ قال يجلد ثمانين[٤] قلت فإنّه[٥] زنا قال يجلد خمسين.

١٢٨٩ ٢٦٥٢٧ (٢٦) **كافى ٢٣٧/٧**: محمد بن يحيى عن **استبصار ٢٢٨/٤**: **تهذيب ٧٢/١٠**: أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن سيف بن عميرة عن أبى بكر الحضرمىّ قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن عبد مملوك قذف حرّاً قال يجلد ثمانين هذا من حقوق النّاس[٦] فأمّا ما كان من حقوق اللّه عزّ وجلّ فإنّه يضرب نصف الحدّ قلت الّذى من حقوق اللّه عزّ وجلّ ما هو قال إذا زنا أو شرب خمراً[٧] فهذا من الحقوق الّتى يضرب فيها نصف الحدّ.

---

١. فقال - يب - صا. ٢. عليه ثمانون - صا. ٣. بحقّها - يب - صا.
٤. عليه ثمانون - يب - صا. ٥. فإذا - يب - صا. ٦. المسلمين - يب - صا.
٧. الخمر - يب - صا.

(۱۹) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ بردهای که بر آزادی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه زده میشود». ۱۲۸۲

(۲۰) از امام صادقؑ دربارهٔ بردهای که محصنه و زن آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: «هشتاد تازیانه زده میشود؛ چون برده تنها به خاطر حقّ زن تازیانه میخورد». ۱۲۸۳

(۲۱) امام باقرؑ فرمود: «اگر برده، آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه میخورد؛ یعنی حدّ آزاد». ۱۲۸۴

(۲۲) اگر مردی دیگری را متهم ساخت و به او گفت: ای زناکار! به او هشتاد تازیانه به عنوان حدّ زده میشود. همچنین اگر به آن بگوید: ای لواط کننده! تو با مردان آمیزش میکنی، هشتاد تازیانه میخورد. ۱۲۸۵

(۲۳) پدرم گفت: «برده اگر آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه حدّ میخورد». ۱۲۸۶

(۲۴) اگر بردهای آزاد را متهم سازد، هشتاد تازیانه میخورد. ۱۲۸۷

(۲۵) سماعه گوید: «از ایشان [امام صادقؑ] دربارهٔ بردهای که بر مرد آزادی افترا میبندد، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه میخورد. پرسیدم: او زنا کرده است. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه میخورد». ۱۲۸۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۶) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ بردهای که مرد آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه میخورد. این از حقوق مردم است و اما آنچه از حقوق خداست، او نیمی از حدّ را میخورد. پرسیدم: آنچه از حقوق خداست چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا یا شرب خمر کند، این از حقوقی است که در آن نصف حدّ زده میشود». ۱۲۸۹

۱۲۹۰ ۲۶۵۳۸ (۲۷) **تهذيب ۱۰/۷۳: استبصار ۴/۲۲۹:** محمد بن عليّ بن محبوب عن الحسن بن محبوب عن سيف بن عميرة عن ابن بكير قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن عبد[1] مملوك قذف حرّاً قال يجلد ثمانين هذا من حقوق النّاس فأمّا ما كان من حقوق اللّه فانّه يضرب نصف الحدّ قلت الّذي يضرب فيه نصف الحدّ ما هو قال إذا زنا أو شرب خمراً فهذا من حقوق اللّه الّتي يضرب فيها نصف الحدّ.

۱۲۹۱ ۲۶۵۳۹ (۲۸) **فقه الرّضا عليه السلام ۲۸۵:** وإذا قذف حرّ عبداً وكانت أمّه مسلمة فى دار الهجرة وطالبت بحقّها جلد وإن لم تطالب فلا شىء عليه وإذا قذف العبد الحرّ جلد ثمانين جلدة.

۱۲۹۲ ۲۶۵۴۰ (۲۹) **تهذيب ۱۰/۷۴: استبصار ۴/۲۳۰:** روى الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن العلاء عن محمد (بن مسلم ـ صا) عن أحدهما عليهما السلام قال سألته عن العبد يفترى على الحرّ قال يجلد حدّاً.

۱۲۹۳ ۲۶۵۴۱ (۳۰) **دعائم الإسلام ۲/۴۶۱:** عن أبى جعفر وأبى عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا إذا قذف المملوك حرّاً ضرب الحدّ كاملاً إنّما هو حدّ الحرّ يؤخذ من ظهره.

۱۲۹۴ ۲۶۵۴۲ (۳۱) **تهذيب ۱۰/۸۸: استبصار ۴/۲۳۰:** الحسين بن سعيد عن النّضر (بن سويد ـ صا) عن عاصم (بن حميد ـ صا) عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى المملوك يدعو الرّجل لغير أبيه قال أرى أن يُعرى[2] جلده قال وقال فى رجل دُعِيَ لغير أبيه أقم بيّنتك أمكّنك منه فلمّا أتي بالبيّنة قال انّ أمّه كانت أمة قال ليس عليك حدّ سبّه كما سبّك أو أعف عنه (ان شئت ـ يب).

(قال محمد بن الحسن رحمه الله فى الاستبصار ـ فما تضمّن هذا الخبر من قوله أرى أن يعرى جلده يحتمل أن يكون انّما أراد أن يعرى جلده ليقام عليه الحدّ ويحتمل أن يكون المراد به إذا كانت أمّه أمة ونسبها الى الزّنى فانّه لا يجب عليه الحدّ كاملاً ويجب عليه التّعزير مع أنّ فى الحديث ما يضعّف الاحتجاج به وهو أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال له سبّه كما سبّك ولا يجوز أن يأمر عليه السلام[3] بالسّبّ لأنّ السّبّ قبيح وانّما له أن يقيم عليه الحدّ إمّا على الكمال أو التّعزير).

---

۱. حدّ ـ صا.　　　　۲. يفرى ـ وافى ـ الفرى الشّق.

۳. عدم جواز امر الإمام عليه السلام بالسّبّ فى أمثال هذه الموارد غير ظاهر فتأمّل.

۱۲۹۰ (۲۷) ابن بکیر گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ بردهٔ مملوکی که مرد آزادی را متهم ساخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. این حقّ الناس است ولی اگر از حقّ الله باشد، برده نیمی از حدّ را می‌خورد. پرسیدم: آنچه در آن نیمی از حدّ زده می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا کند یا شراب بخورد. این از حقّ الله است که در آن نیمی از حدّ زده می‌شود».

۱۲۹۱ (۲۸) اگر آزادی، برده‌ای را متهم سازد و مادر برده، مسلمان و در دارالهجره [= شهر اسلام] باشد و حقّ خویش را مطالبه کند، آن آزاد تازیانه می‌خورد ولی اگر مادر مطالبه نکند، چیزی بر آزاد نیست و اگر برده‌ای آزاد را متهم سازد، آن برده هشتاد تازیانه می‌خورد.

۱۲۹۲ (۲۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادقؑ دربارهٔ برده‌ای که بر آزادی افترا می‌بندد، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ تازیانه می‌خورد».

۱۲۹۳ (۳۰) امام باقر و امام صادقؑ فرمودند: «اگر برده‌ای، آزادی را متهم سازد به طور کامل حدّ می‌خورد. همانا آن حدّ، حدّ آزاد است که از پشت او گرفته می‌شود».

۱۲۹۴ (۳۱) امام باقرؑ بیان داشت: «امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ برده‌ای که مردی را به غیر پدرش نسبت داده است، فرمود: من چنین نظر دارم که بدنش برهنه شود.[1] حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ مردی که او را به غیر پدرش نسبت داده‌اند، فرمود: بیّنه‌ات را بیاور، من تو را بر او مسلط می‌سازم و چون بیّنه آورد، گفت مادرش کنیز بوده است. حضرت فرمود: بر تو حدّ نیست؛ او را دشنام ده، آن گونه که دشنامت داده یا از وی عفو کن، اگر می‌خواهی».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسیؒ] در استبصار گفته است: «آنچه این روایت مشتمل بر آن است از این گفته که: می‌بینم که بدنش برهنه می‌شود، این احتمال دارد که منظور این است: بدنش برهنه می‌شود تا تازیانه بخورد و احتمال دارد که منظور صورتی است که مادرش کنیز باشد و او را نسبت زنا دهند. در این صورت است که حدّ به طور کامل بر وی لازم نیست و تعزیر بر او ثابت می‌شود.به علاوه در این روایت نکته‌ای است که استدلال به روایت را تضعیف می‌کند و آن نکته این است که امیرالمؤمنینؑ به او فرمود: او را دشنام ده، آن گونه که دشنامت داده است و حال آن که روا نیست که امیرالمؤمنینؑ دستور دشنام بدهد؛ چرا که دشنام دادن زشت است و امام تنها می‌تواند حدّ را بر او ـ یا به طور کامل یا به گونهٔ تعزیر [ناقص] ـ جاری سازد».

---

۱. کنایه از تازیانه خوردن است.

۱۲۹۵ ۲۶۵۴۳ (۳۲) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۵۳: أحمد بن محمد عن ابن سنان عن أبى عبدالله عليه السلام في المكاتب قال يجلد بقدر ما أدّى من مكاتبته حدّ الحرّ وما بقى حدّ المملوك.**

۱۲۹۶ ۲۶۵۴۴ (۳۳) **كافى ۲۳۹/۷: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ۷۴/۱۰: استبصار ۲۳۰/۴: يونس** (بن عبدالرّحمن ـ يب ـ صا) عن ابن مسكان عن أبى بصير قال قال حدّ اليهوديّ والنّصرانيّ والمملوك في الخمر والفرية[1] سواء وإنّما صولح أهل الذّمّة (على ـ كا) أن يشربوها في بيوتهم.

۱۲۹۷ ۲۶۵۴۵ (۳۴) **تهذيب ۷۴/۱۰: استبصار ۲۳۰/۴: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عن محمد** (بن مسلم ـ صا) **عن أبي جعفر عليه السلام في العبد يفتري على الحرّ قال يجلد حدّاً إلّا سوطاً أو سوطين** (قال الشيخ رحمه الله يحتمل أن يكون أراد بالفرية ما لم يبلغ القذف فإنّ ذلك لا يوجب الحدّ كاملاً ويجب فيه التعزير).

۱۲۹۸ ۲۶۵۴۶ (۳۵) **تهذيب ۷۴/۱۰: استبصار ۲۳۰/۴: يونس عن سماعة قال سألته عن المملوك يفترى على الحرّ قال عليه خمسون جلدة** ـ قال الشيخ رحمه الله فالوجه فيه ما ذكرناه في الخبر الأوّل (أى الخبر المتقدّم).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۲۹۹ ۲۶۵۴۷ (۳۶) **تهذيب ۷۳/۱۰: استبصار ۲۲۹/۴: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمد عن الحسين عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن العبد إذا افترى على الحرّ كم يجلد قال أربعين وقال إذا أتى بفاحشة فعليه نصف العذاب** (قال الشيخ فهذا الخبر شاذّ مخالف لظاهر القرآن وللأخبار الكثيرة الّتى قدّمناها و ما هذا حكمه لا يعمل به ولا يعترض بمثله فامّا مخالفته لظاهر القرآن فلانّ الله تعالى قال والّذين يرمون المحصنات الى قوله فاجلدوهم ثمانين جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً وذلك عامّ في كلّ قاذف حرّاً كان أو عبداً فأمّا قوله تعالى فإنْ أتينَ بفاحِشةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما علَى المُحْصناتِ منَ العَذابِ فذلك مخصوص مقصور على الزنا لما بيّنّاه من الأخبار وأنّه لا يجوز تناقضها) **تهذيب ۷۴/۱۰: استبصار ۲۳۰/۴: الحسين بن سعيد عن النّضر** (بن سويد ـ يب) **عن القاسم بن سليمان قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن المملوك** (وذكر مثله الى قوله أربعين).

---

۱. والقذف ـ صا.

۱۲۹۵ (۳۲) امام صادقؑ دربارهٔ بردهٔ مکاتب فرمود: «به اندازه‌ای که از قرارداد مکاتبه‌اش پرداخته، حدّ آزاد بر او زده می‌شود و باقیمانده را حدّ برده می‌زنند».

۱۲۹۶ (۳۳) ابوبصیر گوید: «فرمود: حدّ یهودی و مسیحی و برده در شراب و افترا یکسان است و تنها مصالحه‌ای که با اهل ذمّه شده است این که، در خانه‌های‌شان شراب بنوشند».

۱۲۹۷ (۳۴) امام باقرؑ دربارهٔ برده‌ای که به فرد آزاد افترا می‌بندد، فرمود: «حدّ می‌خورد، جز یک تازیانه یا دو تازیانه».

شیخ طوسی‌؛ گوید: «احتمال می‌رود که منظور از افترا چیزی است که به حدّ قذف نرسیده است. چنین چیزی حدّ را به طور کامل ایجاب نمی‌کند و در چنین موردی، تعزیر ثابت است».

۱۲۹۸ (۳۵) سماعه گوید: «از او [= امام صادقؑ] دربارهٔ برده‌ای که به فرد آزاد افترا بزند، پرسیدم. حضرت فرمود: پنجاه تازیانه بر وی ثابت است». شیخ طوسی‌؛ گفته است: «توجیه این روایت همان است که ما آن را در روایت اول ذکر کردیم». [منظورش همان روایت پیشین است].

۱۲۹۹ (۳۶) قاسم بن سلیمان گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ برده‌ای که بر فرد آزاد افترا بسته است، پرسیدم که: چه اندازه تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: چهل تا. حضرت افزود: اگر برده کار زشتی انجام دهد، نیمی از عذاب برای اوست».

شیخ طوسی‌؛ گوید: «این روایت نادر است و بر خلاف ظاهر قرآن و روایات بسیاری است که در پیش آوردیم و روایتی که چنین باشد، بدان عمل نمی‌شود و چنین روایتی مایهٔ اعتراض نمی‌تواند باشد. اما مخالفت آن با ظاهر قرآن به این دلیل است که خداوند متعال فرماید: آنان که زنان محصنه را متهم می‌سازند، تا ادامه فرمودهٔ خداوند که: آنان را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت آنان را هرگز نپذیرید.[1] و این آیه عمومیت دارد و شامل هر تهمت زننده‌ای می‌شود؛ چه آزاد باشد یا برده و اما فرمودهٔ خداوند متعال که: اگر آنان کار زشتی کردند، بر آنان است نیمی از آنچه بر زنان محصنه از عذاب است،[2] این منحصر به زناست؛ به دلیل روایاتی که توضیح دادیم و به این دلیل که تناقض این روایات روا نیست».

---

۱. نور ۲۴ / ۴. ۲. نساء ۴ / ۲۵.

١٣٠٠ ٢٦٥٤٨ (٣٧) **كافي ٢٠٨/٧**: (محمد بن يحيى عن احمد بن محمد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً ـ معلّق) عن **تهذيب ٧١/١٠**: **فقيه ٣٧/٤**: (الحسن ـ يب ـ فقيه) بن محبوب عن عبدالعزيز[١] (العبديّ ـ كا ـ يب) عن عبيد بن زرارة قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لو أتيت برجل قد قذف عبداً مسلماً بالزّناء لا نعلم منه إلّا خيراً لضربته[٢] الحدّ حدّ الحرّ إلّا سوطاً.

١٣٠١ ٢٦٥٤٩ (٣٨) **تهذيب ٧١/١٠**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام في الحرّ يفتري على المملوك قال يسئل فان كانت أمّه حرّة جلد الحدّ.

١٣٠٢ ٢٦٥٥٠ (٣٩) **دعائم الإسلام ٤٦١/٢**: قال جعفر بن محمد عليهما السلام ومن قذف مملوكاً يعني لغيره نكل به فإن كانت أمّ المملوك حرّة جلد الحدّ يعني إذا قذفه بها ومن قذف عبده فقد أثم وينبغي له أن يسأله أن[٣] يحلّله ويعفو عنه.

١٣٠٣ ٢٦٥٥١ (٤٠) **كافي ٢٠٨/٧**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ٧١/١٠**: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن حمزة بن حمران عن أحدهما عليهما السلام قال سألته عن رجل أعتق نصف جاريته ثمّ قذفها بالزّنا، قال فقال أرى عليه خمسين جلدة ويستغفر الله عزّوجلّ (من فعله ـ كا) قلت أرأيت إن جعلته في حلّ (من قذفه إيّاها ـ كا) وعفت عنه قال لا ضرب عليه إذا عفت عنه من قبل أن ترفعه (قلت فتغطّي رأسها منه حين أعتق نصفها قال نعم وتصلّي وهي مخمّرة الرّأس ولا تتزوّج حتّى تؤدّي ما عليها أو يعتق النّصف الآخر ـ يب). وتقدّم نحو هذا عن تهذيب ٢٢٨/٨: واستبصار ٦/٤: في رواية حمزة (١٠) من باب (٥٠) حكم من اعتق بعض مملوكه من أبواب العتق ج ٢٤.

قال محمد بن الحسن ما يتضمّن صدر الخبر من أنّه قذفها وقد أعتق نصفها محمول على أنّه كان يعتق خمسة أثمانها لأنّ بذلك يستحقّ خمسين سوطاً فأمّا إذا كان النّصف سواء فليس عليه أكثر من الأربعين لأنّه نصف الحدّ ويجوز أيضاً أن يكون استحقّ الأربعين بما أعتق منها ومازاد على ذلك يكون على جهة التّعزير لأنّ من قذف عبداً يستحقّ التّعزير وان لم يستحقّ الحدّ على ما بيّنّاه.

---

١. عبدالرّحمن ـ فقيه.   ٢. ضربته ـ فقيه.   ٣. بأن ـ ك.

۱۳۰۰ (۳۷) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق‌ؑ شنیدم که می‌فرمود: اگر مردی را که بردهٔ مسلمانی را به زنا متهم کرده است و ما جز نیکی از وی نمی‌دانیم نزد من بیاورند، او را حدّ می‌زنم، حدّ مرد آزاد؛ به استثنای یک تازیانه».

۱۳۰۱ (۳۸) امام صادق‌ؑ دربارهٔ آزادی که بر برده‌ای افترا می‌بندد، فرمود: «سؤال می‌شود. اگر مادر برده آزاد است، افترا زننده حدّ می‌خورد».

۱۳۰۲ (۳۹) امام جعفر صادق‌ؑ فرمود: «هرکس برده‌ای را متهم سازد ـ منظور برده‌ای که برای دیگری است ـ در برابر اتهام زدن کیفر می‌بیند و اگر مادر برده آزاد باشد، تهمت زننده حدّ می‌خورد. منظور صورتی است که برده را به واسطهٔ مادرش متهم ساخته است و هر کس که بردهٔ خودش را متهم سازد، گناه کرده و شایسته است که از او بخواهد تا وی را حلال و عفو کند».

۱۳۰۳ (۴۰) حمزة بن حمران گوید: «از امام باقر و یا امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که نیمی از کنیزش را آزاد ساخته و پس از آن او را متهم به زنا کرده است، پرسیدم. حمزة بن حمران گوید: حضرت فرمود: من پنجاه تازیانه بر این مرد می‌بینم و او از کار خویش باید استغفار کند. پرسیدم: نظر شما چیست، اگر کنیز وی را از بابت متهم کردن او حلال سازد و از وی عفو کند؟ حضرت فرمود: اگر کنیز از وی پیش از آن که او را نزد حاکم ببرد، عفو کند، زدن بر او ثابت نیست. پرسیدم: آیا کنیز سرش را آن زمان که نیمی‌اش آزاد است، از وی می‌پوشاند؟ حضرت فرمود: آری و نیز کنیز در حالی که سرش خمار دارد و پوشیده است، نماز می‌گزارد ولی نمی‌تواند ازدواج کند. تا این که آنچه از کنیزی دارد بپردازد، یا آن که نیم دیگرش را هم آزاد کند».

محمد بن الحسن [شیخ طوسی‌ؒ] گوید: «آنچه ابتدای روایت بر آن مشتمل است که مرد، کنیز را در حالی که نیمی از آن آزاد شود متهم می‌سازد، بر این حمل می‌شود که مرد پنج هشتم کنیز را آزاد ساخته است؛ چرا که به این شکل، سزاوار پنجاه تازیانه می‌شود و اما اگر نیمهٔ مساوی را آزاد کرده باشد، بر مرد بیش از چهل تازیانه نیست؛ چرا که چهل، نیمی از حدّ است و نیز می‌تواند آن مرد چهل تازیانه را در برابر آنچه از کنیز آزاد کرده، استحقاق داشته باشد و مازاد بر چهل تا، به جهت تعزیر باشد؛ چرا که هر کس برده‌ای را متهم سازد، استحقاق تعزیر دارد. اگرچه استحقاق حدّ نداشته باشد، آن گونه که توضیح داده‌ایم».

۱۳۰۴ ۲۶۵۵۲ (۴۱) تهذيب ١٠/٧١: الحسين بن سعيد عن صفوان عن اسحاق بن عمّار عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال من افترى على مملوك عزّر لحرمة الإسلام. علل الشّرائع ٥٣٨: أبي رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمّار عن أبى بصير قال سمعته يقول (وذكر مثله).

۱۳۰۵ ۲۶۵۵۳ (۴۲) دعائم الإسلام ٢/٤٦٠: عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال لا ينبغى قذف المملوك وقد جاء فيه تغليظ وتشديد سأل رجل من الأنصار رسول الله صلى الله عليه وآله عن امرأة له قذفت مملوكة لها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله قل لها فلتَصبّر لها نفسها وإلّا أقيدت منها يوم القيامة.

وتقدّم فى باب (١١) الكبائر من الذّنوب من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ وباب (٢٣) تحريم القذف ما يناسب الباب فراجع. وفى رواية أبى بكر (٩) من هذا الباب قوله الرّجل يفترى على الرّجل من جاهليّة العرب قال عليه السلام يضرب حدّاً قلت يضرب حدّاً قال نعم انّه يدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله. وفى رواية عباد البصرىّ (١٥) من باب (١٠) انّ الرّجل والمرأة لا يرجمان حتّى تشهد أربعة شهود من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ قوله ثلاثة شهدوا على رجل بالزّنا وقالوا الآن نأتى بالرّابع قال عليه السلام يجلدون حدّ القاذف ثمانين جلدة كلّ رجل منهم. وفى رواية السّكونىّ (١٦) قوله ثلاثة شهدوا على رجل بالزنا، فقال أمير المؤمنين عليه السلام أين الرّابع فقالوا الآن يجيء فقال أمير المؤمنين عليه السلام حدّوهم فليس فى الحدود نظرة ساعة. وفى رواية الجعفريّات (١٨) نحوه. وفى رواية الجعفريّات (٢٠) قوله الشّهود إذا شهدوا على رجل بالزّنا فاختلفوا فى الأماكن جلدوا. وفى رواية ابن أبى جمهور (٢١) ما يدلّ على ذلك أيضاً.

وفى رواية أبي البخترىّ (١٣) من باب (١٧) كيفيّة الجلد فى الزّنا قوله عليه السلام حدّ الزّانى أشدّ من حدّ القاذف وحدّ الشّارب أشدّ من حدّ القاذف. وفى رواية الجعفريّات (١٢) قوله عليه السلام جلد الزّانى أشدّ من جلد القاذف وجلد القاذف أشدّ من جلد الشّارب.

وفى بعض أحاديث باب (٢٠) حكم من زنى بجارية يملك بعضها وباب (٢٧) أنّ المملوك إذا زنى فعليه نصف الحدّ ما يمكن أن يستفاد من إطلاقه أنّ حدّ المملوك نصف حدّ الحرّ فى الزّنا والقذف وغيرهما. وفى أحاديث باب (٣٨) ما ورد فى أنّ الفاجرة لا تسئل من فجر بك ما يدلّ على ذلك.

۱۳۰۴ (۴۱) امام صادقعلیه السلام فرمود: «هر کس که بر برده‌ای افترا بندد، برای حرمت اسلام، تعزیر می‌شود».

۱۳۰۵ (۴۲) امام جعفر صادقعلیه السلام فرمود: «شایسته نیست متهم کردن برده. در این باره سخت‌گیری شدیدی آمده است. مردی از انصار از پیامبر خداﷺ دربارهٔ همسرش که کنیز خود را متهم ساخته بود، پرسید. حضرت رسول خداﷺ فرمود: به همسرت بگو خودش را آمادهٔ تقاص کند؛ وگرنه در روز قیامت از وی قصاص خواهد شد».

ارجاعات

گذشت:

در باب یازده از ابواب جهاد با نفس و در باب بیست و سه، روایاتی که مناسب با این باب است؛ مراجعه کنید.

و در روایت نهم از همین باب، این گفته که: «مردی بر مرد دیگری از عرب جاهلی افترا می‌بندد. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد. پرسیدم: حدّ می‌خورد؟ حضرت فرمود: آری. بر رسول خداﷺ وارد می‌شود».

و در روایت پانزده از باب دهم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «سه نفر بر مردی شهادت به زنا دادند و گفتند: الان نفر چهارم را می‌آوریم. حضرت فرمود: این سه، حدّ قاذف را می‌خورند؛ هشتاد تازیانه، هر کدام از آنها».

و در روایت شانزده، این گفته که: «سه نفر بر مردی به زنا شهادت دادند. پس امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: کجاست نفر چهارم؟ گفتند: الان می‌آید. حضرت امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: آنان را حدّ بزنید. در اجرای حدود، مهلت و تأخیر زمانی نیست».

و در روایت هجده مانند آن و در روایت بیست، این گفته که: «اگر شهود بر مردی به زنا شهادت دهند و در جاهای زنا اختلاف داشته باشند، همه تازیانه می‌خورند».

و در روایت بیست و یک مطلبی که دلالت بر این نیز دارد.

و در روایت سیزدهم از باب هفده(از ابواب حدّ زنا)، فرمودهٔ معصومعلیه السلام که: «حدّ زناکار، شدیدتر از حدّ قاذف و حدّ شرابخوار، شدیدتر از حدّ قاذف است».

و در روایت دوازده، فرمودهٔ معصومعلیه السلام که: «تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ قاذف و تازیانهٔ قاذف، شدیدتر از تازیانهٔ شرابخوار است».

و در برخی از روایات باب بیستم حکم کسی که به کنیزی که بخشی از آن مملوک است زنا کند و در باب بیست و هفتم اینکه مملوک اگر زنا کند، نصف حدّ را می‌خورد، ممکن است از اطلاق آنها استفاده کرد که حدّ برده در زنا و قذف و... نیمی از حدّ آزاد است و در روایات باب سی و هشت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه وغيرهما من الأبواب المربوطة بالقذف ما يدلّ على ذلك فلاحظ. وفي رواية بكير (١) من باب (١٦) حكم قذف المشرك المسلم قولهﷺ من افترى على مسلم ضرب ثمانين يهوديّاً كان أو نصرانيّاً او عبداً.

(٢)

باب حكم قذف الصّغير الكبير وبالعكس

١٣٠٦ ٤٦٥٥٤ (١) علل الشّرائع ٥٣٤: حدّثنا محمد بن الحسن قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن الحسن[1] بن سعيد عن النّضر بن سويد. كافي ٢٠٥/٧: أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن أبي مريم الأنصاريّ قال سألت أباجعفرﷺ عن الغلام لم يحتلم يقذف الرّجل هل يجلد قال لا وذاك[2] لو أنّ رجلاً قذف الغلام لم يجلد.

١٣٠٧ ٤٦٥٥٥ (٢) علل الشّرائع ٥٣٤: حدّثنا محمد بن الحسن قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم بن حميد كافي ٢٠٩/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن عاصم بن حميد عن أبي بصير قال سألت أبا عبداللهﷺ عن الرّجل يقذف الجارية الصّغيرة فقال لا يجلد الّا أن تكون قد أدركت أو قاربت[3].

وتقدّم مثل هذا في رواية أبي بصير (١١) عن التّهذيب والكافي في الباب المتقدّم.

١٣٠٨ ٤٦٥٥٦ (٣) كافي ٢٠٩/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن عاصم بن حميد عن أبي بصير عن أبي عبداللهﷺ في الرّجل يقذف الصّبيّة يجلد قال لا حتّى تبلغ.

١٣٠٩ ٤٦٥٥٧ (٤) تهذيب ٨٩/١٠: محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن يونس استبصار ٢٣٤/٤: محمد بن أحمد بن يحيى عن فقيه ٣٦/٤: يونس (بن عبدالرّحمن ـ فقيه) عن بعض رجاله عن أبي عبداللهﷺ قال كلّ بالغ من ذكر أو أنثى افترى على صغير أو كبير أو ذكر أو أنثى أو مسلم (أو كافر ـ يب ـ صا) أو حرّ أو مملوك فعليه حدّ الفرية وعلى غير البالغ حدّ الأدب.

---

١. الحسين ـ ظ.
٢. وذلك ـ العلل.
٣. قارنت ـ خ.

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن و دیگر ابواب مرتبط با قذف، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

و در روایت یکم از باب شانزدهم، فرمودهٔ معصومعليه السلام که: «به هرکس که بر مسلمانی افترا بندد، هشتاد تازیانه زده می‌شود ـ یهودی باشد یا مسیحی یا برده».

باب ۲

حکم قذف صغیر به کبیر و برعکس

۱۳۰۶ (۱) ابومریم انصاری گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ پسری که محتلم نشده است و مردی را متهم می‌سازد، پرسیدم که: آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ و این بدان جهت است که اگر مردی پسر را متهم سازد، تازیانه نمی‌خورد».

۱۳۰۷ (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که دختر کوچکی را متهم می‌سازد، پرسیدم، حضرت فرمود: تازیانه نمی‌خورد؛ مگر این که دخترک بالغ شده یا نزدیک به بلوغ باشد».

و مشابه این، در روایت یازدهم به نقل از تهذیب و کافی در باب پیشین گذشت.

۱۳۰۸ (۳) ابوبصیرگوید: «امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که دخترکی را متهم می‌سازد [پرسیدم که]: آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ تا آن که بالغ شود».

۱۳۰۹ (۴) امام صادقعليه السلام فرمود: «هر بالغی ـ چه مرد و چه زن ـ که بر صغیر یا کبیر یا مرد یا زن یا مسلمان یا کافر یا آزاد یا برده افترا بندد، بر او حدّ افتراست و بر غیر بالغ، حدّ تأدیب است.»

محمد بن الحسن [شیخ طوسی﵀] در تهذیب گوید: «آنچه این روایت دارد که حدّ بر کسی که بچه‌ای را متهم سازد ثابت است، بر این حمل می‌شود که قذف بچه به این شکل بوده که نسبت زنا به یکی از والدین او داده است؛ مثل این که بگوید: ای پسر زناکار یا ای پسر مادر زناکار. یا بگوید: مادرت یا پدرت در رابطه با تو زنا کرده است. چون این، حدّ را به طور کامل بر وی ثابت می‌سازد.

قال محمد بن الحسن فى يب ما تضمّن هذا الخبر من إيجاب الحدّ على من قذف صبيّاً محمول على أنّه قذفه بنسبة الزّنى الى أحد والديه كأن يقول يابن الزّانى أو الزّانية أو زنت بك أمّك أو أبوك لأنّ ذلك يوجب عليه الحدّ على الكمال فأمّا إذا قال له قد زنيت فلا يجب عليه الحدّ حسب ما قدّمناه من الأخبار فأمّا ما تضمّن من إيجاب الحدّ على من قذف كافراً أو يهوديّاً أو نصرانيّاً فيحتمل أن يكون المراد به إذا كانت أمّه مسلمة فانّه يجب على من قذفه الحدّ لحرمة المسلمة فأمّا إذا لم يكن كذلك فانّه يجب عليه التّعزير حسب ما قدّمناه.

وتقدّم فى غير واحد من أحاديث باب (۱۲) اشتراط التّكليف بالبلوغ وإشاراته من أبواب المقدّمات ج ۱ ما يدلّ على بعض المقصود. وفى رواية ابن سنان (٦) من باب (۷۳) حكم وصيّة من لم يبلغ من أبواب الوصيّة ج ۲٤ قوله ﷺ إذا أتت عليه ثلاث عشرة سنة كتبت له الحسنات وكتبت عليه السيّئات. وفى باب (۱۱) أنّه لا حدّ لمن لا حدّ عليه من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ ما يناسب الباب. وفى أحاديث وإشارات باب (۱۳) اشتراط البلوغ فى الحدّ تاماً ما يدلّ على ذلك فراجع.

ويأتى فى باب (۲۰) حكم ما اذا اشترك رجل وغلام فى قتل رجل من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ ما يمكن أن يناسب الباب. وفى أحاديث باب (۹) حكم عمد المعتوه والمجنون والصّبىّ من أبواب العاقلة ما يدلّ على أنّ عمد الصّبىّ خطأ.

(۳)

باب الأقوال الّتى يتحقّق بها القذف وما لايتحقّق

۱۳۱۰ ۴۶۵۵۸ (۱) كافى ۲۰۸/۷ : (محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد وعلىّ بن ابراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ٦٦/۱۰ : ابن محبوب عن نعيم بن إبراهيم عن عباد البصرىّ عن جعفر بن محمد ﷺ قال إذا قذف الرّجل الرّجل فقال إنّك لتعمل عمل قوم لوط تنكح الرّجال قال يجلد حدّ القاذف ثمانين جلدة.

۱۳۱۱ ۴۶۵۵۹ (۲) تهذيب ٦٦/۱۰ : محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد ابن محمد عن ابن محبوب عن نعيم بن ابراهيم عن غياث قال سئلت جعفر بن محمد ﷺ عن رجل قال لرجل إنّك لتعمل عمل قوم لوط قال يضرب حدّ القاذف ثمانين جلدة.

ولی اگر به او بگوید: تو زنا کرده‌ای ـ بر وفق روایاتی که در پیش آوردیم ـ حدّ بر وی ثابت نمی‌شود و اما آنچه در این روایت است که حدّ برکسی که کافر یا یهودی یا مسیحی را قذف کند ثابت است، احتمال دارد که منظور از آن، صورتی است که مادرش مسلمان است؛ چرا که بر هرکس که چنین مردی را قذف کند، به حرمت اسلام حدّ واجب است، ولی اگر چنین نباشد ـ بر وفق روایات پیشین ـ تعزیر ثابت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب دوازدهم از ابواب مقدمات، چیزی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

و در روایت ششم از باب هفتاد و سوم از ابواب وصیت، فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «اگر سیزده سال بر او بگذرد، کارهای خوب برای او نوشته می‌شود و کارهای بد علیه او نوشته می‌شود».

و در باب یازده از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که مناسب با این باب است.

و در روایات و اشاره‌های باب سیزده، چیزی است که بر این دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست از ابواب قتل و قصاص، چیزی که مناسبت با این باب دارد.

و در روایات باب نهم از ابواب عاقله، چیزی که دلالت دارد که عمل بچه خطا محسوب می‌شود.

باب ۳

گفته‌هایی که قذف بدان ثابت می‌شود یا نمی‌شود

۱۳۱۰ (۱) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «اگر مردی، مردی را متهم سازد و بگوید که: تو کار قوم لوط را می‌کنی [با مردان آمیزش داری]، حضرت فرمود: حدّ قاذف که هشتاد تازیانه است، می‌خورد».

۱۳۱۱ (۲) غیاث گوید: «از امام جعفر صادق ﷺ دربارهٔ مردی که به مردی گفته است: تو کار قوم لوط را می‌کنی، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ قاذف که هشتاد تازیانه است، می‌خورد».

۱۳۱۲ ۲۶۵۶۰ (۳) **الجعفريّات ۱۳۵**: بإسناده عن عليّ عليه السلام فى رجل قال لأخيه المسلم يا لوطيّ قال لا حدّ عليه لانّه انّما نسبه الى رجل صالح الى لوط عليه السلام ولكن إذا قال يا من عمل عمل قوم لوط جلد الحدّ.

۱۳۱۳ ۲۶۵۶۱ (۴) **دعائم الإسلام ۲/۴۶۲**: عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه سئل عن الرّجل يقول للرّجل يا لوطيّ قال إن كان قال لم أرد قذفه بذلك لم يكن عليه حدّ لأنّه إنّما نسبه إلى لوط وإن قال إنّك تعمل عمل قوم لوط ضرب الحدّ.

۱۳۱۴ ۲۶۵۶۲ (۵) **كافى ۷/۲۰۸**: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن ـ معلّق) **تهذيب ۱۰/۶۷**: ابن محبوب عن عباد بن صهيب عن أبى عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول كان عليّ عليه السلام يقول إذا قال الرّجل للرّجل يا معفوج[1] ويامنكوح[2] فى دبره فانّ عليه الحدّ حدّ القاذف.

۱۳۱۵ ۲۶۵۶۳ (۶) **الجعفريّات ۱۳۶**: بإسناده عن عليّ بن أبيطالب عليه السلام فى الرّجل يقول للرّجل يا معفوج قال عليه الحدّ.

۱۳۱۶ ۲۶۵۶۴ (۷) **دعائم الإسلام ۲/۴۶۳**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال فى الرّجل يقذف الرّجل بالأبنة فيقول[3] له يا منكوح أو يامعفوج قال عليه الحدّ.

ويأتى في رواية إسحاق (۳) من باب (۱۸) انّ من سبّ بغير قذف فعليه التّعزير قوله ولا يجلد الحدّ الّا فى الفرية المصرّحة أن يقول يا زاني ويا ابن الزّانية أو لست لأبيك. **وفى** رواية وهب (۴) نحوه. **ولاحظ** سائر أحاديث الباب فانّها تناسب ذلك.

(۴)

باب أنّ إقامة حدّ القذف موقوفة على أن يطلبه صاحبه

۱۳۱۷ ۲۶۵۶۵ (۱) **كافى ۷/۲۰۶**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب **تهذيب ۱۰/۶۶**: أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن الحكم الأعمىٰ **وفقيه ۴/۳۹**: هشام بن سالم عن عمّار السّاباطيّ عن أبى عبدالله عليه السلام (قال ـ كا) فى رجل قال لرجل يا ابن الفاعلة يعنى الزّناء فقال إن كانت أمّه

---

۱. أى يا موطوء فى دبره. ۲. منكوحاً ـ يب. ۳. أو يقول ـ ك.

۱۳۱۲ (۳) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که به برادر مسلمانش گفته است: ای لوطی [یعنی ای منسوب به لوط]، حضرت فرمود: «حدی بر وی نیست؛ چرا که تنها او را به مرد شایسته‌ای چون حضرت لوطعليه السلام نسبت داده است. ولی اگر بگوید: ای کسی که کار قوم لوط را کرده‌ای، حدّ می‌خورد».

۱۳۱۳ (۴) از امام جعفر صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گفته است: ای لوطی، سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر بگوید که من نمی‌خواسته‌ام او را با این سخن قذف کنم، حدّی بر او نیست؛ چرا که تنها او را به حضرت لوطعليه السلام نسبت داده است. ولی اگر بگوید: تو کار قوم لوط را می‌کنی، حدّ می‌خورد».

۱۳۱۴ (۵) عباد بن صهیب گوید: «از امام صادقعليه السلام شنیدم که بیان داشت: علیعليه السلام پیوسته می‌فرمود: اگر مردی به مردی بگوید: ای معفوج [مردی که با او از پشت آمیزش می‌شود] و ای کسی که در پشتش جماع می‌شود] در این صورت بر او حدّ قاذف است».

۱۳۱۵ (۶) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گوید: ای معفوج [مردی که با او از پشت آمیزش می‌شود]، حضرت فرمود: «حدّ بر اوست».

۱۳۱۶ (۷) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که دیگری را به اُبنه‌ای بودن [= مفعول بودن] متهم می‌سازد و به او می‌گوید: ای منکوح [کسی که با او آمیزش شده است]؛ یا ای معفوج [کسی که از پشت با او آمیزش می‌شود]، فرمود: «بر او حدّ است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

می‌آید:

در روایت سه از باب هجده، این گفته که: «و حدّ نمی‌خورد مگر در افترای صریح به این که بگوید: ای زناکار یا ای پسر زن زناکار یا تو از آنِ پدرت نیستی».

و در روایت چهارم مانندش و دیگر روایات آن باب را ملاحظه کن؛ چرا که مناسب با این باب است.

باب ۴

اجرای حدّ قذف، متوقّف بر شکایت صاحب حدّ است

۱۳۱۷ (۱) امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که به مردی گوید: ای پسر زن بدکاره که منظورش زناست، فرمود: «اگر مادرش زنده و حاضر و آمده است حقّ خویش را مطالبه کند و به آن مرد هشتاد تازیانه زده می‌شود و اگر مادرش غایب است، در انتظار او می‌مانند تا بیاید و حقّ خویش را طلب کند و اگر مرده است و جز خوبی از او دانسته نشده، بر کسی که بر آن افترا بسته است، هشتاد تازیانه حدّ زده می‌شود».

حيّة شاهدة ثمّ جاءت تطلب حقّها ضرب ثمانين جلدة وإن كانت غائبة انتظر بها حتّى تقدم فتطلب حقّها وإن كانت قد ماتت ولم يعلم منها إلّا خير[1] ضرب المفترى عليها الحدّ ثمانين جلدة.

وتقدّم في أحاديث باب (٦) أنّ الامام إذا ثبت عنده حدّ من حقوق اللّه وجب أن يقيمه وإذا كان من حقوق النّاس لا يجب من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ ما يناسب الباب. وفي أحاديث باب (١٤) ماورد في العفو عن الحدود ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

ويأتي في رواية ابن مسلم (١) من باب (١٣) حكم من قذف الولد وأمّه قوله عليه السلام وإن كان لها ولد من غيره فهو وليّها يجلد له وان لم يكن لها ولد من غيره وكان لها قرابة يقومون بأخذ الحدّ جلد لهم. وفي أحاديث باب (٢٠) أنّ حدّ القذف لا يسقط بعفو بعض الورّاث ما يدلّ على ذلك فراجع.

(٥)
باب حكم من قذف ابن من زنت واقرّت وأقيم عليها الحدّ

(١) كافي ٢٠٦/٧: تهذيب ٦٧/١٠: علي بن ابراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان الخزّاز ١٣١٨ ٤٦٥٦٦
عن الفضل بن إسماعيل الهاشميّ عن أبيه قال سألت أبا عبداللّه وأبا الحسن عليهما السلام عن امرأة زنت فأتت بولد وأقرّت عند إمام المسلمين بأنّها زنت وأنّ ولدها ذلك من الزّنا فأقيم عليها الحدّ وإنّ ذلك الولد نشأ حتّى صار رجلاً فافترى عليه رجل هل يجلد من افترى عليه فقال يجلد ولا يجلد فقلت كيف يجلد ولا يجلد (قال – يب) فقال من قال له يا ولد الزّنا لم يجلد إنّما يعزّر وهو دون الحدّ ومن قال له يابن الزّانية جلد الحدّ تامّاً فقلت (و – يب) كيف يجلد[2] [هذا] هكذا فقال إنّه إذا قال يا ولد الزّنا كان قد صدق فيه وعزّر على تعييره أمّه ثانية وقد أقيم عليها الحدّ وإذا قال (له – كا) يا ابن الزّانية جلد الحدّ تامّاً لفريته عليها بعد إظهارها التّوبة وإقامة الإمام عليها الحدّ. المحاسن ٣٠٦: البرقيّ عن محمد بن عليّ عن محمد بن أسلم عن الفضل بن إسماعيل الهاشميّ عن أبيه قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام أو أباالحسن عليه السلام عن امرأة زنت (وذكر نحوه) الّا أنّه أسقط قوله وعزّر على تعييره أمّه ثانية وقد أقيم عليها الحدّ.

---

١. خيراً – يب – فقيه. ٢. صار – يب.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که با این باب مناسبت دارد.

و در روایات باب چهاردهم، روایتی که بر این دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

می‌آید:

در روایت یکم از باب سیزدهم، فرمودهٔ معصوم‌ﷺ که: «اگر برای آن زن فرزندی از غیر این مرد است، او ولیّ زن است و آن مرد به خاطر آن فرزند تازیانه می‌خورد. ولی اگر برای آن زن فرزندی از غیر این مرد نیست و خویشانی دارد که برای گرفتن حدّ آماده‌اند، به خاطر آنان حدّ می‌خورد».

و در روایات باب بیست، روایتی است که بر این دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

باب ۵
حکم کسی که به پسر زنی که زنا داد و اقرار کرد و حدّ بر او جاری شد، قذف کند

۱۳۱۸ (۱) پدر فضل بن اسماعیل هاشمی گوید: «از امام صادق و امام کاظم‌ﷺ دربارهٔ زنی که زنا داده و فرزندی آورده و در نزد امام مسلمانان اقرار کرده که زنا داده است و فرزندش از زناست و حدّ بر او جاری شده و آن فرزند رشد کرده تا آن که مردی شده و مرد دیگری بر او افترا بسته است، پرسیدم: آیا کسی که بر این فرزند افترا بسته است، تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: تازیانه می‌خورد و نمی‌خورد. پرسیدم: چگونه است که تازیانه می‌خورد و نمی‌خورد! پدر فضل گوید: حضرت فرمود: هرکس که به او بگوید: ای فرزند زنا، تازیانه نمی‌خورد؛ تنها تعزیر می‌شود و تعزیر کم‌تر از حدّ است و هر کس که به او بگوید: ای پسر زناکار، حدّ را به طور کامل می‌خورد. پرسیدم: چگونه است که این چنین تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: زمانی که می‌گوید: ای فرزند زنا، در این گفتار راست گفته و برای سرزنش مادر وی در مرحلهٔ دوم در حالی که حدّ بر او جاری شده است، تعزیر می‌شود. ولی اگر به او بگوید: ای پسر مادر زناکار، به طور کامل حدّ می‌خورد؛ چون پس از این که مادر توبه را اظهار کرده و امام بر وی حدّ زده است، این شخص بر مادر افترا بسته است».

متن همین روایت در کتاب محاسن: پدر فضل بن اسماعیل هاشمی گوید: «از امام صادق‌ﷺ یا امام کاظم‌ﷺ دربارهٔ زنی که زنا داده...» و محاسن، مشابه روایت قبل را ذکر کرده است. تنها این جمله را انداخته است که: «برای سرزنش مادر وی در مرحلهٔ دوم در حالی که حدّ بر او جاری شده است، تعزیر می‌شود».

(٦)
باب أنّ من قذف ابن النّصرانيّة أو اليهوديّة الّتى تكون تحت المسلم يضرب حدّاً

١٣١٩ ٢٦٥٦٧ (١) **تهذيب** ١٠/٦٧: محمد بن يعقوب عن **كافى** ٧/٢٠٩: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد عن الوشّاء عن أبان عن عبدالرّحمن ابن أبى عبداللّه عن أبى عبداللّه عليه السلام قال النّصرانيّة واليهوديّة تكون تحت المسلم (فتجلد ـ كا) فيقذف ابنها قال يضرب حدّاً لأنّ المسلم حصّنها.

١٣٢٠ ٢٦٥٦٨ (٢) **تهذيب** ١٠/٧٦: محمد بن علىّ بن محبوب عن بنان بن محمد عن موسى بن القاسم وعلىّ بن الحكم جميعاً عن أبان عن عبدالرّحمن ابن أبى عبداللّه عن أبى عبداللّه عليه السلام قال النّصرانيّة واليهوديّة تكون تحت المسلم فيقذف ابنها يضرب القاذف لأنّ المسلم قد حصّنها[1].

١٣٢١ ٢٦٥٦٩ (٣) **نوادر أحمد بن محمد بن عيسى** ١٤٣: قال أبى عليه السلام[2] واليهوديّة والنّصرانيّة متى كانت تحت المسلم فقذف ابنها يحدّ القاذف لأنّ المسلم قد حصّنها.

(٧)
باب أنّ قاذف الملاعنة وقاذف ولدها والمغصوبة واللّقيط والمستكرهة يحدّ

١٣٢٢ ٢٦٥٧٠ (١) **كافى** ٧/٢٠٨: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد وعلىّ بن إبراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٠/٦٦: سهل بن زياد (جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن مالك بن عطيّة عن سليمان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال يجلد قاذف[3] الملاعنة.

١٣٢٣ ٢٦٥٧١ (٢) **كافى** ٧/٢٠٦: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجل قذف ملاعنة قال عليه الحدّ.

---

١. حقنها ـ خ ل.   ٢. عن الرضا عن أبيه عليهما السلام ـ ك.   ٣. القاذف للملاعنة ـ يب.

باب ۶

حکم کسی که پسر زن مسیحی یا یهودی را قذف کند

۱۳۱۹ (۱) امام صادقؑ درباره: «زن مسیحی و یهودی که در ازدواج مرد مسلمانی است و تازیانه خورده و پس از آن فرزندش قذف می‌شود، فرمود: «حدّ بر او زده می‌شود؛ چرا که مرد مسلمان آن زن را محصنه کرده است».

۱۳۲۰ (۲) امام صادقؑ فرمود: «به زن مسیحی و یهودی که در ازدواج مرد مسلمانی است و فرزندش قذف می‌شود، حد قاذف زده می‌شود چرا که مرد مسلمان، آن زن را محصنه کرده است».

۱۳۲۱ (۳) پدرمؑ فرمود: «زن یهودی و مسیحی که در ازدواج مرد مسلمان است و فرزندش قذف شده است، حدّ قاذف می‌خورد؛ چرا که مرد مسلمان، آن زن را محصنه ساخته است».

باب ۷

حکم قاذف به ملاعنه و قاذف فرزند ملاعنه و فرزند مغصوبه و فرزند مستکرهه

۱۳۲۲ (۱) امام صادقؑ فرمود: «تهمت زنندهٔ زنی که لعان شده است، حدّ می‌خورد».

۱۳۲۳ (۲) امام صادقؑ دربارهٔ مردی که زن لعان شده را متهم سازد، فرمود: «بر او حدّ است».

١٣٢٤ ٢٦٥٧٢ (٣) كافى ٢٠٩/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ١٩١/٨: ٦٧/١٠: (الحسن ـ يب ١٩١) ابن محبوب عن بعض أصحابه[١] عن أبي عبدالله عليه السلام (في قاذف اللقيط[٢] ـ يب ١٩١) قال يحدّ[٣] قاذف اللّقيط ويحدّ[٤] قاذف ابن الملاعنة.

١٣٢٥ ٢٦٥٧٣ (٤) المقنع ١٤٩: وإذا قذف الرّجل ابن الملاعنة جلد الحدّ ثمانين.

١٣٢٦ ٢٦٥٧٤ (٥) وفيه ١٢٠: فان دعا أحد ولدها (أى الملاعنة) ابن الزّانية جلد الحدّ. الهداية ٧٢: فقه الرّضا عليه السلام ٢٤٩: (نحوه).

١٣٢٧ ٢٦٥٧٥ (٦) الجعفريّات ١٣٤: باسناده عن علىّ عليه السلام في ولد الملاعنة إذا قذف جلد قاذفه الحدّ.

١٣٢٨ ٢٦٥٧٦ (٧) كافى ٢٠٦/٧: تهذيب ٦٧/١٠: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن فقيه ٣٠/٤: أبي أيّوب عن حريز عن أبي عبدالله عليه السلام قال[٥] سئل[٦] عن ابن المغصوبة يفترى عليه الرّجل فيقول (له ـ فقيه) يا ابن الفاعلة فقال أرى (أنّ ـ كا) عليه الحدّ ثمانين جلدة ويتوب إلى الله عزّ وجلّ ممّا قال.

١٣٢٩ ٢٦٥٧٧ (٨) فقيه ٣٦/٤: وقال الصّادق عليه السلام قاذف اللقيط يحدّ والمرأة إذا قذفت زوجها وهو أصمّ يفرّق بينهما ثمّ لا تحلّ له أبداً (ولا يبعد أن يكون قوله والمرأة إذا قذفت الخ من فتوى الصّدوق ولم يكن جزء الحديث).

١٣٣٠ ٢٦٥٧٨ (٩) علل الشّرائع ٥٣٤: أبى رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن بعض أصحابه رفعه الى أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن رجل وقع على جارية لأمّه فأولدها فقذف رجل ابنها فقال يضرب القاذف الحدّ لأنّها مستكرهة.

وتقدّم في رواية علىّ بن ابراهيم (٣) من باب (١) كيفيّة اللّعان من ابوابه ج ٢٧: قوله عليه السلام وان قذفه (أى ولد الملاعنة) أحد جلد حدّ القاذف. وفى مرسلة فقيه (٩) قوله عليه السلام فان دعا أحد ولدها ابن زانية جلد الحدّ. وفى رواية أبي بصير (١٣) قوله عليه السلام ومن قذف ولدها منه

---

١. أصحابنا ـ يب ١٩١.
٢. اللقيط: الذى يوجد مرمياً على الطريق لا يعرف أبوه ولا أمّه.
٣. يجلد ـ يب ٦٧.
٤. يجلد ـ يب ٦٧.
٥. أنّه ـ يب.
٦. سألته ـ فقيه.

۱۳۲۴ (۳) امام صادقعليه السلام فرمود: «تهمت زنندهٔ فرزندی که پیدا شده، حدّ می‌خورد و تهمت زنندهٔ فرزند زنی که لعان شده نیز حدّ می‌خورد».

۱۳۲۵ (۴) اگر مردی، فرزند زنی لعان شده را تهمت زند، حدّ می‌خورد؛ یعنی هشتاد (تازیانه).

۱۳۲۶ (۵) و اگر کسی فرزند لعان شده را فرزند زن زناکار بخواند، حدّ بر او زده می‌شود.

۱۳۲۷ (۶) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ فرزند زن لعان شده اگر قذف شود [فرمود که]: «تهمت زنندهٔ وی حدّ می‌خورد».

۱۳۲۸ (۷) از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرزند زنی که به زور با وی زنا شده است و مردی بر وی افترا می‌بندد و به او می‌گوید: ای پسر زن زناکار، سؤال شد. حضرت فرمود: «من می‌بینم که بر وی هشتاد تازیانه حدّ است و به سوی خداوند﷯ از آنچه گفته است، توبه می‌کند».

۱۳۲۹ (۸) امام صادقعليه السلام فرمود: «تهمت زنندهٔ فرزندی که پیدا شده است، حدّ می‌خورد و زن اگر شوهرش را تهمت زند ـ در حالی که شوهرش کر است ـ از هم جدا می‌شوند؛ پس از آن، دیگر برای شوهرش حلال نمی‌شود».

و بعید نیست که گفتهٔ: «و زن اگر تهمت زند...» فتوای صدوق باشد و بخشی از روایت نباشد.

۱۳۳۰ (۹) امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که با کنیز مادرش آمیزش کرده و از او فرزند آورده و مردی فرزند آن کنیز را تهمت زده است، فرمود: «تهمت زننده حدّ می‌خورد؛ چرا که مجبورش کرده‌اند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت سه از باب یک از ابواب لعان، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگر فرزند زن لعان شده را کسی تهمت زند، حدّ تهمت زننده می‌خورد».

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگر کسی فرزند زن لعان شده را به پسر مادر زناکار بخواند، بر او حدّ ثابت است».

و در روایت سیزدهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «هر کس، به فرزند زن لعان شده تهمت زند، بر او حدّ است».

و در روایت چهاردهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «هرکس بگوید او ولدالزنا است، حدّ می‌خورد.»

و در روایت پانزدهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگر کسی او را فرزند زنا بنامد، آن کس که او را [چنین] می‌نامد، حدّ می‌خورد».

فعليه الحدّ. وفي رواية زرارة (١٤) قوله‌ﷺ ومن قال إنّه ولد الزنا جلد الحدّ. وفي رواية الفضيل (١٥) قوله‌ﷺ فان سمّاه أحد ولد الزنا جلد الّذي يسمّيه الحدّ.

وفي أحاديث باب (٦) حكم من قال لامرأته بعد ما دخل بها لم أجدك عذراء ما يدلّ على ذلك. وفي رواية الدعائم (٢) من باب (١١) أنّ ميراث ولد الملاعنة لأمّه قوله‌ﷺ ومن قذفه (أي ولد الملاعنة) وجب عليه الحدّ. وفي رواية الحلبيّ (٣) من باب (١٢) أنّ من نكل قبل تمام اللّعان جلد الحدّ قوله‌ﷺ وإن دعاه (اى ولد الملاعنة) أحد يا ابن الزّانية جلد الحدّ.

وفي رواية الحلبيّ (٤) قوله‌ﷺ إذا قال الرّجل لامرأته لم أجدك عذراء وليس له بيّنة يجلد الحدّ. وفي أحاديث وإشارات باب (١٦) أنّ من قذف امرأته بعد اللّعان فعليه الحدّ ما يدلّ على ذلك.

(٨)
باب أنّ المرأة إذا وهبت جاريتها لزوجها فوقع عليها فأنكرت ثمّ أقرّت بالهبة تجلد بقذفها زوجها

١٣٣١ ٢٦٥٧٩ (١) كافي ٢٠٦/٧: عليّ عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر‌ﷺ قال قضى أميرالمؤمنين‌ﷺ في امرأة وهبت جاريتها لزوجها فوقع عليها فحملت الأمة فأنكرت المرأة أنّها وهبتها له وقالت هي خادمي فلمّا خشيت أن يقام على الرّجل الحدّ أقرّت بأنّها وهبتها له فلمّا أقرّت بالهبة جلدها الحدّ بقذفها زوجها.

١٣٣٢ ٢٦٥٨٠ (٢) تهذيب ٦٨/١٠: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس قال سمعت أبا جعفر‌ﷺ يقول في امرأة وهبت جاريتها لزوجها فوقع عليها فحملت الجارية فغارت المرأة فأنكرت هبتها لها فقالت جاريتي فلمّا خشيت أن يرجم أقرّت أنّها كانت وهبتها فلمّا أقرّت بالهبة جلدها الحدّ.

وتقدّم في أحاديث وإشارات باب (١) صحّة الاقرار من البالغ العاقل من أبواب الإقرار ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك. وفي أحاديث باب (٤٤) جملة من القضايا والأحكام المنقولة عن أميرالمؤمنين‌ﷺ من أبواب القضاء ج ٣٠ ما يدلّ على ثبوت الحدّ بالإقرار. وفي رواية

و در روایات باب ششم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «هر کس که به فرزند زن لعان شده تهمت زند، حدّ بر او واجب است».

و در روایت سوم از باب دوازدهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و اگر کسی فرزند لعان شده را ای پسر زن زناکار بخواند، حدّ می‌خورد».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «اگرمردی به همسرش بگوید تو را باکره نیافتم و بیّنه نداشته باشد، حدّ می‌خورد».

و در روایات و اشارات باب شانزدهم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۸

حکم موردی که زنی کنیزش را به شوهرش ببخشد و شوهر با او آمیزش کند و زن ابتدا انکار و سپس اقرار به هبه کند

۱۳۳۱ (۱) امام باقرعليه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ زنی که کنیزش را به شوهرش بخشیده بود و پس از آن شوهرش با کنیز آمیزش کرد و کنیز حامله شد، آن‌گاه زن انکار کرد که کنیزش را به شوهرش بخشیده است و گفت وی خدمتگزار خودم است ولی چون ترسید که حدّ بر مرد جاری شود، اقرار کرد که کنیز را به شوهرش بخشیده است و چون به بخشش اقرار کرد، حکم داد که زن را حدّ زنند؛ چرا که شوهرش را متهم کرده بود».

۱۳۳۲ (۲) محمد بن قیس گوید: «از امام باقرعليه السلام شنیدم دربارهٔ زنی که کنیزش را به شوهرش بخشیده و شوهرش با کنیز آمیزش کرده و کنیز حامله شده، پس از آن غیرت زنانهٔ زن پدیدار شده و بخشش کنیز را به شوهر انکار کرده و گفته که کنیز خودم است ولی آن زمان که ترسیده مرد سنگسار شود، پذیرفته که کنیز را بخشیده بوده است و چون به بخشش اقرار کرد، فرمود: او را حدّ زدند».

ارجاعات

گذشت:

در روایات و اشارات باب یک از ابواب اقرار، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایات باب چهل و چهار از ابواب قضاء، روایاتی که بر ثبوت حدّ با اقرار دلالت دارد.

وهب (٣) من باب (٣) أنّ من زنى بجارية زوجته يرجم من أبواب حدّ الزّنا قوله أُتيَ (عليّ عليه السلام) برجل وقع على جارية امرأته فحملت فقال الرّجل وهبتها لي وأنكرت المرأة فقال عليه السلام لتأتيني بالشّهود على ذلك أو لأرجمنّك بالحجارة فلمّا رأت المرأة ذلك اعترفت فجلدها عليّ عليه السلام الحدّ. وفي رواية الدّعائم (٤) نحوه إلّا أنّ فيها وأمر بالمرأة فَضُرِبَت حدّ القاذف.

(٩)
باب حكم من قذف رجلاً فجلد ثمّ عاد عليه بالقذف أو عاد عليه قبل أن يجلد

١٣٣٣ ٢٦٥٨١ (١) **كافي** ٢٠٨/٧: (محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً ـ معلّق) عن **تهذيب** ٦٦/١٠: ابن محبوب عن أبي أيّوب وابن بكير عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في الرّجل يقذف الرّجل فيجلد فيعود عليه بالقذف قال إن قال له إنّ الّذي قلت لك حقّ لم يجلد وإن قذفه بالزّنى بعد ما جلد فعليه الحدّ وإن قذفه قبل أن يجلد بعشر قذفات لم يكن عليه إلّا حدّ واحد.

فقيه ٣٨/٤: وإن قذف رجل رجلاً فجلد ثمّ عاد عليه بالقذف قبل أن يجلد فان كان قال إنّ الّذي (وذكر مثله).

١٣٣٤ ٢٦٥٨٢ (٢) **المقنع** ١٤٩: وإن قذف رجل رجلاً فجلد ثمّ عاد عليه بالقذف فان قال إنّ الّذي قلت لك حقّ لم يجلد وإن قذفه بالزّنا بعد ما جلد فعليه الحدّ فان[١] قذفه قبل أن يجلد بعشر قذفات لم يكن عليه إلّا حدّ واحد.

١٣٣٥ ٢٦٥٨٣ (٣) **دعائم الإسلام** ٤٦٧/٢: عن أبي جعفر محمد بن عليّ عليه السلام أنّه قال من قذف رجلاً فضرب الحدّ ثمّ قال له ما كنت قلت فيك إلّا حقّاً لم يجب[٢] عليه حدٌّ ثانٍ[٣] وإن عاد فقذفه ضرب الحدّ.

---

١. وإن ـ ك. ٢. لم يحدّ ـ ك. ٣. حدّتان ـ خ ك.

و در روایت سوم از باب سوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «مردی را که با کنیز همسرش آمیزش کرده و کنیز حامله شده بود، نزد امیرالمؤمنین آوردند. مرد گفت که: زن کنیزش را به من بخشیده است و زن انکار می‌کرد. امام‌ﷺ [خطاب به مرد] فرمود: حتما شاهدانی بر این که زن کنیزش را به تو بخشیده است می‌آوری وگرنه تو را سنگسار می‌کنم. زن چون چنین دید، اعتراف کرد و امیرالمؤمنین‌ﷺ وی را حدّ زد».

و در روایت چهار، مانند آن آمده است؛ تنها در آن آمده که حضرت دستور داد به زن حدّ تهمت زده شود.

باب ۹

حکم قاذفی که حدّ خورده ولی باز هم بر همان مورد قذف کند

۱۳۳۳ (۱) امام باقرﷺ دربارهٔ مردی که به مردی تهمت می‌زند پس از آن تازیانه می‌خورد، دوباره وی را تهمت می‌زند، فرمود: «اگر به او بگوید: آنچه دربارهٔ تو گفتم حقّ است (مجددا) تازیانه نمی‌خورد ولی اگر پس از آن که تازیانه خورده دوباره به او تهمت زند، حدّ بر او ثابت است و اگر پیش از آن که تازیانه بخورد، دوباره به او تهمت زند، تنها یک حدّ بر وی خواهد بود».

متن همین حدیث در من لا یحضره الفقیه: «اگر مردی به مردی تهمت زند پس از آن تازیانه بخورد و سپس پیش از آن که تازیانه بخورد مجددا به او تهمت زند، در این صورت اگر بگوید: آنچه...» شیخ صدوق‌ﷺ [در ادامه] مانند متن حدیث گذشته را ذکر کرده است.

۱۳۳۴ (۲) اگر مردی، به مردی دیگر تهمت زند و تازیانه بخورد، مجددا به وی تهمت زند، در این صورت اگر بگوید: آنچه دربارهٔ‌ات گفته‌ام حقّ است، تازیانه نمی‌خورد ولی اگر او را به زنا متهم کند ـ پس از آن که تازیانه خورده ـ بر او حدّ، ثابت است و اگر او را پیش از آن که تازیانه بخورد دوباره تهمت زند، جز یک حدّ بر او نیست.

۱۳۳۵ (۳) امام باقرﷺ فرمود: «هر که به مردی تهمت زند و حدّ بخورد، پس از آن به او بگوید: آنچه دربارهٔ تو گفتم جز حقّ نبود، بر او حدّ دوم ثابت نمی‌شود ولی اگر مجددا به او تهمت زند، حدّ می‌خورد».

(١٠)

باب حكم من افترى على قوم جماعة

١٣٣٦ ٢٦٥٨٤ (١) **تهذيب** ٦٨/١٠: **استبصار** ٢٢٧/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن جميل قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل افترى على قوم جماعة فقال ان أتوا به مجتمعين ضرب حدّاً واحداً وإن أتوا به متفرّقين ضرب لكلّ واحد (منهم ـ يب ـ كا) حدّاً.

ـ عنه عن عبدالرّحمن ابن أبى نجران عن محمد بن حمران عن أبى عبدالله عليه السلام مثله.

كافى ٢٠٩/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن أبى عبدالله عليه السلام (مثله).

١٣٣٧ ٢٦٥٨٥ (٢) **كافى** ٢١٠/٧: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن محمد بن حمران عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل افترى على قوم جماعة قال فقال إن أتوا به مجتمعين ضرب حدّاً واحداً وإن أتوا به متفرّقين ضرب لكلّ رجل حدّاً. عنه عن سماعة عن أبى عبدالله عليه السلام مثله.

١٣٣٨ ٢٦٥٨٦ (٣) **دعائم الإسلام** ٤٦٠/٢: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال من افترى على جماعة يعنى بكلمة واحدة فأتوا به مجتمعين إلى السّلطان ضربه لهم حدّاً واحداً وإن أتوا به متفرّقين ضربه لكلّ من يأتيه منهم به من واحد أو جماعة حدّاً وإن قذف كلّ واحد منهم على الإنفراد حدّ له أتوا به مجتمعين أو مفترقين[١].

١٣٣٩ ٢٦٥٨٧ (٤) **المقنع** ١٤٩: وروى فى رجل يقذف قوماً أنّهم[٢] إن أتوا به متفرّقين ضرب لكلّ رجل منهم حدّاً وإن أتوا به مجتمعين ضرب حدّاً واحداً.

١٣٤٠ ٢٦٥٨٨ (٥) **كافى** ٢٠٩/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علىّ بن الحكم عن أبان بن عثمان **تهذيب** ٦٩/١٠: **استبصار** ٢٢٧/٤: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن الحسن العطّار قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام رجل قذف قوماً (جميعاً ـ يب ـ صا) (قال: ـ كا) قال بكلمة واحدة قلت نعم قال يضرب حدّاً واحداً وإن فرّق بينهم فى القذف ضرب لكلّ واحد[٣] منهم حدّاً.

---

١. متفرّقين ـ ك. ٢. أنّه ـ ك. ٣. رجل ـ يب.

باب ۱۰

حکم کسی که بر گروهی افترا زند

۱۳۳۶ (۱) جمیل گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که بر گروهی به طور جمعی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر همه با هم او را [نزد امام] بیاورند، یک حدّ می‌خورد ولی اگر جدا جدا او را بیاورند،برای هر یک از آنان یک حدّ به او زده می‌شود».

۱۳۳۷ (۲) محمد بن حمران گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که بر گروهی به طور جمعی افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر آنان همه با هم او را بیاورند، یک حدّ می‌خورد ولی اگر آنان تک تک او را بیاورند، برای هر فردی یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۳۸ (۳) امام جعفر صادق‌ؑ فرمود: «هر کس که بر جماعتی افترا بندد ـ منظور حضرت این است که با یک جمله ـ و آنان او را با هم نزد حاکم ببرند، حاکم او را یک حدّ می‌زند ولی اگر جدا جدا او را ببرند، برای هر کس از آنان که او را بیاورد ـ چه یک نفر باشد، چه چند نفر ـ یک حدّ به او زده می‌شود و اگر به هر یک از اینان جداگانه تهمت زده شود، برای هر کدام حدّ زده می‌شود، همه با هم یا تک تک او را بیاورند».

۱۳۳۹ (۴) روایت شده است دربارهٔ مردی که به گروهی تهمت می‌زند. اگر او را تک تک آورند، برای هر یک از آنان یک حدّ زده می‌شود ولی اگر همه با هم او را آورند، یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۴۰ (۵) حسن عطار گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: مردی به گروهی تهمت زده است. حضرت فرمود: با یک جمله؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: یک حدّ می‌خورد ولی اگر جداگانه به هر کدام تهمت زده است، برای هر کدام یک حدّ زده می‌شود».

١٣٤١ ٤٦٥٨٩ (٦) تهذيب ٦٩/١٠: استبصار ٢٢٨/٤: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن أبي الحسن السّائيّ[1] عن بريد عن أبي جعفر عليه السلام في الرّجل يقذف القوم جميعاً بكلمة واحدة قال له إن[2] لم يسمّهم فانّما عليه حدّ واحد وإن سمّى فعليه لكلّ رجل حدّ.

١٣٤٢ ٤٦٥٩٠ (٧) فقيه ٣٨/٤: وإن قذف رجل قوماً بكلمة واحدة فعليه حدّ واحد إذا لم يسمّهم بأسمائهم وإن سمّاهم فعليه لكلّ رجل سمّاه حدّ روى ذلك بريد العجليّ عن أبي جعفر عليه السلام.

١٣٤٣ ٤٦٥٩١ (٨) فقيه ٣٨/٤: وروى أنّهم إن أتوا به متفرّقين ضرب لكلّ رجل منهم حدّاً واحداً وإن أتوا به مجتمعين ضرب حدّاً واحداً.

١٣٤٤ ٤٦٥٩٢ (٩) الهداية ٧٦: روى أنّه إن سمّاهم فعليه لكلّ رجل سمّاه حدّ وإن لم يسمّهم فعليه حدّ واحد.

١٣٤٥ ٤٦٥٩٣ (١٠) المقنع ١٤٩: وإن قذف قوماً بكلمة واحدة فعليه حدّ واحد إذا لم يسمّهم بأسمائهم وإذا[3] سمّى فعليه لكلّ رجل سمّاه حدّ.

١٣٤٦ ٤٦٥٩٤ (١١) تهذيب ٦٩/١٠: استبصار ٢٢٧/٤: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة عن أبي عبدالله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل افترى على نفر جميعاً فجلده حدّاً واحداً.

قال محمد بن الحسن الوجه في هذا الخبر هو أنّه إن كان قد قذفهم بكلمة واحدة فوجب عليه حدّ واحد ولو افترى عليهم بألفاظ مختلفة كان يقيم لكلّ رجل منهم حدّاً وقد فصّل ذلك أبوعبدالله عليه السلام في رواية الحسن العطّار.

(١١)

باب أنّ الشّهود الأربعة إذا شهدوا على رجل بالزّنا فلم يعدّلوا يُضربون الحدّ وانّه إذا شهد ثلاثة على رجل بالزّناء ولم يأت الرّابع جلدوا حدّ القاذف

١٣٤٧ ٤٦٥٩٥ (١) تهذيب ٦٩/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في أربعة شهدوا على رجل بالزّناء فلم يعدّلوا قال يضربون الحدّ.

---

١. أبي الحسن الشّاميّ ـ صا. ٢. إذا ـ صا. ٣. وإن سمّاهم ـ ك.

۱۳۴۱ (۶) برید گوید: «امام باقرعليه السلام دربارهٔ مردی که گروهی را جمعا با یک جمله تهمت می‌زند به وی فرموده است که: اگر نام اینان را نبرد، تنها یک حدّ بر اوست ولی اگر نام برد، برای هر فردی یک حدّ بر اوست».

۱۳۴۲ (۷) اگر مردی با یک جمله به گروهی تهمت زند، بر او یک حدّ است ـ اگر نام‌شان را نبرده است ـ ولی اگر نام‌شان را برده است، برای هر مردی که نام برده، یک حدّ بر اوست. این روایت را برید عجلی از امام باقرعليه السلام روایت کرده است.

۱۳۴۳ (۸) و روایت شده است که: «اگر آنان جداگانه او را بیاورند، برای هر مردی از آنان یک حدّ زده می‌شود و اگر او را همه با هم بیاورند، یک حدّ زده می‌شود».

۱۳۴۴ (۹) روایت شده است که: «اگر نام‌شان را برده است، برای هر مردی که نامش را برده، یک حدّ براوست ولی اگر نام‌شان را نبرده است، بر او یک حدّ است».

۱۳۴۵ (۱۰) و اگر با یک جمله به گروهی تهمت زند و نام‌شان را نبرد، بر او یک حدّ است. ولی اگر نام ببرد، برای هر مردی که نامش را برده، یک حدّ بر اوست.

۱۳۴۶ (۱۱) امام صادقعليه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ مردی که بر گروهی به‌طور جمعی افترا بسته است، حکم داد؛ پس او را یک حدّ زدند».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی﵀] در ارتباط با این روایت گوید: «اگر با یک جمله به همه تهمت زده، یک حدّ بر او واجب است ولی اگر با الفاظ گوناگون بر آنان افترا بسته، برای هر مردی از آنان یک حدّ جاری می‌شود» و امام صادقعليه السلام این را در روایت حسن عطار تفصیل داده است.

باب ۱۱

حکم شاهدهای چهارگانه که عدالت‌شان ثابت نشود و حکم شاهدهای سه گانه که شاهد چهارم در دادگاه حاضر نشود

۱۳۴۷ (۱) امام صادقعليه السلام دربارهٔ چهار نفر که بر مردی به زنا شهادت دادند ولی عدالت‌شان تثبیت نشد، فرمود: «آنان حدّ می‌خورند».

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب ده از ابواب حدّ زنا، روایتی که مناسب با ذیل باب است.

وتقدّم في كثير من أحاديث باب (١٠) أنّ الرجل والمرأة لا يرجمان ولا يحدّان حتّى تشهد أربعة شهود على الإيلاج من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ ما يناسب ذيل الباب.

(١٢)

باب حكم من قذف زوجته أو قال لها لم أجدك عذراء

١٣٤٨ ٢٦٥٩٦ (١) كافي ٢١١/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ٧٦/١٠: أحمد بن محمد بن عيسى عن فقيه ٣٧/٤: (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن العلاء (بن رزين ـ كا ـ يب) وأبي أيّوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في رجل قال لامرأته يا زانية أنا زنيت بك قال عليه حدّ واحد لقذفه إيّاها وأمّا قوله أنا زنيت بك فلا حدّ فيه إلّا أن يشهد على نفسه أربع شهادات[١] بالزّنى عند الإمام.

١٣٤٩ ٢٦٥٩٧ (٢) فقيه ٥٢/٤: وسئل الصّادق عليه السلام عن رجل قال لامرأته يا زانية فقالت أنت أزنى منّي فقال عليها الحدّ فيما قذفته به وأمّا في إقرارها على نفسها فلا تحدّ حتّى تقرّ بذلك عند الإمام أربع مرّات.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

١٣٥٠ ٢٦٥٩٨ (٣) المقنع ١٤٩: وإذا قذف الرّجل امرأته لاعنها وفرّق بينهما ولم تحلّ له أبداً.

وتقدّم في أحاديث باب (١) كيفيّة اللّعان من أبوابه ج ٢٧ وباب (٢) أنّ اللّعان لا يقع إلّا بعد الدّخول وباب (٣) أنّ اللّعان لا يكون إلّا بنفي الولد أو القذف وباب (٦) حكم من قال لامرأته بعد ما دخل بها لم أجدكِ عذراء ما يناسب الباب. وفي رواية أبي بصير (١) من باب (١٦) أنّ من قذف امرأته بعد اللّعان فعليه الحدّ ولا لعان قوله سألته (أي أبا عبدالله عليه السلام) عن رجل قذف امرأته فتلاعنا ثمّ قذفها بعد ما تفرّقا أيضاً بالزّنى أعليه حدّ قال نعم عليه حدّ.

(١٣)

باب حكم من قذف الولد وأمّه وحكم قذف الولد والده

١٣٥١ ٢٦٥٩٩ (١) كافي ٢١٢/٧: تهذيب ٧٧/١٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل قذف ابنه بالزّنى فقال

---

١. مرّات ـ فقيه.

باب ۱۲

حکم شوهری که زنش را قذف کند یا بگوید که: «من تو را باکره نیافتم.»

۱۳۴۸ (۱) امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که به زنش گفت: ای زناکار، من با تو زنا کرده‌ام، فرمود: «بر مرد یک حدّ ثابت است؛ برای این که به زن تهمت زده است و اما گفتهٔ مرد که: من با تو زنا کرده‌ام، در آن حدّ نیست؛ مگر این که علیه خویش چهار بار به زنا نزد امام شهادت دهد».

۱۳۴۹ (۲) از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردی که به زنش گفت: ای زناکار و زن گفت: تو از من زناکارتری، سؤال شد. حضرت فرمود: «بر زن در رابطه با تهمتی که به مرد زده است، حدّ است ولی در ارتباط با اقراری که بر خویش کرده است، حدّی نمی‌خورد؛ مگر این که چهار بار این اقرار را نزد امام بکند».

۱۳۵۰ (۳) و آن زمان که مرد به زنش تهمت زند، زن را لعان و این دو را از هم جدا می‌کنند و زن بر مرد برای همیشه حرام می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یک از ابواب لعان و باب دو و باب سه و باب شش، چیزی که مناسب این باب است.

و در روایت یک از باب شانزده، این گفته که: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردی که به زنش تهمت زد، آن‌گاه هر دو ملاعنه کردند، سپس مرد زن را پس از آن که از هم جدا شده بودند به زنا متهم کرد، پرسیدم که: آیا بر مرد حدّ است؟ حضرت فرمود: آری، بر او حدّ است».

باب ۱۳

حکم مردی که فرزند و مادرش را قذف کند و حکم فرزندی که پدرش را قذف کند

۱۳۵۱ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که فرزندش را به زنا متهم کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر فرزندش را بکشد، در برابر فرزند کشته نمی‌شود و اگر به او تهمت زند، برای فرزند تازیانه می‌خورد. پرسیدم: اگر پدر به مادر فرزند تهمت زند؟ حضرت فرمود: اگر به مادر تهمت زند و فرزند را از خود نداند، با هم ملاعنه می‌کنند و آن فرزند را که از خود ندانسته، فرزند او نیست و بین مرد و زن جدایی انداخته می‌شود و زن برای مرد هرگز حلال نمی‌شود. حضرت فرمود:

لو قتله ما قتل به وإن قذفه لم يجلد له قلت فإن قذف أبوه أمّه فقال إن قذفها وانتفى من ولدها تلاعنا ولم يلزم ذلك الولد الّذى انتفى منه وفرّق بينهما ولم تحلّ له (أبداً ـ كا) قال وإن كان قال لابنه وأمّه حيّة يا ابن الزّانية ولم ينتف من ولدها جلد الحدّ لها ولم يفرّق بينهما قال وإن كان قال لابنه يا ابن الزّانية وأمّه ميّتة ولم يكن لها من يأخذ بحقّها منه إلّا ولدها منه فإنّه لا يقام عليه الحدّ لأنّ حقّ الحدّ قد صار لولده منها وإن كان لها ولد من غيره فهو وليّها يجلد له وإن لم يكن لها ولد من غيره وكان لها قرابة يقومون بأخذ الحدّ[1] جلد لهم.

۱۳۵۲ ۴۶۶۰۰ (۲) **الجعفريّات** ۱۲۴: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال إذا قذف الوالد ابنه لم يجلد وإذا قذف والده جلد.

۱۳۵۳ ۴۶۶۰۱ (۳) **دعائم الإسلام** ۴۶۲/۲: وعن عليّ عليه السلام أنّه قال يحدّ الولد إذا قذف والده ولا يحدّ الوالد إذا قذف الولد.

(۱۴)

باب كيفيّة حدّ القاذف

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۳۵۴ ۴۶۶۰۲ (۱) **كافى** ۲۱۳/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۷۰/۱۰: أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران قال سألته عن رجل[2] يفترى كيف ينبغي للإمام أن يضربه قال جلد بين الجلدين.

۱۳۵۵ ۴۶۶۰۳ (۲) **كافى** ۲۱۳/۷: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن أبي الحسن عليه السلام قال يجلد[3] المفترى ضرباً بين الضّربين يضرب جسده كلّه.

۱۳۵۶ ۴۶۶۰۴ (۳) **تهذيب** ۷۰/۱۰: الحسين بن سعيد عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن أبي إبراهيم عليه السلام قال سألته عن المفترى قال يضرب ضرباً بين الضّربين يضرب جسده كلّه.

۱۳۵۷ ۴۶۶۰۵ (۴) **كافى** ۲۱۳/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن **تهذيب** ۷۰/۱۰: يونس عن إسحاق بن عمّار عن أبي الحسن عليه السلام قال المفترى يضرب بين الضّربين يضرب جسده كلّه فوق ثيابه.

---

۱. بحقّ الحدّ ـ يب. ۲. الرّجل ـ يب. ۳. يضرب ـ ئل.

و اگر در حالی که مادر پسر زنده است به پسر بگوید: ای پسر مادر زناکار و فرزند زن را از خود نفی نکند، به خاطر زن حدّ می‌خورد و این دو از هم جدا نمی‌شوند. حضرت فرمود: و اگر در حالی که مادر پسر مرده است به پسر بگوید: ای پسر مادر زناکار و آن مادر جز همین فرزندی که از این مرد است، دیگری را ندارد که حقّ مادر را بگیرد، در این صورت حدّ بر مرد اجرا نمی‌شود؛ چرا که حقّ حدّ به فرزند این مرد از آن مادر منتقل شده است. ولی اگر آن مادر، فرزندی از غیر این مرد داشته باشد، او ولیّ مادر خواهد بود و مرد به خاطر آن فرزند تازیانه می‌خورد و اگر آن مادر، فرزندی از غیر این مرد ندارد اما خویشاوندانی دارد که عهده‌دار گرفتن حدّ می‌شوند، این مرد به خاطر آنان تازیانه می‌خورد».

۱۳۵۲ (۲) امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «اگر پدر به فرزندش تهمت زند، تازیانه نمی‌خورد ولی اگر فرزند به پدرش تهمت زند، تازیانه می‌خورد».

۱۳۵۳ (۳) امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «اگر فرزند به پدرش تهمت زند، حدّ می‌خورد ولی پدر اگر به فرزندش تهمت زند، حدّ نمی‌خورد».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۴

چگونگی اجرای حدّ قاذف

۱۳۵۴ (۱) سماعة بن مهران گوید: «از او [= امام صادقؑ] دربارهٔ مردی که افترا می‌زند، پرسیدم که: شایسته است چگونه امام او را بزند؟ حضرت فرمود: میان دو نوع تازیانه [سبک و شدید] زده می‌شود».

۱۳۵۵ (۲) امام کاظمؑ فرمود: «افترا زننده بین دو گونه زدن [نرم و سخت] زده می‌شود و بر تمام بدنش زده می‌شود».

۱۳۵۶ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام کاظمؑ دربارهٔ افترا زننده پرسیدم. حضرت فرمود: میان دو زدن [سبک و شدید] زده می‌شود و بر همهٔ بدنش زده می‌شود».

۱۳۵۷ (۴) امام کاظمؑ فرمود: «افترا زننده بین دو گونه زده می‌شود و همهٔ بدنش از روی لباس زده می‌شود».

١٣٥٨ ٤٦٦٠٦ (٥) دعائم الإسلام ٢/٤٥٨: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال في حدّ القاذف ثمانون جلدة كما قال اللّه تعالى وجلد الزّاني أشدّ من جلد القاذف وجلد القاذف أشدّ من جلد الشّارب وجلد الشّارب أشدّ من جلد التعزير.

١٣٥٩ ٤٦٦٠٧ (٦) كافي ٧/٢١٣: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام أمر رسول اللّه صلى الله عليه وآله أن لا ينزع شيء من ثياب القاذف إلّا الرّداء.

١٣٦٠ ٤٦٦٠٨ (٧) تهذيب ١٠/٧٠: الحسين بن سعيد عن فضالة عن الشّعيريّ عن أبي عبداللّه عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا ينزع من ثياب القاذف إلّا الرّداء.

وتقدّم في باب (١٧) كيفيّة الجلد في الزنا من أبواب حدّ الزنا ما يدلّ على كيفيّة الجلد في القذف.

(١٥)

باب أنّ من قذف امرأته فكذّب نفسه جلد الحدّ

١٣٦١ ٤٦٦٠٩ (١) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٥٥: قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله وإذا قذف الرّجل [امرأته] فأكذب نفسه جلد الحدّ وكانت المرأة امرأته فإن لم يكذّب نفسه تلاعنه وفرّق بينهما.

١٣٦٢ ٤٦٦١٠ (٢) المقنع ١٤٩: اذا قذف الرجل امرأته لاعنها وفرّق بينهما ولم تحلّ له ابداً وإن كذّب نفسه قبل أن يلاعنها جلد الحدّ ولم يفرّق بينهما وألزم الولد.

وتقدّم في أحاديث باب (١٨) حكم من أقرّ على نفسه بحدّ ثمّ جحد من أبواب الأحكام العامّة للحدود ما يناسب ذلك.

(١٦)

باب حكم قذف المشرك المسلم
وبالعكس وقذف بعض جاهليّة العرب وقذف المجنون

١٣٦٣ ٤٦٦١١ (١) تهذيب ١٠/٧٣: استبصار ٤/٢٢٩: محمد بن عليّ بن محبوب عن محمد بن الحسين عن صفوان عن حريز عن بكير عن أحدهما عليه السلام أنّه قال من افترى على مسلم ضرب ثمانين يهوديّاً كان أو نصرانيّاً أو عبداً.

۱۳۵۸ (۵) امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: «در حدّ افترا زننده هشتاد تازیانه است؛ آن گونه که خداوند متعال گوید و تازیانهٔ زناکار، شدیدتر از تازیانهٔ افترا زننده و تازیانهٔ افترا زننده، شدیدتر از تازیانهٔ شرابخوار و تازیانهٔ شرابخوار، شدیدتر از تازیانهٔ تعزیر است».

۱۳۵۹ (۶) امام صادقعليه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: رسول خداﷺ دستور داد که چیزی از لباس افترا زننده، جز عبا کنده نشود».

۱۳۶۰ (۷) امیرالمؤمنین علیعليه السلام بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: از لباس افترا زننده جز عبا چیزی کنده نمی‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در باب هفده از ابواب حدّ زنا، روایتی که بر کیفیت تازیانه زدن افترا زننده دلالت دارد.

باب ۱۵
حکم مردی که به همسرش قذف و پس از آن خویش را تکذیب کند

۱۳۶۱ (۱) رسول خداﷺ فرمود: «و آن زمان که مرد به همسرش افترا زند پس از آن خود را تکذیب کند، حدّ می‌خورد و زن، همسر وی خواهد بود ولی اگر خویش را تکذیب نکند، زن با وی لعان می‌کند و از هم جدا می‌شوند».

۱۳۶۲ (۲) اگر مردی به همسرش افترا زند و زن را لعان کند، از هم جدا می‌شوند و تا ابد زن برای مرد حلال نمی‌شود. ولی اگر خویش را تکذیب کند ـ پیش از آن که با زن لعان کند ـ حدّ می‌خورد ولی از هم جدا نمی‌شوند و فرزند، فرزند او خواهد بود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که مناسب با این باب است.

باب ۱۶
حکم قذف مشرک بر مسلمان و عکس آن و قذف دیوانه

۱۳۶۳ (۱) امام باقر یا امام صادق﷉ فرمود: «به هرکس که بر مسلمانی افترا بندد، هشتاد تازیانه زده می‌شود ـ چه یهودی باشد یا مسیحی یا برده».

۱۳۶۴ ۲۶۶۱۲ (۲) کافی ۲۳۹/۷: محمد بن یحیی عن تهذیب ۷۵/۱۰: أحمد بن محمد عن فقیه ۳۵/٤: (الحسن ـ فقیه) بن محبوب عن عباد بن صهیب قال سئل أبوعبدالله ﷺ عن نصرانیّ قذف مسلماً فقال له یا زانٍ فقال یجلد ثمانین جلدة لحقّ المسلم وثمانین سوطاً[۱] إلّا سوطاً لحرمة الإسلام ویحلق رأسه ویطاف به فی أهل دینه لکی ینکل غیره.

۱۳۶۵ ۲۶۶۱۳ (۳) دعائم الإسلام ٤٦۰/۲: عن جعفر بن محمد ﷺ أنّه قال إذا قذف المشرك مسلماً ضرب الحدّ وحلق رأسه ولحیته وطیف به علی أهل ملّته ونکل به لیکون عظة لغیره من المشرکین.

۱۳۶۶ ۲۶۶۱٤ (٤) نوادر أحمد بن محمّد بن عیسی ۱٤۳: قال أبی[۲] والیهودیّ والنصرانیّ والمجوسیّ متی قذفوا المسلم کان علیهم الحدّ.

۱۳۶۷ ۲۶۶۱۵ (۵) کافی ۲۳۹/۷: (علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی ـ معلّق) عن یونس عن سماعة قال سألته عن الیهودیّ والنّصرانیّ یقذف صاحبه ملّة علی ملّة[۳] والمجوسیّ یقذف المسلم قال یجلد الحدّ. تهذیب ۷٤/۱۰: عنه[٤] عن یونس قال سألته (وذکر مثله إلّا أنّه قال صاحب ملّة علی ملّته)[۵].

۱۳۶۸ ۲۶۶۱۶ (۶) فقه الرّضا ﷺ ۲۸۵: وإذا قذف ذمّیّ مسلماً جلد حدّین حدّاً للقذف والحدّ الآخر لحرمة الإسلام (وإذا قذف الرّجل المسلم الذّمّیّ لم یجلد ـ خ).

۱۳۶۹ ۲۶۶۱۷ (۷) دعائم الإسلام ٤٦۰/۲: عن جعفر بن محمد ﷺ أنه قال إذا قذف المسلم مشرکة وزوجها مسلم أو ابنها أو قذف مشرکاً وله ولد مسلم فقام المسلم یطلب الحدّ جلد القاذف حدّ القذف.

۱۳۷۰ ۲۶۶۱۸ (۸) کافی ۲٤۳/۷: تهذیب ۷۵/۱۰: حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن أحمد بن الحسن المیثمیّ[۶] عن أبان بن عثمان عن إسماعیل بن الفضل قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الافتراء علی أهل الذّمّة (وأهل الکتاب ـ یب) هل یجلد المسلم الحدّ فی الافتراء علیهم قال لا ولکن یعزّر.

---

۱. جلدة ـ فقیه.　　　۲. عن الرضا عن أبیه ﷺ ـ ك.
۳. أی یقذف الیهودیّ النّصرانیّ وبالعکس.
٤. أورده فی یب بعد روایة یونس بن عبدالرّحمن عن ابن مسکان عن أبی بصیر والظاهر أنّ قوله (عنه) زائد.
۵. أی یقذف کلّ ملّة من کان علی ملّته.
۶. فی یب بدل أحمد بن الحسن المیثمی: جعفر بن سماعة.

۱۳۶۴ (۲) عباد بن صهیب گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مسیحی که به مسلمانی افترا زده است و به او گفته: ای زناکار، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه برای حقّ مسلمان و هشتاد تازیانه به استثنای یک تازیانه برای حرمت اسلام می‌خورد و سرش تراشیده می‌شود و او را در میان هم‌کیشانش می‌گردانند تا دیگران بترسند و چنین نکنند».

۱۳۶۵ (۳) امام جعفر صادقؑ فرمود: «اگر مشرکی بر مسلمانی افترا زند، حدّ می‌خورد سر و ریشش تراشیده می‌شود و او را در میان هم‌کیشانش می‌گردانند و کیفر می‌بیند، تا پندی برای دیگر مشرکان باشد».

۱۳۶۶ (۴) پدرم گوید: «یهودی و مسیحی و مجوسی، هر زمان که بر مسلمانی افترا زنند، حدّ بر آنان ثابت است».

۱۳۶۷ (۵) سماعه گوید: «از او [= امام صادقؑ] دربارهٔ یهودی و مسیحی که به رفیق خود افترا می‌زند ـ کیشی، کیشی دیگر را ـ و نیز مجوسی که بر مسلمانی افترا می‌زند، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد».

متن حدیث در تهذیب. یونس گوید: «از او پرسیدم...» و مانند روایت قبلی را ذکر کرده است؛ تنها گفته است: «صاحب یک کیش بر کیش دیگر».

۱۳۶۸ (۶) اگر کافر ذمّی بر مسلمان افترا بندد، دو حدّ می‌خورد؛ حدّی برای افترا و حدّ دیگری برای حرمت اسلام. ولی اگر مرد مسلمان بر کافر ذمّی افترا زند، تازیانه نمی‌خورد.

۱۳۶۹ (۷) امام جعفر صادقؑ فرمود: «اگر مسلمانی بر زن مشرکی که شوهرش یا پسرش مسلمان است افترا زند یا بر مرد مشرکی که فرزند مسلمان دارد، افترا زند و مسلمان در طلب اجرای حدّ برخیزد، افترا زننده، حدّ افترا می‌خورد».

۱۳۷۰ (۸) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ افترا بر اهل ذمّه و اهل کتاب پرسیدم که: آیا مسلمان با افترا بر آنان تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ ولی تعزیر می‌شود».

١٣٧١ ٢٦٦١٩ (٩) دعائم الإسلام ٢/ ٤٦٠: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال إذا قذف أهل الكتاب بعضهم بعضاً حدّ القاذف للمقذوف يعني إذا رفعه كان من أهل ملّته أو من غيرهم من المشركين. وقال تقام الحدود على أهل كلّ دين بما استحلّوه[1].

١٣٧٢ ٢٦٦٢٠ (١٠) تهذيب ١٠/ ٨٧: محمد بن الحسن الصّفّار عن الحسين بن عليّ عن يونس بن عبدالرّحمن عن أبي بكر الحضرميّ عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت جعلت فداك ما تقول في رجل يقذف بعض جاهليّة العرب قال يضرب الحدّ إنّ ذلك يدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله.

١٣٧٣ ٢٦٦٢١ (١١) فقيه ٤/ ٣٥: وروى عن صفوان عن أبي بكر الحضرميّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل يفتري على رجل من جاهليّة العرب قال يضرب حدّاً قلت يضرب حدّاً قال نعم إنّ ذلك يدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله.

وتقدّم في أحاديث باب (٢٣) تحريم القذف من أبواب جهاد النفس ج ١٦ ما يدلّ على ذلك. وفي أحاديث باب (١٠) أنّه لا حدّ على مجنون من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ ما يناسب الباب وكذا في أحاديث باب (١١) أنّه لا حدّ لمن لا حدّ عليه. وفي رواية أبي بصير (٣٣) من باب (١) حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف قوله عليه السلام حدّ اليهوديّ والنّصرانيّ والمملوك في الخمر والفرية سواء. ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام. وفي أحاديث باب (٥) حكم من قذف ابن من زنت وأقرّت ما يناسب الباب فراجع.

(١٧)

باب أنّه إذا تقاذف اثنان سقط عنهما الحدّ ولزمهما التّعزير

١٣٧٤ ٢٦٦٢٢ (١) كافي ٧/ ٢٤٠: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ١٠/ ٨١: يونس عن عبدالله بن سنان قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجلين افترى كلّ واحد منهما على صاحبه فقال يدرأ عنهما الحدّ ويعزّران. نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٥٤: أحمد بن محمد عن ابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام (في حديث) قال وسألت أبي عن رجلين (وذكر مثله).

---

١. استحلّوا ـ ك.

۱۳۷۱ (۹) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «اگر برخی از اهل کتاب، برخی دیگر را قذف کند، قذف کننده به خاطر قذف شده حدّ می‌خورد. منظور صورتی است که این شکایت را نزد امام ببرد ـ چه از اهل مذهبش باشد یا از دیگر مشرکان و حضرت فرمود: حدود بر اهل هر دینی برای آنچه حلال بشمرند [و حرام باشد] اجرا می‌شود».

۱۳۷۲ (۱۰) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: فدایت شوم! شما دربارهٔ مردی که بعضی از عرب جاهل را قذف کند، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: حدّ می‌خورد. [چون] این [افترا] بر رسول خدا ﷺ وارد می‌شود».

۱۳۷۳ (۱۱) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که بر مردی از عرب جاهلی افترا بندد، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ بر او زده می‌شود. پرسیدم: حدّ می‌خورد؟ حضرت فرمود: آری. [چون] این [افترا] بر رسول خدا ﷺ وارد می‌شود».

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایات باب بیست و سه از ابواب جهاد با نفس، روایتی که بر این باب دلالت دارد.

و در روایات باب ده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که مناسب با این باب است.

و همچنین در روایات باب یازده و نیز در روایت سی و سه از باب یکم حدّ قاذف از ابواب حدّ قذف، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «حدّ یهودی و مسیحی و برده در شراب و افترا یکی است» و دیگر روایات باب را بنگر؛ چراکه مناسبت با مقام دارد.

و در روایات باب پنجم، روایتی که مناسب باب است؛ مراجعه کنید.

باب ۱۷

حکم تقاذف دو نفر

۱۳۷۴ (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ دو مردی که هر کدام بر دیگری افترا بسته است، پرسیدم. حضرت فرمود: از هر دو، حدّ برداشته می‌شود و هردو تعزیر می‌شوند».

١٣٧٥ ٢٦٦٢٢ (٢)كافی ٢٤٢/٧: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن تهذیب ٧٩/١٠: (الحسن ـ یب) بن محبوب عن أبی ولّاد الحنّاط قال سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول أُتی أمیرالمؤمنین علیه السلام برجلین (قد ـ کا ـ فقیه) قذف کلّ واحد منهما صاحبه بالزّنا فی بدنه[1] فدرأ عنهما الحدّ وعزّرهما. فقیه ٣٩/٤: وروی عن أبی ولّاد الحنّاط أنّه قال أبوعبدالله علیه السلام أُتی أمیرالمؤمنین علیه السلام (وذکر مثله) الّا أنّه أسقط قوله (بالزّناء) (والظاهر أنّ الصحیح ما نقل فی الفقیه لا ما فی یب وکا).

١٣٧٦ ٢٦٦٢٣ (٣)دعائم الإسلام ٤٦١/٢: عن جعفر بن محمد علیه السلام أنه سئل عن الرّجلین یقذف کلّ واحد منهما صاحبه قال أتی إلی علیّ علیه السلام برجلین قذف کلّ واحد منهما صاحبه فدرأ عنهما الحدّ وعزّرهما جمیعاً.

١٣٧٧ ٢٦٦٢٥ (٤)فقه الرّضا علیه السلام ٢٨٥: وإذا تقاذف رجلان لم یجلدا[2].

(١٨)

باب أنّ من سبّ بغیر قذف فعلیه التّعزیر ولا حدّ علیه

١٣٧٨ ٢٦٦٢٦ (١)كافی ٢٤٠/٧: (علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن ـ معلّق) تهذیب ٨١/١٠: یونس عن عبدالرّحمن ابن أبی عبدالله قال سألت أبا عبدالله علیه السلام عن رجل سبّ رجلاً بغیر قذف یعرّض[3] به هل یجلد[4] قال علیه تعزیر. کافی ٢٤٣/٧: الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد عن الوشّاء عن أبان عن عبدالرّحمن ابن أبی عبدالله عن أبی عبدالله علیه السلام فی رجل (وذکر مثله).

١٣٧٩ ٢٦٦٢٧ (٢)كافی ٢٤٣/٧: تهذیب ٨٢/١٠: علیّ بن ابراهیم عن أبیه (عن ابن أبی عمیر ـ یب) عن ابن فضّال عن یونس بن یعقوب عن أبی مریم عن أبی جعفر علیه السلام قال قضی أمیرالمؤمنین علیه السلام فی الهجاء التّعزیر.

---

١. فی بدنة ـ وافی ـ فی بدنة: فی منازعة کانت بینهما فی بدنة ـ وافی ـ بَدَن الرجل: حسبه ونسبه ـ اللسان.
٢. لم یجلد أحد منهما لأنّ لکلّ واحد منهما مثل ما علیه ـ خ.
٣. عرّض ـ کا ٢٤٣ ـ فعرّض ـ یب.
٤. هل علیه حدّ ـ کا ٢٤٣.

۱۳۷۵ (۲) ابو ولّاد حنّاط گوید: «شنیدم امام صادق﵇ می‌فرمود: دو نفر را نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند که هر کدام از آنان رفیقش را به زنا در حسب و نسب قذف کرده بود. حضرت حدّ را از هر دو بازداشت و هر دو را تعزیر کرد».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه، از ابو ولّاد حنّاط روایت شده که: «امام صادق﵇ فرمود: نزد امیرالمؤمنین﵇.. و مانند روایت قبلی را ذکر کرده است؛ تنها گفته «به زنا» را انداخته است».

و ظاهرا صحیح همان است که در من لا یحضره الفقیه نقل شده است؛ نه آنچه در تهذیب و کافی است.

۱۳۷۶ (۳) از امام جعفر صادق﵇ دربارهٔ دو مردی که هر کدام رفیقش را قذف می‌کند، سؤال شد. حضرت فرمود: «دو مرد را که هر کدام از آنان رفیقش را قذف کرده بود، نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. حضرت از هر دو، حدّ را منع و هر دو را با هم تعزیر کرد».

۱۳۷۷ (۴) و آن زمان که دو نفر یکدیگر را قذف کنند، تازیانه می‌خورند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۸
حکم سبّ [= دشنام]

۱۳۷۸ (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که مردی را دشنام داده ـ بی‌آن‌که با قذفی به او کنایه زند ـ پرسیدم: آیا تازیانه زده می‌شود؟ حضرت فرمود: بر او تعزیر است».

۱۳۷۹ (۲) امام باقر﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین﵇ در مورد هجو کردن در شعر، حکم داد که تعزیر ثابت است».

١٣٨٠ ٢٦٦٢٨ (٣) تهذيب ٨٨/١٠: محمد بن الحسن الصّفّار عن الحسن ابن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن أبى جعفرعليه السلام أنّ عليّاًعليه السلام كان يعزّر في الهجاء ولا يجلد الحدّ إلّا فى الفرية المصرّحة أن يقول يا زانى أويابن الزّانية أو لست لأبيك.

١٣٨١ ٢٦٦٢٩ (٤) فقيه ٣٥/٤: وفى رواية وهب بن وهب عن جعفر بن محمد عن أبيهعليهما السلام أنّ عليّاًعليه السلام لم يكن يحدّ فى التّعريض حتّى يأتى بالفرية المصرّحة مثل يا زانى ويا ابن الزّانية أو لست لأبيك. قرب الإسناد ٥٤: السّندىّ بن محمد عن أبى البخترىّ عن جعفر عن أبيه أنّ عليّاًعليه السلام (وذكر نحوه).

١٣٨٢ ٢٦٦٣٠ (٥) فقيه ٢٦٥/٤: فى حديث وصيّة النّبىّصلى الله عليه وآله لعلىّعليه السلام قال يا علىّ ليس على زانٍ عقر ولا حدّ فى التّعريض ولا شفاعة فى حدّ.

١٣٨٣ ٢٦٦٣١ (٦) كافى ٢٤٢/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن القاسم بن محمد المنقرىّ عن النّعمان بن عبدالسّلام تهذيب ٨٠/١٠: محمد بن علىّ بن محبوب عن علىّ بن محمد القاسانىّ عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود عن النّعمان بن عبدالسّلام عن أبى حنيفة قال سألت أباعبداللهعليه السلام عن رجل قال لآخر يا فاسق قال لا حدّ عليه ويعزّر.

١٣٨٤ ٢٦٦٣٢ (٧) دعائم الإسلام ٤٦٣/٢: وعن علىّعليه السلام أنّه قال فى الرّجل يسبّ الرّجل أو يعرّض به القذف مثل أن يقول له يا خنزير أو يا حمار أويا فاسق أو يا فاجر أو يا خبيث أو ما أشبه هذا أو يقول فى التّعريض احتلمت بأمّك أو بأختك أو ما أشبه هذا ففى هذا كلّه الأدب ولا يبلغ به الحدّ.

١٣٨٥ ٢٦٦٣٣ (٨) كافى ٢٤١/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٨١/١٠: أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائنىّ عن أبى عبداللهعليه السلام قال إذا قال الرّجل (للرّجل ـ كا) أنت خبيث[1] وأنت خنزير فليس فيه حدّ ولكن فيه موعظة وبعض العقوبة.

١٣٨٦ ٢٦٦٣٤ (٩) كافى ٢٤٢/٧: تهذيب ٨١/١٠: علىّ بن ابراهيم عن صالح بن السّندىّ عن جعفر بن بشير عن الحسين ابن أبى العلاء عن أبى مخلّد السّرّاج عن أبى عبداللهعليه السلام أنّه قال

---

١. خنثى ـ يب.

۱۳۸۰ (۳) امام باقر﴿ع﴾ فرمود: «امیرالمؤمنین﴿ع﴾ پیوسته در مورد هجو کردن در شعر، تعزیر می‌کرد و حدّ نمی‌زد؛ مگر در افترای صریح به این شکل که بگوید: ای زناکار یا ای پسر زن زناکار یا تو برای پدرت نیستی».

۱۳۸۱ (۴) امام صادق﴿ع﴾ از پدرشان روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در کنایه زدن حدّ نمی‌زد تا آن که افترای صریح کند؛ مانند: ای زناکار یا ای پسر مادر زناکار یا تو برای پدرت نیستی».

۱۳۸۲ (۵) در روایت وصیت پیامبر﴿ص﴾ به علی﴿ع﴾ است که: «حضرت رسول فرمود: ای علی، بر زناکار مهر نیست و در کنایه زدن، حدّ نیست و در حدّ، شفاعت و وساطت نیست».

۱۳۸۳ (۶) ابوحنیفه گوید: «از امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که به دیگری گفت: ای فاسق، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّی بر وی نیست و تعزیر می‌شود».

۱۳۸۴ (۷) امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که به مردی دشنام می‌دهد یا از روی کنایه او را قذف می‌کند، مثل این که به او می‌گوید: ای خوک، یا ای خر یا ای فاسق یا ای فاجر یا ای پلید یا مشابه این؛ یا در کنایه زدن می‌گوید: تو [در خواب] با مادرت یا با خواهرت محتلم شده‌ای یا مشابه این، حضرت فرمود: «در همهٔ اینها ادب کردن است و او را به حدّ نمی‌رساند».

۱۳۸۵ (۸) امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «اگر مردی به مرد دیگری بگوید: تو پلیدی و تو خوکی، در این حدّ نیست ولی در آن پند دادن و مقداری کیفر است».

۱۳۸۶ (۹) امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که دیگری را فرزند دیوانه خوانده بود و آن دیگری نیز به وی گفته بود: تو فرزند دیوانه‌ای، قضاوت کرد و دستور داد که اولی رفیقش را بیست تازیانه بزند و به او فرمود: بدان که او نیز مشابه همین بیست تازیانه را استحقاق دارد و چون او را تازیانه زد، تازیانه را به آن کس که تازیانه خورده بود، داد. او هم بیست تازیانه زد و این به عنوان کیفری بود تا این دو را باز دارد».

قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل دعا آخر ابن المجنون فقال (له ـ كا ـ فقيه) الآخر (بل ـ فقيه) أنت ابن المجنون فأمر الأوّل أن يجلد صاحبه عشرين جلدة وقال (له ـ كا ـ يب) اعلم أنّه مستحقّ[١] مثلها عشرين فلمّا جلده أعطى المجلود السّوط فجلده (عشرين ـ فقيه) نكالاً ينكل بهما[٢]. فقيه ٣٥/٤: وروى جعفر بن بشير عن الحسين ابن أبي العلاء عن أبي مخلّد السّرّاج عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قضى في رجل دعا آخر ابن المجنون (وذكر مثله).

١٣٨٧ ٢٦٦٣٥ (١٠) قرب الإسناد ١٥٢: السنديّ بن محمّد البزّاز قال حدّثني أبوالبختريّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام في رجل قال لرجل يا شارب الخمر ويا آكل الخنزير قال لا حدّ عليه ولكن يضرب أسواطاً.

١٣٨٨ ٢٦٦٣٦ (١١) الجعفريّات ١٣٥: بإسناده عن عليّ عليه السلام في الرّجل يقول للرّجل يا آكل لحم الخنزير ويا شارب الخمر قال عليه التّعزير دون الحدّ.

١٣٨٩ ٢٦٦٣٧ (١٢) الجعفريّات ١٣٤: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال من قال لأخيه المسلم يابن النّصرانيّ أو يابن المجوسيّ أو أنت رجل سوء وقد كان الأبوان مجوسيّين أو نصرانيّين فاضربوه لعزّ الإسلام.

١٣٩٠ ٢٦٦٣٨ (١٣) عوالي اللّئالي ١٩٠/١: وقال صلى الله عليه وآله إذا قال الرّجل للرّجل يا يهوديّ فاضربوه عشرين. واذا قال يا مخنّث فاضربوه عشرين.

١٣٩١ ٢٦٦٣٩ (١٤) الجعفريّات ١٣٤: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال من قال لأخيه المسلم يا فاجر أو يا كافر أو يا خبيث أو يا فاسق أو يا منافق أو يا حمار فاضربوه تسعة وثلاثين سوطاً.

١٣٩٢ ٢٦٦٤٠ (١٥) الجعفريّات ١٣٤: بإسناده عن عليّ عليه السلام في رجل يقول للرّجل يا خنزير أو يا حمار قال عليه التّعزير.

١٣٩٣ ٢٦٦٤١ (١٦) الجعفريّات ١٣٦: بإسناده أنّ عليّاً عليه السلام أتى برجل قال لرجل يا مالك أمّه فعزّره ولم يجلده الحدّ.

١٣٩٤ ٢٦٦٤٢ (١٧) الجعفريّات ١٣٦: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّه أتى برجل قال لرجل ما تأتي أهلك إلّا حراماً فجلد التّعزير ولم يحدّه.

---

١. ستعقب ـ يب ـ سيعقب ـ فقيه ـ مستعقب ـ خ كا.

٢. ينكلهما ـ فقيه.

(۱۰) امام جعفر صادق‌ﷺ از پدرشان دربارهٔ مردی که به مردی بگوید: ای شرابخوار، ای خورندهٔ ۱۳۸۷
خوک، روایت کرده که فرمود: «حدّی بر او نیست ولی چند تازیانه زده می‌شود».

(۱۱) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ مردی که به مردی می‌گوید: ای خورندهٔ گوشت خوک و ای ۱۳۸۸
شرابخوار، فرمود: «بر او تعزیر است، نه حدّ».

(۱۲) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «هر کس که به برادر مسلمانش بگوید: ای پسر مسیحی یا ای ۱۳۸۹
پسر مجوسی یا تو مرد بدی هستی و پدر و مادرش هر دو مجوسی یا مسیحی باشند، او را برای
عزت اسلام بزنید».

(۱۳) پیامبر خداﷺ فرمود: «اگر مردی به مردی بگوید: ای یهودی، او را بیست تازیانه بزنید و اگر ۱۳۹۰
بگوید: ای زن صفت، او را بیست تازیانه بزنید».

(۱۴) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «هر کس که به برادر مسلمانش بگوید: ای فاجر، ای کافر یا ای ۱۳۹۱
پلید یا ای فاسق یا ای منافق یا ای خر، او را سی و نه تازیانه بزنید».

(۱۵) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ مردی که به مرد دیگری می‌گوید: ای خوک یا ای خر، فرمود: ۱۳۹۲
«بر او تعزیر است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۶) مردی را که به مردی گفت: ای کسی که مالک مادرش است، نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ آوردند. ۱۳۹۳
حضرت او را تعزیر کرد و حدّ بر او نزد.

(۱۷) مردی را که به مردی گفت تو به حرام با همسرت آمیزش می‌کنی، نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ ۱۳۹۴
آوردند. حضرت او را تعزیر کرد و حدّ بر او جاری نکرد.

(۱۸) **دعائم الإسلام ۴۶۳/۲**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال من نفي رجلاً عن أبيه ضرب حدّ ۱۳۹۵ ۲۶۶۴۳
القاذف وإن نفاه من نسب قبيلته أُدّب.

(۱۹) **تهذيب ۸۱/۱۰**: محمد بن عليّ بن محبوب عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن ۱۳۹۶ ۲۶۶۴۴
صدقة عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال من قال لصاحبه لا أب لك ولا أمّ لك فليتصدّق بشيء ومن قال لا وأبي فليقل أشهد أن لا إله إلّا اللّه فانّها كفّارة لقوله.

(۲۰) **عوالي اللئالي ۱۴۳/۱**: وقال صلى الله عليه وآله أيّما رجل قال لأخيه يا كافر فقد باء بها[۱] أحدهما. ۱۳۹۷ ۲۶۶۴۵

وتقدّم في باب (۲۲) تحريم السّبّ والفحش من أبواب جهاد النّفس ج ۱۶ ما يناسب الباب.

ويأتي في باب (۲۲) أنّ من قال لآخر احتلمت بأمّك فعليه التعزير من أبواب حدّ القذف ما يناسب الباب.

(۱۹)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب أنّ المقذوف له أن يعفو عن حقّه وعن حقّ من هو وليّ أمره وليس له أن يجلده بعد العفو

(۱) **تهذيب ۸۰/۱۰: استبصار ۲۳۲/۴**: يونس بن عبدالرّحمن عن العلاء عن محمد بن ۱۳۹۸ ۲۶۶۴۶
مسلم قال سألته عن الرّجل يقذف امرأته قال يجلد قلت أرأيت ان عفت عنه قال لا ولا كرامة. **فقيه ۳۴/۴**: روى العلاء عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في الّذي يقذف امرأته قال (وذكر مثله).

قال محمد بن الحسن في يب هذا الخبر لا ينافي خبر سماعة الّذي يتضمّن جواز العفو لأنّ هذا محمول على أنّه ليس لها العفو بعد رفعها الى السّلطان وعلمه به وإنّما كان لها العفو قبل ذلك على ما نبيّنه فيمابعد إن شاء اللّه.

(۲) **المقنع ۱۴۹**: واذا قذف الرجل امرأته فليس لها أن تعفو. ۱۳۹۹ ۲۶۶۴۷

---

۱. به ـ خ صح ـ ك.

۱۳۹۵ (۱۸) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «هر کس مردی را از پدرش نفی کند، حدّ قذف کننده را می‌خورد و اگر او را از نسب قبیله‌اش نفی کند، تأدیب می‌شود».

۱۳۹۶ (۱۹) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «هر کس به رفیقش بگوید: پدر برای تو نیست و مادر برای تو نیست، مقداری صدقه بدهد و هر کس که بگوید: نه؛ به پدرم سوگند! باید بگوید: گواهی می‌دهم که جز خدا، خدایی نیست؛ چرا که این جمله، کفارهٔ گفتهٔ اوست».

۱۳۹۷ (۲۰) رسول خداﷺ فرمود: «هر مردی که به برادرش بگوید: ای کافر، با این گفته یکی از آن دو کافر خواهد بود».

ارجاعات

گذشت:

در باب بیست و دوم از ابواب جهاد با نفس، روایتی که مناسب با این مقام است.

می‌آید:

در باب بیست و دوم از ابواب حدّ قذف، روایتی که مناسب با این باب است.

باب ۱۹

حقّ مقذوف در بخشیدن قاذف

۱۳۹۸ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام [= باقر﵇] دربارهٔ مردی که همسرش را قذف می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: تازیانه می‌خورد. گفتم: نظر شما چیست اگر همسرش او را عفو کند؟ حضرت فرمود: نه [عفو نکند] و پسندیده نیست».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی﵀] در تهذیب گوید: «این روایت هیچ منافاتی با روایت سماعه که مشتمل بر جواز عفو بود، ندارد؛ چون این روایت حمل می‌شود به صورتی که زن حقّ عفو ندارد، پس از آن که جریان را پیش حاکم برد و حاکم از این قذف مطلع شده است، تنها عفو حقّ زن است ـ پیش از این ـ آن گونه که در آینده به خواست خدا توضیح می‌دهیم».

۱۳۹۹ (۲) اگر مردی همسرش را قذف کند، همسرش نمی‌تواند او را عفو کند.

۱۴۰۰ ۲۶۶۴۸ (۳) كافى ۲۵۳/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن تهذيب ۷۹/۱۰: استبصار ۲۳۲/۴: الحسين بن سعيد عن (أخيه ـ كا) الحسن عن زرعة (بن محمد ـ كا) عن سماعة (بن مهران عن أبى عبدالله عليه السلام ـ كا) قال سألته عن الرّجل يفترى على الرّجل فيعفو[1] عنه ثمّ يريد أن يجلده بعد العفو[2] قال ليس (ذلك ـ يب ـ صا) له (أن يجلده ـ كا) بعد العفو.

۱۴۰۱ ۲۶۶۴۹ (۴) مستدرك ۱۰۴/۱۸: أحمد بن محمد بن عيسى فى نوادره عن الكاظم عليه السلام فى حديث قال وليس لمن عفا عن المفترى الرّجوع فى الحدّ.

وتقدّم فى باب (۱۴) ماورد فى العفو عن الحدود من أبواب الأحكام العامّة للحدود ما يدلّ على أنّ للمقذوف أن يعفو عن حقّه وعن حقّ من هو وليّ أمره. وفى رواية سماعة (۱۲) من هذا الباب قوله الرجل يقذف الرجل بالزّنا فيعفو عنه ويجعله من ذلك فى حلّ ثمّ إنّه بعد يبدو له فى أن يقدّمه حتّى يجلده قال عليه السلام ليس له حدّ بعد العفو الخ فلاحظ. وفى رواية الرضوىّ (۲۸) من باب (۱) حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف قوله عليه السلام إذا قذف حرّ عبداً وكانت أمّه مسلمة فى دار الهجرة وطالبت بحقّها جلد وإن لم تطالب فلا شيء عليه. ويأتى فى الباب التالى ما يناسب الباب فلاحظ.

(۲۰)

باب أنّ حدّ القذف لايسقط بعفو بعض الورّاث لأنّ العفو لهم جميعاً

۱۴۰۲ ۲۶۶۵۰ (۱) كافى ۲۵۳/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن يحيى عن تهذيب ۸۲/۱۰: أحمد بن محمد (بن عيسى جميعاً ـ كا) عن (الحسن ـ كا) بن محبوب عن هشام بن سالم عن عمّار الساباطيّ قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام لو أنّ رجلاً قال لرجل يا ابن الفاعلة يعنى الزّنا وكان للمقذوف أخ لأبيه وأمّه فعفا أحدهما عن القاذف وأراد أحدهما أن يقدّمه إلى الوالى ويجلده[3] أكان ذلك له فقال أليس أمّه هى أمّ الّذى عفا (قلت نعم ـ كا) ثمّ قال إنّ العفو إليهما جميعاً إذا كانت أمّهما ميّته فالأمر إليهما فى العفو فإن[4] كانت حيّة فالأمر[5] إليها فى العفو.

---

۱. ثمّ يعفو ـ يب ـ صا. ۲. التوبة ـ صا. ۳. أو يجلده ـ يب.
۴. وإن ـ يب. ۵. فالأمر إليها العفو ـ يب.

۱۴۰۰ (۳) سماعة بن مهران گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که به مردی تهمت زده است و آن مرد او را عفو کرد ولی پس از آن می‌خواهد او را تازیانه بزنند، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از عفو، دیگر حقّ تازیانه زدن ندارد».

۱۴۰۱ (۴) امام کاظمؑ در روایتی فرمود: «کسی که از تهمت زننده عفو کرده، حقّ رجوع به حدّ را ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که تهمت زده شده می‌تواند از حقّ خودش و حقّ کسی که ولیّ اوست، عفو کند.

و در روایت دوازده از همین باب، این گفته که: «مردی دیگری را به زنا متهم می‌کند. آن شخص او را عفو و حلال می‌کند ولی بعد نظرش تغییر می‌کند و می‌خواهد او را نزد قاضی ببرد و تازیانه بزند. حضرت فرمود: پس از عفو، دیگر حدّی ندارد... ملاحظه کنید».

و در روایت بیست و هشتم از باب یکم از ابواب حدّ قذف، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «اگر آزادی، بنده‌ای را قذف کند و مادر آن بنده مسلمان و در دارالهجره باشد و حقّ خودش را طلب کند، آن آزاد تازیانه می‌خورد ولی اگر طلب نکند، چیزی بر آزاد نیست».

می‌آید:

در باب بعدی مناسب این باب، ملاحظه کنید.

باب ۲۰

عدم سقوط حدّ قذف، با عفو بعضی از وارثان

۱۴۰۲ (۱) عمار ساباطی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: اگر مردی به مردی بگوید: ای پسر زن بد کاره؛ و منظورش زناست و آن کس که قذف شده، برادری تنی دارد و یکی از این دو، از قذف کننده گذشت کرده ولی دیگری می‌خواهد وی را نزد حاکم ببرد و او را تازیانه بزند، آیا می‌تواند چنین کند؟ حضرت فرمود: آیا مادر او همان مادر کسی نیست که عفو کرده است؟ گفتم: آری. آن‌گاه حضرت فرمود: عفو در اختیار هر دوی این‌هاست. اگر مادرشان مرده است، اختیار عفو با هر دو است ولی اگر مادر زنده است، اختیار عفو با مادر است».

وتقدّم فى رواية عمّار (١) من باب (٢٣) حكم إرث الحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود قوله رجل قذف رجلاً وللمقذوف أخوان (أخ ـ خ) فان عفا عنه أحدهما كان للآخر أن يطلبه بحقّه لأنّها أمّهما جميعاً والعفو لهما جميعاً. وفى الباب المتقدّم ما يناسب ذلك.

(٢١)

باب حكم من أقرّ بولدٍ ثمّ نفاه

١٤٠٣ ٢٦٦٥١ (١) **كافى** ٢٦١/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام قال من أقرّ بولد ثمّ نفاه جلد الحدّ وألزم الولد. **تهذيب** ٨٧/١٠: **استبصار** ٢٣٣/٤: محمد بن أحمد بن يحيى عن ابراهيم عن النّوفلىّ عن **فقيه** ٣٦/٤: السّكونىّ (عن جعفر عن أبيه ـ يب ـ صا) أنّ عليّاً قال من أقرّ (وذكر مثله).

١٤٠٤ ٢٦٦٥٢ (٢) **الجعفريّات** ١٣٤: بإسناده عن علىّ عليه السلام قال إذا أقرّ بولده (ثمّ نفاه ـ ظ) حدّ الحدّ وألزم المهر.

١٤٠٥ ٢٦٦٥٣ (٣) **كافى** ٢٦٢/٧: **تهذيب** ٨٣/١٠: **استبصار** ٢٣٣/٤: محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن **فقيه** ٣٨/٤: محمد بن سنان عن العلاء بن[١] الفضيل عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قلت (له ـ كا ـ فقيه) الرّجل ينتفى من ولده وقد أقرّ به فقال إن كان الولد من حرّة جلد (الحدّ ـ كا) خمسين سوطاً حدّ المملوك وإن كان من أمة فلا شىء عليه.

وتقدّم فى أحاديث باب (١٨) أنّ الرّجل إذا أقرّ بالولد ثمّ نفاه لم ينتف منه أبداً من أبواب أحكام الأولاد ج ٢٦ ما يناسب الباب فراجع.

(٢٢)

باب أنّ من قال لآخر احتلمت بأمّك فعليه التّعزير لا الحدّ

١٤٠٦ ٢٦٦٥٤ (١) **كافى** ٢٦٣/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال قال إنّ رجلاً قال لرجل على عهد أميرالمؤمنين عليه السلام إنّى احتلمت بأمّك فرفعه إلى

---

١. عن ـ صا.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و سوم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «مردی، مردی را قذف کرد و مرد قذف شده دو برادر دارد. اگر یکی از آن عفو کند، دیگری می‌تواند که حقّ خویش را طلب کند؛ چرا که آن مادر، مادر هر دوی این‌هاست و عفو برای هر دو است.»

و در باب پیشین، روایاتی که مناسب این باب است.

باب ۲۱

حکم کسی که به نسب فرزندی اقرار و سپس آن را انکار کند

۱۴۰۳ (۱) امام صادقعليه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: هر کس که به فرزندی اقرار کند[=او را بپذیرد] سپس او را نفی کند [=او را فرزند خود نداند] حدّ می‌خورد و فرزند از اوست».

۱۴۰۴ (۲) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «اگر به فرزندش اعتراف کند پس از آن او را از خود نداند، حدّ بر او جاری می‌شود و پرداخت مهر بر او واجب است».

۱۴۰۵ (۳) علاء بن فضیل گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: مردی فرزندش را از خود نداند، در حالی که قبلا بدان اعتراف داشته است. حضرت فرمود: اگر فرزند از مادر آزادی است، پنجاه تازیانه یعنی حدّ برده را می‌خورد ولی اگر از کنیزی است، چیزی بر او نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجده از ابواب احکام اولاد، روایتی که مناسب این باب است؛ مراجعه کنید.

باب ۲۲

حکم کسی که به دیگری بگوید: با مادرت محتلم شدم

۱۴۰۶ (۱) سماعه گوید: «[امام صادقعليه السلام] فرمود: مردی در زمان امیرالمؤمنینعليه السلام به مردی گفت: من با مادرت محتلم شدم. آن مرد وی را نزد امیرالمؤمنینعليه السلام برد و گفت: این بر مادرم افترا بسته است. حضرت به او فرمود: چه چیزی به تو گفته است؟ او گفت: گفته است که با مادرم محتلم شده است. امیرالمؤمنینعليه السلام به او گفت: عدالت این است اگر بخواهی او را در برابر خورشید برایت ایستاده نگه می‌دارم، تو سایه او را تازیانه بزن؛ چرا که خواب مثل سایه است ولی او را خواهیم زد تا دیگر بار مسلمانان را آزار ندهد» و در روایت دیگری است که: «او را [به شکلی] دردآور زد».

أميرالمؤمنين عليه السلام قال إنّ هذا افترى على أُمّي فقال له وما قال لك قال زعم أنّه احتلم بأمّي فقال له أميرالمؤمنين عليه السلام في العدل إن شئت أقمته لك في الشّمس فأجلد ظلّه فإنّ الحلم مثل الظلّ ولكن سنضربه حتّى لا يعود يؤذي المسلمين وفي رواية أُخرى ضربه ضرباً وجيعاً.

علل الشّرائع ٥٤٤: أبي رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن ابراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ عن عثمان بن عيسى عن سماعة (نحوه).

١٤٠٧ ٤٦٦٥٥ (٢) **تهذيب** ١٠/٨٠: أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن الحسين ابن أبي العلاء عن أبي عبدالله عليه السلام قال إنّ رجلاً لقي رجلاً على عهد أميرالمؤمنين عليه السلام فقال إنّ هذا افترى عليّ قال وما قال لك قال إنّه احتلم بأمّ الآخر قال إنّ في العدل إن شئت جلدت ظلّه فانّ الحلم إنّما هو مثل الظلّ ولكن سنوجعه ضرباً وجيعاً حتّى لا يؤذي المسلمين فضربه ضرباً وجيعاً.

١٤٠٨ ٤٦٦٥٦ (٣) **المقنعة** ١٢٧: وقد روى أنّ رجلاً قال لآخر احتلمت البارحة في منامي بأُمّك فاستعدى عليه إلى أميرالمؤمنين عليه السلام وطلب إقامة الحدّ عليه فقال أميرالمؤمنين عليه السلام ان شئت ضربت ظلّه ولكنّي أحسن أدبه لئلّا يعود بعدها الى أذى المسلمين ثمّ أوجعه ضرباً على سبيل التّعزير.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٤٠٩ ٤٦٦٥٧ (٤) **فقيه** ٤/٥١: وروى أنّ رجلاً جاء برجل إلى أميرالمؤمنين عليه السلام فقال يا أميرالمؤمنين إنّ هذا زعم أنّه احتلم بأمّي فقال إنّ الحلم بمنزلة الظلّ فان شئت جلدت لك ظلّه ثمّ قال عليه السلام لكنّي أؤدّبه لئلّا يعود يؤذي المسلمين.

١٤١٠ ٤٦٦٥٨ (٥) **مستدرك** ١٨/١٠٥: الشّيخ الطّوسيّ في النّهاية وقد روى أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام عزّر إنساناً كان قد قال لغيره أنا احتلمت بأمّك البارحة.

١٤١١ ٤٦٦٥٩ (٦) **الجعفريّات** ١٢٥: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام أتاه رجل فقال رأيت في المنام كأنّي أنكح أُمّي قال فأقامه عليّ عليه السلام في الشّمس وقال اضربوا ظلّه بالسّيف ثمّ قال هذا حدّك.

وتقدّم في رواية الدّعائم (٧) من باب (١٨) أنّ من سبّ بغير قذف فعليه التّعزير قوله عليه السلام أو يقول في التّعريض احتلمت بأمّك أو بأختك أو ما أشبه ذلك ففي هذا كلّه الأدب ولا يبلغ به الحدّ.

۱۴۰۷ (۲) امام صادق‌ؑ فرمود: «مردی، مردی را در زمان امیرالمؤمنین‌ؑ دید و گفت: این بر من افترا بسته است. حضرت فرمود: چه چیزی به تو گفته است؟ او گفت: گفته است با مادر دیگری[1] محتلم شده است. حضرت فرمود: عدالت این است که اگر بخواهی، سایه‌اش را تازیانه بزنی؛ چرا که خواب مثل سایه است. ولی ما او را [به شکلی] دردآور می‌زنیم تا آن که مسلمانان را آزار ندهد. آن‌گاه حضرت او را [به شکلی] دردآور زد».

۱۴۰۸ (۳) روایت شده است که: «مردی به دیگری گفت: دیشب در خواب با مادرت محتلم شدم. آن شخص علیه گوینده به امیرالمؤمنین‌ؑ شکایت برد و خواست تا حدّ بر وی جاری شود. امیرالمؤمنین‌ؑ فرمود: اگر بخواهی، سایه‌اش را می‌توانی بزنی ولی من او را خوب ادب می‌کنم تا بعداً مجدداً مسلمانان را آزار ندهد. سپس حضرت او را به عنوان تعزیر دردآور زد».

۱۴۰۹ (۴) روایت شده است که: «مردی،مردی را نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آورد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این گفته است که با مادرم محتلم شده است. حضرت فرمود: خواب به منزلهٔ سایه است؛ اگر بخواهی برایت سایه‌اش را می‌زنم. سپس امام‌ؑ فرمود: ولی من او را ادب می‌کنم تا مجدداً مسلمانان را آزار ندهد».

۱۴۱۰ (۵) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین‌ؑ فردی را که به دیگری گفته بود: من با مادرت دیشب محتلم شدم، تعزیر کرد».

۱۴۱۱ (۶) امام جعفر صادق‌ؑ از پدرشان‌ؑ از جدّشان‌ؑ روایت کرده‌اند که: «مردی نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که گویا با مادرم آمیزش می‌کنم. امام فرمود: امیرالمؤمنین‌ؑ او را در برابر خورشید نگاه داشت و فرمود: سایه‌اش را با شمشیر بزنید. سپس فرمود: این حدّ تو بود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب هجده، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «یا در شکل کنایه بگوید من با مادرت یا خواهرت محتلم شدم یا مانند آن، در همهٔ اینها ادب کردن است ولی به حدّ نرساند».

---

۱. این تعبیر از آن روست که از دو مرد در روایت یاد می‌شود. یک مرد به مرد دیگر افترا می‌زند، افترا زننده می‌گوید با مادر آن مرد (مرد دیگر) در خواب آمیزش کرده و محتلم شده است.

(۲۳)

باب وجوب قتل النّاصب
ومن سبّ النّبیّ ﷺ أو الأئمّة أو سائر الأنبیاء ﷺ
مع الأمن وحکم من زعم أنّ أحداً مثل رسول اللّه ﷺ فی الفضل

۱۴۱۲ ۲۶۶۶۰ (۱) تهذیب ۸۵/۱۰: محمد بن یعقوب عن کافی ۲۶۶/۷: الحسین بن محمد عن علیّ[۱] بن محمد عن الحسن بن علیّ الوشّاء قال سمعت أبا الحسن ﷺ یقول شتم رجل علی عهد جعفر بن محمد ﷺ رسول اللّه ﷺ فأتی به (إلی ـ یب) عامل المدینة فجمع النّاس فدخل علیه أبوعبداللّه ﷺ وهو قریب العهد بالعلّة وعلیه رداء له (مورّد ـ کا[۲]) فأجلسه فی صدر المجلس واستأذنه فی الإتّکاء وقال لهم ماترون فقال له عبداللّه بن الحسن والحسن بن زید وغیرهما نری أن یقطع لسانه فالتفت العامل إلی ربیعة الرّأی وأصحابه فقال ما ترون فقال[۳] یؤدّب فقال له أبوعبداللّه ﷺ سبحان اللّه فلیس بین رسول اللّه ﷺ وبین أصحابه فرق.

۱۴۱۳ ۲۶۶۶۱ (۲) کافی ۲۶۶/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۸۴/۱۰: سهل بن زیاد عن علیّ بن أسباط عن علیّ بن جعفر قال أخبرنی أخی موسی ﷺ قال کنت واقفاً علی رأس أبی حین أتاه رسول زیاد بن عبیداللّه الحارثیّ عامل المدینة قال[۴] یقول لك الأمیر انهض إلیّ فاعتلّ (علیه یب) بعلّة فعاد إلیه الرّسول فقال له قد أمرت أن یفتح لك باب المقصورة فهو أقرب لخطوتك قال فنهض أبی واعتمد علیّ ودخل[۵] علی الوالی وقد جمع فقهاء (أهل ـ یب) المدینة کلّهم وبین یدیه کتاب فیه شهادة علی رجل من أهل وادی القری فذکر[۶] النّبیّ ﷺ فنال منه.

فقال له الوالی یا أبا عبداللّه انظر فی (هذا ـ یب) الکتاب قال حتّی أنظر ما قالوا (قال ـ یب) فالتفت إلیهم فقال ما قلتم قالوا قلنا یؤدّب ویضرب ویعزّر[۷] ویحبس قال فقال لهم أرأیتم لو ذکر رجلاً من أصحاب النّبیّ ﷺ (بمثل ما ذکر به النّبیّ ﷺ ـ کا) ما کان الحکم فیه قالوا مثل هذا قال (سبحان اللّه فقال ـ کا) فلیس بین النّبیّ ﷺ وبین رجل من أصحابه فرق قال فقال الوالی دَع هؤلاء یا أبا عبداللّه لو أردنا هؤلاء لم نرسل إلیك (قال ـ یب) فقال

---

۱. معلّی بن محمد ـ یب. ۲. أی علی لون الوَرْدِ. ۳. قال ـ یب.
۴. فقال ـ یب. ۵. فدخل ـ یب. ۶. قد ذکر ـ یب.
۷. یعذّب ـ یب.

باب ۲۳
حکم وجوب قتل ناصبی و دشنام دهندهٔ پیامبر ﷺ
یا امامان یا سایر پیامبران ﷺ ...

۱۴۱۲ (۱) حسن بن علی الوشاء گوید: «از امام رضا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: مردی در زمان امام جعفر صادق ﷺ رسول خدا ﷺ را دشنام داد. او را نزد والی مدینه آوردند. مردم همه جمع شدند. امام صادق ﷺ هم در حالی که تازه از مریضی بهبودی یافته بود و بر تنش عبایی گل رنگ بود، نزد عامل مدینه آمد. او امام را در صدر مجلس جای داد و از امام برای تکیه زدن [بر مسند خودش] اجازه گرفت و به حاضران گفت: نظر شما چیست؟ عبدالله بن حسن و حسن بن زید و دیگران به او گفتند: نظر ما این است که زبانش بریده شود. عامل مدینه توجهی به ربیعة الرأی و یاران وی کرد و گفت: نظر شما چیست؟ او گفت: ادب می‌شود. امام صادق ﷺ به او فرمود: سبحان الله! بین رسول خدا و یارانش فرقی نیست؟»

۱۴۱۳ (۲) علی بن جعفر گوید: «برادرم امام موسی کاظم ﷺ فرمود: من بالای سر پدرم ایستاده بودم که فرستادهٔ زیاد بن عبیدالله حارثی ـ والی مدینه ـ نزد ایشان آمد و گفت: امیر مدینه می‌گوید که شما نزد وی بروید. پدرم عذری آورد. فرستاده مجدداً نزد پدرم آمد و به ایشان گفت: دستور داده‌ام که درِ کاخ را برای‌شان باز کنند؛ چرا که این در، نزدیک‌تر است. امام کاظم ﷺ فرمود: پدرم برخاست و بر من تکیه کرد و بر والی مدینه وارد شدند؛ در حالی که والی همهٔ فقیهان مدینه را جمع کرده بود و در جلویش نامه‌ای بود که در آن نامه شهادت داده بودند که مردی از اهالی وادی القری از پیامبر ﷺ به بد یاد کرده است. والی مدینه به پدرم گفت: ای ابا عبدالله، به این نامه نگاه کنید. حضرت فرمود: ببینم اینان چه می‌گویند؟ والی مدینه متوجه فقیهان شد و گفت: شما چه گفتید؟ گفتند: گفتیم تأدیب می‌شود، زده می‌شود، تعزیر و زندانی می‌شود. امام کاظم ﷺ بیان داشت: پدرم به آنان فرمود: نظر شما چیست؟ اگر از یکی از یاران پیامبر ﷺ این گونه که دربارهٔ پیامبر ﷺ گفته، یاد کرده بود چه حکمی داشت؟ گفتند: همین حکم را داشت. پدرم فرمود: سبحان الله! بین پیامبر ﷺ و یکی از یارانش تفاوتی نیست.

والی مدینه گفت: ای ابا عبدالله، اگر اینان منظور ما بودند، ما کس پی شما نمی‌فرستادیم. امام صادق ﷺ فرمود: پدرم به من خبر داد که: رسول خدا ﷺ فرمود: مردم نسبت به من رویهٔ یکسانی دارند. هر کس که شنید کسی مرا به بد یاد می‌کند، بر او واجب است که دشنام دهندهٔ مرا بکشد و بر حاکم نیز واجب است که اگر کسی را که از من بدگویی می‌کند نزد او بردند، او را بکشد. زیاد بن عبید الله (والی مدینه) گفت: این مرد را بیرون ببرید و او را به حکم امام صادق ﷺ بکشید».

أبوعبدالله عليه السلام أخبرني أبي عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال (إنّ ـ كا) النّاس فيّ أُسوةٌ سواء من سمع أحداً يذكرني فالواجب عليه أن يقتل من شتمني ولا يرفع إلى السّلطان والواجب على السّلطان إذا رفع إليه أن يقتل من نال منّي (قال ـ يب) فقال زياد بن عبيدالله أخرجوا (هذا ـ يب) الرّجل فاقتلوه بحكم أبي عبدالله عليه السلام.

١٤١٤ ٤٦٦٦٢ (٣) كافي ٧/٢٦٧: تهذيب ١٠/٨٥: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن ربعيّ عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال إنّ رجلاً من هذيل كان يسبّ رسول الله صلى الله عليه وآله فبلغ ذلك النّبيّ صلى الله عليه وآله فقال من لهذا فقام رجلان من الأنصار فقالا نحن يا رسول اللّه فانطلقا حتّى أتيا عرَبَةَ[1] فسألا عنه فإذا هو يتلقّىٰ غنمه فلحقاه بين أهله وغنمه فلم يسلّما عليه فقال من أنتما وما اسمكما فقالا[2] له أنت فلان بن فلان فقال نعم فنزلا فضربا عنقه قال محمد بن مسلم فقلت لأبي جعفر عليه السلام أرأيت لو أنّ رجلاً الآن سبّ النّبيّ صلى الله عليه وآله أيقتل قال إن لم تخف على نفسك فاقتله. دعائم الإسلام ٢/٤٥٩: وعن أبي جعفر محمد بن عليّ عليه السلام أنّه قال (وذكر نحوه الى قوله فضربا عنقه).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٤١٥ ٤٦٦٦٣ (٤) صحيفة الرّضا عليه السلام ٨٧: الشّيخ الإمام الأجلّ أبوعليّ الفضل بن الحسن الطّبرسيّ بإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من سبّ نبيّاً قتل ومن سبّ صاحب نبيّ[3] جلد.

١٤١٦ ٤٦٦٦٤ (٥) دعائم الإسلام ٢/٤٥٩: عن أبي جعفر محمد بن عليّ عليه السلام أنّه قال من سبّ النّبيّ صلى الله عليه وآله فليقتل[4] ولم يستتب.

١٤١٧ ٤٦٦٦٥ (٦) وفيه وقال أبوعبدالله جعفر بن محمد عليه السلام من تناول النّبيّ صلى الله عليه وآله فليقتله الأدنى فالأدنى قبل أن يُرْفَع إلى الوالي قال نعم يفعل ذلك المسلمون إن أَمِنُوا الولاة على أنفسهم.

١٤١٨ ٤٦٦٦٦ (٧) دعائم الإسلام ٢/٤٥٩: وعن عليّ عليه السلام أنّه كتب إلى رفاعة من تنقّص نبيّاً فلا تناظره.

١٤١٩ ٤٦٦٦٧ (٨) فقه الرّضا عليه السلام ٢٨٥: وروى أنّه من ذكر السيّد محمّداً صلى الله عليه وآله أو واحداً من أهل بيته الطّاهرين عليهم السلام بالسّوء وبما لا يليق بهم أو الطّعن فيهم وجب عليه القتل.

---

١. عرنة ـ يب. عربة بالتحريك ناحية بقرب المدينة. وفي المراصد قرية في أوّل وادي نخلة من جهة مكّة.

٢. فقالا يا غيّان أنت فلان بن فلان ـ خ ـ الدّعائم.

٣. ومن سبّ أصحابي ـ خ.

٤. قتل ـ خ.

۱۴۱۴ (۳) محمد بن مسلم گوید: «امام باقرؑ فرمود: مردی از هذیل، پیوسته رسول خداﷺ را دشنام می‌داد. این خبر به پیامبرﷺ رسید. پیامبرﷺ فرمود: چه کسی به حساب این شخص می‌رسد؟ دو نفر از انصار برخاستند و گفتند: ما ای رسول خدا. آن دو به راه افتادند تا به منطقهٔ عربه رسیدند. دربارهٔ آن مرد پرسیدند. او به سوی گوسفندانش می‌رفت. این دو نفر در حالی که آن مرد از خانواده جدا شده بود و هنوز به گوسفندانش نرسیده بود به او رسیدند. به او سلام ندادند. او گفت: شما دو نفر کیستید و اسم شما چیست؟ این دو به او گفتند: تو فلان کس پسر فلان کس هستی؟ گفت: آری. آن دو از اسب پیاده شدند و گردن آن مرد را زدند. محمد بن مسلم گوید: از امام باقرؑ پرسیدم: نظر شما چیست؟ اگر مردی امروز نیز پیامبرﷺ را دشنام دهد، آیا کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اگر برخویش نمی‌ترسی، او را بکش».

۱۴۱۵ (۴) رسول خداﷺ فرمود: «هر کس به پیامبری دشنام دهد، کشته می‌شود و هر کس که یار پیامبری را دشنام دهد، تازیانه می‌خورد».

۱۴۱۶ (۵) امام باقرؑ فرمود: «هر کس پیامبرﷺ را دشنام دهد، باید کشته شود و توبه داده نمی‌شود. [توبهٔ او پذیرفته نیست]».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴۱۷ (۶) امام صادق جعفر بن محمدؑ فرمود: «هر کس که از پیامبرﷺ بد گویی کند، کسی که به او نزدیک‌تر است او را بکشد و اگر او نکشت، نفر بعدی که نزدیک‌تر است و همین طور. از امام سؤال شد: آیا پیش از آن که او را نزد والی ببرند؟ حضرت فرمود:آری. این کار را مسلمانان ـ اگر ایمن از والیان بر خویش باشند ـ می‌کنند».

۱۴۱۸ (۷) امیرالمؤمنین علیؑ به رفاعه نوشت: «کسی که عیب‌جویی از پیامبری کرد، به او مهلت مده».

۱۴۱۹ (۸) روایت شده که: «هر کس سرور[ما]، حضرت محمدﷺ یا یکی از اهل بیت پاکشؑ را به بدی یا به گونه‌ای که شایستهٔ آنان نیست یا به طعن و کنایه یاد کند، واجب است کشته شود».

۱۴۲۰ ۴۶۶۶۸ (۹) كافى ۲۶۹/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۸۵/۱۰: أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن يونس بن يعقوب عن مطر بن أرقم قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول إنّ عبدالعزيز بن عمر الوالى بعث إلىّ فأتيته وبين يديه رجلان قد تناول أحدهما صاحبه فمرش[۱] وجهه فقال ما تقول يا أبا عبداللّه فى هذين الرّجلين قلت وما قالا قال قال أحدهما ليس[۲] لرسول اللّه صلى الله عليه وآله فضل على (أحد من ـ كا) بنى أميّة فى الحسب وقال الآخر له الفضل على النّاس كلّهم فى كلّ حين[۳] وغضب الّذى نصر رسول اللّه صلى الله عليه وآله فصنع بوجهه ماترى فهل عليه شىء فقلت له إنّى أظنّك[۴] قد سألت من حولك فأخبروك[۵].

فقال أقسمت عليك لمّا قلت فقلت له كان ينبغى للّذى زعم أنّ أحداً مثل رسول اللّه صلى الله عليه وآله فى الفضل[۶] أن يقتل ولا يستحيى قال فقال أوما الحسب بواحد فقلت إنّ الحسب ليس النّسب ألاترى لونزلتَ برجل من بعض هذه الأجناس[۷] فقراك فقلت (له ـ يب) إنّ هذا الحسب[۸] [الجاز ذلك ـ كا] فقال[۹] أوما النّسب بواحد قلت إذا اجتمعا إلى آدم عليه السلام فانّ النّسب واحد إنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله لم يخلطه شرك ولا بغى فأمر به (الوالى ـ كا) فقتل.

۱۴۲۱ ۴۶۶۶۹ (۱۰) كافى ۲۶۹/۷: محمد بن يحيى عن تهذيب ۸۶/۱۰: أحمد بن محمد عن علىّ بن الحكم عن هشام بن سالم قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام ما تقول فى رجل سبّابة لعلىّ عليه السلام قال فقال لى حلال الدّم واللّه لولا أن تعمّ[۱۰] به بريئاً قال فقلت فما تقول فى رجل مؤذٍ لنا قال فقال فيما ذا (قال ـ يب) فقلت (مؤذينا ـ كا) فيك بذكرك[۱۱] قال فقال (لى ـ كا) له فى علىّ عليه السلام نصيب قلت (له ـ يب) إنّه ليقول ذاك[۱۲] ويظهره قال لا تعرّض له.

---

۱. أى حكّ وجهه.

۲. إنّ لرسول اللّه صلى الله عليه وآله فضلاً على بنى أميّة فى الحسب ـ يب. وفى حاشية التهذيب (الطبعة الحجريّة) وفى بعض النسخ انّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله فُضّل على بنى أميّة ـ ويحتمل أن تكون (ان) فى قوله ان لرسول اللّه صلى الله عليه وآله نافية ـ ويؤيّد ذلك أنّ فى الطبعة الحجريّة إن لرسول اللّه صلى الله عليه وآله فضل (بالرفع لا بالنصب) ومعلوم بانّه لا يجوز أن يكون الفضل مرفوعاً إذا كان إنّ مثقّلة لأنّها إسم لإنّ.

۳. خير ـ يب.

۴. لأظنّك ـ يب.

۵. وأخبروك ـ يب.

۶. التفضيل ـ يب.

۷. الأحباش ـ يب ـ الأحناش ـ خ يب.

۸. لحسيب ـ يب.

۹. قال ـ يب.

۱۰. يغمز ـ يب.

۱۱. يذكرك ـ يب.

۱۲. ذلك ـ يب.

۱۴۲۰ (۹) مطر بن ارقم گوید: «شنیدم امام صادق﵇ می‌فرمود: والی عبدالعزیز بن عمر، کس نزد من فرستاد. من نزد وی رفتم. در جلوی او دو مرد بود که یکی از آن دو از رفیقش بدگویی کرده و صورت وی را خراش داده بود. والی پرسید: ای ابوعبدالله، نظر شما دربارهٔ این دو مرد چیست؟ پرسیدم: این دو چه گفته‌اند؟ والی گفت: یکی از این دو گفته است: رسول خداﷺ فضیلتی بر بنی امیه در حسب و شرافت ندارد و دیگری گفته است: پیامبر خداﷺ بر همهٔ مردم در هر زمان فضیلت و برتری دارد و آن که رسول خداﷺ را یاری می‌کرده، خشم کرده و با صورت دیگری آن کرده که می‌بینی. آیا بر او چیزی هست؟ من به او گفتم: من گمان دارم که تو از کسانی که در اطرافت هستند، پرسیده‌ای و آنان نیز به تو گفته‌اند. والی گفت: تو را سوگند می‌دهم که بگویی. به او گفتم: شایسته است کسی که گفته است در فضیلت و برتری کسی مانند رسول خداست، کشته شود و زنده گذاشته نشود. امام فرمود: والی گفت: آیا مگر حسب یکی نیست؟ گفتم: حسب که نسب نیست. آیا نمی‌بینی اگر تو به مردی از این نوع مردم مهمان شوی و از تو پذیرایی کند و به او بگویی که این حسب و شرف است، درست است؟ والی پرسید: آیا نسب یکی نیست؟ گفتم: اگر نسب این دو، تا آدم﵇ برود، نسب یکی است. در نسب رسول خداﷺ شرک و ستم آمیخته نشده است. پس از آن، والی دستور داد و او کشته شد».

۱۴۲۱ (۱۰) هشام بن سالم گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که به امیرالمؤمنین﵇ بسیار دشنام می‌دهد، چیست؟ هشام گوید: حضرت به من فرمود: به خدا سوگند! اگر تو این مساله را به هر بی‌گناهی نکشانی، خونش حلال است. پرسیدم: نظر شما دربارهٔ مردی که ما را آزار می‌دهد، چیست؟ حضرت فرمود: دربارهٔ چه؟ گفتم: دربارهٔ شما ما را با یاد کرد از شما آزار می‌دهد. حضرت فرمود: آیا بهره‌ای در ارتباط با امیرالمؤمنین﵇ دارد؟ به امام گفتم: او چنین می‌گوید و اظهار می‌کند. حضرت فرمود: متعرّض او مشو».

١٤٢٢ ٤٦٦٧٠ (١١) **علل الشّرائع** ٦٠١: أبي‌﴿ره﴾ قال حدّثنا أحمد بن إدريس قال حدّثنا أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن هشام بن سالم قال قلت لأبي عبدالله‌﴿ع﴾ ماترى في رجل سبّاب لعليّ‌﴿ع﴾ قال هو والله حلال الدّم لو لا أن يعمّ به بريّاً قلت أيّ شيء يعمّ به بريّاً قال يقتل مؤمن بكافر.

١٤٢٣ ٤٦٦٧١ (١٢) **كافي** ٢٦٩/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ٨٦/١٠: أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن ربيع بن محمد[1] عن عبدالله بن سليمان العامريّ قال قلت لأبي عبدالله‌﴿ع﴾ أيّ شيء تقول في رجل سمعته يشتم عليّاً‌﴿ع﴾ ويتبرّأ[2] منه (قال ـ كا) فقال لي (هو ـ يب) والله حلال الدّم وما ألف (رجل ـ يب) منهم برجل منكم دعه (لا تعرّض له إلّا أن تأمن على نفسك ـ كا).

١٤٢٤ ٤٦٦٧٢ (١٣) **رجال الكشّيّ** ٤٨٢: حدّثني محمد بن قولويه قال حدّثني سعد بن عبدالله القمّيّ قال حدّثني محمد بن عبدالله المسمعيّ قال حدّثني عليّ بن حديد المدائنيّ قال سمعت من سأل أبا الحسن الأوّل‌﴿ع﴾ فقال إنّي سمعت محمد بن بشير يقول إنّك لست موسى بن جعفر الّذي أنت إمامنا وحجّتنا فيما بيننا وبين الله تعالى قال فقال لعنه الله ثلاثاً أذاقه الله حرّ الحديد قتله الله أخبث ما يكون من قتلة فقلت له جعلت فداك إذا أنا سمعت ذلك منه أوَليس حلال لي دمه مباح كما أبيح دم السّابّ[3] لرسول الله‌﴿ص﴾ وللإمام‌﴿ع﴾[4] فقال نعم حلّ والله دمه وأباحه لك ولمن سمع ذلك منه قلت أوَليس هذا[5] بسابّ لك قال هذا سابّ[6] لله وسابّ لرسول الله وسابّ لآبائي وسابّ لي (وسابّي ـ خ) وأيّ سبّ ليس يقصر عن هذا ولا يفوقه هذا القول فقلت أرأيت إذا أنا (أتاني ـ خ) لم أخف أن أغمز[7] بذلك بريئاً ثمّ لم أفعل ولم أقتله ما عليّ من الوزر فقال يكون عليك وزره أضعافاً مضاعفة من غير أن ينتقص[8] من وزره شيء أما علمت أنّ أفضل الشّهداء درجة يوم القيامة من نصر الله ورسوله بظهر الغيب وردّ عن الله وعن رسوله‌﴿ص﴾.

---

١. ربعيّ بن محمد ـ يب. ٢. وتبرّأ ـ يب. ٣. السّبّاب ـ ئل.
٤. والإمام ـ ئل. ٥. ذلك ـ ئل. ٦. سبّاب ـ ئل.
٧. أغمر ـ ئل. ٨. ينقص ـ ئل.

۱۴۲۲ (۱۱) هشام بن سالم گوید: «به امام صادقؑ گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که امیرالمؤمنین علیؑ را دشنام می‌دهد، چیست؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر به بی‌گناه نکشد، خونش حلال است. گفتم: چه چیزی به بی‌گناهی کشیده می‌شود؟ فرمود: مؤمن در عوض کافری کشته می‌شود».

۱۴۲۳ (۱۲) عبدالله بن سلیمان عامری گوید: «به امام صادقؑ گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که از او شنیده‌ام که امیرالمؤمنینؑ را دشنام می‌دهد و از او بیزاری می‌جوید، چیست؟ عبدالله بن سلیمان گوید: امام به من فرمود: به خدا سوگند! خونش حلال است و هزار نفر از آنان برابر با یک نفر از شما نیست، او را واگذار و متعرّض او مشو؛ مگر این که جانت در امان باشد».

۱۴۲۴ (۱۳) علی بن حدید مدائنی گوید: «شنیدم کسی از امام ابوالحسن اول یعنی امام کاظمؑ پرسید و گفت: من از محمد بن بشیر شنیدم که می‌گوید: تو موسی بن جعفر و این که امام ما و حجت بین ما و خدای مان باشد، نیستی. علی بن حدید گوید: امام موسی بن جعفرؑ سه مرتبه فرمود: خدا او را لعنت کند! خداوند گرمای آتش را به او بچشاند! خداوند او را به بدترین شکل بکشد! به امام گفتم: فدایت شوم! هم اکنون که این سخن را از او شنیده‌ام، آیا خونش بر من حلال است، خونش بر من مباح است، آن گونه که خون دشنام دهندهٔ رسول خدا و امام مباح است؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند! خونش حلال است و خداوند خون وی را برای تو و هر کس که این جمله را از او شنیده است، مباح کرده است. گفتم: آیا این شخص دشنام دهندهٔ شما نیست؟ حضرت فرمود: این شخص دشنام دهندهٔ خدا و دشنام دهندهٔ رسول خدا و دشنام دهندهٔ پدرانم و دشنام دهندهٔ من است و کدام دشنام است که کوتاه‌تر از این و این گفته، بالاتر از آن نباشد! گفتم: نظر شما چیست؟ اگر او نزد من آید و من بیم از این که با این کار به شخص بی‌گناهی آسیب برسانم نداشته باشم و نکشم، چه گناهی بر من است؟ حضرت فرمود: گناه وی چند برابر ـ بدون آن که از گناه او کاسته شود ـ بر تو خواهد بود. آیا نمی‌دانی که برترین شهیدان در روز قیامت کسی است که خدا و رسول او را در غیابش یاری و از خدا و رسولشﷺ دفاع کند»؟

١٤٢٥ ٢٦٦٧٣ (١٤) علل الشّرائع ٦٠١: أبي‌ؒ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن داود بن فرقد قال قلت لأبي عبداللهؑ ما تقول في قتل النّاصب قال حلال الدّم لكنّي أتّقي عليك فان قدرت أن تقلّب عليه حائطاً أو تغرقه في ماء لكيلا يشهد به عليك فافعل قلت فماترى في ماله قال تَوّه[1] ما قدرت عليه.

١٤٢٦ ٢٦٦٧٤ (١٥) دعائم الإسلام ٤٥٩/٢: وعن جعفر بن محمدؑ أنّه سئل عن رجل تناول عليّاًؑ فقال إنّه لحقيق أن لا يقيم يوماً (واحداً – خ) ويقتل من سبّ الإمام كما يقتل من سبّ النّبيّ ﷺ.

١٤٢٧ ٢٦٦٧٥ (١٦) كافي ٢٣٥/٨: (الحسين بن محمد الأشعريّ عن عليّ بن محمد بن سعيد[2] عن محمد بن سالم ابن أبي سلمة عن ـ معلّق) محمد بن سعيد قال حدّثني القاسم بن عروة عن عبيد بن زرارة عن أبيه عن أبي جعفرؑ قال من قعد في مجلس يسبّ فيه إمام من الأئمّة يقدر على الانتصاف[3] فلم يفعل ألبسه الله عزّوجلّ الذّلّ في الدّنيا وعذّبه في الآخرة وسلبه صالح ما منّ به عليه من معرفتنا.

١٤٢٨ ٢٦٦٧٦ (١٧) كافي ٨٧/٨: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن مرازم عن أبيه قال خرجنا مع أبي عبداللهؑ حيث خرج من عند أبي جعفر المنصور من الحيرة فخرج ساعة أذن له وانتهى إلى السّالحين[4] في أوّل اللّيل فعرض له عاشر كان يكون في السّالحين في أوّل اللّيل فقال له لا أدعك أن تجوز فألحّ عليه وطلب إليه فأبى إباءً وأنا ومصادف معه فقال له مصادف جعلت فداك إنّما هذا كلب قد آذاك وأخاف أن يردّك وما أدري ما يكون من أمر أبي جعفر وأنا ومرازم أتأذن لنا أن نضرب عنقه ثمّ نطرحه في النّهر فقال كفّ[5] يا مصادف فلم يزل يطلب إليه حتّى ذهب من اللّيل أكثره فأذن له فمضى فقال يا مرازم هذا خير أم الّذي قلتماه قلت هذا جعلت فداك فقال إنّ الرّجل يخرج من الذّلّ الصّغير فيدخله ذلك في الذّلّ الكبير.

---

١. تَوِّهْ نفسه: أهلكها.
٢. كذا في أكثر النّسخ وقال المجلسي‌ؒ الظّاهر إمّا سعد أو عليّ بن محمد ابن أبي سعيد.
٣. أي الانتقام.
٤. السّالحون: موضع على أربع فراسخ من بغداد الى المغرب (كذا في المغرب) ـ في حاشية كافي.
٥. كيف ـ خ.

۱۴۲۵ (۱۴) داود بن فرقد گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شما دربارهٔ کشتن ناصبی چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: او خونش حلال است. ولی من بر خود تو می‌ترسم. اگر بتوانی که دیواری را بر او برگردانی [خراب کنی] یا او را در آبی غرق کنی تا نتواند علیه تو به آن کار شهادت دهد، بکن. پرسیدم: نظر شما دربارهٔ اموالش چیست؟ حضرت فرمود: هر چقدر که بتوانی، از بین ببر».

۱۴۲۶ (۱۵) از امام جعفر صادقؑ دربارهٔ مردی که بدگویی امیرالمؤمنین علیؑ را می‌کرد، سؤال شد. حضرت فرمود: «این شخص سزاوار است که یک روز را هم زنده نماند و هرکس که به امام دشنام دهد، کشته می‌شود ـ آن گونه که پیامبرﷺ را دشنام دهد».

۱۴۲۷ (۱۶) امام باقرؑ فرمود: «هر کس در مجلسی بنشیند که به امامی از امامان در آن مجلس دشنام داده می‌شود و آن کس بتواند حقّ امام را بگیرد و نگیرد، خداوند لباس خواری را در دنیا بر او می‌پوشاند و در آخرت وی را عذاب خواهد کرد و نعمت شایسته‌ای که از جهت معرفت ما به او داده است، از او می‌گیرد».

۱۴۲۸ (۱۷) مرازم گوید: «آن زمان که حضرت صادقؑ از نزد ابوجعفر منصور از حیره بیرون آمد، با ایشان همراه بودیم. همان ساعت که اجازهٔ خروج به حضرت داده شد، حضرت خارج شد و در اول شب به منطقهٔ سالحین رسید. در همان اول شب، یکی از ماموران مالیات که در سالحین بود، راه را بر حضرت بست و به حضرت گفت: شما را رها نمی‌کنم که بروید. حضرت به او اصرار کرد و از او خواست ولی او امتناع ورزید و من و مصادف با حضرت بودیم. مصادف به حضرت گفت: فدایت شوم! این سگی است که شما را آزار می‌دهد و می‌ترسم شما را برگرداند و من نمی‌دانم که کار ابوجعفر و من و مرازم چه می‌شود! آیا به ما اجازه می‌دهید که گردن وی را بزنیم و پس از آن او را در نهر بیندازیم؟ حضرت فرمود: دست نگه دار ای مصادف و همچنان حضرت از او در خواست می‌کرد تا آن که بیشتر شب سپری شد. پس از آن مامور به حضرت اجازه داد و حضرت راه افتاد. آن‌گاه حضرت فرمود: ای مرازم، این بهتر است یا آنچه شما دو نفر می‌گفتید؟ گفتم: فدایت شوم! این بهتر است. حضرت فرمود: مرد از خواری کوچک بیرون می‌آید ولی این، او را در خواری بزرگ وارد می‌سازد».

ویأتی فی أحادیث باب (۱) ما ورد فی بیان المحارب وحدّه ونفیه من أبواب حدّ المحارب ج ۳۱ ما یناسب ذلك. وفی روایة العیون (۱۱) من باب (۸) حکم الزّندیق والمنافق قوله ﷺ ولا یجوز قتل أحد من النّصّاب والکفّار فی دار التّقیّة إلّا قاتل أو ساعٍ (باغٍ ـ خ ل) فی فساد وذلك إذا لم تخف علی نفسك وعلی أصحابك. وفی أحادیث باب (۱۰) حکم من شتم النّبیّ ﷺ ما یناسب ذلك.

وفی روایة ابن مسلم (۱) من باب (٤) أنّ من اطّلع علی قوم لینظر الی عوراتهم ففقؤا عینه فلادیة له من أبواب قصاص الطرف قوله ﷺ من جحد إماماً بریٔ من اللّه وبریٔ منه ومن دینه فهو کافر مرتدّ عن الإسلام لأنّ الإمام من اللّه ودینه دین اللّه ومن بریٔ من دین اللّه فهو کافر ودمه مباح فی تلك الحال الّا أن یرجع ویتوب الی اللّه ﷻ ممّا قال.

(۲۴)

باب عدم لزوم الحدّ علی من أفلت منه القذف ونحوه بغیر قصد

۱۴۲۹ / ۲۶۶۷۷ (۱) کافی ۲۵٤/۸: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن علیّ بن عطیّة عن أبی عبداللّه ﷺ قال کنت عنده وسأله رجل عن رجل یجیء منه الشّیء علی حدّ الغضب[۱] یؤاخذه اللّه به فقال اللّه أکرم من أن یستغلق عبده[۲] وفی نسخة أبی الحسن الأوّل ﷺ یستقلق[۳] عبده.

۱۴۳۰ / ۲۶۶۷۸ (۲) تهذیب ۸۸/۱۰: محمد بن أحمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن فقیه ۳٦/٤: محمد بن عبداللّه بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبی عبداللّه ﷺ قال سألته عن رجل قال لامرأته یا زانیة قال یجلد حدّاً ویفرّق بینهما بعد ما یجلد[٤] ولا تکون امرأته قال وان کان قال کلاماً أفلت منه من[٥] غیر أن یعلم شیئاً أراد أن یغیظها به فلا یفرّق بینهما.

---

۱. جهة غضب ـ ئل.

۲. ان یستغلق علیه ـ خ. أی یکلّفه ویجبره فیما لم یکن له اختیار قال الفیروز آبادی استغلقنی فی بیعته: لم یجعل لی خیاراً فی ردّه (آت). ۳. یستقلق أی ینزعج ویضطرب. ٤. جلد ـ فقیه.

۵. فی ـ فقیه.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب یکم از ابواب حدّ محارب، روایتی که مناسب این باب است.

و در روایت یازده از باب هشتم، فرمودۀ امام معصوم﵇ که: «کشتن احدی از ناصبی‌ها و کفار در دارتقیه جایز نیست؛ مگر قاتل یا کسی که در راه فساد تلاش می‌کند و آن، زمانی است که تو بر خویش و یارانت نترسی».

و در روایات باب دهم، چیزی که مناسب این مفاد است.

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، فرمودۀ امام معصوم﵇ که: «هر کس که امامی را انکار کند، از خدا بیزاری جسته است و خداوند از او و دینش بیزار است. او کافر مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از خداست و دین او دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، کافر و خونش در آن حال مباح است؛ مگر این‌که به سوی خداوندعزّوجلّ از آنچه گفته است، توبه کند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۴

عدم حدّ بر کسی که بدون قصد، قذف را مرتکب شود

۱۴۲۹ (۱) علی بن عطیه گوید: «نزد امام صادق﵇ بودم که مردی از حضرت دربارۀ کسی که چیزی از او بر اساس خشم سرزند، پرسید که: آیا خداوند او را بدان مؤاخذه می‌کند؟ حضرت فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که راه را بر بنده‌اش ببندد و تنگ گیرد» و در نسخه‌ای روایت از امام کاظم﵇ آمده است و نیز در روایت آمده: «خداوند بزرگوارتر از آن است که بنده‌اش در فشار و تنگی قرار گیرد».

۱۴۳۰ (۲) عقبة بن خالد گوید: «از امام صادق﵇ دربارۀ مردی که به همسرش گفته است: ای زناکار، پرسیدم. حضرت فرمود: حدّ می‌خورد و پس از تازیانه خوردن، این دو از هم جدا می‌شوند و دیگر آن زن همسرش نخواهد بود. حضرت فرمود: ولی اگر سخنی گفته است که از بی‌توجهی سرزده است و می‌خواسته که زن را خشمگین سازد؟ در این صورت، این دو از هم جدا نمی‌شوند».

(۲۵)

باب حكم من قال لرجلين أحدهما زانٍ

۱۴۳۱ ۲۶۶۷۹ (۱) الجعفريّات ۱۳۴: بإسناده عن عليّ عليه السلام في رجل قال لرجلين أحدهما زانٍ قال ان كانا جميعاً قيل له أيّهما أردت فان أخبر وإلّا جلد الحدّ.

(۲۶)

باب حكم من قال لامرأته أنتِ كنتِ تزنين وأنتِ مشركة ومن قال لأمّ ولده كنتِ تزنين وأنتِ أمة

۱۴۳۲ ۲۶۶۸۰ (۱) الجعفريّات ۱۳۸: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام اذا قال الرّجل لامرأته أنتِ كنتِ تزنين وأنتِ مشركة فلا حدّ عليه وإذا قال لأمّ ولده كنتِ تزنين وأنتِ أمة فلا حدّ عليه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۷)

باب حكم من قذف رجلاً لايعرفه في دار الكفر وفي دار الإيمان

۱۴۳۳ ۲۶۶۸۱ (۱) فقه الرّضا عليه السلام ۲۸۵: وروي إذا قذف رجل رجلاً في دار الكفر وهو لا يعرفه فلا شيء عليه لأنّه لا يحلّ أن يحسن الظّنّ فيها بأحد إلّا من عرفت إيمانه وإذا قذف رجلاً في دار الإيمان وهو لا يعرفه فعليه الحدّ لأنّه لا ينبغي أن يظنّ بأحد فيها إلّا خيراً.

(۲۸)

باب أنّ المتسابّان يغلب الأمهما

۱۴۳۴ ۲۶۶۸۲ (۱) غرر الحكم ۷۴۴: قال عليه السلام ما تسابّ إثنان إلّا غلب ألأمُهما.

باب ۲۵

حکم کسی که بگوید: یکی از این دو مرد زناکار است

۱۴۳۱ (۱) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ مردی که در حقّ دو نفر گفته است: یکی از این دو نفر زناکار است، فرمود: «اگر این دو با هم هستند، به آن کس گفته می‌شود که منظورت کدامین یک از این دو است؟ اگر گفت، که هیچ؛ وگرنه حدّ می‌خورد».

باب ۲۶

حکم شوهری که به زنش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی، زنا می‌دادی...

۱۴۳۲ (۱) امام جعفر صادق‌ﷺ بیان داشت: «امام باقرﷺ فرمود: اگر مردی به همسرش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی زنا می‌دادی، حدّی بر او نیست و اگر به کنیز امّ ولدش بگوید: تو در حالی که کنیز بودی زنا می‌دادی، حدّی بر او نیست».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۷

حکم کسی که مردی را که در قلمرو کفر و ایمان نمی‌شناسد، قذف کند

۱۴۳۳ (۱) روایت شده است: «اگر مردی کسی را در دارالکفر قذف کند ـ در حالی که او را نمی‌شناسد ـ چیزی بر او نیست؛ چرا که روا نیست در دارالکفر به کسی جز آن که ایمانش شناخته شده است، خوش بین باشد. ولی اگر مردی را در دارالایمان قذف کند ـ در حالی که او را نمی‌شناسد ـ بر او حدّ است؛ چرا که شایسته نیست در دارالایمان جز گمان خوبی به کسی ببرد».

باب ۲۸

حکم دو نفر که یکدیگر را دشنام دهند...

۱۴۳۴ (۱) امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: «دو نفر یکدیگر را دشنام نمی‌دهند، جز آن که پست‌ترین آنها پیروز می‌شود».

أبواب حدّ المسكر

(١)

باب أنّ شارب الخمر وشارب كلّ مسكر يجلد ثمانين جلدة مسلماً كان أو كافراً حرّاً كان أو مملوكاً وبيان كيفيّته

١٤٣٥ ٢٦٦٨٣ (١) **كافي ٢١٤/٧: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ١٠/٩١: يونس عن أبي بصير عن أبي عبدالله** عليه‌السلام **قال قلت له كيف كان يجلد رسول الله** صلى‌الله‌عليه‌وآله **قال فقال كان** يضرب بالنّعال ويزيد كلّما أتى بالشّارب ثمّ لم يزل النّاس يزيدون حتّى وقف على ثمانين أشار بذلك عليّ عليه‌السلام على عمر فرضي بها.

١٤٣٦ ٢٦٦٨٤ (٢) **كافي ٢١٤/٧: تهذيب ٩١/١٠: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير** عن حمّاد بن عثمان عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه‌السلام **قال قلت له أرأيت النّبيّ** صلى‌الله‌عليه‌وآله **كيف كان** يضرب في الخمر قال كان يضرب بالنّعال ويزيد إذا أُتي بالشّارب ثمّ لم يَزَل النّاس يزيدون حتّى وقف ذلك على ثمانين أشار بذلك عليّ صلوات الله عليه على عمر.

١٤٣٧ ٢٦٦٨٥ (٣) **إرشاد المفيد ١٠٨: فمن ذلك ما جاءت به العامّة والخاصّة في قصّة قدامة بن** مظعون وقد شرب الخمر فأراد عمر أن يحدّه فقال له قدامة إنّه لا يجب عليّ الحدّ لأنّ الله تعالى يقول: ﴿لَيْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ فدرأ عمر عنه الحدّ فبلغ ذلك أمير المؤمنين عليه‌السلام فمشى الى عمر فقال له لِمَ تركت إقامة الحدّ على قدامة في شرب الخمر فقال انّه تلا عليّ الآية وتلاها عمر فقال أمير المؤمنين عليه‌السلام ليس قدامة من أهل هذه الآية ولا من سلك سبيله في ارتكاب ما حرّم الله تعالى إنّ الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات لا يستحلّون حراماً فأردد قدامة واستتبه

فصل ششم

باب های حدّ مُسکر

باب ۱

حکم شرابخوار و خورندهٔ هر نوشیدنی مست کننده

(۱) ابوبصیر گوید: «به امام صادق؈ گفتم: چگونه رسول الله؇ می‌زدند؟ ابوبصیر گوید: حضرت ۱۴۳۵
فرمود: پیامبر خدا پیوسته با کفش‌ها می‌زد و هر زمان که شرابخواری را می‌آوردند، بیشتر می‌زد. پس از آن هم مردم پیوسته می‌افزودند تا به هشتاد ضربه می‌رسید. امیرالمؤمنین علی؈ این حقیقت را به عمر یاد داد و عمر بدان راضی شد».

(۲) حلبی گوید: «از امام صادق؈ پرسیدم: نظرتان چیست؟ پیامبر؇ در مورد شراب چگونه ۱۴۳۶
می‌زدند؟ حضرت فرمود: پیوسته با کفش‌ها می‌زد و هر زمان که شرابخواری را می‌آوردند، بیشتر می‌زد. پس از آن نیز مردم بیشتر می‌زدند تا آن که بر تعداد هشتاد متوقف می‌شد. این را امیرالمؤمنین؈ به عمر یاد داد».

(۳) در ارشاد شیخ مفید؇ آمده است: «یکی از این موارد همان است که سنّی و شیعه در جریان ۱۴۳۷
قدامة بن مظعون که شرب خمر کرده بود، آورده‌اند. عمر خواست تا او را حدّ بزند. قدامه به وی گفت: حدّ بر من واجب نیست؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید: بر کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست ـ اگر تقوا پیشه سازند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند[۱]. عمر حدّ را از او برداشت. این خبر به امیرالمؤمنین؈ رسید. وی حرکت کرد و نزد عمر رفت و به عمر فرمود: چرا حدّ را بر قدامه به خاطر شرب خمر اجرا نکرده‌ای؟ عمر گفت: او این آیه را بر من خواند و

---

۱. مائده ۵/ ۹۳

ممّا قال فان تاب فأقم عليه الحدّ وإن لم يتب فاقتله فقد خرج عن الملّة فاستيقظ عمر لذلك وعرف قدامة الخبر فأظهر التوبة والإقلاع فدرء عمر عنه القتل ولم يدر كيف يحدّه فقال لأمير المؤمنين عليه السلام أشِرْ عليّ في حدّه فقال حدّه ثمانين إنّ شارب الخمر إذا شربها سكر وإذا سكر هذى وإذا هذى افترى فجلده عمر ثمانين وصار الى قوله في ذلك.

١٤٣٨ ٢٦٦٨٦ (٤) كافي ٢١٥/٧: (عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى ـ معلّق) عن تهذيب ٩٣/١٠: يونس عن عبدالله بن سنان قال قال أبوعبدالله عليه السلام الحدّ في الخمر إن شرب[1] منها قليلاً أو كثيراً قال ثمّ قال أتى عمر بقدامة بن مظعون وقد شرب الخمر وقامت عليه البيّنة فسأل عليّاً عليه السلام فأمره أن يجلده[2] ثمانين فقال قدامة يا أمير المؤمنين ليس عليّ حدّ أنا من أهل هذه الآية ﴿لَيْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوٓاْ﴾ قال فقال عليّ عليه السلام لست من أهلها إنّ طعام أهلها لهم حلال ليس يأكلون ولا يشربون إلّا ما أحلّه الله لهم ثمّ قال عليّ عليه السلام إنّ الشّارب إذا شرب لم يدر ما يأكل ولا ما يشرب[3] فاجلدوه ثمانين جلدة.

علل الشّرائع ٥٣٩: حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال أتى عمر بن الخطّاب بقدامة بن مظعون قد شرب الخمر (وذكر نحوه). تفسير العيّاشيّ ٣٤١/١: عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام (نحوه الى قوله إلّا ما أحلّه الله لهم ثمّ قال) عن ابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام مثله وزاد فيه وليس يأكلون ولا يشربون إلّا ما أحلّ الله لهم ثمّ قال إنّ الشّارب إذا ما شرب وذكر مثله. نوادر أحمد بن محمد ١٥٣: عن ابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام (في حديث) نحوه الى قوله الّا ما أحلّه الله.

١٤٣٩ ٢٦٦٨٧ (٥) كافي ٢١٤/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن يحيى عن تهذيب ٩١/١٠ أحمد بن محمد (جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن إسحاق بن عمّار علل الشّرائع ٥٣٩: حدّثنا محمد بن موسى ابن المتوكّل عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل شرب حُسْوَة خمر[4] قال يجلد ثمانين جلدة قليلها وكثيرها حرام.

---

١. ان يشرب ـ يب. ٢. يضربه ـ يب. ٣. ما يصنع ـ العلل.
٤. أي جرعة خمر.

عمر آیه را تلاوت کرد. امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: قدامه اهل این آیه نیست و نه کسی که راه قدامه را در ارتکاب آنچه خداوند حرام کرده، برود؛ به درستی کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، حرامی را حلال نمی‌شمرند. قدامه را بازگردان و او را از آنچه گفته، توبه بده. اگر توبه کرد، حدّ را بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد، او را بکش؛ او از مذهب بیرون رفته است. عمر متنبّه این حقیقت شد و قدامه از این خبر آگاه شد و اظهار توبه و بیزاری از گناه کرد و عمر کشته شدن را از وی بازداشت ولی نمی‌دانست که چگونه او را حدّ بزند. به امیرالمؤمنینعلیه السلام گفت: مرا دربارهٔ حدّ قدامة راهنمایی فرما. حضرت فرمود: حدّ او هشتاد است؛ چرا که شرابخوار زمانی که شراب بخورد، مست می‌شود و چون مست شود، هذیان می‌گوید و چون هذیان گوید، افترا می‌بندد. لذا عمر او را هشتاد تازیانه زد و در این ارتباط، فرمودهٔ امیرالمؤمنینعلیه السلام را پذیرفت».

۱۴۳۸ (۴) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادقعلیه السلام فرمود: دربارهٔ شراب ـ چه کم بنوشد و چه زیاد ـ حدّ ثابت است. عبدالله بن سنان گوید: پس از آن امام فرمود: قدامة بن مظعون را که شراب نوشیده بود و بیّنه بر او شهادت داده بود، نزد عمر آوردند. از امیرالمؤمنینعلیه السلام پرسید. حضرت به او دستور داد که وی را هشتاد تازیانه بزنند. قدامة گفت: ای امیرالمؤمنین، حدّی بر من نیست؛ من اهل این آیه‌ام: بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست. حضرت صادقعلیه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنین علیعلیه السلام فرمود: تو از اهل این آیه نیستی. غذای اهل این آیه حلال است. آنان جز آنچه خداوند برای‌شان حلال کرده، نمی‌خورند و نمی‌نوشند. آن‌گاه امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: شرابخوار اگر بنوشد، نمی‌فهمد که چه می‌خورد و چه می‌نوشد. او را هشتاد تازیانه بزنید».

این روایت در علل الشرائع. امام صادقعلیه السلام فرمود: «قدامة بن مظعون را نزد عمر بن الخطاب آوردند؛ در حالی که شرب خمر کرده بود...» و علل الشرائع مشابه روایت پیشین را ذکر کرده است.

همین روایت در تفسیر عیاشی. از امام صادقعلیه السلام مشابه این حدیث را تا این فرموده که: «مگر آنچه خداوند برای‌شان حلال کرده، آورده است». سپس گوید: از ابن سنان از امام صادقعلیه السلام مانند این حدیث نقل شده است و در آن افزوده شده که: «و نمی‌خورند و نمی‌آشامند، مگر آنچه خداوند برای اینان حلال کرده است». سپس حضرت فرمود: «شرابخوار زمانی که شرب خمر کند...» و آن‌گاه تفسیر عیاشی مشابه روایت قبل را ذکر کرده است.

همین روایت در نوادر احمد بن محمد. از ابن سنان از امام صادقعلیه السلام در روایتی مانند آن، تا این فرموده که: «مگر آنچه خداوند حلال کرده است».

۱۴۳۹ (۵) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردی که یک جرعه شراب خورده است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد. کم و زیاد شراب، حرام است».

۱۴۴۰ ۲۶۶۸۸ (۶)**الخصال ۵۹۲**: حدّثنا أبويوسف رافع بن عبداللّه بن عبدالملك بمروالرّوذ قال حدّثنا يوسف بن موسى قال حدّثنا أبوزكريّا يحيى بن عثمان قال حدّثنى أبى قال حدّثنا ابن لهيعة قال حدّثنى خالد بن يزيد الجمحىّ عن سعيد ابن أبى هلال اللّيثىّ عن نبيه بن وهب العبدرىّ عن محمد بن الحنفيّة عن أبيه علىّ بن أبيطالب عليه السلام أنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله ضرب فى الخمر ثمانين.

۱۴۴۱ ۲۶۶۸۹ (۷) **الإختصاص ۴۸**: (عن ابن عبّاس عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله فى حديث طويل كتبه الى يهود خيبر) وأمّا الثّمانون فشارب الخمر يجلد بعد تحريمه ثمانين سوطاً.

۱۴۴۲ ۲۶۶۹۰ (۸)**كافى ۲۱۵/۷**: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن **تهذيب ۹۰/۱۰**: يونس عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال قال (إنّ ـ كا) عليّاً عليه السلام (كان يقول ـ كا) إنّ الرّجل إذا شرب الخمر سكر وإذا سكر هذى وإذا هذى افترى فاجلدوه حدّ المفترى.

۱۴۴۳ ۲۶۶۹۱ (۹) **علل الشّرائع ۵۳۹**: حدّثنا محمد بن الحسن عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام وسمعتهم يقولون انّ عليّاً عليه السلام قال إذا شرب الرّجل الخمر فسكر هذى فاذا هذى افترى فاذا فعل ذلك فاجلدوه حدّ المفترى ثمانين.

۱۴۴۴ ۲۶۶۹۲ (۱۰)**كافى ۲۱۴/۷**؛ **تهذيب ۹۰/۱۰**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد بن عثمان عن بريد بن معاوية قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول إنّ فى كتاب علىّ عليه السلام يضرب شارب الخمر ثمانين وشارب النّبيذ ثمانين.

۱۴۴۵ ۲۶۶۹۳ (۱۱)**كافى ۲۱۵/۷**: محمد بن يحيى عن **تهذيب ۹۱/۱۰**: أحمد بن محمد عن الحسن بن علىّ عن إسحاق بن عمّار عن أبى بصير عن أحدهما عليهما السلام قال كان علىّ عليه السلام يضرب فى الخمر والنّبيذ ثمانين (جلدة ـ العلل) الحرّ والعبد واليهودىّ والنّصرانىّ قلت وما شأن اليهودىّ والنّصرانىّ قال ليس لهم أن يظهروا شربه يكون ذلك فى بيوتهم.

۱۴۴۶ ۲۶۶۹۴ (۱۲) **علل الشّرائع ۵۳۹**: حدّثنا محمد بن الحسن عن زرارة عن أحدهما عليهما السلام (مثله) إلّا أنّه أسقط قوله (وقلت ما شأن اليهودىّ والنّصرانى) وزاد (قال سمعته يقول من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فاجلدوه فان عاد فاقتلوه فى الثّالثة).

۱۴۴۷ ۲۶۶۹۵ (۱۳) **علل الشّرائع ۵۳۹**: قال أبوجعفر عليه السلام إذا سكر من النّبيذ المسكر والخمر جلد ثمانين.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴۴۰ (۶) محمد بن حنفیه از پدرشان علی بن ابیطالب‌ﷺ روایت کرده‌اند که: «رسول خداﷺ برای شراب هشتاد تا زد».

۱۴۴۱ (۷) ابن عباس از رسول خداﷺ در یک روایت طولانی که پیامبر خدا به یهود خیبر نوشتند، روایت کرده است که: «و اما هشتاد؛ پس شرابخوار پس از حرام شدن خمر، هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۴۴۲ (۸) امام باقرﷺ بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین‌ﷺ می‌فرمود: که مرد اگر شرب خمر کند، مست می‌شود و آن زمان که مست شود،هذیان گوید و چون هذیان گوید، افترا بندد؛ بنابراین حدّ افترا زننده را بر او بزنید».

۱۴۴۳ (۹) زراره گوید: «از امام باقرﷺ شنیدم و از آنان نیز شنیدم که می‌گویند: امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: زمانی که مردی شرب خمر می‌کند پس مست می‌شود، هذیان می‌گوید و در آن زمان که هذیان می‌گوید، افترا می‌بندد و چون چنین کند، هشتاد تازیانه یعنی حدّ افترا زننده را بر او بزنید».

۱۴۴۴ (۱۰) برید بن معاویه گوید: «شنیدم امام صادقﷺ می‌فرماید: در کتاب علی‌ﷺ است که شرابخوار هشتاد تا زده می‌شود و کسی که نبیذ [= شراب کشمش] می‌خورد، هشتاد تا زده می‌شود».

۱۴۴۵ (۱۱) ابوبصیر از امام باقر و یا امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «پیوسته امیرالمؤمنین علی‌ﷺ در مورد شراب انگور و شراب کشمش، آزاد، برده، یهودی و مسیحی را هشتاد تازیانه می‌زد. پرسیدم: چرا یهودی و نصرانی را؟ حضرت فرمود: آنان حقّ ندارند که شرب خمر را آشکار کنند، باید شرب خمرشان در خانه‌های‌شان باشد».

۱۴۴۶ (۱۲) همین روایت در علل الشرائع. زراره از امام باقر یا امام صادقﷺ مانند همین روایت پیشین را روایت کرده است؛ تنها علل الشرائع این گفته را انداخته است که: «پرسیدم یهودی و مسیحی چرا؟ و افزوده است، شنیدم که امام می‌فرمود: هر کس شرب خمر کند، او را تازیانه بزنید. اگر مجددا شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و اگر مجددا شراب خورد، او را در مرحلهٔ سوم بکشید».

۱۴۴۷ (۱۳) امام باقرﷺ فرمود: «اگر از شراب کشمش و شراب انگور مست شود، هشتاد تازیانه می‌خورد».

۱۴۴۸ ۲۶۶۹۶ (۱۴) **دعائم الإسلام ۴۶۳/۲:** روّينا عن جعفر بن محمد‏ عن أبيه عن آبائه صلوات الله عليهم أنّهم قالوا الحدّ في الخمر في القليل والكثير منه وفي السّكر من الأشربة المسكرة سواء ثمانون جلدة فإذا حدّ ثمّ عاد ثلاث مرّات كلّ ذلك يحدّ فيه قُتلَ ويضرب شارب المسكر إذا شربه وإن لم يسكر منه ضرباً وجيعاً.

۱۴۴۹ ۲۶۶۹۷ (۱۵) **تهذيب ۹۶/۱۰: استبصار ۲۳۵/۴:** الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكنانيّ قال قال أبوعبدالله‏ كان النّبيّ‏ إذا أتي بشارب الخمر ضربه فان أتي به ثانية ضربه فان أتي به ثالثة ضرب عنقه قلت النّبيذ قال إذا أخذ شاربه قد انتشى ضرب ثمانين قلت أرأيت إن أخذ به ثانية قال اضربه قلت فان أخذ به ثالثة قال يقتل كما يقتل شارب الخمر قلت أرأيت ان أخذ شارب النّبيذ ولم يسكر أيجلد قال لا.

قال محمد بن الحسن ما يتضمّن هذا الخبر من الفرق بين النّبيذ والخمر وأنّه لا يجلد فيه إلّا إذا سكر محمول على ضرب من التّقيّة لأنّ ذلك مذهب فقهاء بعض العامّة لأنّا قد بيّنّا أنّه لا فرق بين الخمر والنّبيذ في قليله وكثيره وأنّه يوجب الحدّ.

۱۴۵۰ ۲۶۶۹۸ (۱۶) **تهذيب ۹۶/۱۰: استبصار ۲۳۶/۴:** أحمد بن محمد ابن عيسى عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ قال سألت أبا عبدالله‏ قلت أرأيت إن أخذ شارب النّبيذ ولم يسكر أيجلد ثمانين قال لا وكلّ مسكر حرام. قال الشّيخ‏ فالوجه فيه أيضاً التّقيّة.

۱۴۵۱ ۲۶۶۹۹ (۱۷) **تهذيب ۹۶/۱۰: استبصار ۲۳۶/۴:** الحسين بن سعيد عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم قال سألته عن الشّارب فقال أمّا[۱] رجل كانت منه زلّة فانّي معزّره وامّا آخر[۲] يدمن[۳] فانّي كنت منهكه[۴] عقوبة لأنّه يستحلّ المحرمات[۵] كلّها ولو ترك النّاس وذلك[۶] لفسدوا. قال الشّيخ‏ هذا الخبر شاذّ نادر لا يجوز العمل عليه لمنافاته للأخبار كلّها. **علل الشّرائع ۵۳۸:** حدّثنا محمد بن الحسن‏ قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار قال حدّثنا العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن محمد بن يحيى عن حمّاد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال سألته (وذكر مثله).

---

۱. أيّما ـ العلل. ۲. الّذي ـ العلل. ۳. أي لزم شربها ويديمها.
۴. أنهك: بالغ في عقوبته. ۵. المحرّمات ـ صا. ۶. وذاك ـ صا ـ في ذلك ـ العلل.

۱۴۴۸ (۱۴) از امام جعفر صادق‌ؑ از پدرشان از پدران‌شانؑ روایت شده که فرمود: «حدّ در شراب، هم در کم و هم در زیاد آن است و در مورد مست شدن از نوشیدنی‌های مست کننده به طور یکسان هشتاد تازیانه است و اگر شرابخوار حدّ بخورد و مجددا سه بار شراب بخورد و در هر بار حدّ بخورد، کشته می‌شود و کسی که مست کننده خورده است، اگر خورد و از آن مست نشد [به شکلی] دردآور زده می‌شود».

۱۴۴۹ (۱۵) امام صادقؑ فرمود: «زمانی که شرابخواری را نزد پیامبرؐ می‌آوردند، او را می‌زد و اگر برای بار دوم او را می‌آوردند، باز او را می‌زد. ولی اگر بار سوم او را می‌آوردند، او را می‌کشت. پرسیدم: نبیذ [= شراب کشمش] چه؟ حضرت فرمود: اگر کسی که شراب کشمش خورده گرفته شود ـ در حالی که مست شده است ـ هشتاد تازیانه می‌خورد. پرسیدم: نظر شما چیست اگر بار دوم او را بگیرند؟ حضرت فرمود: او را می‌زنم. پرسیدم: اگر برای بار سوم او را بگیرند؟ حضرت فرمود: کشته می‌شود؛ آن گونه که شرابخوار کشته می‌شود. پرسیدم: اگر کسی را که شراب کشمش خورد و مست نشد بگیرند، آیا تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسیؒ] گوید: «فرقی را که این روایت بین نبیذ [= شراب کشمش] و خمر [شراب انگور] در خود دارد و این که در شراب کشمش تازیانه نمی‌خورد مگر زمانی که مست شود، این فرق بر نوعی از تقیه حمل می‌شود؛ چرا که این رای و نظر برخی از فقیهان اهل سنت است، چون ما در گذشته توضیح دادیم که بین خمر و نبیذ در کم و زیادش و در این که موجب حدّ است، فرقی نیست».

۱۴۵۰ (۱۶) حلبی گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: نظر شما چیست اگر کسی که نبیذ [=شراب کشمش] نوشید ولی مست نشده است و دستگیر شود، آیا هشتاد تازیانه می‌خورد؟ حضرت فرمود: نه؛ و هر مسکری حرام است». شیخ طوسیؒ گفته است: «وجه این روایت، همان تقیه است».

۱۴۵۱ (۱۷) محمد بن مسلم گوید: «از او [= امام معصومؑ] دربارهٔ شرابخوار پرسیدم. فرمود: اما مردی که از او لغزشی سر زده است، من او را تعزیر می‌کنم و اما دیگری که همیشه شراب می‌خورد، من او را به شدت کیفر می‌دهم؛ چرا که او همهٔ محرّمات را حلال می‌شمرد و اگر مردم را با این کار آزاد بگذارند، همه فاسد می‌شوند». شیخ طوسیؒ گوید: «این روایت شاذّ و نادر است و نمی‌توان بر طبق آن رفتار کرد؛ چون با همهٔ روایت‌ها منافات دارد».

١٤٥٢ ٤٦٧٠٠ (١٨) **كافى ٢١٦/٧: تهذيب ٨٩/١٠:** محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن النّعمان[١] عن أبى الصّباح الكنانىّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال كلّ مسكرٍ من الأشربة يجب فيه كما يجب فى الخمر من الحدّ.

١٤٥٣ ٤٦٧٠١ (١٩) **كافى ٢١٦/٧:** عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ٩٠/١٠:** سهل بن زياد عن أحمد بن محمد ابن أبى نصر عن حمّاد بن عثمان عن عمر ابن يزيد (قال ـ يب) قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول فى كتاب عليّ عليه السلام يضرب شارب الخمر وشارب المسكر قلت كم قال حدّهما واحد.

١٤٥٤ ٤٦٧٠٢ (٢٠) **فقه الرّضا عليه السلام ٢٨٢:** على شارب كلّ مسكر مثل ما على شارب الخمر من الحدّ.

١٤٥٥ ٤٦٧٠٣ (٢١) **كافى ٢١٥/٧:** عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن **تهذيب ٩١/١٠: استبصار ٢٣٧/٤:** يونس عن سماعة عن أبى بصير قال كان أميرالمؤمنين عليه السلام[٢] يجلد الحرّ والعبد واليهودىّ والنّصرانىّ فى الخمر والنّبيذ[٣] ثمانين فقلت[٤] ما بال[٥] اليهودىّ والنّصرانىّ فقال إذا اظهروا ذلك فى مصر من الأمصار لأنّهم[٦] ليس لهم أن يظهروا[٧] شربها. **كافى ٢٣٨/٧:** عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال كان أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر مثله).

١٤٥٦ ٤٦٧٠٤ (٢٢) **دعائم الإسلام ٤٦٤/٢:** عن عليّ عليه السلام أنّه قال يضرب الحرّ والعبد فى الخمر والسّكر[٨] من النّبيذ ثمانين جلدة وكذلك يضرب (الحدّ ـ ك) اليهودىّ والنّصرانىّ (والمجوسىّ ـ ك) إذا أظهرا[٩] ذلك فى مصر من أمصار المسلمين إنّما ذلك لهم فى بيوتهم فإذا[١٠] أظهروا ضربوا الحدّ عليه.

١٤٥٧ ٤٦٧٠٥ (٢٣) **كافى ٢١٦/٧:** عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن أبى المغرا عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال كان عليّ عليه السلام يجلد الحرّ والعبد واليهودىّ والنّصرانىّ فى الخمر ثمانين.

---

١. وعليّ بن النّعمان ـ يب.
٢. عليّ ـ يب.
٣. ومسكر النّبيذ ـ كا ٢٣٨.
٤. فقيل ـ كا ٢٣٨.
٥. فما بال ـ يب.
٦. لأنّه ـ يب ـ صا.
٧. يظهروه ـ كا ٢٣٨.
٨. والمسكر ـ ك.
٩. أظهروا ـ ك.
١٠. فإن ـ ك.

۱۴۵۲ (۱۸) امام صادق‌ؑ فرمود: «در هر مست کننده‌ای از نوشیدنی‌ها همان حدّی که در شراب است، ثابت است».

۱۴۵۳ (۱۹) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق‌ؑ شنیدم که فرمود: در کتاب علی‌ؑ است که شرابخوار و خورندهٔ مست کننده، زده می‌شود. پرسیدم: چقدر؟ حضرت فرمود: حدّ این دو، یکی است».

۱۴۵۴ (۲۰) همان حدّی که بر شرابخوار است، بر کسی که هر مست کننده‌ای را بخورد، ثابت است.

۱۴۵۵ (۲۱) ابوبصیر گوید: «پیوسته امیرالمؤمنین‌ؑ آزاد و برده، یهودی و مسیحی را در مورد شراب انگور و شراب کشمش هشتاد تا می‌زد. پرسیدم: چرا یهودی و مسیحی؟ حضرت فرمود: این در زمانی بود که شرب خمر را در شهری از شهرها آشکار سازند؛ چرا که اینان حقّ ندارند که شرب خمر را علنی کنند».

۱۴۵۶ (۲۲) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «آزاد و برده در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده، هشتاد تازیانه می‌خورند و این گونه یهودی و مسیحی و مجوسی حدّ برآنان زده می‌شود؛ اگر این را در شهری از شهرهای مسلمانان آشکارا انجام دهند. تنها آنان می‌توانند در خانه‌های‌شان شراب بخورند ولی اگر آشکار کنند، برای آن حدّ می‌خورند».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴۵۷ (۲۳) ابوبصیر گوید: «امام صادق‌ؑ فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین علی‌ؑ آزاد و برده، یهودی و مسیحی را در مورد شراب‌خواری هشتاد تازیانه می‌زد».

۱۴۵۸ ۲۴۶۷۰۶ (۲۴)**کافی** ۲۱۶/۷: علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن **تهذیب** ۹۲/۱۰: **استبصار** ۲۳۷/٤: یونس (بن عبدالرّحمن ـ کا) عن (عبدالله ـ یب ـ صا) بن مسکان عن أبی بصیر قال (قال ـ کا) حدّ الیهودیّ والنّصرانیّ والمملوك فی الخمر والفریة سواء وإنّما صولح أهل الذّمّة أن یشربوها فی بیوتهم (کا ـ یب ـ قال وسألته عن السّکران والزّانی قال یجلدان بالسّیاط مجرّدین بین الکتفین فأمّا الحدّ فی القذف فیجلد علی ثیابه ضرباً بین الضّربین).

۱۴۵۹ ۲۴۶۷۰۷ (۲۵)**کافی** ۲۳۹/۷: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن الوشّاء عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن أبی جعفر ﷺ قال قضی أمیرالمؤمنین ﷺ أن یجلد الیهودیّ والنّصرانیّ فی الخمر والنّبیذ المسکر ثمانین جلدة إذا أظهروا شربه فی مصر من أمصار المسلمین وکذلك المجوسیّ ولم یعرض لهم إذا شربوها فی منازلهم وکنائسهم حتّی یصیروا بین المسلمین[1].

۱۴۶۰ ۲۴۶۷۰۸ (۲۶) **تهذیب** ۹۳/۱۰: ابن محبوب عن خالد بن نافع عن أبی خالد القمّاط عن أبی عبدالله ﷺ قال کان أمیرالمؤمنین ﷺ یجلد الیهودیّ والنّصرانیّ فی الخمر والمسکر النّبیذ ثمانین جلدة إذا أظهروا شربه فی مصر من الأمصار وإن هم شربوه فی کنائسهم و بِیَعهم لم یعترض لهم حتّی یصیروا بین المسلمین.

۱۴۶۱ ۲۴۶۷۰۹ (۲۷) **تهذیب** ۹۲/۱۰: **استبصار** ۲۳۷/٤: الحسن بن محبوب عن سیف بن عمیرة عن أبی بکر الحضرمیّ قال سألت أباعبدالله ﷺ عن عبد مملوك قذف حرّاً قال یجلد ثمانین هذا من حقوق المسلمین فأمّا ما کان من حقوق الله ﷻ فانّه یضرب نصف الحدّ قلت الّذی من حقوق الله ﷻ ما هو قال إذا زنا أو شرب الخمر فهذا من الحقوق الّتی یضرب فیها نصف الحدّ. قال الشّیخ ﷺ فی التّهذیب ـ فهذا خبر شاذّ لا یعارض به الأخبار المتواترة فی تناول شارب الخمر واستحقاقه ثمانین جلدة وتلك عامّة فی العبید والأحرار وقد روینا ما یختصّ بتناول اللّفظ لهم أیضاً واستحقاقهم الحدّ علی الکمال فلا ینبغی أن نعترضها کلّها بهذا الخبر ویوشك أن یکون الرّاوی سمع ذلك فی الزّناء خاصّة لأنّه من حقوق الله فکان حدّ الشّارب من حقوق الله فحمله علی ذلك ولیس ینبغی أن نحمله علیه لأنّه لا یمتنع ان یختصّ الزّانی منهم بنصف الحدّ والشّارب بالحدّ علی الکمال وان کانا جمیعاً من حقوق الله ﷻ، ثمّ انّه

---

۱. (حتّی یصیروا) أی الّا أن یجیئوا مع سکرهم بین المسلمین فهو أیضاً اظهار فیحدّون علیه (آت).

۱۴۵۸ (۲۴) ابوبصیر گوید: «[امام] فرمود: حدّ یهودی و مسیحی و برده در مورد شراب و افترا یکسان است؛ تنها مصالحه‌ای که با اهل ذمّه شده، این است که آنان اینها را در خانه‌های‌شان بنوشند. ابوبصیر گوید: و دربارهٔ مست و زناکار از او پرسیدم. حضرت فرمود: این دو با تازیانه، برهنه و در میان دو کتف زده می‌شوند و اما حدّ قذف این است که روی لباسش به شکل میانه زده می‌شود».

۱۴۵۹ (۲۵) امام باقر﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین﵇ حکم کرد که یهودی و مسیحی در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده هشتاد تازیانه می‌خورند ـ اگر شراب‌خواری را در شهری از شهرهای مسلمانان آشکارا انجام دهند؛ و همین طور است مجوسی، ولی حضرت اگر در منزل و معبدهای‌شان شرب خمر کنند، متعرّض آنان نمی‌شد؛ مگر این که به میان مسلمانان بیایند».

۱۴۶۰ (۲۶) امام صادق﵇ فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علی﵇ یهودی و مسیحی را در مورد شراب انگور و شراب کشمش مست کننده، هشتاد تازیانه می‌زدند ـ البته اگر شرب خمر را در شهری از شهرها آشکارا انجام می‌دادند – ولی اگر شراب را در کنیسه‌ها و بیعه‌های خود [= معابدشان] می‌خوردند، متعرّض آنان نمی‌شد تا آن زمان که به میان مسلمانان بیایند».

۱۴۶۱ (۲۷) ابوبکر حضرمی گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ بردهٔ مملوکی که آزادی را قذف کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: هشتاد تازیانه زده می‌شود. این از حقوق مسلمانان است ولی آنچه از حقوق خداوندﷻ است، نیمی از حدّ بر او زده می‌شود. پرسیدم: آنچه از حقوق خداوندﷻ است، چیست؟ حضرت فرمود: اگر زنا یا شرب خمر کند. این از حقوقی است که در آن نیمی از حدّ زده می‌شود».

شیخ طوسی﵀ در تهذیب گوید: «این روایت بر خلاف مشهور است و این روایت نمی‌تواند با روایات متواتری که در ارتباط با خوردن شرابخوار و استحقاق هشتاد تازیانه هست، معارضه کند؛ همان روایاتی که دربارهٔ برده‌ها و آزادها به طور عموم باشد. به علاوه ما روایاتی داریم که لفظ آن روایات به ویژه برده‌ها را در بر می‌گیرد و می‌گوید که آنان نیز به طور کامل حدّ می‌خورند؛ بنابراین شایسته نیست که مجموع این روایات را با این روایت کنار زنیم و به ذهن نزدیک است که راوی، این روایت را در خصوص زنا شنیده باشد؛ چرا که زنا از حقوق الهی است و چون حدّ شرابخوار هم از حقوق الهی است، روایت را در مورد شرابخوار نیز جاری ساخته است. ولی تطبیق و حمل، شایسته نیست؛ چرا که محال نیست که زناکار ـ از بردگان ـ نیمی از حدّ ولی شرابخوار به طور کامل حدّ بخورد؛ گرچه حکم هر دو از حقوق خداوندﷻ است. دیگر این که محتمل است وجه جاری در این روایت همان توجیهی باشد که ما در روایت اول قبلا آوردیم(منظور روایتی است که ما بعدا ذکر می‌کنیم) و آن وجه تقیه است؛ چرا که این روایت مطابق با فتاوی برخی از اهل سنت است».

يحتمل أن يكون الوجه فيه ما قدّمناه فى الخبر الأوّل (اى الخبر الآتى) من التّقيّة لموافقته لمذاهب بعض العامّة.

١۴۶٢ ٢٦٧١٠ (٢٨) **تهذيب ١٠/٩٢: استبصار ٢٣٧/٤: محمد بن يعقوب عن كافى ٢٤١/٧**: الحسين بن محمد عن معلّى بن محمد[١] عن الحسن ابن علىّ[٢] عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام كم التّعزير (هو ـ يب ـ صا) فقال دون الحدّ قال قلت دون ثمانين فقال لا ولكن[٣] دون الأربعين فإنّه حدّ المملوك قال قلت وكم ذلك[٤] قال قال (علىّ عليه السلام ـ يب ـ صا) على قدر ما يرى الوالى من ذنب الرّجل وقوّة بدنه. ويأتى هذا الخبر عن الكافى أيضاً والعلل فى باب (١٩) ما ورد فى أنّ التعزير كم هو من أبواب حدّ المحارب ج ٣٠ (قال الشّيخ رحمه الله فى التهذيب فأوّل ما فيه أنّه ليس فى ظاهر الخبر انّ حدّ العبد الّذى هو الأربعين انّما هو فى شربه الخمر وإذا لم يكن ذلك فى ظاهره جاز أن يكون ذلك حدّه فيما سواه ولو كان صريحاً بأنّ ذلك حدّه في شرب الخمر جاز لنا أن نحمله علي ضرب من التّقيّة لأنّ ذلك موافق لمذهب بعض العامّة.)

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

١۴۶٣ ٢٦٧١١ (٢٩) **فقه الرّضا عليه السلام ٣١٠**: فإذا شرب (أى المملوك) الخمر جلد ثمانين.

١۴۶۴ ٢٦٧١٢ (٣٠) **كافى ٢١٤/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ١٠/٩٠**: أحمد بن محمد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول أُقيم عبيدالله بن عمر وقد شرب الخمر فأمر به عمر أن يضرب فلم يتقدّم عليه أحد يضربه حتّى قام علىّ عليه السلام بنسعة[٥] مثنيّة فضربه بها أربعين.

وتقدّم فى رواية أبى الجارود (١٩) من باب (٢٨) أقسام الخمر وأنواعه من أبواب الأشربة ج ٢٩ قوله عليه السلام من شرب الخمر فاجلدوه ومن عاد فاجلدوه ومن عاد فى الرّابعة فاقتلوه. وفى رواية اسحاق (٨) من باب (١) أقسام حدود الزّنا من أبواب حدّ الزّنا ج ٣٠ قوله كيف صار فى شرب الخمر ثمانين وفى الزّنا مائة فقال يا إسحاق الحدّ واحد ولكن زيد فى هذا لتضييعه النّطفة ولوضعه إيّاها فى غير موضعها الّذى أمر الله عزّ وجلّ به. وفى أحاديث

---

١. علىّ بن محمد ـ صا. ٢. الحسين بن علىّ ـ يب. ٣. ولكنّها ـ يب ـ صا.
٤. ذاك ـ يب ـ صا. ٥. النّسع: سير ينسج عريضاً تشدّ به الرّحال والقطعة منه نسعة.

(۲۸) حمّاد بن عثمان گوید: «از امام صادق﴿ع﴾ پرسیدم که: تعزیر چه اندازه است؟ حضرت فرمود: کمتر از حدّ. حمّاد گوید: پرسیدم: کم‌تر از هشتاد؟ حضرت فرمود: نه، ولی کم‌تر از چهل؛ چرا که چهل، حدّ برده است. حمّاد گوید: پرسیدم: تعزیر چقدر است؟ حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ فرمود: به اندازه‌ای که والی، گناه و توان بدنی مرد را تشخیص دهد» و این روایت مجددا از کافی و علل الشرائع، در باب نوزدهم از ابواب حدّ محارب خواهد آمد. ۱۴۶۲

شیخ طوسی﴿ره﴾ در تهذیب گوید: «اولین اشکالی که در این روایت است این که، در ظاهر این روایت نیامده که حدّ برده که چهل است تنها در شراب‌خواری وی است و اگر در ظاهر روایت چنین چیزی نباشد، می‌تواند این حدّ برده در غیر از شراب‌خواری باشد. به علاوه، اگر روایت صراحت داشت که این حدّ برده است، در شراب‌خواری باز ما می‌توانستیم آن را بر نوعی از تقیه حمل کنیم؛ چرا که این نظر، موافق مذهب برخی از اهل سنت است».

(۲۹) اگر برده شرب خمر کند، هشتاد تازیانه می‌خورد. ۱۴۶۳

(۳۰) زراره گوید: «از امام باقر﴿ع﴾ شنیدم که می‌فرمود: عبیدالله بن عمر شرب خمر کرده بود و برای اجرای حدّ آورده شد. عمر دستور داده بود که او را بزنند. هیچ کس برای اجرای حدّ بر وی پا پیش نگذاشت، تا آن که امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ با ریسمانی[۱] دولا برخاست و او را با آن چهل تا زد». ۱۴۶۴

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزده از باب بیست و هشت از ابواب نوشیدنی‌ها، فرمودهٔ پیامبر﴿ص﴾ که: «هر کس شرب خمر کند، او را تازیانه بزنید و هر کس که مجددا شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و هر کس که بار چهارم شرب خمر کرد، او را بکشید».

و در روایت هشتم از باب یکم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «چگونه در شرب خمر هشتاد و در زنا صد تازیانه است؟ حضرت فرمود: ای اسحاق، حدّ یکی است ولی در زنا بیشتر شده است؛ چرا که نطفه را از بین می‌برد و آن را در غیر جایگاهش که خداوند﴿ج﴾ بدان دستور داده است، می‌گذارد».

و در روایات باب هفده و باب چهارده از ابواب حدّ قذف، روایتی که دلالت بر کیفیت حدّ شرابخوار دارد.

---

۱. رشته های چرم بافته شده که با آن زین‌ها و کجاوه‌ها را می‌بستند ـ م

باب (١٧) كيفيّة الجلد في الزّنا وباب (١٤) كيفيّة حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف ما يدلّ على كيفيّة حدّ شارب الخمر. وفي رواية أبي العلاء (٨) من باب (٢٧) انّ المملوك إذا زنى فعليه نصف الحدّ من أبواب حدّ الزنا قوله عليه السلام كان أبي يقول حدّ المملوك نصف حدّ الحرّ. وفي باب (١) حدّ القاذف من أبواب حدّ القذف ما يناسب الباب.

ويأتي في الباب التّالي ما يدلّ على ذلك. وفي رواية أبي مريم (١) من باب (٣) حكم من شرب الخمر في شهر رمضان قوله أتيَ أمير المؤمنين عليه السلام بالنّجاشيّ الشّاعر قد شرب الخمر في شهر رمضان فضربه ثمانين جلدة ثمّ حبسه ليلة ثمّ دعا به من الغد فضربه عشرين سوطاً فقال له يا أمير المؤمنين فقد ضربتني ثمانين جلدة في شرب الخمر وهذه العشرين ما هي فقال عليه السلام لتجرّيك على شرب الخمر في شهر رمضان. وفي سائر أحاديث الباب ما يناسب ذلك. وفي أحاديث باب (٥) انّ شارب الخمر والنّبيذ إذا أقيم عليه الحدّ مرّتين قتل في الثّالثة ما يدلّ على ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٢)

باب حكم ضرب شارب الخمر بسوط له طرفان

١٤٦٥ ٢٦٧١٣ (١) كافي ٢١٥/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ٩٠/١٠: أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن موسى بن بكر عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول انّ الوليد بن عقبة حين شهد عليه بشرب الخمر قال عثمان لعليّ عليه السلام إقض بينه وبين هؤلاء الّذين زعموا[1] أنّه شرب الخمر فأمر عليّ عليه السلام فجلد بسوط له شعبتان أربعين جلدة.

(٣)

باب حكم من شرب الخمر في شهر رمضان

١٤٦٦ ٢٦٧١٤ (١) كافي ٢١٦/٧: تهذيب ٩٤/١٠: أبو عليّ الأشعريّ عن محمد بن سالم[2] عن أحمد بن النّظر عن عمرو بن شمر عن جابر رفعه عن أبي مريم قال أتي أمير المؤمنين عليه السلام بالنّجاشيّ

---

١. يزعمون ـ يب.
٢. محمد بن عبدالجبّار ـ يب.

و در روایت هشت از باب بیست و هفت از ابواب حدّ زنا، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «پیوسته پدرم می‌فرمود: حدّ برده، نیمی از حدّ آزاد است».

و در روایت باب یک از ابواب حدّ قذف مناسب این باب است.

می‌آید:

در باب بعدی چیزی که بر این باب دلالت دارد و در روایت یکم از باب سوم، این گفته که: «نجاشی شاعر را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود، نزد امیرالمؤمنینؑ آوردند. حضرت او را هشتاد تازیانه زد. آن‌گاه او را یک شب زندانی کرد و فردا او را آورد و بیست تازیانه زد. او به امیرالمؤمنینؑ گفت: شما هشتاد تازیانه برای شرب خمر به من زدید ولی این بیست تا چیست؟ حضرت فرمود: برای جرات تو بر شرب خمر در ماه [مبارک] رمضان است.»

و در دیگر روایات این باب، روایتی که مناسب این باب است.

و در روایات باب پنجم، روایتی که دلالت بر این باب دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲
حکم تازیانه زدن به شرابخوار

۱۴۶۵ (۱) زراره گوید: «از امام باقرؑ شنیدم که می‌فرمود: ولید بن عقبه آن زمان که علیه او به شراب‌خواری شهادت داده شد، عثمان به امیرالمؤمنین علیؑ گفت: شما میان ولید و آنان که می‌گویند وی شرب خمر کرده، قضاوت کنید. امیرالمؤمنینؑ دستور داد با تازیانه‌ای که دو شاخه [=دو سویه] داشت، چهل تازیانه خورد».

باب ۳
حکم کسی که در ماه مبارک رمضان شراب بخورد

۱۴۶۶ (۱) ابو مریم گوید: «نجاشی شاعر را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیؑ آوردند. حضرت او را هشتاد تازیانه زد. پس از آن یک شب او را زندانی کرد و فردا او را خواست و بیست تازیانه زد. او به امیرالمؤمنینؑ گفت: ای امیرالمؤمنین، هشتاد تازیانه به من برای شرب خمر زدید ولی این بیست تازیانه چیست؟ حضرت فرمود: این برای جرات تو بر شرب خمر در ماه [مبارک] رمضان است».

الشّاعر (و ـ يب) قد شرب الخمر في شهر رمضان فضربه ثمانين (جلدة ـ يب) ثمّ حبسه ليلة ثمّ دعا به من الغد فضربه عشرين سوطاً فقال (له ـ كا ـ يب) يا أميرالمؤمنين فقد[١] ضربتني (ثمانين جلدة[٢] ـ يب) في شرب الخمر وهذه العشرين[٣] ما هي فقال هذا لتجرّيك[٤] على شرب الخمر في شهر رمضان. فقيه ٤٠/٤: وفي رواية عمرو بن شمر عن جابر يرفعه أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام أتى بالنّجاشيّ الحارثيّ الشّاعر قد شرب (وذكر مثله).

١٤٦٧ ٢٦٧١٥ (٢) **دعائم الإسلام ٤٦٤/٢**: عن عليّ عليه السلام أنّه أتى بالنّجاشيّ الشّاعر وقد شرب الخمر في شهر رمضان فجلده ثمانين جلدة ثمّ حبسه ثمّ أخرجه من غد فضربه تسعة وثلاثين سوطاً فقال ما هذه العلاوة يا أميرالمؤمنين قال لتجرّئك على اللّه وإفطارك في شهر رمضان.

١٤٦٨ ٢٦٧١٦ (٣) **فقه الرّضا عليه السلام ٣٠٩**: وإن شرب الخمر في شهر رمضان جلد مائة، ثمانون لحدّ الخمر وعشرون لحرمة شهر رمضان.

١٤٦٩ ٢٦٧١٧ (٤) **الغارات ٥٣٣/٢**: عن عوانة قال خرج النّجاشيّ في أوّل يوم من رمضان فمرّ بأبي سمّال الأسديّ[٥] وهو قاعد بفناء داره فقال له أين تريد قال أريد الكناسة قال هل لك في رؤوس وأليات قد وضعت في التّنور من أوّل اللّيل فأصبحت قد أينعت[٦] وتهرّأت[٧] قال ويحك في أوّل يوم من رمضان قال دعنا ممّا لا نعرف[٨] قال ثمّ مه قال ثمّ أسقيك[٩] من شراب كالورس يطيّب النّفس[١٠] ويجري في العِرق[١١] ويزيد في الطّرق[١٢] يهضم الطّعام ويسهّل للقدم[١٣] الكلام فنزل فتغدّيا ثمّ أتاه بنبيذ فشرباه فلمّا كان من آخر النّهار علت أصواتهما ولهما جار يتشيّع من أصحاب عليّ عليه السلام فأتى عليّاً عليه السلام فأخبره بقصّتهما فأرسل إليهما قوماً فأحاطوا بالدّار فأمّا أبوسمّال[١٤] فوثب إلى دور بني أسد فأفلت وأمّا النّجاشيّ فأتي به عليّاً عليه السلام.

---

١. هذا ـ يب. ٢. ثمانين سوطاً ـ فقيه. ٣. فهذه العشرون ـ فقيه.
٤. لتجرّؤك ـ يب ـ لجرأتك ـ فقيه. ٥. أبي سمّاك الأسديّ ـ خ. ٦. أي ادركت ونضجت.
٧. وقد تهرّأت ـ ك. تهرّأ اللّحم أي طبخ حتّى تفسّخ. ٨. ممّا لايعرف ـ خ.
٩. استقبل ـ خ. ١٠. في النّفس ـ ك. ١١. العروق ـ ك.
١٢. الطّروق ـ ك. ١٣. القدم: العييّ الثّقيل ـ للقدم ـ خ.
١٤. أبوسمّاك ـ خ.

۱۴۶۷ (۲) نجاشی در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود. او را نزد امیرالمؤمنین﴿ع﴾ آوردند. حضرت وی را هشتاد تازیانه زد. پس از آن زندانش کرد و فردا بیرونش آورد و سی و نه تازیانه به او زد. پرسید: «ای امیرالمؤمنین، این اضافه چیست؟ حضرت فرمود: چون بر خدا جرات و در ماه [مبارک] رمضان افطار کرده‌ای».

۱۴۶۸ (۳) و اگر [کسی] در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کند، صد تازیانه می‌خورد؛ هشتاد تازیانه به عنوان حدّ خمر و بیست تازیانه برای حرمت ماه [مبارک] رمضان.

۱۴۶۹ (۴) نجاشی در روز اول ماه [مبارک] رمضان بیرون آمد و با ابوسمّال اسدی که در کنار خانه‌اش نشسته بود، روبه رو شد. ابوسمّال به نجاشی گفت: «کجا می‌روی؟ او گفت: کناسه می‌روم. ابوسمّال گفت: آیا به کله‌ها و دمبه‌هایی که از ابتدای شب در تنور گذاشته شده و پخته و ترد شده، تمایل داری؟ نجاشی گفت: وای بر تو، در روز اول ماه [مبارک] رمضان ! ابوسمّال گفت: این حرف‌ها را که نمی‌دانیم، رها ساز. نجاشی پرسید: پس ازآن چی؟ او گفت: پس ازآن، تو را از شرابی مثل گیاه اسپرک که انسان را حال می‌آورد و در رگ‌ها حرکت می‌کند و بر قدرت آمیزش می‌افزاید و غذا را هضم می‌کند و سخن گفتن را بر کسی که سخت سخن می‌گوید آسان می‌سازد، می‌نوشانم. خلاصه نجاشی به خانهٔ او رفت و... با هم صبحانه خوردند. پس از آن برایش شراب کشمش آورد و هر دو خوردند. آخر روز که شد، صدای‌شان بلند شد. در همسایگی این دو، کسی از یاران امیرالمؤمنین﴿ع﴾ بود که دعوی تشیع داشت. او نزد امیرالمؤمنین﴿ع﴾ آمد و حضرت را از جریان این دو باخبر ساخت. حضرت گروهی را نزد این دو نفر فرستاد. آنان خانه را محاصره کردند اماابوسمّال به خانه‌های بنی اسد گریخت و از دست آنان در رفت ولی نجاشی را نزد امیرالمؤمنین﴿ع﴾ آوردند.

صبح که شد، امیرالمؤمنین﴿ع﴾ نجاشی را بازیر جامه [= زیر شلوار] در حالت ایستاده قرار داد و هشتاد تازیانه به وی زد؛ پس از آن بیست تازیانه اضافی زد. او گفت: ای امیرالمؤمنین، اما حدّی که زدید می‌شناسم ولی این اضافه‌ای که شناخته شده نیست، چیست؟ حضرت فرمود: این اضافه برای جراتی است که بر خداوند داشته‌ای و روزه‌خواری در ماه [مبارک] رمضان کرده‌ای. آن‌گاه امیرالمؤمنین﴿ع﴾ او را با زیر جامه‌اش در برابر مردم بپاداشت. بچه‌ها صدا می‌زدند: نجاشی خودش را کثیف کرده است! و او می‌گفت: نه، به خدا سوگند! آن جامه‌ها یمانی است. هند بن عاصم سلولی عبورش به نجاشی افتاد. عبایی از جنس خز راه راه بر او انداخت. مردم هم شروع کردند عباهایی بر او انداختند تا آن که عباهای بسیاری جمع شد. پس از آن نجاشی این شعر را گفت:

اگر خداوند به بنده‌ای از بندگان شایسته و پاکش درود می‌فرستد/پس بر هند بن عاصم درود بفرستد».

فلمّا أصبح أقامه فى سراويل فضربه ثمانين ثمّ زاده عشرين سوطاً فقال يا أميرالمؤمنين [أمّا الحدّ فقد عرفته] فما هذه العلاوة الّتى لا تعرف[١] قال لجرأتك على ربّك وإفطارك فى شهر رمضان ثمّ أقامه فى سراويله للنّاس فجعل الصّبيان يصيحون (به ـ ثل) خرىٰ[٢] النّجاشىّ فجعل يقول كلّا واللّه إنّها يمانيّة [وكاؤها شعر] ومرّ به هند بن عاصم السّلولىّ فطرح عليه مطرفاً[٣] ثمّ جعل النّاس يمرّون به فيطرحون عليه المطارف حتّى اجتمعت عليه مطارف كثيرة ثمّ أنشأ يقول:

إذا اللّه حيّىٰ صالحاً من عباده   تقيّاً فحيّ اللّه هند بن عاصم

١٤٧٠ ٢٦٧١٨ (٥) **الجعفريّات** ١٢٨: باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاًعليه السلام أتى برجل شرب الخمر فى شهر رمضان وأتى برجل مفطر فى شهر رمضان نهاراً من غير علّة فضربه تسعة وثلاثين سوطاًحين أفطر فيه. (هكذا في الأصل ولكن أسقط فى المستدرك قوله (أتى برجل شرب الخمر فى شهر رمضان) والظّاهر أنّ الصّحيح ما فى المستدرك لأنّه يناسب قوله (فضربه الخ) وإلّا يلزم أن يكون العبارة فضربهما تسعة وثلاثين سوطاً لا فضربه).

(٤)
باب سقوط الحدّ عمّن شرب الخمر جاهلاً بالتّحريم وعن المجنون وحكم اختبار شارب الخمر وامتحانه

١٤٧١ ٢٦٧١٩ (١) **دعائم الإسلام** ٤٦٤/٢: عن جعفر بن محمدعليه السلام انّه قال من شرب الخمر وهو لا يعلم أنّها محرّمة وثبت ذلك لم يحدّ. (تقدّم أيضاً في باب (٨) أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتحريم فلا يحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود).

١٤٧٢ ٢٦٧٢٠ (٢) **تهذيب** ٩٧/١٠: **استبصار** ٢٣٦/٤: أحمد بن محمّد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّعليه السلام انّه أتى بشارب الخمر فاستقرأه القرآن فقرء فأخذ

---

١. لا نعرف ـ ك.   ٢. اى تغوّط.

٣. المُطرَف والمِطرَف ج مطارف: رداء من خزّ ذو أعلام.

۱۴۷۰ (۵) امام جعفر صادق‌ﷺ از پدرشان از جدّشان روایت کرده‌اند که: «مردی را که در ماه [مبارک] رمضان شرب خمر کرده بود و نیز مردی را که در ماه [مبارک] رمضان در روز بدون مریضی افطار کرده بود، نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ آوردند. حضرت او را سی و نه تازیانه زد؛ چون در ماه [مبارک] رمضان افطار کرده بود.» در کتاب جعفریات روایت چنین آمده است ولی در کتاب مستدرک این گفته که: «مردی را که در ماه [مبارک] رمضان شراب خورده بود و نزد امیرالمؤمنین آوردند»، را انداخته است و ظاهرا صحیح همین است که در مستدرک آمده؛ چون با این تعبیر که حضرت او را سی و نه تازیانه زد، سازگار است. وگرنه لازم است که عبارت این گونه باشد: حضرت آن دو را سی و نه تازیانه زد؛ نه این که «او را زد».

باب ۴
حکم شرابخواری که جاهل به حکم شرابخواری یا دیوانه بوده است

۱۴۷۱ (۱) امام جعفر صادق‌ﷺ فرمود: «کسی که شراب بخورد و نمی‌دانسته که شراب حرام است و این جهل وی ثابت شود، حدّ نمی‌خورد». این روایت در باب هشت از ابواب احکام عمومی حدود، نیز گذشت.

۱۴۷۲ (۲) امام جعفر صادق‌ﷺ از پدرشان از امیرالمؤمنین‌ﷺ روایت کرده‌اند که: «شرابخواری را نزد حضرت آوردند. حضرت از او خواست تا قرآن بخواند. او خواند. حضرت عبای او را گرفت و آن را در میان عباهای مردم انداخت و به او فرمود: عبایت را شناسایی کن و بیرون آور. او نتوانست. پس از آن، حضرت او را حدّ زد».

ردائه فألقاه مع أردية النّاس وقال له خلّص رداك [١] فلم يخلّصه فحدّه. فقيه ٥٣/٤: وفي رواية السّكونيّ عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام أتِيَ بشارب فاستقرأه (وذكر مثله). الجعفريّات ١٣٣: باسناده عن جعفر بن محمد قال أخبرني أبي أنّ عليّاً عليه السلام أتِيَ بشارب فاستقرأه القرآن (وذكر مثله).

وتقدّم في رواية أبي بصير (٦) من باب (٨) انّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتّحريم فلا يُحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود قوله عليه السلام فمن كان تلا عليه آية التّحريم فليشهد عليه فان لم يكن تُلي عليه آية التّحريم فلا شيء عليه. ولاحظ ساير أحاديث الباب فانّ فيها ما يناسب ذلك. وفي أحاديث باب (٣١) حكم المجنون والمجنونة والمعتوه إذا زنوا من أبواب حدّ الزّنىٰ ما يدلّ على ذلك.

(٥)
باب أنّ شارب الخمر والنّبيذ ونحوهما إذا أقيم عليه الحدّ مرّتين قتل في الثّالثة

١٤٧٣ / ٢٦٧٢١ (١) كافي ٢١٨/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد تهذيب ٩٥/١٠: الحسين بن سعيد عن النّضر عن هشام عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من شرب الخمر فاجلدوه فإن عاد فاجلدوه فان عاد الثّالثة فاقتلوه. تهذيب ٩٥/١٠: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن العلاء عن محمد عن أبي جعفر عليه السلام مثل ذلك. كافي ٢١٨/٧: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن تهذيب ٩٥/١٠: صفوان عن منصور بن حازم عن أبي عبيدة عن أبي عبدالله عليه السلام (أنّه ـ يب) قال من شرب (وذكر مثله إلّا أنّه أسقط قوله (الثّالثة). كافي ٢١٨/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن عليّ عن إسحاق بن عمّار عن أبي بصير عن أحدهما عليهما السلام قال من شرب (وذكر مثله).

---

١. رداءك ـ يب.

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ معصومعليه‌السلام که: «هر کس آیهٔ حرمت شراب بر وی خوانده شده است، شهادت دهد ولی اگر آیهٔ حرمت بر وی خوانده نشده است، چیزی بر او نیست».

در دیگر روایات این باب نیز بنگر؛ چرا که درآن، روایاتی مناسب این باب وجود دارد.

و در روایات باب سی و یک از ابواب حدّ زنا، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۵

حکم خورندهٔ شراب انگور و کشمش که دوبار بر او حدّ جاری شده است

(۱) امام صادقعليه‌السلام بیان داشت: «رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هر کس شراب بخورد، او را تازیانه بزنید. ۱۴۷۳
اگر دوباره خورد، او را تازیانه بزنید و اگر برای بار سوم خورد، او را بکشید».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴۷۴ ۲۶۷۲۲ (۲) تهذيب ۹۵/۱۰: الحسين بن سعيد عن ابراهيم ابن أبى البلاد عن أبيه عن الأصبغ أو عن حبّة العرنى قال قال أمير المؤمنين عليه السلام على منبر الكوفة من شرب شربة خمر فاجلدوه فان عاد فاجلدوه فان عاد فاقتلوه.

۱۴۷۵ ۲۶۷۲۳ (۳) أمالى ابن الطّوسىّ ۳۹۴: حدّثنا الشّيخ السّعيد الإمام المفيد أبوعلىّ الحسن بن محمد بن الحسن بن علىّ الطّوسىّ عن أبيه قال أخبرنا ابن مخلّد قال أخبرنا الخلدىّ قال حدّثنا محمد بن ابراهيم بن زياد الرّازىّ بمصر قال حدّثنا سهل بن زنجلة قال حدّثنا الصّباح بن محارب قال حدّثنا داود الأودىّ عن سمّاك عن خالد بن جرير[۱] عن جرير بن عبدالله قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله إذا شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فاجلدوه فان عاد فاقتلوه.

۱۴۷۶ ۲۶۷۲۴ (۴) المقنع ۱۵۳: وإذا شرب الرّجل مرّة ضرب ثمانين جلدة فان عاد جلد فان عاد قتل.

۱۴۷۷ ۲۶۷۲۵ (۵) الإختصاص ۳۰۹: يعقوب بن يزيد ومحمد بن عيسى بن عبيد عن زياد بن مروان القندىّ عن محمد بن عمّار عن الفضيل بن يسار قال سألت أبا عبدالله عليه السلام كيف كان يصنع أمير المؤمنين عليه السلام بشارب الخمر فقال كان يحدّه قلت فإن عاد قال كان يحدّه قلت فإن عاد قال كان يقتله قلت فكيف كان يصنع بشارب المسكر قال مثل ذلك قلت فمن شرب شربة مسكر كمن شرب شربة خمر فقال سواء (تقدّم هذا الخبر فى باب (۳۸) تحريم كلّ مسكر من أبواب الأشربة ج ۲۹).

۱۴۷۸ ۲۶۷۲۶ (۶) كافى ۲۱۸/۷: علىّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن تهذيب ۹۵/۱۰: يونس عن المعلّى عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال كان رسول اللّه صلى الله عليه وآله إذا أتى بشارب الخمر ضربه (ضربة ـ يب) ثمّ إن أتى به ثانية ضربه ثمّ إن[۲] أتى به ثالثة ضرب عنقه.

۱۴۷۹ ۲۶۷۲۷ (۷) تفسير العيّاشىّ ۳۴۲/۱: عن أبى الرّبيع عن أبى عبدالله عليه السلام قال كان رسول اللّه صلى الله عليه وآله إذا أتى بشارب الخمر ضربه فإذا أتى به ثانية ضربه فإذا أتى به ثالثة ضرب عنقه قلت فان أخذ شارب نبيذ مسكر قد انتشأ منه قال يضرب ثمانين جلدة فان أخذ ثالثة قتل كما يقتل شارب الخمر. (تقدّم هذا الخبر أيضاً فى باب (۲) تحريم الميتة من أبواب الأطعمة ج ۲۸).

---

۱. خالد عن حريز بن عبدالله ـ ئل.
۲. إذا ـ يب.

۱۴۷۴ (۲) امیرالمؤمنین علیؑ بر منبر کوفه فرمود: «هر کس که یک بار خمر بنوشد، او را تازیانه بزنید. اگر مجددا خورد، او را تازیانه بزنید. اگر بازهم خورد، او را بکشید».

۱۴۷۵ (۳) رسول خداﷺ فرمود: «اگر [کسی] شراب خورد، تازیانه‌اش بزنید و اگر مجددا خورد، باز او را تازیانه بزنید ولی اگر باز هم خورد، او را بکشید».

۱۴۷۶ (۴) اگر مردی یک بار شراب بخورد، هشتاد تازیانه می‌خورد. اگر مجددا خورد تازیانه می‌خورد، ولی اگر مجددا خورد، کشته می‌شود.

۱۴۷۷ (۵) فضیل بن یسار گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم که: امیرالمؤمنینؑ با شرابخوار چه می‌کرد؟ حضرت فرمود: او را حدّ می‌زد. پرسیدم: اگر مجددا شراب می‌خورد؟ فرمود: او را حدّ می‌زد. پرسیدم: اگر باز شراب می‌خورد؟ حضرت فرمود: او را می‌کشت. پرسیدم: حضرت با کسی که یک جرعهٔ مست کننده می‌خورد، چه می‌کرد؟ فرمود: مشابه همین کار را. پرسیدم: بنابراین کسی که یک بار مست کننده بنوشد، مانند کسی است که یک بار خمر نوشیده است؟ حضرت فرمود: یکسان است». (این روایت در باب سی و هشتم از ابواب نوشیدنی‌ها، گذشت).

۱۴۷۸ (۶) امام صادقؑ فرمود: «پیوسته رسول خداﷺ چنین بودند که اگر شرابخواری را نزد ایشان می‌آوردند، او را (تازیانه) می‌زد. پس از آن، اگر بار دوم می‌آوردند، او را (تازیانه) می‌زد. ولی پس از آن اگر در بار سوم می‌آوردند، او را گردن می‌زد».

۱۴۷۹ (۷) امام صادقؑ فرمود: «پیوسته رسول خداﷺ چنین بودند که اگر شرابخواری را نزد ایشان می‌آوردند، او را (تازیانه) می‌زد و اگر برای بار دوم می‌آوردند، باز او را (تازیانه) می‌زد ولی اگر در بار سوم می‌آوردند، او را گردن می‌زد. پرسیدم: اگر کسی را که شراب کشمش مست کننده خورده و از آن مست شده است، دستگیر کنند؟ حضرت فرمود: هشتاد تازیانه می‌خورد و اگر برای بار سوم او را دستگیر کنند، کشته می‌شود؛ آن گونه که شرابخوار کشته می‌شود».

(این روایت نیز در باب دوم از ابواب خوراکی‌ها، گذشت).

۱۴۸۰ ۲۶۷۲۸ (۸) **تهذيب ۹۷/۱۰: استبصار ۲۳۵/۴**: يونس عن ابن مسكان عن سليمان بن خالد قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يضرب في النّبيذ المسكر ثمانين كما يضرب في الخمر ويقتل في الثّالثة كما يقتل صاحب الخمر.

۱۴۸۱ ۲۶۷۲۹ (۹) **كافي ۲۱۸/۷**: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن حديد وابن أبي عمير **علل الشّرائع ۵۴۷**: أبي رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال في شارب الخمر إذا شرب[1] ضرب فإن عاد ضرب فإن عاد قتل في الثّالثة قال جميل و(قد ـ العلل) روى بعض أصحابنا أنّه يقتل في الرّابعة (قال ابن أبي عمير كان المعنى أن يقتل في الثّالثة ـ كا) ومن كان إنّما يؤتى به[2] يقتل في الرّابعة. **تهذيب ۹۵/۱۰**: أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير مثله سنداً ومتناً الى قوله الثّالثة.

۱۴۸۲ ۲۶۷۳۰ (۱۰) **فقيه ۴۰/۴**: وقد روى أنّه يقتل في الرّابعة.

۱۴۸۳ ۲۶۷۳۱ (۱۱) **تهذيب ۹۷/۱۰: استبصار ۲۳۵/۴**: يونس عن هشام ابن ابراهيم المشرقيّ عمّن رواه عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يجلد في قليل النّبيذ كما يجلد في قليل الخمر ويقتل في الثّالثة من النّبيذ كما يقتل في الثّالثة من الخمر.

۱۴۸۴ ۲۶۷۳۲ (۱۲) **فقه الرّضا ۳۰۹**: أصحاب الكبائر كلّها إذا أقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا في الثّالثة وشارب الخمر في الرّابعة.

۱۴۸۵ ۲۶۷۳۳ (۱۳) **قرب الإسناد ۲۵۸**: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فاجلدوه فان عاد فشربها الثّالثة فاقتلوه.

وتقدّم في رواية أبي الجارود (۱۹) من باب (۲۸) أقسام الخمر من أبواب الأشربة ج ۲۹ قوله عليه السلام من شرب الخمر فاجلدوه ومن عاد فاجلدوه ومن عاد في الرّابعة فاقتلوه وفي رواية يونس (۱) من باب (۲۰) انّ أصحاب الكبائر إذا أقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا في الثّالثة من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ قوله عليه السلام أصحاب الكبائر كلّها إذا أقيم عليهم الحدّ

---

۱. شربها ـ العلل.
۲. أي يؤتى به في الرّابعة ولم يؤت به في الثّالثة.

۱۴۸۰ (۸) سلیمان بن خالد گوید: «پیوسته امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در مورد شراب کشمش مست کننده هشتاد تازیانه می‌زد؛ همان گونه که در مورد شراب انگور می‌زد و در بار سوم می‌کشت؛ همان گونه که شرابخوار را می‌کشت».

۱۴۸۱ (۹) جمیل بن درّاج گوید: «امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ شرابخوار فرمود: اگر بخورد، [تازیانه] زده می‌شود و اگر دوباره خورد، [تازیانه] زده می‌شود، اگر مجددا خورد، در مرحلهٔ سوم کشته می‌شود. جمیل گوید: بعضی از یاران ما روایت کرده‌اند که: در بار چهارم کشته می‌شود». ابن ابی عمیر گوید: «منظور این است که در بار سوم کشته می‌شود و کسی که در بار چهارم آورده شده است، در بار چهارم کشته می‌شود».

۱۴۸۲ (۱۰) و روایت شده است که: «در بار چهارم کشته می‌شود».

۱۴۸۳ (۱۱) امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در نوشیدن اندکی از شراب کشمش، تازیانه می‌زد؛ آن گونه که در نوشیدن کمی از خمر تازیانه می‌زد و در بار سوم شراب کشمش، می‌کشت؛ همان گونه که در بار سوم شراب انگور می‌کشت».

۱۴۸۴ (۱۲) مرتکبان کبائر اگر دوبار حدّ بر آنان جاری شود، در بار سوم کشته می‌شوند ولی شرابخوار در بار چهارم کشته می‌شود.

۱۴۸۵ (۱۳) امام کاظم﴿ع﴾ بیان داشت: «رسول خدا﴿ص﴾ فرمود: اگر [کسی] شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و اگر دوباره خورد، او را تازیانه بزنید و اگر در بار سوم خورد، او را بکشید».

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزده از باب بیست و هشت از ابواب نوشیدنی‌ها، فرمودهٔ امام معصوم﴿ع﴾ که: «هر کس شرب خمر کرد، او را تازیانه بزنید و اگر دو بار خورد، او را تازیانه بزنید و هر کس که برای بار چهارم خورد، او را بکشید».

و در روایت یکم از باب بیستم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم﴿ع﴾ که: «مرتکبان کبائر اگر حدّ بر آنان دوبار اجرا شود، در بار سوم کشته می‌شوند» و در روایت دوازده از باب یک، فرمودهٔ امام معصوم﴿ع﴾ که: «اگر شرابخوار مجددا شراب خورد، دربار سوم او را بکشید».

و در روایت چهارده، فرمودهٔ امام معصوم﴿ع﴾ که: «اگر شرابخوار حدّ خورد، پس از آن سه بار شراب خورد و در هر بار حدّ بر او جاری شود، کشته می‌شود» و در روایت پانزده، این گفته که: «اگر شرابخواری را نزد رسول خدا﴿ص﴾ برای بار سوم می‌آوردند، حضرت گردن وی را می‌زد».

مرّتين قتلوا فى الثالثة. وفى رواية زرارة (١٢) من باب (١) أنّ شارب الخمر يجلد ثمانين جلدة قوله عليه السلام فان عاد (شارب الخمر) فاقتلوه فى الثالثة. وفى رواية الدعائم (١٤) قوله عليه السلام فإذا حدّ شارب الخمر ثمّ عاد ثلاث مرّات كلّ ذلك يحدّ فيه قُتِلَ.

وفى رواية أبى الصّباح (١٥) قوله فإن أتىَ صلى الله عليه وآله بشارب الخمر ثالثة ضرب صلى الله عليه وآله عنقه وقوله فان أخذ بشارب النّبيذ ثالثة قال عليه السلام يقتل كما يقتل شارب الخمر.

(۶)

باب ثبوت الحدّ على من شرب الفقّاع

۱۴۸۶ ۲۶۷۳۴ (١) تهذيب ١٠/٩٨: محمد بن الحسن الصفّار عن محمد بن الحسين عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن أبى الحسن عليه السلام قال سألته عن الفقّاع فقال خمر وفيه حدّ شارب الخمر.

۱۴۸۷ ۲۶۷۳۵ (٢) مستدرك ١٧/٧١: نقلاً عن الشّيخ الطّوسىّ فى رسالة تحريم الفقّاع وروى أبوخديجة عن أبى عبدالله أنّه قال فى الفقّاع حدّ الخمر.

۱۴۸۸ ۲۶۷۳۶ (٣) تهذيب ١٠/٩٨: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبدالله عن منصور بن العبّاس عن عمرو بن سعيد عن ابن فضّال وابن الجهم عن أبى الحسن عليه السلام قالا سألناه عن الفقّاع فقال خمر وفيه حدّ شارب الخمر.

وتقدّم فى أحاديث باب (٤٣) تحريم الفقّاع إذا غلى من أبواب الأشربة ج ٢٩ مايدلّ على ذلك.

و نیز این گفته که: «اگر کسی را که شراب کشمش خورده برای بار سوم می‌گرفتند، حضرت می‌فرمود: کشته می‌شود ؛ همان‌گونه که شرابخوار کشته می‌شود».

باب ۶

ثبوت حدّ بر خورندهٔ آبجو

(۱) اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا؛ دربارهٔ آبجو پرسیدم. حضرت فرمود: شراب است و در آن حدّ شرابخوار است». ۱۴۸۶

(۲) ابو خدیجه از امام صادق؛ روایت کرده که: «[امام] فرمود: در مورد آبجو حدّ شراب است». ۱۴۸۷

(۳) ابن فضّال و ابن جهم گویند: «از امام رضا؛ دربارهٔ آبجو پرسیدیم. حضرت فرمود: شراب است و در آن حدّ شرابخوار است». ۱۴۸۸

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و سه از ابواب نوشیدنی‌ها، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب حدّ السّرقة

(١)

باب تحريم السّرقة ولزوم قطع يد السّارق وبيان علّته وماورد فى أنّه إذا استوفى ثمن دية يده أظهره اللّه عليه وانّه لايسرق وهو مؤمن

قال اللّه تعالى فى سورة المائدة (٥): ٣٨: ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَـٰلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

يوسف (١٢): ٧٣ ـ ٧٥: ﴿قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَـٰرِقِينَ * قَالُواْ فَمَا جَزَٰٓؤُهُۥٓ إِن كُنتُمْ كَـٰذِبِينَ * قَالُواْ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.

الممتحنة (٦٠): ١٢: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ...﴾.

١٤٨٩ ٣٤٧٣٧ (١) كافى ٢٦٠/٧: محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن أحمد بن عمر الحلّال تهذيب ١٤٨/١٠: أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن عمر الحلّال قال قال ياسر عن بعض الغلمان فقيه ٤٣/٤: عن أبى الحسن (الرّضا ـ فقيه) عليه السلام أنّه قال لا يزال العبد يسرق حتّى إذا استوفى ثمن[1] يده أظهره[2] اللّه عزّوجلّ عليه. عيون الأخبار ٢٨٩/١: حدّثنا

---

١. دية ـ فقيه ـ ثمن دية يده ـ عيون.

٢. أظهرها ـ كا.

فصل هفتم

باب های حذ سرقت

باب ۱

حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق

دست مرد سارق و زن سارق را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است.[۱]

گفتند: به خدا سوگند! شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما هرگز سارق نبوده‌ایم. آنها گفتند: اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟ گفتند: هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار بردهٔ شما خواهد شد). ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم.[۲]

ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، سرقت و زنا نکنند...[۳]

۱۴۸۹ (۱) امام رضا؈ فرمود: «همواره بنده، سرقت می‌کند تا آن زمان که پول معادل دستش را کامل کند و خداوند؉ سرقت را علیه وی آشکار می‌سازد».

---

۱. مائده ۳۸/۵. ۲. یوسف ۱۲/ ۷۳ـ۷۵. ۳. ممتحنه ۱۲/۶۰.

أبي‌ؑ قال حدّثنا أحمد بن ادريس قال حدّثنا محمد بن أحمد ابن يحيى بن عمران الأشعريّ عن محمد بن عيسى بن عبيد رفعه إلى أبي الحسن الرّضاؑ (مثله).

۱۴۹۰ ۲۶۷۲۸ (۲) عيون الأخبار ۹۶/۲: بالإسناد المتقدّم في باب كيفيّة الوضوء عن محمد بن سنان عن أبي الحسن الرّضاؑ فيما كتب إليه من جواب مسائله وعلّة قطع اليمين من السّارق ولأنّه يباشر الأشياء بيمينه وهي أفضل أعضائه وأنفعها له فجعل قطعها نكالاً[1] وعبرة للخلق لئلا يبتغوا أخذ الأموال من غير حلّها ولأنّه أكثر ما يباشر السرقة بيمينه وحرم غصب الأموال وأخذها من غير حلّها لما فيه من أنواع الفساد والفساد محرّم لما فيه من الفناء وغير ذلك من وجوه الفساد وحرمة السّرقة لما فيه من فساد الأموال وقتل الأنفس لو كانت مباحة ولما يأتي في التّغاصب من القتل والتّنازع والتّحاسد وما يدعو إلى ترك التّجارات والصّناعات في المكاسب واقتناء الأموال إذا كان الشّيء المقتنى لا يكون أحد أحقّ به من أحد.

۱۴۹۱ ۲۶۷۲۹ (۳) أمالي ابن الطّوسيّ ۴۳۹: حدّثنا الشّيخ السّعيد الإمام المفيد أبو عليّ الحسن بن محمد بن الحسن بن عليّ الطّوسيّ عن أبيه قال حدّثنا جعفر بن عليّ بن الحسن بن عليّ بن عبدالله بن المغيرة الكوفيّ قال حدّثنا جدّي الحسن بن عليّ عن جدّه عبدالله بن المغيرة عن اسماعيل ابن مسلم عن الصّادق جعفر بن محمد عن أبيهؑ قال قال رسول اللهﷺ أربع لا يدخل واحدة منهنّ بيتاً الّا خرب ولم يعمر (بالبركة ـ ثل) الخيانة والسّرقة وشرب الخمر والزّنا.

۱۴۹۲ ۲۶۷۳۰ (۴) الجعفريّات ۱۴۲: بإسناده عن عليّ بن أبيطالبؑ قال قال رسول اللهﷺ رأيت في النّار صاحب العباءة الّذي غلّها ورأيت في النّار صاحب المحجن الّذي كان يسرق الحاجّ بمحجنه ورأيت في النّار صاحبة الهرّة تنهشها[2] مقبلة ومدبرة كانت أوثَقَتْها فلم تكن تطعمها ولم ترسلها تأكل من خشاش[3] الأرض ودخلت الجنّة فرأيت فيها صاحب الكلب الّذي أرواه من الماء. دعائم الإسلام ۴۶۸/۲: روينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه أنّ رسول اللهﷺ قال رأيت في النّار (وذكر نحوه الى قوله الأرض).

---

۱. نكالاً أي جعلنا هذه الفعلة عبرة.

۲. انتهشت اعضاؤنا: هزلت ودقّت ـ نهشه إذا جهده وأوقعه في الحاجة. ۳. حشاش ـ خ.

۱۴۹۰ (۲) امام رضا در پاسخ پرسش‌های محمد بن سنان، برای وی مرقوم فرمود: «قطع دست راست سارق به این دلیل است که او با دست راستش به اشیا نزدیک می‌شود و دست راست بهترین عضوها و سودمندترین آنها برای وی است؛ لذا خداوند قطع دست را کیفر و عبرت برای مردم قرار داده است، تا به دنبال گرفتن اموال از غیر راه حلال نباشند و باز به این دلیل است که بیشتر موارد سرقت با دست راست است و غصب اموال مردم و تصاحب آن از غیر راه حلال، حرام است؛ چون که انواع فساد در آن است و فساد حرام است؛ چرا که در آن نابودی و وجوه دیگر فساد است و حرام بودن سرقت باز به این دلیل است که اگر سرقت مجاز باشد، اموال از بین می‌رود و کشتار انسان‌ها شکل می‌گیرد و باز حرمت سرقت بدان جهت است که اگر بنا باشد مردم مال یکدیگر را به زور بگیرند، کشتار، درگیری، حسد ورزی نسبت به یکدیگر و چیزهای دیگری پدید می‌آید که سبب می‌شود مردم تجارت‌ها، صنعت‌ها و جمع‌آوری اموال را رها کنند؛ اگر بنا باشد آنچه فراهم آورده‌اند، کسی نسبت به آن از دیگری سزاوارتر نباشد».

۱۴۹۱ (۳) پیامبر خدا فرمود: «چهار چیز است که یکی از آنها به خانه‌ای راه پیدا نمی‌کند، مگر آن که آن خانه ویران می‌شود و آبادی در آن نخواهد بود: ۱ـ خیانت ۲ـ سرقت ۳ـ شراب‌خواری ۴ـ زنا.»

۱۴۹۲ (۴) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بیان داشت: «پیامبر خدا فرمود: آن کس را که با خود عبایی داشت که آن را سرقت کرده بود، در آتش دیدم و دارندهٔ عصای سرکج که با آن از حجاج سرقت می‌کرد، در آتش دیدم و زنی را که گربه‌ای داشت و آن گربه او را از جلو و پشت دندان می‌گرفت، در آتش دیدم. این همان زن است که این گربه را بسته بود. نه به او غذا می‌داد و نه او را آزاد و رها می‌کرد تا خود از حشرات و پرندگان زمین چون گنجشک بخورد و به بهشت درآمدم و همان کس را که سگش را سیراب کرده بود، دیدم.»

۱۴۹۳ / ۲۶۷۴۱ (۵) **قرب الإسناد ۲۹۹**: عبداللّه بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفرعليه السلام قال وقال أخي قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا يزني الزّاني وهو مؤمن ولا يسرق السّارق و هو مؤمن.

۱۴۹۴ / ۲۶۷۴۲ (۶) **عوالي اللئالي ۴۰/۱**: وروى عنه صلى الله عليه وآله أنّه قال لا يزني الزّاني حين يزني وهو مؤمن ولا يسرق السّارق حين يسرق وهو مؤمن.

۱۴۹۵ / ۲۶۷۴۳ (۷) **دعائم الإسلام ۴۶۸/۲**: عن جعفر بن محمدعليه السلام أنّه قال لايسرق السّارق حين يسرق وهو مؤمن.

۱۴۹۶ / ۲۶۷۴۴ (۸) **أمالي المفيد ۲۱**: حدّثنا الشّيخ الجليل المفيد أبوعبداللّه محمد بن محمد بن النّعمان قال أخبرني أبوبكر محمد بن عمر الجعابيّ قال حدّثنا أبوالعبّاس أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانيّ قال حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا ومحمد بن عبداللّه بن محمد بن سالم في آخرين قالا حدّثنا عبداللّه بن سالم قال حدّثنا هشام بن مهران عن خاله محمد بن زيد العطّار وكان من كبار أصحاب الأعمش قال حدّثنا محمد بن أحمد بن الحسن قال حدّثنا منذر بن جيفر[1] قال حدّثنا محمد بن يزيد البانيّ[2] قال كنت عند جعفر بن محمدعليه السلام ودخل عليه عمر بن قيس الماصر وأبو حنيفة وعمر بن ذرّ في جماعة من أصحابهم فسألوه عن الايمان فقال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا يزني الزّاني وهو مؤمن ولا يسرق وهو مؤمن ولا يشرب الخمر وهو مؤمن الخبر.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۹) مصرف ما جعل للكعبة من أبواب بدؤ المشاعر وفضلها ج ۱۲ ما يدلّ على انّ القائم (عج) إذا قام أخذ بني شيبة وقطع أيديهم وطاف بهم وقال هؤلاء سرّاق اللّه لأنّهم يأخذون من النّاس ما جعلوه هدياً للكعبة. وفي رواية اسحاق (۵) من باب (۱۱) ما ورد في بيان الكبائر من أبواب جهاد النّفس ج ۱۶ قولهعليه السلام في قول اللّه عزّوجلّ ﴿ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ﴾ قال الفواحش الزّنا والسّرقة. وفي رواية أعمش (۱۱) قولهعليه السلام والكبائر محرّمة وهي الشّرك باللّه (الى أن قال) والسّرقة.

---

۱. منذر بن جعفر ـ ك. ۲. محمد بن يزيد البانيّ ـ خ ك.

۱۴۹۳ (۵) علی بن جعفر گوید: «برادرم موسی بن جعفر بیان داشت: پیامبر خدا فرمود: زناکار در حالی که ایمان دارد، زنا نمی‌کند و سارق در حالی که ایمان دارد، سرقت نمی‌کند».

۱۴۹۴ (۶) رسول خدا فرمود: «زناکار در حالی که زنا می‌کند، با ایمان نیست و سارق در حالی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست».

۱۴۹۵ (۷) امام جعفر صادق فرمود: «سارق زمانی که سرقت می‌کند، با ایمان نیست».

۱۴۹۶ (۸) محمد بن یزید بانی گوید: «نزد امام صادق بودم که عمر بن قیس ماصر و ابوحنیفه و عمر بن ذرّ، به همراه جماعتی از یاران‌شان خدمت امام رسیدند. اینان دربارهٔ ایمان از امام پرسیدند و حضرت بیان داشت: رسول خدا فرمود: زناکار در حال زنا، ایمان ندارد و فرد در حال ایمان، سرقت نمی‌کند و در حال ایمان، شرب خمر نمی‌کند...»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نوزدهم از ابواب آغاز مشاعر فضیلت آنها، روایاتی که دلالت دارد حضرت قائم(عج) به هنگام قیام، بنی شیبه را دستگیر می‌کند و دستان‌شان را قطع می‌کند و آنان را در شهر می‌گرداند و اعلام می‌کند که: اینان سارقان خانهٔ خدایند؛ چرا که اینان آنچه مردم آن را قربانی برای کعبه قرار می‌دهند، می‌گیرند.

و در روایت پنجم از باب یازده از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ امام معصوم که: «دربارهٔ فرمایش خداوند که: **همان‌ها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره**[1] که حضرت فرمود: منظور از اعمال زشت، زنا و سرقت است».

و در روایت یازده، فرمودهٔ امام معصوم که: «همهٔ گناهان کبیره حرام است و آنها شرک ورزی به خدا و سرقت است».

و در روایت سیزده، فرمودهٔ امام معصوم که: «و آنها [یعنی گناهان کبیره]، کشتن فردی که خداوند ریختن خونش را حرام کرده است و زنا و سرقت...».

و در روایت هفده، فرمودهٔ امام معصوم که: «بزرگ‌ترین گناه کبیره همان شرک ورزی است (تا آنجا که می‌گوید): از امام پرسیدم: زنا و سرقت [چگونه‌اند]؟ حضرت فرمود: این دو، از آن نیست».

---

۱. نجم ۵۳/ ۳۲.

وفی روایة ابن شاذان (۱۳) قوله‌ﷺ وهي (أی الکبائر) قتل النّفس الّتی حرّم اللّه تعالی والزّنا والسّرقة الخ. وفی روایة ابن مسلم (۱۷) قوله‌ﷺ أکبر الکبائر الشّرك (الی أن قال) فقلت له الزّناء والسّرقة فقال‌ﷺ لیسا من ذاك. وفی روایة اسماعیل الکاتب (٤٤) قوله یا عمّ ما أکبر الکبائر قال‌ﷺ شرب الخمر (الی أن قال) شرب الخمر یُدخل صاحبه فی الزناء والسرقة وقتل النفس الّتی حرّم اللّه. وفی روایة الأصبغ (۱) من باب (۱٦) انّ العبد إذا أذنب فارقه روح الایمان ما یدلّ علی أنّ السّارق لا یسرق وهو مؤمن. وفی روایة عبید (٤) قوله‌ﷺ یا ابن قیس أمّا رسول اللّه‌ﷺ فقد قال لا یزنی الزّانی وهو مؤمن ولا یسرق السّارق وهو مؤمن فاذهب أنت وأصحابك حیث شئت.

وفی روایة الأزدیّ (۷) قوله‌ﷺ ولا یسرق السّارق وهو مؤمن. وفی روایة ابن مسلم (۳۳) من باب (۱) تحریم الزّناء من أبواب النکاح المحرّم ج ۲۵ قوله‌ﷺ ولا یسرق السّارق حین یسرق وهو مؤمن. وفی روایة زرارة (۳۵) مثله وزاد إذا فعل شیئاً من ذلك خرج منه روح الإیمان. وفی أحادیث باب (۷) أنّه لا کفالة فی حدّ ولا شفاعة من أبواب الاحکام العامّة للحدود ما یدلّ علی حرمة السّرقة ولزوم قطع ید السّارق. وفی روایة أبی عبیدة (۳) من باب (۸) انّ من ارتکب ما یوجب الحدّ جاهلاً بالتّحریم فلا یحدّ قوله‌ﷺ لو وجدت رجلاً من العجم أقرّ بجملة الإسلام لم یأته شیء من التّفسیر زنی أو سرق أو شرب الخمر لم أقم علیه الحدّ إذا جهله. وفی روایة ابن سنان (۱) من باب (۹) انّ من ارتکب ما یوجب الحدّ فتاب قبل أن یؤخذ فلا یحدّ قوله‌ﷺ السّارق إذا جاء من قِبَل نفسه تائباً الی اللّه‌ﷻ وردّ سرقته علی صاحبه فلا قطع علیه. ویأتی فی أحادیث الباب التّالی وسایر الأبواب المربوطة بالسّرقة ما یدلّ علی ذلك. وفی کثیر من أحادیث باب (۱) ما ورد فی بیان حدّ المحارب ج ۳۰ ما یناسب الباب فلاحظ. وفی روایة العوالی (٤۲) من باب (۱) حرمة قتل المؤمن من أبواب القتل والقصاص قوله‌ﷺ لا یسرق السّارق حین یسرق وهو مؤمن.

و در روایت چهل و چهار، این گفته که: «ای عمر، بزرگ‌ترین گناه کبیره چیست؟ حضرت فرمود: شرب خمر. (تا آنجا که می‌گوید): شرب خمر صاحبش را در زنا، سرقت و کشتن فردی که خداوند ریختن خونش را حرام کرده است، وارد می‌کند».

و در روایت یکم از باب شانزده، روایتی که می‌گوید: «سارق در حالی که ایمان دارد سرقت نمی‌کند».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم که: «ای پسر قیس، رسول خدا فرمود: زناکار در حالی که زنا می‌کند، ایمان ندارد و سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد. اما تو و یارانت هر سو که می‌خواهی، برو».

و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم که: «سارق در حالی که سرقت می‌کند، ایمان ندارد».

و در روایت سی و سه از باب یکم از ابواب نکاح محرم، فرمودهٔ رسول خدا که: «سارق در حین سرقت در حالی که ایمان دارد سرقت نمی‌کند».

و در روایت سی و پنج مانند همین آمده است و افزوده است که: «آن زمان که کاری از این دست بکند، روح ایمان از او بیرون می‌رود».

و در روایات باب هفت از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که بر حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق دلالت دارد.

و در روایت سه از باب هشت، فرمودهٔ امام معصوم که: «اگر مردی از عجم را بیابم که کلیت اسلام را پذیرفته ولی توضیح و تفصیل اسلام به او نرسیده و او زنا یا سرقت یا شرب خمر کرده است ـ اگر جاهل بوده ـ حدّ را بر او جاری نمی‌کنم».

و در روایت یکم از باب نهم، فرمودهٔ امام معصوم که: «سارق اگر خودش به سوی خداوند توبه کند و آنچه سرقت کرده به صاحبش باز گرداند، قطع دست بر او نیست».

می‌آید:

در روایات باب بعدی و دیگر ابواب مربوط به سرقت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در بسیاری از روایات باب یکم در بیان حدّ محارب، روایتی که با این باب مناسب است؛ ملاحظه کنید.

و در روایت چهل و دوم از باب یکم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ رسول خدا که: «سارق در حین سرقت در حالی که ایمان دارد سرقت نمی‌کند».

(۲)

باب ماورد فی حدّ ما یقطع فیه ید السارق

۱۴۹۷ ۲۶۷۴۵ (۱)**کافی** ۲۲۱/۷: محمد بن یحیی عن **تهذیب** ۹۹/۱۰: **استبصار** ۲۳۸/٤: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبی أیّوب عن محمد بن مسلم قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام فی کم یقطع السّارق فقال فی ربع دینار قال قلت له فی درهمین فقال فی ربع دینار بلغ الدّینار ما بلغ قال فقلت له أرأیت من سرق أقلّ من ربع دینار هل یقع علیه حین سرق اسم السّارق و(هل ـ کا ـ صا) هو عندالله سارق فی تلک الحال فقال کلّ من سرق من مسلم شیئاً قد حواه[۱] وأحرزه فهو یقع علیه اسم السّارق وهو عند الله سارق[۲] ولکن لا یقطع إلّا فی ربع دینار أو أکثر ولو قطعت أیدی السّرّاق[۳] فیما هو أقلّ من ربع دینار لألفیت عامّة النّاس مقطّعین.

۱۴۹۸ ۲۶۷۴۶ (۲)**کافی** ۲۲۱/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذیب** ۹۹/۱۰: **استبصار** ۲۳۸/٤: أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن القاسم بن محمد عن علیّ ابن أبی حمزة عن أبی عبدالله علیه السلام قال لا تقطع ید السّارق حتّی تبلغ سرقته ربع دینار وقد قطع علیّ صلوات الله علیه فی بیضة حدید قال علیّ وقال أبوبصیر سألت أبا عبدالله علیه السلام عن أدنی ما یقطع فیه السّارق فقال فی بیضة حدید قلت وکم ثمنها قال ربع دینار.

۱۴۹۹ ۲۶۷۴۷ (۳) **مستدرک** ۱۲۱/۱۸: الشّیخ أبوالفتوح الرّازیّ فی تفسیره عن رسول الله صلی الله علیه وآله أنّه قال القطع فی ربع دینار.

۱۵۰۰ ۲۶۷۴۸ (۴) **عوالی اللّئالی** ۳۹/۱: وقال صلی الله علیه وآله لا قطع إلّا فی ربع دینار.

۱۵۰۱ ۲۶۷۴۹ (۵) **تهذیب** ۱۰۰/۱۰: **استبصار** ۲۳۹/٤: الحسین بن سعید عن فضالة عن أبان عن سلمة عن أبی عبدالله عن أبیه علیهما السلام انّ أمیرالمؤمنین علیه السلام کان یقطع السّارق فی ربع دینار.

۱۵۰۲ ۲۶۷۵۰ (۶)**کافی** ۲۲۱/۷: علیّ بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن **تهذیب** ۱۰۰/۱۰: **استبصار** ۲۳۹/٤: یونس عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله علیه السلام قال لا یقطع (ید ـ کا) السّارق إلّا فی شیء تبلغ قیمته مجنّاً وهو ربع دینار.

---

۱. حوی الشّیء: احترزه وملکه ـ احرز الشّیء: حفظه.
۲. السّارق ـ یب ـ صا.
۳. ید السّارق ـ یب ـ صا.

باب ۲

اندازهٔ قطع دست سارق

۱۴۹۷ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق﵇ پرسیدم: برای چه مقداری دست سارق قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: برای یک چهارم دینار. محمد بن مسلم گوید: از امام پرسیدم: برای دو درهم؟ حضرت فرمود: برای یک چهارم دینار، به هر اندازه که دینار باشد. محمد بن مسلم گوید: از امام پرسیدم: نظر شما چیست؟ آیا کسی که کم‌تر از یک چهارم دینار سرقت کرده، در این سرقت نام سارق بر او صادق است و آیا او نزد خداوند در این صورت سارق محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: هر کس که از مسلمانی چیزی سرقت کند که وی آن را در سلطهٔ خویش دارد و حفظ کرده، نام سارق بر او صادق است و او نزد خداوند سارق محسوب می‌شود ولی دستش تنها برای یک چهارم دینار یا بیشتر قطع می‌شود و اگر بنا باشد که دست سارقان در کم‌تر از یک چهارم دینار قطع شود، همهٔ مردم را دست بریده می‌یابی!»

۱۴۹۸ (۲) علی بن ابی حمزه گوید: «امام صادق﵇ فرمود: دست سارق قطع نمی‌شود تا آن که سرقتش به یک چهارم دینار برسد و امیرالمؤمنین﵇ برای سرقت کلاه‌خودآهنی، دست قطع کرد. علی بن ابی حمزه گوید: ابوبصیر گفت: از امام صادق﵇ دربارهٔ کم‌ترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می‌شود، پرسیدم. حضرت فرمود: کلاه‌خود آهنی. در مورد کلاه‌خود آهنی پرسیدم که: قیمت آن چه اندازه است؟ حضرت فرمود: یک چهارم دینار».

۱۴۹۹ (۳) رسول خداﷺ فرمود: «بریدن [دست سارق] در یک چهارم دینار است».

۱۵۰۰ (۴) رسول خداﷺ فرمود: «دست [سارق] بریده نمی‌شود مگر در یک چهارم دینار».

۱۵۰۱ (۵) امام صادق﵇ از پدرشان امام باقر﵇ روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین﵇ پیوسته دست سارق را برای یک چهارم دینار قطع می‌کرد».

۱۵۰۲ (۶) امام صادق﵇ فرمود: «دست سارق جز برای چیزی که قیمت آن به اندازهٔ قیمت یک سپر که همان یک چهارم دینار است، بریده نمی‌شود».

۱۵۰۳ ۲۶۷۵۱ (۷) مستدرك ۱۲۱/۱۸: أحمد بن محمد بن عيسى في نوادره عن أحمد بن محمد عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول يقطع السّارق في كلّ شيء يبلغ ثمنه مجنّاً وهو ربع دينار إن كان سرقه من بيت أو سوق أو غير ذلك.

۱۵۰۴ ۲۶۷۵۲ (۸) كافي ۲۲۱/۷: تهذيب ۱۰۰/۱۰: استبصار ۲۳۹/۴: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس عن سماعة (بن مهران ـ يب كا) عن أبي عبدالله عليه السلام قال قطع أميرالمؤمنين عليه السلام في بيضة (قال ـ يب) قلت وما بيضة [1] قال بيضة قيمتها ربع دينار (قال ـ صا ـ يب) (و ـ خ) قلت هو أدنى حدّ السّارق فسكت.

۱۵۰۵ ۲۶۷۵۳ (۹) تهذيب ۱۰۱/۱۰: استبصار ۲۴۰/۴: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال قطع أميرالمؤمنين عليه السلام رجلاً في بيضة قلت وأيّ بيضة قال بيضة حديد قيمتها ثلث دينار فقلت هذا أدنى حدّ السّارق فسكت.

۱۵۰۶ ۲۶۷۵۴ (۱۰) عوالي اللّئالي ۳۹/۱: روى عنه صلى الله عليه وآله أنّه قال لعن الله السّارق يسرق البيضة فيقطع يده ويسرق الحبل فيقطع يده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۵۰۷ ۲۶۷۵۵ (۱۱) فقيه ۴۵/۴: وسئل أبوعبدالله عليه السلام عن أدنى ما يقطع فيه السّارق قال ربع دينار وفي خبر آخر خمس دينار.

۱۵۰۸ ۲۶۷۵۶ (۱۲) المقنع ۱۵۰: وفي حديث آخر يقطع السّارق في ربع دينار.

۱۵۰۹ ۲۶۷۵۷ (۱۳) كافي ۲۲۱/۷: عليّ عن محمد بن عيسى عن يونس عن محمّد بن حمران وعن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج جميعاً عن محمد بن مسلم تهذيب ۱۰۱/۱۰: استبصار ۲۴۰/۴: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن جميل وعبدالرّحمن [2] عن محمد بن حمران جميعاً عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال أدنى ما يقطع فيه (يد ـ كا) السّارق خمس دينار. تهذيب ۱۰۲/۱۰: استبصار ۲۴۰/۴: عنه عن أحمد ابن أبي عبدالله [3] وفضالة عن أبان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

---

۱. البيضة ـ صا.
۲. عن جميل وعن عبدالرحمان ومحمد بن حمران جميعاً ـ صا عن جميل وعن عبدالرحمن عن محمّد بن حمران جميعاً ـ ئل.
۳. أحمد بن محمد ـ صا.

۱۵۰۳ (۷) عبدالله بن سنان گوید: «شنیدم امام صادق‌ علیه السلام می‌فرمود: دست سارق برای هر چیزی که قیمتش به قیمت یک سپر که همان یک چهارم دینار است برسد، بریده می‌شود؛ [حتی] اگر آن را از خانه یا بازار یا جای دیگر سرقت کرده باشد».

۱۵۰۴ (۸) سماعة بن مهران گوید: «امام صادق‌ علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی‌ علیه السلام برای [سرقت] کلاه‌خود، دست برید. پرسیدم: چه کلاه‌خودی؟ حضرت فرمود: کلاه‌خودی که قیمتش یک چهارم دینار است. پرسیدم: این کم‌ترین اندازهٔ سرقت است؟ حضرت چیزی نفرمود».

۱۵۰۵ (۹) ابوبصیر گوید: «امام صادق‌ علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی‌ علیه السلام برای [سرقت] کلاه‌خود، دست مردی را قطع کرد. پرسیدم: چه کلاه‌خودی؟ حضرت فرمود: کلاه‌خود آهنی که بهایش معادل یک سوم دینار است. پرسیدم: این کم‌ترین حدّ سرقت است؟ حضرت سکوت کرد».

۱۵۰۶ (۱۰) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «خداوند سارق را لعنت کند! یک کلاه‌خود سرقت می‌کند، دستش قطع می‌شود و ریسمان سرقت می‌کند، دستش قطع می‌شود».

۱۵۰۷ (۱۱) از امام صادق‌ علیه السلام دربارهٔ کم‌ترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می‌شود، سؤال شد. حضرت فرمود: «یک چهارم دینار.» و در روایت دیگری آمده است: «یک پنجم دینار».

۱۵۰۸ (۱۲) در روایت دیگری آمده است که: «دست سارق برای یک چهارم دینار بریده می‌شود».

۱۵۰۹ (۱۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «کم‌ترین چیزی که دست سارق برای آن بریده می‌شود، یک پنجم دینار است».

١٥١٠ ٢٦٧٥٨ (١٤) **كافى** ٢٢١/٧: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن بعض أصحابه عن أبان بن عثمان عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال أقلّ ما يقطع فيه الرّجل خُمس دينار.

١٥١١ ٢٦٧٥٩ (١٥) **تهذيب** ١٠٢/١٠: **استبصار** ٢٤٠/٤: يونس عن محمد بن حمران عن محمد بن مسلم قال قال أبوجعفر عليه السلام أدنى ما تقطع فيه يد السّارق خمس دينار والخُمس آخر الحدّ الّذي لا يكون القطع فى[١] دونه (ويقطع فيه وفيما فوقه ـ يب).

١٥١٢ ٢٦٧٦٠ (١٦) **تهذيب** ١٠٢/١٠: **استبصار** ٢٤٠/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال يقطع السّارق فى كلّ شيء بلغ قيمته خمس دينار وإن سرق من سوق[٢] أو زرع او غير ذلك (قال الشّيخ رحمه الله فالوجه فى هذه الأخبار أن نحملها على ضرب من التّقيّة لأنّها موافقة لمذهب بعض العامّة ويحتمل هذه الأخبار أن تكون مختصّة بمن يرى الإمام من حاله انّ المصلحة تقضى فيه قطع يده فيماهذا قيمته لأنّ ذلك من فرائضه الّتى يقوم بها هو أو من يأمره هو به).

١٥١٣ ٢٦٧٦١ (١٧) **المقنع** ١٥٠: وروى أنّه يقطع (أيضاً ـ ل) فى خمس دينار أو فى قيمة ذلك.

١٥١٤ ٢٦٧٦٢ (١٨) **دعائم الإسلام** ٤٦٩/٢: عن أبى جعفر وأبى عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا أدنى ما يقطع فيه السّارق خُمس دينار أو ما قيمته خمس دينار.

١٥١٥ ٢٦٧٦٣ (١٩) **تهذيب** ١٠١/١٠: **استبصار** ٢٣٩/٤: الحسين بن سعيد عن عثمان (بن عيسى ـ صا) عن سماعة قال سألته على كم يقطع السّارق قال أدناه على ثلث دينار (قال الشّيخ رحمه الله فالوجه فى هذا الخبر أنّه لا يمتنع أن يكون هذا حكاية حال سئل عليه السلام عنها وهو ما قطع أميرالمؤمنين عليه السلام فقيل للسّائل ثلث دينار ولا يكون إخباراً عن أنّ هذا حدّه فى جميع الأحوال).

١٥١٦ ٢٦٧٦٤ (٢٠) **المقنع** ١٥٠: سئل أميرالمؤمنين عليه السلام عن أدنى ما يقطع فيه السّارق فقال ثلث دينار.

١٥١٧ ٢٦٧٦٥ (٢١) **تهذيب** ١٢٨/١٠: محمد بن الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد عن يحيى بن المبارك عن عبدالله بن جبلة عن **فقيه** ٤٩/٤: إسحاق بن عمّار عن أبى عبدالله عليه السلام فى رجل سرق من بستان عذقاً[٣] قيمته درهمان قال يقطع به.

---

١. من ـ صا. ٢. زرع أو ضرع ـ صا.
٣. العَذق بالفتح النّخلة وبالكسر: العرجون بما فيه من الثّمار.

۱۵۱۰ (۱۴) امام باقر علیه السلام فرمود: «کم‌ترین حدّی که دست شخصی در آن قطع می‌شود، یک پنجم دینار است».

۱۵۱۱ (۱۵) امام باقر علیه السلام فرمود: «کم‌ترین چیزی که برای آن دست سارق بریده می‌شود، یک پنجم دینار است و یک پنجم، آخرین اندازه‌ای است که قطع دست در کم‌تر از آن نیست و برای یک پنجم و بیش از آن، دست قطع می‌شود».

۱۵۱۲ (۱۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق برای هر چیزی که قیمت آن به یک پنجم دینار برسد، بریده می‌شود؛ گرچه از بازار یا زراعت یا غیر از اینها سرقت شده باشد».

شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: «توجیهی که در این روایت جاری است، آن که این روایت را بر نوعی تقیه حمل کنیم؛ چرا که این روایات موافق مذهب بعضی از اهل سنت است و در این روایات این احتمال می‌آید که اینها ویژهٔ کسی است که امام با توجه به حال آن کس که مصلحت می‌بیند دست وی را برای چیزی که این اندازه قیمت دارد، قطع کند؛ چون این از وظایف امام است که خود عهده‌دار آن یا کسی است که از سوی امام ماموریت یافته است».

۱۵۱۳ (۱۷) و روایت شده است که: «برای یک پنجم دینار یا برای قیمتی معادل آن [دست سارق] قطع می‌شود».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۵۱۴ (۱۸) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: «کم‌ترین چیزی که برای آن دست سارق بریده می‌شود، یک پنجم دینار یا چیزی که بهایش یک پنجم دینار باشد [معادل یک پنجم دینار]، است».

۱۵۱۵ (۱۹) سماعه گوید: «از او [= امام صادق علیه السلام] پرسیدم: بر چه پایه‌ای دست سارق بریده می‌شود؟ حضرت فرمود: کم‌ترین آن برپایهٔ یک سوم دینار است».

شیخ طوسی رحمه الله گوید: «توجیه این روایت آن است که می‌تواند این روایت گویای صورتی باشد که دربارهٔ آن از امام علیه السلام سؤال شده است و آن همان موردی است که امیرالمؤمنین علیه السلام دست سارق را بریده و به کسی که از این صورت سؤال کرده، فرموده یک سوم دینار است و روایت از این خبر نمی‌دهد که در هر حال اندازه‌ای که دست برای آن قطع می‌شود، این یک سوم دینار باشد».

۱۵۱۶ (۲۰) از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد کمترین چیزی که برایش دست سارق بریده می‌شود، سؤال شد. حضرت فرمود: «یک سوم دینار».

۱۵۱۷ (۲۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از باغی یک شاخه میوهٔ درخت خرما را که قیمتش دو درهم است سرقت کرده است، فرمود: «در برابر این سرقت، دستش بریده می‌شود».

١٥١٨ ٤٦٧٦٦ (٢٢) **قرب الإسناد ٢٥٩**: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال وسئلته عن حدّ ما يقطع فيه يد السّارق قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام عن بيضة حديد بدرهمين أو ثلاثة. **بحار الأنوار ٢٦١/١٠**: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه قال وسألته (وذكر نحوه).

١٥١٩ ٤٦٧٦٧ (٢٣) **عوالى اللّئالى ١٣٦/١**: وفى الحديث أنّه صلى الله عليه وآله قطع فى مِجَنّ ثمنه ثلاثة دراهم.

١٥٢٠ ٤٦٧٦٨ (٢٤) **مستدرك ١٢١/١٨**: الشّيخ ابوالفتوح الرازيّ فى تفسيره وعن أبى عليّ (الدّوريّ ـ خ) عن أميرالمؤمنين عليه السلام أنّه قال لا تقطع الخمس[1] الّا فى خمسة دراهم.

١٥٢١ ٤٦٧٦٩ (٢٥) **تهذيب ١٠٠/١٠**: **استبصار ٢٣٩/٤**: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن (ابن ـ يب) أبى حمزة قال سألت أبا جعفر عليه السلام فى كم يقطع السّارق فجمع كفّيه ثمّ قال فى عددها من الدّراهم (قال الشّيخ رحمه الله فلا ينافى ما قدّمناه من انّ حدّ ما يقطع السّارق فيه ربع الدّينار لأنّه لا يمتنع أن تكون قيمة الدّراهم الّتى أشار إليها كانت ربع الدّينار).

١٥٢٢ ٤٦٧٧٠ (٢٦) **المقنع ١٥٠**: وروي أنّه يقطع فى عشرة دراهم.

١٥٢٣ ٤٦٧٧١ (٢٧) **الجعفريّات ١٤٠**: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال لا يقطع الكفّ فى أقلّ من دينار أو عشرة دنانير[2].

١٥٢٤ ٤٦٧٧٢ (٢٨) **فقيه ٤٣/٤**: وروى سعد بن طريف عن أبى جعفر عليه السلام قال قطع عليّ عليه السلام فى بيضة حديد وفى جنّة وزنهما ثمانية وثلاثون رطلاً.

١٥٢٥ ٤٦٧٧٣ (٢٩) **الجعفريّات ١٤٠**: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه قال كان عليّ عليه السلام إذا شكّ فى احتلام الغلام وقد سرق حكّ أصابعه ولم يقطعه فإذا سرق ربع دينار قطع أصابعه ولا يقطع الكفّ فى أقلّ من عشرة دراهم فصاعداً.

ويأتى فى رواية ابن سنان (٥) من باب (١٨) حكم من سرق من المغنم قوله عليه السلام وان كان أخذ فضلاً بقدر ثمن مجنّ وهو ربع دينار قطع. **وفى** رواية ابن سنان (٧) قوله وان كان الّذى سرق أكثر ممّا لهُ بقدر مجنّ قطع وهو صاغر وثمن مجنّ ربع دينار.

---

١. يحتمل أن يكون مراده من الخمس اصابع الرّجل.
٢. عشرة دراهم ـ ك. والظاهر أنّ ما فى المستدرك صحيح.

۱۵۱۸ (۲۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر﵇ دربارهٔ اندازهٔ چیزی که برای آن دست سارق بریده می‌شود، پرسیدم. حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنین﵇ فرمود: برای کلاه‌خود آهنی که معادل دو درهم یا سه درهم است [دست سارق] بریده می‌شود».

۱۵۱۹ (۲۳) در روایت آمده است که: «رسول خداﷺ برای سپری که قیمتش سه درهم است، دست سارق را برید».

۱۵۲۰ (۲۴) امیرالمؤمنین﵇ فرمود: «پنج [انگشت] جز برای پنج درهم بریده نمی‌شود».

۱۵۲۱ (۲۵) ابن ابی حمزه گوید: «از امام باقر﵇ پرسیدم: برای چه اندازه‌ای دست سارق بریده می‌شود؟ حضرت دو کف خویش را جمع کرد. آن‌گاه فرمود: در این تعداد از درهم‌ها». شیخ طوسی﵀ گوید: «این روایت با آنچه قبلا آوردیم که اندازه‌ای که دست سارق برای آن بریده می‌شود یک چهارم دینار است، منافاتی ندارد؛ چرا که می‌شود قیمت درهم‌هایی که حضرت بدان‌ها اشاره کرده است، یک چهارم دینار باشد».

۱۵۲۲ (۲۶) و روایت شده است که: «برای ده درهم، دست سارق قطع می‌شود».

۱۵۲۳ (۲۷) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «کف [دست]، در کم‌تر از دینار یا ده دینار (درهم) بریده نمی‌شود».

۱۵۲۴ (۲۸) امام باقر﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین علی﵇ برای کلاه‌خود آهنی و نیز برای سپری که وزن این دو، سی و هشت رطل[1] بود، دست [سارق] را برید».

۱۵۲۵ (۲۹) امام جعفر صادق﵇ از پدرشان از جدّشان روایت کرده‌اند که فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین علی﵇ اگر در محتلم شدن پسری که سرقت کرده بود شک می‌کرد، انگشتانش را می‌سایید ولی نمی‌برید و آن زمان که یک چهارم دینار سرقت می‌کرد، انگشتانش را می‌برید ولی کف را در کم‌تر از ده درهم و بیشتر نمی‌برید».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب هجده، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «اگر به اندازهٔ قیمت یک سپر که یک چهارم دینار است بیشتر بردارد، [دست سارق] بریده می‌شود». و در روایت هفتم، این گفته که: «اگر آنچه [سارق] سرقت کرده به اندازهٔ یک سپر بیش از آن‌چیزی است که برای او بوده، دستش با خواری بریده می‌شود و قیمت سپر، یک چهارم دینار است».

---

۱. برابر با ۴۸۰ درهم؛ برای اطلاع بیشتر رک: فرهنگ‌نامه دهخدا، ذیل رطل.

(۳)

باب أنّ السّرقة لاتثبت إلّا بالإقرار مرّتين مع عدم البيّنة وحكم ما لو رجع المقرّ

۱۵۲۶ ۴۶۷۷۴ (۱) تهذيب ۱۲۹/۱۰: محمد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عليّ بن حديد عن جميل عن بعض أصحابنا عن فقيه ۴۳/۴: أحدهما عليهما السلام أنّه قال لا يقطع السّارق حتّى يقرّ بالسّرقة مرّتين فان رجع ضمن السّرقة ولم يقطع إذا لم يكن (له ـ فقيه) شهود.

۱۵۲۷ ۴۶۷۷۵ (۲) تفسير العيّاشيّ ۳۱۹/۱: عن جميل عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام أنّه قال لا يقطع السّارق حتّى يقرّ بالسّرقة مرّتين فان رجع ضمن السّرقة ولم يقطع إذا لم يكن له شهود.

۱۵۲۸ ۴۶۷۷۶ (۳) تهذيب ۸/۱۰: استبصار ۲۰۴/۴: محمد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السّنديّ عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبدالله عليه السلام قال لا يقطع السّارق حتّى يقرّ بالسّرقة مرّتين ولا يرجم الزاني حتّى يقرّ أربع مرّات.

۱۵۲۹ ۴۶۷۷۷ (۴) فقه الرّضا عليه السلام ۲۷۶: ولا يقطع السّارق حتّى يقرّ مرّتين إذا لم تكن شهود.

۱۵۳۰ ۴۶۷۷۸ (۵) دعائم الإسلام ۴۷۴/۲: عن عليّ عليه السلام أنّ رجلاً أتاه فقال إنّي سرقت فانتهره[۱] فقال يا أميرالمؤمنين إنّي سرقت فقال أتشهد على نفسك مرّتين فقطعه.

۱۵۳۱ ۴۶۷۷۹ (۶) تهذيب ۱۲۶/۱۰: استبصار ۲۵۰/۴: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان بن عثمان عن أبي عبدالله عليه السلام (انّه ـ يب) قال كنت عند عيسى بن موسى فأتي بسارق وعنده رجل من آل عمر فأقبل يسائلني فقلت ما تقول في السّارق إذا أقرّ على نفسه أنّه سرق قال يقطع قلت فما تقولون في الزّاني إذا أقرّ على نفسه أربع مرّات قال نرجمه قلت فما يمنعكم من السّارق إذا أقرّ على نفسه مرّتين[۲] ان تقطعوه فيكون بمنزلة الزّاني.

۱۵۳۲ ۴۶۷۸۰ (۷) دعائم الإسلام ۴۷۵/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال من عرفت في يده سرقة فقال اشتريتها ولم يقرّ بالسّرقة ولم تقم عليه بيّنة لم يقطع وتؤخذ السّرقة من يده إذا قامت البيّنة لمدّعيها عليه.

---

۱. انتهره: زجره ـ استقبله بكلام تزجره عن خبر.

۲. دفعتين ـ صا.

باب ۳

ادلهٔ اثبات جرم سرقت

۱۵۲۶ (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اقرار کند و پس از آن اگر از اقرارش برگشت، ضامن مال سرقتی است ولی دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر شهود نداشته است».

۱۵۲۷ (۲) امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق قطع نمی‌شود، تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند. پس از آن اگر از اقرارش برگشت، ضامن مال سرقتی است ولی دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر شهودی برای او نیست».

۱۵۲۸ (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دست سارق بریده نمی‌شود، تا آن که دو بار به سرقت اقرار کند و زناکار سنگسار نمی‌شود، تا آن که چهار بار اقرار کند».

۱۵۲۹ (۴) دست سارق قطع نمی‌شود، تا آن که دو بار اقرار کند؛ البته اگر شهودی نیست».

۱۵۳۰ (۵) مردی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: «من سرقت کرده‌ام. حضرت او را نهیب زد. او مجددا گفت: ای امیرالمؤمنین، من سرقت کرده‌ام. حضرت فرمود: آیا دوبار علیه خویش گواهی می‌دهی؟ پس از آن دست وی را قطع کرد».

۱۵۳۱ (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «نزد عیسی بن موسی بودم که سارق را آوردند و مردی از آل عمر نیز نزد عیسی بن موسی بود. عیسی بن موسی به من رو کرد و از من می‌پرسید. من گفتم: تو نظرت دربارهٔ سارق چیست، اگر اقرار کند که سرقت کرده است؟ او گفت: دستش قطع می‌شود. گفتم: شما دربارهٔ زناکار - اگر چهار بار علیه خویش اقرار کند - چه می‌گویید؟ گفت: او را سنگسار می‌کنیم. گفتم: پس چه چیز مانع شماست که اگر دوبار سارق علیه خویش اقرار کند، دست او را قطع کنید تا به منزلهٔ زناکار باشد».

۱۵۳۲ (۷) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کسی که معلوم شود این مالی که در دستش است سرقتی است ولی او بگوید آن راخریداری کرده‌ام و به سرقت اعتراف نکند و بیّنه‌ای علیه وی گواهی ندهد، دست او قطع نمی‌شود و در صورتی که بیّنه گواهی کند که این مال برای مدّعی آن است، مال سرقتی از دست وی گرفته می‌شود».

۱۵۳۳ ۴۶۷۸۱ (۸) کافی ۲۲۰/۷: محمد بن یحیی عن تهذیب ۱۱۲/۱۰: استبصار ۲۴٤/٤: أحمد بن محمد عن (الحسن - یب - صا) بن محبوب عن فقیه ٤۹/٤: (علیّ - یب - صا - فقیه) بن رئاب عن ضریس (الکناسیّ - فقیه - یب - صا) عن أبی جعفر عليه السلام قال العبد إذا أقرّ على نفسه عند الإمام مرّة أنّه (قد - کا) سرق قطعه والأمة إذا أقرّت على نفسها (عند الإمام - یب - صا) بالسّرقة قطعها (قال الشّیخ رحمه الله الوجه فیه أن نحمله على أنّه ما إذا انضاف الى الإقرار البیّنة ویمکن الحمل على التّقیّة کما یأتی وحمل العبد والأمة على الأحرار لأنّهم عبیدالله وإمائه).

۱۵۳۴ ۴۶۷۸۲ (۹) تهذیب ۱۲٦/۱۰: استبصار ۲۵۰/٤: الحسین بن سعید عن (الحسن - صا) بن محبوب عن أبی أیّوب عن الفضیل عن أبی عبدالله عليه السلام قال إذا أقرّ الحرّ على نفسه بالسّرقة مرّة واحدة عند الإمام قطع.

قال محمد بن الحسن رحمه الله الإقرار بالسّرقة یحتاج الى مرّتین فأمّا مرّة واحدة فلا یوجب القطع وقد قدّمنا ذلك فیما مضى والوجه فی هذه الرّوایة أن نحملها على ضرب من التّقیّة لموافقتها لمذاهب بعض العامّة وأمّا الرّوایات الّتی قدّمناها فی أنّه إذا أقرّ قطع لیس فیها أنّه مرّة أو مرّتین بل هی مجملة وإذا کانت الأحادیث الّتی قدّمناها مفصّلة فینبغی أن یکون العمل بها.

۱۵۳۵ ۴۶۷۸۳ (۱۰) تهذیب ۱۲۷/۱۰: استبصار ۲۵۲/٤: الحسین بن سعید عن محمد بن یحیى عن طلحة بن زید عن جعفر عليه السلام قال حدّثنی بعض أهلی أنّ شابّاً أتى أمیرالمؤمنین عليه السلام فأقرّ عنده بالسّرقة قال فقال له (علیّ - صا) عليه السلام إنّی أراك شابّاً لا بأس بهیئتك فهل تقرأ شیئاً من القرآن قال نعم سورة البقرة فقال فقد وهبت یدك لسورة البقرة قال وانّما منعه ان یقطعه لأنّه لم تقم علیه بیّنة. وتقدّم نحو هذه فی روایة أبی‌عبدالله (۱۱) من باب (۱٤) ما ورد فی العفو عن الحدود من أبواب الأحکام العامّة للحدود.

۱۵۳۶ ۴۶۷۸۴ (۱۱) مستدرك ۱۵۱/۱۸: القطب الرّاوندیّ فی الخرائج روى عن الأصبغ بن نباتة قال دخلت فی بعض الأیّام على أمیرالمؤمنین عليه السلام فی جامع الکوفة وإذاً بجمّ غفیر ومعهم عبد أسود فقالوا یا أمیرالمؤمنین هذا العبد سارق فقال له الإمام أسارق أنت یا غلام فقال له نعم فقال له مرّة ثانیة أسارق أنت یا غلام فقال نعم یا مولای فقال له الإمام إن قلتها ثالثة قطعت

۱۵۳۳ (۸) امام باقر؈ فرمود: «غلام اگر یک بار نزد امام علیه خویش اقرار کند که سرقت کرده است، امام دست وی را قطع می‌کند و کنیز اگر نزد امام علیه خویش به سرقت اعتراف کند، امام دست وی را قطع می‌کند».

شیخ طوسی؇ گفته است: «توجیه این روایت آن است که آن را به موردی حمل کنیم که در کنار اقرار، بینه نیز باشد و می‌توان روایت را بر تقیه حمل کرد، آن گونه که می‌آید و نیز می‌توان واژهٔ عبد و امة را بر فرد آزاد حمل کرد [نه برده و کنیز]؛ چرا که آزادها هم بردگان و کنیزان خدایند».

۱۵۳۴ (۹) امام صادق؈ فرمود: «اگر فرد آزاد یک بار در نزد امام علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده می‌شود».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی؇] گوید: «اقرار به سرقت باید که دو بار باشد و یک بار موجب قطع دست نمی‌شود و ما این را در گذشته آورده‌ایم و توجیه این روایت آن که، بر نوعی از تقیه آن را حمل کنیم؛ چرا که مطابق فتاوای برخی از اهل سنت است و اما روایاتی که قبلاً دربارهٔ این جهت آوردیم اگر اقرار کرد دستش بریده می‌شود، در آن روایات نیست که یک بار یا دو بار؛ بلکه آن روایات از این ناحیه مجمل است و چون روایاتی که پیشتر آورده بودیم تفصیل در آن آمده بود، لذا شایسته است که به آنها عمل کنیم».

۱۵۳۵ (۱۰) امام صادق؈ فرمود: «بعضی از خاندانم برایم روایت کردند که: جوانی نزد امیرالمؤمنین؈ آمد و نزد حضرت به سرقت اعتراف کرد. امام بیان داشت: امیرالمؤمنین؈ به وی فرمود: من تو را جوانی می‌بینم که ظاهرت عیبی ندارد. آیا چیزی از قرآن می‌توانی بخوانی؟ آن جوان گفت: آری، سورهٔ بقره را می‌توانم. حضرت فرمود: من دستت را به سورهٔ بقره بخشیدم. امام فرمود: تنها آنچه باعث شد امیرالمؤمنین؈ دست جوان را نبرد به این جهت بود که بیّنه‌ای علیه او شهادت نداده بود».
مشابه این روایت، در روایت یازده از باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود، گذشت.

۱۵۳۶ (۱۱) اصبغ بن نباته گوید: «روزی از روزها در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین؈ شرفیاب شدم. جمعی بسیار به همراه غلامی سیاه حضور داشتند. آنان اظهار کردند که: ای امیرالمؤمنین، این غلام سارق است. امام؈ به او فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او در پاسخ گفت: آری. حضرت بار دوم به او فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او گفت: آری، ای سرورم. امام؈ به او فرمود: اگر برای بار سوم بگویی [به سرقت اعتراف کنی] دستت را قطع می‌کنم. پس از آن امام؈ فرمود: ای غلام، آیا تو سارق هستی؟ او گفت: آری، ای سرورم. در اینجا امام؈ دستور قطع دست وی را صادر کرد و دست او بریده شد. غلام با دست چپ، دست راست بریده را در حالی که خون از آن می‌چکید، گرفت. ابن کواء او را دید. ابن کواء همیشه از امیرالمؤمنین؈ بدگویی می‌کرد. او به غلام گفت: چه کسی دست راستت را برید؟ غلام در پاسخ گفت: دست راستم را همان کسی بریده که موی جلوی

یمینك فقال أسارق أنت یا غلام قال نعم یا مولای فأمر الإمام بقطع یمینه فقطعت فأخذها بشماله وهی تقطر دماً فلقیه ابن الكوّاء وكان یشنأ أمیرالمؤمنین عليه السلام فقال له من قطع یمینك قال قطع یمینی الأنزع البطین وباب الیقین وحبل اللّه المتین والشّافع یوم الدّین المصلّی إحدی وخمسین وذكر مناقب كثیرة الی أن قال فلمّا فرغ الغلام من الثّناء ومضی لسبیله دخل عبداللّه بن الكوّاء علی الإمام.

فقال له السّلام علیك یا أمیرالمؤمنین فقال له أمیرالمؤمنین عليه السلام السّلام علی من اتّبع الهُدی وخشی عواقب الرّدی فقال له یا أبا الحسنین قطعت یمین غلام أسود وسمعته یثنی علیك بكلّ جمیل قال وما سمعته یقول قال قال كذا وأعاد علیه جمیع ما قال الغلام فقال الإمام لولدیه الحسن والحسین عليهما السلام امضیا وإئتیانی بالعبد فمضیا فی طلبه فی كندة فقالا له أجب أمیرالمؤمنین یا غلام قال فلمّا مثل بین یدی أمیرالمؤمنین عليه السلام قال له قطعت یمینك وأنت تثنی علیّ بما قد بلغنی.

فقال یا أمیرالمؤمنین ما قطعتها إلاّ بحقّ واجب أوجبه اللّه ورسوله فقال الإمام عليه السلام أعطنی الكفّ فأخذ الإمام الكفّ وغطّاه بالرّداء وكبّر وصلّی ركعتین وتكلّم بكلمات سمعته یقول فی آخر دعائه آمین ربّ العالمین وركّبه علی الزّند وقال لأصحابه اكشفواالرّداء عن الكفّ فكشفوا الرّداء عن الكفّ وإذاً الكفّ علی الزّند باذن اللّه تعالی.

وتقدّم فی روایة جمیل بن درّاج (٤) من باب (١٨) حكم من أقرّ علی نفسه بحدّ ثمّ جحد من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ قوله عليه السلام لا یقطع السّارق حتّی یقرّ بالسّرقة مرّتین فان رجع ضمن السّرقة ولم یقطع إذا لم یكن شهود. وفی روایة الدعائم (۹) قوله عليه السلام من أقرّ بالسرقة ثمّ جحد قطع ولم یلتفت إلی إنكاره.

(۴)

باب حكم من أقرّ بالسّرقة بعدالضّرب أو العذاب أو الخوف

۱۵۳۷ ۴۶۷۸۵ (۱) كافی ۲۲۳/۷: تهذیب ۱۰۶/۱۰: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر علل الشّرائع ۵۳۵: حدّثنا محمد بن الحسن؛ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار رحمه الله عن

سرش ریخته، شکمش برآمده و راه ورود به یقین و ریسمان محکم خدا و شافع روز جزاست و پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواند. غلام مناقب بسیاری را ذکر کرد؛ تا آنجا که او می‌گوید: چون غلام از ستایش امیرالمؤمنین فارغ شد و به راه خویش رفت، عبدالله بن کواء نزد امام آمد و به امام گفت: درود بر تو ای امیرمؤمنان. امیرالمؤمنین﵇ به وی فرمود: درود بر هر کس که از هدایت پیروی کند و از عواقب گمراهی بترسد. ابن کواء به امام﵇ گفت: ای پدر حسن و حسین، دست راست غلام سیاهی را بریده‌ای و من از او می‌شنوم که تو را همه گونه زیبا ثنا می‌گوید. حضرت پرسید: چه شنیده‌ای که می‌گوید؟ ابن کواء گوید: غلام چنین گفت و آن‌گاه همهٔ آنچه غلام گفته بود، خدمت امام تکرار کرد. امام﵇ به دو فرزندش حسن و حسین﵉ فرمود: بروید و غلام را نزد من بیاورید. آنان به دنبال غلام به کنده رفتند و به او گفتند: ای غلام، نزد امیرالمؤمنین﵇ برو. اصبغ بن نباته گوید: چون غلام در جلوی امیرالمؤمنین﵇ ایستاد، حضرت به وی فرمود: دست راستت را بریدم و تو آن گونه که به من رسیده است، مرا ثنا گویی! او گفت: ای امیرالمؤمنین، شما تنها بر پایهٔ یک حقّ واجب که خداوند و رسول او واجب کرده است، آن را بریده‌ای. امام﵇ فرمود: دستت را به من بده. آن‌گاه امام دست را گرفت و آن را با عبا پوشاند و تکبیر گفت و دو رکعت نماز گزارد و کلماتی را که ما می‌شنیدم بر زبان جاری کرد و در پایان دعایش فرمود: مستجاب کن ای پروردگار عالمیان و کف دست را سوار بر مچ کرد و به یارانش فرمود: عبا را از کف کنار بزنید. آنان عبا را از کف کنار زدند و دیدند که کف بر مچ دست به اذن خداوند متعال پیوند خورده است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب هجده از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «سارق دستش بریده نمی‌شود تا آن که دوبار به سرقت اعتراف کند و اگر پس از اقرار برگردد و انکار کند، ضامن مال سرقتی است ولی اگر شهودی در کار نیست، دستش قطع نمی‌شود».

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «هر کس به سرقت اقرار سپس انکار کند، دستش قطع می‌شود و به انکار وی توجهی نمی‌شود».

باب ۴

حکم اقرار سارق پس از زدن، شکنجه کردن یا ترساندن وی

(۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که سرقتی کرده ولی آن را نمی‌پذیرد ۱۵۳۷
پس از آن او را می‌زنند و مال سرقتی را به عینه می‌آورد، سؤال شد که آیا بریدن دست بر وی ثابت

العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن النّضر بن سويد ومحمد بن خالد عن ابن أبي عمير (جميعاً ـ علل) عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل سرق سرقة فكابر[1] عنها فضرب فجاء بها بعينها هل يجب عليه القطع قال نعم ولكن لو[2] اعترف ولم يجئ بالسّرقة لم تقطع يده لأنّه اعترف على العذاب.

۱۵۳۸ ۴۶۷۸۶ (۲) تهذيب ۱۰/۱۲۸: محمد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن أبي جعفر عليه السلام عن أبيه عليه السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يقول لا قطع على أحد تخوّف[3] من ضرب ولا قيد ولا سجن ولا تعنيف[4] إلّا أن يعترف فان اعترف قطع وإن لم يعترف سقط عنه لمكان التّخويف. (قال في الوسائل ۲۸/۲۶۱: أقول هذا محمول على الإعتراف طوعاً فالاستثناء منقطع) (وقال في الوافي: المراد بالاعتراف الاعتراف الّذي يكون من قِبَلِ نفسه من دون تكليف وتخويف).

۱۵۳۹ ۴۶۷۸۷ (۳) دعائم الإسلام ۲/۴۶۹: عن عليّ عليه السلام أنّه أتي برجل اتّهم بسرقة أظنّه خاف عليه[5] أن يكون إذا سأله تهيّب بسؤاله[6] فأقرّ[7] بما لم يفعل فقال له عليّ عليه السلام أسرقت قل لا إن شئت فقال لا ولم تكن عليه بيّنة فخلّىٰ سبيله.

وتقدّم في رواية أبي البختريّ (۱) من باب (۵) أنّ من أقرّ عند الحبس او التخويف لم يحدّ من أبواب الاقرار ج ۲۴ قوله عليه السلام من أقرّ عند تجريد أو حبس أو تخويف أو تهديد فلا حدّ عليه. وفي رواية الدّعائم (۲) قوله عليه السلام من أقرّ بحدّ على تخويف أو حبس أو ضرب لم يجز ذلك عليه ولا يحدّ.

ويأتي في رواية الدّعائم (۱) من باب (۳) جواز تقرير المتّهم بالقتل من أبواب دعوى القتل ج ۳۱ قوله عليه السلام لا يجوز على رجل قَوَد ولا حدّ بإقرار بتخويف ولا حبس ولا ضرب ولا قيد. وفي رواية الجعفريّات (۲) نحوه.

---

۱. وكابر ـ يب ـ فكافر ـ العلل. ۲. إذا ـ يب. ۳. يخوّف ـ يب.
۴. التّعنيف: التوبيخ. ۵. عنه ـ ك. ۶. سؤاله ـ خ.
۷. فيقرّ ـ خ.

است؟ حضرت فرمود: آری، ولی اگر اعتراف کند و با این حال مال سرقتی را نیاورد، دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که بر پایهٔ شکنجه اعتراف کرده است».

۱۵۳۸ (۲) امام باقر﵇ از پدرشان﵈ روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: کسی را که با زدن، بستن، زندان و توبیخ بترسانند، دستش قطع نمی‌شود؛ مگر این که اعتراف کند که در آن صورت، دستش قطع می‌شود. ولی اگر اعتراف نکرد، دستش قطع نمی‌شود. (این که می‌گوییم کسی که ترسانده شود دستش بریده نمی‌شود به دلیل وجود ترس است)».

او [شیخ حرّ عاملی﵀] در وسائل الشیعه گوید: «این روایت بر موردی که به دلخواه اعتراف کند، حمل می‌شود؛ بنابراین، استثنای آمده در روایت، استثنای منقطع است».

او [فیض کاشانی﵀] در وافی گوید: «منظور از اعتراف در روایت، اعترافی است که بدون ترس و امر و نهی و به دلخواه خویش باشد».

۱۵۳۹ (۳) مردی را که متهم به سرقت بود، نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. گمانم این است که حضرت بیم آن داشت که اگر از این شخص بپرسد [که آیا سرقت کرده‌ای]، هیبت سؤال حضرت او را بگیرد و به کاری که نکرده، اقرار کند؛ لذا امیرالمؤمنین﵇ به وی فرمود: آیا سرقت کرده‌ای؟ اگر می‌خواهی، بگو نه. آن مرد گفت: نه. بیّنه‌ای هم علیه مرد نبود؛ لذا امام﵇ او را آزاد ساخت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب اقرار، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «هر کس که به هنگام برهنه کردن [جهت تازیانه] یا زندان یا ترساندن و یا تهدید اقرار کند، حدّی بر او نیست».

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «هر کس بر پایهٔ ترساندن یا زندان یا زدن اقرار کند، این اقرارش علیه او نافذ نیست و حدّ نمی‌خورد».

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دعوی قتل، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «قصاص و حدّ بر کسی که از روی ترس و تهدید اعتراف کرده است، جاری نمی‌شود و نیز زندان نمی‌شود و او را نمی‌زنند و به بند کشیده نمی‌شود» و در روایت دوم، مانند آن.

(٥)

باب أنّ السّارق قطعت يده اليمنى من وسط الكفّ فإن سرق ثانية قطعت رجله اليسرىٰ من وسط القدم فان سرق ثالثة سجن فان سرق فى السّجن قتل ولابدّ من حسم يده إذا قطعت وعلاجها والإنفاق عليه حتّى برئت يده وإن تاب تاب اللّه عليه

قال اللّه تعالى في سورة المائدة (٥): ٣٨ ـ ٣٩: ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * فَمَن تَابَ مِنۢ بَعْدِ ظُلْمِهِۦ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

١٥٤٠ ٢٦٧٨٨ (١) **كافى** ٢٢٢/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ١٠٢/١٠: أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبداللّه عليه السلام قال القطع من وسط الكفّ ولا يقطع الإبهام وإذا قطعت الرّجل ترك العقب (و ـ يب) لم يقطع.

١٥٤١ ٢٦٧٨٩ (٢) **كافى** ٢٢٣/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران **تهذيب** ١٠٣/١٠: يونس عن سماعة قال قال (أبوعبداللّه عليه السلام ـ يب) إذا أخذ السّارق قطعت (يده ـ كا ـ المقنع) من وسط الكفّ فإن عاد قطعت رجله من وسط القدم فإن عاد استودع السّجن فإن سرق في السّجن قتل. **المقنع** ١٥٠: وإذا أخذ السّارق مرّة قطعت (وذكر مثله). **تفسير العياشيّ** ٣١٨/١: عن سماعة عن أبي عبداللّه عليه السلام أنّه قال إذا أخذ السّارق فقطع وسط الكفّ (وذكر مثله).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٥٤٢ ٢٦٧٩٠ (٣) **الجعفريّات** ١٤١: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال في اليد تقطع الكفّ من المفصل فإذا عاد قطعت رجله اليسرىٰ من الكعب.

١٥٤٣ ٢٦٧٩١ (٤) **كافى** ٢٢٢/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن يحيى عن **تهذيب** ١٠٢/١٠: أحمد بن محمد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قلت له من أين يجب القطع فبسط أصابعه وقال من هاهنا يعني من مفصل الكفّ.

باب ۵

حکم چهار بار سرقت متوالی سارق با فرض اجرای حکم در هر دفعه

دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است.
اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ (و از این مجازات معاف می‌شود؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.[1]

۱۵۴۰ (۱) امام صادق﵇ فرمود: «بریدن دست از وسط کف دست است و انگشت ابهام بریده نمی‌شود و آن زمان که پا قطع می‌شود به پاشنهٔ پا کاری ندارند و آن بریده نمی‌شود».

۱۵۴۱ (۲) امام صادق﵇ فرمود: «آن زمان که سارق را می‌گیرند، دستش از میان کف بریده می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایش از میان قدم بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، به زندان سپرده می‌شود و اگر در زندان سرقت کرد، کشته می‌شود».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۵۴۲ (۳) امام جعفر صادق﵇، از پدرشان﵇، از جدّشان﵌ روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین علی﵇ در مورد دست فرمود که: از مفصل قطع می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پای چپ از کعب قطع می‌شود».

۱۵۴۳ (۴) حلبی گوید: «از امام صادق﵇ پرسیدم که: از کجا باید [دست را] برید؟ حضرت انگشتانش را باز کرد و فرمود: از اینجا؛ منظور حضرت از مفصل کف بود».

---

۱. مائده، ۵/۳۸ـ۳۹

١٥٤٤ ٢٦٧٩٢ (٥) **تفسير العيّاشيّ ١/٣١٩**: عن زرقان صاحب ابن أبي داود[١] وصديقة بشدّة قال رجع ابن أبى داود ذات يوم من عند المعتصم وهو مغتمّ فقلت له في ذلك فقال وددت اليوم أنّى قد مِتُّ منذ عشرين سنة قال قلت له ولِمَ ذاك قال لِما كان من هذا الأسود أبا جعفر محمد بن عليّ بن موسى اليوم بين يدى أميرالمؤمنين المعتصم قال قلت له وكيف كان ذلك قال إنّ سارقاً أقرّ على نفسه بالسّرقة وسأل الخليفة تطهيره بإقامة الحدّ عليه فجمع لذلك الفقهاء في مجلسه وقد أحضر محمد بن عليّ عليه السلام فَسَئَلَنا عن القطع فى أىّ موضع يجب أن يقطع قال فقلت من الكرسوع[٢] قال وما الحجّة فى ذلك قال قلت لأنّ اليد هى الأصابع والكفّ إلى الكرسوع لقول اللّه فى التيمّم ﴿فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم﴾ واتّفق معى على ذلك قوم وقال آخرون بل يجب القطع من المرفق قال وما الدّليل على ذلك قالوا لأنّ اللّه لمّا قال ﴿وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى ٱلْمَرَافِقِ﴾ فى الغسل دلّ ذلك على أنّ حدّ اليد هو المرفق.

قال فالتفت إلى محمد بن عليّ عليه السلام فقال ما تقول فى هذا يا أبا جعفر فقال قد تكلّم القوم فيه يا أميرالمؤمنين قال دَعنى ممّا تكلّموا به أىّ شىء عندك قال أعفنى عن هذا يا أميرالمؤمنين قال أقسمت عليك باللّه لمّا أخبرت بما عندك فيه فقال أمّا إذا أقسمت علىّ باللّه إنّى أقول إنّهم أخطئوا فيه السّنّة فإنّ القطع يجب أن يكون من مفصل أصول الأصابع فيترك الكفّ قال وما الحجّة فى ذلك قال قول رسول اللّه صلى الله عليه وآله السّجود على سبعة أعضاء الوجه واليدين والرّكبتين والرّجلين فإذا قطعت يده من الكرسوع أو المرفق لم يبق له يد يسجد عليها وقال اللّه تبارك وتعالى ﴿وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ﴾ يعنى به هذه الأعضاء السّبعة الّتى يسجد عليها ﴿فَلَا تَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا﴾ وماكان للّه لم يقطع قال فأعجب المعتصم ذلك وأمر بقطع يد السّارق من مفصل الأصابع دون الكفّ. قال ابن أبى داود قامت قيامتى وتمنّيت أنّى لم أك حيّاً.

---

١. ابن أبى دُواد ـ البحار ـ قال فى هامش البحار ٧٩/١٩٠: فى المصدر ابن أبى داود وهو سهو والصّحيح ما أثبتناه فى الصّلب ودُواد كغُراب والرّجل أحمد ابن أبى دُواد كان قاضياً ببغداد فى عهد المأمون والمعتصم والواثق والمتوكّل الخ.

٢. الكرسوع طرف الزّند الّذى يلى الخنصر وكرسوع القدم مفصلها من السّاق.

۱۵۴۴ (۵) زرقان که همنشین ابن ابی داود و دوست صمیمی اوست،گوید: «روزی ابن ابی داود از نزد معتصم، غمگین آمد. با او در این باره گفتگو کردم. او گفت: امروز آرزو داشتم که بیست سال پیش مرده بودم. به او گفتم: چرا این طور؟ گفت: برای کاری که این سیاه چهره ـ ابوجعفر محمد بن علی بن موسی ـ امروز در پیشگاه امیرالمؤمنین معتصم انجام داد. زرقان گوید به ابن ابی داود گفتم: این کار چه بوده؟ او گفت: سارقی علیه خویش اعتراف کرده بود و از خلیفه خواسته بود تا با اجرای حدّ بر او، او را پاک سازد. خلیفه هم همهٔ فقیهان را در مجلس گرد آورده و حضرت محمد بن علی را نیز حاضر کرده بود. خلیفه دربارهٔ بریدن [دست] از ما پرسید که: کجا باید بریده شود؟ او گوید: من گفتم که: از مچ. معتصم گفت: دلیلت در این باره چیست؟ من گفتم: برای این که دست، همان انگشتان و کف تا مچ است. چون خداوند دربارهٔ تیمم می‌گوید: به صورت‌های‌تان و دست‌های‌تان بکشید[1] و دسته‌ای هم با من در این مطلب موافق شدند ولی دسته‌ای دیگرگفتند: بلکه باید از آرنج برید.

معتصم پرسید: دلیل این مطلب چیست؟ آنان گفتند: چون خداوند در مورد شستن [در وضو] فرموده است: و دست‌های‌تان را تا آرنج بشوئید.[2] این دلالت دارد که حدّ دست، همان آرنج است.

ابن ابی داود گوید: پس از آن معتصم به حضرت محمد بن علی رو کرد و گفت: ای ابا جعفر، شما در این موضوع چه نظری دارید؟ حضرت ابوجعفر فرمود: ای امیرالمؤمنین، این گروه دربارهٔ آن سخن گفتند. معتصم گفت: از آنچه گفته‌اند، رهایم ساز؛ نزد شما چیست؟ حضرت فرمود: ای امیرالمؤمنین، مرا از این موضوع معاف دارید. معتصم گفت: به خدا سوگندتان می‌دهم آنچه در این باره نزد شماست، برایم بگویید. حضرت فرمود: اما هم اکنون که مرا به خدا سوگند می‌دهی، من می‌گویم که اینان در این موضوع از سنت پیامبر به خطا رفته‌اند؛ چرا که قطع، لازم است که از مفصل یعنی ریشهٔ انگشتان باشد؛ در نتیجه کف بریده نمی‌شود. معتصم پرسید: دلیل این مطلب چیست؟ حضرت فرمود: فرمودهٔ رسول خدا است که: سجده بر هفت عضو قرار می‌گیرد؛ صورت، دو دست، دو زانو، دو پا و اگر دستش از مچ یا آرنج بریده شود، دیگر دستی ندارد که بر آن سجده کند و خداوند متعال فرموده است: مسجدها برای خداست.[3] منظور از مسجدها، همین اعضای هفتگانه‌ای است که بر آن سجده قرار می‌گیرد. پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید[4] و هر چه برای خداست، بریده نمی‌شود. ابن ابی داود گوید: این فرمودهٔ حضرت، معتصم را شگفت‌زده کرد و دستور داد تا دست سارق از مفصل انگشتان، نه کف بریده شود. ابن ابی داود گوید: قیامتم بپا شد و آرزو کردم که کاش زنده نبودم!»

۱. نساء ۴۳/۴ ۲. مائده ۶/۵ ۳ و ۴ـ جن ۱۸/۷۲

۱۵۴۵ ۲۶۷۹۳ (۶) مستدرك ۱۲۴/۱۸: علىّ بن أحمد الكوفىّ فى كتاب الإستغاثة إنّ أهل البيت عليهم السلام قد أجمعوا أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام قطع السّارق من مفصل الأصابع وترك له إبهاماً مع الكفّ وهذه سنّة الرّسول صلى الله عليه وآله فى القطع وقال عليه السلام ذلك موضع حدّ التيمّم فترك ما ترك الإبهام والكفّ ليمكنه بذلك الوضوء للصّلوة وكذلك جعل من استوجب قطع الرّجل مع اليد قطعها من مفصل الكعب الّذى فى أسفل القدم من مقدّمها وترك العقب ومايلى الكعب من العظم الفاصل بين القدم وبين العقب ليعتمد عليه في القيام للصّلوة وقال عليه السلام هكذا استنّ[1] رسول اللّه صلى الله عليه وآله فى قطع اليد والرّجل وأنكر ما فعله عمر فى قطع اليد والرّجل الى آخر ما قال.

۱۵۴۶ ۲۶۷۹۴ (۷) دعائم الإسلام ۴۶۹/۲: وعن علىّ وأبى عبداللّه عليهما السلام أنّهما قالا تقطع يد السّارق من أصل الأصابع الأربع وتدَع له الرّاحة يعني راحة الكفّ والإبهام وتقطع الرّجل من الكعب وتدَع له العقب[2] يمشى عليها فيكون القطع من نصف القدم.

۱۵۴۷ ۲۶۷۹۵ (۸) كافى ۲۲۴/۷: تهذيب ۱۰۲/۱۰: أبوعلىّ الأشعرىّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان علل الشّرائع ۵۳۷: حدّثنا محمد بن الحسن رضى الله عنه قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن علىّ بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمّار عن أبى ابراهيم عليه السلام قال تقطع يد السّارق ويترك إبهامه وصدر راحته وتقطع رجله وتترك (له ـ كا ـ العلل) عقبه يمشى عليها.

۱۵۴۸ ۲۶۷۹۶ (۹) تفسير العيّاشىّ ۳۱۸/۱: قال وكتب إلينا أبومحمد يذكر عن ابن أبى عمر[3] عن إبراهيم بن عبدالحميد عن عامّة أصحابه يرفعه الى أميرالمؤمنين عليه السلام أنّه كان إذا قطع يد السّارق ترك له الإبهام والرّاحة فقيل له يا أميرالمؤمنين تركت عامّة[4] يده قال فقال لهم فان تاب فبأىّ شىء يتوضّأ لأنّ اللّه يقول ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ فَمَن تَابَ مِنۢ بَعْدِ ظُلْمِهِۦ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

---

۱. استنّ: أى عمل ـ استنّ بسيرة فلان أى اتّبعها. ۲. الكعب ـ ك.
۳. ابن أبى عمير ـ ئل. ۴. عليه ـ ئل.

۱۵۴۵ (۶) علی بن احمد کوفی در کتاب استغاثه گوید: «اهل بیت‌ﷺ اتفاق دارند که امیرالمؤمنین‌ﷺ دست سارق را از مفصل انگشتان قطع کرد و ابهام را با کف دست وانهاد و سنت پیامبرﷺ در مورد قطع دست چنین است و امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود که: این جای حدّ تیمم است، پس وانهاده شد، آنچه وانهاده شد؛ یعنی انگشت ابهام و کف دست تا بتواند برای نماز وضو بگیرد و همچنین امیرالمؤمنین‌ﷺ کسی را که مستحق بریدن پا یا دست است، از مفصل کعب که در پایین پا قسمت جلوی آن است، قطع کرد و پاشنه و استخوان فاصل بین پا و [پنجهٔ پا] و پاشنه را رها کرد تا به هنگام ایستادن برای نماز، بر آن قرار گیرد و حضرت فرمود: این گونه رسول خداﷺ در خصوص قطع دست و پا سنت نهاد و حضرت آنچه عمر در خصوص قطع دست و پا انجام داده است، نپذیرفت...»

سخن علی بن احمد کوفی در کتاب استغاثه ادامه دارد.

۱۵۴۶ (۷) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ و امام صادق‌ﷺ فرمودند: «دست سارق را از بن چهار انگشت قطع کن و کف دست را برای او بگذار؛ منظور کف دست و انگشت ابهام است و پا را از کعب قطع کن و پاشنه را برای او بگذار تا بر آن راه رود؛ بنابراین قطع پا از نیمهٔ قدم است».

۱۵۴۷ (۸) امام کاظم‌ﷺ فرمود: «دست سارق قطع می‌شود ولی انگشت ابهام و کف دست او قطع نمی‌شود و پای او قطع می‌شود ولی پاشنه‌اش برای او می‌ماند تا برروی آن راه برود».

۱۵۴۸ (۹) همیشه امیرالمؤمنین علی‌ﷺ آن زمان که دست سارق را قطع می‌کرد، انگشت ابهام و کف دست وی را برای او باقی می‌گذاشت. به امیرالمؤمنین‌ﷺ گفته شد که شما همهٔ دست سارق را باقی گذاشته‌اید. راوی گوید: امام‌ﷺ به آنان فرمود: اگر این سارق توبه کند، با چه چیزی وضو بگیرد؟ چون خداوند متعال گوید: دست مرد و زن سارق را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است. اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبهٔ او را می‌پذیرد؛ [و از این مجازات معاف می‌شود] زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».[۱]

---

۱. مائده ۵ / ۳۸ و ۳۹.

١٥٤٩ ٢٦٧٩٧ (١٠) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٥١ : أحمد بن محمد (يعني ابن أبي نصر ـ ئل) عن المسعوديّ عن معاوية بن عمّار قال قال أبوعبدالله عليه السلام يقطع من السّارق أربع أصابع ويترك الإبهام وتقطع الرِّجل من المفصل ويترك العقب يطأ عليه.

١٥٥٠ ٢٦٧٩٨ (١١) فقيه ٤٦/٤: وروى الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن تفسير العيّاشيّ ٣١٨/١: زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في رجل[١] سرق فقطعت يده اليمنىٰ ثمّ سرق فقطعت رجله اليسرىٰ ثمّ سرق الثّالثة قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يخلّده في السّجن ويقول إنّي لأستحيي من ربّي أن أدَعه بلا يد يستنظف بها ولا رِجل يمشي بها إلى حاجته قال وكان إذا قطع اليد قطعها دون المفصل وإذا قطع الرِّجل قطعها من الكعب[٢] قال وكان لا يرىٰ أن يعفى[٣] عن شيء من الحدود.

١٥٥١ ٢٦٧٩٩ (١٢) دعائم الإسلام ٤٦٩/٢: وعن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال تقطع اليد اليمنىٰ من السّارق وقال قرأ عليّ عليه السلام ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا﴾.

١٥٥٢ ٢٦٨٠٠ (١٣) كافي ٢٢٢/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٠٣/١٠: سهل بن زياد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد علل الشّرائع ٥٣٦: حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في السّارق إذا سرق قطعت يمينه وإذا[٤] سرق مرّة أخرىٰ قطعت رجله اليسرىٰ ثمّ إذا سرق مرّة أُخرىٰ سجنه وتركت رجله اليمنىٰ يمشي عليها إلى الغائط ويده اليسرىٰ يأكل بها ويستنجي بها وقال إنّي لأستحيي[٥] من الله أن أتركه لا ينتفع بشيء ولكنّي[٦] أسجنه حتّى يموت في السّجن وقال ما قطع رسول الله صلى الله عليه وآله[٧] من سارق بعد (قطع ـ العلل) يده ورِجله.

١٥٥٣ ٢٦٨٠١ (١٤) فقيه ٤٥/٤: وقال الصّادق عليه السلام المقنع ١٥٠: كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا سرق الرّجل أوّلاً قطع يمينه[٨] فان عاد قطع رِجله (اليسرىٰ ـ فقيه) فان عاد ثالثة[٩] خلّده السّجن وأنفق عليه من بيت المال.

---

١. عن رجل ـ العيّاشيّ. ٢. دون الكعبين ـ العيّاشيّ. ٣. يغفل ـ العيّاشيّ.
٤. فان ـ يب. ٥. أستحي ـ العلل. ٦. ولكن ـ العلل.
٧. محمد ـ العلل. ٨. يده ـ المقنع. ٩. في الثّالثة ـ المقنع.

۱۵۴۹ (۱۰) امام صادق﵇ فرمود: «چهار انگشت سارق بریده می‌شود و انگشت ابهام باقی می‌ماند و پا از مفصل قطع می‌شود ولی پاشنه باقی می‌ماند تا برروی آن راه برود».

۱۵۵۰ (۱۱) زراره از امام باقر﵇ دربارهٔ مردی که سرقت کرده و دست راستش بریده شده و سپس سرقت کرده و پای چپش قطع شده و پس از آن برای بار سوم سرقت کرده است، روایت می‌کند که حضرت فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین﵇ این فرد را در زندان برای ابد قرار می‌داد و می‌فرمود: من از خدایم شرم دارم که او را بدون دستی که با آن نظافت کند و بدون پایی که با آن برای کارش برود، رها سازم. حضرت فرمود: و پیوسته امیرالمؤمنین﵇ هر زمان که دست را می‌برید، از پایین مفصل و آن زمان که پا را قطع می‌کرد، از کعب قطع می‌کرد. حضرت فرمود: همواره امیرالمؤمنین﵇ نظر داشت که مبادا چیزی از حدود الهی تعطیل شود».

۱۵۵۱ (۱۲) امام جعفر صادق﵇ فرمود: «دست راست سارق قطع می‌شود. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی﵇ می‌خواند که: دست مرد و زن سارق را قطع کنید».

۱۵۵۲ (۱۳) امام باقر﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ سارقی که سرقت کرده است، حکم می‌داد که دست راستش بریده شود و چون بار دیگر سرقت می‌کرد، پای چپش بریده شود و آن‌گاه که بار دیگر سرقت می‌کرد، او را زندانی می‌کرد و پای چپش را می‌گذاشت تا بتواند برروی آن به دستشویی برود و دست چپش را تا با آن بخورد و خودش را پاک سازد و حضرت فرمود: من از خدا شرم می‌کنم که او را چنان رها کنم که از هیچ چیز نتواند بهره ببرد ولی او را زندانی می‌کنم تا در زندان بمیرد و حضرت فرمود: رسول خداﷺ پس از قطع دست و پا، دیگر قطعی برای سارق نداشت».

۱۵۵۳ (۱۴) پیوسته امیرالمؤمنین﵇ اگر مردی برای بار اول سرقت می‌کرد، دست راستش را قطع می‌کرد و اگر مجددا سرقت می‌کرد، پای چپش را قطع می‌کرد و اگر برای بار سوم دست به سرقت می‌زد، او را برای همیشه زندانی و از بیت‌المال برای او خرج می‌کرد.

۱۵۵۴ ۲۶۸۰۲ (۱۵) **فقیه ٤/٤٥:** وروی أنّه إن سرق فی السّجن قتل.

۱۵۵۵ ۲۶۸۰۳ (۱۶) **وسائل ۲۸/۲۵۹:** محمد بن محمد بن النّعمان المفید فی (الإرشاد) عن عبدالله بن سمعان عن عبدالله بن علیّ بن الحسین عن أبیه عن جدّه عن أمیرالمؤمنین ﷺ أنّه کان یقطع ید السّارق الیمنیٰ فی أوّل سرقته فان سرق ثانیة قطع رِجله الیسریٰ فان سرق ثالثة خلّده فی السّجن.

۱۵۵۶ ۲۶۸۰۴ (۱۷) **تهذیب ۱۰/۱۰۸:** یونس بن عبدالرّحمن عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن السّارق یسرق فتقطع یده ثمّ یسرق فتقطع رِجله ثمّ یسرق هل علیه قطع فقال فی کتاب علیّ ﷺ إنّ رسول الله ﷺ مضی قبل أن یقطع أکثر من ید ورجل وکان علیّ ﷺ یقول إنّی لأستحی من ربّی أن لا أدَع له یداً یستنجی بها أو رِجلاً یمشی علیها قال فقلت له لو أنّ رجلاً قطعت یده الیسریٰ فی قصاص فسرق ما یصنع به قال فقال لا یقطع ولا یترك بغیر ساق قال قلت فلو أنّ رجلاً قطعت یده الیمنیٰ فی قصاص ثمّ قطع ید رجل أیقتصّ منه أم لا فقال إنّما یترك فی حقّ الله ﷻ فأمّا فی حقوق النّاس فیقتصّ منه فی الأربع جمیعاً. **استبصار ٤/٢٤٢:** الحسن بن محبوب عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت له لو أنّ رجلاً قطعت یده الیسریٰ (وذکر مثله).

۱۵۵۷ ۲۶۸۰۵ (۱۸) **الجعفریّات ۱٤۱:** بإسناده عن علیّ بن أبیطالب ﷺ قال لم یزد رسول الله ﷺ رجلاً (علی ـ ك) قطع یده ورجله قال جعفر بن محمد ﷺ قال أبی وکان أمیرالمؤمنین ﷺ إذا سرق السّارق بعد أن یقطع یده ورجله جلد وحبس فی السّجن وأنفق علیه من فیء المسلمین.

۱۵۵۸ ۲۶۸۰۶ (۱۹) **کافی ۷/۲۲۳:** عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن **تهذیب ۱۰/۱۰٤:** الحسین بن سعید النّضر بن سوید عن القاسم[۱] عن أبی عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل سرق فقال سمعت أبی ﷺ یقول أتی علیّ ﷺ فی زمانه برجل قد سرق فقطع یده ثمّ أتی به ثانیة فقطع رِجله من خلاف ثمّ أتی به ثالثة فخلّده (فی ـ کا) السّجن وأنفق علیه من بیت مال المسلمین وقال هکذا صنع رسول الله ﷺ لا أخالفه.

---

۱. أبی القاسم ـ یب.

(۱۵) و روایت شده است که اگر در زندان سرقت کند، کشته می‌شود. ۱۵۵۴

(۱۶) امیرالمؤمنین علیؑ پیوسته دست راست سارق را در نخستین سرقتش قطع می‌کرد و اگر دوباره سرقت می‌کرد، پای چپش را می‌برید و اگر بار سوم دست به سرقت می‌زد، او را در زندان برای همیشه زندانی می‌کرد. ۱۵۵۵

(۱۷) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ سارقی که سرقت کرده و دستش قطع شده، سپس سرقت می‌کند و پایش قطع می‌شود، پس از آن سرقت می‌کند، پرسیدم که: آیا باز قطع دارد؟ حضرت فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین علیؑ است که رسول خداﷺ پیش از آن که بیش از یک دست و پا قطع کند، رحلت کرد و امیرالمؤمنینؑ پیوسته می‌فرمود: من از خدایم شرم دارم که هیچ دستی برای سارق نگذارم که با آن خودش را پاک کند یا پایی که بر آن راه رود. عبدالرحمن بن حجاج گوید: از امام صادقؑ پرسیدم: اگرمردی دست چپش در قصاص قطع شده و پس از آن سرقت کرده، با او چه می‌شود؟ حضرت فرمود: قطع نمی‌شود و بدون ساق پا نمی‌ماند. پرسیدم: اگر مردی دست راستش در قصاصی قطع شد، پس از آن دست مردی را قطع کرد، آیا از او قصاص می‌شود یا نه؟حضرت فرمود: تنها او را در مورد حق خداوندﷻ رها می‌سازند و اما در حقوق مردم از او در مورد همهٔ چهار تا [دست و پا] قصاص می‌شود». ۱۵۵۶

(۱۸) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ فرمود: «رسول خداﷺ بر مردی که دست و پایش قطع شده بود، چیزی نمی‌افزود. امام جعفر صادقؑ بیان داشت: پدرم می‌فرمود: و پیوسته امیرالمؤمنین علیؑ پس از آن که دست و پای سارق قطع می‌شد اگر سرقت می‌کرد، او را تازیانه می‌زد و در زندان می‌انداخت و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج می‌کرد». ۱۵۵۷

(۱۹) قاسم گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که سرقت کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: شنیدم از پدرم که می‌فرمود: در زمان امیرالمومنین علیؑ مردی را که سرقت کرده بود، نزد حضرت آوردند. حضرت دستش را برید. سپس او را برای بار دوم آوردند. حضرت پایش را خلاف دستش برید. سپس او را بار سوم آوردند. حضرت او را برای ابد در زندان حبس و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج کرد و فرمود: رسول خداﷺ چنین کرد و من با او مخالفت نمی‌کنم». ۱۵۵۸

١٥٥٩ ٢٦٨٠٧ (٢٠) **كافى ٢٢٣/٧**: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن **تهذيب ١٠٤/١٠**: صفوان (بن يحيى ـ كا) عن شعيب عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال قطع[1] رجل السّارق بعد قطع اليد ثمّ لا يقطع بعدُ فإن عاد حبس فى السّجن وأنفق عليه من بيت مال المسلمين.

١٥٦٠ ٢٦٨٠٨ (٢١) **كافى ٢٢٤/٧**: **تهذيب ١٠٧/١٠**: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل ثقب[2] بيتاً فأُخذ[3] قبل أن يصل إلى شىء قال يعاقب فإن أُخذ وقد أخرج متاعاً[4] فعليه القطع قال وسألته عن رجل أخذوه وقد حمل كارة[5] من ثياب وقال صاحب البيت أعطانيها قال يدرأ عنه القطع إلّا أن يقوم عليه البيّنة فإن قامت البيّنة عليه قطع قال وتقطع اليد والرّجل ثمّ لا يقطع بعدُ ولكن إن عاد حبس وأنفق عليه من بيت مال المسلمين.

١٥٦١ ٢٦٨٠٩ (٢٢) **علل الشّرائع ٥٣٧**: حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن علىّ بن مهزيار عن الحسين بن سعيد[6] عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن السّارق وقد قطعت يده فقال تقطع رِجله بعد يده فان عاد حبس فى السّجن وأنفق عليه من بيت مال المسلمين.

١٥٦٢ ٢٦٨١٠ (٢٣) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٥٢**: أحمد بن محمد عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله عليه السلام (فى حديث) قال ويقطع من السّارق الرّجل بعد اليد فان عاد فلا قطع عليه ولكن يخلّد [فى] السّجن وينفق عليه من بيت المال.

١٥٦٣ ٢٦٨١١ (٢٤) **علل الشّرائع ٥٣٦**: حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبان بن عثمان **كافى ٢٢٢/٧**: **تهذيب ١٠٤/١٠**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال كان علىّ عليه السلام[7] لا يزيد على قطع اليد والرّجل ويقول إنّى لأستحيى من ربّى أن أدَعَه ليس (له ـ كا ـ يب) ما يستنجى به أو يتطهّر به قال وسألته إن هو سرق بعد (ما ـ يب) قطع اليد والرّجل فقال استودعه السّجن (أبداً ـ كا ـ يب) وأغنى (عن كا ـ العلل) النّاس شرّه.

---

١. تقطع ـ يب. ٢. نقب ـ يب. ٣. وأخذ ـ يب.
٤. منه شيئاً ـ يب. ٥. الكارة ما يحمل على الظّهر من الثياب ـ الصّحاح.
٦. الحسن بن سعيد ـ خ. ٧. كان أمير المؤمنين عليه السلام ـ علل.

۱۵۵۹ (۲۰) امام صادق‌‌ؑ فرمود: «پای سارق پس از قطع دست، قطع می‌شود، سپس اگر مجددا سرقت کرد، در زندان محبوس و از بیت‌المال مسلمانان برای او خرج می‌شود و دیگر قطعی برای او نیست».

۱۵۶۰ (۲۱) حلبی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که خانه‌ای را سوراخ کرده ولی قبل از آن که به چیزی دست یابد گرفتار شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: کیفر می‌شود ولی اگر او را زمانی که متاعی را بیرون آورده است دستگیر کنند، قطع دست بر او ثابت است. حلبی گوید: و نیز از امامؑ دربارهٔ مردی که او را دستگیر کرده‌اند ـ در حالی که یک کوله بار پارچه می‌برد ـ و می‌گوید: صاحبخانه اینها را به من داده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بریدن دست از او دفع می‌شود، مگر این که بیّنه علیه وی شهادت دهد که اگر بیّنه شهادت داد، بریده می‌شود. حضرت افزود که: دست و پا قطع می‌شود ولی پس از آن دیگر قطعی نیست اما اگر مجددا سرقت کرد، زندانی و از بیت‌المال مسلمانان خرج او داده می‌شود».

۱۵۶۱ (۲۲) سماعه گوید: «از او [= امام صادقؑ] دربارهٔ سارقی که دستش قطع شده، پرسیدم. حضرت فرمود: پس از دست، پایش قطع می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، زندانی و از بیت‌المال مسلمانان مخارج او داده می‌شود».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۵۶۲ (۲۳) امام صادقؑ در حدیثی فرمود: «پس از دست، پای سارق قطع می‌شود و اگر باز سرقت کرد، دیگر چیزی از او قطع نمی‌شود ولی برای ابد در زندان می‌افتد و از بیت‌المال مخارج او داده می‌شود».

۱۵۶۳ (۲۴) زراره گوید: «امام باقرؑ فرمود: امیرالمؤمنینؑ پیوسته بیش از یک دست و یک پا قطع نمی‌کرد و می‌فرمود: من از پروردگارم شرم می‌کنم که سارق را رها کنم در حالی که دستی ندارد که بدان خودش را پاک کند یا وضو بگیرد. زراره گوید: از امام پرسیدم: اگر سارق پس از بریده شدن دست و پا سرقت کرد؟ حضرت فرمود: او را برای همیشه به زندان می‌سپارم و مردم را از شرّ او راحت می‌سازم».

١٥٦٤ ٢٦٨١٢ (٢٥) **تفسير العيّاشيّ** ١/٣١٩: عن السّكونيّ عن جعفر بن محمد عن أبيه عن عليّ عليه السلام أنّه أتى بسارق فقطع يده ثمّ أتى به مرّة أُخرىٰ فقطع رجله اليسرىٰ ثمّ أتى به ثالثة فقال إنّي لأستحيي من ربّي أن لا أدَع له يداً يأكل بها ويشرب بها ويستنجي بها ورجلاً يمشي عليها فجلده واستودعه السّجن وأنفق عليه من بيت المال. **الجعفريّات** ١٤٠: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام (وذكر نحوه الى قوله السّجن وأسقط قوله ويشرب بها).

١٥٦٥ ٢٦٨١٣ (٢٦) **دعائم الإسلام** ٢/٤٧٠: عن عليّ عليه السلام أنّه أتى بسارق فقطع يده اليمنىٰ ثمّ أتى به مرّة أُخرىٰ وقد سرق فقطع رجله اليسرىٰ وقال إنّي لأستحيي من اللّه تعالى أن لا أدَع له يداً يأكل بها ويستنجي بها وقال لم يزد رسول اللّه صلى الله عليه وآله على قطع يد ورجل وكان عليّ عليه السلام إذا أتى بالسّارق في الثّالثة بعد أن قطع يده ورجله في المرّتين خلّده في السّجن وأنفق عليه من فيء المسلمين فإن سرق في السّجن قتله.

١٥٦٦ ٢٦٨١٤ (٢٧) **كافي** ٧/٢٢٥: **تهذيب** ١٠/١٠٣: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن فقيه ٤/٤٩: محمد بن عبداللّه بن هلال عن أبيه عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قلت له أخبرني عن السّارق لِمَ تقطع يده اليمنىٰ ورجله اليسرىٰ ولا تقطع يده اليمنىٰ ورجله اليمنىٰ فقال عليه السلام ما أحسن ما سألت إذا قطعت يده اليمنىٰ ورجله اليمنى سقط على جانبه الأيسر ولم يقدر على القيام فإذا قطعت يده اليمنىٰ ورجله اليسرىٰ اعتدل واستوى قائماً قلت له جعلت فداك وكيف يقوم وقد قطعت رجله قال إنّ القطع ليس (من ـ فقيه ـ كا) حيث رأيت يقطع إنّما تقطع الرّجل من الكعب ويترك (له ـ فقيه ـ يب) من قدمه ما يقوم عليه يصلّي ويعبد اللّه[1] قلت له من أين تقطع اليد قال تقطع الأربع أصابع[2] وتترك الإبهام يعتمد عليها في الصّلاة ويغسل بها وجهه للصّلاة (كا ـ يب ـ قلت فهذا القطع[3] من أوّل من قطع[4] قال قد كان عثمان بن عفّان حسّن ذلك لمعاوية).

---

١. ربّه ـ يب.
٢. الأصابع ـ فقيه.
٣. أي القطع من الزّند.
٤. قطعه ـ يب.

۱۵۶۴ (۲۵) سارقی را نزد امیرالمؤمنین؈ آوردند. حضرت دست وی را برید. مجددا او را آوردند. حضرت پای چپش را برید. پس از آن برای بار سوم آوردند. حضرت فرمود: «من از پروردگارم شرم می‌کنم که برای او دستی باقی نگذارم تا با آن بخورد و بیاشامد و خودش را پاک کند و پایی که بر آن راه رود؛ لذا او را تازیانه زدند و به زندان سپردند و از بیت‌المال برای او خرج کردند».

۱۵۶۵ (۲۶) سارقی را نزد امیرالمؤمنین؈ آوردند. حضرت دست راست او را قطع کرد. بار دیگر که سرقت کرد، او را نزد حضرت آوردند. حضرت پای چپش را قطع کرد و فرمود: «من از خداوند متعال شرم می‌کنم که برای او دستی باقی نگذارم تا با آن بخورد و خودش را پاک سازد و حضرت افزود که: رسول خدا؏ چیزی بیش از قطع یک دست و یک پا نداشت و پیوسته هر زمان که سارق را در مرحلهٔ سوم و پس از آن که دست و پایش در دو مرحله قطع شده بود نزد امام علی؈ می‌آوردند، حضرت او را در زندان برای همیشه زندانی و از بیت‌المال مسلمانان برای او هزینه می‌کرد ؛ ولی اگر در زندان هم سرقت می‌کرد، او را می‌کشت».

۱۵۶۶ (۲۷) محمد بن عبدالله بن هلال از پدرش [عبدالله بن هلال] روایت می‌کند که پدرش گوید: «به امام صادق؈ گفتم: دربارهٔ سارق به من بگویید که چرا دست راست و پای چپش قطع می‌شود و دست چپ و پای راستش قطع نمی‌شود؟ حضرت فرمود: چه سؤال خوبی کردی! اگر دست راست و پای راستش قطع شود، به سمت چپ می‌افتد و نمی‌تواند برخیزد ولی اگر دست راست و پای چپش قطع شود، تعادلش حفظ می‌شود و راست می‌ایستد. پرسیدم: فدایت گردم! چگونه می‌ایستد با این که پای او قطع شده است؟ حضرت فرمود: قطع از موضعی نیست که تو خیال می‌کنی. پا از کعب بریده می‌شود و آن مقدار از پایش برایش می‌ماند که بر آن بتواند بایستد و نماز بخواند و بندگی خدا کند. به امام گفتم: دست از کجا قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: چهار انگشت بریده می‌شود و ابهام برایش می‌ماند تا در نماز بر آن تکیه کند و چهره‌اش را برای نماز با آن بشوید». در کتاب کافی و تهذیب این افزودگی آمده است که: «پرسیدم: کسی که این قطع از مچ را [که معمول است] اولین بار انجام داد، کیست؟ حضرت فرمود: عثمان بن عفان بود که این شکل از قطع را برای معاویه خوب جلوه داد».

۱۵۶۷ (۲۸)کافی ٢٦٤/٧: الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد عن علیّ بن مرداس عن سعدان بن مسلم عن بعض أصحابنا عن الحارث بن حصيرة قال مررت بحبشيّ وهو يستسقي بالمدينة فإذا هو أقطع فقلت له من قطعك فقال قطعني خير النّاس إنّا أُخذنا في سرقة ونحن ثمانية نفر فذهب بنا إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام فأقررنا بالسّرقة فقال لنا تعرفون أنّها حرام قلنا نعم فأمر بنا فقطعت أصابعنا من الرّاحة وخلّيت الإبهام ثمّ أمر بنا فحبسنا في بيت يطعمنا فيه السّمن والعسل حتّى برئت أيدينا ثمّ أمرنا فأخرجنا وكسانا فأحسن كسوتنا ثمّ قال لنا إن تتوبوا وتصلحوا فهو خيرلكم يلحقكم الله بأيديكم في الجنّة وإن لا تفعلوا يلحقكم الله بأيديكم في النّار. ٢٦٨١٥

۱۵۶۸ (۲۹)کافی ٢٦٦/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٢٥/١٠: سهل بن زياد عن محمد بن سليمان الدّيلميّ عن هارون بن الجهم عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال أُتي أمير المؤمنين عليه السلام بقوم لصوص قد سرقوا فقطع أيديهم من نصف الكفّ وترك الإبهام (و ـ خ) لم يقطعها وأمرهم أن يدخلوا دار الضّيافة وأمر بأيديهم أن تعالج فأطعمهم السّمن والعسل واللّحم حتّى برئوا فدعاهم وقال يا هؤلاء إنّ أيديكم قد سبقت إلى النّار فإن تبتم وعلم الله عزّ وجلّ (منكم ـ كا) صدق النّيّة تاب الله عليكم وجررتم أيديكم إلى الجنّة وإن لم تقلعوا ولم تنتهوا[1] عمّا أنتم عليه جرّتكم أيديكم إلى النّار. ٢٦٨١٦

۱۵۶۹ (۳۰) علل الشّرائع ٥٣٧: حدّثنا محمد بن الحسن قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى كافی ٢٢٤/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبدالله عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال قال أبوعبدالله عليه السلام أتي أمير المؤمنين عليه السلام برجال قد سرقوا فقطع أيديهم ثمّ قال إنّ الّذي بان من أجسادكم قد يصل[2] إلى النّار فان تتوبوا تجرّوها[3] وإن لا[4] تتوبوا تجرّكم. ٢٦٨١٧

---

١. وإن أنتم لم تتوبوا ولم تقلعوا ـ يب.
٢. وصل ـ كا.
٣. تجرّونها ـ كا.
٤. وإن لم ـ كا.

۱۵۶۷ (۲۸) حارث بن حصیره گوید: «مرد حبشی را که آب می‌کشید، در مدینه دیدم که دستش بریده شده است. به او گفتم: چه کسی دستت را قطع کرده است؟ او گفت: بهترین مردم دستم را قطع کرده است. ما که هشت نفر بودیم، در یک سرقت گیر افتادیم. ما را نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب﵇ بردند. همه به سرقت اعتراف کردیم. حضرت به ما گفت: آیا می‌دانستید که سرقت حرام است؟ گفتیم: آری. ایشان دستور داد انگشتان ما از کف بریده و انگشت ابهام باقی گذاشته شد. پس از آن، دستور داد ما را در یک خانه قرار دادند و روغن و عسل به ما خوراندند تا دست‌های مان بهبود یافت. پس از آن دستور داد تا ما را آزاد کنند و بر ما لباس پوشاند و لباس‌های خوبی هم پوشاند. آن‌گاه به ما فرمود: اگر توبه کنید و درست عمل کنید، این برای شما بهتر است و خداوند شما را به دست‌های‌تان در بهشت ملحق می‌سازد. ولی اگر توبه و اصلاح پیشه نکنید، خداوند شما را به دست‌های‌تان در آتش ملحق می‌کند».

۱۵۶۸ (۲۹) امام باقر﵇ فرمود: «گروهی سارق را که سرقت کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. حضرت دست‌های آنان را از نیمهٔ کف برید و انگشت ابهام را گذاشت و نبرید و به آنان دستور داد که در مهمانسرا وارد شوند و دستور داد که دست‌های‌شان را معالجه کنند و تا زمانی که بهبود یابند، به آنان روغن، عسل و گوشت خوراند. پس از آن آنان را خواست و فرمود: ای گروه، دست‌های شما به سوی آتش جهنم شتافته است ولی اگر توبه کنید و خداوند راستی و درستی شما را بیابد، توبهٔ شما را می‌پذیرد و شما دست‌های‌تان را به بهشت می‌کشید. ولی اگر از این کار زشت جدا نشوید و از آنچه بر آن هستید دست نکشید، دست‌های‌تان شما را به سوی آتش می‌کشند».

۱۵۶۹ (۳۰) امام صادق﵇ فرمود: «مردانی را که سرقت کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. حضرت دست‌های‌شان را قطع کرد. سپس فرمود: آنچه از بدن‌های شما جدا شده به آتش می‌رود. اگر توبه کردید، شما آنها را می‌کشید ولی اگر توبه نکنید، آنها شما را می‌کشند».

١٥٧٠ ٢٦٨١٨ (٣١) **تهذيب ١٠/ ١٢٧**: الحسين بن سعيد عن محمد بن سنان عن حذيفة بن منصور عن أبي عبدالله عليه السلام قال أتى أمير المؤمنين عليه السلام بقوم سرّاق قد قامت عليهم البيّنة وأقرّوا قال فقطع أيديهم ثمّ قال يا قنبر ضمّهم إليك فداوِ كلومهم وأحسن القيام عليهم فإذا برئوا فأعلمني فلمّا برئوا أتاه فقال يا أمير المؤمنين القوم الّذين أقمت عليهم الحدود قد برئت جراحاتهم قال اذهب فاكسُ كلّ رجل منهم ثوبين وائتني بهم قال فكساهم ثوبين ثوبين فأتى بهم في أحسن هيئة متردّين مشتملين كأنّهم قوم مُحْرِمُون فمثّلوا بين يديه قياماً فأقبل على الأرض ينكتها بإصبعه مليّاً ثمّ رفع رأسه إليهم فقال اكشفوا أيديكم ثمّ قال ارفعوا (رؤوسكم ـ ئل) إلى السّماء فقولوا اللّهمّ إنّ عليّاً قطعنا ففعلوا فقال اللّهمّ على كتابك وسنّة نبيّك ثمّ قال لهم يا هؤلاء إن تبتم استلمتم[1] أيديكم وإلّا تتوبوا ألحقتم بها ثمّ قال يا قنبر خلّ سبيلهم وأعط كلّ واحد منهم ما يكفيه الى بلده. **دعائم الإسلام ٢/ ٤٧٠**: وعن عليّ عليه السلام أنّه أمر بقطع سرّاق فلمّا قطعوا أمر بحسمهم[2] فحسموا ثمّ قال يا قنبر خذهم إليك فداوِ كلومهم (وذكر نحوه الى قوله سنّة نبيّك وزاد ثمّ قال لهم يا هؤلاء إنّ أيديكم سبقتكم إلى النّار فان أنتم تبتم انتزعتم أيديكم من النّار وإلّا لحقتم بها).

١٥٧١ ٢٦٨١٩ (٣٢) **دعائم الإسلام ٢/ ٤٧٠**: عن عليّ عليه السلام أنّه كان إذا قطع السّارق حسمه بالنّار لئلّا[3] ينزف دمه فيموت.

١٥٧٢ ٢٦٨٢٠ (٣٣) **عوالي اللّئالي ٣/ ٥٦٥**: وروى أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله أتى برجل قد سرق فقال اذهبوا به فاقطعوا يده ثمّ احسموه.

١٥٧٣ ٢٦٨٢١ (٣٤) **عوالي اللّئالي ٣/ ٥٦٥**: وروى أنّ عليّاً عليه السلام كان إذا قطع سارقاً حسمه بالزّيت.

١٥٧٤ ٢٦٨٢٢ (٣٥) **عوالي اللّئالي ٣/ ٥٦٥**: وروى أنّ امرأة سرقت حُليّاً فأتى بها النّبيّ صلى الله عليه وآله فقالت يا رسول الله هل لي من توبة فأنزل الله تعالى ﴿فَمَن تَابَ مِنۢ بَعْدِ ظُلْمِهِۦ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ﴾.

وتقدّم في أحاديث باب (٧٧) وجوب التّوبة من الذّنوب وما يترتّب عليهامن المغفرة من

---

١. سلّمتم ـ ئل.
٢. حَسَمه أي قطع الدّم عنه بالكيّ.
٣. كيلا ـ ك.

۱۵۷۰ (۳۱) امام صادق ﷺ فرمود: «گروهی سارق راکه بیّنه بر آنان شهادت داده بود و خودشان نیز اعتراف کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. امام فرمود: حضرت دست‌های‌شان را قطع کرد. آن‌گاه فرمود: ای قنبر، آنان را نزد خویش بدار، زخم‌های‌شان را مداوا و خوب از آنان پذیرایی کن و چون بهبود یافتند، مرا باخبر ساز. چون بهبود یافتند، قنبر نزد امام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، گروهی که حدود الهی را بر آنان جاری کردی، زخم‌های‌شان خوب شده است. حضرت فرمود: برو و بر هر کدام از آنان دو لباس بپوشان و آنان را نزد من بیاور. امام صادق ﷺ فرمود: قنبر بر آنان دو لباس پوشاند و آنان را در بهترین قیافه در حالی که ردا پوشیده و خود را آراسته بودند که گویا جمعی در حال احرامند، نزد امیرالمؤمنین آوردند. اینان در برابر امام ایستادند. حضرت به زمین توجه کرد و با انگشت ـ در حال تفکر ـ مدتی طولانی به زمین می‌زد. آن‌گاه به سوی آنان سر برداشت و فرمود: دست‌های‌تان را بگشایید. سپس فرمود: سرهای‌تان را به آسمان بلند کنید و بگویید: پروردگارا، علی ﷺ دست ما را قطع کرد. آنان چنین کردند. آن‌گاه امام فرمود: خدایا، بر پایهٔ کتاب تو و سنت پیامبرت [قطع کردم]. سپس به آنان فرمود: ای گروه، اگر توبه کنید به دست‌های‌تان دست می‌یابید ولی اگر توبه نکنید، شما هم به دست‌های‌تان ملحق می‌شوید. سپس فرمود: ای قنبر، آزادشان کن و به هر کدام از آنان مقداری آذوقه که تا رسیدن به شهرش او را کفایت کند، بده».

همین روایت در دعائم الاسلام: «امیرالمؤمنین علی ﷺ دستور قطع دست سارقانی را صادر فرمود. چون دست‌شان بریده شد، فرمان داد تا خون دست‌شان را بند بیاورند و بند آمد. آن‌گاه حضرت فرمود: ای قنبر، آنان را نزد خویش نگاه دار و زخم‌های‌شان را مداوا کن...» دعائم الاسلام مانند روایت پیشین را آورده. تا گفتهٔ حضرت که: «بر پایهٔ سنت پیامبرت» و افزوده است: «سپس امام به آنان فرمود: ای گروه، دست‌های‌تان برای رفتن به جهنم بر شما پیشی گرفت، حال اگر شما توبه کنید، دست‌های‌تان را از آتش نجات می‌دهید وگرنه خودتان نیز بدان‌ها ملحق می‌شوید».

۱۵۷۱ (۳۲) پیوسته امیرالمؤمنین ﷺ هر زمان که دست سارق را می‌برید، با آتش خونش را بند می‌آورد تا مبادا که خونش بیرون ریزد و بمیرد.

۱۵۷۲ (۳۳) مردی را که سرقت کرده بود، نزد پیامبر ﷺ آوردند. حضرت فرمود: «او را ببرید و دستش را ببرید و پس از آن جلوی خون ریزی‌اش را بگیرید».

۱۵۷۳ (۳۴) پیوسته امیرالمؤمنین علی ﷺ هر زمان که دست سارق را می‌برید، با روغن زیتون مانع خون‌ریزی آن می‌شد.

۱۵۷۴ (۳۵) روایت شده است که: «زنی زیور آلاتی را سرقت کرد. او را نزد پیامبر ﷺ آوردند. او گفت: ای رسول خدا، آیا برای من توبه‌ای هست؟ پس از آن خداوند فرو فرستاد که: پس هر کس که بعد از ستم کردن، توبه و جبران کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد[1]».

---

۱. مائده ۵ / ۳۹.

أبواب جهاد النّفس ج ١٨ ما يدلّ على ذيل الباب. وفى رواية حمزة بن حمران (٧) من باب (٦٤) حكم مال من مات ولا وارث له من أبواب الميراث ج ٢٩ قوله ثمّ إنّ السّارق بَعْدُ تاب فنظر الى مثل المال الّذى كان غصبه من الرّجل فحمله إليه وهو يريد أن يدفعه إليه ويتحلّل منه (الى أن قال) فقلت له فما حال الغاصب فيما بينه وبين اللّه تعالى فقال إذا هو أوصل المال إلى إمام المسلمين فقد سلم.

ويأتى فى رواية حريز (٨) من باب (١٤) من يجوز حبسه أو يجب من أبواب حدّ المحارب ج ٣٥ قوله عليه السلام لا يخلّد فى السّجن إلّا ثلاثة (إلى أن قال) والسّارق بعد قطع اليد والرّجل وفى رواية الدعائم (٩) مثله وفى رواية عبيد (١٠) قوله هل كان عليّ عليه السلام يحبس أحداً من أهل الحدود فقال لا إلّا السّارق فإنّه كان يحبسه فى الثالثة بعد ما قطع يده ورجله.

(٦)

باب حكم أشلّ اليد ومقطوعها فى السّرقة والقصاص

١٥٧٥ ٢٦٨٢٣ (١) كافى ٢٢٥/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ١٠٨/١٠: استبصار ٢٤٢/٤: أحمد بن محمد بن عيسى العلل ٥٣٧: حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل قال حدّثنا عبداللّه بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمد بن عيسى عن (الحسن ـ العلل) ابن محبوب عن (عبداللّه ـ كا ـ يب ـ صا) ابن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام فى رجل أشلّ (اليد ـ كا ـ يب ـ العلل) اليمنىٰ أو أشلّ (اليد ـ كا) الشّمال سرق قال تقطع يده اليمنىٰ على كلّ حال.

١٥٧٦ ٢٦٨٢٤ (٢) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ١٥٢: أحمد بن محمد عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام (فى حديث أنّه قال) والأشلّ اليمين والشّمال متى سرق قطعت له اليمين على كلّ الأحوال.

١٥٧٧ ٢٦٨٢٥ (٣) المقنع ١٥١: والأشلّ اذا سرق قطعت يمينه على كلّ حال.

١٥٧٨ ٢٦٨٢٦ (٣) دعائم الإسلام ٤٦٩/٢: قال أبوعبداللّه عليه السلام فإن كان[١] أشلّ اليمنى أو اليسرى قطعت يمنى[٢] على أىّ حال كانت.

---

١. فإنّ أشلّ اليمنى أو اليسرى ـ خ. ٢. يمناه ـ خ.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و هفت از ابواب جهاد با نفس، روایتی که بر ذیل این باب دلالت دارد.

و در روایت هفت از باب شصت و چهار از ابواب میراث، این گفته که: «پس از آن سارق توبه کرد و مانند همان مالی را که از آن مرد گرفته بود ـ در حالی که می‌خواست به او بدهد و از او حلالیت بگیرد ـ برداشت و برای او برد...» تا آنجا که گوید: «از او پرسیدم: وضعیت کسی که مالی را غصب کرد و رابطهٔ او با خدا چگونه است؟ حضرت فرمود: آن زمان که مال را در اختیار امام مسلمانان قرار دهد، دیگر در امان است».

می‌آید:

در روایت هشت از باب چهارده از ابواب حدّ محارب، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «برای ابد در زندان نمی‌ماند مگر سه نفر...» تا آنجا که گوید: «و سارق، پس از بریدن دست و پای او».

و در روایت نهم، مانند آن و در روایت ده، این گفته که: «آیا امیرالمؤمنین علیعليه السلام احدی از کسانی را که حدّ بر آنها واجب شده بود، زندان می‌کرد؟ فرمود: نه، مگر سارق را؛ چرا که او را در مرحلهٔ سوم پس از آن که دست و پایش را قطع کرده، زندانی می‌کرد».

باب ۶

حکم سارقی که دستش فلج یا به خاطر سرقت یا قصاص قطع شده باشد

(۱) امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که دست راست یا دست چپ او فلج است و سرقت کرده است، فرمود: «در هر حال دست راست او قطع می‌شود». ۱۵۷۵

(۲) امام صادقعليه السلام در حدیثی فرمود: «کسی که دست راست یا چپش فلج است اگر سرقت کند، در هر حال دست راستش بریده می‌شود». ۱۵۷۶

(۳) کسی که دستش فلج است اگر سرقت کند، در هر حال دست راستش بریده می‌شود. ۱۵۷۷

(۴) امام صادقعليه السلام فرمود: «اگر دست راست یا چپ فلج باشد، دست راست در هر صورت که باشد، قطع می‌شود». ۱۵۷۸

١٥٧٩ ٢٦٨٢٧ (٥) فقيه ٤٧/٤: والأشلّ إذا سرق قطعت يمينه على كلّ حال شلّاء كانت أو صحيحة فان عاد فسرق قطعت رجله اليسرى فان عاد خلّد السّجن وأجرى عليه من بيت مال المسلمين وكفّ عن النّاس روى ذلك الحسن بن محبوب عن علاء عن محمد بن مسلم عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام ورواه الحسن بن محبوب عن عبداللّه بن سنان عن أبي عبداللّه عليه السلام.

علل الشّرائع ٥٣٧: حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل قال حدّثنا عبداللّه بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم وعليّ بن رئاب عن زرارة جميعاً عن أبي جعفر عليه السلام (وذكر نحوه).

١٥٨٠ ٢٦٨٢٨ (٦) تهذيب ١٠٨/١٠: استبصار ٢٤٢/٤: يونس بن عبدالرّحمن عن المفضّل بن صالح عن بعض أصحابه قال قال أبو عبداللّه عليه السلام إذا سرق الرّجل ويده اليسرى شلّاء لم تقطع يمينه ولا رجله وإن كان أشلّ ثمّ قطع يد رجل قصّ[١] منه يعني لا يقطع بالسّرقة[٢] ولكن يقطع في القصاص.

وتقدّم في رواية عبدالرّحمن (١٧) من باب (٥) أنّ السّارق قطعت يده اليمنى قوله عليه السلام وأمّا في حقوق النّاس فيقتصّ منه في الأربع جميعاً.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٧)

باب أنّه لو قطعت يد السّارق اليسرى غلطاً لم يجز قطع يمينه

١٥٨١ ٢٦٨٢٩ (١) كافي ٢٢٣/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٠٤/١٠: سهل بن زياد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام في رجل أمر به أن تقطع يمينه فقدّمت شماله فقطعوها وحسبوها يمينه وقالوا إنّما قطعنا شماله أتقطع يمينه (قال ـ كا) فقال لا تقطع يمينه وقد قطعت شماله وقال في رجل أخذ بيضة من المغنم وقالوا قد سرق إقطعه فقال إنّي لم أقطع أحداً له فيما أخذ (ه ـ خ) شرك. استبصار ٢٤١/٤: سهل بن زياد عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى عليّ عليه السلام في رجل أخذ بيضة (وذكر مثله).

---

١. اقتصّ ـ صا. ٢. في السّرقة ـ صا.

۱۵۷۹ (۵) کسی که دستش فلج است اگر سرقت کند، دست راستش در هر حال قطع می‌شود؛ چه فلج باشد یا سالم. اگر مجدداً سرقت کرد، پای چپش قطع می‌شود و اگر باز سرقت کرد، در زندان برای ابد می‌ماند و از بیت‌المال مسلمین مخارج او داده و از مردم جدا می‌شود.

۱۵۸۰ (۶) امام صادقعليه السلام فرمود: «اگرمردی که دست چپش فلج است سرقت کند، دست راست و پای او بریده نمی‌شود. ولی اگر فلج باشد سپس دست مردی را قطع کند، از او قصاص می‌شود.» منظور امامعليه السلام این است که دستش برای سرقت قطع نمی‌شود ولی در مورد قصاص قطع می‌شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفده از باب پنج، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و اما در مورد حقوق مردم از او در ارتباط با همهٔ چهار تا [چهار دست و پا] قصاص می‌شود».

باب ۷
حکم سارقی که دست چپش به اشتباه قطع شده باشد

۱۵۸۱ (۱) امام باقرعليه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ مردی که حضرت دستور قطع دست راست او را داده بود ولی او دست چپش را جلو آورده و همان را به خیال دست راست قطع کرده بودند و گفتند که ما دست چپ او را قطع کرده‌ایم، آیا دست راستش قطع می‌شود؟ قضاوت کرد و فرمود: اکنون که دست چپش بریده شده است، دست راست او قطع نمی‌شود» و باز امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ مردی که کلاه‌خودی از غنایم برده بود و گفتند که: سرقت کرده، دستش را قطع کن. حضرت فرمود: من دست کسی را که خودش نیز در آنچه برداشته شریک است، قطع نمی‌کنم».

۱۵۸۲ ۲۶۸۳۰ (۲) دعائم الإسلام ۴۶۹/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه أمر بسارق أن تقطع يمينه فقدّم شماله فقطعوها وظنّوها يمينه ثمّ علموا بعد ذلك فرفعوه إلى عليّ عليه السلام فقال دعوه فلست بقاطع يمينه وقد قطعت شماله.

۱۵۸۳ ۲۶۸۳۱ (۳) المقنع ۱۵۰: إذا أمر الإمام بقطع يمين السّارق فتقطع يساره بالغلط فلا تقطع يمينه اذا قطعت يساره.

(۸)

باب أنّه لايقطع الّا من سرق من حرز عالماً بالتّحريم

۱۵۸۴ ۲۶۸۳۲ (۱) كافى ۲۲۸/۷: تهذيب ۱۱۰/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن أبى أيّوب عن أبى بصير قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوم اصطحبوا فى سفر (هم ـ يب) رفقاء فسرق بعضهم متاع بعض فقال هذا خائن لا يقطع ولكن يتبع بسرقته وخيانته قيل له فإن سرق من منزل أبيه فقال لا يقطع لأنّ ابن الرّجل لا يحجب عن الدّخول الى منزل أبيه هذا خائن وكذلك ان سرق من منزل أخيه[1] وأخته إذا كان يدخل عليهم[2] لا يحجبانه عن الدّخول.

۱۵۸۵ ۲۶۸۳۳ (۲) كافى ۲۳۱/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام كلّ مدخل يدخل فيه بغير إذن (صاحبه ـ كا) فسرق منه السّارق فلا قطع عليه يعنى الحمّامات والخانات والأرحية. الجعفريّات ۱۳۹: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال كلّ مدخل (وذكر مثله).

۱۵۸۶ ۲۶۸۳۴ (۳) تهذيب ۱۰۸/۱۰: أحمد بن محمد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال كلّ مدخل يدخل فيه بغير إذن يسرق منه السّارق فلا قطع عليه يعنى الحمّام والأرحية.

۱۵۸۷ ۲۶۸۳۵ (۴) فقيه ۴۴/۴: وفى رواية السّكونيّ قال قال عليّ عليه السلام كلّ مدخل يدخل إليه بغير إذن فسرق منه السّارق فلا قطع عليه يعنى الحمّامات والخانات والأرحية والمساجد.

---

۱. لأخيه ـ يب. ۲. عليهما ـ يب.

۱۵۸۲ (۲) امیرالمؤمنین﴿ع﴾ دستور داد که دست راست سارق بریده شود. آن سارق دست چپ خویش را جلو آورد و دست چپ او را قطع کردند و گمان می‌کردند که دست راست اوست. پس از آن فهمیدند. سپس آن کس را نزد امیرالمؤمنین﴿ع﴾ بردند. حضرت فرمود: «او را رها سازید. من با این که دست چپش قطع شده، دست راست او را قطع نخواهم کرد».

۱۵۸۳ (۳) در کتاب مقنع [شیخ صدوق﴿ره﴾] آمده است: «اگر امام دستور قطع دست راست سارق را داد و به اشتباه دست چپ او بریده شد، هم اکنون که دست چپش بریده شده، دست راست او بریده نمی‌شود».

باب ۸
شرایط اجرای حکم قطع دست سارق

۱۵۸۴ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر﴿ع﴾ دربارهٔ گروهی که با هم همسفر شدند و بعضی از آنان متاع بعضی دیگر را سرقت کرد، پرسیدم. حضرت فرمود: این شخص خائن است ولی دستش بریده نمی‌شود ولی به خاطر سرقت و خیانتش قابل پیگیری است. از امام سؤال شد که: اگر از منزل پدرش سرقت کرد؟ حضرت فرمود: دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که فرزند از ورود به خانهٔ پدرش منع نمی‌شود. این شخص خائن است و همین طور اگر از منزل برادر و خواهرش سرقت کرد ـ دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر بر آنان وارد می‌شده است و او را از ورود منع نمی‌کرده‌اند».

۱۵۸۵ (۲) امام صادق﴿ع﴾ بیان داشت: «امیرالمؤمنین﴿ع﴾ فرمود: هر جایی که بدون اجازهٔ صاحبش در آن وارد می‌شوند اگر سارقی از آنجا سرقت کند، دستش بریده نمی‌شود. منظور حضرت حمام‌ها، کاروانسراها و آسیاب‌هاست».

۱۵۸۶ (۳) امیرالمؤمنین﴿ع﴾ فرمود: «هر جایگاهی که بدون اذن در آن وارد می‌شوند اگر سارق از آنجا سرقت کند، دست او قطع نمی‌شود. منظور حضرت، حمام‌ها و آسیاب‌هاست».

۱۵۸۷ (۴) امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ فرمود: «هر جایی که بدون اذن در آن وارد می‌شوند اگر سارق از آنجا سرقت کند، دست او قطع نمی‌شود. منظور حضرت حمام‌ها، کاروانسراها، آسیاب‌ها و مساجد است».

١٥٨٨ ٢٦٨٣٦ (٥) دعائم الإسلام ٤٧٤/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال كلّ موضع يدخل فيه بغير إذن فما سرق منه فلا قطع فيه كالمساجد والخانات والحمّامات والأرجاء[1] وما أشبهها.

١٥٨٩ ٢٦٨٣٧ (٦) الجعفريّات ١٣٩: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال إذا سرق الابن من مال أبيه أو الأب من مال ابنه فلا قطع عليهما[2] قال وإذا سرق الزّوج من مال امرأته (والمرأة من مال زوجها ـ ك) فلا قطع عليهما وإذا سرق الأخ من مال أخيه فلا قطع على واحد منهما.

١٥٩٠ ٢٦٨٣٨ (٧) دعائم الإسلام ٤٧٢/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال إذا سرق الرّجل من مال ابنه أو الابن من مال أبيه أو المرأة من مال زوجها أو الزّوج من مال امرأته أو الأخ من مال أخيه فلا قطع على واحد منهم.

١٥٩١ ٢٦٨٣٩ (٨) دعائم الإسلام ٤٧٤/٢: عن عليّ عليه السلام أنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال من سرق غنماً من المرعىٰ لم يقطع ويعزّر ويضمّن ما سرق وأفسد.

١٥٩٢ ٢٦٨٤٠ (٩) تهذيب ١٠٩/١٠: استبصار ٢٤٣/٤: أحمد بن محمد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال لا يقطع الّا من نقب بيتاً أو كسر قفلاً. تفسير العيّاشيّ ٣١٩/١: عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال لا يقطع (وذكر مثله). الجعفريّات ١٣٨: باسناده عن عليّ عليه السلام (مثله وزاد) قال جعفر بن محمد في هذا التّعزير وغرم قيمة ما جنى عليه.

١٥٩٣ ٢٦٨٤١ (١٠) وسائل ٢٧٧/٢٨: العيّاشيّ في تفسيره عن جميل عن بعض أصحابه عن أحدهما عليهما السلام قال لا يقطع إلّا من نقب بيتاً أو كسر قفلاً.

١٥٩٤ ٢٦٨٤٢ (١١) دعائم الإسلام ٤٧٣/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه أتي بلصّ نقب بيتاً فعاجلوه وأخذوه فقال عجلتم عليه وضربه وقال لا يقطع من نقب بيتاً ولا من كسر قفلاً ولا من دخل البيت وأخذ المتاع حتّى يخرجه من الحرز ولكن يضرب ضرباً وجيعاً ويحبس ويغرم ما أفسده قيل لأبي عبداللّه عليه السلام وإن وجد السّارق في الدّار وقد أخذ المتاع وأخرجه من البيت أعليه قطع قال لا حتّى يخرجه من حرز الدّار.

١٥٩٥ ٢٦٨٤٣ (١٢) عوالي اللّئالي ٥٦٨/٣: وروى عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال لا قطع الّا من حرز.

---

١. والارحاء ـ ك الرّجاء جمع: أرجاء: النّاحية، رجوا البئر حافّتاه. ٢. على واحد منهما ـ ك.

۱۵۸۸ (۵) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «هر جایی که بی‌اجازه وارد آنجا می‌شوند هر چه از آنجا سرقت شود، قطع دست در آن نیست؛ مانند مسجدها، کاروانسراها، اطراف چاه‌ها و مانند آنها».

۱۵۸۹ (۶) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبعليه السلام فرمود: «اگر پسر از مال پدرش یا پدر از مال پسرش سرقت کند، دست‌شان قطع نمی‌شود. حضرت فرمود: و اگر شوهر از مال همسرش و زن از مال شوهرش سرقت کند، باز دست‌شان قطع نمی‌شود و اگر برادر از مال برادرش سرقت کند، دست هیچ یک از آنان قطع نمی‌شود».

۱۵۹۰ (۷) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «اگر مردی از مال پسرش یا پسری از مال پدرش یا زن از مال شوهرش یا شوهر از مال همسرش یا برادر از مال برادرش سرقت کند، بر هیچ کدام از اینها قطع دست نیست».

۱۵۹۱ (۸) امیرالمؤمنینعليه السلام بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: کسی که گوسفندی را از چراگاه سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی تعزیر می‌شود و نسبت به آنچه سرقت کرده و از بین برده، ضامن است».

۱۵۹۲ (۹) امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: «تنها دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده یا قفلی را شکسته است، قطع می‌شود. همین روایت در جعفریات با اسناد خویش از امیرالمؤمنینعليه السلام، مانند این روایت را آورده و افزوده است که: «امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: در این مورد تعزیر است و قیمت مال تلف شده را ضامن است».

۱۵۹۳ (۱۰) امام باقر یا امام صادقعليهما السلام فرمود: «قطع نمی‌شود مگر دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده یا قفلی را شکسته است».

۱۵۹۴ (۱۱) سارقی که خانه‌ای را سوراخ کرده بود ولی مردم شتاب کرده و او را دستگیر کرده بودند، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت فرمود: «بر او شتاب کردید و سارق را زد و فرمود: کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده و کسی که قفلی را شکسته و کسی که وارد خانه‌ای شده و متاع را برداشته است، دستش قطع نمی‌شود، مگر آن که آن را از جای محفوظ بیرون آورد ولی به سختی زده و زندانی می‌شود و هر چه از بین برده، ضامن است. از امام صادقعليه السلام سؤال شد: اگر سارقی در خانه‌ای پیدا شود در حالی که متاع را برداشته و از اتاق بیرون کرده است، آیا دست او قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، تا آن که متاع را از جای دربستهٔ خانه [صندوق و مانند آن] بیرون برد».

۱۵۹۵ (۱۲) پیامبرﷺ فرمود: «دست سارق بریده نمی‌شود مگر این که از جای دربسته سرقت کرده باشد».

۱۵۹۶ ۲۶۸۲۴ (۱۳) المقنع ۱۵۱: واعلم أنّه لا يجب القطع إلّا فيما يسرق من حرز أو خفاء.

وتقدّم في مرسلة فقيه (۱۳) من باب (۱) استحباب إعارة المؤمن متاع البيت من أبواب العارية (ج ۲٤) قوله وكان صفوان بن أميّة بعد إسلامه نائماً في المسجد فسرق ردائه فتبع اللّصّ وأخذ منه الرداء وجاء به إلى رسول اللّه ﷺ وأقام بذلك شاهدين عدلين عليه فأمر ﷺ بقطع يمينه الخ. وفي مرسلة الخصال (۱٤) نحوه. وفي أحاديث باب (۸) أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتّحريم لا يحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ ما يدلّ على ذيل الباب. وفي رواية ابن مسلم (۱) من باب (۲) ماورد في حدّ ما يقطع فيه يد السّارق قوله عليه السلام كلّ من سرق من مسلم شيئاً قد حواه وأحرزه فهو يقع عليه اسم السّارق وهو عنداللّه سارق ولكن لا يقطع الّا في ربع دينار أو أكثر وفي رواية ابن سنان (۷) قوله عليه السلام يقطع السّارق في كلّ شيء يبلغ ثمنه مجنّاً وهو ربع دينار إن كان سرقه من بيت أو سوق أو غير ذلك. وفي رواية الحلبيّ (۱٦) قوله عليه السلام يقطع السّارق في كلّ شيء بلغ قيمته خمس دينار وإن سرق من سوق أو زرع أو غير ذلك. وفي رواية الحارث (۲۸) من باب (٥) أنّ السّارق قطعت يده اليمنى من وسط الكفّ قوله فقال لنا عليه السلام تعرفون أنّها حرام قلنا نعم فأمر بنا فقطعت أصابعنا.

ويأتي في الباب التّالي وباب (۱۰) أنّه لا قطع على المختلس علانية وباب (۱۱) حكم الطّرّار ما يناسب ذلك فراجع.

(۹)
باب أنّ من نقب بيتاً ليس عليه القطع حتّى يخرج بالسّرقة من البيت وعليه التّعزير وأنّ من أخرج ثياباً وادّعى أنّ صاحبها أعطاه إيّاها فلا قطع عليه مع عدم البيّنة بالسّرقة

۱۵۹۷ ۲۶۸۲٥ (۱) كافي ۷/۲۲٤: تهذيب ۱۰/۱۰۷: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام في السّارق إذا أخذ وقد أخذ المتاع وهو في البيت لم يخرج بعدُ فقال ليس عليه القطع حتّى يخرج به من الدّار.

(۱۳) در کتاب مقنع [شیخ صدوق] آمده است: «و بدان که قطع دست واجب نمی‌شود، جز در مواردی که از جای بسته یا مخفی سرقت شود». ۱۵۹۶

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزده از باب یکم از ابواب عاریه، این گفته که: «صفوان بن امیه پس از پذیرش اسلام در مسجد خوابیده بود که عبایش سرقت شد. سارق را دنبال کرد و عبا را از او گرفت و او را خدمت رسول خدا آورد و دو شاهد عادل علیه او آورد که سرقت کرده است. پیامبر دستور قطع دست راست سارق را صادر کرد...»

و در روایت چهارده، مانند آن و در روایات باب هشت از ابواب احکام عمومی حدود، چیزی که بر بخش پایانی باب دلالت دارد و در روایت یک از باب دو، فرمودهٔ معصوم که: «هر کس از مسلمانی چیزی را که مال و تحت سلطهٔ اوست سرقت کند، نام سارق بر او صادق است و او نزد خداوند، سارق محسوب می‌شود ولی دست سارق جز در یک چهارم دینار یا بیشتر قطع نمی‌شود» و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به اندازهٔ یک سپر باشد، بریده می‌شود و آن یک چهارم دینار است ـ البته اگر آن را از خانه یا بازار یا جای دیگری سرقت کرده باشد».

و در روایت شانزده، فرمودهٔ امام معصوم که: «دست سارق در مورد هر چیزی که بهایش به یک پنجم دینار برسد، بریده می‌شود ـ گرچه از بازار یا زراعت یا مانند آن سرقت شده باشد».

و در روایت بیست و هشت از باب پنج، این گفته که: «امام معصوم به ما فرمود: آیا می‌دانستید که سرقت حرام است؟ گفتیم: آری. پس امام دستور داد و انگشتان ما قطع شد».

می‌آید:

در باب بعدی و باب ده و باب یازده، روایتی مناسب این باب؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۹

حکم کسی که خانه‌ای را جهت سرقت نقب زند و...

(۱) امام صادق فرمود: «امیرالمؤمنین دربارهٔ سارقی که گرفتار آمده ـ در حالی که متاع را برداشته ولی هنوز در خانه است و از خانه بیرون نیامده است ـ فرمود: قطع دست بر او نیست، تا آن که متاع را از خانه بیرون آورد». ۱۵۹۷

۱۵۹۸ ۲۶۸۴۶ (۲) تهذيب ۱۰۷/۱۰: محمد بن الحسن الصفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يقول لا قطع على السّارق حتّى يخرج بالسّرقة من البيت ويكون فيها ما يجب فيه القطع.

۱۵۹۹ ۲۶۸۴۷ (۳) تهذيب ۱۳۰/۱۰: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال ليس على السّارق قطع حتّى يخرج بالسّرقة من البيت.

۱۶۰۰ ۲۶۸۴۸ (۴) الجعفريّات ۱۳۹: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّه قال ليس على السّارق قطع حتّى يخرج السّرق من البيت.

۱۶۰۱ ۲۶۸۴۹ (۵) الجعفريّات ۱۳۸: بإسناده عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام أتى بلصّ نقب فعاجلوه فأخذوه فقال عليّ عليه السلام عجلتم قبل أن يسرق فضربه عشرين سوطاً.

۱۶۰۲ ۲۶۸۵۰ (۶) دعائم الإسلام ۴۷۳/۲: عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه أتى برجل ومعه كارة[1] من ثياب لرجل فقال الذى هى فى يديه صاحبها أعطانيها ولم يقرّ بالسّرقة ولم تقم عليه بيّنة قال لا قطع عليه.

۱۶۰۳ ۲۶۸۵۱ (۷) دعائم الإسلام ۴۷۲/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه أتى برجل ومعه بزّ زعموا أنّه سرقه لرجل ولم تقم عليه بيّنة فقال الّذى فى يده البزّ إنّما أخذته أمزح معه فقال لصاحب البزّ أكنت تعرفه يعنى الرجل قال نعم فخلّى سبيله وقال لا قطع عليه.

وتقدّم فى رواية الحلبيّ (۲۱) من باب (۵) أنّ السّارق قطعت يده اليمنىٰ من وسط الكفّ قوله رجل نقب بيتاً فأخذ قبل أن يصل إلى شيء قال يعاقب فان أُخِذَ وقد أخرج متاعاً فعليه القطع قال وسألته عن رجل أخذوه وقد حمل كارة من ثياب وقال صاحب البيت أعطانيها قال يدرأ عنه القطع إلّا أن تقوم عليه البيّنة. وفى رواية الدّعائم (۱۱) من الباب المتقدّم قوله عليه السلام لا يقطع من نقب بيتاً ولا من كسر قفلاً ولا من دخل البيت وأخذ المتاع حتّى يخرجه من الحرز.

---

۱. الكارة: ما يحمل على الظّهر من الثّياب.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۱۵۹۸ (۲) امیرالمؤمنین﷿ پیوسته می‌فرمود: «سارق دستش بریده نمی‌شود تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون آورد و آن مال به اندازه‌ای باشد که دست برای آن بریده می‌شود».

۱۵۹۹ (۳) امیرالمؤمنین﷿ فرمود: «بریده شدن دست بر سارق نیست، تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون برد».

۱۶۰۰ (۴) امیرالمؤمنین﷿ فرمود: «بر سارق قطع دست نیست، تا آن که مال سرقتی را از خانه بیرون برد».

۱۶۰۱ (۵) امام جعفر صادق﷿ فرمود: «سارقی را که سوراخی ایجاد کرده بود و مردم شتاب کرده و او را دستگیر کرده بودند، نزد امیرالمؤمنین﷿ آوردند. حضرت علی﷿ فرمود: پیش از آن که سرقت کند، شتاب کردید. آن‌گاه حضرت او را بیست تازیانه زد».

۱۶۰۲ (۶) مردی را با یک کوله بار لباس که مال دیگری بود، آوردند. آن کس که لباس‌ها در دست او بود، گفت: «صاحب لباس‌ها اینها را به من داده است و اعتراف به سرقت نکرد و بیّنه‌ای هم علیه او شهادت نداد. حضرت فرمود: این شخص دستش قطع نمی‌شود».

۱۶۰۳ (۷) مردی را با پارچه‌ای که همراه داشت، نزد امیرالمؤمنین﷿ آوردند. می‌گفتند که اینها سرقتی و مال مردم است، ولی بیّنه‌ای گواهی نداد. آن کس که پارچه‌ها در دستش بود، گفت: «من تنها برای این که با او شوخی کنم، پارچه‌ها را برداشتم. حضرت به صاحب پارچه فرمود: آیا تو او را می‌شناسی؟ منظور حضرت آن مرد بود. او گفت: آری. حضرت مرد را رها کرد و فرمود: قطع دست بر او نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یک از باب پنجم، این گفته که: «مردی خانه‌ای را سوراخ کرد ولی پیش از آن که به چیزی دست یابد، دستگیر شد. حضرت فرمود: کیفر می‌شود و اگر متاعی را از خانه بیرون برده و دستگیر شده است، باید دستش قطع شود. راوی گوید: از امام دربارهٔ مردی که دستگیرش کردند و یک کوله بار لباس با خود می‌برد و گفته بود که صاحبخانه این لباس‌ها را به او داده است، سؤال کردم. حضرت فرمود: بریده شدن دست از او برداشته می‌شود، مگر این که بیّنه علیه وی شهادت دهد».

و در روایت یازده از باب پیشین، فرمودهٔ امام معصوم﷿ که: «دست کسی که خانه‌ای را سوراخ کرده و کسی که قفلی شکسته و کسی که داخل خانه‌ای شده و متاعی برداشته، بریده نمی‌شود تا آن که آن متاع را از جای دربسته بیرون ببرد».

(۱۰)

باب أنّه لا قطع على المختلس علانية وعليه التّعزير

۱۶۰۴ ۲۶۸۵۲ (۱) **كافى** ۷/۲۲۵: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن **تهذيب** ۱۰/۱۱۴: صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمّار عن أبى بصير عن أحدهماعليهما السلام قال سمعته يقول قال أميرالمؤمنينعليه السلام لا أقطع فى الدّغارة[1] المعلنة وهى الخلسة ولكن أعزّره.

۱۶۰۵ ۲۶۸۵۳ (۲) **فقيه** ۴/۴۶: وقال عليّعليه السلام لا قطع فى الدّعارة[2] المعلنة وهى الخلسة ولكنّى[3] أعزّره ولكن يقطع[4] من يأخذ ويخفى.

۱۶۰۶ ۲۶۸۵۴ (۳) **كافى** ۷/۲۲۶: عليّ بن ابراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۰/۱۱۴: سهل بن زياد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفرعليه السلام قال قضى أميرالمؤمنينعليه السلام فى رجل اختلس ثوباً من السّوق فقالوا قد سرق هذا الرّجل فقال انّى لا أقطع فى الدّغارة[5] المعلنة ولكن أقطع يد من يأخذ ثمّ يخفى.

۱۶۰۷ ۲۶۸۵۵ (۴) **كافى** ۷/۲۲۶: **تهذيب** ۱۰/۱۱۴: عليّ (بن ابراهيم ـ يب) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبداللهعليه السلام قال إنّ أميرالمؤمنينعليه السلام أُتى برجل اختلس درّة من أُذُنِ جارية قال هذه الدّغارة[6] المعلنة فضربه وحبسه.

۱۶۰۸ ۲۶۸۵۶ (۵) **الجعفريّات** ۱۳۹: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّهعليهم السلام أنّ عليّاًعليه السلام رفع إليه أنّ رجلاً اختلس طَرفاً من ذَهَب من جارية فقال عليّعليه السلام أدرء عنه الدّغارة المعلنة فضربه وحبسه وقال لا قطع على المختلس.

۱۶۰۹ ۲۶۸۵۷ (۶) **الجعفريّات** ۱۳۹: بإسناده عن عليّعليه السلام أنّه قال أربعة لا قطع عليهم المختلس فانّما هى الدّغارة المعلنة عليه ضرب وحبس والغلول ومن سرق من الغنيمة وسرقة الأجير فانّما هى خيانة.

---

۱. الزّعارة ـ يب. الدّغرة: أخذ الشىء اختلاساً ـ الدّغر: توثّب المختلس ودفعه نفسه على المتاع ليختلسه ومنه حديث عليّ كرّم اللّه وجهه لا قطع فى الدّغرة وهى الخلسة ـ اللسان. ۲. الدّغارة. ئل.
۳. ولكن ـ ئل. ۴. أقطع ـ ئل.
۵. الزّعارة ـ يب ـ الزعارة أى شراسة وسوء خُلق. ۶. الزّعارة ـ يب.

باب ۱۰

حکم ربودن مال به طور آشکار

(۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام شنیدم که بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در ربودن [قاپ زنی] آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌کنم ولی او را تعزیر می‌کنم». ۱۶۰۴

(۲) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در قاپ زنی آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌شود ولی من او را تعزیر می‌کنم. اما کسی که سرقت می‌کند و پنهان می‌دارد، دستش قطع می‌شود». ۱۶۰۵

(۳) امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ مردی که لباسی را از بازار ربوده و مردم گویند که این شخص سرقت کرده است، فرمود: من در قاپ زنی آشکار دست قطع نمی‌کنم ولی دست کسی که مخفیانه سرقت می‌کند، قطع می‌کنم». ۱۶۰۶

(۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که مرواریدی را از گوش دختری ربوده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: این ربودن آشکار است [یعنی قطع دست ندارد]. آن‌گاه حضرت او را زد و زندانی کرد». ۱۶۰۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۵) مردی که ظرف طلایی را از دختری ربوده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «سرقت آشکارا حدّ را از او دفع کرد. آن‌گاه حضرت او را زد و زندانی کرد و فرمود: قاپ‌زن قطع دست ندارد». ۱۶۰۸

(۶) امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «چهار کس هستند که دست‌شان قطع نمی‌شود: ۱ ـ قاپ‌زن؛ چرا که آن سرقت آشکار است. بر این فرد زدن و زندان کردن است ۲ ـ خیانت کردن ۳ ـ کسی که از غنیمت سرقت کند ۴ ـ سرقت اجیر؛ چرا که اینها تنها خیانت است». ۱۶۰۹

١٦١٠ ٢٦٨٥٨ (٧) **المقنع** ١٥١: وقال عليّ عليه السلام لاأقطع[1] في الدّغارة المعلنة وهي الخلسة ولكن أعزّره وليس على الّذي يسلب الثّياب قطع.

١٦١١ ٢٦٨٥٩ (٨) **كافي** ٢٢٦/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١١٤/١٠: أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال قال من سرق خلسة اختلسها لم يقطع ولكن يضرب ضرباً شديداً.

١٦١٢ ٢٦٨٦٠ (٩) **كافي** ٢٢٦/٧: **تهذيب** ١٠٥/١٠ و ١١٤: **استبصار** ٢٤١/٤: عليّ (بن ابراهيم - يب - صا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام أربعة لا قطع عليهم المختلس والغلول ومن سرق من الغنيمة وسرقة الأجير فإنّها[2] خيانة.

١٦١٣ ٢٦٨٦١ (١٠) **دعائم الإسلام** ٤٧١/٢: روّينا عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليهم السلام أنّه قال لا قطع على مختلس ولا قطع على ضيف يعني إذا سرق من مال من أضافه وهو ضيف عنده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٦١٤ ٢٦٨٦٢ (١١) **علل الشّرائع** ٥٤٤: أبي ره قال حدّثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن أبان بن محمد[3] عن أبيه عن ابن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر بن محمد عن أبيه عن عليّ عليهم السلام قال ليس على الطّرّار والمختلس قطع لأنّها دغارة معلنة ولكن يقطع من يأخذ ويخفي.

١٦١٥ ٢٦٨٦٣ (١٢) **دعائم الإسلام** ٤٧٢/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال في المختلس لا يقطع ولكنّه يضرب ويسجن.

ويأتي في رواية عيسى بن صبيح (٥) من الباب التالي قوله سألت أباعبدالله عليه السلام عن الطّرّار والنّبّاش والمختلس قال لا يقطع. **وفي** رواية الدّعائم (٧) قوله عليه السلام لا يقطع المختلس وهوالّذي يختطف الشّيء ولكن يضربان ضرباً شديداً ويحبسان. **وفي** رواية منصور (٨) وعيسى بن صبيح (٩) قوله عليه السلام ولا يقطع المختلس.

---

١. لا قطع - ك.　٢. لأنّها - صا.　٣. بنان بن محمد - ئل.

۱۶۱۰ (۷) امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: «در قاپ زدن آشکار که همان اختلاس است، دست قطع نمی‌کنم ولی او را تعزیر می‌کنم و بر کسی که لباس‌ها را از تن افراد در می‌آورد [لخت می‌کند] قطع دست نیست».

۱۶۱۱ (۸) سماعه گوید: «کسی که چیزی را بقاپد و فرار کند، دستش قطع نمی‌شود ولی به شدت او را می‌زنند».

۱۶۱۲ (۹) امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: «چهار کس اند که دست‌شان قطع نمی‌شود: قاپ‌زن، خیانتکار، کسی که از غنیمت سرقت کند و سارق اجیر؛ چرا که اینها خیانت است».

۱۶۱۳ (۱۰) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «قطع دست بر قاپ‌زن نیست و نیز بریدن دست بر مهمان نیست». منظور حضرت این است که اگر مهمانی از مال میزبانی که او را پذیرایی می‌کند ـ در حالی که مهمان اوست ـ سرقت کند.

۱۶۱۴ (۱۱) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «جیب‌بُر و قاپ‌زن، بریدن دست ندارند؛ چرا که سرقتی آشکار است. ولی کسی که مخفیانه سرقت می‌کند، دستش بریده می‌شود».

۱۶۱۵ (۱۲) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ قاپ‌زن فرمود: «دستش قطع نمی‌شود ولی زده و زندانی می‌شود».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب بعدی، این گفته که: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ جیب‌بُر، نبّاش [= کسی که نبش قبر می‌کند و کفن مرده می‌دزدد] و قاپ‌زن پرسیدم. حضرت فرمود: دست قطع نمی‌شود» و در روایت هفت، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «دست قاپ‌زن ـ همان کسی که به سرعت چیزی را می‌رباید ـ قطع نمی‌شود ولی هر دو[1] به شدت زده و زندانی می‌شوند».

و در روایت هشتم و نهم فرموده معصوم‌ﷺ که: «دست در سرقت آشکارا قطع نمی‌شود.»

---

۱. منظور جیب‌بُر و قاپ‌زن است. گفتنی است، جیب‌بُر در ابتدای روایت آمده است.

(١١)

باب حكم الطّرّار الّذى يطرّ الدّراهم من ثوب الرّجل

١٦١٦ ٢٦٨٦٤ (١) **كافى** ٢٢٦/٧: **تهذيب** ١١٤/١٠: حميد بن زياد عن **استبصار** ٢٤٤/٤: الحسن بن محمد بن سماعة عن عدّة من أصحابنا عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمن ابن أبى عبدالله عن أبى عبدالله عليه السلام قال ليس على الّذى يستلب[1] قطع وليس على الّذى يطرّ[2] الدّراهم من ثوب الرّجل قطع.

١٦١٧ ٢٦٨٦٥ (٢) **المقنع** ١٥١: عن علىّ عليه السلام قال وليس على الّذى يطرّ الدّراهم من ثوب الرّجل قطع.

١٦١٨ ٢٦٨٦٦ (٣) **كافى** ٢٢٦/٧: **تهذيب** ١١٥/١٠: **استبصار** ٢٤٤/٤: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبدالله عليه السلام قال أتى أمير المؤمنين عليه السلام بطرّار قد طرّ دراهم من كمّ رجل (قال ـ كا) فقال إن كان (قد ـ كا) (طرّ ـ كا ـ يب) من قميصه الأعلى لم أقطعه وإن كان طرّ من قميصه الدّاخل قطعته.

١٦١٩ ٢٦٨٦٧ (٤) **كافى** ٢٢٦/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١١٥/١٠: **استبصار** ٢٤٤/٤: سهل (بن زياد ـ يب ـ كا) عن محمد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمن عن مسمع (ابن ـ صا) أبى سيّار عن أبى عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام أتى بطرّار قد طرّ من رجل من رُدنه[3] دراهم قال إن كان (قد ـ يب صا) طرّ من قميصه الأعلى لم نقطعه وإن كان (قد ـ صا) طرّ من قميصه الأسفل قطعناه.

١٦٢٠ ٢٦٨٦٨ (٥) **تهذيب** ١١٧/١٠: **استبصار** ٢٤٧/٤: محمد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمد عن (الحسن ـ صا) بن محبوب عن عيسى بن صبيح قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الطّرّار والنّبّاش والمختلس قال لا يقطع.

١٦٢١ ٢٦٨٦٩ (٦) **الجعفريّات** ١٤٠: بإسناده عن جعفر بن محمد انّ عليّاً عليه السلام قال لمّا أتى بطرّار طرّ من كمّ رجل دنانير فقال ان كان طرّ من القميص الأعلى فلا قطع عليه وان كان طرّ من الدّاخل قطعناه.

---

١. المستلب: الّذى يأخذ المال جهراً ويهرب ـ الاستلاب: الاختلاس ـ مجمع.

٢. الطرّ: الشقّ والقطع ومنه الطرّار ـ الصحاح.

٣. الرّدن بالضمّ: اصل الكُمّ ـ من ردائه ـ يب صا.

باب ۱۱
حکم جیب‌بُر

۱۶۱۶ (۱) امام صادق‌ؑ فرمود: «بر کسی که آشکارا سرقت و فرار می‌کند [قاپ‌زن] قطع دست نیست و همچنین بر کسی که لباس مرد را می‌شکافد و پول درون آن را می‌برد [جیب‌بُر] قطع دست نیست».

۱۶۱۷ (۲) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «بر کسی که پول را از لباس مردی می‌شکافد [جیب بر] قطع دست نیست».

۱۶۱۸ (۳) امام صادق‌ؑ فرمود: «جیب‌بُری را که آستین مردی را شکافته بود و از آن پول درآورده بود نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی شکافته و در آورده، من دستش را قطع نمی‌کنم ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده، دستش را قطع می‌کنم».

۱۶۱۹ (۴) امام صادق‌ؑ فرمود: «جیب‌بُری را که آستین مردی را شکافته و پولی را در آورده بود، نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی درآورده، دستش را نمی‌بریم ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده، دستش را می‌بریم».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۶۲۰ (۵) عیسی بن صبیح گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ جیب‌بُر، نبّاش، قاپ‌زن پرسیدم. حضرت فرمود: دست‌شان قطع نمی‌شود».

۱۶۲۱ (۶) امام جعفر صادق‌ؑ بیان داشت: «امیرالمؤمنین‌ؑ فرمود: آن زمان که جیب‌بُری را که از آستین مردی چند دینار جیب‌بُری کرده بود، نزد امام آوردند، حضرت فرمود: اگر از پیراهن رویی شکافته و درآورده، قطع دست بر او نیست ولی اگر از پیراهن زیرین شکافته و در آورده است، دست او را قطع می‌کنیم».

۱۶۲۲ ۲۶۸۷۰ (۷) **دعائم الإسلام ۴۷۳/۲**: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه لا يقطع الطّرّار وهو الّذى يقطع النّفقة من كمّ الرّجل أو ثوبه ولا المختلس وهو الّذى يختطف الشّيء ولكن يضربان ضرباً شديداً ويحبسان.

۱۶۲۳ ۲۶۸۷۱ (۸) **تهذيب ۱۱۶/۱۰: استبصار ۲۴۵/۴: محمد بن يعقوب عن كافى ۲۲۹/۷: محمد** بن جعفر الكوفىّ عن محمد بن عبدالحميد عن سيف بن عميرة عن منصور (بن حازم ـ كا) قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول يقطع النّبّاش والطّرّار ولا يقطع المختلس.

۱۶۲۴ ۲۶۸۷۲ (۹) **تهذيب ۱۱۶/۱۰: استبصار ۲۴۵/۴: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن** عيسى بن صبيح قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الطّرّار والنّبّاش والمختلس فقال يقطع الطّرّار والنّبّاش ولا يقطع المختلس. قال محمد بن الحسن ما تضمّن هذا الخبر وحديث منصور من أنّ الطّرّار يقطع محمول على أنّه اذا طرّ من الثوب الأسفل.

وتقدّم فى رواية السّكونىّ (۱۱) من باب (۱۰) انّه لا قطع على المختلس قوله عليه السلام ليس على الطّرّار والمختلس قطع.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

(۱۲)

باب حكم من أخذ مالاً بالرّسالة الكاذبة

۱۶۲۵ ۲۶۸۷۳ (۱) **كافى ۲۲۷/۷: تهذيب ۱۰۹/۱۰: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير علل الشّرائع ۵۳۵**: أبى رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبداللّه عن أحمد وعبداللّه ابنى محمد بن عيسى عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام (أنّه ـ كا ـ يب) قال فى رجل استأجر أجيراً فأقعده على متاعه فسرقه قال هو مؤتمن وقال فى رجل أتى رجلاً فقال أرسلنى فلان إليك لترسل إليه بكذا وكذا فأعطاه وصدّقه (قال ـ العلل) فلقى صاحبه فقال له إنّ رسولك أتانى فبعثت معه بكذا وكذا فقال ما أرسلته إليك وما[۱] أتانى (أحد ـ فقيه) بشيء وزعم الرّسول أنّه قد أرسله وقد دفعه إليه فقال إن وجد عليه بيّنة أنّه لم يرسله قطعت يده (ومعنى ذلك أن يكون الرّسول قد أقرّ مرّة أنّه لم يرسله ـ كا ـ العلل) وإن لم يجد بيّنة فيمينه

---

۱. ولا ـ فقيه.

۱۶۲۲ (۷) امام جعفر صادقؑ فرمود: «جیب‌بُر دستش قطع نمی‌شود و او همان است که پول را از آستین، یا لباس مردی می‌برد و نیز قاپ‌زن قطع دست ندارد و او همان است که چیزی را می‌رباید ولی هر دو به شدت زده می‌شوند و به زندان می‌افتند».

۱۶۲۳ (۸) منصور بن حازم گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: دست نبّاش و جیب‌بُر قطع می‌شود ولی قاپ‌زن دستش قطع نمی‌شود».

۱۶۲۴ (۹) عیسی بن صبیح گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ جیب‌بُر، نبّاش و قاپ‌زن پرسیدم، حضرت فرمود: دست جیب‌بُر و نبّاش قطع می‌شود ولی قاپ‌زن دستش قطع نمی‌شود».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسیؒ] گوید: «آنچه این روایت و روایت منصور در خود دارد که جیب‌بُر دستش قطع می‌شود، بر آن صورت حمل می‌شود که لباس را شکافته و درآورده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب دهم، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «برجیب‌بُر و قاپ‌زن، قطع دست نیست».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۲

حکم کسی که با سند جعلی، مالی را تصاحب کند

۱۶۲۵ (۱) حلبی گوید: «امام صادقؑ دربارهٔ مردی که کسی را اجیر کرده و او را بر متاع خویش گمارده و پس از آن، اجیر متاع را سرقت کرده است، فرمود: او امانتدار محسوب می‌شود [یعنی او را امین دانسته‌اند و او در امانت خیانت کرده است] و باز حضرت دربارهٔ مردی که نزد دیگری رفته و گفته است که: فلان کس مرا نزد شما فرستاده تا این اجناس را برای او بفرستی، آن شخص هم اجناس را به او داده و سخنش را پذیرفته است. پس از آن، دوست خود را دیده و به او گفته است که: فرستاده‌ات نزد من آمد و من اجناس درخواستی را همراه او فرستادم. دوستش بگوید که من او را نزد تو نفرستاده بودم و او هیچ چیزی برای من نیاورده است ولی آن فرستاده می‌گوید آن دوست، او را فرستاده و او هم همهٔ اجناس را به او تحویل داده است، فرمود: اگر بیّنه‌ای علیه فرستاده پیدا کند که شهادت دهند آن دوست این فرستاده را نفرستاده است، دست این فرستاده قطع می‌شود و معنای آن این است که فرستاده یکبار اقرار کرده که آن کس او را نفرستاده است. ولی اگر بیّنه‌ای

بالله ما أرسله[١] ويستوفى الآخر من الرّسول المال قلت أرأيت إن زعم أنّه إنّما حمله على ذلك الحاجة فقال يقطع لأنّه سرق مال[٢] الرّجل. **استبصار ٢٤٣/٤**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **فقيه ٤٣/٤**: حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام (أنّه قال ـ صا) فى رجل أتى رجلاً فقال أرسلنى (وذكر مثله).

المقنع ١٥١: فان أتى رجل رجلاً وقال أرسلنى إليك فلان لترسل إليه بكذا وكذا فدفع إليه ذلك الشّىء فلقى صاحبه فزعم أنّه لم يرسله إليه ولا أتاه بشىء وزعم الرّسول أنّه قد أرسله إليه وقد دفعه إليه فان وجد عليه بيّنة أنّه لم يرسله قطعت يده وإن لم يجد بيّنة فيمينه بالله ما أرسله ويستوفى من الرّسول المال فان زعم أنّه حمله على ذلك الحاجة قطع لأنّه قد سرق مال الرّجل.

(١٣)
باب أنّ السّارق غرم ما أخذ وإن قطعت يده

١٦٢٦ ٢٦٨٧٤ (١) **كافى ٢٢٥/٧**: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن **تهذيب ١٠٦/١٠**: يونس عن منصور بن حازم عن سليمان بن خالد قال قال أبوعبدالله عليه السلام إذا سرق السّارق قطعت يده وغرم ما أخذ.

١٦٢٧ ٢٦٨٧٥ (٢) **كافى ٢٦١/٧**: عليّ عن أبيه عن صالح بن سعيد رفعه **تهذيب ١٣٠/١٠**: محمد بن أحمد بن يحيى عن أبى إسحاق عن صالح ابن سعيد رفعه عن أحدهما عليهما السلام قال سألته عن رجل يسرق فتقطع[٣] يده بإقامة البيّنة عليه ولم يردّ ما سرق كيف يصنع به فى مال الرّجل الّذى سرق[٤] منه أو ليس عليه ردّه وإن ادّعى أنّه ليس عنده قليل ولا كثير وعلم ذلك منه قال يستسعى حتّى يؤدّى آخر درهم سرقه.

١٦٢٨ ٢٦٨٧٦ (٣) **دعائم الإسلام ٤٧٠/٢**: عن أبى جعفر وأبى عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا إذا أخذ السّارق قطع فإن وجد ما سرق فى يديه قائماً أخذ منه وردّ على أهله فإن كان قد أتلفه نظر قيمته وضمّنه فى ماله.

---

١. أرسلته ـ يب صا ـ أرسلت ـ العلل. ٢. مالاً لرجل ـ صا.
٣. سرق فقطع ـ يب. ٤. سرقه ـ يب.

یافته نشود، آن شخص به خدا سوگند می‌خورد که او را نفرستاده است و آن دیگری مال خود را از فرستاده به طور کامل می‌گیرد. پرسیدم: نظر شما چیست اگر بگوید که تنها نیازمندی او را وادار به سرقت کرده است؟ امام فرمود: دستش قطع می‌شود؛ چرا که مال مرد را سرقت کرده است».

در کتاب مقنع شیخ صدوق‌‌ آمده است: «اگر مردی پیش مردی برود و بگوید که فلان کس مرا نزد تو فرستاده تا این اجناس را برایش بفرستی، آن شخص هم آن اجناس را به او داد. پس از آن، دوستش را ملاقات کرد و او گفت من آن فرستاده را نفرستاده بودم و او چیزی برای من نیاورده است ولی فرستاده بگوید که آن شخص او را فرستاده و اجناس را نیز به او تحویل داده است. پس اگر بیّنه‌ای پیدا شود که علیه فرستاده گواهی دهد که آن شخص او را نفرستاده، دست فرستاده قطع می‌شود ولی اگر بیّنه‌ای پیدا نشود، آن شخص به خدا سوگند می‌خورد که این فرستاده را نفرستاده بوده است و آن مرد مال خویش را به طور کامل از فرستاده می‌گیرد و اگر فرستاده بگوید که نیاز و احتیاج، او را بر این کار وا داشته است، باز دستش قطع می‌شود؛ چرا که او مال آن مرد را سرقت کرده است».

باب ۱۳

مسئولیت مدنی سارق

۱۶۲۶ (۱) امام صادق‌ فرمود: «زمانی که سارق سرقت کرده است، دستش قطع می‌شود و آنچه برده، ضامن است».

۱۶۲۷ (۲) راوی گوید: «از امام باقر یا امام صادق‌ دربارهٔ مردی پرسیدم که سرقت می‌کند و بر پایهٔ شهادت بیّنه علیه او، دستش قطع می‌شود ولی آنچه سرقت کرده برنگردانده است، با او در مورد اموال مال‌باخته چه می‌کنند؟ آیا برگرداندن آن مال بر او نیست؟ و نیز اگر سارق ادعا کند که هیچ چیز ـ نه کم و نه زیاد ـ نزد او نیست و این حالت از او معلوم باشد، [با او چه می‌کنند]؟ حضرت فرمود: تلاش می‌کند تا آخرین درهمی را که سرقت کرده است، پرداخت کند».

۱۶۲۸ (۳) امام باقر و امام صادق‌ فرمودند: «آن زمان که سارق سرقت کند، دستش قطع می‌شود. حال اگر آنچه سرقت کرده در دستش موجود است، از او گرفته و به صاحبش بازگردانده می‌شود. ولی اگر آن را تلف کرده، قیمتش را مشخص می‌کند و باید که از مالش آن را بپردازد».

١٦٢٩ ٢٦٨٧٧ (٤) **تهذيب** ١٠٦/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن ابن بكير عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال السّارق يتبع بسرقته وإن قطعت يده ولا يترك أن يذهب بمال امرئ مسلم.

١٦٣٠ ٢٦٨٧٨ (٥) **دعائم الإسلام** ٤٧٦/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في رجل سرق ناقة فنتجت عنده أن يردّها ونتاجها.

وتقدّم في رواية ابن حمران (٧) من باب (٦٤) حكم مال من مات ولا وارث له من أبواب الميراث ج ٢٩ ما يمكن ان يستدلّ به علي ذلك. ويأتي في باب (١٧) انّه لا قطع في سرقة الحجارة ما يدلّ على ذلك فراجع.

(١٤)

باب حكم من إكترى حماراً وأقبل به إلى أصحاب الثياب فابتاع منهم الثياب وترك الحمار عندهم

١٦٣١ ٢٦٨٧٩ (١) **كافي** ٢٢٧/٧: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ١٠٩/١٠: أحمد بن محمد عن عليّ بن الحكم عن موسى بن بكر **علل الشّرائع** ٥٣٨: أبي رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن موسى بن بكير عن عليّ بن سعيد قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل إكترى حماراً ثمّ أقبل[1] به إلى أصحاب الثّياب فابتاع منهم ثوباً أو ثوبين وترك الحمار (عندهم ـ فقيه) فقال يردّ الحمار على صاحبه ويتبع الّذي ذهب بالثوبين[2] وليس عليه قطع إنّما هي خيانة. **فقيه** ٤٥/٤: وروى موسى بن بكر عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل إكترى حماراً (وذكر مثله). تقدّم هذا الخبر أيضاً في باب (١٤) حكم من رهن مال الغير بغير إذنه من أبواب الرهن ج ٢٣.

وتقدّم في باب (٨) أنّه لايقطع الّا من سرق من حرز ما يناسب الباب.

---

١. وأقبل ـ فقيه. ٢. بالثوب ـ فقيه.

۱۶۲۹ (۶) امام باقر ﷺ فرمود: «سارق را پیگیری می‌کنند تا مالی را که سرقت کرده، باز پس دهد؛ گرچه دستش قطع شده باشد و او را به حال خود رها نمی‌کنند که مال مرد مسلمانی را ببرد».

۱۶۳۰ (۷) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که شتر ماده‌ای را سرقت کرده و آن شتر نزد سارق بچه‌دار شده بود، حکم داد که: «شتر را با بچه‌اش برگرداند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب شصت و چهار از ابواب میراث، روایتی که می‌توان بدان بر این مفاد استدلال کرد.

می‌آید:

در باب هفده، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۱۴

حکم کسی که الاغی را کرایه و به صاحب آن خیانت کرده است

۱۶۳۱ (۱) علی بن سعید گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که الاغی کرایه کرده و با آن نزد فروشندگان لباس رفته و دو لباس خریده و الاغ را نزد آنان نهاده است، پرسیدم. حضرت فرمود: الاغ به صاحبش باز گردانده می‌شود و آن کس که لباس‌ها را سرقت کرده، تعقیب می‌شود ولی دست او قطع نمی‌شود؛ زیرا کارش تنها خیانت است». این روایت در باب چهارده، از ابواب رهن نیز گذشت.

ارجاعات

گذشت:

و در باب هشت، روایتی که مناسب این باب است.

(۱۵)

باب حكم من سرق حرّاً فباعه

(۱) كافى ۲۲۹/۷: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن حنّان عن معاوية بن ۱۶۳۲ ۴۶۸۸۰
طريف عن سفيان الثّورىّ تهذيب ۱۱۳/۱۰: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن حنّان بن معاوية عن فقيه ۴۸/۴: طريف بن سنان الثّورىّ قال سألت جعفر بن محمدﷺ عن رجل سرق حرّة فباعها (قال ـ كا ـ يب) فقال فيها أربعة حدود أمّا أوّلها فسارق تقطع يده والثّانية[۱] إن كان وطئها جلد (الحدّ ـ كا ـ فقيه) وعلى الّذى اشترى[۲] إن كان وطئها وقد علم إن كان محصناً رجم وإن كان غير محصن جلد الحدّ وإن كان لم يعلم فلا شىء عليه و(عليها ـ كا)[۳] هى إن كان استكرهها فلا شىء عليها وإن كانت أطاعته[۴] جلدت الحدّ.

(۲) كافى ۲۲۹/۷: تهذيب ۱۱۳/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفلىّ عن ۱۶۳۳ ۴۶۸۸۱
السّكونىّ عن أبى عبداللهﷺ أنّ أمير المؤمنينﷺ أتى برجل قد باع حرّاً فقطع يده.

(۳) كافى ۲۲۹/۷: تهذيب ۱۱۳/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن محمد بن ۱۶۳۴ ۴۶۸۸۲
حفص عن عبدالله بن طلحة قال سألت أبا عبداللهﷺ عن الرّجل يبيع الرّجل وهما حرّان يبيع هذا هذا وهذا هذا ويفرّان من بلد إلى بلد فيبيعان أنفسهما ويفرّان بأموال النّاس فقال تقطع أيديهما لأنّهما سارقان[۵] أنفسهما وأموال النّاس[۶].

(۴) الجعفريّات ۱۷۳: بإسناده عن علىّ بن أبى طالبﷺ قال قال رسول اللهﷺ لا توبة ۱۶۳۵ ۴۶۸۸۳
لمن باع حرّاً حتّى يردّه حرّاً على ما كان.

وتقدّم فى رواية طريف بن سنان (۱) من باب (۲۲) حكم من باع امرأته من أبواب حدّ الزّنا قوله أخبرنى عن رجل باع امرأته قالﷺ على الرّجل أن تقطع يده وترجم المرأة وعلى الّذى اشتراها ان وطئها ان كان محصناً ان يرجم ان علم وإن لم يكن محصناً ان يجلد مائة جلدة وترجم المرأة ان كان الّذى اشتراها وطأها. وفى رواية الدعائم (۲) قولهﷺ فى الرجل يبيع امرأته قال تقطع يده.

---

۱. الثّانية ـ يب. ۲. اشتراها ـ يب.
۳. ولا عليها ـ فقيه. والظّاهر أنّه غلط وهكذا قوله (عليها) فى كا زائد. ۴. اطاعت ـ يب ـ طاوعته ـ فقيه.
۵. سرقا ـ يب. ۶. المسلمين ـ يب.

باب ۱۵

حکم کسی که آدم‌ربایی کند و او را بفروشد

۱۶۳۲ (۱) طریف بن سنان ثوری گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که زن آزادی را ربوده و آن را فروخته است، پرسیدم. حضرت فرمود: در این مساله چهار حدّ است. اما نخستین حدّ این که، این مرد رباینده است و دستش قطع می‌شود. دومین حدّ این که، اگر با این زن آمیزش کرده است، تازیانه می‌خورد و آن کس که این زن را خریده است باز اگر با این که می‌دانسته [او آزاد است] با او آمیزش کرده است، در این صورت اگر محصن باشد، سنگسار می‌شود و اگر غیر محصن باشد، حدّ بر او زده می‌شود و اگر نمی‌دانسته، چیزی بر او نیست و اما آن زن اگر مرد مجبورش کرده است، چیزی بر او نیست ولی اگر به دلخواه مرد با او زنا کرده است، حدّ می‌خورد».

۱۶۳۳ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی را که فرد آزادی را فروخته بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت دست وی را برید».

۱۶۳۴ (۳) عبدالله بن طلحه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که مردی را می‌فروشد ـ با این که هر دو آزاد هستند ـ این آن را و آن این را می‌فروشد و از شهری به شهری دیگر فرار می‌کنند، خودشان را می‌فروشند و با اموال مردم فرار می‌کنند، پرسیدم. حضرت فرمود: دست‌شان قطع می‌شود؛ چرا که این دو، هم خویش و هم اموال مردم را سرقت کرده‌اند».

۱۶۳۵ (۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که فرد آزادی را فروخته است، توبه ندارد تا آن که او را به آزادی گذشته‌اش باز گرداند».

•

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و دوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «دربارهٔ مردی که همسرش را فروخته است به من بگویید، حضرت فرمود: مرد باید دستش بریده و زن سنگسار شود و آن کس که آن زن را خریداری کرده است، اگر با او آمیزش کرده ـ در صورتی که محصن است ـ سنگسار می‌شود ـ البته اگر می‌دانسته و اگر محصن نیست، صد تازیانه می‌خورد و زن نیز سنگسار می‌شود، اگر آن کس که او را خریداری کرده با وی آمیزش کرده است» و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دربارهٔ مردی که همسرش را می‌فروشد، فرمود: دستش قطع می‌شود».

(۱۶)

باب انّ سارق الطّير لا يُقْطع يده

۱۶۳۶ ۲۶۸۸۴ (۱) **كافى** ۲۳۰/۷: محمد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۱۱/۱۰: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى الخزّاز عن **فقيه** ۴۳/۴: غياث بن إبراهيم[1] عن أبي عبداللّه عليه السلام (عن أبيه عليه السلام ـ فقيه) أنّ عليّاً صلوات اللّه عليه أتى بالكوفة برجل سرق حماماً فلم يقطعه وقال لا أقطع[2] في الطّير.

۱۶۳۷ ۲۶۸۸۵ (۲) **كافى** ۲۳۰/۷: **تهذيب** ۱۱۰/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام لا قطع في ريش يعني الطّير كلّه.

۱۶۳۸ ۲۶۸۸۶ (۳) **الجعفريّات** ۱۴۱: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام رفع إليه رجل سرق نعامة قيمتها مائة درهم فلم يقطعه وقال لا قطع في ريش.

۱۶۳۹ ۲۶۸۸۷ (۴) **دعائم الإسلام** ۴۷۴/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه رفع إليه رجل سرق نعامة قيمتها مائة درهم ورجل سرق حمامة فقال لا قطع في طير ولا في شيء من الرّيش.

(۱۷)

باب أنّه لا قطع في سرقة الحجارة

من الرّخام ونحوها ولا في سرقة الثّمار قبل إحرازها

۱۶۴۰ ۲۶۸۸۸ (۱) **كافى** ۲۳۰/۷: **تهذيب** ۱۱۱/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال قال النّبيّ صلى الله عليه وآله لا قطع على من سرق الحجارة يعني الرّخام وأشباه ذلك.

۱۶۴۱ ۲۶۸۸۹ (۲) **الجعفريّات** ۱۳۸: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال سمعت رسول اللّه صلى الله عليه وآله يقول لا قطع على من سرق الحجارة (غير الجوهر ـ الدّعائم) قال جعفر (بن محمد ـ دعائم) يعني الرّخام وأشباه ذلك. **دعائم الإسلام** ۴۷۳/۲: عن عليّ عليه السلام عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله (مثله).

---

۱. عبداللّه بن إبراهيم ـ يب. ۲. لا قطع ـ كا.

باب ۱۶

حکم سارق پرنده

۱۶۳۶ (۱) در کوفه مردی را که کبوتری سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت دست وی را نبرید و فرمود: «من در مورد پرنده دست قطع نمی‌کنم».

۱۶۳۷ (۲) امام صادقعليه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: قطع دست در پر نیست؛ منظور حضرت از پر، همهٔ پرندگان است».

۱۶۳۸ (۳) مردی که شتر مرغی را با بهای صد درهم سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام بردند. حضرت دست وی را قطع نکرد و فرمود: «در پر، قطع دست نیست».

۱۶۳۹ (۴) مردی که شتر مرغی را سرقت کرده و بهایش صد درهم بود و نیز مردی که کبوتری را سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست در پرنده و در هیچ پری ثابت نیست».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۷

حکم سارق سنگ و میوه

۱۶۴۰ (۱) امام صادقعليه السلام بیان داشت: «پیامبرﷺ فرمود: کسی که سنگ سرقت کند ـ منظور مرمر و مانند آن است ـ قطع دست ندارد».

۱۶۴۱ (۲) حضرت علیعليه السلام فرمود: «از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: کسی که سنگ سرقت کند [البته غیر از جواهر]، قطع دست ندارد. امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: منظور از سنگ، مرمر و مانند آن است».

۱۶۴۲ ۴۶۸۹۰ (۳) فقیه ٤/٢٦٥: روى حمّاد بن عمرو وأنس بن محمد عن أبيه جميعاً عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن عليّ بن أبى طالب عليه السلام عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال له يا عليّ لا قطع فى تمر ولا كَثَر.

۱۶۴۳ ۴۶۸۹۱ (۴) الجعفريّات ١٤٢: بإسناده عن عليّ بن أبى طالب عليه السلام أنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال لا قطع فى ثمر ولا (فى ـ الجعفريّات) كثر وهو[1] الجُمّار. دعائم الإسلام ٢/٤٧٤: عن عليّ عليه السلام أنّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال (وذكر مثله وزاد وقال يعزّر من سرق ذلك ويغرم القيمة).

۱۶۴۴ ۴۶۸۹۲ (۵) كافى ٧/٢٣٠: تهذيب ١٠/١١٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قضى النّبيّ صلى الله عليه وآله فيمن سرق (الثّمار ـ كا) فى كمّه فما أكل منه فلا شىء عليه وما حمل فيعزّر ويغرم قيمته مرّتين.

۱۶۴۵ ۴۶۸۹۳ (۶) الجعفريّات ١٤٢: بإسناده عن عليّ بن أبى طالب عليه السلام انّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال من سرق من الثّمار فى كمامها فما أكل بفيه فلا شىء عليه وما حمل فتعزير وغرم قيمته.

۱۶۴۶ ۴۶۸۹۴ (۷) كافى ٧/٢٣١: تهذيب ١٠/١١٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا قطع فى ثمر[2] ولا كثر والكثر شحم النّخل[3]. فقيه ٤/٤٤: وفى رواية السّكونيّ قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله (وذكر مثله).

۱۶۴۷ ۴۶۸۹۵ (۸) تهذيب ١٠/١٣٠: محمد بن عليّ بن محبوب عن أحمد ابن عبدوس عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبى جميلة عن الأصبغ عن أميرالمؤمنين عليه السلام قال لا يقطع من سرق شيئاً من الفاكهة وإذا مرّ بها فليأكل ولا يفسد.

۱۶۴۸ ۴۶۸۹۶ (۹) تهذيب ١٠/١٣٠: أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن حمّاد بن عثمان وخلف بن حمّاد عن ربعيّ بن عبداللّه عن الفضيل بن يسار عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا أخذ الرّجل من النّخل والزّرع قبل أن يصرم فليس عليه قطع فإذا صرم النّخل وأخذ وحصد الزّرع فأخذ قطع.

---

١. والكثر ـ الدّعائم ـ الكثر: بفتحتين وبسكون الثاء. جُمّار النّخل ويقال طلعها. مجمع.
٢. تمر ـ فقيه. ٣. هو الجمّار ـ فقيه.

۱۶۴۲ (۳) پیامبرﷺ به امیرالمؤمنینؑ فرمود: «ای علی، در میوه و پیه[1] درخت خرما قطع دست نیست».

۱۶۴۳ (۴) رسول خداﷺ فرمود: «در [سرقت] میوه دست قطع نمی‌شود و نه در کثر و آن همان پیه [پنیرک] درخت خرماست».

همین روایت را در کتاب دعائم الاسلام، رسول خداﷺ فرمود. آن‌گاه مانند روایت قبلی را ذکر کرده و افزوده است و پیامبر خداﷺ فرمود: «هر کس که این را سرقت کند، تعزیر می‌شود و بهای آن را بدهکار است».

۱۶۴۴ (۵) امام صادقؑ فرمود: «پیامبرﷺ در مورد کسی که میوه‌ها را در حالی که به درخت است به سرقت می‌برد، حکم داد که: هر چه از آن بخورد، چیزی بر او نیست و هر چه با خود بردارد، تعزیر می‌شود و دو برابر بهای آن را می‌پردازد».

۱۶۴۵ (۶) رسول خداﷺ فرمود: «کسی که میوه‌ها را در حالی که بر درخت است سرقت کند، آن مقدار که خورده است، چیزی بر او نیست ولی آنچه با خود برداشته است، در آن تعزیر و ضمانت قیمت است».

۱۶۴۶ (۷) رسول خداﷺ فرمود: «در میوه، قطع دست نیست و نه در کثر و کثر، پیه درخت خرماست».

۱۶۴۷ (۸) امیرالمؤمنینؑ فرمود: «کسی که چیزی از میوه را سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود و [نیز] هر زمان که عبورش به میوه می‌افتد بخورد ولی از بین نبرد».

۱۶۴۸ (۹) امام صادقؑ فرمود: «اگر فردی از خرما و زراعت پیش از آن که چیده و بریده شود سرقت کند، بر او قطع دست نیست ولی اگر خرما چیده شود و او سرقت کند و زراعت درو شود و سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

---

۱. پیه نخل، ظاهراً همان پنیرک درخت خرماست که سفید و خوردنی است و در درون ریشهٔ شاخه های درخت است ـ م.

١٦٤٩ ٢٦٨٩٧ (١٠) **عوالى اللئالى ٥٦٩/٣**: وقال علىّ عليه السلام لا قطع فى ثمر معلّق ولا فى حريسة جبل [١] فإذا آواه المراح [٢] أو الحرس فالقطع فيما بلغ ثمن المجنّ.

١٦٥٠ ٢٦٨٩٨ (١١) **قرب الإسناد ١٥٢**: السندى بن محمّد البزّاز قال حدّثنى أبو البخترى عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال لا قطع فى شىء من طعام غير مفروغ منه.

١٦٥١ ٢٦٨٩٩ (١٢) **الجعفريّات ١٣٨**: بإسناده عن علىّ بن أبى طالب عليه السلام قال لا قطع فى طعام.

١٦٥٢ ٢٦٩٠٠ (١٣) **دعائم الإسلام ٤٧٤/٢**: عن علىّ عليه السلام أنّه قال لا يقطع من سرق الزّرع ولا الغنم من المرعى حتّى يحويها الحرز [٣] ولا من سرق فاكهة ولا من سرق شجراً ولا نخلاً ولا قطع على من سرق إبلاً سائمة حتّى يواريها [٤] الجدار [٥].

وتقدّم فى رواية إسحاق بن عمّار (٢١) من باب (٢) ما ورد فى حدّ ما يقطع فيه يد السارق قوله رجل سرق من بستان عذقاً قيمته درهمان قال يقطع به.

(١٨)

باب حكم من سرق من المغنم والبيدر وبيت المال

١٦٥٣ ٢٦٩٠١ (١) **دعائم الإسلام ٤٧٢/٢**: عن علىّ عليه السلام أنّه جمع أهل الكوفة ليقسّم (بينهم ـ ك) متاعاً اجتمع عنده فقام رجل منهم فاشتمل على مغفر فأخذه فرفع إلى علىّ عليه السلام فقال ليس عليه قطع لأنّه شريك فى المتاع فليس بسارق ولكنّه خائن.

١٦٥٤ ٢٦٩٠٢ (٢) **دعائم الإسلام ٤٧٢/٢**: عن علىّ عليه السلام أنّه قال ولا قطع على من اؤتمن على شىء فخان فيه ولا قطع فى الغلول.

١٦٥٥ ٢٦٩٠٣ (٣) **كافى ٢٣١/٧**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ١٠٥/١٠**: **استبصار ٢٤١/٤**: سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمن الأصمّ عن مسمع بن عبدالملك عن أبى عبدالله عليه السلام أنّ عليّاً عليه السلام أتى برجل سرق من بيت المال فقال لا يقطع [٦] فإنّ له فيه نصيباً.

---

١. خيل ـ خ ك. وفى الحديث حريسة الجبل ليس فيها قطع اى ليس فيما يحرس بالجبل اذا سرق قطع لأنّه ليس بحرز.
٢. المُراح بالضمّ الموضع الذى تروح اليه الماشية اى تأوى اليه ليلاً قال فى المستدرك فى المخطوط أداه المراح.
٣. الجدُر ـ ك.
٤. تواريها ـ ك.
٥. الحرز ـ خ.
٦. لا نقطعه ـ يب.

(۱۰) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در میوهٔ آویزان به درخت، قطع دست نیست و نیز در آنچه کوه از آن حراست می‌کند. آری، ولی آنچه منزلگاه گلهٔ ستوران آن را در خود جای داد یا آن را نگهبان بود، در این صورت اگر به قیمت یک سپر برسد، بریدن دست دارد». ۱۶۴۹

(۱۱) امام باقر ﷺ فرمود: «در هیچ غذایی که [پهن است] و هنوز از او فارغ نشده‌ایم، قطع دست نیست». ۱۶۵۰

(۱۲) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در غذا، قطع دست نیست». ۱۶۵۱

(۱۳) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «کسی که زراعت را از کشتزار و گوسفند را از چراگاه سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود تا آن که جای بسته‌ای اینها را در برگیرد و نیز کسی که میوه درخت یا خرما را سرقت کند، قطع دست ندارد و نیز بر کسی که شتر رها شده در مرتع را سرقت کند، قطع دست نیست تا آن که دیوار، شتر را پنهان داشته باشد». ۱۶۵۲

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب دوم، این گفته که: «مردی از بستانی خوشه خرمایی که قیمتش دو درهم است، سرقت کرده است. حضرت فرمود: به خاطر این کار، دستش قطع می‌شود».

باب ۱۸

حکم سارق غنیمت، خرمن و بیت‌المال

(۱) امیرالمؤمنین ﷺ اهل کوفه را گرد آورد تا اجناسی را که نزد او جمع‌آوری شده است، بین آنان تقسیم کند. فردی از آنان برخاست و مغفری[1] به تن کرد و آن را برداشت. او را نزد امیرالمؤمنین ﷺ بردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر این فرد نیست؛ چرا که خود او در این متاع شریک است. او سارق محسوب نمی‌شود ولی خیانتکار است». ۱۶۵۳

(۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «بر کسی که چیزی را به امانت نزد او گذاشته‌اند و در آن خیانت کرده است، قطع دست نیست و نیز در سرقت از غنائم، قطع دست نیست». ۱۶۵۴

(۳) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی را که از بیت‌المال سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت فرمود: دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او هم در بیت‌المال سهمی دارد». ۱۶۵۵

---

۱. مغفر، جهت محافظت از گردن به دور کلاه‌خود نهاده می‌شود و گفته شده که زیر کلاه‌خود قرار می‌گیرد ـ م

١٦٥٦ ٤٦٩٠٤ (۴) الجعفريّات ١٤١: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّه رفع إليه رجل سرق من بيت مال المسلمين فقال لا قطع عليه لأنّ له فيه نصيباً.

١٦٥٧ ٤٦٩٠٥ (۵) تهذيب ١٠٦/١٠: استبصار ٢٤٢/٤: فقيه ٤٥/٤: يونس (بن عبدالرّحمن صا ـ يب) عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له رجل سرق من المغنم أيّ شيء[1] الّذي يجب عليه أيقطع[2] قال يُنظَر كَم الّذي يصيبه فان كان الّذي أخذ أقلّ من نصيبه عزّر ودفع اليه تمام ماله وإن كان أخذ مثل الّذي له فلاشيء عليه وإن كان أخذ فضلاً بقدر ثمن مجنّ وهو ربع دينار قطع.

١٦٥٨ ٤٦٩٠٦ (۶) تهذيب ١٢٨/١٠: محمد بن الحسن الصّفّار عن محمد ابن الحسين عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن يزيد بن عبدالملك عن أبي جعفر وأبي عبدالله وابي الحسن عليهم السلام وعن المفضّل بن صالح عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا سرق السّارق من البيدر من إمام جائر فلا قطع عليه انّما أخذ حقّه فإذا كان من إمام عادل عليه القتل.

١٦٥٩ ٤٦٩٠٧ (۷) تهذيب ١٢٩/١٠: محمد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم ابن هاشم عن صالح بن سعيد عن يونس بن عبدالرّحمن عن ابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له رجل سرق من الفيء قال بعد ما قسم أو قبل قلت فأجبني فيهما (جميعاً ـ ئل) قال ان كان سرق بعد ما أخذ حصّته منه قطع وإن كان سرق قبل ان يقسم لم يقطع حتّى ينظر ماله (فيه ـ ئل) فيدفع إليه حقّه منه فان كان الّذي أخذ أقلّ ممّا له أعطى بقيّة حقّه ولا شيء عليه الّا أنّه يعزّر لجرأته وإن كان الّذي أخذ مثل حقّه أقرّ في يده وزيد أيضاً وإن كان الّذي سرق أكثر ممّا له بقدر مجنّ قطع وهو صاغر وثمن مجنّ ربع دينار.

١٦٦٠ ٤٦٩٠٨ (۸) تهذيب ١٠٥/١٠: استبصار ٢٤١/٤: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عبدالرّحمن ابن أبي عبدالله قال سألت أباعبدالله عليه السلام عن البيضة الّتي قطع فيها أميرالمؤمنين عليه السلام فقال كانت بيضة حديد سرقها رجل من المغنم فقطعه.

١٦٦١ ٤٦٩٠٩ (۹) نهج البلاغة ١٢٠٨/٢: روى أنّه عليه السلام رفع اليه رجلان سرقا من مال الله أحدهما عبد من مال الله والآخر من عُرُضِ النّاس فقال أمّا هذا فهو من مال الله ولا حدّ عليه مال الله أكل بعضه بعضاً وأمّا الآخر فعليه الحدّ فقطع يده.

---

١. أيش ـ صا ـ الشيء ـ فقيه. ٢. القطع ـ صا ـ فقيه.

۱۶۵۶ (۴) مردی را که از بیت‌المال مسلمانان سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینؑ آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر او نیست؛ چرا که برای او سهمی در بیت‌المال هست».

۱۶۵۷ (۵) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: مردی از غنائم سرقت کرده است، حکم او چیست؟ آیا دست او قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: مشخص می‌شود که چه اندازه برداشته است؛ اگر آن‌چه گرفته کم‌تر از سهم اوست، تعزیر می‌شود و تمام سهمش به او پرداخت می‌شود و اگر آنچه گرفته مانند همان سهم اوست، چیزی بر او نیست. ولی اگر به اندازهٔ بهای یک سپر که یک چهارم دینار است بیشتر از سهم خویش گرفته است، دستش قطع می‌شود».

۱۶۵۸ (۶) امام صادقؑ فرمود: «اگر سارق از خرمن حاکم ستمگر سرقت کند، قطع دست بر او نیست. او تنها حقّ خویش را گرفته است ولی اگر از امام عادل باشد، کشته می‌شود».

۱۶۵۹ (۷) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادقؑ گفتم: مردی از غنیمت سرقت کرده است. حضرت فرمود: پس از تقسیم یا پیش از تقسیم؟ گفتم: در هر دو فرض، پاسخ دهید. حضرت فرمود: اگر پس از آن که سهم خویش را گرفته سرقت کرده، دستش قطع می‌شود ولی اگر پیش از تقسیم سرقت کرده، دستش قطع نمی‌شود تا آشکار شود سهمش چه اندازه است و حقّش از بیت‌المال به او داده شود. حال اگر آنچه برداشته کم‌تر از سهم اوست، با قیماندهٔ حقّش به او داده می‌شود و چیزی بر او نیست جز این که به خاطر تجرّی‌اش تعزیر می‌شود و اگر آنچه برداشته به اندازهٔ حقّش بوده، همان در دستش می‌ماند و بر او نیز افزوده می‌شود و اگر آنچه سرقت کرده به اندازهٔ یک سپر بیش از سهم اوست، دستش با خواری قطع می‌شود و بهای سپر، یک چهارم دینار است».

۱۶۶۰ (۸) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ کلاه‌خودی که امیرالمؤمنینؑ برای آن دست برید، پرسیدم. حضرت فرمود: کلاه‌خود آهنینی بود که مردی از غنیمت سرقت کرده بود و حضرت دست او را قطع کرد».

۱۶۶۱ (۹) روایت شده است که: «دو نفر، از مال خدا سرقت کرده بودند؛ یکی برده‌ای که خود از مال خدا بود و دیگری از خود مردم بود. حضرت فرمود: اما این یکی از مال خداست و حدّی بر او نیست. بعضی از مال خدا، بعضی دیگر را خورده است ولی دیگری دستش باید قطع شود و حضرت دست او را قطع کرد».

۱۶۶۲ ۲۶۹۱۰ (۱۰) **كافى** ۲٦٤/۷: **تهذيب** ۱۲٥/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن الوشّاء عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام فى رجلين (قد ـ يب) سرقا من مال اللّه أحدهما عبد لمال اللّه[1] والآخر من عُرض النّاس فقال أمّا هذا فمن مال اللّه ليس عليه شىء (من ـ كا) مال اللّه أكل بعضه بعضاً وأمّا الآخر فقدّمه فقطع[2] يده ثمّ أمر أن يطعم السّمن واللّحم حتّى برئت منه[3].

وتقدّم فى رواية ابن سنان (۷) من باب (۲) ماورد فى حدّ ما يقطع فيه يد السّارق قوله عليه السلام يقطع السّارق فى كلّ شىء يبلغ ثمنه مجنّاً وهو ربع دينار ان كان سرقه من بيت أو سوق أو غير ذلك. **وفى** رواية الحلبىّ (۱٦) قوله عليه السلام يقطع السّارق فى كلّ شىء بلغ قيمته خمس دينار وان سرق من سوق أو زرع أو غير ذلك. **وفى** ذيل رواية محمد بن قيس (۱) من باب (۷) أنّه لو قطعت يد السّارق اليسرى غلطاً لم يجز قطع يمينه قوله عليه السلام إنّى لم أقطع أحداً له فيما أخذ (ه ـ خ) شرك. **وفى** رواية الجعفريّات (٦) من باب (۱۰) أنّه لا قطع على المختلس علانية وعليه التّعزير قوله عليه السلام أربعة لا قطع عليهم (وعدّ منها) من سرق من الغنيمة.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۱۹)

باب أنّه لايقطع السّارق فى عام المجاعة فى شىء ممّا يؤكل

۱۶۶۳ ۲۶۹۱۱ (۱) **كافى** ۲۳۱/۷: محمد بن يحيى وغيره عن **تهذيب** ۱۱۲/۱۰: محمد بن أحمد (بن يحيى ـ يب) عن محمد بن عيسى بن عبيد عن **فقيه** ٥۲/٤: زياد (بن مروان ـ فقيه) القندىّ عمّن ذكره عن أبى عبداللّه عليه السلام قال لا يقطع السّارق فى سنة المَحْل[4] فى (كلّ ـ كا) شىء يؤكل مثل الخبز واللّحم وأشباه[5] ذلك.

۱۶۶٤ ۲۶۹۱۲ (۲) **كافى** ۲۳۱/۷: **تهذيب** ۱۱۲/۱۰: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال قال لا يقطع السّارق فى عام سَنَةٍ يعنى (فى عام ـ كا ـ يب) مجاعة. **دعائم الإسلام** ٤۷۳/۲: عن علىّ عليه السلام أنّه قال لا يقطع (وذكر مثله).

---

۱. مال اللّه ـ يب. ۲. وقطع ـ يب. ۳. يده ـ يب.
٤. المحق ـ يب ـ فقيه ـ المحق: النقصان وذهاب البركة ـ المَحْل: الجدب وانقطاع المطر.
٥. وأشباهه ـ يب ـ والقثّاء ـ فقيه.

۱۶۶۲ (۱۰) امام باقرعلیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعلیه السلام دربارهٔ دو نفر که از مال خدا سرقت کرده بودند؛ یکی از آنها بردهای بود مال خدا و دیگری از خود مردم بود. فرمود: اما این یکی از مال خداست و چیزی بر او نیست، بعضی از مال خدا، بعضی دیگر را خورده است. ولی دیگری را پیش آورد و دستش را قطع کرد. پس از آن حضرت دستور داد تا روغن و گوشت به او بخورانند تا آن که بهبود یابد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفت از باب دوم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به قیمت یک سپر برسد که همان یک چهارم دینار است، بریده میشود، البته اگر از خانهای یا بازاری یا جایی دیگر سرقت کرده است».

و در روایت شانزدهم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «دست سارق برای هر چیزی که بهایش به یک پنجم دینار برسد، بریده میشود؛ گرچه از بازار یا زراعت یا غیرآن سرقت شده باشد».

و در ذیل روایت یکم از باب هفتم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «من دست کسی را برای آنچه در آن شریک است، قطع نمیکنم».

و در روایت ششم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «چهار نفر قطع دست بر آنان نیست و از آنها شمرده است کسی را که از غنیمت سرقت میکند».

باب ۱۹

حکم سارق در سال قحطی

۱۶۶۳ (۱) امام صادقعلیه السلام فرمود: «دست سارق در سال خشکسالی و بیحاصلی برای خوردنیهایی چون نان، گوشت و مانند آن، بریده نمیشود».

۱۶۶۴ (۲) امام صادقعلیه السلام فرمود: «دست سارق در سال سنه بریده نمیشود». منظورشان سال گرسنگی و قحطی است.

١٦٦٥ ٢٦٩١٣ (٣) فقيه ٤٣/٤: وفى رواية السّكونىّ عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال لا يقطع السّارق فى عام سنة مجدبة يعنى فى المأكول دون غيره.

١٦٦٦ ٢٦٩١٤ (٤) كافى ٢٣١/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١١٢/١٠: سهل بن زياد (ومحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد جميعاً ـ كا) عن علىّ بن الحكم عن عاصم بن حميد عمّن أخبره عن أبى عبدالله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام لا يقطع السّارق فى أيّام المَجاعة.

١٦٦٧ ٢٦٩١٥ (٥) مستدرك ١٤١/١٨: الشّيخ الطّوسىّ فى النّهاية روى عن أبى عبدالله عليه السلام أنّه قال لا قطع على من سرق شيئاً من المأكول فى عام المجاعة.

(٢٠)

باب ماورد فيمن استعار حليّاً من النّاس ولم يردّه وحكم من استعار شيئاً من بيت المال

١٦٦٨ ٢٦٩١٦ (١) عوالى اللّئالى ٣١/١: روى فى حديث انّ امرأة كانت تستعير حليّاً من أقوام فتبيعه فأخبر النّبىّ صلى الله عليه وآله بحالها فأمر بقطع يدها.

١٦٦٩ ٢٦٩١٧ (٢) عوالى اللّئالى ١٥٥/١: وفى الحديث أنّه كانت امرأة مخزوميّة تستعير المتاع وتجحده فأمر النّبىّ صلى الله عليه وآله بها فقطعت يدها.

١٦٧٠ ٢٦٩١٨ (٣) تهذيب ١٥١/١٠: علىّ بن ابراهيم بن هاشم عن الحجّال عن صالح بن السّندىّ عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن علىّ ابن أبى رافع قال كنت على بيت مال علىّ بن أبيطالب عليه السلام وكاتبه وكان فى بيت ماله عقد لؤلؤ كان أصابه يوم البصرة قال فأرسلت الىّ بنت علىّ بن أبيطالب عليه السلام فقالت لى بلغنى أنّ فى بيت مال أمير المؤمنين عليه السلام عقد لؤلؤ وهو فى يدك وأنا أحبّ أن تعيرنيه أتجمّل به فى أيّام عيد الأضحى فأرسلت اليها عارية مضمونة مردودة يا بنت أمير المؤمنين فقالت نعم عارية مضمونة مردودة بعد ثلاثة أيّام فدفعته اليها وانّ أمير المؤمنين عليه السلام رآه عليها فعرفه فقال لها من أين صار اليك هذا العقد فقالت استعرته من علىّ ابن أبى رافع خازن بيت مال أمير المؤمنين لأتزيّن به فى العيد ثمّ أردّه قال فبعث الىّ أمير المؤمنين عليه السلام فجئته فقال لى

۱۶۶۵ (۴) امام باقرعليه السلام فرمود: «دست سارق در سال خشکسالی که موجب بی‌حاصلی شود، بریده نمی‌شود». منظور حضرت برای خوردنی‌هاست، نه چیز دیگر.

۱۶۶۶ (۵) امام صادقعليه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعليه السلام همیشه در روزگار قحطی و گرسنگی، دست سارق را قطع نمی‌کرد».

۱۶۶۷ (۶) امام صادقعليه السلام فرمود: «قطع دست برکسی که خوردنی را در سال گرسنگی سرقت کند، نیست».

باب ۲۰

حکم مستعیر که عاریه را برنمی‌گرداند

۱۶۶۸ (۱) در روایتی آمده است که: «زنی زیور آلات را از گروهی عاریه می‌گرفت و پس از آن می‌فروخت. مورد این زن به پیامبر گزارش داده شد. پیامبر دستور قطع دست وی را صادر کرد».

۱۶۶۹ (۲) در روایت است که: «زنی مخزومی، جنسی را عاریه می‌گرفت و بعد انکار می‌کرد. پیامبرﷺ دستور داد دست وی قطع شود».

۱۶۷۰ (۳) علی بن ابی رافع گوید: «من مسؤول بیت‌المال علی بن ابیطالبعليه السلام و کاتب ایشان بودم و در بیت‌المال حضرت یک گردنبند لولوء بود که حضرت در روز بصره [درگیری و تصرف بصره] بدان دست یافته بود. علی بن ابی رافع گوید: دختر امیرالمؤمنینعليه السلام کس نزد من فرستاد و به من پیام داد که به من رسیده است که در بیت‌المال امیرالمؤمنینعليه السلام گردنبند لولویی است و آن در دست توست و من دوست دارم که تو آن را به عاریه به من دهی تا در روزهای عید قربان خودم را با آن بیارایم.

من هم به دختر امیرالمؤمنین پیام دادم که: ای دختر امیرالمؤمنین، این به عنوان عاریه‌ای مضمونه که باید بازگردانده شود خواهد بود. ایشان هم پذیرفت و گفت: باشد به عنوان عاریهٔ مضمونه که پس از سه روز بازگردانده می‌شود. پس از آن، گردنبند را به او دادم، ولی امیرالمؤمنینعليه السلام چون گردنبند را در گردن دخترشان دید و آن را شناخت به او فرمود: از کجا این گردنبند پیش تو آمده است؟ او گفت: من این را از علی بن ابی رافع ـ خزانه‌دار بیت‌المال امیرالمؤمنین ـ گرفته‌ام تا در عید خودم را با آن زینت کنم و پس از آن بازگردانم. علی بن ابی رافع گوید: امیرالمؤمنینعليه السلام به من پیام داد و من نزد ایشان رفتم. ایشان به من فرمود: آیا تو به مسلمانان خیانت می‌کنی ای ابن ابی رافع؟

أتخون المسلمين يا ابن أبى رافع فقلت له معاذ اللّه ان أخون المسلمين.

فقال كيف أعرت بنت أميرالمؤمنين العقد الّذى فى بيت مال المسلمين بغير إذنى ورضاهم فقلت يا أميرالمؤمنين انّها ابنتك وسألتنى ان أعيرها إيّاه تتزيّن به فأعرتها ايّاه عارية مضمونة مردودة فضمنته في مالي وعليّ أن أردّه سليماً الى موضعه قال فردّه من يومك وإيّاك أن تعود لمثل هذا فتنالك عقوبتى ثمّ قال أُولّى[1] لابنتى لو كانت أخذت العقد على غير عارية مضمونة مردودة لكانت إذن أوّل هاشميّة قطعت يدها فى سرقة قال فبلغ مقالته ابنته فقالت له يا أميرالمؤمنين أنا ابنتك وبضعة منك فمن أحقّ بلبسه منّى فقال لها أميرالمؤمنينعليه السلام يا بنت عليّ بن أبيطالب لا تذهبنّ بنفسك عن الحقّ أكلّ نساء المهاجرين تتزيّن فى هذا العيد بمثل هذا قال فقبضته منها ورددته الى موضعه.

١٦٧١ ٢٥٩١٩ (۴) **الإختصاص** ١٥١: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم حدّثنا عبداللّهعليه السلام قال حدّثنا أحمد بن عليّ بن الحسن شاذان قال روى لنا أبوالحسين محمد بن عليّ بن الفضل بن عامر الكوفيّ قال أخبرنا أبوعبداللّه الحسين بن الفرزدق فزاريّ البزّاز قراءة عليه قال حدّثنا أبوعيسى محمد ابن عليّ بن عمرويه الطّحّان وهو الورّاق قال حدّثنا أبومحمد الحسن بن موسى قال حدّثنا عليّ بن أسباط عن غير واحد من أصحاب ابن دأب (فى حديث فضائل أميرالمؤمنينعليه السلام الى أن قال) وبعث إليه من البصرة من غوص البحر بتحفة[2] لا يدرى ما قيمتها فقالت له ابنته أمّ كلثوم يا أميرالمؤمنين أتجمّل به ويكون فى عنقى فقال يا أبا رافع أدخله الى بيت المال ليس إلى ذلك سبيل حتّى لا تبقى امرأة من المسلمين إلّا ولها مثل ذلك.[3]

(٢١)

باب ماورد فى أنّ مانع الزّكوة ومستحلّ مهور النّساء ومن استدان ديناً ولم‌ينوقضاءه سرّاق

١٦٧٢ ٢٥٩٢٠ (١) **تهذيب** ١٠/١٥٣: محمد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبداللّه عن عليّ بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن يونس عن اسماعيل بن كثير بن سام

---

١. أُولّى تهديد ـ وافى. ٢. مخنقة ـ ك ـ المخنقة: القلادة. ٣. مالك ـ ك.

به حضرت گفتم: به خدا پناه می‌برم از این که به مسلمانان خیانت کنم! حضرت فرمود: چگونه گردنبندی که در بیت‌المال مسلمانان بوده ـ بدون رضایت من و رضایت مسلمانان ـ آن را به دختر امیرالمؤمنین عاریه داده‌ای؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین، او دختر شما بود و از من خواست که به او عاریه دهم تا خویش را با آن زینت کند؛ من هم آن را به عنوان عاریهٔ مضمونهٔ مردوده عاریه دادم و ضمانت آن را در مال خودم به عهده گرفتم و بر من است که آن را سالم به جایگاهش بازگردانم. حضرت فرمود: همین امروز آن را بازگردان و مبادا که مجددا چنین کاری کنی که در این صورت کیفرم به تو می‌رسد. آن‌گاه امام فرمود: وای بر دخترم! اگر این گردنبند را به شکل عاریهٔ مضمونهٔ مردوده نگرفته بود، هر آینه اولین زن هاشمی بود که دستش برای سرقت قطع می‌شد. علی بن ابی رافع گوید: فرمودهٔ حضرت به دخترشان رسید. او به امیرالمؤمنین گفت: ای امیرالمؤمنین، من دختر تو و پارهٔ تن توام! چه کسی از من به این گردنبند سزاوارتر است که آن را بر گردن کند؟ امیرالمؤمنینعلیه السلام به دخترشان فرمود: ای دختر علی بن ابیطالب، خویش را از حقّ جدا نکن. آیا همهٔ زنان مهاجر در این عید این گونه خود را زینت می‌کنند؟ علی بن ابی رافع گوید: من گردنبند را از دختر امیرالمؤمنین گرفتم و آن را به جایگاهش برگرداندم».

(۴) علی بن اسباط از بسیاری از یاران ابن دأب روایت کرده است(در روایت فضیلت‌های ۱۶۷۱
امیرالمؤمنینعلیه السلام تا آنجا که گوید): «از بصره تحفه‌ای که از دریا استخراج شده بود و بهایش معلوم نبود، برای حضرت فرستادند. دخترشان امّ کلثومعلیها السلام به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، من می‌توانم خودم را با این تحفه بیارایم و آن در گردنم باشد؟ حضرت فرمود: ای ابو رافع، این را در بیت‌المال مسلمانان قرار ده و راهی به سوی این تحفه نیست تا آن که هیچ زنی از مسلمانان نماند؛ مگر این که مانند این را داشته باشد».

باب ۲۱

حکم سارق بودن کسانی که زکات، مهریهٔ زنان و بدهی‌شان را نمی‌پردازند

(۱) امام صادقعلیه السلام فرمود: «سارقان سه دسته‌اند: کسانی که زکات نمی‌پردازند، کسی که تصاحب ۱۶۷۲
بلااذن مهر زنان را حلال بشمرد و نیز کسی که قرضی بگیرد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد».

قال قال أبوعبدالله عليه السلام السّرّاق ثلاثة مانع الزّكوة ومستحلّ مهور النّساء وكذلك من استدان ديناً ولم ينو قضاءه. **الخصال** ١٥٣: حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال حدّثنا محمد بن يحيى العطّار عن محمد بن أحمد قال حدّثني أبوعبدالله الرّازيّ عن عليّ بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن يونس بن عبدالرّحمن عن إسماعيل بن كثير بن بسّام قال قال أبوعبدالله عليه السلام (وذكر مثله).

(٢٢)

باب حدّ النّبّاش

١٦٧٣ ٢٦٩٢١ (١) **كافى** ٢٢٨/٧: **تهذيب** ١١٥/١٠: **استبصار** ٢٤٥/٤: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختريّ قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول حدّ النّبّاش حدّ السّارق.

١٦٧٤ ٢٦٩٢٢ (٢) **كافى** ٢٢٨/٧: **تهذيب** ٦٢/١٠ـ١١٦: **استبصار** ٢٢٥/٤ـ٢٤٦: عليّ (بن ابراهيم ـ كا ـ صا) (عن أبيه ـ كا ـ يب) عن **فقيه** ٥٢/٤: آدم بن إسحاق عن عبدالله بن محمد الجعفيّ قال كنت عند أبي جعفر عليه السلام وجاءه كتاب هشام بن عبدالملك في رجل نبش امرأة فسلبها ثيابها ونكحها[١] فإنّ النّاس قد اختلفوا علينا هاهنا[٢] طائفة[٣] قالوا اقتلوه وطائفة قالوا أحرقوه[٤] فكتب إليه أبوجعفر عليه السلام[٥] إنّ حرمة الميّت كحرمة الحيّ حدّه أن تقطع يده لنبشه وسلبه الثّياب ويقام عليه الحدّ في الزّنا إن أحصن رجم وإن لم يكن أحصن جلد مائة.

١٦٧٥ ٢٦٩٢٣ (٣) **الإختصاص** ١٠٢: عليّ بن ابراهيم بن هاشم قال حدّثني أبي قال لمّا مات أبوالحسن الرّضا عليه السلام حججنا فدخلنا على أبي جعفر عليه السلام وقد حضر خلق من الشّيعة من كلّ بلد لينظروا إلى أبي جعفر عليه السلام فدخل عمّه عبدالله بن موسى وكان شيخاً كبيراً نبيلاً عليه ثياب خشنة وبين عينيه سجّادة فجلس وخرج أبوجعفر عليه السلام من الحجرة وعليه قميص قصب ورداء قصب ونعل جدد بيضاء فقام عبدالله فاستقبله وقبّل بين عينيه وقام الشّيعة وقعد أبوجعفر عليه السلام

---

١. ثمّ نكحها ـ كا. ٢. في هذا ـ يب ٦٢ ـ صا ٢٢٥. ٣. فطائفة ـ كا.
٤. حرّقوه ـ يب ٦٢ ـ صا ٢٢٥. ٥. فكتب عليه السلام إليه ـ فقيه.

باب ۲۲

حدّ نبّاش[1]

۱۶۷۳ (۱) حفص بن البختری گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: حدّ نبّاش همان حدّ سارق است».

۱۶۷۴ (۲) عبدالله بن محمد جعفی گوید: «در خدمت امام باقرؑ بودم که نامهٔ هشام بن عبدالملک به دست آن حضرت رسید. دربارهٔ مردی که قبر زن مسلمانی را نبش کرده، کفن‌هایش را از تن درآورده و با او آمیزش کرده است و مردم در این جا اختلاف کرده‌اند. گروهی گفته‌اند: او را بکشید و دسته‌ای گفته‌اند: او را بسوزانید. امام باقرؑ برای هشام نوشتند: احترام مرده به سان احترام زنده است؛ حدّ او این است که دستش به خاطر نبش قبر و در آوردن کفن‌ها قطع شود و حدّ زنا بر او زده شود؛ اگر محصن است، سنگسار شود و اگر محصن نیست، صد تازیانه زده شود».

۱۶۷۵ (۳) علی بن ابراهیم بن هاشم گوید: «پدرم برایم روایت کرده است که چون ابوالحسن الرضاؑ از دنیا رفت، ما به حج رفتیم و خدمت امام جوادؑ رسیدیم و خلقی از شیعه از هر شهری برای این که امام جوادؑ را ببینند، حاضر شده بودند. عموی حضرت، عبدالله بن موسی که پیرمردی بزرگ و دانشمند بود ـ در حالی که جامهٔ خشن بر تن و در پیشانی او آثار سجده بود ـ آمد و نشست. امام جوادؑ از اتاق بیرون آمد. پیراهنی از کتان و عبایی از کتان و کفشی نو و سفید بر تن داشت. عبدالله ایستاد و به استقبال امام آمد و پیشانی امام را بوسه داد و شیعیان نیز ایستادند. امام جوادؑ بر تختی نشستند و مردم یکدیگر را نگاه می‌کردند و همه از کمی سال حضرت متحیر بودند. در این حال مردی از میان جمعیت بیرون آمد و به عموی حضرت گفت: خداوند تو را به صلاح بدارد. چه می‌گویی دربارهٔ مردی که با حیوانی آمیزش کند؟

---

۱. نبّاش: کسی که قبرها را می‌کند و می‌شکافد و کفن و احیاناً اشیای مردگان را می‌دزدد ـ م.

على كرسىّ ونظر النّاس بعضهم إلى بعض وقد تحيّروا لصغر سنّه فابتدر رجل من القوم.

فقال لعمّه أصلحك اللّه ما تقول في رجل أتى بهيمة فقال تقطع يمينه ويضرب الحدّ فغضب أبوجعفر عليه السلام ثمّ نظر إليه فقال يا عمّ اتّق اللّه إتّق اللّه إنّه لعظيم أن تقف يوم القيامة بين يدى اللّه عزّ وجلّ فيقول لك لِمَ أفتيت النّاس بما لا تعلم فقال له عمّه أستغفر اللّه يا سيّدى أليس قال هذا أبوك صلوات اللّه عليه فقال أبوجعفر عليه السلام إنّما سئل أبى عن رجل نبش قبر امرأة فنكحها فقال أبى تقطع يمينه للنّبش ويضرب حدّ الزّنا فإنّ حرمة الميّتة كحرمة الحيّة فقال صدقت يا سيّدى وأنا أستغفر اللّه فتعجّب النّاس وقالوا يا سيّدنا أتأذن لنا أن نسألك قال نعم فسألوه فى مجلس عن ثلاثين ألف مسألة فأجابهم فيها وله تسع سنين.

١٦٧٦ ٢٦٩٢٤ (۴) **مستدرك ۱۳٦/۱۸**: علىّ بن الحسين المسعودىّ فى إثبات الوصيّة فلمّا مضى الرّضا عليه السلام فى سنة اثنتين ومأتين كانت سنّ أبى جعفر عليه السلام نحو سبع سنين اختلف الكلمة من النّاس ببغداد والأمصار واجتمع الرّيّان بن الصّلت وصفوان بن يحيى ومحمد بن حكيم وعبدالرّحمن بن الحجّاج ويونس بن عبدالرّحمن وجماعة من وجوه الشّيعة وثقاتهم فى دار عبدالرّحمن الى أن قال وقرب وقت الموسم واجتمع من فقهاء بغداد والأمصار وعلمائهم ثمانون رجلاً وقصدوا الحجّ والمدينة وساق الخبر الى أن قال فقال أبوجعفر عليه السلام انّما سئل الرّضا عليه السلام عن نبّاش نبش قبر امرأة ففجر بها وأخذ أكفانها فأمر بقطعه للسّرقة ونفيه لتمثيله بالميّت.

١٦٧٧ ٢٦٩٢٥ (۵) **تهذيب ۱۱۵/۱۰**: **استبصار ۲٤۵/٤**: محمد بن يعقوب عن **كافى ۲۲۹/۷**: حبيب بن الحسن عن محمد بن الوليد عن عمرو بن ثابت عن أبى الجارود عن أبى جعفر عليه السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام يقطع سارق الموتىٰ كما يقطع سارق الأحياء.

١٦٧٨ ٢٦٩٢٦ (۶) **فقيه ٤٧/٤**: وروى أنّ عليّاً عليه السلام قطع نبّاش القبر فقيل له أتقطع فى الموتى قال إنّا لنقطع لأمواتنا كما نقطع لأحيائنا.

١٦٧٩ ٢٦٩٢٧ (۷) **تهذيب ۱۱٦/۱۰**: **استبصار ۲٤٦/٤**: أحمد بن محمد عن علىّ بن الحكم عن عبدالرّحمن العزرمىّ[1] عن أبى عبداللّه عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام قطع نبّاشاً.

---

۱. عبدالرّحمن العزرمى ـ صا.

او گفت: دست راستش بریده می‌شود و حدّ می‌خورد. امام جوادﷺ خشمگین شد و به عمو نگاه کرد و فرمود: ای عمو، از خدا پروا کن! از خدا پروا کن! بسیار سخت است که روز قیامت در پیشگاه خداوندﷻ بایستی و خداوند به تو بگوید چرا برای مردم به چیزی که نمی‌دانی فتوی می‌دهی؟ عموی حضرت به امام گفت: سرورم، از خدا استغفار می‌کنم! آیا پدرتان همین را نگفته است؟ امام جوادﷺ فرمود: از پدرم دربارهٔ مردی که قبر زنی را نبش کرده و با وی آمیزش کرده بود، سؤال شد و پدرم فرمود: دست راستش به دلیل نبش قبر قطع می‌شود و حدّ زنا بر او زده می‌شود؛ چرا که احترام زن مرده به سان احترام زن زنده است. عموی حضرت گفت:آری سرورم، شما درست می‌فرمایید و من از خداوند استغفار می‌کنم. مردم شگفت‌زده شدند و گفتند: ای سرورما، آیا به ما اجازه می‌دهی تا از شما بپرسیم؟ حضرت فرمود:آری، آن‌گاه در یک مجلس سی هزار مساله پرسیدند و حضرت در حالی که نه سال داشت، همهٔ مسائل را پاسخ داد».

۱۶۷۶ (۴) علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه گوید: «چون امام رضاﷺ در سال دویست و دو از دنیا رفت، سن امام جوادﷺ حدود هفت سال بود و بین مردم در بغداد و شهرها اختلاف ایجاد شد و ریّان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبدالرحمن بن حجاج، یونس بن عبدالرحمن و گروهی از شخصیت‌ها و مردان معتمد شیعه در خانهٔ عبدالرحمن گرد آمدند...تا آن که گوید: زمان موسم حج نزدیک شد و از فقیهان بغداد و شهرها و عالمان آنان هشتاد نفر گرد آمدند و به قصد حج و مدینه رفتند.. و روایت آمده تا آنجا که گوید: امام جوادﷺ فرمود: امام رضاﷺ تنها دربارهٔ نبّاشی که قبر زنی را نبش و با آن زنا و کفن‌هایش را سرقت کرد، دستور قطع دست او را به دلیل سرقت و تبعید را به دلیل بلایی که بر سر مرده آورده بود، صادر کرد».

۱۶۷۷ (۵) امیرالمؤمنینﷺ فرمود: «در سرقت از مرده، دست قطع می‌شود؛ همان‌گونه که در سرقت از زنده».

۱۶۷۸ (۶) روایت شده است که: «امیرالمؤمنین علیﷺ دست نبّاشی را قطع کرد. از امام سؤال شد: آیا برای [سرقت از] مردگان دست قطع می‌کنی؟ حضرت فرمود: ما برای سرقت از مردگان مان قطع دست می‌کنیم، همان گونه که برای [سرقت از] زنده‌هایمان».

۱۶۷۹ (۷) امام صادقﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علیﷺ دست نبّاشی را قطع کرد».

١٦٨٠ ٢٦٩٢٨ (٨) استبصار ٢٤٥/٤ : محمد بن يعقوب عن تهذيب ١١٥/١٠ :كافي ٢٢٩/٧ : حبيب (بن الحسن ـ كا ـ صا) عن محمد بن عبدالحميد العطّار عن سيّار[١] عن زيد الشحّام عن أبي عبدالله عليه السلام قال أخذ نبّاش في زمن معاوية فقال لأصحابه ما ترون فقالوا تعاقبه وتخلّي[٢] سبيله فقال رجل من القوم ما هكذا فعل عليّ بن أبيطالب عليه السلام قالوا وما فعل قال فقال يقطع النّبّاش وقال هو سارق وهتّاك للموتى[٣].

١٦٨١ ٢٦٩٢٩ (٩) الجعفريّات ١٣٩ : بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام أتى بنبّاش فقطعه.

١٦٨٢ ٢٦٩٣٠ (١٠) دعائم الإسلام ٤٧٦/٢ : عن عليّ عليه السلام أنّه قطع نبّاشاً نبش قبراً وأخرج كفن الميّت منه.

١٦٨٣ ٢٦٩٣١ (١١) وعنه أنّه قال عليه السلام تقطع يد النّبّاش إذا كان معتاداً لذلك.

١٦٨٤ ٢٦٩٣٢ (١٢) وقال جعفر بن محمد عليه السلام لا تقطع يد النّبّاش إلّا أن يوخذ وقد نبش مراراً ويعاقب في كلّ مرّة عقوبة موجعة وينكّل (به ـ خ) ويحبس.

١٦٨٥ ٢٦٩٣٣ (١٣) مستدرك ١٣٧/١٨ : أبوجعفر محمد بن عليّ الطّوسيّ في كتاب ثاقب المناقب عن عثمان بن سعيد عن أبي عليّ بن راشد في حديث طويل انّ الشّيعة بنيسابور بعثوا مع أبي جعفر محمد بن ابراهيم النّيسابوريّ أموالاً كثيرة وسبعين ورقة فيها مسائل وقد أخذوا كلّ ورقتين فحزموهما بحزائم ثلاثة وختموا على كلّ حزام بخاتم فجاء بها الى المدينة فأجاب الإمام موسى بن جعفر عليه السلام عن المسائل قبل أن يفكّ الخواتيم وكان منها ما يقول العالم في رجل نبش قبراً وقطع رأس الميّت وأخذ كفنه الجواب بخطّه عليه السلام تقطع يده لأخذ الكفن من وراء الحرز الخبر.

١٦٨٦ ٢٦٩٣٤ (١٤) تهذيب ١١٦/١٠ :استبصار ٢٤٦/٤ : الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام قطع نبّاش القبر فقيل له أتقطع في الموتى فقال إنّا لنقطع لأمواتنا كما نقطع لأحيائنا.

---

١. يسار ـ يب ـ بشّار ـ صا. ٢. تعاقبه وتخلّي ـ يب ـ صا. ٣. الموتى ـ صا.

۱۶۸۰ (۸) امام صادق‌ﷺ فرمود: «در زمان معاویه نبّاشی دستگیر شد. معاویه به یارانش گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: او را کیفر می‌کنی و آزادش می‌سازی. مردی از گروه گفت: امیرالمؤمنین علی‌ﷺ چنین نکرد. گفتند: امیرالمؤمنین چه کرده است؟ گفت: حضرت فرمود: دست نبّاش قطع می‌شود و حضرت فرمود: سارق، هتّاک مردگان محسوب می‌شود».

۱۶۸۱ (۹) نبّاشی را نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ آوردند، حضرت دست او را قطع کرد.

۱۶۸۲ (۱۰) امیرالمؤمنین‌ﷺ دست نبّاشی را که قبری را نبش کرده و کفن مرده را از او بیرون آورده بود، قطع کرد.

۱۶۸۳ (۱۱) امیرالمؤمنین‌ﷺ فرمود: «دست نبّاش در صورتی که عادت به این کار کرده است، قطع می‌شود».

۱۶۸۴ (۱۲) امام جعفر صادق‌ﷺ فرمود: «دست نبّاش قطع نمی‌شود مگر این که دستگیر شود و بارها نبش قبر کرده باشد و در هر بار هم به سختی کیفر دیده باشد؛ پس کیفر سخت و زندان می‌شود».

۱۶۸۵ (۱۳) ابوعلی بن راشد در روایتی طولانی گوید: «شیعه در نیشابور ـ همراه محمد بن ابراهیم نیشابوری ـ اموال زیاد و هفتاد برگه که در آن مسائلی آمده بود، فرستادند. اینان هر دو برگه را به سه بند بسته و بر هر بندی مهری زده بودند. محمد بن ابراهیم نیشابوری اینها را به مدینه آورد و امام موسی بن جعفرﷺ پیش از آن که مهرها را بگشاید، دربارهٔ آن مسائل جواب داد و یکی از آن مسائل این بود که: عالم [منظور امام‌ﷺ است] دربارهٔ مردی که قبری را نبش کرده و سر مرده را بریده و کفنش را دزدیده است، چه نظر می‌دهد؟ پاسخ این سؤال با خط [مبارک]امام‌ﷺ این بود که به دلیل سرقت کفن از داخل جای محفوظی، دستش بریده می‌شود».

۱۶۸۶ (۱۴) امام صادق‌ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دست نبّاش را برید. به امام گفته شد: آیا برای [سرقت از] مردگان، دست قطع می‌کنید؟ حضرت فرمود: ما برای [سرقت از] مردگان مان دست قطع می‌کنیم، آن گونه که برای [سرقت از] زنده‌هایمان».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٦٨٧ ٤٦٩٣٥ (١۵) كافى ٢٢٩/٧: تهذيب ١١٨/١٠: استبصار ٢٤٧/٤: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن غير واحد من أصحابنا قال أُتى أميرالمؤمنين عليه السلام برجل نبّاش فأخذ أميرالمؤمنين عليه السلام بشعره فضرب به الأرض ثمّ أمر النّاس (أن يطؤوه بأرجلهم ـ كا) فوطؤوه حتّى مات. المقنع ١٨٦: وأُتى علىّ عليه السلام برجل نبّاش (وذكر نحوه). فقيه ٤٧/٤: روى أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام أُتى بنبّاش فأخذ بشعره وجلد به الأرض ثمّ قال طَؤوا عباد اللّه عليه فوطء حتّى مات.

١٦٨٨ ٤٦٩٣٦ (١۶) تهذيب ١١٨/١٠: استبصار ٢٤٧/٤: أحمد بن محمد ابن عيسى عن أبى يحيى الواسطىّ عن بعض أصحابنا عن أبى عبداللّه عليه السلام قال أُتى أميرالمؤمنين عليه السلام بنبّاش فأخّر عذابه الى يوم الجمعة فلمّا كان يوم الجمعة ألقاه تحت أقدام النّاس فما زالوا يتواطؤنه بأرجلهم حتّى مات. قال الشّيخ فى يب فهذه الروايات محمولة على أنّه إذا تكرّر الفعل منهم ثلاث مرّات وأقيم عليهم الحدّ فحينئذٍ يجب عليهم القتل كما يجب على السارق والإمام مخيّر فى كيفيّة القتل كيف شاء بحسب ما يراه أردع فى الحال.

١٦٨٩ ٤٦٩٣٧ (١٧) تهذيب ١١٧/١٠: استبصار ٢٤٦/٤: محمد بن علىّ ابن محبوب عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبى أيّوب عن الفضيل[1] عن أبى عبداللّه عليه السلام قال النّبّاش إذا كان معروفاً بذلك قطع.

١٦٩٠ ٤٦٩٣٨ (١٨) تهذيب ١١٧/١٠: استبصار ٢٤٦/٤: أحمد بن محمد (بن عيسى ـ يب) عن الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن محمد ابن أبى حمزة عن علىّ بن سعيد قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن النّبّاش قال إذا لم يكن النّبش له بعادة لم يقطع ويعزّر.

١٦٩١ ٤٦٩٣٩ (١٩) تهذيب ١١٧/١٠: استبصار ٢٤٦/٤: أحمد بن محمد عن ابن فضّال عن الحسن بن الجهم عن ابن بكير عن بعض أصحابنا عن أبى عبداللّه عليه السلام فى النّبّاش إذا أخذ أوّل مرّة عزّر فان عاد قطع.

قال محمد بن الحسن فى يب هذه الرّواية والرّواية الّتى رواها علىّ بن سعيد من أنّ النّبّاش لا يقطع إذا لم يكن ذلك له عادة محمولتان على أنّه إذا نبش ولم يأخذ شيئاً فانّ ذلك

---

١. الفضل ـ صا.

۱۶۸۷ (۱۵) ابن ابی عمیر از بسیاری از یاران مان روایت کرده است که: «مردی نبّاش را نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت موی او را گرفت، او را به زمین زد، آن‌گاه به مردم دستور داد تا او را لگد مال کنند. مردم هم او را لگدمال کردند تا آن که مُرد».

همین روایت در من لا یحضره الفقیه، روایت شده است که: «مردی نبّاش را نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت موی او را گرفت و او را به زمین زد، سپس امام فرمود: ای بندگان خدا، او را پایمال کنید. او پایمال شد تا آن که مُرد».

۱۶۸۸ (۱۶) امام صادق‌ؑ فرمود: «نبّاشی را نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت، کیفر او را به روز جمعه تأخیر انداخت. چون روز جمعه شد، حضرت او را زیر پای مردم انداخت و مردم پیوسته او را زیر پای‌شان لگدمال کردند تا آن که مُرد».

شیخ طوسی‌ؒ در تهذیب گوید: «این روایات بر موردی حمل شده است که سه بار این کار از او تکرار و حدّ بر او جاری شده باشد. در چنین زمانی کشته شدن بر او ثابت است، همان گونه که بر سارق واجب است و امام در کیفیت کشتن آن گونه که تشخیص می‌دهد موثرتر است، مخیّر است».

۱۶۸۹ (۱۷) امام صادق‌ؑ فرمود: «اگر نبّاش به این کار شناخته شود، دستش قطع می‌شود».

۱۶۹۰ (۱۸) علی بن سعید گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ نبّاش پرسیدم. حضرت فرمود: اگر نبش قبر عادت او نباشد، دستش قطع نمی‌شود و تعزیر می‌شود».

۱۶۹۱ (۱۹) امام صادق‌ؑ دربارهٔ نبّاش فرمود: «اگر اولین بار دستگیر شود، تعزیر می‌شود ولی اگر مجدداً انجام داد، دستش قطع می‌شود».

محمد بن الحسن [= شیخ طوسی‌ؒ] در تهذیب گوید: «این روایت و روایتی که علی بن سعید دارد که دست نبّاش قطع نمی‌شود ـ البته در صورتی که عادت او نشده باشد ـ هر دو حمل می‌شوند برموردی که نبش قبر کند و چیزی سرقت نکند؛ چرا که این کس به این دلیل قطع بر او واجب نمی‌شود و تنها قطع دست در صورتی که سرقت کند بر او واجب می‌شود و این به منزلهٔ کسی است

لا يجب عليه به القطع وانّما يجب عليه القطع إذا أخذ ويكون ذلك بمنزلة من نقب ولم يأخذ شيئاً فانّه لا يجب عليه القطع وانّما يجب عليه إذا أخذ المال.

١٦٩٢ ٢٦٩٤٠ (٢٠) تهذيب ١١٨/١٠: استبصار ٢٤٧/٤: الحسين بن سعيد عن فضالة عن موسى عن عليّ بن سعيد عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل أخذ وهو ينبش قال لا أرى عليه قطعاً الّا أن يؤخذ وقد نبش مراراً فاقطعه.

١٦٩٣ ٢٦٩٤١ (٢١) المقنع ١٥١: وان وجد رجل ينبش قبراً فليس عليه قطع الّا أن يؤخذ وقد نبش مراراً فإذا كان كذلك قطعت يمينه.

وتقدّم فى باب (٤٢) انّ من زنى بميّتة فعليه حدّ الزنا من أبواب حدّ الزّناء ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك. وفى رواية عيسى بن صبيح (٥) من باب (١١) حكم الطرّار قوله سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الطرّار والنبّاش والمختلس قال لا يقطع. وفى رواية منصور بن حازم (٨) قوله عليه السلام يقطع النبّاش والطرّار ولا يقطع المختلس. وفى رواية عيسى بن صبيح (٩) مثله.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٢٣)

باب حكم من تكرّرت منه السّرقة قبل القطع

١٦٩٤ ٢٦٩٤٢ (١) كافى ٢٢٤/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٠٧/١٠: سهل بن زياد (وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً ـ كا) عن (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن بكير بن أعين عن أبى جعفر عليه السلام فى رجل سرق فلم يقدر عليه ثمّ سرق مرّة أخرى (فلم يقدر عليه وسرق مرّة أخرى ـ كا) فأخذ فجاءت البيّنة فشهدوا عليه بالسّرقة الأولى والسّرقة الأخيرة فقال تقطع يده بالسّرقة الأولى ولا تقطع رجله بالسّرقة الأخيرة فقيل كيف ذاك فقال لأنّ الشّهود شهدوا جميعاً فى مقام واحد بالسّرقة الأولى والأخيرة قبل أن يقطع بالسّرقة الأولى ولو أنّ الشّهود شهدوا عليه بالسّرقة الأولى ثمّ أمسكوا حتّى تقطع (يده ـ يب) ثمّ شهدوا عليه بالسّرقة الأخيرة قطعت رجله اليسرى.

علل الشّرائع ٥٨٢: حدّثنا محمد بن عليّ ما جيلويه رحمه الله عن عمّه محمد ابن أبى القاسم عن أحمد ابن أبى عبدالله البرقىّ عن الحسن بن محبوب عن عبدالرّحمن بن الحجّاج

که سوراخی کرده و چیزی برنگرفته است. این کس قطع دست بر او واجب نمی‌شود و تنها قطع دست در زمانی است که مال را بردارد».

۱۶۹۲ (۲۰) علی بن سعید گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردی که در حال نبش قبر دستگیر شده است، پرسیدم، حضرت فرمود: من قطع دست بر او نمی‌بینم مگر این که در حالی که چند بار نبش قبرکرده، دستگیر شود که در این صورت دست او را قطع می‌کنم».

۱۶۹۳ (۲۱) در کتاب مقنع [شیخ صدوق﵀] آمده است: «اگر مردی پیدا شود که نبش قبر می‌کند، قطع دست بر او نیست؛ مگر این که در حالی که چند بار نبش قبر کرده، دستگیر شود؛ در چنین صورتی دست راستش را قطع می‌کنم».

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و دو از ابواب حدّ زنا، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت پنجم از باب یازده، این فرموده که: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ جیب بر، نبّاش و قاپ‌زن پرسیدم، حضرت فرمود: دست او [= قاپ‌زن] قطع نمی‌شود».

و در روایت هشت، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام: «دست نبّاش و جیب‌بُر بریده می‌شود ولی دست قاپ‌زن بریده نمی‌شود».

و در روایت نهم، مانند آن.

باب ۲۳

حکم سارقی که پیش از قطع دست، سرقت را تکرار کند

۱۶۹۴ (۱) امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که سرقت کرده ولی دستگیر نشده است، سپس بار دیگر سرقت کرده و باز دستگیر نشده است، بار دیگر سرقت کرده و دستگیر شده و بیّنه آمدند و علیه او به سرقت اول و سرقت اخیر شهادت دادند، فرمود: «دست او برای سرقت اول بریده می‌شود ولی پایش برای سرقت اخیر بریده نمی‌شود. از امام سؤال شد: این چگونه است؟ حضرت فرمود: چون همهٔ شهود در یک جا به سرقت اول و اخیر ـ پیش از آن که به خاطر سرقت اول دستش بریده شود ـ گواهی داده‌اند.

عن بكير بن أعين عن أبى جعفر عليه السلام (نحو ما فى يب). المقنع ۱۵۰: فان سرق رجل ولم يقدر عليه ثمّ سرق مرّة أُخرى (وذكر نحوه).

۱۶۹۵ ۲۶۹۳۳ (۲) تهذيب ۱۰/۱۰۶: محمد بن علىّ بن محبوب عن جعفر بن عبداللّه[1] عن محمد بن عيسى بن عبداللّه عن أبيه قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام السّارق يسرق العام فيقدّم الى الوالى ليقطعه[2] فيوهب ثمّ يؤخذ فى قابل وقد سرق الثّانية ويقدّم الى السّلطان فبأىّ السّرقتين يقطع قال يقطع بالأخيرة ويستسعى بالمال الّذى سرقه أوّلاً حتّى يردّه على صاحبه.

۱۶۹۶ ۲۶۹۳۴ (۳) دعائم الإسلام ۲/۴۷۵: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال من سرق شيئاً ثمّ تنحّى فلم يقدر عليه حتّى سرق مرّة أُخرى فأُخذ قال تقطع يده ويضمن ما أتلف.

(۲۴)
باب حكم نفى السّارق

۱۶۹۷ ۲۶۹۳۵ (۱) كافى ۷/۲۳۰: محمد بن يحيى عن تهذيب ۱۰/۱۱۱: أحمد بن محمد بن عيسى عن فقيه ۴/۴۶: (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن علىّ بن الحسن بن رباط عن ابن مسكان عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا أُقيم على السّارق الحدّ نفى إلى بلدة أُخرى.

۱۶۹۸ ۲۶۹۳۶ (۲) تهذيب ۱۰/۱۲۷: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال ينفى الرّجل إذا قطع.

۱۶۹۹ ۲۶۹۳۷ (۳) دعائم الإسلام ۲/۴۷۱: عن علىّ عليه السلام أنّه كان إذا قطع السّارق وبرئ نفاه من الكوفة إلى بلد آخر.

۱۷۰۰ ۲۶۹۳۸ (۴) تفسير العيّاشىّ ۱/۳۱۶: وفى رواية سماعة عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا زنا الرّجل يجلد وينبغى للإمام أن ينفيه من الأرض الّتى جلد بها إلى غيرها سنة وكذلك ينبغى للرّجل إذا سرق وقطعت يده.

۱۷۰۱ ۲۶۹۳۹ (۵) نوادر أحمد بن محمد بن عيسى ۱۴۷: عن عبدالرّحمن وسألته عليه السلام عن الرّجل إذا زنى قال ينبغى للإمام إذا جلده أن ينفيه من الأرض الّتى جلده فيها الى غيرها سنة وعلى

---

۱. جعفر بن محمد بن عبداللّه ـ ئل.
۲. ليقطع ـ ئل.

و اگر چنین بود که شهود علیه او در سرقت اول شهادت داده بودند، سپس صبر می‌کردند تا آن که دستش قطع شود، پس از آن به سرقت اخیر شهادت می‌دادند، پای چپش قطع می‌شد».

۱۶۹۵ (۲) پدر محمد بن عیسی بن عبدالله گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: سارقی امسال سرقت می‌کند. او را پیش والی می‌آورند تا دستش را قطع کند. پس از آن او را می‌بخشند. سپس در سال آینده ـ در حالی که برای بار دوم سرقت کرده است ـ دستگیر می‌شود و او را پیش سلطان می‌آورند. برای کدام سرقت دستش بریده می‌شود؟ حضرت فرمود: برای سرقت دوم بریده می‌شود و باید تلاش کند مالی را که اول بار سرقت کرده است، فراهم سازد تا به صاحبش برگرداند».

۱۶۹۶ (۳) امام جعفر صادقؑ فرمود: «هر کس چیزی را سرقت کند، آن‌گاه بگریزد و دستگیر نشود تا آن که بار دیگر سرقت کند و دستگیر شود، دستش قطع می‌شود و نسبت به آنچه از بین برده است، ضامن خواهد بود».

باب ۲۴

حکم تبعید سارق

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۶۹۷ (۱) امام صادقؑ فرمود: «آن زمان که حدّ بر سارق جاری شد، به شهر دیگری تبعید می‌شود».

۱۶۹۸ (۲) سماعه گوید: «آن زمان که دست مرد قطع شد، تبعید می‌شود».

۱۶۹۹ (۳) پیوسته امیرالمؤمنین علیؑ آن زمان که دست سارق را می‌برید و درمان می‌شد، او را از کوفه به شهر دیگری تبعید می‌کرد.

۱۷۰۰ (۴) امام صادقؑ فرمود: «اگر مردی زنا کند، تازیانه می‌خورد و شایسته است امام او را از شهری که در آن تازیانه خورده به شهر دیگری یک سال تبعید کند و همین شایسته است برای مردی که سرقت کرد و دستش بریده شد».

۱۷۰۱ (۵) عبدالرحمن گوید: «از او [امام معصومؑ] دربارهٔ مردی که زنا کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته است برای امام، آن زمان که این مرد را تازیانه زند، از سرزمینی که او را در آن سرزمین تازیانه زده است به دیگر سرزمین یک سال تبعید کند و بر امام است که

الإمام أن يخرجه من المصر وكذلك إذا سرق (و ـ خ) قطعت يده ورجله. وتقدّم هذا الخبر أيضاً في باب (١٧) كيفيّة الجلد في الزنا من أبواب حدّ الزّنا.

(٢٥)

باب أنّ الأجير لايقطع يده إذا سرق

١٧٠٢ ٤٦٩٥٠ (١) كافي ٢٢٧/٧: محمد بن يحيى عن تهذيب ١٠٩/١٠: أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي أيّوب الخزّاز عن سليمان (بن خالد ـ كا) قال سألت أبا عبداللّهعليه السلام عن الرّجل يستأجر[١] أجيراً فيسرق من بيته هل يقطع يده قال هذا مؤتمن ليس بسارق (و ـ يب) هذا خائن.

١٧٠٣ ٤٦٩٥١ (٢) كافي ٢٢٨/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن عثمان بن عيسى تهذيب ١٠٩/١٠: الحسين بن سعيد عن عثمان عن سماعة علل الشّرائع ٥٣٥: حدّثنا محمد بن الحسن قال حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن سماعة قال سألته عن[٢] رجل استأجر أجيراً فأخذ الأجير متاعه (فسرقه ـ كا ـ يب) فقال هو مؤتمن ثمّ قال الأجير والضّيف أُمناء[٣] ليس يقع عليهما حدّ السّرقة.

١٧٠٤ ٤٦٩٥٢ (٣) علل الشّرائع ٥٣٥: أبيعليه السلام قال حدّثنا عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي عبداللّهعليه السلام قال لايقطع الأجير والضّيف إذا سرقا لأنّهما مؤتمنان.

١٧٠٥ ٤٦٩٥٣ (٤) المقنع ١٥١: قال عليّعليه السلام وليس على الأجير ولا على الضّيف قطع لأنّهما مؤتمنان.

١٧٠٦ ٤٦٩٥٤ (٥) دعائم الإسلام ٤٧١/٢: عن عليّعليه السلام أنّه قال لاقطع على أجيرك[٤].

١٧٠٧ ٤٦٩٥٥ (٦) وفيه ٤٧٢/٢: عنهعليه السلام أنّه قال ولا قطع على من اؤتمن على شيء فخان فيه.

وتقدّم في أحاديث باب (١٤) حكم من إكترى حماراً وأقبل به إلى أصحاب الثياب فابتاع منهم الثياب وترك الحمار عندهم ما يناسب الباب. وفي رواية الجعفريّات (٦) من باب (١٠) أنّه لا قطع على المختلس علانية وعليه التّعزير قولهعليه السلام أربعة لا قطع عليهم (الى

---

١. استأجر ـ يب. ٢. عمّن ـ يب. ٣. أمينان ـ العلل.
٤. أجير ـ خ ل.

او را از شهر بیرون کند و همچنین، هنگامی که سرقت کند، دست و پایش بریده شود».

این روایت نیز در باب هفده از ابواب حدّ زنا گذشت.

باب ۲۵

حکم سارق اجیر

۱۷۰۲ (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که اجیری را اجاره کرده و اجیر از خانهٔ وی سرقت کرده است، پرسیدم: آیا دستش قطع می‌شود؟ حضرت فرمود: این شخص امانتدار محسوب می‌شود و سارق نیست و خیانتکار است».

۱۷۰۳ (۲) سماعه گوید: «از او [امام معصومؑ] دربارهٔ مردی که اجیری را اجاره کرده و اجیر متاع او را سرقت کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: او امانتدار است. سپس امام فرمود: اجیر و مهمان، امینانند و حدّسرقت بر آنان ثابت نمی‌شود».

۱۷۰۴ (۳) امام صادقؑ فرمود: «دست اجیر و مهمان اگر سرقت کنند، قطع نمی‌شود؛ چرا که این دو امانتدارند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷۰۵ (۴) امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «بر اجیر و بر مهمان قطع دست نیست؛ چرا که هر دو امانتدار محسوب می‌شوند».

۱۷۰۶ (۵) امیرالمؤمنینؑ فرمود: «قطع دست بر اجیر تو نیست».

۱۷۰۷ (۶) امیرالمؤمنینؑ فرمود: «کسی که چیزی را به امانت نزد او گذاشته‌اند و در آن خیانت کرده است، قطع دست ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارده، مناسب این باب.

و در روایت ششم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «چهارنفرند که قطع دست بر آنان نیست...» تا آن که فرمود: «و سرقت اجیر؛ چرا که این تنها خیانت است».

أن قال) وسرقة الأجير فانّما هي خيانة. وفي رواية السّكونيّ (٩) قوله عليه السلام أربعة لا قطع عليهم (الى أن قال) وسرقة الأجير فانّها خيانة. وفي رواية الحلبيّ (١) من باب (١٢) حكم من أخذ مالاً بالرّسالة الكاذبة قوله رجل استأجر أجيراً فأقعده على متاعه فسرقه قال هو مؤتمن. ويأتي في رواية محمد بن قيس (٧) من باب (٣٠) حكم سرقة العبد قوله عليه السلام إذا سرق عبد أو أجير من مال صاحبه فليس عليه قطع. ولاحظ ساير أحاديث هذا الباب.

(٢٦)
باب أنّ السّارق إذا تاب سقط عنه القطع دون الغرم وحكم العفو عن السّارق

١٧٠٨ ٢٦٩٥٦ (١) **كافي** ٧/٢٢٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن **تهذيب** ١٠/١٢٢: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال السّارق إذا جاء من قِبَل نفسه تائباً إلى الله عزّ وجلّ وردّ سرقته على صاحبها فلا قطع عليه.

١٧٠٩ ٢٦٩٥٧ (٢) **دعائم الإسلام** ٢/٤٦٨: وعن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال من أخذ لصّاً يسرق متاعه فعفا عنه فلابأس وإن رفعه إلى السّلطان قطعه[١] وإن عفا عنه أو قال قد وهبت له ما سرق بعد أن رفعه[٢] إلى السّلطان لم يجز[٣] ذلك ويقطع.

١٧١٠ ٢٦٩٥٨ (٣) **الجعفريّات** ١٤٠: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام قضى في رجل سرق ناقة أو بقرة أو شاة فنتجت عنده ثمّ ندم قال توبته أن يردّها وما معها من ولدها قال جعفر بن محمد عليه السلام ذلك السّارق مباح أن يردّ ما لم يعلم به فأمّا ان علم به قبل أن يردّ قطع السّارق وأخذت منه وأولادها.

وتقدّم في أحاديث باب (٩) انّ من ارتكب ما يوجب الحدّ فتاب قبل أن يؤخذ فلايحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود وباب (١٤) ما ورد في العفو عن الحدود ما يدلّ على ذلك.

---

١. قطع يده ـ ك.　　٢. يرفعه ـ خ ل.　　٣. لم يجب ـ خ ل.

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «چهار نفرند که قطع دست بر آنها نیست...» تا آن که فرماید: «و سرقت اجیر؛ چرا که این خیانت است».

و در روایت یکم از باب دوازدهم، این گفته که: «مردی، اجیری را اجاره کرده و او را نگهبان اجناس خویش نشانده، پس از آن، اجیر از اجناس سرقت کرد. حضرت فرمود: او امانتدار محسوب می‌شود».

می آید:

در روایت هفت از باب سی، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر برده یا اجیری از مال صاحبش سرقت کند، قطع بر او نیست» و بنگرید دیگر روایات این باب را.

باب ۲۶

حکم توبه و عفو سارق

۱۷۰۸ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر سارق خودش به سوی خدا بازگردد و توبه کند و آنچه سرقت کرده به صاحبش بازگرداند، قطع دست بر او نیست».

۱۷۰۹ (۲) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «کسی که سارقی را که متاعش را سرقت کرده است دستگیر کند، پس از آن او را عفو کند، مشکلی ندارد و اگر او را نزد سلطان ببرد، سلطان دست سارق را قطع می‌کند؛ گرچه این شخص از سارق درگذرد یا بگوید که آنچه سرقت کرده است به او بخشیدم ـ البته پس از آن که او را نزد سلطان برده است، دیگر [عفو] جایز نیست و دستش بریده می‌شود».

۱۷۱۰ (۳) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که شتر یا گاو یا گوسفندی را سرقت کرده بود و آنها نزد وی بچه آوردند، پس از آن سارق پشیمان شده است، حکم داد و فرمود: «توبه‌اش این است که اینها را با فرزند همراه‌شان بازگرداند». امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «جایز است که این سارق [آنها را] برگرداند، مادامی که از سرقتش آگاه نشده‌اند. ولی اگر پیش از آن که آنها را بازگرداند، سرقتش را بفهمند، دست سارق بریده می‌شود و آنها و بچه‌های‌شان از او گرفته می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از ابواب احکام عمومی حدود و باب چهارده، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

(۲۷)

باب حكم رفع السّارق الى الوالى

١٧١١ ٢٦٩٥٩ (۱) تهذيب ۱۰/ ۱۲۷: الحسين بن سعيد عن ابن أبی عمير عن جميل بـن درّاج قـال اشتريت أنا والمعلّى بن خنيس طعاماً بالمدينة فأدركـنا المسـاء قـبل ان نـنقله فـتركناه فی السّوق فی جواليقه وانـصرفنا فـلمّا كـان مـن الغـد غـدونا الى السّـوق فـإذا أهـل السّوق مجتمعون علی أسود قد أخذوه وقـد سـرق جـوالقـاً مـن طـعامنا فـقالوا لنـا إنّ هذا قد سرق جوالقاً من طعامكم فارفعوه الى الوالى فكـرهنا أن نـتقدّم عـلى ذلك حـتّى نعرف رأى أبى عبداللّه عليه السلام فدخل المعلّى على أبى عبداللّه عليه السلام فذكر ذلك له فأمرنا ان نرفعه فرفعناه فقطع.

١٧١٢ ٢٦٩٦٠ (۲) تـهذيب ۱۰/ ۱۲۸: محمد بن الحسن الصّفّار عن محمد ابن الحسين عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علىّ بن الحكم عن أبان بن عـثمان عـن عـلىّ بـن الحسـين[1] عـن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن رجل سرق فقامت عليه البيّنة أنرفعه يقطع[2] وهو يقطع فی غير حدّه قال نعم إرفعه.

(۲۸)

باب أنّه لايقطع الضّيف إذا سرق ولكن يقطع ضيف الضّيف إذا سرق

١٧١٣ ٢٦٩٦١ (۱) كافی ۷/ ۲۲۸: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وتهذيب ۱۰/ ۱۱۰: عـلىّ بـن ابراهيم عن أبيه (جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب علل الشّرائع ۵۳۵: حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثنا علىّ بن الحسين السعد آبادىّ عن أحمد ابن أبی عبداللّه البرقىّ عن (الحسن ـ علل) بن محبوب عن علىّ بن رئاب عن محمد بن قيس عن أبی جعفر عليه السلام قـال الضّيف إذا سرق لم يقطع وإن أضاف الضّيف ضيفاً فسرق قطع ضيف الضّيف.

---

۱. علىّ بن أبی حمزة ـ ئل.　　۲. أيرفع ويقطع ـ ئل.

باب ۲۷

حکم بردن سارق نزد حاکم

۱۷۱۱ (۱) جمیل بن درّاج گوید: «من و معلّی بن خنیس، گندمی را در مدینه خریداری کرده بودیم. پیش از آن که آن را بار بزنیم، شب شد. گندم‌ها را در بازار در همان کیسه‌هایش رها کردیم و برگشتیم. فردای آن روز به بازار رفتیم. بازاریان بر سر سیاهی اجتماع کرده بودند. او را در حالی که چند کیسه از گندم ما را سرقت کرده بود، دستگیر کرده بودند. آنان به ما گفتند: این مرد سیاه، چند کیسه از گندم‌های شما را سرقت کرده، او را نزد والی ببرید ولی ما خوش نداشتیم که پیش از نظر خواهی از امام صادقؑ به این کار اقدام کنیم؛ لذا معلّی نزد امام صادقؑ رفت و جریان را به اطلاع ایشان رساند. حضرت به ما دستور داد که او را نزد والی ببریم. والی هم دست سارق را قطع کرد».

۱۷۱۲ (۲) علی بن الحسین گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که سرقت کرده و بیّنه علیه او شهادت داده است، پرسیدم که: آیا او را نزد والی ببریم و دستش قطع بشود، در حالی که در غیر حدّش قطع می‌شود؟ حضرت فرمود:آری، او را نزد والی ببر».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۸

حکم مهمانی که سرقت کند

۱۷۱۳ (۱) امام باقرؑ فرمود: «مهمان اگر سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود. ولی اگر مهمان، مهمانی دیگر بیاورد و آن سرقت کند، دست مهمانِ مهمان بریده می‌شود».

۱۷۱۴ ۲۶۹۶۲ (۲) **دعائم الإسلام ۴۷۱/۲**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال لا قطع على أجيرك[1] ولا على من أدخلته بيتك إذا سرق منه يعني في حين إدخالك إيّاه قال جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال من أدخلته بيتك فهو مؤتمن إذا سرق لم يقطع ولكنّه يضمن ماسرق.

۱۷۱۵ ۲۶۹۶۳ (۳) **فقيه ۴۷/۴**: وقد روى أنّه إن أضاف الضّيف ضيفاً فسرق قطع.

۱۷۱۶ ۲۶۹۶۴ (۴) **المقنع ۱۵۱**: وضيف الضّيف إذا سرق قطع لأنّه دخل دار الرّجل بغير إذنه.

وتقدّم في أحاديث باب (۸) أنّه لا يقطع الّا من سرق من حرز ما يناسب ذلك. **وفي** رواية الدّعائم (۱۰) من باب (۱۰) أنّه لا قطع على المختلس علانية وعليه التّعزير قوله عليه السلام لا قطع على مختلس ولا قطع على ضيف. **وفي** رواية سماعة (۲) من باب (۲۵) انّ الأجير لا تقطع يده قوله عليه السلام الأجير والضّيف أمناء ليس يقع عليهما حدّ السّرقة. **وفي** رواية ابن أبي عمير (۳) قوله عليه السلام لا يقطع الأجير والضّيف إذا سرقا لأنّهما مؤتمنان. **وفي** رواية المقنع (۴) قوله عليه السلام ليس على الأجير ولاعلى الضّيف قطع لأنّهما مؤتمنان. **وفي** ساير أحاديث الباب ما يدلّ على عدم جواز قطع يد المؤتمن.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۹)

باب حكم الصّبيان إذا سرقوا

۱۷۱۷ ۲۶۹۶۵ (۱) **كافي ۲۳۲/۷**: عليّ بن ابراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن **تهذيب ۱۱۹/۱۰**: يونس عن عبدالله عليه السلام بن سنان قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الصّبيّ يسرق قال يعفى عنه مرّة ومرّتين ويعزّر في الثّالثة فإن عاد قطعت أطراف أصابعه فإن عاد قطع أسفل من ذلك.

۱۷۱۸ ۲۶۹۶۶ (۲) **كافي ۲۳۳/۷**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمد بن يحيى عن **تهذيب ۱۱۹/۱۰**: أحمد بن محمد (جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام في الصّبيّ يسرق قال يعفى عنه مرّة فإن عاد قطعت أنامله أو حكّت حتّى تدمى فإن عاد قطعت أصابعه فإن عاد قطع أسفل من ذلك. **المقنع ۱۵۰**: والصّبيّ اذا سرق مرّة يعفى عنه (وذكر مثله).

---

۱. أجير ـ خ ل.

۱۷۱۴ (۲) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام فرمود: «قطع دست بر اجیر تو نیست و نه بر کسی که تو خود او را به خانه‌ات راه داده‌ای ـ اگر از خانه‌ات سرقت کرد». منظور حضرت این است که او را در همان زمان که به خانه برده‌ای، سرقت کند. امام جعفر صادقعلیه السلام بیان داشت: «حضرت امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: هر کس را که تو خود به خانه‌ات راه دهی، او امانتدار محسوب می‌شود و اگر سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی ضامن چیزی است که سرقت کرده است».

۱۷۱۵ (۳) روایت شده است که: «اگر مهمانی، مهمان دیگری را بیاورد و آن مهمان دیگر سرقت کند، دست او بریده می‌شود».

۱۷۱۶ (۴) در کتاب مقنع [شیخ صدوق﵀] آمده است: «مهمانِ مهمان اگر سرقت کند، دستش بریده می‌شود؛ چرا که او بدون اجازه داخل خانهٔ آن مرد شده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشت، مناسب این باب.

و در روایت دهم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «بر قاپ‌زن و بر مهمان، قطع دست نیست».

و در روایت دوم از باب بیست و پنجم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «بر اجیر و مهمان، حدّ سرقت قرار نمی‌گیرد».

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «دست اجیر و مهمان اگر سرقت کنند، قطع نمی‌شود؛ چرا که این دو، امین محسوب می‌شوند».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «بر اجیر و مهمان، قطع دست نیست؛ چرا که این دو امین شمرده شده‌اند».

و در دیگر روایات این باب، چیزی که بر عدم جواز قطع دست کسی که امین دانسته شده است، دلالت دارد.

باب ۲۹

حکم سارق غیربالغ

۱۷۱۷ (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: یک بار و دوبار نادیده گرفته می‌شود و در مرحلهٔ سوم تعزیر می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، سر انگشتانش بریده می‌شود؛ باز اگر سرقت کرد، پایین‌تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۱۸ (۲) امام صادقعلیه السلام دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، فرمود: «یک بار مورد عفو قرار می‌گیرد. اگر مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده یا ساییده می‌شود تا آن که خون بیاید. باز اگر سرقت کرد، انگشتانش قطع می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایین‌تر از آن قطع می‌شود».

۱۷۱۹ ۲۶۹۶۷ (۳) مستدرك ۱۴۳/۱۸: أحمد بن محمد بن عيسى في نوادره عن أحمد بن محمد عن ابن سنان عن أبي عبدالله ﷺ في حديث قال والصّبيّ متى سرق عفي عنه مرّتين أو مرّة فان عاد قطع أسفل من ذلك.

۱۷۲۰ ۲۶۹۶۸ (۴) كافي ۲۳۲/۷: تهذيب ۱۱۹/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ كا) عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا سرق الصّبيّ عفى عنه فإن عاد عزّر فإن عاد قطع أطراف الأصابع فإن عاد قطع أسفل من ذلك وقال أُتي عليّ ﷺ بغلام يشكّ في احتلامه فقطع أطراف الأصابع[1]. استبصار ۲۴۸/۴: عليّ ابن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال أُتي عليّ ﷺ بغلام (وذكر مثله).

۱۷۲۱ ۲۶۹۶۹ (۵) كافي ۲۳۲/۷: تهذيب ۱۱۹/۱۰: أبوعليّ الأشعريّ عن محمد بن عبدالجبّار عن صفوان عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أحدهما ﷺ قال سألته عن الصّبيّ يسرق قال إذا سرق مرّة وهو صغير عفي عنه (فإن عاد عفي عنه ـ كا) فإن عاد قطع بنانه (فإن عاد قطع أسفل من بنانه ـ يب) فإن عاد قطع أسفل من ذلك.

۱۷۲۲ ۲۶۹۷۰ (۶) تهذيب ۱۲۰/۱۰: استبصار ۲۴۹/۴: محمد بن أحمد ابن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عبدالله بن هلال عن العلابن رزين عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر ﷺ عن الصّبيّ يسرق قال ان كان له سبع سنين أو أقلّ رفع عنه فان عاد بعد السّبع (سنين ـ يب) قطعت بنانه أو حكّت حتّى تدمى فان عاد قطع منه أسفل من بنانه فإن عاد بعد ذلك وقد بلغ تسع سنين قطعت يده ولا يضيّع حدّ من حدود الله ﷻ فقيه ۴۴/۴: وروى العلا عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن الصّبيّ يسرق (وذكر مثله).

۱۷۲۳ ۲۶۹۷۱ (۷) بحار الأنوار ۲۷۷/۱۰: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه ﷺ قال وسألته عن الصّبيّ يسرق ما عليه قال إذا سرق وهو صغير عفي عنه فإن عاد قطعت أنامله وإن عاد قطع أسفل من ذلك أو ما شاء الله.

---

۱. أصابعه ـ صا.

۱۷۱۹ (۳) امام صادق﵇ در روایتی فرمود: «بچه اگر سرقت کرد، دوبار یا یک بار از او عفو می‌شود. باز اگر سرقت کرد، پایین‌تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۲۰ (۴) امام صادق﵇ فرمود: «اگر بچه سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر مجددا سرقت کند، تعزیر می‌شود و اگر باز سرقت کند، سر انگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کند، پایین‌تر از آن بریده می‌شود و حضرت صادق﵇ فرمود: پسری را که محتلم شدنش مشکوک بود، نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. حضرت سر انگشتانش را برید».

۱۷۲۱ (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق﵉ دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگردر بچگی یک بار سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد. اگر مجددا سرقت کرد، باز مورد عفو قرار می‌گیرد. ولی اگر باز سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، پایین‌تر از بند انگشتانش بریده می‌شود و اگر مجددا سرقت کرد، پایین‌تر از آن بریده می‌شود».

۱۷۲۲ (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر﵇ دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر هفت سال یا کم‌تر دارد، از او [تکلیف] برداشته می‌شود ولی اگر پس از هفت سال مجددا سرقت کرد، سرانگشتانش بریده یا ساییده می‌شود تا خون بیاید. باز اگر مجددا سرقت کرد، پایین‌تر از سر انگشتانش بریده می‌شود و اگر مجددا پس از آن ـ در حالی که نه ساله شده است ـ سرقت کرد، دستش بریده می‌شود و هیچ حدّی از حدود خداوندﷻ ضایع نمی‌شود».

۱۷۲۳ (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر﵇ دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم که: چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر در حالی که کوچک است سرقت کند، مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر مجددا سرقت کرد، سر انگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، پایین‌تر از آن ـ یا آن‌چه خدا بخواهد ـ بریده می‌شود».

۱۷۲۴ ۲۶۹۷۲ (۸) **تهذیب** ۱۲۱/۱۰ : الحسین بن سعید عن القاسم بن محمد عن عبدالصّمد بن بشیر عن اسحاق بن عمّار عن أبی الحسن عليه السلام قال قلت الصّبیّ یسرق قال یعفی عنه مرّتین فان عاد الثّالثة قطعت أنامله فإن عاد قطع المفصل الثّانی فإن عاد قطع المفصل الثّالث وترکت راحته وإبهامه.

۱۷۲۵ ۲۶۹۷۳ (۹) **الجعفریّات** ۱۴۱ : بإسناده عن علیّ عليه السلام قال الغلام لا یقطع حتّی تصلب یده وحتّی یسطع ریح إبطیه.

۱۷۲۶ ۲۶۹۷۴ (۱۰) **تهذیب** ۱۲۱/۱۰ : الحسین بن سعید عن فضالة عن اسماعیل ابن أبی زیاد **کافی** ۲۳۲/۷ : علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبدالله عليه السلام (عن أبیه عليه السلام ـ یب) قال أُتی علیّ عليه السلام [1] بجاریة لم تحض قد سرقت فضربها أسواطاً ولم یقطعها.

۱۷۲۷ ۲۶۹۷۵ (۱۱) **الجعفریّات** ۱۳۸ : بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبیه انّ علیّاً عليه السلام أُتی بلصّ جاریة [2] سرقت ولم تحض فضربها أسواطاً ولم یقطعها.

۱۷۲۸ ۲۶۹۷۶ (۱۲) **عوالی اللّئالی** ۵۶۶/۲ : وروی ابن مسعود أنّ النّبیّ صلى الله عليه وآله أُتی بجاریه قد سرقت فوجدها لم تحض فلم یقطعها.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷۲۹ ۲۶۹۷۷ (۱۳) **الجعفریّات** ۱۴۱ : بإسناده عن علیّ عليه السلام أنّه رفع إلیه رجل سرق من بیت مال المسلمین فقال لا قطع علیه لأنّ له فیه نصیباً وانّ علیاً عليه السلام رفع إلیه غلام قد سرق قبل أن یبلغ فحكّ إبهامه ثمّ قال لإن عدت لا قطعنّ یدك.

۱۷۳۰ ۲۶۹۷۸ (۱۴) **فقه الرّضا** عليه السلام ۳۱۰ : قال العالم عليه السلام أُتی أمیرالمؤمنین عليه السلام بصبیّ قد سرق فأمر بحكّ أصابعه علی الحجر حتّی خرج الدّم ثمّ أُتی به ثانیة وقد سرق فأمر بأصابعه فشرطت [3] ثمّ أُتی به ثالثة وقد سرق فقطع أنامله.

۱۷۳۱ ۲۶۹۷۹ (۱۵) **دعائم الإسلام** ۴۷۵/۲ : عن علیّ عليه السلام أنّه أُتی بغلام سرق فحكّ بطون أنملتیه الابهام والمسبّحة حتّی أدماهما وقال لئن عدت لأُقطعنّهما وقال أما إنّه ما عمل به أحد بعد رسول الله صلى الله عليه وآله غیری وقال: الغلام لا یجب علیه الحدّ حتّی یحتلم وتسطع رائحة إبطیه وقد

---

۱. أمیرالمؤمنین ـ یب.
۲. والظاهر أنّ الصحیح (أُتی بجاریة).
۳. شرطَ الجلد: بضعه وبزغه لا ستفراغ الدّم.

۱۷۲۴ (۸) اسحاق بن عمار گوید: «به امام ابوالحسنﷺ [= موسی بن جعفرﷺ] گفتم: بچه‌ای سرقت می‌کند. حضرت فرمود: دوبار مورد عفو قرار می‌گیرد ولی اگر بار سوم سرقت کرد، سرانگشتانش بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، بند دوم بریده می‌شود و اگر باز سرقت کرد، بند سوم قطع می‌شود و کف دست و انگشت ابهامش باقی گذاشته می‌شود».

۱۷۲۵ (۹) امیرالمؤمنین علیﷺ فرمود: «پسر دستش بریده نمی‌شود تا آن که دستش محکم شود و تا آن که بوی زیر بغلش بلند شود».

۱۷۲۶ (۱۰) امیرالمؤمنین علیﷺ فرمود: «دختری را که هنوز حیض نشده و سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینﷺ آوردند. حضرت او را چند تازیانه زد ولی دستش را نبرید».

۱۷۲۷ (۱۱) امام باقرﷺ فرمود: «دختری را که سرقت کرده ولی حیض نشده بود، نزد امیرالمؤمنینﷺ آوردند. حضرت چند تازیانه بر او زد ولی دستش را قطع نکرد».

۱۷۲۸ (۱۲) ابن مسعود روایت کرده است که: «دختری را که سرقت کرده بود، نزد پیامبرﷺ آوردند. پیامبرﷺ دید که او حیض نشده است؛ لذا دست او را قطع نکرد».

۱۷۲۹ (۱۳) مردی را که از بیت‌المال مسلمانان سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینﷺ آوردند. حضرت فرمود: «قطع دست بر او نیست؛ چرا که او در بیت‌المال سهم دارد و باز پسری را که پیش از بلوغ سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینﷺ آوردند. حضرت انگشت ابهام او را سایید، سپس فرمود: اگر باز سرقت کنی، دستت را قطع می‌کنم».

۱۷۳۰ (۱۴) عالمﷺ فرمود: «پسر بچه‌ای را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینﷺ آوردند. حضرت دستور داد که انگشتانش را به سنگ بسایند تا خون بیاید. پس از آن، برای بار دوم که سرقت کرده بود، او را آوردند. حضرت دستور داد که سر انگشتانش شکافته شود. سپس او را برای بار سوم آوردند که سرقت کرده است. حضرت بند اول انگشتانش را برید».

۱۷۳۱ (۱۵) پسری را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینﷺ آوردند. حضرت نوک دو انگشت ابهام و سبابهٔ او را خراش داد تا آن که هر دو را خون آورد و فرمود: «اگر بازهم سرقت کنی، هر دو انگشتت را می‌برم و حضرت فرمود: آگاه باشید که پس از رسول خداﷺ کسی جز من به این حکم عمل نکرده است! و حضرت فرمود: بر پسر بچه حدّ واجب نیست تا آن که محتلم و بوی زیر بغلش بلند شود و از امیرالمؤمنینﷺ آمده است که: حضرت از بند انگشتانش برید.

جاءَ عنه عليه السلام أنّه قطع من أنامله ويقع اسم القطع على الحكّ وليس هذا بحدّ وإنّما هو أدب ويجب على الغلام إذا فعل فعلاً يجب الحدّ فيه على الكبير أن يؤدّب وفى حكّه أنامل الغلام مع ما تواعده به تغليظ مع الأدب وايهام (له ـ خ) أنّه إن عاد قطعت يده ويكون قد أضمر عليه السلام بقوله إن عُدت لأقطعنّها يعنى إن عدت بعد أن تبلغ فأجمل ذلك الوعيد له وأبهمه تغليظاً عليه وتشديداً لئلا يعود وليس فى هذا ومثله من الأدب شيءٌ محدود.

١٧٣٢ ٢٦٩٨٠ (١٦) **كافى** ٢٣٣/٧: حميد بن زياد عن ابن سماعة **تهذيب** ١١٩/١٠: الحسن بن محمد بن سماعة عن غير واحد (من أصحابه ـ كا) عن أبان بن عثمان عن زرارة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول أُتى علىّ عليه السلام بغلام قد سرق فطرّف أصابعه ثمّ قال (أما ـ كا) لئن عُدت لأقطعنّها ثمّ قال أما إنّه ما عمله إلّا رسول اللّه صلى الله عليه وآله وأنا.

١٧٣٣ ٢٦٩٨١ (١٧) **كافى** ٢٣٣/٧: (حميد بن زياد عن ابن سماعة عن غير واحد من أصحابه ـ معلّق) عن **تهذيب** ١٢٠/١٠: **استبصار** ٢٤٨/٤: أبان عن عبدالرّحمن (ابن أبي عبداللّه ـ كا) عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا سرق الصّبىّ ولم يحتلم قطعت أطراف أصابعه قال وقال [علىّ عليه السلام ـ كا] لم يصنعه إلّا رسول اللّه صلى الله عليه وآله وأنا.

١٧٣٤ ٢٦٩٨٢ (١٨) **الجعفريّات** ١٤١: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام رفع إليه غلام قد سرق لم يحتلم فقطع أنملة أصبعه الخنصر ثمّ قال ما فعل ذلك أحد غير رسول اللّه صلى الله عليه وآله وغيرى.

١٧٣٥ ٢٦٩٨٣ (١٩) **الجعفريّات** ١٤١: أخبرنا أبومحمد قال كتب إلىّ محمد ابن محمد بن الأشعث حدّثنا ابن وهو محمد بن عبداللّه بن بريد (يزيد خ ل) حكّام بن مسلم[١] حدّثنا الرّازىّ عن عنبسة عن علىّ بن عبدالأعلى عن أبيه عن عامر ابن معمّر عن ابن الحنفيّة قال أُتى علىّ عليه السلام بغلام قد سرق بيضة هى من حديد فشكّ فى احتلامه فقطع بطون أنامله ثمّ قال ان عُدت لأقطعنّك.

---

١. فى المستدرك هكذا ـ أخبرنا أبومحمد وهو عبداللّه المذكور فى أوّل السند قال كتب إلىّ محمد بن محمد بن الأشعث حدّثنا ابن وهو محمد بن عبداللّه بن يزيد حدّثنا الرازى الخ كذا فى المخطوط وفى المصدر زيادة حكّام بن مسلم والظاهر أنّ الصواب محمد بن عبداللّه بن نمير عن حكم بن سلم الرّازى عن عنبسة راجع تهذيب التهذيب ج ٢ ص ٤٢٢ وتقريب التهذيب ج ١ ص ١٩٠ ـ فى هامش المستدرك.

و به خراش دادن، بریدن نیز گفته می‌شود ولی خراش، حدّ نیست و تنها ادب وتعزیر است و بر پسر، تعزیر واجب است، اگر کاری کند که برای آن کار، بر بزرگ‌ها حدّ واجب می‌شود و در خراش دادن، حضرت بندهای انگشتان پسر را با وعیدی که به او داده، سخت‌گیری به همراه ادب است و به ذهن تبادر می‌کند که اگر مجددا سرقت کند، دستش بریده می‌شود و حضرت با فرموده‌اش که: اگر باز سرقت کند، دستش را قطع می‌کنم، در دل این معنی را گرفته که اگر پس از آن که بالغ شوی، سرقت کنی؛ بنابراین امیرالمؤمنینعليه السلام به شکل زیبایی پسرک را ترسانده و به دلیل سخت‌گیری و شدت عمل، مبهم ذکر کرده است تا پسرک مجددا سرقت نکند و در این مورد و مشابه آن از موارد تأدیب چیز معینی نیست».

۱۷۳۲ (۱۶) زراره گوید: «از امام باقرعليه السلام شنیدم که می‌فرمود: پسری را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت نوک انگشتانش را خون‌آلود کرد. سپس امام فرمود: آگاه باش! که اگر مجددا سرقت کنی، انگشتانت را می‌برم. پس از آن فرمود: آگاه باشید! که کسی به این حکم جز رسول خداﷺ و من عمل نکرده است».

۱۷۳۳ (۱۷) عبدالرحمن گوید: «امام صادقعليه السلام فرمود: اگر بچه‌ای سرقت کند که هنوز محتلم نشده است، سر انگشتانش بریده می‌شود. امام صادقعليه السلام بیان داشت: امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود که: این کار را جز رسول خداﷺ و من، کسی انجام نداده است».

۱۷۳۴ (۱۸) پسری را که سرقت کرده و هنوز محتلم نشده بود، نزد امیرالمؤمنین علیعليه السلام آوردند. حضرت سر انگشت کوچک او را برید. پس از آن فرمود: «کسی غیر از رسول خداﷺ و غیر از من، چنین نکرده است».

۱۷۳۵ (۱۹) ابن الحنفیه گوید: «پسری را که یک کلاه‌خود آهنی سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند. حضرت در این که پسر محتلم شده است، شک داشت؛ لذا سر انگشتانش را برید. سپس فرمود: اگر باز سرقت کنی، دستت را می‌برم».

۱۷۳۶ ۴۶۹۸۴ (۲۰) **تهذيب** ۱۲۱/۱۰: **استبصار** ۲۴۸/۴: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال إذا سرق الصّبىّ ولم يبلغ الحلم قطعت أنامله وقال أبوعبداللّه عليه السلام أتى أميرالمؤمنين عليه السلام بغلام قد سرق ولم يبلغ الحلم فقطع من لحم أطراف أصابعه ثمّ قال إن عُدت قطعت يدك.

۱۷۳۷ ۴۶۹۸۵ (۲۱) **كافى** ۲۳۲/۷: أبوعلىّ الأشعرىّ عن محمد بن عبدالجبّار عن **تهذيب** ۱۱۹/۱۰: صفوان (بن يحيى ـ يب) عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبى إبراهيم عليه السلام الصّبيان إذا أُتى بهم علىّ عليه السلام قطع أناملهم من أين قطع[1] فقال من المفصل مفصل الأنامل.

۱۷۳۸ ۴۶۹۸۶ (۲۲) **كافى** ۲۳۳/۷: **تهذيب** ۱۲۰/۱۰: **استبصار** ۲۴۹/۴: حميد بن زياد عن عبيداللّه بن أحمد النّهيكىّ عن ابن أبى عمير عن عدّة من أصحابنا عن محمد بن خالد بن عبداللّه القسرىّ قال كنت على المدينة فأُتيت بغلام قد سرق فسألت أبا عبداللّه عليه السلام (عنه ـ يب ـكا) فقال سله حيث سرق كان يعلم أنّ عليه فى السّرقة عقوبة فإن قال نعم قيل[2] (له ـكا ـ يب) أىّ شىء تلك العقوبة فإن لم يعلم أنّ عليه فى السّرقة قطعاً فخلّ عنه قال فأخذت الغلام فسألته وقلت له أكنت تعلم أنّ فى السّرقة عقوبة فقال نعم قلت أىّ شىء (هو ـكا) قال الضّرب فخلّيت عنه.

۱۷۳۹ ۴۶۹۸۷ (۲۳) **كافى** ۲۳۳/۷: **تهذيب** ۱۲۰/۱۰: **استبصار** ۲۴۸/۴: محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن بعض أصحابه عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الصّبىّ يسرق فقال إن كان له تسع سنين قطعت يده ولا يضيّع حدّ من حدود اللّه عزّوجلّ.

۱۷۴۰ ۴۶۹۸۸ (۲۴) **تهذيب** ۱۲۰/۱۰: **استبصار** ۲۴۹/۴: محمد بن أحمد ابن يحيى عن محمد بن عيسى عن سليمان بن حفص المروزىّ عن الرّجل عليه السلام قال إذا تمّ للغلام ثمانى سنين فجائز أمره وقد وجبت عليه الفرائض والحدود وإذا تمّ للجارية تسع سنين فكذلك.

وتقدّم فى رواية الجعفريّات (۲۹) من باب (۲) ماورد فى حدّ ما يقطع فيه يد السارق قوله عليه السلام إذا شكّ فى احتلام الغلام وقد سرق حكّ أصابعه ولم يقطعه فاذا سرق ربع دينار قطع أصابعه.

---

۱. اذا أتى بهم علّمنا قطع أناملهم من أين تقطع ـ يب.

۲. فقل ـ يب ـ قل ـ صا.

۱۷۳۶ (۲۰) سماعه گوید: «اگر بچه‌ای سرقت کند که هنوز بالغ نشده است، سر انگشتانش بریده می‌شود و امام صادق ﷺ فرمود: پسری را که سرقت کرده ولی بالغ نشده بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت از گوشت لبه‌های انگشتانش برید. سپس فرمود: اگر مجددا سرقت کنی، دستت را قطع می‌کنم».

۱۷۳۷ (۲۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظم ﷺ گفتم: زمانی که بچه‌ها را نزد امیرالمؤمنین ﷺ می‌آوردند، حضرت انگشتان‌شان را می‌برید؛ [پرسیدم ﷺ] از کجا می‌برید؟ حضرت فرمود: از مفصل، مفصل بندهای انگشتان».

۱۷۳۸ (۲۲) محمد بن خالد بن عبدالله القسری گوید: «والی مدینه بودم. پسری را نزدم آوردند که سرقت کرده بود. دربارهٔ آن از امام صادق ﷺ پرسیدم. حضرت فرمود: از او بپرس که هنگامی که سرقت کرده است، می‌دانسته که سرقت کیفر دارد؟ اگر گفت آری، از او سؤال می‌شود که آن کیفر چیست؟ پس اگر ندانست که در سرقت دستش بریده می‌شود، پس رهایش ساز. محمد بن خالد گوید: من پسر را گرفتم و از او پرسیدم و به او گفتم که: آیا تو می‌دانستی که در سرقت کیفر است؟ او گفت:آری. گفتم: آن کیفر چیست؟ گفت: زدن. پس من او را رها کردم».

۱۷۳۹ (۲۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ بچه‌ای که سرقت می‌کند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر نه سال دارد، دستش بریده می‌شود و هیچ حدّی از حدود خداوند ﷻ تضییع نمی‌شود».

۱۷۴۰ (۲۴) سلیمان بن حفص مروزی گوید: «آن مرد [= امام معصوم ﷺ] فرمود: اگر هشت سال پسر تمام شود، کارش نافذ است و فرایض و حدود الهی بر او ثابت است و آن زمان که نه سال دختر تمام شد، او هم همین‌طور».

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و نهم از باب دوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر محتلم شدن پسر مشکوک و پسر سرقت کرده بود، انگشتانش را می‌ساييد و نمی‌برید ولی چون یک چهارم دینار را سرقت می‌کرد، انگشتانش را می‌برید».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۰)

باب حكم سرقة العبد

۱۷۴۱ ۲۶۹۸۹ (۱) كافي ۲۳٤/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن عبدالرّحمن ابن أبي نجران تهذيب ۱۱۱/۱۰: سهل بن زياد عن عبدالرّحمن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في عبد سرق واختان من مال مولاه قال ليس عليه قطع.

۱۷۴۲ ۲۶۹۹۰ (۲) كافي ۲۳۷/۷: عليّ عن أبيه عن صالح بن سعيد عن تهذيب ۱۱۱/۱۰: يونس عن بعض أصحابنا[1] عن أبي عبدالله عليه السلام قال المملوك إذا سرق من مواليه لم يقطع وإذا سرق من غير مواليه قطع.

۱۷۴۳ ۲۶۹۹۱ (۳) دعائم الإسلام ٤۷۱/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال إذا سرق العبد من مال مولاه لم يقطع وإذا سرق من مال غيره[2] يقطع[3].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷۴۴ ۲۶۹۹۲ (۴) المقنع ۱۵۱: وليس على العبد إذا سرق من مال مولاه قطع.

۱۷۴۵ ۲۶۹۹۳ (۵) كافي ۲۳۷/۷: تهذيب ۱۱۱/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام عبدي إذا سرقني لم أقطعه وعبدي إذا سرق غيري قطعته وعبد الإمارة إذا سرق لم أقطعه لأنّه فيء.

۱۷۴۶ ۲۶۹۹۴ (۶) تهذيب ۱۱۱/۱۰: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم ويوسف بن عقيل عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قال إذا أُخِذَ رقيق الإمام لم يقطع وإذا سرق واحد من رقيقي من مال الإمارة قطعت يده وقال سمعته يقول إذا سرق عبد أو أجير من مال صاحبه فليس عليه قطع.

۱۷۴۷ ۲۶۹۹۵ (۷) الجعفريّات ۱۳۹: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال عبد الإمارة إذا سرق لم أقطعه لأنّه فيء.

---

۱. أصحابه ـ يب. ۲. من مال غير مولاه ـ خ ل. ۳. قطع ـ خ ل.

باب ۳۰

حکم بردهٔ سارق

۱۷۴۱ (۱) امام باقر؈ فرمود: «امیرالمؤمنین؈ دربارهٔ بردهای که سرقت کرده و به خیانت از مال مالکش گرفته است، حکم داد و فرمود: قطع دست بر او نیست».

۱۷۴۲ (۲) امام صادق؈ فرمود: «برده اگر از مالکانش سرقت کند، دستش بریده نمی‌شود ولی اگر از غیر مالکانش سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

۱۷۴۳ (۳) امیرالمؤمنین؈ فرمود: «اگر برده‌ای از مال مالکش سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود ولی اگر از اموال غیر مالکش سرقت کند، دستش قطع می‌شود».

۱۷۴۴ (۴) در کتاب مقنع [شیخ صدوق ؒ] آمده است: «قطع دست بر برده ـ اگر از مال مالکش سرقت کند ـ نیست».

۱۷۴۵ (۵) امام صادق؈ بیان داشت: امیرالمؤمنین؈ فرمود: «برده‌ام اگر از من سرقت کند، دستش را قطع نمی‌کنم ولی اگر برده‌ام از دیگری سرقت کند، دستش را قطع می‌کنم و بردهٔ حکومت اگر سرقت کند، دستش را قطع نمی‌کنم؛ چرا که از بیت‌المال است».

۱۷۴۶ (۶) محمد بن قیس گوید: «امام باقر؈ فرمود: اگر بردهٔ امام دستگیر شود، دستش بریده نمی‌شود. ولی اگر یکی از بردگانم از مال حکومت چیزی سرقت کند، دستش بریده می‌شود. محمد بن قیس گوید: از امام صادق؈ شنیدم که فرمود: اگر برده یا اجیری از مال صاحبش چیزی سرقت کند، قطع دست بر او نیست».

۱۷۴۷ (۷) امیرالمؤمنین؈ فرمود: «بردهٔ حکومت اگر سرقت کند، دستش را نمی‌برم؛ چرا که آن بیت‌المال است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٧٤٨ ٢٦٩٩٦ (٨) **دعائم الإسلام ٤٧٢/٢**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال عبيد الإمارة إذا سرقوا من مال الإمارة لم يقطعوا وإذا سرقوا من غير مال الإمارة[١] قطعوا.

١٧٤٩ ٢٦٩٩٧ (٩) **الجعفريّات ١٣٩**: بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن (عليّ عليه السلام ـ ك) أنّه أُتى بعبد قد سرق وزنى فضربه وقطعه جميعاً فى مكان واحد.

١٧٥٠ ٢٦٩٩٨ (١٠) **الجعفريّات ١٣٩**: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّه قطع عبداً سرق من النّفل.

١٧٥١ ٢٦٩٩٩ (١١) **فقه الرّضا عليه السلام ٣١٠**: وإذا سرق (يعنى المملوك ـ ك) فعلى مولاه إمّا تسليمه[٢] للحدّ وإمّا يغرمه عمّا قام عليه الحدّ.

وتقدّم فى رواية محمد بن قيس (١٠) من باب (١٨) حكم من سرق من المغنم والبيدر من ابواب حدّ السرقة قوله فى رجلين سرقا من مال الله أحدهما عبد مال الله والآخر من عرض النّاس فقال امّا هذا فمن مال الله ليس عليه شىء من مال الله أكل بعضه بعضاً. وفى رواية نهج البلاغة (٩) نحوه. ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب الباب فراجع.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٣١)
باب حكم سرقة الآبق والمرتدّ

١٧٥٢ ٢٧٠٠٠ (١) **كافى ٢٥٩/٧**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد جميعاً عن **تهذيب ١٤٢/١٠**: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن **فقيه ٨٨/٣**: (عليّ ـ يب ـ فقيه) بن رئاب عن أبى عبيدة عن أبى عبدالله عليه السلام قال (انّ ـ فقيه) العبد إذا أبق من مواليه ثمّ سرق لم يقطع وهو آبق لأنّه (بمنزلة ـ فقيه) مرتدّ عن الإسلام ولكن يدعى إلى الرّجوع إلى مواليه والدّخول فى الإسلام فإن أبىٰ أن يرجع إلى مواليه قطعت يده بالسّرقة ثمّ قتل والمرتدّ إذا سرق بمنزلته.

١٧٥٣ ٢٧٠٠١ (٢) **المقنع ١٥٢**: والعبد إذا أبق من مواليه ثمّ سرق لم يقطع وهو آبق لأنّه مرتدّ عن الإسلام ولكن يدعى إلى الرّجوع إلى مواليه والدّخول فى الإسلام فإن أبىٰ أن يرجع إلى مواليه قطعت يده فى السّرقة[٣] ثمّ يقتل والمرتدّ إذا سرق بمنزلته.

---

١. من مال غيره ـ خ ل. ٢. يسلمه ـ ك. ٣. بالسّرقة ـ ك.

۱۷۴۸ (۸) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «بردگان حکومت اگر از مال حکومت سرقت کنند، دست‌شان قطع نمی‌شود ولی اگر از غیرمال حکومت سرقت کنند، دست‌شان قطع می‌شود».

۱۷۴۹ (۹) برده‌ای که سرقت و زنا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت او را تازیانه زد و دستش را همزمان و یک جا قطع کرد».

۱۷۵۰ (۱۰) امیرالمؤمنین ﷺ دست برده‌ای را که از بیت‌المال [انفال] چیزی سرقت کرده بود، برید.

۱۷۵۱ (۱۱) اگر سرقت کند [منظور برده است] بر مالکش است که برده‌اش را برای اجرای حدّ الهی تحویل دهد یا دربارهٔ آنچه حدّ بر او ثابت شده است، عهده‌دار او شود.

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب هجدهم از ابواب حدّ سرقت، این گفته که: «دربارهٔ دو مردی که از مال خدا سرقت کرده‌اند، یکی از آن دو برده‌ای است که مال خدا و دیگری از تودهٔ مردم است. حضرت فرمود: اما این یکی، که خودش مال خداست و چیزی بر او نیست؛ بعضی از مال خدا بعضی دیگر را خورده است» و در روایت نهم، مانند آن.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایاتی مناسب با این باب؛ بنابراین مراجعه کنید.

باب ۳۱
حکم سارق مرتد

۱۷۵۲ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر برده‌ای از چنگ مالکانش فرار کند، پس از آن سرقت کند ـ با این که فراری است ـ دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او به منزلهٔ کسی است که از اسلام برگشته است [مرتد] ولی او را دعوت می‌کنند که به سوی اربابانش برگردد و به اسلام درآید و اگر از این که به اربابانش بازگردد امتناع ورزید، دستش برای سرقتش بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد نیز هر زمان که سرقت کند، به سان بردهٔ فراری است».

۱۷۵۳ (۲) برده اگر از مالکانش فرار کند، پس از آن سرقت کند، در حال فراری بودن دستش قطع نمی‌شود؛ چرا که او از اسلام برگشته است ولی از او دعوت می‌شود که به مالکانش بازگردد و به اسلام در آید و اگر امتناع ورزید که به مالکانش بازگردد، دستش برای سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد اگر سرقت کند، چون بردهٔ فراری است.

(٣٢)

باب أنّ المملوك إذا أقرّ بالسّرقة لم يقطع وإذا قامت عليه البيّنة قطع

١٧٥٤ ٢٧٠٠٢ (١) **تهذيب ١١٢/١٠: استبصار ٢٤٣/٤:** الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن أبي أيّوب عن الفضل[١] عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا أقرّ العبد على نفسه بالسّرقة لم يقطع وإذا شهد عليه شاهدان قطع. **فقيه ٥٠/٤:** الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن الفضيل بن يسار قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول إذا أقرّ المملوك على (وذكر مثله).

١٧٥٥ ٢٧٠٠٣ (٢) **فقه الرّضا عليه السلام ٣١٠:** فإن أقرّ العبد على نفسه بالسّرقة لم يقطع ولم يغرم مولاه لأنّه أقرّ في مال غيره.

وتقدّم في رواية ضريس (٨) من باب (٣) انّ السّرقة لا تثبت الاّ بالاقرار مرّتين قوله عليه السلام العبد إذا أقرّ على نفسه عند الإمام مرّة أنّه سرق قطعه والأمة إذا أقرّت على نفسها عند الإمام بالسّرقة قطعها. (قال الشّيخ رحمه الله الوجه فيه ان نحمله على ما إذا انضاف الى الإقرار البيّنة ويمكن الحمل على التّقيّة أو حمل العبد والأمة على الأحرار لأنّهم عبيدالله وإمائه).

(٣٣)

باب أنّه إذا اشترك جماعة في نحر بعير قد سرقوه وأكلوه قطعت أيمانهم وكذا إذا اشترك النفر في السرقة

١٧٥٦ ٢٧٠٠٤ (١) **تهذيب ١٢٩/١٠:** محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد ابن عيسى عن يوسف بن عقيل عن **فقيه ٤٤/٤:** محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام في نفر نحروا بعيراً فأكلوه فامتحنوا أيّهم نحر فشهدوا على أنفسهم أنّهم نحروا[٢] جميعاً لم يخصّوا أحداً دون أحد فقضى أن تقطع أيمانهم.

١٧٥٧ ٢٧٠٠٥ (٢) **دعائم الإسلام ٤٧٦/٢:** عن عليّ عليه السلام أنّه قال إذا اشترك النّفر في السّرقة قطعوا جميعاً.

وتقدّم ما يدلّ على ذلك بالعموم والإطلاق.

---

١. الفضيل ـ صا. ٢. نحروه ـ فقيه.

باب ۳۲
ادلهٔ اثبات سرقت برده

۱۷۵۴ (۱) امام صادقؑ فرمود: «اگر برده، خود علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده نمی‌شود ولی اگر دو شاهد علیه او گواهی دهند، بریده می‌شود».

۱۷۵۵ (۲) در فقه الرضاؑ آمده است که: «اگر برده علیه خویش به سرقت اعتراف کند، دستش بریده نمی‌شود و مالکش به عهده نمی‌گیرد؛ چرا که برده در مال غیر خودش [یعنی مالکش] اقرار کرده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب سه، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «اگر غلامی علیه خویش نزد امام یک بار اقرار کند که سرقت کرده است، امام دست وی را قطع می‌کند و کنیز اگر علیه خویش نزد امام به سرقت اقرار کند، امام دستش را قطع می‌کند».

شیخ طوسی؛ گوید: «توجیه این روایت آن است که آن را بر موردی حمل کنیم که به اقرار، بیّنه افزوده شود و البته ممکن است حمل بر تقیه یا حمل عبد و امة بر آزادها شود؛ چرا که آزادها بندگان و بردگان الهی هستند».

باب ۳۳
شرکت در سرقت

۱۷۵۶ (۱) امام باقرؑ فرمود: «امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ گروهی که شتری را کشتند و آن را خوردند، از آنها پرسید که: کدام یک از شماها شتر را کشته است؟ همه بر خویش شهادت دادند که همگی با هم شتر را کشته‌اند و شخص معینی را ذکر نکردند. حضرت حکم داد که دست راست همه قطع شود».

۱۷۵۷ (۲) امیرالمؤمنینؑ فرمود: «اگر گروهی در سرقت شریک باشند، دست همه بریده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

روایاتی که با عموم و اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد.

(٣٤)

باب أنّ المجنون ان سرق لايقطع يده

١٧٥٨ ٢٧٠٠٦ (١) دعائم الإسلام ٤٧٣/٢: عن عليّ عليه السلام أنه أُتى بمجنون (قد ـ ك) سرق فأرسله وقال لا قطع على مجنون.

وتقدّم فى أحاديث باب (١١) اشتراط التكليف بالعقل من أبواب المقدّمات ج ١ وباب (١٠) أنّه لا حدّ على مجنون من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ ما يدلّ على ذلك فراجع.

(٣٥)

باب ماورد فى أنّ أسرق السّرّاق من سرق من لسان الأمير ومن سرق من صلوته

١٧٥٩ ٢٧٠٠٧ (١) مستدرك ١٥٠/١٨: جعفر بن أحمد القمىّ فى كتاب الغايات عن عليّ عليه السلام قال أسرق السّرّاق من سرق من لسان الأمير الخبر.

١٧٦٠ ٢٧٠٠٨ (٢) مستدرك ١٥٠/١٨: جعفر بن أحمد القمى فى كتاب الغايات عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّ أسرق السّرّاق من سرق من صلوته قيل يا رسول اللّه كيف يسرق صلوته قال لا يتمّ ركوعها ولا سجودها.

وتقدّم فى رواية الجعفريّات (٤٥) من باب (٢) بدؤ التّزويج من أبوابه ج ٢٥ قوله صلى الله عليه وآله أسرق السّرّاق من سرق من لسان الأمير.

(٣٦)

باب ما ورد فى أنّ ما سرقه السّارق حسب من رزقه

وتقدّم فى رواية الجعفريّات (١٢) من باب (٢) تحصين الأموال بالزّكوة من أبواب فضل الزّكوة ج ٩ قوله صلى الله عليه وآله ولا سرق سارق الّا حسب من رزقه.

باب ۳۴

حکم سارق دیوانه

(۱) دیوانه‌ای را که سرقت کرده بود، نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت او را آزاد کرد و فرمود: ۱۷۵۸
«بر دیوانه، قطع دست نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یازدهم از ابواب مقدمات و باب دهم از ابواب احکام عمومی حدود، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۳۵

سارق‌ترین سارقان

(۱) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از زبان امیر سرقت کند[1]...» ۱۷۵۹

(۲) رسول خداﷺ فرمود: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از نمازش سرقت کند. سؤال شد:ای ۱۷۶۰
رسول خدا، چگونه نمازش را سرقت می‌کند؟ حضرت فرمود: رکوع و سجود نماز را کامل نمی‌کند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و پنجم از باب دوم از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «سارق‌ترین سارقان کسی است که از زبان امیر سرقت کند».

باب ۳۶

رزق سارقان

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازده از باب دوم از ابواب فضیلت زکات، فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «هیچ سارقی سرقت نمی‌کند، مگر این که رزق و روزی‌اش حساب می‌شود».

---

۱. سرقت از زبان امیر، به این معنی است که چیزی را به دروغ و افترا به امیر نسبت دهد ـ م.

(۳۷)

باب ما ورد فی أنّ أوّل من قطع بالسّرقة

فی الإسلام الجبّار بن عدیّ من الرّجال ومرّة بنت سفیان من النّساء

۱۷۶۱ ۲۷۰۰۹ (۱) **عوالی اللّئالی ۵٦٤/۳**: وروی فی الحدیث أنّ أوّل من قطع بالسّرقة فی الإسلام من الرّجال الجبّار بن عدیّ بن نوفل بن عبد مناف ومن النّساء مرّة بنت سفیان بن عبدالأسد من بنی مخزوم.

(۳۸)

باب ماورد فی انّ من سرق شیئاً فی بنی اسرائیل استرقّ به

قال اللّه تعالی فی سورة یوسف (۱۲): ۷٤ ـ ۷۵: ﴿قَالُوا۟ فَمَا جَزَٰٓؤُهُۥٓ إِن كُنتُمْ كَـٰذِبِينَ ۞ قَالُوا۟ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾.

۱۷۶۲ ۲۷۰۱۰ (۱) **تفسیر العیّاشیّ ۱۸٦/۲**: عن الحسن بن علیّ الوشّاء قال سمعت الرّضا عليه السلام یقول کانت الحکومة فی بنی اسرائیل إذا سرق أحد شیئاً استرقّ به وکان یوسف عند عمّته وهو صغیر وکانت تحبّه وکان لإسحاق منطقة ألبسها یعقوب وکانت عند أخته وانّ یعقوب طلب یوسف أن یأخذه من عمّته فاغتمّت لذلك وقالت له دَعه حتّی أرسله إلیك فأرسلته وأخذت المنطقة فشدّتها فی وسطه تحت الثّیاب فلمّا أتی یوسف أباه جاءت فقالت سرقت المنطقة ففتّشته فوجدتها فی وسطه فلذلك قال إخوة یوسف حیث جعل الصّاع فی وعاء أخیه فقال لهم یوسف ما جزاؤ من وجدنا فی رحله قالوا جزاؤه بإجراء السّنّة الّتی تجری فیهم ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَآءِ أَخِيهِ ثُمَّ ٱسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَآءِ أَخِيهِ﴾ فلذلك قال إخوة یوسف ﴿إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُۥ مِن قَبْلُ﴾ یعنون المنطقة ﴿فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِۦ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾.

۱۷۶۳ ۲۷۰۱۱ (۲) **تفسیر العیّاشیّ ۱۸۵/۲**: عن اسماعیل بن همام قال قال الرّضا عليه السلام فی قول اللّه ﴿إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُۥ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِۦ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾ قال کانت لإسحاق النّبیّ منطقة یتوارثها الأنبیاء والأکابر فکانت عند عمّة یوسف وکان یوسف عندها

باب ۳۷
نخستین سارقانی که در اسلام دست‌شان قطع شد

۱۷۶۱ (۱) در روایت است که: «نخستین کسی از مردان که در اسلام دستش برای سرقت بریده شد، جبار پسر عدی پسر نوفل پسر عبدمناف و از زنان، مرّه دختر سفیان پسر عبدالاسد از بنی مخزوم است».

باب ۳۸
حکم سرقت در بنی اسرائیل

آنان گفتند: اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟
آنان گفتند: هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار بردهٔ شما خواهد شد). ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم.[1]

۱۷۶۲ (۱) حسن بن علی الوشّاء گوید: «از حضرت رضا؈ شنیدم که می‌فرمود: در بنی اسرائیل حکم چنین بود که اگر کسی چیزی را سرقت می‌کرد، در برابر آن برده می‌شد. یوسف در کودکی نزد عمه‌اش بود و عمه‌اش او را دوست می‌داشت و اسحاق [پدر یعقوب] کمربندی داشت که آن را بر یعقوب بسته بود و آن کمربند نزد خواهر یعقوب بود و یعقوب خواست تا یوسف را از عمه‌اش بگیرد. عمه بدین جهت غمگین شد و به یعقوب گفت: یوسف را رها کن تا خودم او را سویت بفرستم. پس از آن، یوسف را فرستاد و کمربند را در وسط کمر یوسف زیر لباس‌هایش بست. یوسف چون نزد پدر آمد، عمه هم آمد و گفت: کمربند سرقت شده است. آن‌گاه عمه، یوسف را تفتیش کرد و دید که کمربند در میان کمر یوسف است و روی همین جهت، برادران یوسف آن زمان که پیمانه را یوسف در ظرف برادرش گذاشت و به آنان گفت که: کیفر کسی که ما پیمانه را در بار او پیدا کنیم، چیست؟ آنان گفتند: کیفرش اجرای همان سنتی است که در میان آنان جاری است. پس از آن یوسف پیش از بار برادرش به کاوش بارهای برادران پرداخت، سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد.[2] و روی همین جهت برادران یوسف گفتند: اگر او [بنیامین] دزدی می‌کند، برادرش نیز قبل از او دزدی کرد؛ منظورشان کمربند بود. یوسف این ناراحتی را در درون خود پنهان داشت و برای آنان آشکار نکرد[3]».

۱۷۶۳ (۲) حضرت رضا؈ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: «اگر او [بنیامین] دزدی می‌کند، برادرش نیز قبل از او دزدی کرد. یوسف (ناراحت شده) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها آشکار نکرد،[4] فرمود: اسحاق پیامبر؈ کمربندی داشت که به ارث در میان انبیا دست به دست گشته بود. این کمربند نزد عمهٔ یوسف بود و یوسف نزد عمه‌اش بود و عمه، یوسف را دوست می‌داشت. یعقوب

---

۱. یوسف ۱۲/۷۴ ـ ۷۵. ۲. یوسف ۱۲ / ۷۶. ۳ و ۴. یوسف ۱۲ / ۷۷.

وكانت تحبّه فبعث اليها أبوه أن ابعثيه اليّ وأردّه اليك فبعثت اليه ان دَعه عندى اللّيلة لأشمّه ثمّ أرسله إليك غدوة فلمّا أصبحت أخذت المنطقة فربطته فى حقوه وألبسته قميصاً وبعثت به اليه وقالت سرقت المنطقة فوجدت عليه وكان إذا سرق أحد فى ذلك الزّمان دفع الى صاحب السّرقة فأخذته فكان عندها.

(۳۹)

باب ماورد فيمن قتل الزّانى المحصن أو قطع يد السّارق لا حدّ عليه ولادية

۱۷۶۴ ۲۷۰۱۲ (۱) مستدرك ۱۵۳/۱۸: أبوالحسن القطب الكيدرىّ فى شرح النّهج فى الخطبة الشّقشقيّة قال قال صاحب المعارج وجدت فى الكتب القديمة أنّ الكتاب الّذى دفعه إليه عليه السلام رجل من أهل السّواد كان فيه مسائل منها قطع واحد يد انسان والدّم يسيل منه فحضر أربعة شهود عند الإمام وشهدوا على من قُطِعَ يَدُهُ انّه محصن زانٍ فأراد الإمام ان يرجمه فمات قبل الرّجم فقال الإمام عليه السلام: على من قطع يده دية يده فحسب ولو شهدوا عليه بأنّه سرق نصاباً لاتجب دية يده على قاطعها.

(۴۰)

باب ماورد فى أنّ القائم (عج) يقطع أيدى بنى شيبة السّرّاق

۱۷۶۵ ۲۷۰۱۳ (۱) غيبة الطّوسى ۲۸۲: الفضل بن شاذان عن عبدالرّحمن عن ابن أبى حمزة عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال: القائم يهدم المسجد الحرام حتّى يردّه الى أساسه ومسجد الرّسول صلى الله عليه وآله الى أساسه ويردّ البيت الى موضعه وأقامه على أساسه وقطع أيدى بنى شيبة السّرّاق وعلّقها على الكعبة.

وتقدّم فى رواية سعيد بن عمرو الجعفىّ (۳) من باب (۱۹) مصرف ما جعل للكعبة من أبواب بدؤ المشاعر ج ۱۲ قوله عليه السلام انّ قائمنا لو قد قام لقد أخذهم (أى بنى شيبة) وقطع أيديهم وطاف بهم وقال هؤلاء سرّاق الله. وفى رواية ياسين (۴) وبندار (۵) وعبدالسّلام (۶) وابن أبى حمزة (۷) مايدلّ على أنّ القائم (عج) يقطع أيدى بنى شيبة لأنّهم سرّاق بيت الله.

برای عمهٔ یوسف پیام داد که یوسف را نزد من بفرست. او را مجددا نزد تو بر می‌گردانم؛ عمهٔ یوسف برای یعقوب پیام داد که امشب را بگذار یوسف پیش من بماند و من او را ببویم، آن‌گاه فردا صبح او را نزد تو می‌فرستم. صبح که شد، عمه کمربند را گرفت و در میان کمر یوسف بست و لباسی به تن یوسف کرد و او را نزد یعقوب فرستاد و گفت: کمربند سرقت شده است. پس از آن کمربند بر کمر یوسف پیدا شد و چنین بود که اگر کسی در آن زمان سرقت می‌کرد، او را به صاحب مال سرقت شده تحویل می‌دادند؛ لذا عمه، یوسف را گرفت و یوسف نزد عمه بود.»

باب ۳۹

حکم قاتل زناکار محصن و قاطع دست سارق

۱۷۶۴ (۱) ابوالحسن قطب کیدری در شرح نهج البلاغه در خطبهٔ شقشقیه می‌گوید: «صاحب معارج گوید: در کتاب‌های قدیمی دیده‌ام که نامه‌ای که آن مرد بادیه نشین عراقی به امام ﷺ داد، در آن پرسش‌هایی آمده بود که یکی از آنها چنین است: کسی دست انسانی را می‌برد و خون از آن جاری می‌شود، چهار شاهد نزد امام می‌آیند و همه گواهی می‌دهند که آن کس که دستش بریده شده است، زناکار محصن است. امام تصمیم می‌گیرد که او را سنگسار سازد ولی او پیش از سنگسار شدن می‌میرد. امام فرمود: کسی که دست این مرد را بریده است، تنها دیهٔ دست این مرد بر اوست و اگر علیه این مرد شهادت می‌دادند که او به حدّ نصاب سرقت کرده است، دیهٔ دست وی بر آن کس که آن را قطع کرده بود، واجب نبود».

باب ۴۰

حکم امام زمان (عج) دربارهٔ قطع دست بنی شَیبه

۱۷۶۵ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «حضرت قائم (عج) مسجد الحرام را خراب می‌سازد و خانه را به جایگاهش بر می‌گرداند و آن را بر همان پایه‌اش بنا می‌کند و دست‌های بنی شَیبهٔ سارق را قطع و آن را بر کعبه آویزان می‌کند».

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب نوزدهم از ابواب آغاز مشاعر، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «قائم ما اگر بپا خیزد، هر آینه بنی شَیبه را دستگیر می‌کند و دست‌های‌شان را می‌برد و آنان را در میان مردم می‌گرداند و می‌گوید: اینان سارقان خدایند».

و در روایت چهار، پنج، شش و هفت، آنچه بر این دلالت دارد که حضرت قائم (عج) دست‌های بنی شَیبه را می‌برد؛ چرا که آنان سارقان خانهٔ خداوند ﷻ هستند.

أبواب حدّ المحارب والمرتدّ

وغيرهما ممّن يجب قتله أو تعزيره أو تأديبه أو حبسه

(١)

باب ما ورد في بيان المحارب وحدّه ونفيه

قال الله تعالى في سورة المائدة (٥): ٣٣ـ ٣٤. ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسْعَوْنَ فِى ٱلْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوْ يُصَلَّبُوٓاْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَٰفٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ ٱلْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْىٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَلَهُمْ فِى ٱلْأَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُواْ عَلَيْهِمْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

١٧٦٦ ٢٧٠١٥ (١) **كافي** ٧/٢٤٦: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٠/١٣٤: سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن **فقيه** ٤/٤٨: (عليّ ـ كا ـ فقيه) بن رئاب عن ضريس (الكناسيّ ـ كا ـ يب) عن أبي جعفر عليه السلام قال من حمل السّلاح باللّيل فهو محارب إلّا أن يكون رجلاً ليس من أهل الرّيبة.

١٧٦٧ ٢٧٠١٦ (٢) **تهذيب** ١٠/٣١٥: محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من شهر سيفه[1] فدمه هدر. **الجعفريّات** ٨٣: باسناده عن عليّ عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (و ذكر مثله).

١٧٦٨ ٢٧٠١٧ (٣) **كافي** ٧/٢٤٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه وأبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار جميعاً عن صفوان بن يحيىٰ **تهذيب** ١٠/١٣٤: عليّ عن أبيه عن **فقيه** ٤/٤٨:

---

١. سيفاً ـ خ.

فصل هشتم

باب‌های حدّ محارب و مرتد؛ تأدیب و تعزیر

باب ۱

تعریف محارب

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند) فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته شوند؛ یا دست (راست) و پای (چپ) آنان به عکس یکدیگر، بریده شود؛ یا از سرزمین خود تبعید شوند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.

مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند؛ پس بدانید (خدا توبهٔ آنان را می‌پذیرد)؛ خداوند آمرزنده و مهربان است.[1]

۱۷۶۶ (۱) امام باقر؈ فرمود: «هر کس که در شب سلاح بردارد، محارب است مگر کسی که مشکوک نباشد.»

۱۷۶۷ (۲) امام باقر؈ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: کسی که شمشیرش را بکشد، خونش هدر است.»

۱۷۶۸ (۳) سورة بن کلیب گوید: «به امام صادق؈ گفتم: مردی از خانه‌اش به قصد مسجد یا کاری بیرون می‌آید. مردی از روبه رو یا از پشت سر با او برخورد می‌کند، او را می‌زند و لباسش را می‌برد. حضرت فرمود: کسانی که نزد شمایند در این باره چه می‌گویند؟ سورة بن کلیب گوید: می‌گویند این تهاجم علنی و آشکار است و تنها محارب در شهرهای مشرکان مصداق پیدا می‌کند. حضرت فرمود:

۱ـ مائده ۵ / ۳۳ـ۳۴

صفوان بن يحيىٰ عن طلحة النّهديّ عن سورة بن كليب قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل يخرج من منزله يريد المسجد أو يريد الحاجة فيلقاه رجل أو يستقفيه[1] فيضربه ويأخذ ثوبه قال أيّ شيء يقول فيه قِبَلكم (قال ـ فقيه) قلت يقولون هٰذه دغارة[2] معلنة وإنّما المحارب في قرى مشركيّة فقال أيّهما أعظم حرمة (دار ـ كا ـ فقيه) الإسلام أو دار الشّرك قال فقلت دار الإسلام فقال هؤلاء من أهل هٰذه الآية ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ...﴾ إلى آخر الآية. **تفسير العيّاشيّ ١ / ٣١٦**: عن سورة بن كليب عن أبي جعفر عليه السلام (نحوه).

١٧٦٩ ٤٧٠١٨ (٤) **تهذيب ١٠ / ١٣٥**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن سلمة بن الخطّاب عن عليّ بن سيف بن عميرة عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال من أشار[3] بحديدة في مصر قطعت يده ومن ضرب فيها[4] قتل.

١٧٧٠ ٤٧٠١٩ (٥) **قرب الإسناد ٢٥٨**: عبد الله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل شهر إلى صاحبه بالرّمح والسّكّين فقال إن كان يلعب فلا بأس.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٧٧١ ٤٧٠٢٠ (٦) **كافي ٧ / ٢٤٥**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم وحميد بن زياد عن ابن سماعة عن غير واحد من أصحابه جميعاً عن أبان بن عثمان. **تهذيب ١٠ / ١٣٤**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن أبي صالح عن أبي عبد الله عليه السلام قال قدم علىٰ رسول الله صلى الله عليه وآله قوم من بني ضبّة مرضىٰ فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله أقيموا عندي فإذا برئتم بعثتكم في سريّة فقالوا أخرجنا من المدينة فبعث بهم إلى إبل الصّدقة يشربون من أبوالها ويأكلون من ألبانها.

فلمّا برئوا واشتدّوا قتلوا ثلاثة ممّن كانوا في الإبل فبلغ رسول الله صلى الله عليه وآله (الخبر ـ يب)

---

١. يستقبله ـ فقيه. استقفيته بالعصا: ضربت قفاه بها.

٢. زعارة ـ يب ـ دعارة ـ فقيه ـ الدُّعارّة والدَّعارّة: الخبث والفساد والفسق ـ دغر عليه هجم عليه ـ الدغرة: أخذ الشّيء اختلاساً. الدّاغر: الخبيث المفسد ـ أهل الزعارة: العيّارون الّذين يتردّدون بلا عمل ويخلّون النّفس وهواها. الأزعر ـ م: زَعِرَة وزعراء ـ ج: زُعَر وزُعران: اللّصّ الخاطف المارد ـ المنجد.

٣. اشاد ـ خ ـ أي شهر. ٤. بها ـ تل.

کدام حرمت بیشتری دارد، سرزمین اسلامی یا سرزمین شرک؟ سورة بن کلیب گوید: گفتم: سرزمین اسلامی. آن‌گاه حضرت فرمود: اینان از اهل این آیه که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند ...، محسوب می‌شوند.»

۱۷۶۹ (۴) امام باقر ﷺ فرمود: «کسی که در شهری سلاح کشنده را آشکارا بکشد، دستش قطع می‌شود و چنان‌چه کسی را بزند، کشته می‌شود.»

۱۷۷۰ (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ مردی که برای رفیقش نیزه یا کارد کشیده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر برای سرگرمی باشد، اشکالی ندارد.»

۱۷۷۱ (۶) امام صادق ﷺ فرمود: «گروهی از بنی ضبّه که بیمار بودند، بر پیامبر خدا ﷺ وارد شدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: نزد من بمانید؛ آن زمان که بهبود یافتید، شما را به همراه گروهی می‌فرستم. آنان گفتند: ما را از مدینه بیرون ببرید. حضرت آنان را به جایگاه شتران صدقه فرستاد تا از بول این شترها بنوشند و از شیرشان بخورند. آن زمان که بهبود یافتند و جان گرفتند، سه نفر از کسانی را که در جایگاه شتران زکاتی صدقه بودند، کشتند.

این خبر به رسول خدا ﷺ گزارش شد. حضرت، امیرالمؤمنین علی ﷺ را به سوی آنان فرستاد و اینان در وادی نزدیک یمن سرگردان مانده بودند و نمی‌توانستند از آن بیرون بیایند. امیرالمؤمنین ﷺ آنان را دستگیر و اسیر کرد و نزد رسول خدا ﷺ آورد. پس از آن، این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر، بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. پس از آن رسول خدا ﷺ بریدن را برگزید؛ لذا دست و پای‌شان را به عکس یکدیگر برید.»

همین روایت در دعائم الاسلام است: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: گروهی بیمار از بنی ضبّه خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند. پیامبر خدا ﷺ به آنان فرمود: نزد من بمانید و چون بهبود یافتید، من شما را به همراه گروهی می‌فرستم. اینان شهر مدینه را برای سکونت نپسندیدند؛ لذا پیامبر خدا ﷺ آنان را به جایگاه شتران صدقه بیرون برد و به آنان دستور داد تا از شیرها و بول‌های شتران بنوشند و با آنها به مداوای خویش بپردازند. چون بهبود یافتند و تندرستی‌شان استحکام یافت، سه نفر از کسانی را که در جایگاه شتران زکات بودند و از شتران مواظبت می‌کردند، کشتند و شتران را جلو انداختند و آنها را بردند و قصد جایگاه‌های خودشان را داشتند. این خبر به پیامبر ﷺ رسید. حضرت مرا در پی آنان

فبعث إليهم عليّاً عليه السلام فهم[١] في وادٍ قد تحيّروا ليس يقدرون (أن ـ كا) يخرجوا[٢] منه قريباً[٣] من أرض اليمن فأسرهم وجاء بهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فنزلت هٰذه الآية عليه: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ...﴾ (أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ فاختار رسول الله صلى الله عليه وآله القطع فقطع أيديهم وأرجلهم من خلاف ـ كا).

دعائم الإسلام ٢ / ٤٧٦: روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ[٤] عليّاً عليه السلام قال قدم على رسول الله صلى الله عليه وآله قوم من بني ضبّة[٥] مرضى فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله أقيموا عندي فإذا برئتم بعثتكم في سريّة فاستوخموا المدينة فأخرجهم إلى إبـل الصّـدقة وأمرهم أن يشربوا من ألبانها وأبوالها يتداوون بها فلمّا برئوا واشتدّوا قتلوا ثلاثة نفر كانوا فـي الإبـل يرعونها واستاقوا الإبل وذهبوا بها يريدون مواضعهم فبلغ ذٰلك النّبيّ صلى الله عليه وآله فأرسلني في طلبهم فلحقت بهم قريباً من أرض اليمن وهم في وادٍ قد ولجوا[٦] فيه ليس يقدرون على الخروج منه فأخذتهم وجئت بهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فتلا عليهم هٰذه الآية: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا...﴾ إلى آخر الآية ثمّ قال القطع فـقطع أيـديهم وأرجلهم من خلاف. تفسير العيّاشيّ ١ / ٣١٤: عن أبي صالح عن أبي عبد الله عليه السلام (نحوه).

١٧٧٢ ٢٧.٢١ (٧) دعائم الإسلام ٢ / ٤٧٧: قال جعفر بن محمّد عليه السلام وأمر المحارب وهوالّذي يـقطع الطّريق ويسلب النّاس ويُغير على أموالهم ومن كان في مثل هٰذه الحـال فـالأمر فـيه إلى الإمام فإن شاء قتل وإن شاء صلب وإن شاء قطع وإن شاء نفى ويعاقبه الإمام على قدر ما يرى من جرمه.

١٧٧٣ ٢٧.٢٢ (٨) مسـتدرك ١٨ / ١٥٨: عـوالي اللّئالي وفـي الحـديث أنّ أنـاساً استاقوا إبـل رسول الله صلى الله عليه وآله وارتدّوا عن الإسلام وقتلوا راعي رسول الله صلى الله عليه وآله وكان مؤمناً فبعث في آثارهم فأخذوا فقطع أيديهم وأرجلهم وسمل[٧] أعينهم.

---

١. وهم ـ يب. ٢. يخرجون ـ يب. ٣. قريب ـ يب.
٤. عن عليّ أنّه قال ـ خ. ٥. ضبية ـ خ. ٦. دخلوا ـ خ.
٧. سَمَلَ عينه: فقأها ـ اللسان.

فرستاد. من در نزدیکی سرزمین یمن به آنان رسیدم و اینان در یک دره‌ای بودند که بدان داخل شده بودند ولی نمی‌توانستند از آن دره بیرون آیند. من آنان را دستگیر کردم و نزد رسول خداﷺ آوردم. پیامبرﷺ این آیه را بر آنان تلاوت کرد که: تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. پیامبرﷺ بریدن را برگزید. آن‌گاه دست و پای‌شان را خلاف یکدیگر برید.»

۱۷۷۲ (۷) امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: «اختیار محارب؛ و او همان است که راه را می‌بندد و مردم را لخت و اموال‌شان را غارت می‌کند و هر کس که این گونه است، اختیارش با امام است. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، او را به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، دست و پایش را می‌برد و اگر خواست، تبعیدش می‌کند و امام او را به اندازهٔ جرمی که برایش می‌بیند، کیفر می‌کند.»

۱۷۷۳ (۸) در روایت است که: «مردمی شتران رسول خداﷺ را جلو انداختند و از اسلام برگشتند [= مرتد شدند] و چوپان رسول خداﷺ را که مؤمن بود، کشتند. رسول خداﷺ در پی آنان فرستاد و اینان دستگیر شدند و حضرت دست و پای‌شان را قطع کرد و چشمان‌شان را در آورد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷۷۴ ۲۷۰۲۳ (۹) کافی ۷/ ۲۴۸: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۱۰/ ۱۳۲: استبصار ۴/ ۲۵۷: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبی أیّوب عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر عليه السلام قال من شهر السّلاح فی مصر من الأمصار فعقر[1] اقتصّ منه ونفی من تلك البلدة ومن شهر السّلاح فی غیر الأمصار وضرب وعقر وأخذ المال ولم یقتل فهو محارب فجزاؤه جزاء المحارب وأمره إلی الإمام إن شاء قتله وإن شاء صلبه وإن شاء قطع یده ورجله قال وإن ضرب وقتل وأخذ المال فعلی الإمام أن یقطع یده الیمنیٰ بالسّرقة ثمّ یدفعه إلی أولیاء المقتول فیتبعونه بالمال ثمّ یقتلونه قال فقال (له ـ یب ـ صا) أبو عبیدة أصلحك الله أرأیت إن عفا عنه أولیاء المقتول قال فقال أبو جعفر عليه السلام إن عفوا عنه فانّ علی الإمام أن یقتله لأنه قد حارب (الله ـ یب ـ صا) (ورسوله ـ صا) وقتل وسرق قال فقال[2] أبو عبیدة أرأیت إن أراد أولیاء المقتول أن یأخذوا منه الدّیة ویَدَعُونَه أَلَهُمْ ذٰلك قال فقال لا علیه القتل. **تفسیر العیّاشیّ ۱/ ۳۱۴:** عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر عليه السلام (نحوه).

۱۷۷۵ ۲۷۰۲۴ (۱۰) **تفسیر العیّاشی ۱/ ۳۱۴:** عن أحمد بن الفضل الخاقانیّ من آل رزین قال قطع الطّریق بجلولا[3] علی السّابلة[4] من الحجّاج وغیرهم وأفلت[5] القطّاع فبلغ الخبر المعتصم فکتب إلی العامل له کان بها: تأمن[6] الطّریق کذلك فیقطع علی طرف أذُن أمیر المؤمنین ثمّ ینفلت[7] القطّاع فإن أنت طلبت هؤلاء وظفرت بهم وإلّا أمرت بأن تضرب ألف سوط ثمّ تصلب بحیث قطع الطّریق قال فطلبهم العامل حتّی ظفر بهم واستوثق منهم ثمّ کتب بذٰلك إلی المعتصم فجمع الفقهاء وابن أبی داود[8] ثمّ سأل الآخرین عن الحکم فیهم وأبو جعفر محمّد بن علیّ الرّضا عليه السلام حاضر فقالوا قد سبق حکم الله فیهم فی قوله: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ...﴾ ولأمیر المؤمنین أن یحکم بأیّ ذٰلك شاء

---

۱. عقره أی جرحه ـ مجمع. ۲. ثمّ قال له ـ یب ـ صا.
۳. جلولا بالمدّ ناحیة فی طریق خراسان بینها وبین خانقین سبعة فراسخ.
۴. السّابلة: المارّون فی الطّریق. ۵. أفلت: تخلّص.
۶. تأمر الطّریق بذٰلك ـ خ ـ والظّاهر أنّه تصحیف. ۷. انفلت ـ خ.
۸. ابن أبی دُواد ـ البحار ـ دُواد کغُراب والرجل أحمد بن أبی دُواد کان قاضیاً فی عهد المأمون والمعتصم والواثق والمتوکّل ـ هامش البحار ۷۹/ ۱۹۰

۱۷۷۴ (۹)محمد بن مسلم گوید: «امام باقرؑ فرمود: کسی که در شهری از شهرها سلاح بکشد و زخمی کند، از او قصاص و از آن شهر تبعید می‌شود و هر کس که در غیر شهرها سلاح بکشد و بزند و مجروح کند و مال ببرد ولی نکشد، او محارب است و کیفر او کیفر محارب و اختیار او با امام است؛ اگر خواست، او را می‌کشد و اگر خواست، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، دست و پایش را قطع می‌کند. حضرت فرمود:و اگر بزند و بکشد و مال را ببرد، بر امام است که دست راستش را برای سرقت ببرد؛ آن‌گاه او را به اولیای مقتول بسپارد تا اموال را از او بگیرند و او را بکشند.

محمد بن مسلم گوید: ابوعبیده به امام گفت: خداوند امورتان را سامان دهد، نظر شما چیست اگر اولیای مقتول او را عفو کنند؟ محمد بن مسلم گوید: امام باقرؑ فرمود: اگر آنان از وی عفو کنند بر امام است که او را بکشد چون او با خدا و رسولش به جنگ برخاسته است و کشته و دزدیده است.

محمد بن مسلم گوید: ابوعبیده پرسید: نظرتان چیست، اگر اولیای مقتول بخواهند از او دیه بگیرند و او را رها کنند. آیا این اختیار را دارند؟ امام فرمود: نه؛ او باید کشته شود.»

۱۷۷۵ (۱۰)احمد بن فضل خاقانی از خاندان رزین گوید: «در سرزمین جلولا بر حجّاج و دیگرانی که در راه می‌رفتند، راه بسته شد و راهزنان فرار کردند. این خبر به معتصم رسید. او به کارگزارش در منطقه نوشت: امنیت راه این گونه است! در کنار گوش امیرالمؤمنین راه را می‌گیرند و پس از آن راهزنان فرار می‌کنند! اگر در پی این راهزنان رفتی و به آنان دست یافتی [که هیچ]؛ وگرنه دستور می‌دهم که هزار تازیانه بخوری و پس از آن در همان جا که راه بسته شده، به دار آویخته شوی. احمد بن فضل گوید: عامل معتصم به جستجوی راهزنان پرداخت تا آن که به آنان دست یافت و آنان را دستگیر کرد و به بند کشید. پس از آن، این خبر را برای معتصم نوشت.

معتصم همهٔ فقیهان و ابن ابی داود را گرد آورد و سپس دربارهٔ حکم راهزنان ـ در حالی که امام جواد محمد بن علی الرضاؑ در جلسه حضور داشتند ـ از دیگران پرسید. آنان گفتند: حکم خداوند دربارهٔ اینان در این فرمودهٔ خدا که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند. فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، از پیش آمده است و امیرالمؤمنین

فيهم[١] قال فالتفت إلى أبي جعفر عليه السلام فقال له ما تقول فيما أجابوا فيه فقال قد تكلّم هؤلاء الفقهاء والقاضي بما سمع أمير المؤمنين قال وأخبرني بما عندك قال إنّهم قد أضلّوا فيما أفتوا به والّذي يجب في ذلك أن ينظر أمير المؤمنين في هؤلاء الّذين قطعوا الطّريق فإن كانوا أخافوا السّبيل فقط ولم يقتلوا أحداً ولم يأخذوا مالاً أمر بإيداعهم الحبس فإنّ ذلك معنى نفيهم من الأرض بإخافتهم السّبيل وإن كانوا أخافوا السّبيل وقتلوا النّفس أمر بقتلهم وإن كانوا أخافوا السّبيل وقتلوا النّفس وأخذوا المال أمر بقطع أيديهم وأرجلهم من خلاف وصلبهم بعد ذلك قال فكتب إلى العامل بأن يمثّل[٢] ذلك فيهم[٣].

١٧٧۶ ٢٧.٢٥ (١١) فقيه ٤ / ٤٧: وسئل الصّادق عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسْعَوْنَ فِي ٱلْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوْ يُصَلَّبُوٓاْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَٰفٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ ٱلْأَرْضِ﴾ فقال إذا قتل ولم يحارب ولم يأخذ المال قُتل وإذا حارب وقتل (وصلب ـ ئل) قُتل وصُلب فإذا حارب وأخذ المال ولم يقتل قُطعت يده ورجله فإذا حارب ولم يقتل ولم يأخذ المال نُفي وينبغي أن يكون نفياً يشبه الصلب والقتل[٤] يثقل رجليه[٥] ويُرمىٰ في البحر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٧٧٧ ٢٧.٢۶ (١٢) تفسير عليّ بن إبراهيم ١ / ١۶٧: حدّثني أبي عن عليّ بن حسّان عن أبي جعفر عليه السلام قال من حارب الله وأخذ المال وقتل كان عليه أن يُقتل ويُصلب[۶] ومن حارب وقتل ولم يأخذ المال كان عليه أن يُقتل ولا يُصلب ومن حارب فأخذ المال ولم يقتل كان عليه أن تُقطع يده ورجله من خلاف ومن حارب ولم يأخذ المال ولم يقتل كان عليه أن يُنفى ثمّ استثنى عزّ وجلّ فقال: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُواْ عَلَيْهِمْ﴾ يعني يتوبوا من قبل أن يأخذهم الإمام.

١٧٧٨ ٢٧.٢٧ (١٣) تفسير العيّاشيّ ١ / ٣١٧: عن أبي إسحاق المدائنيّ قال كنت عند أبي الحسن الرّضا عليه السلام إذا دخل عليه رجل فقال له جعلت فداك انّ الله يقول: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ (الى قوله)﴾ فقال هكذا قال الله (الى قوله) فقال له جعلت فداك فأيّ

---

١. منهم ـ ئل. ٢. يمتثل ـ ئل. ٣. بهم ـ خ.
٤. شبيهاً بالقتل والصّلب ـ ئل. ٥. تثقل رجله ـ ئل. ۶. أو يصلب ـ ئل.

اختیار دارد که هر کیفر را بخواهد دربارهٔ اینان فرمان دهد. احمد بن فضل گوید: معتصم توجهی به امام جوادؑ کرد و به ایشان گفت: شما دربارهٔ موضوعی که اینان دربارهاش پاسخ دادند، چه می‌گویید؟ حضرت جوادؑ فرمود: این فقیهان و شخص قاضی آن گونه که امیرالمؤمنین شنید، گفتند. معتصم گفت: شما نظر خود را به من بگویید. حضرت فرمود: این فقیهان در فتوای‌شان گمراه شده‌اند و آنچه بر امیرالمؤمنین واجب است این که، دربارهٔ این راهزنانی که راه را بسته‌اند، بیندیشند. اگر تنها خوف و ترس ایجاد و راه را ناامن کرده و کسی را نکشته و مالی را نبرده‌اند، دستور دهد که آنان را به زندان بسپارند؛ چرا که این معنای تبعید آنان از آن زمین در برابر ناامنی راه و ترسی است که ایجاد کرده‌اند ولی اگر هم راه را ناامن و هم خوف و ترس ایجاد کرده و نیز کسی را کشته‌اند، دستور دهد که اینان را بکشند و اگر هم راه را نا امن و هم خوف و ترس ایجاد کرده و هم کسی را کشته و هم مالی را برده‌اند، دستور دهد که دست و پای‌شان را به عکس یکدیگر ببرند و پس از آن، آنان را به دار آویزند. احمدبن‌فضل‌گوید: معتصم برای عامل خود نوشت که این فتوای امام را دربارهٔ آنان اجرا سازد.»

۱۷۷۶ **(۱۱) از امام صادقؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ که: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند، سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر بکشد و بجنگد و مالی نبرد، کشته می‌شود و اگر بجنگد و بکشد، کشته می‌شود و به دار آویخته می‌شود و اگر بجنگد و مال ببرد ولی نکشد، دست و پایش قطع می‌شود و اگر بجنگد و نکشد و مالی نبرد، تبعید می‌شود و شایسته است که تبعیدش شبیه به دار آویختن و کشتن باشد؛ پاهایش را سنگین کنند [چیزی به آن ببندند] و او را در دریا بیندازند.»**

۱۷۷۷ **(۱۲) امام باقرؑ فرمود: «کسی که با خدا بجنگد و مال ببرد و بکشد، باید کشته و به دار آویخته شود و کسی که بجنگد و بکشد ولی مالی نبرد، باید کشته شود ولی به دار آویخته نشود و کسی که بجنگد و مال ببرد ولی نکشد، بر اوست که دست و پایش به عکس یکدیگر قطع شود و کسی که بجنگد ولی مالی نبرد و نکشد، او باید تبعید شود. پس از آن خداوند ﷻ استثنا نموده است و فرموده: مگر آنان که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند. منظور این است که پیش از آن که امام آنان را دستگیر کند، توبه کنند.»**

۱۷۷۸ **(۱۳) ابواسحاق مداینی گوید: «نزد امام ابو الحسن الرضاؑ بودم که مردی به خدمت ایشان شرف‌یاب شد و به حضرت گفت: فدایت شوم! خداوند می‌فرماید: فقط کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند... تا این فرمودهٔ خداوند که: یا از سرزمین خود تبعید می‌شوند. امام فرمود: این چنین خداوند فرموده است. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! آن‌چه کاری است که اگر انجام دهد،**

شیء الّذی إذا فعله استحقّ واحدة من هذه الأربع قال فقال له أبو الحسن‌ﷺ أربع فخذ أربعاً بأربع إذا حارب الله ورسوله وسعی فی الأرض فساداً فَقَتَل قُتِل فإن قَتَل وأخذ المال قُتِل وصُلب وإن أخذ المال ولم يَقتل قُطعت يده ورجله من خلاف وإن حارب الله ورسوله وسعی فی الأرض فساداً ولم يَقتل ولم يأخذ المال نُفِی من الأرض فقال له الرّجل جعلت فداك وما حدّ نفيه قال يُنفی من المصر الّذی فعل فيه ما فعل إلی غيره ثمّ يكتب إلی أهل ذلك المصر أن ينادی عليه بأنّه منفیّ فلا تؤاكلوه ولا تشاربوه ولا تناكحوه فإذا خرج من ذلك سنة فإنّه سيتوب من السّنة وهو صاغر فقال له الرّجل جعلت فداك فإن أتی أرض الشّرك فدخلها قال يضرب عنقه إن أراد الدّخول فی أرض الشّرك.

١٧٧٩ ٢٧٠٢٨ (١٤) **تفسير العيّاشیّ ١ / ٣١٧**: وفی رواية أبی إسحاق المدائنیّ عن أبی الحسن الرّضاﷺ قلت فإن توجّه إلی أرض الشّرك فيدخلها قال قوتل أهلها.

١٧٨٠ ٢٧٠٢٩ (١٥) **تهذيب ١٠ / ١٣٢**: **استبصار ٤ / ٢٥٧**: محمّد بن يعقوب عن **كافی ٧ / ٢٤٧**: (علیّ بن محمّد عن ـ صا ـ كا) علیّ بن الحسن التّيمیّ[١] عن علیّ بن أسباط عن داود بن أبی يزيد[٢] عن (أبی ـ صا) عبيدة بن بشير الخثعمیّ قال سألت أبا عبد الله‌ﷺ عن قاطع الطّريق و قلت إنّ النّاس يقولون (إنّ ـ كا) الإمام فيه مخيّر أیّ شیء (شاء ـ كا ـ صا) صنع قال ليس أیّ شیء شاء صنع ولكنّه[٣] يصنع بهم علی قدر جناياتهم (فقال ـ يب ـ صا) من قطع الطّريق فَقَتَل وأخذ المال قطعت يده ورجله وصُلب ومن قطع الطّريق فَقَتَل[٤] ولم يأخذ المال قُتل ومن قطع الطريق (وأخذ المال ولم يقتل قُطعت يده ورجله [من خلافه ـ كا] ومن قطع الطّريق ـ كا ـ يب) ولم يأخذ مالاً[٥] ولم يقتل نُفی من الأرض.

١٧٨١ ٢٧٠٣٠ (١٦) **كافی ٧ / ٢٤٦**: **تهذيب ١٠ / ١٣٢**: علیّ (بن إبراهيم ـ يب) عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن عبيد الله بن إسحاق المدائنیّ عن أبی الحسن الرّضاﷺ قال سئل عن قول الله ﷻ: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسْعَوْنَ فِی ٱلْأَرْضِ فَسَادًا﴾ (أَنْ يُقَتَّلُوا ـ كا) الآية فما الّذی إذا فعله استوجب واحدة من هذه الأربع فقال إذا حارب الله ورسوله وسعی

---

١. علیّ بن الحسن الميثمیّ ـ يب ـ صا. ٢. زيد ـ خ كا.
٣. ولكن ـ صا. ٤. وقتل ـ يب صا. ٥. المال ـ صا.

یکی از این چهار تا را مستحق می‌شود؟ ابواسحاق گوید:امام رضا﵇ به آن مرد فرمود: چهار کار است و تو در برابر چهار تا، چهار تا را بگیر. اگر با خدا و رسولش بجنگد و اقدام به فساد در زمین کند و بکشد، کشته می‌شود و اگر بکشد و مال ببرد، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر مال ببرد ولی نکشد، دست و پایش به عکس یکدیگر بریده می‌شود و اگر با خدا و رسولش بجنگد و اقدام به فساد در زمین کند ولی نکشد و مالی نبرد، از سرزمین خود تبعید می‌شود. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! حدّ و حدود تبعید چیست؟ حضرت فرمود: از شهری که در آن، آن کار را انجام داده به شهر دیگری تبعید می‌شود. سپس برای مردم آن شهرها نامه می‌نویسند تا در آن شهر اعلام شود که این فرد تبعید شده است، با او هم‌غذا نشوید و با او ننوشید و با او ازدواج نکنید و اگر از آن شهر به شهر دیگری رفت، باز همین مضمون را برای آنان نیز می‌نویسند و این کار یک سال با او انجام می‌شود؛ چرا که پس از یک سال در حال ذلت و خواری توبه می‌کند. آن مرد به امام گفت: فدایت شوم! اگر به سرزمین شرک برود و در آنجا وارد شود؟ حضرت فرمود: اگر بخواهد به سرزمین شرک وارد شود، گردنش زده می‌شود.»

۱۷۷۹ (۱۴) در روایت ابواسحاق مداینی از امام ابوالحسن الرضا﵇ آمده است: «پرسیدم: اگر متوجه سرزمین شرک و داخل آن سرزمین می‌شود؟ حضرت فرمود: با اهل آن سرزمین جنگ می‌شود.»

۱۷۸۰ (۱۵) عبیدة بن بشیر خثعمی گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ راهزن پرسیدم و گفتم: مردم می‌گویند که امام دربارهٔ او اختیار دارد؛ هرگونه که بخواهد، انجام می‌دهد. حضرت فرمود: نه این که هر کاری که بخواهد، بکند بلکه به اندازهٔ جنایت‌های‌شان با آنان رفتار می‌کند. آن‌گاه حضرت فرمود: هر کس که راه را ببندد و بکشد و مال ببرد، دست و پایش بریده و به دار آویخته می‌شود و هر کس که راه را ببندد و بکشد ولی مالی نگیرد، کشته می‌شود و هر کس که راه را ببندد و مال ببرد و نکشد، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و هر کس که راه را ببندد و مالی نگیرد و نکشد، از آن سرزمین تبعید می‌شود.»

۱۷۸۱ (۱۶) عبید الله بن اسحاق مداینی از امام ابوالحسن الرضا﵇ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﷿ که: **تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، این است که اعدام شوند ...** ، سؤال کرد که: «چه کاری اگر انجام دهد، یکی از این چهار تا را مستوجب می‌شود؟

فى الأرض فساداً فَقَتَل قُتِل به وإن قَتل وأخذ المال قُتِل وصُلب وإن أخذ المال ولم يقتل قُطعت يده ورجله من خلاف وإن شَهَر السّيف فحارب الله ورسوله وسعى فى الأرض فساداً ولم يقتل ولم يأخذ المال يُنفى [۱] من الأرض.

قلت كيف يُنفى وما حدّ نفيه قال يُنفى من المصر الّذى فعل فيه ما فعل إلى مصر غيره ويكتب إلى أهل ذلك المصر أنّه [۲] منفيّ فلا تجالسوه ولا تبايعوه ولا تناكحوه ولا تؤاكلوه ولا تشاربوه فيفعل ذلك به سنة فإن خرج من ذلك المصر إلى غيره كتب إليهم بمثل ذلك حتّى تتمّ السّنة.

قلت فإن توجّه إلى أرض الشّرك ليدخلها قال أن توجّه إلى أرض الشّرك ليدخلها قوتل أهلها. (إنّما يقاتل أهلها إذا أرادوا استلحاقه إلى أنفسهم وأبوا أن يسلّموه إلى المسلمين ليقتلوه وهٰذا معنىٰ قوله قوتل أهلها ـ وافى).

كافى ۷ / ۲٤۷ : علىّ عن محمّد بن عيسى عن **تهذيب ۱۰ / ۱۳۳ :** يونس عن محمّد بن سليمان عن عبيد الله بن إسحاق [۳] عن أبى الحسن عليه السلام مثله [٤] إلّا أنّه قال فى آخره [٥] يفعل (به ـ كا) ذلك سنة فإنّه سيتوب قبل ذلك وهو صاغر قال قلت فإن أمّ أرض الشّرك يدخلها قال يقتل.

۱۷۸۲ ۳۷۰۳۶ (۱۷) **تهذيب ۱۰ / ۱۳۱ : استبصار ٤ / ۲٥٦ :** محمّد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن جعفر بن محمّد بن عبيد الله عن محمّد بن سليمان الدّيلمىّ عن عبيد الله المدائنىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال قلت له جعلت فداك أخبرنى عن قول الله عزّ وجلّ ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ ...﴾ قال فعقد بيده ثمّ قال يا أبا عبد الله خذها أربعاً بأربع ثمّ قال إذا حارب الله ورسوله وسعى فى الأرض فساداً فَقَتَل قُتِل وإن قَتَل وأخذ المال قُتِل وصُلب وإن أخذ المال ولم يقتل قُطعت يده ورجله من خلاف وإن حارب الله (ورسوله ـ صا) وسعى فى الأرض فساداً ولم يقتل ولم يأخذ (من ـ يب) المال نُفى فى [٦] الأرض قال

---

۱. نفى ـ يب. ۲. بأنّه ـ يب. ۳. عبد الله بن إسحاق ـ يب.
٤. هٰكذا فى يب وكا. ٥. وزاد فيه ـ يب. ٦. من ـ صا.

حضرت فرمود: اگر با خدا و پیامبرش بجنگد و در زمین اقدام به فساد کند و بکشد، در برابر آن کشته می‌شود و اگر بکشد و مالی بگیرد، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر مال بگیرد ولی نکشد، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و اگر شمشیر بکشد و با خدا و پیامبرش بجنگد و در زمین فساد کند و نکشد و مالی نگیرد، از آن سرزمین تبعید می‌شود. پرسیدم: چگونه تبعید می‌شود و حدّ تبعید او چیست؟ حضرت فرمود: از آن شهری که آن کار را در آن انجام داده است به شهر دیگری تبعید می‌شود و برای مردم آن شهر می‌نویسند که این شخص تبعید شده است؛ با او مجالست و معامله و ازدواج نکنید و با او نخورید و با او نیاشامید و یک سال این کار با او می‌شود. پس از آن، اگر از آن شهر به شهر دیگری برود، برای آنان نیز مانند این، نوشته می‌شود تا آن که یک سال تمام شود.

پرسیدم: اگر به سوی سرزمین شرک برود تا بدان در آید؟ حضرت فرمود: اگر متوجه سرزمین شرک شود تا به سرزمین شرک درآید، با اهل آن می‌جنگند.»

در کافی آمده است: «این جنگیدن تنها در صورتی است که مردم سرزمین شرک بخواهند او را به خویش پناه دهند و امتناع کنند از این که او را به مسلمانان تحویل دهند تا او را بکشند و این است معنای این فرموده که: با اهل سرزمین شرک می‌جنگند.»

(۱۷) عبید الله مداینی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود؛ یا از سرزمین خود تبعید شوند، برایم بگویید. ۱۷۸۲

عبیدالله مداینی گوید: حضرت با دست و انگشتان خود با اشاره شمرد. آن‌گاه فرمود: ای ابو عبدالله، چهار تا در برابر چهار تا. سپس فرمود: اگر با خدا و رسولش جنگیده و اقدام به فساد در روی زمین کرده و کشته است کشته می‌شود و اگر کشته و مال را برده، کشته به دار آویخته می‌شود و اگر مال برده ولی نکشته، دست و پایش خلاف یکدیگر بریده می‌شود و اگر با خدا و رسولش جنگیده و اقدام به فساد در روی زمین کرده ولی نکشته و مالی نبرده، از آن سرزمین تبعید می‌شود.

عبید الله مداینی گوید: از امام پرسیدم: حدّ و حدود تبعید چیست؟ حضرت فرمود: یک سال از آن سرزمینی که در آن، این کار را انجام داده به سرزمین دیگر تبعید می‌شود. آن‌گاه به آن شهر نامه می‌نویسند که: این فرد تبعید شده است؛ با او هم‌غذا نشوید و با او نوشیدنی ننوشید و با او ازدواج

قلت وما حدّ نفيه قال سنة يُنفي من الأرض الّتي فعل فيها إلى غيرها ثمّ يكتب إلى ذٰلك المصر بأنّه منفيّ فلا تؤاكلوه ولا تشاربوه ولا تناكحوه حتّى يخرج إلى غيره فيكتب إليهم أيضاً بمثل ذٰلك فلا يزال هٰذه حاله سنة فإذا فعل به ذٰلك تاب وهو صاغر.

١٧٨٣ ٢٧٠٢٢ (١٨)كافى ٧ / ٢٤٦: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن تهذيب ١٠ / ١٣٣: يونس عن يحيى الحلبيّ عن بريد بن معاوية قال سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام عن قوله الله عزّ وجلّ: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ...﴾ قال ذٰلك إلى الإمام يفعل به ما يشاء قتل فمفوّض ذٰلك إليه قال لا ولٰكن نحو[١] الجناية. تفسير العيّاشى ١ / ٣١٥: عن بريد بن معاوية العجليّ قال سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام (و ذكر نحوه إلّا أنّ فيه قلت ذٰلك مفوّض إلى الإمام قال لا يحقّ الجناية).

١٧٨٤ ٢٧٠٢٣ (١٩)كافى ٧ / ٢٤٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسْعَوْنَ فِي ٱلْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوْ يُصَلَّبُوٓاْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَٰفٍ ...﴾ إلى آخر الآية فقلت أيّ شيء عليهم من هٰذه الحدود الّتي سمّى الله عزّ وجلّ قال ذٰلك إلى الإمام إن شاء قطع وإن شاء صلب وإن شاء نفى وإن شاء قتل قلت النّفي إلى أين قال ينفى من مصر إلى مصر آخر وقال إنّ عليّاً عليه السلام نفى رجلين من الكوفة إلى البصرة. تفسير العيّاشيّ ١ / ٣١٦: عن جميل بن درّاج نحوه. المقنع ١٥٢: وسئل أبو عبد الله عليه السلام (و ذكر نحوه). الّا أنّه أسقط قوله (إن شاء قطع).

١٧٨٥ ٢٧٠٢٤ (٢٠)كافى ٧ / ٢٤٨: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٠ / ١٣٥: سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن داود الطّائيّ عن رجل من أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المحارب فقلت[٢] له إنّ أصحابنا يقولون إنّ الإمام مخيّر فيه إن شاء قطع وإن شاء صلب وإن شاء قتل فقال (لا ـ كا) إنّ هٰذه أشياء محدودة في كتاب الله عزّ وجلّ فإذا ما هو قتل وأخذ (المال ـ يب) قُتل وصُلب وإذا قَتل ولم يأخذ قُتل وإذا أخذ ولم يقتل قُطع وإذا[٣] هو فرّ ولم يُقدر عليه ثمّ أخذ قُطع إلّا أن يتوب فإن تاب لم يُقطع.

---

١. بحق ـ يب. ٢. وقلت ـ يب. ٣. وإن ـ يب.

نکنید، تا از آن شهر به شهر دیگری برود. باز برای آنان همین مفاد نوشته می‌شود و او یک سال چنین خواهد بود و آن زمان که این گونه با او رفتار شود، با خواری توبه می‌کند.»

۱۷۸۳ (۱۸) برید بن معاویه گوید: «مردی از امام صادق‌ؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: تنها کیفر آنان که با خدا و رسولش به جنگ بر می‌خیزند، پرسید. حضرت فرمود: آن در اختیار امام است؛ هر چه بخواهد با او می‌کند. پرسیدم: پس این به امام واگذار شده است؟ حضرت فرمود: نه، ولی نحوهٔ جنایت (باید امام ببیند که او چه کرده است).»

۱۷۸۴ (۱۹) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: **کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود ...**، پرسیدم و گفتم: کدام‌یک از این حدودی که خداوند نام برده، بر آنان است؟ حضرت فرمود: آن در اختیار امام است؛ اگر بخواهد، قطع می‌کند و اگر بخواهد، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، تبعید می‌کند و اگر بخواهد، می‌کشد. پرسیدم: به کجا تبعید می‌کند؟ حضرت فرمود: از شهری به شهر دیگر تبعید می‌کند و حضرت فرمود: امیرالمؤمنین‌ؑ دو نفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.»

۱۷۸۵ (۲۰) روایت‌گر شیعی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ محارب پرسیدم و گفتم که اصحاب ما می‌گویند: امام دربارهٔ محارب اختیار دارد؛ اگر بخواهد، می‌بُرد، اگر بخواهد، به دار می‌آویزد و اگر بخواهد، می‌کشد. حضرت فرمود: نه، این چیزها در کتاب خدا مشخص و معین است؛ لذا اگر او کشته و مال را برده، کشته و به دار آویخته می‌شود و اگر کشته ولی نبرده، کشته می‌شود و اگر برده ولی نکشته، دستش بریده می‌شود و اگر فرار کرده و دسترسی به او نیست سپس دستگیر شده است، دستش قطع می‌شود؛ مگر این که توبه کند که اگر توبه کند، دستش بریده نمی‌شود.»

١٧٨٦ ٢٧٠٢٥ (٢١) **تفسير العيّاشيّ ١ / ٣١٥:** عن سماعة بن مهران عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ...﴾ قال الإمام في الحكم فيهم بالخيار إن شاء قتل وإن شاء صلب وإن شاء قطع وإن شاء نفى من الأرض.

١٧٨٧ ٢٧٠٢٦ (٢٢) **تهذيب ١٠ / ٣٧ و١٥٣:** أحمد بن محمّد عن الحسين (بن سعيد ـ يب ٣٧) عن الحسن عن زرعة عن سماعة عن أبي بصير قال سألته عن الإنفاء من الأرض كيف هو قال ينفى من بلاد الإسلام كلّها فإن قدر عليه في شيء من أرض الإسلام قُتل ولا أمان له حتّى يلحق بأرض الشّرك.

١٧٨٨ ٢٧٠٢٧ (٢٣) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٤٧:** عن أبي بصير عنه عليه السلام قال سألته عن قول الله تعالى ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ...﴾ قال ذلك إلى الإمام أيّما شاء فعل وسألته عن النّفي قال ينفى من أرض الإسلام كلّها فإن وجد في شيء من أرض الإسلام قُتِل ولا أمان له حتّى يلحق بأرض الشّرك.

١٧٨٩ ٢٧٠٢٨ (٢٤) **دعائم الإسلام ٢ / ٤٧٧:** عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه سئل عن نفي المحارب فقال ينفى من مصر إلى مصر إنّ عليّاً عليه السلام نفى رجلين من الكوفة إلى غيرها.

١٧٩٠ ٢٧٠٢٩ (٢٥) **كافي ٧ / ٢٤٦: تهذيب ١٠ / ١٣٤:** عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن حنّان عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ...﴾ إلى آخر الآية قال لا يُبايَعُ ولا يُؤوى (ولا يطعم ـ يب) ولا يتصدّق عليه.

١٧٩١ ٢٧٠٣٠ (٢٦) **تفسير العيّاشي ١ / ٣١٦:** عن زرارة عن أحدهما عليهما السلام في قوله ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ ...﴾ الآية قال لا يبايع ولا يؤتى بطعام ولا يتصدّق عليه.

١٧٩٢ ٢٧٠٣١ (٢٧) **كافي ٧ / ٢٤٧:** عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد بن حفص عن عبد الله بن طلحة عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ ...﴾ الآية هذا نفي المحاربة غير هذا النّفي قال يحكم عليه الحاكم بقدر ما عمل وينفى ويحمل في البحر ثمّ يقذف به لو كان النّفي من بلد إلى بلد كأن

۱۷۸۶ (۲۱) سماعة بن مهران گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ فرمودهٔ خدا: **تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند**، روایت کرده که حضرت فرمود: امام دربارهٔ حکم اینان مختار است. اگر خواست، می‌کشد، اگر خواست، به دار می‌آویزد، اگر خواست، مـی‌برد و اگـر خـواست، از آن سـرزمین تـبعید می‌کند.»

۱۷۸۷ (۲۲) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصومؑ] دربارهٔ تبعید از آن سرزمین پرسیدم کـه: ایـن تـبعید چگونه است؟ حضرت فرمود: از همهٔ شهرهای اسلامی تبعید می‌شود؛ لذا اگر در جایی از سـرزمین اسلام به او دست یابند، کشته می‌شود و هیچ امنیتی ندارد تا آن که به سرزمین شرک پناه برد.»

۱۷۸۸ (۲۳) ابوبصیر گوید: «از امامؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: **کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویـخته شوند یا دست و پای آنان خلاف یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند**، پرسیدم. حضرت فرمود: آن، بستگی به نظر امام دارد؛ هر چه بخواهد، می‌کند و باز از حضرت دربارهٔ تبعید پـرسیدم. حضرت فرمود: از همهٔ سرزمین‌های اسلامی تبعید می‌شود؛ لذا اگر در جایی از سرزمین اسلامی او را بیابند، کشته می‌شود و امنیتی ندارد تا آن که به سرزمین شرک برود.»

۱۷۸۹ (۲۴) از امام جعفر صادقؑ دربارهٔ تبعید محارب سؤال شد. حضرت فرمود: «از شهری به شهری تبعید می‌شود. امیرالمؤمنین علیؑ دو نفر را از کوفه به شهر دیگری تبعید کرد.»

۱۷۹۰ (۲۵) امام صادقؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: **تنها کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جـنگ بـر می‌خیزند...** فرمود: «با او معامله نمی‌شود و به او پناه داده نمی‌شود و اطعام نمی‌شود و صدقه به او نمی‌دهند.»

۱۷۹۱ (۲۶) زراره از امام باقر یا امام صادقؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: **کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام می‌شوند یا به دار آویخته می‌شوند** روایت کرده است که فرمود: «با او معامله نمی‌شود، غذایی بـه او نـمی‌دهند و صدقه هم به او داده نمی‌شود.»

۱۷۹۲ (۲۷) امام صادقؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: **کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند...**، بیان داشت: «این تـبعید برای جنگ با خدا و رسولش غیر از آن تبعید است. حضرت فرمود: حاکم به اندازهٔ کاری که این فرد کرده، علیه او به تبعید حکم می‌کند و آن‌گاه او را به دریا می‌افکنند ولی اگر تـبعید تـنها اخـراج از

يكون إخراجه من بلد إلى بلد آخر عدل القتل والصّلب والقطع ولٰكن يكون حدّاً يوافق القطع والصّلب.

وتقدّم فى أحاديث باب (٨٤) حكم القتال مع اللّصّ وقطّاع الطّريق والدّفاع عن النّفس من أبواب جهاد العدوّ (ج ١٦) ما يدلّ على ذلك وعلى انّ اللّصّ محارب فراجع. ويأتى فى باب (٢٣) أنّ من دخل دار غيره للقتل أو الفجور من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) وباب (٢٤) أنّ اللّصّ إذا دخل على الحبلىٰ فوقع عليها وقتل ما فى بطنها فقتلته المرأة فليس عليها شيء ما يناسب ذلك.

(٢)
باب أنّ المرتدّ عن فطرة دمه مباح فى تلك الحال وذكر جملة من أحكامه

١٧٩٣ ٢٧.٢٢ (١) غيبة النّعمانىّ ١٢٩: حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن سعيد بن عقدة قال حدّثنا محمّد بن المفضّل بن إبراهيم الأشعرىّ وسعدان بن إسحاق بن سعيد وأحمد بن الحسين بن عبد الملك ومحمّد بن أحمد بن الحسن القطوانىّ قالوا جميعاً حدّثنا الحسن بن محبوب الزّرّاد عن أبى أيّوب الخزّاز عن محمّد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال قلت له أرأيت من جحد إمامتكم ما حاله فقال من جحد إماماً من الله وبرىء منه ومن دينه فهو كافر مرتدّ عن الاسلام لأنّ الإمام من الله ودينه [من] دين الله ومن برىء من دين الله فدمه مباح فى تلك الحال إلّا أن يرجع أو يتوب إلى الله تعالى ممّا قال.

١٧٩٤ ٢٧.٢٣ (٢) كافى ٧/٢٥٨: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعلىّ ابن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً تهذيب ١٠/١٣٦: استبصار ٤/٢٥٣: سهل بن زياد وعن أحمد بن محمّد[١] جميعاً عن ابن محبوب عن فقيه ٣/٨٩: هشام بن سالم عن عمّار السّاباطىّ (قال ـ فقيه) قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول كلّ مسلم بين مسلمين ارتدّ[٢] عن الإسلام وجحد محمّداً صلى الله عليه وآله نبوّته وكذّبه فإنّ دمه مباح لكلّ من سمع ذلك منه وامرأته

١. وأحمد جميعاً ـ صا. ٢. يرتدّ ـ صا.

شهری به شهری بود، مثل این بود که از شهری بیرون کردن و به شهری دیگر درآوردن، به‌اندازهٔ کشتن و به دار آویختن و بریدن بود ولی این تبعید حدّی است که به اندازهٔ بریدن اعضا و به دار آویختن است[۱].»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و چهار از ابواب جهاد با دشمن، به روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد که سارق، محارب است مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب بیست و سه از ابواب قتل و قصاص و باب بیست و چهار، مناسب این باب.

باب ۲

حکم مرتد فطری

۱۷۹۳ (۱) محمد بن مسلم گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: نظر شما دربارهٔ کسی که امامت شما را منکر است، چگونه است؟ حضرت فرمود: کسی که امامی را که از ناحیهٔ خداوند معین شده است، انکار کند و از او و دینش بیزاری جوید، او کافر و از اسلام برگشته است. چون امام از سوی خدا و دین او، دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، خونش در آن حال مباح است؛ مگر این که بازگردد یا به سوی خداوند از گفته‌اش توبه کند.»

۱۷۹۴ (۲) عمار ساباطی گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هر مسلمانی که در میان مسلمانان باشد و از اسلام برگردد و حضرت محمد ﷺ و نبوت او را انکار و تکذیب نماید، خون او برای هر کس که این انکار را از او بشنود، مباح است و همسرش در همان روز [ارتداد] از او جدا می‌شود؛ لذا نباید همسرش به او نزدیک شود و اموالش بر ورثه تقسیم می‌شود و همسرش عدّهٔ زنی را می‌گیرد که شوهرش مرده است و امام باید اگر او را نزدش آوردند، بکشد و توبه‌اش ندهد.»

---

۱. آیه اشاره می‌کند که تبعیدی که در محارب است، تبعید ویژه‌ای است که او را به دریا پرتاب می‌کنند. امام می‌گوید: اگر تبعید معمولی بود، در ردیف کشتن، به دار آویختن و بریدن دست و پا قرار نمی‌گرفت ـ م

باينة منه (يوم ارتدّ ـ كا ـ يب ـ صا) فلا تقربه ويقسّم ماله على ورثته وتعتدّ امرأته (بعد ـ كا) عدّة المتوفّى عنها زوجها وعلى الإمام أن يقتله (إن أتى به ـ فقيه) ولا يستتيبه. **المقنع ١٦٢**: واعلم أنّ كلّ مسلم ابن مسلم إذا ارتدّ عن الإسلام (وذكر نحوه).

١٧٩٥ ٢٧٠٤٤ (٣) **كافي ٧ / ٢٥٦**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن **تهذيب ١٠ / ١٣٦**: **استبصار ٤ / ٢٥٢**: سهل بن زياد (جميعاً ـ كا) عن (الحسن ـ صا) ابن محبوب عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن المرتدّ فقال من رغب عن الإسلام وكفر بما أنزل (الله ـ كا ـ صا) على محمّد صلى الله عليه وآله بعد إسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت منه امرأته ويقسّم ما ترك[١] على ولده.

١٧٩٦ ٢٧٠٤٥ (٤) **كافي ٧ / ٢٥٦**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ١٠ / ١٣٧**: **استبصار ٤ / ٢٥٣**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن **فقيه ٣ / ٩١**: موسى بن بكر عن الفضيل (بن يسار ـ كا ـ يب ـ صا) عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ رجلاً من المسلمين تنصّر فأتي به أمير المؤمنين عليه السلام فاستتابه فأبى عليه فقبض على شعره ثمّ قال طئوا (يا ـ كا) عباد الله فوطئ حتّى مات.

١٧٩٧ ٢٧٠٤٦ (٥) **دعائم الإسلام ٢ / ٤٨٠**: عن عليّ عليه السلام أنّه أُتي بمستورد العجليّ وقد قيل له إنّه قد تنصّر وعلّق صليباً في عنقه فقال له قبل أن يسأله وقبل أن يشهد عليه ويحك يا مستورد إنّه قد رفع إليّ أنّك قد تنصّرت فلعلّك أردت أن تتزوّج نصرانيّة فنحن نزوّجك إيّاها قال قدّوس قدّوس (قال ـ ك) فلعلّك ورثت ميراثاً من نصرانيّ فظننت أن[٢] لا نورّثك فنحن نورّثك لأنّا نرثهم ولا يرثونا قال قدّوس قدّوس قال فهل تنصّرت كما قيل فقال نعم تنصّرت ثمّ قال الثّانية تنصّرت فقال نعم تنصّرت قال[٣] عليّ عليه السلام الله أكبر فقال مستورد المسيح أكبر فأخذ (عليّ عليه السلام ـ خ) بمجامع ثيابه فكبّه[٤] لوجهه وقال طئوا[٥] عباد الله فوطئوه بأقدامهم حتّى مات.

١٧٩٨ ٢٧٠٤٧ (٦) **كافي ٧ / ٢٥٧**: **تهذيب ١٠ / ١٣٨**: **استبصار ٤ / ٢٥٤**: محمّد بن يحيى عن العمركيّ بن عليّ النّيسابوريّ عن عليّ بن جعفر عن أخيه أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن مسلم تنصّر[٦] قال يقتل ولا يستتاب قلت فنصرانيّ أسلم ثمّ ارتدّ عن الإسلام قال يستتاب فإن رجع وإلّا قتل.

---

١. ما تركه ـ صا. ٢. أنّا ـ ك. ٣. فقال ـ خ.
٤. فأكبّه ـ ك. ٥. فقال طؤوه ـ ك. ٦. إرتدّ ـ صا.

۱۷۹۵ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر؟ع؟ دربارهٔ مرتد پرسیدم. حضرت فرمود: هر کس که از اسلام رو گرداند و آنچه خداوند بر حضرت محمد؟ص؟ پس از پذیرش آن نازل فرموده است انکار کند، او توبه ندارد و باید او را کشت و همسرش از او جدا می‌شود و آنچه از او باقیمانده است، بر فرزندانش تقسیم می‌شود.»

۱۷۹۶ (۴) امام صادق؟ع؟ فرمود: «مردی از مسلمانان، مسیحی شد. او را نزد امیرالمؤمنین؟ع؟ آوردند. حضرت او را توبه داد ولی او نپذیرفت. پس از آن حضرت موی او را گرفت. سپس فرمود: ای بندگان خدا، او را لگد مال کنید. او لگد مال شد تا آن که مُرد.»

۱۷۹۷ (۵) مستورد عجلی را نزد امیرالمؤمنین؟ع؟ آوردند. به حضرت گفته شده بود که این فرد، مسیحی شده و صلیبی در گردن خود آویخته است. حضرت پیش از آن که از وی بپرسد و پیش از آن که شاهدان علیه وی شهادت دهند، به او گفت: «ای مستورد، به من رسیده که تو مسیحی شده‌ای؛ شاید می‌خواهی با زن مسیحی ازدواج کنی. ما او را به همسری تو در می‌آوریم. او گفت: قدّوسٌ! قدّوسٌ![1]. حضرت فرمود: شاید ارثی از یک مسیحی به تو رسیده است و می‌پنداری که ما این ارث را به تو نمی‌دهیم ولی ما به تو این ارث را می‌دهیم؛ چون ما از آنان ارث می‌بریم ولی آنان از ما ارث نمی‌برند.

او گفت: قدّوسٌ! قدّوسٌ! حضرت فرمود: آیا این گونه که گفته شده، تو مسیحی شده‌ای؟ او گفت: آری، من مسیحی شده‌ام. برای بار دوم حضرت فرمود: تو مسیحی شده‌ای؟ او گفت: آری، مسیحی شده‌ام. حضرت علی؟ع؟ فرمود: الله اکبر (خدا بزرگ‌تر است)! مستورد گفت: المسیح اکبر (مسیح بزرگ‌تر است)! پس از آن امیرالمؤمنین علی؟ع؟ یقهٔ او را گرفت و او را به رو به زمین زد و فرمود: ای بندگان خدا، او را پایمال کنید. مردم او را با قدم‌های‌شان لگدمال کردند تا آن که مُرد.»

۱۷۹۸ (۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر؟ع؟ دربارهٔ مسلمانی که مسیحی شده است، پرسیدم. حضرت فرمود: کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود. پرسیدم: مرد مسیحی، مسلمان شده، سپس از اسلام برگشته است. حضرت فرمود: توبه داده می‌شود؛ اگر بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود.»

---

۱. منظور، تقدیس مسیح؟ع؟ به سان خداوند است ـ م.

١٧٩٩ ٢٧٠٤٨ (٧) **تهذيب ١٠ / ١٣٩ : استبصار ٤ / ٢٥٤** : الحسين بن سعيد قال قرأت بخطّ رجل إلى أبي الحسن الرّضا عليه السلام رجل ولد على الإسلام ثمّ كفر وأشرك وخرج عن الإسلام هل يستتاب أو يقتل ولا يستتاب فكتب عليه السلام يقتل.

١٨٠٠ ٢٧٠٤٩ (٨) **الجعفريّات ١٢٨** : بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليه السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يستتيب الزّنادقة ولا يستتيب من ولد في الإسلام ويقول إنّما نستتيب من دخل في ديننا ثمّ رجع عنه أمّا من ولد في الإسلام فلا نستتيبه.

١٨٠١ ٢٧٠٥٠ (٩) **دعائم الإسلام ٢ / ٤٨٠** : عن عليّ عليه السلام أنّه كان يستتيب المرتدّ إذا أسلم ثمّ ارتدّ ويقول إنّما يستتاب من دخل ديناً ثمّ رجع عنه فأمّا من ولد في الإسلام فإنّا نقتله ولا نستتيبه.

١٨٠٢ ٢٧٠٥١ (١٠) **دعائم الإسلام ١ / ٣٩٨** : عن عليّ عليه السلام أنّه أمر بقتل المرتدّ قال من ولد على الإسلام فبدّل دينه قتل ولم يستتب ومن كان على غير دين الإسلام فأسلم ثمّ ارتدّ يستتاب ثلاثة أيّام فإن تاب وإلّا قتل وإن كانت امرأة حبست حتّى تموت أو تتوب.

١٨٠٣ ٢٧٠٥٢ (١١) **دعائم الإسلام ٢ / ٤٨٠** : روّينا عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال من بدّل دينه فاقتلوه.

١٨٠٤ ٢٧٠٥٣ (١٢) **تهذيب ١٠ / ١٤٣** : محمّد بن عليّ بن محبوب عن أيّوب بن نوح عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبان عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام في الرّجل يموت مرتدّاً عن الإسلام وله أولاد ومال فقال ماله لولده المسلمين. **فقيه ٣ / ٩٢** : وروى ابن فضّال عن أبان أنّ أبا عبد الله عليه السلام قال في الرّجل (و ذكر مثله).

١٨٠٥ ٢٧٠٥٤ (١٣) **كافي ٤ / ١٨١** : عليّ بن محمّد عن عبد الله بن إسحاق عن الحسن بن عليّ بن سليمان عن محمّد بن عمران عن أبي عبد الله عليه السلام قال أتى أمير المؤمنين صلوات الله عليه وهو جالس في المسجد بالكوفة بقوم وجدوهم يأكلون بالنّهار في شهر رمضان فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام أكلتم وأنتم مفطرون قالوا نعم قال يهود أنتم قالوا لا قال فنصارىٰ قالوا لا قال فعلى أيّ شيء من هذه الأديان مخالفين للإسلام قالوا بل مسلمون قال أفسفرٌ أنتم قالوا لا قال فيكم علّة استوجبتم الإفطار لانشعر بها فإنّكم أبصر بأنفسكم لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿بَلِ الإِنسانُ عَلىٰ نَفسِهِ بَصيرَةٌ﴾ قالوا بل أصبحنا ما بنا علّة.

۱۷۹۹ (۷) حسین بن سعید گوید: «به خط فردی که برای امام ابوالحسن الرضا؈ نوشته بود، خواندم: مردی مسلمان متولد شده است. پس از آن کفر ورزید و مشرک شد و از اسلام بیرون رفت؛ آیا توبه داده می‌شود یا آن که کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود؟ حضرت مرقوم فرموده بود: کشته می‌شود.»

۱۸۰۰ (۸) پیوسته امیرالمؤمنین علی؈ ملحدان و بی‌دینان را توبه می‌داد ولی کسی را که در اسلام متولد شده، توبه نمی‌داد و می‌فرمود: «تنها کسی را که در دین ما آمده و پس از آن بازگشت کرده است، توبه می‌دهیم اما کسی که در اسلام به دنیا آمده، او را توبه نمی‌دهیم.»

۱۸۰۱ (۹) پیوسته امیرالمؤمنین علی؈ مرتد را توبه می‌داد؛ در صورتی که اسلام آورده و پس از آن مرتد شده باشد و می‌فرمود: «تنها کسی توبه داده می‌شود که به دینی در آمده و سپس از آن باز گشته است ولی آن کس که در اسلام متولد شده است، او را می‌کشیم و توبه نمی‌دهیم.»

۱۸۰۲ (۱۰) امیرالمؤمنین؈ دستور کشتن مرتد را صادر فرمود. حضرت فرمود: «هر کس که در اسلام متولد شده است و دینش را تغییر داده، کشته می‌شود و او را توبه نمی‌دهند ولی کسی که در دینی جز اسلام بوده، آن‌گاه اسلام آورده و پس از آن مرتد شده است، سه روز توبه داده می‌شود؛ پس اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود و اگر زن است، زندانی می‌شود تا آن که بمیرد یا توبه کند.»

۱۸۰۳ (۱۱) از رسول خدا؈ روایت شده که فرمود: «هر کس دینش را تغییر دهد، او را بکشید.»

۱۸۰۴ (۱۲) امام صادق؈ دربارهٔ مردی که با ارتداد از اسلام می‌میرد و فرزندان و اموالی دارد، فرمود: «اموالش برای فرزندان مسلمان اوست.»

۱۸۰۵ (۱۳) امام صادق؈ فرمود: «در حالی که امیرالمؤمنین؈ در شهر کوفه در مسجد نشسته بود، گروهی را که در روز ماه مبارک رمضان روزه خوری می‌کردند، نزد حضرت آوردند. امیرالمؤمنین؈ به آنان فرمود: شما خورده‌اید، در حالی که روزه نبودید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: شما یهودی هستید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: پس مسیحی هستید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: پس شما در کدام‌یک از ادیان با اسلام مخالفت می‌ورزید؟ گفتند: ما مسلمان هستیم. حضرت فرمود: آیا شما مسافرید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: آیا مرضی در شماست که ما نمی‌دانیم و افطار کردن بر شما لازم شده است؟ چرا که شما با خویشتن آشنا ترید؛ چون خداوند؈ می‌گوید: بلکه انسان بر خودش بیناست. گفتند: بلکه ما صبح کرده‌ایم در حالی که هیچ مرضی نداریم.

امام صادق؈ فرمود: امیرالمؤمنین؈ خندید و سپس فرمود: شهادت می‌دهید که جز الله خدایی نیست و محمد رسول خداست. گفتند: شهادت می‌دهیم که جز الله خدایی نیست ولی محمد را نمی‌شناسیم. حضرت فرمود: او رسول خداست. آنان گفتند: ما او را به رسالت نمی‌شناسیم، او مرد عربی بود که مردم را به پیروی از خویش دعوت کرد. حضرت فرمود: بپذیرید وگرنه قطعا شما را می‌کشم.

قال فضحك أمير المؤمنين صلوات الله عليه ثمّ قال تشـهدون أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله قالوا نشهد أن لا إله إلّا الله ولا نعرف محمّداً قال فإنّه رسول الله قالوا لا نعرفه بذلك إنّما هو أعرابىّ دعا إلى نفسه فقال إن أقررتم وإلّا لأقتلنّكم قالوا وإن فعلت، فوكّل بهم شرطة الخميس وخرج بهم إلى الظّهر ظهر الكوفة وأمر أن يحفر حفرتين وحفر إحداهما إلى جنب الأخرى ثمّ خرق فيما بينهما كوّة ضخمة شبه الخوخة[1].

فقال لهم إنّى واضعكم فى إحدى هذين القليبين[2] وأوقد فى الأخرى النّار فأقتلكم بالدّخان قالوا وإن فعلت فإنّما تقضى هذه الحياة الدّنيا فوضعهم فى إحدى الجبّين وضعاً رفيقاً ثمّ أمر بالنّار فأوقدت فى الجبّ الآخر ثمّ جعل يناديهم مرّة بعد مرّة ما تقولون فيجيبونه اقض ما أنت قاضٍ حتّى ما توا قال ثمّ انصرف فسار بفعله الرّكبان[3] وتحدّث به النّاس فبينما هو ذات يوم فى المسجد إذ قدم عليه يهودىّ من أهل يثرب قد أقرّ له من فى يثرب من اليهود أنّه أعلمهم وكذلك كانت آباؤه من قبل قال وقدم على أمير المؤمنين صلوات الله عليه فى عدّة من أهل بيته فلمّا انتهوا إلى المسجد الأعظم بالكوفة أناخوا رواحلهم ثمّ وقفوا على باب المسجد وأرسلوا إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه أنّا قوم من اليهود قدمنا من الحجاز ولنا إليك حاجة فهل تخرج إلينا أم ندخل إليك قال فخرج إليهم وهو يقول سيد خلون ويستأنفون باليمين[4] فما حاجتكم فقال [له] عظيمهم يا ابن أبى طالب ما هذه البدعة الّتى أحدثت فى دين محمّد صلى الله عليه وآله فقال عليه السلام له وأيّة بدعة فقال له اليهودىّ زعم قوم من أهل الحجاز أنّك عمدت إلى قوم شهدوا أن لا إله إلّا الله ولم يقرّوا أنّ محمّداً رسوله فقتلتهم بالدّخان.

فقال له أمير المؤمنين صلوات الله عليه فنشدتك بالتّسع الآيات الّتى أنزلت على موسى عليه السلام بطور سيناء وبحقّ الكنايس الخمس القدس وبحقّ السّمت الدّيّان[5] هل تعلم أنّ

---

۱. الخوخة: كوّة تؤدّى الضّوء إلى البيت ومخترق ما بين كلّ دارين ـ مجمع.

۲. القليب: البئر.

۳. أى حمل الرّكبان والقوافل هذا الخبر إلى أطراف الأرض.

۴. أى يبتدون بأيمانهم البيعة أو يستأنفون الإسلام لليمين الّتى أقسم بها عليهم والأوّل أظهر وفى بعض النسخ [يتسابقون وفى بعضها يسابقون] وهما أظهر (آت).

۵. و أمّا السّمت فلعلّه كان فى لغتهم بمعنى الصّمد والسّمت فى لغتنا بمعنى الطّريق وهيئة أهل الخير وحسن النّحو وقصد الشّىء ولا يناسب شىء منها ههنا إلّا بتكلّف أو تقدير وقيل عبّر عن الإمام به. والدّيّان قيل هو القهّار وقيل هو الحاكم والقاضى (آت).

گفتند: هرچند ما را بکشی. پس از آن امیرالمؤمنین﴿ع﴾ ماموران ویژه [= شرطة الخمیس] را بر آنان گمارد و آنان را به پشت کوفه برد و دستور داد دو چاله کنده شود ـ یکی در کنار دیگری. آن‌گاه راهی را بین این دو چاله شبیه پنجره شکافتند و به آنان فرمود: من شما را در یکی از این دو چاه قرار می‌دهم و در دیگری آتش بر می‌افروزم و شما را با دود آن می‌کشم. گفتند: گرچه این کار را بکنی، تو تنها این زندگی دنیا را از بین می‌بری. حضرت آنان را در یکی از دو چاه آهسته و نرم نهاد؛ پس از آن دستور آتش داد. آتش در چاه دیگر برافروخته شد. سپس حضرت شروع کرد و آنان را چند بار پشت سرهم صدا می‌زد، می‌فرمود: چه می‌گویید؟ آنان جواب می‌دادند: هر کار که می‌خواهی، انجام بده. تا آن که مُردند. امام صادق﴿ع﴾ فرمود: پس از آن حضرت بازگشت و قافله‌ای خبر را به این سو و آن سو بردند و مردم برای یکدیگر بازگو کردند و در حالی که امام یک روز در مسجد بود، یک مرد یهودی از اهل مدینه [=یثرب] نزد حضرت آمد. این یهودی کسی بود که مجوس مدینه [=یثرب] او را دانشمندترین خودشان می‌شناختند و پدران این یهودی در گذشته نیز همین طور بودند.

امام صادق﴿ع﴾ فرمود: این یهودی به همراه عده‌ای از خاندان خویش نزد امیرالمؤمنین آمد و چون به مسجد اعظم کوفه رسیدند، شترهای خود را خواباندند. سپس [کنار] در مسجد ایستادند و به امیرالمؤمنین﴿ع﴾ پیام دادند که ما گروهی یهودی هستیم که از حجاز آمده‌ایم و با شما کاری داریم. آیا شما نزد ما بیرون می‌آیید یا ما نزد شما داخل بیاییم؟ امام صادق﴿ع﴾ فرمود: امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در حالی که می‌فرمود: اینان به اسلام وارد می‌شوند و با بیعت، اسلام‌شان را آغاز می‌کنند، از مسجد بیرون آمد و نزد اینان رفت [و گفت]: کارتان چیست؟ بزرگ آنان به امیرالمؤمنین﴿ع﴾ گفت: ای پسر ابوطالب، این چه بدعتی است که در دین محمد﴿ص﴾ ایجاد کردی؟ امیرالمؤمنین﴿ع﴾ به او فرمود: چه بدعتی؟ یهودی به امیرالمؤمنین﴿ع﴾ گفت: گروهی از حجازیان گفته‌اند که: تو قصد گروهی را کرده‌ای که شهادت به یگانگی خدا داده ولی به رسالت محمد اعتراف نکرده‌اند و آنان را با دود کشته‌ای!

امیرالمؤمنین﴿ع﴾ به او فرمود: تو را به نُه آیه‌ای که بر موسی﴿ع﴾ در طور سینا نازل شد و به حقّ کنیسه‌های مقدّس پنجگانه و به حقّ سمت[1] دیّان سوگند می‌دهم، آیا می‌دانی که پس از وفات حضرت موسی﴿ع﴾ گروهی را که شهادت به یگانگی خدا داده بودند ولی اقرار به رسالت موسی نکرده بودند نزد یوشع بن‌نون آوردند و ایشان آنان را همین‌گونه کشت؟ یهودی به امیرالمؤمنین﴿ع﴾ گفت: آری، من گواهی می‌دهم تو ناموس موسی هستی [= صاحب سرّ موسی و آشنا با علوم و اسرار موسی].

---

۱. سمت در اینجا اسم، لقب و یا صفتی برای خداوند است، ولی به چه معنی است نمی‌دانیم و معانی سمت در لغت با استعمال آن در اینجا ناسازگار است.

يوشع بن نون أتي بقوم بعد وفاة موسى شهدوا أن لا إله إلّا الله ولم يقرّوا أنّ موسى رسول الله فقتلهم بمثل هٰذه القتلة فقال له اليهوديّ نعم أشهد أنّك ناموس موسى[1] قال ثمّ أخرج من قبائه كتاباً فدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام ففضّه ونظر فيه وبكىٰ فقال له اليهوديّ ما يبكيك يا ابن أبي طالب إنّما نظرت في هٰذا الكتاب وهو كتاب سريانيّ وأنت رجل عربيّ فهل تدرى ما هو فقال له أمير المؤمنين صلوات الله عليه نعم هٰذا إسمى مثبت فقال له اليهوديّ فأرني اسمك في هٰذا الكتاب وأخبرني ما اسمك بالسّريانيّة قال فأراه أمير المؤمنين سلام الله عليه اسمه في الصّحيفة قال اسمي إليا فقال اليهوديّ أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله وأشهد أنّك وصيّ محمّد وأشهد أنّك أولى النّاس بالنّاس من بعد محمّد وبايعوا أمير المؤمنين عليه السلام ودخل المسجد فقال أمير المؤمنين عليه السلام الحمد لله الّذي لم أكن عنده منسيّاً الحمد لله الّذي أثبتني عنده في صحيفة الأبرار [والحمد لله ذي الجلال والإكرام].

وتقدّم في رواية عمّار (١) من باب (٧٠) حكم إباق العبد من أبواب نكاح العبيد (ج ٢٦) قوله عليه السلام لأنّ إباق العبد طلاق امرأته وهو بمنزلة المرتدّ عن الإسلام. وفي أحاديث باب (٦) حكم ميراث المرتدّ من أبواب الميراث (ج ٢٩) مايدلّ على ذٰلك. وفي مرسلة فقيه (١٩) من باب (١) أقسام حدود الزّنا من أبواب حدّ الزّنا (ج ٣٠) قوله عليه السلام والنفى من بلد إلى بلد وقد نفى أمير المؤمنين عليه السلام رجلين من الكوفة إلى البصرة. وفي رواية بكير (٣٢) من باب (١٧) كيفيّة الجلد قوله عليه السلام كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا نفى أحداً من أهل الإسلام نفاه إلى أقرب بلدة من أهل الشرك إلى الإسلام فنظر في ذٰلك فكانت الديلم أقرب أهل الشّرك إلى الإسلام. وفي رواية أبي عبيدة (١) من باب (٣١) حكم سرقة الآبق من أبواب حدّ السّرقة قوله عليه السلام فإن أبىٰ (الآبق) أن يرجع إلى مواليه قطعت يده بالسّرقة ثمّ قتل والمرتدّ إذا سرق بمنزلته.

ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه ما يدلّ على ذٰلك. وفي رواية ابن مسلم (١) من باب (٤) أنّ من اطّلع على قوم لينظر إلى عوراتهم ففقئوا عينه فلا دية له من أبواب قصاص الطرف

---

١. أي صاحب سرّه المطّلع على باطن أمره وعلومه وأسراره.

امام صادقؑ فرمود: پس از آن، یهودی نوشته‌ای از قبای خود در آورد و به امیرالمؤمنینؑ داد. حضرت آن نوشته را گشود و در آن نگریست و گریه کرد. یهودی به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین، چه چیزی شما را به گریه واداشت؟ شما که تنها در این نوشته نگاه کردید در حالی که این نوشته به زبان سریانی است و شما مردی عرب هستید؛ آیا می‌دانید که این چیست؟

امیرالمؤمنینؑ به او فرمود: آری، این نام من است که ثبت شده است. یهودی به امیرالمؤمنینؑ گفت: نامت را در این نوشته به من نشان ده و به من بگو که نامت در زبان سریانی چیست؟

امام صادقؑ فرمود: پس از آن امیرالمؤمنینؑ نام خودش را در آن صحیفه به یهودی نشان داد و فرمود: نام من إلیا است.

یهودی گفت: شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و گواهی می‌دهم که محمد رسول خداست و شهادت می‌دهم که تو وصی محمد هستی و گواهی می‌دهم که پس از محمد، تو از همهٔ مردم به مردم سزاوارتری. آن گروه با امیرالمؤمنینؑ بیعت کردند و به مسجد در آمدند و وارد مسجد شد[1].

امیرالمؤمنینؑ فرمود: ستایش خدا را که من نزد او فراموش نشده بودم. ستایش خدا را که مرا نزد خویش در صحیفهٔ نیکان ثبت کرد. ستایش خدای را که صاحب جلال و بزرگواری است.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت یک از باب هفتاد از ابواب نکاح عبید، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «چون فرار برده، طلاق همسرش محسوب می‌شود، بردهٔ فراری به منزلهٔ کسی است که از اسلام برگشته است.»

و در روایات باب ششم از ابواب میراث، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت نوزده از باب یک از ابواب حدّ زنا، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «تبعید از شهری به شهر دیگر است و امیرالمؤمنینؑ دونفر را از کوفه به بصره تبعید کرد.»

و در روایت سی و دو از باب هفده، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «پیوسته امیرالمؤمنینؑ اگر کسی از مسلمانان را تبعید می‌کرد، او را به نزدیک‌ترین شهر مشرکان به اسلام تبعید می‌کرد. حضرت این را بررسی کرد. دیلم نزدیک‌ترین شهر مشرکان به سرزمین اسلام بود.»

و در روایت یکم از باب سی و یک از ابواب حدّ سرقت، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «اگر بردهٔ فراری از این که به نزد موالیانش برگردد امتناع کند، دست او به دلیل سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد اگر سرقت کند، همچون همین بردهٔ فراری است.»

---

۱. در بحار، ج ۴۰، ص ۲۹۰ به نقل از کافی آمده است: «ودخلوا المسجد» یعنی گروه وارد مسجد شدند و این تعبیر مناسب‌تر است ـ م

(ج ٣١) قوله ومن جحد نبيّاً مرسلاً نبوّته وكذّبه فدمه مباح قال فقلت له أرأيت من جحد الإمام منكم ما حاله فقال من جحد إماماً برء من الله وبرىء منه ومن دينه فهو كافر مرتدّ عن الإسلام لأن الامام من الله ودينه دين الله ومن برء من دين الله فهو كافر ودمه مباح في تلك الحال الّا أن يرجع ويتوب إلى الله ﷻ.

(٣)

باب أنّ الطّفل إذا كان أحد أبويه مسلماً فاختار الشّرك عند البلوغ جبر على الإسلام فإن قبل وإلّا قُتِل بعد البلوغ

١٨٠٦ ٢٧٠٥٥ (١) **كافي** ٧/٢٥٦: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن **تهذيب** ١٠/١٤٠: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله ﵇ في الصّبيّ يختار الشّرك وهو بين أبويه قال لا يترك وذلك[١] إذا كان أحد أبويه نصرانيّاً.

١٨٠٧ ٢٧٠٥٤ (٢) **كافي** ٧/٢٥٧: حميد بن زياد عن **تهذيب** ١٠/١٤٠ الحسن (بن محمّد ـ يب) بن سماعة عن غير واحد من أصحابه[٢] عن أبان بن عثمان عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله ﵇ في الصّبيّ إذا شبّ فاختار[٣] النّصرانيّة و أحد أبويه نصرانيّ أو (جميعاً ـ فقيه) مسلمين قال لا يترك ولكن يضرب على الإسلام. **فقيه** ٣/٩١: وروى فضالة عن أبان أنّ أبا عبد الله ﵇ قال في الصّبيّ (و ذكر مثله).

(٤)

باب أنّ المرتدّ عن ملّة يستتاب ثلاثة أيّام فإن تاب وإلّا قتل وحكم ما لو تاب ثمّ رجع عن الإسلام

قال الله تبارك وتعالى في سورة النّساء (٤): ١٣٧: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾.

---

١. ذاك ـ يب. ٢. أصحابنا ـ يب. ٣. واختار ـ يب.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «و هر کس که پیامبری پیامبرِ مرسلی را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است. راوی گوید: به امام گفتم: نظر شما چیست؟ کسی که امامی از شما را انکار کند، حالش چگونه است؟ حضرت فرمود: هر کس که امامی را انکار کند، از خدا بیزاری جسته و خداوند از او و دین او بیزاری جسته است؛ بنابراین او کافری است که از اسلام برگشته است؛ چراکه امام از سوی خدا و دین او، دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، او کافر و خونش در آن حال مباح است؛ مگر این که بازگردد و به سوی خداوند ﷻ توبه کند.»

باب ۳
حکم کودکی که یکی از والدینش مسلمان هستند

۱۸۰۶ (۱) امام صادق ؑ دربارهٔ بچه‌ای که شرک را بر می‌گزیند ـ در حالی که همراه پدر و مادر هست ـ فرمود: «رها نمی‌شود [او را آزاد نمی‌گذارند] و البته این در صورتی است که یکی از پدر و مادرش مسیحی باشد (و دیگری مسلمان).»

۱۸۰۷ (۲) امام صادق ؑ دربارهٔ بچه‌ای که به جوانی می‌رسد و مسیحیت را بر می‌گزیند و یکی از پدر و مادرش مسیحی است یا هر دو مسلمان هستند، فرمود: «او را رها نمی‌گذارند و برای پذیرش اسلام او را می‌زنند.»

باب ۴
حکم مرتد ملّی

کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، بازهم ایمان آوردند، دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و آنان را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.[۱]

---

۱. نساء ۴ / ۱۳۷.

۱۸۰۸ ۲۷۰۵۷ (۱) **کافی** ۷ / ۲۵۶ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **تهذيب** ۱۰ / ۱۳۷ : **استبصار** ٤ / ۲۵۳ : (الحسن ـ يب ـ صا) بن محبوب عن غير واحد من أصحابنا عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام في المرتدّ يستتاب فإن تاب وإلّا قتل والمرأة إذا ارتدّت (عن الإسلام ـ كا) استتيبت فإن تابت ورجعت وإلّا خلّدت (في ـ كا) السّجن وضيّق عليها في حبسها.

۱۸۰۹ ۲۷۰۵۸ (۲) **كافي** ۷ / ۲۵٦ : محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۰ / ۱۳۷ : **استبصار** ٤ / ۲۵۳ : أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن عليّ بن حديد عن جميل بن درّاج وغيره عن أحدهما عليهما السلام في رجل رجع عن الإسلام قال يستتاب فإن تاب وإلّا قتل قيل لجميل فما تقول إن تاب ثمّ رجع عن الإسلام قال يستتاب قيل[1] فما تقول إن تاب ثمّ رجع (ثمّ تاب ثمّ رجع ـ يب ـ صا) قال لم أسمع في هذا شيئاً ولكنّه[2] عندي بمنزلة الزّاني الّذي يقام عليه الحدّ مرّتين ثمّ يقتل بعد ذلك (وقال روى أصحابنا أنّ الزّاني يقتل في المرّة الثّالثة ـ كا).

۱۸۱۰ ۲۷۰۵۹ (۳) **كافي** ۷ / ۲۵۷ : **تهذيب** ۱۰ / ۱۳۷ : أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن سالم عن أحمد بن النّضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي عبد الله[3] عليه السلام قال أتي أمير المؤمنين صلوات الله عليه برجل من بني ثعلبة[4] قد تنصّر بعد إسلامه فشهدوا عليه فقال له أمير المؤمنين عليه السلام ما يقول هؤلاء الشّهود قال صدقوا وأنا أرجع إلى الإسلام فقال أما إنّك لو كذّبت الشّهود لضربت عنقك وقد قبلت منك ولا تعد[5] فإنّك[6] إن رجعت لم أقبل منك رجوعاً بعده.

۱۸۱۱ ۲۷۰٦۰ (٤) **الجعفريّات** ۱۲۸ : بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً عليه السلام كان لا يزيد المرتدّ على تركه ثلاثة أيّام يستتيبه فإذا كان اليوم الرّابع قتله بغير توبة ثمّ يقرء ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا ...﴾ الآية كلّها. **دعائم الإسلام** ۲ / ٤۷۹ : وقد روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام (وذكر نحوه إلّا أنّه قال فإذا كان اليوم الرّابع قتله من غير أن يستتاب ثمّ يقرء إنّ الّذين آمنوا إلى آخر الآية).

---

۱. فقيل ـ يب ـ صا. ۲. ولكن ـ يب ـ صا. ۳. أبي جعفر عليه السلام ـ يب.
٤. تغلبة ـ يب. ۵. فلا تعد ـ يب. ٦. وإنّك ـ يب.

۱۸۰۸ (۱) امام باقر و امام صادق علیهما السلام دربارهٔ مرتد [فرمودند]: «توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود و اگر زن مرتد از اسلام شود، توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد و بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه برای همیشه زندانی می‌شود و در زندان هم بر او سخت می‌گیرند.»

۱۸۰۹ (۲) جمیل بن درّاج و دیگران از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام دربارهٔ مردی که از اسلام برگشته است، روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: «او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود.

به جمیل گفته شد: نظر تو چیست اگر او توبه کرد ولی پس از آن، از اسلام برگشت؟ جمیل گفت: مجددا او را توبه می‌دهند. از جمیل سؤال شد: چه می‌گویی اگر باز توبه کرد ولی دوباره برگشت و باز توبه کرد و سپس بازگشت؟ جمیل گفت: در این باره چیزی نشنیده‌ام ولی چنین کسی نزد من به سان زناکاری است که دو بار حدّ بر او جاری شده است و پس از آن کشته می‌شود. جمیل گوید: اصحاب ما روایت کرده‌اند که زناکار در بار سوم کشته خواهد شد.»

۱۸۱۰ (۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را از بنی تغلبه که پس از مسلمانی، مسیحی شده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و شاهدان علیه وی شهادت دادند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: این شاهدان چه می‌گویند؟ او گفت: راست شهادت داده‌اند ولی من مجددا به اسلام باز می‌گردم.

حضرت فرمود: آگاه باش! که اگر تو شاهدان را تکذیب می‌کردی، من گردن تو را می‌زدم ولی اکنون از تو می‌پذیرم ولی دیگر چنین مکن؛ چرا که اگر از اسلام برگردی، رجوع مجدد تو را به اسلام دیگر از تو نمی‌پذیرم.»

۱۸۱۱ (۴) پیوسته امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از سه روز مرتد را - برای این که او را توبه بدهد - آزاد نمی‌گذاشت. چون روز چهارم می‌شد [در صورتی که توبه نکرده بود] او را بدون این که توبه بدهد، می‌کشت و سپس تلاوت می‌کرد: «کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، بازهم ایمان آوردند، دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند... تا پایان آیه، همه را می‌خواند.»

در دعائم الاسلام همین روایت ذکر شده، تنها در آنجا می‌گوید: «زمانی که روز چهارم می‌شد، حضرت او را بدون این که توبه دهد، می‌کشت و سپس آیه را تا پایان آن تلاوت می‌کرد.»

١٨١٢ ٢٧.٦١ (٥) **الجعفريّات** ١٢٧: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين أنّ عليّاً عليه السلام رفع إليه رجل نصرانيّ اسلم ثمّ تنصّر فقال عليّ عليه السلام اعرضوا عليه الهوان[١] ثلاثة أيّام وكلّ ذٰلك يطعمه من طعام[٢] ويسقيه من شرابه فاخرجه يوم الرّابع فأبىٰ أن يسلم فأخرجه إلى رَحَبة المسجد فقتله وطلب النّصارى جيفته[٣] بمائة ألف فيه فأبىٰ عليه السلام فأمر به فأحرق بالنّار وقال لا أكون عوناً للشّيطان عليهم.

١٨١٣ ٢٧.٦٢ (٦) **كافى** ٧ / ٢٥٨: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٠ / ١٣٨: **استبصار** ٤ / ٢٥٤: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمٰن عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام المرتدّ تعزل عنه امرأته ولا تؤكل ذبيحته ويستتاب ثلاثة أيّام فإن تاب وإلّا قتل يوم الرّابع.

١٨١٤ ٢٧.٦٣ (٧) **فقيه** ٣ / ٨٩: وروى السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ المرتدّ عن الإسلام تعزل عنه امرأته ولا تؤكل ذبيحته ويستتاب ثلاثاً فإن رجع وإلّا قُتل يوم الرّابع إذا كان صحيح العقل. **المقنع** ١٦٢: وروى أنّ المرتدّ (وذكر نحوه).

١٨١٥ ٢٧.٦٤ (٨) **الجعفريّات** ١٢٨: بإسناده عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام قال المرتدّ عن الإسلام تعزل عنه امرأته ولا تؤكل ذبيحته ويستتاب ثلاثة أيّام فإن تاب ورجع إلى أمر الله عزّ وجلّ وإلّا قتل يوم الرّابع.

١٨١٦ ٢٧.٦٥ (٩) **تهذيب** ١٠ / ١٣٩: الحسين بن سعيد عن حمّاد وصفوان عن معاوية بن عمّار عن أبيه عن أبي الطّفيل (بن واثلة الكنانيّ ـ خ) أنّ بني ناجية قوماً كانوا يسكنون الأسياف[٤] وكانوا قوماً يدّعون في قريش نسباً وكانوا نصارىٰ فأسلموا ثمّ رجعوا عن الإسلام فبعث أمير المؤمنين عليه السلام معقل بن قيس التّميميّ فخرجنا معه فلمّا انتهينا إلى القوم جعل بيننا وبينه أمارة فقال إذا وضعت يدي على رأسي فضعوا فيهم السّلاح فأتاهم فقال ما أنتم عليه فخرجت طائفة فقالوا نحن نصارىٰ (فأسلمنا ـ ئل[٥]) لا نعلم ديناً خيراً من ديننا فنحن عليه

---

١. الهوان: نقيض العزّ. ٢. طعامه ـ ك. ٣. جثّته ـ ك.
٤. السيف بالكسر ساحل البحر. وافي.
٥. والظّاهر أنّ قوله (فأسلمنا) في الوسائل سهو ـ ولم ينقله في الوافي.

۱۸۱۲ (۵) مرد مسیحی را که مسلمان و سپس مسیحی شده بود، نزد امیرالمؤمنین علی‌ؑ بردند. امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: سه روز خواری را به او بچشانید و در همهٔ این سه روز، حضرت از غذای خود به او می‌خوراند و از نوشیدنی خویش به او می‌نوشاند. روز چهارم او را بیرون آورد ولی او از پذیرش اسلام امتناع ورزید. حضرت او را به حیاط مسجد برد و او را کشت. مسیحیان جسد او را در برابر پرداخت صد هزار خواستند ولی حضرت نپذیرفت. پس از آن، حضرت دستور داد تا جسدش در آتش سوزانده شود و فرمود: من کمک شیطان، علیه اینان نخواهم بود.»

۱۸۱۳ (۶) امام صادقؑ بیان داشت: «امیرالمؤمنینؑ فرمود: همسر فرد مرتد از او جدا می‌شود و ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه در روز چهارم کشته می‌شود.»

۱۸۱۴ (۷) امام جعفر صادقؑ از پدرشان از پدران‌شانؑ روایت کرده‌اند که: «اگر کسی از اسلام برگردد، همسرش از او جدا می‌شود و ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه روز چهارم کشته می‌شود. البته اگر از عقل سالمی برخوردار باشد.»

۱۸۱۵ (۸) امام جعفر صادقؑ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: کسی که از اسلام برگشته است، همسرش از او جدا می‌شود و ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود و سه روز او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد و به فرمان خداوندﷻ بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه روز چهارم کشته می‌شود.»

۱۸۱۶ (۹) ابوالطفیل بن واثله کنانی روایت کرده است که: «بنی ناجیه قومی بودند که در سواحل دریا زندگی می‌کردند. اینان ادّعا داشتند که نسبی در قریش دارند [قریشی هستند] و همه مسیحی بودند. پس از آن اسلام آوردند و سپس از اسلام برگشتند. امیرالمؤمنینؑ معقل بن قیس تمیمی را به سوی آنان گسیل داشت، ما هم همراه او حرکت کردیم. چون به آن قوم رسیدیم، معقل نشانه‌ای بین ما و خودش قرار داد و گفت: هر زمان که دستم را بر سرم گذاشتم، شما بر آنان شمشیر بکشید [آنان را بکشید]. معقل نزد آن قوم رفت و گفت: شما بر چه دینی هستید؟ دسته‌ای بیرون آمدند و گفتند: ما مسیحی هستیم و دینی بهتر از دین خودمان نمی‌شناسیم و ما بر همین دین هستیم.

ابوالطفیل گوید: معقل آنها را جدا کرد. ابوالطفیل گوید: پس از آن، گروهی از آنان گفتند: ما مسیحی بودیم ولی مسلمان شده‌ایم و الان مسلمان هستیم و دینی برتر از دین مان نمی‌شناسیم. ما بر همین دین هستیم ولی دسته‌ای گفتند: ما مسیحی بودیم سپس اسلام آوردیم. پس از آن

قال فعزلهم قال ثمّ قالت طائفة منهم نحن كنّا نصارىٰ فأسلمنا ونحن مسلمون لا نعلم ديناً خيراً من ديننا فنحن عليه وقالت طائفة نحن كنّا نصارىٰ ثمّ أسلمنا ثمّ عرفنا أنّه لا خير من الدّين الّذي كنّا عليه فرجعنا إليه فدعاهم إلى الإسلام ثلاث مرّات فأبوا فوضع يده على رأسه قال فقتل مقاتليهم وسبى ذراريهم قال فأتى بهم عليّاً عليه السلام فاشتراهم مصقلة بن هبيرة بمائة ألف درهم فأعتقهم وحمل إلى عليّ أمير المؤمنين عليه السلام خمسين ألفاً فأبىٰ أن يقبلها قال فخرج بها فدفنها في داره ولحق بمعاوية لعنه الله قال فأخرب أمير المؤمنين عليه السلام داره وأجاز عتقهم.

١٨١٧ / ٢٧٠٦٦ (١٠) فقيه ٣ / ٩٢: وقال عليّ عليه السلام إذا أسلم الأب جرّ الولد إلى الإسلام فمن أدرك من ولده دعي إلى الإسلام فإن أبىٰ قُتل وإن أسلم الولد لم يجرّ أبويه ولم يكن بينهما ميراث.

وتقدّم في رواية عليّ بن جعفر (٦) من باب (٢) أنّ المرتدّ عن فطرة دمه مباح في تلك الحال قوله قلت فنصرانيّ أسلم ثمّ ارتدّ عن الإسلام قال عليه السلام يستتاب فإن رجع وإلّا قُتل. وفي رواية الدّعائم (١٠) قوله عليه السلام ومن كان على غير دين الإسلام فأسلم ثمّ ارتدّ يستتاب ثلاثة أيّام فإن تاب وإلّا قُتل. ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّ فيها ما يناسب المقام.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٥)

باب أنّ المرأة المرتدّة لا تقتل بل تحبس وتضرب ويضيّق عليها

١٨١٨ / ٢٧٠٦٧ (١) تهذيب ١٠ / ١٤٣: محمّد بن عليّ بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن فقيه ٣ / ٨٩: حمّاد (عن الحلبيّ ـ فقيه) عن أبي عبد الله عليه السلام في المرتدّة عن الإسلام قال لا تقتل وتستخدم خدمة شديدة وتمنع (عن ـ فقيه) الطّعام والشّراب إلّا ما يمسك (به ـ فقيه) نفسها وتلبس خشن[1] الثّياب وتضرب على الصّلوات.

١٨١٩ / ٢٧٠٦٨ (٢) تهذيب ١٠ / ١٤٢: استبصار ٤ / ٢٥٥: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى الخزّار عن فقيه ٣ / ٩٠: غياث بن إبراهيم عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه عليه السلام عن[2] عليّ عليه السلام قال إذا إرتدّت المرأة عن الإسلام لم تقتل ولكن تحبس أبداً.

---

١. أخشن ـ فقيه. ٢. أنّ عليّاً ـ فقيه.

فهمیدیم که بهتر از آن دینی که بر آن بودیم نیست؛ لذا مجددا بدان دین بازگشتیم. معقل آنان را سه بار به اسلام دعوت کرد ولی آنان نپذیرفتند. آن‌گاه معقل دستش را بر سرش گذاشت. ابوالطفیل گوید: پس از آن همهٔ جنگجویان‌شان کشته و ذریه‌های‌شان اسیر شدند. ابوالطفیل گوید: معقل همهٔ آنان را نزد امیرالمؤمنین﵇ برد. مصقلة بن هبیره همهٔ آنان را به صد هزار درهم خرید و آزادشان ساخت و پنجاه هزار [درهم] برای امیرالمؤمنین﵇ برد. حضرت این مبلغ را نپذیرفت. ابوالطفیل گوید: مصقلة این مبلغ را با خود برد و درخانه‌اش دفن کرد و به معاویه ملحق شد. ابوالطفیل گوید: پس از آن امیرالمؤمنین﵇ خانهٔ مصقلة را خراب ولی آزادی آنان را تنفیذ کرد.»

۱۸۱۷ (۱۰) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «اگر پدر، مسلمان شود، پسر را به اسلام می‌کشد. پس هر کدام از فرزندانش که بالغ شود به اسلام دعوت می‌شود؛ پس اگر نپذیرفت، کشته می‌شود. ولی اگر فرزند مسلمان شود، پدر و مادرش را به اسلام نمی‌کشد و ارث‌بری در میان آنان نیست[1].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دوم، این گفته که: «پرسیدم: اگر فردی مسیحی، مسلمان شده و سپس از اسلام برگردد. حضرت فرمود: او را توبه می‌دهند؛ اگر بازگشت، [که هیچ] وگرنه کشته می‌شود.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «هر کس بر غیر دین اسلام بود و پس از آن مسلمان سپس مرتد شد، سه روز او را توبه می‌دهند. پس اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود.»

و دیگر روایات این باب را ملاحظه کن؛ چرا که روایاتی مناسب با مقام در آنهاست.

باب ۵

حکم زن مرتد

۱۸۱۸ (۱) امام صادق﵇ دربارهٔ زنی که از اسلام برگشته است، فرمود: «او کشته نمی‌شود ولی سخت او را به کار می‌گیرند و جز به مقداری که زنده بماند به او غذا و آب نمی‌دهند و لباس‌های خشن بر تن او می‌کنند و به هنگام نمازها او را می‌زنند.»

۱۸۱۹ (۲) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «اگر زنی از اسلام برگردد، کشته نمی‌شود ولی برای همیشه زندانی می‌شود.»

۱ـ یعنی غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی‌برد؛ چه پدر و مادر باشند و چه فرزند و منظور از کشیدن به اسلام و نکشیدن (جرّ ـ لم‌یجرّ) این است که فرزند به تبع اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان محکوم به اسلام می‌شود ولی پدر و مادر با اسلام آوردن فرزند محکوم به اسلام نمی‌شوند ـ م

۱۸۲۰ ۳۷۰۶۹ (٣) **دعائم الإسلام ٢ / ٤٨٠**: عن عليّ‌علیه السلام أنّه قال إذا ارتدّت المرأة فالحكم فيها أن تحبس حتّى تسلم أو تموت ولا تقتل وإن كانت أمة فاحتاج مواليها إلى خدمتها استخدموها وضيّق عليها بأشدّ الضّيق[1] ولم تلبس إلّا من خشن[2] الثّياب بمقدار ما يوارى عورتها ويدفع عنها ما يخاف منه الموت من حرّ أو برد وتطعم من خشن الطّعام حسب ما يمسك رمقها وكذٰلك حكم أمّ الولد والعبد الذّكر في ذلك كالحرّ.

۱۸۲۱ ۳۷۰۷۰ (٤) **تهذيب ١٠ / ١٤٤: استبصار ٤ / ٢٥٥**: الحسين بن سعيد عن الحسن بن محبوب عن عباد بن صهيب عن أبي عبد الله‌علیه السلام قال المرتدّ يستتاب فإن تاب وإلّا قُتل قال والمرأة تستتاب فإن تابت وإلّا حبست في السّجن وأضرّبها.

۱۸۲۲ ۳۷۰۷۱ (٥) **تهذيب ١٠ / ١٤٣: استبصار ٤ / ٢٥٥**: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفرعلیه السلام قال قضىٰ أمير المؤمنين‌علیه السلام في وليدة كانت نصرانيّة فأسلمت وولدت لسيّدها ثمّ إنّ سيّدها مات وأوصى بها عتاقة السّريّة على عهد عمر فنكحت نصرانياً ديرانياً فتنصّرت فولدت (منه ـ يب) ولدين وحبلت بالثّالث قال فقضى أن يعرض عليها الإسلام فعرض عليها فأبت فقال ما ولدت من ولد نصرانيّ فهم عبيد لأخيهم الّذي ولدت لسيّدها الأوّل وأنا أحبسها حتّى تضع ولدها الّذي في بطنها فإذا ولدت قتلتها.

قال محمّد بن الحسن هٰذا الحكم مقصور على القضيّة الّتي فصّلها أمير المؤمنين‌علیه السلام ولا يتعدّى إلى غيرها لأنّه لا يمتنع أن يكون هوعلیه السلام رأىٰ قتلها صلاحاً لار تدادها وتزويجها ولعلّها كانت تزوّجت بمسلم ثمّ ارتدّت وتزوّجت فاستحقّت القتل لذٰلك ولإمتناعها من الرّجوع إلى الإسلام فامّا الحكم في المرتدّة فهو أن تحبس أبداً إذا لم ترجع إلى الإسلام حسب ما قدّمناه في الرّوايات المتقدّمة. وتقدّم نحو هٰذه في رواية محمّد بن قيس (٢) من باب (٦) حكم ميراث المرتدّ من أبواب الميراث (ج ٢٩). وتقدّم في رواية الدّعائم (١٠) من باب (٢) أنّ المرتدّ عن فطرة قتله مباح من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ (ج ٣٠) قوله‌علیه السلام وإن كانت (أي المرتدّ) امرأة حبست حتّى تموت أو تتوب. وفي رواية ابن محبوب(١) من

---

١. أشدّ التضييق ـ ك. ٢. أخشن ـ ك.

۱۸۲۰ (۳) امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «آن زمان که زن مرتد شود، حکم او این است که زندانی می‌شود تا آن که مسلمان شود یا بمیرد ولی او را نمی‌کشند و اگر آن زن کنیزی است که موالیانش به خدمتکاری او نیازمندند، او را به کار می‌گیرند و سخت‌ترین تضییقات را برای او اعمال می‌کنند و جز لباس خشن بر او نمی‌پوشانند؛ آن هم به مقداری که عورتش را بپوشاند و گرما و سرمایی که بیم مرگ از آن بر او می‌رود، از او دفع شود و غذای سخت و خشن به او خورانده می‌شود به اندازه‌ای که جانش محفوظ بماند و همین طور است حکم کنیز امّ ولد، ولی [حکم] بردهٔ مذکر در این جهت، چون مرد آزاد است.»

۱۸۲۱ (۴) امام صادقؑ فرمود: «مرتد را توبه می‌دهند. اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه کشته می‌شود. امام فرمود: زن نیز توبه داده می‌شود؛ اگر توبه کرد [که هیچ]؛ وگرنه در زندان محبوس می‌شود و او را آزار می‌دهند.»

۱۸۲۲ (۵) امام باقرؑ فرمود: «امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ کنیزی که مسیحی بود و مسلمان شده و برای مولایش فرزند آورده بود پس از آن مولای کنیز مُرد و در زمان عمر وصیت کرد که این کنیز آزاد شود، پس از آن کنیز با یک مسیحی دِیْرنشین ازدواج کرد و خود مسیحی شد و از این مرد مسیحی، دو فرزند زایید و به فرزند سوم نیز آبستن شد، حکم داد که: اسلام بر این کنیز عرضه شود. پس از آن، اسلام بر او عرضه شد ولی نپذیرفت. حضرت فرمود: هر فرزندی که از فرزندان آن مسیحی است، همه، بردهٔ برادر خودشان ـ همان که این کنیز از مولای نخستین خود زایید ـ هستند و من این کنیز را زندانی می‌کنم تا فرزندی را که در شکم دارد، وضع حمل کند و چون زایید، این کنیز را می‌کشم.»

محمدبن‌الحسن [= شیخ طوسیؒ] گوید: «این حکم، منحصر به همان جریانی است که امیرالمؤمنینؑ آن را به تفصیل ذکر کرد و به موارد دیگر راه نمی‌یابد. چون امکان دارد که امیرالمؤمنینؑ کشتن این کنیز را به دلیل ارتداد و ازدواجش صلاح دیده است و شاید این کنیز، با مسلمانی ازدواج کرده و پس از آن مرتد شده و ازدواج کرده است و نیز به دلیل امتناعش از بازگشت به اسلام، استحقاق قتل پیدا کرده است؛ بنابراین حکم در زن مرتد ـ بر وفق روایاتی که پیشتر آوردیم ـ اگر به اسلام بازنگشت، همان است که برای همیشه زندانی شود.»

ارجاعات

گذشت:

مشابه این روایت در روایت دوم از باب ششم از ابواب میراث، هست.

در روایت دهم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «اگر مرتد، زن است، زندانی می‌شود تا بمیرد یا آن که توبه کند.» و در روایت یکم از باب چهارم، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «اگر زن از اسلام برگردد، توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد و بازگشت [که هیچ]؛ وگرنه برای همیشه زندانی می‌شود و در زندان در تنگنا قرار می‌گیرد.»

باب (٤) أنّ المرتدّ عن ملّةٍ يستتاب ثلاثة أيّام قوله عليه السلام والمرأة إذا ارتدّت عن الإسلام استتيبت فإن تابت ورجعت وإلّا خلّدت فى السّجن وضيّق عليها فى حبسها. ويأتى فى رواية حريز (٨) من باب (١٤) من يجوز حبسه أو يجب قوله عليه السلام لا يخلّد فى السّجن إلّا ثلاثة الذى يمسك على الموت والمرأة ترتدّ عن الإسلام. وفى رواية الدعائم (٩) قوله عليه السلام لا يخلّد فى السجن الّا ثلاثة الذى يمسك على الموت والمرأة ترتدّ إلّا أن تتوب.

(٦)

باب أنّ المرتدّ إذا سرق قطعت يده بالسّرقة ثمّ قتل

وتقدّم فى رواية أبى عبيدة (١) من باب (٣١) حكم سرقة الآبق والمرتدّ من أبواب حدّ السّرقة (ج ٣٠) قوله عليه السلام إنّ العبد إذا أبق من مواليه ثمّ سرق لم يقطع وهو آبق لأنّه (بمنزلة ـ خ) مرتدّ عن الإسلام ولكن يدعى إلى الرّجوع إلى مواليه والدّخول فى الإسلام فإن أبىٰ أن يرجع إلى مواليه قطعت يده بالسّرقة ثمّ قُتل والمرتدّ إذا سرق بمنزلته. وفى رواية المقنع (٢) مثله.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٧)

باب جملة ممّا يثبت به الكفر والإرتداد

۱۸۲۳ / ۲۷۰۷۲ (١) كافى ٢ / ٣٨٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى المحاسن ٨٩: البرقىّ عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام قال من شكّ فى الله وفى رسوله صلى الله عليه وآله فهو كافر.

۱۸۲۴ / ۲۷۰۷۳ (٢) فقيه ٤ / ١٣٢: روى محمّد ابن أبى عبد الله الكوفىّ عن موسى بن عمران النّخعىّ عن عمّه الحسين بن يزيد عن الحسن بن علىّ ابن أبى حمزة عن أبيه عن يحيى ابن أبى القاسم عن الصّادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الأئمّة بعدى إثنا عشر أوّلهم على بن ابيطالب وآخرهم القائم فهم[١] خلفائى وأوصيائى وأوليائى

---

١. هم ـ العيون ـ كفاية الأثر ـ كمال الدّين.

می‌آید:

در روایت نهم از باب چهارده، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در زندان برای ابد نمی‌ماند، مگر سه نفر: کسی که فردی را می‌گیرد تا دیگری او را بکشد و زنی که از اسلام برگردد.»

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «در زندان نمی‌ماند، مگر سه نفر: کسی که فردی را نگه می‌دارد تا دیگری او را بکشد و زنی که مرتد می‌شود، مگر این که توبه کند.»

باب ۶
حکم مرتد سارق

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و یکم از ابواب حدّ سرقت، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «برده اگر از چنگ اربابانش فرار و آن‌گاه سرقت کند ـ در حالی که فراری است ـ دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که او به سان کسی است که از اسلام برگشته است. ولی او را دعوت می‌کنند که به سوی اربابانش باز گردد و به اسلام درآید، پس اگر نپذیرفت به اربابانش بازگردد، دستش برای سرقت بریده و سپس کشته می‌شود و مرتد هم اگر سرقت کند، به سان اوست.» و در روایت دوم، مانند آن.

باب ۷
ادلهٔ اثبات کفر و ارتداد

(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله شک کند، او کافر است.» ۱۸۲۳

(۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من دوازده نفرند؛ نخستین آنان علی بن ابیطالب و ۱۸۲۴
آخرین آنان قائم (عج) است. اینان جانشینان من، اوصیای من، اولیای من و حجت‌های خدا بر امت من هستند. هر کس که اینان را بپذیرد، مؤمن و آن کس که آنان را نپذیرد، کافر است.»

وحجج الله على أمّتى بعدى المقرّ بهم مؤمن والمنكر لهم كافر. **كفاية الأثر ١٤٥**: حدّثنا محمّد بن الحسين عليه السلام قال حدّثنا **عيون الأخبار ٥٩/١**؛ **كمال الدّين ٢٥٩/١**: علىّ بن أحمد (بن محمّد بن عمران الدّقاق ـ عيون الأخبار ـ كفاية الأثر) رحمه الله قال حدّثنا محمّد ابن أبى عبد الله الكوفىّ عن موسى بن عمران (النّخعىّ ـ كفاية الأثر ـ عيون الأخبار) عن عمّه الحسين بن يزيد (النّوفلىّ ـ كفاية الأثر ـ عيون الأخبار) عن الحسين[1] بن علىّ ابن أبى حمزة عن أبيه عن يحيى ابن أبى القاسم عن (الصّادق ـ عيون الأخبار ـ كمال الدّين) جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه (عن علىّ عليه السلام ـ كفاية الأثر ـ عيون الأخبار) قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (و ذكر مثله).

١٨٢٥ ٣٧٠٧٤ (٣) **كافى ٣٩٩/٢**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عن خلف بن حمّاد عن أبى أيّوب الخزّاز عن محمّد بن مسلم قال كنت عند أبى عبد الله عليه السلام جالساً عن يساره وزرارة عن يمينه فدخل عليه أبو بصير فقال يا أبا عبد الله ما تقول فيمن شكّ فى الله فقال كافر يا أبا محمّد قال فشكّ فى رسول الله فقال كافر قال ثمّ التفت إلى زرارة فقال إنّما يكفر إذا جحد.

١٨٢٦ ٣٧٠٧٥ (٤) **فقه الرّضا عليه السلام ٣٨٨**: ونروى من شكّ فى الله بعد ما ولد على الفطرة لم يتب أبداً أروى لا ينفع مع الشّكّ والجحود عمل وأروى من شكّ أو ظنّ فأقام على أحدهما أحبط[2] عمله وأروى فى قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَآ أَكْثَرَهُمْ لَفَـٰسِقِينَ﴾ قال نزلت فى الشّكّاك وأروى فى قوله تعالى: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُوٓاْ إِيمَـٰنَهُم بِظُلْمٍ...﴾ قال الشّكّ، والشّاكّ فى الآخرة مثل الشّاكّ فى الأولى.

١٨٢٧ ٣٧٠٧٦ (٥) **جامع الأحاديث ٨١**: حدّثنا محمّد بن عبد الله قال حدّثنا محمّد بن محمّد بن الأشعث عن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الرّيب كفر.

---

١. الحسن ـ عيون الأخبار ـ كمال الدّين.

٢. حبط ـ ک.

۱۸۲۵ (۳) محمد بن مسلم گوید: «در خدمت امام صادقؑ و در سمت چپ ایشان نشسته بودم و زراره سمت راست ایشان بود. ابوبصیر خدمت امام رسید و گفت: ای ابوعبدالله [= امام صادق ؑ]، دربارهٔ کسی که به خدا شک کرده است، چه می‌گویید؟ حضرت فرمود: ای ابو محمد[= کنیهٔ دیگر ابوبصیر] او کافر است. ابوبصیر پرسید: به رسول خدا شک کرده است؟ حضرت فرمود: او کافر است. محمد بن مسلم گوید: پس از آن امام به زراره توجهی کرد و فرمود: تنها در صورتی که انکار کند، کافر می‌شود.»

۱۸۲۶ (۴) در فقه الرضا آمده است: «روایت می‌کنیم که هر کس پس از آن که بر فطرت اسلام متولد شده به خداوند شک کند، او را توبه نمی‌دهند. روایت می‌کنم که با شک و انکار، عمل سودمند نیست و روایت می‌کنم که هر کس شک کند یا گمان برد و بر یکی از این دو بماند، عمل خویش را تباه ساخته است و روایت می‌کنم دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: و بیشتر آنان را بر سر پیمان خود نیافتیم؛ (بلکه) اکثر آنان را فاسق و گنهکار یافتیم[1]؛ که حضرت فرمود: این آیه دربارهٔ شک کنندگان نازل شده است و روایت می‌کنم دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند[2]، که فرمود: منظور شک است و شک کننده در آخرت، مثل شک کنندهٔ در دنیاست.»

۱۸۲۷ (۵) رسول خداﷺ فرمود: «شک و تردید، کفر است.»

---

۱. اعراف ۷ / ۱۰۲.   ۲. انعام ۶ / ۸۲.

١٨٢٨ ٢٧٠٧٧ (٦) **أمالي المفيد ٢٠٦**: حدّثنا الشّيخ الجليل المفيد أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النّعمان الحارثيّ أدام الله حراسته قال حدّثني أحمد بن محمّد عن أبيه محمّد بن الحسن بن الوليد القمّيّ عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار [عن عليّ بن حديد][١] قال أخبرني أبو إسحاق الخراسانيّ صاحب كان لنا قال كان أمير المؤمنين علي بن ابيطالب صلوات الله عليه يقول لا ترتابوا فتشكّوا ولا تشكّوا فتكفروا ولا ترخّصوا لأنفسكم فتدهنوا ولا تداهنوا في الحقّ فتخسروا [و] إنّ الحزم أن تتفقّهوا ومن الفقه أن لا تغترّوا وإنّ أنصحكم لنفسه أطوعكم لربّه وإنّ أغشّكم لنفسه أعصاكم لربّه من يطع الله يأمن ويرشد ومن يعصه يخب ويندم واسألوا الله اليقين وارغبوا إليه في العافية وخير مادار في القلب اليقين أيّها النّاس إيّاكم والكذب فإنّ كلّ راجٍ طالب وكلّ خائف هارب.

١٨٢٩ ٢٧٠٧٨ (٧) **كافي ٢ / ٣٨٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان عن منصور بن حازم قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام من شكّ في رسول الله صلى الله عليه وآله قال كافر قلت فمن شكّ في كفر الشّاكّ فهو كافر فأمسك عنّي فرددت عليه ثلاث مرّات فاستبنت[٢] في وجهه الغضب.

١٨٣٠ ٢٧٠٧٩ (٨) **عيون الأخبار ١ / ١١٤**: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الصّقر[٣] ابن دلف عن ياسر الخادم قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام يقول من شبّه الله تعالى بخلقه فهو مشرك ومن نسب إليه ما نهى عنه فهو كافر.

١٨٣١ ٢٧٠٨٠ (٩) **التّوحيد ٦٨**: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثنا عليّ بن الحسين السّعد آباديّ قال حدّثنا أحمد ابن أبي عبد الله البرقيّ عن داود بن القاسم قال سمعت عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام يقول من شبّه الله بخلقه فهو مشرك ومن وصفه بالمكان فهو كافر ومن نسب إليه مانهى عنه فهو كاذب ثمّ تلا هذه الآية ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾.

---

١. عليّ بن أسباط ـ خ.　　٢. اي عَرَفتُ.　　٣. صفوان ـ خ ل.

۱۸۲۸ (۶) پیوسته امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: «به توهّمات توجه نکنید که شک می‌کنید و شک نکنید که کافر می‌شوید و آزادی به خود ندهید که سستی و سازش‌کاری می‌کنید و دربارهٔ حق، سازش‌کاری و سستی نکنید که زیان می‌کنید و احتیاط این است که در پی درک درست باشید و بخشی از درک درست آن است که مغرور نشوید و خیرخواه‌ترین شما برای خودش کسی است که در برابر پروردگارش مطیع‌تر است و آن کس که بیشتر خود را می‌فریبد، همان کس است که بیشتر معصیت پروردگارش را دارد. هر کس که از خدا اطاعت کند، در امن و امان است و راه می‌یابد و هر کس که از خدا سرپیچی کند، زیان می‌کند و پشیمان می‌شود. از خدا یقین را بخواهید و برای دست یابی به عافیت به او متوجه شوید و بهترین چیزی که در دل می‌ماند، یقین است. ای مردم، از دروغ بپرهیزید؛ زیرا هر امیدواری در طلب و هر خایفی در فرار است.»

۱۸۲۹ (۷) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ﷺ پرسیدم: هر کس که به رسول خدا ﷺ شک کند؟ حضرت فرمود: کافر است. پرسیدم: پس هر کس که در کفر این شک کننده شک کند، او کافر است؟ حضرت جوابی نداد.من سه بار این سؤال را تکرار کردم. آن‌گاه دیدم که در چهره‌اش خشم است!»

۱۸۳۰ (۸) یاسر خادم گوید: «شنیدم که حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ می‌فرماید: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، مشرک است و هر کس که به او چیزی را که از آن نهی کرده است نسبت دهد، او کافر است.»

۱۸۳۱ (۹) داود بن قاسم گوید: «شنیدم که علی بن موسی الرضا ﷺ می‌فرمود: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، مشرک است و هر کس که او را به مکان وصف کند، کافر است و هر کس که به او چیزی را که از آن نهی کرده نسبت دهد، او دروغگوست. آن‌گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند که: تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری)، دروغگویان واقعی آنها هستند.[۱]»

---

۱. نحل ۱۶ / ۱۰۵.

١٨٣٢ ٤٧٠٨١ (١٠)التّوحيد ٧٦: حدّثنا أحمد بن هارون الفامىّ رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر بن جامع الحميرىّ عن أبيه عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبيه عن محمّد ابن أبى عمير عن غير واحد عن أبى عبد الله عليه السلام قال من شبّه الله بخلقه فهو مشرك ومن أنكر قدرته فهو كافر.

١٨٣٣ ٤٧٠٨٢ (١١)كمال الدّين ٤١٢: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رحمه الله قال حدّثنا أبى عن عبد الله بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غير واحد عن مروان بن مسلم قال قال الصّادق جعفر بن محمّد عليهما السلام الإمام عَلَم فيما بين الله عزّ وجلّ وبين خلقه فمن عرفه كان مؤمناً ومن أنكره كان كافراً.

١٨٣٤ ٤٧٠٨٣ (١٢) عيون الأخبار ١٤٢/١: حدّثنا أحمد بن إبراهيم بن هارون الفامىّ[١] فى مسجد الكوفة قال حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميرىّ[٢] عن أبيه قال حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن علىّ بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبى الحسن علىّ بن موسى الرّضا عليهما السلام (فى حديث) قال عليه السلام من قال بالتّشبيه والجبر فهو كافر مشرك ونحن منه بُرآء فى الدّنيا والآخرة.

١٨٣٥ ٤٧٠٨٤ (١٣) عيون الأخبار ١١٥/١: أمالى الصّدوق ٣٧٢: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانىّ رحمه الله قال حدّثنا علىّ بن إبراهيم (ابن هاشم ـ العيون) عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن الإحتجاج ١٨٩/٢: عبد السّلام بن صالح الهروىّ[٣] قال قلت لعلىّ بن موسى الرّضا عليهما السلام ما تقول فى الحديث الّذى يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربّهم من[٤] منازلهم فى الجنّة (الى أن قال) قال عليه السلام من[٥] وصف الله تعالى بوجه كالوجوه فقد كفر ولٰكن وجه الله تعالى أنبياؤه ورسله وحججه صلوات الله عليهم هم الّذين بهم يتوجّه إلى الله عزّ وجلّ وإلى دينه ومعرفته.

١٨٣٦ ٤٧٠٨٥ (١٤) وسائل ٣٤٦/٢٨: الحسن بن سليمان فى (مختصر البصائر) نقلاً من كتاب ابن البطريق عن علىّ بن الحسن[٦] عن هارون بن موسى عن محمّد بن هشام[٧] عن عبد الله بن جعفر الحميرىّ عن عمر بن علىّ العبدىّ عن داود بن كثير عن يونس بن ظبيان عن الصّادق عليه السلام فى حديث قال من زعم أنّ لله وجهاً كالوجوه فقد أشرك ومن زعم أنّ له جوارح كجوارح المخلوقين فهو كافر.

---

١. أحمد بن هارون القاضى ـ خ ـ أحمد بن هارون الفامىّ ـ خ.
٢. الهمدانىّ ـ خ ل.
٣. هو ملقّب بأبى الصلت الهروى.
٤. فى ـ عيون.
٥. فمن ـ احتجاج.
٦. الحسين ـ خ.
٧. محمّد بن همام ـ خ.

۱۸۳۲ (۱۰) امام صادقؑ فرمود: «هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، او مشرک است. هر کس که قدرت او را انکار کند، کافر است.»

۱۸۳۳ (۱۱) امام صادق جعفر بن محمدؑ فرمود: «امام، نشانه‌ای بین خداوندﷻ و بین خلق اوست، هر کس که او را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است.»

۱۸۳۴ (۱۲) حضرت علی بن موسی الرضاؑ در حدیثی فرمود: «هر کس که قائل به تشبیه و جبر باشد، او کافر و مشرک است ما از او در دنیا و آخرت، بیزاری می‌جوییم.»

۱۸۳۵ (۱۳) عبدالسلام بن صالح هروی گوید: «به امام علی بن موسی الرضاؑ گفتم: شما دربارهٔ حدیثی که اهل حدیث روایت کرده‌اند که مؤمنان از منزلگاه‌های بهشتی خود خدا را می‌بینند، چه می‌گویید؟ تا آنجا که حضرت فرمود: هر کس خدا را به چهره‌ای چون دیگر چهره‌ها وصف کند، او کافر شده است ولی چهرهٔ خداوند متعال همان پیامبران، رسولان و حجت‌های اویند؛ همان کسانی که به واسطهٔ آنان به خداوند، دین و معرفت او متوجه می‌شویم.»

۱۸۳۶ (۱۴) امام صادقؑ در حدیثی فرمود: «هر کس که بگوید خداوند چهره‌ای چون چهره‌ها دارد، او شرک ورزیده و هر کس که برای خداوند اعضایی چون اعضای مخلوقات قائل باشد، او کافر است.»

١٨٣٧ ٤٧٠٨٦ (١٥) **كفاية الأثر ٢٥٦**: حدّثنا الحسين بن عليّ قال حدّثنا هارون بن موسى قال (أخبرنا ـ خ) محمّد بن الحسن قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن يعقوب بن يزيد عن محمّد ابن أبي عمير عن هشام قال كنت عند الصّادق جعفر بن محمّد عليه السلام إذ دخل عليه معاوية ابن وهب وعبد الملك بن أعين فقال له معاوية بن وهب يا ابن رسول الله ما تقول في الخبر الّذي روى أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله رأى ربّه، على أيّ صورة رآه وعن الحديث الّذي رووه أنّ المؤمنين يرون ربّهم في الجنّة، على أيّ صورة يرونه فتبسّم عليه السلام ثم قال يا فلان ما أقبح بالرّجل يأتي عليه سبعون سنة أو ثمانون سنة يعيش في ملك الله ويأكل من نعمه (ثمّ ـ خ) لايعرف الله حقّ معرفته ثمّ قال عليه السلام يا معاوية إنّ محمّداً صلى الله عليه وآله لم ير ربّه[1] تبارك وتعالىٰ بمشاهدة[2] العيان وإنّ الرّؤية على وجهين رؤية القلب ورؤية البصر فمن عنى برؤية القلب فهو مصيب ومن عنى برؤية[3] البصر فقد كفر[4] بالله وبآياته لقول رسول الله صلى الله عليه وآله من شبّه الله بخلقه فقد كفر (إلى أن قال) ومن شبّهه بخلقه فقد اتّخذ مع الله[5] شريكاً ـ الخبر.

١٨٣٨ ٤٧٠٨٧ (١٦) **عيون الأخبار ٢ / ٢٠٢**: حدّثنا تميم بن عبدالله بن تميم القرشيّ رضي الله عنه قال حدّثني أبي قال حدّثنا أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن الحسن بن الجهم قال حضرت مجلس المأمون يوماً وعنده عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام (إلى أن قال) فقال المأمون يا أبا الحسن فما تقول في القائلين بالتّناسخ فقال الرّضا عليه السلام من قال بالتّناسخ فهو كافر بالله العظيم مكذّب بالجنّة والنّار ـ الخبر.

١٨٣٩ ٤٧٠٨٨ (١٧) **عيون الأخبار ٢ / ٢٠٢**: حدّثنا محمّد بن موسى (بن ـ ئل) المتوكّل رضي الله عنه قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد الصّيرفيّ قال قال أبو الحسن الرّضا عليه السلام من قال بالتّناسخ فهو كافر ثمّ قال عليه السلام لعن الله الغلاة ألا كانوا يهوداً ألا كانوا مجوساً ألا كانوا نصارىٰ ألا كانوا قدريّة ألا كانوا مرجئة ألا كانوا حروريّة ثم قال عليه السلام لا تقاعدوهم ولا تصادقوهم وابرؤا منهم بريء الله منهم.

---

١. الرّبّ ـ ئل. ٢. على مشاهدة ـ ئل. ٣. بها رؤية ـ ئل.
٤. فهو كافر ـ ئل. ٥. معه ـ ئل.

۱۸۳۷ (۱۵) هشام گوید: «خدمت امام صادقؑ بودم که معاویة بن وهب و عبدالملک بن اعین به خدمت امام آمدند. معاویة بن وهب به امام گفت: ای پسر رسول خدا، شما دربارهٔ روایتی که نقل می‌کند رسول خداﷺ خدای خویش را دید، چه می‌گویید؟ بر چه شکلی خدا را دید؟ و نیز دربارهٔ روایتی که نقل می‌کند که مؤمنان در بهشت خدای‌شان را می‌بینند، چه می‌گویید؟ آنان به چه صورتی خدا را می‌بینند؟

حضرت تبسمی کرد و فرمود: ای فلان، چه زشت است مردی را که هفتاد سال یا هشتاد سال در حکومت و ملک خدا زندگی کند و از نعمت‌های او بخورد و خدا را آن گونه که شایستهٔ معرفت اوست، نشناسد! آن‌گاه امام فرمود: ای معاویه، حضرت محمدﷺ خدای خود را آشکار ندید و دیدن بر دو گونه است: دیدن دل و دیدن چشم و هر کس که منظورش دیدن دل است، او درست می‌گوید و هر کس که دیدن چشم منظور او باشد، او به خدا و آیات او کفر ورزیده است؛ چرا که رسول خداﷺ فرمود: هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، کفر ورزیده است؛ تا آنجا که گوید: و هر کس که خدا را به خلقش تشبیه کند، برای خدا شریکی گرفته است...»

۱۸۳۸ (۱۶) حسن بن جهم گوید: «روزی در مجلس مأمون حضور داشتم. حضرت علی بن موسی الرضاؑ نزد مأمون بود... تا آنجا که گوید: مأمون گفت: ای ابوالحسن، شما دربارهٔ قائلین به تناسخ چه می‌گویید؟ حضرت رضاؑ فرمود: هر کس که قائل به تناسخ باشد، او به خداوند بزرگ کفر ورزیده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.»

۱۸۳۹ (۱۷) امام ابوالحسن الرضاؑ فرمود: «هر که قائل به تناسخ باشد، او کافر است. سپس فرمود: خداوند، غالیان را لعنت کند! چرا یهود نشدند؟ چرا مجوس نشدند؟ چرا مسیحی نشدند؟ چرا قدری نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ و چرا حروری نشدند؟[1] آن‌گاه امام فرمود: با اینان همنشین نشوید و با اینان دوستی و رفاقت نکنید و از اینان بیزاری بجویید که خداوند از اینان بیزار است.»

---

۱. هر کدام از این دسته‌ها که مورد اشارهٔ امام قرار گرفته، دینی از سوی حق یا فرقه‌ای منحرف است ـ م.

۱۸۴۰ ۲۷۰۸۹ (۱۸) مستدرک ۱۸ / ۱۸۶: القطب الرّاونديّ في لبّ اللّباب قال رجل يا رسول الله من ترك الحجّ فقد كفر قال لا من جحد الحقّ فقد كفر. وتقدّم أيضاً عن المستدرك ۸ / ۱۸: في باب (۲) وجوب الحجّ من أبواب وجوبه (ج ۱۲).

۱۸۴۱ ۲۷۰۹۰ (۱۹) التّوحيد ۳۳۷: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن سليمان بن جعفر الجعفريّ قال قال الرّضا عليه السلام المشيّة والإرادة من صفات الأفعال فمن زعم أنّ الله تعالى لم يزل مريداً شائياً فليس بموحّد.

۱۸۴۲ ۲۷۰۹۷ (۲۰) عيون الأخبار ۱ / ۱۲۴: حدّثنا تميم بن عبدالله بن تميم القرشيّ رضي الله عنه قال حدّثنا أبي عن أحمد بن عليّ الأنصاريّ عن بريد بن عمير بن معاوية[1] الشّاميّ قال دخلت على عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام بمرو فقلت له يابن رسول الله روى لنا عن الصّادق جعفر بن محمّد عليه السلام قال إنّه لا جبر ولا تفويض بل أمر بين أمرين فما معناه قال من زعم أنّ الله يفعل أفعالنا[2] ثمّ يعذّبنا عليها فقد قال بالجبر ومن زعم أنّ الله عزّ وجلّ فوّض أمر الخلق والرّزق إلى حججه عليهم السلام فقد قال بالتّفويض والقائل بالجبر كافر والقائل بالتّفويض مشرك. فقلت له يابن رسول الله فما أمر بين أمرين فقال وجود سبيل إلى إتيان ما أمروا به وترك ما نهوا عنه فقلت له فهل لله عزّ وجلّ مشيّة وإرادة في ذلك فقال فأمّا الطّاعات فإرادة الله ومشيّته فيها الأمر بها والرّضا لها والمعاونة عليها وإرادته ومشيّته في المعاصي النّهي عنها والسّخط لها والخِذلان عليها قلت فهل لله فيها القضاء قال نعم ما من فعل يفعله العباد من خير أو شرّ إلّا ولله فيه قضاءٌ قلت ما معنى هذا القضاء قال الحكم عليهم بما يستحقّونه على أفعالهم من الثّواب والعقاب في الدّنيا والآخرة.

۱۸۴۳ ۲۷۰۹۲ (۲۱) الخصال ۱۹۵: حدّثنا أحمد بن هارون الفاميّ وجعفر بن محمّد بن مسرور رضي الله عنهما قالا حدّثنا محمّد بن جعفر بن بطة التّوحيد ۳۶۰: حدّثنا عليّ بن عبد الله الورّاق رضي الله عنه قال حدّثنا محمّد بن جعفر بن بطّة قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار ومحمّد بن عليّ بن محبوب ومحمّد بن الحسن[3] بن عبد العزيز عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن

---

۱. يزيد بن عمير عن معاوية ـ خ ل.
۲. فعالنا ـ خ ل.
۳. الحسين ـ التوحيد.

۱۸۴۰ (۱۸) مردی گفت: «ای رسول خدا، هر کس که حج را ترک کند، کافر شده است؟ حضرت فرمود: نه، هر کس که حقّ را انکار کند، کافر شده است.»

۱۸۴۱ (۱۹) حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «مشیت و اراده از صفات فعل است و هر کس که بگوید خداوند متعال همیشه اراده و مشیت داشته است، (یکتاپرست) نیست.»

۱۸۴۲ (۲۰) برید بن عمیر بن معاویهٔ شامی گوید: «در مرو خدمت حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام رسیدم. به امام گفتم: ای پسر رسول خدا، از حضرت صادقعلیه السلام برای ما روایت شده است که نه جبر و نه تفویض بلکه چیزی بین این دو؛ معنای این روایت چیست؟ حضرت فرمود: هر کس که بگوید کارهای ما را خداوند انجام می‌دهد و سپس ما را بر آن عذاب می‌کند، او جبری است و هر کس که بگوید خداوندﷻ کار آفرینش را به حجت‌های خویشعلیهم السلام واگذار کرده است، او تفویض قائل شده است و قائل به جبر، کافر و قائل به تفویض، مشرک است.

به امام گفتم: ای پسر رسول خدا، پس آن چیز در بین این دو چیست؟ حضرت فرمود: این که راهی باشد به سوی انجام آنچه بدان امر شده و ترک آنچه از آن نهی شده‌اند. به امام گفتم: آیا برای خدا در این باره مشیت و اراده‌ای هست؟ حضرت فرمود: اما در طاعت‌ها، پس مشیت و ارادهٔ خداوند در آنها همان امر به آن و رضایت بدان و کمک کاری بر آن است و اراده و مشیت خدا در گناهان، همان نهی از آنها و ناخشنودی از آنها و کمک نکردن و رها کردن بر گناه است.

گفتم: آیا برای خداوند در این‌ها قضاء است؟ حضرت فرمود: آری. هر فعلی که بندگان انجام می‌دهند ـ خوب یا بد ـ در آن برای خدا قضاء است. پرسیدم: معنای این قضاء چیست؟ حضرت فرمود: حکم بر بندگان به آنچه استحقاقش را از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت دارند.»

۱۸۴۳ (۲۱) امام صادقعلیه السلام فرمود: «مردم در موضوع قَدَر بر سه گونه‌اند: فردی که می‌گوید خداوند مردم را بر گناهان مجبور کرده است. این شخص به خداوند در حکمش ستم کرده و او کافر است؛ فردی که می‌گوید کار به خود مردم واگذار شده است. این شخص خدا را در قدرتش سست کرده و او کافر است؛ فردی که می‌گوید خداوندﷻ به بندگان آنچه طاقتش را دارند، تکلیف کرده و آنچه طاقت ندارند، تکلیف نکرده است و چون نیکی می‌کند، خدا را می‌ستاید و چون بدی می‌کند، از خداوند استغفار می‌کند؛ این مسلمان کامل است.»

سعيد عن حمّاد بن عيسى الجهنّي عن حريز بن عبد الله عن أبي عبد اللهﷺ قال (إنّ ـ التّوحيد) النّاس في القدر على ثلاثة أوجه رجل يزعم أنّ الله ﷻ أجبر النّاس على المعاصي فهٰذا قد ظلم الله ﷻ في حكمه فهو كافر ورجل يزعم أنّ الأمر مفوّض إليهم فهٰذا قد وهّن[1] الله في سلطانه فهو كافر ورجل يقول إنّ[2] الله ﷻ كلّف العباد ما يطيقون ولم يكلّفهم ما لا يطيقون فإذا أحسن حمِد الله وإذا أساء استغفر الله فهٰذا مسلم بالغ (والله الموفّق ـ الخصال).

۱۸۴۴ ۴۷۰۹۳ (۲۲) **كافي** ۲ / ۴۰۹ – ۳۸۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمّد بن حكيم وحمّاد (بن عثمان ـ كا ۴۰۹) عن أبي مسروق قال سألني أبو عبد اللهﷺ عن أهل البصرة (فقال لي ـ كا ۳۸۷) ما هم فقلت مرجئة وقَدَريّة وحروريّة فقال لعن الله تلك الملل الكافرة المشركة الّتي لا تعبد الله على شيء.

۱۸۴۵ ۴۷۰۹۴ (۲۳) مستدرك ۱۸ / ۱۷۴: كتاب سلام ابن أبي عمرة عن عكرمة عن ابن عبّاس قال قال رسول اللهﷺ صنفان من أُمّتي لا سهم لهما في الإسلام مرجئيّ وقَدَريّ.

۱۸۴۶ ۴۷۰۹۵ (۲۴) **تفسير العيّاشيّ** ۲ / ۲۴: عن موسى بن بكير[3] عن أبي عبد اللهﷺ قال أشهد أنّ المرجئة على دين الّذين ﴿قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَأَرۡسِلۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ﴾.

۱۸۴۷ ۴۷۰۹۶ (۲۵) **جامع الأخبار** ۴۶۰: عن أبي الحسن عليّ بن موسى (الرّضا ـ خ) عن أبيه عن آبائهﷺ قال قال رسول اللهﷺ صنفان من أُمّتي ليس لهما في الإسلام نصيب المرجئة والقَدَريّة.

۱۸۴۸ ۴۷۰۹۷ (۲۶) مستدرك ۱۸ / ۱۸۶: السّيّد عليّ بن طاووس في كتاب كشف اليقين نقلاً عن تفسير الثّقة محمّد بن العبّاس الماهيار قال حدّثنا أحمد بن إدريس قال حدّثنا محمّد ابن أبي القاسم المعروف بماجيلويه قال حدّثنا محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب قال وحدّثنا محمّد بن حمّاد الكوفيّ قال حدّثنا نصر بن مزاحم عن أبي داود الطّهويّ عن ثابت ابن أبي صخرة عن أبي الزّعليّ[4] عن على بن ابيطالبﷺ وإسلماعيل بن أبان عن محمّد بن عجلان عن زيد بن عليّﷺ قالا قال رسول اللهﷺ وساق قصّة المعراج إلى أن قالﷺ ثمّ

---

۱. أوهن ـ التّوحيد. ۲. يزعم أنّ الله ـ التّوحيد. ۳. موسى بن بكر ـ ك.
۴. عن الوعل ـ خ ـ الزّعلي ـ خ.

۱۸۴۴ (۲۲) ابو مسروق گوید: «امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردم بصره از من پرسید: آنان چگونه‌اند؟ گفتم: مرجئه و قَدَری و حروری هستند. حضرت فرمود: خداوند لعنت کند این آیین‌های کفر و شرک را که اصلاً خدا را نمی‌پرستند!»

۱۸۴۵ (۲۳) رسول خداﷺ فرمود: «دو دسته از امت من سهمی در اسلام ندارند: مرجئی و قَدَری.»

۱۸۴۶ (۲۴) امام صادقعلیه السلام فرمود: «گواهی می‌دهم که مرجئه بر دین کسانی هستند که گفتند: او و برادرش را مهلت ده و ماموران را برای بسیج به تمام شهرها اعزام کن.[1]»

۱۸۴۷ (۲۵) رسول خداﷺ فرمود: «دو دسته از امت من سهمی در اسلام ندارند: مرجئه و قَدَریه.»

۱۸۴۸ (۲۶) علی بن ابیطالبعلیه السلام و زید بن علی بیان داشتند: «رسول خداﷺ فرمود: ضمن نقل جریان معراج آورده‌اند... تا آنجا که رسول خداﷺ فرمود: سپس توجهی کردم، مردانی بودند که آنان را در آتش جهنم پرت می‌کردند. حضرت فرمود: پرسیدم: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ حضرت فرمود: جبرئیل گفت: اینان مرجئه، قَدَریه، حروریه، بنی امیه و کسی که نصب دشمنی برای ذریهٔ تو کرده، هستند؛ این پنج دسته سهمی در اسلام ندارند و در پایان روایت آمده است که: حضرت علیعلیه السلام فرمود: ای رسول خدا، کسانی را که در آتش جهنم پرت می‌کنند، کیستند؟ حضرت فرمود: ای علی، آنان مرجئه، حروریه، قَدَریه، بنی امیه و کسی که نصب عداوت برای تو دارد. این پنج دسته، بهره‌ای در اسلام ندارند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. اعراف ۷ / ۱۱۱

التفتّ فإذا أنا برجال يقذف بهم فى نار جهنّم قال فقلت من هؤلاء يا جبرئيل قال فقال هؤلاء المرجئة والقَدَريّة والحروريّة وبنو أُميّة والنّاصب لذرّيّتك العداوة، هؤلاء الخمسة لا سهم لهم فى الإسلام وفى آخر الخبر قال فقال علىّ ﷺ يا رسول الله فمن الّذين كان يقذف بهم فى نار جهنّم قال أُولٰئك المرجئة والحروريّة والقَدَريّة وبنو أُميّة ومناصبك العداوة يا علىّ هؤلاء الخمسة ليس لهم فى الإسلام نصيب.

١٨٤٩ ٤٧٠٩٨ (٢٧) **كافى ٢ / ٣٨٧**: علىّ بن إبراهيم عن الخطّاب بن مسلمة وأبان عن الفضيل قال دخلت على أبى جعفر ﷺ وعنده رجل فلمّا قعدت قام الرّجل فخرج فقال لى يا فضيل ما هذا عندك قلت وما هو قال حرورىّ قلت كافر قال إى والله مشرك.

١٨٥٠ ٤٧٠٩٩ (٢٨) **جامع الأخبار ٤٦٠**: عن علىّ ﷺ قال لكلّ أُمّة مجوس ومجوس هٰذه الأُمّة الّذين يقولون بالقَدَر.

١٨٥١ ٤٧١٠٠ (٢٩) **جامع الأخبار ٤٥٩**: قال النّبىّ ﷺ القَدَريّة مجوس هٰذه الأُمّة خصماء الرّحمٰن وشهداء الزّور وقال ﷺ نادى منادٍ يوم القيامة أين القَدَريّة خصماء الله وشهداء إبليس فتقوم طائفة من أمّتى يخرج من أفواههم دخان أسود.

١٨٥٢ ٤٧١٠١ (٣٠) **جامع الأخبار ٤٦٠**: قال علىّ ﷺ ما غلا أحد فى القَدَر إلّا خرج من الايمان.

١٨٥٣ ٤٧١٠٢ (٣١) **رجال الكشّىّ ٢٩٧**: محمّد بن مسعود قال حدّثنى علىّ بن محمّد قال حدّثنى أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين[١] بن سعيد عن ابن أبى عمير عن مرازم قال قال أبو عبد الله ﷺ قال[٢] للغالية توبوا إلى الله فإنّكم فسّاق كفّار مشركون.

١٨٥٤ ٤٧١٠٣ (٣٢) **بصائر الدّرجات ٥٢٠**: حدّثنا أحمد بن محمّد عن الحسين عن صفوان بن يحيى عن الكاهلىّ عن أبى عبد الله ﷺ أنّه تلا هٰذه الآية ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِىٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا﴾ فقال لو أنّ قوماً عبدوا الله ووحّدوه ثمّ قالوا لشىء صنعه رسول الله ﷺ لو صنع كذا (و ـ خ) كذا ووجدوا ذٰلك فى أنفسهم كانوا بذلك مشركين ثمّ قال ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِىٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا﴾ قال هو التّسليم فى الأُمور.

---

١. الحسن ـ خ. ٢. قل ـ ئل.

۱۸۴۹ (۲۷) فضیل گوید: «خدمت امام باقر؏ رفتم. مردی نزد حضرت بود. چون نشستم، او برخاست و بیرون رفت. حضرت به من فرمود: ای فضیل، در نزد تو این چگونه است؟ پرسیدم: این کیست؟ حضرت فرمود: حروری است. گفتم: کافر است؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند! مشرک است.»

۱۸۵۰ (۲۸) امیرالمؤمنین علی؏ فرمود: «هر امتی مجوس دارد و مجوس این امت، کسانی اند که قائل به قَدَر هستند.»

۱۸۵۱ (۲۹) پیامبرﷺ فرمود: «فرقهٔ قَدَریه مجوس این امت، دشمنان خدا و گواهان باطلند. رسول خداﷺ فرمود: منادی در روز قیامت ندا دهد: دشمنان خدا و گواهان ابلیس، فرقهٔ قَدَریه کجایید؟ پس از آن دسته‌ای از امتم بپا می‌خیزند که از دهان‌شان دود سیاه بیرون می‌آید.»

۱۸۵۲ (۳۰) امیرالمؤمنین علی؏ فرمود: «کسی دربارهٔ قَدَر به غلو نیفتاده مگر این که از ایمان بیرون رفته است.»

۱۸۵۳ (۳۱) امام صادق؏ به فرقهٔ غالی فرمود: «به سوی خدا برگردید ؛ چرا که شما فاسق کافر و مشرک هستید.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۸۵۴ (۳۲) کاهلی از امام صادق؏ روایت کرده است که: «حضرت این آیه را تلاوت کرد که: **به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود، تو را به قضاوت طلبند و سپس از قضاوت تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.**[1] پس از آن فرمود: **اگر گروهی خدا را پرستش کنند و او را یکتا بدانند**، سپس دربارهٔ روایتی که پیامبرﷺ کرده بگویند: ای کاش! چنین و چنان می‌کرد و این حالت را در درون خویش بیابند، اینان به واسطهٔ همین، مشرک خواهند بود. سپس امام فرمود: **به پروردگارت سوگند! که آنان مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود، تو را به قضاوت طلبند و سپس، از قضاوت تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند.**[2] حضرت فرمود: این همان تسلیم بودن در کارهاست.»

---

۱ و ۲. نساء ۴ / ۶۵

۱۸۵۵ (۳۳)الخصال ۱۳۶: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن يزيد بن إسحاق شعر عن عبّاس بن يزيد عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت (له ـ ئل) إنّ هؤلاء العوامّ يزعمون أنّ الشّرك أخفى من دبيب النّمل في اللّيلة الظّلماء على المسح الأسود فقال لا يكون العبد مشركاً حتّى يصلّي لغير الله أو يذبح لغير الله أو يدعو لغير الله عزّ وجلّ.

۱۸۵۶ (۳۴)كافي ۱ / ۸۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّضربن سويد عن هشام بن الحكم أنّه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن أسماء الله واشتقاقها، الله ممّا هو مشتقّ قال فقال لي يا هشام الله مشتقّ من إله والإله يقتضي مألوهاً والإسم غير المسمّى فمن عبد الإسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئاً ومن عبد الإسم والمعنى فقد كفر[۱] وعبد اثنين ومن عبد المعنى دون الإسم فذاك التّوحيد أفهمت يا هشام قال فقلت زدني قال إنّ لله تسعة وتسعين إسماً فلو كان الإسم هو المسمّى لكان كلّ إسم منها إلهاً ولكنّ الله معنى يدلّ عليه بهذه الأسماء وكلّها غيره يا هشام الخبز إسم للمأكول والماء إسم للمشروب والثّوب إسم للملبوس والنّار إسم للمحرق أفهمت يا هشام فهماً تدفع به وتناضل[۲] به أعداءنا والمتّخذين[۳] مع الله جلّ وعزّ غيره قلت نعم قال فقال نفعك الله به وثبّتك يا هشام قال هشام فوالله ما قهرني أحد في التّوحيد حتّى قمت مقامي هذا.

۱۸۵۷ (۳۵)كافي ۱ / ۱۹۸: أبو محمّد القاسم بن العلاء رحمه الله رفعه عن عبد العزيز بن مسلم قال كنّا مع الرّضا عليه السلام (إلى أن قال ۱۹۹) ولم يمض (رسول الله ـ ئل) صلی الله علیه وآله حتّى بيّن لأمّته معالم دينهم وأوضح لهم سبيلهم وتركهم على قصد سبيل الحقّ وأقام لهم عليّاً عليه السلام علَماً وإماماً وما ترك لهم شيئاً يحتاج إليه الأمّة إلّا بيّنه فمن زعم أنّ الله عزّ وجلّ لم يكمل دينه فقد ردّ كتاب الله ومن ردّ كتاب الله فهو كافر به ـ الخبر.

---

۱. أشرك ـ ئل. ۲. نضله‌اي سبقه وغلبه ـ ناضلت عنه: دافعت.

۳. الملحدين ـ خ.

۱۸۵۵ (۳۳) عباس بن یزید گوید: «به امام صادق گفتم: این عوام می‌گویند که شرک، پنهان‌تر از حرکت مورچه در شب تاریک برروی سنگ سیاه است. حضرت فرمود: بنده مشرک نخواهد بود تا این که برای غیر خدا نماز گزارد یا برای غیر خدا قربانی کند یا غیر خداوند را بخواند.»

۱۸۵۶ (۳۴) هشام بن الحکم از امام صادق دربارهٔ اسماء خدا و اشتقاق آنها پرسید که: الله از چه مشتق شده است؟ هشام گوید: امام به من فرمود: ای هشام، الله از اله گرفته شده و اله می‌طلبد مألوهی را (یعنی کسی را که این اله نام اوست) و اسم غیر از مسمی است (یعنی غیر از آن واقعی است که به این نام نامیده شده است). هر کس که اسم را پرستد نه واقعی را، کافر شده و چیزی نپرستیده است و هر کس که هم اسم و هم واقع را بپرستد، باز کافر شده است و دو چیز را نپرستیده است. ولی کسی که واقع را بپرستد نه اسم را، این همان توحید است [= یکتاپرستی]. ای هشام، آیا فهمیدی؟ هشام گوید: گفتم: بیشتر بفرمایید. حضرت فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد. اگر اسم، همان مسمی بود، هر آینه هر کدام از اسم‌ها خدایی محسوب می‌شد ولی خداوند واقعی است که این اسم‌ها ما را بدان راهنمایی می‌کند و همهٔ این اسم‌ها غیر از خود اوست.

ای هشام، نان اسم همان خوردنی و آب، اسم نوشیدنی است و لباس، اسم پوشیدنی و آتش، اسم سوزاندنی است. ای هشام، آیا به گونه‌ای فهمیدی که بتوانی با آن دفاع کنی و بجنگی با دشمنان ما و آنان که با خداوند غیر او را به خدایی گرفته‌اند؟ گفتم: آری. هشام گوید: پس از آن امام فرمود: ای هشام، خداوند این را برایت سودمند قرار دهد و تو را بدان ثابت بدارد. هشام گوید: به خدا سوگند! تا این زمان که اینجا ایستاده‌ام، کسی در توحید بر من غالب و پیروز نیامده است.»

۱۸۵۷ (۳۵) عبدالعزیز بن مسلم گوید: «همراه حضرت رضا بودیم تا آن که فرمود: و رسول خدا نرفت تا آن که برای امتش معالم دین‌شان را بیان کرد و راه‌شان را روشن و آنان را بر راه میانهٔ حقّ رها ساخت و علی را نشانه و امام برای آنان قرار داد و چیزی را که این امت بدان نیاز داشته باشد، رها نکرد مگر این که آن را بیان کرد؛ بنابراین اگر کسی بگوید که خداوند دینش را کامل نکرده است، او کتاب خدا را رد کرده و هر کس که کتاب خدا را رد کند، او به خدا کفر ورزیده است...»

۱۸۵۸ ۲۷۱۰۷ (۳۶) كافى ۲ / ۲۷: عليّ بن إبراهيم عن العبّاس بن معروف عن عبد الرّحمٰن ابن أبى نجران عن حمّاد بن عثمان عن عبد الرّحيم القصير قال كتبت مع عبد الملك بن أعين إلى أبى عبد الله عليه السلام أسأله عن الايمان ما هو فكتب إليّ مع عبد الملك بن أعين سألت رحمك الله عن الإيمان والايمان هو الإقرار باللّسان وعقد في القلب وعمل بالاركان والإيمان بعضه من بعض وهو دار وكذٰلك الإسلام دار والكفر دار فقد يكون العبد مسلماً قبل أن يكون مؤمناً ولا يكون مؤمناً حتّى يكون مسلماً فالإسلام قبل الايمان وهو يشارك الايمان فإذا أتى العبد كبيرة[۱] من كبائر المعاصى أو صغيرة[۲] من صغائر المعاصى الّتى نهى الله عزّ وجلّ عنها كان خارجاً من الايمان ساقطاً عنه إسم الايمان وثابتاً عليه إسم الإسلام فإن تاب واستغفر عاد إلى دار الايمان ولا يخرجه إلى الكفر إلّا الجحود والإستحلال أن يقول للحلال هٰذا حرام وللحرام هٰذا حلال ودان بذٰلك فعندها يكون خارجاً من الإسلام والإيمان داخلاً في الكفر وكان بمنزلة من دخل الحرم ثمّ دخل الكعبة وأحدث في الكعبة حدثاً فأخرج عن الكعبة وعن الحرم فضربت عنقه وصار إلى النّار. التّوحيد ۲۲۶: وتصديق ذٰلك ما أخرجه شيخنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله في جامعه وحدّثنا به عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف قال حدّثنى عبد الرّحمٰن ابن أبى نجران عن حمّاد ابن عثمان عن عبد الرّحيم القصير قال كتبت على يدى عبد الملك بن أعين إلى أبى عبد الله عليه السلام جعلت فداك (إلى أن قال) وسألت رحمك الله عن الإيمان (وذكر نحوه).

۱۸۵۹ ۲۷۱۰۸ (۳۷) تفسير العيّاشيّ ۲ / ۷۹: عن عمّار عن أبى عبد الله عليه السلام قال من طعن في دينكم هٰذا فقد كفر قال الله تعالى: ﴿وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ﴾.

۱۸۶۰ ۲۷۱۰۹ (۳۸) عوالى اللّئالى ۱ / ۲۴۰: وقال صلى الله عليه وآله من أدخل في ديننا ما ليس منه فهو ردّ.

۱۸۶۱ ۲۷۱۱۰ (۳۹) غيبة النّعمانيّ ۸۶: أخبرنا عليّ بن الحسين قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال حدّثنا محمّد بن حسّان الرّازيّ[۳] عن محمّد ابن عليّ الكوفيّ عن إبراهيم بن محمّد بن يوسف عن محمّد بن عيسى عن عبد الرّزّاق عن محمّد بن سنان عن فضيل الرّسان عن

---

۱. بكبيرة ـ ئل. ۲. بصغيرة ـ ئل. ۳. محمّد بن الحسين ـ ئل.

۱۸۵۸ (۳۶) عبدالرحیم قصیر گوید: «توسط عبدالملک بن اعین نامه‌ای برای امام صادق﵇ فرستادم و از ایشان دربارهٔ این که ایمان چیست، پرسیدم. حضرت همراه عبدالملک بن اعین نامه‌ای برایم فرستاد که: خداوند تو را رحمت کند! دربارهٔ ایمان پرسیده‌ای، ایمان، اعتراف به زبان، پذیرفتن با دل و جان و عمل با اعضا و جوارح است و ایمان بعضی از آن از بعض دیگر است (یعنی اجزای مرتبط و به هم پیوسته‌ای است). ایمان یک خانه است و همین گونه، اسلام، خانه‌ای و کفر، خانه‌ای است. بنده پیش از آن که مؤمن باشد، مسلمان است و مؤمن نمی‌شود تا آن که مسلمان باشد؛ بنابراین اسلام پیش از ایمان است و شریک و همراه ایمان است. پس آن زمان که بنده، کبیره‌ای از گناهان کبائر یا صغیره‌ای از گناهان صغائر را که خداوند از آنها نهی کرده است انجام دهد، از ایمان بیرون رفته و نام ایمان از او ساقط شده است ولی اسم اسلام بر او ثابت است. پس اگر توبه و استغفار کرد به خانهٔ ایمان باز می‌گردد و او را از ایمان به کفر نمی‌برد جز انکار کردن و حلال شمردن به این شکل که حلال را بگوید این حرام است و حرام را بگوید که این حلال است و بدان عقیده بندد. در این حالت است که از اسلام و ایمان بیرون می‌رود و به کفر در می‌آید و به سان کسی است که داخل حرم شده و سپس داخل کعبه گردیده و در کعبه کاری [بد] انجام داده است. او را از کعبه و از حرم بیرون می‌کنند و گردن می‌زنند و به جهنم می‌رود.»

۱۸۵۹ (۳۷) عمار گوید: «امام صادق﵇ فرمود: هر کس طعنه به دین شما زند، او کافر شده است. خداوند متعال فرماید: **و آیین شما را مورد طعن قرار می‌دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آنان پیمانی ندارند شاید (با شدت عمل) دست بردارند.**[۱]»

۱۸۶۰ (۳۸) رسول خداﷺ فرمود: «هرکس که در دین ما چیزی را که از دین ما نیست داخل کند، او مرتد است.»

۱۸۶۱ (۳۹) ابوحمزه ثمالی گوید: «یک روز نزد امام محمد باقر﵇ بودم. چون همهٔ کسانی که نزد ایشان بودند متفرق شدند، به من فرمود: ای ابوحمزه، از محتوماتی که نزد خداوند تغییر ناپذیر است، قیام حضرت قائم ماست و هر کس که در این گفتار من شک کند، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که کافر به او و منکر اوست...»

---

۱. توبه ۹ / ۱۲.

أبي حمزة الثّمالىّ قال كنت عند أبي جعفر محمّد بن علىّ الباقر عليه السلام ذات يوم فلمّا تفرّق من كان عنده قال لي يا أبا حمزة من المحتوم الّذي لا تبديل له عند الله قيام قائمنا فمن شكّ فيما أقول لقى الله [سبحانه] وهو به كافر وله جاحد ـ الحديث.

١٨٦٢ ٢٧١١١ (٤٠) عقاب الأعمال ٢٤٦: حدّثني محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثني محمّد بن جعفر قال حدّثني موسى بن عمران عن الحسين بن يزيد عن علىّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير قال قال أبو عبد الله عليه السلام مدمن الخمر كعابد الوثن والنّاصب لآل محمّد شرّ منه. قلت جعلت فداك ومن أشرّ من عابد الوثن فقال إنّ شارب الخمر تدركه الشّفاعة يوماً ما وإنّ الناصب لو شفع فيه أهل السّماوات والأرض لم يشفّعوا.

١٨٦٣ ٢٧١١٢ (٤١) كافي ١ / ١٨٧: علىّ عن محمّد بن عيسى عن يونس عن محمّد بن الفضيل قال سألته عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ وجلّ قال أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله عزّ وجلّ طاعة الله وطاعة رسوله وطاعة أولى الأمر قال أبو جعفر عليه السلام حبّنا إيمان وبغضنا كفر.

١٨٦٤ ٢٧١١٣ (٤٢) المحاسن ١٥٠: البرقىّ عن محمّد بن علىّ عن الفضيل قال قلت لأبي الحسن عليه السلام أىّ شيء أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله فيما افترض عليهم فقال أفضل ما يتقرّب به العباد إلى الله طاعة الله وطاعة رسوله وحبّ الله وحبّ رسوله صلى الله عليه وآله وأولى الأمر وكان أبو جعفر عليه السلام يقول حبّنا إيمان وبغضنا كفر.

١٨٦٥ ٢٧١١٤ (٤٣) وسائل ٢٨ / ٣٤٦: أحمد بن أبي عبدالله في المحاسن عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن زيد الشّحّام قال قال لي أبو عبدالله عليه السلام يا زيد حبّنا إيمان وبغضنا كفر (نقل هذه الرّواية في الوسائل عن المحاسن ولكن قال لم نعثر عليه في المحاسن المطبوع).

١٨٦٦ ٢٧١١٥ (٤٤) كفاية الأثر ٢٣٦: حدّثنا أبو عبد الله الحسن[١] ابن علىّ رحمه الله قال حدّثنا هارون بن موسى قال حدّثنا الحسين بن حمدان[٢] عن عثمان بن سعيد[٣] عن أبي عبد الله محمّدبن مهران عن محمّدبن إسماعيل الحسنىّ[٤] عن خالدبن المفلس قال حدّثني نعيم‌بن جعفر عن أبي حمزة الثّمالىّ عن أبي خالد الكابلىّ قال دخلت على علىّ بن الحسين عليهما السلام وهو جالس في محرابه

---

١. الحسين ـ خ.
٢. بن همدان ـ خ.
٣. عثمان بن سعد ـ ئل.
٤. الحسينىّ ـ خ.

۱۸۶۲ (۴۰) ابوبصیر گوید: «امام صادقؑ فرمود: کسی که بر شرب خمر مداومت کند به سان کسی است که بت می‌پرستد و کسی که نصب عداوت برای آل محمد می‌کند، از او بدتر است. پرسیدم: فدایت شوم! چه کسی بدتر از بت پرست است؟ [یعنی چه کسی می‌تواند بدتر از عبادتگر بت باشد] حضرت فرمود: شرابخوار؛ شفاعت، او را یک روز در می‌یابد ولی ناصبی اگر اهل آسمان‌ها و زمین دربارهٔ او شفاعت کنند، شفاعت‌شان پذیرفته نمی‌شود.»

۱۸۶۳ (۴۱) محمد بن الفضیل گوید: «از امام دربارهٔ برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، پرسیدم. حضرت فرمود: بهترین چیزی که بندگان بدان به سوی خداوند‌ﷻ تقرب می‌جویند، طاعت خدا و طاعت رسول او و طاعت اولوالامراست. امام باقرؑ فرمود: حبّ ما، ایمان و بغض ما، کفر است.»

۱۸۶۴ (۴۲) فضیل گوید: «از ابوالحسنؑ پرسیدم: در میان واجباتی که بر بندگان است، برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، چیست؟ حضرت فرمود: برترین چیزی که بندگان بدان به سوی خدا تقرب می‌جویند، طاعت خدا و طاعت پیامبر او و حبّ خدا و حبّ رسول او و اولوالامر است و امام باقرؑ می‌فرمود: حبّ ما، ایمان و بغض ما، کفر است.»

۱۸۶۵ (۴۳) زید شحّام گوید: «امام صادقؑ به من فرمود: ای زید، حبّ ما، ایمان و بغض ما کفر، است.»

(کتاب وسائل این روایت را از محاسن برقی آورده است ولی گفته است ما در کتاب محاسن چاپ شده به این روایت دست نیافتیم).

۱۸۶۶ (۴۴) ابو خالد کابلی گوید: «خدمت امام علی بن الحسینؑ رسیدم. حضرت در محرابش نشسته بود. من نشستم تا آن که حضرت پس از اتمام، برگشت و در حالی که دست بر محاسن خویش می‌کشید، رو به من کرد. گفتم: ای سرورم، به من بفرمایید که امام پس از شما چه تعداد هستند؟ حضرت فرمود: هشت تا. گفتم: چطور هشت تا؟ حضرت فرمود: چون امامان پس از رسول خداﷺ دوازده نفر به عدد اسباط هستند؛ سه نفر از گذشتگان و من چهارمی هستم و هشت نفر از فرزندان من، امامان پاک. هر کس که ما را دوست دارد و به دستور ما رفتار کند، در برترین جایگاه‌ها همراه ماست و هر کس که ما را دشمن بدارد و ما را نپذیرد یا یکی از ما را نپذیرد، او به خدا و آیات او کافر است.»

فجلست حتّى اثنى[1] وأقبل عليّ بوجهه يمسح يده على لحيته فقلت يا مولاى أخبرنى كم يكون الأئمّة بعدك قال ثمانية قلت وكيف ذاك قال لأنّ الأئمّة بعد رسول الله ﷺ اثنا عشر عدد الأسباط ثلاثة من الماضين وأنا الرّابع وثمان من ولدى ائمّة أبرار من أحبّنا وعمل بأمرنا كان معنا[2] فى السّنام الأعلى ومن أبغضنا وردّنا أو ردّ واحداً منّا فهو كافر بالله وبآياته.

۱۸۶۷ ۲۷۱۱۶ (۴۵) أمالى المفيد ۱۲۰: قال أخبرنى أبو عبيد الله محمّد بن عمران المرزبانىّ قال حدّثنا محمّد بن الحسين الجوهرىّ قال حدّثنا هارون بن عبيدالله المقرى قال حدّثنا عثمان بن سعيد قال حدّثنا أبو يحيى التّميمىّ عن كثير عن أبى مريم الخولانىّ عن مالك بن ضمرة قال سمعت عليّاً أمير المؤمنين ﷺ يقول ألا إنّكم معرضون على لعنى ودعاى كذّاباً فمن لعننى كارهاً مكرهاً يعلم الله أنّه كان مكرهاً وردتُ أنا وهو على محمّد ﷺ معاً ومن أمسك لسانه فلم يلعنّى سبقنى كَرَمْيَة سهم أو لَمْحَةٍ بالبصر ومن لعننى منشرحاً صدره بِلَعنى فلا حجاب بينه وبين الله ولا حجّة له عند محمّد ﷺ الا إنّ محمّداً ﷺ أخذ بيدى يوماً فقال من بايع هؤلاء الخمس ثمّ مات وهو يحبّك فقدقضى نحبه ومن مات وهو يبغضك مات ميتة جاهليّة يحاسب بما عمل فى الإسلام وإن عاش بعدك وهو يحبّك ختم الله له بالأمن والإيمان كلّما طلعت شمس أو غربت.

۱۸۶۸ ۲۷۱۱۷ (۴۶) أمالى المفيد ۷۵: قال أخبرنى أبو الحسن محمّد بن جعفر قال حدّثنا هشام بن يونس النّهشلىّ قال حدّثنا أبو محمّد الأنصارىّ قال حدّثنا أبو بكر بن عيّاش عن محمّد بن شهاب الزّهرىّ عن أنس بن مالك قال نظر النّبىّ ﷺ إلى على بن ابيطالب ﷺ فقال يا علىّ من أبغضك أماته الله ميتة جاهليّة وحاسبه بما عمل يوم القيامة.

۱۸۶۹ ۲۷۱۱۸ (۴۷) أمالى المفيد ۶۱: قال أخبرنى أبو عبيد الله محمّد بن عمران المرزبانىّ[3] قال حدّثنا أبو الفضل عبد الله بن محمّد الطّوسىّ ﷺ قال حدّثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل قال حدّثنا علىّ بن حكيم الأودى قال أخبرنا شريك عن عثمان ابن أبى زرعة عن سالم ابن أبى الجعد قال سُئل جابر بن عبد الله الأنصارىّ وقد سقط حاجباه على عينيه فقيل له أخبرنا على علىّ بن أبى طالب ﷺ قال فرفع حاجبيه بيديه[4] ثمّ قال ذاك خير البريّة لا يبغضه إلّا منافق ولا يشكّ فيه إلّا كافر.

---

۱. أثنى ـ خ.　۲. معنى ـ خ.　۳. أبى عبد الله المرزبانىّ ـ ك.
۴. حاجبه بيده ـ ك.

۱۸۶۷ (۴۵) مالک بن ضمره گوید: «از امیرالمؤمنین علیؑ شنیدم که می‌فرمود: آگاه که شما بر لعنت کردن من و کذّاب خواندن من عرضه می‌شوید! هر کس که با ناخوشایندی و به اجبار ـ به گونه‌ای که خداوند بداند او مجبور شده است ـ مرا لعن کند، من و او با هم بر حضرت محمدﷺ وارد می‌شویم و هر کس که زبانش را نگاه دارد و مرا لعن نکند [با شتاب] چون پرتاب تیر یا چون سرعت چشم به هم زدن از من سبقت گیرد و هر کس که مرا لعن کند ـ در حالی که سینه‌اش به لعن من گشاده شود ـ هیچ پرده‌ای بین او و بین خدا نمی‌ماند و دلیلی نزد حضرت محمدﷺ ندارد. آگاه که! حضرت محمدﷺ روزی دستم را گرفت و فرمود: هر کس که با این پنج نفر بیعت کند سپس بمیرد ـ در حالی که تو را دوست می‌دارد ـ راه مرگ خویش را رفته است و هر کس که بمیرد ـ در حالی که تو را دشمن می‌دارد ـ به مرگ جاهلیت می‌میرد و به آنچه در اسلام عمل کرده نیز محاسبه می‌شود و اگر پس از تو زنده بماند ـ در حالی که تو را دوست می‌دارد ـ خداوند با امنیت و ایمان زندگی او را به پایان می‌برد تا خورشید، طلوع و غروب کند.»

۱۸۶۸ (۴۶) انس بن مالک گوید: «پیامبرﷺ به امیرالمؤمنینؑ نگاه کرد و فرمود: ای علی، هر کس تو را دشمن دارد، خداوند او را به مرگ جاهلیت می‌میراند و روز قیامت او را در برابر کردارش محاسبه می‌کند.»

۱۸۶۹ (۴۷) سالم بن ابی جعد گوید: «از جابر بن عبدالله انصاری ـ در حالی که ابروانش برروی چشمانش افتاده بود ـ سؤال شد. به او گفته شد: دربارهٔ علی بن ابیطالبؑ برای‌مان بگویید. سالم بن ابی جعد گوید: جابر پلکانش را با دست بالا گرفت و گفت: او بهترین خلق خداست؛ جز منافق او را دشمن نمی‌دارد و جز کافر در او شک نمی‌کند.»

١٨٧٠ ٢٧١١٩ (٤٨) **عقاب الأعمال ٢٤٩**: أبي ره قال حدّثني سعدبن عبد الله قال حدّثني أحمد بن أبي عبد الله عن عليّ بن عبد الله **المحاسن ٨٩**: البرقيّ عن عليّ بن عبد الله عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم الحضرميّ عن المفضّل بن عمر عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أبو جعفر عليه السلام إنّ الله تبارك وتعالى جعفر عليّاً عليه السلام عَلَماً بينه وبين خلقه ليس بينهم وبينه[1] عَلَم غيره فمن تبعه كان مؤمناً ومن جحده كان كافراً ومن شكّ فيه كان مشركاً.

١٨٧١ ٢٧١٢٠ (٤٩) **علل الشّرائع ٢١٠**: أبي ره قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد ابن أبي عبد الله عن ابن فضّال عن ثعلبة عن عمر ابن أبي نصر[2] عن سدير قال قال أبو جعفر عليه السلام ومعنا ابني يا سدير اذكر لنا أمرك الّذي أنت عليه فإن كان فيه إغراق كففناك عنه وإن كان مقصّراً أرشدناك قال فذهبت أن أتكلّم فقال أبو جعفر عليه السلام أمسك حتّى أكفيك إنّ العلم الّذي وضع[3] رسول الله صلّى الله عليه وآله عند عليّ عليه السلام من عرفه كان مؤمناً ومن جحده كان كافراً ثمّ كان من بعده الحسن عليه السلام قلت كيف يكون بذلك المنزلة وقد كان منه ما كان دفعها إلى معاوية فقال اسكت فإنّه أعلم بما صنع لولا ما صنع لكان أمر عظيم.

١٨٧٢ ٢٧١٢١ (٥٠) **كافي ١ / ١٨٧**: عليّ بن إبراهيم عن صالح بن السّنديّ عن جعفر بن بشير عن أبي سلمة عن أبي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول نحن الّذين فرض الله طاعتنا لا يسع النّاس إلّا معرفتنا ولا يعذر النّاس بجهالتنا من عرفنا كان مؤمناً ومن أنكرنا كان كافراً ومن لم يعرفنا ولم ينكرنا كان ضالاً حتّى يرجع إلى الهدىٰ الّذي افترض الله عليه من طاعتنا الواجبة فإن يمت على ضلالته يفعل الله به ما يشاء.

١٨٧٣ ٢٧١٢٢ (٥١) **كافي ٢ / ٣٨٨**: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن فضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام قال إنّ الله عزّ وجلّ نصب عليّاً عليه السلام عَلَماً بينه وبين خلقه فمن عرفه كان مؤمناً ومن أنكره كان كافراً ومن جهله كان ضالاً ومن نصب معه شيئاً كان مشركاً ومن جاء بولايته دخل الجنّة ومن جاء بعداوته دخل النّار.

---

١. ليس بينه وبينهم ـ المحاسن. ٢. عمرو ابن أبي نصر ـ ئل. ٣. وضعه ـ ئل.

۱۸۷۰ (۴۸) امام صادق بیان داشت: «امام باقر فرمود: خداوند تبارک و تعالی حضرت علی را نشانه‌ای بین خویش و خلقش قرار داده و نشانهٔ دیگری بین خلق و خدا جز او نیست. هر کس که از او پیروی کند، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است و هر کس که در او شک کند، مشرک است.»

۱۸۷۱ (۴۹) سدیر گوید: «امام باقر ـ در حالی که پسرم با ما بود ـ فرمود: ای سدیر، بگو دربارهٔ ما عقیده‌ای را که بدان معتقدی؛ تا اگر در آن زیاده روی و اغراق باشد، تو را از آن باز داریم و اگر کوتاه است [کم‌تر از آنچه باید باشد]، تو را راهنمایی کنیم. سدیر گوید: من خواستم سخن بگویم که امام باقر فرمود: دست نگه دار تا آن که خودم برایت بگویم. پرچمی که رسول خدا آن را گذاشت، در نزد امام علی است. هر کس که حضرت علی را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است. آن‌گاه پس از حضرت علی امام حسن است. گفتم: چگونه امام حسن دارای این منزلت و مقام باشد با این که آن کار از ایشان سر زد و خلافت را به معاویه داد! حضرت فرمود: خاموش باش؛ چرا که امام حسن بهتر می‌داند که چه کرده است. اگر آنچه او انجام داده نبود، حادثهٔ بزرگی اتفاق می‌افتاد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۸۷۲ (۵۰) ابوسلمه گوید: «از امام صادق شنیدیم که می‌فرمود: ما کسانی هستیم که خداوند طاعت ما را واجب کرده است. مردم چاره‌ای ندارند مگر این که ما را بشناسند و با نشناختن ما معذور نیستند. هر کس که ما را شناخت، مؤمن است و هر کس که انکارمان کرد، کافر است و هر کس که ما را نشناسد و انکار هم نکند، او گمراه است تا به هدایت و طاعت ما که خداوند بر او واجب ساخته است، برگردد و اگر بر گمراهی‌اش بمیرد، خداوند هر چه بخواهد با او می‌کند.»

۱۸۷۳ (۵۱) امام باقر فرمود که: «خداوند حضرت علی را نشانه‌ای بین خود و خلقش قرار داده است. هر کس که او را بشناسد، مؤمن است و هر کس که او را انکار کند، کافر است و هر کس که او را نشناسد، گمراه است و هر کس که با او چیزی را قرار دهد، مشرک است و هر کس که ولایت او را داشته باشد، به بهشت درآید و هر کس که به دشمنی با او درآید، به دوزخ وارد شود.»

۱۸۷۴ ۴۷۱۲۳ (۵۲)كفاية الأثر ۱۷۱: أخبرنا أبو الفضّل قال حدّثني أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطّائيّ قال حدّثني أحمد بن عبدان[۱] قال حدّثني سهل[۲] بن صيفي عن موسى بن عبد ربّه قال سمعت الحسين بن عليّ عليه السلام يقول في مسجد النّبيّ صلى الله عليه وآله وذلك في حياة أبيه عليّ عليه السلام سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول أوّل ما خلق الله عزّ وجلّ حجبه فكتب على أركانه[۳] لا إله إلّا الله محمّد رسول الله عليّ وصيّه ثمّ خلق العرش فكتب على أركانه لا إله إلّا الله محمّد رسول الله عليّ وصيّه ثمّ خلق الأرضين فكتب على أطوادها (أطوارها ـ خ) لا إله إلّا الله محمّد رسول الله عليّ وصيّه ثمّ خلق اللّوح فكتب على حدوده لا إله إلّا الله محمّد رسول الله عليّ وصيّه فمن زعم أنّه يحبّ النّبيّ ولا يحبّ الوصيّ فقد كذب ومن زعم أنّه يعرف النّبيّ ولا يعرف الوصيّ فقد كفر.

۱۸۷۵ ۴۷۱۲۴ (۵۳)كافي ۲ / ۳۸۸: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن عبد الله بن سنان عن أبي حمزة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إنّ عليّاً صلوات الله عليه باب فتحه الله من دخله كان مؤمناً ومن خرج منه كان كافراً.

۱۸۷۶ ۴۷۱۲۵ (۵۴)كافي ۲ / ۳۸۸: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء قال حدّثني إبراهيم ابن أبي بكر قال سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول إنّ عليّاً عليه السلام باب من أبواب الهدىٰ فمن دخل من باب عليّ كان مؤمناً ومن خرج منه كان كافراً ومن لم يدخل فيه ولم يخرج منه كان في الطّبقة الّذين لله فيهم المشيئة.

۱۸۷۷ ۴۷۱۲۶ (۵۵)كافي ۲ / ۳۸۹: (عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى ـ معلّق) عن يونس عن موسى بن بكير عن أبي إبراهيم عليه السلام قال إنّ عليّاً عليه السلام باب من أبواب الجنّة فمن دخل بابه كان مؤمناً ومن خرج من بابه كان كافراً ومن لم يدخل فيه ولم يخرج منه كان في الطّبقة الّتي لله فيهم المشيئة.

۱۸۷۸ ۴۷۱۲۷ (۵۶) مستدرك ۱۸ / ۱۷۳: كتاب جعفربن محمّد بن شريح الحضرميّ عن حميد بن شعيب عن جابر بن يزيد عن جعفر بن محمّد عليهما السلام قال سمعته يقول انّ عليّاً وابنَيْ عليّ عليهم السلام باب من أبواب الأمن فمن دخل في باب عليّ عليه السلام كان مؤمناً ومن خرج منه كان كافراً ومن لم يدخل فيه ولم يخرج منه كان في الطّائفة الّتي لله فيها المشيئة.

---

۱. عيدان ـ خ. ۲. أسهل ـ خ. ۳. على حواشيها ـ خ.

۱۸۷۴ (۵۲) موسی بن عبد ربّه گوید: «شنیدم از حسین بن علیؑ که در مسجد پیامبرﷺ در زمان حیات پدرش امیرالمؤمنین علیؑ می‌فرمود: شنیدم از رسول خداﷺ که می‌فرمود: نخستین چیزی را که خداوندﷻ آفرید، حجاب‌های [=پرده‌های] اوست. پس از آن، بر ارکان پرده‌ها نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علي وصيه. پس از آن عرش را آفرید و بر ارکان عرش نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علي وصيه. پس از آن، زمین‌ها را آفرید و بر بلندی‌های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علي وصيه. پس از آن، لوح را آفرید و بر اطراف و کناره‌های لوح نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علي وصيه. پس هر که بگوید که پیامبر را دوست دارد ولی وصی را دوست ندارد، او قطعاً دروغ گفته است و هر کس بگوید که پیامبر را می‌شناسد ولی وصی را نمی‌شناسد، قطعاً کفر ورزیده است.»

۱۸۷۵ (۵۳) ابوحمزه گوید: «شنیدم از امام باقرؑ که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیؑ دری است که خداوند او را گشوده است. هر کس به این در درآید، مؤمن است و هر کس از این در بیرون برود، کافر است.»

۱۸۷۶ (۵۴) ابراهیم بن ابی بکر گوید: «شنیدم از امام کاظمؑ که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیؑ دری از درهای هدایت است. پس هر کس که از درِ علی درآید، مؤمن است و هر کس که از آن بیرون رود، کافر است و هر کس که بدان در نیاید و از آن بیرون نیاید، او از گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و بخواهد، می‌آمرزد].»

۱۸۷۷ (۵۵) امام کاظمؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علیؑ دری از درهای بهشت است. هر کس که به این در درآید، مؤمن است و هر کس که از این در بیرون آید، کافر است و هر کس که نه بدان درآید و نه از آن بیرون آید، داخل در گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و بخواهد، می‌آمرزد].»

۱۸۷۸ (۵۶) جابر بن یزید گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنینؑ و دو فرزندشؑ دری از درهای امن هستند. پس هر کس که از درِ امیرالمؤمنین علیؑ داخل شود، مؤمن است و هر کس که از آن بیرون آید، کافر است و هر کس که نه در آن درآید و نه از آن برآید، او در گروهی است که خداوند دربارهٔ آنان اختیار دارد [اگر بخواهد، عذاب‌شان می‌کند و اگر بخواهد، می‌آمرزد].»

۱۸۷۹ ۳۷۱۲۸ (۵۷) **عقاب الأعمال ۲۴۹:** أبی؀ قال حدّثنی سعد بن عبد الله عن أحمد ابن أبی عبد الله عن محمّد بن حسّان السّلمیّ **المحاسن ۸۹:** البرقی عن محمّد بن حسّان السّلمیّ عن محمّد بن جعفر عن أبیه قال: علیّ؈ باب الهدیٰ من خالفه کان کافراً ومن أنکره دخل النّار (المحاسن ـ وفی روایة أبی حمزة قال سمعت أبا جعفر؈ یقول قال رسول الله؊ التّارکون ولایة علیّ المنکرون لفضله والمظاهرون أعداءه خارجون عن الإسلام من مات منهم علی ذٰلك).

۱۸۸۰ ۳۷۱۲۹ (۵۸) **مستدرك ۱۸ / ۱۷۳:** کتاب جعفربن محمّد بن شریح الحضرمیّ عن حمید بن شعیب عن جابر قال قال أبو جعفر؈ قال رسول الله؊ التّارکون ولایة علیّ؈ خارجون من الإسلام من مات منهم علی ذٰلك.

۱۸۸۱ ۳۷۱۳۰ (۵۹) **مستدرك ۱۸ / ۱۷۳:** وبهذا الإسناد قال قال رسول الله؊ التّارکون لولایة علیّ؈ والمنکرون لفضله والمضاهؤن أعدائه خارجون من الإسلام قال فقالت أمّ سلمة یا رسول الله لقد هلك المبغضون علیاً؈ والتّارکون لولایته والمنکرون لفضله والمضاهؤن أعدائه وانّی لأجد قلبی سلیماً لعلیّ؈ فقال رسول الله؊ صدقت وتحرّزت أما انّ الله لاینظر إلیهم یوم القیامة ولا یزکّیهم ولا یکلّمهم یوم القیامة ولهم عذاب ألیم.

۱۸۸۲ ۳۷۱۳۱ (۶۰) **أمالی المفید ۱۶۷:** حدّثنا الشّیخ الجلیل المفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن النّعمان قال أخبرنی أبو نصر محمد بن الحسین[۱] المقریّ قال حدّثنا أبو عبد الله الحسین بن علیّ الرّازیّ قال حدّثنا جعفر بن محمّد الحنفیّ قال حدّثنی یحیی بن هاشم السّمسار قال حدّثنا عمرو بن شمر قال حدّثنا حمّاد عن أبی الزّبیر عن جابر بن عبد الله بن حزام[۲] الأنصاریّ قال أتیت رسول الله؊ فقلت یا رسول الله من وصیّك قال فأمسك عنّی عشراً لا یجیبنی ثمّ قال یا جابر ألا أخبرك عمّا سألتنی فقلت بأبی وأمّی أنت أم[۳] والله لقد سکتّ عنّی حتّی ظننت أنّك وجدت علیّ[۴] فقال ما وجدت علیك یا جابر ولٰکن کنت أنتظر ما یأتینی من السّماء فأتانی جبرئیل؈ فقال یا محمّد إنّ ربّك [یقرئك السّلام و] یقول لك إنّ

---

۱. محمد بن الحسن المقریء ـ ك. ۲. حرام ـ خ. ۳. والظّاهر انّ أم تصحیف إی.

۴. وجدت علیّ أی غضبت علیّ.

۱۸۷۹ (۵۷) امام صادقؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علیؑ درِ هدایت است. هر کس که با او مخالفت ورزد، کافر است و هر کس که او را انکار کند به آتش درآید.»

و در کتاب محاسن آمده است: «ابوحمزه گوید: از امام باقرؑ شنیدم که بیان داشت: رسول خداﷺ فرمود: آنان که ولایت امیرالمؤمنین علیؑ را رها و برتری او را انکار و از دشمنان او پشتیبانی کنند، هر کدام از آنان که بر این حالت بمیرد، از اسلام بیرون است.»

۱۸۸۰ (۵۸) امام باقرؑ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علیؑ را رها کرده، از اسلام بیرون رفته‌اند؛ البته کسانی از آنان که بر این حالت بمیرند.»

۱۸۸۱ (۵۹) رسول خداﷺ فرمود: «کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علیؑ را رها و فضیلت وی را انکار کرده و به دشمنان او شبیه شده، از اسلام بیرون رفته‌اند.»

راوی گوید: «امّ سلمه گفت: ای رسول خدا، آنان که امیرالمؤمنین علیؑ را دشمن می‌دارند و ولایت او را رها و فضیلت او را انکار کرده و به دشمنانش شبیه شده‌اند، همه در هلاکتند و من قلبم را در تسلیم علیؑ یافته‌ام. رسول خداﷺ فرمود: راست می‌گویی و خویش را حفظ کرده‌ای. آگاه که! خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و با آنان در روز قیامت سخن نمی‌گوید و آنان را عذاب دردناکی است!»

۱۸۸۲ (۶۰) جابر بن عبدالله بن حزام انصاری گوید: «خدمت پیامبرﷺ رسیدم. گفتم: ای رسول خدا، وصی شما کیست؟ جابر بن عبدالله گوید: رسول خداﷺ ده روز به من پاسخی نداد. سپس فرمود: ای جابر، آیا دربارهٔ آنچه از من پرسیدی، برایت نگویم؟ گفتم: پدر و مادرم به فدایت! به خدا سوگند! شما در پاسخ به من سکوت کردی تا آنجا که گمان کردم شما از من ناراحت هستی. پیامبرﷺ فرمود: ای جابر، من از تو ناراحت نیستم ولی در انتظار بودم که از آسمان برایم چه می‌آید. آن‌گاه جبرئیل نزدم آمد و گفت: ای محمد، خدایت سلامت می‌رساند و به تو می‌گوید که: علی بن ابیطالب وصی تو و جانشین تو بر اهل و امت تو است و او کسی است که از حوض تو دور می‌سازد و صاحب لوای توست که پیشاپیش به بهشت در می‌آید. من گفتم: ای پیامبر خدا، نظر شما چیست؟ آیا کسی را که به این ایمان نداشته باشد، او را بکشم؟ حضرت فرمود: آری. ای جابر، امیرالمؤمنین در این جایگاه قرار نگرفته است مگر برای این که مردم از او پیروی کنند؛ بنابراین هر کس که از او پیروی کند، فردا با من خواهد بود و هر کس با او مخالفت ورزد، در کنار حوض نزد من هرگز نیاید.»

علي بن ابيطالب وصيّك وخليفتك على أهلك وأُمّتك والذّائد عن حوضك وهو صاحب لوائك يقدمك إلى الجنّة فقلت يا نبيّ الله أرأيت من لا يؤمن بهٰذا أقتتله[١] قال نعم يا جابر ما وضع هٰذا الموضع إلّا ليتابع عليه[٢] فمن تابعه كان معي غداً ومن خالفه لم يرد عليّ الحوض أبداً.

۱۸۸۳ ۴۷۱۳۲ (۶۱) **أمالي الصّدوق ۷۱**: حدّثنا محمّد بن أحمد الصّيرفيّ وكان من اصحاب الحديث قال حدّثنا أبو جعفر محمّد بن العبّاس بن بسّام مولى بني هاشم (عن أبي الخير ـ ك) قال حدّثنا محمّد بن يونس البصريّ قال حدّثنا عبد الله بن يونس وأبو الخير قالا حدّثنا أحمد بن موسى قال حدّثنا أبو بكير النّخعيّ عن شريك عن أبي إسحاق عن أبي وائل عن حذيفة بن اليماني عن النبيّ ﷺ أنه قال علي بن ابيطالب خير البشر ومن أبىٰ فقد كفر.

۱۸۸۴ ۴۷۱۳۳ (۶۲) **أمالي الصّدوق ۵۲۲**: حدّثنا أبي ﵀ قال حدّثنا عبد الله بن الحسن[٣] المؤدّب قال حدّثنا أحمد بن عليّ الإصبهاني[۴] عن إبراهيم بن محمّد الثقفيّ قال حدّثنا أبو رجاء قتيبة بن سعيد عن حمّاد ابن زيد عن عبد الرّحمٰن بن السّراج عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ من فضّل أحداً من أصحابي على عليّ فقد كفر. **أمالي الصّدوق ۵۳۵**: حدّثنا أبي قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم قال حدّثني إبراهيم بن رجاء الجحدريّ قال حدّثنا وكيع بن الجرّاح عن شريك بن عبد الله عن عبد الله بن محمّد بن عقيل عن جابر بن عبد الله الأنصاريّ قال قال رسول الله ﷺ (و ذكر مثله).

۱۸۸۵ ۴۷۱۳۴ (۶۳) **أمالي ابن الطّوسيّ ۱۵۳**: أخبرنا الشّيخ السّعيد المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن الطّوسيّ ﵀ قال أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن الطّوسيّ قال أخبرنا محمّد بن محمّد قال حدّثنا الشّريف الصّالح أبو محمّد الحسن بن حمزة العلويّ الطّبريّ الحسينيّ قال حدّثنا محمّد بن الفضل بن حاتم المعروف بأبي بكر النّجّار الطّبريّ الفقيه قال حدّثنا محمّد بن عبد الحميد قال حدّثنا داهر بن محمّد بن يحيى الأحمري قال حدّثنا المنذر بن الزّبير عن أبي ذرّ الغفاريّ ﵁ قال قال رسول الله ﷺ لا تضادّوا[۵] بعليّ أحداً فتكفروا ولا تفضّلوا عليه أحداً فترتدّوا.

---

١. اقتله ـ ك. ٢. في البحار: ليبايع عليه. ٣. عليّ بن الحسن ـ خ ك.
٤. أحمد بن عليّ الثقفيّ ـ خ ك. ٥. الضدّ: المخالف ـ المثل والنظير.

(۶۱) پیامبرﷺ فرمود: «علی بن ابیطالب بهترین بشر است و هر که نپذیرد، کافر است.» ۱۸۸۳

(۶۲) رسول خداﷺ فرمود: «هر کس که احدی از یارانم را بر علی برتری دهد، کافر است.» ۱۸۸۴

(۶۳) رسول خداﷺ فرمود: «احدی را همانند علی ندانید که کافر می‌شوید و کسی را بر علی برتر ۱۸۸۵
ندانید که مرتد می‌شوید.»

۱۸۸۶ ۲۷۱۳۵ (۶۴) **الإحتجاج ۱ / ۶۶:** حدّثني السّيّد العالم العابد أبو جعفر مهدي ابن أبي حرب الحسينيّ المرعشيّ رحمه الله قال أخبرنا الشّيخ أبو عليّ الحسن بن الشّيخ السّعيد أبي جعفر محمّد بن الحسن الطّوسيّ رحمه الله قال أخبرني الشّيخ السّعيد الوالد أبو جعفر قدّس الله روحه قال أخبرني جماعة عن أبي محمّد هارون بن موسى التّلعكبريّ قال أخبرنا أبو عليّ محمّد بن همام قال أخبرنا عليّ السّوريّ قال أخبرنا أبو محمّد العلويّ من ولد الأفطس وكان من عباد الله الصّالحين قال حدّثنا محمّد بن موسى الهمدانيّ قال حدّثنا محمّد بن خالد الطّيالسيّ قال حدّثنا سيف بن عميرة وصالح بن عقبة جميعاً عن قيس بن سمعان عن علقمة بن محمّد الحضرميّ عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال حجّ رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينة (و ساق قصّة غدير خمّ وخطبة النّبيّ صلى الله عليه وآله إلى أن قال ص ۷۵) أيّها النّاس بي والله بشّر الأوّلون من النّبيّين والمرسلين وأنا خاتم الأنبياء[1] والمرسلين والحجّة على جميع المخلوقين من أهل السّماوات والأرضين فمن شكّ في ذلك[2] فهو كافر كفر الجاهليّة الأولى ومن شكّ في شيء من قولي هذا فقد شكّ في الكلّ منه والشّاكّ في ذلك فله[3] النّار الخبر. **مستدرك ۱۸ / ۱۸۵:** ورواه السّيّد عليّ بن طاووس في كتاب كشف اليقين نقلاً عن أحمد بن محمّد الطّبرسيّ[4] عن محمّد ابن أبي بكر بن عبد الرّحمٰن عن الحسن بن عليّ أبي محمّد الدينوريّ عن محمّد بن موسى الهمدانيّ مثله.

۱۸۸۷ ۲۷۱۳۶ (۶۵) **عوالي اللّئالي ۴ / ۸۵:** وقال صلى الله عليه وآله من نازع عليّاً (على ـ ك) الخلافة بعدي فهو كافر.

۱۸۸۸ ۲۷۱۳۷ (۶۶) **قرب الإسناد ۶۱:** حدّثني السّنديّ بن محمّد قال حدّثني صفوان بن مهران الجمّال عن أبي عبد الله عليه السلام قال وسمعته يقول لمّا نزلت الولاية لعليّ عليه السلام قام رجل من جانب النّاس فقال لقد عقد هذا الرّسول لهذا الرّجل عقدة لا يحلّها بعده إلّا كافر فجائه الثّاني فقال له يا عبد الله من أنت (قال ـ خ) فسكت فرجع الثّاني إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله انّي رأيت رجلاً في جانب النّاس وهو يقول لقد عقد هذا الرّسول لهذا الرّجل عقدة لا يحلّها إلّا كافر فقال يا فلان ذلك[5] جبرئيل فإيّاك أن تكون ممّن يحلّ العقدة فنكص[6].

---

۱. النّبيّين ـ ك. ۲. هذا ـ ك. ۳. فهو في ـ ك.
۴. الطبري ـ خ. ۵. هذا ـ ئل. ۶. فينكص ـ خ.

۱۸۸۶ (۶۴) امام باقرعليه السلامفرمود: «پیامبر خداﷺ از مدینه برای حج رفتند... حضرت باقرعليه السلام جریان غدیر خم و خطبهٔ پیامبرﷺ را آورد تا آنجا که فرمود: ای مردم، به خدا سوگند! پیامبران و رسولان نخستین، آمدن مرا بشارت داده‌اند و من خاتم پیامبران و رسولان و حجت بر همهٔ مخلوقان از اهل آسمان‌ها و زمین‌هایم. پس هر کس که در این شک کند، او کفری چون کفر جاهلیت نخستین دارد و هر کس که در چیزی از این گفتارم شک کند، او در همهٔ گفتارم شک کرده است و کسی که در گفتارم شک کند، آتش جهنم برای اوست...»

۱۸۸۷ (۶۵) رسول خداﷺ فرمود: «هر کس که با علی در جانشینی پس از من درگیر شود، او کافر است.»

۱۸۸۸ (۶۶) صفوان بن مهران جمّال گوید: «از امام صادقعليه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون ولایت امیرالمؤمنینعليه السلامنازل شد، مردی از میان مردم برخاست و گفت: این پیامبر، برای این مرد، به گونه‌ای ولایت را محکم کند که پس از او جز کافر آن را نمی‌گشاید. دومی نزد آن مرد آمد و گفت: ای بندهٔ خدا، تو کیستی؟ آن مرد ساکت شد و دومی نزد رسول خداﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، مردی را میان مردم دیدم در حالی که می‌گفت: حقا این پیامبر برای این مرد، به گونه‌ای ولایت را محکم کند که جز کافر آن را نمی‌گشاید. پیامبر خدا فرمود: فلانی، او جبرئیل بود. پس بترس از این که از کسانی باشی که این ولایت محکم شده را بگشاید و برگردد.»

۱۸۸۹ ۲۷۱۳۸ (۶۷) **وسائل ۲۸ / ۳٤٥**: محمّد بن عليّ بن الحسين في الإعتقادات قال قال الصّادق عليه السلام من شكّ في كفر أعدائنا والظّالمين لنا فهو كافر.

۱۸۹۰ ۲۷۱۳۹ (۶۸) **عقاب الأعمال ۲٤٥**: أبي رحمه الله قال حدّثني سعد بن عبد الله عن أحمد ابن أبي عبد الله عن إسماعيل بن مهران عن رجل عن أبي المغرا عن ذريح عن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام قال منّا الإمام المفروض طاعته من جحده مات يهوديّاً أو نصرانيّاً والله ما ترك الأرض منذ قبض الله عزّ وجلّ آدم عليه السلام إلّا وفيها إمام يهتدى به إلى الله حجّة على العباد من تركه هلك ومن لزمه نجا حقّاً على الله.

۱۸۹۱ ۲۷۱٤۰ (۶۹) **وسائل ۲۸ / ۳٥۱**: سعيد بن هبة الله الرّاونديّ في **الخرائج والجرائح** عن أحمد بن محمّد بن مطهّر قال كتب بعض أصحابنا إلى أبي محمّد عليه السلام يسأله عمّن وقف على أبي الحسن موسى عليه السلام فكتب لا تترحّم على عمّك وتبرّأ منه أنا إلى الله منه بريء فلا تتولّهم ولا تعد مرضا هم ولا تشهد جنائزهم ولا تصلّ على أحد منهم مات أبداً من جحد إماماً من الله أو زاد إماماً ليست إمامته من الله كان كمن قال إنّ الله ثالث ثلاثة إنّ الجاحد أمر آخرنا جاحد أمر أوّلنا الحديث.

۱۸۹۲ ۲۷۱٤۱ (۷۰) **الإختصاص ۳۳٤**: وقال الصّادق عليه السلام إنّ الله تبارك وتعالى جعلنا حججه على خلقه وأُمناء[1] (على ـ ك) علمه فمن جحدنا كان بمنزلة إبليس في تعنّته على الله حين أمره بالسّجود لآدم ومن عرفنا واتّبعنا كان بمنزلة الملائكة الّذين أمرهم الله بالسّجود لآدم فأطاعوه.

۱۸۹۳ ۲۷۱٤۲ (۷۱) **أمالي المفيد ۱۰۱**: حدّثنا الشّيخ الجليل أبو عبد الله محمّد ين محمّد بن النّعمان قال حدّثنا أبو الحسن عليّ بن بلال المهلبي رحمه الله يوم الجمعة لليلتين بقيتا من شعبان سنة ثلاث وخمسين وثلاثمائة قال حدّثنا محمّد بن الحسين بن حميد بن الرّبيع اللّخمي قال حدّثنا سليمان بن الرّبيع النّهديّ قال حدّثنا نصر بن مزاحم المنقريّ قال حدّثنا يحيى بن يعلى الأسلميّ عن عليّ بن الحزورّ عن الأصبغ بن نباتة رحمه الله قال جاء رجل إلى أمير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام بالبصرة فقال يا أمير المؤمنين هؤلاء القوم الّذين نقاتلهم الدّعوة واحدة والرّسول واحد والصّلاة واحدة والحجّ واحد فبمَ نسمّيهم فقال له أمير المؤمنين عليه السلام سمّهم

---

۱. وأُمنائه ـ ك.

۱۸۸۹ (۶۷) امام صادق﵇ فرمود: «هر کس که در کفر دشمنان و ستمگران به ما شک کند، کافر است.»

۱۸۹۰ (۶۸) امام صادق﵇ فرمود: «از ماست امامی که اطاعت وی واجب است. هر کس او را انکار کند، یهودی یا مسیحی می‌میرد. به خدا سوگند! زمین از آن زمان که خداوند﷯ جان آدم﵇ را گرفته است، رها نشده جز این که در او امامی است که به واسطهٔ او به خدا می‌رسند و او حجت بر بندگان است. هر کس او را رها کند، هلاک می‌شود و هر کس با او همراه باشد، نجات می‌یابد و این بر خدا حتمی است.»

۱۸۹۱ (۶۹) احمد بن محمد بن مطهر گوید: «برخی از یاران‌مان برای امام حسن عسکری نوشتند و از ایشان دربارهٔ کسانی که بر امام موسی کاظم﵇ توقف کردند [= واقفیه] پرسیدند. حضرت مرقوم فرمود: طلب رحمت برای عمویت مکن و از او بیزاری بجوی، من از او به درگاه خدا بیزاری می‌جویم! با واقفیه دوستی مکن و از مریضان‌شان عیادت مکن و بر جنازه‌های‌شان حاضر مشو و بر هر کدام از آنان که بمیرد، هرگز نماز مگزار؛ هر کس که امامی از سوی خدا را انکار کند یا امامی را که از سوی خدا امامت ندارد امام بداند، او همچون کسی است که گوید خداوند، یکی از سه خداست. کسی که ولایت آخرین ما را انکار کند، ولایت نخستین ما را انکار کرده است...»

۱۸۹۲ (۷۰) امام صادق﵇ فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ما را حجت‌های خویش بر خلق و امینان بر علمش قرار داده است. پس هرکس که ما را انکار کند، به سان شیطان است که در برابر خدا آن زمان که او را مامور به سجده بر آدم کرد، به رنج گناه افتاد و هر کس که ما را بشناسد و از ما پیروی کند، به سان فرشتگان است که خداوند آنان را به سجده بر آدم دستور داد و آنان اطاعت کردند.»

۱۸۹۳ (۷۱) اصبغ بن نباته گوید: «در بصره، مردی خدمت امیرالمؤمنین علی﵇ آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، این مردمی که ما با آنان می‌جنگیم، [با ما] یک پیام و یک پیامبر و یک نماز و یک حج دارند. آنان را چه بنامیم؟ حضرت امیرالمؤمنین﵇ فرمود: آنان را به همان چه خداوند در کتابش آنان را بدان نامیده است، بنام. آن مرد گفت: همهٔ آنچه در کتاب خداست، من نمی‌دانم! حضرت فرمود: آیا

بما سمّاهم الله ﷻ [به] فی کتابه (فقال ما کلّ ما فی کتاب الله أعلمه فقال ـ ک) أما سمعته[۱] تعالى يقول (فى كتابه ـ ک): ﴿تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَٰتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخْتَلَفُوا۟ فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ﴾ فلمّا وقع الإختلاف كنّا (نحن ـ ک) أولى بالله وبدينه وبالنّبىّ ﷺ وبالكتاب وبالحقّ فنحن الّذين آمنوا وهم الّذين كفروا وشاء الله منّا قتالهم فقاتلناهم بمشيّته وأمره وإرادته. (و تقدّم نحو هذا الرواية عن أمالى ابن الطّوسى (۲) من باب (۲۲) حكم قتل البغاة من أبواب جهاد العدوّ (ج ۱۶)).

۱۸۹۴ ۲۷۱۴۳ (۷۲) أمالى المفيد ۳۰۸: حدّثنا الشّيخ الجليل المفيد أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن النّعمان قال أخبرنى أبو غالب أحمد بن محمّد الزّرارىّ ﵀ قال حدّثنى عمّى علىّ بن سليمان قال حدّثنى محمّد بن خالد الطّيالسى قال حدّثنى العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم الثّقفىّ قال سمعت أبا جعفر محمّد بن علىّ ﵉ يقول لا دين لمن دان بطاعة من عصى الله ولا دين لمن دان بفرية باطل على الله ولا دين لمن دان بجحود شيء من آيات الله. (و تقدّم مثله فى رواية محمّد بن مسلم (۱۱) من باب (۵) تحريم إسخاط الخالق فى مرضاة المخلوق من أبواب جهاد النّفس (ج ۱۶)).

۱۸۹۵ ۲۷۱۴۴ (۷۳) الإختصاص ۳۳۴: عمرو بن ثابت قال سألت أبا جعفر ﵇ عن قول الله تعالى ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ قال فقال هم والله أولياء فلان وفلان اتّخذوهم أئمّة دون الإمام الّذى جعله الله للنّاس إماماً فذٰلك قول الله تعالى ﴿وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ۞ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ وَرَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ۞ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا۟ مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ ثمّ قال أبو جعفر ﵇ هم والله يا جابر أئمّة الظّلمة وأشياعهم.

---

۱. سمعت الله ـ ک.

شنیده‌ای که خداوند متعال در کتابش می‌گوید: بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با برخی از آنها سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی بن مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم؛ (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران مانع اختلاف امت‌ها نشد) و اگر خدا می‌خواست کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند (اما خدا مردم را مجبور نساخته و آنها را در پیمودن راه سعادت آزاد گذاشته است)؛ ولی این امت‌ها بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند.[۱]» و چون اختلاف افتاد، ما به خدا، دینش، پیامبرﷺ، کتاب و حقّ سزاوارتریم؛ بنابراین ما همان‌هاییم که ایمان آوردند و آنان همان‌ها که کافر شدند و خداوند از ما خواسته تا با آنان بجنگیم و ما بر طبق خواست او و دستور و اراده‌اش با آنان جنگیده‌ایم.»

۱۸۹۴ (۷۲) محمد بن مسلم ثقفی گوید: «از امام باقرؑ شنیدم که می‌فرمود: دین ندارد کسی که اطاعت کسی را که عصیان خدا می‌کند، پذیرفته است و دین ندارد کسی که افترای باطلی را بر خدا پذیرفته است و دین ندارد کسی که به انکار چیزی از نشانه‌های خدا تن داده است.»

۱۸۹۵ (۷۳) عمرو بن ثابت گوید: «از امام باقرؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند[۲]، پرسیدم. عمرو بن ثابت گوید: حضرت فرمود: به خدا سوگند! اینان دوستان فلان و فلان هستند که اینان را امام خویش گرفته‌اند؛ نه امامی را که خداوند او را برای مردم امام قرار داده است و این همان فرمودهٔ خداوند است که: وآنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آنِ خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند). در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند و کیفر خدا را مشاهده می‌کنند و دست‌شان از همه جا کوتاه می‌شود. (و در این هنگام) پیروان می‌گویند: کاش بار دیگر به دنیا بر می‌گشتیم، تا از آنها [=پیشوایان گمراه] بیزاری جوییم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند (آری)، خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت به آنان نشان می‌دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.[۳] پس از آن امام باقرؑ فرمود: اینان به خدا سوگند! امامان ستمگران و پیروان آنهایند.»

---

۱. بقره ۲/ ۲۵۳ ۲. بقره ۲/ ۱۶۵. ۳. بقره ۲/ ۱۶۵-۱۶۷.

۱۸۹۶ ۲۷۱۴۵ (۷۴) مستدرك ۱۸ / ۱۷۸: البحار عن كتاب تقريب المعارف لأبى الصّلاح الحلبىّ عن أبى علىّ الخراسانىّ عن مولى لعلىّ بن الحسين عليه السلام قال كنت معه فى بعض خلواته فقلت انّ لى عليك حقّاً ألاٰ تخبرنى عن هٰذين الرّجلين (عن فلان وفلان) فقال كافران كافر من أحبّهما.

۱۸۹۷ ۲۷۱۴۶ (۷۵) وعن أبى حمزة الثّمالىّ أنّه سئل علىّ بن الحسين عليه السلام عنهما فقال كافران كافر من تولّاهما قال رحمه الله وتناصر الخبر عن علىّ بن الحسين ومحمّد بن علىّ وجعفر بن محمّد عليهم السلام من طرق مختلفة انّهم قالوا ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم من زعم أنّه امام وليس بإمام ومن جحد إمامة إمام من الله ومن زعم انّ لهما فى الإسلام نصيباً ومن طرق انّ للأوّلين ومن آخر للأعرابيّين فى الإسلام نصيباً ثمّ قال إلى غير ذٰلك من الرّوايات عمّن ذكرناه وعن أبنائهم عليهم السلام مقترناً بالمعلوم من دينهم لكلّ متأمّل (فى ـ خ) حالهم انّهم يرون فى المتقدّمين على أمير المؤمنين عليه السلام ومن دان بدينهم انّهم كفّار.

۱۸۹۸ ۲۷۱۴۷ (۷۶) تفسير العياشىّ ۱ / ۲۹۷: عن أبان بن عبد الرّحمٰن قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول أدنى ما يخرج به الرّجل من الإسلام أن يرى الرّأى بخلاف الحقّ فيقيم عليه قال ومن يكفر بالايمان فقد حبط عمله وقال الذى يكفر بالايمان الّذى لا يعمل بما أمرالله به ولا يرضى به.

۱۸۹۹ ۲۷۱۴۸ (۷۷) تفسير العيّاشىّ ۱ / ۷۲: عن جابر قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوله الله ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ قال فقال هم أولياء فلان[1] وفلان وفلان اتّخذوهم أئمّة من دون الإمام الّذى جعل الله للنّاس إماماً فلذٰلك قال الله تبارك وتعالى ﴿وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ۞ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ الى قوله تعالى وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ قال ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام والله يا جابر هم أئمّة الظّلم وأشياعهم.

---

۱. هم والله أولياء فلان اه ـ خ ل.

۱۸۹۶ (۷۴)ابوعلی خراسانی از یکی از موالیان (نزدیکان) امام سجاد؈ روایت کرده است که او گفت: «در خلوتی همراه حضرت بودم. گفتم: مرا بر شما حقّی است؛ آیا دربارهٔ این دو مرد برایم نمی‌گویید؟(دو مرد کنایه از فلانی و فلانی است) حضرت فرمود: این دو کافرند و هر کس که این دو را دوست بدارد، کافر است.»

۱۸۹۷ (۷۵)ابوحمزه ثمالی گوید: «از امام سجاد؈ دربارهٔ این دو سؤال شد. حضرت فرمود: این دو کافرند و هر کس که این دو را به ولایت گیرد، کافر است.»

روایات امام سجاد و امام باقر و امام صادق؈ با اسناد گوناگون یکدیگر را تایید می‌کند که اینان فرموده‌اند: «سه نفر را خداوند در روز قیامت نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است؛ کسی که می‌گوید: امام است با این که امام نیست و کسی که امامت امامی از سوی خدا را انکار کند و کسی که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند و از طریق دیگر (به جای این دو) آمده: برای دو نفر اول. از طریق دیگری (به جای این دو) آمده: برای دو نفر اعرابی (بادیه نشین) در اسلام بهره‌ای باشد. پس از آن گوید: روایات دیگری هم از این سه امام که نام بردیم و از فرزندان‌شان؈ هست و این روایات با دینی که از امامان معلوم است و هر کس که در حال امامان تامل کند آن را در می‌یابد، تایید می‌شود؛ چرا که اینان نظرشان دربارهٔ کسانی که بر امیرالمؤمنین؈ خویش را مقدم داشتند و نیز هر کس که دین اینان را بپذیرد، این است که اینان کافرند.»

۱۸۹۸ (۷۶)ابان بن عبدالرحمن گوید: «از امام صادق؈ شنیدم که می‌فرمود: کم‌ترین چیزی که فرد بدان از اسلام خارج شود، این است که نظری بر خلاف حق داشته باشد و بر آن بماند. حضرت فرمود: هر کس که به ایمان کفر ورزد، عملش تباه شود و حضرت فرمود: آن کس که به ایمان کفر می‌ورزد، همان کسی است که به آنچه خداوند بدان دستور داده عمل نمی‌کند و به آن خشنود نیست.»

۱۸۹۹ (۷۷) جابر گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند؆ که: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنان را چون خدا دوست می‌دارند،[1] پرسیدم. جابر گوید: حضرت فرمود: اینان دوستان فلانی و فلانی و فلانی اند، آنان را امام خویش گرفتند؛ نه آن امامی که خداوند او را برای مردم امام قرار داد و بر همین پایه است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: و آنها که ستم کردند،(و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آنِ خداست و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌ترسند). در آن هنگام رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند... تا فرمودهٔ خداوند متعال که: و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.[2] جابر گوید: سپس امام باقر؈ فرمود: به خدا سوگند! اینان از امامان ستم و پیروان آنان هستند.»

---

۱. بقره ۲/ ۱۶۵ ۲. بقره ۲/ ۱۶۵ ـ ۱۶۷

۱۹۰۰ ۲۷۱۴۹ (۷۸) **تفسير العيّاشي ۱ / ۱۳۸**: عن عبد الله ابن أبي يعفور قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إنّي أخالط النّاس فيكثر عجبي من أقوام لا يتولّونكم ويتولّون[1] فلاناً و فلاناً لهم أمانة وصدق ووفاء، وأقوام لا يتولّونكم ليس لهم تلك الأمانة ولا الوفاء ولا الصّدق قال فاستوى أبو عبدالله عليه السلام جالساً وأقبل عليّ كالغضبان ثمّ قال لا دين لمن دان بولاية إمام جائر ليس من الله ولا عتب على من دان بولاية إمام عدل من الله قال قلت لا دين لأُولئك ولا عتب على هؤلاء فقال نعم لا دين لأُولئك ولا عتب على هؤلاء ثمّ قال أما تسمع لقول الله ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ يخرجهم من ظلمات الذّنوب إلى نور التّوبة والمغفرة لولايتهم كلّ إمام عادل من الله قال الله ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِ﴾ قال قلت أليس الله عنىٰ بها الكفّار حين قال ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ﴾ قال فقال وأيّ نور للكافر وهو كافر فأخرج منه إلى الظلمات إنّما عنى الله بهٰذا انّهم كانوا على نور الإسلام فلمّا ان تولّوا كلّ إمام جائر ليس من الله خرجوا بولايتهم إيّاهم من نور الإسلام إلى ظلمات الكفر فأوجب لهم النّار مع الكفّار فقال ﴿أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾.

۱۹۰۱ ۲۷۱۵۰ (۷۹) **تفسير العيّاشي ۱ / ۱۳۹**: عن مهزم الأسديّ قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول قال الله تبارك وتعالى لأُعَذِّبَنَّ كُلّ رعيّة دانت بإمام ليس من الله وإن كانت الرّعيّة في أعمالها برّة تقيّة ولأغفرنّ عن كلّ رعيّة دانت بكلّ إمام من الله وإن كانت الرّعيّة في أعمالها سيّئة قلت فيعفو عن هؤلاء ويعذّب هؤلاء قال نعم إنّ الله يقول ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ ثمّ ذكر الحديث الأوّل حديث ابن أبي يعفور (رواية محمّد بن الحسين)[2] وزاد فيه فأعداء عليّ أمير المؤمنين هم الخالدون في النّار وإن كانوا في أديانهم على غاية الورع والزّهد والعبادة والمؤمنون بعليّ عليه السلام هم الخالدون في الجنّة وإن كانوا في أعمالهم [مسيئة] على ضدّ ذٰلك.

---

۱. فيقولون ـ ك.

۲. لم يذكر في المستدرك ما بين القوسين والظاهر انّه زايد.

۱۹۰۰ (۷۸) عبدالله بن ابی یعفور گوید: «به امام صادقؑ گفتم: من با مردم رفت و آمد دارم. بسیار در شگفتم از گروه‌هایی که ولایت شما را قبول ندارند و از فلان و فلان پیروی می‌کنند ولی امانت دار، راستگو و با وفا هستند اما گروه‌هایی که ولایت شما را دارند، آن امانت‌داری، وفا و راستگویی را ندارند! عبدالله‌بن‌ابی یعفور گوید: حضرت امام صادقؑ راست نشست و به من چون فردی خشمگین رو کرد و سپس فرمود: دین ندارد کسی که ولایت امام ستمگری را که از سوی خدا نیست، بپذیرد و ملامتی نیست بر کسی که ولایت امام عادلی را از سوی خدا بپذیرد. عبدالله بن ابی یعفور گوید: گفتم: اینان هیچ دین ندارند و هیچ توبیخی هم بر آنان نیست؟ حضرت فرمود: آری، آنان دین ندارند و توبیخی بر آنان نیست. سپس فرمود: آیا به فرمودهٔ خداوند گوش نداده‌ای که: خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد؟[1] آنان را از ظلمت‌های گناهان به نور توبه و آمرزش بیرون می‌برد؛ [و آن] به دلیل دوستی اینان با هر امام عادلی است که از سوی خداست. خداوند می‌فرماید: کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند.[2] عبدالله‌بن‌ابی یعفور گوید: پرسیدم: آیا منظور خداوند از این آیه، کفار نیست آن زمان که می‌گوید: کسانی که کافر شدند؟ عبدالله بن ابی یعفور گوید: حضرت فرمود: چه نوری برای کافر است در زمانی که کفر دارد تا او را از آن بیرون آورند و به سوی ظلمت‌ها ببرند؟ تنها منظور خدا این است که اینان بر نور اسلام بروند ولی چون ولایت هر امام ستمگری را که از سوی خدا نبود پذیرفتند به دلیل ولایت آنان از نور اسلام به تاریکی‌های کفر در آمدند و در نتیجه خداوند به همراه کفّار، آتش را برای‌شان مقرر ساخت و فرمود: آنان اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.»[3]

۱۹۰۱ (۷۹) مهزم اسدی گوید: «شنیدم از امام صادقؑ که بیان داشت: خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر مردمی امامی را که از سوی خداوند نیست بپذیرد، عذاب خواهم کرد؛ گرچه آن مردم در کارهای‌شان نیکوکار و پرهیزگار باشند و هر مردمی امامی را که از سوی خداست بپذیرد، می‌بخشم؛ گرچه آن مردم در رفتارشان بدکار باشند. پرسیدم: از اینان می‌گذرد و آنان را عذاب می‌کند! حضرت فرمود: آری، خداوند می‌فرماید: خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.» پس از آن، همان حدیث اولی را یعنی حدیث ابن ابی یعفور را ذکر کرده و در آن افزوده است: «دشمنان امیرالمؤمنین علیؑ برای همیشه در آتش هستند؛ گرچه در دین‌شان نهایت ورع و زهد و عبادت را داشته باشند و آنان که امیرالمؤمنینؑ را پذیرفته‌اند، در بهشت برای همیشه هستند؛ گرچه در رفتارشان بدرفتار و بر ضدّ آنان باشند.»

۱و۲و۳. بقره ۲۵۷/۲

١٩٠٢ ٣٧١٥١ (٨٠) **تفسير العيّاشي** ١ / ١٧٨ : عنّ علي بن ميمون الصّائغ أبي الأكراد عن عبد الله ابن أبي يعفور قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ثلاثة لاينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم من ادّعى إمامة من الله ليست له ومن جحد اماماً من الله ومن قال انّ لفلان وفلان في الإسلام نصيباً.

١٩٠٣ ٣٧١٥٢ (٨١) **تفسير العيّاشي** ١ / ١٧٨ : عن أبي حمزة الثّمالي عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال ثلاثة لا يكلّمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم من جحد إماماً من الله أو ادّعى إماماً من غير الله أو زعم انّ لفلان وفلان في الإسلام نصيباً.

١٩٠٤ ٣٧١٥٣ (٨٢) **الخصال** ١٠٦ : حدّثنا أبي رضي الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن عليّ بن إسماعيل الأشعريّ قال حدّثني محمّد بن سنان عن أبي مالك الجهنّي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ثلاثة لا يكلّمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم من ادّعى إماماً ليست إمامته من الله ومن جحد إماماً إمامته من عند الله عزّ وجلّ ومن زعم أنّ لهما في الإسلام نصيباً.

١٩٠٥ ٣٧١٥٤ (٨٣) **عقاب الأعمال** ٢٥٤ : حدّثني محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثني عبد الله بن جعفر عن محمّد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن أبان عن المفضّل عن أبي عبد الله عليه السلام قال من ادّعى الإمامة وليس من أهلها فهو كافر.

١٩٠٦ ٣٧١٥٥ (٨٤) **الإختصاص** ٢٣٣ : عن عبد العزيز القراطيسيّ قال قال أبو عبد الله عليه السلام الأئمة بعد نبيّنا صلى الله عليه وآله اثنا عشر نجباء مفهمون، مَن نقص منهم واحداً أو زاد فيهم واحداً خرج من دين الله ولم يكن من ولايتنا على شيء.

١٩٠٧ ٣٧١٥٦ (٨٥) **غيبة النّعماني** ١١١ : أخبرنا أحمدبن محمّد بن سعيد قال حدّثنا محمّد بن المفضّل بن إبراهيم الأشعريّ قال حدّثني محمّد بن عبد الله ابن زرارة عن مرزبان القميّ عن عمران الأشعريّ عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم من زعم أنّه إمام وليس[١] بإمام ومن زعم في إمام حقّ أنّه ليس بإمام وهو إمام ومن زعم أنّ لهما في الإسلام نصيباً.

---

١ ـ أنّ إماماً من ليس بإمام ـ ئل.

۱۹۰۲ (۸۰) عبدالله بن ابی یعفور گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای‌شان عذاب دردناکی است: کسی که ادّعای امامتی از سوی خدا بکند که ندارد و کسی که امامی را که از سوی خداست، انکار کند و کسی که بگوید فلان و فلان در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۳ (۸۱) امام سجادؑ فرمود: «سه نفرند که خداوند با آنان در قیامت سخن نمی‌گوید و به آنان نظر ندارد و آنان را پاک نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که امامی از سوی خدا را انکار کند یا ادّعای امامتی از سوی غیر خدا کند یا بگوید فلان و فلان بهره‌ای در اسلام دارند.»

۱۹۰۴ (۸۲) ابومالک جهنی گوید: «شنیدم امام صادقؑ می‌فرمود: سه نفرند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و به آنان نگاهی نمی‌کند و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که امامتی را ادّعا کند که امامتش از سوی خدا نیست و کسی که امامی را انکار کند که امامتش از نزد خداوندﷻ است و کسی که بگوید آن دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۵ (۸۳) امام صادقؑ فرمود: «هر کس که ادّعای امامت کند ولی اهل آن نباشد، او کافر است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹۰۶ (۸۴) امام صادقؑ فرمود: «امامان پس از پیامبر ما دوازده نفرند. همه نجیبند و به آنان تفهیم شده است هر کس که یکی از آنان را کم کند یا یکی را به آنان بیفزاید، از دین خدا خارج شده است و هیچ ولایت ما را ندارد.»

۱۹۰۷ (۸۵) امام صادقؑ فرمود: «سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نظر ندارد و آنان را پاکیزه نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که بگوید امام است، با این که امام نیست و کسی که دربارهٔ امام حقّی بگوید، او امام نیست با این که امام است و کسی که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۸ ۲۷۱۵۷ (۸۶)**کافی ۱ / ۳۷۴**: الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن أبی داود المسترقّ عن علیّ بن میمون عن ابن أبی یعفور قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول ثلاثة لا ینظر الله إلیهم یوم القیامة ولا یزکّیهم ولهم عذاب ألیم من ادّعی إمامة من الله[1] لیست له ومن جحد إماماً من الله ومن زعم أنّ لهما فی الإسلام نصیباً. **غیبة النّعمانیّ ۱۱۲**: حدّثنا محمّد بن یعقوب عن الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن أبی داود المسترقّ عن علیّ بن میمون الصّائغ عن ابن أبی یعفور قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول ثلاثة لا یکلّمهم الله یوم القیامة (و ذکر مثله).

۱۹۰۹ ۲۷۱۵۸ (۸۷) **غیبة النّعمانیّ ۱۱۴**: أخبرنا عبد الواحد عن ابن رباح قال حدّثنا أحمد بن علیّ الحمیریّ قال حدّثنی الحسن بن أیّوب[2] عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمیّ عن أبان عن الفضیل[3] قال قال أبو [عبد الله] جعفر علیه السلام من ادّعی مقامنا یعنی الإمامة[4] فهو کافر أو قال مشرک.

۱۹۱۰ ۲۷۱۵۹ (۸۸) **غیبة النّعمانیّ ۱۱۵**: أخبرنا علیّ بن أحمد عن عبید الله بن موسی[5] عن أحمد بن محمّد بن خالد عن علیّ بن الحکم عن أبان بن عثمان عن الفضیل بن یسار قال سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمّد علیهما السلام یقول من خرج یدعو النّاس وفیهم من هو أفضل[6] منه فهو ضالّ مبتدع ومن ادّعی الإمامة من الله ولیس بإمام فهو کافر.

۱۹۱۱ ۲۷۱۶۰ (۸۹)**کافی ۱ / ۱۸۳**: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن صفوان بن یحیی عن العلاء بن رزین عن محمّد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر علیه السلام (فی حدیث) قال والله یا محمّد من أصبح من هذه الأُمّة لا إمام له من الله عزّ وجلّ ظاهر عادل أصبح ضالاًّ تائهاً وإن مات علی هذه الحالة مات میتة کفر ونفاق الخبر. **غیبة النّعمانیّ ۱۲۷**: حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن سعید بن عقدة قال حدّثنا محمّد بن المفضّل بن إبراهیم الأشعریّ وسعدان بن إسحاق بن سعید وأحمد بن الحسین بن عبد الملک ومحمّد بن أحمد بن الحسن القطوانی قالوا جمیعاً حدّثنا الحسن بن محبوب الزّرّاد عن علیّ بن رئاب عن محمّد بن مسلم الثّقفیّ (فی حدیث) قال سمعت أبا جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیهما السلام (و ذکر نحوه).

---

۱. من الله إمامة ـ غیبة النّعمانیّ. ۲. الحسین بن أیّوب ـ ئل. ۳. أبی الفضل ـ خ.
۴. من ادّعی مقاماً لیس له ـ خ. ۵. عبد الله بن موسی ـ ئل. ۶. أعلم ـ ئل.

۱۹۰۸ (۸۶) ابن ابی یعفور گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نظر نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌سازد و برای آنان عذاب دردناکی است: کسی که ادّعای امامتی از سوی خدا کند که آن امامت را ندارد و هر کس که امامی را که از سوی خداست، انکار کند و هر کس که بگوید این دو، در اسلام بهره‌ای دارند.»

۱۹۰۹ (۸۷) امام صادقؑ فرمود: «کسی که مقام ما یعنی امامت را ادّعا کند، او کافر است یا آن که فرمود: مشرک است.»

۱۹۱۰ (۸۸) فضیل بن یسار گوید: «شنیدم امام صادقؑ می‌فرمود: هر کس که خروج کند و مردم را دعوت کند ـ در حالی که میان مردم کسی برتر از او باشد ـ او گمراه و بدعت‌گزار [= نو آیین] است و هر کس که ادّعای امامتی از سوی خدا کند و امام نباشد، او کافر است.»

۱۹۱۱ (۸۹) محمد بن مسلم گوید: «در حدیثی از امام باقرؑ شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! ای محمد، هر کس از این امت که امامی آشکار و عادل ندارد، گمراه و سرگردان است و اگر بر این حالت بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است...»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹۱۲ ۴۷۱۶۱ (۹۰) **كافى ۱ /۳۷۷**: أحمد بن إدريس عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان عن الفضيل عن الحارث بن المغيرة قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات لا يعرف[1] إمامه مات ميتة جاهليّة قال نعم قلت جاهليّة جهلاء أو جاهليّة لا يعرف إمامه قال جاهليّة كفر ونفاق وضلال.

۱۹۱۳ ۴۷۱۶۲ (۹۱) **مستدرك ۱۸ / ۱۷۴**: كتاب جعفر بن محمّد بن شريح الحضرميّ عن جعفر عن أبى الصّباح عن بشير الدّهّان عن أبى عبد الله عليه السلام أنّه قال فى حديث وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات وليس عليه إمام فميتته ميتة جاهليّة.

۱۹۱۴ ۴۷۱۶۳ (۹۲) **كنز الفوائد ۱۵۱**: حدّثنا الشّيخ أبو الحسن محمّد بن أحمد ابن علىّ بن شاذان القمىّ قال حدّثنا (حدّثنى ـ خ) أحمد بن محمّد بن عبد الله بن عبّاس[2] قال حدّثنا محمّد بن عمر قال حدّثنا الحسن بن محمّد بن عبد الله بن محمّد بن العبّاس الرّازىّ قال حدّثنى علىّ بن موسى الرّضا عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن أبيه محمّد عن أبيه علىّ عن أبيه الحسين عن أبيه أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات وليس له إمام من ولدى مات ميتة الجاهليّة[3] يؤخذ بما عمل فى الجاهليّة والإسلام.

۱۹۱۵ ۴۷۱۶۴ (۹۳) **الإختصاص ۲۶۸**: عن عمر بن يزيد عن أبى الحسن الأوّل عليه السلام قال سمعته يقول من مات بغير إمام مات ميتة جاهليّة إمام حىّ يعرفه فقلت لم أسمع أباك يذكر هذا يعنى إماماً حيّاً فقال قد والله قال ذاك[4] رسول الله صلى الله عليه وآله قال وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات وليس له إمام يسمع له ويطيع مات ميتة جاهليّة.

۱۹۱۶ ۴۷۱۶۵ (۹۴) **الإختصاص ۲۶۹**: عن أبى الجارود قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول من مات وليس عليه إمام حىّ ظاهر مات ميتة جاهليّة قال قلت إمام حىّ جعلت فداك قال إمام حىّ (إمام حىّ ـ ك).

۱۹۱۷ ۴۷۱۶۶ (۹۵) **دعائم الإسلام ۱ / ۲۷**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام قال فى قول الله عزّ وجلّ ﴿يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَـٰمِهِمْ﴾ فقال بمن كانوا يأتمّون به فى الدّنيا يدعى علىّ عليه السلام بالقرن الّذى كان فيه والحسن عليه السلام بالقرن الّذى كان فيه والحسين عليه السلام بالقرن الّذى كان فيه وعدّد الأئمّة عليهم السلام ثمّ قال (وقد ـ ك) قال رسول الله صلى الله عليه وآله من مات لا يعرف إمام دهره مات ميتة جاهليّة.

---

۱. ولا يعرف ـ ئل.
۲. أحمد بن محمّد بن عبيد الله بن عيّاش ـ ك.
۳. جاهليّة ـ ك.
۴. ذلك ـ ك.

۱۹۱۲ (۹۰) حارث بن مغیره گوید: «به امام صادقؑ گفتم: رسول خداﷺ فرمود: هر کس که بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. حضرت فرمود: آری. گفتم: جاهلیتِ جاهلیت یا جاهلیتی که امام خود را نمی‌شناسد؟ حضرت فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی.»

۱۹۱۳ (۹۱) امام صادقؑ در حدیثی بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: هر کس که بمیرد و برایش امامی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است.»

۱۹۱۴ (۹۲) امیرالمؤمنین علیؑ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: هر کس که بمیرد و برای او امامی از فرزندان من نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است و به آنچه در جاهلیت و اسلام انجام داده است، مؤاخذه می‌شود.»

۱۹۱۵ (۹۳) عمر بن یزید گوید: «از امام کاظمؑ شنیدم که می‌فرمود: هر کس که بدون امام بمیرد ـ امام زنده‌ای که او را بشناسد ـ به مرگ جاهلیت مرده است. گفتم: از پدرتان نشنیدم که چنین بگوید! منظورش امام زنده است. امام فرمود: به یقین و به خدا سوگند! رسول خداﷺ این را فرموده است. حضرت بیان داشت: و رسول خداﷺ فرمود: هر کس که بمیرد و امامی که از او بشنود و اطاعت کند نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹۱۶ (۹۴) ابوالجارود گوید: «شنیدم امام صادقؑ می‌فرمود: هر کس که بمیرد و برای او امام زنده و ظاهر نباشد به مرگ جاهلی مرده است. ابوالجارود گوید: گفتم: فدایت شوم! امام زنده؟ حضرت فرمود: امام زنده.»

۱۹۱۷ (۹۵) امام صادقؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوندﷻ: روزی که هر مردمی را به امامشان می‌خوانیم[۱]، فرمود: «منظور کسی است که به او در دنیا اقتدا می‌کنند؛ به علیؑ خوانده می‌شوند، زمانی که علیؑ در آن است؛ و به حسنؑ خوانده می‌شوند، زمانی که حسن در آن است به حسینؑ زمانی که حسین در آن است و حضرت، امامانؑ را یک به یک شمرد. سپس بیان داشت: رسول خداﷺ فرمود: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

---

۱. اسراء ۱۷ / ۷۱

۱۹۱۸ ۳۷۱۶۷ (۹۶) مستدرك ۱۸ / ۱۸۷ : الفاضل المعروف بميرلوحى المعاصر للمجلسىّ فى كتاب الأربعين نقلاً من كتاب الغيبة للحسن بن حمزة العلوىّ الطبرىّ قال قال أبو علىّ محمّد بن همام فى كتاب نوادر الأنوار حدّثنا محمّد بن عثمان بن سعيد الزّيّات رحمه الله قال سمعت أبى يقول سئل أبو محمّد عليه السلام عن الخبر الّذى روى عن آبائه عليهم السلام انّ الأرض لاتخلو من حجّة لله تعالى على خلقه إلى يوم القيامة فانّ من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهليّة فقال انّ هٰذا حقّ كما انّ النّهار حقّ الخبر.

۱۹۱۹ ۳۷۱۶۸ (۹۷) عيون الأخبار ۱ / ۳۱ : حدّثنا أبى رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد ابن أبى عبد الله[1] البرقىّ عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرّحمٰن عن المفضّل بن عمر قال دخلت على أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام وعلىّ عليه السلام ابنه فى حجره وهو يقبّله ويمصّ لسانه ويضعه على عاتقه ويضمّه إليه ويقول بأبى أنت وأمّى ما أطيب ريحك وأطهر خلقك وأبين فضلك قلت جعلت فداك لقد وقع فى قلبى لهٰذا الغلام من المودّة مالم يقع لأحد إلّا لك فقال لى يا مفضّل هو منّى بمنزلتى من أبى عليه السلام ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ قال قلت هو صاحب هٰذا الأمر من بعدك قال نعم من أطاعه رشد ومن عصاه كفر.

۱۹۲۰ ۳۷۱۶۹ (۹۸) غيبة الطّوسىّ ۱۷۶ : وأخبرنى جماعة عن جعفر بن محمّد ابن قولويه وأبى غالب الزّرارىّ وغيرهما عن محمّد بن يعقوب الكلينىّ عن إسحاق بن يعقوب قال سألت محمّد بن عثمان العمرىّ رحمه الله أن يوصل لى كتاباً قد سئلت فيه عن مسائل اشكلت علىّ فورد التّوقيع بخطّ مولينا صاحب الدّار عليه السلام[2] (إلى أن قال) وأمّا قول من زعم[3] أنّ الحسين عليه السلام لم يقتل[4] فكفر وتكذيب وضلال الخبر.

۱۹۲۱ ۳۷۱۷۰ (۹۹) تفسير فرات ۲۸ : فرات قال حدّثنى الحسين بن سعيد عن أبان بن تغلب معنعناً عن أبى عبد الله جعفر بن محمّد (الصّادق ـ ئل) عليهما السلام قال لمّا نزلت هٰذه الآية ﴿وَإِن مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِۦ قَبْلَ مَوْتِهِۦ﴾ الآية قال (قال رسول الله صلى الله عليه وآله ـ ئل) لايبقى أحد يردّ على عيسى بن مريم عليه السلام ما جاء به فيه إلّا كان كافراً ولا يردّ على علىّ ابن أبى طالب عليه السلام أحد ما قال (فيه ـ ئل) النّبىّ صلى الله عليه وآله إلّا كان كافراً.

---

۱. أحمد بن عبد الله ـ ئل. ۲. صاحب الزّمان ـ خ ل. ۳. قال ـ ئل.
۴. يمت ـ ئل.

۱۹۱۸ (۹۶) محمد بن عثمان بن سعید زیّات گوید: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: از امام حسن عسکری ﷺ دربارهٔ روایتی که از پدران‌شان ﷺ روایت شده است، سؤال شد و آن این که: زمین تا روز قیامت از حجتی برای خدا بر خلقش خالی نمی‌ماند؛ چرا که کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. حضرت فرمود: این حقّ است، آن گونه که روز، حقّ است...»

۱۹۱۹ (۹۷) مفضّل بن عمر گوید: «خدمت امام موسی بن جعفر ﷺ رسیدم. فرزندشان علی ﷺ در دامن‌شان بود و حضرت او را می‌بوسید و زبانش را می‌مکید و او را بر دوش می‌گرفت و به خود می‌چسباند و می‌فرمود: پدر و مادرم به فدایت! چقدر خوش بویی و چقدر پاک آفریده شده‌ای و چه اندازه از فضلت آشکار است! گفتم: فدایت شوم! در دلم محبتی از این پسر افتاده که نسبت به کسی جز تو چنان نیستم. حضرت به من فرمود: ای مفضّل، او نسبت به من چون من نسبت به پدرم است. آنها فرزندان [و دودمانی] بودند که [از نظر پاکی و تقوا و فضیلت] بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و داناست.[1] مفضّل بن عمر گوید: پرسیدم: او صاحب این امامت پس از شماست؟ حضرت فرمود: آری؛ هر کس از او اطاعت کند، هدایت یابد و هر کس عصیان وی کند، کافر شود.»

۱۹۲۰ (۹۸) اسحاق بن یعقوب گوید: «از محمدبن‌عثمان‌عمری ﷺ خواستم تا نامه‌ام را که در آن از مسائلی که برایم مشکل شده بود، نوشته‌ام [به امام زمان (عج)] برساند. توقیع به خط مولای‌مان آمد...» تا آنجا که می‌فرماید: «و اما گفتهٔ کسی که گوید حسین ﷺ کشته نشده است، کفر و تکذیب و گمراهی است...»

۱۹۲۱ (۹۹) امام صادق ﷺ فرمود: «چون این آیه نازل شد که: هیچ‌یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او [= حضرت مسیح] ایمان می‌آورد ...[2]، رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که آنچه عیسی بن مریم ﷺ آورده نپذیرد جز کافر نیست و احدی آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ علی بن ابیطالب ﷺ فرموده است ردّ نمی‌کند مگر این که کافر می‌شود.»

---

۱. آل عمران ۳ / ۳۴ ۲. نساء ۴ / ۱۵۹

١٩٢٢ ٢٧١٧١ (١٠٠) مستدرك ١٨ / ١٨٥: زيد النّرسيّ في أصله قال قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام الرّجل من مواليكم يكون عارفاً يشرب الخمر ويرتكب الموبق من الذّنوب نتبرّء منه فقال تبرّؤا من فعله ولا تبرّؤا منه احبّوه وابغضوا عمله قلت فيسعنا أن نقول فاسق فاجر؟ فقال لا الفاسق الفاجر، الكافر الجاحد لنا النّاصب لأوليائنا الخبر.

١٩٢٣ ٢٧١٧٢ (١٠١) مستدرك ١٨ / ١٨٦: زيد الزّرّاد في أصله قال سمع أبو عبد الله عليه السلام رجلاً يقول لآخر وحياتك العزيزة لقد كان كذا وكذا فقال أبو عبد الله عليه السلام اما انّه قد كفر وذٰلك انّه لا يملك من حياته شيئاً.

١٩٢٤ ٢٧١٧٣ (١٠٢) مستدرك ١٨ / ١٨٧: مجموعة الشّهيد نقلاً عن كتاب عليّ بن إسماعيل الميثميّ عن ابن مسكان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ﴾ قال من ذٰلك قول الرّجل وحياتك. وتقدّم نحوه في رواية زرارة (٢٨) من باب (٧) أنّ اليمين لا تنعقد بغير الله من أبواب الأيمان (ج ٢٤).

١٩٢٥ ٢٧١٧٤ (١٠٣) كافي ٢ / ٤٠١: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبد الرّحمٰن بن الحجّاج عن هاشم صاحب البريد قال كنت أنا ومحمّد بن مسلم وأبو الخطّاب مجتمعين فقال لنا أبو الخطّاب ما تقولون فيمن لم يعرف هٰذا الأمر فقلت من لم يعرف هٰذا الأمر فهو كافر فقال أبو الخطّاب ليس بكافر حتّى تقوم عليه الحجّة فإذا قامت عليه الحجّة فلم يعرف فهو كافر فقال له محمّد بن مسلم سبحان الله ماله إذا لم يعرف ولم يجحد يكفر ليس بكافر إذا لم يجحد قال فلّما حججت دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فأخبرته بذٰلك فقال إنّك قد حضرت وغابا ولكن موعدكم اللّيلة الجمرة الوسطىٰ بمنىً فلمّا كانت اللّيلة اجتمعنا عنده وأبو الخطّاب ومحمّد بن مسلم فتناول وسادة فوضعها في صدره ثمّ قال لنا ما تقولون في خدمكم ونسائكم وأهليكم أليس يشهدون أن لا إلٰه إلّا الله قلت بلى قال أليس يشهدون أنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله قلت بلى قال أليس يصلّون ويصومون ويحجّون قلت بلى قال فيعرفون ما أنتم عليه قلت لا قال فما هم عندكم قلت من لم يعرف [هٰذا الأمر] فهو كافر.

قال سبحان الله أما رأيت أهل الطّريق (الطّرق ـ وافي) وأهل المياه قلت بلىٰ ـ قال

۱۹۲۲ (۱۰۰) زید نرسی در اصل [کتاب] خویش گوید: «از امام موسی کاظمؑ پرسیدم: فردی از موالیان شما که عارف به امامت شماست، شراب می‌خورد و گناهی که موجب هلاکت است، انجام می‌دهد. آیا از او بیزاری نجوییم؟ حضرت فرمود: از کارش بیزاری بجویید ولی از خودش نه. او را دوست بدارید ولی کارش را دشمن بدارید. پرسیدم: آیا می‌توانیم بگوییم فاسق و فاجر است؟ حضرت فرمود: نه، فاسق و فاجر و کافر کسی است که ما را انکار می‌کند و با دوستان ما دشمنی می‌کند...»

۱۹۲۳ (۱۰۱) زید زرّاد در اصل [کتاب] خویش گوید: «امام صادقؑ شنید که مردی به دیگری می‌گوید: سوگند به جان عزیزت که چنین و چنان بود. حضرت صادقؑ فرمود: آگاه! که او کافر شده است و این به آن جهت است که از جان او هیچ مالک نیست.»

۱۹۲۴ (۱۰۲) زراره از امام باقرؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: بیشتر آنان که مدّعی ایمان به خدا هستند مشرکند[۱]، روایت کرده که حضرت فرمود: «همین گفتهٔ فرد که: به جان تو سوگند، شرک محسوب می‌شود.»

۱۹۲۵ (۱۰۳) هاشم نامه رسان گوید: «من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب با هم بودیم. ابوالخطاب به ما گفت: شما دربارهٔ کسی که ولایت اهل بیتؑ را نشناسد، چه نظری دارید؟ من گفتم: هر کس که این ولایت را نشناسد، او کافر است. ابوالخطاب گفت: کافر نمی‌شود تا آن که حجت بر او تمام شود و آن زمان که حجت بر او تمام شد و نشناخت، [نپذیرفت] کافر است. محمد بن مسلم به ابوالخطاب گفت: سبحان الله! چرا که نشناخته [نپذیرفته] و انکار هم نکرده، کافر شود؟ اگر انکار نکرده، کافر نیست. هاشم گوید: به حج که رفتم، خدمت امام صادقؑ رسیدم و این گفتگو را برای ایشان باز گفتم. حضرت فرمود: تو حاضری و آن دو غایب هستند. وعدهٔ ما و شما امشب در منی کنار جمرهٔ وسطی. چون شب شد، ما و ابوالخطاب و محمد بن مسلم نزد امام گرد آمدیم. امام بالشتی برداشت و آن را در سینه‌اش گذاشت سپس به ما فرمود: شما در مورد خدمتکاران، زنان و اهل خود چه می‌گویید؟ آیا آنان شهادت به لا اله الا الله نمی‌دهند؟ گفتم: آری، شهادت می‌دهند. حضرت فرمود: آیا شهادت نمی‌دهند که محمدﷺ رسول خداست؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند و به حج نمی‌روند؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا آنان عارف به عقیده‌ای که شما دارید، هستند؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: آنان در نزد شما چگونه‌اند؟ گفتم: هر کس که این ولایت را نشناسد، [نپذیرد] کافر است.

حضرت فرمود: سبحان الله! آیا ندیده‌ای مردم راه‌ها و مردم آب‌ها را؟ (مردمی که در میانهٔ راه‌ها یا

---

۱. یوسف ۱۲/ ۱۰۶

أليس يصلّون ويصومون ويحجّون أليس يشهدون أن لا إله إلّا الله وانّ محمّداً رسول الله ﷺ قلت بلىٰ قال فيعرفون ما أنتم عليه قلت لا قال فما هم عندكم قلت من لم يعرف [هٰذا الأمر] فهو كافر.

قال سبحان الله أما رأيت الكعبة والطّواف وأهل اليمن وتعلّقهم بأستار الكعبة قلت بلىٰ قال أليس يشهدون أن لا إله إلّا الله وانّ محمّداً رسول الله ﷺ ويصلّون ويصومون ويحجّون قلت بلىٰ قال فيعرفون ما أنتم عليه قلت لا قال فما تقولون فيهم قلت من لم يعرف فهو كافر.

قال سبحان الله هٰذا قول الخوارج ثمّ قال إن شئتم أخبرتكم فقلت أنا لا[1] فقال أما انّه شرّ عليكم أن تقولوا بشيءٍ مالم تسمعوه منّا قال فظننت انّه يديرنا علىٰ قول محمّد بن مسلم. وتقدّم فى أحاديث باب (۲۱) دعائم الإسلام وأهمّ فرائضه من أبواب المقدّمات ج ۱ ما يناسب المقام. وفى غير واحد من أحاديث باب (٦) حرمة تضييع الصّلوة وثبوت الكفر بتركها استخفافاً من أبواب فضل الصّلوة وفرضها (ج ٤) وباب (٤) انّ من منع الزّكاة استحلالاً وجحوداً فليس بمسلم من أبواب فضل الزّكاة وفرضها (ج ۹) وباب (۲) وجوب صيام شهر رمضان من أبواب فضله وفرضه (ج ۱۰) وباب (۲) وجوب الحجّ والعمرة مرّة وحرمة تسويفهما وثبوت الكفر والإرتداد بتركهما من أبواب وجوب الحجّ والعمرة (ج ۱۲) وباب (۲۲) حكم قتل البغاة من أبواب جهاد العدوّ (ج ١٦) وباب (۱) تحريم أخذ الرّبا وثبوت الكفر والقتل بإستحلاله من أبواب الرّبا (ج ۲۳) وباب (۱۲) ما ورد فى انّ اللّواط ما دون الدّبر والدّبر هو الكفر من أبواب النّكاح المحرّم (ج ۲٥) وباب (۳۰) انّ شارب الخمر ومدمنه كعابد وثن من أبواب الأشربة (ج ۲۹) وغيرها من الأبواب المختلفة ما يناسب هٰذا الباب فراجع.

وفى رواية أبى بصير (۱) من باب (۲۰) ما ورد فى أنّ من تبرّأ من نسب أو انتفى من حسب كفر بالله العظيم من أبواب أحكام الأولاد (ج ٢٦) قوله ﷺ كفر بالله من تبرّأ من نسب وإن دقّ. وفى رواية ابن فضّال (۲) قوله ﷺ كُفرٌ بالله العظيم الإنتفاء من حسب وإن دقّ.

---

۱. إنّما لم يرض الرّاوى بإخباره ﷺ بالحقّ لأنّه فهم منه انّه يخبره بخلاف رأيه فيفتضح عند خصميه ولعلّه فى نفسه رجع إلى الحقّ ودان به ـ وافى.

در کنار آب‌ها زندگی می‌کنند = مردم بیابانی و بادیه نشین). گفتم: آری، دیده‌ام. حضرت فرمود: آیا چنین نیست که نماز می‌خوانند و روزه می‌دارند و حج می‌روند؟ آیا شهادت به لا اله الا الله و به این که محمدﷺ رسول خداست، نمی‌دهند؟ گفتم: آری، می‌دهند. حضرت فرمود: آنان عارف به عقیدهٔ شما هستند؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: آنان از نظر شما چگونه‌اند؟ گفتم: هر کس این ولایت شما را نشناسد، او کافر است. حضرت فرمود: سبحان الله! آیا کعبه و اهل یمن و چسبیدن آنان را به پرده‌های کعبه ندیده‌ای؟ گفتم: چرا دیده‌ام؟ حضرت فرمود: آیا آنان به لا اله الا الله و این که محمدﷺ رسول خداست، شهادت نمی‌دهند و نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و حج نمی‌روند؟ گفتم: آری، این گونه هستند. حضرت فرمود: آیا آنان عارفند به عقیده‌ای که شما بر آن هستید؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: شما دربارهٔ آنان چه می‌گویید؟ گفتم: هر کس که معرفت نداشته باشد، او کافر است. حضرت فرمود: سبحان الله! این گفتهٔ خوارج است. پس از آن فرمود: اگر بخواهید برای‌تان بگویم. گفتم: من نمی‌خواهم. حضرت فرمود: آگاه که! این برای شما بد است که چیزی بگویید که آن را از ما نشنیده‌اید. هاشم گوید: من گمان داشتم که حضرت ما را به گفتهٔ محمد مسلم بر می‌گرداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و یک از ابواب مقدمات، روایاتی مناسب این مقام و در بسیاری از روایات باب ششم از ابواب فضیلت نماز... و باب چهارم از ابواب فضیلت زکات و باب دوم وجوب روزه در ماه رمضان از ابواب فضیلت آن و باب دوم از ابواب وجوب حج و عمره و باب بیست و دوم از ابواب جهاد با دشمن و باب یکم از ابواب ربا و باب دوازدهم از ابواب نکاح محرم و باب سی‌ام از ابواب نوشیدنی‌ها و ابواب گوناگون دیگر، روایتی که با این باب مناسب است؛ مراجعه کنید و در روایت یکم از باب بیستم از ابواب احکام اولاد، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «کسی که از نسبی ـ گرچه خُرد و کوچک ـ بیزاری جوید، به خداوند کفر ورزیده است.» و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «نفی حسب ـ گرچه کوچک و خُرد باشد ـ کفر به خدای بزرگ محسوب می‌شود.»

ويأتي في رواية ابن مسلم (١) من باب (٤) انّ من اطّلع على قوم لينظر إلى عوراتهم ففقئوا عينه فلادية له من أبواب قصاص الطّرف (ج ٣١) قوله ومن جحد نبيّاً مرسلاً نبوّته وكذّبه فدمه مباح قال فقلت له أرأيت من جحد الامام منكم ما حاله فقال من جحد إماماً برء من الله وبرأمنه ومن دينه فهو كافر مرتدّ عن الإسلام لأنّ الإمام من الله ودينه دين الله ومن برء من دين الله فهو كافر ودمه مباح في تلك الحال إلّا أن يرجع ويتوب إلى الله ﷻ.

(٨)

باب حكم الزّنديق والمنافق والنّاصب

١٩٢٦ ٢٧١٧٥ (١) **كافي** ٧ / ٢٥٨: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٠ / ١٤٠: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمٰن (الأصمّ ـ يب) عن مسمع (بن عبد الملك ـ كا) عن أبي عبد الله عليه السلام قال أتي أمير المؤمنين عليه السلام[1] بزنديق فضرب علاوته فقيل له إنّ له مالاً كثيراً فلمن يجعل ماله قال لولده ولورثته ولزوجته.

١٩٢٧ ٢٧١٧٦ (٢) **تهذيب** ١٠ / ١٣٩: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى رفعه قال كتب عامل أمير المؤمنين عليه السلام إليه انّي أصبت قوماً من المسلمين زنادقة وقوماً من النّصارىٰ زنادقة[2] فكتب إليه[3] امّا من كان من المسلمين ولد على الفطرة ثمّ تزندق[4] فاضرب عنقه ولا تستتبه ومن لم يولد منهم على الفطرة فاستتبه فإن تاب وإلّا فاضرب عنقه وامّا النّصارىٰ فما هم عليه أعظم من الزّندقة. **فقيه** ٣ / ٩١: وكتب عامل لأمير المؤمنين عليه السلام إليه انّي قد أصبت (وذكر مثله).

١٩٢٨ ٢٧١٧٧ (٣) **الجعفريّات** ١٢٧: بإسناده عن عليّ عليه السلام **أنّه** أتي برجل زنديق كان يكذب بالبعث فقتل وكان له مال كثير فجعل التركة لزوجته ولوالديه ولولده وقسّمه على كتاب الله ﷻ.

١٩٢٩ ٢٧١٧٧ (٤) **دعائم الاسلام** ٢ / ٤٨١: عن عليّ عليه السلام **أنّه** أتي بزنادقة من البصرة فعرض عليهم الإسلام واستتابهم فأبوا فحفر لهم حَفيراً وقال لأُشبعنّك اليوم شحماً ولحماً ثمّ أمر بهم فضربت أعناقهم ثمّ رماهم في الحَفير ثمّ أضرم عليهم النّار فأحرقهم وكذلك كان يفعل

---

١. انّ أمير المؤمنين عليه السلام أتي بزنديق ـ يب.
٢. سقط في بعض نسخ فقيه قوله وقوماً من النّصارىٰ زنادقة والظاهر انّه اشتباه من النّسّاخ.
٣. فقال امّا ـ فقيه. ٤. ارتدّ ـ فقيه.

می‌آید:

در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «هر کس نبوت پیامبر مرسلی را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است. راوی گوید: به امام گفتم: نظر شما چیست، اگر کسی امامی از شما را انکار کند؟ حضرت فرمود: هر کس امامی را انکار کند، او از خدا بیزاری جسته و خداوند از او و دینش بیزاری جسته است. او کافر و مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از سوی خدا و دین خداست و هر کس که از دین خدا بیزاری جوید، او کافر و خونش در آن حال مباح است، مگر این که باز گردد و به سوی خداوند‌ﷻ توبه کند.»

باب ۸
حکم زندیق، منافق و ناصبی

۱۹۲۶ (۱) امام صادق‌ؑ فرمود: «زندیقی را نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت بالای گردنش را زد [او را کشت]. از امام سؤال شد: این زندیق، مال فراوانی دارد؛ این مالش برای چه کسی است؟ حضرت فرمود: برای فرزندان، وارثان و همسرش.»

۱۹۲۷ (۲) عامل امیرالمؤمنین‌ؑ برای حضرت نامه نوشت که: «من به گروهی از زندیق‌ها از مسلمانان و گروهی از مسیحیان زندیق دست یافته‌ام. حضرت برای او مرقوم فرمود: اما هر یک از مسلمانان که بر فطرت اسلام متولد و سپس زندیق شده، گردنش را بزن و او را توبه مده ولی آن کس که از مسلمانان بر فطرت اسلام متولد نشده، او را توبه بده. اگر توبه کرد که هیچ؛ وگرنه گردنش را بزن و اما مسیحیان؛ پس مسیحیتی که آنان بر آن هستند، خود بزرگ‌تر از زندقه است.»

۱۹۲۸ (۳) مردی زندیق را که معاد را منکر بود، نزد امیرالمؤمنین علی‌ؑ آوردند. او کشته شد و مال فراوانی داشت که حضرت ترکه‌اش را برای همسر، پدر و مادر و فرزندان وی قرار داد و آن را بر پایهٔ کتاب خداوند‌ﷻ تقسیم کرد.

۱۹۲۹ (۴) تعدادی زندیق را از بصره نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت، اسلام را بر آنان عرضه داشت و آنان را توبه داد ولی نپذیرفتند. چاله‌ای برای آنان کند و [خطاب به چاله] فرمود: «امروز تو را از پیه و گوشت سیر می‌سازم. پس از آن دستور داد گردن‌های‌شان زده شد. آن‌گاه آنها را در چاله انداخت و

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بالمرتدّ ومن بدّل دينه وأمر بإحراق نصرانيّ ارتدّ فبذل أولياءُ النّصرانيّ في جثّته مائة ألف درهم فأبىٰ عليهم فأمر به فأحرق بالنّار وقال ما كنت لأكون عوناً للشّيطان عليهم ولا ممّن يبيع جثّة كافر ولمّا أحرق صلوات الله عليه الزّنادقة الّذين ذكرناهم وكان (قد ـ خ) أمر قنبراً بحرقهم[1] قال:

لمّا رأيت اليوم أمراً منكرَاً أضرمت ناراً ودعوت قنبراً

۱۹۳۰ ۴۷۱۷۹ (۵) **دعائم الإسلام** ۱ / ۳۹۸: عن عليّ عليه السلام أنّه أُتي بزنادقة فقتلهم ثمّ أحرقهم بالنّار.

۱۹۳۱ ۴۷۱۸۰ (۶) **كافي** ۷ / ۲۵۸: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۰ / ۱۴۱: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمٰن (الأصمّ ـ يب) عن مسمع (بن عبد الملك ـ كا) عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه كان يحكم في زنديق إذا شهد عليه رجلان (عدلان ـ كا) مرضيّان وشهد[2] له ألف بالبرائة جازت شهادة الرّجلين وأبطل شهادة الألف لأنّه دين مكتوم.

۱۹۳۲ ۴۷۱۸۱ (۷) **كافي** ۷ / ۲۵۸: **تهذيب** ۱۰ / ۱۴۱: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن عبد الرّحمٰن الأبزاريّ الكناسيّ عن الحارث بن المغيرة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أرأيت لو أنّ رجلاً أتى النّبيّ صلى الله عليه وآله فقال والله ما أدري أنبيّ أنت أم لا كان يقبل منه قال لا ولٰكن كان يقتله انّه لو قبل ذٰلك (منه ـ كا) ما أسلم منافق أبداً.

۱۹۳۳ ۴۷۱۸۲ (۸) **كافي** ۸ / ۳۴۵: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن حديد ـ معلّق) عن جميل بن درّاج عن زرارة عن أحدهما عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لولا أنّي أكره أن يقال إنّ محمّداً استعان بقوم حتّى إذا ظفر بعدوّه قتلهم لضربت أعناق قوم كثير.

۱۹۳۴ ۴۷۱۸۳ (۹) **عيون الأخبار** ۲ / ۱۲۴: بالإسناد المتقدّم عن الرّضا عليه السلام في حديث محض الإسلام ولا يجوز قتل أحد من الكفّار والنّصّاب في دار التّقيّة إلّا قاتل أو ساعٍ (باغٍ ـ خ ل) في فساد وذٰلك إذا لم تخف على نفسك وعلى أصحابك.

---

۱. بإحراقهم ـ خ. ۲. ويشهد ـ يب.

سپس آتش بر آنان افروخت و آنان را سوزاند و این چنین با مرتد و هر کس که دینش را تغییر دهد، عمل می‌کرد. حضرت دستور سوزاندن یک مسیحی را که مرتد شده بود، صادر کرد. اولیای آن مسیحی برای گرفتن جسد آن فرد، صد هزار درهم دادند ولی حضرت نپذیرفت. دستور داد او را سوزاندند و فرمود: من نخواهم یاور شیطان در مقابل اینان باشم و نیز از کسانی نخواهم بود که جسد کافری را می‌فروشند و حضرت‌ﷺ این زنادقه‌ای را که بازگو شد، آتش زد و به قنبر دستور سوزاندن آنان را داد، سپس فرمود: چون امروز چیز منکری را دیدم، آتش افروختم و قنبر را خواستم[دستور دادم].»

۱۹۳۰ (۵) زندیق‌هایی را نزد امیرالمؤمنین علی‌ﷺ آوردند. حضرت آنان را کشت و با آتش سوزاند.

۱۹۳۱ (۶) امام صادق‌ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین‌ﷺ دربارهٔ زندیق اگر دو نفر علیه او شهادت می‌دادند که عادل و پسندیده بودند و هزار نفر به نفع او در راستای پاکی‌اش شهادت می‌دادند، چنین حکم می‌کرد که شهادت آن دو نفر نافذ است و شهادت هزار نفر را باطل می‌کرد؛ چرا که زندقه دینی است که مخفی نگه داشته شده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹۳۲ (۷) حارث بن مغیره گوید: «به امام صادق‌ﷺ گفتم: نظر شما چیست، اگر فردی نزد پیامبرﷺ می‌آمد و می‌گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانم که تو پیامبر هستی یا نه؟ آیا پیامبر از او قبول می‌کرد؟ حضرت فرمود: نه، بلکه پیامبرﷺ او را می‌کشت. اگر پیامبر این را می‌پذیرفت، هیچ منافقی، اسلام اختیار نمی‌کرد.»

۱۹۳۳ (۸) رسول خداﷺ فرمود: «مگر نه این است خوش ندارم که گفته شود، محمد از گروهی کمک گرفت تا آن زمان که بر دشمنش پیروز شد، سپس آنان را کشت والّا هرآینه گردن گروه زیادی از آنها را می‌زدم.»

۱۹۳۴ (۹) از حضرت رضاﷺ در روایتی که اسلام ناب را بیان می‌کند، روایت است که: «کشتن احدی از کافران و ناصبی‌ها در دارتقیه جایز نیست، مگر این که قاتل باشد یا در راه فساد تلاش کند و این در صورتی است که برخود و یارانت ترسی نداشته باشی.»

وتقدّم في رواية ابن أبي يعفور (١١) من باب (١٥) حكم المياه المستعملة في رفع الحدث والخبث من أبواب المياه (ج ٢) قوله عليه السلام انّ الله لم يخلق خلقاً شرّاً من الكلب وانّ النّاصب أهون على الله تعالى من الكلب. وفي رواية ابن أبي يعفور (١٢) قوله عليه السلام فإنّ الله تبارك وتعالى لم يخلق خلقاً أنجس من الكلب والنّاصب لنا أهل البيت أنجس منه.

وفي رواية الوشّاء (٤) من باب (١) نجاسة سؤر الكفّار من أبواب الأسئار قوله أنّه عليه السلام كره سؤر ولد الزّنا واليهوديّ والنّصرانيّ والمشرك وكلّ من خالف الإسلام وكان أشدّ ذلك عنده سؤر النّاصب.

وفي رواية زيد (٨٨) من باب (٤٤) استحباب إطعام الطّعام من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال (ج ٩) قوله عليه السلام فامّا النّاصب فلا يرقّنّ قلبك عليه ولا تطعمه ولا تسقه وإن مات جوعاً أو عطشاً ولا تغِثه وإن كان غرقاً أو حرقاً فاستغاث فغطّه ولا تغِثه فإنّ أبي نعم المحمّديّ كان يقول من أشبع ناصباً ملأالله جوفه ناراً يوم القيامة معذّباً كان أو مغفوراً له. وفي رواية النّهيكي (٨٩) قوله عليه السلام إنّما عنيت بقولي من اقتنى كلباً، مبغضاً لنا أهل البيت اقتناه فأطعمه وسقاه من فعل ذلك فقد خرج من الإسلام. وفي رواية المعلّى (٩٠) قوله عليه السلام ولكنّ النّاصب من نصب لكم وهو يعلم أنّم تتولّونا أو تتبرّؤن من أعدائنا وقال عليه السلام من أشبع عدوّاً لنا فقد قتل وليّاً لنا.

ولاحظ باب (٣) وجوب الخمس في مال النّاصب من أبواب فرض الخمس (ج ١٠) وباب (٦) حكم تزويج الناصب والنّاصبة والمنافق من أبواب مناكحة الكفّار (ج ٢٥) فإنّ فيهما ما يناسب ذلك. وفي باب (٣٩) انّه يحكم على الزنديق بالزندقة إذا شهد عليه بها رجلان عدلان من أبواب الشهادات (ج ٣٠) ما يناسب ذلك. وفي أحاديث باب (٢٤) وجوب قتل الناصب من أبواب حدّ القذف (ج ٣٠) ما يدلّ على ذيل الباب. ويأتي في رواية بريد (١١) من باب (٤٢) حكم المسلم إذا قتل الكافر من أبواب القصاص (ج ٣١) قوله مؤمن قتل رجلاً ناصباً معروفاً بالنّصب على دينه غضباً لله تعالى أيقتل به فقال أمّا هؤلاء فيقتلونه به ولو رفع إلى إمام عادل ظاهر لم يقتله به الخ.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازده از باب پانزده از ابواب آب‌ها، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «خدا خلقی را بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نزد خدا پست‌تر است.» و در روایت دوازده، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «خداوند تبارک و تعالی مخلوقی نجس‌تر از سگ نیافریده است و کسی که نصب دشمنی برای ما اهل بیت‌ؑ کرده، نجس‌تر از سگ است.»

و در روایت چهارم از باب یکم از ابواب أسئار[1]، این گفته که: «حضرت نیم خوردهٔ زنازاده، یهودی، مسیحی، مشرک و هرکس را که مخالف اسلام است، خوش نداشت و از همه سخت‌تر نزد حضرت نیم خوردهٔ ناصبی بود.» و در روایت هشتاد و هشت از باب چهل و چهار از ابواب حقوق مالی مستحبّ، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «اما ناصبی؛ پس دلت بر او رقت نکند و او را غذا و آب مده؛ گرچه از گرسنگی یا تشنگی بمیرد و به فریادش مرس، اگر غرق شده یا سوخته و کمک خواست. او را زیر آب کن و یاری‌اش مده؛ چرا که پدرم که محمدیِ خوبی [پیرو راستین حضرت محمدﷺ] بود، می‌فرمود: هر کس ناصبی را سیر کند، خداوند در روز قیامت درونش را از آتش پر کند ـ چه معذّب باشد یا آمرزیده.» و در روایت هشتاد و نه، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «منظورم از این که اگر کسی سگی را نگه داری کند، شخصی است که دشمن ما اهل بیت است؛ او را نگاه دارد، به او بخوراند و سیراب کند. هر کس که چنین کند، از اسلام بیرون رفته است.» و در روایت نود، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «ولی ناصب کسی است که نصب دشمنی برای شما [شیعه] بکند ـ در حالی که می‌داند شما ولایت را دارید و از دشمنان ما بیزاری می‌جویید – و حضرت فرمود: هر کس که دشمن ما را سیر کند، دوست ما را کشته است.» و بنگر به باب سوم از ابواب وجوب خمس و باب ششم از ابواب نکاح کفّار؛ چرا که این دو باب، مناسب این باب است و در باب سی و نهم از ابواب شهادات، مناسب این باب و در روایات باب بیست و چهارم از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر بخش پایانی عنوان این باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت یازده از باب چهل و دوم از ابواب قصاص، این گفته که: «مؤمنی، مردی ناصبی را که معروف به ناصبی‌گری است، برای دینش با خشم خدایی می‌کشد. آیا در برابر این کشتن، کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اما اینان او را در برابر قتلش می‌کشند ولی اگر او را نزد امام عادلی که آشکار است ببرند، او را برای این قتل نمی‌کشد...»

۱ـ جمع سؤر یعنی نیم خورده، دهن زده ـ م

(۹)

باب حكم الغلاة والقدريّة

۱۹۳۵ ۲۷۱۸۴ (۱) كافي ۷ / ۲۵۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير كافي ۷ / ۲۵۸: تهذيب ۱۰ / ۱۳۸: استبصار ۴ / ۲۵۴: عليّ ابن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال أتى قوم أمير المؤمنين عليه السلام فقالوا السّلام عليك يا ربّنا فاستتابهم فلم يتوبوا فحفر لهم حَفيرة[1] وأوقد فيها ناراً وحفر حَفيرة[2] اُخرى إلى جانبها وأفضى (ما ـ يب ـ كا) بينهما فلمّا لم يتوبوا ألقاهم في الحفيرة وأوقد (لهم ـ صا) في الحفيرة الأُخرىٰ (ناراً ـ كا) حتّى ماتوا.

۱۹۳۶ ۲۷۱۸۵ (۲) كافي ۷ / ۲۵۹: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن محبوب عن صالح بن سهل عن كردين عن رجل عن أبي عبد الله وأبي جعفر عليهما السلام قال إنّ أمير المؤمنين عليه السلام لمّا فرغ من أهل البصرة أتاه سبعون رجلاً من الزّطّ[3] فسلّموا عليه وكلّموه بلسانهم فردّ عليهم بلسانهم ثمّ قال لهم إنّي لست كما قلتم أنا عبدالله مخلوق فأبوا عليه وقالوا أنت هو فقال لهم لئن لم تنتهوا وترجعوا عمّا قلتم فيّ وتتوبوا إلى الله عزّ وجلّ لأقتلنّكم فأبوا أن يرجعوا ويتوبوا فأمر أن تحفر لهم آبار فحفرت ثمّ خرق بعضها إلى بعض ثمّ قذفهم فيها ثمّ خمّر رؤسها ثمّ اُلهبت النّار في بئر منها ليس فيها أحد منهم فدخل الدّخان عليهم فيها فماتوا. رجال الكشّيّ ۱۰۹: حدّثني الحسين بن الحسن بن بندار القمّيّ قال حدّثني سعد بن عبد الله ابن أبي خلف القمّيّ قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى وعبد الله بن محمّد بن عيسى ومحمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن الحسن بن محبوب عن صالح بن سهل عن مسمع بن عبد الملك أبي سيّار عن رجل عن أبي جعفر عليه السلام قال انّ عليّاً عليه السلام لمّا فرغ (و ذكر نحوه).

۱۹۳۷ ۲۷۱۸۶ (۳) فقيه ۳ / ۹۰: وقال أبو جعفر عليه السلام إنّ عليّاً عليه السلام لمّا فرغ من أهل البصرة أتاه سبعون رجلاً من الزّطّ فسلّموا عليه وكلّموه بلسانهم ثمّ قال لهم إنّي لست كما قلتم إنّي عبد الله مخلوق قال فأبوا عليه وقالوا لعنهم الله لا بل أنت أنت هو فقال لهم لئن لم ترجعوا عمّا قلتم

---

۱. حفرة ـ يب. ۲. حفرة ـ يب. ۳. هُمْ جِنْسٌ من السودان والهُنود.

باب ۹

حکم غالیان و فرقهٔ قَدَریه

۱۹۳۵ (۱) امام صادقعليه السلام فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آمدند و گفتند: سلام بر تو ای پروردگار ما! حضرت از آنان خواست تا توبه کنند ولی توبه نکردند. حضرت چاله‌ای برای آنان کَند و آتشی در آن افروخت و در کنار آن چاله، چاله‌ای دیگر آماده کرد و این دو را به هم راه داد و چون توبه نکردند، آنان را در چاله‌ای انداخت و در چالهٔ دیگر آتشی روشن ساخت تا همه مردند.»

۱۹۳۶ (۲) امام صادق و امام باقرعليهما السلام فرمودند: «امیرالمؤمنینعليه السلام چون از بصریان فارغ شد، هفتاد مرد از زطّ[1] خدمت امام رسیدند. به امام سلام دادند و با زبان خودشان با امام سخن گفتند و امام هم با زبان ایشان جواب‌شان را دادند. پس از آن امام به آنان فرمود: من آن گونه که شما گفتید، نیستم، من بندهٔ خدا و مخلوق هستم ولی آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همانی. حضرت به آنان فرمود: اگر دست نکشید و از آنچه دربارهٔ من گفتید برنگردید و به سوی خداوندعزّ وجلّ توبه نکنید، قطعا شما را می‌کشم. آنان از این که بر گردند و توبه کنند، امتناع ورزیدند. حضرت دستور داد تا چاه‌هایی برای آنها کَنده شود. چاه‌ها کنده شد و به هم راه داده شد. پس از آن حضرت آنان را در آن چاه‌ها افکند و سر چاه‌ها را پوشاند و در یکی از آن چاه‌ها که کسی در آن نبود، شعلهٔ آتش افروخته شد. دود آتش در آن چاه‌ها به آنان رسید و مُردند.»

۱۹۳۷ (۳) امام باقرعليه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیعليه السلام چون از اهل بصره فارغ شد، هفتاد مرد زطّی نزد ایشان آمدند و به امام سلام دادند و به زبان خود با امام سخن گفتند. پس از آن امام به آنها فرمود: من آن گونه که شما گفتید، نیستم. من بنده و مخلوق خدایم. امام باقرعليه السلام فرمود: آنان از امام علیعليه السلام نپذیرفتند و گفتند: (خداوند آنان را لعنت کند) نه، تو، همانی. حضرت به آنان فرمود: اگر از گفتهٔ خویش برنگردید و به سوی خداوندعزّ وجلّ توبه نکنید، قطعا شما را می‌کشم. امام باقرعليه السلام فرمود: آنان از امام علیعليه السلام نپذیرفتند که توبه کنند و برگردند. امام باقرعليه السلام فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیعليه السلام دستور داد که چاه‌هایی برای آنان کَنده شود. چاه‌ها کَنده، برخی به برخی راه داده شد. پس از آن، حضرت اینان را در آن چاه‌ها افکند و سر چاه‌ها را پوشاند و در یک چاه از چاه‌هایی که کسی در آن نبود، آتشی افروخت. دود آتش در آن چاه‌ها به آنان رسید و همه مردند.»

---

۱. زطّ: یک جنس از سودانی‌ها و هندی‌ها هستند.

ثمّ تتوبوا إلى الله ﷻ لأقتلنّكم قال فأبوا عليه أن يتوبوا ويرجعوا قال فأمر﵇ أن تحفر لهم آبار فحفرت ثمّ خرق بعضها إلى بعض ثمّ قذف بهم فيها ثمّ جنّ رؤسها ثمّ ألهب في بئر منها ناراً وليس فيها أحد منهم فدخل فيها الدّخان عليهم فماتوا.

۱۹۳۸ ۲۷۱۸۷ (۴) **أمالى الطّوسى ۶۶۲:** حدّثنا الشّيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علىّ بن الحسن الطّوسىّ﵀ قال أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن إبراهيم القزوينىّ قال أخبرنا أبو عبد الله محمّد بن وهبان الهنائىّ البصرىّ قال حدّثنى أحمد بن إبراهيم بن أحمد قال أخبرنى أبو محمّد الحسن بن علىّ بن عبد الكريم الزّعفرانىّ قال حدّثنى أحمد بن محمّد بن خالد البرقىّ أبو جعفر قال حدّثنى أبى عن محمّد ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبد الله﵇ قال أتى قوم أمير المؤمنين﵇ فقالوا السّلام عليك يا ربّنا فاستتابهم فلم يتوبوا فحفر لهم حَفيرة فأوقد فيها ناراً وحفر حَفيرة أخرىٰ إلى جانبها وأفضى ما بينهما فلمّا لم يتوبوا ألقاهم فى الحَفيرة وأوقد فى الحَفيرة الأُخرىٰ حتّى ماتوا.

۱۹۳۹ ۲۷۱۸۸ (۵) **مستدرك ۱۸ / ۱۷۰:** محمّد بن علىّ بن شهر آشوب فى المناقب روى انّ سبعين رجلاً من الزّطّ أتوه يعنى أمير المؤمنين﵇ بعد قتال أهل البصرة يدعونه إلٰهاً بلسانهم وسجدوا له فقال لهم ويلكم لا تفعلوا إنّما أنا مخلوق مثلكم فأبوا عليه فقال لئن لم ترجعوا عمّا قلتم فىّ وتتوبوا إلى الله لأقتلنّكم قال فأبوا فخدّ علىّ﵇ لهم أخاديد وأوقد ناراً فكان قنبر يحمل الرّجل بعد الرّجل على منكبه فيقذفه فى النّار ثمّ قال﵇:

إنّى إذا أبصرت أمراً منكرا ... أوقدت ناراً ودعوت قنبرا
ثمّ احتفرت حفراً فحفراً ... وقنبراً يحطم حطماً منكراً

۱۹۴۰ ۲۷۱۸۹ (۶) **رجال الكشّىّ ۵۱۸:** حدّثنى الحسين بن الحسن بن بندار القمىّ قال حدّثنا سهل بن زياد الآدمىّ قال كتب بعض أصحابنا إلى أبى الحسن العسكرىّ﵇ جعلت فداك يا سيّدى انّ علىّ بن حسكة يدّعى أنّه من أوليائك وأنّك أنت الأوّل القديم وأنّه بابك ونبيّك أمرته أن يدعو إلى ذلك ويزعم انّ الصّلوٰة والزّكوٰة والحجّ والصّوم كلّ ذلك معرفتك ومعرفة من كان فى مثل حال ابن حسكة فيما يدّعى من البابيّة والنّبوّة فهو مؤمن كامل سقط عنه الإستعباد بالصّلوٰة والصّوم والحجّ وذكر جميع شرايع الدّين انّ معنى ذلك كلّه ما ثبت لك ومال النّاس

۱۹۳۸ (۴) امام صادق‌ؑ فرمود: «گروهی نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آمدند و گفتند: درود بر تو ای پروردگار ما! حضرت از آنان خواست که توبه کنند. آنان توبه نکردند. حضرت چاله‌ای برای‌شان کند و در آن آتشی افروخت و چاله‌ای دیگر در کنار آن چاله حفر کرد و این دو را به هم راه داد و چون توبه نکردند، آنان را در آن چاله افکند و در چالهٔ دیگر، آتش افروخت تا همه مردند.»

۱۹۳۹ (۵) روایت شده است که: «هفتاد مرد زطّی پس از جنگ با بصریان، خدمت امیرالمؤمنین‌ؑ رسیدند. به زبان خود او را خدا خواندند و برای او به سجده افتادند. حضرت به آنان فرمود: وای بر شما، نکنید؛ من تنها آفریده‌ای مانند شمایم! آنان از امام نپذیرفتند. حضرت فرمود: اگر از آنچه دربارهٔ من گفته‌اید برنگردید و به سوی خدا توبه نکنید، شما را قطعا خواهم کشت. راوی گوید: آنان نپذیرفتند. حضرت علی‌ؑ چاله‌های مستطیلی برای‌شان کَند و آتشی افروخت. قنبر یکی پس از دیگری مردها را بردوش خود می‌گرفت و آنان را در آتش می‌افکند. پس از آن، امیرالمؤمنین‌ؑ فرمود:

من آن زمان که کار منکری را ببینم آتشی می‌افروزم و قنبر را فرا می‌خوانم
پس از آن، چاله‌هایی پی در پی می‌کنم و قنبر به شدت و مقتدرانه نابودشان می‌کند.»

۱۹۴۰ (۶) سهل بن زیاد آدمی گوید: «بعضی از یاران‌مان به امام حسن عسکری‌ؑ نوشتند: سرورم، فدایت شوم! علی بن حسکه ادّعا دارد که از دوستان شماست و این که شما همان اول و قدیم هستی و او باب شما و پیامبر شماست. شما او را مامور کرده‌ای که به این حقیقت مردم را دعوت کند. او می‌گوید که نماز، زکات، حج و روزه همهٔ این‌ها به جهت معرفت تو و معرفت کسی است که مانند ابن حسکه دعوی بابیت و نبوت شما را داشته باشد؛ بنابراین ابن حسکه مؤمنی کامل است که بندگی با نماز، روزه و حج از او ساقط است و همهٔ شرایع دین را نام برده است و بر این عقیده است که معنای همهٔ این‌ها همان است که برای‌تان ثبت شده است و مردم هم بسیاری به او گرویده‌اند. اگر صلاح بدانید، بر موالیان خویش با جوابی در این زمینه که آنان را از هلاکت نجات بخشد، منت نهید. سهل بن زیاد گوید: امام حسن عسکری‌ؑ در پاسخ نامه مرقوم فرمود: ابن حسکه که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفته است و این تو را کافی است که من اصلا او را در میان دوستانم نمی‌شناسم. او را چه می‌شود؛ خداوند او را لعنت کند! به خدا سوگند! خداوند محمد و پیامبران پیش از او را به جز به حنیفیت [پاکی = شرایعی پاک]، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت برنینگیخته و محمدﷺ جز به خدای

إليه كثيراً فإن رأيت أن تمنّ على مواليك بجواب في ذلك تنجيهم من الهلكة قال فكتب عليه السلام كذب ابن حسكة عليه لعنة الله وبحسبك[١] إنّي لا أعرفه في مواليّ ماله لعنه الله فوالله ما بعث الله محمّداً والأنبياء قبله إلّا بالحنيفيّة والصّلوٰة والزّكوٰة والصّيام والحجّ والولاية وما دعا محمّد صلى الله عليه وآله إلّا إلى الله وحده لا شريك له وكذلك نحن الأوصياء من ولده عبيدالله لا نشرك به شيئاً ان أطعناه رحمنا وإن عصيناه عذّبنا مالنا على الله من حجّة بل الحجّة لله عزّ وجلّ علينا وعلى جميع خلقه أبرء الى الله ممّن يقول ذلك وأنتفي إلى الله من هذا القول فاهجروهم لعنهم الله وألجؤوهم إلى ضيق الطّريق فإن وجدت من أحد منهم خلوة فاشدخ رأسه بالصّخرة.

(٧) مستدرك ١٨ / ١٦٨: الشّيخ الجليل الحسين بن عبد الوهّاب المعاصر للمفيد رحمه الله في ١٩٤١ ٢٧١٩٠
كتاب عيون المعجزات نقلاً من كتاب الأنوار تأليف أبي عليّ الحسن بن همّام حدّث العبّاس بن الفضل قال حدّثنا موسى بن عطيّة الأنصاريّ قال حدّثنا حسّان بن أحمد الأزرق عن أبي الأحوص عن أبيه عن عمّار السّاباطيّ قال قدم أمير المؤمنين عليه السلام المدائن فنزل بإيوان كسرىٰ وكان معه دلف بن مجير منجّم كسرىٰ فلمّا زال الزّوال قال لدلف قم معي إلى أن قال ثمّ نظر إلى جمجمة نخرة فقال لبعض أصحابه خذ هذه الجمجمة وكانت مطروحة وجاء إلى الإيوان وجلس فيه ودعا بطست وصبّ فيه ماءً وقال له دع هذه الجمجمة في الطّست ثمّ قال عليه السلام أقسمت عليك يا جمجمة أخبريني من أنا ومن أنت فنطقت الجمجمة بلسان فصيح وقالت امّا أنت فأمير المؤمنين وسيّد الوصيّين وأمّا أنا فعبد الله وابن أمة الله كسرىٰ أنوشيروان فانصرف القوم الّذين كانوا معه من أهل ساباط إلى أهاليهم وأخبروهم بما كان وبما سمعوه من الجمجمة فاضطربوا واختلفوا في معنى أمير المؤمنين عليه السلام وحضروه وقال بعضهم فيه مثل ما قال النّصارىٰ في المسيح ومثل ما قال عبد الله بن سبأ وأصحابه (فقال له أصحابه ـ خ) فإن تركتهم على هذا كفر النّاس فلمّا سمع ذلك منهم قال لهم ما تحبّون أن أصنع بهم قال تحرقهم بالنّار كما أحرقت عبد الله بن سبأ وأصحابه فأحضرهم وقال ما حملكم على ما قلتم قالوا سمعنا كلام الجمجمة النّخرة ومخاطبتها إيّاك ولا يجوز ذلك إلّا لله تعالى فمن ذلك قلنا ما قلنا فقال عليه السلام ارجعوا إلى كلامكم وتوبوا إلى الله.

---

١. بحسبك اي حسبك والباء زائدة.

یگانه که شریک ندارد، دعوت نکرده است و همچنین ما، اوصیا که از نسل او هستیم، بندگان خداییم و هیچ چیزی را شریک او نمی‌گیریم. اگر از او اطاعت کنیم، ما را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و اگر اطاعت نکنیم، ما را عذاب خواهد کرد. ما حجتی بر خدا نداریم بلکه حجت برای خداوند ﷻ بر ما و بر همهٔ خلقش ثابت است. من به خدا پناه می‌برم و بیزاری می‌جویم از کسی که چنین گوید و از این گفته دور و به خدا نزدیک می‌شوم. از آنان دوری کنید. خداوند آنان را لعنت کند! آنان را به تنگ راه مجبور سازید[= بر آنان سخت بگیرید] و اگر در خلوت به کسی از آنان دست یافتید، سرش را با سنگ بشکنید.»

۱۹۴۱ (۷) عمار ساباطی گوید: «امیرالمؤمنین ؑ به مدائن آمدند. در ایوان کسری منزل کردند و دلف بن مجیر- منجّم کسری ـ همراه حضرت بود. چون ظهر شد، حضرت به دلف فرمود: همراه من برخیز؛ تا آنجا که گوید: پس از آن، حضرت نگاهی به جمجمه پوسیده و متلاشی شده‌ای کرد و به بعضی از یارانش فرمود: این جمجمه را بگیر [و جمجمه پخش شده بود] و حضرت به ایوان آمد و در آنجا نشست و طشتی آورد و آبی در آن ریخت و به آن شخص فرمود: این جمجمه را در طشت بگذار. پس از آن حضرت فرمود: ای جمجمه، تو را سوگند می‌دهم که به من بگویی که من کی‌ام و تو کیستی؟ جمجمه به زبان فصیح به سخن آمد و گفت: تو امیرالمؤمنین و سرور اوصیا هستی و من بندهٔ خدا و فرزند کنیز خدا، کسری انوشیروان هستم. پس از این جریان، کسانی که از اهل ساباط همراه حضرت بودند به میان اهالی خویش رفتند و آنان را از آنچه شده بود و آنچه از جمجمه شنیده بودند، باخبر کردند.

مردم مضطرب شدند و در وصف [و حقیقت و ماهیت] امیرالمؤمنین ؑ اختلاف پیدا کردند و نزد حضرت حاضر شدند. برخی از مردم مانند آنچه مسیحیان دربارهٔ مسیح و مثل آنچه عبدالله بن سبا و یارانش گفتند، اظهار داشتند. یاران حضرت به امام گفتند: اگر اینان را بر این عقیده رها سازی، مردم کافر شوند. چون امام این سخن را از آنان شنید، به آنان فرمود: دوست دارید که با آنان چه بکنم؟ مردم گفتند:آنان را همان گونه که عبدالله بن سبا و یارانش را سوزاندی، بسوزان. حضرت آنان را حاضر ساخت و فرمود: چه چیزی شما را بر آنچه گفتند، واداشت. گفتند: ما سخن جمجمهٔ پوسیده و خطابش را بر شما شنیدیم و این کار جز برای خداوند متعال جایز نیست و از این جهت بود که گفتیم،

فقالوا ما كنّا نرجع عن قولنا فاصنع بنا ما أنت صانع فأمر أن تضرم لهم النّار فحرقهم فلمّا احترقوا قال أسحقوهم واذروهم فى الرّيح فسحقوهم وذروهم فى الرّيح فلمّا كان اليوم الثّالث من إحراقهم دخل إليه أهل السّاباط وقالوا الله الله فى دين محمّد ﷺ انّ الّذين احرقتهم بالنّار قد رجعوا إلى منازلهم أحسن ما كانوا فقال عليه السلام أليس قد احرقتموهم بالنّار وسحقتموهم وذريتموهم في الرّيح قالوا بلى قال احرقتهم أنا والله أحياهم فانصرف أهل ساباط متحيّرين.

١٩٤٢ / ٢٧١٩١ (٨) مستدرك ١٨ / ١٦٩: وروى الشّيخ شاذان بن جبرئيل القمىّ فى كتاب الفضائل بإسناده عن أبى الأحوص ما يقرب منه وفى آخره فسمع بذلك أمير المؤمنين عليه السلام وضاق صدره فاحضرهم وقال يا قوم غلب عليكم الشّيطان إن أنا إلّا عبد الله انعم علىّ بإمامته وولايته ووصيّة رسوله ﷺ فارجعوا عن الكفر فأنا عبد الله وابن عبده ومحمّد ﷺ خير منّى وهو أيضاً عبد الله وإن نحن إلّا بشر مثلكم فخرج بعضهم من الكفر وبقى قوم على الكفر ما رجعوا فألحّ عليهم أمير المؤمنين عليه السلام بالرّجوع فما رجعوا فأحرقهم بالنّار وتفرّق منهم قوم في البلاد وقالوا لولا انّ فيه الرّبوبيّة ما كان احرقنا فى النّار.

١٩٤٣ / ٢٧١٩٢ (٩) دعائم الإسلام ١ / ٤٨: وأتاه[١] صلوات الله عليه قوم غلوا فيه ممّن قدّمنا وصفهم واستزلال الشّيطان إيّاهم فقالوا أنت إلٰهنا وخالقنا ورازقنا ومنك مبدؤنا وإليك معادنا فتغيّر وجهه عليه السلام وارفضّ عرقاً وارتعد كالسّعفة تعظيماً لجلال الله عزّ جلاله وخوفاً منه وثار[٢] مغضباً ونادى بمن حوله وأمرهم بحفير فحفر[٣] وقال لأشبعنّك اليوم لحماً وشحماً فلمّا علموا أنّه قاتلهم قالوا لئن قتلتنا فأنت تحيينا فاستتابهم فأصرّوا على ما هم عليه[٤] فأمر بضرب أعناقهم وأضرم (لهم ـ ك) ناراً فى ذلك الحَفير فأحرقهم فيه وقال (فى ذلك ـ خ) عليه السلام:

لمّا رأيت الأمر[٥] أمراً منكراً أضرمت نارى[٦] ودعوت قنبراً وهذا من مشهور الأخبار عنه عليه السلام.

---

١. أى عليّاً عليه السلام. ٢. قام ـ خ. ٣. فحفروا ـ خ.
٤. فاستشاط غضباً عليهم ـ ك. ٥. اليوم ـ خ. ٦. ناراً ـ خ.

آنچه گفتیم. حضرتعلیه السلام فرمود: از سخن خویش برگردید و به سوی خدا توبه کنید. آنان گفتند: ما از گفتهٔ خویش بر نمی‌گردیم؛ هر کار که می‌خواهی با ما بکن. حضرت دستور داد تا آتش برای‌شان افروخته شود. پس از آن، حضرت آنان را سوزاند و چون سوختند، حضرت فرمود: آنان را بسایید [و آرد کنید] و به باد دهید. آنان را ساییدند و به باد دادند. روز سوم سوزاندن آنان که شد، مردم ساباط نزد حضرت آمدند و گفتند: الله! الله! در دین محمدﷺ [و با این جمله، شگفتی خویش را ابراز کردند]. کسانی که شما آنان را با آتش سوزاندید به منزل‌های‌شان در بهترین حال برگشتند. حضرت فرمود: آیا نه این است که شما آنان را با آتش سوزاندید و نرم‌شان کردید و به باد دادید؟ گفتند: آری، چنین کردیم. حضرت فرمود: من آنان را سوزاندم و خداوند آنان را زنده کرد. پس از آن، ساباطیان با حیرت بازگشتند!»

۱۹۴۲ (۸) شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضائل با سند خویش از ابوالاحوص روایتی نزدیک به روایت گذشته آورده و در پایان آن روایت آمده است: «امیرالمؤمنینعلیه السلام این جریان را شنید و سینه‌اش تنگ شد. آنان را حاضر کرد و فرمود: ای جماعت، شیطان بر شما چیره شده است. من نیستم جز بندهٔ خدا که با امامت و ولایت و وصایت رسولش بر من نعمت نهاده؛ [پس] از کفر بازگردید. من بندهٔ خدا و پسر بندهٔ خدایم و محمدﷺ بهتر از من است و او نیز بندهٔ خداست و ما همه جز بشری چون شما نیستیم. پس از آن، برخی از آنان از کفر دست کشیدند ولی بعضی همچنان بر کفر ماندند و بازنگشتند. امیرالمؤمنینعلیه السلام به آنان اصرار می‌کرد که بازگردند ولی بازنگشتند. حضرت آنان را به آتش سوزاند ولی دسته‌ای از آنان در شهرها پراکنده شدند و گفتند: اگر در علیعلیه السلام خدایی نبود، ما را با آتش نمی‌سوزاند.»

۱۹۴۳ (۹) گروهی که دربارهٔ امیرالمؤمنینعلیه السلام غلو کرده بودند و قبلا وصف‌شان کردیم و گفتیم که شیطان آنان را به لغزش واداشته بود، نزد امیرالمؤمنینعلیه السلام آمدند و گفتند: «تو خدای ما، آفریدگار ما و روزی دهندهٔ مایی. از تو آغاز ما و به سوی تو بازگشت ماست. حضرت چهره‌اش تغییر کرد، عرقش جاری شد و چون شاخهٔ درخت خرما به سپاس تعظیم عظمت و جلال خدا و از روی ترس از خدا به خود لرزید؛ برآشفته و غضبناک از جا برخاست و اطرافیان خود را صدا کرد و به آنان دستور داد تا چاله‌ای بکَنند. چاله آماده شد. حضرت فرمود: امروز تو را از پیه و گوشت سیر می‌سازم. آن غالیان هنگامی که فهمیدند حضرت آنان را خواهد کشت گفتند: اگر تو ما را بکشی، خودت مجددا ما را زنده می‌کنی. حضرت از آنان خواست تا توبه کنند ولی آنان بر عقیده‌ای که داشتند، اصرار ورزیدند. حضرت دستور داد تا آنان را گردن زنند و در آن چاله آتشی افروخته شود و حضرت در این باره فرمود:

من هر زمان کاری زشت و منکر ببینم   آتشم را می‌افروزم و قنبر را می‌خوانم

و این از خبرهایی است که از حضرتعلیه السلام شهرت یافته است.»

۱۹۴۴ ۲۷۱۹۳ (۱۰) وسائل ۲۸ / ۳۳۵: (الحسن بن سليمان فى (مختصر البصائر) نقلاً من كتاب ابن بابويه عن محمّد بن موسى بن المتوكّل عن موسى بن جعفر عن موسى بن عمران عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبد الله عن آبائه عن علىّ عليه السلام أنّه دخل عليه مجاهد فقال ما تقول فى كلام القدريّة فقال أمير المؤمنين عليه السلام معك أحد منهم أو فى البيت أحد منهم قال وما تصنع بهم يا أمير المؤمنين قال أستتيبهم[1] فإن تابوا وإلّا قتلتهم.

۱۹۴۵ ۲۷۱۹۴ (۱۱) جامع الأخبار ۴۶۰: عن علىّ عليه السلام أنّه دخل عليه مجاهد (مولى عبد الله بن عبّاس) فقال يا أمير المؤمنين ما تقول فى كلام أهل القدريّة ومعه جماعة من النّاس فقال أمعك أحد منهم قال ما تصنع بهم يا أمير المؤمنين قال أستتيبهم فإن تابوا وإلّا ضربت أعناقهم.

۱۹۴۶ ۲۷۱۹۵ (۱۲) رجال الكشّىّ ۱۰۶: حدّثنى محمّد بن قولويه القمىّ قال حدّثنى سعد بن عبد الله ابن أبى خلف القمىّ قال حدّثنى محمّد بن عثمان العبدىّ عن يونس بن عبد الرّحمٰن عن عبد الله بن سنان قال حدّثنى أبى عن أبى جعفر عليه السلام (قال ـ ئل) انّ عبد الله بن سبأ كان يدّعى النّبوّة و(كان ـ ئل) يزعم انّ أمير المؤمنين عليه السلام هو الله تعالى عن ذٰلك فبلغ ذٰلك أمير المؤمنين عليه السلام فدعاه وسأله فأقرّ بذٰلك وقال نعم أنت هو وقد كان ألقى فى روعى انّك أنت الله وانّى نبىّ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام ويلك قد سخر منك الشّيطان فارجع عن هٰذا ثكلتك اُمّك وتب فأبىٰ فحبسه واستتابه ثلاثة أيّام فلم يتب (فأخرجه ـ ئل) فأحرقه بالنّار وقال انّ الشّيطان استهواه فكان يأتيه ويلقى فى روعه ذٰلك.

۱۹۴۷ ۲۷۱۹۶ (۱۳) رجال الكشّىّ ۱۰۷: حدّثنى محمّد بن قولويه قال حدّثنى سعد بن عبد الله قال حدّثنا يعقوب بن يزيد ومحمّد بن عيسى (جميعاً ـ ئل) عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول وهو يحدّث أصحابه بحديث عبد الله بن سبأ وما ادّعى من الرّبوبيّة فى أمير المؤمنين[2] علىّ بن ابيطالب فقال انّه لمّا ادّعى ذٰلك فيه استتابه أمير المؤمنين عليه السلام فأبىٰ أن يتوب فأحرقه بالنّار.

---

۱. استتيبهم ـ خ.
۲. لأمير المؤمنين عليه السلام ـ ئل.

۱۹۴۴ (۱۰) مجاهد در محضر حضرت علیﷺ وارد شد و گفت: «شما دربارهٔ سخن قَدَریه چه می‌گویید؟ امیرالمؤمنینﷺ فرمود: آیا کسی از آنان همراه توست یا در منزل از آنان کسی هست؟ مجاهد گفت: ای امیرالمؤمنین، با آنان چه کار دارید؟ حضرت فرمود: آنان را توبه می‌دهم؛ اگر پذیرفتند و توبه کردند [که هیچ]؛ وگرنه آنان را می‌کشم.»

۱۹۴۵ (۱۱) مجاهد (غلام عبدالله بن عباس) نزد امیرالمؤمنین علیﷺ آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، شما دربارهٔ سخن قَدَریه چه می‌گویید؟ گروهی از مردم هم همراه مجاهد بودند. حضرت فرمود: آیا کسی از آنان همراه توست؟ مجاهد گفت: ای امیرالمؤمنین، چه می‌خواهی با آنان بکنی؟ حضرت فرمود: آنان را توبه می‌دهم؛ اگر توبه کردند[که هیچ]؛ وگرنه آنان را گردن می‌زنم.»

۱۹۴۶ (۱۲) امام باقرﷺ فرمود: «عبدالله بن سبا دعوی پیامبری داشت و می‌گفت که: امیرالمؤمنین همان خداست (خدا برتر از این ادّعا است)! این خبر به امیرالمؤمنینﷺ رسید. حضرت او را خواست و از او پرسید و او به این گفته اعتراف کرد و گفت: آری، تو خدایی و در دلم افتاده است که تو خدا و من پیامبر هستم. امیرالمؤمنینﷺ به او گفت: وای بر تو! شیطان تو را مسخره کرده؛ از این گفته برگرد. مادرت به عزایت بنشیند! توبه کن، ولی او نپذیرفت. حضرت او را به زندان انداخت و سه روز او را توبه داد ولی او توبه نکرد. پس از آن، او را از زندان بیرون آورد و با آتش سوزاند و فرمود: شیطان عقل او را ربوده است و نزد او می‌آید و در قلبش چنین القا می‌کند.»

۱۹۴۷ (۱۳) هشام بن سالم گوید: «امام صادقﷺ در حالی که جریان عبدالله بن سبا و ادّعای او مبنی بر خدا بودن امیرالمؤمنین را برای یارانش بازگو می‌کرد، می‌فرمود: چون چنین ادّعایی را عبدالله بن سبا دربارهٔ امیرالمؤمنینﷺ کرد، حضرت او را توبه داد ولی او نپذیرفت. پس از آن، حضرت او را در آتش سوزاند.»

۱۹۴۸ ۲۷۱۹۷ (۱۴) رجال الكشّيّ ۱۰۸ : ذكر بعض أهل العلم انّ عبد الله بن سبأ كان يهوديّاً فأسلم ووالیٰ عليّاًعليه السلام وكان يقول وهو على يهوديّته في يوشع بن نون وصيّ موسى بالغلوّ فقال في إسلامه بعد وفاة رسول اللهصلى الله عليه وآله في عليّعليه السلام مثل ذٰلك.

۱۹۴۹ ۲۷۱۹۸ (۱۵) الإحتجاج ۲ / ۲۳۱ : قد روى عن أبي الحسن الرّضاعليه السلام من ذمّ الغلاة والمفوّضة وتكفيرهم وتضليلهم والبراءة منهم وممّن والاهم وذكر علّة ما دعاهم إلى ذٰلك الإعتقاد الفاسد الباطل ما قد تقدّم ذكر طرف منه في هٰذا الكتاب وكذٰلك روى عن آبائه وأبنائهعليهم السلام في حقّهم والأمر بلعنهم والبراءة منهم وإشاعة حالهم والكشف عن سوء اعتقادهم كي لا يغترّ بمقالتهم ضعفاء الشّيعة ولا يعتقد من خالف هٰذه الطّائفة انّ الشّيعة الإماميّة بأسرهم على ذٰلك.

نعوذ منه وممّن اعتقده وذهب إليه فممّا ذكره الرّضاعليه السلام عن علّة وجه خطأهم وضلالهم عن الدّين القيّم ما روّيناه بالإسناد الّذى تقدّم ذكره عن أبي محمّد الحسن العسكريّعليه السلام : انّ الرّضا عليه السلام والصّلوات والتحيّات قال انّ هؤلاء الضّلّال الكفرة ما أتوا إلّا من قبل جهلهم بمقدار أنفسهم حتّى اشتدّ اعجابهم بها وكثرة تعظيمهم لما يكون منها فاستبدّوا بآرائهم الفاسدة واقتصروا على عقولهم المسلوك بها غير سبيل الواجب حتّى استصغروا قدر الله واحتقروا أمره وتهاونوا بعظيم شأنه إذ لم يعلموا انّه القادر بنفسه الغنيّ بذاته الّذى ليست قدرته مستعارة ولا غناه مستفاداً.

والّذى من شاء أفقره ومن شاء أغناه ومن شاء أعجزه بعد القدرة وأفقره بعد الغنىٰ فنظروا إلى عبد قد اختصّه الله بقدرة ليبيّن بها فضله عنده وآثر بكرامته ليوجب بها حجّته على خلقه وليجعل ما آتاه من ذٰلك ثواباً على طاعته وباعثاً على اتّباع أمره ومؤمناً عباده المكلّفين من غلط من نصبه عليهم حجّة ولهم قدوة فكانوا كطلّاب مَلِكٍ من ملوك الدّنيا ينتجعون فضله ويؤمّلون نائله ويرجون التفيّؤ بظلّه والإنتعاش بمعروفه والإنقلاب إلى أهليهم بجزيل عطائه الّذى يعينهم على طلب الدّنيا وينقذهم من التّعرّض لدنيّ المكاسب وخسيس المطالب فبيناهم يسألون عن طريق الملك ليترصّدوه وقد وجّهوا الرّغبة نحوه وتعلّقت قلوبهم برؤيته إذ قيل لهم سيطّلع عليكم في جيوشه ومواكبه وخيله ورجله فإذا رأيتموه

۱۹۲۸ (۱۴) بعضی از دانشمندان گفته‌اند که: «عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و از دوستان علی﷼ شد و او در زمانی که یهودی بود، دربارهٔ یوشع بن نون وصی حضرت موسی﷼ غلوّ می‌کرد. او نیز در دورهٔ مسلمانی‌اش پس از رحلت پیامبر خداﷺ در مورد امیرالمؤمنین علی﷼ همان گونه غلوّ کرد.»

۱۹۲۹ (۱۵) دربارهٔ مذمّت غالیان و اهل تفویض و نیز دربارهٔ کفر و ضلالت اینان و بیزاری جستن از اینان و دوستان‌شان و بیان این که چه چیزی باعث شد که آنان چنین اعتقاد فاسد و باطلی را پیدا کنند، روایاتی از امام رضا﷼ آمده است که برخی از آنها در این کتاب گذشت و نیز از پدران و فرزندان حضرت رضا﷼ در حقّ اینان و دربارهٔ امر به لعن این‌ها و بیزاری جستن از اینان و آشکار سازی و پرده‌دری از حال و اعتقاد زشت‌شان روایت شده است تا شیعیان ضعیف، گول گفتهٔ اینان را نخورند و مخالفان شیعه نیز نپندارند که شیعهٔ امامیه همه بر این عقیده‌اند.

ما از این عقیده و از کسانی که به آن معتقدند و بدان گرویده‌اند، به خداوند پناه می‌بریم. یکی از فرموده‌های حضرت رضا﷼ دربارهٔ علت به اشتباه افتادن اینان و گمراه شدن‌شان از مسیر دین استوار روایتی است که با سندی که قبلا یادآور شدیم، از امام حسن عسکری﷼ داریم که: «حضرت رضا﷼ فرمود: این گروه گمراه و کافر جز از سوی جهل و نادانی‌شان به ارزش خویش، مورد هجوم قرار نگرفتند؛ تا آنجا که نسبت به خویش به شدت شگفت‌زده شدند و هر چه را از خودشان سر می‌زد، بسیار بزرگ می‌دانستند! در نتیجه تنها به نظرهای فاسد خویش بسنده کردند و به عقول خویش که آن را در راه‌های غیر واجب می‌بردند، اکتفا کردند؛ تا جایی که ارزش و قدر خدا را کم کردند و کار او را کوچک گرفتند و شان و منزلت او را سبک دانستند؛ زیرا ندانستند او خودش قادر و خودش غنی است. هم او که قدرتش از دیگری عاریه گرفته نشده و غنایش از جای دیگری به دست نیامده است. هم او که هر که را بخواهد، فقیر و هر که را بخواهد غنی، و هر که را بخواهد - پس از قدرت - عاجز و هر که را بخواهد - پس از غنا - فقیر می‌کند. اینان به بنده‌ای نگریستند که خداوند قدرتی ویژهٔ او عطا کرده تا برتری او نزد خدا روشن شود و کرامتی به او داده تا بدان حجت، این بنده را بر خلقش ثابت سازد و تا آنچه به او داده به عنوان پاداشی بر طاعت پذیری این بنده و انگیزه‌ای بر پیروی از او و علتی باشد تا بندگان خدا که سرسخت هستند به او ایمان آورند و نصب او را به عنوان حجت و راهنما بپذیرند.

این مردم مانند کسانی هستند که در طلب پادشاهی از پادشاهان دنیایند. به دنبال بخشش او و در امید چیزی هستند که از او به آنها برسد و می‌خواهند که در سایهٔ او جای گیرند و با خیر او زندگی کنند و با دهش‌های بزرگ او به سوی اهل خویش بازگردند؛ تا آنان را در طلب دنیا یاری دهد و از انجام کارهای پست و پیگیری‌های بی‌ارزش نجات دهد و در حالی که از راه پادشاه جویا می‌شوند تا در انتظار او بنشینند و تمایل قلبی خویش را به سوی او معطوف داشته و دل‌های‌شان وابستهٔ دیدار او شده، ناگاه به آنان گفته می‌شود که، به زودی پادشاه در میان لشکریان، موکب‌ها، سواره‌ها و پیاده‌ها پیدا می‌شود. چون او را دیدید، آن گونه که حقّ اوست او را تعظیم کنید و به پادشاهی‌اش آن‌گونه که واجب است، اعتراف کنید و مبادا که دیگری را به نام او بنامید یا غیر او را چون او تعظیم کنید؛ که در این صورت، حقّ پادشاه را کم گذاشته و او

فأعطوه من التّعظيم حقّه ومن الإقرار بالمملكة واجبه وإيّاكم أن تسمّوا بإسمه غيره أو تعظّموا سواه كتعظيمه فتكونوا قد بخستم الملك حقّه وأزريتم عليه واستحققتم بذٰلك منه عظيم عقوبته فقالوا نحن كذٰلك فاعلون جهدنا وطاقتنا فما لبثوا أن طلع عليهم بعض عبيد الملك في خيل قد ضمّها إليه سيّده ورجل قد جعلهم في جملته وأموال قد حباه بها فنظر هؤلاء وهم للملك طالبون.

فاستكثروا ما رأوه بهٰذا العبد من نِعَم سيّده ورفعوه أن يكون هو من المنعم عليه بما وجدوا معه فأقبلوا يحيّونه تحيّة الملك ويسمّونه بإسمه ويجحدون أن يكون فوقه ملك وله مالك فأقبل عليهم العبد المنعم عليه وسائر جنوده بالزّجر والنّهي عن ذٰلك والبرائة ممّا يسمّونه به ويخبرونهم بانّ الملك هو الّذي أنعم بهٰذا عليه واختصّه به وانّ قولكم ما تقولون يوجب عليكم سخط الملك وعذابه ويفوّتكم كلّما أمّلتموه من جهته.

وأقبل هؤلاء القوم يكذّبونهم ويردّون عليهم قولهم فما زالوا كذٰلك حتّى غضب الملك لمّا وجد هؤلاء قد سوّوا به عبده وأزروا عليه في مملكته وبخسوه حقّ تعظيمه فحشرهم أجمعين إلى حبسه ووكّل بهم من يسومهم سوء العذاب فكذٰلك هؤلاء لمّا وجدوا أمير المؤمنين عبداً أكرمه الله ليبيّن فضله ويقيم حجّته فصغّروا عندهم خالقهم ان يكون جعل عليّاً له عبداً وأكبروا عليّاً عن أن يكون الله عزّ وجلّ له ربّاً فسمّوه بغير إسمه فنهاهم هو وأتباعه من أهل ملّته وشيعته وقالوا لهم يا هؤلاء انّ عليّاً وولده عباد مكرمون مخلوقون ومدبّرون لا يقدرون إلّا على ما أقدرهم عليه الله ربّ العالمين ولا يملكون إلّا ما ملكهم ولا يملكون موتاً ولا حياةً ولا نشوراً ولا قبضاً ولا بسطاً ولا حركة ولا سكوناً إلّا ما أقدرهم عليه وطوّقهم وانّ ربّهم وخالقهم يجلّ عن صفات المحدثين ويتعالىٰ عن نعت المحدودين وانّ من اتّخذهم أو واحداً منهم أرباباً من دون الله فهو من الكافرين وقد ضلّ سواء السّبيل فأبىٰ القوم إلّا جماحاً وامتدّوا في طغيانهم يعمهون فبطلت أمانيّهم وخابت مطالبهم وبقوا في العذاب. وتقدّم في رواية الحسين بن خالد (١) من باب (١٠٠) ماورد في انّ من أحبّ الغلاة فقد أبغض الأئمّة عليهم السلام ومن أبغضهم فقد أحبّ الأئمّة عليهم السلام من أبواب العشرة (ج ٢٠) ما يدلّ على ذٰلك.

راکم گرفته‌اید و در برابر این کردارتان مستحقّ کیفر بزرگ اویید. آنها هم بگویند که ما نهایت تلاش و قدرت خویش را به کار می‌گیریم و از این سخن چیزی نگذرد که بعضی از بندگان آن پادشاه همراه با لشکر سواره‌ای که همان پادشاه این لشکر را همراه او ساخته و همراه با لشکر پیاده‌ای که آن پادشاه آنها را در میان آن لشکر قرار داده و اموالی که آنها را او به آن بنده بخشیده، آشکار شود. مردم در حالی که در انتظار پادشاه هستند به آن بنده نگاهی می‌کنند و آنچه از نعمت‌های پادشاه راکه در این بنده می‌بینند، زیاد می‌شمرند و به خاطر چیزهایی که در او می‌بینند، او را برتر از آن می‌دانند که پادشاه به او انعام کرده باشد؛ لذا به او متوجه می‌شوند و به او چون پادشاه سلام می‌دهند و نام پادشاه را بر او می‌نهند و نمی‌پذیرند که برتر از او پادشاهی است و او را مالکی باشد.

آن بنده‌ای که پادشاه بر او این نعمت‌ها را فرو ریخته و دیگر لشکریانش، همهٔ مردم را از این کار باز می‌دارند و نهی می‌کنند و از این نامی که مردم بر او نهاده‌اند، بیزاری می‌جویند و به مردم بازگو می‌کنند که پادشاه همان کسی است که این نعمت‌ها را بر این بنده داده و او را به این نعمت‌ها اختصاص داده است و این که آنچه شما می‌گویید، موجب ناخشنودی پادشاه و عذاب اوست و در نتیجه همهٔ امیدهایی که به او داشتید، از دست‌تان خواهد رفت. ولی این گروه منتظر [که هم اکنون به اشتباه به این بندهٔ پادشاه دل داده‌اند]، آن بنده و لشکریانش را تکذیب می‌کنند و سخن‌شان را نمی‌پذیرند و پیوسته چنین می‌کنند تا آن که پادشاه وقتی که می‌بیند اینان بنده‌اش را با او برابر گرفته و در پادشاهی‌اش او را کم گرفته و آنچه شایستهٔ تعظیم او بوده کم کرده‌اند، همهٔ آنها را به زندانش می‌برد و کسی را می‌گمارد که آنان را به شکلی بد شکنجه کند.

مانند این گروه و مثالی که زدیم، گروهی هستند که چون می‌بینند که امیرالمؤمنینعليه السلام بنده‌ای است که خداوند او را بزرگ داشته تا برتری او را آشکار سازد و حجت او را بپا دارد، خدای خویش را در نزد خویش کوچک‌تر از آن می‌بینند که علی را بندهٔ خویش قرار داده باشد و علی را برتر از آن می‌دانند که خداوند پروردگار او باشد؛ لذا علی را به نام دیگری غیر از نام خودش می‌خوانند و امیرالمؤمنینعليه السلام و پیروانش یعنی کسانی که بر آیین او و شیعهٔ او هستند، آنان را از این کار باز می‌دارند و به آنان می‌گویند: این گروه، علی و فرزندانش، بندگان بزرگوارند؛ آفریده‌هایی هستند که از سوی خداوند تدبیر می‌شوند؛ و بر چیزی جز آنچه خداوند عالمیان آنان را برای آن قدرت داده باشد، قدرت ندارند و چیزی را جز آنچه او به آنها داده، مالک نیستند؛ و نه مرگ و نه زندگی و نه زنده شدن و تنگ کردن و نه گشاد کردن و نه حرکت و نه سکون را مالک نیستند؛ مگر آن که خداوند توانایی‌شان دهد و قدرت‌شان بخشد و خدای‌شان و آفریدگارشان برتر از آن است که صفات آفریده‌ها و بالاتر از آن است که وصف متناهیان را دارا باشد و کسی که اینان یا یکی از آنان را خدایانی غیر از خدا بگیرد، او از کافران و از راه مستقیم گم شده است. ولی آن گروه، جز از سرکشی، امتناع ورزند و در طغیان خویش کورکورانه ادامه دهند و در نتیجه آرمان‌های‌شان از بین برود و به مقصود خویش نرسند و در عذاب همچنان بمانند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب صدم از ابواب معاشرت، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

(١٠)

باب حكم من شتم النّبيّ صلى الله عليه وآله أو ادّعى النّبوّة

١٩٥٠ ٣٧١٩٩ (١) **كافى ٧ / ٢٥٩: تهذيب ١٠ / ١٤١:** عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سأل عمّن[١] شتم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يقتله الأدنى فالأدنى قبل أن يرفعه[٢] إلى الإمام.

١٩٥١ ٣٧٢٠٠ (٢) **كافى ٧ / ٢٥٨:** محمّد بن يحيى عن **تهذيب ١٠ / ١٤١:** أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن حمّاد بن عثمان عن ابن أبي يعفور قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إنّ بزيعاً يزعم أنّه نبيّ فقال إن سمعته يقول ذلك فاقتله قال فجلست (له ـ كا) غير مرّة فلم يمكنّي ذلك.

١٩٥٢ ٣٧٢٠١ (٣) **فقيه ٤ / ١٢١:** روى عليّ بن الحكم عن أبان الأحمريّ عن أبي بصير عن يحيى ابن أبي القاسم الأسديّ عن أبي جعفر عليه السلام قال لمّا حضرت النّبيّ صلى الله عليه وآله الوفاة نزل جبرائيل عليه السلام فقال يا رسول الله هل لك في الرّجوع إلى الدّنيا فقال لا قد بلّغت رسالات ربّي فأعادها عليه فقال لا بل الرّفيق الأعلى ثمّ قال النّبيّ صلى الله عليه وآله والمسلمون حوله مجتمعون أيّها النّاس إنّه لا نبيّ بعدي ولا سنّة بعد سنّتي فمن ادّعى بعد ذلك[٣] فدعواه وبدعته في النّار فاقتلوه ومن اتّبعه[٤] فإنّه في النّار أيّها النّاس أحيوا القصاص وأحيوا الحقّ لصاحب الحقّ ولا تفرّقوا أسلموا وسلّموا تسلموا ﴿كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ﴾. **أمالي المفيد ٥٣:** قال أخبرني أبو جعفر محمّد بن عليّ عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ عن محمّد بن مروان عن [زيد بن] أبان بن عثمان عن أبي بصير عن أبي جعفر الباقر عليه السلام (نحوه).

١٩٥٣ ٣٧٢٠٢ (٤) **عيون الأخبار ٢ / ٨٠:** حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقانيّ رضي الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفيّ الهمدانيّ قال حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبيه عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال إنّما سمّي أولوالعزم أولي العزم لأنّهم كانوا اصحاب الشّرايع والعزايم وذلك انّ كلّ نبيّ بعد نوح عليه السلام كان على شريعته ومنهاجه وتابعاً لكتابه إلى

---

١. عن رجل ـ يب. ٢. يرفع ـ يب. ٣. فمن ادّعى ذلك ـ ئل.
٤. تبعه ـ ئل.

باب ۱۰

حکم کسی که به پیامبرﷺ دشنام دهد یا ادعّای پیامبری کند

۱۹۵۰ (۱) از امام صادقؑ دربارهٔ کسی که رسول خداﷺ را دشنام می‌دهد، سؤال شد. حضرت فرمود: «نزدیک‌ترین فرد به او، او را می‌کشد و پس از آن، نزدیک‌ترین فرد پیش از آن که او را نزد امام ببرند.»

۱۹۵۱ (۲) ابن ابی یعفور گوید: «به امام صادقؑ گفتم: بزیع می‌گوید که او پیامبر است. حضرت فرمود: اگر از او شنیدی که چنین می‌گوید، او را بکش. ابن ابی یعفور گوید: بارها به کمینش نشستم ولی کشتنش برایم ممکن نشد.»

۱۹۵۲ (۳) امام باقرؑ فرمود: «چون زمان ارتحال پیامبرﷺ فرا رسید، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! آیا می‌خواهی به دنیا بازگردی؟ حضرت فرمود: نه، من پیام‌های پروردگارم را [به مردم] ابلاغ کرده‌ام. مجددا جبرئیل این سؤال را از حضرت کرد، حضرت فرمود: نه، بلکه [رسیدن به] همراه برتر[خدا] را طالبم. پس از آن، پیامبرﷺ در حالی که مسلمانان در پیرامون او گردآمده بودند، فرمود: ای مردم، پیامبری پس از من نیست و سنتی پس از سنت من نیست و هر کس که بعد از این ادّعا کند، دعوی او و بدعتش در آتش است. او را بکشید و هر کس که از او پیروی کند، در آتش است. ای مردم، قصاص را زنده دارید و حقّ را برای صاحبش زنده بدارید و پراکنده نشوید. اسلام آورید و تسلیم باشید تا سلامت بمانید. خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است.[۱]»

۱۹۵۳ (۴) حضرت ابوالحسن الرضاؑ فرمود: «تنها به این دلیل پیامبران اولوالعزم، اولوالعزم نامیده شدند که صاحبان شرایع و واجبات بودند؛ و آن چنان است که هر پیامبری پس از نوحؑ بر شریعت و روش نوح و پیرو کتاب او بود تا زمان ابراهیم خلیلؑ؛ و هر پیامبری که در دورهٔ ابراهیم و پس از وی بود، باز بر شریعت ابراهیم و راه و روش او و پیرو کتاب او بود تا زمان موسیؑ؛ و هر پیامبری که در زمان موسی و پس از او بود، او نیز بر شریعت موسی و راه و روش او و پیرو کتاب او بود تا زمان عیسیؑ؛ و هر پیامبری که در دورهٔ عیسیؑ و پس از او بود، او نیز بر راه و روش عیسی و شریعت او و پیرو کتاب او تا زمان پیامبر ما حضرت محمدﷺ بود. این پنج پیامبر، اولوالعزم هستند. اینان برترین پیامبران و رسولان هستند و شریعت حضرت محمدﷺ تا روز قیامت نسخ نمی‌شود و

---

۱. مجادله ۵۸/ ۲۱.

زمن إبراهيم الخليل ﷺ وكلّ نبيّ كان في أيّام إبراهيم وبعده كان علـى شـريعته ومـنهاجه وتابعاً لكتابه إلى زمن موسى ﷺ وكلّ نبيّ كان في زمن موسى وبعده كان على شريعة موسى ومنهاجه وتابعاً لكتابه إلى أيّام عيسى ﷺ وكلّ نبيّ كان في أيّام عيسى ﷺ وبعده كان على منهاج عيسى وشريعته وتابعاً لكتابه إلى زمن نبيّنا محمّد ﷺ فهؤلاء الخمسة أولوالعزم فهم أفضل الأنبياء والرّسل ﷺ وشريعة محمّد ﷺ لا تنسخ إلى يوم القيامة ولا نبيّ بعده إلى يوم القيامة فمن ادّعى بعده نبوّة أو أتى بعد القرآن بكتاب فدمه مباح لكلّ من سمع ذلك منه.

وتقدّم في أحاديث باب (۲۳) وجوب قتل النّاصب ومـن سبّ النّـبيّ ﷺ وغـيره مـن الأنبياء ﷺ من أبواب حدّ القذف (ج ۳۰) ما يدلّ على ذلك. وفي رواية عمّار (۲) من باب (۲) انّ المرتدّ عن فطرة دمه مباح من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ (ج ۳۰) قـوله ﷺ كـلّ مسلم بين مسلمين در تدّعن الاسلام و مجد محمداً ﷺ و آله نبوّته و كذّبه فإنّ دمه مـباح لكلّ من سمع ذلك منه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۱)
باب حكم من صلّى للصّنم

۱۹۵۴ ۳۷۲۰۳ (۱) تهذيب ۱۰ / ۱٤۰: الحسين بن سعيد عن النّضر عن موسى بن بكر عن الفضيل بن يسار عن أبي عبد الله ﷺ أنّ رجلين من المسلمين كانا بالكوفة فأتى رجل أمير المؤمنين ﷺ فشهد أنّه رآهما يصلّيان لصنم فقال له[۱] ويحك لعلّه بعض من تشبّه[۲] عليك (أمـره ـ فـقيه) فأرسل رجلاً فنظر إليهما وهما يصلّيان لصنم فأتى بهما (قال ـ فقيه) فقال لهما إرجعا فأبيا فخدّلهما في الأرض خدّاً[۳] فأجّج[۴] (فيه ـ فقيه) ناراً فطرحهما فيه. فقيه ۳ / ۹۱: وذلك أنّ رجلين من الكوفة من المسلمين أتى رجل أمير المؤمنين ﷺ فشهد (و ذكر مثله ثمّ قال روى ذلك موسى بن بكر عن الفضل عن أبي عبد الله ﷺ).

وتقدّم في رواية عبّاس بن يزيد (۳۳) من باب (۷) جملة ممّا يثبت به الكفر والإرتداد من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ قوله ﷺ لا يكون العبد مشركاً حتّى يصلّي لغير الله.

---

۱. عليّ ﷺ ـ فقيه.
۲. يشتبه ـ فقيه.
۳. أخدوداً ـ فقيه ـ خدّ الأرض: شقّها.
۴. وأجّج ـ فقيه.

پیامبری پس از او تا روز قیامت نیست؛ بنابراین هر کس که پس از پیامبرﷺ ادّعای پیامبری کند یا بعد از قرآن، کتابی را بیاورد، خونش برای هر کس که از او این را بشنود، مباح است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و سه از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب دوم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «هر مسلمانی که در میان مسلمانان از اسلام برگردد و پیامبری حضرت محمدﷺ را انکار و او را تکذیب کند، خونش برای هر کس که این را از او بشنود، مباح است.»

باب ۱۱
حکم کسی که برای بت، نماز گزارد

۱۹۵۴ (۱) امام صادقؑ فرمود: «دو نفر از مسلمانان در کوفه بودند. مردی نزد امیرالمؤمنینؑ آمد و شهادت داد که دیده است آن دو برای بت نماز می‌خوانند. امیرالمؤمنینؑ به او فرمود: وای بر تو، شاید این از آن چیزهایی است که بر تو مشتبه شده است! لذا حضرت فردی را فرستاد، او هم دید که آن دو برای بت نماز می‌گزارند. آن دو نفر را آورد. حضرت به آن دو گفت: برگردید [=توبه کنید]. آن دو نپذیرفتند. زمین را برای آنان کَند و آتشی در آن افروخت و آن دو را در آن افکند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و سه از باب هفت از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «بنده، مشرک نمی‌شود تا آن که برای غیر خدا نماز گزارد.»

(۱۲)

باب أنّ حدّ السّاحر

القتل إلّا أن يتوب وتثبت توبته بشهادة عدلين

۱۹۵۵ ۴۷۲۰۴ (۱) **كافى ۷ / ۲۶۰: تهذيب ۱۰ / ۱۴۷:** محمّد بن يحيى ومحمّد بن الحسين[1] وحبيب بن الحسن عن محمّد بن عبد الحميد العطّار عن بشّار[2] عن زيد الشّحّام عن أبى عبد الله عليه السلام قال السّاحر يضرب بالسّيف ضربة واحدة على (أمّ ـ كا) رأسه.

۱۹۵۶ ۴۷۲۰۵ (۲) **مستدرك ۱۸ / ۱۹۲:** وفى شرح الأخبار فى سياق عدّة الشّهداء بصفّين قال وجندب الخير قتل بصفّين وهو الّذى كان رسول الله صلى الله عليه وآله يرتجز به ليلة وهو يسوق أصحابه وهو يقول جندب وما جندب فلمّا أصبح قالوا يا رسول الله سمعناك تذكر جندباً فقال نعم رجل يقال له جندب من أمّتى يضرب ضربة يفرّق بين الحقّ والباطل يبعثه الله يوم القيامة أمّة واحدة فرأى جندب ساحراً بين يدى الوليد بن عقبة وكان عاملاً لعثمان على الكوفة فقتله فقال له الوليد لِمَ قتلته قال أنا آتيك بالبيّنة إنّ النّبىّ صلى الله عليه وآله قال من رأى ساحراً فليضربه بالسّيف فأمر به الوليد إلى السّجن وكان على السّجن رجل مسلم يقال له دينار فأطلق جندباً فبلغ ذلك الوليد فأمر بدينار فضرب بالسّياط حتّى مات.

۱۹۵۷ ۴۷۲۰۶ (۳) **الجعفريّات ۱۲۸:** بإسناده عن علىّ عليه السلام أنّ ابن أعصم سحر النّبىّ صلى الله عليه وآله فقتله.

۱۹۵۸ ۴۷۲۰۷ (۴) **تهذيب ۱۰ / ۱۴۷:** محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب بن قيس البجلىّ عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يقول من تعلّم من السّحر شيئاً كان آخر عهده بربّه وحدّه القتل إلّا أن يتوب وكان يقول لا تقام الحدود بأرض العدوّ مخافة أن تحمله الحميّة فيلحق بأرض العدوّ.

۱۹۵۹ ۴۷۲۰۸ (۵) **علل الشّرائع ۵۴۶:** وروى أنّ توبة السّاحر أن يحلّ ولا يعقد.

وتقدّم فى رواية أبى البختريّ (۶) من باب (۲۸) تحريم السّحر من أبواب ما يكتسب به (ح ۲۲) قوله عليه السلام وحدّ (السّاحر) أن يقتل إلّا أن يتوب. **وفى** رواية السّكونىّ (۷) قوله صلى الله عليه وآله

---

۱. عن محمّد بن الحسين ـ يب.   ۲. يسار ـ يب.

باب ۱۲
حکم جادوگر

۱۹۵۵ (۱) امام صادقؑ فرمود: «ساحر، با شمشیر، یک ضربه بر فرق سرش زده می‌شود.»

۱۹۵۶ (۲) و در کتاب شرح الاخبار به هنگام شمارش شهدای جنگ صفّین گوید: «و جندب الخیر در صفّین کشته شد و او همان است که رسول خداﷺ یک شب در حالی که یارانش را حرکت می‌داد، به نام او رجز می‌خواند و می‌فرمود: جندب! چه جندبی! چون صبح شد، یاران گفتند: ای رسول خداﷺ! از شما شنیدیم که از جندب یاد می‌کردید. حضرت فرمود: آری، مردی از امت من که به او جندب می‌گویند، ضربه‌ای می‌زند که بین حقّ و باطل را از هم جدا می‌سازد و خداوند او را در روز قیامت به عنوان یک امت بر می‌انگیزد. جندب در جلوی ولید بن عقبه که کارگزار عثمان در کوفه بود، ساحری را دید. او را کشت. ولید به او گفت: چرا او را کشتی؟ جندب گفت: من بیّنه برایت می‌آورم که پیامبرﷺ فرمود: هر کس ساحری را ببیند، او را با شمشیر بزند. ولید دستور داد او را به زندان برند ولی زندانبان مرد مسلمانی بود به نام دینار. او جندب را آزاد ساخت. این خبر به ولید رسید. دستور داد تا دینار را با تازیانه‌ها بزنند. او را زدند تا مُرد.»

۱۹۵۷ (۳) علیؑ فرمود: «ابن اعصم، پیامبر را سحر کرد، حضرت او را کشت.»

۱۹۵۸ (۴) امیرالمؤمنین علیؑ پیوسته می‌فرمود: «هر کس از سحر، چیزی بیاموزد، دیگر از خدا جدا می‌شود و حدّ او کشته شدن است؛ مگر این که توبه کند و باز پیوسته حضرت می‌فرمود: حدود در سرزمین دشمن اجرا نمی‌شود؛ مبادا که غرور او را وادار سازد تا به سرزمین دشمن پناهنده شود.»

۱۹۵۹ (۵) روایت شده است که توبهٔ ساحر این است که بگشاید و نبندد [سحرهای دیگران را بگشاید و خود هرگز سحر نکند].

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب بیست و هشتم از ابواب مایکتسب به، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «حدّ ساحر این است که کشته شود؛ مگر این که توبه کند.» و در روایت هفتم، فرمودهٔ رسول خداﷺ که:

ساحر المسلمين يقتل وساحر الكفّار لا يقتل قيل يا رسول الله ولِمَ لا يقتل ساحر الكفّار قال ﷺ لأنّ الكفر أعظم من السّحر ولأنّ السّحر والشّرك مقرونان. وفى رواية الدّعائم (٨) (نحوه وزاد) قال علىّ ﷺ فإذا شهد رجلان عدلان على رجل من المسلمين أنّه سحر قتل لأنّه كفر والسّحر كُفْرٌ الخ. ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّ فيها ما يدلّ على أنّ السّاحر كافر وأهل النّار. وفى أحاديث باب (٣٩) أنّه يحكم على الزّنديق بالزّندقة إذا شهد عليه بها رجلان عدلان من أبواب الشّهادات (ج ٣٠) ما يدلّ على ذيل الباب.

(١٣)

باب تعزير من سأل بوجه الله

١٩٦٠ ٢٧٢٠٩ (١) كافى ٢٦٣/٧ : حميد بن زياد عن تهذيب ١٤٩/١٠ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن الميثمىّ عن أبان بن عثمان عن ابن أبى يعفور عن أبى عبد الله ﷺ قال جاء رجل إلى النّبىّ ﷺ فقال يا رسول الله إنّى سألت رجلاً بوجه الله فضربنى خمسة أسواط فضربه النّبىّ ﷺ خمسة (أسواط ـ كذا) أخرىٰ وقال سل بوجهك اللّئيم.

وتقدّم فى رواية محمّد بن مسلم (١) من باب (٣٠) حكم من سأل النّاس بوجه الله تعالى من أبواب الأيمان (ج ٢٤) قوله رجل قالت له امرأته أسألك بوجه الله إلّا ما طلّقتنى قال يوجعها ضرباً أو يعفو عنها.

(١٤)

باب من يجوز حبسه أو يجب أو يخلّد فى السّجن

١٩٦١ ٢٧٢١٠ (١) دعائم الإسلام ٥٤٠/٢ : عن جعفربن محمّد ﷺ أنّه قال من امتنع من دفع الحقّ وكان موسراً حاضراً عنده ما وجب عليه فامتنع من أدائه وأبىٰ خصمه إلّا أن يُدفع إليه حقّه فإنّه يضرب حتّى يقضيه وإن كان الّذى عليه لا يحضره إلّا فى عروض فإنّه يعطيه كفيلاً أو يحبس له إن لم يجد الكفيل إلى مقدار ما يبيع ويقضى. (و تقدّم أيضاً فى باب (٢) تحريم حبس الحقوق عن أهلها من أبواب الدّين (ج ٢٣)).

«مسلمان ساحر، کشته می‌شود و کافر ساحر، کشته نمی‌شود. سؤال شد که: ای رسول خداﷺ! چرا کافر ساحر کشته نمی‌شود؟ حضرت فرمود: چون کفر بزرگ‌تر از سحر است و سحر و شرک همراه هم‌اند.» و در روایت هشتم، مشابه این روایت و افزوده دارد که: «علیؑ فرمود: اگردو مرد عادل بر مردی از مسلمانان شهادت دهند که او سحر کرده است، کشته می‌شود؛ چرا که کفر ورزیده و سحر، کفر است...» و دیگر روایات همین باب را ملاحظه کن؛ چرا که در آن روایات، روایتی است که دلالت می‌کند بر این که ساحر، کافر و اهل آتش است و در روایات باب سی و نه از ابواب شهادات، روایتی که بر ذیل باب دلالت دارد.

باب ۱۳

حکم کسی که به نام خدا تکدّی کند

۱۹۶۰ (۱) امام صادقؑ فرمود: «مردی خدمت پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! من از مردی به خاطر روی خدا چیزی خواستم، او مرا پنج تازیانه زد. پیامبرﷺ نیز او را پنج تازیانه دیگر زد و فرمود: به روی پست خودت درخواست کن.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت یکم از باب سی‌ام از ابواب ایمان، این گفته که: «مردی همسرش به او گفت: از تو می‌خواهم به خاطر روی خدا که مرا طلاق دهی. حضرت فرمود: او را با زدن به درد می‌آورد یا آن که او را عفو می‌کند.»

باب ۱۴

حکم کسانی که زندانی یا حبس ابد می‌شوند

۱۹۶۱ (۱) امام جعفر صادقؑ فرمود: «کسی که از پرداخت حق دیگران امتناع کند ـ در حالی که مالدار باشد ـ و آنچه پرداخت آن بر او واجب است در نزدش باشد ولی از پرداخت آن ابا کند و طرف شاکی او نیز جز این که حقّش به او داده شود چیزی را نمی‌پذیرد، در این صورت او را می‌زنند تا حق را پرداخت کند و اگر آنچه برعهدهٔ اوست، نزدش حاضر نیست ـ مگر در متاعی که دارد ـ در این صورت کفیلی برای او می‌دهد یا آن که اگر کفیل نیافت به مقداری که متاعش را بفروشد و بدهی‌اش را پرداخت کند، به زندان می‌رود.»

١٩٦٢ ٢٧٢١١ (٢) **تهذيب** ٦ / ٢٩٩: ابن قولويه عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسي عن عبد الرّحمٰن ابن أبی نجران عن ابن أبی عمير عن ابن أُذينة عن زرارة عن أبی جعفر عليه السلام قال كان علیّ عليه السلام لا يحبس فی[1] السّجن إلّا ثلاثة الغاصب ومن أكل مال يتيم ظلماً ومن ائتمن على أمانة فذهب بها وإن وجد له شيئاً باعه غائباً كان أو شاهداً.

١٩٦٣ ٢٧٢١٢ (٣) **كافی** ٧ / ٢٦٣: علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن عبد الرّحمٰن بن الحجّاج رفعه أنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان لا يرى الحبس إلّا فی ثلاثٍ رجل أكل مال اليتيم أو غَصَبه أو رجل أؤتمن على أمانة فذهب بها.

١٩٦٤ ٢٧٢١٣ (٤) **تهذيب** ٦ / ٣١٩: **فقيه** ٣ / ٢٠: فی رواية أحمد بن أبی عبد الله البرقیّ (عن أبيه ـ يب) عن علیّ عليه السلام (أنّه ـ فقيه) قال يجب على الإمام أن يحبس الفسّاق من العلماء والجهّال من الأطبّاء والمفاليس من الأكرياء وقال (علیّ ـ فقيه) عليه السلام حبس الإمام بعد الحدّ ظلم.

١٩٦٥ ٢٧٢١٤ (٥) **تهذيب** ٦ / ٣١٤: محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفلی عن السكونیّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام قال حبس الامام بعد الحدّ ظلم. **الجعفريّات** ١٣٤: بإسناده عن علیّ عليه السلام مثله. **فقه الرضا** عليه السلام ٣٠٩: أروى عن العالم عليه السلام انّه قال حبس الإمام بعد الحدّ ظلم.

١٩٦٦ ٢٧٢١٥ (٦) **دعائم الإسلام** ٢ / ٥٣٢: عن علیّ عليه السلام انّه استدرك على ابن هرمة خيانة وكان على سوق الأهواز فكتب إلى رفاعة إذا قرأت كتابی فنحّ[2] ابن هرمة عن السّوق وأوقفه للنّاس واسجنه وناد عليه واكتب إلى أهل عملك تعلمهم رأيی فيه ولا تأخذك فيه غفلة ولا تفريط فتهلك عند الله وأعزلك أخبث عزلة وأعيذك بالله من ذلك فإذا كان يوم الجمعة فأخرجه من السّجن واضربه خمسة وثلاثين سوطاً وطُف به إلى الأسواق فمن أتى عليه بشاهد فحلّفه مع شاهده وادفع إليه من مكسبه ما شهد به عليه ومر به إلى السّجن مهاناً مقبوحاً[3] منبوحاً[4] واحزم رجليه بحزام وأخرجه وقت الصّلاه ولا تحُل[5] بينه وبين من يأتيه بمطعم أو مشرب أو ملبس أو مفرش ولا تَدَع أحداً يدخل إليه ممّن يلقّنه

---

١. فی الدّين ـ ئل. ٢. نحّاه: أزاله وأماله. ٣. مقبوضاً ـ ك.
٤. أي مشتوماً. ٥. تخل ـ خ.

۱۹۶۲ (۲) امام باقر فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنین در زندان جز سه نفر را بازداشت نمی‌کرد: غاصب، کسی که مال یتیمی را به ستم خورده است و کسی که او را بر امانتی امین دانسته‌اند و او امانت را از بین برده است و اگر حضرت برای این شخص چیزی می‌یافت ـ چه در شهر دیگری و چه در همان شهر ـ آن را می‌فروخت.»

۱۹۶۳ (۳) امیرالمؤمنین علی پیوسته زندانی کردن را جز در سه نفر نمی‌دید: «مردی که مال یتیم را خورده یا آن را غصب کرده یا مردی که او را بر امانتی امین دانسته‌اند و او آن امانت را از بین برده است.»

۱۹۶۴ (۴) امیرالمؤمنین علی فرمود: «بر امام واجب است که عالمان فاسق، پزشکان جاهل و کرایه کنندگان ندار را به زندان اندازد و امیرالمؤمنین علی می فرمود: اگر امام کسی را پس از اجرای حدّ به زندان اندازد، ستم است.»

۱۹۶۵ (۵) امیرالمؤمنین علی فرمود: «زندانی کردن کسی توسط امام پس از اجرای حدّ، ستم است.»

۱۹۶۶ (۶) امیرالمؤمنین بر خیانت ابن هرمه واقف شد. ابن هرمه مسؤول بازار اهواز بود. حضرت به رفاعه مرقوم فرمود: «چون نامه‌ام را خواندی، ابن هرمه را از مسؤولیتش برکنار کن و او را در برابر مردم سرپا نگاه دار و زندانی‌اش کن و بر سر او جار بزن و به همهٔ مردمی که کارگزار آنان هستی، بنویس و نظر من را دربارهٔ ابن هرمه به آنان ابلاغ کن و دربارهٔ ابن هرمه غفلتی و تفریطی تو را نگیرد؛ که نزد خدا هلاک خواهی شد و من تو را به بدترین شکل از کار برکنار می‌سازم و تو را از این کار در پناه خداوند قرار می‌دهم و چون روز جمعه شود، او را از زندان بیرون آر و سی و پنج تازیانه بر او بزن و او را در بازارها بگردان و هر کس که علیه وی شاهدی آورد، او را با شاهدش سوگند ده و از درآمد ابن هرمه آنچه علیه او شهادت داده است، پرداخت کن و دستور ده که با خواری و زشتی و سرزنش او را به زندانش بیندازند و دو پایش را با بندی ببند و به هنگام نماز بیرونش بیاور و بین او و کسی که برای او غذا، نوشیدنی، لباس و فرش می‌آورد، مانع مشو و مگذار که کسی بر او وارد شود که خصومت و جدل را به او بیاموزد و امید خلاصی را به او تلقین کند و اگر نزد تو ثابت شد که کسی به او چیزی را تلقین کرده که به وسیلهٔ آن به مسلمانی آسیب رساند، او را با درّه [=شلاق] بزن و تا توبه کند، زندانی ساز و دستور ده که زندانیان را در شب به صحن زندان برای تفرج بیرون بیاورند جز ابن هرمه؛ مگراین که بترسی که بمیرد؛ که در این صورت، او را با زندانیان به صحن زندان بیاور و اگر دیدی که تاب و توانی دارد، پس از سی روز، سی و پنج تازیانه بعد از سی و پنج تازیانه اولی بزن و برایم بنویس هر کاری را در بازار می‌کنی و کسی را که پس از این خائن، برای بازار بر می‌گزینی و رزقی [حقوق و مستمری] که به این خائن داده می‌شده، از او قطع کن.»

اللّدد[۱] ويرجّيه الخلوص[۲] فإن صحّ عندك انّ أحداً لقّنه ما يضرّ به مسلماً فاضربه بالدّرّة فاحبسه حتّى يتوب ومر بإخراج أهل السّجن فى اللّيل إلى صحن السّجن ليتفرّجوا غير ابن هرمة الّا أن تخاف موته فتخرجه مع أهل السّجن إلى الصّحن فإن رأيت به طاقة أو استطاعة فاضربه بعد ثلاثين يوماً خمسة وثلاثين سوطاً بعد الخمسة والثّلاثين الأولى واكتب إلىّ بما فعلت[۳] فى السّوق ومن اخترت بعد الخائن واقطع عن الخائن رزقه.

۱۹۶۷ ۲۷۲۱۶ (۷) مستدرك ۱۷ / ۴۰۴: ابراهيم بن محمّد الثقفى فى كتاب الغارات فى سياق قصّة مصقلة بن هبيرة عامل أمير المؤمنين عليه السلام على أردشير وصرفه مال الخراج فى شراء اسارىٰ نصارىٰ بنى ناجية وعتقهم قال حدّثنى ابن أبى السّيف عن (أبى ـ خ) الصّلت عن ذهل بن الحارث قال دعانى مصقلة إلى رحله فقدّم عشاءه وأطعمنا منه ثمّ قال والله إنّ أمير المؤمنين يسألنى عن هٰذا المال ولا أقدر عليه إلى أن قال فما مكث ليلة واحدة بعد هٰذا الكلام حتّى لحق بمعاوية فبلغ ذٰلك عليّاً عليه السلام فقال ماله ترّحه[۴] الله فعل فعل السّيّد وفرّ فرار العبيد وخان خيانة الفاجر أما أنّه لو أقام فعجز ما زدنا على حبسه فإن وجدنا له شيئاً أخذناه وإن لم نقدر على مال تركناه ثمّ سار إلى داره فهدمها.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۱۹۶۸ ۲۷۲۱۷ (۸) **كافى ۷ / ۲۷۰**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن حمّاد **تهذيب ۱۰ / ۱۴۴**: **استبصار ۴ / ۲۵۵**: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسىٰ (عن حريز (بن عبد الله ـ يب) ـ يب صا) عن أبى عبد الله عليه السلام **فقيه ۳ / ۲۰**: فى رواية حمّاد عن حريز أنّ أبا عبد الله عليه السلام قال لا يخلّد فى السّجن إلّا ثلاثة الّذى يمسك[۵] (على الموت ـ يب صا ـ فقيه) (حتّى يقتل ـ فقيه) والمرأة ترتدّ[۶] عن الإسلام والسّارق بعد قطع اليد والرّجل.

۱۹۶۹ ۲۷۲۱۸ (۹) **دعائم الإسلام ۲ / ۵۳۹**: عن علىّ عليه السلام أنه قال من خلّد فى السّجن رُزق[۷] من بيت المال ولا يخلّد فى السّجن إلّا ثلاثة الّذي يمسك على الموت والمرأة ترتدّ إلّا أن تتوب والسّارق بعد قطع اليد والرّجل يعنى إذا سرق بعد ذٰلك فى الثّالثة.

---

۱. أى الخصومة والاضرار. ۲. الخلاص ـ خ. ۳. صنعت ـ خ.
۴. الترح ضدّ الفرح ترّحه ترييحاً أى أحزنه. ۵. يمثّل ـ كا. والظّاهر أنّه مصحّف.
۶. المرتدّة ـ فقيه. ۷. فرزقه ـ خ.

۱۹۶۷ (۷) ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب غارات در کنار جریان مصقلة بن هبیره ـ کارگزار حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در شهر اردشیر و هزینه کردن وی خراج را در خرید اسیران مسیحی بنی ناجیه و آزادسازی آنان ـ گوید: «ابن ابی السیف از ابی الصلت از ذهل بن حارث برایم روایت کرد که: ذهل بن حارث گوید: مصقله مرا به جایگاه خویش طلب کرد. شامش را آورد و از آن به ما خوراند. پس از آن گفت: به خدا سوگند! که امیرالمؤمنین دربارهٔ این مال از من می‌پرسد و من در برابر حضرت توانی ندارم. تا آنجا که گوید: مصقله پس از این سخن، یک شب درنگ نکرد که به معاویه پیوست. این خبر به امیرالمؤمنین ﷺ رسید. حضرت فرمود: مصقله را چه می‌شود؟ خداوند او را غمگین سازد! کاری چون کار سروران ولی فراری چون فرار بردگان و خیانتی چون خیانت بدکاران کرد. آگاه! که اگر او می‌ماند و نمی‌توانست [پرداخت کند] ما بیش از زندان، کاری با او نمی‌کردیم و پس از آن اگر چیزی برای او می‌یافتیم، آن را می‌گرفتیم و اگر به مالی از او دست پیدا نمی‌کردیم، او را رها می‌ساختیم. سپس امام به سوی خانهٔ مصقله رفت و آن را ویران ساخت.»

۱۹۶۸ (۸) امام صادق ﷺ فرمود: «سه نفر در زندان برای همیشه می‌مانند: کسی که دیگری را می‌گیرد تا او را بکشند، زنی که از اسلام بر می‌گردد و سارقی که پس از قطع دست و پا، باز سرقت کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹۶۹ (۹) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «هر کس که برای همیشه به زندان بیفتد، رزق او از بیت المال داده می‌شود و سه نفر برای همیشه در زندان می‌افتند: آن کس که دیگری را بر مرگ می‌گیرد، زنی که مرتد می‌شود؛ مگر این که توبه کند و سارق پس از قطع دست و پا.» منظور حضرت آن است که اگر پس از قطع دست و پا در مرحلهٔ سوم سرقت کرد.

١٩٧٠ ٤٧٢١٩ (١٠) العلل ٥٣٦: حدّثنا محمّد بن الحسن قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن عبيد بن زرارة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام هل كان عليّ عليه السلام يحبس أحداً من أهل الحدود فقال لا إلّا السّارق فإنّه كان يحبسه في الثّالثة بعد ما قطع يده ورجله.

وتقدّم في باب (٧) انّه على الإمام أن يخرج المحبسين في الدّين أو التّهمة إلى الجمعة من أبواب صلوة الجمعة (ج ٦) ما يدلّ على أنّه يحبس في دَيْنٍ أو تهمة أو فسق. وفي رواية الأصبغ (٤) من باب (١) أنّ الصّغير والسّفيه والمجنون محجورون عن التّصرّف من أبواب الحَجْر (ج ٢٣) قوله وقضى عليّ عليه السلام في الدّين أنّه يحبس صاحبه وقوله وقضى عليه السلام في الرّجل يلتوي على غرمائه أنّه يحبس.

وفي أحاديث باب (٥) حبس المديون ما يدلّ على أنّه يحبس في الدّين. وفي عدم الانفاق على الزّوجة إذا كان الزّوج موسراً وتحبس الزّوجة إذا طلب الزّوج المحبوس حبسها. وفي أحاديث باب (٣) أنّ الكفيل يحبس حتّى يأتي بالمكفول من أبواب الضّمان ما يدلّ على أنّ الكفيل يحبس حتّى يأتي بالمكفول أو يؤدّي ما عليه. وفي رواية عاصم بن حمزة (١٨) من باب (٤٤) جملة من القضايا المنقولة عن أمير المؤمنين عليه السلام من أبواب القضاء (ج ٣٠) قوله فقال عمر خذوا هذا الغلام وانطلقوا به إلى السّجن حتّى نسأل عن الشّهود فإن عدّلت شهادتهم جلدته حدّ المفتري. وفي رواية غياث (٦) من باب (٨) أنّ شاهد الزّور يضرب حدّاً من أبواب الشّهادات قوله عليه السلام وإن كان (شاهد الزّور) سوقيّاً بعث به إلى سوقه فطيف به ثمّ يحبسه أيّاماً ثمّ يخلّي سبيله.

وفي رواية محمّد بن عبد الله (٩) من باب (١٥) أنّ من زنى بذات محرم ضرب ضربة بالسّيف من أبواب حدّ الزّنا قوله رجل وقع على أُخته قال يضرب ضربة بالسّيف قلت فإنّه يخلص قال يحبس أبداً حتّى يموت. وفي رواية عمرو (١٠) نحوه. وفي رواية ابن سنان (١) من باب (٣٤) ما ورد في منع الأمّ من الزّناء ولو بالحبس والقيد قوله إنّ أُمّي لاتدفع يد لامس قال فاحبسها قال قد فعلت قال فامنع من يدخل عليها قال قد فعلت قال فقيّدها.

(۱۰) عبید بن زراره گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: آیا امیرالمؤمنین علیؑ کسی را که حدّ بر او واجب شده است، زندان می‌انداخت؟ حضرت فرمود: نه، مگر سارق را؛ چرا که او را در مرحلهٔ سوم پس از آن که دست و پایش را قطع کرده، زندانی می‌کرد.» ۱۹۷۰

ارجاعات

گذشت:

در باب هفتم از ابواب نماز جمعه، روایتی که دلالت داشت امام در قرض و تهمت و گناه، زندانی می‌کرد و در روایت چهارم از باب اول از ابواب حجر، این گفته که: «امیرالمؤمنین علیؑ در مورد بدهی فرمان داد که بدهکار زندانی شود.» و نیز این گفته که: «امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ مردی که از پرداخت بدهی به طلبکارهایش سرپیچی می‌کند، فرمان داد که زندانی شود.» و در روایات باب پنجم، روایتی که بر این دلالت دارد که بدهکار در مورد بدهی‌اش به زندان می‌افتد و در مورد نفقه ندادن به زن، در صورتی که شوهر توانگر باشد و همسر به زندان می‌افتد، در صورتی که شوهر زندانی شده، زندانی شدن زن را طلب کند و در روایات باب سوم از ابواب ضمان، روایتی که دلالت می‌کند بر این که کفیل زندانی می‌شود تا آن زمان که آن کس را که کفیل او شده، تحویل دهد یا بدهی او را پرداخت کند و در روایت هجدهم از باب چهل و چهار از ابواب قضاء، این گفته که: «عمر گفت این پسر را بگیرید و او را به زندان ببرید تا دربارهٔ شاهدان بپرسم. پس اگر شهود تعدیل شدند، بر این پسر حدّ افترا زننده را بزنید.» و در روایت ششم از باب هشتم از ابواب شهادات، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «اگر شاهد به باطل، بازاری باشد، او را به بازارش فرستند و در بازار بگردانند. سپس او را چند روز زندانی کنند. پس از آن آزادش سازند.» و در روایت نهم از باب پانزدهم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «مردی با خواهرش آمیزش کرده است. حضرت فرمود: یک ضربه با شمشیر بر او زده می‌شود. گفتم: او از این ضربه جان سالم به در می‌برد. حضرت فرمود: برای ابد زندانی می‌شود تا بمیرد.» و در روایت دهم مانند همین روایت و در روایت یکم از باب سی و چهار، این گفته که: «مادرم دست کسی که او را لمس کند، کنار نمی‌زند [یعنی زنا می‌دهد]. حضرت فرمود: او را زندانی کن. او گفت: این کار را کرده‌ام. حضرت فرمود: مگذار کسی نزد او بیاید. گفت: چنین نیز کرده‌ام. حضرت فرمود: پایش را ببند.»

وفي رواية سماعة (٢) من باب (٥) أنّ السّارق قطعت يده اليمنىٰ من أبواب حدّ السّرقة قوله عليه السلام فإن عاد استودع السّجن. وفي رواية زرارة (١١) قوله ثمّ سرق الثّالثة قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يخلّده في السّجين. وفي رواية محمّد بن قيس (١٣) قوله عليه السلام ثمّ إذا سرق مرّة أُخرىٰ سجنه وقوله عليه السلام ولكنّي أسجنه حتّى يموت في السّجن. وفي رواية فقيه (١٤) قوله فإن عاد ثالثة خلّده السّجن. وفي مرسلة فقيه (١٥) قوله وروى إن سرق في السّجن قتل. وفي رواية عبد الله بن عليّ (١٦) قوله عليه السلام فإن سرق ثالثة خلّده في السّجن. وفي كثير من أحاديث هٰذا الباب ما يدلّ على تخليد السّارق في السّجن إن سرق ثالثة. وفي أحاديث باب (١٠) أنّه لا قطع على المختلس ما يدلّ على أنّه لا قطع على المختلس وعليه ضرب وحبس. وفي أحاديث باب (٥) أنّ المرأة المرتدّة لا تقتل بل تحبس وتضرب من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ (ج ٣٠) ما يدلّ على أنّ المرأة المرتدّة تحبس. ويأتي في رواية زرارة (١) من باب (٢٨) حكم من أمر حرّاً أو عبده بقتل الغير فقتله من أبواب القتل والقصاص قوله رجل امر رجلاً حرّاً بقتل رجل فقتله فقال يقتل به الذى ولى قتله ويحبس الآمر بقتله في الحبس أبداً حتّى يموت. وفي رواية السكونيّ (٦) قوله عليه السلام ويستودع العبد في السّجن حتّى يموت. وفي مرسلة الشيخ الطّوسيّ (٧) قوله قد روى أنّه يقتل السيّد ويستودع العبد السّجن. وفي رواية الحلبيّ (١) من باب (٢٩) حكم من أمسك رجلاً وجاء الآخر فقتله قوله في رجلين أمسك أحدهما وقتل الآخر قال يقتل القاتل ويحبس الآخر حتّى يموت غمّاً. وفي سائر أحاديثه أيضاً ما يقرب ذٰلك. وفي باب (١٠) ما ورد في انّ النبيّ صلى الله عليه وآله يحبس في تهمة الدّم ستّة أيّام من أبواب دعوى القتل ما يناسب الباب. وفي رواية ابن سنان (١) من باب (٤) أنّ في حلق شعر المرأة مهرها من أبواب ديات الأعضاء قوله ما على رجل وثب على امرأة فحلق رأسها قال يضرب ضرباً وجيعاً ويحبس في سجن المسلمين حتّى يستبرأ شعرها. وفي رواية الدعائم (٢) قوله عليه السلام وإن كانت امرأة فحلق رجل رأسها حبس في السّجن حتّى ينبت ويخرج بين ذٰلك ثمّ يضرب فيردّ إلى السّجن.

و در روایت دوم از باب پنجم از ابواب حدّ سرقت، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «اگر مجدداً انجام داد، به زندان سپرده می‌شود.» و در روایت یازدهم این گفته که: «سپس برای بار سوم سرقت کرد. حضرت فرمود: پیوسته امیرالمؤمنین‌ﷺ چنین کسی را برای همیشه زندانی می‌کرد.» و در روایت سیزدهم، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «اگر برای بار دیگر سرقت کرد، او را به زندان می‌انداخت.» و فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «ولی من او را زندانی می‌کنم تا در زندان بمیرد.» و در روایت چهارده، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «اگر برای بار سوم سرقت می‌کرد، او را برای همیشه در زندان می‌افکند.» و در روایت پانزده، این گفته که: «روایت شده اگر در زندان هم سرقت کند، کشته می‌شود.» و در روایت شانزده، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «اگر برای بار سوم سرقت می‌کرد، او را برای همیشه زندانی می‌کرد.»

و در بسیاری از روایات این باب، روایتی که دلالت بر این دارد که سارق اگر بار سوم سرقت کرد، در زندان برای همیشه زندانی می‌شود و در روایات باب دهم، روایتی که بر این دلالت دارد که قاپ‌زن، قطع دست ندارد و زدن و زندان کردن دارد و در روایات باب پنجم از ابواب حدّ محارب و مرتد، روایتی که بر این دلالت دارد که: «زن مرتد، زندانی می‌شود.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی به مرد آزادی دستور داد که مردی را بکشد و او کشت. حضرت فرمود: در برابر این کشتن، آن کس که مباشرت در قتل داشته، کشته می‌شود و کسی که امر به کشتن مقتول داده، برای همیشه در زندان زندانی می‌شود تا بمیرد.» و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «بنده به زندان سپرده می‌شود تا بمیرد.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «روایت شده است که: مولا کشته و برده به زندان سپرده می‌شود.»

و در روایت یکم از باب بیست و نهم، این گفته که: «دربارهٔ دو نفر که یکی نگه داشته ودیگری کشته است، فرمود: قاتل کشته و دیگری به زندان انداخته می‌شود تا از اندوه بمیرد.» و در دیگر روایات این باب نیز چیزی نزدیک به این و در باب دهم از ابواب دعوی قتل، روایتی که مناسب این باب است و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب دیات اعضا، این گفته که: «چه باید کرد با مردی که به زنی حمله ور شده و سرش را تراشیده است؟ حضرت فرمود: دردآور زده می‌شود و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا آن که موی زن بروید.» و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم‌ﷺ که: «و اگر زنی باشد که مردی سرش را تراشیده است، آن مرد زندانی می‌شود تا مو بروید و در بین این مدت، او را از زندان بیرون می‌آورند و می‌زنند و دوباره به زندان بر می‌گردد.»

(١٥)

باب أنّ أحدث فى الكعبة قتل بعد إخراجه من الحرم ومن أحدث فى المسجد الحرام ضرب ضرباً شديداً وأنّ القاصّ فى المسجد يضرب ويطرد

١٩٧١ ٢٧٢٢٠ (١) كافى ٧ / ٢٦٥: تهذيب ١٠ / ١٤٩: علىّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن بعض أصحابنا[1] عن أبى الصّباح الكنانىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال من أحدث فى الكعبة حدثاً قتل.

وتقدّم فى رواية هشام (٦) من باب (٣٣) كراهة انشاد الشّعر فى المسجد من أبواب المساجد (ج ٤) قوله إنّ أمير المؤمنين عليه السلام رأى قاصّاً فى المسجد فضربه بالدِّرَّه وطرده. وفى أحاديث باب (١١) انّ من أحدث فى المسجد الحرام متعمّداً يضرب ضرباً شديداً من أبواب بدو المشاعر (ج ١٢) وباب (٢٧) ما ورد فى قوله تعالى فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً ما يدلّ على بعض المقصود.

وفى رواية عبد الرّحيم (٣٦) من باب (٧) جملة ممّا يثبت به الكفر والإرتداد من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ (ج ٣٠) قوله عليه السلام وكان بمنزلة من دخل الحرم ثمّ دخل الكعبة وأحدث فى الكعبة حدثاً فأُخرج عن الكعبة وعن الحرم فضربت عنقه وصار إلى النّار.

(١٦)

باب ماورد فى تأديب آكل لحم الخنزير والميتة والدّم والرّبا وقتل من استحلّه

١٩٧٢ ٢٧٢٢١ (١) كافى ٧ / ٢٦٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن الحجّال عن علىّ بن محمّد بن عبد الرّحمٰن عن النّوفلىّ تهذيب ١٠ / ٩٨: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال أُتى أمير المؤمنين عليه السلام برجل نصرانىّ كان أسلم ومعه خنزير قد شواه وأدرجه بريحان قال ما حملك على هٰذا قال الرّجل مرضت فقرمت إلى اللّحم فقال أين أنت

١. أصحابه ـ يب.

باب۱۵

حکم کسی که حرم الهی یا نبوی را نجس کند

(۱) امام صادقؑ فرمود: «هر کس در کعبه حَدَثی کند [=تغوّط کند]، کشته می‌شود.» ۱۹۷۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سی و سوم از ابواب مساجد، این گفته که: «امیرالمؤمنینؑ فردی را دید که در مسجد قصه می‌گوید. او را با شلاق زد و از مسجد دورش کرد.» و در روایات باب یازدهم از ابواب آغاز مشاعر و باب بیست و هفتم، روایتی که بر پاره‌ای از مقصود دلالت دارد و در روایت سی و ششم از باب هفتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «او به منزلهٔ کسی است که داخل حرم و سپس داخل کعبه شده و در کعبه حَدَثی کرده است. از کعبه و از حرم بیرون کشیده می‌شود و گردن او را می‌زنند و به جهنم می‌رود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب۱۶

حکم کسی که گوشت خوک یا مردار یا خون یا ربا می‌خورد و ربا را حلال می‌شمارد

(۱) امام صادقؑ فرمود: «مردی مسیحی را که مسلمان شده بود به همراه خوکی که آن را بریان ۱۹۷۲
کرده و در شاخه‌های ریحان جا داده بود، نزد امیرالمؤمنینؑ آوردند. حضرت فرمود: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ آن مرد گفت: من مریض شده بودم، اشتهای به گوشت پیدا کردم. حضرت فرمود: چرا سراغ گوشت بز نرفتی که جای گوشت خوک را می‌گیرد؟ سپس فرمود: اگر گوشت خوک را خورده بودی، حدّ را بر تو جاری می‌کردم ولی هم اکنون تو را می‌زنم؛ دیگر تکرار مکن. پس از آن، حضرت او را زد تا آن که به خود ادرار کرد.»

من[١] لحم المعز[٢] (و كان خلقاً منه[٣] ـ كا) ثمّ قال لو أنّك أكلته لأقمت عليك الحدّ ولكن سأضربك ضرباً فلا تعد فضر به حتّى شغر ببوله. **الجعفريّات** ١٢٨: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً عليه السلام أتى برجل كان نصرانيّاً (و ذكر نحوه). **دعائم الإسلام** ٤٨٢/٢: وعن عليّ عليه السلام أنّه أُتي برجل كان نصرانيّاً (و ذكر نحوه).

١٩٧٣ ٢٧٢٢٢ (٢)**كافى** ٢٤٢/٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٩٨/١٠: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ يب) عن يعقوب (بن يزيد ـ كا) عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة عن أبي جميلة عن **فقيه** ٥٠/٤: إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال آكل الميتة والدّم ولحم الخنزير عليه[٤] أدب فإن عاد أُدّب (قلت ـ يب ـ فقيه) فإن عاد قال يؤدّب[٥] وليس عليه حدّ[٦].

١٩٧٤ ٢٧٢٢٣ (٣)**كافى** ٢٤١/٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٩٨/١٠: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ يب) عن يعقوب (بن يزيد ـ كا) عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة عن أبي جميلة عن **فقيه** ٥٠/٤: إسحاق بن عمّار وسماعة عن أبي بصير (عن أبي عبد الله عليه السلام ـ فقيه) قال قلت آكل الرّبا بعد البيّنة قال يؤدّب فإن عاد أُدّب فإن عاد قتل.

١٩٧٥ ٢٧٢٢٤ (٤) **تهذيب** ١٥١/١٠: عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام أتى بآكل الرّبا فاستتابه فتاب ثمّ خلّى سبيله ثمّ قال يستتاب آكل الرّبا من الرّبا كما يستتاب من الشّرك.

وتقدّم في رواية هشام (١٣) من باب (١) تحريم الرّبا من أبوابه (ج ٢٣) قوله عليه السلام من أخذ الرّبا وجب عليه القتل وكلّ من أربى وجب عليه القتل. وفي رواية عبيد (٤٩) قوله بلغ أبا عبد الله عليه السلام عن رجل أنّه كان يأكل الرّبا ويسمّيه اللّباء فقال لإن أمكنني الله عزّ وجلّ لأضربنّ عنقه. وفي باب (١٧) حكم من أكل الرّبا وهو يرى أنّه حلال ما يناسب ذلك.

ولاحظ باب (٨) أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتّحريم فلا يحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود (ج ٣٠) فإنّ فيه ما يناسب المقام.

---

١. عن ـ يب. ٢. الماعز ـ يب. ٣. فإنّه خلوّ منه ـ الدّعائم.
٤. عليهم ـ يب. ٥. أدّب ـ كا. ٦. قتل ـ فقيه.

۱۹۷۳ (۲) امام صادق‌ علیه السلام فرمود: «کسی که مردار، خون و گوشت خوک می‌خورد، باید ادب شود. اگر مجددا خورد، باز ادب می‌شود. گفتم: اگر مجددا خورد، حضرت فرمود: ادب می‌شود ولی حدّ بر او نیست.»

۱۹۷۴ (۳) ابوبصیر گوید: «گفتم: ربا خوار پس از بیّنه [حکمش چیست]؟ حضرت فرمود: ادب می‌شود؛ اگر مجددا خورد، ادب می‌شود و اگر مجددا خورد، کشته می‌شود.»

۱۹۷۵ (۴) رباخواری را نزد امیرالمؤمنین علی‌ علیه السلام آوردند. حضرت او را توبه داد. او توبه کرد. سپس او را آزاد ساخت. سپس حضرت فرمود: «رباخوار از رباخواری توبه داده می‌شود؛ آن گونه که از شرک توبه می‌دهند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزده از باب یک از ابواب ربا، فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «هر کس که ربا بگیرد، کشته شدن بر او واجب می‌شود و هر کس که بیشتر از آنچه داده بگیرد، کشته شدن بر او ثابت است.» و در روایت چهل و نه، این گفته که: «گزارش مردی که رباخواری می‌کند و نامش را آغوز می‌گذارد، به امام صادق‌ علیه السلام رسید. حضرت فرمود: اگر خداوند مرا بر او مسلط سازد، گردنش را می‌زنم.» و در باب هفده، روایتی مناسب این باب و بنگر به باب هشتم از ابواب احکام عمومی حدود؛ چرا که در آن مناسب با مقام هست.

(۱۷)

باب ماورد في تأديب الصّبيّ والمتعلّم والمملوك وأنّ الجور فى المخايرة بين الصّبيان كالجور فى الأحكام

قال الله تعالى في سورة الشّورىٰ (۴۲): ۴۰ و ۴۱: ﴿وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ۞ وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ﴾.

۱۹۷۶ ۴۷۲۲۵ (۱) **تهذيب ۱۰ / ۱۴۹: محمّد بن يعقوب عن كافي ۷ / ۲۶۸:** الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام فى أدب الصّبىّ والمملوك فقال خمسة أو ستّة وارفق.

۱۹۷۷ ۴۷۲۲۶ (۲) **كافي ۷ / ۲۶۸: تهذيب ۱۰ / ۱۴۹:** عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السكونيّ عن أبى عبد الله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام ألقى صبيان الكتّاب ألواحهم بين يديه ليخيّر بينهم فقال أما إنّها حكومة والجور فيها كالجور فى الحكم أبلغوا معلّمكم إن ضربكم فوق ثلاث ضربات فى الأدب اقتصّ منه.

۱۹۷۸ ۴۷۲۲۷ (۳) **فقيه ۴ / ۵۱:** وروى أنّه دنا من أمير المؤمنين عليه السلام صبيّان بيدهما لوحان فقالا يا أمير المؤمنين خاير بيننا قال أمير المؤمنين عليه السلام إنّ الجور فى هذا كالجور فى الأحكام أبلغا مؤدّبكما عنّى أنّه إن ضربكما فوق ثلاث كان ذلك قصاصاً يوم القيامة.

۱۹۷۹ ۴۷۲۲۸ (۴) **رسالة المحكم والمتشابه ۳۰:** (بإسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث) وأمّا الرّخصة الّتى صاحبها فيها بالخيار فانّ الله تعالى رخّص أن يعاقب العبد علي ظلمه فقال الله تعالى ﴿وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾ وهذا هو فيه بالخيار فإن شاء عفا وإن شاء عاقب.

۱۹۸۰ ۴۷۲۲۹ (۵) **المحاسن ۶۲۵:** البرقيّ عن محمّد بن خالد الأشعريّ عن إبراهيم بن محمّد الأشعريّ عن عبد الله بن بكير عن زرارة بن أعين قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام أصلحك الله ماترى فى ضرب المملوك قال ما اتى فيه علي يديه فلا شيء عليه وأمّا ما عصاك فيه فلا بأس قلت فكم أضربه قال ثلاثة (أو ـ ثل) أربعة (أو ـ ثل) خمسة.

باب۱۷

حکم ادب کردن بچه و متعلّم

کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست؛ خداوند ظالمان را دوست ندارد.

و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست.[1]

۱۹۷۶ (۱) حمّاد بن عثمان گوید: «به امام صادقؑ دربارهٔ ادب بچه و برده گفتم. حضرت فرمود: پنج یا شش [ضربه]و نرمی کن.»

۱۹۷۷ (۲) امام صادقؑ می‌فرماید: «بچه‌های مکتب‌خانه لوح‌های نوشتهٔ خود را جلوی امیرالمؤمنینؑ گذاشتند تا یکی از آنان را اختیار کند. حضرت فرمود: آگاه! که این انتخاب، داوری است و ستم در آن به مانند ستم در داوری است! به معلم‌تان برسانید که اگر بیش از سه ضربه برای ادب‌تان بزند، از او قصاص می‌شود.»

۱۹۷۸ (۳) روایت شده که دو بچه که در دست‌شان دو لوح بود. به امیرالمؤمنینؑ نزدیک شدند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین! یکی از ما دو نفر را انتخاب کن. امیرالمؤمنینؑ فرمود: ستم در این مورد به سان ستم در داوری و حکم است. شما دو نفر به معلم خود از سوی من بگویید که اگر شما دو نفر را بیش از سه ضربه بزند، او باید در روز قیامت قصاص شود.»

۱۹۷۹ (۴) امیرالمؤمنین علیؑ در روایتی فرمود: «و اما رخصت و جوازی که صاحبش نسبت به آن مختار است، این است که خداوند متعال رخصت داده است که بنده بر ظلمی که می‌کند، کیفر ببیند. خداوند متعال فرموده است: کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست. و این موردی است که بنده در آن مختار است؛ اگر بخواهد، عفو می‌کند و اگر بخواهد، کیفر می‌کند.[2]»

۱۹۸۰ (۵) زرارة بن اعین گوید: «به امام صادقؑ گفتم: خداوند شما را حفظ کند! نظرتان دربارهٔ زدن برده چیست؟ حضرت فرمود: آنچه به دست او اتفاق می‌افتد، چیزی بر او نیست ولی آنچه در آن سرپیچی از تو می‌کند [تنبیهش] اشکالی ندارد. پرسیدم: او را چه اندازه بزنم؟ حضرت فرمود: سه تا، چهارتا، پنج تا.»

---

۱. شوری ۴۲/ ۴۰ و ۴۱

۲. به نظر می‌رسد که این روایت مربوط به کیفر برده نمی‌شود و در نتیجه مربوط به این باب نیست بلکه این روایت می‌گوید اگر به کسی ظلم شد می‌تواند کیفر و می‌تواند عفو کند؛ بنابراین جمله رخص ان یعاقب العبد علی ظلمه، معنایش چنین است: خداوند رخصت داده است که بنده بر ظلمی که به او می‌شود، کیفر کند.

١٩٨١ ٢٧٢٣٠ (٦) **بصائر الدّرجات** ٣٣٥: حدّثنا محمّد بن هارون عن عبد الرّحمن ابن أبى نجران عن ابى نجران عن أبى هارون العبدىّ عن عبدالله عليه السلام قال[1] قال لبعض غلمانه فى شىء جرىٰ لئن[2] انتهيت وإلّا ضربتك ضرب الحمار قال جعلت فداك وما ضرب الحمار قال إنّ نوحاً عليه السلام لمّا (أ ـ ظ) دخل السّفينة من كلٍّ زوجين اثنين جاء الىٰ الحمار فأبىٰ أن يدخل فأخذ جريدة من نخل فضربه ضربة واحدة وقال له عبساً شاطانا أي ادخل يا شيطان.

١٩٨٢ ٢٧٢٣١ (٧) **عوالى اللّئالى** ١ / ٢٧١: وقال صلى الله عليه وآله إذا ضرب أحدكم خادمه فذكر الله فارفعوا أيديكم.

وتقدّم فى رواية معاوية (١) من باب (٢٥) ما ورد فى قوله تعالى: ﴿وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ﴾ من أبواب بدؤ المشاعر (ج ١٢) قوله عليه السلام وضرب الخادم من غير ذنب من ذٰلك الإلحاد. وفى رواية الحلبىّ (٣) قوله عليه السلام كلّ ظلم فيه إلحاد حتّى لو ضربت خادمك ظلماً خشيت أن يكون إلحاداً فلذٰلك كان الفقهاء يكرهون سكنىٰ مكّة. وفى رواية العوالى (٤) قوله صلى الله عليه وآله كلّ ظلم فى مكّة إلحاد حتّى شتم الخادم.

وفى رواية ابن أبى نصر (١) من باب (٢٦) كراهة تأديب الخادم فى الحرم قوله عليه السلام كان أبو جعفر عليه السلام يضرب فسطاطه فى حدّ الحرم ثمّ بعض أطنابه فى الحرم وبعضها فى الحلّ فإن أراد أن يؤدّب بعض خدمه أخرجه من الحرم فأدّبه فى الحلّ. وفى أحاديث باب (٤) أنّ للسّيّد إقامة الحدّ على المملوك وتأديبه بقدر ذنبه من أبواب الأحكام العامّة للمحدود (ج ٣٠) ما يناسب ذٰلك فراجع.

(١٨)
باب تعزير من زحم أحداً حتّى وقع على يديه وثبوت العزم إن كسر

١٩٨٣ ٢٧٢٣٢ (١) **كافى** ٧ / ٢٦٨: الحسين بن محمّد الأشعرىّ عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن علىّ الوشاء عن أبان عن علىّ بن إسماعيل عن عمرو ابن أبى المقدام عن رجل عن رزين قال كنت أتوضّأ فى ميضأة الكوفة فإذا رجل قد جاء فوضع نعليه ووضع دِرَّته فوقها ثمّ دنا

---

١. أنه قال ـ ئل.   ٢. لو ـ ئل.

۱۹۸۱ (۶) ابوهارون عبدی گوید: «امام صادقعلیه السلام به بعضی از غلامان خود در مورد کاری که انجام شده بود، فرمود: اگر دست کشی و نکنی [که خوب]؛ وگرنه آن گونه که خر را می‌زنند، تو را می‌زنم. ابوهارون عبدی گوید: فدایت شوم! زدن الاغ چیست؟ حضرت فرمود: حضرت نوحعلیه السلام چون از هر جفتی دو تا در کشتی آورد، آمد سراغ الاغ. ولی الاغ از ورود به کشتی امتناع کرد. حضرت نوحعلیه السلام ترکهٔ درخت خرمایی را برداشت و با آن یک بار به الاغ زد و به او گفت: عبسا شاطانا؛ یعنی ای شیطان! وارد شو.»

۱۹۸۲ (۷) رسول خداﷺ فرمود: «هر گاه کسی از شما خدمتکار خود را می‌زند و او یاد خدا می‌کند، از او دست بکشید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و پنج از ابواب آغاز مشاعر، باب مربوط به فرموده خداوند تعالی که: «و کسی که در آنجا ارادهٔ الحاد و تعدی کرده، به خلق ستم کند همه را به کیفر ظلمشان عذاب دردناک می‌چشانیم» و فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «زدن خدمتکار بدون گناه، همان الحاد است.» و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «هر ظلمی در آن الحاد است؛ حتی اگر خدمتکارت را از روی ظلم بزنی. می‌ترسم که این هم الحاد باشد و به همین جهت فقیهان سکنی گزیدن در مکه را خوش نداشتند.» و در روایت چهارم، فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «هر ظلمی در مکه الحاد است؛ حتی دشنام دادن به خدمتکار.» و در روایت یکم از باب بیست و ششم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «پیوسته امام باقرعلیه السلام خیمه‌اش را در مرز حرم بر پا می‌کرد؛ به گونه‌ای که بعضی از طناب‌های خیمه در حرم و بعضی در حلّ بود و اگر می‌خواست که برخی از خدمتکارانش را ادب کند، او را از حرم بیرون می‌برد و در حلّ ادب می‌کرد.» و در روایات باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

باب۱۸

حکم کسی که دیگری را هُل دهد و او بیفتد و خسارت ببیند

۱۹۸۳ (۱) رزین گوید: «من در دستشویی کوفه وضو می‌گرفتم که ناگهان مردی آمد و کفشش را گذاشت و شلاقش را نیز بر بالای آن. سپس نزدیک شد و با من وضو گرفت. من او را هُل دادم، او روی دو دستش افتاد. برخاست و وضو گرفت و چون از وضو فارغ شد، سه بار با شلاق بر سرم زد. سپس فرمود: مبادا که هُل بدهی و بشکنی که باید خسارت بدهی! پرسیدم: این کیست؟ گفتند: امیرالمؤمنینعلیه السلام. من رفتم که از ایشان معذرت خواهی کنم، حضرت رفت و به من توجهی نکرد.»

فتوضّأ معي فزحمته فوقع[1] على يديه فقام فتوضّأ فلمّا فرغ ضرب رأسي بالدِرّة ثلاثاً ثمّ قال إيّاك أن تدفع فتكسر فتغرم فقلت من هٰذا فقالوا أمير المؤمنين عليه السلام فذهبت أعتذر إليه فمضى ولم يلتفت إليّ.

(١٩)

باب ماورد في أنّ التّعزير كم هو

١٩٨٤ ٤٧٢٣٣ (١) كافي ٧ / ٢٤٠: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمّار تهذيب ١٠ / ١٤٤: يونس عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا عبد الله عليه السلام[2] عن التّعزير كم هو قال بضعة عشر سوطاً ما بين العشرة إلى العشرين.

١٩٨٥ ٤٧٢٣٤ (٢) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٤٢: وقال إسحاق وسألت أبا إبراهيم عليه السلام عن التّعزير قلت كم هو قال ما بين العشرة إلى العشرين.

١٩٨٦ ٤٧٢٣٥ (٣) فقه الرّضا عليه السلام ٣٠٩: والتّعزير ما بين بضعة عشر سوطاً إلى تسعة وثلاثين والتأديب ما بين ثلاثة إلى عشرة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٩٨٧ ٤٧٢٣٦ (٤) كافي ٧ / ٢٤١: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن حمّاد بن عثمان علل الشّرائع ٥٣٨: حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال حدّثنا العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن محمّد بن يحيى عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام (كم ـ كا) التّعزير فقال دون الحدّ قال قلت دون ثمانين قال فقال لا ولٰكن[3] دون الأربعين فإنّه حدّ المملوك قال قلت وكم ذٰلك[4] قال (قال عليّ عليه السلام ـ ك) قدر ما يرى[5] الوالي من ذنب الرّجل وقوّة بدنه.

١٩٨٨ ٤٧٢٣٧ (٥) فقيه ٤ / ٥٢: وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يحلّ لوالٍ يؤمن بالله واليوم الآخر أن يجلد أكثر من عشرة أسواط إلّا في حدّ وأذن في أدب المملوك من ثلاثة إلى خمسة ومن ضرب مملوكه حدّاً لم يجب عليه لم يكن له كفّارة إلّا عتقه.

---

١. حتّى وقع ـ ئل. ٢. أبا إبراهيم عليه السلام ـ يب. ٣. ولٰكنّه ـ العلل.
٤. ذاك ـ العلل. ٥. يراه ـ العلل.

باب۱۹

اندازهٔ تعزیر

۱۹۸۴ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ تعزیر پرسیدم که چه اندازه است؟ حضرت فرمود: ده تازیانه؛ یعنی بین ده تا بیست.»

۱۹۸۵ (۲) اسحاق گوید: «و از امام کاظمؑ دربارهٔ تعزیر پرسیدم، گفتم که: چه اندازه است؟ حضرت فرمود: بین ده تا بیست.»

۱۹۸۶ (۳) تعزیر بین ده و اندی تازیانه تا سی و نه تازیانه است و تأدیب بین سه تا ده [تازیانه] است.

۱۹۸۷ (۴) حمّاد بن عثمان گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: تعزیر چه اندازه است؟ حضرت فرمود: کم‌تر از حدّ. حمّاد گوید: پرسیدم: کم‌تر از هشتاد؟ حمّاد گوید: حضرت فرمود: نه ولی کم‌تر از چهل؛ چرا که چهل، حدّ برده است. حمّاد گوید: پرسیدم: آن‌چه اندازه است؟ حضرت فرمود: علیؑ فرمود: به اندازه‌ای که والی تشخیص دهد. گناه مرد و قدرت بدنی‌اش را می‌بیند.»

۱۹۸۸ (۵) رسول خداؐ فرمود: «برای والی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، حلال نیست که بیشتر از ده تازیانه بزند جز در حدّ و برای ادب کردن بردهٔ از سه تا پنج تازیانه اجازه داده شده است و کسی که به مملوکش حدّی بزند که بر او واجب نبوده است، کفّاره‌ای جز آزادسازی برده ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، مناسب این باب.

و در بیش از یک روایت از روایات باب نهم از ابواب حدّ زنا، روایتی که دلالت دارد که تعزیر کم‌تر از حدّ است و نیز در بیش از یک روایت از روایات باب بیست و ششم.

وتقدّم فى باب (۱) ما ورد فى فوائد الحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود (ج ۳۰) ما يناسب الباب. وفى غير واحد من أحاديث باب (۹) أنّ غير البالغ إذا زنىٰ بـالبالغة فـعليه التّعزير من أبواب حدّ الزّنا ما يدلّ على أنّ التّعزير دون الحدّ. وكذا فـى غـير واحـد مـن أحاديث باب (۲٦) أنّ الرّجلين أو المرأتين إذا وجدا فى لحاف واحد يعزّران.

(۲۰)

باب ماورد فى حدّ شاهد الزّور

وتقدّم فى أحاديث باب (۸) أنّ شاهد الزّور يضرب حدّاً من أبواب الشّهادات (ج ۳۰) ما يدلّ على ذٰلك فراجع.

(۲۱)

باب حدّ وطى الزّوجة فى الحيض

ومن أتى امرأته وهما صائمان ومن أفطر فى شهر رمضان

وتقدّم فى رواية علىّ بن إبراهيم (٦) من باب (۲۲) حكم الكفّارة على من أتى امرأتـه حال الحيض من أبواب الحيض (ج ۲) قوله وعليه ربع حدّ الزّانى خمسة وعشرون جلدة وإن أتاها فى آخر أيّام حيضها فعليه أن يتصدّق بنصف دينار ويضرب اثنتى عشرة جـلدة ونصفاً. وفى رواية محمّد بن مسلم (۷) قوله يجب عليه (أي على من أتى حائضاً) شيء من الحدّ قال عليه السلام نعم خمسة وعشرين سوطاً ربع حدّ الزّاني لأنّه أتـى سـفاحاً. وفـى روايـة إسماعيل بن الفضل (۸) قوله فعليه (أى من أتى أهله وهي حائض) أدب قال نعم خـمسة وعشرين سوطاً ربع حدّ الزّانى وهو صاغر لأنّه أتى سفاحاً. ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّه يستفاد من بعضها عدم وجوب الحدّ عليه.

وفى أحاديث باب (۹) انّ من أكره زوجته على الجماع فى شهر رمضان فعليه كفّارتان وضرب خمسين سوطاً من أبواب ما يجب الإمساك عنه للصّائم (ج ۱۰) وباب (۲۰) أنّ من أفطر متعمّداً يوماً من شهر رمضان من أبواب من يجب عليه الصّوم (ج ۱۱) ما يدلّ على ذيل الباب فلاحظ.

باب ۲۰

حکم شاهد به شهادت دروغ

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از ابواب شهادات، روایتی که بر این باب دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

باب ۲۱

حکم کسی که با زنش در حال حیض و روزه، آمیزش جنسی کند

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب بیست و دوم از ابواب حیض، این گفته که: «بر او یک چهارم حدّ زناکار [یعنی] بیست و پنج تازیانه ثابت است و اگر با زن در روزهای پایانی حیضش آمیزش کند، باید که نیم دینار صدقه دهد و دوازده و نیم تازیانه بخورد.»

و در روایت هفتم، این گفته که: «آیا بر کسی که با حائض آمیزش کند، چیزی از حدّ ثابت است؟ حضرت فرمود: آری، بیست و پنج تازیانه یعنی یک چهارم حدّ زناکار؛ چرا که او بر خلاف کتاب و سنت آمیزش کرده است.»

و در روایت هشتم، این گفته که: «آیا آن کس که با همسرش در حال حیض آمیزش کند، تأدیب دارد؟ حضرت فرمود: آری، بیست و پنج تازیانه ـ یک چهارم حدّ زناکار ـ در حالی که خوار هم هست؛ چرا که بر خلاف کتاب و سنت آمیزش کرده است.» و به دیگر روایات این باب بنگر چرا که از برخی آنها عدم وجوب حدّ بر او استفاده می‌شود.

و در روایات باب نهم از ابواب چیزهایی که روزه‌دار واجب است از آنها پرهیز کند و باب بیست از ابواب کسانی که روزه بر آن‌ها واجب است، روایتی که بر ذیل باب دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

(٢٢)

باب أنّ العبد الّذى أعتق نصفه إذا أتى حدّاً من حدود الله فعليه نصف حدّ الحرّ ونصف حدّ العبد

١٩٨٩ ٤٧٢٣٨ (١) تهذيب ١٠ / ١٥٠: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن حمّاد بن زياد عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن عبد بين شريكين أعتق أحدهما نصيبه ثمّ إنّ العبد أتى حدّاً من حدود الله قال إن كان العبد حين[1] أعتق نصفه قوّم ليغرم الّذى أعتقه (نصف ـ فقيه) قيمته فنصفه حرّ يضرب نصف حدّ الحرّ و(يضرب ـ فقيه) نصف حدّ العبد وإن لم يكن قوّم فهٰذا[2] عبد يضرب حدّ العبد. فقيه ٤/٣٣: وروى سليمان بن خالد عن أبى عبد الله عليه السلام فى عبد بين رجلين أعتق (وذكر مثله). وتقدّم هٰذه الرواية عن فقيه فى باب (٢٨) انّ المكاتب إذا زنى يجلد على قدر ما أعتق منه حدّ الحرّ من أبواب حدّ الزّنا (ج ٣٠).

ولاحظ باب (١٤) حكم ما إذا كان المملوك بين شركاء فأعتق بعضهم نصيبه من أبواب العتق (ج ٢٤).

(٢٣)

باب عدم جواز ضرب الأجير وإن عصى المستأجر

وتقدّم فى رواية إسماعيل بن عيسى (١٢) من باب (٤) أنّ للسّيّد إقامه الحدّ على مملوكه من أبواب الأحكام العامّة للحدود (ج ٣٠) قوله سألته عن الأجير يعصى صاحبه أيحلّ ضربه أم لا فأجاب عليه السلام لا يحلّ أن تضربه إن وافقك أمسكه وإلّا فخلّ عنه ولا يبعد اتّحاد هٰذه الرواية مع ما قبلها (فى باب (٤) انّ للسّيّد اقامة الحدّ على مملوكه) فيكون المراد من الأجير المملوك فلاحظ.

---

١. حيث ـ فقيه.
٢. فهو ـ فقيه.

باب۲۲
حکم بردهٔ مجرم که نیمی از او آزاد است

(۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ برده‌ای که مشترک بین دو شریک است و یکی از آن دو سهم خود را آزاد ساخته است پس از آن برده کاری که حدّی از حدود الهی را باعث می‌شود انجام داده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر برده آن زمان که نیمی از آن آزاد شده، قیمت‌گذاری شده [=برآورد شده] و آن کس که او را آزاد کرده نیمی از قیمتش را به عهده بگیرد، نیمی از آن آزاد است؛ بنابراین نصف حدّ برده بر او زده می‌شود ولی اگر قیمت‌گذاری نشده [=برآورد نشده] پس این برده است و حدّ برده بر او زده می‌شود.» ۱۹۸۹

ارجاعات

گذشت:

نقل همین روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب بیست و هشت از ابواب حدّ زنا و بنگر به باب چهارده از ابواب عتق.

باب۲۳
عدم جواز برای زدن اجیر

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازدهم از باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «از امام دربارهٔ اجیری که از صاحبش سرپیچی می‌کند، پرسیدم: آیا می‌توان او را زد یا نه؟ حضرت پاسخ داد که: حلال نیست که او را بزنی؛ اگر با تو همراهی می‌کند، او را نگه دار وگرنه او را رها ساز.» و بعید نیست که این روایت با روایت قبلی‌اش در باب چهارم، یکی باشد. در نتیجه منظور از اجیر، همان برده خواهد بود؛ پس ملاحظه کنید.

(٢٤)

باب أنّ من قتل دابّة أو أفسد شيئاً فعليه قيمة ما أفسد واستهلك

(١) دعائم الإسلام ٢ / ٤٢٤: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى فيمن قتل دابّة عبثاً أو قطع شجراً أو أفسد زرعاً أو هدم بيتاً أو عور[١] بئراً أو نهراً أن يغرم قيمة ما أفسد واستهلك[٢] ويضرب[٣] جلدات نكالاً وإن أخطأ لم يتعمّد ذلك فعليه الغرم ولا حبس عليه ولا أدب وما أصاب من بهيمة فعليه فيها ما نقص من ثمنها. وتقدّم ما يناسب ذلك بالعموم والإطلاق. وفي باب (٤١) حكم قتل الهرّة والبهيمة من أبواب أحكام الدوابّ (ج ٢١) ما يناسب الباب. ١٩٩٠ ٢٧٢٣٩

(٢٥)

باب ما ورد فيمن طلّق زوجتها مراراً كثيرةً

(١) الجعفريّات ١١٤: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام عن جدّه أنّ عليّاً عليه السلام أتته امرأة فقالت يا أمير المؤمنين إنّ زوجي طلّقني مراراً كثيرة لا احصها[٤] فأمر عليّ عليه السلام اُمناء له فشهدوا عليه فعزّره عليّ عليه السلام وأبانها منه. ١٩٩١ ٢٧٢٤٠

---

١. أور غور ـ ك. ٢. ما استهلك وأفسد ـ ك. ٣. و ضرب ـ ك.
٤. أحصيها ـ ك.

باب ۲۴

مسئولیت مدنی کسی که حیوانی را بکشد یا مال کسی را تلف کند

۱۹۹۰ (۱) امیرالمؤمنین علی‌؈ دربارهٔ کسی که حیوانی [چهارپایی] را بی‌جهت کشته یا درختی را بریده یا زراعتی را از بین برده یا خانه‌ای را خراب کرده یا چاه یا نهری را معیوب کرده، حکم داده که: «قیمت آنچه تباه کرده و از بین برده به عهده گیرد و به عنوان کیفر چند تازیانه زده شود و اگر به اشتباه ـ نه به عمد ـ چنین کرده، باید خسارت را به عهده گیرد. ولی زندان و ادب کردن بر او نیست و هر کاری که با حیوان بکند [آسیبی که به او برساند]، بر اوست هر چه از قیمت حیوان کم شده است.»

ارجاعات

گذشت:

روایاتی که با عموم یا اطلاقش، مناسب با این باب بود.

و در روایت باب چهل و یک از ابواب احکام دواب مناسب با این باب.

باب ۲۵

حکم مردی که زوجه‌اش را بارها طلاق داده است

۱۹۹۱ (۱) زنی نزد امیرالمؤمنین؈ آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین! شوهرم مرا برای دفعات بسیار که شمارش آنها را به یاد ندارم، طلاق داده است. امیرالمؤمنین علی؈ به امینان خود دستور داد، پس آنها علیه آن مرد شهادت دادند. سپس امیرالمؤمنین؈ او را تعزیر کرد و زن را برای همیشه از او جدا ساخت.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مأخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱. *الرسالة الذهبية*. للرضا عليه السلام معروف به *طب الامام الرضا* عليه السلام (؟ ـ ؟)

۲. *صحيفة الامام الرضا* عليه السلام. (؟ ـ ؟)

۳. *الفقه*، معروف به *فقه الرضا* عليه السلام. منسوب به امام رضا عليه السلام (؟ ـ ؟)

۴. *كتاب الصفين*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ق)

۵. *الفضايل*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ق)

۶. *الجعفريات*. محمد بن محمد اشعث (؟ ـ ؟)

۷. *توحيد مفضّل*. على المفضل بن عمر الجعفى (؟ ـ ؟)

قرن سوم

۸. *الغارات*. ابراهيم بن محمد الثقفى الكوفى (؟ ـ ۲۸۳ق)

۹. *المناقب*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ق)

۱۰. *وقعة الصفين*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ق)

۱۱. *المشيخة*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ق)

۱۲. *النوادر*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ق)

۱۳. جامع *الفقه*. ابن قتيبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶ق)

۱۴. *عيون الاخبار*. ابن قتيبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶ق)

۱۵. *المحاسن*. برقى (؟ ـ ۲۷۴ يا ۲۸۰ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۶. *بصائر الدرجات*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ق)

۱۷. *جامع الاحاديث النبوية*. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن القمی (؟ ـ ؟)

۱۸. *المزار*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ق)

قرن چهارم

۱۹. *طب الائمه*. عبدالله و حسین ابنا بسطام (؟ ـ ؟)

۲۰. کتاب *الزيارات*. حسين بن سعيد اهوازی (۳۰۰ق ـ ؟)

۲۱. *المناقب*. حسين بن سعيد اهوازی ۳۰۰(ق ـ ؟)

۲۲. کتاب *التاريخ*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ق)

۲۳. *الفتوح*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ق)

۲۴. کتاب *التفسير*. محمد بن مسعود عياشی (؟ ـ ۳۲۰ق)

۲۵. کتاب *الدلائل*. عبدالله بن جعفر حميری (۳۲۰ ـ ؟)

۲۶. *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حميری (۳۲۰ ـ ؟)

۲۷. تفسير *فرات*. فرات بن ابراهيم کوفی (؟ ـ ؟)

۲۸. تفسير *النعمانی*. ابوعبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر الكاتب النعمانی (؟ ـ ؟)

۲۹. *الغايات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟)

۳۰. *المانعات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟)

۳۱. تفسير *القمی*. ابوالحسن علی بن ابراهيم القمی (۳۰۷ ـ ؟)

۳۲. *الكافی*. شيخ کلينی (؟ ـ ۳۲۹ق)

۳۳. *تحف العقول*. ابن شعبه (؟ ـ ؟)

۳۴. *التمحيص*. ابن شعبه (؟ ـ ؟)

۳۵. کتاب *التمحيص*. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳٦ق)

۳۶. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ابوالحسن علی بن الحسين بن علی الموسوی (۳٦٤ ـ ؟)

۳۷. *الابتداء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ق)

۳۸. *الانبياء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ق)

۳۹. کتاب *الاخلاق*. ابن القاسم الكوفی (۳۵۲ ـ ؟)

۴۰. *الایضاح*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ق)

۴۱. *دعائم الاسلام*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ق)

۴۲. *کامل الزیارات*. جعفر بن محمد بن قولویه (؟ ـ ۳۶۷ق)

۴۳. *علل الشرایع*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۴۴. *عیون اخبار الرضا*ؑ. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۴۵. *کمال الدین و تمام النعمة*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۴۶. *الهدایة*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۴۷. *الامالی*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۴۸. *معانی الاخبار*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۴۹. *التوحید*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۵۰. *الخصال*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۵۱. *ثواب الاعمال*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۵۲. *المقنع*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۳. *من لا یحضره الفقیه*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۵۴. *دلائل الامامة*. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (۳۸۵ ـ ؟)

قرن پنجم

۵۵. *نهج البلاغه*. سید رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ق)

۵۶. *کفایه الاثر*. خزاز رازی (؟ ـ ۴۱۰ق)

۵۷. *الارشاد*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)

۵۸. *الامالی*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)

۵۹. *الاختصاص*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)

۶۰. *الفرائض الشریعة*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)

۶۱. *المقنعه*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)

۶۲. *تنزیه الانبیاء*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق)

۶۳. *درر الفوائد*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق)

۶۴. *المختصر*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق)

۶۵. *انساب*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ق)

۶۶. *رجال*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ق)

۶۷. *الاستبصار*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۶۸. *التبیان*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۶۹. *اختیار معرفة الرجال* معروف به *رجال الکشی*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۷۰. *تهذیب الاحکام*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۷۱. *الامالی*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۷۲. *الخلاف*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۷۳. *الغیبة*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۷۴. *المبسوط*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۷۵. *النهایة*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)

۷۶. *کنز الفوائد*. ابوالفتح کراجکی (؟ ـ ۴۴۹ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن ششم

۷۷. *مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)

۷۸. *اعلام الوری باعلام الهدی*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)

۷۹. *نثر اللآلی*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)

۸۰. *الوسیط*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)

۸۱. *مکارم الاخلاق*. حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ق)

۸۲. *غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ق)

۸۳. *بشارة المصطفی*. عماد الدین طبری (؟ ـ ۵۵۳ق)

۸۴. *الدعوات*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)

۸۵. *النوادر*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)

۸۶. *قصص الانبیاء*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)

۸۷. *لبّ اللّباب*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)

۸۸. *الخرائج و الجرائح*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۸۹. *اسباب النزول*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۹۰. *تهافت الفلاسفه*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۹۱. *المناقب*. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸٤ ق)

۹۲. *قضاء حقوق المؤمنین*. ابوعلی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ ق)

۹۳. *جامع الاخبار*. تاج الدین شعیری (؟ ـ ؟)

۹۴. *تفسیر روح الجنان*. ابوالفتوح الرازی (ح ٤۷۰ ـ نزدیک به ۵۵٤ ق)

۹۵. *الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی (۶۲۰ ق ـ ؟)

۹۶. *مناقب آل ابی طالب* ﷺ. ابن شهر آشوب (٤۸۹ ـ ۵۸۸ ق)

۹۷. *السرائر*. محمد بن ادریس (۵٤۳ ـ ۵۹۸ ق)

قرن هفتم

۹۸. *تنبیه الخواطر*. ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ ق)

۹۹. *اسدالغابه*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۰. *الکامل*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۰۱. *اللباب*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۰۲. *المختصر*. ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶٤۶ ق)

۱۰۳. *اللهوف*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶٤ ق)

۱۰۴. *فلاح السائل*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶٤ ق)

۱۰۵. *مهج الدعوات*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶٤ ق)

۱۰۶. *فرج المهموم*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶٤ ق)

۱۰۷. *امان من اخطار الاسفار والازمان*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶٤ ق)

۱۰۸. *شرائع الاسلام*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۰۹. *المعتبر*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۱۰. *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*. ابوالفضل علی الطبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۱۱. *کشف الغمه*. علی بن عیسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ ق)

۱۱۲. شرح *نهج البلاغة*. کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (؟ ـ ۶۹۹ق)

قرن هشتم

۱۱۳. *المجموع الرائق*. سید هبة الله موسوی (؟ـ؟)

۱۱۴. *الدره الباهره*. شهید اول (۷۳۴ـ۷۸۶ق)

۱۱۵. *المزار*. شهید اول (۷۳۴ـ۷۸۶ق)

قرن نهم

۱۱۶. *التحصین*. ابن فهد حلی (۷۵۷ـ۸۴۱ق)

۱۱۷. *عدة الداعی ونجاح الساعی*. ابن فهد حلی (۷۵۷ـ۸۴۱ق)

۱۱۸. *اسرار الصلوه*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ۸۴۱ق)

۱۱۹. مختصر *البصائر*. حسن بن سلیمان حلی (۸۰۲ـ؟)

۱۲۰. *ارشاد القلوب*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ـ۸۴۱ق)

۱۲۱. *اعلام الدین*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ـ۸۴۱ق)

قرن دهم

۱۲۲. *مختصر*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ۹۰۵)

۱۲۳. *المصباح*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ۹۰۵)

۱۲۴. *غوالی اللآلی / عوالی اللالی*. ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰ـ۹۱۲ق)

۱۲۵. *جامع المقاصد*. محقق کرکی (؟ ـ۹۳۷ تا ۹۴۱ق)

۱۲۶. *روض الجنان*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ق)

۱۲۷. *منیه المرید*. شهید ثانی (۹۱۱ـ۹۶۶ق)

۱۲۸. *حدیقة الشیعة*. احمد بن محمد المقدس الاردبیلی (۹۹۳ق)

قرن یازدهم

۱۲۹. *مجمع البحرین*. طریحی (۹۷۹ـ۱۰۸۵ق)

۱۳۰. *مجمع البحرین فی فضائل السبطین*. سید ولی الله رضوی (؟ـ؟)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۳۱. *کتاب الوافی*. محمد محسن الفیض الکاشانی (؟ ـ ۱۰۹۱ق)

قرن دوازدهم

۱۳۲. *امل الامل*. حر عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰٤ق)
۱۳۳. *بحارالانوار*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق)
۱۳۴. *حق الیقین*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق)
۱۳۵. *مرآت العقول*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق)
۱۳۶. *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. محمد بن الحسن الحرّ العاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰٤ق)

قرن چهاردهم

۱۳۷. *مستدرک الوسائل*. محدث نوری (۱۳۲۰ ـ ۱۲٥٤ق)
۱۳۸. *جامع احادیث الشیعه*. حاج سیدحسین بروجردی (۱۳۸۰ ـ ۱۲۹۲ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست موضوعات

سخن ناشر ۵

مقدمه ۷

منابع فقه شیعه ۱۳

راویان منابع جامع احادیث شیعه ۱۲

۱ـ اَبان بن تَغلِب (؟ ـ ۱۴۱ ق) ۱۳

۲ـ محمد بن محمد بن اشعث (؟ ـ ؟) ۱۳

۳ـ نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق) ۱۴

۴ـ حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق) ۱۴

۵ـ ابن قتیبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶ ق) ۱۵

۶ـ برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق) ۱۶

۷ـ ابراهیم بن محمد ثقفی (؟ ـ ۲۸۳) ۱۷

۸ـ محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق) ۱۷

۹ـ عبدالله و حسین پسران بسطام (؟ ـ ؟) ۱۸

۱۰ـ حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق ـ ؟) ۱۸

۱۱ـ ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق) ۱۹

۱۲ـ عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰ ـ ؟) ۲۰

۱۳ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ ح ۳۲۰ ق) ۲۰

۱۴ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ ؟) ۲۱

۱۵ـ جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟) ۲۱

۱۶ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق) ۲۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟) ۲۴

۱۸ـ محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ق) ۲۴

۱۹ـ کشیّ (؟ ـ ۳٤۰ق) ۲۵

۲۰ـ علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ق) ۲۶

۲۱ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ق) ۲۶

۲۲ـ شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق) ۲۷

۲۳ـ سید رضی (۳۵۹ ـ ٤۰۶ق) ۲۸

۲٤ـ خزّاز رازی (؟ ـ ح ٤۱۰ق) ۲۹

۲۵ـ شیخ مفید (۳۳۶ ـ ٤۱۳ق) ۳۰

۲۶ـ سید مرتضی (۳۵۵ ـ ٤۳۶ق) ۳۱

۲۷ـ احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ٤۵۰ق) ۳۱

۲۸ـ شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ٤۶۰ق) ۳۲

۲۹ـ ابوالفتح کراجکی (؟ ـ ٤۹۹ق) ۳۳

۳۰ـ فضل بن حسن طبرسی (عشر ٤۸۰ ـ ۵٤۸ق) ۳٤

۳۱ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵٤۸ق) ۳٤

۳۲ـ عمادالدین طبری (؟ ـ ۵۵۳ق) ۳۵

۳۳ـ تاج الدین شعیری (؟ ـ ؟) ۳۵

۳٤ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟) ۳۵

۳۵ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ق) ۳۶

۳۶ـ سید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق) ۳۶

۳۷ـ قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ق) ۳۷

۳۸ـ ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸٤ق) ۳۸

۳۹ـ ابو علی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ق) ۳۵

٤۰ـ ابن شهر آشوب (٤۸۹ ـ ۵۸۸ق) ۳۹

٤۱ـ محمد بن ادریس (۵٤۳ ـ ۵۹۸ق) ٤۰

۴۲ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ ق) ۴۰
۴۳ـ ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق) ۴۱
۴۴ـ ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ ق) ۴۱
۴۵ـ سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق) ۴۲
۴۶ـ محقق حلّی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق) ۴۳
۴۷ـ علی بن عیسی إربلی (؟ ـ ۶۹۳ ق) ۴۴
۴۸ـ سید هبة الله موسوی (؟ ـ ؟) ۴۴
۴۹ـ شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق) ۴۵
۵۰ـ ابن فهد حلّی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ ق) ۴۷
۵۱ـ حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲ ـ ؟) ۴۸
۵۲ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸۴۱ ق) ۴۸
۵۳ـ ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵ ق) ۴۹
۵۴ـ ابن ابی جمهور أحسائی (۸۴۰ ـ ۹۱۲ ق) ۵۰
۵۵ـ محقق کرکی (؟ ـ ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق) ۵۱
۵۶ـ شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ ق) ۵۲
۵۷ـ طُریحی (۹۷۹ ـ ۱۰۸۵ ق) ۵۴
۵۸ـ سید ولی الله رضوی (؟ ـ ؟) ۵۵
۵۹ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ ق) ۵۵
۶۰ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق) ۵۶
۶۱ـ محدث نوری (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ ق) ۵۷
۶۲ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ ق) ۵۸
منابع و مآخذ تحقیق ۶۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب القضاء

أبواب القضاء ومن له الحكم ومن ليس له ووظيفة القاضي ٦٦

(١) باب اختصاص القضاء والحكم بالنّبيّ والإمام عليهم الصّلوة والسّلام والمبعوثين من قبلهم والفقيه المؤمن العادل الّذي يحكم بما أنزل اللّه وبما ورد عن المعصومين عليهم الصّلوة والسّلام وعدم جواز الحكم والقضاء لغيرهم ويحرم التّحاكم إليهم ويجب على القاضي أن يحكم بالحقّ ويحرم عليه أن يحكم بالجور ويحتاط عندالشّبهة ٦٦

(٢) باب أنّ المرأة ليس لها أن تتولّى القضاء والإمارة ١٠٠

(٣) باب ماورد في أنّ الحاكم إذاكان يقول لمن عنده ماترى ما تقول فعليه لعنة اللّه وعليه أن يقوم من مقامه ويجلسه مكانه ١٠٨

(٤) باب ماورد في أصناف القضاة وجزاء من يقضي بالجور ويقضي بالحقّ وإنّ حسابهم لشديد ١١٠

(٥) باب كراهة الجلوس عند قضاة الجور ١٢٢

(٦) باب أنّ القاضي عليه أن يواسي بين الخصوم وأن لا يقضي لواحد حتّى يسمع كلام الآخر ويمنع الخصم عن البغي ولا يتضجّر ولا يقعد للقضاء حتّى يطعم ويكون لسانه وراء قلبه ولا يقضي في أمر واحد بقضائين مختلفين ١٢٤

(٧) باب ماورد في أنّ من تقدّم مع خصم إلى قاضٍ فليكن عن يمين الخصم وأنّ من ابتدء بالدّعوى أحقّ من صاحبه أن يسمع منه فاذا ادّعيا جميعاً فالدّعوى للّذي على يمين خصمه ١٣٤

(٨) باب أنّ صاحب اليمين يقدّم في المجلس بالكلام ١٣٦

(٩) باب أنّ القاضي يأخذ بأوّل الكلام دون آخره ١٣٦

(١٠) باب ماورد في أنّ الحاكم لايعدى على الخصم إلّا أن يعلم بينهما معاملة ولا يعلو كلامه على كلام الخصم ١٣٦

(١١) باب ماورد في أنّ القاضي لا يقضي وهو غضبان ولا من النّوم سكران ولا أن يكون جائعاً أو ناعساً ١٣٨

(١٢) باب ماوردفي أنّ القضاء في المسجد أعدل بين النّاس وأنّه وهن بالقاضي أن يجلس في بيته ... ١٣٨

(١٣) باب أنّ القاضي اذا خاف على نفسه يحكم بأحكام أئمّة الجور ١٤٠

(١٤) باب ما ورد في أنّ الرّشاء في الحكم هو الكفر باللّه وهو من السّحت وأنّ اللّه تعالى لعن الرّاشي والمرتشي ومن بينهما يمشي ١٤٠

کتاب قضاء

ابواب قضاء، کسی که حقّ قضاوت دارد و کسی که ندارد و وظیفهٔ قاضی ۶۷

باب ۱: اختصاص منصب قضاوت به پیامبر ﷺ و امامان ﷺ و منصوبین از طرف آنان ۶۷

باب ۲: حکم تصدّی منصب قضاوت و امارت توسط زنان ۱۰۱

باب ۳: عدم صلاحیّت حاکمی که از دیگران نظرخواهی کند ۱۰۹

باب ٤: اقسام قاضی ۱۱۱

باب ۵: کراهت همنشینی با قضات جور ۱۲۳

باب ٦: وظیفهٔ قاضی در مساعدت به مترافعین ۱۲۵

باب ۷: آغازگر طرح دعوی در نزد قاضی ۱۳۵

باب ۸: تقدم سخن در دادگاه ۱۳۷

باب ۹: قاضی سخن اوّل مترافعین را می‌گیرد ۱۳۷

باب ۱۰: عدم حمایت قاضی از مدعی ۱۳۷

باب ۱۱: عدم جواز حکم قاضی در حالت خشم، خواب، مستی، گرسنگی و چرت ۱۳۹

باب ۱۲: قضاوت در مسجد ۱۳۹

باب ۱۳: حکم قاضی در حالت خوف ۱٤۱

باب ١٤: حکم رشوه ۱٤۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١٥) باب ماورد في رزق القاضي ١٤٦
(١٦) باب ماورد في أنّ ما أخطأت القضاة في دم أو قطع فهو من بيت المال ١٤٨
(١٧) باب أنّ القاضي يقضي بين الخصوم بالبيّنة والأيمان ١٤٨
(١٨) باب أنّ البيّنة على المدّعي واليمين على المدّعىٰ عليه في الأموال، وفي الدّماء على المدّعىٰ عليه واليمين على المدّعي ١٥٨
(١٩) باب أنّ الحاكم ان عرف عدالة الشّهود أنفذ الحكم على المدّعىٰ عليه وان عرف فسقهم لم يحكم وان اشتبه عليه سأل عنهم حتّى يتبيّن وان كان ظاهرهم مأموناً جازت شهادتهم ١٦٦
(٢٠) باب أنّ الشّاهد اذا شهد ثمّ غيّر أخذ بالأولى وطرح الأخيرة ١٧٠
(٢١) باب أنّ المدّعي اذا أقام البيّنة فلا يمين عليه معها الاّ فيما استثنى ١٧٠
(٢٢) باب أنّ المدّعي إذا لم يكن له بيّنة فله استحلاف المنكر فان ردّ اليمين على المدّعي فحلف ثبت حقّه وان لم يحلف فلا حقّ له ١٧٢
(٢٣) باب ثبوت الحقّ على المنكر إذا لم يحلف ولم يردّ وعدم ثبوت الدّعوى على الميّت الاّ ببيّنة ويمين على بقاء الحقّ ١٧٦
(٢٤) باب أنّ من رضى باليمين فحلف له فلا دعوىٰ له بعد اليمين وان كانت له بيّنة ١٧٨
(٢٥) باب أنّه لا يمين على المنكر في الحدود ١٨٢
(٢٦) باب ماورد في أنّه لا يُحْلَف أحد عند قبر رسول الله ﷺ على أقلّ ممّا يجب فيه القطع ويستحلف النّصارىٰ واليهود في البِيَع والكنائس والمجوس في بيوت النّيران تشديداً عليهم ١٨٤
(٢٧) باب أنّه لا يجوز الحلف الاّ بالله وأسمائه الخاصّة ١٨٤
(٢٨) باب كيفيّة إحلاف الأخرس اذا أنكر ولا بيّنة والحكم بالنكول وجواز تغليظ اليمين ١٨٤
(٢٩) باب أنّه يستحبّ للمدّعىٰ عليه تصديق المدّعي مع احتمال الصّدق لا مع عدم احتماله ١٨٨
(٣٠) باب حكم تعارض البيّنتين وما ترجّح به إحداهما وما يحكم به عند فقد الترجيح ١٨٨
(٣١) باب ماورد من الحكم بالقرعة في القضايا المشكلة وكيفيّتها وجملة من مواردها ٢٠٢
(٣٢) باب حكم من ادّعى على الآخر ألفاً وأقام بيّنة ثمّ ادّعى خمسمائة ثمّ ثلاثمائة ثمّ مأتين وأقام بيّنة بالجميع فادّعى المدّعىٰ عليه التّداخل وأنكر المدّعي ٢٢٠
(٣٣) باب أنّ من قطع له من مال أخيه شيء بحكم القاضي فانّما قطعت له به قطعة من النّار فلا يحلّ له وان حكم له القاضي ببيّنة ٢٢٠

باب ۱۵: درآمد قاضی ۱۴۷
باب ۱۶: خسارت اشتباه قاضی ۱۴۹
باب ۱۷: حکم قاضی بر پایهٔ بیّنه و سوگند ۱۴۹
باب ۱۸: آوردن بیّنه بر عهدهٔ مدّعی و سوگند بر عهدهٔ مدّعیٰ علیه ۱۵۹
باب ۱۹: شناسایی شهود توسط قاضی ۱۶۷
باب ۲۰: تغییر شهادت شاهد ۱۷۱
باب ۲۱: مدّعی بیّنه اقامه کند، سوگند بر او نیست و... .... ۱۷۱
باب ۲۲: حقّ سوگند دادن منکر توسط مدّعی ۱۷۳
باب ۲۳: ثبوت حقّ علیه منکر و میّت ۱۷۷
باب ۲۴: حکم دعوی پس از سوگند ۱۷۹
باب ۲۵: عدم سوگند بر منکر در حدود ۱۸۳
باب ۲۶: عدم سوگند نزد قبر رسول خدا ﷺ و سوگند نصارا و یهود در کلیساها و کنیسه‌ها و... ۱۸۵
باب ۲۷: عدم جواز سوگند به غیر نام خدا ۱۸۵
باب ۲۸: چگونگی سوگند لال ۱۸۵
باب ۲۹: استحباب تصدیق مدّعی توسط مدّعیٰ علیه ۱۸۹
باب ۳۰: حکم تعارض دو بیّنه ۱۸۹
باب ۳۱: حکم قرعه ۲۰۳
باب ۳۲: اختلاف مدّعی و مدّعیٰ علیه در تداخل دو دعویٰ ۲۲۱
باب ۳۳: حکم مالی که از محکومٌ علیه به حکم قاضی، برای مدّعی جدا می‌شود ۲۲۱

(٣٤) باب أنّه لو وُجِدَ كيس بين جماعة فقالوا كلّهم ليس هو لنا وقال واحد منهم هو لي فهو له .. ٢٢٤
(٣٥) باب حكم ما لو ادّعى الأب أو غيره أنّه أعار المرأة الميّتة بعض المتاع والخدم هل يقبل قوله بلا بيّنة أم لا ٢٢٦
(٣٦) باب أنّه يجوز للولد أن يخاصم والده إذا ظلمه ولا يرفع صوته على صوته ٢٢٦
(٣٧) باب ماورد في أنّ من ادّعى على رسول الله ﷺ كذباً يجب قتله وأنّ القاضي هل له أن يحكم بعلمه أم لا وهل له أن يستند حكمه بعلمه أم لا ٢٢٨
(٣٨) باب أنّ القاضي له أن يفرّق بين الشّهود عند الرّيبة واستقصاء السّؤال حتّى يتبيّن الحقّ.... ٢٣٨
(٣٩) باب أنّه يستحبّ للقاضي تفريق أهل الدّعوى والمنكرين مع الرّيبة واستقصاء سؤالهم وإبطال دعواهم ان اختلفوا ٢٤٦
(٤٠) باب جواز الحكم بملكيّة صاحب اليد حتّى يثبت خلافها وجواز الشّهادة له بالملك وحكم اختلاف الزّوجين في متاع البيت ٢٥٦
(٤١) باب كيفيّة الحكم على الغائب وانّ الرّجلين اذا أودعا قبالتهما الى رجل لا يدفعها الى أحدهما حتّى يجتمعا ويجوز عرضها على البيّنة إذا كان فيه صلاح ٢٦٦
(٤٢) باب عدم جواز الحكم بكتاب قاضٍ الى قاضٍ ٢٧٠
(٤٣) باب أنّ الحاكم إذا تحاكم اليه أهل الكتاب ان شاء حكم بينهم بما أنزل الله تعالى وان شاء تركهم .. ٢٧٠
(٤٤) باب جملة من القضايا والأحكام المنقولة عن أمير المؤمنين ﷺ وعن النّبيّ ﷺ ومن يؤمر بحبسه.... ٢٧٢

كتاب الشهادات

(١) باب انّ من دُعي الى تحمّل الشّهادة فعليه ان يَتحمّلها ويؤدّيها ولا يكتمها ومن رجع عنها وكتمها أطعمه الله لحمه على رؤوس الخلائق ويدخل النّار........ ٣٠٤
(٢) باب وجوب إقامة الشّهادة للعامّة الّا أن يخاف الضّيم على المؤمن........ ٣١٤
(٣) باب أنّ الرّجل إذا سمع الشّهادة ولم يشهد عليها فهو بالخيار إن شاء شهد وإن شاء سكت الّا ان يخاف ضياع حقّ فعليه ان يشهد لأنّ العلم شهادة ٣١٦
(٤) باب جواز تصحيح الشّهادة بكلّ وجه ليجيزها القاضي اذا كانت حقّاً ٣١٨
(٥) باب أنّ الواقف إذا أشهد على نفسه باسم بعض وكلاء الوقف ثمّ يموت هذا الوكيل ويتولّى غيره هل يجوز أن يشهد الشّاهد للّذي أقيم مقامه أم لا ٣٢٢

باب ۳۴: حکم کیسه‌ای که بین جماعتی پیدا شده و یک نفر ادّعای مالکیت آن را می‌کند ۲۲۵
باب ۳۵: حکم ادّعای بدون بیّنهٔ پدر یا غیر او به این که به زن فوت شده، کالایی را داده است ... ۲۲۷
باب ۳۶: جواز مرافعهٔ فرزند با پدر ۲۲۷
باب ۳۷: وجوب قتل کسی که به دروغ، علیه رسول خدا ﷺ ادّعا کند ۲۲۹
باب ۳۸: جواز جدا سازی شهود توسط قاضی ۲۳۹
باب ۳۹: استحباب جدا سازی اصحاب دعوی ۲۴۷
باب ۴۰: جواز حکم به ملکیت صاحب ید ۲۵۷
باب ۴۱: چگونگی حکم بر غایب ۲۶۷
باب ۴۲: عدم جواز حکم بر پایهٔ نوشتهٔ قاضی دیگر ۲۷۱
باب ۴۳: جواز حکم بر مترافعین اهل کتاب ۲۷۱
باب ۴۴: پاره‌ای از قضاوت‌های حضرت علی ؑ و پیامبر ﷺ و منصوبین آنها ۲۷۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتاب شهادات

باب ۱: وجوب پذیرش دعوت به تحمّل و ادای شهادت ۳۰۵
باب ۲: وجوب اقامهٔ شهادت برای اهل سنّت مگر در برخی موارد ۳۱۵
باب ۳: شهادت اختیاری ۳۱۷
باب ۴: جواز تصحیح شهادت ۳۱۹
باب ۵: شهادت بر قائم مقام وکیل فوت شده در وقف ۳۲۳

(۶) باب أنّ الشّهادة لاتجوز اقامتها الاّ بالعلم وإن أُتيَ الرّجل بكتاب فيه خطّه فانّه من شاء كَتَبَ كتاباً ونَقَشَ خاتماً ۳۲۲
(۷) باب تحريم شهادة الزّور وانّه لا تزول قدماه حتّى تجب له النّار ۳۲۸
(۸) باب أنّ شاهد الزّور يضرب حدّاً بقدر ما يراه الامام ويطاف به حتّى يعرف ويحبس ولا تقبل شهادته حتّى يتوب ۳۳۶
(۹) باب أنّ الشّهود اذا رجعوا عن شهادتهم بعد القضاء ضمنوا وغرموا وتوبتهم أن يؤدّوا ما أتلفوا بشهادتهم وإن رجعوا قبل القضاء بطلت شهادتهم ۳۴۰
(۱۰) باب حكم ما لو شهد أربعة على رجل بالزّنا ثمّ رجع بعضهم أو كلّهم بعد ما قتل الرّجل ۳۴۲
(۱۱) باب حكم ما لو شهد شاهدان على رجل بطلاق فأنكر الرّجل بعد ما تزوّجت المرأة أو شهدا بموته فظهر حياته ۳۴۴
(۱۲) باب أنّ الشّاهدين بالسّرقة إذا رجعا بعد القطع وقالا أخطأنا وجاءا برجل آخر وقالا هذا هو السّارق ضمنا دية اليد ولا يقبل شهادتهما على الآخر ۳۴۸
(۱۳) باب أنّ المرأة إذا نسيت الشّهادة فذكّرتها الأخرى بها وجبت عليها إقامتها وقبلت ۳۵۰
(۱۴) باب حكم الشّهادة على ملكيّة دار من غاب عنها سنوات عديدة ثمّ مات مع الجهل بما حدث فيها من الخصوصيّات وبما حدث له من الولد وحكم الشّهادة لمن أبق غلامه أو أمته فيكلّفونه القضاة البيّنة بأنّ هذا غلامه أو أمته ۳۵۲
(۱۵) باب حكم إحياء الحقّ بشهادة الزّور ودفع الضّرر بها عن النّفس والعِرض وعن المؤمن ۳۵۶
(۱۶) باب عدم جواز إقامة الشّهادة على المعسر مع خوف ظلم الغريم له ۳۶۰
(۱۷) باب ما لا تقبل فيه شهادة الصّبيان قبل البلوغ وما تقبل. ويؤخذ بأوّل كلامه ولا يؤخذ بالثّاني منه واذا تحمّلوا الشّهادة قبل البلوغ وشهدوا بها بعده قبلت شهادتهم ۳۶۲
(۱۸) باب ما ورد فى قبول شهادة المملوك والمكاتب وعدمه ۳۶۶
(۱۹) ما تجوز فيه شهادة النّساء ومالا تجوز ۳۷۴
(۲۰) باب جواز شهادة الرّجل لامرأته وبالعكس والولد لوالده وبالعكس والأخ لأخيه وحكم شهادة الولد على والده ۳۹۶
(۲۱) باب عدم قبول شهادة الشّريك لشريكه فيما هو شريك فيه وقبولها فى غيره وحكم شهادة بعض الرفقة لبعض ۴۰۰

باب ۶: شهادت بر پایهٔ علم ۳۲۳

باب ۷: حرمت شهادت به باطل [= دروغ] ۳۲۹

باب ۸: حکم شاهد به شهادت باطل [= دروغ] ۳۳۷

باب ۹: حکم شاهدی که از شهادتش رجوع کند ۳۴۱

باب ۱۰: حکم شاهدان به زنا که همه یا برخی از آنان از شهادت‌شان رجوع کنند و مشهودٌ علیه کشته شده باشد ۳۴۳

باب ۱۱: حکم موردی که دو شاهد بر طلاق زنی شهادت دهند و او ازدواج می‌کند و شوهرش طلاق را انکار می‌کند ۳۴۵

باب ۱۲: حکم مواردی که شاهدان به سرقت، قتل و زنا شهادت دهند و سپس آن دو از شهادت خود برگردند و... .... ۳۴۹

باب ۱۳: حکم شهادت زن ۳۵۱

باب ۱۴: حکم شهادت بر مکانی که مالک آن سال‌ها غایب است و... .... ۳۵۳

باب ۱۵: حکم شهادت دروغ برای احیای حقّ و حفظ جان و آبروی مومن ۳۵۷

باب ۱۶: عدم جواز شهادت علیه تنگدست در فرض بیم از ستم طلبکار بر او ۳۶۱

باب ۱۷: حکم شهادت بچه‌ها ۳۶۳

باب ۱۸: حکم شهادت بردگان ۳۶۷

باب ۱۹: حکم شهادت زنان ۳۷۵

باب ۲۰: حکم شهادت اعضای خانواده علیه یکدیگر ۳۹۷

باب ۲۱: حکم شهادت شریک علیه شریک و غیر او ۴۰۱

(۲۲) باب جواز شهادة الوصيّ للميّت والوارث وعليهما الّا فيما هو وصيّ فيه ۴۰۴
(۲۳) باب عدم جواز شهادة الأجير لصاحبه حال كونه أجيراً له وجواز شهادة الضّيف........ ۴۰۴
(۲۴) باب ما يعتبر في الشّاهد من العدالة وبيان ما تعرف به وماورد في عدم قبول شهادة الظّنين والفاسق والحاسد والجالس مع البطّالين والمختلف الى الكهّان والمنكر للسّنن ومن يلعب بالكلاب والخائن والخصم وشارب الخمر واللّاعب بالشّطرنج والنّرد والمقامر والباغي والمتهتّك والفحّاش و ذي مُخزية في الدّين و ذي الشّحناء و المُريب و دافع مغرم و ذي الحِقْد والخادم والزّاني و المحدود و النّاصب والعرّاف و القائف واللّصّ والابرص و المجذوم والحروريّ والقدريّ والمرجئيّ والأمويّ وصاحب الشّاهين ومن قال بالجبر ومن يبتغي على الأذان والصّلوة الأجر........ ۴۰۸
(۲۵) باب حكم شهادة أهل البادية فيما بينهم وفيما يتباعد عنهم........ ۴۳۰
(۲۶) باب عدم قبول شهادة ولد الزّنا وما ورد في ذمّه ۴۳۰
(۲۷) باب عدم قبول شهادة سابق الحاجّ اذا ظلم دابّته واستخفّ بصلاته وقبول شهادة المكاري والجمّال والملّاح مع الصّلاح ۴۳۴
(۲۸) باب عدم قبول شهادة السّائل بالكفّ........ ۴۳۶
(۲۹) باب أنّ القاذف والمحدود لاتقبل شهادتهم الّا أن يتوبا فتقبل شهادتهم........ ۴۳۸
(۳۰) باب جواز شهادة المسلمين على جميع أهل الملل دون العكس وجواز شهادة الكافر اذا أشهد على شهادة ثمّ أسلم........ ۴۴۲
(۳۱) باب قبول شهادة من ليس بمسلم على الوصيّة في الضّرورة........ ۴۴۸
(۳۲) باب حكم شهادة الأعمى والأصمّ والأخرس ۴۵۰
(۳۳) باب أنّ المرأة إذا تعرف أو يحضر من يعرفها أو تسفر عن وجهها فلا بأس بشهادتها........ ۴۵۲
(۳۴) باب أنّه لا بأس بإقامة الشّهادة على الشّهادة عدا ما استثني وأنّه لو قال شاهد الأصل لم أشهد شاهد الفرع يقبل قول أعدلهما ۴۵۴
(۳۵) باب قبول شهادة الخصيّ والأغلف ومن ذهب بعض أعضائه........ ۴۵۸
(۳۶) باب أنّ الرّجل إذا باع ضيعته ولم يعرف حدودها هل للشّهود الّذين تعرف حدودها أن يشهدوا بحدودها أم لا........ ۴۶۰
(۳۷) باب أنّ الشّهود في الزّنا أربعة وفي غيره اثنان ويكره أن يكون الشّاهد أوّل الشّهداء الأربعة .. ۴۶۰
(۳۸) باب أنّ الحقوق الماليّة تثبت بشاهد ويمين صاحب الحقّ وبشهادة امرأتين ويمينه وبشهادة رجل وامرأتين........ ۴۶۶

باب ۲۲: جواز شهادت وصی برای میّت و وارث، علیه آن دو، مگر در مورد وصیّت ۴۰۵
باب ۲۳: عدم جواز شهادت اجیر برای اجیر کننده ۴۰۵
باب ۲۴: شرایط شاهد ۴۰۹
باب ۲۵: حکم شهادت بادیه‌نشینان ۴۳۱
باب ۲۶: عدم قبول شهادت زنازاده ۴۳۱
باب ۲۷: حکم شهادت حاجیِ پیش افتاده در سفر حج که به چهار پایش ظلم کرده و نمازش را سبک شمرده است ۴۳۵
باب ۲۸: عدم قبول شهادت فقیر متکدّی ۴۳۷
باب ۲۹: عدم قبول شهادت قذف کننده و حدّخورده شده و جوازشهادت آنها پس از توبه .. ۴۳۹
باب ۳۰: جواز شهادت مسلمانان علیه سایر ملل ولی عکس آن جایز نیست ۴۴۳
باب ۳۱: قبول شهادت غیر مسلم بر وصیّت در مورد ضروری ۴۴۹
باب ۳۲: حکم شهادت نابینا، ناشنوا و لال ۴۵۱
باب ۳۳: جواز شهادت بر زن در موردی که شناسایی شود ۴۵۳
باب ۳۴: حکم شهادت بر شهادت مرد ۴۵۵
باب ۳۵: قبول شهادت خواجه، ختنه نکرده و ناقص العضو ۴۵۹
باب ۳۶: حکم شهادت شهود به حدود ملک ۴۶۱
باب ۳۷: چهار شاهد در زنا و دو شاهد در غیر آن ۴۶۱
باب ۳۸: اثبات حقّ مالی به شهادت شاهد مرد و سوگند مدّعی یا به شهادت دو زن و سوگند مدّعی یا به شهادت یک مرد و دو زن ۴۶۷

(۳۹) باب أنّه يحكم على الزّنديق بالزّندقة إذا شهد عليه بها رجلان عدلان وان شهد له ألف بالبراءة ويحكم على السّاحر بشاهدين ٤٨٢
(٤٠) باب أنّ بعض الورثة لو شهد بحرّيّة غلام مملوك أو بعتق مملوك قبلت شهادته في نصيبه .. ٤٨٤
(٤١) باب ماورد في أنّ من لا تقبل شهادته قضاة العامّة لا يذلّ نفسه ٤٨٤
(٤٢) باب قبول شهادة اللّاعب بالحمام وصاحب السّباق المراهن عليه مع عدم الفسق ٤٨٦
(٤٣) باب ما ورد في الشّهادة على الجنف (الحيف - خ) والرّبا والطّلاق لغير السّنّة ٤٨٦
(٤٤) باب حكم الإشهاد على الأرض إذا دفن فيها شيء ٤٨٨
(٤٥) باب حكم استقالة الشّهادة ٤٩٠
(٤٦) باب ماورد في أنّ الشّهادة تجوز على السّماع في الأشياء المتقدّمة من الأنساب والوفاة والأحباس وما أشبه ذلك ٤٩٠
(٤٧) باب أنّ الشّاهد إذا كان ثقة فأقام شهادته عند غيره هل يجوز له أن يشهد معه عند الحاكم أم لا ... ٤٩٠

كتاب الحدود والتعزيرات

أبواب الأحكام العامّة للحدود وما يناسبها ٤٩٦
(۱) باب ما ورد في فوائد الحدّ ولزوم اقامته على الوضيع والشّريف بحدوده وحرمة تعطيله وتأخيره وتجاوز حدّه ٤٩٦
(۲) باب أنّ إقامة الحدود إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل اللّه تعالى وهم أئمّة الهدى ومن نصبوه لإقامتها أو أمروه بها من المؤمنين ٥١٦
(۳) باب ماورد في أنّه لا يقيم الحدّ في حقوق اللّه من للّه عليه حدّ ٥٢٢
(٤) باب أنّ للسّيّد إقامة الحدّ على مملوكه وتأديبه بقدر ذنبه من غير إفراط وتحريم ضربه بغير موجب وكراهة ضربه عند معصية نفسه لا معصية ربّه واستحباب اختيار عتقه أو بيعه ٥٢٨
(٥) باب وجوب إقامة الحدّ على الكفّار اذا فعلوا المحرّمات جهراً واذا رفعوا الى حكّام المسلمين .. ٥٣٤
(٦) باب أنّ الإمام إذا ثبت عنده حدّ من حقوق اللّه وجب أن يقيمه وإذا كان من حقوق النّاس لا يجب إقامته إلّا أن يطلبه صاحبه ٥٣٦

باب ۳۹: حکم شهادت دو عادل بر کفر کافر و جادوگری جادوگر ۴۸۳
باب ۴۰: شهادت بعضی از ورثه بر آزادی بردگان مملوکشان ۴۸۵
باب ۴۱: حکم کسی که شهادت او را قضاتِ عامه قبول ندارند ۴۸۵
باب ۴۲: قبول شهادت کبوترباز و مسابقه دهندهٔ با این شرط که فاسق نباشند ۴۸۷
باب ۴۳: حکم شهادت بر گناه، ربا و طلاق خلاف سنّت ۴۸۷
باب ۴۴: حکم شهادت بر زمینی که چیزی در آن دفن شده است ۴۸۹
باب ۴۵: حکم پس گرفتن شهادت ۴۹۱
باب ۴۶: حکم شهادت بر شنیده‌های گذشته در نَسَب، وفات، وقف‌ها و... .... ۴۹۱
باب ۴۷: حکم شهادت کسی که به همراه شاهد مورد وثوق، نزد حاکم شهادت می‌دهد ۴۹۱

کتاب حدود و تعزیرات

فصل اول: ابواب احکام عمومی حدود ۴۹۷
باب ۱: فواید حدّ و لزوم اجرای آن بر شخص فرومایه و شریف، حرمت تعطیل و تأخیر و تجاوز از حدّ ۴۹۷
باب ۲: اجرای حدود بر عهدهٔ حاکم اسلامی است که از سوی خداوند متعال منصوب شده است؛ یعنی همان امامان هدایت ﷺ و کسانی که امامان، آنان را برای اجرای حدود نصب کرده یا مؤمنانی که از سوی امامان ماموریت یافته‌اند ۵۱۷
باب ۳: کسی که بر وی حدّی است، اجرای حدّ در حقوق الله نکند ۵۲۳
باب ۴: اجرای حدّ مولا بر بنده‌اش و اینکه او را به اندازهٔ گناهش بدون افراط، تعزیر کند و حرمت زدن بی‌سبب و کراهت زدن وی به‌هنگامی که از فرمان مولا سرپیچی کند نه زمانی که از فرمان خدا سرپیچی کند ـ و استحباب اختیار آزادسازی بنده یا فروش آن ۵۲۹
باب ۵: وجوب اجرای حدّ بر کافران، اگر آشکارا کار حرامی انجام دهند و از آنان نزد حاکمان مسلمان مرافعه کنند ۵۳۵
باب ۶: اگر حدّی از حق الله نزد امام ثابت شد، اجرای آن واجب است ولی اگر از حقّ الناس حدّی ثابت شد، اجرای آن حدّ بر امام واجب نیست مگر آن که صاحب حدّ، اجرای آن را طلب کند ۵۳۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۷) باب أنّه لا كفالة ولا شفاعة فى حدّ بعد بلوغ الإمام وحكم الشّفاعة فى غير ذلك ۵۳۸

(۸) باب أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتحريم فلا يحدّ ۵۴۲

(۹) باب أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ فتاب قبل أن يؤخذ فلا يحدّ وأنّ توبته بينه وبين اللّه أفضل من إقامة الحدّ عليه ۵۴۸

(۱۰) باب أنّه لا حدّ على مجنون ولا نائم ۵۵۴

(۱۱) باب أنّه لا حدّ لمن لا حدّ عليه ۵۵۸

(۱۲) باب حكم المريض والأعمى والأخرس والأصمّ وصاحب القروح والمستحاضة والحائض والنّفساء والحبلى اذا لزمهم الحدّ ۵۵۸

(۱۳) باب اشتراط البلوغ فى وجوب الحدّ تامّاً ۵۶۶

(۱۴) باب ماورد فى العفو عن الحدود وبيان تفصيله ۵۷۰

(۱۵) باب أنّ حدّ الضّرب فى الشّتاء فى آخر ساعة من النّهار وفى الصّيف فى أبرد ساعة منه ۵۷۶

(۱۶) باب أنّ الحدّ لا يقام على أحدٍ بأرض العدوّ ۵۸۰

(۱۷) باب أنّ من أقرّ على نفسه بحدّ ولم يعيّن جلد حتّى ينهى عن نفسه ۵۸۰

(۱۸) باب حكم من أقرّ على نفسه بحدّ ثمّ جحد ۵۸۲

(۱۹) باب أنّ من اجتمعت عليه حدود فيها القتل يبدء بما دون القتل ثمّ يقتل فان كان فيها قطع أخّر عن الجلد ۵۸۶

(۲۰) باب أنّ أصحاب الكبائر إذا أقيم عليهم الحدّ مرّتين قتلوا فى الثّالثة الاّ الزّانى والزّانية فانّهما قتلا فى الرّابعة ۵۸۸

(۲۱) باب كراهة اجتماع النّاس للنّظر إلى المحدود ۵۹۰

(۲۲) باب ماورد فى حضور الانسان عند من يضرب أو يقتل ظلماً ۵۹۰

(۲۳) باب حكم إرث الحدّ ۵۹۰

(۲۴) باب أنّ الحدود تدرأ بالشّبهات ۵۹۲

(۲۵) باب تحريم ضرب المسلم بغير حقّ ۵۹۴

(۲۶) باب ماورد فى أنّ عليّاً عليه السلام يعرض السّجون فى كلّ يوم جمعة ليقيم الحدّ على من عليه الحدّ ويخلّى سبيل من لا حدّ عليه ۵۹۶

باب ۷: پس از رسیدن امام به ثبوت حدّ، کفالت و شفاعت در آن نیست و حکم شفاعت در غیر این صورت ۵۳۹
باب ۸: عدم وجوب حدّ بر کسی که از روی جهل، جرم حدّدار مرتکب شود ۵۴۳
باب ۹: عدم اجرای حدّ بر کسی که جرم حدّدار مرتکب شود و قبل از مؤاخذه توبه کند؛ و توبهٔ چنین فردی در خلوت خویش با خدا، بالاتر از اجرا شدن حدّ دربارهٔ وی است ۵۴۹
باب ۱۰: عدم اجرای حدّ بر مجنون و نائم ۵۵۵
باب ۱۱: عدم حدّ به نفع کسی که حدّی علیه او نیست ۵۵۹
باب ۱۲: حکم حدّ مریض، کور، گنگ، کر، مجروح، مستحاضه، حایض، نفساء و حامله ۵۵۹
باب ۱۳: شرط بلوغ در وجوب حدّ ۵۶۷
باب ۱٤: موارد عفو در حدود ۵۷۱
باب ۱۵: حدّ تازیانه در زمستان در گرم‌ترین ساعات روز و در تابستان در خنک‌ترین ساعات روز است ۵۷۷
باب ۱۶: عدم اجرای حدّ، در سرزمین دشمن ۵۸۱
باب ۱۷: حکم کسی که علیه خود به حدّی اقرار می‌کند ۵۸۱
باب ۱۸: حکم کسی که در آغاز علیه خود به حدّی اقرار و پس از آن، انکار می‌کند ۵۸۳
باب ۱۹: حکم اجرای حدود بر مرتکب جرم‌هایی که قتل هم از آن است ۵۸۷
باب ۲۰: حکم به قتل در بار سوم بر کسی که دو بار حدّ بر او جاری شد و حکم به قتل در بار چهارم بر زانی و زانیه ۵۸۹
باب ۲۱: کراهت جمع شدن مردم برای نگاه کردن به حدّ خورنده ۵۹۱
باب ۲۲: حکم حضور انسان نزد کسی که به ظلم تازیانه می‌خورد یا کشته می‌شود ۵۹۱
باب ۲۳: حکم ارث بردن حدّ ۵۹۱
باب ۲٤: حکم دفع حدود با شبهه ۵۹۳
باب ۲۵: حکم کتک زدن به ناحقّ مسلمان ۵۹۵
باب ۲۶: رویهٔ حضرت علی ﷺ هر جمعه دربارهٔ زندان‌ها ۵۹۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۷) باب ماورد فى النّهى عن إقامة الحدود فى المساجد والحرم ۵۹۶

(۲۸) باب ماورد فى أنّ ماوضع اللّه تعالى فيه حدّاً لم يكن من الكبائر الّتى لا تغفر ۵۹۶

أبواب حدّ الزّناء والقوّاد والاستمناء وناكح البهيمة وما يناسبه ۵۹۸

(۱) باب أقسام حدود الزّناء وجملة من أحكامها ۵۹۸

(۲) باب حكم المطلّق والمطلّقة إذا زنيا فى العدّة أو بعدها ۶۱۶

(۳) باب انّ من زنى بجارية زوجته يرجم مع الاحصان ومن زنى بجارية فتوبته أن يسأل مالكها أن يجعله فى حلّ ۶۱۶

(٤) باب أنّ من كان له فرج يغدو عليه ويروح فهو المحصَن وأنّ المتعة لا تحصن ۶۲۰

(۵) باب أنّ الحرّ هل يحصن المملوكة أو الحرّة هل يحصنها المملوك أم لا ۶۲٤

(۶) باب أنّ الغائب عن أمرأته والمغيبة عنها زوجها ليسا بمُحصَنَين ۶۲۶

(۷) باب الحدّ فى السّفر الّذى لا يرجم المحصَن إذا زنى ۶۳۰

(۸) باب أنّه لا يقع الإحصان ولا يرجم الّا بعد التزويج والدّخول ۶۳۰

(۹) باب أنّ غير البالغ إذا زنى بالبالغة أو بالعكس على البالغ والبالغة الجلد وعلى غيرهما التعزير ۶۳۶

(۱۰) باب أنّ الرّجل والمرأة لا يرجمان ولا يحدّان حتّى تشهد أربعة شهود على الإيلاج والإخراج كالميل فى المكحلة وليس فى الحدّ نَظِرَة ۶٤۰

(۱۱) باب أنّ الزّناء يثبت بالإقرار أربع مرّات ۶٤۸

(۱۲) باب أنّ الحبلىٰ لا ترجم حتّى تضع ما فى بطنها وترضع ولدها ۶۵۲

(۱۳) باب أنّ من اغتصب امرأة فرجها يقتل محصناً كان أو غير محصن ۶۵٤

(۱٤) باب انّ المستكرهة على الزّنا يدرأ عنها الحدّ وكذا المضطرّة وَتُصدَّق اذا إدَّعَتْ ۶۵۶

(۱۵) باب أنّ من زنا بذات محرم يضرب ضربة بالسّيف فان عاش خلّد فى السّجن حتّى يموت ومن وقع على امرأة أبيه رجم ۶۶۲

(۱۶) باب حكم من غشى امرأته بعد انقضاء العدّة أو فيها وحكم مملوك جامع امرأته بعد تطليقتين ۶۶۶

(۱۷) باب كيفيّة الجلد فى الزّناء وبيان نفى الزّانى بعد الجلد ۶۶۸

(۱۸) باب أنّ الزّاني الحرّ إذا جلد ثلاثاً قتل فى الرّابعة ۶۷۸

(۱۹) باب حكم من زنى فى اليوم الواحد مراراً ۶۸۰

باب ۲۷: نهی از اجرای حدود، در مساجد و حرم‌ها ۵۹۷
باب ۲۸: آمرزش گناهان کبیرهٔ حدّدار ۵۹۷
فصل دوم: حدّ زنا، قوّادی، استمنا [= خودارضایی] آمیزش با حیوان و آنچه مناسب این باب است ۵۹۹
باب ۱: اقسام حدود زنا ۵۹۹
باب ۲: حکم زانی و زانیه، که در عدّهٔ طلاق یا پس از آن زنا کنند ۶۱۷
باب ۳: حکم زنای محصن با کنیز زوجه‌اش... .... ۶۱۷
باب ٤: تعریف محصن ۶۲۱
باب ۵: احصان در بردگان ۶۲۵
باب ۶: حکم احصان در فرض غیبت هر یک از زوجین ۶۲۷
باب ۷: مقدار مسافت سفری که شخص را از احصان خارج می‌کند ۶۳۱
باب ۸: وقوع احصان و اثبات حکم رجم ۶۳۱
باب ۹: حکم زنای بالغ با نابالغ ۶۳۷
باب ۱۰: کیفیّت و کمیّت شهادت بر زنا ٦٤۱
باب ۱۱: اثبات زنا با چهار بار اقرار ٦٤۹
باب ۱۲: رجم زن حامله پس از وضع حمل و شیر دادن نوزاد ۶۵۳
باب ۱۳: حکم قتل زانی به عُنف ۶۵۵
باب ١٤: حکم زانیه‌ای که با اکراه و اضطرار زنا داد ۶۵۷
باب ۱۵: حکم زانی با محارم ۶۶۳
باب ۱۶: حکم کسی که با همسرش در عدّهٔ طلاق یا پس از آن، مباشرت جنسی کند ۶۶۷
باب ۱۷: کیفیّت تازیانه زدن در زنا و تبعید زانی ۶۶۹
باب ۱۸: حکم قتل زانی در بار چهارم پس از سه بار تازیانه زدن ۶۷۹
باب ۱۹: حکم کسی که در یک روز چند بار زنا کند ۶۸۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۰) باب حكم من زنا بجارية يملك بعضها أو يأتيها بعد مازوّجها وحكم من وطأ مكاتبته وقد تحرّر بعضها ۶۸۰
(۲۱) باب حكم أمّ الولد إذا زنت وحكم المرأة إذا أمكنت نفسها من عبدها ۶۸۸
(۲۲) باب حكم من باع امرأته ۶۸۸
(۲۳) باب حكم المرأة إذا زنت فحملت فقتلت ولدها ۶۹۰
(۲۴) باب حكم المرأة إذا تشبّهت بأمة الرّجل حتّى واقعها ۶۹۲
(۲۵) باب حكم ما لو وجد رجل مع امرأة في بيت وليس بينهما رحم أو وجد تحت فراشها ۶۹۲
(۲۶) باب أنّ الرّجلين أو المرأتين أو الرّجل والمرأة إذا وُجدا في لحاف واحد أو ثوب واحد مجرّدين من غير ضرورة ولا قرابة يعزّران ويقتلان في الرّابعة ۶۹۴
(۲۷) باب أنّ المملوك إذا زنى فعليه نصف الحدّ ولا يرجم وإن كان محصناً وإذا جلد ثمان مرّات رجم ۷۰۰
(۲۸) باب أنّ المكاتب إذا زنى يجلد على قدر ما أعتق منه حدّ الحرّ ومابقي حدّ المملوك ۷۰۶
(۲۹) باب حكم من زنى وادّعى الجهالة وحكم تزويج ذات البعل أو ذات العدّة ۷۱۰
(۳۰) باب أنّ من أدخل جارية يتمتّع بها ثمّ نسيَ العقد حتّى واقعها فلا حدّ عليه ويستغفر ربّه ... ۷۲۰
(۳۱) باب حكم المجنون والمجنونة والمعتوه والمعتوهة إذا زنَوا ۷۲۲
(۳۲) باب حدّ المسلم والنّصرانيّة أو اليهوديّة إذا فجر المسلم بها ۷۲۴
(۳۳) باب أنّ اليهوديّ أو النّصرانيّ إذا زنى بمسلمة يقتل وإن أسلم عند رؤية البأس ۷۲۶
(۳۴) باب ماورد في منع الأمّ من الزّنا ومحارم الله ولو بالحبس والقيد ۷۲۸
(۳۵) باب حكم من تزوّج ذمّيّة على مسلمة أو أمة على حرّة ۷۲۸
(۳۶) باب أنّه إذا شهد على المحصن ثلاثة رجال وامرأتان فعليه الرّجم وإن شهد رجلان وأربع نسوة فعليه الحدّ ۷۳۰
(۳۷) باب أنّ المرأة إذا شهد عليها بالزّنا وشهدت لها النّساء بالبكارة قبلت شهادتهنّ وسقط الحدّ ۷۳۲
(۳۸) باب ما ورد في أنّ الفاجرة لا تسئل من فجر بك وإن قالت فلان فجر بي جلدت حدّين حدّاً لفجورها وحدّاً لفريتها على المسلم ۷۳۴
(۳۹) باب كيفيّة الرّجم وجملة من أحكامه ۷۳۶
(۴۰) باب حكم الزّاني إذا هرب من الحَفيرة ۷۴۰
(۴۱) باب حكم من زنى في شهر رمضان ۷۴۲
(۴۲) باب أنّ من زنى بميّتة فعليه حدّ الزّناء ومن لاط بميّت فعليه حدّ اللّواط ۷۴۴

باب ۲۰: حکم زنا با کنیز در مواردی ۶۸۱
باب ۲۱: حکم زانیه با برده ۶۸۹
باب ۲۲: حکم مردی که همسرش را بفروشد ۶۸۹
باب ۲۳: حکم زانیه که فرزند حاصل از زنا را بکشد ۶۹۱
باب ۲۴: حکم زانیه که خود را به شکل کنیز مردی درآورد ۶۹۳
باب ۲۵: حکم مرد نامحرم با زنی زیر یک رو انداز ۶۹۳
باب ۲۶: حکم دو مرد یا دو زن یا یک مرد و زن، چنانچه زیر یک رو انداز برهنه باشند . ۶۹۵
باب ۲۷: حکم بردهٔ زانی ۷۰۱
باب ۲۸: حکم بردهٔ مکاتب ۷۰۷
باب ۲۹: حکم زانی که مدّعی جهل است و حکم ازدواج با زن شوهردار و عدّه‌دار ۷۱۱
باب ۳۰: حکم کسی که صیغهٔ عقد با زنی را فراموش و سپس با او آمیزش کند ۷۲۱
باب ۳۱: حکم زنای مرد و زن دیوانه و کم‌عقل ۷۲۳
باب ۳۲: حکم زنای مرد مسلمان با زن مسیحی و یهودی ۷۲۵
باب ۳۳: حکم زنای مرد یهودی و مسیحی با زن مسلمان ۷۲۷
باب ۳۴: باز داشتن مادر از ارتکاب زنا و ۷۲۹
باب ۳۵: حکم کسی که با داشتن زوجهٔ مسلمان، با زن کافر ذمّی ازدواج کند..... ۷۲۹
باب ۳۶: حکم شهادت دو مرد و چهار زن بر زنای محصنه ۷۳۱
باب ۳۷: حکم زنی که شهادت زنا علیه او داده شود و زنان به بکارت وی شهادت دهند ۷۳۳
باب ۳۸: حکم عدم پرسش از زن زناکار از این که چه کسی با او زنا کرد و حکم او در صورتی که به کسی نسبت دهد ۷۳۵
باب ۳۹: چگونگی اجرای حکم رجم ۷۳۷
باب ۴۰: حکم زناکار در صورتی که از چالهٔ اجرای حکم فرار کند ۷۴۱
باب ۴۱: حکم کسی که در ماه مبارک رمضان زنا کند ۷۴۳
باب ۴۲: حکم کسی که با مرده‌ای، زنا یا لواط کند ۷۴۵

(۴۳) باب أنّ من استمنى فعليه التعزير ۷۴۶

(۴۴) باب تعزير ناكح البهيمة وجملة من أحكامه ۷۴۸

(۴۵) باب حدّ القوّاد ۷۵۲

أبواب حدّ اللّواط ۷۵۶

(۱) باب حدّ اللّواط مع الايقاب وعدمه وثبوته بالإقرار أربعاً وجملة من أحكامه ۷۵۶

(۲) باب حدّ المحرم إذا قبّل غلاماً من شهوة ۷۷۰

(۳) باب ما ورد في عقوبة الرّجل إذا وجد تحت فراش رجل أو الرّجلين إذا وجدا تحت لحاف واحد ۷۷۰

أبواب حدّ السحق و من افتضّت بكراً بأصبعها ۷۷۴

(۱) باب ما ورد في حدّ السّحق ۷۷۴

(۲) باب حكم ما لو جامع الرّجل امرأته فساحقت بكراً فحملت ۷۷۶

(۳) باب أنّ من افتضّت جارية بيدها فعليها المهر والحدّ ۷۸۰

أبواب حدّ القذف ووجوب قتل النّاصب ومن سبّ النّبيّ والأئمّة وسائر الأنبياء عليهم الصّلاة والسّلام ۷۸۴

(۱) باب حدّ القاذف حرّاً كان أو مملوكاً مسلماً كان أو كافراً ۷۸۴

(۲) باب حكم قذف الصّغير الكبير وبالعكس ۸۰۰

(۳) باب الأقوال الّتي يتحقّق بها القذف وما لا يتحقّق ۸۰۲

(۴) باب أنّ إقامة حدّ القذف موقوفة على أن يطلبه صاحبه ۸۰۴

(۵) باب حكم من قذف ابن من زنت واقرّت وأقيم عليها الحدّ ۸۰۶

(۶) باب أنّ من قذف ابن النّصرانيّة أو اليهوديّة الّتي تكون تحت المسلم يضرب حدّاً ۸۰۸

(۷) باب أنّ قاذف الملاعنة وقاذف ولدها والمغصوبة واللّقيط والمستكرهة يحدُّ ۸۰۸

(۸) باب أنّ المرأة إذا وهبت جاريتها لزوجها فوقع عليها فأنكرت ثمّ أقرّت بالهبة تجلد بقذفها زوجها ... ۸۱۲

(۹) باب حكم من قذف رجلاً فجلد ثمّ عاد عليه بالقذف أو عاد عليه قبل أن يجلد ۸۱۴

(۱۰) باب حكم من افترى على قوم جماعة ۸۱۶

(۱۱) باب أنّ الشّهود الأربعة إذا شهدوا على رجل بالزّنا فلم يعدّلوا يُضربون الحدّ وأنّه إذا شهد ثلاثة على رجل بالزّناء ولم يأت الرّابع جلدوا حدّ القاذف ۸۱۸

باب ۴۳: حکم کسی که خودارضایی می‌کند ۷۴۷
باب ٤٤: حکم کسی که با حیوان، آمیزش جنسي می‌کند ۷۴۹
باب ٤٥: حدّ قوّاد ۷۵۳
فصل سوم: باب‌های حدّ لواط و همجنس‌بازی مردان ۷۵۷
باب ۱: تعریف لواط و ادلّهٔ اثبات آن ۷۵۷
باب ۲: حکم محرمي که پسر جواني را از روی شهوت ببوسد ۷۷۱
باب ۳: حکم مردی که در رختخواب دیگری یافت شود و حکم دو مردی که زیر یک رختخواب یافت شوند ۷۷۱
فصل چهارم: باب های حدّ مساحقه و همجنس‌بازی زنان ۷۷۵
باب ۱: حدّ مساحقه ۷۷۵
باب ۲: حکم موردی که مردی با همسرش آمیزش کند، سپس همسرش با دختر باکره‌ای مساحقه کند و باکره، حامله شود ۷۷۷
باب ۳: حکم زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کند ۷۸۱
فصل پنجم: باب های حدّ قذف، حکم ناصبي، سابّ نبی ﷺ، امامان ﷺ و سایر انبیا ۷۸۵
باب ۱: حدّ قاذف ۷۸۵
باب ۲: حکم قذف صغیر به کبیر و برعکس ۸۰۱
باب ۳: گفته‌هایی که قذف بدان ثابت می‌شود یا نمی‌شود ۸۰۳
باب ٤: اجرای حدّ قذف، متوقّف بر شکایت صاحب حدّ است ۸۰۵
باب ۵: حکم کسی که پسر زنی راکه زنا داد و اقرار کرد و حدّ بر او جاری شد، قذف کند ۸۰۷
باب ٦: حکم کسی که پسر زن مسیحی یا یهودي را قذف کند ۸۰۹
باب ۷: حکم قاذف به ملاعنه و قاذف فرزند ملاعنه و فرزند مغصوبه و فرزند مستکرهه ۸۰۹
باب ۸: حکم موردی که زنی به شوهرش، کنیزش را ببخشد و شوهرش با او آمیزش کند و زن ابتدا انکار و سپس اقرار به هبه کند ۸۱۳
باب ۹: حکم قاذفی که حدّ خورده ولی باز هم بر همان مورد قذف کند ۸۱۵
باب ۱۰: حکم کسی که بر گروهی افترا زند ۸۱۷
باب ۱۱: حکم شاهدهای چهارگانه که عدالت‌شان ثابت نشود و حکم شاهدهای سه‌گانه که شاهد چهارم در دادگاه حاضر نشود ۸۱۹

(۱۲) باب حكم من قذف زوجته أو قال لها لم أجدك عذراء ۸۲۰
(۱۳) باب حكم من قذف الولد وأمّه وحكم قذف الولد والده ۸۲۰
(١٤) باب كيفيّة حدّ القاذف ۸۲۲
(١٥) باب أنّ من قذف امرأته فكذّب نفسه جلد الحدّ ۸۲٤
(١٦) باب حكم قذف المشرك المسلم وبالعكس وقذف بعض جاهليّة العرب وقذف المجنون .. ۸۲٤
(۱۷) باب أنّه إذا تقاذف اثنان سقط عنهما الحدّ ولزمهما التّعزير ۸۲۸
(۱۸) باب أنّ من سبّ بغير قذف فعليه التعزير ولا حدّ عليه ۸۳۰
(۱۹) باب أنّ المقذوف له أن يعفو عن حقّه وعن حقّ من هو وليّ أمره وليس له أن يجلده بعد العفو ۸۳٦
(۲۰) باب أنّ حدّ القذف لا يسقط بعفو بعض الورّاث لأنّ العفو لهم جميعاً ۸۳۸
(۲۱) باب حكم من أقرّ بولدٍ ثمّ نفاه ۸٤۰
(۲۲) باب أنّ من قال لآخر احتلمت بأمّك فعليه التعزير لا الحدّ ۸٤۰
(۲۳) باب وجوب قتل النّاصب ومن سبّ النّبيّ ﷺ أو الأئمّة أو سائر الأنبياء ﷺ مع الأمن وحكم من زعم أنّ أحداً مثل رسول الله ﷺ في الفضل ۸٤٤
(٢٤) باب عدم لزوم الحدّ على من أفلت منه القذف ونحوه بغير قصد ۸٥٤
(۲٥) باب حكم من قال لرجلين أحدهما زانٍ ۸٥٦
(٢٦) باب حكم من قال لامرأته أنتِ كنتِ تزنين وأنتِ مشركة ومن قال لأمّ ولده كنتِ تزنين وأنتِ أمة ... ۸٥٦
(۲۷) باب حكم من قذف رجلاً لا يعرفه في دار الكفر وفي دار الإيمان ۸٥٦
(۲۸) باب أنّ المتسابّان يغلب ألأمهما ۸٥٦
أبواب حدّ المسكر ۸٥۸
(۱) باب أنّ شارب الخمر وشارب كلّ مسكر يجلد ثمانين جلدة مسلماً كان أو كافراً حرّاً كان أو مملوكاً وبيان كيفيّته ۸٥۸
(۲) باب حكم ضرب شارب الخمر بسوط له طرفان ۸۷۲
(۳) باب حكم من شرب الخمر في شهر رمضان ۸۷۲
(٤) باب سقوط الحدّ عمّن شرب الخمر جاهلاً بالتّحريم وعن المجنون وحكم اختبار شارب الخمر وامتحانه ۸۷٦

باب ۱۲: حکم شوهری که زنش را قذف کند یا بگوید که: «من تو را باکره نیافتم.»....... ۸۲۱
باب ۱۳: حکم مردی که فرزند و مادرش را قذف کند و حکم فرزندی که پدرش را قذف کند ۸۲۱
باب ۱٤: چگونگی اجرای حدّ قاذف ۸۲۳
باب ۱۵: حکم مردی که همسرش را قذف و پس از آن خویش را تکذیب کند........ ۸۲۵
باب ۱٦: حکم قذف مشرک بر مسلمان و عکس آن و قذف دیوانه........ ۸۲۵
باب ۱۷: حکم تقاذف دو نفر ۸۲۹
باب ۱۸: حکم سبّ [= دشنام]........ ۸۳۱
باب ۱۹: حقّ مقذوف در بخشیدن قاذف........ ۸۳۷
باب ۲۰: عدم سقوط حقّ قذف، با عفو بعضی از وارثان ۸۳۹
باب ۲۱: حکم کسی که به نسب فرزندی اقرار و سپس آن را انکار کند........ ۸٤۱
باب ۲۲: حکم کسی که به دیگری بگوید: با مادرت محتلم شدم ۸٤۱
باب ۲۳: حکم وجوب قتل ناصبی و دشنام دهندۀ پیامبر ﷺ یا امامان یا سایر پیامبران ﷺ ۸٤۵
باب ۲٤: عدم حدّ بر کسی که بدون قصد، قذف را مرتکب شود ۸۵۵
باب ۲۵: حکم کسی که بگوید: یکی از این دو مرد زناکار است........ ۸۵۷
باب ۲٦: حکم شوهری که به همسرش بگوید: تو در زمانی که مشرک بودی، زنا می‌دادی.... ۸۵۷
باب ۲۷: حکم کسی که مردی را که در قلمرو کفر و ایمان نمی‌شناسد، قذف کند ۸۵۷
باب ۲۸: حکم دو نفر که یکدیگر را دشنام دهند........ ۸۵۷
فصل ششم: باب های حدّ مُسکر ۸۵۹
باب ۱: حکم شرابخوار و خورندۀ هر نوشیدنی مست کننده ۸۵۹
باب ۲: حکم تازیانه زدن به شرابخوار ۸۷۳
باب ۳: حکم کسی که در ماه مبارک رمضان شراب خورد ۸۷۳
باب ٤: حکم شرابخواری که جاهل به حکم شرابخواری، یا دیوانه بوده است ۸۷۷

(۵) باب أنّ شارب الخمر والنّبيذ ونحوهما إذا أقيم عليه الحدّ مرّتين قتل في الثّالثة ۸۷۸
(۶) باب ثبوت الحدّ علىٰ من شرب الفقّاع ۸۸٤
أبواب حدّ السّرقة ۸۸۶
(۱) باب تحريم السّرقة ولزوم قطع يد السّارق وبيان علّته وماورد في أنّه إذا استوفى ثمن دية يده أظهره اللّه عليه وانّه لا يسرق وهو مؤمن ۸۸۶
(۲) باب ماورد في حدّ ما يقطع فيه يد السارق ۸۹٤
(۳) باب أنّ السّرقة لاتثبت إلّا بالإقرار مرّتين مع عدم البيّنة وحكم ما لو رجع المقرّ ۹۰۲
(٤) باب حكم من أقرّ بالسّرقة بعدالضّرب أو العذاب أو الخوف ۹۰۶
(۵) باب أنّ السّارق قطعت يده اليمنىٰ من وسط الكفّ فإن سرق ثانية قطعت رجله اليسرىٰ من وسط القدم فان سرق ثالثة سجن فان سرق في السّجن قتل ولا بدّ من حسم يده إذا قطعت وعلاجها والإنفاق عليه حتّى برئت يده وإن تاب تاب اللّه عليه ۹۱۰
(۶) باب حكم أشلّ اليد ومقطوعها في السّرقة والقصاص ۹۲۸
(۷) باب أنّه لو قطعت يد السّارق اليسرىٰ غلطاً لم يجز قطع يمينه ۹۳۰
(۸) باب أنّه لا يقطع الّا من سرق من حرز عالماً بالتحريم ۹۳۲
(۹) باب أنّ من نقب بيتاً ليس عليه القطع حتّى يخرج بالسّرقة من البيت وعليه التعزير وأنّ من أخرج ثياباً وادّعى أنّ صاحبها أعطاه إيّاها فلا قطع عليه مع عدم البيّنة بالسّرقة ۹۳۶
(۱۰) باب أنّه لا قطع على المختلس علانية وعليه التّعزير ۹٤۰
(۱۱) باب حكم الطّرّار الّذي يطرّ الدّراهم من ثوب الرّجل ۹٤٤
(۱۲) باب حكم من أخذ مالاً بالرّسالة الكاذبة ۹٤۶
(۱۳) باب أنّ السّارق غرم ما أخذ وإن قطعت يده ۹٤۸
(۱٤) باب حكم من إكترى حماراً وأقبل به إلى أصحاب الثياب فابتاع منهم الثياب وترك الحمار عندهم .. ۹۵۰
(۱۵) باب حكم من سرق حرّاً فباعه ۹۵۲
(۱۶) باب انّ سارق الطّير لا يُقطع يده ۹۵٤
(۱۷) باب أنّه لا قطع في سرقة الحجارة من الرّخام ونحوها ولا في سرقة الثّمار قبل إحرازها ... ۹۵٤
(۱۸) باب حكم من سرق من المغنم والبيدر وبيت المال ۹۵۸
(۱۹) باب أنّه لا يقطع السّارق في عام المجاعة في شيء ممّا يؤكل ۹۶۲

باب ۵: حکم خورندۀ شراب انگور و کشمش که دوبار حدّ بر او جاری شده است ۸۷۹

باب ۶: ثبوت حدّ بر خورندۀ آبجو ۸۸۵

فصل هفتم: باب های حدّ سارق ۸۸۷

باب ۱: حرمت سرقت و لزوم قطع دست سارق ۸۸۷

باب ۲: اندازۀ قطع دست سارق ۸۹۵

باب ۳: ادلّۀ اثبات جرم سرقت ۹۰۳

باب ۴: حکم اقرار سارق پس از زدن، شکنجه کردن یا ترساندن وی ۹۰۷

باب ۵: حکم چهار بار سرقت متوالی سارق با فرض اجرای حکم در هر دفعه ۹۱۱

باب ۶: حکم سارقی که دستش فلج یا به خاطر سرقت یا قصاص قطع شده باشد ۹۲۹

باب ۷: حکم سارقی که دست چپش به اشتباه قطع شده باشد ۹۳۱

باب ۸: شرایط اجرای حکم قطع دست سارق ۹۳۳

باب ۹: حکم کسی که خانه‌ای را جهت سرقت نقب زند و... .... ۹۳۷

باب ۱۰: حکم ربودن مال به طور آشکار ۹۴۱

باب ۱۱: حکم جیب‌بُر ۹۴۵

باب ۱۲: حکم کسی که با سند جعلی، مالی را تصاحب کند ۹۴۷

باب ۱۳: مسؤولیت مدنی سارق ۹۴۹

باب ۱۴: حکم کسی که الاغی را کرایه و به صاحب آن خیانت کرده است ۹۵۱

باب ۱۵: حکم کسی که آدم‌ربایی کند و او را بفروشد ۹۵۳

باب ۱۶: حکم سارق پرنده ۹۵۵

باب ۱۷: حکم سارق سنگ و میوه ۹۵۵

باب ۱۸: حکم سارق غنیمت، خرمن و بیت المال ۹۵۹

باب ۱۹: حکم سارق در سال قحطی ۹۶۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۰) باب ماورد فیمن استعار حلیاً من النّاس ولم یردّه وحکم من استعار شیئاً من بیت المال... ۹۶۴
(۲۱) باب ماورد فی أنّ مانع الزّکوة ومستحلّ مهور النّساء ومن استدان دیناً ولم ینوقضاءه سرّاق. ۹۶۶
(۲۲) باب حدّ النّبّاش........ ۹۶۸
(۲۳) باب حکم من تکرّرت منه السّرقة قبل القطع........ ۹۷۶
(۲۴) باب حکم نفی السّارق........ ۹۷۸
(۲۵) باب أنّ الأجیر لا یقطع یده إذا سرق........ ۹۸۰
(۲۶) باب أنّ السّارق إذا تاب سقط عنه القطع دون الغرم وحکم العفو عن السّارق........ ۹۸۲
(۲۷) باب حکم رفع السّارق الی الوالي........ ۹۸۴
(۲۸) باب أنّه لا یقطع الضّیف إذا سرق ولکن یقطع ضیف الضّیف إذا سرق........ ۹۸۴
(۲۹) باب حکم الصّبیان إذا سرقوا........ ۹۸۶
(۳۰) باب حکم سرقة العبد........ ۹۹۶
(۳۱) باب حکم سرقة الآبق والمرتدّ........ ۹۹۸
(۳۲) باب أنّ المملوك إذا أقرّ بالسّرقة لم یقطع وإذا قامت علیه البیّنة قطع........ ۱۰۰۰
(۳۳) باب أنّه إذا اشترك جماعة فی نحر بعیر قد سرقوه وأکلوه قطعت أیمانهم وکذا إذا اشترك النفر فی السرقة........ ۱۰۰۰
(۳۴) باب أنّ المجنون ان سرق لا یقطع یده........ ۱۰۰۲
(۳۵) باب ماورد فی أنّ أسرق السّرّاق من سرق من لسان الأمیر ومن سرق من صلوته........ ۱۰۰۲
(۳۶) باب ما ورد فی أنّ ما سرقه السّارق حسب من رزقه........ ۱۰۰۲
(۳۷) باب ما ورد فی أنّ أوّل من قطع بالسّرقة فی الإسلام الجبّار بن عدیّ من الرّجال ومرّة بنت سفیان من النّساء........ ۱۰۰۴
(۳۸) باب ماورد فی انّ من سرق شیئاً فی بنی اسرائیل استرقّ به........ ۱۰۰۴
(۳۹) باب ماورد فیمن قتل الزّانی المحصن أو قطع ید السّارق لا حدّ علیه ولا دیة........ ۱۰۰۶
(۴۰) باب ماورد فی أنّ القائم (عج) یقطع أیدی بنی شیبة السّرّاق........ ۱۰۰۶
أبواب حدّ المحارب والمرتدّ وغیرهما ممّن یجب قتله أو تعزیره أو تأدیبه أو حبسه.. ۱۰۰۸
(۱) باب ما ورد فی بیان المحارب وحدّه ونفیه........ ۱۰۰۸
(۲) باب أنّ المرتدّ عن فطرة دمه مباح فی تلك الحال وذکر جملة من أحکامه........ ۱۰۲۶

باب ۲۰: حکم مستعیر که عاریه را برنمی‌گرداند ۹۶۵
باب ۲۱: حکم سارق بودن کسانی که زکات، مهریهٔ زنان و بدهی‌شان را نمی‌پردازند ... ۹۶۷
باب ۲۲: حدّ نبّاش [= نبش قبر کُن و کفن‌دزد] ۹۶۹
باب ۲۳: حکم سارقی که پیش از قطع دست، سرقت را تکرار کند ۹۷۷
باب ۲۴: حکم تبعید سارق ۹۷۹
باب ۲۵: حکم سارق اجیر ۹۸۱
باب ۲۶: حکم توبه و عفو سارق ۹۸۳
باب ۲۷: حکم بردن سارق نزد حاکم ۹۸۵
باب ۲۸: حکم مهمانی که سرقت کند ۹۸۵
باب ۲۹: حکم سارق غیربالغ ۹۸۷
باب ۳۰: حکم بردهٔ سارق ۹۹۷
باب ۳۱: حکم سارق مرتد ۹۹۹
باب ۳۲: ادلهٔ اثبات سرقت برده ۱۰۰۱
باب ۳۳: شرکت در سرقت ۱۰۰۱
باب ۳۴: حکم سارق دیوانه ۱۰۰۳
باب ۳۵: سارق‌ترین سارقان ۱۰۰۳
باب ۳۶: رزق سارقان ۱۰۰۳
باب ۳۷: نخستین سارقانی که در اسلام دست‌شان قطع شد ۱۰۰۵
باب ۳۸: حکم سرقت در بنی اسرائیل ۱۰۰۵
باب ۳۹: حکم قاتل زناکار محصن و قاطع دست سارق ۱۰۰۷
باب ۴۰: حکم امام زمان (عج) دربارهٔ قطع دست بنی شَیبه ۱۰۰۷
فصل هشتم: باب‌های حدّ محارب و مرتد؛ تأدیب، تعزیر ۱۰۰۹
باب ۱: تعریف محارب ۱۰۰۹
باب ۲: حکم مرتد فطری ۱۰۲۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳) باب أنّ الطّفل إذا كان أحد أبويه مسلماً فاختار الشّرك عند البلوغ جُبِرَ على الإسلام فإن قبل وإلاّ قُتِل بعد البلوغ........................ ۱۰۳۶
(۴) باب أنّ المرتدّ عن ملّة يستتاب ثلاثة أيّام فإن تاب وإلاّ قتل وحكم ما لو تـاب ثـمّ رجـع عن الإسلام........................ ۱۰۳۶
(۵) باب أنّ المرأة المرتدّة لا تقتل بل تحبس وتضرب ويضيّق عليها........................ ۱۰۴۲
(۶) باب أنّ المرتدّ إذا سرق قطعت يده بالسّرقة ثمّ قتل........................ ۱۰۴۶
(۷) باب جملة ممّا يثبت به الكفر والإرتداد........................ ۱۰۴۶
(۸) باب حكم الزّنديق والمنافق والنّاصب........................ ۱۱۰۰
(۹) باب حكم الغلاة والقدريّة........................ ۱۱۰۶
(۱۰) باب حكم من شتم النّبيّ ﷺ أوادّعى النّبوّة........................ ۱۱۲۰
(۱۱) باب حكم من صلّى للصّنم........................ ۱۱۲۲
(۱۲) باب أنّ حدّ السّاحر القتل إلاّ أن يتوب وتثبت توبته بشهادة عدلين........................ ۱۱۲۴
(۱۳) باب تعزير من سأل بوجه الله........................ ۱۱۲۶
(۱۴) باب من يجوز حبسه أو يجب أو يخلّد في السّجن........................ ۱۱۲۶
(۱۵) باب أنّ أحدث في الكعبة قتل بعد إخراجه من الحرم ومن أحدث في المسجد الحرام ضرب ضرباً شديداً وأنّ القاصّ في المسجد يضرب ويطرد........................ ۱۱۳۶
(۱۶) باب ماورد في تأديب آكل لحم الخنزير والميتة والدّم والرّبا وقتل من استحلّه........................ ۱۱۳۶
(۱۷) باب ماورد في تأديب الصّبيّ والمتعلّم والمملوك وأنّ الجور في المخايرة بين الصّـبيان كالجور في الأحكام........................ ۱۱۴۰
(۱۸) باب تعزير من زحم أحداً حتّى وقع على يديه وثبوت العزم إن كسر........................ ۱۱۴۲
(۱۹) باب ماورد في أنّ التعزير كم هو........................ ۱۱۴۴
(۲۰) باب ماورد في حدّ شاهد الزّور........................ ۱۱۴۶
(۲۱) باب حدّوطي الزّوجة في الحيض ومن أتى امرأته وهماصائمان ومن أفطر في شهر رمضان ... ۱۱۴۶
(۲۲) باب أنّ العبد الّذي أعتق نصفه إذا أتى حدّاً من حدود الله فعليه نصف حدّ الحرّ ونصف حدّ العبد ... ۱۱۴۸
(۲۳) باب عدم جواز ضرب الأجير وإن عصى المستأجر........................ ۱۱۴۸
(۲۴) باب أنّ من قتل دابّة أو أفسد شيئاً فعليه قيمة ما أفسد واستهلك........................ ۱۱۵۰
(۲۵) باب ما ورد فيمن طلّق زوجتها مراراً كثيرةً........................ ۱۱۵۰

باب ۳: حکم کودکی که یکی از والدینش مسلمان هستند ۱۰۳۷
باب ٤: حکم مرتد ملّی ۱۰۳۷
باب ٥: حکم زن مرتد ۱۰٤۳
باب ٦: حکم مرتد سارق ۱۰٤۷
باب ۷: ادلّهٔ اثبات کفر و ارتداد ۱۰٤۷
باب ۸: حکم زندیق، منافق و ناصبی ۱۱۰۱
باب ۹: حکم غالیان و فرقهٔ قَدَریه ۱۱۰۷
باب ۱۰: حکم کسی که به پیامبرﷺ دشنام دهد یا ادعّای پیامبری کند ۱۱۲۱
باب ۱۱: حکم کسی که برای بت، نماز گزارد ۱۱۲۳
باب ۱۲: حکم جادوگر ۱۱۲٥
باب ۱۳: حکم کسی که به نام خدا تکدّی کند ۱۱۲۷
باب ۱٤: حکم کسانی که زندانی یا حبس ابد می‌شوند ۱۱۲۷
باب ۱٥: حکم کسی که حرم الهی یا نبوی را نجس کند ۱۱۳۷
باب ۱٦: حکم کسی که گوشت خوک یا مردار یا خون یا ربامی خورد و ربا را حلال می‌شمارد . ۱۱۳۷
باب ۱۷: حکم ادب کردن بچه و متعلّم ۱۱٤۱
باب ۱۸: حکم کسی که دیگری را هُل دهد و او بیفتد و خسارت ببیند ۱۱٤۳
باب ۱۹: اندازهٔ تعزیر ۱۱٤٥
باب ۲۰: حکم شاهد به شهادت دروغ ۱۱٤۷
باب ۲۱: حکم کسی که با زنش در حال حیض و روزه، آمیزش جنسی کند ۱۱٤۷
باب ۲۲: حکم بردهٔ مجرم که نیمی از او آزاد است ۱۱٤۹
باب ۲۳: عدم جواز برای زدن اجیر ۱۱٤۹
باب ۲٤: مسئولیت مدنی کسی که حیوانی را بکشد یا مال کسی را تلف کند ۱۱٥۱
باب ۲٥: حکم مردی که زوجه‌اش را بارها طلاق داده است ۱۱٥۱

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه ۱۱٥۳

Sources of Shi'ite Jurisprudence

Volume 30

Translated

by

AHMAD ESMAEILTABARand SEYYEDAHMADREZA HOSSEINI

and MEHDI HOSSEINIAN

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

TEHRAN

Publisher: Farhang -e- Sabz

2007